

تفسير الحمد

Ketabton.com

تفسير شريف جزء سی ام - (30)
امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

(مارچ - 2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین سوره های جزء سی ام (30)

چاپ چهارم

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	سُورَةُ النَّبَاِ	- النَّبَاُ - خبر روز رستاخیز است. - محتوای سوره: این سوره در مورد حادثه بزرگ قیامت در قالب سؤال، و ذکر به قدرت الله متعال در آسمان و زمین، ذکر به نعمات الهی برای نیکوکاران و عذاب درد ناک برای طغیانگران و کافران بحث میکند.	
1		- وجه تسمیه نَبَأُ.	
2		- پیوند و مناسبت سوره نَبَأُ با سوره ی مرسلات.	
3		- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النَّبَاِ.	
4		- اسباب نزول سوره نَبَأُ.	
5		- در آیات متبرکه (1 الی 30) در باره خبر دادن از زنده شدن، دلایل اثبات آن، اوصاف روز قیامت و نشانه ها و نوع عذاب آن، مورد بحث قرار میگیرد.	
6		- اُبر در قرآن.	
7		- در آیات متبرکه (31 الی 40) در باره احوال سعادت‌مندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بی‌باوران، به بحث گرفته میشود.	
8		- شدت عذابی اهل دوزخ.	
9		- خلقت جهان در شش روز.	
	سُورَةُ النَّازِعَاتِ	- النَّازِعَات - فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم. - محتوای سوره نازعات: این سوره بر محور مسائل مربوط به معاد دور می زند و ذکر هم به داستان حضرت موسی و سرنوشت فرعون می باشد و اینکه هیچکس غیر از الله (ج) از تاریخ وقوع روز قیامت باخبر نیست.	
1		- وجه تسمیه.	
2		- پیوند و مناسبت سوره النَّازِعَات با سوره ای نَبَأُ.	
3		- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النَّازِعَات.	
4		- اسباب نزول آیه (12).	
5		- آشنایی با سوره نازعات.	
6		- ترجمه و تفسیر سوره نازعات.	
7		- موضوعات آیات متبرکه (1 الی 14) در باره قسم های پیاپی الله متعال به آفریده ها برای اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشرکان و ابطال انکارشان، بحث بعمل آورده است	

8	- موضوعات آیات متبرکه (15 الی 26) یاد آوری مختصری از قصه و داستان موسی علیه و السلام با فرعون، بعمل آمده است.
9	- مأموریت ملک الموت.
10	- قبض روح پیامبر صلی الله علیه وسلم.
11	- سرعت عمل ملک الموت.
12	- صورت حال جنتیان.
13	- وضعیت کودکان در قیامت.
14	- وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت.
15	- وضعیت مجانین و دیوانگان در قیامت.
	عبس = چهره در هم کشید (چهره عبوس) - محتوای سوره عبس: طرح مسئله معاد، تذکر و یاد آوری به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت، بیان ارزش و اهمیت قرآن کریم.
1	- وجه تسمیه.
2	- پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره النازعات.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عبس.
4	- اسباب نزول سوره عبس.
5	- شرایط صحابه شدن.
6	- محتوای کلی سوره عبس.
7	- موضوعات آیات متبرکه (1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام.
8	- امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود.
9	- موضوعات آیات متبرکه (11 الی 23) در باره قرآن، اندرز است، کفران نعمت الله، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.
10	- موضوعات آیات متبرکه (24 الی 42) در باره؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، و موضوع خوف وترس روز قیامت.
11	- مخاطب این سوره کیست؟
12	- معصوم بودن انبیاء.
13	- عصمت پیامبران در چه چیز های است؟
14	- ما مسؤول رفتن مردم به جنت نمی باشیم!
	- التکویر = برخورد پیچیدن. - محتوای سوره تکویر: بیان مسئله قیامت و دگرگونی عظیم در پایان این جهان، یادآوری به عظمت قرآن کریم.
1	- وجه تسمیه.

2	- زمان نزول سوره تکویر.	
3	- برخی از خصوصیات سوره های مکی.	
4	- پیوند و مناسبت سوره تکویر با سوره عَبَسَ.	
5	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکویر.	
6	- آشنایی با سوره تکویر.	
7	- فضیلت سوره تکویر.	
8	- فضیلت تلاوت سوره التکویر.	
9	- محتوای سوره تکویر.	
10	- سیاق های سوره تکویر.	
11	- نکات اخلاقی و اجتماعی سوره تکویر.	
12	- ترجمه و تفسیر سوره تکویر.	
13	- در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس، هیبت و دهشت در روز قیامت، بحث بعمل آمده است.	
14	- فضیلت دختران.	
15	- بهانه زنده به گور کردن دختران.	
16	- اصطلاح دوران جاهلیت.	
17	- حشر حیوانات در روز قیامت.	
18	- آیات متبرکه (15 الی 29) در باره موضوعات اثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل آورده است.	
19	- دلایل قسم خوردن.	
20	- صفات جبرئیل.	
21	- قضا و قدر.	
22	- جبریل آمین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی.	
23	- فرشتگان.	
	- سوره الانفطار	
	- انْفِطَار = شکافته شدن - محتوای سوره انفطار:- این سوره نیز بر محور مسائل مربوط به قیامت بحث مینماید و انسان را به نعمت های خداوند متعال و فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند متوجه می سازد.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- پیوند و مناسبت سوره الانفطار با سوره ی پیشین و سوره ی پسین (انشقاق).	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الانفطار.	
4	- اسباب نزول آیه (6).	
5	- فضیلت سوره الانفطار.	
6	- آشنایی با سوره انفطار.	

7	- در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات و مجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، بحث بعمل آمده است.
8	- در آیات متبرکه (9 الی 19) در باره موضوعات: انکار قیامت، کاتبان نامه‌ی اعمال، گروه نیکوکاران و گروه گنهگاران بحث بعمل آمده است
9	- آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟
10	- فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند!
11	- توضیح مختصر در باره روز قیامت.
12	- وضع زمین و دریا ها و کوه ها.
13	- وضع آسمان و ستارگان.
14	- نفخ صور.
15	- اوصاف رستاخیز.
16	- وجوب ایمان به فرشتگان.
17	- نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان.
18	- عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟
19	- شوخی با ملائکه.
20	- جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند.
21	- جاهائیکه شیاطین به آنجا می روند.
22	- سابقه دشمنی شیطان با بشر.
	سوره مطففین - المطففین = کم فروشان - محتوای سوره مطففین: اشاره به کم فروشان و تهدید آنان، اشاره به سرنوشت بدکاران در روز قیامت و نعمت های عظیم الهی برای نیکوکاران.
1	- وجه تسمیه.
2	- پیوند و مناسبت سوره المطففین با سوره الانفطار.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المطففین.
4	- اسباب نزول (شأن نزول).
5	- محتوای کلی سوره مطففین.
6	- ترجمه و تفسیر مؤجز.
7	- در آیات (1 الی 6) در باره ؛ تهدید و هشدار به کم فروشان (مطففین) بحث بعمل آمده است.
8	- کم فروشی در قرآن.
9	- تطفیف در عبادات.
10	- عدم اعتقاد به زندگی بعد از مرگ.
11	- کی ها اهل جنت و کی ها اهل دوزخ اند؟

12	- در آیات متبرکه (7 الی 17) در باره دیوان (کارنامه‌ی) شر و سرگذشت بدکاران، بحث بعمل آمده است.
13	- در آیات متبرکه (18 الی 28) در باره دیوان (کارنامه‌ی) خیر و سرگذشت نیکان، بحث بعمل آمده است.
14	- قرار گاه و منزل گاه های ارواح.
15	- در آیات (29 الی 36) موضوع ریشخند و نیشخند کافران به مؤمنان در دنیا و مقابله به مثل مؤمنان در قیامت، به بحث گرفته میشود.
16	- روش پیامبر در تجارت.
	سُورَةُ الْإِنْشِقَاقِ - الْإِنْشِقَاقُ = دو شقه شدن و شکاف برداشتن - محتوای سوره انشقاق: این سوره عموماً به مسأله معاد اشاره دارد و حوادث هولناک روز قیامت را بیان می کند. - وجه تسمیه سوره الْإِنْشِقَاقِ .
1	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الْإِنْشِقَاقِ .
2	- پیوند و مناسبت سوره الانشقاق با سوره های قبلی.
3	- آشنایی با سوره الْإِنْشِقَاقِ .
4	- فضیلت سوره الْإِنْشِقَاقِ .
5	- ترجمه و تفسیر الْإِنْشِقَاقِ .
6	- در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف و ترس، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دو جایگاه؛ بحث بعمل آورده و آنرا به تصویر می کشد و هکذا به بیان مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی می دهد و خیال از آن آشفته می شود. می پردازد.
7	- در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است.
8	- بشارت.
9	- قیامت و علایم آن.
10	- سوالاتی ضروری در روز قیامت.
11	1- کُفر و شِرک.
12	2- در دنیا چه عملی را انجام داده اند؟
13	3- نعمت هایی که مورد استفاده بوده اند.
14	4- عهد و پیمان.
15	5- گوش، چشم و دل.
16	- البروج = برج ها - محتوای سوره بُرُوج: تذکر و اشاره به اصحاب اُخدود، تذکر و یادآوری به داستان فرعون و ثمود و اقوام گردن
	سُورَةُ الْبُرُوجِ

	کش و طغیانگری که نابود شدند، بیان عظمت قرآن کریم و اهمیت آن.		
1	- وجه تسمیه این سوره.		
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البروج.		
3	- پیوند و مناسبت سوره البروج با سوره الإنشقاق.		
4	- فضیلت سوره البروج.		
5	- زمان نزول سوره البروج.		
6	- أسباب نزول سوره البروج.		
7	- آشنایی با سوره بروج.		
8	- أصحاب أخذود.		
9	- هدف کلی از بیان این داستان.		
10	- ترجمه و تفسیر مختصر.		
11	- در آیات متبرکه (۱۱ الی ۱) در باره أصحاب أخذود، موضوعات متعلق به مجازات و مکافات مورد بحث قرار داده شده است.		
12	- تشریح لغات و اصطلاحات.		
13	- در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) در مورد اینکه ؛ قدرت کامل از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.		
14	- فرعون.		
15	- استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن.		
16	- لوح محفوظ.		
	- سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام.		
	- الطارق = ستاره ظاهر شونده.	سوره الطارق	
	- محتوای سوره طارق: اشاره به مسأله معاد و بیان اهمیت و ارزش و عظمت قرآن مجید.		
1	- وجه تسمیه.		
2	- نامگذاری سوره.		
3	- زمان نزول طارق.		
4	- پیوند و مناسبت سوره طارق با سوره البروج.		
5	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره طارق.		
6	- أسباب نزول سوره طارق.		
7	- آشنایی با سوره طارق.		
8	- مهمترین مباحث سوره.		
9	- ترجمه و تفسیر مؤجز سوره.		
10	- در آیات متبرکه (۱ الی ۱۷) در باره موضوعات از قبیل: فرشتگان، نگهبان انسان آند، آفرینش انسان، نشان صنع بدیع کردگار، قرآن فیصله دهنده حق و باطل،		

	مهلتی آندک به کافران تا سررسید معین، به بحث گرفته شده است.		
11	- نقش تخم زن و مرد در جنین.		
	- اعلی = برتر	سُورَةُ الْأَعْلَى	
1	- محتوای سوره اعلی: تذکر و اشاره به دستورات الهی به پیامبر در زمینه تسبیح پروردگار و ادای رسالت، اشاره به مؤمنان خاضع و کافران شقی و ذکر عوامل شقاوت و سعادت.		
2	- وجه تسمیه.		
3	- پیوند و مناسبت سوره اعلی با سوره الطارق.		
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره اعلی.		
5	- فضیلت سوره اعلی.		
6	- اسباب نزول سوره اعلی.		
7	- موضوع و مطالب بحث سوره اعلی.		
8	- ترجمه و تفسیر مختصر.		
9	- موضوعات و مضامین صحف ابراهیمی.		
10	- موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی.		
11	- حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی.		
12	- دلیل واجب بودن ایمان به کُتُب آسمانی.		
13	- نکاتی ضروری و دانستنی.		
14	- حکم احترام به کتاب های آسمانی.		
15	- برخورد اعتقادی در برابر کُتُب تحریف شده.		
	- الغاشیه = پوشاننده	سُورَةُ الْغَاشِيَةِ	
	محتوای سوره غاشیه: اشاره به معاد، مسئله توحید و اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوه ها و زمین و اشاره به نبوت.		
1	- وجه تسمیه.		
2	- محور بحث سوره غاشیه.		
3	- پیوند و مناسبت سوره الغاشیه با سوره اعلی.		
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الغاشیه.		
5	- محتوای سوره غاشیه.		
6	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْغَاشِيَةِ.		
7	- «ضریع چیست؟».		
8	- آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟		
9	- آیا بی برکتی روز از علایم قیامت است؟		
10	- نزدیکی معنوی.		

11	- نزدیکی حسی.	
12	- موجودیت پرندگان در جنت.	
13	- خمر یا شرابی جنتی.	
14	- شهوت و معاشرت جنسی در جنت.	
15	- آیا زنان هم دارای حور جنتی اند؟	
16	- غلمان جنتی.	
17	- تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی.	
18	- حجاب حوریان در جنت.	
	- سورة الفجر = سپیده دم	سورة الفجر
	- محتوای سورة فجر: تهدید کافران به عذاب، تذکر و اشاره به اقوام طغیانگری چون عاد و ثمود و فرعون، اشاره و تذکر به امتحان شدن انسان و بیان مسئله معاد.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- محور کلی سورهی فجر.	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الفجر.	
4	- پیوند و مناسبت سورة الفجر با سورة بالغاشیه.	
5	- فضیلت سورة فجر.	
6	- أسباب نزول فجر.	
7	- دو داستان ذی عبرت.	
8	- موضوع و محور سورة فجر.	
9	- ترجمه و تفسیر سورة الفجر.	
10	- در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفر ورزان قطعی است و برخی از آنان در همین دنیا مجازات و سزا می بینند، بحث بعمل آمده است.	
11	- سایر نظریات و آراء مفسران در تفسیر « وَالْفَجْرِ ».	
12	- سایر نظریات مفسران در مورد شبهای دهگانه.	
13	- علماء در مورد دهه آخر رمضان دو نظریه دارند.	
14	- قوم عاد.	
15	- حضرت صالح.	
16	- زمین مغضوب.	
17	- «سوط» چیست؟	
18	- در آیات متبرکه (15 الی 30) موضوعات نکوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زیاده روی و حرص و دنیادوستی و دنیا پرستی، اکراه داشتن از مال دنیا، قیامت، بحث بعمل آمده است.	
19	- نفس مطمئنه.	
20	- برخی از خصوصیات نفس مطمئنه.	

21	- رضایت و خشنودی به قضا و قدر الله سبحان و تعالی.	
22	- فروتنی و ترس از الله متعال.	
23	- امیدواری به رحمت الله	
24	- انواع و اقسام نفس انسان.	
25	- فرق بین شیطان و نفس چیست؟	
	- البلد = شهر	سُورَةُ الْبَلَدِ
	- محتوای سوره بلد: اشاره و تذکر به اینکه زندگی انسان در این دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، ذکر برخی از نعمت های الهی و ناسپاسی انسان، اشاره به گروه مؤمنان و گروه کافران و سرنوشت آنها.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البلد.	
3	- پیوند و مناسبت سوره البلد با سوره الفجر.	
4	- آشنایی با سوره بلد.	
5	- ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْبَلَدِ.	
6	- در آیات متبرکه (1 الی 7) درباره ؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فریفته شدنش به نیرو و ثروت، به بحث گرفته میشود.	
7	- در آیات متبرکه (8 الی 20) در باره انتخاب و اختیار نمودن راه رهایی برای آخرت، مورد بحث قرار گرفته.	
8	- کوردلی.	
9	- برخورداری از نعمت فراوان.	
10	- اهمیت و مقام صبر.	
11	- صبر در لغت.	
12	- صبر در اصطلاح.	
13	- رفتن به بهشت قبل از حساب و کتاب.	
14	- صبر و حوصیله با مردم.	
	- شمس = آفتاب	سُورَةُ الْشَّمْسِ
1	- محتوای سوره شمس: تذکر و اشاره به تهذیب نفس و تطهیر قلب از ناپاکیها و یاد آوری به اقوام طغیانگر گذشته مانند: قوم ثمود.	
2	- وجه تسمیه.	
3	- علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام.	
4	- پیوند و ارتباط سوره شمس با سوره البلد.	
5	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شمس.	
6	- محتوای و فضیلت سوره شمس.	

7	- ترجمه و تفسیر سُورَةُ الشَّمْسِ	
8	- داستان شتر حضرت صالح.	
9	- دعوت به پرستش خداوند.	
10	- قسم در قرآن.	
11	- انواع قسم های قرآنی.	
12	- تفاوت قسم الهی با قسم انسانها.	
13	- قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس.	
14	- قسم های سورَةُ شَمْسِ.	
15	- آثار و اسرار نور آفتاب.	
16	- سوگند به روح انسان.	
17	- سعادت چیست؟	
18	- انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد.	
19	- قسم خوردن به غیر الله.	
20	- حکمت قسم خوردن به عصر.	
	- اللیل = شب محتوای سورَةُ لیل: این سورَةُ مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوی و بخیلانی که منکر پاداش الهی هستند و پایان کار گروه اول را خوشبختی و آرامش و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می شمرد.	سوره اللیل
1	- وجه تسمیه.	
2	- پیوند و ارتباط سورَةُ لیل با سورَةُ الشَّمْسِ.	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورَةُ لیل.	
4	- مکی یا مدنی بودن آیات سورَةُ لیل.	
5	- أسباب نُزول سورَةُ لیل.	
6	- محتوای آیات مبارکهُ سورَةُ لیل.	
7	- موضوعات تاریخی سورَةُ لیل.	
8	- ترجمه و تفسیر سُورَةُ لیل.	
9	- در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره موضوعاتی؛ از قبیل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.	
10	- إنفاق.	
11	- إنفاق در قرآن.	
12	- إخلاص و ریا در إنفاق.	
13	- بخل.	
14	- آثار زیانبار بخل.	
15	- استفاده کردن از میوه باغ بیگانه.	
	- ضحی = نور و روشنائی - محتوای سورَةُ ضحی: این سورَةُ به محمد (ص) بشارت	سوره الضحی

	می دهد که الله متعال هرگز تو را رها نساخته است و سپس وعده عطا و بخشش فراوان به او می دهد.		
1	- وجه تسمیه.		
2	- پیوند و ارتباط سورة الضحی با سورة اللیل.		
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الضحی.		
4	- أسباب نزول سورة «الضحی».		
5	- محتوای سورة «الضحی».		
6	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ «الضحی».		
7	- شکر گزاری از نعمت های الهی.		
8	- شکر چیست؟		
9	- شکرگزاری در اسلام.		
10	- تشکر از الله و از پدر و مادر.		
11	- شکر گزاری قلبی.		
12	- شکر گزاری زبانی.		
13	- شکر گزاری عملی.		
14	- تشویق به شکرگزاری.		
15	- کُفران نعمت.		
16	- وحی چیست؟		
17	- زبان وحی.		
18	- حالت پیامبر اسلام در وقت وحی.		
19	- طروق وحی.		
20	- حکمت وحی به زنبور عسل.		
	الشرح = گشاده شدن، وسیع شدن محتوای سوره انشراح: در این سوره نیز به قسمتی از مواهب الهی به پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاره شده است.	الشرح الانشراح	
1	- وجه تسمیه.		
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الشرح.		
3	- أسباب نزول سورة مبارکه.		
4	- آشنایی با سورة انشراح.		
5	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ «الشرح»		
6	- در آیات متبرکه این سوره در باره نعمتها و فرمانهای الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید.		
7	- تشریح لغات و اصطلاحات.		
8	- مفهوم توصیه به صبر در اسلام.		
9	- مفهوم «إن مع العسر یُسرا».		
10	- هدف از شق صدر رسول الله.		

11	- آثار گناه.	
	- التّین = انجیر	سُورَةُ التّینِ
	- محتوای سوره تین: این سوره به آفرینش زیبای انسان مراحل تکامل و عوامل انحطاط او اشاره دارد و نیز مسأله معاد و حاکمیت خداوند را بیان می کند.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- سایر روایات مفسران در باره «تین» و «زیتون».	
3	- کوه زیتا یا کوه زیتون.	
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره التین.	
5	- پیوند و ارتباط سوره التین با سوره الانشراح.	
6	- اسباب نزول سوره التین.	
7	- زمان نزول سوره تین.	
8	- موضوعات مورد بحث در سوره تین.	
9	- ترجمه و تفسیر سوره التین.	
10	- رابطه ایمان و عمل صالح.	
11	- آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح.	
12	- محو و زدودن گناهان.	
13	- عامل سعادت و رستگاری.	
14	- محبت آفرینی و ایجاد دوستی.	
15	- پیام های سوره تین.	
16	- میوجات و حبوبات ذکر شده در قرآن.	
17	- میوجات و درختانی جنتی.	
	العَلَقُ = خون بسته	العَلَقُ، اِقْرَأْ
	محتوای سوره علق: این سوره ابتدا به پیامبر دستور قرائت و تلاوت قرآن را می دهد و سپس به آفرینش انسان اشاره می کند و به انسان های ناسپاس وعده ای مجازات دردناک می دهد.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العلق.	
3	- پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره ی تین.	
4	- محتوای سوره علق.	
5	- آغاز وحی در تاریخ اسلام.	
6	- اهداف کلی و اساسی این سوره.	
7	- ترجمه و تفسیر سوره.	
8	- در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است.	

9	- اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است.
10	- انواع قلم.
11	- اولین علم کتابت.
12	- در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود.
13	- ابو جهل کیست.
14	- اهمیت قلم در اسلام.
	سُورَةُ الْقَدْرِ
	- الْقَدْر = اندازه، سنجش، ارزش
1	- محتوای سوره قدر: این سوره به بیان نزول قرآن مجید در شب قدر می پردازد و سپس اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن را متذکر می شود. در آیات متبرکه سوره هذا در باره؛ آغاز نزول قرآن و فضایل شب قدر، بحث بعمل آمده است.
2	- وجه تسمیه.
3	- موضوع بحث سوره قدر.
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره «القدر».
5	- پیوند و ارتباط سوره القدر با سوره العلق.
6	- فضیلت سوره قدر.
7	- فضیلت شب قدر.
8	- اسرار نزول تدریجی قرآن.
9	- فلسفه نزول تدریجی قرآن.
10	- پیام های سوره قدر.
11	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْقَدْرِ.
12	- تشریح لغات و اصطلاحات.
13	- یادداشتی در مورد «أَلْفِ شَهْرٍ»: = 83 سال و 4 ماه.
14	- مفهوم عمر کوتاه انسان.
15	- نظریات علماء در مورد در بندبودن شیاطین در این ماه.
16	- شب قدر و نزول قرآن کریم.
17	- مبارک یعنی چه؟
18	- معنای قدر.
19	- تعیین شب قدر.
20	- سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر.
21	- چرا شب قدر مشخص نشده است؟
22	- تکرار شب قدر در هر سال.
23	- عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است !

24	- فضیلت و برتری شب قدر.
25	- علامات و نشانه های بارزه این شب.
26	- دعا های قرآنی در شب قدر.
27	- ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود می‌آیند.
28	- اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد.
29	- نزول همه کتب آسمانی در رمضان.
30	- نزول فرشتگان برای اشخاص معین است.
31	- کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟
32	- آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود.
33	- تفاوت بین ملائکه و جن.
34	- اسمای فرشته که مسئول حمل عرش الهی اند.
35	- اما نام برخی از ملائکه که در کتاب و سنت آمده اند.
36	- آیا ملائکه جسم هستند؟
37	- هر انسان دارای دو فرشته است.
38	- فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند.
	سوره البینه الْبَيِّنَةُ = دلیل روشن و حجت آشکار محتوای سوره بینه: این سوره به رسالت جهانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اشاره دارد و همچنین به موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام اشاره می کند.
1	- وجه تسمیه.
2	- سایرنامهای این سوره.
3	- پیوند وارتباط سوره البینه با سوره القدر.
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البینه.
5	- فضیلت سوره بینه.
6	- أسباب نزول سوره البینه.
7	- محتوای سوره البینه.
8	- ترجمه وتفسیر سوره البینه.
9	- صحیفه.
10	- خشیت چیست؟
11	- عبادت الله از روی محبت وخوف.
12	- فرق بین کافر و مُشرک.
13	- کُفر دو نوع میباشد.
14	- شرک نیز دو نوع میباشد.
15	- نواقض اسلام عبارتند از.
16	- مُقدّم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی.
17	- بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر.

18	- ضوابط تکفیر.	
19	- شروط و موانع تکفیر.	
20	- موانع حکم تکفیر.	
	= الزلزلة محتوای سورة زلزال: این سوره نشانه های وقوع قیامت را بیان می دارد. سپس از شهادت زمین به اعمال انسان سخن گفته و از تقسیم مردم به دوه گروه «نیکوکاران» و «بدکاران» و اینکه هرکس به اعمال جزا خود خواهد رسید، بحث بعمل می آورد.	سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ
1	- وجه تسمیه.	
2	- پیوند و ارتباط سورة زلزله با سورة البینة.	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة.	
4	- زمان نزول سورة زلزله.	
5	- اسباب نزول زلزال.	
6	- فضیلت سورة الزلزلة.	
7	- پیام های سورة زلزال.	
8	- محتوای سورة زلزال.	
9	- ترجمه و تفسیر سورة زلزلة.	
10	- نظر علما در مورد کلمه «ذَرَّةٌ».	
11	- وظیفه کاری شیطان در روز حشر.	
12	- چگونگی حشر انسانها در روز قیامت.	
13	- پناه گزینان عرش الهی.	
14	- خواندن نماز برای دفع زلزله	
	العادیات = اسبان تیز رفتار مجاهدین - محتوای سورة عادیات: این سوره به برخی از انواع ضعف های نوع انسان همچون بُخل و دنیا پرستی اشاره می نماید و در نهایت مسأله قیامت را مطرح می کند.	العادیات العَدِیت
1	- وجه تسمیه.	
2	- زمان نزول سورة العادیات.	
3	- پیوند و ارتباط سورة العادیات با سورة الزلزال.	
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة.	
5	- پیش درآمد سورة العادیات.	
6	- اسباب نزول سورة مبارکه.	
7	- محتوای سورة العادیات.	
8	- تقسیم بندی آیات متبرکه سورة.	
9	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْعَادِيَاتِ.	
10	- تشریح لغات و اصطلاحات.	

11	- قسم های قرآنی.	
12	- ترس و خوف از الله (ج).	
	سورة القارعه	
	- القارعه = کوبنده محتوای سوره القارعه: این سوره به طور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید و به مکافات درستکاران و عذاب بدکاران اشاره می کند.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- محوری کلی سوره « قارعه ».	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره.	
4	- پیوند و ارتباط سوره القارعه با سوره العادیات.	
5	- محتوای و فضیلت سوره قارعه.	
6	- پیام های سوره قارعه.	
7	- تقسیم بندی کلی آیات متبرکه سوره قارعه.	
8	- ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْقَارِعَةِ.	
9	- در آیات متبرکه سوره هذا در باره موضوعات : بیم و هراس قیامت و میزان نیکی و بدی انسان، بحث بعمل آمده است.	
10	- قیامت و نشانه های آن.	
11	- نشانه های قیامت.	
12	- علامت اول: خروج مهدی.	
13	- علامت و نشانه دوم: ظهور مسیح دجال.	
14	- علامت و نشانه سوم: نزول عیسی؛ از آسمان به زمین.	
15	- علامت و نشانه چهارم: خروج یاجوج و ماجوج.	
16	- علامت و نشانه پنجم: انهدام کعبه و ربودن زیور آلات آن.	
17	- علامت و نشانه ششم: دخان.	
18	- علامت و نشانه هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان.	
19	- علامت و نشانه هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب.	
20	- علامت و نشانه نهم: خروج دابه.	
21	- علامت و نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ.	
22	- حکمت پنهان داشتن تاریخ دقیق قیامت.	
23	- حکم پیشگوی در مورد وقوع قیامت.	
	سُورَةُ التَّكْوِيْنِ	
	- التکائر = فزون طلبی و فخر فروشی محتوای سورة تکائر: این سوره در ابتدا به سرزنش اشخاصی می پردازد که براساس مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کنند و سپس به معاد اشاره می شود.	
1	- وجه تسمیه و یا نام گزاری سوره.	

2	- پیوند و ارتباط سورة التكاثر با سورة القارعه.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة تکاثر.
4	- زمان نزول سورة تکاثر.
5	- محور سورة تکاثر.
6	- فضیلت سورة تکاثر.
7	- توضیح مختصر در باره سوره.
8	- ترجمه و تفسیر سورة تکاثر.
9	- فخر فروشی در اسلام.
10	- فخر فروشی و مباحثات.
11	- معالجه فخر فروشی.
12	- علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟
13	- حقوق مسلمان با برادر مسلمان.
14	- پیام های سوره های تکاثر.
	سُورَةُ الْعَصْرِ
	- العصر: زمان، بعد از ظهر، فشار
1	- محتوای سورة عصر: این سوره اشاره دارد که جز افراد با ایمان همه ی انسان ها در زیان کاری هستند.
2	- وجه تسمیه.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العصر.
4	- فضیلت سوره عصر.
5	- پیام های سوره عصر.
6	- محتوای کلی این سوره.
7	- خلاصه تفسیر سوره عصر.
8	- ترجمه و تفسیر سوره عصر.
9	- مفهوم قرآنی عمل صالح.
10	- در خسران جنیات هم شامل اند.
11	- راه رسیدن به جنت.
12	- مدعین نبوت.
13	- پیامبران دروغین در صدر اسلام.
14	- مسیلمة بن ثمامه.
	سُورَةُ الْهُمَزَةِ
	- الهمزة = غیبت کننده ای.
1	- محتوای سورة همزة: این سوره به کسانی اشاره دارد که تمام تلاش خود را متوجه جمع مال کرده و کسانی را که فاقد دارایی اند به آنان به دیده حقارت می نگرند و آنها را مسخره میکنند و سپس سرنوشت دردناک این ثروت اندوزان مستکبر را بیان می نماید.

2	- وجه تسمیه.	
3	- مناسبت سوره الهمزة با سورة (العصر).	
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الهمزة.	
5	- اسباب نزول سوره الهمزة.	
6	- پیش درآمد سوره همزه.	
7	- درس ها و عبرت های سوره همزه.	
8	- محتوای و فضیلت سوره همزه.	
9	- پیام های عمده سوره همزه.	
10	- تشریح لغات و اصطلاحات.	
11	- معنای اجمالی سوره.	
12	- ترجمه و تفسیر سوره.	
13	- آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟	
14	- غیبت و کفاره آن.	
15	- سخن چینی.	
16	- وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟	
17	- رعایت هوشیاری در قبال سخن چین.	
	سُورَةُ الْفِيلِ	
	- الْفِيلُ = فیل	
1	- محتوای سوره فیل: این سوره به داستان تاریخی معروفی و مشهوری اشاره می کند که در سال تولد پیامبر اسلام محمدصلی الله علیه وسلم واقع شده است و اینکه خداوند متعال کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.	
2	- وجه تسمیه.	
3	- زمان نزول سوره الفیل.	
4	- پیوند و مناسبت سوره الفیل با سوره الهمزة.	
5	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فیل.	
6	- محتوای کلی سورة فیل.	
7	- تشریح لغات و اصطلاحات.	
8	- قصه ی اصحاب فیل (فیل سواران).	
9	- روز موعود حمله بر کعبه.	
10	- رسیدن ابابیل ها.	
11	- ترجمه و تفسیر سوره.	
12	- تاثیر سنگریزه ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی.	
13	- عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام.	
14	- سایر روایات در مورد تولد پیامبر در عام الفیل.	
15	- تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم.	

16	- آیا کعبه هم منهدم خواهد شد.	
17	- آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟	
18	- کعبه ملایکه.	
19	- اهداف حاصله سوره ی فیل.	
20	- عربها بدون اسلام چه چیز اند؟	
	- ایلاف = الفت دادن.	سُورَةُ الْقُرَيْشِ
1	- محتوای سوره قُریش: این سوره به نعمت هایی اشاره دارد که خداوند به قریش ارزانی داشته و در نهایت آنان را به سپاس گزاری و عبادت پروردگار دعوت می نماید.	
2	- وجه تسمیه.	
3	- زمان نزول سوره القریش.	
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قریش.	
5	- پیوند و مناسبت سوره قریش با سوره ی فیل.	
6	- پیش درآمد سوره قریش	
7	- محتوای سوره قریش.	
8	- فضیلت تلاوت سوره قریش.	
9	- تشریح لغات و اصطلاحات.	
10	- تقسیم بندی آیات سوره قریش.	
11	- ترجمه و تفسیر سوره قریش.	
12	- سفر زمستانی و بهاری قریش.	
13	- پروردگار کعبه.	
14	- معلومات مؤجز در مورد قریش.	
15	- مشهور ترین اسواق قریش.	
16	- دروس حاصله از سوره قریش.	
	- الماعون = ظرف غذا .	سوره الماعون
1	- محتوای سور ماعون: در این سوره به صفات و اعمال منکران قیامت اشاره شده است.	
2	- وجه تسمیه.	
3	- سایر نام های سوره ماعون.	
4	- مکان نزول سوره الماعون.	
5	- تعداد آیات کلمات و حروف سوره الماعون.	
6	- پیوند و ارتباط سوره الماعون با سوره قریش.	
7	- اسباب نزول سوره الماعون.	
8	- محتوای کلی سوره ماعون.	
9	- تشریح لغات و اصطلاحات.	

10	- ترجمه و تفسیر.
11	- مسکین و فقیر.
12	- برخی از انواع ریا.
13	- دروس حاصله سوره الماعون.
14	- حکم تارک نماز در اسلام.
15	- حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت.
16	- حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز.
17	- حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز.
18	- حکم امام ابو حنیفه (رح) در مورد تارک نماز.
19	- حکم امام احمد در مورد تارک نماز.
20	- توصیه امام شعرانی در مورد تارک نماز.
21	- حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز.
22	- حکم ابن قیم (رح) در مورد تارک نماز.
23	- حکم امام ابن تیمیه در مورد تارک نماز.
24	- حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز.
25	- حکم شیخ محمد بن صالح العثیمین در مورد تارک نماز.
26	- حکم شیخ ناصرالدین البانی در مورد تارک نماز.
27	- نتیجه کلی در مورد تارک نماز.
	سُورَةُ الْكَوْثَرِ
	- الْكَوْثَرُ = خیر کثیر.
1	محتوای سوره کوثر: در این سوره الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم بشارت نعمت های فراوان از جمله کوثر داده و دشمنان او را اتر می خواند.
2	- وجه تسمیه.
3	- علل نام گذاری سوره کوثر.
4	- پیوند و ارتباط سوره الْكَوْثَرِ باسوره الماعون.
5	- تعداد آیات کلمات و حروف سوره الْكَوْثَرِ.
6	- اسباب نزول
7	- پیش درآمد سوره کوثر.
8	- تشریح لغات و اصطلاحات.
9	- کوثر در لغت عرب.
10	- ترجمه و تفسیر سوره کوثر.
11	- ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟
12	- دروس آموزنده از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ».
13	- تفسیر سوره کوثر برویت حدیثی انس بن مالک.

14	- ابتر کیست؟	
15	- پیام های سوره الكوثر.	
16	- ثواب قرائت سوره کوثر.	
17	- حوض کوثر.	
18	- طول و عرض حوض کوثر.	
19	- احادیثی وارده در مورد حوض کوثر.	
20	- چه کسانی وارد حوض کوثر و چه کسانی از آن رانده میشوند؟	
	سُورَةُ الْكَافِرُونَ - الْكَافِرُونَ = کافرها محتوای سوره کافرون: این سوره جواب سختی به درخواست کافران که می خواستند از طریق فشار و سخت گیری، پیامبر صلی الله علیه وسلم را به سازش بکشانند ولی پیامبر درخواست شان را بشدت رد کرد.	
1	- وجه تسمیه.	
2	- سایر نام های این سوره.	
3	- پیوند ارتباط سوره الكفرون با سوره الكوثر.	
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الكافرون.	
5	- فضیلت سوره کافرون.	
6	- اسباب نزول سوره.	
7	- محتوای سوره.	
8	- ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْكَافِرُونَ.	
9	- تشریح لغات و اصطلاحات.	
10	- در مبانی و اصول اعتقادی سازش جای ندارد.	
11	- اصطلاح ایمان و کفر.	
12	- تعریف ایمان.	
13	- کفر.	
14	- عوامل بُت پرستی در جزیره العرب.	
15	- علت تنوع بت ها.	
16	- مختصری از درس حاصله سوره مبارکه.	
	سُورَةُ النَّصْرِ - النصر = یاری	
1	- محتوای سوره نصر: در این سوره خداوند بشارت و نوید پیروزی عظیمی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه به دین خدا شامل می شوند.	
2	- وجه تسمیه	
3	- سایر نام های این سوره.	

4	- زمان نزول سوره النصر.	
5	- تعداد آیات، کلمات وحروف سوره النصر.	
6	- پیوند وارتباط سوره النصر با سوره الکافرون.	
7	- اسباب نزول سوره النصر.	
8	- موضوعات کلی سوره النصر.	
9	- محتوای سوره النصر.	
10	- تشریح لغات واصطلاحات.	
11	- ترجمه وتفسیر سوره.	
12	- آخرین سوره و آخرین آیات قرآنی.	
13	- تکبیر.	
	- اللهب-المسد = تَبَّتْ (شکسته باد)	مَسَد (اللهب)
1	- محتوای سوره مسد: در این سوره حمله شدیدی با ذکر نام به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر در آن عصر و زمان یعنی ابولهب شده است و اشاره می نماید که او و همسرش هر دو اهل دوزخ هستند.	
2	- جه تسمیه.	
3	- تعداد آیات، کلمات وحروف سوره مسد.	
4	- پیوند وارتباط سوره مسد با النصر.	
5	- موضوع سوره مسد.	
6	- مهم ترین پیام در سوره مسد.	
7	- آشنایی با سوره مسد.	
8	- فضیلت سوره مسد.	
9	- شأن نزول سوره مسد.	
10	- ترجمه مختصر.	
11	- تفسیر سوره.	
12	- آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد.	
13	- ابو لهب جهنمی است!	
14	- قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها.	
15	- ازدواج دختران پیامبر اسلام باپسران ابولهب.	
16	- ابو لهب کیست؟	
17	- هلاکتی سخت.	
18	- دروس و عبرت های سوره مسد.	
	- الاخلاص = خالص کردن.	سُورَةُ الْاِخْلَاصِ
	- محتوای سوره اخلاص: این سوره چنان که از نامش پیداست از توحید پروردگار و یگانگی او سخن می گوید.	
1	- وجه تسمیه.	

2	- سایر نام های سوره اخلاص.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره اخلاص.
4	- ارتباط اخلاص با سوره مسد.
5	- محتوای سوره اخلاص.
6	- اسباب نزول (شان نزول) سوره اخلاص.
7	- فضیلت سوره اخلاص.
8	- سایر احادیثی وارده در فضیلت سوره اخلاص.
9	- یادداشت معلوماتی.
10	- ترجمه و تفسیر سوره اخلاص.
11	- تفاسیر سایر مفسران در مورد «الله صمد».
12	- سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است.
13	- مثال ساده دیگر برای فهم فضیلت سوره اخلاص.
14	- تداوی با سوره اخلاص.
15	- رقی چیست.
16	- شروط رقیه.
17	- رقیه ممنوع.
18	- معالجه به رقیه بهتر است و یا رفتن نزد داکتر.
	سُورَةُ الْفَلَق
1	- محتوای سوره فلق: این سوره تعلیماتی است که خداوند متعال به پیامبر ص خصوصاً و به مسلمانان عموماً در زمینه پناه بردن به الله از شر همه اشرار می دهد.
2	- وجه تسمیه.
3	- ارتباط سوره فلق با سوره الاخلاص.
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فلق.
5	- تقسیم بندی آیات سوره فلق.
6	- فضیلت سوره فلق.
7	- فضیلت معوذتین.
8	- اسباب نزول معوذتین.
9	- تفسیر اجمالی سوره فلق.
10	- محور و محتوای کلی سوره فلق.
11	- ترجمه و تفسیر.
12	- چرا انسان از تاریکی شب میترسد؟
13	- خیر و شر.
14	- علاج مرض حسادت.
15	- مبارزه در مقابل حسادت.
16	- آیا بالایی پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟

17	- اقسام سحر.	
18	- اقسام سحر.	
19	- راه مقابله برای دفع سحر.	
20	- رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم و کاهن.	
21	- حکم کلی جادو و سحر.	
22	- جزای ساحر در شرعیت اسلام.	
23	- نمایی و سخن چینی.	
24	- علل سخن چینی.	
25	- حسادت و بد خواهی.	
26	- سر انجام نَمّام از دیدگاه قرآن.	
27	- دروس حاصله از سوره مبارکه فلق.	
	سُورَةُ النَّاسِ	
	- الناس = مردم	
1	- محتوای سوره ناس: این سوره به پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سَلَم به عنوان پیشوا و رهبر دستور می دهد که از شر همه و سوسه گران به اللّٰه پناه ببرد.	
2	- وجه تسمیه.	
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره ناس.	
4	- تقسیم بندی آیات سوره الناس بصورت کل.	
5	- محتوای کلی سوره ناس.	
6	- ترجمه تفسیر سوره ناس.	
7	- علت گماردن شیطان بر انسان .	
8	- اوصاف سه گانه اللّٰه متعال در سوره ناس.	
9	- موضوعات قابل بحث در این سوره.	
10	- تعریف استغاثه.	
11	- انواع استغاثه.	
12	- الف: استغاثه در عالم اُسباب.	
13	- ب: استغاثه در عالم مافوق اُسباب.	
14	- استعاذه (پناه جستن).	
15	- عادت مشرکین قریش در پناه جستن.	
16	- دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان.	
17	- چرا شیطان ملقب به خناس شد.	
18	- گروپ خناسان.	
19	- شیطان وسیطره آن بر انسان.	
20	- توبه گمراهان استجابت نمیگردد.	
21	- توبه در اصطلاح.	
22	- توبه فرعون چرا قبول نشد؟	

23	- شیطان خبیث.
24	- برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن.
25	- هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان.
26	- چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟
27	- دفع وسواس شیطان.
28	- کید شیطان ضعیف است.
29	- مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم د «تفسير احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کي تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کي له ساده او رواني ژبي کار واخستل شي. په دې تفسير کي د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعني قرآن د قرآن له مخي او د رسو الله صلي الله عليه وسلم له نبيو احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کي د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کي هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بي اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچيني په علمي او اکديکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کي هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړي توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کي د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشریح او تفسير کي فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کي او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمي جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کي راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکي له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکي د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کي په يوه آيي کي راغلي موضوعات په لومړي سر کي ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يي په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يي په مبارکه آيتونو کي راغلي پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کي څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کي ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کي مي تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضيح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيروي اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصيلونه هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه آيتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدي - سعيد افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقريظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولي ده او په مرسته يې علم او يقين تر لاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کريم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکريم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشريت له پاره خير، برکت، لوړه پوهه، حيرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کريم د دنيوي او اخروي ښيگڼو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکريم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کريم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصديق کوونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين

د احمد تفسير ليکوونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النبأ

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 40 آیه است.

مقدمه:

قرآن عظیم الشان کتاب الهی و بزرگترین اعجاز جاودانه، آخرین پیام آور الهی و عصاره چکیده ای همه کتب آسمانی است.

قرآن عظیم الشان کتابی است که غبار کهنگی و فنا هرگز نمی تواند بر صفحات نورانی آن بنشیند و گذشت زمان نه تنها آن را فرسوده نمی کند بلکه روز به روز علوم و معارف آن را هویدا تر می گرداند.

قرآن قانون مستحکم امت اسلامی است و به این خاطر دشمنان در طول تاریخ همیشه کوشیده اند با انواع دسیسه های شیطانی امت اسلامی را از تعالیم حیات بخش قرآن دور نگاه داشته و این کتاب انسان ساز را مهجور و منزوی نمایند. ولی علی رغم تلاش مستمر آنان، قرآن کریم سر منشأ تمامی تحولات و حرکات ها و قیام ها بوده و درخشش آیات نورانی آن چشم خفاشان زمان را کور کرده است.

نور قرآن پرتو امید ماست «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» هیچ منبعی به اندازه قرآن نمی تواند نور ببخشد و قلب انسان را نورانی کند، و هیچ عملی به اندازه قرآن نمی تواند اخلاق انسان را بسازد.

قرآن عظیم الشان شیوه صحیح و سالم زندگی را به ما می آموزد و راه مستقیم حقیقی را به ما نشان می دهد. «اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِالْقُرْآنِ» آمین یا رب العالمین.

خواننده محترم !

از مهم ترین مسائلی که در جزء سی ام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است روی آن تکیه شده، مسئله (قیامت) و شرح احوال انسان در روز رستاخیز و قیامت به بیان گرفته شده است.

این به خاطر آن است که برای اصلاح انسان نخستین گام این است که بداند حساب و کتابی در کار است، محکمه و عدالت گاهی وجود دارد که چیزی بر داد رسان آن مخفی نمی ماند. محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه.

نه توصیه، واسطه، و رشوه در آن کارساز است، و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نیست، یگانه راه نجات همانا ترک گناه در این دنیا است.

ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی، انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بیدار می کند، روح تقوی و تعهد و احساس مسئولیت را در انسان زنده می کند، و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید.

اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند عامل آن یکی از دو چیز است: ضعف نیروی مراقبت، یا ضعف تشکیلات قضایی اگر مراقبین تیزبین اعمال انسانها را زیر نظر بگیرند،

و محاکم دقیقاً به جرائم متخلفان برسند، و هیچ (جرمی) بدون (جریمه) نماند، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید. جایی که زندگی مادی در پرتو مراقبین و دادگاه های آن چنین باشد تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است.

ایمان به وجود مبدی که همه جا با او است «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»: (به اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد) (سوره سبا-3) و ایمان به وجود معادی که به مصداق «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره» (سوره زلزال - 7 و 8) (ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند رهنمای او در مسیر خیر باشد.

محور دومی که در جزء سی ام واقعاً قابل دقت و تأمل است، مسئله حمایت های الهی از پیامبرش است، طوریکه این حمایت قاطع را میتوان در سوره ضحی، در سوره انشراح، در سوره کوثر، در سوره علق و در بسیاری از سوره های دیگر درک نمایم. ما در این سوره می بینیم که خدای تبارک و تعالی حمایت و نصرت خودش را نسبت به رسولش اعلام میکند که هرگز پشت رسول خود را خالی نخواهد گذاشت.

مبحث دیگری که در جزء سی ام قابل ذکر است، عرض اندام قدرت الهی در مقابل کفار، مشرکان، مکذبان که آنها هم راه به جایی نخواهند برد، می دانیم که پیامبر در مکه به ظاهر در موضع ضعف بود اما در همین سوره های مکی خدای تبارک و تعالی انواع و اقسام اخطارها و انذارها و تهدیدها را متوجه کفار و مشرکین می کند، که مثال ها و نمونه های این اخطارها و انذارها را در سوره همزه ملاحظه می کنیم که «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ» یا در سوره «مطففین» می بینیم «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» یا در سوره «تبت یدا» می بینیم که «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» یا در سوره «علق» می بینیم که خدا تهدید می کند «كَأَنَّ لَيْنًا لَّمْ يَنْتَهُ لِنُسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» بنابراین، این سوره ها جزء مهمترین وسایل تقویت روحی و روانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بوده در آن فضای سخت مکه و قاعدتاً می تواند عامل آرامش و تقویت روحی و روانی برای مومنان باشد که در هر زمانی و مکانی به تلاوت این آیات و سوره ها مشغول می شوند. بنابراین سوره های جزء سی ام هم در نظر تقویت بنیه های اعتقادی در حوزه های توحید و معاد و هم از نظر بنیه های روحی و معنوی برای تقویت ارتباط انسان با خدای خودش سوره های بسیار مفید و موثری می باشد. امیدواریم که تفسیر و ترجمه سوره های که بشکل درسنامه های علمی و تحقیقاتی تحت عنوانی «تفسیر احمد: تفسیر شریف جزء سی ام» تهیه و ترتیب گردیده و در دسترس شما قرار دارد، فرصت خوبی را فراهم کند، تا این درسنامه های قرآنی مثر ثمر برای شما عزیزان واقع گردد.

خداوند همه ما را مشمول این دعا قرار دهد: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ أَوْهَابٌ» (آل عمران: 8).

وجه تسمیه:

سوره ی عم در مکه نازل شده و به سوره ی «نبأ» موسوم است؛ زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است. و به سوره ی «عم» و «نبأ» مشهور است.

محور اساسی آیات متبرکه این سوره با استدلال به نظام حکیمانه حاکم بر طبیعت، برپایی قیامت برای اجرای نظام مکافات و مجازات را لازمه حکمت الهی شمرده و هستی انسان بدون آن را عبث و بیهوده می‌داند.

محور کلی این سوره پیرامون اثبات «اعتقاد به معاد» دور می‌زند که مشرکان آن را مدت‌های مدید انکار می‌کردند.

پیوند و مناسبت سوره نبأ با سوره‌ی مرسلات:

الف: همانندی هر دو سوره در بیان زنده شدن و اثبات دلایل آن و بیان قدرت خدا و نکوهش کافران دروغگوی تکذیب کننده. (مرسلات/۱۶، ۲۰، ۲۵)، (نبأ 6 تا ۱۶).
ب: مشترک بودن هر دو سوره در بیان و توصیف بهشت و دوزخ و نعمتهای پرهیزکاران و کیفر کافران و وصف قیامت.
ج: تبیین و تفصیل آیاتی که در سوره‌ی پیشین مجمل اند. (مرسلات/۱۲ تا ۱۴)، (نبأ/۱۷ تا پایان سوره).

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره النبأ:

سوره «النبأ» از جمله آغاز جز 30 سی ام قرآن عظیم الشان است. طوریکه یادآور شدیم این سوره از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (2) رکوع، و (40) چهل آیت، و (174) یکصد و هفتاد و چهار کلمه، و (801) هشتصد و یک حرف، و (363) سه صد و شصت و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرمایید).
 در ضمن قابل یادآوری است که: نامگذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیه دوم آن آمده است، و گاه از آن به عنوان سوره «عَمَّ» به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می شود.

اسباب نزول سوره نبأ:

محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر مشهور جهان اسلام و ابن ابی حاتم محدث معروف مسلمانان از حسن روایت کرده اند: چون رسول الله صَلَّی الله علیه و سَلَّمَ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند جَلَّ جلاله و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از يك دیگر و می گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به همراه آورده است؟ پس خداوند جَلَّ جلاله این آیه را نازل فرمود. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» سپس سؤال شان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

محتوای سوره نبأ:

باید گفت که: الله متعال در قرآن عظیم الشان سوره ها را با موارد و چیزهایی جذاب آغاز نموده و سپس وارد موضوع اصلی می شود. در سوره نبأ نیز الله متعال سوره را با سؤال از کافران شروع می کند.
 در ضمن قابل تذکر است که: سوره‌ی نبأ چکیده و خلاصه‌ای از جزء سی می باشد. بنابراین اگر انسان، معارفی را که سوره‌ی نبأ بیان می کند دقیقاً بفهمد، چکیده‌ای از جزء سی ام را فهمیده است.

بنأ محتوای این سوره را می توان در چند نقطه ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

- 1 - سوره ی شریف با خبر دادن درباره ی قیامت و حشر و جزا آغاز شده است، موضوعی که اذهان بسی از کفار مکه را به خود مشغول کرده بود. تا جایی که مردم مکه در این راستا به دو گروه تصدیق و تکذیب کننده درآمدند: «عم یتساءلون *عن النبأ العظیم....»
- 2 - سپس به بیان نمونه هایی از مظاهر قدرت و توانای پروردگار عالمیان در آسمان و زمین و زندگی انسانها به عنوان دلیلی بر امکان قیامت و حشر می پردازد.
- 3 - بعد از آن موضوع بعثت را یادآور شده و زمان و موعدش را مشخص کرده و بیان نموده است که در آن روز الله در بین بندگان قضاوت می کند و اولین و آخرین را برای حساب جمع می نماید: «إن یوم الفصل کان میقاتاً* یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا»
- 4 - بعد از آن در مورد جهنم، و انواع عذاب دردناک طغیانگران را بیان فرموده که پروردگار با عظمت آن را برای کافران آماده کرده است: «إن جهنم کانت مرصدا* للطاغین مآباً* لا یشین فیها أحقاباً...».
- 5 - و بعد از بحث کافران، به بحث در مورد پرهیزگاران پرداخته و انواع نعمت های آماده شده برای آنان و مواهب جنت را شرح می دهد: «إن للمتقین مفازاً* حدائق و أعناباً* و کواعب أتراباً* و کأساً دهاقاً.»
- 6 - در خاتمه، سوره از خوف و ترس، بیم و هراس روز قیامت سخن می گوید، خوف و هراسی که کافر از شدت آن، آرزو می کند به خاک تبدیل شود و محشور نگردد: «إنا أنذرناکم عذاباً قریباً یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً.»

ترجمه و تفسیر سُورَةُ النَّبَأِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فُوقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَابًا ﴿٢٢﴾ لَا يَبْقَى فِيهَا خَلْقًا ﴿٢٣﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾ جَزَاءً وَفَاقًا ﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿٢٨﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

ترجمه و تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 30) در باره خبر دادن از زنده شدن، دلایل اثبات آن، اوصاف روز قیامت و نشانه‌ها و نوع عذاب آن، مورد بحث قرار می‌گیرد.

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» (1):

کافران «درباره چه از یک دیگر می پرسند»؟

«عَمَّ» از دو حرف «عَنْ» و «مَا» مرکب گردیده است، (ما) برای استفهام می آید، در این ترکیب الف از «ما» ساقط گردیده است، معنایش این است که آنها در چه چیز با همدیگر سؤال و جواب دارند، سپس خود جواب می دهد که:

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر می پرسند. وقتی که کفار و مشرکان مکه، با مطالب و مباحث تازه‌ای، از قبیل مبدأ و معاد و وحی و نبوت و رستاخیز و حساب و کتاب قیامت، و بهشت و دوزخ، روبرو شدند، گاهی از روی شک و تردید، و گاهی از روی مزاق، شوخی و مسخره، سولاتی درباره آن مطالب از یکدیگر می کردند. در اینجا سؤال ایشان این بود که: واقعاً راست است که قیامت وجود دارد؟

«عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» (2):

«از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند»

«نبأ عظیم» به چند معنی توسط مفسرین، تفسیر گردیده است: قیامت، قرآن، تمام اصول عقاید دینی اعم از مبدا و معاد، ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان می‌دهد که تفسیر آن به «قیامت» از همه برتری دارد. این بدین معنا است که اهل مکه در خصوص خبر عظیم الشان قیامت، بحث و سؤال و جواب دارند، و نسبت به آن، با هم اختلاف می‌نمایند.

«الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (3):

«آنکه خود در آن مختلف اند»

«مُخْتَلِفُونَ»: اختلاف ورزندگان. تعدادی آن را می‌پذیرند، و تعدادی دیگری درباره آن گرفتار شک و تردیدند.

حضرت ابن عباس (رض) در حدیثی می‌فرماید: هنگامی که نزول قرآن عظیم الشان آغاز گردید، کفار مکه در محافل و مجالس خویش نشست، نسبت به آن قیاس آرای می‌کردند، در قرآن، قیامت، با اهمیت فوق العاده‌ای ذکر شده است، و گویا آمدن قیامت نزد اهل مکه از محالات بوده، بنابر این، در باره‌ای آن مباحثی داغی در جریان بود، عده‌ای آنرا تصدیق می‌کرد، و عده‌ای از آنان به تکذیب آن استدلال می‌نمودند، لذا در ابتدای این سوره، این وضع آنها را ذکر نمود، و سپس وقوع آن را بیان کرد، و نسبت به اشکال و استبعادی که در باره‌ی وقوع آن داشتند، جواب داد.

بعضی از حضرات مفسرین می‌نویسند که: جروبحت‌ها و این سؤال و جواب‌ها برای تحقیق واقعیت یابی بعمل نمی‌آمد، بلکه فقط بخاطر استهزا و مسخره صورت می‌گرفت. قرآن عظیم الشان در جواب به آن جمله‌ای را جهت تاکید دوباره تکرار نمود، که:

«كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (4):

«نه چنان است» که مشرکان می‌پندارند، قسم به پروردگار که به زودی راستی این خبر و درستی این امر را می‌دانند و زشتی عملکرد و افعال خویش را درک خواهند کرد؛ آنگاه که اهل قبرها برانگیخته شوند، آنچه در سینه‌ها پنهان است پدید آید، حجاب‌ها دور رود و امور پوشیده آشکار شود. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود: «سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از مرگ است. چرا که انسان بعد از مرگ متوجه احوال و اوضاع خود می‌گردد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (5):

«باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که در باره قرآن یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باور‌های این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به‌زودی فرجام تکذیب ایشان را خواهند دانست. یعنی خواهند دید چه عذاب و خفتی به سرشان می‌آید؟

آنگاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر قیامت، و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:

«کَلَّا»: تکرار برای تأکید است. هرگز، نه چنین است، چنین نیست، «سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از زنده شدن و سر برآوردن از گورها است (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» (6):

(آیا نساختم زمین را گهواره ای؟)

مهاد: از ماده‌ی مهد است، یعنی گهواره‌ای که برای اطفال آماده می‌شود تا در آن جای بگیرد و استراحت کند. و مکان‌هایی را هم که مهد کودک نام گذاشته‌اند از همین کلمه گرفته شده است. واقعاً! زمین مادر مهربانی است که رزق و روزی معلوم و مقسومی در آن به ودیعت نهاده شده است. و این یکی از آیات آفاق است و به تعبیری دعوت به حکمت است. تفکر انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد که شما نگاه کنید آیا زمین را مهد و محل استقرار و آرامش شما قرار ندادیم؟ اشاره‌ای هم به کروی بودن زمین دارد که اگر زمین غیر کروی بود، دیگر محل آرامش و آسایش نبود و مشکلات عدیده‌ای در ساختار شب و روز ایجاد می‌شد.

گاهی انسان‌ها غرق در نعمت و غافل از آنند. الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ما می‌آورد که شکرگزار باشیم و در مقابل، شیطان ملعون نعمت‌ها را از یاد ما برده و آنچه نداریم را در نظر ما بزرگ می‌کند که راضی و شکرگزار نباشیم.

«وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا» (7):

(و کوه‌ها را میخ‌هایی؟) یعنی: کوه‌ها را مانند میخ‌هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجند، و مانع حرکت و لرزش آن گردند. همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

«أَوْتَادًا»: «میخ‌هایی که زمین با آن ثابت می‌ماند. همان‌گونه که خیمه‌ها با میخ محکم و ثابت می‌شود.» بلی واقعاً هم! اوتعالی کوه‌ها را با اندازه‌گیری مستحکمی بر روی زمین توزیع نموده، و در میان و چارگوشه‌اش با درستی و حسن تدبیر مستقر ساخته است. در التسهیل آمده است: کوه‌ها را به میخ تشبیه کرده است؛ زیرا زمین را نگه می‌دارند و مانع لرزش آن می‌شوند. (التسهیل ۱۷۳/۴).

«وَخَلَقْنَاكُمْ أَرْوَاجًا» (8):

«و شما را جفته‌ها آفریدیم» یعنی: جفته‌های جوره جوره ای (زن موجودی ظریف، با احساس و عاطفه قوی است که خداوند متعال او را آفرید تا بخشی از بار رسالت تعلیم و تربیت جامعه را بر دوش گیرد و در مسیر کمال گام بردارد. خداوند زن را که مظهر جمال الهی است، آفرید و او را مایه آرامش و سکون همسر قرار داد، تا خانه و خانواده را در سایه عطوفت و رحمت خود بیاراید. چرا که رحمت و مودت، مایه بقای زندگی است.

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» (9):

(و خواب شما را مایه آرامش و آسایش «گردانیدیم» یکی از امور طبیعی مسئله خواب است. خواب در زندگی بشر از چنان اهمیتی برخوردار است که به طور طبیعی انسانی که از خواب به هر علتی محروم شود ممکن است بمیرد.

به هر حال انسان به طور طبیعی نیازمند خواب است و بی خوابی عامل مهم در ایستادی قلب و مرگ شخص می‌شود. برخی بر این منطبق می‌گویند که انسان از گرسنگی و

تشنگی نمی میرد ولی از بی خوابی می میرد. بنابراین یکی از نعمت های خداوندی به بشر مسئله خواب است.

خواب خوب آن است که در محیطی آرام انجام شود و خوابگاه از کم ترین نور برخوردار باشد. از این رو قرآن یکی از آیات بزرگ خداوندی را مسئله گردش روز و شب می داند که فرصتی برای استراحت و آرامش کامل انسان در شب فراهم می آورد و زمینه را برای تلاش و کار در روز ایجاد می کند.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» (10):

(و شب را ساختیم پوششی) قرآن حقیقت خوابیدن را به معنای خروج روح از بدن بر می شمارد و می فرماید: و هوالذي يتوفيك بالليل؛ خداوند ذاتی است که شما را در شب میمیراند. (سوره انعام آیه 60) و یا می فرماید: «الله يتوفي الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها... ويرسل الاخرى الي اجل مسمى؛ خداوند ذاتی است که جان ها و نفس ها را در هنگام مرگ توفی می کند و می گیرد اگر در خواب نمرده باشد... و آن دیگری را که نمرده می فرستد تا زمان مرگ معین و مشخص وی فرارسد. (سوره زمر آیه 42) در این آیات به بخصوص آیه اخیر به حقیقت مرگ اشاره شده است. در تحلیل قرآنی، مرگ و خواب امری یگانه هستند و هیچ تفاوت بین یکدیگر ندارند. به این معنا که حقیقت مرگ و خواب این است که جان انسان به طور کامل گرفته می شود و جان از کالبد بشری بیرون می رود. از این رو در هنگام خواب ارتباط میان بدن و روح از هم گسسته می شود و خداوند جان ها را از تن ها بیرون می کشد و به جایی دیگر می برد که بیرون از کالبد و تن انسان و جایی است که از آن به نزد خود یاد می کند. تنها تفاوت میان مرگ و خواب این است که در هنگام مرگ این ارتباط به طور کلی حذف می شود و هرگونه رابطه و پیوندی میان بدن و روح از بین می رود. تن و جان انسان در این هنگام دیگر با هم پیوندی ندارند و روح که از کالبد جدا شده اجازه بازگشت به تن را نخواهد یافت و در همان جایی که رفته نگه داشته می شود. اما خواب به گونه ای است که این پیوند دوباره به طور کامل برقرار می شود و جان به سوی بدن فرستاده می شود تا فعالیت های حیات را رهبر ی کند.

قرآن هر خوابی را مرگی می داند که وفات و گرفتن کامل در آن انجام می شود با این تفاوت که در هنگام مرگ روح نگه داشته می شود ولی در خواب روح تا مدتی که اجل مسمای فرد است بازگردانده می شود تا تن را مدیریت کند.

بنابراین حقیقت خواب را همانند مرگ می توان خروج روح از تن دانست. هر خوابی مرگی است که ادامه نمی یابد و شخص با بازگشت روح به تن دوباره بیدار می شود. از این رو بیداری به معنای بازگشت روح به تن خواهد بود. کسی که در خواب است هیچ گونه مهار و تسلط بر تن خویش ندارد و ارتباط میان روح و تن به گونه ای نیست که در هنگام بیداری است. این بدان معنا خواهد بود که ارتباط میان روح و بدن ارتباطی از بیرون است و نه از درون. این گونه که شخص از بیرون چیزی و کالبدی را رهبری می کند.

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (11):

(و ساختیم روز را معاشی؟) روز یکی از مهمترین موضوعات در قرآن عظیم الشان است که پروردگار با عظمت ما به «روز» در دو سوره قسم یاد نموده است:

1 - در (آیه 4 سوره شمس) «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد).

2 - در (آیه 2 سوره لیل) «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (قسم به روز هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد).

مفسرین می نویسند که هدف از قسم پروردگار به نور و روشنائی، متوجه ساختن انسان است به فواید بسیار بزرگ آنها، تا آنکه خدای را شکر نموده و وی را سپاس گوئیم. قسم به روز نشان می دهد که در آن، بزرگترین نعمت های الهی قرار دارد چون اگر روزگار همیشه تاریک بود برای آفریده های خداوند امکان نداشت که به طلب معاش خود مشغول شوند و اگر همیشه روز می بود از استراحت و سکونت و آرامش بهره ای نمی بردند. لذا در دو سوره (شمس و لیل) موضوعات شب و روز تکرار شده است و این برای بزرگ شمردن ارزش آن دو در باب دلالت بر موارد حکمت آنها است.

«قسم پروردگار» یکی از موضوعات مهمی است که از جانب پروردگار در قرآن عظیم الشان صورت گرفته که در سوره (شمس، و لیل و غیره) در مورد به تفصیل بحث صورت گرفته است، در اینجا مختصراً میخوام بعرض برسانم که:

سور های که در قرآن عظیم الشان که با قسم شروع می شوند، این خودش عامل دارد، اینکه چرا متعال باید قسم بخورد و چرا باید به طبیعت قسم بخورد؟ ما به خدا قسم میخوریم میگوییم قسم به خدا قسم به قرآن قسم به پیغمبر یعنی ما به چیزهایی که خدایی هستند قسم میخوریم خدا چرا باید قسم بخورد؟ خدا که ضرورتی به قسم ندارد.

مفسرین در علت آن می نویسند: که موضوع قسم بیشتر در سوره هایی که مکی هستند صورت گرفته و این سوره ها در فضای نازل شدند که افراد مقابل و مخاطب قرآن، میخواهند قرآن را انکار بکنند و بگویند این کلام الهی نیست و از قرآن انکار کنند، می گویند که: پیغمبر پیغمبر نیست و خداوند با بشر ارتباط بر قرار نکرده است. انسان زمانی قسم میخورد؟ وقتی با منکر رو به رو است وگرنه ما احتیاجی به قسم خوردن نداریم همین طوری داریم گپ خود را میزنیم کی قسم میخوریم؟ من وقتی قسم میخورم که می بینم طرف مقابل حرف ما را را باور نمیکند یا منکر قول حرف ما است یا این که اصلاً اهمیتی برای حرف ما قائل نیست.

پس خداوند متعال در قرآن کریم که نازل شده و پایین آمده در حد عقول و اندیشه ها و افکار ما قرار گرفته است یعنی کلام عظیم الهی آمده خودش را نازل کرده و پایین آورده به اندازه ی سطح درک و فهم مخاطبین قرار داده است چون میخواهد با مخاطبانش رابطه برقرار کند و آنها را تحت تاثیر قرار دهد و انکار آنها و استبعاد آنها را (یعنی بعید شمردن آنها) که بعید می شمارند خدا با یک بشر ارتباط برقرار کند این استبعاد را خداوند میخواهد بر هم بزند قسم میخورد. یگانه دلیل قسم های الهی در قرآن همین است.

«وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا» (12):

(و بر فرازتان هفت آسمان استوار) که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است.

در بالای سر شما بنا نمودیم؛ چنانکه در بنای آن ها کوتاهی و عیبی وجود ندارد.

«سَبْعًا»: هفت. این عدد برای تکثیر است و اشاره به کرات متعدد آسمان و مجموعه های منظومه ها و کهکشان های فراوان جهان هستی است که دارای ساختار استوار و بزرگی هستند. و یا بر تحدید دلالت دارد، اما آنچه ما از ستارگان می بینیم همه متعلق به آسمان

اول است و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است (ملاحظه شود: صافات / 6، فصلت / 12).

کلمه «شداد: محکم و استوار» به این معنا به کار رفته است که مرزهای آن ها به قدری مستحکم اند که ذره ای تغییر و دگرگونی در آن ها ایجاد نمی شود و هیچ یکی از ستاره ها و سیاره های بی شمار بالا نه از این مرزها عبور کرده با دیگران برخورد پیدا می کند و نه بر زمین شما فرو می افتد. طوریکه در (آیه 32 انبیاء) می فرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ - 32». (و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و آنها از نشانه های آن روی گردانند).

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» (13):

(وساختم چراغ گرم وتابانی) که هدف از آن آفتاب است. حرارتی همیشگی و فروزندی دایمی دارد، طوریکه بر مبنای حساب حرکت می کند، با حکمت روشنی می دهد و با تقدیر ما طلوع می نماید، نه در سیر و حرکتش خللی وجود دارد و نه در طلوع و غروبش ناهماهنگی مشاهده می شود.

مفسران فرموده اند: وهاج یعنی نورش بسیار فروزان و مشتعل و ملتهب و زبانه کش

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا» (14):

(و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم)
«الْمُعْصِرَاتِ»: جمع مُعْصِر، ابرهایی که زمان باریدن آنها فرا رسیده باشد. گویا ابرها به هنگام تراکم، سیستمی بر آنها حاکم می شود که خود را می فشارند و در نتیجه باران از آنها می بارد (تفسیر: نمونه). «ثَجَّاجًا»: بسیار ریزنده و بارنده. پیاپی ریزان. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

ابر در قرآن:

قرآن عظیم الشان کلمات مختلفی را برای ابر بکار برده است که از آن جمله میتوان:

1 - سحب: از «سحب» به معنای کشیدن است. به ابر، سحب گفته اند؛ زیرا در آسمان با باد، کشیده می شود یا به این جهت که آب را همراه خود می کشاند. سحب، اسم برای مطلق ابر، اعم از ابرهای باران زا و بی باران است. (مفردات، ص 399، «سَحَب») این کلمه نه (9) بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: (سوره بقره آیه 164، آیه 57 اعراف؛ آیه 12 رعد؛ آیه 40 نور؛ 88 آیه نمل؛ آیه 48 روم؛ آیه 9 فاطر؛ آیه 44 طور).

2 - غمام: از «غم» به معنای پوشاندن چیزی است. وجه نام گذاری ابر به غمام این است که نور آفتاب، یا صفحه آسمان را می پوشاند (مفردات ص 613، «غم»). این کلمه: چهار بار در قرآن عظیم الشان آمده است آیات 57 و 210 سوره بقره، آیه 160 اعراف؛ آیه 25 فرقان).

3 - عارض: از «عرض»، به معنای آشکار کردن است و از آن جهت به ابر، عارض گفته اند که در معرض دید انسان قرار دارد این کلمه دوبار در آیه 24 احقاف/46 آمده است.

4 - ظل: از «ظل» به معنای سایه، و ابر سایه افکن آمده (مفردات، صفحه 536، «ظل»).

و در قرآن عظیم الشان، بیشتر در باره ابرهای عذاب آور به کار رفته است. این کلمه دو بار به صورت مفرد در آیات 171 اعراف و آیه 189 شعراء و يك بار به صورت جمع در آیه 210 بقره آمده است.

5 - حاملات: از «حمل» است و ابر را حاملات گویند؛ چون آب را با خود حمل می‌کند (مفردات، ص 257، «حمل») این کلمه يك بار در آیه 2 سوره ذاریات/51 ذکر شده است.

6 - معصرات: از «عصر» به معنای فشردن (التحقیق، ج 8، ص 146، «عصر»). و هدف از آن، ابر های بارانزا است. وجه نام‌گذاری ابرها به معصرات آن است که باد، هنگام نزول باران، آن ها را می فشرد.

به عقیده برخی، مُعَصِر از إعصار به معنای طوفان است و به ابرهایی گفته می‌شود که به همراه طوفان آورده شده (مفردات، صفحه 569، «عصر») و دارای رگباری تند و قطرات بزرگ آیند، و مؤید آن، صفت «ثَجَاجاً» (فراوان و پی در پی) است که قرآن برای باران هایی که از این نوع ابرها فرو می ریزد، آورده است این کلمه يك بار در آیه 14 سوره نبا آمده است.

7 - مزن: از «مزن» به معنای درخشندگی و بر ابر نورانی (مفردات، ص 766، «مزن» (و آبدار اطلاق شده است (القاموس المحيط، جلد 2، صفحه 1621، «مزن»). این کلمه صرف يك بار در آیه 69 سوره واقعه ذکر شده است.

8 - صَوَّب: به معنای فرو ریختن است که افزون بر ابر، بر باران نیز اطلاق شده است (مقاییس، جلد 3، صفحه 317، «صوب»). برخی آن را ابر بارانزا دانسته اند. این کلمه يك بار در آیه 19 سوره بقره/2 به کار رفته است.

9 - سماء: از «سمو» به معنای رفعت و بلندی است و بر هر چیزی، از جمله ابر که بر انسان سایه افکند، اطلاق می‌شود. (الصاحح، جلد 6، صفحه 2382، «سمو»). برخی اطلاق آن را بر ابر، مجازی و برخی دیگر، حقیقی دانسته اند (مقاییس، ج 3، ص 98). «سمو» به گفته برخی، مقصود از «سماء» در جمله: «و انزل من السماء ماء» سوره بقره آیه 22 که در قرآن عظیم الشان چند بار بکار رفته است.

«لَنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا» (15):

(تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهار پایان و سایر گیاهان خوردنی است.

«وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا» (16):

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهایی در هم پیچیده و انبوه را» منظور از باغ‌های در هم پیچیده، بستان‌های انبوهی است که با میوه‌ها احاطه‌ی کامل داشته باشد و نیازمند حکمتی است که از هیچ چیز فروگذار نگردد و نیازمند رحمتی است که هر چیزی را دربرگیرد؛ باغ‌هایی که درختانش بسیار زیاد است که در دل همدیگر فرو رفته‌اند. الله سبحان و تعالی به عنوان ارائه‌ی دلیل روشن بر امکان حشر و نشر، این نه دلیل دال بر قدرت را خود ذکر کرده است؛ چون خالق که قدرت این اشیا را داشته باشد، بر زنده کردن مرده‌ها و حشر و نشر نیز قادر است.

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» (17):

(بی گمان که روز فصل میقاتگاه است) روز محاسبه و جزا و روز قضاوت در بین خلایق، در علم و تقدیر خدا وقت و زمانی مشخص و معین دارد و تقدیم و تأخیر ندارد. مفسر قرطبی فرموده است: از این رو به «یوم الفصل» موسوم است که الله متعال در بین خلق خود حکم فیصله دهنده و قطعی صادر می کند که در آن اولین و آخرین را حشر می کند.. (قرطبی ۱۷۳/۱۹).

علما در مورد معنی «يَوْمَ الْفَصْلِ» آرای مختلفی دارند:

- 1- در آن روز بین اهل کفر و اهل ایمان فاصله می افتد.
- 2- در آن روز بین مردم و ظلم هایی که کرده اند فاصله می افتد.
- 3- «يَوْمَ الْفَصْلِ» روز حق است.
- 4- در آن روز مردم حقیقت همه چیز را می بینند.
- علت این که الله بعد از ذکر نعمت ها در مورد یوم الفصل صحبت می کند این است که خود را به نعمت های دنیا مشغول نکن و بدان که بعد از دنیا چه چیزی پیش رو داری و هدف، هشدار به انسان هاست.

پس قیامت یعنی روز جدایی حق از باطل، جدایی صف مؤمنین از غیر مؤمنین است، فرا خواهد رسید، میقات است، یعنی قطعی و حتمی است.

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (18):

(روزی که در صور دمیده شود پس بیایید گروه در گروهی)

صور: بوقی است که اسرافیل علیه السلام در آن میدمد و از آن صدای مهیبی بیرون می آید «پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبر های تان به سوی موقف محشر و عرصه گاه حساب می آید. در حدیثی که از حضرت ابو ذر غفاری روایت گردیده آمده است: در روز قیامت مردم به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی با شکمی سیر ملبس به لباس، در حالیکه بر سواری های خود سوار اند، در میدان حشر می آیند، گروه دوم مردمانی پیاده هستند که به میدان حشر می آیند، گروه سوم کسانی هستند که در حالی که بر روی صورت کشانده می شوند، وارد میدان حشر می شوند. (مظهری به روایت نسائی، حاکم و بیهقی) در برخی از روایات افواج به ده گروه، تشریح شده است، و برخی گفته اند که حاضرین میدان حشر با توجه به اعمال و کردار خویش، به گروه های بی شماری تقسیم می گردند، در این اقوال هیچگونه تضادی وجود ندارد، همه را می توان جمع کرد.

به قول بعضی علما 3 بار در بوق دمیده می شود:

- 1- نفخه اول، ترس و وحشت است.
 - 2- نفخه دوم، مرگ است و همه می میرند.
 - 3- نفخه سوم، بیداری همه پس از مرگ است.
- بعضی علما تعداد نفخات را 2 بار می دانند:

- 1- نفخه ترس و مرگ.
- 2- نفخه بیداری و برانگیخته شدن.

«وَفَتَحَتِ السَّمَاءَ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (19):

«و آسمان گشوده می‌شود و به صورت درهای متعدد درمی‌آید». طوری که در (آیه: 1 سورة انشقاق) می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ». و چون وقوع آن محقق است آن را با صیغه‌ی ماضی، ففتح بیان کرده است یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

«وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» (20):

«وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ»: «و کوه‌ها از جای خود کنده و به حرکت درمی‌آیند.» «فَكَانَتْ سَرَابًا»: «کوه‌ها همچون سراب جلوه‌گر می‌شوند - سراب آب نماست - یعنی همان‌گونه که انسان سراب را آب می‌پندارد درحالی‌که آب نیست، کوه‌ها هم همان‌طور می‌شوند.» یعنی کوه‌ها با تکانی شدید از جای‌شان برکنده و پاره پاره می‌شوند و مانند گردی به هوا پراکنده می‌شوند به طوری که بیننده گمان می‌برد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است در حالی‌که حقیقتاً در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس. طبری فرموده است: کوه‌ها بعد از این که بر هم کوبیده شدند و تبدیل به گرد و غبار گشتند بیننده آن را آب می‌پندارد، اما در حقیقت گرد و غبار است. (طبری ۷/۳۰).

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» (21):

«بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» هدف از جهنم در اینجا جسر جهنم، یعنی پل صراط است، و در آنجا دو گروه فرشته‌ی ثواب و عذاب در انتظارند، فرشتگانی عذاب اهل جهنم را می‌گیرند، و فرشته‌های ثواب اهل بهشت را به جایگاه‌ها می‌رسانند. (مظهری).

حسن بصری فرموده است: پل جهنم را فرشتگان نگهبان پاسداری می‌کنند، هرکسی اجازه نامه رفتن به جنت را در دست داشته باشد، او را اجازه می‌دهند تا برود، و کسی که این جواز را نداشته باشد، از او جلوگیری می‌نمایند. (مظهری)

«لِلطَّاعِينَ مَأْبًا» (22):

(که برای سرکشان اقامتگاهی است.) یعنی آتش دوزخ جای بازگشت سرکشان است که با خواری و ذلت به سویش رو می‌آورند. بلی! در آنجا عذاب می‌شوند و مورد اهانت قرار می‌گیرند.

«لِلطَّاعِينَ»: برای کسی که با شرع الله مخالفت کرده و از حدود الله تجاوز نماید و اصول دین را تکذیب کرده است.

«مَأْبًا»: مرجع، جا و محل بازگشت. مأب مرجع و مکان است که طغیان‌گران و اهل انحراف، جایگاه‌شان آن جا است.

«لَا يَبْنِي فِيهَا أَحْقَابًا» (23):

(درنگ کننده در آن قرن‌ها قرنهایی) عناصر یاغی و باغی، بی‌خبر از عاقبت طغیان و سرکشی‌شان، با بیباکی جلو می‌روند، نمیدانند که دوزخ در چند قدمی در کمین‌شان، و منتظر آنان است، و قرن‌ها قرن‌ها در آن درنگ می‌کنند، و اقامتگاه چند روز مؤقت شان نمی‌باشد، متناسب با زمان نیست که اگر به عناصر طاغی در دنیا میسر می‌شد، از سرکشی خود در آن باز نمی‌آمدند، آنها مصمم بودند همواره در طغیان بسر برند، اکنون باید همواره در دوزخ باشند.

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» (24):

(نه در آن سردی ای بچشند و نه نوشابه ای) یعنی در جهنم آب خنکی نمی‌چشند تا گرمای آتش را تخفیف بدهد و شراب و نوشیدنی نمی‌نوشند که تشنگی آنان را برطرف کند. پوست‌های‌شان می‌سوزد و به تشنگی گرفتار اند.

«إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا» (25):

(مگر گرم آبی و زرد آبی) حمیم: آب جوش است «و چرکابه ای» که زرد آب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

«حَمِيمًا»: به معنی آبی است که در اوج حرارت خودش باشد. حُمی هم به معنی تب است. چون حرارت بدن از حالت طبیعی بالاتر می‌رود.

در اصل لفظ «غساق» به کار رفته است که بر چرک، زردابه، خونابه و تمام رطوبت‌هایی که به خاطر عذاب و شکنجه‌ی شدید از چشم‌ها و پوست‌ها بیرون می‌آیند، اطلاق می‌شود. مفسران در مورد کلمه «غساق» تفاسیر ذیل را ارایه داشته‌اند:

- 1 - نوشیدنی بدبو و بدمزه که از خونابه‌ی بدن دوزخیان بیرون می‌آید.
- 2 - شراب یا نوشیدنی بسیار یخ که دندان‌ها را شکسته و خرد می‌کند.
- 3 - نوشیدنی بسیار سرد و بدبو و بدمزه.

«جَزَاءً وَفَاءً» (26):

(جزای است مناسب) یعنی: این عذاب‌شان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمال‌شان بد است، خداوند جلّ جلاله به آنان جزای موافق با آن می‌چشاند.

«إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا» (27):

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمی‌داشتند» آنان در انتظار قیامت نبودند، بدان ایمان نداشتند و زنده‌شدن بعد از مرگ را اصلاً توقع نمی‌بردند. آنان در دنیا از محاسبه الله در آخرت نمی‌ترسیدند چون به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان نداشتند و اگر از دوباره زنده شدن می‌ترسیدند، به الله ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دادند. آنان معتقد بودند که هرچه وجود دارد در همین دنیا است، پس از این که مُردیم، همه چیز تمام می‌شود؛ درحالی که الله چنین معامله نمی‌کند و حداقل کاری را که در رابطه با بندگان انجام می‌دهد، این است که آن‌ها را به جزای حتمی عمل‌شان به اندازه‌ی کافی خواهد رساند.

«وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا» (28):

«و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران علیهم السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (29):

(و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده ایم) یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

«فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (30):

«فَذُوقُوا»: خطاب به کافران است: پس بچشید که ما شما را از این بیشتر عذاب می‌دهیم. همچنانکه در (آیه 49 سوره غافر) می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ۖ ۹۹» «و کسانی که در آتش اند، به نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که برای یک روز، این عذاب را از ما بردارد». مفسران گفته‌اند: در قرآن عظیم الشأن در مورد اهل آتش آیه‌ای از این شدیدتر نیامده است؛ چون هر وقت برای خلاصی و نجات از عذابی، کسی را به کمک بطلبند با عذابی شدیدتر روبرو می‌شوند. (قرطبی ۱۸۰/۱۹ و حاشیه‌ی صاوی ۲۸۵/۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 40) در باره احوال سعادت‌مندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بی‌باوران، بحث بعمل آمده است.

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» (31):

«بی‌گمان، برای پرهیزکاران [به خاطر انجام اوامر و ترک نواهی] کامیابی [بزرگی] است [و آن بهشت است]». «مفاز»: رستگاری و دست یافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جلّ جلاله بعد از آن می‌فرماید:

«حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا» (32):

(باغ‌ها و انگورهایی، مثمر و مشجر). «حَدَائِقَ»: باغ‌های انبوه و پرثمر با درختان مختلف و متنوع. یعنی باغستان‌های که دارای درختان انبوه و تاک‌های انگوری است؛ همچنان که شاخه‌های فروود آمده و نزدیک دارد. ذکر انگور از میان سایر میوه‌ها به خاطر منافع بسیار و مرّه نیکوی آن است.

«وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا» (33):

(و جوان‌های همسن و سالی) یعنی دوشیزگانی باکره و هم‌سن‌وسال با پستان‌های برجسته برای آنان مقرر است. در التسهیل آمده است: کواعب جمع کاعب، به معنی دختری است که پستانش نمایان شده باشد. (التسهیل ۱۷۴/۴). «أَتْرَابًا»: «در سن و سال و حسن و جمال یکسان هستند. اتراب جمع است و مفرد آن «ترب» می‌باشد.»

«وَكَأْسًا دِهَاقًا» (34):

«و جام‌هایی لبریز و پیایی [از شراب پاکیزه بهشت]». برای‌شان مهیاست که نشه‌آور نیست، ایجاد درد سر نمی‌کند، صاحبش را دچار هذیان نمی‌نماید، و عقلش را نمی‌رباید؛ با وجودی که نهایت لذت‌بخش و سرور آور است. مفسر قرطبی گفته است: منظور از کاس، شراب است، و طوریکه گفته است: پیاله‌های لبالب از شراب تصفیه شده دارند. (قرطبی ۱۸۱/۱۹). «كَأْسًا»: جام، هرگاه در قرآن عظیم الشأن لفظ کأس آمد، شراب در آن است. «دِهَاقًا»: پر و لبریز است و دلیل کرم و بخشش الله است ولی نه آن‌قدر که بریزد؛ بلکه به همان اندازه تشنگی و نیاز در آن شراب است.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا» (35):

(نشنوند در آنجا سخن بیهوده ای و نه دروغ گویی بی) یعنی در بهشت سخن بیهوده باطل و دروغ نمی‌شنوند؛ چون بهشت دارالسلام است و هر چه در آن قرار دارد از باطل و نقص سالم است. در بهشت با خوردن شراب، عقل انسان‌ها از بین نمی‌رود و حرف بی‌فایده و دروغ نمی‌شنوند و همه دور هم نشسته و ناراحتی و کدورت و نگرانی را الله از قلب‌ها پاک می‌کند.

در بهشت همه تقدیم سلام و حسن کلام با خوبی و مجالس انس است و عزت و حلاوت منطبق وجود دارد.

«جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» (36):

(پاداشی است از سوي پروردگارت، عطای حسابی بی) «مِّن رَّبِّكَ»: از نزد الله. این دلیل رحمت و کرم الله است، یعنی این مکافات نیکو در برابر اعمالی که انجام داده‌اند از جانب پروردگار برای‌شان آماده شده و نعیم مقیم را در برابر التزام راه مستقیم به دست آوردند. الله تعالی بر ایشان عطا و بخشش کرده و ایشان را در نیکوترین جای و بهترین مقام استقرار بخشیده است.

«رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا» (37):

(پروردگار آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آنهاست، همان بس مهربانی که از او بدست نیارند «مجال» حرف زدنی)

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (38):

(روزی که روح و فرشته‌ها صف بسته بایستند، و تکلم نکنند مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد، و گوید سخن درست)

حضرت ابن عباس رضي الله عنه می‌فرماید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد».

ابن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». مفسر نسفی فرموده است: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام قبل از آنکه ارواح به اجسام برگردانده شوند روی می‌دهد».

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» (39):

(اینست همان روز حق پس هر کس خواهد راه باز گشتی بسوي پروردگارش پیش گیرد) روز قیامت روزی است که وعده بدان راست، وقوعش حق و وقتش ثابت است. پس هر که می‌خواهد عمل صالحی را در پیش گیرد که در نزد پروردگار برایش نفعی برساند و او را از عذاب و مجازات دشوار پروردگار نجات بخشد.

«الْيَوْمُ الْحَقُّ»: 1 - حقیقت واضح می‌شود. 2 - عدالت برقرار می‌شود.

«فَمَن شَاءَ»: امر و اختیار دست خود شماست. قیامت حق است و خواهد آمد. این‌که توبه کنید و برگردید یا نه، با شماست.

«إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا»: با عمل صالح به نزد الله خواهی آمد.
 «مَآبًا»: «بازگشت سالم مقرون به ایمان و تقوا که نجات با آن دو حاصل می‌شود.»
«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (40):

(هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که انسان آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود) از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم) ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند جلّ جلاله چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از یک دیگر انتقام می‌گیرند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.
 طوریکه در آیات فوق مطالعه نمودیم: کفار و مجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می‌کنند عکس عملهای مختلفی نشان می‌دهند که همگی حکایت از شدت تأثر و تأسف آنها می‌کند.
 گاه می‌گویند: «وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم.»
 و گاه می‌گویند: «خداوندا؛ ما را به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم.»
 و گاه می‌گویند: «ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی‌شدیم.»
 در آن روز بزرگ یکی از بهترین مکافات نیکوکاران و یکی از بدترین مجازات بدکاران همین اعمال مجسم آنهاست که همراهشان خواهد بود. بلی؛ کار انسانی که اشرف مخلوقات است گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می‌رسد که آرزو می‌کند در صف یکی از موجودات بی روح و پست باشد.

شدت عذابی اهل دوزخ:

عذاب و شکنجه آتش بسیار سخت و بیمناک است، آتش دوزخ دارای عذابی چنان سخت و وحشتناک است که انسان را آماده می‌سازد تا بخاطر نجات از آن بهترین دارایی و هستی خود را به عنوان فدیة تقدیم کند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَفْعَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِثْلُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (سوره آل عمران: 91) (کسانی که کفر می‌ورزند و با کفر از دنیا رخت برمی‌پندند، اگر زمین پر از طلا باشد و (بتوانند برای باز خرید خود) آن را به عنوان فدیة بپردازند، هرگز از هیچ کدام از آنان پذیرفته نخواهد شد. برای ایشان عذاب دردناکی است و یآوری ندارند).
 و در جایی دیگر در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره المائدة: 36) (بیگمان اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشان را بدان باز خرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی‌گردد (و راهی برای نجات شان وجود ندارد و) دارای عذاب دردناکی می‌باشند).

در صحیح مسلم از حضرت انس روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:
 «يُؤْتَىٰ بِأَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يُقَالُ يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ فَيَقُولُ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ». مشکاة المصابيح (102/3)
 (آنچه اهل دوزخ در دنیا داشته اند روز قیامت مهیا می‌شود و سپس در آتش رنگ داده

می‌شود. آنگاه سوال می‌شود: ای فرزند آدم! آیا هرگز خیري را دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتي نزد تو بوده است؟ می‌گوید: پروردگار! سوگند به ذات تو هرگز ندیده‌ام). این تنها چند لحظه ي اندکي است که کفار با مشاهده ي آن تمامی لذایذ و شادي هاي دنيا را فراموش می‌کنند.

در بخاري و مسلم از انس بن مالک روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صَلْبِ آدَمَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ». (بخاري، کتاب الرقائق، باب: صفة الجنة و النار، فتح الباري: (416/11). (مشكاة المصابيح: (102/3) (خداوند روز قیامت خطاب به دوزخیانی که عذاب شان نسبت به دیگران کمتر است، می‌فرماید: آیا اگر از نعمتهای زمین چیزی می‌داشتی آن را برای نجات از عذاب دوزخ فدیة می‌دادی؟ می‌گویند: حتماً. پروردگار می‌فرماید: کمتر از آن را از تو خواستم. در حالی که تو در صلب (پشت و کمر) پدرت آدم بودی، خواستم کسی را شریک من قرار ندهی، اما تو برای من شریک قرار دادی).

شدت آتش و بیم آن، انسان را آماده می‌سازد که تمام دوست و احبابش را بمنظور رهایی از عذاب دوزخ تقدیم کند: «يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يَنْجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْيَ * نَزَّاعَةٌ لِلشَّوْيِ» (سوره المعارج: 11 - 16). (شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش میشد برای رهایی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌های که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود. هرگز! (این تمناها و آرزوها بر آورده نمی‌گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کند و با خود می‌برد). آری، این عذاب بیمناک و پی در پی، زندگی این گناهکاران را برای همیشه و بدون وقفه تلخ و ناراحت می‌سازد.

خلقت جهان در شش روز:

ابتدا باید بدانیم که منظور از آفرینش جهان در شش روز در آیات قرآن کریم چیست؟ بحث از آفرینش، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است، ولی در سه مورد، علاوه بر آسمان و زمین «ما بینهما» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز بر آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی برای جمله قبل است، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است، چون آسمان شامل تمام چیزهایی می‌شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است.

با توجه به مفهوم وسیع کلمة «یوم» (روز) و معادل آن در زبان های دیگر، پاسخ این پرسش روشن است، زیرا بسیار می‌شود که این کلمه به معنی «یک دوران» به کار می‌رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال. در قرآن کریم نیز شاهی که این حقیقت را ثابت می‌کند، وجود دارد.

در قرآن صدها بار کلمة «یوم» و «ایام» به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روز معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القيامة» نشان می‌دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان «روز قیامت» شمرده شده

است، از پاره هاي از آیات قرآن استفاده مي شود که روز رستاخيز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول مي کشد. در لغت نیز گاهي منظور از «يوم» مقدار زمان میان طلوع و غروب خورشید است و گاهي نیز به مدتي از زمان، هر مقدار که باشد، گفته مي شود. بنابراین، خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالي آفریده است، هر چند این دورانها میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامد.

با توجه به آیات: «9-12 سوره فصلت 11» این دوران هاي ششگانه به ترتیب زیر است:

- 1 - روزي که همه جهان به صورت توده گازی شکل بود که با گردش به دور خود از هم جدا شد و کرات را تشکیل داد.
- 2 - این کرات تدریجاً به صورت توده مذاب و نوراني و یا سرد و قابل سکونت درآمدند.
- 3 - روز دیگر منظومه شمسي تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.
- 4 - روز دیگر زمین سرد و آماده حیات شد.
- 5 - سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
- 6 - سرانجام حیوانات و انسان در روي زمین ظاهر شد.

اما در این که چرا خداوند این جهان را در یک لحظه نیافرید، با این که با قدرت بي انتهایش مي توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند، پس چرا آنها را در این دورانهاي طولاني قرار داد؟ نکته مهم در پاسخ این پرسش این است که آفرینش اگر در یک لحظه انجام مي گرفت، کمتر مي توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت نماید، اما هنگامي که در مراحل مختلف و چهره هاي گوناگون، طبق برنامه هاي منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشن تري براي شناسايي آفریدگار خواهد بود، مثلاً اگر نطفه آدمي در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل مي شد، آن قدر نمي توانست عظمت خلقت را بازگو کند، اما هنگامي که در طی 9 ماه، هر روز در مرحله اي و هر ماه به شکلي، ظهور و بروز کند، میتواند به تعداد مراحل که پیموده است، نشانه هاي تازه اي از عظمت آفریدگار از خود بروز دهد.

در واقع آفرینش هستي گام به گام صورت گرفته است و قانون گام به گام، همگام با قانون طبیعی و عقلي است و عقلاء هم آن را مورد پسند و پذیرش قرار مي دهد. البته پرونده این بحث هم چنان باز است و در تحقیق بسته نیست.

به هر شکل آفرینش هستي و طبیعت باید با قانون طبیعی همراه باشد، هر چند قدرت و اراده ي خداوند «کن فیکون» مي باشد. و بین این دو منافاتي وجود ندارد. هم خداوند «کن فیکون» باشد و هم در آفرینش هستي بر اساس قانون طبیعی و عقلي که همان قانون گام به گام مي باشد پیش رفته باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النازعات

جزء - (30)

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای 46 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به « نازعات » که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم اند، بنام سوره ای «النازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (14) آمده است.

پیوند و مناسبت سوره النازعات با سوره ای نبأ:

الف: موضوع و محور هر دو سوره با هم شباهت دارند، هر دو از قیامت و احوال آن و از سرانجام پرهیزگاران و بازگشت مجرمان به پیشگاه الله متعال بحث بعمل آورده است.
ب: هم چنین مطلع و مقطع هر دو سوره یک موضوع مشترک را بیان می کنند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره النازعات:

سورة «النازعات» از جمله سوره های مکی است. این سوره بنام «ساهره» نیز یاد میشود. امام سخاوی رحمه الله در مورد این سوره میگوید: این سوره بعد از سورة «نبأ» و پیش از سورة «اذا السماء انشقت» نازل شده است.

این سوره دارای (2) دو رکوع، (46) آیت، (181) یکصد و هشتاد و یک کلمه، (791) هفتصد و نود یک حرف و (340) سه صد و چهل نقطه است.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

اسباب نزول:

اسباب نزول آیه (12):

سعید بن منصور از محمد بن کعب روایت کرده است: چون الله تعالی جل جلاله «أَنبَأَ لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (نازعات آیه 10) رانازل کرد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ زنده شویم به شدت زیان خواهیم کرد. پس «قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) نازل شد.

اسباب نزول آیه (42 الی 44):

حاکم و ابن جریر از عائشه (رض) روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قیامت بسیار سؤال می شد، تا که خدا جل جلاله این کلام عزیز «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42) «فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43) «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44) را نازل کرد. سپس سؤالات آنها پایان یافت.

ابن ابو حاتم از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان مکه با استهزاء و تمسخر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که قیامت چه وقت بر پا می شود؟ پس آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا...» تا آخر سوره) نازل شد.

طبرانی و ابن جریر از طارق بن شهاب روایت می کنند: رسول الله صلی الله علیه وسلم از قیامت بسیار یاد می کرد تا «فَإِذَا أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» نازل شد. ابن حاتم از عروه نیز مانند این روایت کرده است.

آشنایی با سوره نازعات:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم؛ سوره نازعات در مکه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی به اصول عقیده یعنی «یگانگی و یکتایی الله متعال، رسالت و پیامبری، حشر و جزا» می پردازد.

محتوی و موضوع بحث در این سوره را موضوعات مربوط به روز قیامت در بر می گیرد، موضوعات زندگی بعد از مرگ و ارائه دلائل قوی و محکم و انکار ناپذیر را در این بابت و سرانجام پرهیزگاران و نابکاران و مجرمان بحث می کند. هکذا در این سوره:

1 - قسم های موکدی که با معاد ارتباط دارد و بر تحقق این روز بزرگ تکیه و تأکید می کند. طوریکه گفتیم سوره ی شریف با قسم خوردن به فرشتگان نیک سرشت آغاز شده است، فرشتگانی که جان مؤمنان را با لطف و نرمی قبض می کنند و جان مجرمان را به شدت و سختی می کشند. و نیز به فرشته هایی قسم می خورد که به فرمان الله متعال امور خلاق را اداره می کنند: «و النازعات غرقا* و الناشطات نشطا* و السابحات سبحا* فالسابقات سبقا* فالمدبرات أمرا.»

2 - در این سوره قسمتی از مناظر ترسناک و وحشت ناک آن روز گفته شده است.

3 - در این سوره اشاره کوتاه و گذرائی به داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون طغیان گر شده که هم مایه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و مومنان، هم هشدار به مشرکان طغیانگر و اشاره ای به این است که انکار معاد انسان را به چه گناهانی آلوده می کند.

4 - در این سوره نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین بر شمرده که خود دلیلی برای امکان معاد و حیات و بعث بعد از مرگ است.

5 - شرح قسمت دیگر از حوادث وحشت ناک آن روز بزرگ و سر نوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران.

6 - سر انجام در این سوره بر این حقیقت تکیه شده که هیچ کس از تاریخ وقوع قیامت باخبر نیست ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است.

مهمترین و هوشدار ترین نقطه که در این سوره بدان تأکید شده، اینست که برای قیامت باید آمادگی گرفت و برای آن در این دنیا باید کار و فعالیت کنند. و اما کسی که به قیامت باور ندارد به عناد و لجابت او نباید توجه کرد چون لجابت او مبني بر تکذیب و عناد است و وقتی او به چنین حالتی رسیده است جواب دادن به او کار بیهوده ای می باشد و خداوند که داورترین داوران است از انجام دادن کار بیهوده پاک و منزّه است.

ترجمه و تفسیر سوره النازعات

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴿٩﴾ يَقُولُونَ أَنِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً ﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمَقْدَسِ طُوًى ﴿١٦﴾ أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ﴿٢٦﴾ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ﴿٣٥﴾ وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٤١﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ خَشَاهَا ﴿٤٥﴾ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ﴿٤٦﴾

ترجمه مؤجز سوره:

- «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» (1) (قسم به فرشتگانی که ارواح بندگان (کافران) را از اجساد شان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند)
- «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» (2) (و قسم به فرشتگانی که جان (مؤمنان را) به آرامی و مهربانی می‌گیرند.)
- «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» (3) (و قسم به فرشتگانی شناکانان شناورند).
- «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (4) (و قسم به فرشتگانی که ارواح را شتابان به بهشت یا دوزخ می‌برند).
- «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (5) (و قسم به فرشتگانی که همه امور را تدبیر می‌کنند)
- «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6) (در آن روز زلزله ای در میگیرد.)
- «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (7) (سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز میشود، و جهان ابدی آغاز میگردد).
- «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8) (دل‌هایی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند.)
- «أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9) (و چشمانشان (آن گروه) فرو افتاده.)

«يَقُولُونَ إِنَّمَا لَمْزُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10) (می‌گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می‌شویم؟)

«أَبَدًا كُنَّا عِظَامًا تَخْرَعُ» (11) (آیا وقتی که استخوان های پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟).

«قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) (می‌گویند: آن‌گاه آن بازگشتی زیانبار است).

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13) (پس آن تنها یک بانگ بلند است).

((بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمیخیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد).

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (14) (پس آنگاه آنان بر زمین هموار می‌آیند).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15) (آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟)

«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16) (بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مقدس طوی صدا زد).

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17) (بدو گفت: برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است).

«فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» (18) (بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی)، رها و پاک گردی؟)

«وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى» (19) (و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا تو بیمناک گردی).

«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» (20) (و (موسی) معجزه بزرگ را به او نشان داد).

«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21) (آنگاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد).

«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22) (سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت).

«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23) (آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد).

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24) (و گفت: من والاترین معبود شما هستم!)

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأُخْرَةِ وَالْأُولَى» (25) (خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى» (26) (در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد).

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (27) (آیا قریش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آنرا ساخته است؟)

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» (28) (بلندی آنرا برافراشته و آنرا به سامان ساخت).

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29) (و شب آنرا تاریک کرد و روز آنرا روشن نمود).

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (30) (و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند).

«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا» (31) (آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد).

«وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (32) (و کوهها را محکم و استوار کرد).

«مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (33) (برای استفاده شما و چهار پایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (34) (هنگامي که بزرگترین حادثه (و بلاي سخت طاقت فرساي قيامت) فرا مي رسد).

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (35) (روزي که انسان تلاش خود را به ياد مي آورد).
«وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى» (36) «و دوزخ براي هر فرد بينائي آشکار و نمايان ميگردد».

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى» (37) (اما آن کسي که طغيان و سرکشي کرده باشد).

«وَأَنزَلَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (38) (و زندگي دنيا را ترجيح داده است).

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (39) (بداند که) دوزخ جاي (او) است).

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40) (و اما کسي که از ايستادن در حضور پروردگارش بيمناک بوده است. و نفس را از هوي و هوس باز داشته باشد).

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (41) (قطعاً بهشت جا يگاه (او) است).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42) (از تو درباره قيامت ميپرسند که در چه زماني واقع ميشود؟)

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43) (تو را چه خبر از آن؟).

«إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44) (آگاهي از زمان وقوع قيامت با پروردگارت است).

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يُّخْشَاهَا» (45) (تو تنها بيمدهنده کسي هستي که از آن قيامت) ميترسد).

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (46) (روزي که آن را مي بينند، انگار که آنان جز شبي يا روزي درنگ نکرده اند).

تفسير سورة نازعات:

خوانندگان گرامي!

آيات متبرکه (1 الى 14) در باره قسم های پياپی الله متعال به آفريده ها براي اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشرکان و ابطال انکارشان، بحث بعمل آورده است.

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» (1):

(قسم به فرشتگاني که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشيدني سخت بيرون مي کشند) و يا هم قسم به کساني که ارواح را به سختي بيرون ميکشند.

«النَّازِعَاتِ»: برکنندگان. بيرون کشندگان. براي کلمه پنجگانه (نازعات، ناشيطات، سابحات، سابقات، مذبذبات) بکار رفته است. (تفسير کبير) از جمله: فرشتگان، ستارگان آسمان، اسبان مجاهدان، ارواح مردگان، غايزيان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهي آميزه اي از اينها. اما اغلب مفسران طرفدار ستارگان و فرشتگان اند. بهترين نظريه، در اين بابت نظريه تفسير المنتخب است که گردآورنده چکيده همه نظرات است. (تفسير نور).

«نازعات» جمع نازعه است و از مادهی نزع می باشد؛ نزع يعنی کندن چيزی از چيز ديگر و يا از جایی با شدت. وقتی دو يا چند چيز به هم چسبيده اند و پيوند محکمی دارند،

جدا کردنشان مستلزم به کار بردن نيروی زيادی است. و منظور از آن گروهی از ملائک است؛ و به تعبيری «نزع» يعنی خارج ساختن روح از کالبد؛ و اين به خارج

ساختن او از چاه تشبيه شده است بنابر اين به کسی که در حالت احتضار باشد میگویند در حالت نزع روح است.

النازعات: فرشته‌ای که روح را از بدن کافران به شدت و سختی بیرون می‌کشد و صدا می‌زند: «اُخْرِجِي أَيْتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ» [ابن ماجه: 4262] حکم آلبنای: صحیح، اُخْرِجِي إِلَى غَضَبِ اللَّهِ» (صحیح ابن حبان: 3014] حکم آلبنای: صحیح، «ای نفس بدجنس که در بدن انسان بد هستی به سوی عذاب و خشم الله حرکت کن» و این ندا در روح انسان بد پخش می‌شود و مانند بیرون آوردن خار از پنبه، بیرون آمدن روح انسان‌های خبیث و بدکار هم از جسم‌شان، سخت است و فرشتگان، این کار را با سختی و شدت انجام می‌دهند؛ زیرا روح فرار می‌کند و این ملائک، نازعات نام دارند.

«غَرْقًا»: به گونه اغراق‌آمیز. به تمام و کمال.

«وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» (2):

(قسم به همه چیزهایی که (نیروی بدن آنها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند!

«النَّاشِطَاتِ»: آنهایی که کارها را آهسته و آرام، ولی استادانه و چابکانه به انجام می‌رسانند. (تفسیر نور) فرشتگانی هستند که با قدرت و نشاط جان‌ها را می‌ستانند. یا ناشطات: فرشتگانی که جان مؤمنان را با بشارت و آرامش می‌گیرند و می‌گویند: «اُخْرِجِي أَيْتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ، اُخْرِجِي إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ»: «ای نفس پاک که در بدن انسان مومن هستی، به سوی بهشت الله حرکت کن». (ابن ماجه: 4262] حکم آلبنای: صحیح، الزهد هناد بن سری کوفی: 339] حکم سند: صحیح) و یا «نشط» برای ارواح مؤمنان و «نزع» برای ارواح کافران است.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: قسم به فرشتگانی که روح مؤمنان را از قید جسم رها کنند در آن حال روح آنها به شوق عالم قدس چنان به نشاط پرواز میکند که اسیر از قید رها شود اما روح بدکاران از این شادی بی بهره می‌باشد و فرشتگان آنرا کشان کشان می‌برند فراموش نباید کرد که این درباره روح است نه جسم.

«وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» (3):

(وقسم به فرشتگانی که [به امر الله، از آسمان به سوی زمین] شناورند». یعنی قسم به همه چیزهایی که (سرعتی بدن آنها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هر چه زودتر) به شکل ساده و آسان انجام می‌دهند!

«وَالسَّابِحَاتِ»: فرشتگانی که حرف الله را گوش می‌دهند. مفسران در مورد این کلمه نظریات و تفاسیر ذیل را نگاشته اند:

- فرشتگانی که گوش به امر و فرمان الله متعال هستند.
- فرشتگانی که همیشه در تسبیح و ذکر الله هستند.
- فرشتگانی که وحی را نازل می‌کنند: جبرئیل علیهم السلام.

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (4):

(وقسم به فرشتگانی که برای انجام امر الهی از دیگر فرشتگانی پیشی می‌گیرند. نیز از شیطان‌ها پیشی می‌گیرند تا وحی خداوند را به پیامبرانش برسانند و شیطان‌ها نتوانند آن را بدزدند.

بصورت کل مفسران در مورد کلمه «الْأَسْبَقَاتِ» سه نظر دارند:

1 - فرشتگانی که سریع وحی را گرفته و به پیامبران می‌رسانند تا دست شیاطین به آن نرسد و آن را نذرند؛ زیرا شیاطین در آسمان‌ها در انتظارند که این محتوای وحی را به آجنه و جادوگران برسانند؛ پس سابقات باید هرچه سریع‌تر وحی را به پیامبران رسانده و به آن‌ها بدهند تا شیاطین فرصت و مجال دزدیدن و دستبرد زدن به آن را نداشته باشند.

2 - فرشتگانی که سریع روح مؤمن را بعد از مرگ به بهشت منتقل می‌کنند.

3 - فرشتگانی که سریع امر الله را گوش داده و اطاعت می‌کنند و از دیگر فرشتگان پیشی می‌گیرند.

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (5):

(و قسم به فرشتگانی که خداوند آن‌ها را برای تدبیر بسیاری از کارها در جهان بالا و پائین از قبیل باران و روئیدن گیاهان و وزیدن بادهای و اداره دریاها و حیوانات و بهشت و جهنم و غیره مقرر داشته است.

الله به پنج چیز قسم یاد کرد: نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات و مدبرات؛ نظر راجح این است که منظور از هر نوع، گروهی از فرشتگان می‌باشند و جایز است که منظور غیر فرشتگان هم باشد و اشکالی ندارد؛ زیرا منظور این است که بدانیم الله متعال به بعضی از مخلوقاتش سوگند یاد کرده که زنده شدن و معاد قطعاً ثابت است، حق است و واقعیت دارد، جواب قسم در آن پنج مورد حذف است و تقدیر آن عبارت است از: «لَنُنَبِّئَنَّ ثُمَّ لَنَنْبِؤَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (التغابن: 7): «قطعاً زنده خواهید شد و به آنچه انجام داده‌اید باخبر می‌شوید. و این بر الله آسان است». و با این قسم‌ها می‌خواهد به بندگان بفهماند که با خلق این همه فرشته قادر به انجام هر کاری هست و می‌تواند ما را دوباره زنده کند و از قبر بیرون آورده و برانگیزد.

«نازعات»: فرشتگانی که ارواح کافران را می‌ستانند؛ «ناشطات»: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با نرمی و آسانی می‌ستانند؛ «سابحات»: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را به ملکوت اعلی می‌برند. «سابقات»: فرشتگانی که به آوردن وحی به سوی پیامبران از شیاطین سبقت می‌گیرند. «مدبرات»: فرشتگانی که تدبیر آنچه به آنان سپرده شده از قبیل قبض ارواح، انزال باران و ارسال باد و... را انجام می‌دهند.

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6):

(در آن روز زلزله ای درمیگیرد.) (و آن روز، روز قیامت است.) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله ای در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند).

«الرَّاجِفَةُ»: «صدایی سهمگین که همه چیز را لرزاند و درهم می‌کوبد» و این همان نفخه‌ی اول است که اسرافیل در صور می‌دمد و همه می‌میرند.

و این مراحل بعث و جزا، در روزی که نفخه‌ی اول - راجفه - دمیده می‌شود و تمام جهان به لرزه درمی‌آید و هر آنچه در آن است، فنا و نابود خواهد شد از آن پس نفخه‌ی دوم به نام «رادفه» دمیده می‌شود که همه از قبرها زنده می‌شوند. فاصله‌ی میان این دو نفخه

همان گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح بیان داشته اند، چهل سال است.

«تَتَّبِعْهَا الرَّادِفَةُ» (7):

(سپس) نفخه دوم، در صور دمیده می شود و زلزله نخستین (زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می شود، و جهان ابدی آغاز می گردد).

ابن عباس (رض) فرموده است: راجفه و رادفه عبارتند از دو نفخه اول و دوم. در نفخه اول تمام جانداران به فرمان الله می میرند، و در نفخه دوم تمام مرده ها به فرمان الله زنده می شوند. (تفسیر قرطبی ۱۹/۱۹۳).

بعد از آن در آیات متبرکه ذیل حالت و شدایدی را یادآور شده است که تکذیب کنندگان با آن مواجه می شوند:

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8):

(دل های در آن روز از سختی و وحشت آن چه می بینند و می شنوند ترسان می شوند). «قُلُوبٌ»: «جمع قلب، قلب ها» و دلیل کثرت، این است که قلب های تمامی انسان ها را شامل می شود.

کلمه (دل هایی) از آن جهت به کار رفته است که از روی قرآن کریم تنها کافران، فاجران و منافقان مضطرب و هراسان خواهند شد و مؤمنان صالح از هراس آن روز در امان خواهند بود. در سوره ی انبیاء درباره ی آنان فرموده شده است: «دلهره ای بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند که این همان روزی است که به شما وعده می دادند». (انبیاء: 103)

«واجفه»: دل های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده خوف و ترس روز قیامت سخت هراسان می شوند. و اینهم از نتیجه ی کار و پیامدها و عمل کردهای دنیایی شان می ترسند. این هم شیپور سوم است.

«أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9):

(چشمان آن هافرو افتاده و ترس دل هایشان را فرا گرفته و وحشت دل هایشان را از بین برده و تأسف و حسرت بر آن ها مستولی و چیره گشته است. «أَبْصَارُهَا»: دیدگان و چشمان آنان از ترس، شرمنده و افتاده است. «خَاشِعَةٌ»: ذلیل.

چرا الله به جای کلمه ذلیل از کلمه خشوع استفاده کرد؟ زیرا کافران در دنیا از الله خشوع نداشتند و پروردگار را عبادت نمی کردند ولی در آخرت به خشوع خواهند افتاد. چشم ها پر از ذلت و فرو افتاده، کدام چشم ها؟ قطعاً چشمان اهل ایمان نیستند. چشم کسانی است که مؤمن به این روز نبوده اند. چشم کسانی که به روز قیامت و محاسبه ایمان نداشتند. این ها همان کسانی اند که در دنیا می گفتند: وقتی که ما مردیم و استخوان های ما پوسیده شد، آیا دوباره زنده می شویم و برمی گردیم؟

«يَقُولُونَ أَنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10):

(می گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می شویم؟). آیا پس از مرگ به آفرینش نخستین باز می گردیم؟! این استفهام، انکاری است که مشتمل بر غایت تعجب است. یعنی

آن ها زنده شدن پس از مرگ را انکار کردند. سپس آن را بیشتر بعید دانسته. کافران در دنیا به صورت تکذیب می گویند:

مفسر قرطبی فرموده است: وقتی به آنها گفته شود: شما زنده می شوید، منکرانه و شگفت زده می گویند: آیا بعد از مرگ به حالت اول برمی گردیم و مانند قبل از مرگ زنده می شویم؟ عرب می گویند: (رجع فلان فی حافرته) یعنی از همانجا که آمده بود برگشت. (تفسیر قرطبی ۱۹/۱۹۴).

«الْحَافِرَةُ»: حفره، قبر، گور. «حافره» نامی برای اول هر چیزی است. از مادهی حفر است. حفره به معنی مکان گود و عمیق است. معنی حفر یعنی خاکی که از جایی خارج می شود و در نتیجهی بیرون آمدن خاک، آن جا گود می شود.

«أَيُّدَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً» (11):

(آیا وقتی که تبدیل به استخوان های پوسیده و از هم پاشیده ای شدیم باز به زندگی اولی بر می گردیم؟ این سخن را هنگامی از روی استبعاد (بعید دانستن) می گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می شوید. یعنی: آیا بعد از آن که در چُقْری و (گودال) قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می شویم؟! محدثین می نویسند: حتی گروهی از آنان روزی با یک تکه استخوان کهنه و پوسیده پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و با فشار آن را پودر کرده و بر صورت مبارکش پوف کردند و گفتند: آیا وقتی ما به این استخوان های پوسیده و کهنه تبدیل شدیم ممکن است دوباره زنده شویم؟ چنین چیزی غیر ممکن است. این گفتار آنان بیانگر این است که وقوع قیامت و معاد را بعید می پنداشتند بنابراین منکر بعث و روز جزا شدند.

«قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12):

(می گویند: آن گاه آن بازگشتی زیانبار است). (تمسخرکنان) می گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست). آن ها بعید می دانند که خداوند آنان را پس از مرگ و بعد از آن که به استخوان های پوسیده تبدیل گشتند دوباره زنده گرداند. چون آنان نسبت به قدرت و توانایی خداوند جاهل بودند و در حق او جسارت می کردند.

خداوند در بیان این که زنده کردن مردگان برایش آسان است می فرماید:

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13):

(پس آن تنها یک بانگ بلند است.) (بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) بر میخیزد و بازگشت انجام می پذیرد).

واقعیت این است که دمیدن بار دوم یک آوازی بیش نیست و با انجام آن بر ما زحمتی رونما نمی شود. بلی! زمانیکه در صور دمیده شود، آنان را مانند آفرینش نخست به زندگی باز می گردانیم و همچنان که بمیرانیم زنده می سازیم. «زجر»: به معنی راندن کسی با صدای رسا از جایی.

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (14):

(پس آن گاه آنان بر زمین هموار می آیند.) (ناگهان همگان (به پا میخیزند و) در دشت

وسیع و بزرگ و سفید محشر آماده می‌شوند.)
در این جا پروردگار با عظمت به فرشتگان و کارهایشان که نشانگر کمال فرمانبرداری آن‌ها از خدا و شتاب آنان در اجرای دستور او می‌باشد، سوگند خورده است. احتمال دارد که آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده جزا و زنده شدن پس از مرگ باشد. و احتمالاً آنچه برای اثبات قیامت بیان شده است. و احتمالاً آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده و آنچه به آن سوگند یاد شده است یکی هستند و خداوند به فرشتگان قسم خورده تا وجود آن‌ها ثابت گردد. چون اعتقاد به وجود فرشتگان یکی از ارکان شش گانه ایمان است.

نیز پرداختن به کارهایشان متضمن جزا و پاداشی است که به هنگام مرگ و قبل و بعد از آن بر عهده فرشتگانی است.
«ساهره»: به سطح زمین گفته می‌شود و عمدتاً زمینی که پیوسته و شب و روز در حال رویاندن گیاه باشد. مانند این که استراحت و خواب نداشته باشد. ساهره هم یکی از نام‌های صحرای قیامت است که حاضر و آماده می‌شود و انسان‌ها در آن برای محاسبه صف می‌کشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 26) یاد آوری مختصری از قصه و داستان موسی علیه السلام با فرعون، بعمل آمده است:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15):

آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ این سوال از امر بزرگی است که به وقوع پیوسته است. یعنی آیا خبر او به تو رسیده است؟
باید یادآور شد که: انکار آخرت و قیامت توسط کافران مکه و به ریشخند گرفتن آن، در اصل رد کردن یک فلسفه نبود، بلکه تکذیب پیامبر خدا بود و توطئه‌هایی که آنان علیه محمد صلی الله علیه وسلم انجام می‌دادند، توطئه علیه یک انسان عادی نبود، بلکه برای آسیب رساندن به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.
این آیه خطابي است برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16):

(زمانیکه پروردگار او را (موسی علیه السلام) را در زمین مقدس (پاک) طوی صدا زد.) «طوی»: وادی است واقع در کوه سینا که خداوند در آن جا با موسی سخن گفت و با اعطای رسالت بر او منت گذارد و او را به همراه وحی مبعوث کرد و برگزید. پس به او فرمود:

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17):

(بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. یعنی برو و با سخنانی نرم و مهربانانه بگو، او را از سرکشی و طغیان و شرک ورزیدن و نافرمانی بازدار. «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» شاید او پند پذیرد یا بترسد.

«فِرْعَوْنَ»: پادشاه مصر؛ اولین پادشاهی که لقب فرعون رابه خود داد «اختاتون» نام داشت و فرعون زمان موسی علیه السلام «رامسس دوم» نام داشت که خود را معبودمی دانست و می گفت: من والاترین معبود شما هستم: «أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا عَلَى ۲۴».

فرعون: یعنی: «خانه یا قصر خیلی بزرگ، منطقه قصر» و بعدها این کلمه برای نسبت بزرگی و پادشاهی به اشخاص داده شد. در زمان یوسف علیه السلام به پادشاهان مصر، ملک می گفتند و در زمان موسی علیه السلام پادشاه رامسس دوم، معروف به فرعون و انسانی ظالم و جاه طلب بود.

وی بر روی تمام سکه ها نام خود را ضرب زد و همه چیز را تحت تصرف و ملک خود قرار داد.

مردم مصر در آن زمان از 2 گروه تشکیل شده بودند:

- 1 - قبطی ها: پادشاهان (فرعونیان) و ثروتمندان مصر.
- 2 - بنی اسرائیل: مردم عادی و فقیر مصر که از ذریه ی یعقوب نبی علیه السلام بودند و بعد از آمدن یوسف علیه السلام و خانواده اش به مصر در آن جا ساکن و منتشر شدند.

«فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْجَى» (18):

یعنی: بعد از آن که پیش فرعون رسیدی، پس به او بگو: آیا می خواهی به خصلتی پسندیده و زیبا که خردمندان در به دست آوردن آن از یکدیگر پیشی می گیرند روی بیاوری؟ و آن این است که خود را پاکیزه گردانی و خوشتن را از آلودگی کفر و طغیان پاک کنی و به سوی ایمان و عمل صالح بیرون بیایی؟! «فَقُلْ»: پس بگو؛ الله در این آیات، شیوه دعوتگری را به ما می آموزد و می فرماید که با بدترین انسان ها نیز باید با آرامی و با اخلاق رفتار کرد. بدین تر تیب موسی علیه السلام مأمور گردید تا در قدم نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

«وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى» (19):

(و تو را به سوی معرفت و شناخت و اطاعت خدا راهنمایی کنم، و عوامل رضایت و خشم الله را برایت بیان نمایم؟! «فَتَخْشَى» پس چون راه راست را بشناسی از پروردگارت بیمناک خواهی شد.

مفسر زمخشری فرموده است: ترس را از این جهت ذکر کرده است که ملاک امر و فرمان است. هر کس از الله بترسد هر خیری از او می خیزد.

و خطابش را با استفهامی که به معنی پیشنهاد است، آغاز کرده است. همان طور که انسان به مهمانش می گوید: مگر نمی خواهی نزد ما به مانی؟ و به تعقیب آن گفتاری نرم و محبت آمیز را آورده است. تا او را با مهربانی بخواند و دعوت کند و با مدارا او را از گردنکشی و طغیان بیرون آورد. طوری که در (آیه: 44 سوره طه) آمده است: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» 44». (پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید متذکر شود، یا (از الله) بترسد. اما فرعون از پذیرفتن آنچه موسی او را به سوی آن فرا خواند امتناع ورزید.

«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» (20):

(و) (موسی) معجزه بزرگ را به او نشان داد. در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی موسی نزد او رفت و او را خواند و با او بحث کرد، وقتی اواز ایمان امتناع ورزید، معجزه‌ی بزرگ [دال بر رسالت خود] را به او ارائه داد که عبارت بود از تبدیل عصا به ماری که حرکت می‌کرد. مفسر قرطبی فرموده است: یعنی علامت کبری را که معجزه بود به او ارائه داد.

ابن عباس (رض) فرموده: معجزه عبارت بود از عصا. (تفسیر قرطبی ۲۰۲/۱۹).
«الْآيَةُ الْكُبْرَى»: معجزه‌ی بزرگ:

1 - عصا به مار تبدیل شد.

2 - ید بیضاء: دست موسی علیه السلام سفید و نورانی شد.

در زمان موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود و او معجزه‌اش مطابق با شرایط آن دوران بود همان‌طور که در زمان عیسی علیه السلام علم طب و در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنوری و کلام امری مهم و رایج بود.

«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21):

(آن‌گاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد.) (اما فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب الله با خود آورده بود) یعنی وبعد از ظهور معجزه‌ی آشکار از فرمان خدا سرپیچی نمود.

«فَكَذَّبَ»: تکذیب زبانی، «وَعَصَى»: یعنی تکذیب عملی: اعلام سرکشی و طغیان. این اولین انحراف فرعون است. تکذیب کرد. چیزهای واضح و روشن را انکار کرد و عصیان ورزید و نافرمانی کرد. بیشتر از این هم پا را فراتر گذاشت.

«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22):

(سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت.)
مردم را از پیروی موسی علیه السلام باز داشت و با ظلم و تعدی، کشتن و برده ساختن مردم در روی زمین دست به فساد زد.

«ثُمَّ أَدْبَرَ»: به ایمان پشت کرد و ایمان نیاورد. «يَسْعَى»: سعی کردن، فکر کردن به شکست موسی علیه السلام. فرعون با تمام توان خود کوشش و تلاش کرد تا نگذارد دعوت موسی به جایی برسد.

باید یادآور شد که: فرعون به مردم عوام گفت: من پروردگارم، اما حقیقت این دو نام (من و پروردگار) را نمی‌فهمید؛ زیرا اگر حقیقت پروردگاری را درک می‌کرد، هیچ‌گاه از خلق نمی‌ترسید و اگر حقیقت «من» را می‌فهمید، مقید به جسم و جان حیوانی نمی‌شد.

«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23):

(آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.) یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع.

«فَحَشَرَ»: همه را جمع کرد (قبطی‌ها و مردم بنی اسرائیل، سربازان، ساحران).

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24):

(فرعون لشکریانش را جمع کرد و ندا زد و به آن‌ها گفت: «من پروردگار برتر شما

هستم و بالاتر از من خدایی نیست». وی این کار را برای ایجاد ترس و وحشت در مردم انجام داد. پس مردم سخن او را باور کردند و به باطل او اقرار نمودند زیرا عقل آن ها را به بازیچه گرفته بود.

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (25):

«پس الله او را به عذاب آخرت [شدیدترین عذاب] و دنیا [با غرق کردن در دریا] گرفتار کرد».

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ»: «الله انتقامی از او گرفت تا عبرت دیگران شود و ظالمان توبه کنند».

«الْآخِرَةِ»: آخرت

«الْأُولَى»: دنیا

الله فرعون را به عذاب آخرت هنگامی که گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا عَلَى» و به عذاب اولی هنگامی که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (القصاص: 38) «معبودی جز خود برایتان نمی شناسم» گرفتار کرد.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى» (26):

(بی گمان در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از الله) بترسد).

بعد از این که پروردگار به نقل از داستان حضرت موسی و فرعون پرداخت و آنرا یاد آور شد، بمثابة يك درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان بار دیگر به مساله معاد و رستخیز بر می گردد و نمونه هایی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان يك دليل براي امکان معاد بیان می کند و گوشه هایی از نعمت های بی پایانش را بر انسانها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است در آنها برانگیزد. نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن يك استفهام توبیخی می فرماید آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکلتر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است.

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (27):

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سختتر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام آور و نظم و نظام شگفت، بالایی سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟

مفسر فخر رازی فرموده است: آنها را به امری متوجه کرده است که با چشم مشاهده می شود؛ چون وقتی خلق انسان با این کوچکی و ضعیفی در مقابل خلق آسمان با آن بزرگی و عظمت احوالش قرار گیرد، خلق انسان آسانتر است، و وقتی چنین باشد اعاده و بازآوردن آنها نیز آسانتر می باشد پس چرا آن را انکار می کنند؟ (تفسیر کبیر ۴۳/۳۱).

همانطوریکه در (آیه 57 سوره غافر) می فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 57» (قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است ولی بیشتر مردم نمی دانند).

«بَنَاهَا (۲۷)» آن را محکم و استوار و بلند و بدون ستون در بالای سر شما بنا نهاد. سپس بر توضیح و بیان افزوده و می فرماید:

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» (28):

ارتفاعش را بلند کرد و آن را سقف شما قرار داد و آن را هموار و بدون شکاف و سوراخ قرار داد. ابن کثیر فرموده است: یعنی آن را از لحاظ ساختمان، بلند و از لحاظ فضا، وسیع قرار داد و تمام گوشه و کنار آن را هموار و راست گرداند و در شب تاریک با ستارگان بیاراست. (مختصر تفسیر ابن کثیر).

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29):

«ابن عباس فرموده است: و شب آن را تاریک کرد و روز آن را روشن نمود». (مختصر تفسیر ابن کثیر).

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (30):

(و پس از آن، زمین را غلت اند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند. مفسران فرموده اند که: این قول با گرد بودن زمین منافات ندارد؛ چون آن امری است قطعی. حتی امام فخر رازی فرموده است: «زمین در آغاز صورت کروی به هم فشرده داشت و بعد از آن خدا آن را طول و گسترش داد. و معنی دحاها پهن کردن محض نیست، بلکه منظور آن است که زمین را مسطح و آماده‌ی سبز شدن و رویدن گیاهان و مواد خوراکی کرد. و آیه‌ی «أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاهَا» بر آن دلیل است. تمامی اجسام بزرگ مسطح به نظر می‌آیند». (تفسیر کبیر ۴۸/۳۱).

«دَحَاهَا»: به معنی حرکت دادن چیزی به طوری که غلطان و گردش دورانی شکل داشته باشد. و این هم به نوعی اشاره به کروی بودن و یا بیضی شکل بودن زمین می‌کند که الله متعال زمین را این چنین خلق کرده است تا بتواند دارای حرکات وضعی و انتقالی باشد و همچنان که در سوره‌ی نبا اشارتی رفت این وضعیت باعث ایجاد شب و روز و فصول چهارگانه می‌شود.

«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا» (31):

(آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.) یعنی زمین را خشک قرار نداد، بلکه تمام امکانات رشد و نمو در زمین را در اختیار شما قرار داد. از قبیل آب و آبادانی و مراتع سرسبز برای چارپایان.

«وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (32):

(و کوهها را محکم و استوار کرد.) و مانند میخ محکم در زمین درآورد و گستراند. تا زمین استقرار یابد و ساکنانش در آرامش به سر ببرند.

«مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (33):

(برای استفاده شما و چهار پایان شما) همه این ها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم. و کسی که تمام اینها را خلق کرده است، از خلق دوباره آنها ناتوان نیست.

پس از آن که الله متعال مظاهر قدرت خود را در آفرینش انسان‌ها و ترتیب زندگی آنان به عنوان دلیلی بر رستاخیز و قیامت بیان نمود، به دنبال آن دلایل قدرت خود بر زنده گرداندن آنان پس از مرگ و محاسبه و مجازات آنان را با اسلوب واضح و روشنی بیان نمود و فرمود:

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (34):

(هنگامي که بزرگترین حادثه (و بلاي سخت طاقت فرساي قیامت) فرا میرسد. ابن عباس (رض) فرموده است: که هدف از آن قیامت، و به «طامه» موسوم شده است؛ چون تمام امور هولناک را تحت شعاع خود قرار می‌دهد.

سفیان ثوری (رح) فرموده است: «طامه» همان ساعتی است که دوزخیان تسلیم «زبانیه» می‌شوند.

«الطَّامَّةُ الْكُبْرَى»: قیامت، یا نفخه‌ی دوم حشر؛ «طامه» مهم‌ترین حادثه است حادثه‌ی طاقت فرسا. حادثه‌ای که در مغز و ذهن انسان نمی‌گنجد و قابل تصور هم نیست. مصیبتی عظیم و غیر قابل تصور برای همه و نه عده‌ای خاص.

زمانی که طامه بیاید و طوریکه گفتیم طامه، به حادثه‌ای گفته می‌شود که فراگیر است و از هر حادثه‌ای عظیم‌تر و هولناک‌تر است و هیچ چیز نه بادِ عاد و نه صیحه‌ی ثمود و نه رجه‌ی «يَوْمَ الظُّلَّةِ» [الشعراء: 189] به آن نمی‌رسد. طوری که هیچکس از سیطره و احاطه‌ی آن خارج نمی‌شود. حادثه‌ی فراگیر؛ و قید کبری هم این معنی را در آن بیشتر می‌کند که این حادثه با حوادث دیگر فرق دارد. چه از باب زلزله بودنش زیرا این زلزله بر خلاف زلزله‌های معمولی، تمام کره‌ی زمین را منقلب می‌کند و چه از باب کبری بودنش که بزرگ و غیر قابل تصور است. آن جا کار از کار گذشته و دیگر ارزش نخواهد داشت که انسان از خواب غفلت بیدار شود.

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (35):

(روزي که انسان [تمام اعمال خیر و شر و] تلاش خود را به یاد می‌آورد). زیرا یقین دارد مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در مقابل اعمالش پاداش داده می‌شود. «مَا سَعَى»: آنچه در دنیا از خیر و شر انجام داده است. مفسران در مورد به یادآوردن اعمال سه نظر دارند:

- 1 - زمانی که نامه اعمال انسان به دستش داده می‌شود، به یاد می‌آورد.
- 2 - زمانی که فرشتگان، زمین، جسم و تمام اعضا و همه چیز به سخن درمی‌آیند و شهادت می‌دهند، اعمالش را به یاد می‌آورد.
- 3 - زمانی که نزد الله حساب و کتاب می‌شود، الله همه چیز را به یاد انسان آورده و اعمالش را به او نشان می‌دهد. آن جا است که انسان اهل ذکر می‌شود. از غفلت می‌گریزد و در رابطه با عملکرهای خود متذکر می‌شود که «مَا سَعَى»؟ چه کار کرده است؟ حرکات و تلاش‌هایش چگونه و در چه راستایی بوده است؟

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» (36):

«و دوزخ برای هر فرد بینائی آشکار و نمایان می‌گردد». در روز قیامت آتش جهنم را جلوی چشم انسان آورده و به خلائق نشان می‌دهند. جهنم، 70 هزار گره و دستگیره دارد و هر دستگیره را 70 هزار فرشته حمل می‌کند. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا» [مسلم: 2842] در آن روز، گردنی از آتش بیرون آمده که چشم دارد و فریاد می‌زند و جهنمیان را فرا می‌خواند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «تَخْرُجُ عُقُقُ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهَا عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، يَقُولُ: إِنِّي وَكَلْتُ بِثَلَاثَةٍ، بَكْلَ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَبَكْلَ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَبِالْمُصَوِّرِينَ» «روز قیامت گردنی از آتش بیرون آمده که دارای دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبانی است که با آن نطق می کند و می گوید: من امروز بر سه شخص گمارده شده ام: بر شخص جبار ستمگر و سرکش، بر کسی که در دنیا با الله متعال، معبودی دیگری می خواند و بر صورت گران». [سنن ترمذی: 2574 و مسند احمد: 8430] حکم آلبانی: صحیح.

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى» (37):

(اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد).

«وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (38):

(و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد). این آیات مبارکه اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم نموده، شقاوت انسان را نتیجه طغیان و دنیا پرستی و سعادت او را ثمره خوف از خدا و ترک هوای نفس دانسته است و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس. هوی پرستی پرده ای بر عقل می کشد اعمال زشت را در نظر انسان تزئین می کند و حس تشخیص را که بزرگ ترین نعمت الله و امتیاز انسان از حیوان است از او می گیرد و انسان را به خود مشغول می کند.

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (39):

(بداند که) دوزخ جایی (او) است) در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.

و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست چرا که طغیان سبب می شود انسان لذت زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.

این دو در حقیقت علت و معلول یک دیگرند: طغیان و فساد عقیده سر چشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سر انجام این دو آتش سوزان دوزخ است که در جمله سوم به آن اشاره شده. سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پرمعنی پرداخته، می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40):

(و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد).

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (41):

(قطعاً بهشت جایگاه (او) است). بهشت «دارالسلام» یا دار النعیم با نعمت های بی پایان جسمی و روحی و معنوی و لذت هایی برتر از لذات دنیوی که منزلگاه نیکوکاران و متقیان است، مأوی و منزلگاه او خواهد بود. چه منزلگاه خوب و دلربایی! آنجا که چشمه های روان، تخت های بلند، جام های نهاده شده، بالش های پهلوی هم چیده، فرش های زربافت گسترده، حوران زیبا، نورس و همسن و سال و دیدار دوستان، نصیبشان می

گردد. روایت شده هنگامی که حضرت بلال (رض) در احتضار مرگ بود، از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید که همسرش گریه می‌کند، بلال به او گفت: گریه نکن فردا دوستانم، یعنی محمد و یارانش را دیدار خواهم کرد.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42):

(مشرکین از تو درباره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟) مفسران فرموده اند: مشرکین اخبار و اوصاف قیامت را از قبیل: طامه، صاخه و قارعه می‌شنیدند. آنگاه به صورت استهزا می‌گفتند: کی خدا آن را می‌آورد، و کی رخ می‌دهد و واقع می‌شود؟ آنگاه آیه مبارکه نازل شد.

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43):

تو از آن آگاه نیستی تا خبرش را به آنها بدهی؛ چون جزو اسرار و نهفتنی‌هایی می‌باشد که فقط الله عزوجل از آن باخبر است. پس چرا از تو می‌پرسند و اصرار می‌ورزند؟

«إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44):

(آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو).)

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنِ يَخْشَاهَا» (45):

(وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هشدار به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حق جوئی و حق‌طلبی دارند). اما خبر دادن از زمان تحقق آن وظیفه‌ی تو نمی‌باشد.

«كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَةً أَوْ ضَحَاهَا» (46):

(روزی که آن را می‌بینند، تصویری که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند». (روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.)

مفسران کثیر فرموده است: مدت حیات خود را بسی کوتاه می‌دانند تا جایی که به نظر آنان به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاهی بوده است.

وبدین ترتیب سوره مبارکه نازعات با اثبات «حشر و بعث» خاتمه داده می‌شود، موضوعی که در اول سوره بر آن قسم یاد کرده بود تا اول و آخر همه با هم هماهنگ باشند.

ماموریت ملک الموت:

قبل از همه باید گفت که ماموریت ملک الموت تنها در قبض روح انسانها و سایر مخلوقات از قبیل فرشتگان، جنیات، حیوانات و... خلاصه می‌گردد. طوریکه خداوند متعال

می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سوره سجد

11). یعنی: بگو: فرشته‌ای که خداوند آن را مامور قبض ارواح و گرفتن نفس‌ها نموده

است به کمک همکارانش به سراغ شما می‌آید و نفس هایتانرا می‌گیرد. «ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّكُمْ

تُرْجَعُونَ» سپس به نزد پروردگارتان بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را طبق اعمال‌تان

سزا و جزا خواهد داد. و شما زنده شدن پس از مرگ را انکار کرده اید پس بنگرید و

بیاندیشید که خداوند با شما چه خواهد کرد! بر طبق این آیه‌ی مبارکه درمی‌یابیم که ملک

الموت مأمور قبض روح انسانهاست، ولی اینکه، روح حیوانات چگونه و توسط چه

کسی قبض می‌شود، حدیثی صریح در مورد وجود ندارد، ولی احادیثی دروغین ساختگی

در مورد وجود دارد که: «أَجَالُ الْبَهَائِمِ كُلِّهَا مِنَ الْقَمَلِ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْجَرَادِ وَالْخِيلِ وَالْبَغَالِ

کلیها و البقر و غیر ذلك، آجالها في التسبيح، فإذا انقضي تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلي ملك الموت من ذلك شيء». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها بپایان رسید خداوند روح آنها را قبض می کند، و ملک الموت چیزی از آنها برعهده ندارد. ولی همانطور که گفتیم این حدیث دروغ است و علامه البانی رحمه الله در (السلسلة الضعيفة (188/4) این حدیث را دروغ دانسته است. و لذا بعضی از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جميع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض می کند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته اند: «خداي سبحان خود ارواح حیوانات را می ستاند، نه فرشته مرگ». نگاه کنید به: (التذكرة للقرطبي صفحه (75)، (الفواکه الدواني (100/1).

و شیخ ابن عثیمین این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و پرداختن به آنها بی فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص بودند، و رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه از ایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال می فرماید اینست: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» یعنی ملک الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسان ها چیزی ثابت نشده و الله بدان آگاهتر است. (لقاء الباب المفتوح (11/146).

قبض روح پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنگامی که در روز پایانی حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم سختی مرگ بر ایشان فشار آورد، زمانیکه اسامه بر او وارد شد، نمیتوانست سخن بگوید و فقط دستهایش را به سوی آسمان بلند می کرد و بعد بر اسامه می گذاشت و اسامه متوجه می گردید که برایش دعا میکند. عایشه، پیامبر را در آغوش گرفته بود. در این اثنا عبدالرحمن ابن ابوبکر در حالی وارد شد که مسواکی در دست داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مسواک او چشم دوخته بود. عایشه گفت: آن را برای شما بگیرم؟ با اشاره سر گفت: بلی. عایشه چوب مسواک را از برادرش گرفت و آن را جوید و نرم کرد و به پیامبر داد.

ایشان مسواک را در دهان گرفت و مسواک زد و این جمله را تکرار نمود «في الرفيق الأعلى» یعنی دوست دارم به رفیق اعلی بپیوندم و دستش را مرتب در ظرف آبی که کنارش بود، فرو می برد و به چهره اش می مالید و می گفت: «لا اله الا الله، إن للموت سكرات». «لا اله الا الله! مرگ سكرات دشواری دارد!» همینکه از مسواک زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند، و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لبهای مبارکشان به حرکت در آمد. عایشه با دقت گوش فراداد. آنحضرت گفتند: «مع الذين أنعمت عليهم من النبيين والصديقين و لشهداء و الصالحين. اللهم اغفر لي و ارحمني و ألحقني بالرفيق الأعلى. اللهم، الرفيق الأعلى». «با آن کسانی که به آنان انعام فرموده ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار خدایا، مرا بیا مرز و مرا مشمول رحمت قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان! بار خدایا، ملکوت اعلا!» این عبارت اخیر را سه بار

تکرار کردند، و دستشان به یک طرف افتاد، و به ملکوت اعلا پیوستند: «إنا لله وإنا إليه راجعون!». (بخاری، کتاب المغازی، شماره 4437 و 4449 و «باب مرض النبی») و در روایتی آمده است که فرمود: بار الها! مرا در سختیهای مرگ یاری نما. (الترمذی، کتاب الجنائز، شماره 978).

اما در مورد سكرات موت، همانطور که در حدیث فوق اشاره رفت عایشه رضی الله عنها در مورد سخنان پایانی پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام لحظات چنین نقل می کند که ایشان فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ» یعنی: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختی ها دارد».

سرعت عمل ملک الموت:

تعداد کثیری از انسان ها احياناً با خود طوري تصور مینمایند که چگونه ملک الموت در یک زمان اقدام به قبض روح تعداد کثیری از انسانها میکند؟ قبل از همه میخواهم توضیح بدارم که استعمال کردن نام «عزرائیل» برای فرشته قبض روح (ملک الموت) دقیق نمیشود.

باید نام اصلی این فرشته که «ملک الموت» است، مورد استفاده قرار گیرد زیرا نام «عزرائیل» در قرآن عظیم الشان و احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده است، بلکه این نام از اسرائیلیات گرفته شده که بهتر است ترک شود و در عوض نام «ملک الموت» بجای آن استفاده شود، زیرا این اسم یعنی «ملک الموت» در قرآن و احادیث ذکر شده است.

ثانیا، خداوندي که ملائکه هاي با قدرتي از قبیل ملک الموت، جبریل، میکائیل، و غیره خلق کرده است این نیرو و قدرت و سرعت نیز به آنها بر حسب شغلشان عطا فرموده است.

مجاهد رحمة الله علیه گفت: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به طوري که هرگاهی بخواهد، هر رُوحی را از آن می گیرد». و در قرآن گرفتن روح، گاهی به خداوند نسبت داده شده، مانند آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (سوره الزمر: 42)

و گاهی گرفتن روح به ملائکه نسبت داده میشود، مانند آیه: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ...» (سوره النحل: آیه 32)، «... توفته رسلنا و هم لا یفرطون» (سوره الانعام: 61)، «الَّذِينَ تَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...» (سوره النساء: 97) و گاهی گرفتن روح به ملک الموت نسبت داده میشود، مانند آیه: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (سوره السجدة: 11) و این آیات بدین معناست که اولاً خداوند است که انسان ها را می میراند و به امر او روح از بدن خارج میشود، و ثانياً ملک الموت دارای کمک یارانی از ملائکه است که مقدمات مرگ یک شخص را فراهم میکنند، و سپس ملک الموت است که روح را از بدن جدا میسازد و تحویل میگیرد و سپس آنها را به دست ملائکه عذاب و یا رحمت میسپارد تا اینکه آن روحها در عالم برزخ تا روز قیامت در نعیم و یا عذاب سپری کنند. ولی اینجا لازم به تذکر است که بجای اینکه فکر کنیم که چگونه ملک الموت قادر به قبض ارواح در یک لحظه است، به فکر آن باشیم که قبل از ملاقات با او هنگام مرگ، چه اعمال صالحی را برای خود پیشه کرده ایم.

صورت حال جنتیان:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است». (صحیح مسلم، کتاب: الجنة، باب یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر: 2841). و از جمله زیبایی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سر مه کشیده اند، و همه ی آنها 33 ساله وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «یدخل اهل الجنة جرداً مرداً کانهم مکحلون ابناء ثلاث و ثلاثین». (اهل بهشت در حالی وارد بهشت می‌شوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گویی سر مه به چشم کشیده اند و 33 سال عمر دارند). صحیح مسلم: (7928).

صورت حال دوزخیان:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه (که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند) وارد دوزخ میشوند. در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره آمده است: «ما بین منکبی الکافر مسيرة ثلاثة ايام للراکب المسرع». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (2190/4). یعنی: (در روز قیامت لاشه ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز میتواند فاصله ی میان دو شانه ی آن را ببیماید). بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهائی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم: (186/17).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «لیکون ذلک انکی فی تعذیبهم، واعظم فی تعبهم و لهیبهم، کما قال شدید العقاب: (لیذوقوا العذاب)» (نهایه: لابن کثیر). (این افزودگی به لاشه ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب می‌فرماید: تا عذاب را بچشد).

وضعیت کودکان در قیامت:

حکم شرعی همین است که: انشاءالله کودکان مسلمانانی که پیش از سن بلوغ وفات یافته اند، جای شان در بهشت خواهند بود. (إن شاءالله). خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»

(سورة الطور: 21) (کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندان شان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندان شان را بدیشان ملحق می‌گردانیم) (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی‌آنکه ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندان شان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهان شان را از این راه بزدانیم). چرا که هر کس در گرو کارهایی است که کرده است).

حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جمله: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (سورة مدثر 38). به اهل بهشت بودن کودکان مسلمانان استدلال نموده است. زیرا آنان عملی را انجام نداده‌اند که در برابر اعمال خود مسئول باشند.

امام بخاری باب مستقلى را تحت عنوان «فضل من مات له ولد فاحتسب» مطرح نموده است و آن حدیث حضرت انس رضی الله عنه که به شرح زیر می‌باشد آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما من الناس مسلم يتوفي له ثلاث لم يبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم». (هر مسلمانی سه فرزند نابالغ را از دست بدهد خداوند به فضل و رحمت خود او را وارد بهشت می‌کند).

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبي في الجنة و الشهيد في الجنة، و المولود في الجنة. فتح الباري: (246/3) (پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند).

امام مسلم و امام احمد در مسند از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «صغارهم دعاميص الجنة، يتلقي احدهم اباه او قال ابويه، فيأخذ بثوبه، او قال بيده، كما أخذ انا بصنفة ثوبك هذا، فلا يتناهي، او قال: فلا ينتهي حتي يدخله الله و اياه الجنة». (کودکان مسلمان خدمت گزاران اهل بهشت هستند، آنان پدر خود یا والدین خود را دیده، خود را به لباس آنان آویزان می‌کنند. همانطور که من الآن گوشه لباس تو را گرفته ام. این معامله به آنجا منجر می‌شود که خداوند آن کودک و والدینش را وارد بهشت می‌سازد).

وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت:

امام بخاری باب را تحت عنوان «ما قيل في اولاد المشركين» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول الله عن اولاد المشركين، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما كانوا عاملين». (درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می‌دهند). ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كل مولود يولد علي الفطرة، فابواه يهودانه، او ينصرانه او يمجسانه، كمثل البهيمة، تنتج البهيمة هل تري فيها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل می‌کنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد و به دنیا می‌آورند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246).

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمی‌کند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام

داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه‌ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرجح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حوله فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: و اولاد المشرکین؟ فقال: و اولاد المشرکین». (و فرزندان که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).

ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است.

«سالت ربی اللاهین من ذریة البشر ان لا یعذبهم فاعطانیهم» (رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نا بالغ انسان ها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهین» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند. و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است: «اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468). (اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه تعدادی کثیریاز علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «و هو المذهب الصحیح المختار الذی ذهب الیه المحققون لقوله تعالی: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا. اسراء: 15» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت می‌شوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمیدهیم).

وضعیت مجانین و دیونگان در قیامت:

و در اخیر می‌خواهم در مورد وضعیت شخص مجنون یا دیوانه (و حتی کرولال و اهل فتره یعنی کسی که پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده باشد) مطالب ذیل بیان بدارم. شیخ محمد ناصرالدین البانی رحمه الله در کتاب «چگونه قرآن را تفسیر کنیم» می‌فرماید: «با آنها در قیامت معامله بخصوصی خواهد شد و آن بدین صورت است که خداوند فرستاده ای را به سوی آنها می‌فرستد که آنها را بیازماید، چنانچه مردم در حیات دنیا امتحان میشوند، پس هر کسی آن فرستاده را در عرصه قیامت استجاب نمود و از وی اطاعت نمود، به بهشت میرود و کسی که عصیان و نافرمانی نماید وارد آتش می‌گردد.

(سلسله احادیث صحیحه (2468)) این موضوع در احادیثی چنین بیان گردیده است:

- «أربعة یحتجون یوم القیامة، رجل أصم لا یسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات فی الفترة وفیه: فیأخذ موثقهم لیطیعنه فیرسل إلیهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذی نفسی بیده لو دخلوها لکانت علیهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبی هریرة وقال فی آخره:

فمن دخلها کانت علیه بردا وسلاما، ومن لم یدخلها رد إلیها» (مسند امام احمد - صحیح جامع الصغیر البانی) یعنی: چهار نفر روز قیامت استدلال می‌کنند؛ ناشنوایی که نمیشنود، مرد کهن سال و مردی که عقل ندارد (مجنون است) و مردی که در فتره (پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده است) از دنیا رفته است. از آنها عهد و پیمان می‌گیرند که خداوند را فرمانبری کنند. او رسولی به نزدشان می‌فرستد و به آنها می‌گوید که وارد

آتش شوند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر داخل شوند برایشان تبدیل به سردی و سلامتی می‌گردد، سپس آن را از ابو هریره روایت میکند و در آخر حدیث می‌گوید: هرکس داخل شود برای او تبدیل به سردی و سلامتی می‌گردد و هرکس بدان وارد نشود او را به آتش برمی‌گردانند.

- محمد بن یحیی الذهلی و بزار از طریق عطیه العوفی از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الهالك في الفترة، والمعتوه والمولود يقول الهالك في الفترة لم يأتني كتاب، ويقول المعتوه: رب لم تجعل لي عقلا أعقل به خيرا ولا شرا، ويقول المولود: رب لم أدرك العقل، فترفع لهم نار فيقال لهم: ردوها، قال: فيردها من كان في علم الله سعيدا لو أدرك العمل، ويمسك عنها من كان في علم الله شقيا لو أدرك العمل، فيقول: إياي عصيتم فكيف لو أن رسلي أتتكموفي رواية البزار فكيف برسلي بالغيب قال البزار لا يعرف إلا من طريق عطية عنه» یعنی: کسی که در فتره بمیرد و معتوه و مولود. اولی می‌گوید: رسالتی به من ابلاغ نشد و معتوه می‌گوید: پروردگارا، برای من عقل قرار ندادید تا به وسیله آن خیر و بدی را بفهمم و مولود می‌گوید: پروردگارا من قادر به تعقل نبودم. آنگاه آتش برایشان مهیا می‌شود و گفته میشود بدان وارد شوید؛ آنگاه هرکس در صورت مواجهه با عمل، در علم خداوند سعادتمند شود، بدان وارد می‌شود و هرکس در علم خداوند در صورت مواجهه با عمل، شقاوتمند گردد از ورود بدان خود داری میکند آن وقت به آن‌ها گفته میشود: خودم را نافرمانی و معصیت کردید حال اگر رسولانم نزد شما می‌آمدند چگونه با آن‌ها معامله می‌نمودید. و در روایت بزار آمده: چگونه با رسولان من معامله می‌نمودید در حالی که آن‌ها شما را به ایمان به غیب دعوت می‌نمودند و بزار می‌گوید: این روایت جز از طریق عطیه شناخته نشده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة عَبَسَ

جزء - (30)

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای چهل و دو آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست یعنی ترش رویی» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری دیگری مهم‌تربرایش، چیره می شود که این حالت «عبس» نامیده شد. نام «عبس» از اولین آیه این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عبس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن. «عَبَسَ»: از ماده‌ی عُبُوس یا عُبُوس گرفته شده است. عُبُوس یا عُبُوس به کسی گفته شده که چهره‌اش را درهم کشیده است و عمدتاً اخم و ترش‌رویی بیرونی ریشه در درون داشته می‌تواند.

پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره نازعات:

هنگامی که خداوند متعال سوره نازعات را به ذکر اِنداز و ترسانیدن کسی که از قیامت بترسد، پایان داد، سوره عَبَسَ را به ذکر اِندازش، شروع کرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عَبَسَ:

سوره «عبس» به نام سوره «سفره» نیز یاد می شود، این سوره دارای (1) یک رکوع، (42) چهل و دو آیت، (133) یکصد و سی و سه کلمه، (552) پنجصد و پنجاه و دو حرف و (292) دویست و نود و دو نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

اسباب نزول سوره عَبَسَ :

مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن أم مکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند: عبدالله بن أم مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبیه دو فرزند ربیعہ، أبوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، أمیه بن خلف و ولید بن مغیره نزد آنحضرت نشستہ بودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنان را به سوی اسلام دعوت میکردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله بن أم مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار میکرد که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت سران قریش مشغول‌اند.

پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند).

همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم را گرامی میداشتند و چون او را میدیدند، میگفتند: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آنگاه به او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.

سیرت نویسان مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو بار او (عبدالله بن أم مکتوم رضي الله عنه) را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوات میگردد، تعیین نموده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند. طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمیدهد و میفرماید: **عبس و تولي** - عبوس و ترش رو شده و قتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت او است. این به ذات خود نوعی از إعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه شدن میفرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند جزو صحابه محسوب میشوند و یا خیر؟ در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:

- 1- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشند.
 - 2- به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.
- حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو أصحاب رضي الله عنهم قرار نمی گیرد.

ولی عبدالله بن ام مکتوم رضي الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علماء شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است.

مثلاً او پس قرنی رحمه الله هرچند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوای کلی سورة عَبَسَ:

اگر به محتوای سورة عَبَسَ، بصورت کل نظر بیاندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در 5 موضوع اساسی خلاصه می شود:

- 1- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

- 2 - اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشأن.
- 3 - ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی.
- 4 - بیان گوشه ای از نعمت های الهی.
- 5 - قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران

ترجمه و تفسیر سُورَةُ عَبَسَ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْزَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا اكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَيْنًا وَقُضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

ترجمه و تفسیر مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام بحث بعمل آمده است:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» (1):

(چهره درهم کشید، و روی بر گردانید). یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مصروفیت به دعوت بزرگانی از کافران چهره‌اش را درهم کشید؛ یعنی رو گشتاند و به سؤال نابینا گوش فرا نداد؛ هرچند با او در غیاب آنان با مهربانی مخاطبه نمود.

«أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (2):

(که چرا آن کور نزد وی آمد).

أحمد بن محمد الصَّوَّاي المالکی الخلوتی مؤلف حاشیه علی تفسیر جلالین فرموده است: به منظور ابراز مهر و احترام نسبت به پیامبر، خداوند متعال از ضمائر غایب عبس و تولى استفاده کرده است؛ چون شدت و سختی و عتاب در «تاء» خطاب «عبست و تولیت» امری است غیر قابل انکار. نام فرد نابینا «عبد الله بن ابن مکتوم» بود، و بعد از نزول آیات سرزنش هر وقت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد، پیامبر می‌گفت: مرحبا به آنکه به خاطر او خدایم مرا سرزنش کرد، و عبايش را برای او پهن می‌کرد تا بنشیند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«اعمی»: از ماده‌ی عَمَى است و عمی یعنی فقدان بصر و یا بصیرت برای از دست‌دادن چشم سر و یا چشم دل کلمه‌ی اعمی استعمال شده است.

«وَمَا يَذْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى» (3):

(چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه میساخت).
 «لَعَلَّهُ يَزْغَى»: «شاید او از گناهان پاک و آراسته گردد.»
 «يَزْغَى»: اعمال صالح انجام دهد که باعث پاک شدن گناهان شود.
 علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: «سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدت علاقمند بود. بنابر این پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مرد نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید. پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سرزنشی نرم کرد و فرمود: «عَبَسَ وَتَوَلَّى» در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: «وَمَا يَذْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى» تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. «أَوْ يَذْغُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پند دادن پند دهندگان همین است. پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزاوارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود.»
 شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سرزد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر این اممکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَوْ يَذْغُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» (4):

(یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت).
 مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سرزد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت

اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن اُم مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول آند و بدین اُمید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى» (5):

(اما آن کس که خود را بی نیاز میداند). یعنی: کسیکه به سبب مال و جاهی که دارد، خود را از ایمان، علم و دین، بی‌نیاز می‌داند و خویش را از شنیدن حرف حق و دعوت دین و شنیدن حق و کلام الله بی‌نیاز می‌داند و غنای کاذب یعنی غنای مادی، او را به طغیان کشانده است، تو به آن‌ها می‌پردازی؟

«فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» (6):

(تو به او روی می‌آوری). یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى» (7):

(و بر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت). اگر از گناهش پاک نشود، بر تو ضرری نیست تا بدان سبب بر هدایتش حریص باشی. زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس. بنابراین او را تا هنگامی که سرکشی می‌کند و هدایت را ترک می‌نماید در پلیدی‌اش رها بگذار.

«وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى» (8):

(و اما کسی که شتابان (برای کسب خیر) به نزد تو آمد). «يَسْعَى»: یعنی در طلب خیر - علم و هدایت - به‌سوی تو می‌شتابد.

«وَهُوَ يَخْشَى» (9):

(و از خدا ترسان است). یعنی او از عذاب الهی و مجازاتش می‌ترسد و ترس الله متعال باعث شده که سؤال کند تا حلال را بداند و بدان عمل کند؛ حرام را بشناسد و از آن پرهیز نماید. بلی! با خوف الهی می‌توان نجات را به دست آورد.

«فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (10):

(پس تو یی از وی بی‌پروایی کنان).

مفسر این کثیر فرموده است: «از اینجاست که الله عزوجل به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و ضعیف، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 23) در باره موضوعات از قبیل اینکه: اینکه قرآن، اندرز است، کفران نعمت خدا، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» (11):

(نه چنین است، این است یاد دهانی ای). یعنی بی‌گمان، این [آیات برای کسانی که به آن روی آورند] تذکر و یادآوری است».

خداوند متعال می‌فرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگان را پند می‌دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می‌نماید.

پس وقتی این روشن شد، «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» هر کس که میخواید به آن عمل کند. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و بگو: «حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.»

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

«فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (12):

(پس هر کس بخواید از آن پند گیرد). یعنی هر که دوست دارد که از نصایح قرآن بهره‌مند شود چنین کاری را انجام دهد؛ یعنی خویشتن را با وحی مهدب سازد، روش خود را با دین قوام بخشد و با عمل صالح از علم نافع فایده گیرد.

«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ» (13):

(در صحیفه های گران قدر است). در صحیفه های والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمیرسد. بلکه این صفحه ها «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان میباشند که سفیران الله در میان خدا و بندگانش هستند.

«مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» (14):

(بلند مرتبه ای پاکیزه ای).

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: یعنی از هر نوع آمیختگی پاک است. آموزه های ناب و حقی در آن عرضه شده است. هیچ نوع اندیشه و نظریه ی باطل و فاسدی نتوانسته است به آن راه پیدا کند. آلودگی هایی که کتاب های مذهبی دیگر دنیا به آنها آلوده شده اند، ذره ای از آن ها نتوانسته است به درون این کتاب رخنه کند. چه تخیل های بشری باشند، یا وساوس شیطانی، این کتاب از هر دوی آن ها پاک نگه داشته شده است.

«مُطَهَّرَةٌ»: از مادهی طهر و طهارت است که می‌تواند طهارت جسم باشد و یا طهارت روح و نفس و روان باشد

«مَرْفُوعَةٍ»: والا در آسمان.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» (15):

(به دست (فرشتگان) سفیران (وحی است)).

«سَفَرَةٍ»: سفیر، نویسندگان. سفره: فرشتگانی اند که به‌کار انتقال وحی در میان الله متعال و پیامبران می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است، گرفته شده است.

مفسران در تفسیر این کلمه فرموده اند:

- أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و حافظان قرآن.
- ملائک و فرشتگان که سفیر الله به سوی انسان ها هستند. آن فرشتگان مطیع و فرمان‌بردار پیشگاه الله متعال اند که این قرآن را در لوح محفوظ به ثبت رسانده‌اند، این صفات ملائک شامل هر شخص مؤمن، کریم‌النفس، پاک طینت، حافظ و عامل به کتاب الله می‌شود، مؤمنی که قرآن را در دستان خود قرار داده و آن را قرائت و ترتیل می‌نماید.

در صحیح بخاری از عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ» «مثال کسی که قرآن را بخواند و حافظ آن باشد در ردیف فرشتگان بزرگوار و نیکوکار است». (بخاری: 4937) و (مسلم: 798).

«كَرَامِ بَرَّةٍ» (16):

(بزرگوار و نیکوکار). یعنی فرشتگانی که در نزد پروردگارشان بزرگوار و دارای عزت اند، «لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون». از امرش اطاعت می‌کنند، از نواهی‌اش اجتناب می‌نمایند، از کدورت گناهان به سلامت مانده‌اند و از آثار عیب‌ها رهایی جسته‌اند.

«قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (17):

(مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!).

«قُتِلَ الْإِنْسَانُ»: لعنت بر انسان کافر.

«مَا أَكْفَرَهُ»: چه ناسپاس است. چه کافر بی‌ایمانی است.

الله سبحان و تعالی انسان کافر را لعنت کند، چه قدر کفرش شدید و انکارش بزرگ است، احسان را فراموش کرده و خداوند رحمت را عصیانگری کرده است، از شیطان اطاعت نموده و به قرآن کریم تکذیب کرده است!

شان نزول آیه 17:

ابن منذر به نقل از عکرمه می‌فرماید: وقتی «عُتِبَهُ» پسر أبولهب گفت: «کفرت برب النجم»: به پروردگار ستاره بی‌باورم. این آیه شرف نزول یافت.

«مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (18):

(الله) او را از چه چیز آفریده است؟ [که این‌گونه تکبر ورزیده و کفر می‌ورزد]

«مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (19):

(او را از نطفه (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت).

یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید از میان هزاران نطفه که الله به او امر کرده است. بناً برای کسی که از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «فَقَدَرَهُ»: پس اندازه مقررش بخشید.

مفسران کثیر فرموده است: یعنی روزی و أجل و عمل او را تعیین کرده و معلوم نموده است که آیا شقی می‌باشد یا سعید. (مختصر ۶۰۰/۳).

مفسران در تفاسیر خویش در مورد این آیه می‌نویسند:

- الله تعالی تو را از نطفه‌ای ناچیز در مجرای ادرار مرد و رحم زن خلق کرد؛ ابتدا نطفه و بعد علقه و لخته خون و سپس به صورت مُضْغَه و پاره گوشت؛ پس چرا متکبری؟
- ای انسان تو نطفه‌ای ناچیز بودی که الله تمام اعضای بدن تو را خلق کرد و تو را زیبا و مکمل آفرید پس چرا مغروری؟
- الله قدرت ایستادن به تو داده و تو را کامل و پر از نعمت خلق کرده است؛ پس چرا متکبری؟

- الله متعال انسان را از یک نطفه ناچیز و در چند مرحله خلق کرده است: نخست نطفه بعد علقه و سپس مضغه. آیا کسی که چنین وضعیتی را دارا باشد، شایان این است که

نسبت به الله کفر ورزد و متکبر شود و خود را از پروردگار بی‌نیاز داند؟ انسان باید به ابتدا و پایان و میان این آغاز و پایان بنگرد؛ آغازش نطفه‌ی گندیده و پایانش لاشه‌ی بدبو و میان این دو حامل نجاساتی می‌باشد، چنین انسانی اصلاً چرا باید کفر ورزد و چرا باید تکبر کند؟

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» (20):

(سپس راه را برای او آسان گرداند). یعنی سپس راه خروج از شکم مادر، راه معاش او، یا راه سعادت او را، سهل و آسان گردانید. اگر الله متعال راه خروج را از شکم مادر میسر نمی‌ساخت چگونه بیرون می‌آمد؟ حسن بصری (رح) فرموده است: چگونه موجودی تکبر می‌کند که دوبار از مجرای ادرار یعنی از ذکر و فرج عبور کرده است؟ (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۹). «یسره»: یعنی انسان را آنچنان ساخته و پرداخته کرده که بتواند در این راه گام بردارد. اما همچنان که از بیرون وحی را فرستاده است از درون هم استعدادها و توانایی‌ها را بخشیده است تا انسان بتواند گام به گام این وحی را عملی و تطبیق نماید.

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» (21):

(بعد او را میمیراند و وارد قبرش می‌گرداند). یعنی برایش قبر مقرر کرد تا به عنوان احترام در آن نهان شود، در غیر آن، گندیده و متعفن می‌شد و تبدیل به خوراک جانوران و وحوش و پرندگان و درندگان نگردد. خازن گفته است: بدین ترتیب بنی آدم را بر دیگر حیوانات تفضیل و برتری داده است.

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» (22):

(سپس هر وقت بخواهد او را زنده می‌گرداند). یعنی و بعد از مرگ او را برای حشر و حساب و جزا زنده می‌کند. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴). «إِذَا شَاءَ»: زمانی که الله خودش خواست و امر کرد. این زمان دست ما نیست.

«كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» (23):

(هرگز چنین نیست، (که او می‌پندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است). این کافر باید از تکبر و نخوت و جبروت خود بازگردد؛ چرا که فرض مقرر از جانب الله متعال را اداء نکرده و عبادتی را انجام نداده است که الله او را به انجام دادن آن مکلف کرده است.

علامه ابن کثیر آیه مبارکه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» را به «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» متعلق ساخته چنین نتیجه می‌گیرد که خدای تعالی هر وقت که خواست مردگان را زنده گردانیده حشر میکند و کسی را مجال دم زدن نیست که گوید چرا درین زودی ها صورت نمی‌گیرد زیرا حکم تکوینی (حکم خلقتی) خود را درباره دنیا هنوز با تمام نرسانیده است (تفسیر کابلی).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 42) در باره موضوعات؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، و موضوع خوف و ترس روز قیامت به بحث گرفته شده است.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (24):

(انسان باید به خوراک خود بنگرد).

یعنی انسان باید به خوراکی که مایه‌ی حیات او است بنگرد که چگونه با تقدیر و تدبیر الله متعال کامل شده است؛ شاید انسان آن را متذکر شود و الله را سپاس گوید.

در این آیه مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز میتوان از این آیه استفاده کرد.

به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه از جمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (25):

(بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم). یعنی ما با قدرت خود آب را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز از ابرها فرو ریختیم که از آن آب فراوانی پدید می‌آید، دارای برکت و نماست و حیات انسان‌ها، حیوانات و نباتات را تأمین می‌کند.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» (26):

(سپس زمین را شکافتیم به نیکی شکافتیم). یعنی بعد از آن خاک زمین را با رویانیدن نبات، موافق حجمش و بدون زیادت و نقصان، بلکه باحکمت و اتقان شکافتیم تا ساق نبات از آن بیرون شود. به همین جهت خداوند متعال بعد از آن، هشت نوع از انواع میوه‌ها را به شرح ذیل تذکر داده می‌فرماید:

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» (27):

آنگاه در آن دانه‌های (فراوان) رویانیدیم. یعنی در نتیجه دانه‌های گندم، جو و جواری را از زمین بیرون آوردیم تا با اصناف متعدّد و مزه‌های متنوّع غذای انسان و حیوان باشند.

«وَعَنْبًا وَقُضْبًا» (28):

(و انگور و سبزیجات را).

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» (29):

(و زیتون و درختان خرما را).

الله متعال در این‌جا، نام سه میوه‌ی انگور، زیتون و خرما را ذکر فرموده و دلیل آن این است که این میوه‌ها بسیار مفید و پرخاصیت هستند و به پادشاه میوه‌ها معروف و مشهوراند.

«وَحَدَائِقَ غُلْبًا» (30):

(و باغ‌های پر درخت و انبوه را).

«نخل غلب»: درختان خرما‌ی اصیل، تنومند و ضخیمی است که به طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» (31):

(و میوه و گیاهی را).

«فاکيه»: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود.

مفسر قرطبی فرموده است: «اب» یعنی گیاه و علفه‌ی مورد استفاده‌ی حیوانات. (قرطبی ۲۲۰/۱۹).

«مَتَاعاً لَّكُمْ وَلَإِنْعَامِكُمْ» (32):

(همه این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است.)
ابن کثیر فرموده است: این آیات متضمن منت نهادن بر بندگان می‌باشند. و با اشاره به رویاندن نبات از زمین مرده، بر این نکته استدلال می‌کند که اجسام بعد از این که به صورت استخوان‌های پوسیده و اعضای از هم پاشیده درآمدند، این‌گونه زنده می‌شوند. (مختصر ۶۰۱/۳).

خداوند متعال بعد از آن، خوف و هراس قیامت زکری بعمل آورده می‌فرماید:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» (33):

(پس هنگامی که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد.)
«الصَّاحَّةُ»: «صیحه‌ی عظیم و گوش خراش نفخه‌ی دوم.» روزی که صدای ترس آور
إسرافیل گوش‌ها را می‌خراشد و وحشت و هراس به دل‌ها می‌اندازد.
«صخ»: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز
گوش‌خراشی پدید آید.

پس از آن که الله متعال آغاز حیات و زندگی انسان را در این دنیا بیان نمود، به بیان و توضیح معاد و سرانجام بشر در دنیای دیگر پرداخت و فرمود: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ»
۳۳: شاید تسمیه‌ی قیامت به «صاخه» به این دلیل باشد که شدت نفخه‌ی دوم صور، چنان است که گوش‌ها را می‌خراشد و چه‌بسا کر شوند که الله متعال به دنبال آن می‌فرماید:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34):

(روزی که انسان از برادرش بگریزد). یعنی روزی که انسان علی‌رغم نزدیکی،
صله رحم و علاقه نسبی از برادرش می‌گریزد؛ یعنی برادری، معرفت و
منفعتی وجود ندارد؛ زیرا وضعیت از هر چیزی بزرگتر است.
قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر
از پسر.

«وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (35):

(و از مادر و پدرش). یعنی هولناکی موقف به اندازه‌ای است که انسان از پدر و مادرش
هم می‌گریزد و از حسناش برای‌شان نمی‌دهد. بلی! او را اموری از پدر و مادر به خود
مصروف ساخته که عقل‌ها را در ربوده، فکرها را به دهشت انداخته و چشم‌ها را بی‌خود
کرده است.

«وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (36):

(و از همسر و فرزندان) (نیز بگریزد). زیرا ترس بیش از حد و هولناکی وحشت‌آوری
به وی دست داده است. همچنان از فرزندان با آن لطف و مهربانی و شفقتی که بر آنان
داشته می‌گریزد. بلی! علاقه‌ها به نهایت رسیده، رابطه‌ها بگسسته و نسب‌ها از میان رفته
است.

عامل فرارشان چیزی جز خوف و ترس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان
که حدیث شریف آمده است: «تَحْشَرُونَ حَفَاةَ عَرَاةٍ مَشَاةٍ غُرْلًا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ، نَنْظُرُ أَوْ يَرِي بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ».

«پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هرکس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هرکس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَّغْنِيهِ» (37)

(در آن روز هرکس را کاری است که او را به خود مشغولش دارد). هر انسانی موقف دشواری دارد که قلبش را مشغول ساخته و عقلش را محو نموده است؛ چنان‌که دوستان را فراموش نموده، از یارانش غافل شده و از نسب‌ها و رابطه‌ها به خود مصروف است. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

علماء و مفسران در مورد دلیل ترس و فرار مردم از یکدیگر توضیحات ذیل ارائه داشته اند:

- شخص از این می‌ترسد که نیکی‌هایش را از او بگیرند؛ زیرا در دنیا ممکن است حقی بر گردن داشته باشد.
- هرکس مشغول نفس خویش است و به فکر خود می‌باشد حتی پیامبران و هرکسی می‌گوید: نفسی! نفسی!
- هرکس از کسی دیگر درخواست نیکی می‌کند.
- می‌گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می‌گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند.
- می‌گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» (38):

(چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«مُسْفِرَةٌ»: «نورانی و درخشان» چهره‌ای که خوشحالی قلبی از درخشش آن معلوم است. همانا چهره‌های مؤمنان در آن روز، روشن و تابان است. با مژده یابی تابان شده، با شادمانی روشنی یافته، با سرور می‌درخشند و آن را نور و اشراق تحت پوشش قرار داده است.

«ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (39):

(خندان و شادان). یعنی از دیدن عطایا و کرم و رضایت خدا سخت شاد و مسرورند و به خاطر برخورداری از آن نعمت‌های دایمی خوشحال اند.

«مُسْتَبْشِرَةٌ»: با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. نباید فراموش کرد که: خنده‌های قیامت، بر اساس بشارت به آینده‌ای روشن است. و آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می‌شود.

«وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَیْرَةٌ» (40):

(و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است). یعنی چهره‌های دیگری هم هستند که غبار غم و آندوه و زبونی و پشیمانی و گناه آنها را گرفته است و هم چون هیزم نیم سوخته اند. زیرا می‌بینند که الله متعال عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

گناه، باعث می‌شود که چهره پاك الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود.
«عَبْرَةٌ»: «بر آن گرد نشسته - کدورت و اندوه».

«تَرْهَقَهَا قَتْرَةٌ» (41):

(سیاهی (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است). یعنی تاریکی گناه، سیاهی خطاها و تیره‌گی معاصی چهره‌های آنان را پوشانیده است؛ زیرا وقتی عذاب را دیدند و مجازات را مشاهده کردند.

مفسر نسفی فرموده است: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هردو در یک چهره جمع شود».

این آیات متبرکه، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می‌کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هردو گروه با سیما و چهره‌شان شناخته می‌شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره‌اش ظاهر می‌گردد. این سوره با چهره در هم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان می‌یابد. «عَبَسَ... تَرْهَقَهَا قَتْرَةٌ».

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ» (42):

اینان همان کافران بدکاراند که در دنیا بر کفر و فجور زندگی کردند و بر آن حالت هم مردند. آن‌ها کسانی بودند که در دنیا پرده‌ی کفر را بر ایمان قرار دادند، آنان کسانی اند که: کتاب الله و پیامبرش را تکذیب کرده‌اند و بدکارانی اند که معاصی و گناهان را مرتکب شده‌اند؛ آنان که از رسالت انکار ورزیدند و راه گمراهی را در پیش گرفتند. آنان کسانی اند که: ایمان‌شان به امراض مختلف از جمله نفاق و ریا دچار گردید. از طاعت الله به دور، واجبات را ترک کرده و محرمات را مانند ربا و زنا و خون‌ریزی مرتکب شدند.

مفسر صاوی فرموده است: الله متعال به علاوه‌ی سیه‌رویی، گرد و غبار بر آن افزوده است؛ چرا که آنها کفر و تبهکاری را با هم داشتند. (صاوی ۲۹۴/۴).
بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره هماهنگ می‌گردد... سرآغاز سوره حقیقت معیار و میزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجه این معیار و میزان را به رشته سخن می‌کشد. این سوره کوتاه این همه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، آهنگها و پیامهای مهم را به گوش جان می‌خواند، و همه آنها را اینگونه زیبا و دقیق می‌رساند.

مخاطب این سوره کیست؟

در مورد سوره «عَبَسَ»، حدیث صحیح وجود دارد که مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلي الله عليه وسلم) می‌باشند. و اینکه قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه، پیامبر نازل شده است.

ترمذی و حاکم از عایشه رضي الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عَبَسَ وتولي» في ابن أم مكتوم الأعمى أتى رسول الله صلي الله عليه وعلي وسلم فجعل يقول: يا رسول الله أرشدني، وعند رسول الله صلي الله عليه وعلي آله وسلم رجل من عظماء المشركين، فجعل رسول الله صلي الله عليه وعلي آله وسلم يعرض عنه، ويقبل علي الآخر. ويقول: تري بما أقول بأسا ففي هذا نزل». ترمذی (3331).

یعنی: ابن ام مکتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش نزد پیامبر نشست و بود، پیامبر از ابن ام مکتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی میبری؟ آن غافل با بی توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیه «عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدي (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب «اسباب النزول» سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی 3331، ابن حبان 535، حاکم 2 / 514 و واحدی 845 روایت کرده اند. حاکم می گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. نا گفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می داند: «صحیح الترمذی (3331)». ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته است.

در: طبری 33624 از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی 431/5 دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 3494 از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است.

قابل تذکر است که: عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

در روایت ابن کثیر آمده است: که حضرت عبد الله بن ام مکتوم صحابی نابینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود، تا آیه ای از قرآن مجید را به او تعلیم دهد، ونسبت به پاسخ این سوال اصرار فوری داشت، و رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از: عتبه بن ربیع، ابو جهل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب کاکای آن حضرت که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او، ناراحت شد، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود، میتوانست در اوقاتی دیگر، سؤال کند، و در تاخیر نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دین وجود نداشت، بر خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها بر ساند، و در این وقت به گفتگوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می دادند، لذا امکان داشت ایمان بیاورند، و اگر گفتگو با آنها قطع میشد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال و اوضاع، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید، و ناگواری خود را اظهار داشت، وصحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود، بر قرار نمود. پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای «عَبَسَ» نازل گردید، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد، و به او رهنمایی گردید.

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی گیرد، باید قدر منتبه گردد، تا در آینده آداب مجلس را مراعات نماید، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید. علت دیگر این بود که:

در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله، بر طرف کردن آن مقدم میشد، ولی حق تعالی جله شان، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند، امر موهومی است، و نباید امر موهوم، بر امر یقینی ترجیح داده شود، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ «اعمی» بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی دید و متوجه نبود، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد، و با چه کسانی گفتگو مینماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود. از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم آگاهی، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سرزنش نمی باشد.

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» به معنای ترش رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، و «وَتَوَلَّى» به معنای روگردانی است.

در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود، و یا به کار بردن صیغه ی غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:

«ومایدریک» شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت مینماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب و به کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجویی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسندیدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع میشد، بنابر این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجویی آن جناب صلی الله علیه وسلم میباشد.

«لَعَلَّهُ يَرْكِي، أَوْ يَذْكُرُ فِتْنَتَهُ الذِّكْرَى» یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده میبرد، و در اثر آن در قلب او محبت و خوف خدا بیشتر می شد.

لفظ «ذکری» به معنای کثرت ذکر است. در اینجا قرآن دو جمله اختیار نمود: «یذکر» معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متأثر شدن است، اولی مقام ابرار و اتقیاست، که نفس خود را از هرگونه نا پاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت

و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل میشد که یاد الله و عظمت و خوف او در قلبش ترقی میکرد، و هر دو جمله با لفظ تردیدی «أَوْ» به کار برده شد، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعه الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعه الخلو» نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری).

معصوم بودن انبیاء:

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که: هر آنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن بر آن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَا أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره الحاقه 44-48). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما میبست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده 67). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه میدارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هر آنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجة الوداع ایه مبارکه را چنین نازل کردند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده/3). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند. و این گفته اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد 4 / 319).

یادداشت:

گاهی پیش می آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط میشد، اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبدا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ عبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعداً که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده

سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمت‌های این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می‌دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی‌دانستیم.

مثالی دیگر در ماجرای اُسرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما در باره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن ها فدیة بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیة آن ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتُخَنَّ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» را نازل کرد. (13143).
معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیة بگیرد) تا زمانی که کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع نا پایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را می‌خواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیة هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا میگرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسرا را در قبال فدیة آزاد کنند، اما این اجتهاد بوسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می شدند و یا در یک مسئله ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می گشت، بلافاصله بوسیله وحی اِشْتَبَاه و تصحیح می شد و به مردم ابلاغ می گشت و مردم از آن دین می آموختند و پی به مسئله می بردند. و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاهی دچار اشتباهاتی می شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امور دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امور دنیوی و تمیز آن از امور دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سؤال می کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیکترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: «أَرَأَيْتَ هَذَا الْمَنْزِلَ أَمِنْزِلًا أَنْزَلَهُ اللَّهُ لَيْسَ لَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَهُ وَلَا نَتَأَخَّرَهُ أَمْ هُوَ الرَّأْيُ وَالْحَرْبُ وَالْمَكِيدَةُ؟ قَالَ بَلْ هُوَ الرَّأْيُ وَالْحَرْبُ وَالْمَكِيدَةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ هَذَا لَيْسَ لَكَ بِمَنْزِلٍ أَمْضٍ بِالنَّاسِ حَتَّى نَأْتِيَ أَدْنَى مَاءٍ مِنَ الْقَوْمِ فَنَعْسُكَرَ فِيهِ ثُمَّ نَغُورَ مَا وَرَاءَهُ مِنَ الْأَبَارِ ثُمَّ نَبْنِي عَلَيْهِ حَوْضًا فَنَمْلُؤُهُ مَاءً ثُمَّ نَقَاتِلُ الْقَوْمَ فَنَشْرِبُ وَلَا يَشْرَبُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ أَشْرَتْ بِالرَّأْيِ ثُمَّ أَمَرَ

بأنفاده فلم يجيء الليل حتي تحولوا كما رأي الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السيرة) و (دلائل النبوة) و الباني گفته صحيح است.

یعنی: ای رسول خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بل هو الرأي والحرب والميكة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (لقد أشرت بالرأي) اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیک ترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها انداختند. در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حباب بن منذر رضي الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سؤال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها درحال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلَحَ» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «مَا لِنَخْلِكُمْ؟» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه‌تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند: «وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنَّا ظَنْنَهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هر آنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست». صحیح مسلم (2363) و مسند الزاز (937).

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ». صحیح الجامع (2338).

یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و احتمالاً درست نیست)».

خلاصه اینکه:

أنبياء إلهی در ابلاغ دین عصمت داشتند، و هر آنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر أحياناً در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و

مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال فرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امور چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر آنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند: اصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آنست که اقوال ایشان مبنای تشریعی دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تأیید وحی هستند و جنبه تشریعی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریعی نیست؛ گاهی جنبه تشریعی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة والسلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تاسی جویند و اقتدا نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة والسلام دارای مقام عصمت و مصون از اشتباه و معاصی است.

مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین

- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرماید: «ولو تقول علينا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منكم من أحد عنه حاجزین» (الحاقة 47/ - 44) یعنی: و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمیشد. شیخ عبد العزیز بن باز - رحمه الله - در (فتاوی ابن باز ج 371/6) میگوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرماید: «والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما ينطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی» (سورة النجم 1-5) یعنی: سوگند به اختر چون فرود میآید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمیگوید این سخن بجز وحی که وحی می شود نیست آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست. اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

1 - عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی: (ج 4 / 319) بر آن تأکید داشته.

2 - گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است. کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد میجویند: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره طه/121) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیه 36 می فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام أبوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (سوره طه/122) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست که: نبوت در اینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره 37) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (سوره قصص 15) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنانکه در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «فَبَاثُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ اسْتَفْعَ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَيَّ مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنْ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أَوْمَرَ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي» (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگaram امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون اینکه مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوئیم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ*وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ*قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ*فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (سوره شعرا 18-21) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه پروردگaram مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراین مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنانکه می فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره قصص 16) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.» و ایرادهای را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ

اَهْتَدَى فَلَنْفُسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (سوره زمر / 41). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که، هدایت یافت به سود و فایده خودش است، و هر که گمراه شد به زیان و ضرر خودش تمام میشود، و تو وکیل و مسئول آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (41 / سوره زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ» (بطور یقین این کتاب پر جلال و پر معجزه میباشد، بدون اینکه در آن باطل و اشیای بی مفهوم باشد، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم).

علماء میگویند در مورد کلمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را از آن بعمل آورد.

1 - اول اینکه نزول و ارسال قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم، به حق صورت پذیرفته است، و در آن هیچگونه چیزی باطلی دیده نمیشود.

2 - دوم اینکه این کتاب حق است (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) است، قرآن عظیم الشان کتاب بر حق و در آن جای هیچگونه شک و شبهه وجود نمیتواند داشته باشد، و برای هدایت متقیان نازل گردیده است.

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب: یعنی قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی و هدایت بشریت نازل گردیده است، بنا بر انسانها است تا در رهنمائی و هدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیز که موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری و اجتناب نمایند، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب میکند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده و منع نموده است، باید هشدار آنرا جدی گرفت و خود را از انجام آن نگاه کرد. به هر آنچه که قرآن عظیم الشان ما را فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده، آن را باطل و ناروا شمرد و از آن دوری کرد. در ادامه آیه شریفه می آید: «فَمَنْ اِهْتَدَى فَلَنْفُسِهِ» پس هر کس و هر انسان راه هدایت را قبول کرد، راه هدایت را در پیش گرفت، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود، زیرا که حکم علمی است که: نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (و هر کس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان و ضرر خودش تمام خواهد گردید، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود؛ و به اصطلاح کيفر عمل انحرافی خویش را خواهد چشید.

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» و تو ای پیامبر! بر آنان بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظف نیستی که حق را به قلب، جان و وجود آنان برسانی، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان انحراف ننمایند. زیرا که تو نمی توانی آنان را به اسلام و ایمان وادار به اجبار سازی. تنها و تنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است، نه نگرهبانی از دلهای مردم و یا اجبار شان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، وپیمان و التزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد و پروردگار با عظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

در منطق قرآن، کسانی که انتخاب کننده دین ناحق باشد آنرا کافر و کسانی که قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سر انقیاد و تسلیم به راه حق فروآورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیه: ۲۵۶ سورة بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است:

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...**» الایه (اجبار و اِکراهی در (قبول دین) نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.

شان نزول آیه متبرکه: این آیه در سورة بقره بوده و سورة بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود.

مفسرین میگویند: که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیله بنی سالم بن عوف، در مورد شخص بنام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.

این مرد داستان را بحضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که یا رسول الله! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...**» نازل شد. همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام «صبیح» میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.

در همین اثنا آیه «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» بر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و به «صبیح» و تمام مسلمانان هدایت داده شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار و اِکراهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند.

همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: «**انا عجزو کبيرة والموت اقرب الی**» یعنی من پیر زن بزرگ سالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهبم را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور و اِکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداشته، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.

طوری که خداوند متعال میفرماید: «**وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر**» (بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس میخواهد (بدان) کافر شود.) (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشان محمد صلی

الله عليه وسلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است و تو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأنت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر!) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه: آیه: ۲۲) میفرماید: «لست علیهم بمسیطر» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشأن در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: «فان عرضوا فمأارسالک علیهم حفیظاً ان علیک إلا البلاغ» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما شما را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشأن در (سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: «فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً» «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله «من شاء» دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند، لکن اگر راه حق و حقیقت را انتخاب کرد، به جنت و سعادت ابدی دست مییابد و اگر راه باطل را انتخاب کرد، به عذاب دردناک، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد.

قرآن عظیم الشأن در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند. بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء»: بروید، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سر نوشت ساز بر آنان، کسی را به اسلام مجبور نکرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التکویر

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 29 آیه است

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق یادآور شدیم: این سوره به سبب افتتاح و آغاز با این فرموده پروردگار با عظمت «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «تکویر» نامیده شد. نام دیگر این سوره «کورت» است. کلمه «کورت» از آیه ی اول این سوره مبارکه بر گرفته شده است. کورت صیغه ی ماضی مجهول از مصدر تکویر است که به معنای در هم پیچیده شده است. قابل تذکر است که: این سوره در مکه پس از سوره ی مسد نازل شده است. **تکویر:** در هم پیچیدن آفتاب و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است. نام سوره اشاره به حادثه ای از حوادث عظیمی است که در نظام هستی پیش از آغاز قیامت روی می دهد، حادثه ای که در رابطه با آفتاب، به عنوان یکی از بارزترین مظاهر قدرت و عظمت و رحمت الله متعال روی می دهد و بیان کننده ی این مهم است که انسان به سرانجامی که خود، مقدمه ی آن را فراهم کرده است می رسد، البته بعد از وقوع حوادث بزرگی که در پیشاپیش قیامت و محاکمه و محاسبه ی انسان ها روی می دهد و وجود افرادی در کره ی زمین که برنامه ی الله را نمی پذیرند و آن را تحمل کرده نمی توانند، کمترین اشکالی در برنامه ی الله ایجاد نمی کند و اگر کسی قادر به رویت نور آفتاب نیست، مشکل از چشمان اوست نه از نور آفتاب.

زمان نزول سوره تکویر:

از مضمون و لحن بیان سوره مبارکه به روشنی چنین بر می آید که این سوره از سوره هایی است که در دوره ی آغازین بعثت در مکه ی معظمه شرف نزول یافته است. برخی از خصوصیات سوره های مکی:

- 1 - قسم خوردن زیاد.
- 2 - موضوعیت ایمان به الله و روز قیامت و وصف بهشت.
- 3 - آیات کوتاه.
- 4 - بحث و مجادله با مشرکان.
- 5 - قصه و داستان.
- 6 - آوردن عبارت یا ایها الناس.
- 7 - سخن نگفتن از جهاد.

پیوند و مناسبت سوره تکویر با سوره عبس:

هر دو سوره از حوادث و رویدادهای، عظیم و سنگین روز قیامت بیان بعمل آورده است: (عبس آیات متبرکه 33 الی 42)، و سوره تکویر از (آیات 1 الی 14).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکویر:

طوریکه یادآور شدیم نام این سوره «التکویر»، یعنی «برخود پیچیدن» است، که از آیه

اول این سوره گرفته شده است. این سوره در مکه مکرمه نازل شده و از جمله سور های مکی میباشد.

سوره تکویر دارای (1) رکوع، (29) بیست و نه آیت، (104) یکصد و چهار کلمه، (426) چهارصد و بیست و شش حرف و (219) دوصد و نوزده نقطه می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این بحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

آشنایی با سوره تکویر:

این سوره با جملات، کوتاه ولی قاطع، جالب، دارای قیافه و هماهنگی با مضامین سوره، بخش اول سوره در باره حالت ابتدایی قیامت و تاریک شدن همه منظومه های شمسی و در هم ریختن همه چیز و فرو پاشی نظام موجود هستی بحث می کند، سپس به موضوع بر خاستن انسانها از قبرها و گروه گروه بسوی خدا شتافتن را ترسیم نموده، محاسبه ای را به نمایش می گذارد و از شنیعترین گناه زمان جاهلیت، دختران را زنده بگور کرد، یاد آور شده، صحنه های جنت و جهنم را رقم می زند که با مشاهده آن انسان خود را درک می کند که چه چیزی را در این دو اقامتگاه نهانی برای خود فراهم کرده است، سپس با ارائه شواهدی از گسترده این هستی به حقانیت پیام اورش استناد نموده، به مخاطبین دعوت اذعان میکند که اگر پیام این دعوتگر را با پیام دیگران مقایسه کنید و سپس در باره آن قضاوت نمایند، حتماً به حقانیت آن پی میبرید.

فضیلت سوره تکویر:

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سویی روز قیامت بنگرد چنانکه گویی آن را به چشم سر ببیند پس باید سوره های: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» را بخواند.

فضیلت تلاوت سوره التکویر:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم می خوانیم: «کسی که سوره اذا الشمس کورت را بخواند خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه عملش گشوده می شود حفظ می کند».

در حدیث دیگری می خوانیم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم گفتند: چرا این قدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته؟

فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، عم، و اذا الشمس کورت، مرا پیر کرد» زیرا آن چنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زودرس می کند.

تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می دهد که منظور تلاوتی است که سر چشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد.

محتوای سوره تکویر:

این سوره در قدم اول سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس يك سري مطالب

موهوم بر یکدیگر تفاخر میکردند. و بصورت کل محتوای این سوره را عمدتاً دو محور اساسی را مورد بحث قرار داده است:

- 1 - آیات آغاز این سوره بیانگر نشانه هائی از قیامت و دگرگونی های عظیم در پایان این جهان و آغاز رستاخیز است.
- 2 - بخش دوم سوره از عظمت قرآن و آورنده آن و تاثیرش در نفوس انسانی سخن می گوید، و این قسمت با سوگند های بیدارکننده و پرمحتوایی همراه است.

سیاق های سوره تکویر:

اگر محتوی آیات از آیه (۱ تا ۱۴) ملاحظه شود: موضوعات هشدار و انداز، آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

و در آن تذکر داده شده که: نظام عادی عالم بر چیده میشود و نظام تعیین سرنوشت بر اساس دستاورد های خود جای آن را می گیرد. «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱) «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲) «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (۳) «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (۴) «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (۵) «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۶) «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (۷) «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (۸) «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۹) «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (۱۰) «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (۱۱) «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (۱۲) «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (۱۳) «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ» (۱۴)»

هكذا از آیه ۱۵ تا ۲۹ - از سخن وحی دوری نکنید و متذکر آن شوید:

آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت، سخن فرشته امین وحی است و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را از جنیان و شیاطین دریافت نکرده است، پس چرا از آن دوری میکنید؟ به جای دوری کردن، متذکر آن شوید. «فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (۱۵) «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (۱۶) «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (۱۷) «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (۱۸) «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (۲۰) «مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ» (۲۱) «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (۲۲) «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (۲۳) «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (۲۴) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (۲۵) «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (۲۶) «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۲۷) «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۲۸) «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲۹)».

نکات اخلاقی و اجتماعی سوره تکویر:

- 1 - دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گور شده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حق آنان دفاع می کند با نوع پرسش خاص که الله از فاعل جرم (و اذا الموءودة سئلت)
- 2 - با سؤال، وجدان ها را بیدار کنید (بای ذنب قتلت)
- 3 - کرامت و بزرگواری، توانایی و مکنت، داشتن نیروهای فرمان بر و امانت داری از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است (کریم، ذی قوه، مکین، مطاع، امین)
- 4 - گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد (و ما صاحبکم بمجنون)
- 5 - در شیوه تبلیغ، تذکر آری ولی اجبار نه (ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم)
- 6 - انسان، نه بی اراده است و نه خود مختار. «و ما تشاؤون الا ان یشاءالله»
- 7 - چون خداوند رب العالمین است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نیز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین»

ترجمه و تفسیر سوره التکویر

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنید ه و مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعَ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

ترجمة موجز:

- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1) در آن هنگام که آفتاب در هم پیچیده شود،
«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (2) و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند،
«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3) و در آن هنگام که کوهها به حرکت در آیند،
«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4) و در آن هنگام که با ارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود،
«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5) و در آن هنگام که وحوش (حیوانات) جمع شوند،
«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (6) و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند،
«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،
«وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (8) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود.
«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (9) به کدامین گناه کشته شدند؟!
«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10) و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود،
«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11) و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود،
«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (12) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد،
«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13) و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود،
«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ» (14) (بلی در آن هنگام) هر کس میداند چه چیزی را آماده کرده است!
«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (15) سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند،
«الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (16) حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان میشوند،
«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17) و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد،
«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (18) و به صبح، هنگامی که تنفس کند،
«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19) که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین).

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20) که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والاّی دارد!

«مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ» (21) در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است!

«وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ» (22) و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست!

«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (23) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (24) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ» (25) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (26) پس به کجا میروید؟!

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (27) این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست،

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (28) برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد!

«وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29) و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند (پروردگار جهانیان) اراده کند و بخواهد!

تفسیر سوره تکویر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس، هیبت و دهشت در روز قیامت، بحث بعمل آمده است.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1):

(هنگامی که آفتاب در هم پیچیده شود) و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

حسن بصری در تفسیر خویش می نویسد: که «کورت» از تکویر مشتق است که به معنای بی نور بودن می آید، و به معنای انداختن و افکندن نیز می آید که بیع بن خثیم چنین تفسیر نموده است، که مقصود از آن این است که آفتاب در بحر انداخته می شود، و در اثر حرارت آن کلیه بحر ها و دریا آتش میگیرند، در میان این دو تفسیر هیچگونه تعارضی وجود ندارد، بدین شکل که اول نور آفتاب سلب گردد و سپس به بحر انداخته شود. در صحیح بخاری از حضرت ابو هریره (رض) روایت است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آفتاب و ماه در روز قیامت به بحر انداخته می شوند، و در مسند بزاز آمده است که در جهنم انداخته میشود، ابن ابی حاتم و ابن ابی الدنيا و ابو الشیخ نسبت به این آیات چنین نقل کرده اند، که خداوند در روز قیامت ماه و آفتاب و تمام ستارگان را به به بحر می اندازد، و سپس بر آن باد تنیدی می وزد که در اثر آن تمام دریا ها آتش می گیرند، و بدین شکل این هم صحیح است که آفتاب و ماه به دریا و بحر انداخته می شوند، و این نیز درست است که به جهنم انداخته می شوند، زیرا کلیه ای دریا ها در آن هنگام جهنم قرار میگیرند. (مستفاد من المظهری والقرطبی).

مفسرین در تفسیر: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» میافزایند که: نور آفتاب که اکنون در همه جا ساطع است، تا دور دور را فرا گرفته و میلون ها میل دور تر می تابد، با فرا رسیدن قیامت،

نور گسترده آفتاب، منقبض گردیده برخود می پیچد و از دیده ها پنهان می شود. آفتاب که منظومه در خشان و تابانیست به تدریج به سردی می گراید، گرمایی و روشنایی اش را از دست میدهد و به ستاره تاریک و سردی تبدیل می شود، همچنان که زمین پس از جدا شدن از آفتاب و سایر منظومه ها، نخست گرم و آتشین و روشن و در خشان بود، بتدریج به سردی گرائید و به جرم سرد و تاریکی تبدیل شد که اکنون نور و حرارتش را از آفتاب میگیرد، فقط در عمق سینه و در ژرفای دل خود حرارتش را حفظ کرده و همه چیز در درونش در حالت مذاب و غلیان، ولی سطح بیرونی اش سرد و تاریک، آفتاب نیز با مرور زمان به این سرنوشت مبتلا خواهد شد.

«شمس»: به معنی آفتاب نور افشان است و نور افشان بودن از توصیف آفتاب در (سوره ی نبأ آیه ی 13) گرفته شده است.

«كُوْرَت»: «در پیچد و بی فروغ گردد. آن گاه که آفتاب تاریک شود.» یعنی:

1 - نور آن از بین می رود و تاریک می شود.

2 - به زمین می افتد.

3 - حرکت و طلوع آن متوقف می شود.

4 - به قول علما «كُوْرَت» یعنی در هم پیچیده شدن و جمع شدن و افتادن.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آفتاب و ماه در روز قیامت هردو در آتش هستند»: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُكْوَرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ دلیل آن برای عذاب بیشتر کافران است که در دنیا آفتاب و ماه را عبادت می کردند تا مایه عذاب و ناراحتی بیشتر آن ها شود. [مشکل الآثار طحاوی: 183] و [الابانة الكبرى ابن بطه: 70] و [السلسلة الصحيحة: 124] حکم البانی: صحیح.

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ» (2):

(و هنگامی که ستارگان تیره گردند). و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فرو افتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

با فرا رسیدن روز قیامت و خاموش شدن مشعل تابان و در خشان آفتاب، ستاره ها تیر و تاریک میشوند، تعداد کثیر از ستارگان که روشن معلوم می شوند در اصل تاریک هستند نور و روشنایی خویش را از منابع دیگری به عاریت گرفته اند.

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3):

(و آن وقت که کوه ها چون ریگ به حرکت در آیند و سپس چون پشم رنگین به هوا روند. آن هنگام تغییر می کنند و به غباری پراکنده تبدیل می شوند از جای خود برکنده می شوند).

«سُيِّرَتْ»: کوه ها از جای شان کنده شوند و به این سو و آن سو رانده شوند. روان شدن؛ مانند پنبه شده، از جای خود کنده می شوند و حرکت می کنند.

بعد از آفتاب و ستارگان کم کم زمین دچار تحول می شود، اولین چیزی که در زمین دگرگون می شود کوه ها هستند. «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۝۳» که کوه ها به حرکت مستمر و

زیاد انداخته می شود. در آیه ای دیگر از سوره ی طه آمده که الله به پیامبر رحمت

می فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» در رابطه با کوه ها از تو می پرسند که چه اتفاقی

برایشان می افتد؟ «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۝۱۰۵» (طه: 105). بگو: پروردگارم آن ها را

پارهمپاره و ذره ذره خواهد کرد. «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۖ ١٠٦» (طه: 106) آن‌ها را کاملاً مسطح خواهد کرد، مانند زمینی هموار «لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۖ ١٠٧» (طه: 107). کوه‌هایی که تکیه‌گاه زمین و زمینیان هستند، کوه‌هایی که هر جا باشند، یکی از عوامل مهم استقرار و استحکام هستند، همین کوه‌ها به حرکت درآورده می‌شوند و این صحنه‌ها را اگر بتوانیم تصور کنیم، بسیار مهم و تأثیرگذار خواهد بود.

«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4):

(در آن روز مردم گرانباترین اموال خود را که در همه اوقات مواظب آن بودند رها می‌کنند چون چیزی آمده که آن اموال گرانبها را از یادشان برده است) **عشار:** شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترین اموال در نزد اعراب می‌باشند. و یا اینکه ده ماهه حمل در شکم او باشد از نهایت دهشت این روز از صاحبش رها می‌شود.

عطلت: یعنی همین‌گونه رها کردند و بدون شتربان و نهاده شوند؛ به سبب خوف و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5):

(و هنگامی که حیوانات وحشی در روز قیامت گرد آورده شوند). یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر میشوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص گرفته شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (6):

(و هنگامی که ابحار (مانند آتش) افروخته شوند). و به آتشی شعله ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی بن کعب می‌گوید: «در اثنايي که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور آفتاب محو می‌شود و در اثنايي که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوه‌ها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیات وحشت‌زده به سوی انسان‌ها روی می‌آورند و انسان به سوی جنیان و چهار پایان و مرغان و درندگان همه در هم می‌آمیزند».

«وَإِذَا النَّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7):

«و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند» یعنی: جانهای مؤمنان با حورالعین جفت گردانیده میشوند و جان‌های کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع میشوند. حسن بصری در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

مفسر طبری فرموده است: در بهشت مرد صالح با مرد صالح قرین می‌شود و مرد ناصالح و بد با ناصالح و بد در آتش قرین می‌شود. (طبری این روایت را از حضرت

عمر (رض) نقل کرده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور قرین شدن ارواح است با اجساد. اما اول ارجح است. و الله اعلم.)
«النَّفُوسُ»: جمع نَفْس، جانها و روانها.

«زُوجَتْ»: جفت اصل خود گردانده شد، و به منشأ خویش، یعنی بدن درآورده شد.
 این آیه بیانگر این مطلب است که پس از مرگ انسانها، جانها از پیکرها جدا می‌گردند و به گونه مستقلی بسر می‌برند، و پیکرها به خاکها تبدیل و جذب عناصر دیگر میشوند و شکلهای و صورت‌های ترکیبی جدیدی را پیدا میکنند، با نفخه دوم صور و به فرمان رب غفور، بار دیگر روان‌ها وارد کالبد‌های خود می‌گردند، و چشم به جهان نو می‌گشایند و تا ابد به گونه شگفتی زندگی مینمایند.

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ» (8):

(و هنگامی که از دختر زنده به‌گور شده پرسیده شود). که به چه سبب کشته شده است؟ این سؤال برای توبیخ قاتل و اثبات ظلمش وارد می‌شود.
«سُئِلَتْ»: از حق خود و از خویش که به ناحق ریخته شده می‌پرسد و بازخواست می‌کند.

«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (9):

(به کدامین گناه کشته شده است؟). طوری که اطلاع دارید تعداد از اعراب‌ها در دوران جاهلیت، از سبب عار و یا هم از بیم فقر و نیازمندی دختران خویش را بعد از تولدشان زنده به‌گور میکردند چرا که آنان را سر بار و مایه ننگ و عار خود میدانستند.
 بنابر همین عادت جاهلانه‌شان بود که پروردگار با عظمت به این اشخاص انظار داد که، قاتلان دختران را که بی هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه میکشاند و از علت آن دختران که زنده به‌گور شده‌اند می‌پرسد که به‌کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده به‌گور شده‌ایم! و در اینجا است که روی حساب با قاتلان است.
 این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمیشوند زیرا عذاب در برابر گناه است. اطفال به جنت می‌روند.

فضیلت دختران:

فضیلت دختران چیز پنهانی نیست؛ همانها مادران و خواهران و همسران هستند، و آنها نصف جامعه را تشکیل می‌دهند و نصف دیگر نیز از آنها زاده می‌شوند، گویا کل مجتمع هستند. نگاه کنید به: «تحفة المولود في أحكام المولود» ابن القيم (صفحه 16).
 و از جمله چیزهایی که دلالت بر فضیلت دختران میکند؛ اینست که الله عزوجل دختر را هبه ای (برای والدین) نامبرده و آنان را در این آیه بر پسر مقدم گردانده است: **«يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ»** (سوره شوری 49). یعنی: «خداوند به هر کس اراده کند دختر میبخشد و به هر کس بخواهد پسر».

و همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فضیلت آنان را بیان نموده و احسان و نیکوکاری را در حق آنان تشویق می‌کند، چنانکه می‌فرماید: **«مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ»** بخاری (1418) و مسلم (2629).

یعنی: «هر کس که خداوند وی را به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (صاحب دختر شود و آنها را درست تربیت کند) و با ایشان به نیکویی رفتار کند، برایش سپری در

برابر آتش دوزخ، خواهند شد». (برگرفته از کتاب: «الإيمان بالقضاء بالقدر» محمد بن ابراهيم الحمد صفحه 160).

بهانه زنده به گور کردن دختران:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم در فرهنگ جاهلی عرب، عزت و افتخار را در داشتن فرزندان پسر میدانست و نگهداری دختران را مایه ننگ و به همین دلیل آنها را می کشتند. قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ»؛ (سوره نحل آیه 58) و چون یکی از آنان را به (تولد) دختر بشارت دهند (از فرط غیظ و غضب) روی های شان سیاه گردد، در حالی که خشم گلویش را می فشارد. «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ (سوره نحل آیه 59) از بدی بشارتی که به او داده شده از میان قبیله خود متواری شود (و نمی داند) آیا او را با سرافکندگی نگاه دارد یا (زنده) در زیر خاکش نهان سازد. هان، بد قضاوتی میکنند.

قرآن عظیم الشان میفرماید: در زمان جاهلیت عرب وقتی برای ایشان خبر می آوردند که دختردار شدید از خشم سیاه میشدند، و از بدی خبری که به آنان داده شد و از فشار افکار عمومی که آنها بد می پنداشتند پنهان گشته، به فکر فرو میرفتند که آیا این نوزاد دختر را نگه دارند و ذلت و خواری دختر داری را تحمل کنند و یا هم زنده به گور شان سازند، همچنان که عادت اکثر شان در باره دختران متولد شده این بود. مفسرین در مورد زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت دلایل ذیل را عمده می شمارند:

- 1 - دختران نقشی در اقتصاد و تولید نداشته و بار زندگی بودند؛ لذا قرآن میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ...»، (سوره انعام آیه 151) و فرزندان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی میدهیم.
- 2 - در زمان جاهلیت معمولاً میان قبائل عرب جنگ و درگیری بود و سرنوشت و بقای قبیله در این جنگ ها رقم میخورد؛ لذا آنان برای این نبردها فرزندان شجاع و دلیر می خواستند، و این از عهده زنان و دختران خارج بود.
- 3 - در جنگ ها، دختران اسیر می شدند و مورد تجاوز دشمن قرار میگرفتند؛ از این رو برای آنکه دچار چنین مشکلی نشوند، خود آنها را زنده به گور میکردند.

اصطلاح دوران جاهلیت:

دوران جاهلیت از مفاهیم مصطلح در اسلام و نامی است که به حالت فکری مردم عرب قبل از ظهور دین مقدس اسلام داده شده است. این اصطلاح در قرآن هست اگر چه تفسیر های متفاوتی از آن شده است.

سیرت نویسان و محققین نیز در برخی از نوشته خویش این کلمه را برای اشاره به جامعه عربستان قبل از اسلام بکار میبرند. در دوران جاهلیت مردم شبه جزیره عربستان سعودی بت پرست بودند، و برای تعداد کثیری از بت ها مصروف عبادت بودند، و برایش قربانی می نمودند، با ظهور دین مقدس اسلام آئین بت پرستی برچیده شد.

به طور کلی، آغاز و پایان دوران معروف به جاهلیت مورد اختلاف دانشمندان اسلامی است. برخی آنرا فاصله میان نوح و ادریس، و برخی از علماء فاصله میان زمان موسی و عیسی دانسته اند، و برخی دیگری دوران جاهلیت را عصر عیسی علیه السلام تا محمد

صلي الله عليه وسلم پنداشته‌اند. به هر صورت پایان این زمان را گاه ظهور محمد صلي الله عليه وسلم و گاه فتح مکه میدانند: (مراجعه شود به کتاب راه هاي نفوذ فارسي در فرهنگ و زبان عرب جاهلي، صفحه ۱۶).

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10):

(و هنگامی که نامه های اعمال که هر بد و نیکی در آن نوشته شده گشوده می شوند و هریک به صاحب آن داده می شود. پس برخی نامه اعمالشان را به دست راستشان گرفته اند و برخی نامه اعمال را در دست چپ یا پشت سر گرفته اند.)
«صُحُفٌ»: نامه اعمال.

«نُشِرَتْ»: پخش کردن و به قول علما باز پخش می شود (مفتوح) یعنی: کتاب اعمال انسان به صورت باز (نه بسته) به دست انسان داده می شود و ما اعمالمان را می بینیم. آن جا است که نامه های اعمال، توزیع و پراکنده می شوند. «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُقْبِهِ» (الإسراء: 13) هر چیزی را که انسان در دنیا کسب کرده است، ما آن را به گردن او می آویزیم. «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُقْبِهِ» وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۱۳ (الإسراء: 13) و در روز قیامت به شکل کتاب و نامه ای باز شده و واضح برای او انتشار خواهیم داد: «أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۱» (الإسراء: 14) از انسان ها می خواهیم که نامه اعمالشان را برای ما بازخوانی کنند. و البته چیزی قابل انکار نخواهد بود.

«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11):

(و هنگامی که آسمان (مانند پوست حیوان) برکنده شود). یعنی: پاره پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند کشیده می شود. منظور این است که لایه ای که روی سر ما است، کنار خواهد رفت و چهره ی اصلی آسمان نمودار خواهد گشت. الله متعال می فرماید: این آسمان و زمین دگرگون خواهد شد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمُوتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۴۸» (ابراهیم: 48) «در آن روز، [این] زمین، به زمینی دیگر و آسمان ها [به آسمان های دیگر] تبدیل می شوند و [مردم] در مقابل الله یگانه پیروزمند ظاهر می گردند». و این که آسمان چهره دیگری پیدا خواهد کرد، اشاره به همان تحولی است که به دنبال تکویر آفتاب روی می دهد و بعد از این تحولات واضح و روشن دو مطلب دیگر باقی است؛ یکی مساله ی جهنم و دیگری مساله ی بهشت.

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ» (12):

(و هنگامی که دوزخ برافروخته و شعله ور شود). برای دشمنان الله به فروزشی سخت. قناده می گوید: «دوزخ را خشم الله و گناهان بني آدم برافروخته می گرداند».

«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13):

(و هنگامی که بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود.) و در دسترس اهل بهشت قرار داده می شود. جهنمی ها را به سوی جهنم می برند اما بهشت را برای اهل بهشت می آورند که خود دال بر تکریم اهل بهشت از سوی الله متعال است.

«عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرْتُ» (14):

(هرکس آنچه را که آماده ساخته است میداند). یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در

آن هنگام هر کس با گشودن نامه های اعمال خود میداند که از خیر یا شرچه آماده کرده است.

در حدیث شریف به روایت عدي بن حاتم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكِلُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». متفق عليه. (هیچ کس از شما نیست مگر این که خداوند متعال به زودی با او سخن میگوید به طوری که میان او و میان خداوند ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش مینگرد و جز آنچه را که (از اعمال) پیش فرستاده است، نمی بیند و به جانب چپ خویش مینگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی بیند آن گاه آتش به او روی می آورد. پس هر کس از شما که می تواند از آتش پرهیزد ولو با دادن پاره ای از خرمایی، اگر توانمندی صدقه خرما را نداشتید با سخن نیکو خود را از آتش دوزخ نجات دهید».

وقتی این امور وحشتناک اتفاق افتاد مردم مشخص میگردند و هرکس می داند که برای آخرت خود چه تحفه ای آورده اند، و خوب و بدی را که انجام داده میداند. چون در روز قیامت آفتاب در هم پیچیده می شود و ماه بی نور می گردد و آفتاب و ماه در آتش انداخته می شوند.

حشر حیوانات در روز قیامت:

مفسرین مطابق آیات قرآنی و احادیثی نبوی مینویسند که: حیوانات نیز دارای روح هستند در روز محشر زنده می شوند و مورد حشر قرار می گیرند، ولی بعدا دوباره نابود میشوند و بهشت و جهنم فقط مخصوص انسان و جن است. در قرآن عظیم الشان آمده است که: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (سوره انعام 38) (یعنی: هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز میکند مگر آنکه آنها (نیز) گروه هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم سپس (همه) به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.) و نیز می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (سوره شوری 29). (یعنی: از نشانه های (قدرت) اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر گرد آوردن آنان تواناست.)

شیخ الاسلام ابن تیمیه با استناد به این دو آیه میگوید: حیوانات؛ همه حشر میشوند چنانکه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد. (مجموع الفتاوی 248/4).

و چنان که در حدیث صحیح آمده: «إِنَّ اللَّهَ لَيَقْتَصُّ لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ» (مسلم 2582) (الله تعالی قصاص گوسفند بی شاخ را از گوسفند شاخدار می گیرد.) و این دلیل بر حشر شدن حیوانات است.

امام نووی با استناد به حدیث فوق میگوید: این حدیث بر حشر حیوانات در قیامت تصریح دارد، و بازگشت آنها همانند بازگشت انسانها در قیامت، چنانکه الله تعالی می فرماید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» یعنی: سوگند به روزیکه در آن حیوانات حشر می شوند.

و علما میگویند: مجازات و عقوبت شرط بازگشت و حشر (آنها) نیست و منظور از قصاص در حدیث فوق، قصاص تکلیف نیست، بلکه قصاص بعنوان مقابله بمثل است. **خوانندگان محترم!**

آیات متبرکه (15 الی 29) در باره موضوعات اثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل آورده است.

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (15):

(سوگند به ستارگانی که واپس میروند).

«فَلَا أُقْسِمُ»: (برای تفصیل مراجعه آن شود به سوره: واقعه/75، سوره حاقه/38، سوره معارج/40، سوره قیامه/1 و 2).

«الْخُنَّسِ»: جمع خانس، واپس روندگان. واپس ماندگان. مراد همه ستارگان است که با طلوع آفتاب، از دیدگاه ما انسانها، انگار خویشتن را واپس می‌کشند، و به درون لانه های خود می‌خزند.

دلایل قسم خوردن:

1 - اعراب در کلام خود زیاد قسم می‌خورند و قرآن کلام الله به زبان عربی است.

2 - الله در سخن با کافران برای تأکید بیشتر، قسم یاد می‌کند تا باور کنند (تشویق).

3 - تأکید کلام.

قسم خوردن فقط باید برای الله باشد و انسان نباید به غیر از الله قسم بخورد؛ ولی الله می‌تواند به تمام مخلوقاتش و هر چه که اراده کند، قسم بخورد. الله متعال برای تأکید قسم خود، از اصطلاح: «فَلَا أُقْسِمُ» استفاده کرده و دلیل آن، آیه مبارکه: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ۷۵ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۷۶» می‌باشد.

«الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (16):

(ستارگان) سیاره نهان شونده). حرکت میکنند و از دیده ها پنهان میشوند. مفسر قرطبی فرموده است: ستارگان در خلال روز پنهان می‌شوند و در خلال شب ظاهر و نمایان می‌گردند، و در موقع غروبشان مستور می‌شوند. همان‌طور که آهوها در لانه‌هایشان پنهان می‌شوند. (این نظر علی (رض) و ابن عباس (رض) و مجاهد و حسن است. در تفسیر طبری نیز چنین آمده است. ۴۸/۳).

«الْجَوَارِ»: جمع جاریه، روندگان. سیارگان. در رسم الخط قرآنی یاء آن برای تخفیف حذف شده است. «الْكُنَّسِ»: جمع کانس، پنهان شونده.

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17):

(وقسم می‌خورم به شب چون روی بیاورد. و گفته شده که «عسعس» به معنی «پشت کننده» میباشد).

مفسرین مینویسند که: «عسعس اللیل». از الفاظ اضداد است. و ابن‌کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد که: (معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر مینماید).

همچنان مفسران نوشته اند: «عَسْعَسَ» به معنی عقب و جلو آمدن، شروع شب و انتهایش. وقتی که روزها طولانی و دراز می‌شوند، شروع شب‌ها دیرتر می‌شود و انتهای شان هم زود است، یعنی شب‌ها کوتاه‌تر می‌شود. تعبیر عسعس یعنی کسی که در تاریکی شب فرو رفت، طوری که تا انتهای تاریکی این فرو رفتن ادامه داشت و نزدیک بود

وارد روشنایی و صبح شود. تعبیر «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ۱۷» اشاره به حالتی از شب است که دلالت بر پایان و تمام شدن شب دارد.

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (18):

(و به صبح وقتی که نشانه های آن آشکار میگردد و روشنایی اش به تدریج سیاهی شب را بشکافد تا این که کامل می گردد و آفتاب طلوع میکند. این ها نشانه های بزرگی هستند که خداوند برای بزرگی و شکوه و محفوظ بودن قرآن از هر شیطان رانده شده ای به آنها قسم خورده است.)

«تَنَفَّسَ»: نفس کشید. د میدان گرفت. انگار صبح شخصی است که از فشار غم رها و نفس راحتی میکشد. مراد روشن شدن است (مراجعه شود سوره: مدثر/34).

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19):

(بی گمان قرآن برخوانده ی فرستاده بزرگوار ی است و او جبرئیل علیه السلام است که قرآن را از سوی الله نازل کرده است، همان طوری که خداوند متعال می فرماید:

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20):

او نیرومند است و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و الائی است. «ذِي قُوَّةٍ»: «صاحب نیروی بس شگرفی است». «قوه»: به معنی قدرت است و به آمادگی گفته می شود که در شخص برای انجام کار وجود دارد و در همه ی مخلوقات این قوه موجود است.

صفات جبرئیل:

- 1 - رسول: فرستاده از طرف الله.
- 2 - کریم: دارای منزلت عظیم، بزرگوار.
- 3 - ذی قوه: قوی و قدرتمند و دارای ششصد بال: قوم لوط را با یک بال به آسمان برد و به زمین کوبید. «أَنَّهُ رَأَىٰ جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» [بخاری: 3232 و 4856 و 4857 و مسلم: 174] «پیامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را (در صورت حقیقی)، درحالی که ششصد بال داشت دید».

4 - مَکین: صاحب جایگاه و منزلت نزد الله، منزلت والا. مُطَاع: رئیس و سایر فرشتگان از او اطاعت می کنند، فرمان برداری شده. آن فرشته که کریم و صاحب قول کریمانه است و در ادای مأموریت خود توانا و نیرومند است و با قوت این پیام را ابلاغ می کند و نزد الله صاحب عرش دارای منزلت و مکانت و الایی است. توانایی است که هیچ انس و جنی توان انتزاع وحی و یا کم و کاست آن را هیچگاه نخواهند داشت.

«مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ» (21):

«مُطَاعٌ»: فرمانروا. اطاعت شونده. «ثَمَّ»: آنجا. مراد عالم بالا و ملکوت اعلی است که اصل آن را الله میداند و بس. در ملکوت اعلی از جبرئیل اطاعت میشود چون او از فرشتگان مقرب است و از نظر و فرمانش فرمانبرداری میشود. و امانتدار است و هر چه را به او فرمان دهند بدون کم و کاست و بدون این که از حدودی که برایش مقرر شده است پارا فراتر بگذارد آن را انجام میدهد. این ها همه بر شرافت و عظمت قرآن در پیشگاه خداوند دلالت مینمایند.

خداوند قرآن را با این فرشته بزرگوار که دارای این چنین صفات کاملی می باشد فرستاده است. و عادت بر این است که پادشاهان کسانی را که برایشان گرامی هستند برای رساندن مهم ترین و شریف ترین پیام ها می گمارند. پس وقتی که فضیلت فرشته ی حامل قرآن را بیان کرد فضیلت انسانی را که قرآن بر او نازل شده و به سویی آن دعوت کرده است نیز بیان کرد و فرمود:

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (22):

(و همدم و معاشر شما (محمد پسر عبدالله) دیوانه نیست، (و خوب او را میشناسید و به عقل و شخصیت و بزرگی او اعتراف دارید).

محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه نیست آن طور که دشمنانش که رسالت او را تکذیب میکنند، می گویند و تهمت هایی به او بر میبندند و می خواهند با این گفته ها آنچه را با خود آورده است خاموش کنند. بلکه محمد صلی الله علیه وسلم از همه مردم عاقل تر و راستگوتر است.

«صَاحِبٌ»: دوست و رفیق. مُصَاحِب و مُعَاشِر. تعبیر صاحب، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان قریشیان زندگی کرده بود و او را امین می نامیدند، و تا وحی برای وی نیامده بود او را خردمند و هوشمند و فرزانه میدانستند، ولی پس از آن دیوانه اش قلمداد میکردند.

«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (23):

(و محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را در بالاترین کرانه (کنار، طرف، حاشیه) روشن و آشکار که با چشم دیده می شود دیده).
محمد به طور مسلم جبرئیل را در کرانه روشن (عالم بالا، در سدرۃ الْمُتَنَهِي، به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است، (رأی محمد صلی الله علیه وسلم جبریل علی صورته التي خلق عليها). یعنی نبی علیه السلام حضرت جبریل را به شکل دید که خداوند او را به همان شکل خلق نموده است. (تفسیر جلالین)

قابل تذکر است که جبرئیل فقط اوقات نزول وحی بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم وارد می شد؛ چرا که در موارد بسیار در روایات داریم که مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مشغول فلان کار بود که جبرئیل بر او نازل شد. این گویای این مطلب است که جبرئیل در همه حال همراه آن حضرت نبود، اگر جبرئیل در همه حال همراه با پیامبر میبود دیگر نزول معنی نداشت؛ زیرا نزول به این معنی است که مرتبه بالا بوده و به مرتبه پایین نازل شده و در صورتی که او همراه پیامبر باشد دیگر نزول معنی ندارد.
همراه بودن و نبودن جبرئیل در بشری بودن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم تأثیری ندارد، مگر جبرئیل، کسی جز حامل وحی به رسول خدا است؟ چه تلازمی بین همراهی جبرئیل و ملک بودن رسول الله (ص) وجود دارد؟!

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (24):

او (که محمد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمیدارد، و از اعلام آن دریغ نمی ورزد و) نسبت به شما در باره غیب بخل نشان نمیدهد.

«الْغَيْبُ»: مراد وحی، یعنی هر آن چیزی است که درباره روز قیامت، ذات و صفات الله، بهشت و دوزخ، فرشتگان، و غیره از سویی خدا به پیغمبر ابلاغ شده است.

«ضَنِين»: بخیل. تنگ چشم. هدف اصلی آیه این است که: پیغمبر اسلام در تبلیغ و تعلیم مطالب وحی، کمترین تعلل و قصوری نمیکند و هر چیزی را که بداند به شما میآموزد، و مانند کاهنان و ساحران نیست که آموخته های خود را به دیگران منتقل نکند.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (25):

(و آن (قرآن) گفته شیطان رانده شده نیست.

ای غافلان به کجا می روید؟! در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن عظیم الشان کلام الله است، چرا که محتوایش نشان می دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شد.

در اینجا مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار داده بایک استفهام توبیخی می گوید:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (26):

(پس کجا می روید؟) (محمد با بیان حجت و رساندن حق و حقیقت بر شما اتمام حجت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). در آیه بعدی میفرماید:

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (27):

«آن قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست». و بدین ترتیب همه را اندرز میدهد، هشدار میدهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند.

از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است، در این آیه میافزاید: قرآن مایه بیداری است «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم پیش گیرد».

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (28):

«برای کسی از شما که بخواهد راست کردار شود». آیه قبل عمومیت فیض هدایت الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است.

اسباب نزول این آیه:

ابن جریر وابن حاتم از سلیمان بن موسی روایت کرده اند: زمانیکه آیه: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» نازل شد: ابو جهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت میشویم و اگر نخواهیم، نمیشویم! پس خداوند جلّ جلاله نازل کرد: «شما نمیخواهید مگر آنکه خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به يك نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به‌مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی میکند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

قضا و قدر:

در مورد تفسیر آیه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (یعنی: و شما اراده نمی‌کنید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان، اراده کند و بخواهد.) مفسرین می‌فرمایند: این مسئله مربوط است به قضا و قدر و لذا باید فهم عمیقی از قضا و قدر داشت تا مفهوم آیه واضح گردد، و مسئله قضا و قدر بسیار گسترده است و نیاز به درک مسئله دارد و ما توصیه می‌کنیم که زیاد وارد چنین موضوعاتی نشوید زیرا که علما از پرداختن به این مسائل نهی کرده‌اند و گاهی سؤالاتی بدون جواب برای آنها نیز پیش می‌آید. ولی اگر بخواهیم اشاراتی مختصر به مسئله قضا و قدر بیافکنیم، در ابتدا باید مراتب چهارگانه قضا و قدر را و ارتباط آن چهار مرتبه با هم را درک نمود:

1 - اول اینکه خداوند سبحان به تحقیق آنچه را که واقع شده است و یا در آینده بوقوع می‌پیوندد را می‌داند.

2 - خداوند متعال هر چیزی را تقدیر نموده، (در لوح محفوظ) نوشته است.

3 - ایمان به اراده برگشت ناپذیر الهی و آن اینکه آنچه را بخواهد خواهد شد و هر آنچه نخواهد، وجود نخواهد یافت.

4 - ایجاد و خلق کردن از جانب خداوند است. و آنچه را اراده کند خلق می‌کند و آنچه را نخواهد خلق نمی‌کند.

حال با توجه به این مراتب، قضا و قدر تغییر ناپذیر است، ولی شما باید دقت کنید که چون الله تعالی عالم به آینده انسان هاست و از طرفی دیگر انسان‌ها را مختار آفریده، بنابراین الله تعالی میداند که مثلاً فردا شما چه کارهایی انجام می‌دهید و الله نیز آن کارها را از روز اول در لوح محفوظ ثبت کرده است و به اصطلاح تقدیر نموده است.

فرض نمایید دو برادر وجود داشته باشند، الله تعالی از ازل می‌دانست که مثلاً یکی از آنها با اراده خود راه شرک و کفر را ترجیح داده و نیز حتی با وجود اینکه راه اسلام را به وی نشان داده و هموار ساخته است، وی با اختیار خود آنرا برنمی‌گزیند، بنابراین الله تعالی در لوح محفوظ راه شر را که خودش آنرا برگزیده است می‌نویسد ولی برادر دیگری با اختیار خود تسلیم حق می‌شود و راه اسلام را بر می‌گزیند و الله تعالی نیز چون از ازل این موضوع را می‌داند لذا آنرا در لوح محفوظ می‌نویسد که این برادر راه سعادت را طی کند، بنابراین انسانها مختارند تا راه شر یا خیر را خود انتخاب نمایند، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (سوره انسان 3) یعنی: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس و کافر.

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (سوره کهف 29) یعنی: بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!»

حال اگر به آیه مذکور در سوال بازگردیم، متوجه خواهیم شد که بنا به توضیحات فوق، اراده انسانها زمانی کارساز خواهد شد که الله تعالی نیز بدان اذن دهد، یعنی انسانها مختارند تا تصمیم بگیرند و اعمال مورد نظرشان را انجام دهند، بعد از اقدام به تصمیم‌گیری از سوی خود اراده می‌کنند تا تصمیم خود را عملی نمایند ولی در این میان هنوز اراده الله تعالی حاکم است و باید الله تعالی اراده نماید تا اراده انسانی که با اختیار خود تصمیم به کاری گرفته است، به مرحله عمل برسد. یعنی اراده انسانها تنها عامل انجام عمل نیست

بلکه اذن الله تعالی بر تصمیم انسانها شرط است. فرض نمایید شخصی تصمیم دارد به مسافرت رود و لذا خود را آماده می کند و اسباب سفر را نیز مهیا می سازد در این میان اگر الله تعالی اراده کردند تا اراده آن شخص عملی شود، در اینصورت شخص می تواند به مسافرت برود اگر الله تعالی بنا به حکمت خود چنین اراده ای نداشتند، شخص هر چند که تصمیم به سفر کرده و حتی مقدمات آنرا آماده کرده است ولی موفق نمی شود که به مسافرت خود برود و اینجاست که گفته می شود الله تعالی چنین اراده کردند که اراده شخص تصمیم گیرنده به مسافرت عملی نشود.

خلاصه اینکه برای انجام گرفتن هر عملی از سوی انسانها دو شرط لازم است:

- 1- ابتدا انسان با اختیار خود تصمیم به انجام عملی می گیرد.
 - 2- بعد از آن الله تعالی باید اراده نمایند تا تصمیم گرفته شده از سوی انسان عملی شود.
- لذا اگر کسی تصمیم به انجام عملی نگیرد، عمل نیز صورت نمی پذیرد و همچنین اگر تصمیم گرفت تا عملی را انجام دهد تا الله تعالی نیز اجازه ندهد عمل وی صورت نمی پذیرد.

و بر همین اساس است که اهل سنت و جماعت معتقد است که الله تعالی خالق اعمال انسانها است و فعلی که ما انجام می دهیم توسط ما کسب می شود ولی خالق آن افعال الله تعالی هستند. ما تصمیم می گیریم و اسباب رسیدن به هدف را مهیا کرده و نتیجه کار بستگی به اراده الله تعالی دارد مانند شخصی که تصمیم به خودکشی کرده و خود را از ساختمانی به پایین میاندازد ولی بعداً متوجه می شویم که او هنوز زنده است و نمرده و یا شخصی که زهر می خورد ولی زنده می ماند و این دلیلی است بر اینکه الله تعالی اراده نکرده بودند تا تصمیم شخص جهت خودکشی عملی شود و اراده شخص جهت خودکشی مورد اذن الله تعالی واقع نشد.

پس، از تعمق در این آیه به یک نکته مهم میرسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. و باید دانست که یکی از سنت های الهی اینست که معمولاً اراده ای که انسانها می گیرند، الله تعالی نیز بدان اذن می دهد مگر اینکه مقتضای حکمت ایشان خلاف آن باشد تا انسان ها در اوج اختیار باشند و در اعمال خود مختار و مسئول باشند. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً احمد در زندگی خود چه کارهایی می کند آن گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است. مشیت و خواست او نافذ است و امکان ندارد که چیزی با خواست خداوند مخالفت ورزد. این آیه و امثال آن ردی است بر دو فرقه قدریه و جبریه که خواست و مشیت خدا را نفی می کنند.

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29):

(درحالیکه نمی توانید بخواهید مگر آن که الله، پروردگار جهانیان بخواهد).

خداوند متعال به «الْخُس» سوگند خورده است و آن ستارگانی هستند که از حرکت معمولی ستارگان به سوی مشرق بازپس می روند و آن ستارگان هفتگانه سیار هستند که عبارتند از: «أفتاب»، «مهتاب»، «زهره»، «مشتري»، «مريخ»، «زحل» و «عطارد». پس

این هفت ستاره دو حرکت دارند، یکی حرکت به سوی مغرب به همراه همه ستارگان و افلاک.

و دوم حرکت معکوس از جهت مشرق که فقط این هفت ستاره این گونه هستند. پس خداوند به این ها در حال بازماندن و حرکت کردن شان و پنهان شدن شان سوگند خورده است، و احتمال دارد که منظور همه ستارگان سیار و غیره باشد.

جبریل آمین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی :

قبل از همه باید گفت که جبرئیل، یکی از چهار فرشته مقرب در ادیان ابراهیمی است، رابط میان خداوند و پیامبران به شمار میآید.

در تاریخ یهودیت و مسیحیت و دین مقدس اسلام از نقش جبرئیل بسیار نقل شده است. در میان انسانها جز رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند فرشتگان و از جمله جبرئیل علیه السلام را به صورت و شکل حقیقی شان ببینند، زیرا خداوند چنین قدرتی را به آنها نداده که بتوانند آنها را ببینند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم دو مرتبه جبرئیل را با شکل واقعی خود در حالت بیداری ملاقات کرده:

بار اول: سه سال بعد از بعثت. در صحیح بخاری از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: روزی در حال راه رفتن صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته ای بود که در غار حراء نزد من آمده بود، روی کرسی ای در میان زمین و آسمان قرار داشت، از دیدن آن صحنه دچار ترس و وحشت شدم. به خانه برگشتم و گفتم: روی من چادر یا لحافی بیندازید. بخاری: (27/1 شماره: 4).

بار دوم: زمانی که جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سوی آسمان ها برد (معراج)، و در «سوره نجم» به این دو مرتبه اشاره شده، آنجا که میفرماید: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» (نجم: 5-17). یعنی: (جبرئیل، فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشه وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهایی که کرانه های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان رو به روی بیننده) قرار داشت.

سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت. تا آنکه فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه میبایست وحی کند. دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او درباره چیزی که دیده است، ستیزه می کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است. نزد سدره المنتهی. بهشت که منزل (و مأوی متقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهایی سدره را فرا گرفته بود که فرا گرفته بود. چشم (محمد در دیدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سرکشی نکرد.

پروردگار با عظمت ما جبریل آمین را در قرآن عظیم الشان به صفتهای عظیم و بزرگی توصیف فرموده است: چنانکه می فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنسِ الْجَوَّارِ الْكُنَسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ.» (سوره التکویر 15 21). (چنین نیست، قسم یاد می کنم به ستارگان باز گردنده، که بگردش

آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند، قسم به شب تاریک هنگامی که روی جهان را تاریک گردانند، قسم به صبح روشن که دم زند، که همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق است که فرشته با قوت و قدرتست، و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است، و فرمانده فرشتگان و آمین وحی خداست).

صفت اول:

قدرت:

صفت اولی جبریل آمین قدرت بودن او است، قرآن عظیم الشان می فرماید: «ذی قوة عند ذی العرش». (سوره التکویر 20). [او دارای نیرو و قدرتی است که توانائی حمل قرآن و آنچه به او امر شود را دارد، و او نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است)، «ذی العرش» (صاحب عرش و آنهم خداوند عز وجل میباشد)، ذی قوة (فرشته نیرومند و با قدرت است).

صفت دوم:

منزلت مکین: (نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکانت است).
یعنی صاحب منزلت و مکانت نزد خداوند که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمیرسد.

صفت سوم:

طاعت مطاع. (در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است). تمامی فرشتگان به امر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت می کند.

صفت چهارم:

أمانت آمین. (در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه به او امر شود آمین است). یعنی بر وحی آمین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمیکند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده میرساند.

محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را مشاهده نمود: باری تعالی می فرماید: وما صاحبکم بمجنون. (سوره التکویر 22). (دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست). و ای مردم (همنشین شما) محمد (دیوانه نیست) طوریکه شما میپندارید ای کفار.

چنانکه کفار میگفتند: محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه است. «ولقد رءاه بالأفق المبین» (سوره التکویر 23). (به یقین محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را به صورتی آشکار در بالاترین آفاق دید).

سایر فرشتگان:

1 - میکائیل مأمور است به نزول باران از آسمان که آنرا سوق میدهد در حالیکه خداوند سبحانه به او فرمان داده است.

2 - اسرافیل که مأمور به دمیدن در شیپور (طوله) است وقتی خدای تعالی بخواهد مردم را از قبرهایشان برانگیزد و جسد ها از قبرها می رویند و کامل میشوند و چیزی بجز روح باقی نمی ماند، در این وقت اسرافیل به فرمان خداوند در شیپور میدمد و ارواح به اجساد داخل میشود که از قبرها روئیده بود و بلند شده بودند، سپس به جایی که خداوند به آنان فرمان داده می راند.

خداوند تعالی می فرماید: یوم یخرجون من الأحداث سراعاً كأنهم إلى نصب یوفضون. (سوره المعارج 43). (آن روزی که بسرعت و شتابان از قبرهایشان بیرون می آیند، گویا آنان بسوی بتهائی که می پرستیدند می شتابند).

3 - فرشتگانی هستند که مأمورند به نطفه در شکم مادر چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود آمده که گفت: حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدق: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بطن أمه أربعين يوماً نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل إليه الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر بأربع كلمات بكتب رزقه وأجله وعمله وشقى أو سعيد» (متفق علیه). فرستاده الله بما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام میگیرد: چهل روز بحالت نطفه است، پس از آن لخته ای از خون میشود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی می شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً یکصد و بیست روز خواهد بود) خدای تعالی فرشته ای بسوی او می فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و اینکه بدبخت یا نیکبخت است.

4 - خداوند سبحانه و تعالی این فرشته را به این امر مهم و بزرگ به طرف او میفرستد. فرشتگانی هستند که به قبض و گرفتن روح و جانها مأمورند تا اینکه عمر او پایان یابد، و در اینجا (ملك الموت) فرشته مرگ است، چنانکه خدا می فرماید: قل یتوفاکم ملك الموت (سوره السجدة 11). (ای رسول ما بگو: فرشته مرگ جان شما را میگیرد). و فرشته مرگ (ملك الموت) با خود همراهانی دارد.

5 - فرشتگانی هستند که به حفظ و نگهداری اعمال و کردار بنی آدم مأمورند، چنانکه در حدیث آمده: «یتعاقبون فیکم ملائكة باللیل وملائكة بالنهار». (متفق علیه). فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب می آیند و گروهی روز می آیند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الانفطار

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» آغاز و افتتاح شده است. سوره‌ی انفطار: که از جمله سوره های مکی بوده، دارای آیات کوتاه و بحث قیامت است. سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی سخن میگوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار میگیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان میشود.

پیوند و مناسبت سوره انفطار با سوره ی پیشین و سوره ی پسین (انشقاق):

هر سه سوره در بیان و توصیف روز قیامت و سختیها و خوف، هراس و هیبت آن بحث بعمل می آورد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره انفطار:

نام این سوره «الانفطار» (درز بر داشتن) است که این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است. سوره «الانفطار» مکی است، دارای (1) رکوع، (19) نوزده آیت، (70) هفتاد کلمه، (334) سه صدوسی و چهار حرف و (154) یکصد و پنجاه و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

قابل تذکر است که: در اولین آیات این سوره در باره حوادث بزرگ روز قیامت چون در هم شکستن آسمان، پراکنده شدن ستاره ها، شکافتن قبر ها و بر خاستن مرده ها از گور ها بحث بعمل آمده است.

سپس نمودار شدن عملکرد های انسانرا به نمایش می گذارد و متصل آن انسان فریب خورده ای که پروردگارش را فراموش کرده و از ملاقات باوی سبحانه و تعالی انکار می کند، با صیغه حیرت آوری مورد خطاب قرار داده از او می پرسد: چه چیزی ترا نسبت به آفریدگار مهربانت فریفته؟ همانکه ترا متوازن و متعادل. در شکل و صورت زیبا آفرید؟ چگونه گمان میکند که پروردگارش روز باز پرسى تعیین نکرده، به عملکرد هایش نرسد و پاداش را ندهد؟ در پایان جایگاه نیکو کاران و انجام بد کاران و چگونگی روز مکافات و مجازات را ترسیم میکند.

اسباب نزول آیه (6):

ابن ابو حاتم از عکرمه در مورد آیه (6) سوره انفطار می نویسد که: آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» در باره ابي بن خلف نازل شده است. اُبی بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح، اصلاً از قبیله قریش، شاخه بنی جمح و یکی از دشمنان سر سخت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

أبي بن خلف و برادرش امیه، از اشراف قریش در جاهلیت بودند که در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، بر دیگران سبقت میجستند.

مؤرخین می نویسند: آنچه در زندگانی اُبی دیده می شود، سراسر تکبر و سرکشی است. مؤرخین میافزایند: وقتی امیه یکی از بردگانش را شکنجه می کرد، اُبی می گفت: عذابش را افزون کن.

کینه ورزی و دشمنی اُبی با رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابتدای بعثت آشکار است. وی و گروهی از سران شرک به دیدار ابوطالب شتافته، و خواستار قطع دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم به توحید شدند.

دشمنی اُبی خلف با رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدی بود، هر گاه که رسول الله را در مکه میدید میگفت: «اسیم را نیک پرورش می دهم تا سوار بر آن تو را بکشم» او یکی از جمله سران مشرکین بود که، در جلسه دار الندوه شرکت کرد، و کمر به قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم بست.

مؤرخین می افزایند: اُبی، جان و مالش را بر سر دشمنی با رسول الله نهاد و از جمله اطعام کنندگان سپاه شرک در غزه بدر بود او که بر کشتن پیامبر اسلام قسم یاد کرده بود، در جنگ احد، فریاد برآورد: ای محمد! تو را زنده نمی مانم و به گفتن همین کلمه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم حمله اور شد، که در نهایت بقتل رسید.

فضیلت سورة الانفطار:

نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: حضرت معاذ ملا امام مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود را از جماعت وی قطع، و به گوشه مسجد رفت، به تنهایی به ادای نماز پرداخت و بعد از ختم نماز بطوری انفرادی از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم آن شخص را خواست و علت اینکه چرا نمازش را در پشت سر امامت حضرت معاذ رها کرده است؟ او گفت: یا رسول الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت معاذ فرمودند: «أَفْتَانُ أَنتَ يَا مُعَاذُ؟ أَيْنَ كُنْتَ عَنِ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ وَ الشَّمْسِ وَ ضَحَاَهَا وَ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ: ای معاذ! آیا تو فتنه گری؟ کجا بودی از خواندن سوره های: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ وَ الضُّحَىٰ وَ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ» یعنی: چرا از این سوره های متوسط بر آنان نمی خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه در افتاده اند.

آشنایی با سورة انفطار:

محتوی اساسی این سوره بر محور مسائل مربوط به روز قیامت دور می زند، و در پنج موضوع خلاصه می گردد: در این رابطه اشاره شده:

- 1 - گوشه ای از سختی های آن روز بزرگ. 2 - سرنوشت نیکان و بدان در قیامت.
- 3 - توجه انسان به نعمتهای خداوند که سراسر وجود او را فرا گرفته است.
- 4 - اشاره به فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند.
- 5 - حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانه قیامت رخ میدهد.

ترجمه و تفسیر سورة الانفطار

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَّا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَّا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

ترجمة مختصر:

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (1) «وقتی که آسمان بشکافت».
 «وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ» (2) «ووقتی که ستارگان فروریزند».
 «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3) «ووقتی که بحر ها به جوش آمد روان گردند».
 «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (4) «و وقتی که قبرها شکافته شوند».
 «عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ» (5) «هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و موخر گذشته».
 «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6) «ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت؟ و مغرور کرد».
 «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7) «خدایی که تو را آفرید آن گاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند».
 «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» (8) «(و) آن گاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد».
 «كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ» (9) «نه چنین نیست بلکه دین را تکذیب میکنید».
 «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» (10) «(در حالیکه بی گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده اند».
 «كِرَامًا كَاتِبِينَ» (11) «نویسندگانی بزرگواری».
 «يَعْلَمُونَ مَّا تَفْعَلُونَ» (12) «(که هر چه میکنید میدانند».
 «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13) «(بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین (دائمی) باشند».
 «وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14) «(و بد کاران در انبار آتشین».
 «يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» (15) «(در روز جزا به آن در می آیند».
 «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16) «(و هرگز غائب شونده از آن نباشند».
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (17) «(و تو چه میدانی که روز جزا چیست؟».
 «ثُمَّ مَّا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (18) «(باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟».
 «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19) «(روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن روز فرمان، فرمان خدا است».

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات و مجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، بحث بعمل آمده است.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: محوراصلی و اساسی این سوره در رابطه با مجموعه حوادثی است که قبل از آمدن قیامت روی می‌دهد و در آغاز اشاره به حوادثی است که در گستره‌ی آفاق و انفس اتفاق می‌افتد و همچنین متوجه ساختن انسان نسبت به مسئولیتی که در رابطه با برنامه‌ی الله دارد که قبل از این که فرصت‌ها از دست برود، از آن‌ها حداکثر استفاده را بنماید. الله متعال در این سوره علاوه بر این‌که برای ما از نشانه‌های قیامت می‌گوید، ما را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد.

سوره مبارکه الانفطار با کلمه‌ی «إِذَا» شروع می‌شود: طوری‌که می‌فرماید:

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (1):

(و وقتی که آسمان بشکافت). یعنی برای فرود آمدن فرشتگان دروازه‌هایی در آن ایجاد گردد و خیمه‌ی آسمان پارچه‌پارچه شود. انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است.

شکاف برداشتن آسمان مستلزم آن است که الله اراده‌ی شکافته شدن را داشته باشد و به فرمان او آسمان شکافته شود. «أَنْفَطَرَتْ ۱» یعنی پذیرش شکافته شدن و تسلیم فرمان الله گشتن. «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ۱» وقتی که آسمان شکاف برمی‌دارد و در نتیجه، استقرارش از بین می‌رود.

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَرَتْ» (2):

«و وقتی که ستارگان فروریزند».

یکی از نشانه‌های پایان جهان و بر پا شدن قیامت، دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن و درز، بر داشتن آسمانی است که در آیات کثیری از قرآن عظیم‌الشان به این موضوع، اشاره شده و تعبیرات مختلفی در باره آن دیده می‌شود.

گاه این تعبیرات به لفظ «انشقاق» بعمل آمده: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ»: (در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود). (سوره انشقاق - 1) نظیر همین معنا در آیه 16 حاقه نیز آمده است: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ»: (و آسمان‌ها از هم شکافته می‌شوند و سست می‌گردند، فرو میریزند)

در (آیه 25 سوره فرقان)، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: «و يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ»: (به خاطر بیاور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود!) منظور از «سما» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته می‌شود، ولی در این که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان‌ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل می‌شود.

«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3):

«و وقتی که بحر‌ها به جوش آمد روان گردند» و آنگاه که راه دریاها به یکدیگر باز شود و آب‌های شیرین و شور در هم آمیزند، و به صورت یک دریا در آیند.

«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (4):

«و وقتی که قبرها شکافته شوند). خاک قبرها زیر و رو گردد و مرده‌ها برای حساب و کتاب از قبر بیرون شوند، هر شخص کردار گذشته و آینده خود را خواهد دانست، هر کس در هر جا دفن شده بود از همانجا بر می‌خیزد و بسوی محشر در حرکت می‌افتد. مقتضای این وقایع، اینست که انسان از خواب غفلت بیدار شود. در کلمه «بُعْثِرَ» هم معنای «بعث» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است که بعید نیست فعل «بُعْثِرَ» مرکب از این دو فعل باشد، یعنی زیر و رو شدن خاک‌ها و برپاخواستن مردگان. هکذا پیوند میان آسمان و زمین و ابحار و خشکی به گونه‌ای است که هرگاه نظام یکی از آنها به هم بخورد، نظام همه چیز به هم می‌خورد.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (5):

«هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و موخر گذشته). در آنروز عملکردهای انسان بدون کم و کاست، بطور دقیق و با ارائه زمان و مکان و چگونگی هر عملی در جلوش به نمایش گذاشته میشود. در قیامت ظرفیت انسان توسعه می‌یابد و همه کارهای گذشته را به یاد می‌آورد. مفسر طبری فرموده است: یعنی در آن روز هر کس می‌داند چه عمل صالحی را انجام داده و چه روش و سنتی نیکو را به جا نهاده است که بعد از او بدان عمل می‌شود؟ (طبری ۵۴/۳۰).

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6):

«ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت یعنی مغرور گشتانند؟» یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمت‌هایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی مفسران فرموده اند: انسان را عفو خداوند متعال مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (الانفطار: 6) را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت». برخی از مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه فرموده اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدبن‌کلهه جمعی نازل شد. ولی ابن عباس (رض) می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

خواننده محترم!

در این آیه متبرکه: بعد از اینکه بحث در باره قیامت بعمل آمد، مبحث دیگری را پروردگار با عظمت ما با بسیار شکل عالی مطرح، و می‌خواهد انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و توجه و اهتمام او را به مسؤولیت‌های او در برابر خداوند جلب نماید. مفسرین می‌نویسند در این آیه توجه انسان، به مسؤولیت‌هایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته، و با يك استفهام توبیخی شدید و در عین حال توأم بانوعی لطف و محبت می‌فرماید: «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته؟»

غرور یا خود فریفتگی به این معنا است که انسان به آنچه دارد از کمالات و امکانات بسنده کند و خویش را کامل و رسیده بداند و از حرکت برای یافتن و دانستن و بکار بستن باز ماند و دچار سکون شود.

غرور به معنی فریفتگی به داشته ها و جذابیت های غیر حقیقی و علائق دنیوی است که باعث می شود انسان از یاد خدا غافل شود و معنویت و سرمایه های حقیقی سعادت خود را فراموش نماید و در نتیجه آن به انواع امراض اخلاقی و روانی مانند عجب، تکبر، خود خواهی و مانند آن مبتلا گردد.

این کلمه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصا در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته است.

«راغب» در کتاب «مفردات» کلمه «غرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر میکند.

در «صاحح اللغة» «غرور» به معنی اموری که انسان را غافل میسازد و میفریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت - به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور فریفتگی به چیزی است که ظاهری جالب، و دوست داشتنی دارد، ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده است: «ریشه اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تاثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و... میباشد».

در «المحجة البيضاء فی تہذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تہذیبی است برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم مغروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی میدانند در حالی که در اشتباهند بنابراین اکثر مردم مغرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است».

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7):

«خدایی که تو را آفرید آن گاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند».

ای انسان ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشندهات مغرور ساخت؟ ذات پروردگار با عظمت کسی است که تو را از نطفه خلق کرد، و به تو هیکل زیبا اعطا کرد، و نعمت حواس پنجگانه بخشید، که از برکت آن می شنوی، می بینی و درک میکنی. در این آیه مبارکه، خلقت و آفرینش انسان، ساختار درست، برابر و استوار آن، تعادل و توازنی که در ساختار انسان بکار رفته، یاد آوری نموده است.

«فَعَدَلَكَ» «خلقت تو را معتدل و متناسب قرار داد نه دستی از دست دیگر درازتر و نه پایی از پای دیگر کوتاهتر است».

«فِي أَيْ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» (8):

(و آن گاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد). پروردگار با عظمت تو را در

صورت و ساختاري تركيب كرد كه از آراسته ترين و معتدل ترين تركيب هاست.

قرآن عظيم الشان در مورد زيبايي تركيب انسان و صورت آن مي فرمايد:

- «لقد خلقنا الانسان في أحسن التقويم» (سوره تين آيه 4) (ما انسان را به نيکو ترين

صورت و سيرت آفريديم.

- همچنان (در آيه غافر آيه 64) مي فرمايد: «... و صوركم فأحسن صوركم» (و شما را

صورت بخشيد و صورتهائيتان را نيكو ساخت).

- در آيه 3 سوره تغابن مي افزايد: «... و صوركم فأحسن صوركم و اليه المصير»

- «فتبارك الله أحسن الخالقين» (سوره مؤمنون آيه 14) (پاك و بزرگوار خدائي كه

نيكو ترين آفرينندگان است).

حسن صورت عبارت است از تناسب تجهيزات آن نسبت به يکديگر و تناسب مجموع آنها

با آن غرضي كه به خاطر آن غرض ايجاد شده، اين است معنای حسن نه زيبايي منظر،

چون حسن يك معنای عامي است كه در تمامي موجودات جاري است.

ابن عباس ميگويد: انسان در زيباترين صورت يعني مستوي القامه و مستقيم آفريده شده

است. نه مثل ساير حيوانات سرافكنده و افتاده بر صورت. (تفسير الميزان) «أحسن

التقويم» يعني انسانها با كمال در نفوس و اعتدال در جوارح و اعضايشان آفريده شده اند

و با سخن گفتن و تشخيص دادن و تدبير امور كردن از ديگر موجودات جدا شده اند

(سوره حجر/85)

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (9 الی 19) در باره موضوعات: انكار قيامت، كاتبان نامه‌ی اعمال،

گروه نيكوکاران و گروه گنهگاران بحث بعمل آمده است:

«كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالْدينِ» (9):

«نه چنين نيست بلكه دين را تكذيب مي كنيد». مراد از دين: دريافت جزای اعمال در

روز قيامت، يا دين اسلام است. كلا: كلمه‌ای است برای تنبيه و هشدار دادن به آن انسان

كافر در اين مورد كه پندارهائيش نادرست است و او نبايد به كرم خداوند متعال مغرور

شده و نعمت و فضلش را وسيله‌ای به سوي كفر بگرداند. «تفسير انوار القرآن»

بعد از اينكه پروردگار از بيان نشانه هاي قيامت و بعد از برشمردن نعمت هاي خود بر

انسان و انكار و ناسپاسي آنها از سوي وي، علت اين انكار را كه تكذيب روز قيامت است

ذكر مي كند ميگويد:

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» (10):

«در حاليكه بي گمان نگهباناني بر شما گمارده شده اند». يعني ترديد و تكذيب تو سودي

نمي بخشد، نه قيامت را به تاخير مي اندازد و نه از محاسبه محتوم و قطعي ات مانع

ميشود، متوجه باش كه نگهباناني بر تو گماشته شده اند كه همواره تو را و اعمال تو را با

دقت تام تحت كنترول، نظارت و مراقبت قرار مي ميدهد. همه امور انسان را مسجل

نمايند و اعمال نيك و بدش را بنويسند.

مفسر قرطبي فرموده است: يعني رقيباني از ملائكه مراقب شما هستند. (تفسير قرطبي

۱۹/۲۴۵).

«كِرَامًا كَاتِبِينَ» (11):

«نويسندگان بزرگوار ي». نه تنها اعمال انسان را ياد داشت مي كند، بلكه انگيزه حرکات

ها و نیت هدف و مقصد شما را گزارش میدهد.

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (12):

(که هر چه می کنید میدانند). آنان به اذن پروردگار بر اعمال خوب و بدتان نظارت و آگاهی دارند و آن‌ها را برای حساب‌دهی روز جزا بدون زیادت و نقصان برمی‌شمارند و ثبت می‌کنند.

در اینجا پروردگار به آن‌عه اشخاص، که روز جزا روز قیامت و زنده شدن بعد را از مرگ، را دروغ می‌شمارد و از آن انکار میکند می‌فرماید: نباید فراموش کرد که: فرشتگان از جانب خداوند جلّ جلاله بر شما گماشته شده‌اند و طوریکه در فوق تذکر دادیم، اعمال شما را مینویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که انجام می‌دهید، می‌دانند و می‌نویسند، متوجه باشید که هیچ حرکت و هیچ نیت و قصد شما برای آنها پنهان نمی‌ماند.

در حدیث به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُم عَنِ التَّعَرِّي، فَاسْتَحْيُوا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَكُمْ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثِ حَالَاتٍ: الْغَائِطِ، وَالْجَنَابَةِ، وَالْغَسْلِ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ بِالْعَرَاءِ فَلْيَسْتَتِرْ بِثَوْبِهِ أَوْ بِجَرَمِ حَائِطٍ، أَوْ بِبُعِيرَةٍ» (خداوند جلّ جلاله شما را از برهنه شدن نهی می‌کند پس از فرشتگان خداوند جلّ جلاله که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمیشوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می‌کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند).

آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟

مطابق نصوص شرعی گفته می‌توانیم که، تمام انسانها دارای دو ملائکی هستند که احوال و جریانات روزمره وی را ثبت میکنند، این ملائکه یکی در سمت راست و دیگری هم در سمت چپ، انسان قرار دارند. ملائک سمت راست مشغول نوشتن حسنات شخص بوده، و در ضمن امیر ملائک سمت چپ را نیز بر عهده دارد، وظیفه ملائکه سمت چپ، نوشتن و ثبت سیئات شخص میباشد.

هرگاه شخص دچار گناهی شد ملائک سمت چپ می‌خواهد که آنرا ثبت نماید ولی ملائک سمت راست به وی میگوید صبر کن و به وی مهلت بده شاید توبه کند.

و هرگاه حسنه ای انجام داد ملائک سمت راست بدون وقفه فوراً آنرا ثبت میکند. الله تعالی می‌فرماید: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (سوره ق: 17-18) یعنی: آنگاه که دو (فرشته) دریافت‌کننده از راست و از چپ مراقب نشستۀ اند (انسان) هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط میکند).

اما در خصوص اینکه، آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟ مراجعه میکنیم به حدیث که از «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ بِهِ قَرِينَهُ مِنَ الْجَنِّ، وَقَرِينَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. قَالُوا: وَإِيَّاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَإِيَّايَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَلَا يَأْمُرَنِي إِلَّا بِخَيْرٍ». (امام أحمد)

یعنی: از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر اینکه قرینه ای از جن و قرینه ای از ملائک

موکل (اعمال وی است) گفتند: حتی شما ای رسول الله؟ فرمود حتی من، ولی خداوند مرا بر آن پیروز گردانیده و جز خیر مرا به چیزی امر نمیکند. بنابراین گفته میتوانیم که تمامی انسانها از جمله پیامبران نیز دارای ملائک کاتب بر اعمالشان هستند.

فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند:

در حدیثی آمده است که فرشتگان حتی نیت و قصد، آنچه در قلب بنی آدم است، و آنرا در قلب میگویند، و آنچه نیت می کند که آنرا انجام دهد، آنرا نیز مینویسد. به همین خاطر است که اگر انسان نیت نیک نماید ثوابش به او می رسد، و بر نیت بد نیز مجازات می شود، زیرا نیت عمل قلبی است.

فرشتگان مأمور و موظف اند، از وقتی که یک انسان به سن بلوغ می رسد و تا لحظاتی که از دنیا رحلت مینماید، آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده همه آنرا مینویسد.

منزلت و مکانت نماز صبح و نماز عصر در بین نمازهای دیگر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَتَعَقِبُونَ عَلَيْكُمْ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ يَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ وَفِي صَلَاةِ الْفَجْرِ..» (متفق علیه). فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب می آیند و گروهی روز می آیند، و اینها صبح و عصر با هم يك جا جمع می شوند. باری تعالی می فرماید: «و قرآن الفجر». یعنی نماز صبح. و می فرماید: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً». (سوره الإسراء 78). (حقاً که نماز صبح مورد مشاهدۀ فرشتگان شب و فرشتگان روز است).

فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر می شوند، و به قرآنی که در نماز تلاوت می شود گوش میدهند، و در نماز عصر حاضر با هم جمع می شوند، خداوند در حالیکه حال انسانها را از فرشتگان بهتر می داند از آنها سؤال میکند: چگونه و در چه حالی بندگانم را ترك کردید؟ آنها می گویند: آنها را ترك کردیم در حالیکه نماز می خواندند، و به آنان وارد شدیم در حالی که نماز می خواندند. یعنی فرشتگان نازل شدند و ما در نماز عصر بودیم و با ما در نماز حاضر بودند، و بالا رفتند در حالیکه ما در نماز صبح بودیم، و به این خاطر نماز عصر، نماز وسطی یعنی میانه نامیده شده است که خداوند بر آن تشویق کرده میفرماید: «حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطی». (سوره البقره 238).

(محافظت کنید بر نماز های فرض شبانه روزی، و بخصوص نماز میانه که نماز عصر است). یعنی نماز عصر زیرا فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر میشوند. همچنان بعضی از مفسرین گفته اندصلوه الوسطی عبارت است از نماز صبح براین لحاظ که دو نماز از خود به قبل و دو نماز از خود به بعد دارد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13):

(بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین باشند). نیکو کاران، و مؤمنان راستینی که کار نیک را انجام میدهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عزوجل پروا میکنند؛ «در نعمت اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند. و بد کاران حتماً در انبار آتشین بسر خواهد برد، در این هیچ جای شک نیست که روز محاسبه آمدنی است و هر یک پاداش اعمالش را می یابد و به جایگاه مناسب خود می رود.

«الْأَبْرَارَ»: «مؤمنان پاکدامن و نیکوکار». (جمع برّ) کسانی که کارهای خیر، زیاد انجام میدهند و گناه و شر انجام نمی دهند.

نیکوکاران صاحب دو نعمت (نعیم) می‌شوند: آرامش قلب و روان و آرامش تن.

«وَإِنَّ الْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14):

(و بد کاران در انبار آتشین).

فجار: جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمیشود.

«يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» (15):

(در روز جزا به آن در می‌آیند).

پروردگار برای مکافات و مجازات کامل اعمال موعدی را مقدر کرده که آنرا یوم الدین نام گذاشته، فجار و بد کاران در یوم الدین پس از محاسبه و محاکمه وارد جهنم میشوند. و در کام شعله‌های سرکش آن، سختی‌ها می‌چشند و عذاب‌ها می‌بینند.

«یوم الدین: به معنای جزا و حساب و طاعت است. شریعت و قانون را از آن جهت «دین» گفته اند که در آن طاعت و پاداش و جزا است.

آیات 4 سورة فاتحة الكتاب و 35 حجر و 82 شعراء و 20 صافات و 78 ص و 12 ذاریات و 56 واقعه و 26 معارج و 46 مدثر و 11 مطففین و 7 تین و 1 ماعون از روز قیامت به نام «یوم الدین» و از قیامت به «دین» یاد کرده اند. مگر نه این است که روشنترین برنامه و اصلیت‌ترین هدف برپایی قیامت برنامه دین، یعنی جزا و پاداش و حساب الهی اعمال آدمی، است. آری، یوم الدین روزی است که پرده از روی اعمال و حقایق برداشته می‌شود و بعد از محاسبه دقیق اعمال به هر کس جزایی موافق عملش داده می‌شود. این حقیقت «یوم الدین» است امام رازی نقل کرده است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه می‌گذشت پس در دیداری که با ابو حازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند جلّ جلاله چگونه است؟ ابو حازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفرکرده‌ای است که از سفر نزد خانواده اش بر می‌گردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی می‌گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش میدانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابو حازم گفت: این کار ساده‌ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند جلّ جلاله عرضه بدار، آن وقت میدانی که او با تو چه خواهد کرد.

سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا جلّ جلاله آمده است؟ ابو حازم گفت: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند جلّ جلاله در کجاست؟ ابو حازم پاسخ داد: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ. بی‌گمان رحمت خداوند جلّ جلاله به نیکوکاران نزدیک است» «اعراف/56».

«وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16):

(و هرگز غائب شونده از آن نباشند) نه چنان بسوزند که به خاکستر تبدیل شوند و از درد سوختن برهند.

یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر می‌برند.

دوزخ به لحاظ شدت گرمی و نوع عذابی که خداوند برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت است و عذاب و شدت حرارت آن یک نواخت نمی‌باشد. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَنَفِّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (سوره النساء: 145) (بیگمان

منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یابری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

واژه «الدرك» در لغت عرب به هر چیز رده پائین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته میشود. بنابر این برای بهشت درجه و درجات و برای دوزخ درک و درکات بکار میرود. دوزخ به هر میزان که پائین تر باشد، حرارت و شعله هایش نیز به همان اندازه شدیدتر میشود. منافقان بهره بیشتری از آتش دوزخ دارند، بهمین خاطر در درک اسفل دوزخ خواهند بود.

گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق میگردد.

خداوند در سوره انعام بعد از ذکر اهل بهشت و دوزخ میفرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» (سوره الأنعام: 132) (و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزت و باد افره و ذلت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند). «أَفَمِنْ أَتْبَعِ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيُسَّ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ» (سوره آل عمران: 162 - 163) (آیا کسی که (با طاعت و عبادت) در پی خوشنودی خدا است، مانند کسی است که (با معصیت و نافرمانی) خشم خدا را نصیب خود می کند، و جایگاه او دوزخ خواهد بود؟! و دوزخ بدترین بازگشتگاه است. (هر یک از) آنان (چه دینداران و چه بی دینان) برای خود جاه و مقام، و جا و مکانی در پیشگاه خدا دارند (و برابر و یکسان نیستند) و خداوند می بیند آنچه را که انجام می دهند (لذا درجات و درکات هر یک را برابر کردار و رفتارشان تعیین مینماید و به هرکس آن دهد که سزاوارند).

عبدالرحمن بن زید بن مسلم می گوید: درجات جنت به سوی بلندی و درجات دوزخ به سوی بلندی و پستی میروند. (تخويف من النار لا بن رجب: صفحه 50).

از برخی سلف نقل شده است که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می شوند در درک اعلی، یهود در درک دوم، نصاری در درک سوم، صابئین (بی دینان) در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکین اعراب در درک ششم و منافقان در درک هفتم خواهند بود.

و در برخی کتاب ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم،

درک دوم: لظي،

درک سوم: حطمه،

درک چهارم: سعير،

درک پنجم: سقر،

درک ششم: جحيم

و درک هفتم هاویه نام دارند.

ولی تقسیم مردم در دوزخ بر اساس تقسیم مذکور صحیح نیست. همانگونه که نامگذاری مراتب دوزخ به گونه ای که بیان گردید صحت ندارد. قول راجح و صحیح آن است که هم این اسماء مذکور مانند: جهنم، لظي، حطمه... نامی برای دوزخ هستند نه اینکه هر کدام نام بخشی از دوزخ باشد. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب متفاوتی خواهند داشت، صحت دارد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (17):

(و تو چه می دانی که روز جزا چیست؟). مهمترین شاخصه یوم الدین در این آیات اقتدار الهی است از اقتدار الهی و از ظهور و بروز سلطنت الهی به عنوان مهمترین شاخصه یوم الدین ذکر شده. و میفرماید:

«ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (18):

(باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟). مراد این است که حقیقت و چگونگی قیامت را کسی چنانکه باید، نمی داند. وقتی که به تأکید این را بیان می کند، یعنی ای پیامبر! حتی شما هم که مخاطب اولیه ی این آیات بوده ای، عظمت این روز را درک نکرده ای؟ مگر آن مقداری را که مشیت ما اقتضا کرده است.

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19):

«روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن روز فرمان، فرمان الله است».

روز کیفر و پاداش، روزی است که هیچ کسی اختیار هیچ چیزی را برای دیگری ندارد. روز رستاخیز روزی است که کسی توان دفاع از کسی دیگری را ندارد و تنها در فکر نجات خویش است و بسان دنیا نیست که زورمندان و ظالمان قادر به تحقق اهداف شوم خویش باشند، و هر چه که بخواهند آنرا انجام و عملی نمایند.

«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (و کارها آن روز، همه و همه تنها از آن خداست). بلی، آن روز قضاوت در میان بندگان و پایان دادن به کشمکش ها، گرفتن حق مظلوم از ظالم، ارزانی داشتن پاداش به نیکان و عدالت خواهان و عفو و بخشایش گناهکاران، تنها از سوی خداست و بس. هیچ کس (هر که باشد) اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند جلّ جلاله پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری را انجام دهد. یعنی اقتدار بی حد و مرز الهی و ظهور و بروز قدرت کامله الهی در روز قیامت عیان میشود.

توضیح مختصر در باره روز قیامت:

قرآن عظیم الشان در تعریف و توضیح وضع زمین، آسمان و انسان در روز قیامت و اینکه روز رستاخیز دارای چه اوصاف است میفرماید: قرآن مجید روز قیامت را روز فرار مسمی نموده است، روزیکه انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود میگریزد و هر کس به کار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوند ها و خویشاوندی است.

قرآن عظیم الشان میفرماید که در روز حشر تنها، در زنده شدن دوباره انسان ها خلاصه نمیشود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادثی مهمی رخ می دهد که برخی از این رویداد ها و حوادث عبارتند از:

وضع زمین و دریا ها و کوه ها:

بر اساس آیات سوره های مبارکه «تکویر، زلزال، دخان و واقعه، در روز قیامت،» لرزشی سخت زمین را فرا می گیرد. آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می پاشد. سطح زمین آشکار و نمایان می گردد. زمین شکافته می شود و مردگان از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند. دریاها از هم شکافته، جوشان و برافروخته می شوند. کوه ها از جا کنده می شوند و به

صورت غير متعادل به حرکت در مي آيند و به مثل تلي از خاک در مي آيند و مانند پشم زده ميشوند و نرم و انعطاف پذير ميگردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده مي شوند. از سلسله کوه هاي سر به فلک، جز سرايي چيز ديگري باقي نمي ماند.

وضع آسمان و ستارگان:

سوره هاي «تکویر، انفطار، طور و الرحمن» درباره وضع آسمان و ستارگان اشاره دارند که وضع آسمان دگرگون مي شود و ستارگان از جاي کنده مي شوند، آسمان دچار نوعي تموج و حرکت پاره پاره و شکافته مي شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمايان مي گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پيچيده مي شود. نور، آفتاب و ماه به خاموشي مي گرايد. نظم آنها به هم مي خورد و به سوي زمين پرتاب ميگردند.

نفخ صور:

در آیات و روايات اسلامي آمده است که: يکي از نشانه هاي قيامت «نفخ صور» است و آن دو نفخ دميدن است که يکي نفخ مرگ است و پيش از قيامت عمومي رخ مي دهد، يعني پيش از بريائي قيامت صدای مهيبی به گوش همه موجودات خواهد رسيد که موجب مرگ همه آنها مي شود و به واسطه آن نظام عالم به هم مي خورد. ديگري نفخ حيات است که قيامت برپا مي شود و صحنه جهان با نور خدا روشن مي گردد و همه انسانها و حتي حيوانات در يك لحظه زنده مي شوند. قرآن مجيد در سوره زمر آيه 68 درباره نفخ صور مي فرمايد؛ و در صور ديده مي شود، پس همه کساني که در آسمان ها و زمين هستند مي ميرند مگر آنان که خدا بخواهد. سپس بار ديگر در صور دميده مي شود، ناگهان همگي به پا مي خيزند و در انتظار حساب و جزا مي مانند.

اوصاف رستاخيز:

قرآن، نام ها و اوصاف مختلفي براي قيامت بر شمرده است که هر يك به حقيقتي اشاره دارند. برخي از آنها عبارتند از:

- واقع شدني و تردید ناپذیر است:

قرآن عظيم الشان در آيه 2 سوره واقعه و آيه 7 سوره حج قيامت را امري مي داند که در وقوعش هيچ شك و ترديدي نيست.

- نزديك بودن:

قرآن عظيم الشان در آيه 7 سوره معارج قيامت را نزديك مي شمارد. و در برخي از تعابير از آن با کلمه «فردا» ياد مي کند از جمله (آيه 18 سوره مبارکه حشر).

- حق بودن قيامت:

قرآن در آيه 39 سوره نباء قيامت را روز حق مي داند، روزي است که در آن حق مطلق، ظهور مي کند و جايي براي باطل نيست و هر کسي به حق خود مي رسد.

- خبر بزرگ:

قرآن عظيم الشان در آيه 67 سوره ص، آيه 15 سوره يونس و (آيه 3 سوره هود) از قيامت با عنوان «خبر بزرگ» ياد مي کند و نيز با تعبير «روز عظيم»، زيرا رويداد هاي عظيمي در آن رخ ميدهند و همچنين با تعبير «روزکبير».

- روز فرياد:

صحنه روز محشر را «روز فرياد» و يوم «التناد» گويند. اين نام، بدان جهت است که دوزخيان بهشتيان را صدا ميزنند. (سوره اعراف آيه 50)

- پیر کننده:

قیامت روزی است کودکان و نوجوانان در آن پیر می شوند. دلیل آن شاید طولانی بودن و یا سخت بودن حوادث آن روز است. (مراجعه به آیه 17 سوره مزمل)

- آشکار شدن رازها:

در قیامت، همه رازها و اعمال انسان آشکار می گردند و مومنان و بدکاران با چهره خود بازشناخته می شوند و نامه اعمال انسان گشوده می گردد، نامه ای که همه اعمال در آن ثبت است و هر کس هر عمل خوب و بدی را که انجام داده می بیند. (سوره طارق آیه 9 و سوره تکویر آیه 10)

وجوب ایمان به فرشتگان:

از جمله اصول پنجگانه اسلامی یکی هم ایمان بر فرشتگان است فرشتگان آنها هستند که خداوند نام آنان را برایمان ذکر فرموده است، مانند جبریل و میکائیل و اِسرافیل و مالک نگهبان جهنم: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» (سوره الزخرف 77). (آن دوزخیان مالک نگهبان جهنم را ندا کرده و میگویند: ای مالک از پروردگارت بخواه تا ما را مرگ دهد، بمیریم و راحت شویم). بر مسلمانان است که بر این فرشتگان ایمان داشته باشند، چه آنانیکه نام شان ذکر شده و چه آنانیکه نام شان ذکر نشده است، و به اعمال و کرداری که آنان به فرمان خدا آن اعمال را انجام می دهند. و فرشتگانی هستند در آسمان که مشغول عبادت و رکوع و سجود پروردگار اند، و هیچ جائی از آسمان نیست مگر اینکه فرشته ای از فرشتگان در حال رکوع و سجود خداست.

و فرشتگانی هستند که جز خداوند کس دیگری از آنها خبر ندارد، و ما بطور اجمالی ایمان می اوریم به آن فرشتگان که نام آنها ذکر نشده، و بطور تفصیلی ایمان می اوریم، به آن فرشتگانی که نامشان ذکر شده، و آنان را دوست داریم. و آنها بیشترین کسانی هستند که بنی آدم را به نیکی و خیر نصیحت می کنند، و به نیکی فرمان می دهند، و برای آنان استغفار میکنند، چنانکه خداوند عز وجل می فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا». (سوره غافر 7).

نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان:

ایمان به فرشتگان نقش و تأثیر مهمی در زندگی روز مره انسان دارد، زیرا اگر انسان حس کند که تحت تعقیب و مراقبت است، در زندگی خویش احتیاط میکند، و اگر دانست که فرشتگانی مأمور بر او هستند و شب و روز از او نگهداری و مراقبت میکنند، در اینحال احتیاطی بیشتر بخرچ می دهند. طوریکه در امور دنیایوی نیز چنین است. انسان زمانیکه احساس تعقیب را می کند، با احتیاط قدم بر میدارد. بناءً در امر مراقبت فرشتگان نیز باید چنین احتیاط را مراعت کنیم.

مراقبین وجواسیس دنیایوی را حداقل انسانها میتوانند ببینند، ویا هم خود را از دید و نظر آنها میتوان پنهان کرد، ولی فرار و یا هم ستر و مخفی کردن از مراقبت فرشتگانی آسمانی کاری است دشواری. انسان نمیتوان از دید و مراقبت آنان فرار کند. فرشتگان آسمانی انسان را در همه جا تعقیب می نمایند و همیشه همراه انسان می باشد. خداوند عز وجل به آنان این قدرت را داده تا هر جائیکه خداوند به آنها فرمان دهد خود را برسند، به همین خاطر خداوند می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ». (سوره الانفطار 10-12). خداوند اینرا فرموده تا ما مواظب خود باشیم.

و این ثمره ایمان به فرشتگان است که انسان مواظب گفتار و کردار بد خود بود، تا اینکه بر او چیزی نوشته نشود، وگرنه روز قیامت مجازات خواهد شد.

عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟

1 - فرشتگان تسبیح و تنزیه و سپاس خداوند را میگویند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار میکنند، و آنها بهترین پند دهندگان و ناصحترین مخلوقات خدا به بنی آدم هستند، و شیاطین از خائن ترین مخلوقات خدا به بنی آدم می باشند، زیرا شیاطین عهد و پیمان بسته اند که تا آنجائیکه بتوانند بنی آدم را گمراه کرده فریب دهند و او را به هلاکت برسانند.

2 - فرشتگان به نیکی و خوبی امر می کنند. و شیاطین به فساد و بدی امر می کنند، چنانکه خداوند می فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». (سوره الزخرف 36). (و هر کسی که خود را به کوری، و از قرآن که یاد خدای مهربان و رحمت خدا برای جهانیان است روی بگرداند، برای او شیطانی برانگیزیم تا همیشه با او همراه و همنشین باشد).

پس کسانی که از قرآن اعراض کرده و به آن پشت کنند خداوند سبحانه و تعالی آنان را عذاب میدهد به اینکه شیطانی بر او مسلط و چیره کرده تا همیشه همراه او باشد. و همچنین می فرماید: «وَأَنَّهُمْ لَيَصْدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ». (سوره الزخرف 37-38). (و بتحقیق آن شیطانها همیشه آن مردم را از خدا غافل کرده به گمراهی می کشانند، و ایشان گمان می کنند که براه راست رسیده اند، تا وقتی که از دنیا بسوی ما باز آید آنگاه با نهایت حسرت گوید: ای کاش میان من و تو فاصله میان مشرق و مغرب بود که او بسیار همنشین و یار بدی برای من بود. و چیزی انسان را از شیطان دور نمی کند، بجز ذکر و یاد خدایتعالی).

3 - اینکه ذکر خداوند شیطان را از او میراند، و فرشتگان نزد او حاضر میشوند.

و به همین خاطر شیطان را: الوسواس الخناس نامیده اند. و هرگاه انسان ذکر خداوند را ترك کرد شیطان بسوی او می آید و هرگاه ذکر خدا کند فرشتگان دور او جمع میشوند، چنانکه در حدیث آمده: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَادَرَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». (مسلم). هرگاه گروهی از مردم در خانه ای از خانه های خدا (یعنی در یکی از مساجد) گرد آیند تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درسهای آنرا بهم بفهمانند آرامش بر دلهای ایشان فرود آید، و مهر و رحمت خدا ایشان را فرا گیرد، و فرشتگان ایشانرا در بر گیرند، و خداوند ایشان را میان کسانی که نزد اوست یاد کند.

شوخی با ملائکه:

طوری که گفته آمدیم: ایمان به ملائکه و تکریم و تقدیر آنها جزو ارکان ایمان است، بناءً شوخی و تمسخر در باره ملائکه در فهم شرعی جواز نداشته و هر کسی که به چنین عمل دست زند عمل کفری اجرا میکند. و کافر میگردد.

تعداد کثیری از علماء و مفسرین با استناد از آیات قرآنی و احادیث نبوی شوخی و استهزاء به ملائکه یا یکی از آنان را کفر محسوب میدارند. و معتقد اند کسانی که دست به چنین عملی

میزنند، میگویند این عمل موجب خروج شخص از اسلام و موجب ارتداد یک انسان میگردد: این عده از علماء به آیات (65 و 66 سوره توبه) استدلال نموده می فرمایند: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (یعنی: «و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!))، میگویند: «ما بازی و شوخی می کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟!» (بگو: عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید! اگر گروهی از شما را (بخاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند».

عالم جلیل القدر اسلام امام ابن حزم میفرماید: «از طریق نص شرعی ثابت است که هرکس خداوند متعال یا یکی از ملائکه یا یکی از انبیاء علیهم السلام یا آیه ای از قرآن و یا فریضه ای از فرائض دینی را به استهزاء و مسخرگی بگیرد، چنانکه حجت بر او تمام شده باشد او دیگر کافر است، چرا که اینها همه آیات الهی هستند» «الفصل في الملل والأهواء والنحل» (142/3).

و باز فرمودند: «هرکسی خدا را دشنام دهد یا مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد، و یا ملائکه ای را دشنام دهد یا مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد، یا پیامبری را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، یا آیه ای از آیات خداوند را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، او با این عملش کافر و مرتد گشته و حکم مرتد دارد، و شرائع الهی و قرآن همه از آیات الهی هستند» «المحلي» (413/11).

و ابن نجیم حنفی میگوید: «با ایراد گرفتن از یکی از ملائکه یا سبک شمردن آن کافر میگردد» «البحر الرائق» (131/5).

حتی بعضی از علماء متذکر شدند که انسان با هرگونه سخنی که احساس استهزاء و مسخرگی از آن رود کافر می شود، چنانچه ابن نجیم گفته: «اگر کسی به دیگری بگوید: دید من به تو مثل دید ملک الموت است، بعضی (از اهل علم) بر خلاف اکثریت گفتند: کافر میشود».

جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند:

فرشتگانی هستند که جهانگردند و در جستجوی حلقه های ذکر و درس هستند، و اگر حلقه ای از علم و دانش را دیدند به همدیگر می گویند: بیائید که نیاز خود را پیدا کردیم. و حلقه های ذکر بسیار است و از آن جمله عبارتند از:

- 1- تلاوت قرآن، پس هرکس قرآن را تلاوت کند ذکر خدا را بجا آورده است.
- 2- و کسیکه نماز می خواند ذکر خدا را بجا آورده است.
- 3- و کسیکه تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار و سپاس خدا کند ذکر خدا را بجا آورده است.

در اینجا فرشتگان اطراف و پیرامون آنها جمع می شوند و شیاطین از آنها دور میشوند.

- 4- کسیکه کتابهای علمی را مطالعه میکند و برای علم و دانش حلقه می زند تا علم و دانش بیاموزد ذکر خدا بجا آورده و فرشتگان پیرامون و اطراف وی جمع میشوند.

جاهانیکه شیاطین به آنجا می روند:

1 - کسانیکه وقت خود را بیهوده صرف می کنند مانند: مجالس موسیقی و ترانه و تئاتر (صحنهء نمایش)، شیاطین پیرامون آنها جمع می شود و فرشتگان از آنها فاصله میگیرند.

2 - کسیکه عکس جاندار در خانه آویزان کند فرشتگان به خانه اش داخل نمی شوند چنانکه در حدیث آمده: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ». (متفق علیه). فرشتگان به خانه ای که در آن سگ و عکس باشد داخل نمی شوند، پس فرشتگان رحمت به خانه هائیکه در آن عکس وجود دارد داخل نمیشوند.

سابقه دشمنی شیطان با بشر:

مطابق حکم قرآنی شیطان با انسان سابقه طولانی داشته، طوریکه قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره فاطر آیه 6) پروردگار با عظمت به انسان میفرماید: شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرامی‌خواند تا از اصحاب دوزخ باشند. گفتیم سابقه دشمنی شیطان با انسان طولانی بود. همین شیطان بود که با وسواس مدبرانه خویش ادم و حوا را فریب داد و آنان را از جنت بیرون کشید. «کَمَا أَخْرَجَكَ أَبُوكَ» (سوره اعراف، 27). باید برای تمام انسانها اعلان کرد، که شیطان چنان دشمن خطرناک و محلی است که به چشم دیده نمی‌شود مگر او شما را می بیند. «أَنَّهُ يَرْيِكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (سوره اعراف، 27).

در روایات اسلامی با تمام صراحت گفته شده است که شیطان دشمن قسم خورده است. «فَبِعِزَّتِكَ...» (صفحه، 82). از هر سو حمله میکند. «مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَنْ خَلْفَهُمْ...» (سوره اعراف، 17). وسیله‌ی او برای انحراف مردم، وعده‌ی فقر و امر به فحشا است. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (سوره بقره، 268) او جز با دوزخی کردن مردم راضی نمی‌شود. «يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المطففين

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 36 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۱»، مطففین نامیده شد. مطففین کسانی اند که در پیمان و وزن، به طرف زیان وارد می کنند.

پیوند و مناسبت سوره المطففين با سوره الانفطار:

سوره مطففین و سوره انفطار در چهار مورد با هم وجه اشتراک دارند:

الف: آخرین آیه‌ی پایان سوره‌ی انفطار در وصف قیامت است. (آیه: 19). سرآغاز سوره مطففین هم مجرمین گران فروش را تهدید می کند که: اموال مردم را به کم می خیرند و اموال خود را به گران می فروشند.

ب: هر دو سوره از احوال روز قیامت بحث بعمل آورده است.

ج: سوره‌ی انفطار می فرماید: «و إن علیکم لحافظین. کراما کاتبین» (آیات: 10 و 11). سوره مطففین می فرماید: «کتاب مرقوم» (آیه: 9).

د: هر دو سوره مردم را به دو صنف تقسیم کرده‌اند: 1- نیکان 2- بدان

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المطففين:

نام این سوره «المطففين» (کاهندگان مخفیانه) است، که از آیه اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارای (1) رکوع، هفتصد و هشتاد حرف (780)، یکصد و شصت و نه کلمه (169)، سی و شش (36) آیت، و (358) و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

در مورد مکی بودن، و یا مدنی بودن سورة (مطففين) بین مفسرین اختلاف رای است. قول راجح نزد اکثر مفسرین اینست که این سوره مدنی است.

ویل للمطففين کم فروشی و خیانت کردن در خرید و فروش یکی از صفت های زشت و بدی است که پروردگار با عظمت ما فاعل آن را مورد مؤاخذة قرار خواهد داد و وعده داده که اگر شخص آن را ترک نکرد عاقبتش عذاب دردناکی خواهد بود. و این فعل عادت بسیار بد است. که الله تعالی رسولش را به سویی فاعلان آن فرستاد تا آنها را به ایمان دعوت کند و از این عادت زشت دور کند و همچنین به آنها هشدار دهد که عدم ترک آن باعث هلاکت آنان خواهد شد.

قرآن عظیم الشان می فرماید: «وای بر کم فروشان کم دهندگان (1) آنانکه چون پیمانه از مردم گیرند تمام می ستانند (2) و چون برای مردم پیمانه و یا وزن کنند زیان می رسانند و می کاهند (3) آیا ایشان گمان ندارند که برانگیخته می شوند (4) برای روز بزرگی (5) روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان بپاخیزند (6)».

اسباب نزول (شان نزول):

در مورد اسباب نزول این سوره: در حدیثی که امام نسائی و ابن ماجه از ابن عباس

رضي الله عنه روايت کرده اند آمده است: «لما قدم النبي صلي الله عليه وسلم المدينة كانوا من أخبث الناس كيلاً، فأنزل الله تعالى: (ويل للمطففين) فحسنوا الكيل بعد ذلك). (زمانی که رسول الله صلي الله عليه و سلم به مدینه تشریف آوردند، دید که مردم مدینه از خیانت ترین مردم در پیمانۀ کردن اجناس هستند، پس الله تعالی این آیه را نازل کرد: (ویل للمطففين) بعد از آن در پیمانۀ کردن عدالت را برقرار کردند. و قرطبي رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: گروهی گفته اند که سبب نزول این سوره به خاطر مردی که معروف به ابی جهینه بود، نازل شد، این مرد دو پیمانۀ داشت که با یکی از آنان جنس را می فروخت و با دیگری میخريد.

محتوای کلی سوره مطففين:

تعداد کثیری از مفسرین در تفاسیر خویش کلمات «تطفیف» «وزن» و «کیل» در این سوره بر تعیین وزن معنوی و قدر و منزلت اشخاص بکار برده اند، و میفرمایند که در مجموع سوره ملاحظه میشود که بحث از «فجار»، موضوعات زشت و عاقبت و خیم آنان و بحث از «ابرار» و نیکو کاران و پایان شایسته و نیکوی آنان است. از نظر اسلام بزرگترین تعرض به آبرو و عزت انسان است، همانگونه که گرامی ترین سر مایه انسان شرف و عزت است، بزرگترین و شنیع ترین تجاوز تعدی نیز لطمه زدن به حیثیت و عزت انسان و تجاوز بر آبروی او است. بدین ترتیب «مطفف» کسیست که انسان شریف را تحقیر کند، نسبت به او اهانت روا دارد، خود را با لاتر از او بشمارد، در اثنای قضاوت در باره شایستگی های ذاتی او و اعتبار و حیثیت اجتماعی اش مر تکب تعدی و تجاوز شود، از وزن او بکاهد و ارزش او را کمتر جلوه دهد. و وقتی خود را بر مردم عرضه می کند و قضاوت آنان را در مورد شایستگی های خود وزن و اعتبار اجتماعی اش جویا شود، انتظار آنرا دارد که بیش از حد ستایش کنند، پیمانۀ او را پر جلوه داده خلا و کم و کاستی را در شخصیت او نشان دهی نکنند و او را از هر عیب و نقص برتر و بالاتر بشمارند، همین گناه زشت و شنیع در این سوره مورد بحث قرار گرفته است.

ترجمه و تفسیر سورة المطففين

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سِجِّينَ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾ وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾ وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ تَوْبَ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

ترجمه و تفسیر موجز

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره؛ تهدید و هشدار به کم فروشان (مطففين) بحث بعمل آمده است.

قابل تذکر است که: راجع به این آیات اولیه‌ی، یکی از انصار می فرماید: ما در میان مردم بدپیمانه بودیم تا آنجا که هر کدام از ما دو کیل داشتیم، یک کیل برای خرید و یک کیل برای فروش ولی هنگامی که این سوره مبارکه بر ما نازل شد، بهترین کیل و وزن را داشتیم.

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (1):

(وای به حال کم کنندگان (از حقوق مردم)).

«وَيْلٌ»: هلاک، عذاب و تباهی باد بر کسانی که پیمانه‌ای برای خود دارند و در معاملات از پیمانه‌ی خود استفاده می‌کنند ولی برای مردم از پیمانه‌ی دیگر که کمتر است، استفاده می‌کنند.

«مُطَفِّفِينَ»: کسانی که در میزان چل و فریب می‌کنند؛ کسبه کاران که بر بازار سلطه داشتند و برای خودشان سنگ و پیمانه‌ی وزن مخصوص داشتند و همه جا با خود می بردند.

«تطفیف»: از طفیف یعنی «اندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده است.

پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانه یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد.

«الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (2):

(کسانی که چون (برای خود) پیمانه زنند از مردم به تمام و کمال دریافت میدارند).

«يَسْتَوْفُونَ»: «به تمام و کمال افزون بر اندازه دریافت می‌کنند.»

«وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (3):

(و هنگامی که برای دیگران پیمانه میزنند یا وزن می‌کنند کم میگذارند). یعنی زمانی که به دیگران چیزی را می‌فروشد از وزن آن کم می‌کند و برای خود می‌گیرد و به بدین ترتیب برای جانب مقابل زیان می‌رسانند. بنابراین تقلب و خیانتی که درآیه مبارکه از آن ذکری بعمل آمده است، در واقع همان تقلب در پیمانه کردن و تقلب در اندازه گیری با ترازو است. زیرا در آن زمان مردم از این دو بسیار استفاده میکردند. اما برخی از علماء می‌گویند: این تقلب فقط شامل صرف امور تجارتي نمیگردد، بلکه شامل تمام حق و حقوق حتي عبادات نیز میشود.

امام قرطبی رحمه الله میگوید: دیگران گفته اند: تقلب ذکر شده در آیه شامل تقلب کردن در پیمانه و ترازو در وضو و نماز و حتي سخن هم می‌شود. و از سالم بن ابی الجعد روایت شده که گفت: نماز با پیمانه است. پس کسی که به آن وفا کرد به او نیز وفا خواهد شد. و کسی که در آن تقلب کرد. پس بدانید که الله تعالی چنین می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» و برخی از علماء گفته اند: هر چیزی که با تصرف کردن در آنجا فرد بیشتر از حش را بگیرد و یا هم به صاحب حق کم تر از حش را به او دهد پس آن تقلب محسوب میشود.

کم فروشی در قرآن:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» «وای بر مطففین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانه میکاهند.

در قرآن عظیم الشان در تعداد کثیری از آیات قرآنی به طور صریح و مکرر به کم فروشی اشاراتی بعمل آمده و به شدت تمام این عمل را تقبیح نموده، و بالاتر از آن قرآن عظیم الشان کم فروشی را موجب ویران شدن شهر مدین و نابود شدن قوم آن معرفی کرده است، اهمیت این موضع به حدی می‌باشد که در شش سوره از 114 سوره قرآن عظیم الشان، کم فروشی مورد مذمت قرار گرفته است.

بنابراین اهمیت این موضوع است که سوره مطففین به نام «کم فروشان» مسمی گردیده است. مسمی ساختن یک سوره بنام کم فروشان، طوریکه که گفتیم، حاکی بر مهم بودن و شایع بودن این مسئله در بین بنی آدم میباشد.

و اینکه وقتی این سوره ی مبارکه با چنین جمله ای آغاز میشود «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» یعنی وای برکاهش دهندگان (حق مردم) و یا به عبارت دیگر یعنی وای بر کم فروشان، این مطلب نشان از سنگین بودن جرم کم فروشی و حق تلفی دارد.

حرام و غیر اخلاقی بودن کم فروشی چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ عقلی امریست انکار ناپذیر. متأسفانه امروزه کم فروشی ابعاد گوناگونی پیدا کرده است. کم فروشی در اجناسی که بر اساس وزنشان فروخته می‌شوند، از قدیمی‌ترین انواع کم فروشی است.

«تطفیف» که «مطففین» از آن گرفته شده است در لغت به معنای «اندک و کم» است و «مطفف» به کسی اطلاق می‌شود که از چیزی بکاهد و آن را از حد واقعی آن کم کند و

آن را اندک کند، حال آن چیز ممکن است جنسی باشد که به دیگری می فروشد و یا کاری باشد که برای شخصی انجام می دهد و یا حتی ممکن است قیمت چیزی باشد که می پردازد و یا مزد کاری باشد که می پردازد در واقع امکان تطفیف کردن و کاستن فقط در داد و ستد نیست بلکه در هر معامله ای ممکن است.

قرآن عظیم الشان با بیان کلمه (مطففين) در کمال فصاحت مطلب را طوری بیان فرموده که هر کم کاری و کم فروشی ای را شامل میشود.

پروردگار با عظمت ما در سوره اسراء میفرماید: **«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ. ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»**. (جنس را با پیمانه کامل و وزن درست تحویل بدهید. که این کار خوب میباشد و عاقبت بهتری برای شما دربر دارد.) در این سوره مبارکه که قبل از اشاره به موضوع پیمانه و وزن صحیح به زنا و قتل نفس و تعدی به مال یتیمان اشاره شده است و کم فروشی در ردیف این گناهها قرار گرفته است. همچنان در سوره رحمن آمده است: **«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَاَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»**. (آسمان را خداوند برافراشت و میزان عدل را برقرار کرد. تا در آنچه وزن می کنند تجاوز و تعدی روا ندارید و هرگاه چیزی را وزن می کنید عدالت و صحت ترازو را رعایت کنید و آنچه را وزن می کنید کم ندهید.

هكذا در سورة انعام آمده است: **«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»** (پیمانه را تمام و وزن را درست و عادلانه تحویل بدهید).

در این سوره مبارکه خداوند متعال آنچه را بر بندگان خود حرام کرده است بر می شمرد: خود داری از شرک، و احسان به والدین، و خودداری از کشتن اولاد خود از ترس فقر و تنگدستی، و خود داری از فحشاء ظاهر و باطن، و قتل نفس، و خود داری از تجاوز و دست درازی به مال یتیم، و در آخر صحت پیمانه و وزن و خود داری از کم فروشی است.

پروردگار با عظمت ما در سوره اعراف، خطاب به قوم شعیب اهالی شهر مدین می فرماید: پیمانه و وزن را تمام و کمال تحویل بدهید و در مال مردم نقصان روا مدارید و در پهنه زمین پس از آنکه صلاح و اصلاح برقرار شد فساد را منتشر نکنید و این امر برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

همچنان در سوره هود داستان قوم مدین و رفتار غیر انسانی آنان را با شعیب پیغمبر و سرنوشت وحشتناک آنها را بازگو می کند.

خداوند جلّ جلاله قوم شعیب علیه السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانه زیان می رسانیدند بعد از آنکه شعیب علیه السلام مکرراً آنان را نصیحت کرد: **وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ... «هود/85»** زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد قشیری میگوید: «لفظ

مطفف شامل کم کردن در وزن و پیمانه، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه میشود پس هر کس که آنچه را برای خود می پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می بیند اما عیب خود را نمی بیند، او نیز مطفف است

و هر کس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمیدهد، او نیز از این جمله است.

پس جوان مرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقی نمی‌طلبد.

در حدیثی از حضرت عبد الله بن عباس روایت شده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده است: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حكموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا فشا فيهم الموت ولا طففوا المكيال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزكاة إلا حبس عنهم المطر» یعنی سزای پنج گناه پنج چیز است:

- 1 - کسی که عهد و پیمان را بشکند، خداوند دشمن را بر او مسلط می‌کند.
- 2 - ملتی که قانون الله را رها ساخته می‌خواهد موافق با قانون دیگر عمل کند، بین آنها فقر و فاقه و احتیاج عام می‌گردد.
- 3 - قومی که زنا و بی‌حیایی در آنها رایج گردد، خداوند طاعون و امراض دیگر را بر آنها مسلط می‌گرداند.
- 4 - کسانی که در کیل و وزن کوتاهی کنند، خداوند آنها را به قحط مبتلا می‌سازد.
- 5 - کسانی که زکات ادا نمی‌کنند، خداوند باران را از آنان باز می‌دارد. (ذکر القرطبی و قال اخرجه البزار بمعناه مالک بن انس ایضاً من حدیث ابن عمر) طبرانی از حضرت ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: قومی که در میان آنها خیانت در اموال غنیمت رایج باشد، خداوند بیم دشمن را در قلوب آنها می‌اندازد، و قومی که ربا خواری بین آنان رایج گردد، مرگ و میر در میان آنها اضافه می‌شود، و قومی که در کیل و وزن، کم و کاست نمایند، خداوند رزق آنها را قطع می‌نماید، و کسانی که بر خلاف دستور خداوند قضاوت نمایند، بین آنان قتل و خونریزی عام می‌گردد و کسانی که در معاهدات غداری و عهد شکنی میکنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلط می‌گرداند. (رواه مالک موقوفاً، مظهری).

تطیف در عبادات:

در «موطا امام مالک» آمده است که حضرت عمر (رض) کسی را دید که رکوع و سجده و ارکان دیگر نماز را بطور کاملاً طوری که حق آنست ادا نمی‌کرد، و نماز را به سرعت به پایان میرساند، فرمود: «لقد طففت» یعنی تو در حقوق الله مرتکب به تطیف شدی.

حضرت امام مالک پس از نقل این قول حضرت فاروق فرموده است که «لکل شیء وفاء و تطیف» یعنی پرداخت کامل حق یا کاستن، در هر چیزی می‌باشد، حتی در نماز، وضو و طهارت نیز، و هم چنین کوتاهی کننده در حقوق دیگر خداوند و عبادات، مجرم به تطیف میباشد، و نیز کسی که در حقوق مقرره بندگان کوتاهی کند او هم در حکم تطیف می‌باشد.

و همچنان مؤلف تنویر الالذهان تحت این ایه کریمه می‌نویسد که «وَأَقِيمُوا الزَّوْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سوره رحمن(9) مامور و اجیر موظف که در کار خود عمداً غفلت ورزد تحت وعید ایه متذکره قرار میگیرد و بلاخره از مطفیفین محسوب میشود.

عدم اعتقاد به زندگی بعد از مرگ: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» (4):

(آیا اینان نمی‌دانند که دوباره زنده میشوند). پروردگار با عظمت ما میفرماید: آیا کسانی که مرتکب عمل تطفیف میشوند از جمله کسانی اند که: هیچ در فکر این نیستند که دوباره زنده هم گردانیده شوید، و در آن وقت آنچه را که مرتکب گردیده مورد سوال و جواب قرار خواهد گرفت چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سر انجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس «أَلَا يَظُنُّ» سوالی است از سر توبیخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمیکند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

«لَيَوْمٍ عَظِيمٍ» (5):

(برای بزرگ روزی). روزی بزرگ عبارت از روز است، که قیامت بر پا میشود و در این روز حوادثی بزرگی در آن رخ میدهد از جمله از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود جنتیان به جنت و دوزخیان به دوزخ.

«يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (6):

(روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند). روز بزرگ روزی است که انسانها در برابر خداوند متعال ایستاده میشوند، آنده اشخاصی که به روز جزا و روز حشر و قیامت و روز باپرسی ایمان و عقیده نداشته باشد، انسان های مریضی اند، اساس ای مریضی زمانی به انسانها رخ میدهد که به زندگی بعد از مرگ ایمان نداشته باشد، این تعداد انسانها کسانی اند که باور ندارند که در برابر الله ایستاده می شوند و به محاسبه الهی مواجه میشوند.

کی اهل جنت و کی اهل دوزخ اند:

در مورد اینکه کی اهل جنت و کی اهل دوزخ اند باید گفت: «ما بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودن و دوزخی بودن هیچ مسلمانی را نمی دهیم، مگر آنده کسانی را که الله تعالی و رسولش بر جنتی بودن و دوزخی بودنشان شهادت داده اند». البته این قاعده در مورد مؤمنان و مسلمانان است، ولی هر آن کسی که بر کفر از دنیا برود، حکم و شهادت به جهنمی بودنش می دهیم چرا که خداوند متعال خود وعده داده کافران و منکرین اسلام را در جهنم اندازد: «وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سوره آل عمران 131). یعنی: و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران 85). یعنی: و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیان کاران است.

مثلا در مورد جنتی بودن عشره مبشره، طوریکه در حدیثی شریف آمده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». (امام احمد، ابوداود، ترمذی 3680، و ابن ماجه و غیره). یعنی: ابوبکر در بهشت خواهد بود، عمر در بهشت خواهد بود، عثمان در بهشت خواهد بود و

علي در بهشت خواهد بود و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد و سعید و ابو عبیده همگی در بهشت خواهند بود.

هكذا در مورد دیگر مسلمانان که اهل تقوا و عمل صالح بودند و از بدعت و انحراف بدور بودند بطور قطع حکم به جنتی بودنشان نمی دهیم ولی امید و حسن ظن داریم که ان شاء الله خداوند متعال آنها را وارد بهشت خود نماید، چنانکه فرمودند: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره بقره 25). یعنی: به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست.

در مورد مسلمانان عاصی و گناهکار، بشرطی که موحد باشند، نمیتوان بطور قطع حکم به جهنمی یا جنتی بودنشان صادر نمود، بلکه می گوئیم: اگر خدا خواست آنها را می بخشد و داخل جنت می کند و اگر خواست به اندازه گناهشان آنها را عذاب داده و سپس ازدوزخ بیرون می آورد و سرانجام هیچ مومن موحدی در دوزخ ماندگار نخواهد شد. طوری که خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (سوره نساء 48). یعنی: خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بداند) می بخشد.

هكذا رسول الله صلي الله عليه وسلم میفرماید: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ». بخاری (7510)، مسلم (193). یعنی: «هرکس در قلبش به اندازه سر سوزنی ایمان باشد بالاخره از آتش خارج می شود». این همان اعتقاد صحیحی است که از مجموع نصوص کتاب و سنت نتیجه شده است.

اگر شخص مسلمانی فوت کند و چند نفر وی را تعریف و تمجید کنند و واقعا هم آدم صالح و نیک کرداری بوده باشد، در اینصورت باز بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودنش نمی دهیم ولی امید و حسن ظن زیادی داریم که ان شاء الله خداوند متعال وی را وارد جنت خود نماید. البته بعضی از علما فرموده اند که: برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده اند، به بهشت گواهی داده میشود.

امام ابی العز الحنفی رحمه الله در شرح عقیده طحاویه می گوید: «سلف صالح راجع به گواهی دادن به بهشت سه قول دارند:

اول: برای احادی جز پیامبران به جنت گواهی داده نمی شود. این قول از محمد بن حنفیه و اوزاعی نقل میشود.

دوم: برای هر مؤمنی که نص در باره اش آمده به جنت گواهی داده میشود. این قول بسیاری از علما و اهل حدیث میباشد.

سوم: برای این افراد و برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده اند، به جنت گواهی داده می شود؛ همچنان که در «صحیحین» از انس رضی الله عنه روایت شده: «مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَتْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَتْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَتَيْنِيُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَتَيْنِيُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ». (بخاری: 1367)

یعنی: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش

کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد». عمر رضي الله عنه پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «میتي را که شما تعریف کردید، جنت برایش واجب شد و میتي را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید». انتهای شرح. همچنین از عمر رضي الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلَاثَةٌ؟ قَالَ: «وَوَثَلَاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخاري: 1368) یعنی: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، وارد جنت خواهد کرد. عمر می گوید: پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر سه نفر شهادت دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ ایشان فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود». درباره گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 17) در باره دیوان (کارنامه‌ی) شر و سرگذشت بدکاران، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (7):

(نه چنین است، بی گمان نامه بد کاران در سجین «زندانی بی» باشد). «كَلَّا»: «قطعاً، قضیه آن چنان نیست که کم فروشان می پندارند.» کلا جواب توقع و انتظاری است که واقع نشده است. «فُجَّار»: کافران، منافقان، فاسقان. «سِجِّين»: جایی تنگ، جای در جهنم، ابن کثیر فرموده است: سجین از سجن به معنی تنگنا است. و چون سرانجام نابکاران اسفل سافلین است، خداوند متعال خبر داده است که نامه‌ی آنها رقم خورده و خاتمه یافته است و هیچ کس در آن دخل و تصرفی ندارد و نمی تواند به آن بیفزاید، یا از آن کم کند. (مختصر ۶۱۴/۳).

«سِجِّين»: اسم خاص دیوان یا دفتر کلّ بایگانی نامه‌های اعمال بدکاران و گناهکاران است. صیغه مبالغه «سِجْن» است که به معنی زندان است، لذا سِجِّين، زندان بسیار سخت و تنگ است (فرهنگ لغات قرآن دکتر قریب). تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن صاحبانش در دوزخ است. گویا اصل آن «سِنْجُون» و در زبان اتیوپی یا حبشی قدیم به گل و لای گفته می شود. در این صورت بیان گر فرود و پستی نیز می باشد (جزء عم شیخ محمد عبده).

«بعد از مرگ، نامه اعمال انسان توسط فرشتگان به آسمان بالا رفته و مهر می شود، نامه‌ی نیکوکاران به علین رفته و نامه‌ی اعمال گناهکاران از بالا به پایین و در سجین انداخته خواهد شد. الله در مورد محل کتاب اعمال کافران صحبت می کند تا شاید برگشته و توبه کنند (یعنی: زمانی که جای کتاب اعمال آنها چنین جایی باشد پس جای خودشان کجا خواهد بود). کسی که نامه‌ی اعمال او در سجین درج شده باشد، باید از زندان طولانی در محنت و رنج مطلع شود مکان آن در طبقه هفتم زمین است.»

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ» (8):

(و تو چه می‌دانی که سجین چه و چگونه است؟). یعنی تصور این را هم که سجین چگونه است نمی‌توانی بکنی

«كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (9):

«کتاب نوشته شده‌ای است». در اینجا هدف از کتاب علین است: «علین» کتابی است که نام های جنتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشانه دار. همچنین علین نام خود بهشت یا بلندی های آن نیز هست. «مَرْقُومٌ»:

- در آن کم و کاست و زیادی نیست.

- واضح و مشخص است.

- کتاب اعمال کفار دارای علامت خاصی است و اسم آنان روی آن نوشته شده است.

- مختوم است: بعد از مرگ، ختمی مانند قفل بر نامه‌ی اعمال انسان می‌زنند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (10):

«وای در آن روزی به تکذیب کنندگان». عذاب دردناک در وادی ویل در روز قیامت از آن تکذیب کنندگان الله، آیات الله و دیدار الله و تکذیب کنندگان روز جزا و محاسبه می‌باشد.

«مُكَذِّبِينَ»: کسانی که به دین دعوت شده‌اند ولی قبول نکردند یعنی عذاب و هلاک برای

کسانی که اتمام حجت بر آنان شده و دین به آنان معرفی و دعوت شده‌اند اما آن را قبول

نکردند و روز قیامت را دروغ می‌پندارند.

«الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بَيُّومَ الدِّينِ» (11):

«آنانکه روز جزا را دروغ می‌شمارند». و از بعث و بعد الموت انکار ورزیدند؛ یعنی به

بهشت و دوزخ و به ایستادن در محضر خداوند جبار باورمند نیستند.

«بَيُّومَ الدِّينِ»: «روز قیامت که روز حساب و جزاست.»

«وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» (12):

«و تکذیبش نکند مگر هر تجاوز کار گناهکار»

«مُعْتَدٍ»: متجاوزی که از حد و مرز قانون عقل و شرع درمی‌گذرد.

«أَثِيمٍ»: بسیار گناهکار.

یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به کارگیری اسباب آن

فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

اشخاص و ارادی به تکذیب قیامت می‌پردازد که: دارای دو خصوصیت باشد: یکی معتد

باشد، یعنی حدشکن باشد؛ زیرا ایمان به آخرت انسان را محدود می‌کند. معتد یعنی کسی

که حدود و مرزها را می‌شکند، بنابراین هم خودش ضرر می‌کند و هم به دیگران

ضررهایی را می‌رساند، آن کسانی که نمی‌خواهند در یک حد و مرزی سالم زندگی کنند

و سلامت دیگران را هم به خطر می‌اندازند، این‌ها کسانی هستند که مؤمن به آخرت نیستند.

و دوم کسانی که دچار چنان گناهانی می‌شوند که اصلاً مشتاق رسیدن به ثواب و پاداش

نیستند و این گناهان آن‌ها را از حرکت به سوی ثواب و پاداش و خیر باز می‌دارد.

إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13):

وقتی که آیات قرآن بر او خوانده شود، می‌گوید: این افسانه و خرافات پیشینیان است که

آن را در کتاب خود نوشته و آراسته‌اند.

«أَسَاطِيرُ» جمع «اسطورة» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل‌نشین دارد ولی واقعیت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی آنکه پیشینیان افسانه‌ها را ساخته‌اند و پیامبر آنها را بازگو می‌کند. در جوامع بشری امروزی ما هم هستند به اصطلاح روشنفکران که قرآن را افسانه‌های گذشتگان قلمداد نموده و می‌گویند که این قرآن به درد جامعه‌ی امروزی نمی‌خورد. این قرآن نمی‌تواند مشکل جامعه‌ی مدرن امروزی ما را حل کند. با تمام وضاحت باید گفت: کسانی که آیات قرآن عظیم الشان را افسانه و اسطوره قلمداد میکنند از جمله افراد اند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته‌اند. واضح است که: توجیه وحی الهی و آسمانی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (14):

«چنین نیست (که می‌گویند) بلکه عملکردها و تلاش‌های شان دل‌های آنانرا زنگ الود ساخته است».

«رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»: «پرده بر روی دل‌های‌شان گذاشته و مانع از قبول حق می‌باشد.» مفسران در تفسیر لفظ «رَانَ» می‌نویسند: ران یعنی گناه بر گناه متراکم می‌شود تا قلب سیاه و تیره گشته و راه حق را نمی‌بینند.

نه چنان است که ناباوران ادعا دارند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است بلکه اعمال زشت آنان و اثرات گناهان است که دل‌های‌شان را زنگ زده کرده است. و همچون زنگاری بر دل‌های‌شان نشسته و منافذ هدایت را بر روی‌شان بسته است و از معرفت و شناخت حق بازمانده‌اند.

در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابو هریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِفَ قَلْبَهُ، فَذَلِكَ الرِّانُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي الْقُرْآنِ: چون بنده مرتکب گناهی شود، در قلب وی نقطه سیاهی کوبیده میشود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده میشود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده میشود تا آنکه قلبش را در غلافی فرو میبرد. پس این همان رین (زنگ) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است.» (ترمذی: 3334 و ابن ماجه: 4244. حکم آلبانی: حسن)

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (15):

«چنین نیست (که می‌گویند) بی‌گمان آنان آن روز از (لقای) پروردگارشان در حجاب‌اند.» یعنی: اینها در روز رساخیز، زمانیکه برای محاسبه احضار میشوند و در برابر پروردگار قرار میگیرند محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته میشوند، دیده‌شان از شرف فرو افتاده، بسوی خدای داد حقیقی مانند مومنان، دیده نمیتوانند. همان طوری که در دنیا از توحید و یگانه پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب میباشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه میگوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی باز داشته شده و محجوبند».

«ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ» (16):

«سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و در آن میسوزند».

پایان کار و نهایت کار شان جهنم است، و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت تر از خوار کردن و محروم نمودن شان از آن کرامت است.

«ثُمَّ يَقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (17):

«سپس به آنها گفته می‌شود: این است آنچه آنرا دروغ می‌انگاشتید». یعنی بعد از آن موظفان دوزخ با سر تویخ، خفت و خواری به آنان می‌گویند: این همان عذابی است که بدان تکذیب می‌کردید. اکنون آن را با خواری بچشید و در آن همیشه باشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 28) در باره دیوان (کارنامه‌ی) خیر و سرگذشت نیکان، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ» (18):

«و به‌درستی که نامه‌ی کردار نیکان در (علیین) برترین‌ها قرار دارد». «كِتَابُ الْأَبْرَارِ»: «آنچه در دوسیه ابرار نوشته شده». «الْأَبْرَارِ»: جمع برّ و یا بارّ است. 1 - کسانی که نه فقط ظاهر آنان بلکه باطن و اعمال آنان نیز پاک است و ایمان دارند و حقوق الله و حقوق بندگان الله را به جا می‌آورند.

2 - کسانی که کارهای خیر بسیاری انجام می‌دهند و بسیار اطاعت الله می‌کنند و به وسیله‌ی اطاعت صادقانه الله در ادای واجبات و اجتناب از محرمات، نسبت به پروردگار نیکی کنند و یا نیک رفتار باشند، پرونده‌ی چنین اشخاصی در علیین است.

«لَفِي عَلَيِّنَ»: «در مکانی به نام «علیین» - در آسمان در زیر عرش الله- دارندگان این پرونده در اعلاّی بهشت‌اند». مفسران در مورد «علیین» فرموده‌اند:

- علیین منطقه‌ای در سدرۃ المنتهی، در التسهیل آمده است: لفظ علیین معنی مبالغه می‌دهد و از علو مشتق است؛ زیرا سبب بلندی منزلت و درجات بهشت می‌شود. یا به این معنی است که مکانی بلند و رفیع است. روایت شده است که در زیر عرش قرار دارد. (التسهیل ۱۸۵/۴).

- علیین منطقه‌ای در آسمان هفتم،

- علیین جایی در زیر عرش الله.

بعد از مرگ، کتاب اعمال انسان بالا رفته، ختم می‌شود و بسته به اعمال شخص به سجین یا علیین منتقل می‌شود. محل قرار دادن کتاب اعمال شخص، دلیلی بر محل خود شخص است.

قرارگاه و منزلگاه‌های ارواح:

ارواح در قرارگاه‌های خود گوناگون می‌باشند، بیگمان که ارواح ایمانداران در جایی است که ارواح کافرین در آنجا وجود ندارد، و قرآن می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ» (چنان نیست که آنها (درباره معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علیین است).

و خداوند می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِّينَ» (المطففين: 7) چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می‌پندارند به یقین نامه اعمال بدکاران در سَجِّین است.

از این دو آیه فهمیده می‌شود که کفار در مقر و قرارگاهی غیر از مقر مؤمنین قرار دارند، و گفته شده است که سجین در پائین‌ترین طبقه هفتم زمین قرار دارد، و علین در بالاترین آسمان هفتم قرار دارد، و گفته شده است که ارواح کفار در چاهی به نام «برهوت»، و ارواح مؤمنان در چاه «زمزم» یعنی این ارواح با هم جمع شده و در آنجا الفت می‌گیرند. و قول صحیح اینکه ارواح ایمانداران هر کجا بخواهند در آن قرار می‌گیرند، و پیامبر صلی الله علیه و سلم از ارواح شهداء خبر داده است که در شکم بالندگان سبز رنگی در باغ بهشت آویزان می‌شوند، و به چراغهای آویزان شده‌ای در عرش برمی‌گردند) این دلیل است بر اینکه ارواح شهداء در بهشت قرار دارد، و خداوند ذکر کرده است که آنها (روح شهدا) زنده هستند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» (ال عمران: 169) (ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

گمان مبرید آنانی که در راه خداوند کشته شده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی داده می‌شوند.

آنان دارای حیات خاصی می‌باشند و روح آنان همچون ارواح دیگران مجرّده نیست، بلکه ارواح آنان در شکم بالندگان سبزی که به گرد آن چراغها می‌گردند قرار دارد، اما ارواح دیگر مؤمنان گویند مجردند، و نظری هم قائل است به اینکه آنها هم در شکم پرندگان قرار دارند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ» (19):

«و تو چه می‌دانی که (علین) چه و چگونه است». یعنی: ای محمد! چه چیز تو را آگاه ساخت که علین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علین است.

«كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (20):

«کتاب نوشته شده‌ای است». یعنی: علین کتابی است که نام‌های بهشتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علین نام خود بهشت یا بلندی‌های آن نیز هست.

«مَرْقُومٌ»:

- معلوماتش واضح و مشخص است.
 - در آن نقصی نیست و کم و کاست ندارد.
 - مختوم و بسته است و اسم شخص روی آن نوشته شده است.
 - هیچ‌کس غیر از صاحبش آن را نمی‌بیند.
- نوشته گویاست که الله متعال با آن، حاملش را از آتش جهنم امان می‌دهد و به بهشت می‌فرستد. برای این که حساب‌شان کاملاً واضح و روشن باشد.

«يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (21):

«مقربان مشاهده اش کنند». یعنی: جماعت بزرگوارى از فرشتگان مقرب درگاه الهی که منزلت عالی دارند در نزد این کتاب حضور می‌یابند و به آنچه در کتاب ابرار است گواهی و شهادت می‌دهند. یعنی شهادت می‌دهند به اینکه این افراد کسانی بوده‌اند که در

دنیا با قول و فعلشان آن چیزی را که الله فرموده بود، تأیید کردند، این جا منظور از مقربان فرشتگان هستند و یک معنی دیگرش عبارت است از انسان ها و انبیا که شاهد بر حقانیت راه آن ها هستند. الله متعال در قرآن عظیم الشأن اشاره کرده است که: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٦٩» [الزمر: 69] «[در روز قیامت،] زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و نامه [اعمال] نهاده می شود و پیامبران و گواهان را می آورند و به حق و عدالت میان مردم داوری می شود و هرگز به آنان ظلم نخواهد شد». انبیا و گواهان آورده می شوند تا گواهی دهند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (22):

(بی تردید که نیکو کاران در «بهشت» نعمت بار باشند). یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» (23):

«بر تخت های (نشسته اند و) می نگرند».
ارائک: تخت ها و اورنگ های سرا پرده های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمیشود مگر آنگاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه ای قرار داشته باشد که به پرده ها و آرایش ها آراسته باشد «مینگرند» به سویی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمت ها و اکرام و اعزاز ها آماده کرده است. یا معنی این است: می نگرند به سویی ذات ذوالجلال.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (24):

«خوشی و خرمی نعمت را در چهره هایشان می بینی». یعنی: چون ایشان را ببینی، می دانی که از اهل ناز و نعمت اند، به سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی ای که در چهره هایشان می بینی زیرا خداوند متعال در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف کننده ای آن را وصف نتواند کرد.

«نَضْرَةُ النَّعِيمِ»: «سرور و بهجت و خوشحالی»

«يَسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْثُومٍ» (25):

«و از شراب ناب مهر شده [توسط خدمتکاران شان نوشانده و] سیراب می شوند».
«يُسْقَوْنَ»: فرشتگان این شراب را جلوی ما گرفته و به ما می دهند.
«مِنْ رَحِيقٍ»: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند.

«مَخْثُومٍ»: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این که دستی به آن برسد، محفوظ و باز داشته شده است تا آن که نیکان خود مهر آن را بر می دارند.

«خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (26):

«که مهرش مشک باشد، تنافس کنندگان در چنین چیزی باید باهم تنافس و مسابقه کنند».
تنافس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب يك چیزی است که هر کس آن را برای خودش می خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت میکند، بر آن بخل می ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش در می آورد.

در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند جلّ جلاله در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند جلّ جلاله او را از میوه‌های بهشت اطعام میکند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند جلّ جلاله او را از لباسهای سبز بهشتی مپوشاند».

«وَمَرَّاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» (27):

«و آمیزشش از تسنیم است». تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده میشود و بهترین شراب‌های بهشت است.

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (28):

«(تسنیم) چشمه‌ای است که مقربان از آن می‌نوشند». رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که جنتیان جام‌های خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقربان از آن به‌طور خالص مینوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

- 1 - شرابی است سر به مهر.
- 2 - مهر آن از مشک است.
- 3 - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.
- 4 - آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جام‌هایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر میکنند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 36) موضوع ریشخند و نیشخند کافران به مؤمنان در دنیا و مقابله به مثل مؤمنان در قیامت، به بحث گرفته میشود.

«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» (29):

«بی‌گمان کسانی که مجرم بودند بر آنان که مؤمنان بودند می‌خندیدند».

مفسرین در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولید بن مغیره و عاص بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار میدادند.

در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آنگاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن که علی رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم برسد، این آیه نازل شد.

«وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ» (30):

«و چون از کنار آنان می‌گذشتند، به هم دیگر چشمک میزدند».

«يَتَغَامَرُونَ»: «با اشاره چشم و ابرو و کنایه مسلمانان را مسخره می‌کردند.» و این کار از خندیدن سخت‌تر بود. دلیل استفاده از کلمه و فعل جمع: چون بیشتر آنان این کار را انجام می‌دادند.

«وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» (31):

«و چون به خانواده هاي شان بر مي گشتند شادمان از (عملکرد خوي) بر ميگشتند». زمانیکه کفار از مجالس و محافل خود؛ «بازميگشتند شادمان» از حال و وضعي که دارند و از اينکه مؤمنان را مورد ريشخند و تمسخر قرار داده اند. يا چون به خانه هايشان باز ميگشتند، هر ناز و نعمتي را که ميخواستند در آنها مييافتند. البته دادن اين ناز و نعمت بر ايشان «استدراج» بود.

زيرا آن ها با اين که بدترين کار را کرده بودند باز هم احساس آرامش مي نمودند، گويا که از جانب خداوند عهد و پيماني آمده است که آن ها اهل سعادت و خوشبختي هستند. آن ها براي خود حکم کردند که اهل هدايت مي باشند و مومنان گمراهند و اين دروغي بود که بر خداوند مي بستند و به خود جرأت دادند و بدون آگاهي بر خداوند دروغ بستند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ» (32):

«و هنگامي که مؤمنان را ميديدند ميگفتند: بي گمان اينان گمراهند». «وَإِذَا رَأَوْهُمْ»: «هنگامي که اين مسخره کنان، مسلمانان را ميديدند». «قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ»: «ميگفتند: اينان، منظورشان ياران محمد صلى الله عليه وسلم بود، گمراه و عقب مانده و متعلق به زمان قديم هستند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ» (33):

«درحاليکه محافظ ونگران (عملکرد هاي آنان) فرستاده نشده اند». يعني: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان باز رس گمشاته نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمال شان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خويشتن خويش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عيب جويي ديگران بر ايشان سزا وارتر بود.

اين کارشان از لجاجت و عناد سر چشمه ميگيرد و دليل و حجتی ندارند. بنابر اين سزايشان در آخرت از نوع عمل شان است.

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (34):

«پس امروز آنانکه باور داشتند بر کافران بخندند». «مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»: «يعني هنگامي که مؤمنان که بر تخت های خود نشسته و عذاب کافران را نظاره گرند، بر آنان مي خندند.»

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» (35):

«بر تخت ها (تکيه ميزند) و مينگرند». مفسر قرطبي فرموده است: به اهل دوزخ گفته مي شود: برويد بيرون، و دروازه های دوزخ بر روی آنها گشوده مي شود و آنها هجوم مي برند که بيرون بروند، و مؤمنان که بر تخت نشسته اند آنها را تماشا مي کنند، وقتي به پشت درها مي رسند، به رويشان بسته مي شود، آنگاه مؤمنان به آنها مي خندند. (تفسير قرطبي ۲۶۸/۱۹).

مومنان در نهايت آرامش و راحتي بر تخت هاي مجلل تکيه مي زنند و در ميان نعمت هايي به سر ميبرند که خداوند بر ايشان آماده کرده است و به چهره پروردگار مينگرند.

«هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (36):

«آيا به کافران مکافات و سزاي کارهايي که ميکرده اند داده شده است». يعني سزاي کارهايي که در دنيا بعمل ميآوردند داده شده است؟ بطور مثال آنان در دنيا بالاي مومنان

می خندیدند و آن ها را به گمراه بودن متهم میکردند، مومنان نیز در روز قیامت که به کیفر گمراهی و سرکشی آن ها را در عذاب و شکنجه می بینند به آن ها می خندند.

روش پیامبر در تجارت:

سیرت نویسان روش پیامبر صلی الله علیه وسلم در تجارت و خرید و فروش را بصورت زیر خلاصه و بیان فرموده اند:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم خودش شخصا خرید یا فروش میکردند - چنانکه در حدیث عمر و جابر رضی الله عنهما نقل خواهیم کرد - و یا گاهی یکی از اصحابش را وکیل آن می کردند.

مثلا در مورد عروه بن ابوجعد البارقی گفته شده: «أَعْطَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا يَشْتَرِي بِهِ أَضْحِيَّةً - أَوْ شَاةً - فَاشْتَرَى شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، فَأَتَاهُ بِشَاةٍ وَدِينَارٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، فَكَانَ لَوْ اشْتَرَى ثَرَابًا لَرَبِحَ فِيهِ» ترمذی (1258) و أبو داود (3384) و ابن ماجه (2402). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به او یک دینار داد که قربانی، یا گوسفندی خریداری کند او با همان (یک دینار) دو گوسفند خرید، و بعد گوسفندی را به یک دینار فروخت، و یک گوسفند با یک دینار به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق او دعای برکت نمود، تا جائیکه اگر خاک می خرید سود میکرد».

2 - پیامبر صلی الله علیه وسلم تجار را به نیکوکاری و صداقت و صدقه دادن امر می فرمود.

از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَإِنْ صَدَقًا وَبَيْنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا» بخاری (1973) و مسلم (1532) یعنی: «اگر فروشنده و خریدار راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی برکت خواهد شد». و از اسماعیل بن عبید بن رفاعه از پدرش از جدش روایت می کند که او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سی مصلی رفت، دید که مردم خرید و فروش می کنند، فرمود: «يَا مَعْشَرَ التَّجَارِ» ای گروه تاجران! آنها ندای رسول الله صلی الله علیه وسلم را اجابت کردند و سرهای خود را بالا گرفتند و رو به ایشان کردند، فرمود: «إِنَّ التَّجَارَ يَبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَارًا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ». همانا تجار در روز قیامت همانند انسان های فاجر و گناه کار بر انگیزته میشوند مگر آنکسی که از خدا بترسد و نیکو کار و راستگو باشد». ترمذی (1210) و ابن ماجه (2146).

و از قیس بن ابوغرزه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود: «يَا مَعْشَرَ التَّجَارِ إِنَّ الْبَيْعَ يَخْضَرُهُ اللَّغْوُ وَالْخِلْفُ فَشُوبُوهُ بِالصَّدَقَةِ» ترمذی (1208) و أبو داود (3326). یعنی: «ای گروه تاجران، در معامله ها سخن های بیهوده و قسم پیش میآید، آنها را با صدقه دادن، دفع کنید».

3 - پیامبر صلی الله علیه وسلم به بذل و گذشت و سهل گیری در خرید و فروش امر می فرمود. از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى» بخاري (1970).

يعني: «خداوند بر بنده اي رحم ميکند که هنگام خريد و فروش و طلب حق خود، سهل گير باشد».

از جمله نمونه هاي بلند نظري رسول الله صلي الله عليه وسلم حديث ابن عمر رضي الله عنه است که گفت: «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيُزْجِرُهُ عُمَرُ وَيُرْدُّهُ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيُزْجِرُهُ عُمَرُ وَيُرْدُّهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ: (بِعْنِيهِ) قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (بِعْنِيهِ) فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بَنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ» بخاري (2610). يعني: در سفر، همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم بودم. و بر شتري جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهي از کنترل من خارج مي شد و از کاروان، جلو مي افتاد. عمر آنرا متوقف مي کرد و به عقب مي راند. ولي دوباره، جلو مي افتاد. عمر او را تنبيه مي کرد و بر مي گرداند. رسول الله صلي الله عليه وسلم به عمر گفت: «او را به من بفروش». عمر گفت: اي رسول خدا! از آن شما باشد. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «آنرا به من بفروش». عمر آنرا به رسول خدا فروخت. سپس، رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به عبدالله بن عمر رضي الله عنهما فرمود: «اي عبد الله! او مال تو باشد و هر چه مي خواهی، با او بکن». و جابر بن عبدالله رضي الله روایت است: «أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَغْيَا، فَمَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضْرَبَهُ، فَدَعَالَهُ، فَسَارَ بِسِيرِ لَيْسَ يَسِيرُ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بَوْقِيَّةٌ قُلْتُ: لَا ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بَوْقِيَّةٌ فَبِعْتُهُ، فَاسْتَنْتَيْتُ حُمْلَانَهُ إِلَى أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ، وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلَيَّ إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لَأَخْذَ جَمَلِكَ، فَخَذَ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ» بخاري (1991) ومسلم (715). يعني: «بر شتري سوار بودم و ميرفتم، شترم خسته شده بود، پيغمبر صلي الله عليه وسلم به من رسيد، (وقتي ديد شترم خسته است) عصايي به او زد و برايش دعا کرد، پس از دعاي پيغمبر صلي الله عليه وسلم طوري به سرعت مي رفت که هيچ شتري به او نمي رسيد، نگاه گفت: «اين شتر را به يك (اوقيه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آنرا نمي فروشم، بار ديگر پيغمبر صلي الله عليه وسلم گفت: «آنرا به يك اوقيه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل مي رسم حق سواري بر آنرا دارم، همينکه به منزل رسيديم شترم را به حضور پيغمبر صلي الله عليه وسلم بردم، ايشان قيمت آنرا نقداً به من داد وقتي از حضورش خارج شدم فوراً کسي را به دنبال من فرستاد، (برگشتم)، فرمود: منظورم اين نبود که شترت را از تو بگيرم، پس آنرا با خود ببر و قيمت آن هم مال خودت باشد».

4 - پيامبر صلي الله عليه وسلم در هنگام اداي حقوق ديگران بخوبي عمل مي نمود و بر آن نيز تشويق مي کردند.

از ابوهريره رضي الله عنه روايت است که گفت: «كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِنَّ مِنَ الْإِبِلِ فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ فَقَالَ: (أَعْطُوهُ)، فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ

إِلَّا سِنًا فَوْقَهَا، فَقَالَ (أَعْطُوهُ)، فَقَالَ: أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهِ بِكَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» بخاري (2182) و مسلم (1601).

يعني: «پیامبر صلی الله علیه وسلم شتری به مردی قرضدار بود. آن مرد نزد پیامبر آمد و شترش را خواست. پیامبر فرمود: (شتر را) به او بدهید، لذا دنبال شتری مثل شتر او گشتند ولی نیافتند، شتری بزرگتر پیدا کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (این شتر را) به او بدهید، مرد گفت: حق مرا به صورت کامل ادا کردی خداوند حق شما را ادا کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بهترین شما کسی است که به بهترین وجه قرضش را ادا کند».

5 - پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به پذیرفتن فسخ معامله از طرف انسان نادم و پشیمان تشویق می کردند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ أَقَالَ مُسْلِمًا أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» أبو داود (3460) و ابن ماجه (2199).

یعنی: «کسی که از مسلمانی فسخ معامله را بپذیرد، خداوند در روز قیامت از لغزشها و گناهانش در میگذرد».

اقاله: یعنی گذشت و سخاوت، و بازگشتن از خرید یا فروش، و دلالت بر کرم نفس دارد.

بعنوان مثال: هرگاه کسی چیزی را از فروشنده ای بخرد، سپس به دلیلی از خرید خود پشیمان گشت؛ حال احساس فریب خوردگی کرده باشد، و یا دیگر نیازی به آن نداشته باشد، و یا قیمت آنرا گم کرده باشد، او جنس خریداری شده را به فروشنده پس می دهد و فروشنده نیز از او می پذیرد؛ الله متعال در روز قیامت از لغزشها و مشقتهای او می گذرد، زیرا او در حق خریدار خود احسان نموده است، و این درحالی است که عقد معامله منعقد شده و خریدار توانایی فسخ آنرا نداشت. نگاه به: "عون المعبود" شرح سنن ابو داود.

6 - پیامبر صلی الله علیه وسلم اجناس مردم را ناچیز و بی ارزش نمی شمرد، چنانکه در حدیث جابر رضی الله عنه در مورد فروش شترش به ایشان گذشت، و در هنگام خرید کالا در مورد قیمت آن بحث میکرد تا با فروشنده بر سر آن به توافق برسد.

از سوید بن قیس رضی الله عنه روایت است که گفت: «جَلَبْتُ أَنَا وَمَخْرَمَةُ الْعَبْدِي بَرًّا مِنْ هَجَرَ فَأَتَيْنَا بِهِ مَكَّةَ، فَجَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْشِي، فَسَاوَمَنَا بِسَرَاوِيلٍ، فَبِعْنَاهُ» ترمذی (1305) و قال: حسن صحيح، وأبو داود (3336)

والنسائي (4592) وابن ماجه (2220). یعنی: «من و مخرمه عبدي پارچه هایی از منطقه هَجَر آوردیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و از آن ازاری خرید و در مورد قیمت آن با ما بحث کرد و ما آنرا به ایشان فروختیم».

7 - پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت ترازو کردن جنس فروشی امر می کردند که آنرا سنگین تر وزن کنند (سنگینتر قرار دادن کفه ی ترازو و یا پیمانه در هنگام فروختن و وزن کردن).

از سوید بن قیس رضي الله عنه روایت است که گفت: «(رأي) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَزُنُّ بِالْأَجْرِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (زُنْ وَأَرْجَحْ)».

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در مقابل دستمزد (اجناس و پول مردم را) وزن می کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: وزن کن و افزون کن». این حدیث ادامه حدیث سابق است.

8 - پیامبر صلی الله علیه وسلم به مهلت دادن تنگدست و کم کردن بدهی او امر می فرمود.

از ابو الیسر رضي الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ عَنْهُ أَظْلَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ» مسلم (3006).

یعنی: «هرکس که به بدهکار تنگدست مهلت دهد و یا از قرض او کم کند، خدای تعالی او را در روز قیامت در سایه عرش خویش جای میدهد».

9 - پیامبر صلی الله علیه وسلم از ربا، و غرر، و بیع العینه، و خرید و فروش محرّمات، و فریب و تقلب نهی فرمودند.

غرر یعنی: معامله ای که توأم با جهالت و یا مخاطره باشد.

بیع عینه: بدین صورت است که کسی کالایی را بصورت نسیه به شخصی فروخته و تحویل دهد، و قبل از دریافت مبلغ، آنرا به قیمتی کمتر بصورت نقدی، از وی بخرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». یعنی: «هرکس ما را فریب دهد و قصد تقلب داشته باشد از ما نیست» مسلم (101).

و از ابوهریره روایت است: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ» مسلم (1513). یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیع غرر نهی کرد».

و از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ» (ابوداود (3445). یعنی: «آنگاه که به صورت عینه معامله کردید و دم گاو ها را گرفته (به کشاورزی مشغول شدید) و به کشت و کار دل خوش نموده، و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره خواهد کرد، و تا زمانی که به دین تان باز نگردید، آن را از شما برنمیدارد».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانشقاق

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 25 آیه است.

وجه تسمیه سوره الانشقاق:

«انشقاق» مصدر است و معنای شکافته شدن را می‌رساند. سوره ی انشقاق یعنی سوره ای که از شکافته شدن آسمان در آن بحث بعمل آمده است. این سوره بدان جهت «الانشقاق» نامیده شد که خداوند جلّ جلاله آن را با این فرموده اش: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی خوف و ترس عظیم روز قیامت می‌باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الانشقاق:

قبل از همه باید گفت که سوره «الانشقاق» پس از سوره الانفطار نازل شده و از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) یک رکوع، (25) بیست و پنج آیات، (108) یکصد و هشت کلمه، (448) چهار صد و چهل و هشت حرف، و (209) دویست و نه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و مناسبت سوره الانشقاق با سوره های قبلی:

قبل از همه باید گفت که سوره ی انشقاق از جمله سوره های مکی است و مانند سایر سوره های مکی صحنه های تکان دهنده ی قیامت را مورد بحث قرار داده و به اصول عقیده ی اسلامی می پردازد. پیوند و مناسبت سوره الانشقاق با سوره های: مطففین، انفطار و تکویر، احوال قیامت را تبیین می کنند و از احوال سعادت‌مندان و سیاه بختان بحث بعمل می آورده.

یادداشت:

قابل تذکر است که: (آیات 20 و 21) سوره انشقاق دارای سجده تلاوت می‌باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

آشنایی با سوره الانشقاق:

این سوره مانند بسیاری از سوره ها جزء اخیر قرآن عظیم الشان بوده و به مباحث روز قیامت می‌پردازد. در بدو سوره به حوادث هولناک و تکان دهنده پایان جهان و شروع قیامت اشارات و تذکراتی دارد. در مرحله بعد این سوره به مسأله رستخیز و حساب اعمال نیکوکاران و بدکاران و سر نوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و مجازات الهی میشود. در مرحله چهارم بعد از ذکر سوگند هائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره میکند و سر انجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنهاست. در بدو سوره به حادثه پاره شدن آسمان به عنوان یکی از علائم اولین قیامت اشاره شده، سپس هموار شدن زمین و بیرون ریختن هر چه در سینه خود دارد و بر انگیزته شدن

انسان و رفتن اش بسوي الله و چگونگي توزيع نامه هاي اعمال مورد بحث قرار گرفته است.

- طوريكه در قرآن عظيم الشان مي خوانيم: «و اين كه رستاخيز آمدني است، و شگي در آن نيست و خداوند تمام كساني را كه در قبرها هستند زنده مي كند» (سوره حج، 7)
- در قرآن كريم آمده است: «وزن كردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! كساني كه ميزان هاي (عمل) آنها سنگين است، همان رستگارانند! و كساني كه ميزان هاي (عمل) آنها سبك است، افرازي هستند كه سرمايه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمي كه نسبت به آيات ما مي كردند، از دست داده اند» (سوره اعراف، 8 - 9).
- پروردگار ما در مورد اين روز محاسبه و حساب رسي مي فرمايد: «چنانچه خداوند متعال مي فرمايد: «حساب مردم به آنان نزديك شده، در حالي كه در غفلت اند و روي گردانند. (سوره ص 117 - 118)

همچنان در مورد تقسيم اعمال نامه ها مي فرمايد: «و در آن هنگام كه نامه هاي اعمال گشوده شود (سوره تكوير، 10)

مطابق حكم قرآني، انسان ها در روز قيامت هنگام گرفتن نامه اعمال به دو دسته تقسيم ميشوند: گروهی كه نامه اعمالشان را به دست راست شان مي دهند؛ گروه ديگري كه نامه اعمال شان را از پشت سر به دست چپ شان مي دهند. گروه اول شادمان و داراي حساب رسي آسان و اهل بهشت هستند. اما گروه دوم، اهل جهنم مي باشند (كه به اين موضوع در آيات، 7 - 12 بحث صورت گرفته است).

همچنان پل صراط، پلي است كه بر روي جهنم كشيده ميشود و تمام بندگان خداوند بايد از روي آن عبور كنند تا اگر جنتي است، داخل جنت شود. چنان كه خدای متعال مي فرمايد: «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم مي شويد اين امری است حتمی و قطعی بر پروردگار. (سوره مريم، 71)

فضيلت سوره الانشقاق:

در مورد فضيلت اين سوره در حديثي از ابوهريره رضي الله عنه روايت شده است كه فرمود: با رسول الله صلي الله عليه وسلم در هنگام تلاوت: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» سجده كرديم.

ترجمه و تفسیر سورة الانشقاق

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8) وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11) وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا (12) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (14) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (15)

تشریح لغات واصطلاحات:

«إِنْشَقَّتْ»: شکافت: شکافته شد، بشکافت. (مراجعه شود: سوره حاقه / 16، سوره انفطار / 1).

«أَذْنَتْ»: گوش فرا داد و فرمان برد. امتثال نمود.

«حُقَّتْ»: سزاوار و شایسته همین است. بر آن واجب شده که منقاد و فرمانبردار باشد.

«مُدَّتْ»: کشیده و گسترده شد. هدف دو چیز است:

1 - از میان رفتن پستیها و بلندی ها و تبدیل زمین به پهنه و گستره فراخ و یکپارچه‌ای.

2 - گسترده تر و فراختر شدن زمین تا برای خلائق اولین و آخرین گنجایش پیدا کند.

«مدت»: کشیده شد، توسعه یافت.

«أَلْقَتْ»: پرتاب کرد. بیرون افکند.

«تَخَلَّتْ»: (خلو)، خالی گردید.

«كَادِحٌ»: تلاشگر رنجبر. «كَدْحًا»: جدّ و جهد در کار همراه با رنج و تعب، به گونه‌ای که در جسم و جان اثر بگذارد.

«فَمُلَاقِيهِ»: به پروردگار خود می‌رسی. به نتیجه تلاش و رنج خود میرسی.

ضمیر (ه) به رَبِّ یا كَذَّح بر می‌گردد.

«سَوْفَ يُحَاسَبُ»: محاسبه و رسیدگی خواهد شد.

«إِلَىٰ أَهْلِهِ»: نزد زن و فرزندان و کسان خود.

«وَرَاءَ ظَهْرِهِ»: پشت سرش. اشخاص کافر و گناهکار نامه اعمال خود را از پشت سر و با دست چپ دریافت میدارند. چنین کاری بیانگر بی‌زاری ایشان از این نامه شوم و پرونده بدشگون است یعنی دوسیه بد رونق است (مراجعه شود به سوره: حاقه / 25).

«يَدْعُو»: فریاد بر می‌آورد، زاری می‌کند.

«ثُبُورًا»: هلاک، نابودی.

«يَصْلَىٰ»: به آتش وارد می‌گردد و بدان می‌سوزد.

«سَعِيرًا»: آتش دوزخ، آتش برافروخته و شعله‌ور، دوزخ.

«أَهْلِهِ»: خانواده و خویشان خود. دوستان و همدمان خود.

«كَانَ... مَسْرُورًا»: مراد سرور ناشی از شهوتها و غفلتها، و لذت حاصل از کفر و گناه است.

«لَنْ يَحُورَ»: باز نمی‌گردد. مراد این است که به معاد باور نداشته است و معتقد به رستاخیز و حساب و کتاب اخروی و بهشت و دوزخ نبوده است.

خوانندگان گرامی!

از آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف وترس، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دو جایگاه؛ بحث بعمل آورده و آنرا به تصویر می کشد و هکذا به بیان مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی می دهد و خیال از آن آشفته می شود. می پردازد.

ترجمه و تفسیر

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» (1):

(در آن هنگام که آسمان پاره، پاره شود). و این شکافتن از نشانه های قیامت است. یعنی دروازه های اش باز شود، فرشش جمع شود، بنایش تغییر یابد و سقفش قطعه شود. الله متعال در این آیه مبارکه خبر می دهد که هرگاه آسمان بشکافد و از هم متلاشی گردد. البته این شکاف برداشتن همراه با آمادگی آسمان است. چون مأموریتش تمام شده است و وضعیت دنیا باید تغییر کند.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی از بیم روز قیامت آسمان شکافته می شود. (روح المعانی ۷۸/۳۰).

«وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ» (2):

(و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و همین «سزاوارش» باشد) زیرا اوست که آسمان را آفریده و بنا کرده است، امرش نافذ است و هیچ کس به مخالفت آن اقدام کرده نمی تواند. در آیه مبارکه جمله «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا» آمده است که؛ معنای لفظی کلمه «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن پذیری از آن است، «او فرمان پروردگارش را شنید». ولی در زبان عربی از لحاظ محاوره روزمره معنای «اذن له» تنها این نیست که او فرمان را شنید، بلکه معنای آن این است که او با شنیدن دستور همچون یک فرمانبردار آن را اجرا کرد و به هیچ وجه سرپیچی نکرد. یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

و معنای «حققت» به صیغه ی مجهول این است که: «حق لها الانقیاد» یعنی حق و واجب بود که او از این حکم الله متعال اطاعت کند.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» (3):

(و در آن هنگام که زمین گسترده شود)، یعنی آنگاه که زمین با برکنده شدن کوه ها و تپه های گسترش یافته و صاف و هموار و مسطح گشت، به گونه ای که نه آبادی و نه تعمیری و نه کوه ها و بلندی های و نه دره بر آن باقی می ماند.

از حضرت جابر بن عبدالله (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: زمین در روز قیامت چنان کشیده و پهن می شود که پوست یا لاستیک کشیده و اضافه کرده می شوند، اما با وجود این، میدان حشر که بر این زمین قرار می گیرد، در آن تمام انسانها از ابتدای دنیا تا قیامت جمع می گردند، بدین صورت که به هر انسانی به میزانی زمین داده می شود که پاهایش را بر آن بگذارد (رواه الحاکم بسند جید، مظهری).

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» (4):

(و هر آنچه در درون آن است بیرون افکنده و تخلیه شود)، قبل از قیامت، زمین هرچه را

در خود نگه داشته از مردگان و معادن گنج ها که در شکم اش موجود است، همه را بیرون می اندازد و تمام مخلوقات میانش را تخلیه می نماید. و مسئولیتش تمام می شود. و زمین هم مانند آسمان که تسلیم فرمان الله است، تسلیم می شود. مفسر شیخ قرطبی فرموده است: مرده ها را بیرون انداخت و از آنها خالی شد، و همان طور که باردار بارش را وضع می کند، آن هم هر چه از معادن و گنج در بطن دارد بیرون می اندازد. و بدین وسیله عظمت اضطراب آن روز را اعلام می دارد. (تفسیر قرطبی ۲۶۸/۱۹).

«وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ» (5):

(و به فرمان پروردگارش گوش نماید، و همین سزاوارش باشد) یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، خالی شود و به امر پروردگار با عظمت گوش بسپارد اطاعت و انقیاد کند. زیرا اوست که صاحب اختیار ملک خویش است، هیچ کس امرش را رد کرده نمی تواند و مانعی برای اراده اش وجود ندارد. مفسر تفسیر «فی ظلال» در تفسیر آیه مبارکه می فرماید: بارزترین مظهر از مظاهری که با تلاوت آیات مقدماتی این سوره خودش را پیش روی انسان قرار می دهد، مظهر استسلام است. تسلیم شدن آسمان و زمین برای الله. و بعد از آن انسان را به این تسلیم فرا می خواند. به دنبال این است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» و چه ارتباطی میان این آیات وجود دارد؟ بسیار واضح و روشن است. آن ها (آسمان و زمین) تسلیم شدند، اگر چه علم و اراده و شعور هم ندارند و تو ای انسان با علم و اراده ات! آیا معقول است که در این تسلیم شدن همراه آن ها نشوی؟

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (6):

(ای انسان! بی گمان تو با تلاش سختی بسوی پروردگارت می روی، پس او را ملاقات خواهی کرد!) خطاب عام است و تمام بشر را شامل می شود. یعنی تو پیوسته کار می کنی و با اعضا و جوارحت، به اعمال خیر و شر مشغولی و تا هنگام مرگ کار می کنی که به سرای آخرت انتقال می یابی و پروردگارت را ملاقات می کنی؛ این ملاقات همانا مرگ انسان است یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، و نتیجه ی رنج و تلاش خود را خواهی دید. چه خیر باشد و چه شر. اگر عملت نیک باشد پاداش نیکو می گیری و اگر عملت بد باشد پاداش بد می گیری.

در البحر آمده است: «کادح»: یعنی کسی که در کار نیک یا بد خود در طول عمر تلاش می کند و سرانجام در محضر الله متعال ایستاده می شود، آنگاه سزا یا مکافات زحمت خود را می یابد. (البحر ۴۴۶/۸).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قال جبریل: یا محمد، عش ما شئت فإنک میت وأحبب ما شئت فإنک مفارقة واعمل ما شئت فإنک ملاقیه». «جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می میری و هر چه را می خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می شوی و هر چه می خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

«إِنَّكَ كَادِحٌ»: «حقا که تو به سختی عامل و کاسب خیر باشی»

«إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا»: «و به سوی پروردگارت به شدت کوشایی»

«فَمُلَاقِيهِ»: تو عمل می کنی و این عمل هر چند در نظر الله کم باشد ولی جزای آن را می دهد و تو مکافات آن را در قیامت خواهی دید و الله را ملاقات خواهی کرد.

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» (7):

(پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود،) این علامت نیکبختی و سعادت است. و آنان مؤمنان اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان که حاوی خیر است و در آن بدی نیست داده می‌شود. چون دست راست میمون و مبارک است، چنین شخصی سعادتمند و رستگار است.

وقتی انسان فوت کرد، کتاب اعمالش بسته و ختم می‌شود و به بالا می‌رود و بسته به اعمال شخص به علین یا سچین منتقل می‌شود.

صحیفه ی اعمال انسان، دارای تاریخ، سال، ماه، روز و جزئیات اعمال است و به زودی خودش می بیند.

«فَسَوْفَ يَحَاسِبُ حِسَاباً يَسيراً» (8):

(بزودی محاسبه خواهد شد به محاسبه آسانی) یعنی از او سخت حساب گرفته نخواهد شد. از او پرسیده نخواهد شد که فلان کار را چرا کردی و عذر و دفاع تو درباره ی انجام دادن آن چیست. در نامه ی اعمال او بدی های او به طور قطع در کنار نیکی های او وجود خواهند داشت، اما با ثابت شدن این که کفه ی نیکی های او از کفه ی بدی های او سنگین تر است، بدی های او مورد عفو و بخشش قرار خواهند گرفت. طوریکه الله متعال در سوره ی (احقاف آیه: 16) در رابطه با اهل ایمان چنین بیان فرموده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَنْقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» [الأحقاف: 16]. هر عمل صالح نیکویی را که نیکوترین عمل آن‌ها باشد، می‌پذیریم و از گناهان آنها صرف‌نظر می‌کنیم و به بهشت خواهند رفت. هکذا در قرآن عظیم الشان در (آیه 18 سوره رعد) برای حسابرسی سخت عبارت «سوء الحساب. حسابرسی بد.» به کار رفته است.

منظور از «حِسَاباً يَسِيراً» حساب آسان در آیه مبارکه همانا عرضه کردن است؛ چون از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرموده است: (هر کس محاسبه شود عذاب می‌بیند). حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مگر الله نفرموده است: «فسوف يحاسب حسابا يسيرا». «زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: «ليس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب». «این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هرکس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». روایت از بخاری و مسلم.

در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: در روز قیامت الله به بنده نزدیک می‌شود و او را مشمول رحمت و غفران خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: چنین چنان کردی، گناهانش را برمی‌شمارد، سپس می‌گوید: آن را در دنیا پوشیدیم و امروز آن را می‌بخشیم. منظور از حساب یسیر همین است.

«وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً» (9):

(و خوشحال به اهل و خانواده‌اش باز می‌گردد.) یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عده از اعضای خانواده، اهل و عیال خویش که همچون او مورد عفو قرار گرفته اند و در بهشت به‌سر می‌برند، باز می‌گردد. از فضل کرمی که الله به او عطا کرده است سخت شاد و مسرور است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می فرمایند که: منظور از «أَهْلِهِ» همان بهشتیانی هستند که قبل از او فوت شده‌اند و او هم به آنها ملحق می‌شود، برخی دیگری از مفسران فرموده اند که: الله متعال در سوره‌ی طور فرموده: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينَ ۚ ۲۱» [الطور: 21] «مؤمنانی که فرزندان‌شان در ایمان پیرو آنان بودند، فرزندان‌شان را (نیز در جنت) به آنان ملحق خواهیم کرد و از [مکافات] عمل‌شان ذره‌ای نمی‌کاهیم؛ چرا که [سرنوشت] هر کس در گرو دستاورد خود اوست». هر کس که (مؤمن) بمیرد، اهلش را هم به او ملحق می‌کنیم به شرطی که اهلش هم اهل ایمان باشند. بار الهی! ما را از زمره ایشان بگردان.

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» (10):

(و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود،) یعنی آن‌که نامه‌ی عملش را با دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کند، که این نشانه‌ی شقاوت و بدبختی است. ویکی از عذاب‌های کافران هم این است که نامه‌ی اعمال آنها به دست چپ و از پشت کمر به آن‌ها داده می‌شود.

«فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا» (11):

(بزودی فریاد می‌زند وای بر من که هلاک شدم!) یعنی: بعد از اینکه نامه اعمال اش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! و آرزوی مرگ و نابودی می‌کند. و از الله متعال می‌خواهد که هلاکش کند تا از این وضعیت اسف‌بار نجات پیدا کند. ولی دیگر فایده‌ای به حالش ندارد و مهلت تمام شده است. و هدف الله متعال، هشدار و بیدار کردن انسان‌ها برای انجام اعمال صالح است. «ثُبُور»: به معنی هلاکت و فساد و نابودی است و مثبور که در قرآن به کار رفته است، به معنی کسی که عقلش ناقص باشد. و نقصان عقلی یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌ها است.

«وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا» (12):

(و در شعله‌های سوزان آتش می‌سوزد.) تا اینکه سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بجشد. مفسر تفسیر مسیر می‌نویسد: بخاطر کفر و تکذیب، و به سبب اعمال بد و قبیح اش در آتش برافروخته‌ای داخل می‌شود که رویش را بریان می‌کند، جسمش را می‌سوزاند و وجودش را می‌گدازد.

«إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (13):

(بی‌گمان که او میان اهلش شادمان بود) یعنی: او در دنیا با پیروی از هوس‌ها و سوار شدن بر مرکب شهوت‌های خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، و مسرور و غافل و سرخوش بود و به عاقبت نمی‌اندیشید و آخرت اصلاً به خاطرش خطور هم نمی‌کرد. و فکر می‌کرد این دنیا برای او به همین وضعیت و شرایط انا ابد باقی خواهد ماند. آنان در دنیا در نعمت مادی و شادی بودند و گناه کرده و مؤمنان را مسخره می‌کردند؛ ولی این شادی فقط جسمی بود و نه روحی؛ شادی کافران، پشیمانی و ناراحتی به دنبال دارد ولی شادی مؤمنین، پشیمانی به دنبال ندارد و ابدی خواهد بود.

ابن زید فرموده است: الله جنتیان را در دنیا به غم و اندوه و گریه توصیف کرده و عاقبت آنان را به نعمت و سرور یادآور شده است. و دوزخیان را در دنیا به سرور و خنده توصیف کرده و عاقبت آنها را به اندوه طولانی یادآور شده است. (قرطبی ۲۷۱/۱۹).

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (14):

(او گمان میکرد که هرگز بازگشت نمیکند!) و برای حساب و کتاب بعد از مرگ او را زنده نمی‌کند. به تکذیب کتاب الهی پرداخته، رسالت را رد نموده و از گمراهی پیروی داشته است. او مانند ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌گفت: با پولم جنت را می‌خرم. و طوری تصور می‌گردد که: این دنیا تمام‌شدنی نیست و بعد از مرگ زنده نخواهد شد به همین خاطر هیچ‌گاه کار نیکی انجام نداد و از اعمال شر اجتناب نمی‌ورزید و به معاد و جزا اعتقادی نداشت. که این گمان، کفر و خسران است.

«بَلَىٰ إِنْ رَبُّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (15):

(بلی، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!) یعنی چنان نیست که او پنداشته است، بلکه به زودی به سوی پروردگارش باز می‌گردد و بعد از مرگ برانگیخته می‌شود، و پروردگار به اعمالش داناست؛ زیرا او تعالی به کوشش و سعیش باخبر است، به حالش آگاه است و به امور پوشیده و آشکارش بیناست. و هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نمی‌ماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مورد محاسبه، بازخواست و مجازات قرار میدهد. مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌فرماید: «این برخلاف عدل و داد و حکمت الهی بود که کرده‌های او را نادیده بگیرد و او را نزد خود فراخواند و از او بازپرسی به عمل نیاورد.»

«بَصِيرًا»: بصیر: قدرت ادراک دل است و در مقابلش بَصَر است. بصر یعنی همان چشم سر و بصیرت، یعنی چشم دل، یعنی نیرویی که انسان را در راستای تشخیص خیر از شر و حق از باطل یاری می‌کند. حیوانات فقط عین دارند و انسان‌ها علاوه بر عین، بصیرت هم دارند، به همین دلیل مکلف هستند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است.

فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ (16) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (19) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (21) {س} بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (22) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا أقسم»: سوگند، قسم می‌خورم، [واقعہ/ ۷۵]، [حاقہ/ ۳۸]، [معارج/ ۴۰].

«الشَّفَقُ»: سرخی کناره آسمان در افق مغرب، در آغاز غروب آفتاب. منظور از «شفق» در این سوره همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است. و از آنجا که ظهور شفق خبر از يك حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می‌دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، و زیبایی خاصی دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن قسم یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

«وَسَقَ»: فرا گرفت. جمع کرد.

«اتَّسَقَ»: جمع گردید. جمع و جور شد. گردد و تمام شد. مراد کمال نور ماه در شب چهارده است که ماه در این حالت فروغ و زیبایی خاصی دارد.

«لَتَرْكَبُنَّ»: قطعاً حال به حال می‌گردید و احوال و اوضاع گوناگونی را پشت سر می‌گذارید.

«يُكَذِّبُونَ»: به کار بردن فعل مضارع، برای استمرار است، و گواه بر این معنی که کافران در تکذیب های خود اصرار داشته و دارند.
«يُوعُونَ»: نگاه می‌دارند. در ظرف دلها پنهان می‌نمایند و به دل می‌گیرند (مراجعه شود به سوره: معارج / 18، سوره حاقه / 12). (فرقان).

ترجمه و تفسیر

«فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ» (16):

(پس نه چنین است، قسم به شفق) (لا) برای تأکید قسم آمده است. یعنی به سرخی افق که بعد از غروب آفتاب پدیدار می‌گردد، مؤکدا قسم یاد می‌کنم.
امام ابوحنیفه (رح) می‌فرماید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقت و نازکی آن شفق نامیدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (17):

(و سوگند به شب و آنچه را جمع‌آوری میکند،) یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و در پیچانده است زیرا شب پراکنده‌گان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد. «تفسیر انوار القرآن»
در تفسیر «صفوة التفسير» آمده است: مفسران گفته‌اند: تمام مخلوقات در شب آرامش می‌یابند و انسان و حیوان و حشرات که در خلال روز پراکنده‌اند، جمع می‌شوند. پس هر یک به محل و لانه‌ی خود پناه می‌برد. از این رو بر انسان منت نهاده و گفته است: و جعل الليل سكناً. پس با فرارسیدن روز همه پراکنده می‌شوند و با آمدن شب همه به پناهگاه‌های خود پناه می‌برند.

«وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» (18):

(و قسم به ماه آنگاه که بدر کامل میشود)، اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می‌نامند و در نیمه ماه قمری رخ می‌دهد.

الله متعال برای تأکید، به سه چیز قسم شدید و قوی می‌خورد.

1 - شفق: یعنی سرخی بعد از مغرب تا نماز عشا.

2 - شب و هرچه در شب رخ می‌دهد و هرچه در شب برای موجودات رخ می‌دهد.

3 - ماه، زمانی که بدر کامل و 14 شبه است.

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» (19):

(حتماً بالا روید از طبقه‌ای به طبقه‌ای) «طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»: «مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری طی خواهید کرد: نطفه، علقه، مضغه، حیات. مرگ. سپس حیات دوباره» و هیچ وقت به یک حال نمی‌مانید.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی با مصایب متوالی که هر یک از دیگری شدیدتر است روبرو می‌شوید. این احوال (خوف، ترس) عبارتند از مرگ و حوادث پس از آن از قبیل بیم و هراس‌های روز قیامت و آشفتگی‌های ناشی از آن. (روح المعانی ۸۲/۳۰).

مفسر طبری فرموده است: یعنی از شدت بیم و فزع روز قیامت احوال و اوضاعی پراضطراب می‌بینند. (تفسیر طبری ۸۰/۴۰).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌فرماید: یعنی شما در یک حال نخواهید ماند، بلکه از جوانی به پیری، از پیری به مرگ، از مرگ به برزخ، از برزخ به زندگی دوباره، از زندگی دوباره به صحرای محشر و از آن جا به سوی حساب و کتاب و مراحل مختلف سزا و جزا خواهید رفت. برای اثبات این حقیقت به سه چیز سوگند یاد شده است. یکی به شفق سرخ پس از غروب آفتاب، دیگری به تاریکی شب پس از سپری شدن روز و گرد هم آمدن انسان ها و حیوان های بی شماری که به هنگام روز در زمین پراکنده می شوند و سوم به کامل شدن گام به گام هلال ماه. گویا این چند پدیده آشکارا بر این امر شهادت می دهند که جهانی که انسان در آن زندگی می کند، در آن هیچ جای ایستایی نیست، بلکه در هر سو یک تغییر و دگرگونی پله به پله ای دیده می شود؛ از این رو این گمان کافران درست نیست که با آخرین نفس زندگی همه چیز تمام می شود.

«فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (20)

(پس چیست آنرا که ایمان نمی‌آورند؟! یعنی ایشان را چه شده که به الله یگانه و پیامبرش ایمان نمی‌آورند؛ حال آنکه بر اهینی را پیش روی آنان نهاده، دلایل را اقامه نموده، حجت‌ها را بیان داشته و راه‌های استدلال را واضح کرده است؟ بلی! شواهد یگانگی قایم، نشانه‌های الوهیت آشکار و آثار ربوبیت هویدا است.

«وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (21):

(و چون قرآن بر آنها خوانده میشود سجده نمی‌کنند؟! سر تسلیم خم نمی‌کنند و برای خدای رحمان سجده نمی‌برند؟ یعنی بعد از شنیدن این کلام اعجاز آور، چه چیزی آنان را از پذیرش آن باز داشته و از ایمان بدان منع کرده است؟

کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان‌که امام ابوحنیفه (رح) با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجا است. «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر معارف القرآن در تفسیر ذیل آیه مبارکه آمده است:

معنای «سجده و سجود» در لغت به معنای خم شدن است و این کنایه از اطاعت شعاری و فرمانبرداری است، و ظاهر چنین است که مراد از سجده در اینجا سجده ی اصطلاحی نیست، بلکه مقصود از آن خم شدن همراه با اطاعت به بارگاه الله است، که به آن خشوع و خضوع می‌گویند، و وجهش ظاهر است، که حکم سجده در این آیه، متعلق به هیچ آیه ای نیست، بلکه متعلق به کل قرآن است، لذا اگر از این سجده اصطلاحی مراد باشد، لازم می‌آید که بر تلاوت هر آیه از کل قرآن سجده لازم گردد، و بنابر اجماع کل امت این مراد نیست، و کسی از سلف و خلف موافق آن نیست، اکنون مانده این مسئله که آیا با تلاوت و شنیدن این آیه سجده واجب است یا خیر؟

اگر چه با قدری تأویل می‌توان از این آیه بر وجوب سجده استدلال نمود، هم چنان که برخی از فقهای احناف گفته اند که در اینجا مراد از القرآن کل قرآن نیست، بلکه الف و لام عهد خارجی است، و مراد از این فقط همین آیه می‌باشد، اما این نوعی تأویل است،

که می توان آن را در حد احتمال صحیح گفت، اما به ظاهر بعید است که منظور قرآن همین باشد، والله اعلم

بنابر این، صحیح این است که در خصوص این آیه می توان از روایات حدیث و تعامل صحابه در این باره فیصله کرد. روایات حدیث در باره ی سجده ی تلاوت مختلف است، از بعضی وجوب و از بعضی دیگر مجاز و رخصت معلوم می گردد. بنابر این، مسئله در میان ائمه ی مجتهدین نیز مورد اختلاف قرار گرفته است. نزد امام ابوحنیفه بر این آیه، سجده ی تلاوت واجب است هم چنان که بر آیات دیگر سور مفصل واجب است، و استدلال او در این باره از احادیث مندرج در ذیل است: در «صحیح بخاری» آمده است که حضرت ابورافع فرمود: روزی نماز عشا را پشت سر حضرت ابوهریره خواندم، او سوره ی «انشقاق» را در نماز تلاوت کرده و بر این آیه سجده کرد، من از او پرسیدم این چه سجده ای است؟ فرمود: من پشت سر ابوالقاسم در نماز بر این آیه سجده کرده ایم.

شیخ قرطبی از ابن عربی نقل کرده است که صحیح این است که این آیه هم از آیات سجده است، بر خواننده و شنونده ی آن، سجده واجب است، اما کسانی که ابن عربی در میان شان مقیم بود، سجده کردن بر این آیه، در میان آنها رایج نبود، شاید آنها مقلد امامی بوده اند که نزد او سجده واجب نبوده است، پس ابن عربی می گوید: من این طریقه را برگزیدم که هرگاه جایی امام بشوم، سوره ی «انشقاق» را نخوانم؛ زیرا نزد من بر این آیه، سجده واجب است، اگر سجده نکنم گناهکار می شوم، و اگر بکنم کل جماعت به این عمل، مرا از دیدگاه بدی می نگرند، پس چرا بدون جهت اختلاف ایجاد کنم، والله سبحانه و تعالی اعلم (تفسیر معارف القرآن: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور).

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ» (22):

(بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار میکنند!) واقعیت امر این است که کافران به کتاب الهی کفر ورزیدند، کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» (23):

(و خداوند آنچه را در دل پنهان میدارند بخوبی میداند!) حق تعالی از کفر و تکذیبی که در سینه جمع می کنند و به اموری که در ضمیر دارند آگاه است، به امور پنهانی آنان داناست و به آنچه در سینه ها و نیت های خویش از کفر و تکذیب مخفی می سازند علماً احاطه دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یوعون یعنی عداوت و دشمنی پیامبر و مؤمنان را در دل خود نهان می دارند. (البحر ۴۴۸/۸).

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (24):

(پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده!) ای رسول الله به کسانی که شنیده و عمل نمی کنند بشارت عذاب بزرگی بده. این صیغه های بشارت در اینجا و جاهای دیگر در قرآن عظیم الشأن دلالت بر استهزا می کنند. آنان را خبر ده که عذاب دردآوری در انتظارشان است، عقوبت در پیش روی آنان قرار دارد، جایگاه آنان آتش است و مستقر آنان دوزخ است. در التسهیل آمده است: قرار دادن بشارت در محل انذار برای سرزنش کفار است. (التسهیل ۱۸۸/۴).

بشارت:

در قرآن عظیم الشان و کتب لغت، کلمه «بشارت» در خبر مسرت بخش (مژده دادن) و اندوه بخش هر دو به کار رفته است اما طبق قرائن یکی از این دو معنا مشخص می شود. (قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، جلد 1، صفحه 194) خود کلمه «بشارت» (بشارة) در قرآن عظیم الشان نیامده، اما مشتقات آن ذکر شده است؛ مانند «بُشْرَى»: «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ»؛ (آل عمران، 126). خدا آن را (یاری فرشتگان) برای شما بشارت و خبر شادی بخش قرار داد. کلمه «بُشْرَى» در این آیات و مانند آن به معنای خبر مسرت بخش و مژده به کار رفته است.

اما کلمه «بُشْرَى» در قرآن کریم، به هر دو معنای بشارت آمده است؛ مانند: «بُشْرَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ (سوره بقره: 25) به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. کلمه «بُشْرَى» در این آیه، به معنای مژده و خبر شادمانی آمده است. «بُشْرَى الْمُنافِقِينَ بِأَنْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (سوره نساء: 138) به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است. و «فَبُشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» در این آیات، کلمه «بُشْرَى» به معنای خبر اندوه بخش بوده که استعمال این کلمه، یک نوع استعاره و یا تحکم است؛ یعنی، غیر از عذاب هیچ چیز دیگری برای آنان نیست؛ زیرا چون موعظه و پند و نصیحت در دل های کفار و بت پرستان هیچ گونه اثری نمی گذارد، خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده که به آنان عذاب دردناک و عقوبت را اعلام نماید، و نوعی طعن و سرزنش است.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (25):

(مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنان پاداشی است قطع نشدنی!) پاداشی کامل و تمام نشدنی، شادمانی بی اندوه و عطای بی منت آمده است. عطای بزرگ، نعمت های پسندیده، فراوانی کامل و مزد عظیمی برای ایشان بخشیده شده و بر علاوه مورد بهترین ستایش قرار می گیرند.

پروردگار با عظمت ما بعد از این که احوال و اوضاع شقاوتمندان را بیان نمود، سوره مبارکه را با ذکر نعمت هایی که به نیکان می دهد خاتمه داده است که در واقع به مثابه ای توضیح اجمالی است که در اول سوره می باشد؛ چرا که در اول سوره آمده بود که هر کس جزای عمل خود را می یابد: «يا أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحا فملاقيه.»

قیامت و علایم آن:

ابو بکر الجزائری یکی استادان شهیر تفسیر و حدیثی در مدینه منوره در کتاب خویش (عقیده المؤمن) روز قیامت را چنین تعریف و توصیف نموده است: «ان المراد من يوم القيامة امران: فناء هذه العوالم كلها وانتهاء هذه الحياة بكاملها والثاني إقبال الحياة الآخرة وابتدائها، فدل لفظ اليوم الآخر على آخر يوم هذه الحياة وعلى اليوم الاول والاخر من الحياة الثانية اذ هو يوم واحد لا ثانيه له فيها البتة» (هدف از روز قیامت دو چیز است: اول زوال و فنا همه این جهان، فنا و ختم زندگی. دوم آغاز وابتدا زندگی دیگر.

پس لفظ آخرت بر آخرین روز زندگی این جهان و بر اولین روز و آخرین روز زندگی دوم دلالت میکند، بخاطر اینکه تعریف روز قیامت چنین بیان یافته است:

«هو الحادثة الكونية العظمى التى تطوى عند ها السموات والارض وينتشر فيها النظام الكونى» (روز قیامت يك حادثه بزرگ كونی است كه در آن آسمان ها و زمین با هم درهم می چسبند و نظام كونی امروزه در آن در هم و بر هم میگردد). ابوبكر بن ابوالدنيا از مقداد بن اسود نقل میکند كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنیده است كه فرمودند:

«روز قیامت آفتاب به اندازه يك یا دو ميل (سليم بن عامر يكي از راویان حدیث میگوید: نمیدانم منظور از ميل مسافت زمین است یا منظور همان ميلي است كه با آن سرمه در چشم می كنند) به مردم نزدیک می شود و مردم در گرمای آن به تناسب اعمال شان عرق می ریزند. گروهی تا پشت پایشان و گروهی تا زانو و گروهی دیگر تا كمر بند شان و گروهی تا حلقوم به اندازه بيني و گروهی تا پیشانی در عرق قرار دارند. سپس رسول الله صلي الله عليه وسلم اشاره به دهان مباركش کرده و فرمودند: و گروهی كه عرق آنها را در برمی گیرد و غرق مینمایند». (مسلم و ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده اند).

در صحیحین از ابوهریره روایت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «هفت گروه اند كه در روزي كه هیچ سایه ای به جز سایه خداوند وجود ندارد خداوند آنها را زیر سایه خودش میگیرد. رهبر عدالت پیشه، جوانی كه در عبادت خدا كلان شده باشد، و مردی كه قلبش به مسجد معلق است، و دو نفری كه در راه خدا با یكدیگر دوست شده و نشست و برخاست شان به خاطر الله باشد، و مردی كه وقتی زنی با شخصیت و زیبا از او تقاضای فعل حرامی را كند بگوید: من از الله می ترسم، و کسی كه آنقدر مخفیانه صدقه میدهد كه دست چپش از صدقه دست راستش بیخبر میماند، و کسی كه در خلوت با یاد خدا اشك بریزد».

همه این زمانی است كه مردم در جایگاه تنگ و تاریکی قرار دارند، جایی طاقت فرسا مگر بر كسانی كه خداوند به آنها لطف نماید و آسان كند، از خداوند می خواهیم كه آن روز را بر ما آسان نموده و ما را از سختی هایش به دور بدارد (آمین).

وقتی مردم از قبرهایشان برمی خیزند زمین را به گونه ای دیگر می بینند. كوهایش مسطح گشته و تپه ها از بین رفته اند، شكلش تغییر یافته، رودها خشك شده و درختان ریشه كن گشته و دریاها برافروخته شده اند. پستی و بلندی هایش یكسان شده و شهرها و روستاها خراب گشته اند، زلزله ها رخ داده و زمین همه محتویاتش را بیرون ریخته است كه انسان می پرسد: زمین را چه شده است؟

آسمان ها نیز به همین صورت تغییر یافته است. ستارگان خاموش شده و متلاشی گشته اند و آسمان شكافته شده و تكه تكه گردیده است و فرشتگان همه جا را احاطه کرده اند و آفتاب و ماه در يك جا جمع شده و تاریك شده اند كه بعد از آن خاموش میشوند. ابوبكر بن عیاش از ابن عباس نقل می كند كه فرمود: «وقتی مردم از قبرها بیرون می آیند، می بینند كه نه زمین زمین قبلی است و نه مردم مردمی هستند كه قبلاً آنها را می شناخته اند».

خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (سوره ابراهیم/ 48) «روزي كه زمین به زمین دیگری و آسمان ها به آسمان

هاي ديگري تبديل ميشوند و مردم در پيشگاه خداوند يگانه مسلط حضور به هم ميرسانند».

«يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا * قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (طور / 11-9).
 «روزي كه آسمان سخت به تكان و جنبش ميافتد و در هم ميلود * و كوها شتابان روان ميگردند * در آن روز واي بر تكذيبكنندگان».
 «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (سوره الرحمن/ 40-37)
 «بدانگاه كه آسمان شكافته شود و همچون روغن گداخته اي گردد، پس كدامين نعمت پروردگارتان را تكذيب ميكنيد، در آن روز وقت آن نيست كه انس و جن از گناهانشان پرسيده شود، پس كدامين نعمت پروردگارتان را انكار ميكنيد».
 «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ، وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ، يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ» (سوره الحاقه / 18-15)
 «بدان هنگام است كه آن واقعه (روز قيامت) رخ ميدهد، و آسمان از هم مي شكافد و پراكنده ميشود، و در آن روز سست و نا استوار ميگردد، و فرشتگان در اطراف و كناره هاي آسمان قرار ميگيرند و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را حمل مينمايند، در آن روز به خدا عرضه ميشويد و چيزي از كار هاي پنهانيتان مخفي و پوشيده نيماند».

در صحيحين از سهل بن سعد ساعدي رضي الله عنه روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «روز قيامت مردم بر سرزميني بسيار سفيد و صاف كه هيچ مرز بلندي بر آن وجود ندارد محشور ميشوند».
 امام احمد از عايشه صديقه رضي الله عنها نقل مي كند كه فرمود: «من اولين كسي بودم كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد آيه: «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (سوره ابراهيم / 48)

سؤال نمودم، پرسيدم: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم! مردم در اين حالت كجا هستند؟
 فرمود: (بر صراط)». (امام مسلم و ترمذي و ابن ماجه نيز روايت کرده اند).
 مسلم در روايتي ديگر از ثوبان خدمتگار رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت مي كند كه: يكي از علماي يهود در مورد اين آيه از رسول خدا صلي الله عليه وسلم سؤال نمود:
 رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «در تاريخي نزديك پل صراط».
 آيات مربوط به قيامت در بيشتر سوره هاي قرآن كريم وجود دارد. امام احمد از ابن عمر رضي الله عنه نقل مي فرمايد: كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: كسي كه مي خواهد از نزديك قيامت را تماشا كند، سوره هاي «التكوير» و «الانفطار» و «الانشقاق» و سوره هود را بخواند. (- به روايت امام احمد از عبدالرزاق از عبدالله بن يحيي صنعاني از عبدالله بن يزيد صنعاني از ابن عمر از رسول الله صلي الله عليه وسلم، ترمذي نيز اين حديث را روايت نموده است).
 «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ (1) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يَحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8) وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9) وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ

ظَهَرَهُ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11) وَيَصْلِي سَعِيرًا (12) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (14) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (سورة الانشقاق / 1-15)

«هنگامي که آسمان مي شکافد، و فرمان پروردگارش را مي برد و چنين نيز سزاوار است، و هنگامي که زمين گسترده مي شود، و هر چه در درون خود دارد بيرون ريخته و خالي مي گردد، و فرمان پروردگارش را مي بريد و سزاوار نيز همين است، اي انسان، تو با تلاش و رنج فراوان به طرف پروردگار خود رهسپاري و سرانجام او را ملاقات خواهي نمود، در آن وقت هر کسي نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آساني خواهد شد و خرم و شادمان به سوي خانواده اش برميگردد، و اما آن کسي که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، مرگ را فرياد زده و آرزوي هلاکت ميکند، و به آتش سوزان دوزخ خواهد رسيد، او در دنيا در ميان خانواده اش سرمست و مسرور بوده است، او گمان مي کرده که هرگز به سوي خدا باز نخواهد گشت، آري! پروردگارش او را ميديده و آگاه از حالش بوده است».

اسرافيل فرشته مأمور دميدن در صور، دو مرتبه به اذن خداوند در صور مي دمد: بار اول جهت پايان دادن به دنيا و از بين رفتن تمام موجودات روي زمين و آسمان (به جز کساني که خدا بخواهد) و تغييرات و تبديلاتي که جهت شروع روز قيامت در زمين و آسمان صورت مي گيرد مي باشد و بار دوم جهت برخواستن موجودات و انسان ها از قبر هايشان و شتافتن به سوي صحراي محشر جهت رويارويي با خداوند و گرفتن کارنامه اعمال است.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَقَقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأُشْرِقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءُ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ» (سورة الزمر / 67-70) «در صور دمیده خواهد شد و تمامی کساني که در آسمان ها و زمين هستند مي ميرند، مگر کساني که خدا بخواهد، سپس بار ديگر در آن دمیده ميشود که به ناگاه همه مردم از قبرها به پاخواسته و به اطراف مينگرند * و زمين با نور خدا روشن ميشود و نامه اعمال توزيع مي گردد و پيغمبران و گواهان آورده مي شوند و به درستي بين مردم قضاوت مي شوند و اصلاً به آنها ستمي نمي شود * و به تمام و کمال جزاي هر کاري را که انسان کرده است بدو داده مي شود و خداوند بهتر مي داند که آنها چه کارهايي را مي کرده اند».

اما سختي روز قيامت بيشتر مختص کافران خواهد بود و کساني که در دنيا به آيات خداوند کفر ورزيده اند در حقيقت خود به خودشان ظلم کرده اند چرا که با کفر ورزیدن خود را مستحق عذاب و قهر و غضب الهي ساخته اند درحالي که در دنيا بدانها هشدار داده شده بود.

خداوند متعال مي فرمايد: «وَيَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ آخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (النمل / 87-88) «و روزي که در صور دمیده ميشود تمام کساني که در آسمانها و زمينند وحشت زده و هراسناک شوند مگر کساني که خدا بخواهد و همگان فروتنانه در پيشگاه خدا حاضر و آماده ميگردند * و

کوه ها را ساکن و بي حرکت مي پنداري در حالي که مانند ابر ها در سير و حرکت هستند، اين ساختار خداوندي است که همه چيز را محکم و استوار آفريده است، مسلماً از کارهاي شما آگاه است». «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْ يَّوْمٍ عَسِيرٍ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (سوره المدثر / 10-8) «هنگامي که در صور دمیده شود * آن روز، روز سختي خواهد بود * بر کافران آسان نخواهد بود».

امام احمد از ابن عباس رضي الله عنه نقل مي کند که در تفسير آيه: «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ» (سوره المدثر: 8) از رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت کرده است که فرمودند: «چه کار خواهيد کرد در حالي که مسئول دميدن در صور آن را در دست گرفته و پيشاني را به جلو آورده و منتظر امر خداوند است تا در آن بدمد؟» ياران پرسيدند: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم چه بگوييم؟ فرمود: بگوييد: «حسبنا الله و نعم الوكيل، علي الله توکلنا». «خدا براي ما بس است و چه خوب پشتوانه ايست، بر خدا توکل نموديم».

پس با نفخ اول در صور، نظام آفرينش کنوني به هم مي ريزد و از شدت انفجار همه موجودات جان مي دهند و آسمان ها و زمين از مسيرهاي طبيعي خود خارج گشته و در يك کلام زلزله قيامت رخ مي دهد که اين همه حوادث مقدمه اي خواهد بود جهت بازگشت به خدا و پس دادن حساب در روز قيامت. سپس بعد از مدت چهل سال بار ديگر صور دمیده مي شود که همه مردگان بدون در نظر گرفتن زمان مرگ شان مبعوث گشته و مات و حيرت زده به خاطر تغييراتي که در نظام آفرينش مي بينند، به اطراف خود نگاه مي کنند و آنجاست که تبهکاران به بدبختي و روسيايي خود پي برده و ديوانه وار به اين طرف و آن طرف مي دوند و در نهايت با بدني عريان و پا ي لوچ به سوي صحراي محشر روانه مي گردند. و چه زيبا خداوند در يك جمله چنين بيان مي کند: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (سوره طه / 55) «ما شما را زمين آفريده ايم و بدان باز مي گردانيم، و بار ديگر شما را از آن بيرون مي آوريم».

سوالاتي ضروري در روز قيامت:

انسان ها در مورد معبودي که عبادت کرده اند، مورد سؤال قرار مي گيرند. از آنان سؤال ميشود که پيامبران را اجابت کرده اند يا خير. انسانها درباره اعمالی که انجام داده اند و از نعمت هايی که در دنيا از آنها بهره برده اند و از عهد و پيمانها و از گوش، چشم و دلهاي شان سؤال خواهد شد. در اين بحث از موارد ذکر شده صحبت خواهد شد.

1 - کفر و شرک:

نبايد فراموش کرد، مهمترين سؤالي که در روز قيامت از انسانها بعمل مي آيد راجع به کفر و شرک است. از آنها درباره معبود هايشان سؤال ميشود. خداوند مي فرمايد: آيه: «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ». (سوره الشعراء: 92 - 93) (و بدیشان گفته مي شود: کجا هستند معبودهاي تان که پيوسته آنها را عبادت مي کرديد؟ (معبودهاي) غير از خدا. آيا آنها (در برابر اين شدائد و سختي هايی که اکنون با آن روبرو هستيد و هستند (بتها) شما را کمک مي کنند يا خويشتن را ياري مي دهند؟).

«وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ». (سوره القصص: 62)
 (روزي (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می‌دارد و می‌گوید: آن شرکائی که برای من گمان می‌بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب‌ها و پرده‌ها کنار رفته‌اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه‌های انس و جتی که می‌پنداشتید و می‌پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند).

انسان‌ها درباره اینکه غیر از خدا چه کسی را عبادت می‌کردند و اینکه جانوران و انواع هدایا را به معبودهای باطل تقدیم می‌کردند مورد سؤال قرار خواهند گرفت آیه: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ». (سوره النحل: 56) «(کافران) برای بتهائی که چیزی نمیدانند (زیرا که جمادند)، بهره‌ای (از حیوانات و ارزاق خود) که ما بدیشان داده‌ایم قرار میدهند (و بدین وسیله بدانها تقرب می‌جویند). به خدا سوگند! (در دادگاه قیامت) از این دروغ و بهتانها باز پرسى خواهید شد (و سزای کردارتان داده میشود).

و راجع به تکذیب پیامبران مورد سؤال قرار می‌گیرند: آیه: «وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ». القصص: 65 – 66) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد میدارد و می‌گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟ در این هنگام (بر اثر حیرت و دهشت) همه خبرها از یادشان میرود (و جملگی دچار فراموشی میشوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت و حتی از خوف و ترس) نمیتوانند چیزی از یکدیگر هم بپرسند).

2- در دنیا چه عملی را انجام داده‌اند؟

انسان در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده است مورد بازخواست قرار می‌گیرد. «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (سوره الحجر: 92 – 93)
 (به پروردگارت قسم! که حتماً (در روز رستاخیز از آنچه در دنیا مردمان انجام میدهند) از جملگی ایشان پرس‌وجو خواهیم کرد. (سؤال و بازخواست میکنیم) از کارهائی که (در جهان) می‌کرده‌اند).

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ». (سوره الأعراف: 6) (در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوي آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و چه دیده‌اید؟).

در سنن ترمذی از ابی برزه أسلمی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة، حتي يسأل عن عمره فيم أفناه، وعن علمه فيم فعل، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفق؟ وعن جسمه فيم أبلاه؟» (جامع الاصول (436/10) و شماره آن: 7969). (در روز قیامت هیچ کس نمیتواند قدم بردارد تا اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال نشود:

۱- عمرش را در چه چیزی صرف نمود.

۲- جوانی‌ات را با چه چیزی بسر برد.

۳- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد.

۴- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد و در چه چیزی خرج نمود).

باز در سنن ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتي يسأل عن خمس: عن عمره فیم أفناه؟ وعن شبابه فیم أبلاه؟ وعن ماله من أين اکتسبه، وفیم أنفقه، وماذا عمل فیما علم».

(در روز قیامت هیچ کس نمی تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اینکه در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

1 - عمرش را در چه چیز صرف نمود.

2 - مقطع جوانی را با چه چیزی بسر برد.

3 - مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد.

4 - مال و ثروتش را در چه چیزی خرج نمود.

5 - تا کجا به علم و دانشش عمل کرد).

آنچه که در حدیث مذکور و یا امثال آن قابل توجه است، اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را بسوی احتیاط و تخفیف در جمع آوری اموال دعوت می کند، زیرا به هر میزان که مال انسان زیاد باشد، مدت محاسبه اش نیز به همان میزان زیاد و طولانی خواهد بود. و به هر میزان که مال و دارایی اش اندک باشد، مدت زمان حسابش به همان میزان کوتاه بوده و به سرعت تمام به بهشت برده می شود. از رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «إن فقراء المهاجرين يسبقون الأغنياء، يوم القيامة إلى الجنة بأربعين خريفاً». (مهاجرین فقراء به مدت چهل سال جلوتر از مهاجرین اغنیاء به بهشت برده می شوند).

3 - نعمت هایی که مورد استفاده بوده اند:

خداوند روز قیامت از نعمت هایی که در دنیا به انسان اعطا فرموده، میفرماید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». (سوره التكاثر: 8) (سپس در آن روز از ناز و نعمت باز خواست خواهید شد).

مقصود از نعمت موارد زیر می باشند:

شکم سیر، آب خنک، سایه خانه و مسکن، تعدیل در ساختار جسم و روح و لذت خواب. سعید بن جبیر رضی الله عنه میگوید: حتی یک جرعه عسل مورد بازخواست واقع میشود.

مجاهد میگوید: تمام لذات دنیوی شامل بازخواست می باشند.

حسن بصری می گوید: نعمت صبح و شام نیز از جمله نعمت هایی هستند که انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابن عباس میگوید: نعیم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسیر ابن کثیر: (364/7) انواع نعمت هایی که شمرده شدند، از باب تنوع در تفسیر نعمت بود و گر نه نعمت های خداوند بسیار زیادند و قابل شمارش نیستند: «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا». (سوره ابراهیم: 34) (و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمیتوانید آنها را شمارش کنید).

بعضی نعمت ها ضروری و برخی دیگر از مکملات هستند و مردم نیز در ارتباط با نعمت یکسان نیستند. مردم یک دوران از نعمت هایی بهره می جویند که در دوره بعدی

یا قبلی وجود نداشته و ندارند. در شهری نعمت هایی یافت میشوند که در شهر دیگر یافت نمی شوند. انسان ها از تمام این نعمت ها مسؤل خواهند بود.

در سنن ترمذی از ابی هریره روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«إِنْ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُ الْعَبْدُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النِّعَمِ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أَلَمْ نَصْحَ لَكَ بِجَسَمِكَ؟

وَنُرُوكَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ». مشکاة المصابیح: (2/656) و شماره آن: (1596).

(روز قیامت اولین سؤالی که در باره نعمت ها از انسان پرسیده میشود این است که: آیا جسمی سالم را به تو نداده بودیم؟ و از آب سرد تو را سیراب نکرده بودیم؟).

بعضی از مردم نعمت های بزرگ و با ارزش الهی را که به آنان عنایت شده اند، درک نمی کنند و قدر نعمت یک جرعه آب، یک لقمه طعام، مسکن، همسر و فرزندان را نمی دانند و نعمت را تنها در ساختمان های مجلل، باغ ها و سواری های آخرین مدل منحصر میدانند.

شخصی از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال کرد و گفت آیا ما از مهاجرین فقراء نیستیم؟

عبدالله از وی سؤال کرد: آیا همسر داری که نزد وی بروی؟ گفت: دارم، بعد سؤال کرد:

آیا منزلی برای سکونت داری؟ گفت: دارم. عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از ثروتمندان هستی.

آن شخص گفت: علاوه بر این من خدمت گزارانی نیز دارم، عبدالله بن عمرو

گفت: پس تو از جمله سلاطین هستی. صحیح مسلم: (4/2285) و شماره آن: (2979).

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ». (دو نعمت وجود دارند که بسیاری از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زیان هستند: تندرستی و فراغت وقت).

معنی حدیث این است که اغلب مردم در شکر و قدردانی از این دو نعمت کوتاهی می کنند، و به مقتضای آن دو، عمل نمی کنند و هرکس به مقتضای آنچه که بر وی واجب است عمل نکند، در خسارت است.

در مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا بَأْسَ بِالْغَنِيِّ

لَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَالصَّحَّةَ لَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ خَيْرٌ مِنَ الْغَنِيِّ، وَطَيِّبَ النَّفْسِ مِنَ النِّعَمِ».

(کسانی که از معصیت خداوند می ترسند ثروت برای آنها هیچ اشکالی ندارد. تندرستی برای کسانی که از خداوند می ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاکیزه از جمله نعمت ها است).

در صحیح مسلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَلْقَى (الرَّبَّ) الْعَبْدُ فَيَقُولُ: أَيُّ قُلٍّ، أَلَمْ أَكْرَمْكَ، وَأَسْوَدَكَ، وَأَزَوَّجَكَ،

وَأَسْخَرَ لَكَ الْخَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذْرَكَ تَرَأْسَ وَتَرْبَعٍ؟ فَيَقُولُ: بَلَى. قَالَ: فَيَقُولُ: أَفْظَنَنْتَ أُنْكَ

مَلَاقِي؟ قَالَ: فَيَقُولُ: لَا. فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِي. ثُمَّ يَلْقَى الثَّانِي فَيَقُولُ: أَيُّ قُلٍّ،

أَلَمْ أَكْرَمْكَ، وَأَسْوَدَكَ، وَأَزَوَّجَكَ، وَأَسْخَرَ لَكَ الْخَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذْرَكَ تَرَأْسَ وَتَرْبَعٍ؟

فَيَقُولُ: بَلَى. أَيُّ رَبٍّ، فَيَقُولُ: أَفْظَنَنْتَ أُنْكَ مَلَاقِي؟ فَيَقُولُ: لَا. فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنْسَاكَ كَمَا

نَسِيتَنِي. ثُمَّ يَلْقَى الثَّلَاثَ، فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَمَنْتُ بِكَ وَبِكَتَابِكَ وَبِرِسْلِكَ

وَصَلِيَّتِكَ وَصَمْتِكَ وَتَصَدَّقْتَ، وَيُثْنِي بِخَيْرِ مَا اسْتَطَاعَ. فَيَقُولُ: هَهْنَا أَذْنُ.

قال: ثم يقال له: الآن نبعث عليك شاهداً عليك، ويتفكر في نفسه، من ذا يشهد علي؟ فيختم الله علي فيه. ويقال لفخذه ولحمه وعظامه: انطقي فتتطق فخذه ولحمه وعظامه بعمله. وذلك ليعذر من نفسه. وذلك المنافق الذي يسخط الله عليه».

(وقتی که بنده با پروردگارش ملاقات می کند، پروردگار از وی سؤال می کند: ای فلانی! آیا از تو احترام نگرفتیم؟ سیادت و بزرگی را به تو ندادم؟ همسر به تو ندادم؟ گاو و شتران را در اختیار تو نگذاشتیم؟ که تو بر آنها سیادت نکردی؟ بنده در جواب می گوید: آری، پروردگار از وی سؤال میکند، آیا تو گمان کردی که روزی با من ملاقات می کنی و برای چنین کاری خود را آماده کرده ای؟ بنده می گوید: خیر. پروردگار می گوید: همانطور که تو مرا فراموش کردی، من نیز امروز تو را به فراموشی می سپارم. با نفر دومی ملاقات میکند، همان گفتگو میان او و پروردگارش انجام می گیرد. بعد خداوند نفر سومی را ملاقات می کند. همان سؤال را از وی می پرسد، می گوید: پروردگار! به تو و به کتاب تو و پیامبر تو ایمان آورده ام، نماز خوانده ام، روزه گرفته ام و صدقه داده ام، و تا می تواند پروردگارش را تعریف می کند. آنگاه پروردگار به او می گوید: بس است.

سپس خداوند به او می گوید: آیا گواهی علیه تو بیاوریم، او بخود می اندیشد. چه کسی علیه من گواهی می دهد؟ خداوند بر دل او مهر می زند و به ران، گوشت و استخوانهای او حکم می شود: سخن بگویند. آنگاه ران، گوشت و استخوانهای او پیرامون اعمالی که انجام داده است سخن می گویند تا عذری برای گناهانش باقی نمانده باشد و این معامله با منافقینی که مورد خشم خداوند هستند صورت خواهد گرفت).

سؤال از نعمت، در واقع سؤال از انجام شکر و سپاس در برابر نعمت هایی است که خداوند به انسان عنایت کرده است. هرگاه انسان شکر کند، در واقع حق نعمت را بجا آورده است. اما اگر منکر شود و از نعمت قدردانی نکند، خداوند بروی خشم خواهد کرد. در صحیح مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لِيرْضِي عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ، فَيُحْمَدَ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيُحْمَدَ عَلَيْهَا». (خداوند از بنده راضی و خشنود می شود وقتی که لقمه را بخورد و در برابر آن خدا را سپاس گوید، یا یک جرعه آب بنوشد و در برابر آن خدا را سپاس گوید). (مشكاة المصابيح و شماره آن: 42).

4 - عهد و پیمان:

خداوند انسانها را در برابر عهد و پیمانی که با او بسته اند مورد بازخواست قرار می دهد. آیه: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا». (سوره الأحزاب: 15) (آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند (و در دفاع از اسلام و مسلمین بایستند). عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست میشود).

و هرگونه عهد و پیمان جایز و مشروعی که میان انسانها بسته شود، خداوند در باره ایفاء و عدم ایفاء آن سؤال خواهد کرد. میفرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». (سوره الإسراء: 34) (و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده میشود).

5 - گوش، چشم و دل:

خداوند انسانها را در برابر تمام گفته هایشان مورد سؤال قرار می‌دهد. اینجا است که انسانها را از گفتن سخنان بدون علم و سندی حذر داشته است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً». (سوره الإسراء: 36)

(از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضا دیگر انجام می‌دهند) مورد پرسش قرار می‌گیرد).

قتاده می‌گوید: راجع به آنچه که دیده‌ای یا ندیده‌ای، شنیده‌ای یا نشنیده‌ای، میدانی یا نمی‌دانی، چیزی نگو، زیرا خداوند راجع به همه اینها از تو سؤال خواهد کرد.

ابن کثیر می‌گوید: خلاصه آنچه که در آیه بیان گردید، این است که خداوند متعال از گفتن سخن بدون علم و مدرک نهی کرده است حتی سخن مزنون و مشکوک را نیز جایز نشمرده است می‌فرماید: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ». (سوره الحجرات: 12)

در حدیث آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ». (نزدیک گمان نروید، زیرا که گمان از بزرگترین دروغ است) در سنن ابو داود آمده است: بدترین سواری و تکیه گاه انسان این است که به ظن و گمان سخن گوید.

و در حدیثی دیگر آمده است: «إِنْ أَفْرِي الْفَرِي أَنْ يَرِي الرَّجُلَ عَيْنِيهِ مَا لَمْ تَرِيَا». (بزرگتر از همه دروغ‌ها این است که انسان به چشم خود نشان دهد آنچه را که چشم ندیده).

و در حدیثی صحیح آمده است: «مَنْ تَحَلَّمَ حُلْمًا كَلَفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَيْسَ بِفَاعِلٍ». (تفسیر ابن کثیر: (308/4). (هرکس به دروغ بگوید: من خواب دیده‌ام، روز قیامت به وی امر می‌شود تا دو دانه جو را گره زند و او هرگز قادر به این کار نخواهد بود)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البروج

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه این سوره:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند جلّ جلاله به آسمان دارای برج ها، «بروج» نامیده شد. هکذا در برخی از تفاسیر نام این سوره بنام‌های: «البروج و السماء ذات البروج» نیز یاد گردیده است. این سوره با بیان جنایات گروهی شکنجه‌گر آغاز می‌شود که گودالی و خندق و چُقری عمیق حفر می‌کردند و آتشی عظیم در آن می‌افروختند و مؤمنان را به سوزاندن در آتش تهدید می‌کردند و هرکه دست از ایمان برنمی‌داشت، در آتش می‌انداختند. پروردگار با عظمت نیز آنان را به آتش سخت دوزخ وعده می‌دهد که با آتش دنیا قابل مقایسه نیست.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة البروج :

سورة «البروج» از جمله سوره های مکی است، دارای (۱) رکوع، (۲۵) بیست و پنج آیت، (۱۰۹) یکصدونه کلمه، (۴۷۵) چهار صد و هفتاد و پنج حرف، و (۲۰۴) دوصد و چهار نقطه. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرماید).

اکثریت مفسران در تفاسیر خویش این سوره را از سوره های «مکی» معرفی نموده و بدین باور آند که: هدف اصلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به سوی مقاومت، پایداری و استقامت است.

پیوند و مناسبت سورة البروج با سورة الانشقاق :

الف: هر دو سوره با سوگند به «السماء» شروع می‌شود.

ب: هر دو سوره به مؤمنان وعده می‌دهد و کافران را از مجازات الهی می‌ترساند و از شأن و بزرگی و عظمت قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آورده است.

ج: سوره‌ی پیشین می‌گوید: خداوند از دل و درون همه‌ی مشرکان با خبر است که نسبت به پیامبر و مؤمنان کینه و دشمنی دارند و پیوسته آنان را آزار و شکنجه‌ی روحی و جسمی می‌دهند، دست به تزویر، حيله، دروغ، فریب، می‌زند. هکذا سورة البروج به آن اشاره می‌کند که موقعیت ملت‌های کفر پیشه‌ی پیشین نیز چنین بوده آند.

فضیلت سورة البروج:

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز عشاء سوره «بروج» و «وَالسَّمَاءَ وَالطَّارِقَ» را می‌خواندند.

شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء و ضرر رسانی کفار است؛ با بیان این حقیقت که

کافران اُمتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوت‌های الهی ستیزه‌گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اخود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس

همین‌گونه از مُنکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

زمان نزول سورة البروج :

مضمون کلی سورة بروج خود گویای آن است که این سوره در آن دوره ی مکه ی معظمه نازل گردیده است که ظلم و ستم علیه مسلمانان با شدت هرچه تمام تر در جریان بود و کافران با شکنجه های طاقت فرسا تلاش داشتند مسلمانان را از راه ایمان و اسلام بازدارند.

أسباب نزول سورة البروج :

سبب نزول این سوره که بر محور أصحاب اخدود دور میزند، به‌طور مؤجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به‌نام زرعه بن‌تبان أسعد حمیری معروف به ذو نواس خبر رسید که بعضی از رعایایش از دین نصرانیت به دین اسلام و یا به نصرانیت؟؟ ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیله حُمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان اینکه یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودال های برکنند و در آنها آتش آفروخت آنگاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می‌کنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش می‌افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افکندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن‌کثیر مُشرك بود.

آشنایی با سورة بروج:

این سوره از جمله ی سوره‌های مکی می‌باشد که به بحث درباره ی عقاید اسلامی می‌پردازد. محتوای کلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایداری، مقاومت و استقامت است.

و محور بحث این سوره عبارت است از قصه ی «أصحاب أخدود» که نمونه ی بارزی از رشادت و ایثار و فداکاری است.

«أصحاب أخدود» همانها یکه خندق ها کردند و آتش های عظیمی در آن افروختند و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمان شان باز نگشتند.

- سوره در ابتداء به آسمان قسم یاد کرده است که دارای ستارگان شگفت‌انگیز و مدارهای بزرگی است که افلاک در آن شناورند.

و به روز با عظمت مشهود یعنی روز قیامت سوگند یاد کرده است. و به پیامبران و خلائق قسم خورده است که مجرمان نابود و ریشه‌کن می‌شوند، مجرمانی که مؤمنان را در آتش می‌انداختند تا از دین خود برگردند: «و السماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود».

- در سوره بعد از آن یادآور شده است که الله می‌تواند از دشمنانش انتقام بگیرد، از مجرمانی که در مورد بندگان و دوستان خدا به فتنه‌ انگیزی می‌پردازند: إن بطش ربك لشديد* إنه هو بیدی و یعید* و هو الغفور الودود* ذو العرش المجید.

- و در خاتمه سوره داستان فرعون ستمکار و بلا و نابودی و مصایبی را یادآور می‌شود که به سبب گردنکشی و طغیان دامنگیر فرعون و قومش شد: هل أتاک حدیث الجنود* فرعون و ثمود* بل الذین کفروا فی تکذیب* و الله من ورائهم محیط* بل هو قرآن مجید* فی لوح محفوظ. پایانی است جالب که با موضوع سوره کاملاً مناسب است.

أصحاب أخذود:

محدثین و سیرت نویسان داستان أصحاب أخذود را به روایات مختلفی نقل و نوشته اند، خلاصه و چکیده این داستان به استناد حدیثی (صحیح مسلم) در خلاصه ی تفسیر بیان شده است که سبب شأن نزول این سوره را نیز بیان مینماید.

سیرت نویسان می نویسند:

بنابر روایت ابن عباس (رض) در زمان پادشاهی «یوسف ذونواس در کشور یمن» مدت تقریباً هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاهن و در روایت ساحر ماهر و ذی خبره می زیست.

سیرت نویسان می افزایند: بعد از اینکه این ساحر مریض سخت شد، به حضور «یوسف ذونواس» رفته و عرض داشت که من دچار مریضی سخت و نا علاجی شده ام و اجل و مرگ من فرا رسیده است، پس لطفاً یک جوانی را در اختیار من قرار دهید تا سحر و جادوگری را به او تعلیم دهم، شاه به درباریان هدایت فرمود، تا جوانی ذکی و هوشیار را انتخاب و آنرا در اختیار ساحر قرار دهند.

در باریان جوان مورد نظر را یافتند و در اختیار جادوگر و ساحر دربار قرار دادند، مؤرخین این جوان را در روایت خویش «عبد الله بن تامر» معرفی داشته اند. این جوان مطابق تعلیمات ساحر، همه روزه، غرض آموزش و اخذ دوره سحری و جادوی، به قصر شاهی، نزد ساحر در رفت و آمد بود، در یکی از روز ها دربین راه به موعظه یک راهب و عالم مسیحی (که در آن وقت) دین مسیح دینی برحق بود) برخورد. این جوان بعد از استماع نصایح و عظم راهب، به حقیقت دین الهی پی برد، و سر انجام مسلمان شد، خداوند چنان ایمان کامل و قوی نصیب اش گردانید، که به خاطر ایمان اذیت‌های مردم را تحمل کرد. جوان (عبد الله بن تامر) از آن روز به بعد همه روزه به دیر و یاصومعه این عابد و عالم دینی میرفت و علاقمند بود که مدتی طولانی نزد این عالم روحانی باقی بماند و از وعظ و نصایح سودمند و علمی اش استفاده ببرد.

الله را عبادت میکرد و زیاد تر اوقات طوری اتفاق می افتاد که در رفتن به نزد ساحر چون مدتی زیادی نزد راهب باقی می ماند، تأخیر صورت میگرفت.

مؤرخین می افزایند: از اینکه جوان در زیادتری از روز ها به تأخیر در موعود خویش به نزد ساحر میرسید، ساحر او را تنبه میکرد و حتی او را میزد.

جوان به راهب مسیحی شکایت کرد و آنرا از ماجر و لت و کوب اش توسط ساحر در بار شاهانه، مطلع ساخت.

راهب به جوان گفت پسرم وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا معطل داشتند و هر گاه، اعضای خانواده گفت که چرا دیر به خانه آمدی بگو، ساحر مرا معطل نمود.

جوان در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید که یک شیر بزرگ و خطرناکی، راه مردم را مسدود نموده و میخواهد مردم را به هلاکت برساند، جوان گفت من امروز معلوم می کنم که نصایح و پند راهب بر حق است و یا هم کار و فعالیت های ساحر.

جوان سنگی را بر داشت و گفت «یا الله» اگر امر راهب در نزد تو محبوب تر است پس این شیر را باین سنگ بکش و سنگ بر سر شیر زد و او را کشت و مردم را از شر این شیر درنده نجات داد.

جوان داستان را به راهب اطلاع داد، راهب برای این جوان گفت: پسر من تو بزودی دستگیر خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی خواهشمندم مرا معرفی کنی.

آن جوان از آن تاریخ بعد شروع به مداوای مریضان می کرد و جذامی (لپرسی یا خوره مریضی خطرناک است که: معمولاً به دلیل یک باکتری به نام مایکوباکتریوم لپرا بروز پیدا می کند. این مریضی علائم آشکاری دارد که بیشترین اثرات آن روی قسمت های

عصبی بدن و نواحی پوستی شخص مریض دیده میشود) و برصی یعنی مریضی (پیشی) را معالجه و بهبودی میداد، در یکی از روز ها یکی از افراد وابسته به شاه که کور بود، نزد آن جوان آمده و تقاضای کرد که چشم او را بینا بسازد، جوان گفت من کسی را شفاء داده نمیتوانم، بلکه این پروردگار با عظمت است که شفاء دهنده است.

پس اگر تو ایمان به الله بیاوری من از الله خود میخواهم تا تو را بینا سازد، و در این راه از الله خود کمک می طلبم، آن شخص به شنیدن این حرف، ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفاء داد.

زمانیکه این شخص بینا شد نزد شاه «یوسف ذنواس» رفت و ماجرای شفا چشم خویش را به حضور شاه بیان داشت. شاه به این شخص گفت که کی تو را شفا داد؟ شخص گفت: پروردگارم.

شاه گفت: من.

شخص گفت: نه پروردگار من و تو.

شاه گفت: آیا غیر از من خدایی دیگری برای تو است.

شخص گفت: بلی پروردگار من و پروردگار تو الله است.

شاه به درباریان خویش امر گرفتاری و شکنجه او را صادر کرد.

شخص بعد از شکنجه جوانی را که به دوعای او بینا شده بود معرفی داشت.

شاه به گرفتاری آن جوان امر فرمود و جوان را نزد شاه حاضر نمودند. شاه بعد از حاضر شدن جوان در نزد اش از او پرسید: تو هستی که مریضان جذامی و مبروص را شفا میدهی؟

جوان گفت: من احدی را، شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.

شاه گفت: آیا غیر از من برای تو خدایی هست؟

جوان گفت: بلی خدای من و تو.

پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرک و معلّم اولی را معرفی کند.

جوان را آن قدر شکنجه کردند تا راهب را معرفی کرد.

موظفین در بار راهب را دستگیر و راهب را شکنجه غیر انسانی نمودند که حتی سر او را توسط، آره بریدند و جسد او را دونیم ساختند. و بجوان گفتند از دینت بر گرد، در غیر آن به همچو شکنجه ای روبرو خواهی شد.

جوان از تسلیم شدن و گذشت از راه خویش ابا و امتناع ورزید.

شاه دستور داد عده ای او را برداشته و بر فلان و فلان کوه بردند. اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدره عمیق پرتاب اش کنند تا پاره پاره شود.

سیرت نویسان می افزایند: زمان موعود رسید. درباریان جوان را گرفته و بر بالای کوه بردند. زمانیکه جوان بر سر قلعه کوه رسید دعا کرد: پروردگارا مرا از شر ایشان نجات ده.

میگویند با گفتن همین دعا کوه به لرزیدن آغاز کرد. همه محافظین همراه به قعر دره ها پرتاب و به هلاکت رسیدند. وجوان صحیح و سالم نزد شاه دوباره برگشت و برای شاه گفت: الله همه محافظین شما را به هلاکت رسانید.

شاه برای بار دوم به محافظین خویش امر فرمود تا او را گرفته و در میان امواج خروشان بحر غرق نمایند. محافظین جوان را گرفته بر کشتی سوار و روانه قعر بحر شدند. محافظین زمانیکه میخواستند که جوان را به بحر پرتاب کنند. جوان با خود گفت: الهی مرا از شر این ظالمان نجات ده! در همین اثنا کشتی یکجا با محافظین اش غرق و جوان صحیح و سلامتی نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را هلاک و غرق در بحر نمود.

جوان روی به شاه کرد و گفت: تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بر تنه درخت خرمایی به دار بزن. پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو: بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس از شنیدن این سخن شاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام «الله این جوان» و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان اصابت نموده و بدین ترتیب این جوان مؤمن به شهادت رسید. مردم که غرض تماشا آمده بودند به یک صدا فریاد کشیدند و گفتند: «ما ایمان به الله» این جوان آوردیم.

همکاران و پاسبانان شاه بعد از دیدن این صحنه رو به شاه کرده و گفتند: دیدی از آنچه میترسیدی به سرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.

شاه از این وضع عصبانی شد و دستور داد که خندق های عمیقی حفر کنند و در آن آتش به افروزند. هر شخص که از دین این جوان انکار کند آن را رها و سایرین که معتقد و مؤید دین این جوان شده اند، در چقری و گودال های آتش زنده بسوزانید! که در این میان تعدادی زیادی از مؤمنان طعمه حریق شدند. (مؤرخین تعداد مؤمنان موحد که طعمه این حریق شده اند تقریباً در حدود 12 الی 20 هزار نفر تخمین زده اند.)

سیرت نویسان می افزایند: در آنروز پروردگار با عظمت برای مؤمنان چنان قوت و استقامت نصیب گردانید که هیچ کدام از آنان بر ترک ایمان راضی نشدند و افتادن در آتش را پذیرفتند، ولی از دین و عقیده خویش انکار نه نمودند.

میگویند فقط یک زن که طفلی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خود داری کرد. آنگاه طفلش برایش گفت: مادر جان صبر کن، زیرا که حق با تو هست.

ابن کثیر می نویسد: در روایت محمد بن إسحق آمده است: جایی که کودک «عبد الله بن تامر» مدفون بود اتفاقاً بنابر ضرورت در زمان حضرت عمر فاروق اعظم حفاری شد و از آنجا جسد (عبد الله بن تامر) صحیح و سالم بیرون آمد که شسته نشده بود، و دستش بر

جراحت که تیر خورده گذاشته شده بود، یکی از ناظران دست او را از زخم بر داشت و از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتی بود که در آن کلمه «الله ربی» حک گردیده بود.

والی یمن موضوع را به حضرت عمر اطلاع داد. حضرت عمر در جواب گفت او را با وضعیت که وجود دارد یکجا با انگشتش دوباره دفن نماید.

این کثیر می نویسد که وقایع اتشوزی مؤمنان در خندق آتش سوزی، واقعه یگانه نبود، بلکه همچو وقایع دو و یا سه واقعه دیگری در منطقه دیگری نیز رخ داده است. و یکی از این واقعه در یمن (که وقوع آن در زمان هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمده است.) که قرآن عظیم الشأن آنرا در این سوره بیان نموده است، آن خندق نجران از ملک یمن است.

هدف کلی از بیان این داستان:

هدف کلی ونهای بیان این داستان را میتوان در نکات ذیل جمعبندی و خلاصه نمود:

- 1 - تعبیر مؤمنین که در مقابل عذاب و آزار و شکنجه‌ی دیگران صبر پیشه کنند.
- 2 - تخفیف و تهدید کافران که بدانند بعد از ظلم خود چه عذابی پیش رو خواهند داشت.

ترجمه و تفسیر سوره البروج

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَالٌ لِمَا يَرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لُوحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

ترجمه مؤجز:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (١): (قسم به آسمان که دارای برج هاست).
 «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (٢): (و قسم به همان روز موعود (= روز قیامت)).
 «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (٣): (و قسم به هر بیننده، و آنکه دیده میشود. (شاهد و مشهود) برخی از مفسرین مینویسند که شاهد (= روز جمعه) و «مشهود» (= روز عرفه).
 «قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (٤): (أصحاب أخذود (= خندق داران) به هلاکت (و نابودی) رسیدند).

«النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ» (٥): (خندق های پر از آتش و دارای هیزم فراوان).
 «إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (٦): (هنگامیکه بر (کناره) آن نشسته بودند).
 «وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (٧): (و آنان آنچه را با مؤمنان انجام میدادند تماشا میکردند).

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (٨): (و هیچ ایرادی از آنان نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (٩): (خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است).

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (١٠): (بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آنگاه توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند).

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (۱۱): «بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهر ها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ).

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲): (به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت است).

«إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ» (۱۳): (همانا اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و دو باره (بعد از مرگ) باز می گرداند).

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (۱۴): (و او آمرزگار دوستدار است).

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (۱۵): (صاحب عرش با عظمت).

«فَعَالٌ لَمَّا يَرِيدُ» (۱۶): (هر آنچه بخواد انجام میدهد).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (۱۷): (آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!).

«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (۱۸): (که (همان) فرعون و ثمود باشند).

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (۱۹): (حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند).

«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (۲۰): (در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است).

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ» (۲۱): (بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است).

«فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (۲۲): (که در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ) (نگاشته شده) است).

تفسیر مختصر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۱ الی ۱۱) در باره أصحاب أخذود، موضوعات متعلق به مجازات و مکافات مورد بحث قرار داده شده است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذات البروج»: دارای برجها، برجهای ستارگان و کهکشانها، یا دوازده برج مشهور به صور فلکی که هر کدام به یکی از موجودات زمینی شباهت دارد، که شش تای آنها در شمال خط استوا قرار دارند: حمل ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله (فصل بهار و تابستان) و شش تای دیگر در جنوب خط استوان میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت (فصل خزان و زمستان)، آورده اند که: آفتاب سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه طی می کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می پیماید پس ماه دارای بیست و هشت منزل است و دو شب را هم پنهان می ماند.

معنای دیگر بروج در زبان عربی، قصور جمع قصر است.

«الیوم الموعود»: روز قیامت.

«شاهد»: گواه، شهادت دهنده.

«مشهود»: مورد گواهی، گواهی داده شده، مورد شهادت واقع شده.

«قتل»: مرگ بر، نفرین بر، نابود باد!

«أصحاب الأخدود»: آتش داران گودال، صاحبان کوره‌ی آدم سوزی، شکنجه گران صاحب خندق و گودال.

«اخذود»: خندق و گودال بزرگ، خندق بزرگ مستطیلی، جمع آن اخادید است.

«ذات الوقود»: صاحب سوخت آتش.

«الوقود»: هیزم، آفریزینه، آن چه بدان آتش روشن می کنند، سوخت آتش. [بقره/۲۴، وقودها الناس و الحجاره]، [آل عمران/۱۰، اولئك هم وقود النار]، [تحریم / ۶ وقودها الناس و الحجاره].

«قعود»: جمع قاعد، نشستگان.

«شهود»: جمع شاهد، گواهان، ناظران جنایت و آدم سوزی.

«ما نعموا»: انتقام نگرفتند، عیبی نیافتند، کار زشتی ندیدند.

«الحمید»: ستوده، سزاوار ستایش.

«فتوا»: آزار دادند، شکنجه کردند، مورد ابتلاء قرار دادند.

«الحریق»: سوزان.

«الفوز»: کامیابی، رستگاری، پیروزی.

تفسیر:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱):

(قسم به آسمان که دارای برج هاست). و یا قسم به آسمان که دارای منازل است و منازل آفتاب و ماه و ستارگان را که با نظمی کامل در حرکت هستند دربردارد. سیر و حرکت نظام شمسی، آفتاب، ماه و ستارگان بر کمال قدرت الله متعال و بر کمال رحمت و گستردگی علم و حکمتش دلالت مینماید. تعداد کثیری از مفسران از جمله: ابن عباس، مجاهد، قتاده، حسن بصری، ضحاک و سدی «الْبُرُوجِ» را به سیاره ها و ستاره های عظیم الشأن آسمان تفسیر کرده اند. (تفهیم القرآن).

قرآن کریم سیارات را در آسمان متمرکز ندانسته است، بلکه هر سیاره را به حرکت ذاتی خویش متحرک قرار می دهد، چنان که در آیه ی 40 از سوره ی «یس» آمده است که: «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» مقصود از فلک در اینجا آسمان نیست، بلکه مدار سیارات است که در آن حرکت می کنند. (مظهری).

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (۲):

(و به همان روز موعود). قسم به روز موعود که روز قیامت است و خداوند به مردم وعده داده است که آن ها را در آن روز گرد آورَد و همه را یک جا جمع کند. این وعده الهی امکان ندارد که تغییر کند یا خلاف آن عمل شود. خواهی خواهی واقع شدنی است و مدت معین و مشخصی به وقوع می پیوندد.

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (۳):

(و به هر شاهد و هر مشهود). و این شامل هرکس می گردد که به این صفت متصف باشد. یعنی بیننده و آنچه دیده می شود و حاضر و آنچه حاضر شده است. آنچه خداوند برای اثبات آن سوگند خورده مواردی است که این سوگند در بردارد و آن نشانه های بزرگ الهی و فرمان آشکار و رحمت گسترده اش می باشد.

به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده است، شهادت می‌دهد. الله متعال، فرشتگان، انبیاء - پیامبر (ج)، اعضای بدن: (شهادت دهنده). و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج آند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند. «تفسیر أنوار القرآن».

قابل تذکر است که: مفسران در مورد (الشاهد) و (المشهود) دارای اختلاف رأی آند که حتی برخی از مفسران در این مورد شانزده قول را در تفاسیر خویش تذکر داده اند. هکذا در یک روایت آمده است که: شاهد یعنی روز قیامت و مشهود یعنی روز عرفه. و قولی می‌گوید: شاهد یعنی حضرت محمد و مشهود یعنی روز قیامت. و قولی گفته است: شاهد یعنی اعضای انسان و مشهود یعنی بنی آدم. و صاوی می‌گوید: بهتر آن است که آن را عامتر در نظر آوریم؛ چرا که به صورت نکره آورده شده آند تا شامل هر شاهد و مشهودی بشود. (صفوة التفسیر)

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (۴):

(أهل خندق‌ها نابود شدند). گفته شده آنچه بر آن قسم خورده شده فرموده الهی است که می‌فرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» یعنی الله أهل خندق‌ها نابود کردند. أهل خندق‌ها قومی کافر بودند که گروهی مؤمن با آن‌ها زندگی می‌کردند. کافران از مؤمنان خواستند که به دین آن‌ها بگروند اما مؤمنان از پذیرفتن دین کافران امتناع ورزیدند. آنگاه کافران خندق‌های در زمین حفر و غرض مجازات مؤمنان و سوختن آنان در آن آتش آفروختند. قرطبی فرموده است: «اخذود» عبارت از ایجاد شکافی بزرگ و مستطیل شکل است که در زمین ایجاد می‌شود. جمع آن «أخادید» است. و معنی (قتل) یعنی نفرین و لعنت بر او باد! ابن عباس (رض) فرموده است: در هر جای قرآن «قتل» آمده باشد به معنی لعنت است. (تفسیر قرطبی ۲۸۴/۱۹).

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (۵):

(خندق‌های پُر از آتش و دارای هیزم فراوان). «النَّارِ» را در اصطلاح نحوی می‌گویند بدل از «اخذود». یعنی «قتل أصحاب النار ذات الوقود». یعنی نابود شوند کسانی که صاحبان آتش برافروخته هستند. «ذَاتِ الْوَقُودِ» یعنی صاحب سوخت. چون سوخت است که شعله را تقویت و تحریک می‌کند. آتشی که صاحب سوخت است، یعنی تمام نمی‌شود و شعله‌ور بودن و برافروخته‌بودنش ادامه دارد. أبو سعود گفته است: این بیانگر آن است که بسی بزرگ و زبانه‌کش است و هیزم فراوانی سوخت آن را تأمین می‌کند. (ابو سعود ۲۵۲/۵).

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (۶):

(هنگامیکه بر (کناره) آن نشسته بودند). یعنی: آنگاه که کافران بر حاشیه و لبه‌ی خندق با خیال راحت نشسته و نظاره گر زنده زنده سوختن و تعذیب شدن مؤمنان بودند و لذت می‌بردند.

باید گفت که: ارتکاب گناه يك مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر است، ظالمان که: شاهد بر شکنجه مؤمنان آند، باید بدانند و فراموش نکنند که: الله شاهد بر آنان و کار آنهاست.

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (۷):

(و آنان بر آنچه با مؤمنان می کردند حاضر بودند). یعنی نسبت بدانچه بر سر مؤمنان می آوردند از ارتداد از اسلام و انداختن آنان در مابین آتش، شاهد بودند. یعنی خود، شاهد شکنجه هایی بودند که به اهل ایمان تحمیل می کردند. شاهد بودنشان یعنی اینکه از اعمال خودشان کاملاً لذت می بردند و اینکه ظالمان آنچنان از لحاظ روانی آشفته می شوند که لذت را در این می بینند که مؤمنی را در عذاب و شکنجه ببینند. ملاحظه میشود که: منطق کافر، همانا تهدید و انتقام است. از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که: در نزد کفار، ایمان بزرگترین جرم بحساب می آید، آنان جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی شوند. ولی کافران باید بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد.

«وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (۸):

(و از آنان عیب جویی نکردند مگر آنکه بخدای عزیز و حمید ایمان آوردند). یعنی بر مؤمنان جز ایمان به الله متعال دیگر عیبی نمی گرفتند؛ یعنی مؤمنان در نزد آنان هیچ گناهی نداشتند، مگر اینکه از پروردگارشان اطاعت می نمودند و اگر چنین نمی بود، نه ایشان را آزار می دادند و نه بر آنان ستم روا می داشتند. در آیه مبارکه می خواهد به این نکته اشاره کند که سبب سوزاندن آنها با آتش چیزی نبود جز این که آنها به خدای یگانه و یکتا ایمان داشتند و این هم گناهی نیست که موجب مجازات و عقوبت باشد. «نَقْمُوا»: از مادهی نقت است، یعنی چیزی را زشت شمردن و بد دانستن، چه با زبان و چه با عقوبت و انکار.

«عزیز»: أسماء الحسنی، قادر، قوی، به سختی و شدت انتقام می گیرد، دارای عزت و قهر و غلبه، به کسی نیازی ندارد (تهدید کفار).

«حمید»: محمود، دارای صفات خوب و مؤمنین را به پاداش صبرشان جزا می دهد. از أسماء الحسنی، (بشارت به مؤمنین).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۹):

(خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است). ذات پروردگار بر هر چیزی گواه و به هر امری داناست، بر هر کاری آگاه و به امور کوچک و بزرگ احاطه دارد.

از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی ماند. البته این وعیدی سخت برای خندق و گودال آفروزان و وعدهای نیک برای مؤمنانی است که به خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

در این آیات متبرکه آن دسته از صفات و ویژگی های الله متعال تذکر یافته که با توجه به آن ها تنها او مستحق آن است که به او ایمان آورده شود و نشان دهنده ی آن هستند که کسانی که از این که کسی به این الله ایمان بیاورد ناراحت و برآشفته شده و دست به ظلم و ستم می زنند.

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (۱۰):

(بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آن گاه توبه نکردند، برای

آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند). یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری (رض) فرموده است: «بنگرید به سویی بحز بی‌کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی که آنها دوستانش را کشتند اما او باز هم آنان را به سویی توبه و مغفرت فرامی‌خواند».

«الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»: مردان و زنان مؤمن؛ زیرا در میان شکنجه‌شوندگان زنان نیز بوده‌اند و می‌گویند زن مؤمنی از ترس کودکش نزدیک بود از ایمان خود برگردد ولی کودک به سخن آمد و مادر را ترغیب به ادامه راه خود کرد که برحق بود و مادر مؤمنه در آتش سوزانده شد.

«ثُمَّ لَمْ يَنْتَوِبُوا»: سپس توبه نکردند، یعنی با اینکه بدترین کار را با مؤمنین کردند و آنها را زنده در آتش سوزاندند ولی باز هم اگر توبه می‌کردند و برمی‌گشتند، خداوند تمام آنها را می‌بخشید و توبه‌ی آنها را قبول می‌کرد. سبحان الله. این آیه خطاب به قریش و ظالمین و ترغیب آنان به توبه است.

«عَذَابُ جَهَنَّمَ وَعَذَابُ الْحَرِيقِ»: عذاب سوزان جهنم با حرارتی مضاعف و چندین برابر حرارت آتش دنیا و بدن‌های عظیم و بزرگ برای عذاب بیشتر.

و این سنت الهی است آن کسانی که زنان و مردان اهل ایمان را دچار فتنه ساختند و کوشیدند تا از لحاظ ایمانی آنان را در پرتگاه سقوط قرار دهند. سپس توبه نکردند، عذاب جهنم از آنها است، چون این دنیا را برای اهل ایمان با شکنجه‌ها و اذیت و آزارها جهنم ساختند.

«وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ»: چرا عذاب حریق: چون سخن از أصحاب اخذ بود، کار به جایی رسیده بود که مؤمن را به خاطر ایمانش زنده زنده به آتش می‌انداختند. پس جزای آنها از جنس عمل‌شان خواهد بود و عذاب آتش برای آنها است. عذاب دوزخ مربوط به قیامت و عذاب حریق - سوزان - مربوط به دنیا است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: عذاب سوزان به این دلیل جدا از عذاب جهنم در آیه مبارکه ذکر گردیده است که آنان ایمان آورندگان مظلوم را زنده زنده در آتش سوزانده بودند. به احتمال زیاد این آتش متفاوت با آتش عادی جهنم و از آن سوزنده تر و دردناک تر خواهد بود که اینان در آن سوزانده خواهند شد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (۱۱):

(بی‌کمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ‌های بهشت که تحت آن نهرها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ). این همان کامیابی به مطلوب، دستیابی به امور خوشایند و دریافت همه خوبی‌هاست که به فضل خداوند منان به دست می‌آید.

این آیه مبارکه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هرچند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول الله هستم؟ آن صحابی گفت: بلی! پس مسیلمه او را رها

کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در جوابش فرمود: نه، من چنین شهادت در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد.» «تفسیر أنوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) در مورد اینکه ؛ قدرت کامل از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

إِنْ بَطَشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيَعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُوُّ الْوَدُودُ (۱۴)
ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷)
فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ
(۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بطش»: قهر گرفتن، با شدت و خشونت گرفتن، درهم فرو کوفتن، فروگرفتن، ناگهانی یورش بردن، کیفر سخت.

«بیدء»: شروع می‌کند، پدید می‌آورد.

«یعيد»: باز می‌گرداند.

«الودود»: دوستدار.

«المجید»: با مجد و شکوه، با عظمت.

«الجنود»: جمع جند، لشکریان، سپاهیان، سربازان.

«في تكذيب»: غرق در تکذیب اند، کارشان تکذیب است.

«من وراء»: از پشت، از هر سو.

تفسیر:

خداوند متعال بعد از بیان عقاب و جزای مشرکین، در ادامه مکافات مؤمنین را بیان می‌فرماید؛ چرا که قرآن کریم مثانی است و به هر دو بُعد کفر و ایمان و عقاب و پاداش آنها می‌پردازد. طوریکه می‌فرماید:

«إِنْ بَطَشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲):

(به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت و سنگین است). یعنی: یقیناً عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین واز طاقت بیرون است، مجازاتش چنان سخت است که هیچ کس و هیچ چیز در برابرش مقاومت کرده نمیتواند و چون کسی را بگیرد هلاک و تباه می‌سازد. بخصوص این ظالمان و مستبدانی که داستان شان در فوق بیان یافت.

بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

«إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيَعِيدُ» (۱۳):

(یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز میکند و اعاده مینماید). پس کسی که توان آغاز و اعاده

را دارد حمله و یورش او شدید است. یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که؛ مخلوقات را در بدایت آفرینش به وجود آورده و در نهایت دوباره زنده می‌کند. از عدم خلق کرده و در عین اینکه استخوان‌های پوسیده‌اند زنده می‌گرداند. او می‌میراند و باز زنده می‌سازد، ایجاد کرده و برابر ساخته است؛ بیافریده و هدایت نموده است. باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی پروردگار با عظمت است، واضح است که؛ قدرت الهی بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (۱۴):

(و او آمرزگار دوستدار است). خداوند هم قهر و غلبه دارد و هم بخشش و محبت. آنکه قادر به گرفتن دشمنانش است، بخشاینده‌ی گناهان دوستانش می‌باشد. یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد. برای هر تائب و پشیمان از گناه حلم فراوان دارد، تقصیرکاران را می‌آمرزد و کسانی را که به او رو آورند دوست می‌دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: همان‌طور که انسان برادر خود را دوست دارد الله متعال هم دوستداران خود را دوست دارد و به آنان مژده‌ی خیر می‌دهد. (قرطبی ۲۹۴/۱۹). مفسرین در إعجاز این آیه متبرکه مینویسد: خداوند کلمه «ودود» را با «غفور» یک جا بیان کرده است تا بر این دلالت نماید که گناهکاران هرگاه به سویی خدا برگردند و توبه کنند خداوند گناهانشان را می‌آمرزد و آنان را دوست می‌دارد. چنین نیست همان‌طور که برخی به اشتباه می‌گویند «فقط گناهانشان بخشیده می‌شود و دیگر آن‌ها را دوست ندارد.»

بلکه خداوند از توبه بنده اش بیش تر از مردی شاد می‌شود که شترش را با آب و غذایش در بیابانی گم کرده و نا امید و به انتظار مرگ در زیر سایه درختی در از کشیده است. اما ناگهان شتر را بالای سر خود می‌یابد و مهار آن را می‌گیرد و از فرط خوشحالی آن چنان کنترل خود را از دست می‌دهد که می‌گوید: «پروردگارا! تو بنده منی و من خدای تو!» خداوند از توبه بنده اش بیشتر از این مرد خوشحال می‌شود. ستایش و تمجید خدا را سزااست که احسان خیر فراوانی دارد!

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (۱۵):

(صاحب عرش با عظمت). یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است.

«الْمَجِيدُ» یعنی الله متعال مجید است و مقامش از مقام خلائق والاتر و به تمام صفات کمال و جلال متصف است. الله متعال؛ ذات بزرگ و صفات زیبا دارد، دارای افعال نیکو است و عظمت و جلال مخصوص اوست. الله متعال علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان‌روایی همه چیز برای اوست.

«فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ» (۱۶):

(هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد). یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد، هرچه را اراده نماید حکم می‌نماید، حکمش را کسی باز نمی‌گرداند، از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. قضایش را کسی رد نمی‌کند، عطایش را کسی منع نمی‌نماید و چون منع کند کسی داده نمی‌تواند، قدرتش نافذ است و حکمتش واضح. الله متعال متعال بر هیچ

چیزی مجبور نیست و هیچ کسی قادر به اکراه و اجبار او نخواهد بود. چون بخواهد گناهان را می‌بخشد و چون بخواهد عذاب می‌کند.

امام قرطبی فرموده است: هیچ امری از قدرت و اراده‌ی او خارج نیست. (قرطبی ۲۹۵/۱۹). روایت است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در بستر مریضی مرگ قرار داشت. به او گفتند: آیا طبیبی تو را دیده است؟ گفت: بله. گفتند: چگونه بود؟ و چه گفت؟ در جواب گفت: به من گفت: «إني فعال لما أريد». یعنی من هر کاری را بخواهم انجام می‌دهم. (مختصر ۶۲۵/۳).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (۱۷):

(آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!): یعنی: ای محمد! آیا تو را از داستان اقوام طغیانگر ناکس آگاه سازیم؟ آنان که با پیامبران بزرگوار به جنگ پرداختند، گناهان زیادی را در زمین انجام دادند و به روزگار خویش مغرور شدند. و آیا به تو خبر رسیده است که از جانب الله متعال چه مصیبتی به سر آنها آمد و چه انتقام و عذابی بر آنها نازل شد. مفسر قرطبی فرموده است که: هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است و این که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین علیهم السلام صبر کردند.

«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (۱۸):

(که) همان فرعون و ثمود باشند). که دارای نیرو و قدرت فروانی بودند. از قوم تو بیشتر و نیرومندتر بودند، باوجوداین الله متعال در مقابل گناهانشان از آنها سخت انتقام گرفت.

مراد از فرعون ذوالاوتاد، فرعونی که صاحب وتد، یعنی میخ بود که کنایه از کثرت سپاهیان اوست، چرا که فرعون صاحب نیروی انسانی زیادی بود و ثمود هم از لحاظ قدرت بدنی معروف بودند. «وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۙ ۹» (الفجر: ۹) صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خود خانه می‌ساختند؛ فرعون با تکبر زیاد، به اعلی مراتب غرور رسید و همچنین قوم ثمود که در تکذیب زیاده‌روی کردند. اما خداوند با آنها چه کار کرد؟ تاریخ شاهد حال است که: مجهزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر الهی ناچیزند.

فرعون:

اصل کلمه فرعون، به معنی خانه بزرگ است، فرعون نام حاکم مشخص نبوده و فراعنه خود را وسیط بین الهه و بشر میدانستند، فراعنه در سرزمین های در حوالی مصر امروز در حدود ۶۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد حاکمیت داشتند.

لفظ فرعون (۷۴) بار در قرآن عظیم الشأن بخصوص در داستان های بني اسرائيل و موسي (ع) به چشم میخورد، محل زندگی فراعنه سرزمین مصر بوده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاست های شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و میگفت:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات/ ۲۴) (وگفت من پروردگار برتر شما هستم) سپس به

این صفت اکتفاء نکرد و پا را فراتر گذاشته و ادعای ألوهیت میکند: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا

أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي» (سوره قصص/ ۳۸). «و فرعون گفت: ای

جمعیت اشراف من خدای جز خودم برای شما سراغ ندارم» فرعون دشمن سرسخت بنی

اسرائیل بود و اولاد ذکور آنها را می کشت و دختران ایشان را برای خدمتکاری زنده می گذاشت، (سورة اعراف/۱۴۱)

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (۱۹):

(حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند). کفار قریش از سرنوشت آن کافران تکذیب کننده عبرت نگرفتند، بلکه به تکذیب خود ادامه دادند، پس کفر و طغیان کفار مکه از کفر و طغیان آن گردنکشان بسیار شدیدتر است. مفسران می نویسند: سبب ایمان نیاوردن آنها این نبود که اخبار امت های تکذیب کننده پیشین به آنها نرسیده بود و از هلاکت آنها بی خبر بودند، بلکه این بود که به خاطر پیروی از هوی و هوس خود پیامی را که پیامبران شان آورده بودند تکذیب کردند.

«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (۲۰):

(در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است). یعنی الله متعال بر آنان مسلط و مقتدر است هر وقت بخواهد آنان را در زیر قبض و قهر خود درمی آورد و نمی توانند از دایره ی قدرتش خارج شوند و او را درمانده کنند؛ زیرا در هر وقت و هر زمان زیر فرمان او قرار دارند. و از دایره ی ملکش بیرون شده نمی توانند. و هیچ راه گریزی ندارند. (کلمه «وَرَائِهِمْ» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت الله متعال است). الله متعال، هم می بیند و هم می داند که آنها چه کرده و چه می کنند و این آیه، هشدار سختی به کافران است که حتماً آنان را مجازات خواهد داد. و همه تحت نظر و اشراف مستقیم او هستند. از پشت سر آنها را تعقیب می کند، درحالی که خودشان هم متوجه نیستند.

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» (۲۱):

(بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است). این قرآنی که کافران تکذیبش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و کتاب با برکت و عظیم و رهنمای کریمی است؛ زیرا کلام خداوند بخشنده و مهربان است. چنان که آنان می گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست. بلکه کتابی است که در زمینه ی اعجاز و نظم و درستی معانی بر سایر کتب آسمانی تفوق دارد. بلی آن پیام الهی قرآن مجید و در لوح محفوظ قرار دارد. خداوند با این آیه ادعای مشرکان را که می گفتند: قرآن سحر و شعر و افسانه ی پیشینیان است، رد می کند و می فرماید: چنین نیست که می گویند و ادعا می کنند، بلکه آن قرآن ارجمند در لوحی محفوظ قرار دارد که از شیاطین و دستبرد آنان محفوظ و مصون است، هیچ کسی نه شیاطین و نه غیر شیاطین آن را لمس ننموده و بدان نزدیک نشده است.

استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن:

در این مورد ممانعتی وجود ندارد که قرآن را با کلمه «مقدس» وصف کرد، زیرا تقدس و تقدیس در اینجا به معنای تطهیر است، و قدس در کلام عرب به معنای طهارت است. از هری رحمه الله گفته: «القدوس، از أسماء الله»: یعنی طاهر و منزّه از عیوب و نقایص». و تقدیس: یعنی، تطهیر، و تقدس یعنی تطهر. (مراجعة فرماید: «لسان العرب» ۱۶۸/۶-۱۶۹).

ابن جریر طبری رحمه الله می فرماید: «تقدیس همان تطهیر و تعظیم است، از جمله این قول: «سبوح قدوس» که منظور از سبوح یعنی تنزیه الله تعالی، و منظور از قدوس یعنی

طهارت و پاکی و تعظیم برای خداوند. و برای همین به زمین گفته شده: «ارض مُقدسه» یعنی زمین پاک..» (تفسیر الطبری (۱/ ۴۷۵).

با این وجود بهتر و افضل آنست که قرآن را آنگونه وصف کنیم که الله تعالی وصف نموده است، چنانکه میفرماید: «الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ» (حجر ۱). یعنی: الر، این آیات کتاب، و قرآن مبین (روشنگر) است. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر ۸۷). یعنی: ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعہ ۷۷). یعنی: که آن، قرآن کریمی است. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ». (بروج ۲۱). یعنی: بلکه قرآن با عظمت است.

در ضمن عبارت "قرآن مقدس" بعنوان لقب و نام در حق قرآن بکار برده نمیشود، زیرا با گفتن این عبارت خود را شبیه نصاری می کنیم که در حق کتاب تحریف شده خود میگویند: «کتاب مقدس» یا «انجیل مقدس». بنابراین اگر کسی بپرسد: آیا قرآن کتاب مقدسی است؟ ما می گوییم: آری، و بلکه این کتاب از هر کتاب دیگری به تقدس و تطهیر اولاتر و برحق تر است، اما ما عبارت «کتاب مقدس» یا «قرآن مقدس» را در وقت نام بردن کتاب الله، بر آن اطلاق نمی کنیم، چرا که با گفتن آن خود را شبیه نصاری کرده ایم، هر چند که میتوان قرآن را با کلمات «مقدس» و «مطهر» توصیف نمود، اما در وقت تسمیه و نام بردن کتاب خدا را آن گونه نام می بریم که خدای متعال نام برده است، مانند: قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن مبین، قرآن حکیم.

خلاصه اینکه: میتوان گفت که: «قرآن کتابی مقدس و مطهر است» یعنی جایز است که قرآن را با صفت تقدس وصف کرد، اما در وقت نام بردن کتاب خدا میگوئیم: «قرآن کریم» یا «قرآن مجید» و

«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (۲۲):

(در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ). قرآن عظیم الشأن در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر، تبدیل افزایش و دست برد شیطان ها و إستراق سمع خناسان محفوظ وبیمه است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. قرآن عظیم الشأن از خطا منزّه است و بلندتر از این است که در آن خللی وارد شود؛ زیرا از نزد پروردگار جهانیان فرود آمده است. دساتیر و رهنمود های عالی و معجزه اسای آن به طور حتم جامه ی عمل خواهد پوشید تمام جهانیان اگر دست به دست هم بدهند و بخواهند آن را باطل کنند، هرگز نخواهند توانست. هم خداوند متعال، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او.

لوح محفوظ:

در مورد لوح محفوظ مفسرین تفاسیر مختلفی نوشته اند ولی باید گفت که کیفیت آن مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون میباشد.

خداوند متعال میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت

مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی) بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد، او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان ها و زمین را آفرید». (بخاری (۳۱۹۱).

سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام:

در قرآن عظیم الشان فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. ذکر هجده نفر آنها در این فرموده الله تعالی است: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره انعام ۸۳-۸۶). یعنی: «و این حجت ماست. آن را به ابراهیم بر (ضد) قومش دادیم. هرکس را بخواهیم در مراتب (و منزلت) فرا می بریم، بی گمان پروردگارت کاردان داناست. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، هر یک (از آنان) را هدایت کردیم و به نوح (نیز) پیش از این راه نمودیم. و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (را نیز هدایت کردیم). و بدینسان به نیکوکاران پاداش می دهیم. و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هدایت کردیم) هر یک (از آنان) از صالحان بودند. و (نیز) اسماعیل و یسع و یونس و لوط (را هدایت کردیم) و هر یک (از آنان) را برجهانیان (روزگارشان) برتری دادیم»

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذوالکفل و محمد علیهم الصلوة و السلام: الله تعالی می فرماید: «وَالْيَ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا». (سوره اعراف/ ۶۵). «و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم». (سوره اعراف/ ۷۳). «وَالْيَ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا». (سوره اعراف/ ۷۳). «و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم». «وَالْيَ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا». (سوره اعراف/ ۸۵). «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم»

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا». (سوره آل عمران ۳۳). «خداوند آدم و نوح را برگزید» «وإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ». (سوره انبیاء ۸۵). «و اسماعیل، ادریس و ذوالکفل همه از صبر کنندگان بودند». و میفرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». (سوره فتح/ ۲۹). «محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

بنابر این تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلوة و السلام.

اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه می فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ». (سوره نساء ۱۶۴).

یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم. و می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» (سوره غافر ۷۸). یعنی: ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم. بعضی از علماء فرموده‌اند که تعداد انبیاء الهی (124000) یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره وَالطَّارِقِ

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 17 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۱» [الطارق: 1]، «طارق» مسمی شده است.

نامگذاری سوره:

«طارق» به معنای کوبنده و شکننده است. به ماه یا ستاره درخشانی که شبانگاه ظلمت شب را می شکند و می شکافد و نورش را به زمین می رساند «طارق» می گویند. در اولین آیه این سوره به «طارق» قسم یاد شده و طوریکه یادآور شدیم، سوره نیز به آن نامیده شده است.

باید متذکر شد که؛ مردم صحرایی اعراب از قبل به نام ستاره «طارق» آشنا بودند، و آنرا می شناختند. آورده اند که در جنگ أحد، هند بنت عتبّه همسر ابو سفیان به همراه جمعی از زنان که در میان لشکر قریش بودند. برای تشویق جنگجویان خود، دسته جمعی سرود می خواندند که بیتی از آن چنین است:

تمشی علی نمارق

نحن بنات الطارق

ما دختران ستاره فروزانیم و روی بالها و فرشهای نرم می رویم.

زمان نزول طارق:

محتوای و موضوعات سوره طارق شبیه سوره های نازل شده در آغاز دوره ی مکی است، ولی این سوره زمانی نازل شده است که کافران مکه برای ضربه زدن به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن از هر نوع حربه ای استفاده می کردند.

پیوند و مناسبت سوره طارق با سوره البروج:

الف: سر آغاز و بدایت هر دو سوره (طارق و البروج) مانند سوره های انشقاق و انفطار - به قسم به آسمان شروع می شود.

ب: هکذا در ترکیب آیات در مورد موضوعات از قبیل: زنده شدن، معاد، صفت قرآن و رد سخن مشرکان و دروغ پردازان بی باور بحث بعمل آمده است که از جمله: در سوره ی بروج، آیات (13 و 21 و 22) و در سوره طارق از آیات متبرکه (8 و 13) نام برد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الطارق:

قبل از همه باید گفت که: سوره مبارکه طارق پس از سوره ی بلد نازل شده و طوریکه یادآور شدیم، سبب نامگذاری اش به «طارق» به مناسبت اولین آیه ی آن است.

سوره «الطارق» از جمله سوره های مکی بوده و دارای (1) رکوع، (17) هفده آیت، (61) شصت و یک کلمه، دارای (184) یکصد و هشتاد و چهار حرف، و (98) نود و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول سوره طارق:

ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: ابو اشد بروی پوست دباغی شده (رنگ شده)

ایستاد میشد و می گفت: ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین و چنان چیز ها را به او میدهم. بعد می گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را از ده تایی آنها نجات میدهم و تمام شما مرا از شر نه تایی آنها نجات دهید. در باره او «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

آشنایی با سوره طارق:

موضوعات اساسی این سوره بر دو محور «معاد و رستاخیز» و «قرآن عظیم الشان و ارزش و اهمیت آن» می چرخد. ولی در بدو سوره بعد از قسم های اندیشه آفرین اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند. بعد برای اثبات امکان معاد (روز بازگشت و قیامت)، به زندگی نخستین و بدو پیدایش انسان از آب نطفه اشاره فرموده و نتیجه گیری میکند. (خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند توانائی بر بازگشت مجدد او را دارد). در مرحله بعد به بعضی از خصوصیات روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر قسم های متعدد و پر معنائی اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان میدهد.

در این سوره با زیبایی خاصی گفته شده است: که هر کس مراقب و محافظی دارد که اعمال او را ثبت و ضبط و حفظ می کند و برای حساب و جزا نگهداری مینماید. بنابراین انسان هرگز تنها نیست و هر که باشد و هر کجا که باشد تحت مراقبت فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهد بود. این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

انسان در آغاز خاک بود و سپس بعد از طی مراحل به صورت نطفه در آمد و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی تبدیل به انسان کاملی شد، بنا بر این بازگشت او به حیات و زندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمی کند. و این ظهور و بروز برای مؤمنان مایه افتخار و مزید نعمت، و برای مجرمان مایه سرافکندگی و منشأ خواری و خفت است.

چه دردناک خواهد بود که انسان عمری با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز در برابر همه خلائق شرمسار و سر افکنده شود، در آن روز نه نیرویی که بر زشتیهای اعمال و نیات او پرده بپفکند و نه یآوری که او را از عذاب الهی رهایی بخشد.

و پایان سوره سرمشقی است برای همه مسلمانان که در کار های خود مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند با حوصله و صبر و شکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع پرهیزند.

مهمترین مباحث سوره:

- 1 - بیان اهمیت و عظمت طارق یا قسم به به آن؛
- 2 - ثبت و نظارت بر اعمال انسان؛
- 3 - مراحل تکامل و خلقت انسان؛
- 4 - رستاخیز و ظهور اسرار نهانی انسان ها در آن روز؛
- 5 - اشاره به عظمت قرآن؛
- 6 - دستور مهلت دادن به کافرن.

ترجمه و تفسیر سوره الطارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا ﴿١٧﴾

ترجمه موجز:

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1) «قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند».
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2) «و تو چه دانی ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟»
 «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3) «(همان) ستاره یی در خشنده».
 «إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (4) «هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبان و محافظی (از فرشتگان) است»
 «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5) «پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟».
 «خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ» (6) «از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است».
 «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7) «(آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه برمی آید».
 «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (8) «بی گمان او (= الله) بر بازگرداندن او (پس از مرگ) قادر است».
 «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (9) «روزی که نهان ها آشکار میشود».
 «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10) «آن گاه او نه قوتی داشته باشد و نه یاری دهنده ای».
 «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11) «قسم به آسمان پر باران».
 «وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12) «و قسم به زمین شکافنده».
 «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ» (13) «بی گمان این (قرآن) سخن جدا کننده حق از باطل است».
 «وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14) «و آن (سخن) هزل و بیهوده نیست».
 «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا» (15) «بی گمان آن ها پیوسته حيله و نیرنگ میکنند».
 «وَأَكِيدُ كَيْدًا» (16) «و من (هم) حيله (و تدبیر) میکنم».
 «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا» (17) «پس کافران را مهلت بده، اندکی آنان را رها کن».

تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره موضوعات از قبیل: فرشتگان، نگهبان انسان اند، آفرینش انسان، نشان صنع بدیع کردگار، قرآن فیصله دهنده ی حق و باطل، مهلتی اندک به کافران تا سر رسید معین، به بحث گرفته شده است.

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1):

(قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند) خداوند متعال در این سوره به آسمان و ستارگان قسم یاد کرده بیان میفرماید: بر هر انسان یک محافظ گماشته شده است، که تمام افعال، اعمال، حرکات و سکنت او را میبیند و میداند، مقتضای عقلی او این است که انسان بر سر انجام خود بیاندیشد، که آنچه او در دنیا انجام میدهد، نزد پروردگار محفوظ است، و این محفظ بودن جهت محاسبه ای، که در روز قیامت می باشد، لذا نباید هر گز از فکر آخرت و قیامت غافل باشد.

طارق: از جمله ستارگان است که مثل سایر ستارگان از طرف شب پدیدار میشود، و از طرف روز پنهان میشود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ» (پروردگار! به تو از شر پیش آمد های ناگوار شب و روز پناه میبرم مگر پیش آمدی که به خیر می آید، ای رحمان). اعراب میگویند «طرق الباب: در را کوبید».

در حدیث دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نهي کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده اش فرود آید.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2):

(و تو چه دانی ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟). «طارق» از نظر لغت به معنای کوبیدن، و از ماده «طرق» گرفته شده است. و لهذا به آلت کوبیدن یعنی چکش «مطرقة» گفته میشود.

عرب به کسی که شبانه دروازه های خانه ای را بکوبد طارق می گوید. منظور از طارق در آیه همان گونه که در آیه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانی است که نورش در چشم انسان نفوذ کرده، و تا اعماق وجودش پیش می رود.

مفسرین در تفاسیر خویش نوشته اند: هدف از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانی است که در آسمان می درخشد. بناً پروردگار با عظمت نه به یک ستاره، بلکه به تمام ستارگانی که در خشش خاصی دارند قسم یاد کرده است. چرا که عظمت این ستارگان برای بشر محسوستر است.

برخی از مفسرین میگویند: هدف از آن ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترین، بالاترین و مرتفع ترین ستاره منظومه شمسی است، که با چشم دیده می شود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شده است. هر چند این ستاره های سه گانه با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند. و اخیراً پلوتون را از جمع منظومه شمسی خارج کرده اند، چون حجم کافی یک سیاره را ندارد، بلکه سنگ سرگردانی است که در منظومه شمسی وجود دارد. دومین علتی که طارق را به ستاره زحل تفسیر کرده اند این است که این ستاره دارای خصوصیتی خاصی میباشد، که هنوز دانشمندان پرده از راز آن بر نداشته اند. و آن اینکه حلقه هایی در اطراف زحل دیده می شود که با فاصله، مسطح و عریض است، و برگرد زحل می چرخد. آیا این حلقه ها قطعات یخ است که بر گرد آن می چرخد، یا تکه هایی از یک سیاره از هم پاشیده است که قبلاً بر گرد آفتاب می چرخیده، یا چیز دیگری است؟ سومین احتمال اینکه منظور از طارق ستاره ثریاست.

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3):

(ستاره يي در خشنده). طوریکه در فوق یاد اور شدیم که پروردگار با عظمت ما، به ستارگانی قسم می خورد که به هنگام شب ظاهر میگردند و نور و درخشش آن ها تاریکی شب و آسمان ها را می شکافد و در زمین دیده می شوند. صحیح ترین قول نزد اکثریت مفسرین این است که «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» شامل همه ستارگان می گردد. اگرچه برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از «النجم الثاقب» ستاره «زحل» است که نورش آسمان های هفت گانه را می شکافد و از آن ها می گذرد و دیده می شود.

هكذا برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از «نجم ثاقب» کره ماه است که در حقیقت یکی از ستارگان درخشان نزدیک به ماست. این ستاره، ستاره کوچکی است، ولی چون فاصله آن با ما کم است، آن را بزرگ می بینیم.

«إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (4):

(نیست هیچ نفسی مگر بر اوست یکی نگهدارنده) خداوند متعال با ذکر قسم می فرماید: هرکس نگهداری دارد که کار های نیک و بدش را ثبت و ضبط می نماید و در برابر کارهایی که کرده و ثبت شده اند سزا و جزا خواهید دید. این آیه جواب هر دو قسم قبلی است. فرشتگان نگهداران؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت ها نگهداری می کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می کنند هر چند نگهدار در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگهداری او می باشد زیرا نگهداری آنان از انسان، به فرمان اوست.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5):

(پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟) پس باید انسان در آفرینش خود و آغاز پیدایش خود بنگرد، یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند متعال را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند.

«خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ» (6):

«از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است». از آب جهنده ای که در رحم ریخته میشود، و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در يك لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به هم آمیخته میشوند. ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: ابو اشد بروی پوست دباغی شده می ایستاد و می گفت: ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین و چنان چیز ها را به او میدهم. بعد می گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را ده تایی آنها نجات می دهم و تمام شما مرا از شر نه تایی آنها نجات دهید. در باره او «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7):

(آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بر می آید. برخی از مفسرین مینویسند که هدف از این آیه اینست که: منظور از آن منی مرد باشد که از میان کمر و سینه اش بر می آید. و شاید این معنی بهتر باشد چون آب را به جهنده بودن توصیف کرده است و این منی

مرد است که جهنده می باشد. و کلمه «ترائب» برای مرد استعمال می شود، و «ترائب» از مردان به مثابه ی دو پستان زنان می باشد. پس اگر منظور زن باشد، میفرمود: «من بین الصلْب و الثديین» یعنی از میان کمر و دو پستان.

«الصلْب»: استخوان پشت. ستون فقرات. «التَّارِبُ»: جمع تَرِيبَة، استخوان های سینه. فاعل فعل «يَخْرُجُ» ضمیر مستتر (هو) است که به (انسان) در آیه 5 همین سوره بر میگردد. دو قطب جنین رشد یافته انسان در هفته های آخر جنینی مابین جناغ و دنده های تحتانی سینه مادر و ستون فقرات پشت مادر قرار داشته و از آنجا حرکت در مسیر کانال زایمانی را در موعد مقرر آغاز میکند. ضمیر (ه) در «رجعه» نیز به انسان بر می گردد... این آیات مسیر زندگی انسان را از بدو انعقاد نطفه تا رستخیز مرور میکنند. منی در لغت به معنای «تقدیر و اندازه گیری» آمده است و به «آب مرد» اطلاق شده است، اما در مورد زن به کار نرفته است.

منی 200 تا 300 میلیون اسپرماتوزئید دارد و برخی تعداد آن را بین 2 تا 500 میلیون عدد متغیر میدانند. به نطفه مرد کرمک می گویند که طول آن 10 - 100 مو (هر مو یک میلیون متر) کرمک دارای سر و گردن و دم بسیار متحرک می باشد و در هر ثانیه 14 - 23 میکرون حرکت می کند. اسپرمها داخل مهبل ریخته می شود و از 300 تا 500 عدد آن فقط یکی مورد نیاز است و بقیه وارد زهدان می گردند (توماس، رویان شناسی لانگمس، رضایی، حسن رضا، قرآن و فرهنگ زمانه طبع تهران).

صاحب نظران درباره خاستگاه منی میگویند: وقتی به کتب لغت مراجعه می کنیم، محل منی را صُلْب و ترائب می دانند که به قسمت پشتی و قدامی ستون فقرات مربوط است، یعنی جای اولیه ای که بیضه و رحم قرار می گیرند. (قبل از شش ماهگی جنین، تخم و تخمدان هر دو در پشت قرار دارند و پس از شش ماهگی در جنس نر هر دو به پایین کشیده شده و در پوست بیضه قرار می گیرند و به وضع عادی در می آیند و در جنس ماده نیز مختصر جابه جا شده و در دو طرف پهلوی محاذی لوله های رحم جایگزین میشوند) نظریه علمی دیگری درباره منشأ منی وجود دارد که مطابق با لغت و قول مشهور است و آن چنین است:

«منی مرد که از میان صُلْب و ترائب (استخوان پاها) او خارج می شود، در تمام نقاط و مجاری عبور منی - از نظر کالبد شکافی - در محدوده صُلْب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد کیسه ای پشت پروستات (که ترشحات آنها قسمتی از منی را تشکیل می دهد) نیز در این محدوده قرار دارند. پس می توان گفت: منی از میان صُلْب مرد به عنوان یک مرکز عصبی - تناسل امر کننده - و ترائب او به عنوان رشته های عصبی مأمور به اجرا، خارج میشوند» (دیاب و قرقوز، رضایی، حسن رضا، بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه). بنابراین با توجه به کتب لغت، نظرات مفسران و دیدگاه دانشمندان می توان گفت «صلْب» به معنای پشت مرد، به عنوان یک مرکز عصبی، و «ترائب» به معنای بین دو استخوان ران است که کنایه از دستگاه تناسلی مرد میباشد، پس آیه «صلْب و ترائب» با نظرات دانشمندان جنین شناسی همخوانی دارد.

«إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (8):

(بی گمان خداوند بر باز آفریدنش تواناست). خداوندی که انسان را از آبی جهنده آفریده است، آبی که از این جای سخت و دشوار بیرون می آید، برای بازگرداندن انسان در آخرت

و زنده کردن دوباره او برای جزا و سزا توانا است، و گفته شده که معنی آن چنین است: «همانا خداوند بر برگرداندن آن آب که از کمر جهیده شده است، تواناست.» ابن کثیر فرموده است: الله متعال ضعف و ناتوانی اصل انسان را یادآور شده و او را راهنمایی کرده است که به معاد اعتراف کند؛ زیرا آن که قدرت خلق او را دارد به طریق اولی می‌تواند او را بازآورد.

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (9):

(روزی که راز های نهان آشکار میگردد). در روزی که خوبی ها و بدی هایی که در دل ها پنهان است بر چهره ها آشکار می گردد. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می گردند. در دنیا بسیاری از چیزها پنهان و پوشیده می ماند و برای مردم آشکار نمی شود اما در روز قیامت نیکی نیکوکاران و بدی بدکاران آشکار می گردد و همه چیز علنی می شود.

«فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10):

(آن‌گاه او نه قوتی داشته باشد و نه یاری دهنده ای) او توانی برای دفاع از خودش ندارد و نه کسی دارد که او را کمک نماید.

در التسهیل آمده است: چون در دنیا دفع موانع و مشکلات یا به وسیله خود انسان صورت می‌پذیرد یا دیگری او را در برطرف نمودن آن یاری می‌دهد، الله متعال خبر داده است که انسان در قیامت از هیچ کدام از این جهات نمی‌تواند مساعدتی را دریافت نماید. او نیرویی ندارد و هیچ کس هم او را یاری نمی‌دهد. (التسهیل ۱۹۲/۴).

«فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ...»: مطابق فحوای تعداد کثیری از آیات مبارکه بر می آید که: در آخرت تنها وسیله نجات انسان، همانا ایمان و عمل صالح است و بس (ملاحظه شود: آیه 19 سوره انفطار).

«ناصر»: از مادهی نَصَر و نُصِرَت به معنی نوع خاصی از کمک کردن است. فرق نصر با عون در این است که عون هر نوع کمک کردن است. اما نصرت نوع خاصی از کمک کردن است که به هنگام بلا و مصیبت، انسان به آن نیازمند است. یک بخش نصرت از طرف الله نسبت به بندگان است و بخش دیگر نصرت هم در قرآن آمده که از طرف بنده برای الله است. آنجا که می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۝۷» (محمد: 7) «اگر [دین و پیامبر] الله را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را (ثابت و) استوار می‌دارد». اما معنی نصرت انسان برای الله چیست؟ یعنی بندگی کردن و اقامه حدود و برنامه‌هایی که الله نازل کرده است، یعنی رعایت عهد و پیمان‌های خود با الله. مجموع این معانی در نصرت انسان برای الله وجود دارد. اما در رأس همه‌ی آنها بهترین راه نصرت بنده برای الله بندگی کردن است.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11):

(قسم به آسمان پی در پی برگردانند). مفسرین در معنای «رجع» مینویسند که: رجع آن بارانی است که پشت سر هم باشد، یعنی یک مرتبه ببارد و ختم شود، سپس بر گردد و ببارد.

قسم به آسمان باران دار که هر سال از آن باران می‌بارد و زمین را می‌شکافد و گیاهان می‌رویند و به وسیله آن انسان ها و حیوانات زندگی میکنند و همیشه تقدیر و شئون الهی در آسمان انجام می‌پذیرد، زمین روز قیامت می‌شکافد و مردگان از آن بیرون می‌آیند.

ابن عباس (رض) فرموده است: «رجع» یعنی باران که اگر نباشد انسان نابود گشته. و چهار پایان هم تباه می‌شوند. (مختصر ۶۲۸/۳).

«وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12):

(وقسم به زمین شکافنده) که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته میشود و این پدیده ها از آن بیرون می‌آیند. «ذَاتِ الصَّدْعِ»: «شکاف‌دار، آماده برای کشت؛ دارنده شکاف به وسیله‌ی روییدن نباتات در آن».

ابن عباس (رض) فرموده است: «ذَاتِ الصَّدْعِ» عبارت است از شکافتن زمین در موقع بیرون آمدن گیاهان و ثمر. (تفسیر طبری ۹۵/۳۰)
الله متعال به آسمان قسم یاد کرده است که بر ما آب می‌ریزد، و به زمین قسم خورده است که میوه و گیاهان به ما می‌دهد. آسمان در رابطه با موضوع آفرینش حیثیت پدر را دارد و زمین حیثیت مادر را، و در بین آن دو، نعمت‌های بزرگ و خیرات فراگیر وجود دارد که بقای انسان و حیوان بدان بستگی دارد.

«إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ» (13):

آیه مبارکه: جواب قسم است: بی‌گمان این قرآن کریم سخنی است که بین حق و باطل فیصله می‌کند، گمراهی و هدایت را از هم جدا می‌سازد و صلاح و فساد را از هم متمایز می‌نماید. «فَصْلٍ» یعنی:

- حق و درست است.
- معلوماتش بین حق و باطل فاصله می‌اندازد.
- بین متقین و ظالمین فاصله می‌اندازد.

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14):

(و نیست یاه و بیهوده). قرآن گزافه و شوخی نیست بلکه قرآن کلام جدی است. سخنی است که میان احزاب و اندیشه‌ها قضاوت مینماید و مجادلات به وسیله‌ی آن حل و فصل میشود.

در حدیث شریف به روایت علی کرم الله وجهه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتیم؛ یا رسول الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فیه نبأ من قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره أضله الله وهو حبل الله المتین، ونوره المبین، وهو الذکر الحکیم، وهو الصراط المستقیم، وهو الذی لا تزیغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تتشعب معه الآراء ولا یشبع منه العلماء ولا یملہ الأتقیاء ولا یخلق علی کثیره الرد ولا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا:...» در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و قضاوت در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردن کشی و استکبار فرو گذارد، خداوند متعال او را کمرشکن میکند و هر کس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند متعال او را گمراه میکند.

قرآن ریسمان مستحکم خداوند متعال و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است.

قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گیرند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه شاخه نمیشود، علما از آن سیر نمیشوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمیشود و عجایب و شگفتی‌های آن به پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد راه مینماید) «جن/2-1».

هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوی قرآن دعوت کرد، به سوی راه راست هدایت شد.

قرآن عظیم‌الشان مشعلی است که خاموش نمیشود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی‌نشیند، قرآن کتابیست که حق و باطل را از هم جدا میکند، شک و تردید را از اذهان دور می‌سازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلاء می‌دهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می‌آورد.

قرآن کتاب رهنمایی و چراغ بشریت است و در زندگی انسان نقش حیاتی و اساسی دارد. قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت انسان‌ها که یک‌هزار چارصد سال قبل می‌زیستند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن مورد رهنمایی ایشان می‌باشد.

انسان زمانی می‌تواند به ترقی اصلی و واقعی دست یابد، که به هدایات قرآنی گوش فرا دهد. انسان زمانی می‌تواند به سعادت اصلی و ابدی دست یابد که به قرآن کریم و دساتیر آن مراجعه می‌نماید.

ای مسلمانان به یاد داشته باشید!

که تجربه زندگی نشان داده است که هر کسی که در راه قرآن باشد و با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و برای آن ارزش و احترام قائل باشد، مطمئن باشید که جواب اعتماد قرآن را بدست خواهید آورد.

قرآن انسان را در زندگی تنها نمی‌گذارد، قرآن کتابی است که انسان را در غم و شادی همراهی میکند.

به یاد داشته باشید که قرآن دوست و رفیق نیمه راه نیست، کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت می‌نماید.

اگر دوست انسان قرآن باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی‌تر و مطمئن‌تر از پروردگار است؟ و چه کسی قوی‌تر و مطمئن‌تر از الله در حمایت از کسی است؟ سراسر این کتاب و عظمت و نصیحت و پر از کلام شیرین و احترام به مقام والای انسان است. عمل به دساتیر، این کتاب نه تنها موجب وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می‌سازد، بلکه اعتماد کلیه انسان‌های روی زمین را در خواست مینماید.

قرآن به عنوان تکیه‌گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت مسلمانان بشمار میرود. این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا» (15):

(همانا ایشان تدبیر می‌سجند تدبیر سنجیدنی). کسانی که قرآن و پیامبر را تکذیب می‌کنند سخت نیرنگ می‌ورزند تا با نیرنگ خودشان حق را شکست دهند و باطل را یاری کنند.

این آیه مبارکه در مورد کافران و قریشیان کافر است که در سعی و تلاش هستند تا مردم را از قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوتش دور کنند و این کار آنان از روی نقشه و حساب و مکر است و برای جلوگیری و تضعیف آنها، نقشه می‌کشند. کید و مکر می‌کنند.

یادداشت:

«یکیدون»: از ماده‌ی کید است و نوعی از چاره‌اندیشی برای انجام کاری است. می‌تواند کید نکوهیده باشد، یعنی چاره‌اندیشی مکارانه و فریبکارانه و می‌تواند کید ممدوح یعنی کید ستودنی باشد.

«وَأَكِيدُ كَيْدًا» (16):

یعنی من هم تدبیر می‌کنم تا هیچ تدبیر و نیرنگ آن‌ها موثر واقع نشود. من نیز برای اظهار حق و دور کردن باطلی که آورده اند تدبیر مینمایم. هر چند کافران این را ناپسند بدانند. و مشخص است که پیروز چه کسی است، چرا که انسان بسی ناتوان تر و حقیرتر است از آن که خداوند توانمند و دانا را شکست دهد. مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی در مقابل نیرنگ آنان نیرنگی استوار و محکم به کار می‌برم که امکان ندارد رد بشود؛ چون در حالی که از همه چیز غافلند آنها را گرفتار می‌کنم. (ابو سعود ۴۳۸/۸).

در این آیه مبارکه، الله متعال به مسلمانان دعوتگر، تسلی و آرامش خاطر بخشیده و می‌فرماید که: غصه و تشویش نداشته باشید، از این به بعد طرف آنها من هستم و آنها نمی‌توانند در مقابل من ایستادگی کنند، همه‌ی آنها را هلاک می‌کنم. اما وقتی که تو دعوت و مسئولیت خودت را انجام دادی، آن وقت هیچ مسئولیتی نداری. کیدی که در اینجا به الله نسبت داده می‌شود، از این نوع ممدوح آن می‌باشد.

از فحوای آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: برخورد الله سبحان و تعالی با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، الله هدایتش می‌کند: «جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ» (عنکبوت، 69). و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می‌شود. «يَكِيدُونَ كَيْدًا وَ أَكِيدُ كَيْدًا» که الله متعال مارا از آن نگاه دارد.

«فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويًا» (17):

(پس ای محمد! به کافران مهلت بده، اندک زمانی آنان را رها کن. (تا نسبت به ایشان اتمام حجت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند). مدت زیادی نخواهد گذشت که نتیجه‌ی اعمال شان در برابرشان ظاهر خواهد شد و خواهند دانست که نیرنگ‌های آنان در برابر تدبیر من چه اندازه تاثیر داشته است. بناً در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از الله متعال عجله بخواهید.

«مَهْلٌ»: از ماده‌ی مهل است و به معنی سکون و آرامش و با تأنی کاری را انجام دادن است. مهلت هم یعنی فرصتی را ایجاد کردن برای اینکه کاری با حوصله به پایان برسد. همچنان «امهال»: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلت‌شان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت باری بر آنان فرود خواهد آمد. و نهایت و سرانجام تلخ حیات آنان را آنگاه که وقت عذاب فرا رسد مشاهده خواهی نمود.

نقش تخم زن و مرد در جنین:

در آیه مبارکه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ - 7 طارق» موضوع بحث خلقت و از آن جمله موضوع جنین مورد بحث قرار گرفت:

جنین در لغت به معنای پوشاندن چیزی از حواس است و به طفل که در شکم مادر، از آن رو که پوشیده و پنهان است جنین گفته می شود.

در صحیحین حدیثی از حضرت انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكًا، يَقُولُ: يَا رَبِّ نُطْفَةٌ، يَا رَبِّ مَضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهُ قَالَ: أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى، شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ وَالْأَجَلُ، فَيَكْتُبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». (بخاری (6595) و مسلم (2624)). یعنی: خداوند فرشته را مأمور رحم زن حامله می کند و پس از استقرار نطفه فرشته می گوید: پروردگارا! نطفه است، پروردگار علقه (خون بسته) است، پروردگارا مضغه (پاره گوشتی) است.

آنگاه که خداوند متعال اراده فرمود آن نطفه را خلق کند و بیافریند، فرشته عرض می کند: پروردگارا مرد است یا زن؟ بد بخت است یا سعادت مند؟ رزق او چیست؟ عمرش چقدر است؟ همه اینها را در زمانی که آن انسان در رحم مادر است فرشته مینویسد.

هر مرحله چهل روز طول میکشد؛ یعنی چهل روز نطفه، چهل روز علقه، و چهل روز سوم مرحله مضغه (یا تخلیق) گویند، و در انتهای مرحله مضغه ملائکه مأمور نوشتن میگردند و از جنسیت نوزاد هم مطلع است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مَضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيَوْمِرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ..». (بخاری: 3208).

یعنی: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می شود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته (علقه) در می آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی (مضغه)، تبدیل میشود. آنگاه، خداوند، فرشته ای را می فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند..

در انتهای مرحله مضغه است که تخلیق روی می دهد، به دلیل فرموده الله تعالی: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ ثُمَّ مِنْ مَضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» (سوره حج 5). یعنی: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم).

مخلقه: یعنی پاره ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره است.

پس در انتهای مرحله مضغه (که از روز هشتاد شروع می شود و تا صد و بیست روزه طول می کشد) اندک اندک شکل جنین ظاهر می گردد و جنسیت آن نیز به ملائکه مأمور خبر داده می شود.

درحالیکه ظاهر آیه آنست که کسی جز الله تعالی جنسیت نوزاد را نمی داند، چنانکه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره لقمان 34).

یعنی: آگاهی از زمان برپایی قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است میداند، و هیچ کس نمیداند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است. حال با جمع بین این آیه و حدیث فوق‌الذکر نتیجه می‌گیریم که معنای آیه این است که: قبل از خلقت نوزاد (یعنی قبل از اتمام مرحله سوم یعنی مرحله تخلیق)، این تنها خدا است که جنسیت او را می‌داند، ولی بعد از خلقتش (بعد از تخلیق) و بعد از آنکه به فرشته امر شد تا زمان اجل او را ثبت کند و جنسیت جنین به وی خبر داده شد، علم به جنسیت جنین دیگر جزو غیبات نیست بلکه جزو عالم شهاده است، زیرا ملائکه مامور نیز از جنسیت نوزاد مطلع شده پس از حالت غیبی خارج شده، از اینرو انسان هم می‌تواند از طریق ابزار آلات پیشرفته جنسیت جنین را بعد از اتمام مرحله مضغه (چهار ماه) از شکل‌گیری لقاح بداند و لذا دانستن این امر توسط دستگاه‌های طبی تضادی با آیه قرآن ندارد. امام ابن‌کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه مینویسد: «جز خدای متعال کسی نمی‌داند که او چه چیزی می‌خواهد بیافریند، اما هرگاه به مذکر یا مؤنث بودن یا بدبخت یا خوشبخت بودن جنین امر کرد، ملائکه موکل او نیز به آن آگاه شده و همچنین (بعد از وی) هرکس دیگری از مخلوقاتش را که بخواهد آگاه می‌شود».

نکته دیگر اینکه: خدای متعال در آیه مذکور بطور عموم فرموده: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» یعنی: «و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است میداند».

در این آیه مخصوصاً به جنسیت جنین اشاره نکرده است؛ بلکه فرموده که از احوال جنین آگاه است، و مسلماً دانستن جنسیت جنین تنها یکی از موارد احوال جنین است، اما دیگر موارد از قبیل: مقدار زمانی که جنین در شکم مادرش بسر خواهد برد، و مقدار حیاتش، و اعمال او، و مقدار رزقش، و شقاوت یا سعادت او نیز از دیگر مواردی است که داخل در عموم آیه می‌شود که تنها خداوند متعال از آن آگاهی دارد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الاعلى

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره در مکه، پس از سوره‌ی تکویر، شرف نزول یافته است. و به سبب افتتاح با این فرموده خداوند متعال «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۱» (الأعلى: 1) سوره «اعلى» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می‌شود.

قابل یادآوری است که: برخی از مفسران مشهور از جمله: ناصرالدین عبدالله بیضاوی مؤلف تفسیر «انوار التنزیل و اسرار التاویل یا تفسیر بیضاوی»، مفسر محمود أفندی آلوسی مؤلف «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» و دانشمند مشهور اسلام محمد سید طنطاوی امام مسجد الازهر شریف و ریس سابق پوهنتون الازهر مصر و... در مورد تفسیر آیه‌های (14 و 15) می‌نویسند که: «تزکی: زکات فطر داد»، «و ذکر اسم ربّه: در عید فطر، الله را تکبیر گفت»، «فصلی: نماز عید برگزار کرد».

شیخ الوسی روح المعانی به همین دلیل به مدنی بودن «سوره الاعلى» اشاره می‌کند؛ و استدلال می‌آورد که: شروع نماز عید و زکات فطر در مدینه بود، نه در مکه.

پیوند و مناسبت سورة الاعلى با سورة الطارق:

سوره‌ی «طارق» از آفرینش انسان و پیدایش آسمان و زمین بحث می‌نماید: «خلق من ماء دافق» (طارق آیه: 6)، (طارق آیه 11 و 12) و سورة الاعلى نیز اندکی گسترده‌تر به هر دو مورد اشاره می‌کند: (آیات متبرکه 2، 4 و 5 اعلى و).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الاعلى:

«سورة الاعلى» از جمله سوره های مکی، دارای (1) رکوع، (19) نوزده آیت، (72) هفتاد و دو کلمه، (299) دویست و نود و نه حرف و (133) یکصد و سی و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

در ضمن قابل تذکر است: سوره‌هایی را که با فرمان تسبیح خداوند آغاز می‌شود، مسبّحات گویند و «سوره اعلى»، آخرین سوره از سور مسبّحات می‌باشد.

فضیلت سورة الاعلى:

در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر (رض) آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نمازهای عید و روز جمعه، سوره‌های: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۱» و «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيِّ ۱» (الغاشیة: 1) را می‌خواندند و چه‌بسا که عید و جمعه در یکروز جمع می‌شد اما همین دو سوره را می‌خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز وتر، سوره‌های: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۱»، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۱» (الکافرون: 1) و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱» (الإخلاص: 1) را می‌خواندند». علی (رض) روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره اعلى را دوست داشتند».

اسباب نزول سورة اعلى:

در مورد اسباب نزول «سورة الاعلى» در حدیثی از حضرت عقبه بن عامر جهنی می خوانیم، زمانیکه سوره ی «سبح اسم ربک الاعلى» نازل شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «اجعلو ها فی سجودکم» یعنی در سجده ی خود بخوانید: «سبحان ربی الاعلى»، «سبح اسم ربک الاعلى» به معنای پاک نگهداشت و پاک کردن است، معنای «سبح اسم ربک» این است که نام رب خود را پاک نگهدارید، هدف این است که تعظیم و تکریم نام رب خود را بجا آورید، و هر زمانیکه نام الله را بر زبان برانید خضوع و خشوع و ادب را مراعات فرماید.

موضوع و مطالب بحث سورة اعلى:

اگر به محتوای کلی این سوره با دقت نظر بیندازیم بوضاحت تام در خواهیم یافت که اساساً این سوره از دو بخش اساسی تشکیل یافته است:

اول: بخشی که در آن روی سخن با شخص به پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و دستورهایی در زمینه تسبیح پروردگار و ایفای رسالت به او می دهد.

دوم: در این بخش از مومنان خاشع و فرمانبردار و کافران شقی سخن به میان آمده و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه به طور فشرده بیان شده است.

و در اخیر این سوره تاکید می یابد که همه مطالب و حقایق متذکره تنها در قرآن عظیم الشان نه بلکه در سایر کتب و صحف پیشین، صحف ابراهیم و موسی، نیز بر آن تاکید شده است.

- همچنان از متن کلی این سوره مبارکه و بخصوص از آیه شش آن «سَنُقَرِّكَ فَلَا تَنْسَى»، طوری معلوم میگردد که، این سوره در دوران خیلی ابتدایی مکه، زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به در یافت وحی عادی نگردیده بودند و تشویش داشتند که مبادا برخی از وحی را فراموش کنند، نازل گردیده است.
- طوریکه ملاحظه می فرماید: در اولین پنج آیات بحث روی خدای شناسی و مبادی توحید صورت گرفته و در آیات بعدی به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان های ذیل از جناب پروردگار با عظمت داده شده است، نکات عمده این اطمینان ها عبارتند از:
- به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: به لطف و عنایت الهی قرآن را فراموش نخواهد کرد.
- اطمینان داده شده که: ماموریت او را در کار دعوت بسوی الله دشوار نساخته، در این منحصر میسازد که به کسی پند دهد و به هدایت و رهنمائی اش اهتمام ورزد که از دعوت مایه می گیرد و در او استعداد پند پذیری سراغ میشود.
- کسیکه بی باک نیست، نسبت به عواقب خوب و بد عملکرد های خود بی اعتنائی ندارد، برخورد میترسد، از عواقب افکار و نظرات خود بد خود و جامعه بیم دارد و از انجام ظلم و فساد حاکم بر جامعه هراسان است، مخاطب اصلی این دعوت الهی است، چنین کسی حتماً این پیام رهایی بخش را باگوش دل خواهد شنید. ولی عناصر شقی و بدبخت از آن خود داری می ورزند.
- کسی که به تزکیه فکری و اخلاقی خود اهتمام ورزد، پروردگارش را بیاد آرد و نماز برپا دارد، به فلاح و رستگاری رسد.

- مردم زندگی دنیا را برمی گزینند، به اهداف زود رس و پیش پا افتاده می چسبند، در حالیکه دنیا، ناچیز است و ناپایدار و آخرت بهتر است و پایدار.
- به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: رسالت تو تداوم رسالت پیامبران اولعزمی چون حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است که بزرگترین تمدنها را پایه گزاری کردند و مستکبرین بزرگ تاریخ بدست آنان سرنگون گردیدند، پیام تو و آنان یکی است و پایان کار تان یکی.
- در آخر، کلام سوره مبارکه اعلی با این مطلب به پایان رسانده شده است که رستگاری تنها برای کسانی است که عقاید، اعمال و اخلاق خود را پاک کنند و نام پروردگار خود را ذکر کرده نماز بخوانند. اما متأسفانه تمام هم و غم مردم رفاه و آسایش و منافع و لذت های همین دنیا است و بس، در حالی که هم و غم اصلی آن ها بایستی آخرت می بود. چراکه آخرت باقی است و دنیا فانی و نعمت های آخرت به مراتب بیش از نعمت های دنیا است. این حقیقت تنها در قرآن عظیم الشان نیامده است، بلکه در صحیفه های ابراهیم و موسی هم همین حقیقت به انسان یادآوری شده است.
- مفسران مشهور جهان اسلام از جمله شیخ قرطبی (ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی) در تفسیر خویش می نویسد: معمولاً صحابه کرام از جمله حضرت عبد الله بن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابو موسی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم اجمعین، چنین بودند که هر گاه این سوره را تلاوت می کردند، قبل از آن می گفتند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى». یعنی در خارج از نماز وقتی تلاوت کنند چنین گفتن مستحب است.

ترجمه و تفسیر سوره الاعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غَنَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾ سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿٧﴾ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ﴿٨﴾ فَذَكَرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى ﴿٩﴾ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى ﴿١٠﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿١١﴾ الَّذِي يَصْلِي النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا ﴿١٣﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾

ترجمه مختصر:

- «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1) «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن».
- «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2) «(همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت».
- «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3) «و (همان) کسی که اندازه گیری کرد پس هدایت نمود».
- «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4) «و کسی که چراگاه را رویانید».
- «فَجَعَلَهُ غَنَاءً أَحْوَى» (5) «سپس آن را خشک و سیاه گردانید».

«سَنَقْرُوكَ فَلَا تَتَسَى» (6) «ما بزودي (قرآن را) بر تو می‌خوانیم، پس هرگز فراموش نخواهی کرد».

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7) «مگر آنچه را که خدا بخواهد، به یقین او پنهان و پیدار میداند».

«وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (8) «و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده می‌سازیم».

«فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» (9) «پس یاد دهانی کن چون یاد دهانی سود بخشد».

«سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» (10) «هرکس (از پروردگار با عظمت ما) می‌ترسد پند خواهد پذیرفت».

«وَيَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11) «و بدبخت‌ترین فرد از آن دوری خواهد گزید».

«الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (12) «(همان) کسی‌که در آتش بزرگ (جهنم) در خواهد آمد».

«ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (13) «سپس در آن (آتش) نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند».

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (14) «یقیناً کسی‌که خود را پاک (و تزکیه) کند، رستگار شد».

«وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15) «و (نیز کسی که) نام پروردگارش را یادکرد پس نماز گزارد».

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (16) «بلکه شما (مردم) از زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید».

«وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (17) «در حالی که آخرت بهتر و ماندگارتر است».

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18) «بی‌گمان این (فحوا) در کتاب‌های پیشین بوده است».

«صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19) «صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

تفسیر مختصر

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1):

«نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن». یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلی» به پاکی یاد کن.

در حدیث آمده است: «هر وقت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم این آیه را می‌خواند، می‌گفت: (سبحان ربی الاعلی) (امام احمد آن را از ابن عباس روایت کرده است).»

مراد از «اعلی» این است که: الله متعال برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف‌کنندگان آن را وصف می‌کنند. علما فرموده اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می‌خواند؛ «سبحان ربی الاعلی» بگوید چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمع دیگری از صحابه و تابعین کرام این‌گونه می‌کردند.

همچنان در حدیث آمده است که: چون این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که (اجعلوها فی سجود کم = این را در سجده‌های خویش بگردانید) و ازینجاست که در سجده سبحان ربی الاعلی خوانده می‌شود.

هكذا در حدیثی از عقبه بن عامر جهنی (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور خواندن «سبحان ربی الاعلی» را در سجده بر اساس همین آیه و خواندن «سبحان ربی العظیم» را در رکوع بر اساس آخرین آیه ی سوره ی واقعه «فسبح باسم ربک العظیم» داده بود. (مسند احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن حبان، حاکم، ابن المنذر)

در این آیه مبارکه ملاحظه می فرمایم که: پروردگار با عظمت ما به تسبیح خود فرمان میدهد که متضمن ذکر و عبادت برای او و کرنش در برابر شکوه، جلال، عظمت و بزرگی اش می باشد. این تسبیح، تسبیحی باشد که شایسته عظمت پروردگار ما باشد، به این صورت که نام های نیکو و یاد شوند، نام هایی نیکویی که به سبب معانی نیکو و عظیمی که دارند بر هر نامی برتری دارند. نیز کارهای پروردگار با عظمت ما باید یاد شوند.

«سَبِّحْ»:

- الله از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است.
- الله از هر تشابهی به موجودات دیگر منزّه است.
- «رَبِّكَ»: از ریشه رب: تربیت و پرورش دهنده.
- «الْأَعْلَى»: از صفات الله؛ برتر، بالاتر، الله بالاست.
- «الْأَعْلَى»:

- غلو ذات: ذاتاً در آسمان و بالاست و عرش و علمش همه جا احاطه دارد.
- غلو القهر: در مقابل ظالمان قاهر و قدرتمند است.
- غلو قدر: قدر و منزلتش بالاست.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2):

«کسی که آفرید و استوار داشت». از جمله کار با عظمت اینست که: همه مخلوقات را آفریده، شکلش را نیکو ساخت، قامتش را برابر داشت، اعضایش را مناسب نمود و آفرینش او را محکم زیبا ساخت تا از عهده تکالیف برآید. طوریکه در سوره ی سجده می فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «همان کسی که هر چیزی را که آفریده نیکو آفریده است.» (سجده: 7)

در البحر آمده است: یعنی همه چیز را منظم خلق کرده است به طوری که ناهماهنگی در آنها مشهود نیست، بلکه در استواری و استحکام متناسب بوده و بیانگر آنند که از جانب خداوند دانا و حکیمی هستی یافته اند. (البحر ۴۵۸/۸).

«خَلَقَ»: خلق کرد.

«فَسَوَّى»: بدون نقص و به بهترین شکل و ترکیب.

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3):

پروردگار با عظمت ما همه چیز را اندازه گیری کرده و همه مخلوقات را به اندازه راه نموده است. این هدایت عام است که هر مخلوقی را به آنچه صلاح او در آن است هدایت کرده است. نعمت های دنیوی از زمره هدایت مذکور می باشند.

مفسران فرموده اند: به منظور افاده ی عموم مفعول را حذف کرده است؛ یعنی مخلوق و حیوانی را آن گونه که شایسته است آفریده و آن را به وظیفه ی خود هدایت و راهنمایی کرده و آن را به آنها یاد داده است. (به روح المعانی ۱۰۴/۳۰ و التسهیل ۱۹۳/۴ مراجعه شود). هدایت چند نوع است؛ من جمله:

- 1- هدایت تکوینی یا طبیعی، تمام اندام و اعضای درونی و بیرونی و پیکره ی گیاه و حیوان را فرا می گیرد...
- 2- هدایت غریزی: مخصوص حیوانات است که بر حسب مراتب رشد غریزی، اندک اراده و درک و شعوری در آنها، مشهود و ملموس است...

3 - هدایت فطری: این گونه هدایت، صورت کاملتری از هدایت غریزی و اولین دریچه‌ی عقل و اختیار در طرق زندگی است که بر روی ذهن انسان باز می‌شود...

4 - هدایت عقلی مستقل و مختار: ترتیب دریافتهای فطری و محسوس و بدیهی برای رسیدن به مسایل نظری است...

5 - هدایت وحی و نبوت (تشریعی): این هدایت، تکمیل کننده‌ی هدایت‌های پیشین و عالی ترین مراتب هدایت برای تقویم عقل و استقامت بر صراط مستقیم است... [بر گزیده‌ای از: پرتوی از قرآن و تفسیر فرقان]

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4):

و کسی که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن انواع گیاهان و علف های زیادی می‌روید که مردم و چهار پایان و همه حیوانات از آن می‌خورند.

«أَلْمَرْعَى»: «آنچه چارپایان با آن تغذیه شوند، از گیاه تر و خشک». اگر چه در آیه مبارکه لفظ «مرعی» به کار رفته است که بر علف حیوانات اطلاق می شود، ولی سیاق عبارت نشان دهنده ی آن است که مراد از آن در این جا تنها علف نیست، بلکه تمام گونه های گیاهی است که از زمین می رویند.

«فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (5):

سپس بعد از آنکه مدت زمانی را به پایان برد که پروردگار با عظمت ما مقرر نموده بود در آن مدت زمان تر و تازه باشد، آن را درهم پیچید و «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» آنگاه آن را سیاه و خشک گردانید. البته این هشدار به انسان هم است که همیشه جوان و شاداب باقی نمی‌ماند. در این پنج آیات متبرکه که در فوق بیان یافت: آیه اولی متضمن دستور به تنزیه و تقدیس نام الله است و چهار آیه‌ی بعدی در رابطه با اوصاف و تعریف الله متعال است تا بیانگر تعظیم نام الله و تعظیم ذات مبارک او و تنزیه او از شریک، همسر، فرزند و... باشد.

هكذا الله متعال بعد از یادآوری دلایل قدرت و یگانگی خود، فضل و کرم خود را نسبت به پیامبرش یادآور شده و می‌فرماید:

«سَنَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى» (6):

(ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد). کتابی را که بر تو وحی نموده ایم محافظت می کنیم و آن را در دل تو جای می دهیم و تو از آن چیزی را فراموش نخواهی کرد. یعنی در حوزه ی هدایت کاستی و کمبودنخواهی یافت، زیرا ما به مقتضای شرایط و ظروف و به مقتضای احوال، بر تو این هدایت را قرائت می‌کنیم، طوری که جمله: «فَلَا تَنْسَى» آن را فراموش نکنی، پس خوف نسیان و فراموشی نداشته باش، چون به گونه‌ای این هدایت را بر تو ارزانی خواهیم داشت که آن را فراموش نکنی. این وعده‌ی الله متعال به فرستاده‌ی خود می‌باشد که هرآنچه یاد گرفتی فراموش نمی کنی.

در این آیه متبرکه نوید و مزده بزرگی از جانب پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم، است مبني بر این که پروردگار با عظمت ما دانشی به او می دهد که آن را فراموش نمیکند.

درضمن این آیه مبارکه متضمن معجزه‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می‌باشد؛ زیرا او بی‌سواد بود، وبا خواندن و نوشتن بلد نبود، با وجود آن هرگز آنچه را جبرئیل بر او می خواند فراموش نمی‌کرد. و این که این کتاب با عظمت را بدون درس و تکرار حفظ

کرده و آن را فراموش نمی‌کرد، یکی از بزرگترین دلایل صدق نبوتش می‌باشد. ابن کثیر فرموده است: بدین ترتیب الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه و سلم وعده داده است که چیزی بر او خواهد خواند که آن را فراموش نمی‌کند. (مختصر ۶۳۰/۳).

شان نزول آیه مبارکه:

چون جبرئیل علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و الله متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7):

«مگر آنچه که حکمت الهی اقتضا کند که آن را فراموش کنی». و پروردگار با عظمت ما آشکارا و پنهان را می‌داند و آنچه را که مصلحت بندگان می‌باشد می‌داند. بنابراین هر آنچه بخواهد به عنوان شریعت مقرر می‌دارد و به آن فرمان می‌دهد. مفسران در معنی عبارت: «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» فرموده اند که: الله متعال نسبت به آنچه بنده‌ای از قرائت و حدیث آشکار می‌کند و یا مخفی و پنهان کند، آگاه و مطلع است، برخلاف بندگان که از امور سری و مخفی آگاهی ندارند.

دلیل اینکه الله در این آیه ابتدا کلمه‌ی: الجهر (آشکار) را ذکر فرموده و بعد کلمه‌ی یخفی (پنهان)، این است که به بندگان بفهماند: همان‌گونه که جهر و آشکار را می‌داند، سر و پنهان را نیز می‌داند تا به یقین برسند که الله عالم به پیدا و پنهان است.

«وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (8):

«و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده می‌سازیم». یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوریکه آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی.

راه سهل و آسان یعنی به دور از حرج که همان شریعت اسلامی است و بر پایه‌ی سهل و آسان‌گیری در دین بنیان نهاده شده است؛ آنجا که الله متعال می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (الحج: 78) در دین شما حرج و سختی وجود ندارد. الله متعال در این آیه به رسولش می‌فرماید که نه تنها دین و شریعت تو از همه‌ی ادیان آسان‌تر است، بلکه هر چیزی را برای تو آسان می‌کنیم. به عبارتی هم کار تبلیغ هدایت را آسان می‌کنیم و هم تو را آماده می‌کنیم که آن کار را انجام دهی و هدایت را تبلیغ کنی، پس حال که این چنین است، تکلیف تو هم روشن است.

و این هم مژده‌ای دیگر است که پروردگار با عظمت ما همه کارهای پیامبرش را آسان می‌گرداند و آئین و شریعت او را سهل و ساده می‌نماید.

حضرت موسی علیه السلام برای موفقیت در انجام تبلیغ، دو چیز را از الله سبحانه و تعالی درخواست کرد: یکی سعه‌صدر و یکی آسان شدن امر رسالت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه، 25-26). الله سبحانه و تعالی این دو نعمت را بدون طلب و درخواست، به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم عطا فرمود. طوریکه درباره سعه‌صدر فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (شرح، 1). و درباره آسان شدن امر دعوت در این آیه می‌فرماید: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى».

«فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» (9):

«پس اگر پند و اندرز سودمند باشد پند و اندرز بده».

در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: به شریعت الهی و آیات او پند بده اگر پند مورد قبول واقع گردد، و موعظه و اندرز بگو اگر کسی گوش کند، خواه از پند دادن تمام هدف آن برآورده شود یا برخی از آن برآورده گردد. مفهوم آیه این را می رساند که اگر پند دادن سودمند نباشد به این صورت که پند دادن به شر و بدی بیفزاید یا از خیر و خوبی بکاهد در این صورت نباید پند داد. و پند دادن مردم را به دو گروه تقسیم می کند؛ کسانی که استفاده می برند و کسانی که استفاده نمی برند.

کسانی که از پند استفاده می برند آن هایی هستند که از پروردگار با عظمت ما می ترسند و هرگاه انسان بداند که پروردگار با عظمت ما او را به خاطر کارهایی که کرده است مجازات می کند، و از کیفر او بهراسد، از آنچه پروردگار با عظمت ما را ناخشنود می نماید دوری می کند و برای انجام دادن کارهای خوب تلاش می نماید.

مفسر شهیر جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: از اینجا روش و آداب نشر دانش و علم برگرفته می شود؛ یعنی آن را نباید نزد نااهل و ناشایست یادآوری کرد. مانند فرموده حضرت علی علیه السلام که فرمود: «نباید چیزی را به مردم بگویی که عقلشان قدرت فهم آن را ندارد؛ چون این امر برای بعضی مایهی فتنه است» و فرمود: «طوری با مردم صحبت کنی که آن را بفهمند، آیا دوست دارید خدا و پیامبرش تکذیب شوند؟! (مختصر ۶۳۰/۳).

«سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» (10):

«هرکس (از پروردگار با عظمت ما) می ترسد پند خواهد پذیرفت». یعنی کسی که به الله مؤمن باشد و از قهر و عذابش ترس و خشیت داشته باشد، پند و اندرز خواهد گرفت.

«وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11):

«و بدبخت ترین فرد از آن دوری خواهد گزید».

و اما کسانی که از پند بهره نمی برند بدبخت ترین افرادی هستند که وارد بزرگ ترین آتش می شوند و با آن می سوزند.

«الْأَشْقَى»: «کافری که اندرز قرآنی و قوانین الهی را گوش نگیرد».

«الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (12):

«آن کسی که داخل بزرگترین آتش خواهد شد». یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. آتش که 70 برابر آتش دنیا است می سوزند.

در حدیث آمده است: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كَأَنَّكَ لَكَافِيَةٌ قَالَ: «فُضِّلْتُ عَلَيْهِنَ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا» [بخاری: 3265 و مسلم: 2843] رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آتش دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده تر از آتش دنیا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنیا، سوزندگی دارد».

مفسر حسن فرموده است: «نار کبری» یعنی آتش آخرت، و «نار صغری» یعنی آتش دنیا.

«ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (13):

«آن گاه در آن جا نه مي ميرد و نه زنده مي شود». آنان عذاب دردناكي مي بينند كه هيچ گونه استراحت و آرامشي ندارد. تا جائيكه آن ها آرزوي مرگ مي كنند اما مرگ هم به سراغ شان نمي آيد. واقعاً دشوارترين زندگي بر انسان روزي است كه نه زنده اميدوار باشد و نه مرده اي كه طور كامل نابود شود.

همان طور كه پروردگار با عظمت ما مي فرمايد: «لَا يَقْضِي عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا» نه مي ميرند و نه از عذابشان كاسته مي گردد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (14):

«به راستي كسي كه خود را [از كفر و گناه] پاك كند، رستگار خواهد شد».

هر كس كه خودش را پاكيزه كند و خويشتن را از شرک ورزیدن و ظلم و رفتار هاي زشت پاك دارد قطعاً رستگار است.

«أَفْلَحَ»: «رستگار شد، از آتش دوزخ نجات يافت و وارد بهشت شد».

«مَنْ تَزَكَّى»: «آن كسي كه بعد از تخليه از شرک و معصيت ها خود را به وسيله ايمان و

اعمال صالح پاك گردانيد و به وسيله پرداخت زكات از بخل دوري جست».

تزكيه در اصل به معني نمو و رشد دادن است، هكذا تزكيه به معني تپهير و پاك كردن نيز آمده است.

بنأ بصورت كل بايد گفت كه: تزكيه، آن است كه فكر از عقايد فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاك شود و زكات پاك كردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

قرآن عظيم الشان پس از يازده سوگند مي فرمايد: «سوگند به همه اين ها كه هر كس نفس خود را تزكيه كند، رستگار است و هر كس نفس خود را آلوده ساخت، (از لطف الله) محروم گشت. قرآن عظيم الشان هدف پيامبران را تزكيه و پرورش نفوس ذكر کرده است.

«تزكي» از زكوه مشتق است به معنای پاك كردن مي باشد، زكات مال را هم به خاطر زكات ميگویند كه بيقه مال را براي انسان پاك مي گردانند، در اینجا لفظ «تزكي» عام است، كه هم شامل تزكيه ايماني و هم شامل تزكيه اخلاقي مي شود، و هم ادای زكات مال را.

براي رسيدن به تزكيه برخي از مفسرين دو مرحله را مورد پيشنهاد قرار داده اند:

1 - تهذيب نفس از بدني ها يعني تصفيه قلب از اخلاق بد و اجتناب از گناه. اين عمل را تصفيه و تخليه هم مينامند.

2 - پرورش و تكميل نفس به وسيله تحصيل علوم و معارف حقه و فضائل و مكارم اخلاق و انجام عمل صالح. اين عمل را تخليه هم ميگویند، يعني پرورش و تكميل و آرايش دادن. البته قبل از تخليه و تخليه بايد انسان نقاط ضعف خود را بشناسد.

«وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15):

«و نام پروردگارش را ياد كرد و نماز گزارد».

و به ذكر پروردگارش مشغول شود و قلبش با ذكر او انس بگيرد چنين كسي كارهائي مي كند كه پروردگار با عظمت ما را خشنود گرداند به خصوص نماز مي خوانند كه نماز ترازوي ايمان است. هستند عده اي از مفسرين كه در تفسير «تَزَكَّى؛ فَصَلَّى» مي

فرمایند: «زکات فطریه بدهد و نماز عید بخواند». گرچه این مفهوم را نیز شامل می شود اما معنی آیه تنها این نیست.

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (16):

«بلکه زندگی دنیا را ترجیح می دهید». یعنی نعمت از بین رونده و ناخوش آن را بر می گزینند و آخرت را رها می کنید.

تمام دغدغه، هوش و فکر شما دنیا و رفاه و آسایش و منافع و لذت های آن است و گمان می کنید منفعت واقعی همان است که در این جا به دست بیاید و اگر در این جا از چیزی محروم شدید گمان می کنید زیان واقعی همین است که دچار آن شده اید. با تأسف باید گفت: هستند انسانان که برای تحصیل آنچه عاجل است تلاش می ورزند و از آنچه در آینده وعده داده شده چشم می پوشند.

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (17):

«و آخرت بهتر و ماندگارتر است».

در این آیه پروردگار ما میفرماید: در حالی که آخرت از هر نظر از دنیا بهتر و ماندگارتر است. چون آخرت سرای جاودانگی و بقا است و دنیا سرای فنا و نابودی است. پس مؤمن عاقل بهتر را رها نمی کند و زشت تر را بر نمی گزیند و آرامش و راحتی همیشگی را به خاطر لذت و شادمانی آنی از دست نمی دهد. پس محبت دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت اساس هر اشتباهی است.

ابن مسعود (رض) این آیه را خواند و سپس به یارانش گفت: می دانید چرا دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم؟ گفتند: نه. گفت: چون دنیا خوراک و نوشیدنی و زن و لذات و خوشگذرانی را نقداً به ما ارزانی می دهد، و آخرت از دید ما پنهان و گم است. پس ما عاجل را دوست داشته و آجل را رها کرده ایم. (تفسیر خازن ۲۳۶/۴).

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18):

«بی گمان این در کتاب های پیشین بوده است». تمام مضامین، امر نیکو و اخبار خوبی که در این سوره مبارکه برایتان بیان شد منحصر به این کتاب آسمانی نیست بلکه در کتاب های قبلی آسمانی نیز بیان گردیده است از جمله کتاب های ابراهیم و موسی که بعد از محمد بزرگ ترین و شریف ترین پیامبران هستند.

پس این ها فرامینی است که در هر شریعتی آمده اند چون به منافع هر دوجهان بر می گردند و این اوامر در هر زمان و مکانی صلاح و منفعت انسانها را تامین میکنند.

«صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19):

«صحف و کتاب های ابراهیم و موسی». و آن ده صحف است برای ابراهیم (ع) و تورات است برای موسی (ع).

«صُحُفِ»: بدل از صُحُفِ قبلی است. این آیه اشاره به این واقعیت دارد که اصول کلی و مطالب اساسی ادیان آسمانی همگی یکسان بوده و از یک منبع سرچشمه گرفته اند، و تنها تعلیمات و دستوراتی با هم تفاوت داشته است که اختلاف زمان و رشد انسان مقتضی آن بوده است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

یادداشت:

این دومین جا از قرآن عظیم الشان است که در آن به صحیفه های موسی و ابراهیم اشاره شده. پیش از این در (آیات 36-37 سوره ی نجم) همچنین اشاره بعمل آمده است.

موضوعات و مضامین صحف ابراهیمی:

آجری از حضرت ابو ذر غفاری روایت کرده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد: صحیفه های حضرت ابراهیم چگونه و چه بودند؟ آن حضرت در جواب فرمودند: در آنها امثال عبرت بیان شده بود، در مثالی به پادشاه ظالمی خطاب شده است که ای مسلط شونده بر مردم و مغرور و مبتلا، بدین جهت به تو سلطنت ندادم که تو در دنیا مال را روی مال انباشته کنی، دادن اقتدار بدین جهت بود که نگذاری فریاد مظلومی به من برسد، زیرا قانون من این است که فریاد مظلوم را بی جواب نمی گزارم، اگر چه از زبان کافری بر آید.

و در مثال دیگری عموم مردم را مورد خطاب قرار داده است، که کار عاقل چنین است که اوقات خود را سه قسمت تقسیم کند: یکی وقت عبادت الله و مناجات به در بار او باشد، دوم برای محاسبه ی اعمال خویش و تدبر و فکر، در عظمت قدرت و صنعت الله، سوم برای تحصیل ضروریات زندگی و انجام نیاز های طبیعی.

و فرمود: برای عاقل ضروری است که از احوال زمان خود آگاه باشد، و به کار های مقصودی مشغول گردد، زبان خویش را در کنترل خود در آورد، و کسی که کلام خود را و عمل خود بشمارد، کلامش خیلی کم و فقط در کار های ضروری به کار رود.

موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی:

حضرت ابوذر میفرماید:

سپس من عرض کردم در صحف موسی علیه السلام چه بود؟ فرمود: در آنها فقط عبرت بود که از آن جمله موارد ذیل است:

در تعجب نسبت به کسی به مردن، یقین دارد، باز هم دل به خوشیها سپرده است، و تعجب از کسی که به تقدیر، ایمان دارد، و باز عاجز و در مانده و غمگین باشد، و در تعجب از کسی که به حساب آخرت یقین دارد و از عمل دست برداشته بنشیند.

حضرت ابوذر میفرماید، باز سؤال کردم: آیا از آن صحیفه ها در وحی که بر شما نازل می شود چیزی آمده است؟ فرمود: ای ابوذر! این آیات را بخوان: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى، «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (قرطبی)

حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی:

قبل از همه باید گفت شخصیکه به سایر کتاب های آسمانی دیگر (تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی) ایمان نیاورد، ایمان او مقبول نیست و بعنوان مسلمان محسوب نمیشود.

دلیل واجب بودن ایمان به کتب آسمانی:

دلیل واجب بودن ایمان به سایر کتاب آسمانی حکم و امر پروردگار با عظمت است که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره نساء 136). یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید به کتابی که بر

پیامبرش نازل کرده و بر کتابی که از قبل نازل نموده است ایمان بیاورید و هرکس به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران و روز آخرت کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده است.»

الله تعالی بندگان مؤمنش را در این آیه امر می کند که به الله و پیامبرش، محمد صلی الله علیه وسلم و کتابی که بر او نازل نموده که قرآن می باشد و کتابی که از پیش نازل نموده که شامل تمام کتابهای پیشینیان مانند تورات، انجیل و زبور می باشد، ایمان بیاورند. سپس در آخر آیه بیان می کند که هرکس به چیزی از ارکان ایمان کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده و از مسیر درست خارج گشته است. و باز در بیان ایمان به تمام کتابها الله تعالی به بندگان مؤمنش امر می کند که اهل کتاب را با این سخن مورد خطاب قرار دهند: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (سوره بقره 136). یعنی: «بگوئید به خدا و آنچه که بر ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواسه های یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و (نیز) آنچه که به (دیگر) پیامبران از سوی پروردگارشان نازل شده است، ایمان آورده ایم. و در ایمان آوردن به پیامبران بین هیچکدام از آنان تفاوتی نمی گذاریم. و فرمانبردار او (خداوند) هستیم.»

آیه در برگیرنده ایمان مؤمنان به آنچه خداوند بر آنها به واسطه رسولش صلی الله علیه وسلم نازل نموده و آنچه بر پیامبران که در آیه ذکر شده و آنچه بر بقیه انبیاء نازل شده است، می باشد و آنها در ایمان به پیامبران بین هیچکدام فرقی نمی گذارند و به تمام پیامبران و تمام کتابهایی که خداوند به ترتیب نازل نموده است، باور دارند. بناً بر طبق آیات صریح قرآن، هرکس به کتابهای آسمانی قبل از قرآن ایمان نداشته باشد او کافر است، زیرا ایمان نیلوردن به آن کتابهای آسمانی دیگر به معنای تکذیب آیات خداوند بر دیگر پیامبران است در حالیکه همه ی پیامبران الهی به حق از سوی الله تعالی برای ارشاد انسانها فرستاده شده اند و بعضی از آنها دارای کتاب آسمانی بودند.

نکاتی ضروری و دانستنی:

اولاً: شخصی مسلمان قبل از همه باید بداند که همه کتابهای آسمانی بجز قرآن کریم مورد تحریف و تغییر قرار گرفته است. زیرا خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود می فرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره 75) یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را میشنوند سپس بعد از اینکه آن را میفهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف مینمودند» و می فرماید: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يَحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (سوره نساء 64) «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند.»

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد میفرماید: «وَمَنْ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ

يَنْبِئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره مائده 14-15).

يعني: و کسانی که گفتند ما نصاری هستیم پیمان گرفتیم و بخشی از آنچه به آن اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می کردند باخبر می سازد. ای اهل کتاب پیامبر ما به سویی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری در می گذرد.

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

و دلیل بر زیاد کردن بر کتابها آن این سخن الله تعالی میباشد: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (سوره بقره 79).

«ویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهایی بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دستهایشان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

و دلیل بر نقصان آن این فرموده الله تعالی است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» (مائده 15). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سویی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان میکند» و

میفرماید: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا» (سوره انعام 9) «بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرده که برای مردم روشنایی و هدایت است آن را بصورت ورقه هایی در می آورید از آن آشکار و بسیاری را پنهان میکنید».

اما قرآن عظیم از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خبر میدهد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر 9). «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ثانیاً: باید چگونگی ایمان به کتابهای قبل از قرآن را بداند، و آن بدینگونه است که:

1 - تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است. الله تعالی میفرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ* نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ* مَنْ قَبْلَ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» (آل عمران 2-4).

يعني: «الله است که هیچ معبود بحقی جز او نیست همیشه زنده و پابرجا است. این کتاب را در حالیکه مؤید آنچه پیش از خود می باشد به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد و فرقان را نازل کرد کسانی که به آیات خداوند کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است». الله عزوجل خبر می دهد که این کتابها: تورات، انجیل و قرآن از نزد او هستند و

این دلالت دارد بر اینکه به آنها تکلم نموده و آنها از او آغاز شده اند و مربوط به غیر او نیستند و برای همین در آخر آیه وعده می دهد که هرکس به آیات خداوند کفر ورزد دچار عذاب شدیدی خواهد شد.

2 - ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (سوره مائده 48). «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم» و در مورد انجیل میفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (سوره مائده 46). «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم». ایمان به اینها واجب است و اینکه کتابهای خداوند از تمام تناقضات و تعارضات بدور هستند و این از بزرگترین ویژگی کتابهای خداوند نسبت به کتابهای مخلوقات و کلام خدا نسبت به کلام خلق می باشد. زیرا در کتابهای مردم نقص، خلل و تعارض وجود دارد. همانگونه که خداوند در وصف قرآن میفرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (سوره نساء 82). «اگر آن از جانب غیر خداوند بود در آن اختلاف بسیاری را می یافتند».

3 - اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحیفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. و دلیل بر این مورد در کتاب و سنت فراوان است.

الله تعالی میفرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (سوره فرقان 1). «با برکت است کسی که فرقان را بر بنده اش نازل فرمود تا برای تمام دنیا ترساننده باشد» و میفرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره مائده 15-16). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سویی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری درمیگذرد. قطعاً برای شما از جانب خداوند روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خداوند هرکه از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن به راههای سلامت رهنمود می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی ها به سویی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان میکند». خداوند به پیامبرش امر می کند که بین اهل کتاب به قرآن حکم نماید: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» (سوره مائده 48). «بین آنها به آنچه خداوند نازل نموده حکم نما و از هوا و آرزوی آنها بعد از آنکه حق آمد تبعیت نکن» و همچنین میفرماید: «وَأَنْ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (سوره مائده 49). «و میان آنها به آنچه خداوند نازل نموده فیصله و قضاوت کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش مبدا تو را در بخشی از آنچه خداوند بر تو نازل کرده به فتنه در اندازد».

و از سنت حدیث جابر بن عبد الله است که عمر بن خطاب با کتابی که از اهل کتاب بود پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و آن را بر پیامبر اسلام خواند پیامبر صلی الله علیه

وسلم عصباني شد و فرمود: «أَمْتَهُوْكَونَ فِيْهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِيْ بِيْده لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَفِيَّةً لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوْكُمْ بِحَقٍّ فَتُكَذِّبُوْا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوْا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِيْ بِيْده لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» (مسند الإمام أحمد: 3 / 387، وكشف الأستار: 134، وشعب الإيمان للبيهقي: (177).

و غیر هم و هو حدیث حسن بمجموع طرقة)

یعنی: «ای پسر خطاب آیا در آن در تعجب هستی؟! قسم به کسی که نفس من به دست اوست برای شما آن روشن کننده پاک را آوردم. شما چیزی از آنها نمی پرسید پس به حق به شما خبر می دهند پس به وسیله آن آنها را تکذیب می کنید یا به باطل خبر می دهند شما به وسیله آن آنها را تصدیق می کنید قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت». این بحث مختصری از کتابهای الله تعالی می باشد که واجب است به آن و آنچه در قرآن بر وجه خصوص آمده معتقد باشیم.

سوم: و نکته ی مهمتر از همه آنست که: هر مسلمانی در برخورد با آیات تورات و انجیل و دیگر کتابها ممکن است با سه حالت روبرو شود:

1 - آن آیه ای که می شنود یا می بیند مخالف با قرآن است.

(در اینحالت بر او واجب است که آن آیه را تکذیب کند، زیرا آن تحریف شده است و ما مسلمانان مامور به ایمان به آیات تحریف شده نیستیم، زیرا آن آیات تحریف شده از جانب خداوند متعال نازل نشده اند بلکه توسط انسان ها تغیر و تبدیل یافته اند و لذا تکذیب آنها واجب است)

2 - آن آیه ای که می بیند یا می شنود همسو و در تایید آیات قرآن است.

(در این حالت باید به آن آیه ایمان بیاورد و نزول آنرا از جانب خداوند تصدیق نماید)

3 - نمی داند آن آیه ای که می شنود یا می بیند در تایید قرآن است یا مخالف با آن.

(در اینحالت او نه آنرا تصدیق کند و نه تکذیب نماید).

حکم احترام به کتاب های آسمانی:

ایمان به کتابهای الله تعالی مشتمل بر تعدادی جوانب است که نصوص بر واجب بودن، و معتقد بودن و بیان آن دلالت دارد تا این رکن بزرگ از ارکان ایمان تحقق یابد و آن عبارتند از:

1 - تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است.

2 - ایمان به اینکه تمام آنها به سوي عبادت کردن الله تعالی به تنهایی و آنچه خیر، هدایت، نور و روشنایی آمده است، دعوت می کنند.

3 - ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست.

4 - اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِيْ بِيْده لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» مسند أحمد (3 / 387)، وشعب

الإيمان ببهقي (177). يعني: «قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت».

پس تنها آنچه در قرآن کریم آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است.

5 - اعتقاد به اینکه کتابهای پیشین مورد تحریف قرار گرفته اند، چراکه خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود میفرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سوره بقره 75). یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را می شنوند سپس بعد از اینکه آن را می فهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف می نمودند».

و میفرماید: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (سوره نساء 64). یعنی: «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند».

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَبِينُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره مائده 15).

یعنی: «ای اهل کتاب؛ پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری در می گذرد».

و فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (سوره بقره 79).

یعنی: «وویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهایی بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دست های شان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

اما قرآن عظیم الشان از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خبر می دهد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر 9). یعنی: «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ابو عمر و دارائی از ابی حسن منتاب روایت می کند که گفت: «روزی نزد قاضی ابو اسحاق اسماعیل بن اسحاق بودم. به او گفته شد: چرا اجازه تبدیل در حق اهل تورات داده شده اما به اهل قرآن داده نشده است؟ قاضی گفت: خداوند در مورد اهل تورات میفرماید: «بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» (سوره مائده 44). «به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده

شده اند» پس حفظ آن به آنها سپرده شد پس اجازه تبدیل در آن داده شده است. و در قرآن میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر 9). «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم» پس اجازه تبدیل در آن داده نشده است.

گفت: پس به سوي ابو عبدالله محاملي رفتم و داستان را برایش تعريف نمودم. گفت: كلامي زيباتر از اين نشنيدم».

قرآن متضمن خلاصه اي از كتاب هاي سابق و اصول شريعت پيامبران است. الله تعالى ميفرمايد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (سوره مائده 48). يعني: «و (اين) كتاب را به راستي (و) تصديق كننده كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم و شاهد است به تو نازل كرديم».

سوال: ممكن است كسي بگويد: بر طبق نصوص قرآن و احاديث بر هر مسلماني واجب است تمامي كتاب هاي آسماني را تصديق كرده و ايمان آورد، ولي نصوص ديگري دلالت بر تحريف اين كتب مي كنند، با اين وضعيت يك مسلمان چگونه به اين كتاب هاي تحريف شده ايمان آورد؟

جواب: يقين و باور داريم كه آنچه در كتب گذشته خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده، كه سالم از تبديل و تحريف بودند، حق است و هيچ شك و شبهه اي در آن نيست. ولي معنايش اين نيست كه تمام آنچه اكنون در اين كتاب ها درج است و در اختيار اهل كتاب قرار دارد بپذيريم، زيرا اين كتابها تحريف شده و به آن حالت اصلي كه خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده باقي نمانده است.

توراتي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند بر موسي عليه السلام نازل فرموده و نه تورات تحريف شده اي كه امروز در اختيار اهل كتاب قرار دارد. و انجيلي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند آنرا بر عيسي عليه السلام نازل فرموده و نه انجيل هاي تحريف شده اي كه امروزه در نزد اهل كتاب قرار دارد. و زبوري كه ايمان بدان واجب است همان كتابي است كه خداوند متعال بر داود عليه السلام نازل فرموده و نه تحريفاتي كه توسط يهود در آن بعمل آمده است.

با اين وجود اين تحريف و تبديل لزوماً شامل كل و تمام كتابشان نيست، و چه بسا مسائلي در كتاب هاي شان باشد كه حق باشند، چنانكه اين كتب مشتمل بر بعضي از اسماء الهي اند، لذا نمي توان گفت كه كل تورات يا كل انجيل و يا كل زبور تحريف شده و نوشته دست انسان است.

برخورد اعتقادي در برابر كتب تحريف شده:

1 - آنچه را كه يقيناً بدانيم خداوند متعال نازل فرموده و تحريف و تبديل بر آن وارد نشده، آنرا تصديق مي كنيم، مثلاً آنچه را قرآن يا سنت صحيح نبوي تصديق كرده باشد، ما هم يقيني آنرا تصديق خواهيم كرد، زيرا الله و رسول آنرا ذكر كرده اند. بطور مثال: الله متعال ميفرمايد: «أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى، ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى» (سوره نجم 36-41). يعني: «آيا از آنچه در كتب موسي نازل گرديده با خبر نشده است؟! و در كتب ابراهيم، همان كسي كه وظيفه خود را بطور كامل ادا كرد، كه: هيچ كس بار گناه ديگري را بر دوش نمي گيرد، و اينكه براي انسان بهره اي جز سعي و كوشش او نيست، و اينكه تلاش او بزودي ديده مي شود، سپس به او جزاي كافي داده خواهد شد».

و ميفرمايد: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (سوره اعلي 16-19). يعني: «ولي شما زندگي دنيا را مقدم

می‌دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است! این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است، در کتب ابراهیم و موسی».

و یا می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره آل عمران 93).

یعنی: «همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود؛ بگو: «اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و بخوانید».

پس بعنوان مثال: ما ایمان داریم که در تورات همه نوع انواع طعام حلال بود، و آنچه بر بنی اسرائیل حرام شد به سبب گناهیانی بود که مرتکب شدند. و الله متعال ذکر کردند که حکم رجم در تورات است، می‌فرماید: «وَكَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» (سوره مائده 43). یعنی: «چگونه تو را به داور می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (بخصوص درباره زنا به روشنی) آمده است؟».

2 - آنچه را بدانیم تحریف شده هستند تکذیب می‌کنیم، مثلاً مواردی را که قرآن یا سنت تکذیب کرده باشند، ما هم بطور یقینی آنها را مردود دانسته و تکذیب می‌کنیم.

3 - آن مواردی را که قرآن یا سنت نه تصدیق کرده باشد و نه تکذیب، ما نیز سکوت می‌کنیم؛ یعنی نه تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب، چرا که احتمال صدق و کذب آن می‌رود، مگر آنکه دلایل واقع دلائل بر تصدیق یا تکذیب آن کنند، که ما نیز در تصدیق و تکذیب تابع آن دلائل خواهیم بود، مثلاً مخالف با آیات قرآن باشند، که اگر از آیات احکام باشد می‌تواند دلیل بر نسخ آن توسط آیات قرآن باشد یا شاید محرف باشد، و اگر مربوط به احکام نباشد قطعاً دلائل بر تحریف شدن آن است، زیرا کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (مائده 48). یعنی: «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم».

و در مورد انجیل می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (سوره مائده 46). یعنی: «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم».

و ابوهریره رضي الله عنه روایت کرده: «كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَفْرَعُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيَفْسِرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: (أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا)» (الآية). (بخاری: 4485)

یعنی: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری (عبرانی) می‌خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویید: «(أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا)» یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم».

با این توضیحات بر ما مشخص می‌شود که اهانت به تورات و انجیل جایز نیست، زیرا ممکن است مشتمل بر مواردی از کلام الهی باشند، چنانکه مشتمل بر بعضی از اسماء و صفات الله متعال هستند.

هیتمی در کتاب «تحفة المحتاج» (1 / 178) میگوید: «حق آنست که: در انجیل و تورات مواردی هستند که گمان عدم تبدیل آنها میرود، زیرا با آنچه در شرع خود آموخته ایم موافقت دارد».

و خطیب شریبنی نیز گفته: «استنجاء با هر چیز نا محترمی جایز است.. و قاضی عیاض استنجاء بوسیله ورقی از تورات و انجیل را هم جایز دانسته است، ولی این سخن او بر آن اوراقی حمل می شود که عدم تبدیل (و تحریف) آن مشخص باشد و اسم الله تعالی و مشابه آن در آن نباشد». «مغنی المحتاج» (162/1-163).

و خرشی مالکی در کتاب «مختصر خلیل» (63/8) گفته: «اسماء الله و انبیاء به دلیل حرمت (نام شان) همچون مصحف قابل احترامند».

و خطاب مالکی در کتاب «مواهب الجلیل» (287/1) گفته: «احترام گذاشتن به اسماء الهی واجب است هر چند که در چیزهایی نوشته شده باشند که اهانت به آن واجب باشد مانند تورات و انجیل تحریف شده، که سوزاندن و نابودکردنشان جایز است، ولی اهانت به آنها به دلیل وجود آن اسماء جایز نیست».

و در کتاب دائرة المعارف فقهی آمده: «جمهور فقهاء لمس تورات و انجیل بدون طهارت را جایز دانسته اند.. بجز اینکه امام ابو حنفیه (رح) گفتند: مکروه است زن حائض یا انسان جنب تورات و انجیل و زبور را قرائت کند، زیرا تمام آنها کلام الله تعالی هستند مگر آنچه (در آنها) تحریف شده، و آنچه تحریف شده اند نا معین هستند..». «الموسوعة الفقهية» (282/37). مراجعه نماید: تبیین الحقائق (1 / 57) و «رد المحتار علی الدر المختار» (1 / 195)، و (الفتاوی الهندیة (1 / 39).

و باز در همین کتاب آمده: «فقهاء اتفاق نظر دارند که استنجاء بوسیله اشیاء محترم مانند کتابهایی که ذکر الله متعال در آنها هست مانند حدیث و فقه به دلیل حرمت حروف جایز نیست».

اما درباره کتاب های که احترامی ندارند اختلاف نظر دارند؛ کتاب هایی مانند کتب سحر و فلسفه و تورات و انجیلی که تحریف آن مشخص باشد: مالکی ها گفتند: استنجاء با این کتب به دلیل حرمت حروف (یعنی شرفشان) جایز نیست. ابراهیم اللقانی گفته: اگر این حروف با عربی نوشته باشند حرمت دارند، وگرنه حرمتی نخواهند داشت مگر آنکه آنچه نوشته شده باشد از اسماء الله تعالی باشد، ولی علی اجهوری گفته: چه با عربی مکتوب باشند یا غیر عربی، در هر دو حالت حرمت دارند.

و شافعیه گفتند: استنجاء بوسیله اشیاء نامحترم از قبیل کتب فلسفه، و همچنین تورات و انجیلی که تحریف آن دانسته شود و از اسم معظم (الله) خالی باشد، جایز است.

و ابن عابدین از فقهای حنفیه گفته: نزد ما اینگونه نقل شده که حروف (قرآن) حرمت دارند حتی اگر مقطعه باشند، و بعضی از قاریان ذکر کردند که حروف هجاء قرآن بر هود علیه السلام نازل شده اند، و مفاد (این سخن) آنست که آنچه (از این حروف بر چیزی) مکتوب باشد مطلقاً حرمت دارد». (الموسوعة الفقهية (181/34).

(تفصیل موضوع را در حاشیه ابن عابدین (1 / 227)، و حاشیه الدسوقي (1 / 113)، و مواهب الجلیل (1 / 287)، و نهاية المحتاج (1 / 132)، و کشاف القناع (1 / 69)، و المغنی (1 / 158). مطالعه فرماید.

و از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله درباره مردی سوال شد که یهود را لعن می کند و دینش را نیز لعن می کند و تورات را دشنام دهد، آیا برای یک مسلمان جایز است که کتاب آنها را دشنام دهد؟

جواب فرمودند: «برای کسی روا نیست تورات را لعن کند؛ بلکه هرکس تورات را علی الاطلاق لعن کند از او طلب توبه می شود، اگر توبه نکرد کشته می شود. و اگر بر چیزی (از آن کتاب لعن کند) که مشخص شود از جانب الله متعال نازل شده و ایمان به آن واجب است؛ در اینحالت بخاطر دشنام دادنش کشته می شود و حتی بر طبق صحیح ترین قول علماء توبه او پذیرفته نخواهد شد.

و اما اگر دین یهود را لعن کند، یعنی آن دینی که آنها در این زمان بر آن هستند؛ ایرادی بر آن نیست، زیرا یهود و دینشان ملعون هستند، و همچنین اگر توراتی که نزد آنهاست را دشنام دهد، بگونه ای که مشخص کند که قصد وی ذکر تحریف آن است، مثلاً بگوید: این تورات تحریف شده نسخ شده است و عمل به محتوای آن جایز نیست، و هرکس امروزه به شریعت تحریف شده و منسوخ آنها عمل کند کافر است؛ این سخن و امثال اینها حق است و چیزی بر گوینده اش نخواهد بود. (مجموع الفتاوی (200/35).

خلاصه اینکه:

اهانت و دشنام و بی حرمتی به انجیل و توراتی که امروزه در دست اهل کتاب است، جایز نمی باشد، زیرا این کتابها شامل حق و باطل اند، و نیز مشتمل بر اسماء و صفات الهی، و لذا برای حفظ حرمت این موارد جایز نیست که مثلاً انجیل یا تورات را بر زمین بزنند. با این وجود شایسته مسلمان نیست که بخواهد یکی از این کتابهای تحریف شده را تهیه کرده و بخواند، مگر برای کسانی از اهل علم که قصد استخراج اکاذیب ورد بر آنها داشته باشند.

پس هرگاه یکی از این کتابها به دست ما افتاد، محافظت و نگهداری از آن جایز نیست، همانطور که اهانت کردن به آن مثلاً با انداختن در سطل کثافات جایز نیست، ولی باید از طریق سوزاندنش از آن خلاص شد، زیرا مشتمل بر اسماء الهی است، و ممکن است دربردارنده مطالبی باشند که از تحریف در امان مانده باشند. و اینکه می گوئیم سوزانده شود، این بی ادبی و اهانت به آن نیست؛ زیرا ثابت شده که صحابه برای آنکه از اهانت به اوراق مصحف ممانعت کرده باشند، آنها سوزاندند تا اثری از آن نماند که قابل اهانت باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الغاشية

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و 26 آیه دارد

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» افتتاح شده است. طوری که متذکر شدیم «غاشیه» از نامهای روز قیامت است.

«غاشیه» به معنی: «قیامت و پوشنده» است و برای این سوره سه نام ذکر کرده اند:

1 - «الْغَاشِيَةِ».

2 - «هَلْ أَتَاكَ».

3 - «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نمازهای عیدین و نماز جمعه، سوره اُعلی و غاشیه را میخواند. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ، وَفِي الْجُمُعَةِ بِسَبْحِ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»، قَالَ: «وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلَاتَيْنِ» (مسلم: 878)

چون این دو سوره دارای معانی مهمی هستند و پیامبر ج میخواست آن معانی در ذهن مسلمانان تکرار و تثبیت شود.

تمام مضمون سوره غاشیه دال بر این است که این سوره نیز از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین بعثت در مکه است، اما با این تفاوت که پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آن تبلیغ عمومی را آغاز کرده بود و مردم مکه به طور عموم آن را می شنیدند ولی توجه به آن نمی کردند.

محوربحث سوره غاشیه:

محور سوره ی غاشیه، اصلاح بینش در ارتباط با آخرت و حیات پس از مرگ که موضوعی بدیهی است و عقلاً و نقلاً ثابت شده می باشد.

و همچنین تاثیر ایمان به آخرت در زندگی انسان ها و موضع گیری شان در رابطه با این حادثه ی مهم که تنها یک بار روی می دهد. محور سوره با نام سوره که غاشیه و از ماده ی غشاء است و به معنی پرده ای است که کاملاً چیزی را می پوشاند، طوری که چیزی از آن پیدا نباشد، تناسب دارد، چون غاشیه یکی از نام های قیامت است و به همه گیر و فراگیر بودن قیامت اشاره می کند.

پیوند و مناسبت سورة الغاشية باسوره الاعلى:

قبل از همه باید گفت که: سوره غاشیه تفسیر مؤجزی از سوره ی اعلی است، که اندکی بیشتر احوال مؤمن و کافر و بهشت و دوزخ را به معرفی میگیرد.

در سوره ی اعلی می فرماید: «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي...» (اعلی/ ۱۱ تا ۱۳)، سوره غاشیه، آن را چنین تفسیر می کند: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» [۳ تا ۷]. در سوره غاشیه در مورد صفات مؤمنان می فرماید: «وَجُودَ يَوْمُئِذٍ نَاعِمَةٌ...» [۸ تا ۱۶] و در سوره ی اعلی می فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (اعلی/ ۱۷).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الغاشية:

نام این سوره «الغاشية» (پوشاننده) است که اسم از آیه اول این سوره گرفته شده است که در مراحل ابتدائی مکۀ مکرمه نازل شده است.

سورة «الغاشية» مکی بوده پس از سورهی ذاریات، نازل شده و دارای (1) رکوع، (26) بیست و شش آیت، (92) نود و دو کلمه، (384) سه صد و هشتاد و چهار حرف و (216) دو صد و شانزده نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

محتوای سوره غاشیه:

«الغاشية» طوریکه در فوق یاد آور شدیم، به معنی پوشاندن است و انتخاب این نام «غاشیه» برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار میدهد.

- محتوي مجموعي و اساسي سوره «الغاشية» را مي توان در نقاط ذیل جمعبندي نمود:
 - در آیه اول این سوره مبحث آمدن روز قیامت را به بیان گرفته است: به اینکه یکی از بارزترین خصوصیات و ویژگی‌هایی که این روز دارد، فراگیر بودنش است. مقدمه‌ی قیامت را همه می‌شناسیم که مرگ است و آن هم عمومیت دارد. شاید انسان‌ها در بسیاری از مسایل، حوادث و رویدادهای دنیوی بتوانند از مشارکت در آن امتناع نمایند ولی در حادثه‌ی مهم مرگ قبل از قیامت، هیچکس نمی‌تواند مشارکت‌ناپذیری خود را با دیگران نفی نماید. همه در مرگ شریک هستند و باید بمیرند. اما تقدم و تأخری در زمان آن وجود دارد، یکی زودتر می‌میرد و یکی دیرتر می‌میرد. پس غاشیه بودن قیامت به شکلی بر مرگ هم دلالت می‌کند؛ زیرا مرگ خود به نوعی غاشیه است، البته در مقیاس کوچک‌تر.
 - از آیه ی 2 تا آیه ی 7 بیان حال گروهی از مردم است که خواری و خفت در قیامت بر چهره‌ی آنها می‌نشیند، چون در دنیا با انجام معصیت و گناهان طالب این خفت و خواری بوده‌اند.
 - از آیه ی 8 تا آیه ی 16 بیان احوال گروهی دیگر است که از زحمات و تلاش‌های دنیوی که متحمل گشته‌اند سرافراز و شاد هستند.
 - از آیه ی 17 تا آیه ی 20 استدلال است به آیات آفاق برای اثبات عظمت هدایت الهی.
 - از آیه ی 21 و 22 بیان وظایف داعی و مُبَلِّغ در رابطه با مردم است که چه تکلیفی را یک دعوتگر بر عهده دارد.
 - از آیه ی 23 تا آیه ی 26 بیان سرنوشت کسانی است که از هدایت رویگردان شده‌اند.
- در اخیر سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شده که مخالفت که این عناصر بی شعور در برابر رسالت برحق شما بعمل می‌آورند نباید خسته شود، و باید به کار خویش ادامه دهد، ای محمد تو پند دهنده و هشدار دهنده، هستی، یاد دهانی و نصیحت کن، حقایق فراموش شده را بیادشان بیاور، و برای‌شان اذعان بدار که: در پایان کار بسوی الله بر می‌گردند و پروردگار به حساب‌شان میرسد.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْغَاشِيَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده و مهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿١﴾ وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ﴿٢﴾ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾ تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴿٥﴾ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ﴿٦﴾ لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾ وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿٢٢﴾ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾

ترجمة موجز:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» (1) «آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند) به تو رسیده است؟!»

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (2) (روها در آن روز زبون و ترسنده،)

«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (3) (تلاش کرده و رنج دیده،)

«تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً» (4) (در آتش سوزان در افتند)

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ» (5) (از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند،)

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» (6) (طعامی جز خار ندارند،)

«لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» (7) (که نه چاق می کند و نه دفع گرسنگی)

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (8) (و در آن روز روهای تازه باشند:)

«لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ» (9) (از کار خویشتن خشنود،)

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» (10) (در جنتی برین،)

«لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً» (11) (که در آن سخن لغو نشنوند،)

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ» (12) (و در آن چشمه های آب روان باشد،)

«فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» (13) (و تختهایی بلند زده،)

«وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ» (14) (و جام های منظم گذاشته شده ای،)

«وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ» (15) (و بالشت های منظم چیده شده ای،)

«وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ» (16) (و فرشهایی فاخر گسترده)

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (17) (آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟)

«وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» (18) (و به آسمان که چگونه بر افراشته شده اند؟)

«وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ» (19) (و به کوهها که چگونه نصب شده اند؟)

«وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (20) (و به زمین که چگونه هموار شده ؟)

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21) (پس پند ده، که تو پند دهنده ای هستی)
 «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (22) (تو بر آنان فرمانروا نیستی)
 «إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ» (23) (مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید،)
 «فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» (24) (پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند)
 «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» (25) (هر آینه بازگشتشان به سوی ماست)
 «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (26) (سپس حسابشان با ماست)

تفسیر مختصر

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 7) موضوعات درباره قیامت و احوال دوزخیان، به بحث گرفته شده است.

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» (1):

ای محمد! آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند به تو رسیده است؟!) منظور از استفهام تشویق جهت گوش فرادادن به خیر است. و نیز برای بزرگ نشان دادن آن روز پرهراس یعنی روز پرترس و پر بیم است. یعنی مصیبتی که بر تمام جهان چیره خواهد شد. قیامت، روزی است که برای همه می آید و هیچکس استثنا نیست. و علت اینکه غاشیه نامیده شده این است که احوال و سختی آن مردم را فرا می گیرد.

در اینجا این مطلب را باید مد نظر داشت که در این آیات تمام مراحل آخرت از مرحله ی فروپاشی نظام فعلی گرفته تا زنده برانگیخته شدن مجدد تمام انسان ها و صدور حکم برای تمام انسان ها از دادگاه الهی به بیان گرفته شده است و به صورت یکجا ذکر گردیده اند.

غاشیه در سوره ی حج، چنین به تعریف و تعبیر گرفته شده است: وقتی می آید همراه خودش زلزله و تکان شدیدی ایجاد می کند که همه کس را غافل و حیران و سرگردان خواهد کرد. «يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ 2 حج» آن روز هر زن شیر دهنده ای از اطفال که شیر می دهد غافل می شود و او را رها می کند «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و هر زنی که حامله است، حملش را سقط می کند «وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَى» و مردم را می بینی که مست و حیران این طرف و آن طرف می روند و معلوم نیست که مشغول چه کاری هستند «وَمَا هُمْ بِسُكَرَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ 2 حج» درحالی که مست هم نیستند. و غاشیه این چنین وضعیتی را ایجاد می کند و هیچ کسی نمی تواند از آن بگریزد.

مفسران فرموده اند: چون خوف، بیم و ترس و سختی های روز قیامت تمام خلایق را فرا می گیرد، و دشواری ها و حوادث ناگوارش عموم را شامل می شود طوری که در فوق هم یادآور شدیم این حالت به «غاشیه» موسوم شده است.

«غاشیه»:

از ماده ی غشاء است و به معنی پرده ای است که چیزی را کاملاً بپوشاند. در قرآن کریم غطاء هم آمده که همان معنی غشاء را دارد اما با اندکی تفاوت. غشاء یعنی پرده ای نازک و غطاء یعنی پرده ای ضخیم. پس غاشیه، یعنی دربرگیرنده، فراگیرنده و پوشاننده.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (2):

(روها در آن روز زبون و ترسنده) یعنی برخی چهره ها در روز قیامت به خاطر اعمال بد و افعال نادرست خویش خوار، ناامید و سیاه‌اند؛ زیرا آنگاه که عذاب را مشاهده می‌نمایند ندامت آنان را فرا می‌گیرد و احساس زیانمندی می‌کنند.

حضرت امام حسن بصری روایت کرده است: زمانی که حضرت فاروق اعظم (رض) به کشور شام مشرف شد، راهبی نصرانی که شخصی کهنسالی بود نزد او آمد و طبق مذهب خویش مشغول عبادت، ریاضیت و زحمت بود، و در اثر زحمت صورتش متغیر شده بود، بدنش خشک و لباسش ژولیده و بد هیأت بود، وقتی که فاروق اعظم او را دید، به گریه افتاد، مردم سبب گریه را جویا شدند، فرمود: من بر حالت این پیر مرد تأسف می‌خورم که این بیچاره برای هدفی زحمت و جانفشانی کشیده، امابه آن هدف یعنی رضای پروردگار نایل نشده است، و آنگاه حضرت فاروق اعظم این آیه را تلاوت کرد: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (قرطبی)

«خَاشِعَةٌ»: «ذلیل و زبون‌اند، نگران، خوار. وجوه را بیان داشته و منظور صاحبان وجوه است.»

این آیه توصیف آیه اول «الغاشية» هست که چهره گناهکاران را که بیان‌گر احساس قلبی و درونی آن‌هاست، بیان می‌کند که چگونه خاضع و سرافکنده هستند و نگرانی آن‌ها به خاطر دربرگرفتن غاشیه از صورت‌های‌شان پیدا و مشخص است و چهره‌هایی ذلیل و زبونند.

«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (3)

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی «[در دنیا] پیوسته تلاش کرده [و] خسته شده [و] چون در راه حق نبوده نتیجه‌ای ندیده‌اند».

مفسران فرموده اند: این آیه مربوط به کافران می‌باشد. آن‌ها به سبب کشیدن زنجیرها و غل‌ها خسته می‌شوند و همان‌طور که شتر در گل فرو می‌رود آن‌ها هم در آتش فرو می‌روند. و در بلندی‌ها و پستی و دره‌ها بالا و پایین می‌روند. همان‌طور که الله متعال در سوره غافر فرموده است: «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ» (71)، «فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (72) (آن گاه که غل‌ها در گردن‌هایشان باشد و با زنجیرها کشیده می‌شوند. در آب جوشان و سپس در آتش سوزانده می‌شوند). این است پاداش و کیفر تکبرشان بر بندگان در دنیا، و غرق شدنشان در لذات و هوس‌های ناپدار دنیوی.

«تَصْلِي نَاراً حَامِيَةً» (4):

(در آتش سوزان در افتند) که پوست وجود را بریان می‌کند، اعضای وجود را می‌گدازد، نه تخفیف می‌یابد و نه از عقوبتش نجات می‌یابند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آتش جهنم، داغ شده و بر دشمنان الله زبانه می‌کشد. (خازن ۲۳۷/۴).

«تَصْلِي»: به آتش داخل می‌شوند و بدان می‌سوزند (انشقاق ۱۲، اعلیٰ / ۱۲).

«حَامِيَةً»: بی‌نهایت گرم و سوزان (قاسمی).

«حَامِيَةً»:

- هیچ وقت خاموش نمی‌شود و همیشه سوزان است.

- مانند آتش دنیا نیست که سرد و گرم و کم و زیاد شود.
- آتش از همه جهات و اطراف فراگیر است.
- در قیامت گردنی از آتش بلند می‌شود و حرف می‌زند و کافران را می‌طلبد.

«سُقِيَ مِنْ عَيْنِ آيَةٍ» (5):

(از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند،) از چشمه‌ای بی‌نهایت داغ و جوشان می‌نوشند که حرارت و جوشش آن به آخرین درجه رسیده است. یعنی هرگاه جهنمیان کمک یا آبی طلب کنند به آنها از چشمه‌ای که «آیه» است، آب داغ و جوشانی داده می‌شود که از حرارت آن روده‌های آنان را قطع می‌کند و گوشت چهره‌های آنان از جوشش و شدت فورانش می‌افتد. چشمه‌ای که آبش به حداکثر دمای خودش رسیده است: «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ 15» (محمد: 15). (و از آب جوشان نوشانده شوند که روده‌هایشان را پاره پاره (و متلاشی) کند.

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» (6):

(طعامی جز خار ندارند،) یعنی دوزخیان جز ضریع طعام دیگری جز بته خار دار تلخ به آنان داده نمی‌شود. در دنیا به نعمت‌های الهی ناسپاسی کردند، امروز از همه آن نعمت‌ها محروم‌اند، چون حیوان زندگی کردند، باید طعامشان بته تلخ و خاردار باشد که شتر آنرا می‌خورد و به تعقیب آن گفته شده است که این بته خار دار از جمله بته‌های هستند که نه کسی را چاق می‌کند و نه گرسنگی را رفع می‌سازد. در این آیه مبارکه فرموده است: خوراک آنها ضریع است: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ»، ولی در سوره‌ی «حاقه آیه 36» فرموده است: «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلٍ»، این دو با هم منافات ندارند؛ چون سزا اقسام و اشکال مختلف دارد و معذبان نیز متفاوتند. خوراک بعضی زقوم است و خوراک گروهی ضریع و خوراک بعضی دیگر غسلین است. و بدین ترتیب عذاب متفاوت و متنوع می‌شود.

«ضریع چیست؟»:

در مورد اینکه «ضریع» چیست مفسرین تفاسیر مختلفی ارائه نموده‌اند: برخی از مفسرین گفته‌اند: ضریع نوعی از بته خار است که به زمین می‌چسبد و گیاهی است سمی (زهري) که هیچ حیوانی به آن نزدیک نمی‌شود. و قریش این نوع خار را زمانیکه تازه باشد «شبرق» و وقتی خشک میشد «ضریع» مینامید. خلیل، از علمای لغت می‌گوید: «ضریع» گیاه سبز بدبوئی است که از بحر بیرون می‌افتد. ابن عباس (رض)، در تعریف «ضریع» مینویسد: درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد زمین و هر چه را در آن است می‌سوزاند. قتادة فرموده است: بدترین و ناپاکترین و زشت‌ترین خوردنی است. (مختصر ۶۳۲/۳). ولی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌خوانیم: ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ‌تر از صبر (نوعی گیاه بسیار تلخ)، و متعفن‌تر از مردار، و سوزنده‌تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است. بعضی نیز گفته‌اند: «ضریع» طعامی است ذلت‌آفرین که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه خدا تضرع می‌کنند و این غذا نه آنان را چاق می‌کند و نه در دفع گرسنگی تاثیر دارد. طوریکه می‌فرماید:

«لَا يَسْمِنُ وَلَا يَغْنَى مِنْ جُوعٍ» (7):

(این غذای نیست که بر اثر آن تقویت جسم و فرونشاند گرسنگی بعمل آید یعنی غذای است، یعنی غذای خار خشک زهردار که نه چاق میکند و نه دفع گرسنگی‌ما بالعکس درد را بیش می‌گرداند و مریضی را مزید می‌سازد.) علما می‌گویند: غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است. آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از راه ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کرده، و اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده برند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که «عذاب الیم» آنان گردد.

«يُسْمِنُ»: از ماده‌ی سَمَن است. به معنی چاقی و مقابل آن هُزال است، یعنی لاغری. به روغن هم سَمَن گفته می‌شود و شاید هم به این خاطر باشد که یکی از عوامل چاق شدن انسان استفاده از روغن زیاد است.

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که در آیات قبلی از قیامت، هکذا از گروه سعادت‌مندان و از گروه شقاوت‌مندان، جایگاه آنان و در مورد مکافات و مجازات آنان بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (8 الی 26) پروردگار با عظمت مابه شرح دلایل قدرت و وحدانیت می‌پردازد و هشدار می‌دهد که به آسمان بلند، به زمین گسترده، به چگونگی آفرینش حیرت انگیز شتر، به کوهها و دشتهای و... بنگرند و خوب بیندیشند و شکوه و عظمت خدا را به یاد آورند.

هکذا در این آیات حال مؤمنان مخلص نیکوکار و توصیف نعمت‌های بی نظیر اهل جنت را به بیان می‌گیرد.

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (8):

در این آیه مبارکه به تعریف و توصیف جنتیان و چهره‌های آن پرداخته می‌فرماید: روی‌ها در آن روز شاداب، تازه و باطراوت و غرق در سرور است، طوریکه می‌فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ. 24 مطففین»، بر عکس روی‌ها دوزخیان که غرق در ذلت و اندوه می‌باشند.

«ناعمه» از ریشه «نعمه» در اینجا اشاره به چهره‌هایی است که غرق نعمت شده و شاداب و نورانی است. واقعیت امر اینست که شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس می‌یابد.

این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های نیکوکاران نیکبخت، کسانی که مؤمن به آخرت هستند و دنیا را دارند اما در واقع در این دنیا برای آخرت‌شان تلاش می‌کنند. به عبارتی دنیا را مانند پلی می‌بینند که از روی این پل باید عبور کنند تا به آخرت برسند. و پل را نیز باید محکم ساخت تا فوراً فرو نریزد و بتوانیم هم خود از آن عبور کنیم و هم دیگران از آن عبور کنند.

«لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ» (9):

این چهره‌ها و روی‌ها توصیف چنانی دارد که: از سعی و تلاش خود [در دنیا با عمل صالح] راضی و خشنود است. یعنی: آن‌ها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند. به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره‌ای نبرند.

و «عامله ناصبه» بودند، جنتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خشنودند. تلاشهایی که در پرتو لطف الله متعال به صورت چند برابر، گاه ده و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر رشد یافته، و گاه با آن جزای بی حساب را دریافت کرده اند: «انما یوفي الصابرون اجرهم بغير حساب» (سوره زمر/10). آنان با اخلاص فقط برای الله متعال، و متابعت مطابق سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ عمرشان را آباد کردند و از ساعات و لحظه لحظه‌ی عمرشان بهترین استفاده را بردند؛ زیرا بهترین کار را در بهترین وقت انجام دادند و بهترین احوال را پیدا کردند که بودن در بهشت‌های رفیع است.

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: آنان در جنتی عالی قرار دارند:

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» (10):

(در جنتی برین،) کلمه: «عالية» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد یعنی آنها در طبقات عالی جنتند، و یا «علو مقامی»؛ و مفسران هر دو احتمال را گفته اند. ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد. هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است. زیرا جنت دارای درجاتی است چنانکه دوزخ دارای درجات و طبقاتی می باشد.

«عَالِيَةٍ»:

1 - حسی و مکانی: بهشت در مکانی مرتفع در بالای هفت آسمان واقع شده است.

2 - معنوی: بالا مرتبه و پرمنزله و نزد الله است.

3 - درجات: بهشت درجه درجه و دارای منازل است.

در بهشتی که عالی و بلندمرتبه است، باغی است که دست همهکس به آن نمی‌رسد، مگر کسی که اهل ایمان و عمل صالح باشد.

بعد به توصیف دیگری از این جنت که جنبه روحانی و معنوی دارد پرداخته، می افزاید:

«لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً» (11):

(که در آن سخن لغو نشنوند،) و هیچ سخنی که حاکی از نفاق، عداوت و یا جنگ و جدال باشد، و یا کینه توزی و حسد، دروغ، تهمت، غیبت و نه حتی لغو و بی فایده. ابن عباس (رض) فرموده است: نه حرف بد و آزار دهنده‌ای به گوش می‌خورد و نه باطل و بیهوده‌ای. (تفسیر طبری ۱۰۴/۳۰).

و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم قسمت عمده‌ای از خفگان‌های زندگی دنیا، شنیدن این گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظام اجتماعی را برهم زده و آتش فتنه‌ها را شعله‌ور می‌سازد.

نباید فراموش کنید کسانی که در دنیا از لغو دوری کنند، در سرای آخرت، در فضای بدون لغو زندگی خواهند داشت. در بهشت نه تنها لغو نیست بلکه کلامی که به نحوی سبب پدید آمدن لغو هم شود وجود ندارد.

بنابراین اگر مجالس دنیوی ما طوری اداره و رهبری شود که هیچ صحبت لغو و بیهوده‌ای در آن مطرح نشود، آن مجلس یک مجلس بهشتی خواهد بود. و این شاء الله در آن دنیا هم از فعل و قول لغو خبری نخواهد بود.

بعد از ذکر این نعمت روحانی و آرامش روحی به بیان قسمتی از نعمت‌های مادی جنت پرداخته، می‌گوید:

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ» (12):

(و در آن چشمه های آب روان باشد)، چشمه صاف، گوارا، روشن و جاری با آب زلال و سردی در بهشت وجود دارد که با تندی بیرون می‌جهد و کرامتی برای مؤمنان است. منبع و سرچشمه آن فردوس اعلی است و از کوه‌هایی که از مسک هستند، سرازیر می‌شوند.

«عین» اسم جنس است. یعنی در آن چشمه‌هایی روان است که هر جا بخواهند آن‌ها را می‌برند. زمخشری فرموده است: تنوین (عین) برای تکثیر است؛ یعنی چشمه‌های فراوان در آن جاری است. (آلوسی ۱۱۵/۳۰).

در جنت رودهایی با طعم‌های متنوع جاری و روان است «آب، شیر، عسل، شراب، سلسبیل». و صدای آب به آنها آرامش می‌دهد و دیدن آب نیز لذت آن را دو چندان می‌کند.

«فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» (13):

«در آنجا تخت‌هایی است بالابلند»، هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

«سُرُرٌ» جمع «سریر» از ریشه «سرور» به معنی تخت‌هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند. و حوریان در مقابل او تواضع و فروتنی نشان می‌دهند. (مختصر ۶۳۳/۳).

بلند بودن این تخت‌ها به خاطر آن است که جنتیان بر تمام مناظر اطراف خود مسلط بوده و از مشاهده آن لذت برند. این احتمال نیز وجود دارد که توصیف این تختها به «مرفوعة» اشاره به اینست که این تخت‌ها از جمله گرانبها ترین تخت‌ها بشمار رفته، طوریکه در توصیف این تخت‌ها برخی از مفسران گفته اند که این تخت‌ها از قطعات طلا ساخته شده و مزین به زبرجد، دُر و یاقوت است.

«سُرُرٌ»: جمع سریر، تخت‌هایی که بر آنها می‌نشینند یا می‌خوابند
«مَرْفُوعَةٌ» مرفوع: از ماده‌ی رفع است و به معنی بلندکردن چیزی از لحاظ مادی یا از نظر معنوی. رافعه یکی از نام‌های قیامت است که در سوره‌ی واقعه تذکر یافته است. و از آن جا که استفاه از آن چشمه‌های گوارا و شراب‌های طهور جنتی، نیاز به ظرف‌هایی دارد، در آیه بعد میافزاید:

«وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ» (14):

(و در آنجا جام‌های منظم گذاشته شده‌ای)، قدح‌های زیبا و جالبی در کنار این چشمه‌ها گذارده شده. هر زمان اراده کنند قدح‌ها از چشمه‌ها پر می‌شود و در برابر آنان قرار می‌گیرد، تازه به تازه می‌نوشند و سیراب می‌شوند و لذت می‌برند لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است.

أكواب جمع «کوب» به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دارد باشد. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف‌های شراب طهور جنتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر کلمه «أكواب» به کار رفته، در حالی که در بعضی دیگر از آیات «اباریق» جمع «ابریق» به معنی ظرف دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات و یا «کأس» آمده است.

جام‌ها و ساغرهایی از طلا و نقره جهت پر شدن از شراب بهشتی که «لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ۱۹» (الواقعة: 19). با نوشیدن آن نه دچار سردرد می‌شوند و نه مست

می‌گردند، برای آنان نهاده شده تا اگر بخواهند شرابی بنوشند بادستان خود از آن می‌نوشند و یا غلامان با آن، آنان را پذیرایی می‌کنند؛ این نوعی از نوشیدنی بهشتیان است. در ادامه به نکته های بیشتری از جزئیات نعمتهای جنتی پرداخته اضافه میکند:

«وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ» (15):

(و در آنجا بالشت های منظم چیده شده ای)
نمارق جمع «نمرقه» به معنی پشתי کوچک است از ابریشم و نازک که به صف گذاشته و چیده شده است که جنتیان بر آنها تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود و خستگی‌هایی که به خاطر الله و دین او تحمل کردند، را از تن خارج می کنند.

و کلمه «مصفوفة» دلالت بر تعدد و نظم آنها دارد، این تعبیر نشان می دهد که آنها جلسات انس دست جمعی تشکیل میدهند و این اجتماع خالی از هر گونه لغو و بیهودگی و تنها بیان الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنجهای دنیا و عذاب آخرت است و چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند. سپس به فرش های فاخر جنتی اشاره کرده، میفرماید:

«وَزَرَابِي مَبْنُوتَةٌ» (16):
(و در آنجا فرش هایی فاخره گسترده)
«زَرَابِي»: آزر بیه: آزر بایجان. فرش های فاخر و گران بها مانند فرش ابریشم که نرم راحت و لطیف و هم گران بها و پر قیمت است. مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.

«مَبْنُوتَةٌ»: همه جا پهن و گسترده شده اند. یعنی و فرش های زربافتی که بر زمین پهن شده و با نگاه کردن به این فرش ها چشمانشان به آرامش می‌رسند. این خلاصه‌ای گذرا و مجمل از یک صحنه بهشتیان جهت تذکر و یادآوری ذاکرین و اندرز پرهیزگاران بود. خلاصه کلام اینکه: جنت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت، خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری و شراب های طهور و خدمت گزارانی شایسته و همسرانی بی مانند و تخت هایی مرصع و فرشهایی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدحهایی جالب در کنار چشمه ها و خلاصه نعمت هایی که نه به الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در علم خیال قابل درک؛ همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

در آیات بعدی این سوره، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفة الله» است به میان آمده و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از آفرینش بدیع خدا و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به جنت را نشان میدهد. در ضمن اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مساله «قیامت» است.

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (17):

(آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟) یعنی چرا انسان ها با دیدی تعمق و عبرت بین به شتر نمی‌نگرند که الله متعال چگونه آن را به این شکل شگفت‌انگیز خلق کرده است که نشان‌دهنده قدرت و توانایی خالق می باشد؟!)

در التسهیل آمده است: در این آیه انسان تشویق شده است تا در آفرینش شتر بیاندیشد؛ زیرا باوجود این که حیوانی است قدرتمند و نیرومند اما هر انسان ضعیف و ناتوانی می‌تواند آن را براند و بر آن سوار شود. این حیوان در مقابل تشنگی و گرسنگی بسیار مقاوم است. این حیوان فواید متعدد و بی‌شماری دارد؛ انسان بر آن سوار شده و بار را بر آن حمل کرده و از گوشت و شیر آن استفاده می‌کند. خدا از این جهت شتر را مخصوصاً ذکر کرده است که شتر بهترین حیوان عرب است. و از همه‌ی حیوانات بیشتر سودمند است، به همین جهت آن را «کشتی صحرا» می‌نامند. پس خلقت آن را بنگر که بی‌نهایت نیرومند است. (التسهیل ۱۹۶/۴) قابل تذکر است که: این آیه سرزنش و استفهام است برای کسانی که به قیامت ایمان ندارند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نمی‌کنند و همچنین فحواى آیه مبارکه هذا مردم را تشویق می‌کند تا در آفرینش‌های شگفت‌انگیز الله دقت و توجه کنند.

اسباب نزول آیه 17:

ابن جریر و ابن ابو حاتم از قتاده روایت کرده اند: چون الله متعال نعمت های جنت را ستود، گمراهان تعجب کردند. پس «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «آیا به سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟». نازل شد.

«وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» (18):

(و به آسمان نظر نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟! یعنی آیا با دیده‌ی عبرت‌بین به آسمان بدیع و استوار [نمی‌نگرند] که چگونه [برای آنها سقفی محفوظ] برافراشته شده است [و بر آنها سقوط نمی‌کند]؟!)

الله متعال در این آیه، انسان را به دقت و تفکر در خلقت آسمان تشویق می‌کند که بدون هیچ ستون و هیچ ناصافی و خللی افراشته شده است.

«وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ» (19):

«و به کوه‌ها [نمی‌نگرند] که چگونه [محکم بر زمین] نصب شده است [و زمین را نگه داشته و از لرزش آن جلوگیری می‌کنند]؟! به کوه‌هایی که با شکوه و قایم اند، با زیبایی خاصی ایستاده‌اند، زمین را مانند میخ ثابت نگه می‌دارند، مانع باد و طوفان و گردباد را گرفته و از طغیان طوفان آب دریاها جلوگیری می‌کنند. و هر کوهی چون انگشت سبّابه ای به یگانگی خداوند متعال شهادت می‌دهد؟

مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند که در سه آیات متذکره درس با روحیه برای انسان نگاشته شده که در پیشرفته ترین پوهنتون ها نظیر آن را نمی توان یافت:

یک دهقان و یک چوپان که در سحرا بزرگ مصروف چرانده رما های خویش است، زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در چهار طرف اش کوهها و در برابر اش شترها، و اگر در هر يك از این مخلوقات نظر اندازد و دقت کند، اسرار بسیاری را کشف میکند. مثلاً شتر از اسب بیشتر میدود، نسبت به خر بیشتر بار میبرد. در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی هم برای شیر مورد استفاده قرار میگیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

برای نگهداری اش به مشکل مواجه نمی‌شود، زیرا وقت در سحرا رها شوند، ضرورت به محافظت آنان نیست، غذای شان مانند فیل و حیوانات دیگر نیست که بدست آوردنش به مشکل مواجه شود.

در صحراهاي عربستان سعودي آب بسيار كم است، همه جا و هميشه ميسر نميشد، خداوند به قدرت خويش در شكم شتر تانكر پس انداز گذاشته است، كه ميتواند با نوشيدن آب براي هفت يا هشت روز ذخيره كند، و به تدريج حسب نياز از آن استفاده كند، براي سوار شدن بر اين حيوان بسيار بلند، نياز به زينه بود، ولي حق تعالي پاهاي او را داراي سه بند قرار داده است كه در هر پا دو زانو گذاشته است، كه آنها را جمع مي كندومي نشيند، كه سوار شدن وپايين آمدن بر آن آسان ميشود، و به قدري زحمتكش هست كه از همه حيوانات باري سنگينتري برمي دارد.

در بيابان هاي عرب در تابستان به علت گرما سفر خيلي مشكل است، خداوند شتر را چنان خلق كرده كه تمام شب راه مي رود، قوي ترين، كم خرج ترين، پر فايده ترين و آرام ترين و بردبار ترين حيوان است، و چنان مطيع طبع است، كه طفل كوچك مهار او را بگيرد هر كجا كه مي خواهد مي تواند آن را ببرد، علاوه اين، خصوصيات ديگري هم دارد كه به انسان درس قدرت و حكمت بالغه خداوند را ميدهد. پيدايش آسمان ها و كوه ها و زمين تصادفي نيست، بلكه كاملاً حكيمانه آفريده شده و در جاي خود قرار داده شده اند.

در هر نعمتي يك جهتي برجستگي دارد (در شتر، نحوه ي آفرينش؛ در آسمان، بلندي؛ در زمين، گسترديگي و در كوه ها نحوه ي نصب شدن).

آسمان ها، كرات، مدار كرات، نظم و حساب آنها كه هر روز گوشه اي از عجايب آنها كشف ميشود، از عرصه هاي هميشگي مطالعه و كشف و تأمل هستند. كوه ها و ريشه هاي آنها در دل زمين، مثل ميخ ها و حلقه هاي زنجير زمين را از تزلزل و اضطرابي كه در اثر مواد گداخته درون زمين پديد مي آيد، حفظ ميكنند، برف ها را در خود ذخيره نموده و به تدريج روانه مي كنند، مانع طوفان ها را گرفته و سبب تصفيه هوا ميشوند، مخزن انواع معدن ها و مواد صنعتي بوده و علاماتي براي مسافران و بستري براي پرورش بعضي از گياهان هستند. ديگر كوهها از طريق انواع سنگ هاي قيمتي و زينتي مثل عقيق يا سنگ هاي عمراني همچون مرمر در ساختمان ها، سرمايه اي پايان ناپذير براي بشر هستند و خلاصه در اين آيات به مسائل جهان شناسي و حتي تمام مسائلي همچون دهقاني، صنعت و امور فضايي به نحوي اشاره شده است.

«وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (20):

«و» آيا نمي نگرند «به سوي زمين كه چگونه هموار شده است؟» در اين آيه به انسان از نشانه هاي قدرت خويش در آسمان و زمين ياد اوري مينمايد و برايش مي گويد كه زمين چگونه هموار شده است.

خداوند متعال در آيات متعددي از جمله: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثيه، 3؛ عنكبوت، 44؛ يونس، 3؛ عنكبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاريات، 47-48؛ انبياء، 32؛ رعد، 2) به نشانه هاي قدرت خويش در آسمان و زمين اشاره نموده. بزرگي، گسترديگي، وسعت و بشمار بودن كرات آسماني و كهكشان ها آشكار ترين نشانه بر قدرت بي انتهاي الله است.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21):

اي پيامبر! با آيات قرآن و دلايل آفرينش در مخلوقات مردم را پند ده، كه تو پند دهنده اي هستي.

«مُذَكِّرٌ»: «پس آنان را با نعمت‌ها و دلایل توحیدش، یادآوری کن.»
 الله متعال به پیامبرش دستور داد که به وظایف مهم خود بپردازد، با آیات قرآن و دلایل آفرینش در مخلوقات مردم را پند بده. همچنان انواع نعمت‌ها و ایام عقوبت‌ها را برای مردم یادآوری نما؛ زیرا وظیفه‌ات تنها پنددادن است.

«لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ» (22):

(تو بر آنان فرمانروا نیستی) تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی. وظیفه تو فقط ابلاغ است. و وظیفه نداری که آنها را اجبار و اکراه کنی که حتماً اهل ایمان شوند و البته در قبول هدایت هیچ اجباری نیست و اگر اجباری باشد، دیگر ایمان معنی نخواهد داشت. چون ایمان یعنی به آرامش رسیدن و این با اکراه و اجبار حاصل نمی‌شود.

- این بدین معنای است که: اجبار و وادار ساختن مردم به پذیرش پندها و موعظه‌ها، از تکالیف و رسالت‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست. «لست علیهم بمصیطر» «صَطَرٌ» و «سَطَرٌ»، به یک معنا می‌باشد (مفردات) و «مسیطر» به معنای عهده دار و مسلط است. (مقایس اللغة)
- مساله دوم در فهم این آیه چنین است که، پذیرش دین، اجباری نیست. «لست علیهم بمصیطر».
- سومین نقطه از فهم آیه چنین است که: اهتمام شدید پیامبر صلی الله علیه وسلم، به هدایت مردم «لست علیهم بمصیطر» با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه وسلم، هرگز در صدد سلطه جویی بر مردم نبود، تأکید آیه شریفه، بر نفی سيطرة، بیانگر تلاش وافر و پی گیری مستمر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در زمینه هدایت مردم است.
- چهارمین نقطه را که میتوان در تفسیر این گفت اینست که: اثر نبخشیدن پند و اندرز‌های دینی برای مردم، تکلیف ابلاغ معارف الهی را ساقط نمی‌کند. «فَذَكِّرْ... لست علیهم بمصیطر» در آیه شریفه، بیانگر روگردانی برخی مردم، از تذکرات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بیان می‌دارد که در این موارد، نباید معارف الهی را بر مردم تحمیل کرد. آیه قبل با توصیف پیامبر صلی الله علیه وسلم به «تذکر دهنده»، آن حضرت را حتی در این موارد، به تذکر دادن مأمور ساخته است.

«إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ» (23):

(مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید،) یعنی آن کسیکه به هدایت پشت گرداند، به رسالت کافر شود، از راهیابی اعراض نماید، از دلایل انکار ورزد و به حق تکذیب کند. چنین کسی به راستی که مستحق عذاب و عقوبت شده است.

«فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» (24):

(پس خدایش به عذاب بزرگ‌تر عذاب میکند) چنانکه او را برای همیشه وارد دوزخ می‌کند[.]

یعنی کسی که از طاعت خدا روگردانید و از آیات او انکار ورزید از عذاب بزرگ و مجازات شدید آخرت ابدًا خلاص شده نمی‌تواند و بالضرور بحضور ما دوباره آمدنی میباشد و ذره ذره از آنها حساب می‌گیریم.

«الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ»:

- عذاب جسمی.

- عذاب روحی و نفسی.

حق تعالی او را در روز قیامت به عذاب شدیدی عذاب مبتلا خواهد کرد، با طوق‌ها و زنجیرهای آهنینی در آتش دوزخ که عمق بسیار دارد و طعام اهلش زقوم است عذاب می‌نماید.

آرامش را از آنها می‌ستانند و عذاب اکبر را به آنها می‌رساند. چرا عذاب اکبر؟ چون موضع‌گیری‌شان بر مبنای تکبر و کبر و استکبار بوده و بنابراین جزا هم باید دقیقاً از جنس عمل‌شان باشد. تکبر انسان را از حق دور می‌کند و کاری می‌کند که انسان حق را نپذیرد.

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» (25):

(هر آینه بازگشتشان به سوی ماست) به راستی که مرجع همگان به سوی الله متعال است و همه به سوی او برمی‌گردند.

«ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (26):

(پس حساب و جزای آنان فقط در اختیار ما می‌باشد). یعنی: محاسبه اعمال‌شان و جزا دادن‌شان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» یعنی به همه رسیدگی کامل می‌نماییم و هریک را مطابق عملکردش اعم از خیر و شر جزا و پاداش می‌دهیم.

آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟

ما فوقاً در مورد نعمت‌ها و غذاها و چگونگی زندگی، اهل جنت و غذاهاي اهل جهنم معلوماتي مختصري ارایه داشتیم، اینک در مورد زبان مروج اهل جنت نیز مختصراً می‌نویسیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع فتاوی جلد چهارم بخش (العقیده) خویش مینویسد: معلوم نیست که مردم در روز قیامت بکدام زبانی صحبت میکنند، و با چه زبانی خطاب الله تعالی رامي شنوند، برای اینکه الله تعالی و رسولش صلي الله عليه وسلم در این باره به ما خبری نداده‌اند... و به صحت نرسیده که زبان مردم در آن عربی باشد و در این مسئله نمی‌دانم که بین صحابه نزاعی باشد بلکه آنها به این مسئله نپرداخته‌اند زیرا سخن در این باره جزو فضولی است ولی بین متأخرین قیل و قالهایی شده: برخی از مردم می‌گویند: جنتیان با زبان عربی صحبت میکنند. برخی دیگر می‌گویند: جنتیان با زبان سریانی صحبت میکنند، زیرا زبان آدم علیه السلام سریانی بوده.

ولی برخی دیگری را عقیده بر این است که: فقط اهل جنت با زبان عربی صحبت میکنند. البته تمامی این اقوال دارای حجت نیستند که نه از طریق عقل نه از طریق نصوص حجت نیستند بلکه همگی ادعاهایی هستند که خالی از دلیل درستی هستند و خداوند سبحان بدان آگاه‌تر است. (مجموع فتاوی شیخ الإسلام أحمد بن تیمیه، جلد 4 بخش (العقیده))
ما بارها گفته ایم که در عبادت و مسایل مربوط آن در اسلام به نقل اند نه به عقل. این به دان معنی نیست که مسایل شرعی عبادتی جانب عقلی نداشته باشند.

بلکه بر عکس علم هر روز مکنونات و عمق مسایل و احکام اسلامی را چنان بیان میدارد که روز به روز اعجاز قرآن کریم ثابت میشود. به این ارتباط اگر از غذا، لباس و پوشاک و وسایل استفاده در جنت و دوزخ صحبت شود به فهم من از دین مقدس اسلام در دین اسلام مسایل دنیوی شده و دنیوی ساخته شده تا انسان آنرا در عالم اسباب و دنیا بهتر درک کرده بتوانند. وقت و مقیاس زیاد و کم بودن آن، بصر و بصیرت و دین به چشم و دین به جوارح دیگر، مفاهیم و عمق قضایای عالم برزخ او بالاخره مستقیم به بحث ما مسأله زبان و آن هم زبان و طعام جنتی و دوزخی باید گفت. این مقایس برای فهم بشری اند و الله تعالی دانا و توانا است که این مفاهیم یا اصلاح به این شکل فعلی اصلاً وجود نداشته باشند و یا در موارد عین هدف با وسایل و ذرایع دیگر حاصل میشود. تفصیل، تشریحات و مطالب در توصیف غذا و لباس و پوشاک و زیبایی هم در نصوص شرعی به مفهوم انسانی ساختن آن خواهد بود که الله تعالی به صورت یقین قادر به دادن عین مزایا و یا شکل بهتر و افضل آن به طروق و اشکال مختلف که خود الله تعالی به کیفیت آن آنگاه باشد نیز ممکن است. در چنین فهم از مسایل در آن صورت ضرورت به این و حتمی نیست که ما آن مسایل و روابط حاکم را در آن وقت و شرایط حتماً با احوال و شرایط و فهم انسانی امروز خویش منحصر، توصیف و چوکات بندی بداریم. در آن وقت ممکن به چنین نام گذاری ها و یا به چنین مفاهیم اصلاً ضرورت نباشد. والله اعلم بالصواب.

آیا بی برکتی روز از علایم قیامت است؟

بسیاری از انسان ها بی برکتی روز و شب را از جمله علایم نزدیکی قیامت می دانند و زیاتر وقت به احادیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم از جمله به حدیث شماره 1036 امام بخاری به روایت حضرت ابو هریره (رض) استدلال مینمایند:

طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْبُضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتْنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ الْقَتْلُ، وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِضَ» (قیامت برپا نمی شود تا اینکه این علامات پدیدار گردند: از بین رفتن علم، زیاد شدن زلزله، نزدیک شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زیاد شدن آشوب و فتنه که همان قتل می باشد و زیاد شدن بیش از اندازه مال های تان.) و امام احمد در حدیث شماره 10260 از ابو هریره روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيَكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَيَكُونَ الْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاخْتِرَاقِ السَّعْفَةِ» (تا زمان نزدیک نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه های درخت خرما نگردد، قیامت بر پا نمی شود.) ابن کثیر رحمه الله می فرماید: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است. البانی در صحیح الجامع شماره 7432 آن را صحیح دانسته است.

این دو حدیث دلالت می کنند بر اینکه از نشانه های قیامت نزدیک شدن زمان است. علماء در معنی نزدیکی زمان اختلاف دارند و در این مورد سخن بسیار است. از بهترین این سخنان این سخن است که: نزدیک شدن زمان را بر نزدیکی حسی و نزدیکی معنوی حمل می کنند.

نزدیکی معنوي:

منظور از نزدیکی معنوي این است که برکت زمان از بین می رود. و این در دوران های آینده واقع میشود.

این قول را قاضي عیاض، نووي و حافظ ابن حجر (رحمهم الله) اختیار کرده اند.

نووي می گوید: مراد از کوتاه شدن روز، عدم برکت در آن است. مثلاً روز می گذرد در حالیکه از آن به اندازه يك ساعت فایده میبرند.

حافظ می گوید: و حق این است که مراد از بین رفتن برکت از تمام چیزها و حتی زمان است که از نشانه های نزدیک شدن قیامت میباشد.

از نزدیکی معنوي همچنین می توان به آسانی ارتباط بین مکانهای دور و سرعت رفت و آمد بین این مسافتها که از آن به نزدیکی زمان تفسیر می شود، اشاره کرد. فاصله هایی که در گذشته در چندین ماه طی می شدند اغراق نیست اگر بگوییم حالا در بیشتر از چند ساعت طول نمی کشد.

شیخ بن باز در تعلیق فتح الباري (522/2) می گوید: نزدیکی که در حدیث ذکر شده به نزدیکی بین شهرها و قاره ها و کمی مسافت به آنها به سبب اختراع طیارات وسایل ترانسپورتی و تمام چیزهایی که مانند آن هستند، تفسیر میشود.

نزدیکی حسی:

منظور از نزدیکی حسی این است که زمان به صورت محسوس کوتاه می شود. ساعات شب و روز به سرعت میگذرند و بین گذشت این ساعت ها فاصله پیدا نمیشود، و واقع شدن آن امری غیر ممکن نیست. برای تأیید آن به زمان دجال می توان اشاره کرد که در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول می کشد. در نتیجه همانگونه که ایام طولانی می گردند، کوتاه نیز می شوند که آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزدیک شدن پایان دنیا است.

حافظ در الفتح از ابن ابی جمره نقل می کند که گفت: «مراد از نزدیک شدن زمان در حدیث «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ»، به کوتاه شدن آن اشاره دارد. با این حساب پس کوتاه شدن باید حسی باشد و بر معنای معنوي نیز حمل میگردد. اما در حسی فاصله منظور نمی باشد. و شاید آن از اموری باشد که باعث نزدیک شدن قیامت میگردد. اما از نظر معنوي پس برای آن مدت و فاصله منظور می باشد که علماء دینی آن را میدانند. و اهل دنیوی نیز اگر زیرک و عاقل باشند آن را خواهند دانست که ایشان نمی توانند مانند گذشته کارهای بزرگی را که انجام میدادند، انجام دهند.

به خاطر آن دچار شك و تردید می شوند ولی علت آن را نمی توانند درك کنند. شاید علت آن به سبب ضعف ایمان باشد که به آشکار نمودن بیش از حد کارهای خلاف شرع می پردازند. و شدیدتر از آن خوراکیهایی است که در آن شکی و شبهه ای وجود ندارد که حرام می باشند و بسیاری از مردم کار به حلال و حرم آن ندارند و در بدست آوردن آن تمام تلاش خود را به کار می گیرند و عقل خویش را به کار نمی گیرند. نتیجه و ماحصله بحث این میشود که برکت در زمان، روزی و در گیاهان به خاطر ایمان قوي و تبعیت از اوامر خداوند و دوری از نواهی او می باشد. و دلیل بر این مدعا قول الله تعالی میباشد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» «اگر اهل قریه ای ایمان بیاورند و تقوای خدا داشته باشند برکات آسمان و زمین را بر ایشان می گشاییم».

و سیوطی در الحاوی للفتاوی (44/1) در باره معنی این حدیث که ذکر شد این طور گفته است: «گفته شده منظور از آن کوتاه شدن به صورت حسی میباشد. ساعات شب و روز نزدیک بر پا شدن قیامت کوتاه می شوند. و گفته شده به صورت معنوی می باشد که مراد از آن به سرعت گذر کردن زمان و از بین رفتن برکت از تمام چیزها حتی زمان است... و قول های دیگری نیز در این باره وجود دارد. و الله اعلم.»

این سه قول از بین رفتن برکت، سهولت ارتباط و نزدیک شدن به صورت حسی، بینشان تعارضی نیست و مانعی بر اینکه حدیث بر همه آنها دلالت کند، وجود ندارد. سخنان دیگری نیز در باره زمان گفته اند که درجه قوت آنها به مانند آنچه ذکر شد، نیست. از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

خطابی گفته که منظور از آن لذت بردن از زندگی است. حافظ از زبان او نقل می کند که می گوید: می خواهد آن را زمان خروج مهدی - الله اعلم - که راستی در زمین پدیدار می شود، عدل پیروز می گردد و مردم از زندگی لذت می برند و مدت آن کوتاه می باشد، پدید آورد. و ایام خوش مردم در زمان کوتاهی سپری می شود که اگر مدت آن به درازا کشد و طولانی شود، مکروه و ناپسند می گردد در نتیجه مدت آن کوتاه می باشد. سپس حافظ می گوید: می گویم که خطابی در آنچه ذکر کرده به سویی تأویل رفته است. زیرا در زمان نقصان پدید نمی آید. و گر نه کسی که حدیث را ضمانت کرده آن را در زمان ما به وجود می آورد. در نتیجه ما از این حدیث به جای نقصان در زمان، زودگذری ایام را درک می کنیم. زیرا که زمان ما با زمان قبل از ما هیچ فرقی ندارد. و منظور از این حدیث لذت بخش بودن زندگی نیست. و حق آن است که مراد از آن از بین رفتن برکت می باشد.

ابن بطلال می گوید: مراد نزدیک شدن عمر انسانها به خاطر کمی عبادت میباشد تا اینکه به خاطر غالب بودن فسق و گناه و ظاهر شدن انسان های فاسد، کسی نیست که امر به معروف و یا نهی از منکر کند. و این تأویل خلاف ظاهر حدیث است و این جمله به وسیله حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و سلم رد می شود که فرمودند: «السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ.. الح» از ظاهر آن فهمیده می شود که مراد نزدیک شدن خود زمان است نه نزدیک شدن مدت عمر انسانها. والله اعلم. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: فتح الباری (21/13) شرح حدیث رقم (7061)، (إتحاف الجماعة للتوابعی (497/1)، "السنن الواردة في الفتن وغوائلها والساعة وأشراتها" لأبي عمرو عثمان الدانئ، تحقیق د/ رضاء الله المبارکفوری. «أشراط الساعة» للوایل (صفحه 120)

موجودیت پرندگان در جنت:

مطابق روایات اسلامی در جنت هم پرندگان و هم جانورانی وجود دارد که غیر از خداوند متعال کسی آنها را نمیداند. الله بزرگوار در باره نعمت هایی که اهل جنت از آن تغذیه میشوند میفرماید: «وَلَحْمُ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (سوره الواقعة: آیه 21). (و گوشت پرندهای که بخواهند و آرزو کنند).

در حدیثی که در سنن ترمذی از حضرت انس روایت گردیده است آمده که: در باره کوثر از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال شد: کوثر چیست؟

فرمود: «ذاک نهر اعطانیه الله، اشد بياضاً من اللبن و احلي من العسل فيه طير اعناقها كاعناق الجزر، قال عمر: ان هذه لناعمة، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اكلتها انعم منها» (آن نهری است در جنت که خداوند به من اعطاء نموده است. از شیر سفید تر است

و از عسل شیرین‌تر است. در آن پرندگانی وجود دارد که گردن‌های آن، مانند گردن‌های شترها (دراز) اند.

عمر گفت: پس این باید شتر مرغ باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خوردن آن از شتر مرغ بهتر است. (مشکاة المصابیح (91/2)).

ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک از ابن مسعود نقل کرده است: «جاء رجل بناقة مخطومة، فقال: يا رسول الله، هذه الناقة في سبيل الله، فقال: لك بها سبعمائة ناقة مخطومة من الجنة». (مردی شتری مهار شده را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: این شتر را در راه خدا صدقه می‌کنم، پیامبر در جواب فرمودند: خداوند در عوض آن هفتصد شتر مهار شده را به شما خواهد داد). حاکم راجع به این روایت گفته: این روایت بنا به شرائط شیخین صحیح می‌باشد، ذهبی و شیخ ناصر الدین البانی نیز با او موافقت نموده اند.

در صحیح مسلم از ابو مسعود انصاری اینگونه وارد شده است: «لك بها يوم القيامة سبعمائة ناقة كلها مخطومة». (روز قیامت در برابر این شتر هفتصد شتر مهار شده به تو داده می‌شود).

خمر یا شرابی جنتی:

از جمله شرابی که خداوند از روی فضل خود بر اهل جنت ارزانی میدارد، خمر است و خمر جنت خالی از عیب و نقص‌هایی است که مشروبات دنیا دارند. شراب دنیا عقل را از بین می‌برد، سر و شکم را به درد می‌آورد و موجب امراض بدی میشود، و گاهی در رنگ و ساخت آن نقص و عیب پدید می‌آید. اما خمر و شراب جنت از همه‌ی این عیوب و نقص‌ها خالی هستند، شراب جنت: براق، گوارا و زیبا می‌باشند: «يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يَنْزِفُونَ» (الصافات: 45 - 47) «قدح‌هایی می‌برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است. شراب سفیدرنگ و خوشگوار برای نوشندگان. نه در آن تباهی‌ها و گرفتاری‌هایی (همچون بیهوشی و سردرد و سایر مضرات و مفسدات) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می‌آیند».

خداوند زیبایی شراب جنت را بیان نموده و سپس بیان می‌دارد که نوشنده بدون اینکه عقلش دچار خلل گردد از آن لذت می‌برد: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (محمد: 15) «و رودبار‌هایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است».

و در وصف شراب‌های جنت می‌فرماید که نوشنده از نوشیدن آن ملول نمی‌شود: «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يَنْزِفُونَ» (سوره الصافات: 47) «و نه میخواران از آن به حالت تهوع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می‌آیند».

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ» (الواقعة: 17-18) «نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند. (برای آنان به گردش در می‌آورند) قدح‌ها و کوزه‌ها و جامه‌هایی از رودبار روان شراب را».

ابن کثیر در تفسیر آیه‌های فوق می‌فرماید: دچار سر درد نمی‌شوند و عقل‌های شان دچار اختلال نمی‌گردد.

ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که گفته: «في الخمر اربع خصال: السكر، الصداع، القيء و البول، فذكر الله خمر الجنة، و نزهها عن هذه الخصال». «مستی، سر درد، استفراغ و ادرار از جمله ویژگیهای مشروبات دنیایی هستند و خداوند شراب جنت را از این چهار خصلت پاک و منزّه نموده است». تفسیر ابن کثیر: (514/6).

خداوند در آیهی دیگری در وصف شراب جنت می‌فرماید: «يَسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (المطففين: 25 - 26) «به آنان از شراب زلال و خالصی داده میشود که دست نخورده و سربسته است. مهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های دیگر جنت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

خداوند برای این شراب دو وصف را ذکر کرده است: اول اینکه مختوم است، یعنی سر به مهر است و دوم اینکه آنهایی که آن را می نوشند در پایان نوشیدن آن بوی مسک را احساس میکنند.

شهوت و جماع در جنت:

قابل تذکر است که در روایات اسلامی آمده است که در جنت هر لذتی برای انسان ها وجود دارد، از جمله خوردن و نوشیدن و شهوت و لذت جنسی، بنابراین در جنت شهوت و جماع وجود دارد.

مهم نیست که دیگران چه می گویند، آنها که با وحی در ارتباط نبودند؟! مهم اینست که خداوند متعال از طریق وحی به پیامبرش صلی الله علیه وسلم خبر داده که در جنت جماع و لذت شهوانی وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آنرا برای امتش بیان کرده چنانکه فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يُعْطَى قُوَّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الْأَكْلِ وَالشَّرْبِ وَالشَّهْوَةِ وَالْجَمَاعِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ: فَإِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ تَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ؟! قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَاجَةُ أَحَدِهِمْ عَرَقُ يَفِيزُ مِنْ جِلْدِهِ فَإِذَا بَطْنُهُ قَدْ ضَمُرَ» رواه أحمد برقم 18509، والدار می برقم 2704. یعنی: همانا به مردی از اهل جنت قوت و نیروی یکصد مرد (این دنیا) برای خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع داده می شود، مردی یهودی گفت: آنکسی که می خورد و می نوشد نیاز به قضای حاجت دارد؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قضای حاجت آنها به صورت ترشحات خوشبویی خواهد بود که همچون مشک از پوستشان خارج شده و شکم را سبک میگرداند».

پس تا زمانیکه فرمایش رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود شهوت و جماع را در جنت تصدیق می کند، سخن بدون دلیل دیگران ارزشی ندارد و ما از پیامبر خود پیروی می کنیم و سخنانش را تصدیق می کنیم.

در ضمن در خود آیات قرآن به وجود حورالعین اشاره شده و بیان داشته که آنها زوج مردان جنتی خواهند بود: «كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (دخان 54). یعنی: «آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت چشم، همسر میگردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده‌ایم، مورد اکرام قرار می‌دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. و تعبیر «رَوَّجْنَاهُمْ» = همسر می‌گردانیم «دلیلی بر جماع جنتیان با حور عین است.

اما بعضي از اهل علم گفته اند که در جنت فرزندی بر اثر جماع متولد نمی شود، چنانکه امام بخاري رحمه الله میگوید: «وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي رَزِينِ الْعُقَيْلِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَكُونُ لَهُمْ فِيهَا وَلَدٌ». یعنی: از ابی زرین عقيلي از پیامبر صلي الله عليه وسلم روایت شده که فرمودند: «همانا برای اهل جنت زاد و ولدي نیست». این حدیث مورد اشاره ی بخاري در مسند امام احمد (15773) آمده است.

آیا زنان هم دارایی حور جنتی اند؟

کلمه حور از «سفیدی» گرفته شده بمعنای «زنان سفید»، و «عین» یعنی «چشم گشاده»، و این اصطلاح فقط برای زنان بکار گرفته میشود، و از آنجاییکه در دنیا مردان به خواستگاری زنان میروند مردان طالب هستند و زنان مطلوب، لذا خداوند حوران جنتی را در قرآن ذکر کرده تا تشویق شوند، ولی از آنجاییکه مسئله جنس چیزی است که نفوس بشر (چه زن و چه مرد) به آن میل پیدا میکند، لذا برای زنان نیز مردانی در جنت بدون شک وجود دارند که به صورت دقیق در نصوص شرعی از وجود حور و غلمان صحبت است و این غلمان را بخش از نافهمان و یا مردسالاران صرف و صرف از دایره مرد نگاه کرده و به امتیازات، حق و حقوق زنان جنتی توجه متناسب نمی دارند.

بنابراین اگر زنی وارد جنت شود که در دنیا ازدواج نکرده باشد و یا شوهرش دوزخی شده باشد، مردانی که در دنیا زن نداشته، و یا زنانشان دوزخی بوده میتوانند با هم ازدواج کنند. و نا گفته نماند که در جنت دیگر ممنوعیتی وجود ندارد و هر آنچه نفس اشتها کند آنرا میابد چه برای زنان و چه مردان، و همانطور که در احادیث ذکر شده در جنت چیزهایی وجود دارد که نه کسی آنرا دیده و نه شنیده و نه در قلب کسی خورده است، و وظیفه یک بنده آن است که سعی کند خودش را با اعمال صالح به آنجا برساند، و سپس چیزهایی را ملاحظه خواهد کرد که به ذهن بشر نمیرسیده است.

- در حدیثی از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَعَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، وَافْرُؤُوا إِن سِنْتُمْ: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سورة السجدة: 17) (متفق علیه)» «خداوند (در حدیث قدسی) فرمود: من برای بندگان نیکوکار خویش چیزی را مهیا نمودم که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در دل کسی خورده است و اگر می خواهید بخوانید. (هیچکس نمی داند که چه نعمت های بی نهایت که سبب روشنی چشم است برای شان ذخیره گردیده است). (سورة سجده: 17)»

و خداوند متعال در قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» (سورة فصلت/31) «و برای شما است در آنجا آنچه که نفسهایتان میل کند و برای شماست آنجا آنچه درخواست کنید» و میفرماید: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سورة زخرف / 71) (و میباشد در جنت آنچه که نفس میل کند و چشم ها از دیدنش لذت گیرد و شما در آن جاویدان هستید)

غلمان جنتی:

آنچه که در جنت با عنوان «پسران زیبارو» برای اهل جنت وعده داده شده اند به معنای این نیست که اهل جنت می توانند با آنها عمل لواط انجام دهند زیرا جنت از خبائث به دور است و این عمل زشت در جنت وجود ندارد!

خداوند تبارک و تعالی در سوره ی طور در مورد اهل جنت میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ، وَامْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ، يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ، وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ» (سوره طور 21-24) یعنی: کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در جنت) به آنان ملحق می‌کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است! و همواره از انواع میوه‌ها و گوشتها -از هر نوع که بخواهند- در اختیارشان می‌گذاریم! آنها در جنت جامه‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر میگیرند! و پیوسته بر گردش‌شان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند! که در قرآن این نوجوانان بنام غلمان نام برده شده اند ولی باید دانست که وظیفه ی این نوجوانان جز خدمت به اهل جنت چیز دیگری نیست.

یعنی: این بدین معنی است که نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد جنتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم اند و رفت و آمد میکنند و آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم ربا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار (جنت خود) مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت میکند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است». (انوار القرآن) بنابراین وجود نوجوانانی زیباروی در جنت دلیل بر استمتاع جنسی اهل جنت از آنان نیست!! و جز لواط‌بازان زمانه کسی نمی‌تواند برای انجام عمل قبیح و ضد فطری خود توجیه بیاورد.

ثانیا وجود آن نوجوانان ربطی به احکام شرعی دنیوی ندارد تا کسی بخواهد با استناد بدانها عمل زشت همجنس بازی را توجیه نماید.

تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی:

زنها بعد از مرگ که داخل جنت میشوند به حور تبدیل نمی‌شود، بلکه حوریان جنتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ چنانکه قرآن کریم در مورد حوریان جنتی میفرماید: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ» (سوره رحمن 56). یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.

این معنی دیدگاه کسانی را نفی می‌کند که می‌گویند: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران جوان می‌آفریند. آری می‌پذیریم که خداوند متعال زنهای مؤمنه را در سن جوانی وارد جنت می‌کند. اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می‌آفریند.

قرآن عظیم الشان درباره حسن و جمال حوریان جنتی میفرماید: «وَحُورٌ عِينٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (سوره الواقعة: 22 - 23) یعنی: و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان اند.

منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. يعني نور خورشيد، رنگ‌هاي آنها را تغيير نداده است. در جائي ديگر خداوند حوران جنتي را به ياقوت و مرجان تشبيه کرده است. و پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «... وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يَرِي مَخْ سَاقِيَهُمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ...». بخاري. فتح الباري: (318/6)، مسلم و ترمذي نيز آن را روايت کرده‌اند. يعني: «... براي هر کدام از مردان اهل جنت دو همسر (حور) هست که در اثر زيبائي و لطافت بدن، مغز استخوان پاهيشان از بيرون ديده ميشود...».

ولي زيبايي زناني که وارد جنت مي شوند بسيار بيشتر از حور خواهد شد، چنانکه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهْبُ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْتَوِي فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابَهُمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ أَزْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». (مسلم (2833)).

يعني: «در جنت اجتماعي است که جنتيان هر بار پس از مدت زماني به اندازه یک هفته (دنيا) به آنجا ميروند؛ پس از آن نسيم صبا شروع به وزيدن مي‌کند و بر صورت ها و لباس‌هايشان مي‌وزد؛ از اين رو در حالي نزد همسرانشان باز مي‌گردند که بر جمال و زيبايشان افزوده شده است.

لذا همسرانشان به آنان مي‌گويند: به خدا سوگند! که پيش از رفتن از نزد ما بر جمال و زيبايي شما افزوده شده است؛ مردان جنتي نيز ميگويند: به خدا سوگند که جمال و زيبايي شما نيز افزايش يافته است». و وضعيت زنان در جنت؛ همراه با شوهر دنيايي خود خواهند بود، چنانکه مي فرمايد: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سوره زخرف 70). يعني: شما و همسرانتان به جنت درآئي، در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهيد بود.

و اگر شوهرشان جهنمي باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد جنتي درخواهند آمد، همچنين اگر زني قبل از اينکه در دنيا ازدواج کند، فوت نمايد او در جنت با مردی که در دنيا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج ميکند. براي توضيح بيشتر اين موضوع بايد گفت: موقعيت یک زن در دنيا خارج از حالات زير نيست:

1 - قبل از ازدواج (بصورت عازب) ميميرد، که در اينصورت خداوند همسري از دنيا را برايش تعيين ميکند، همسري که مورد پسند آن زن باشد، زيرا يکي از نعمت هاي جنتي همانا نزديکي زن و شوهر ميباشد و اين نعمت منحصر به يکي غير از ديگري نيست.

2 - بعد از طلاق و قبل از ازدواج با همسر ديگر ميميرد، که در اينصورت نيز حکمش مانند حکم بالا است، يعني خداوند همسري را از دنيا برايش تعيين ميکند همسري که مورد پسند آن زن باشد.

3 - زن شوهر دارد، ولي شوهرش دوزخي ميشود و با او به جنت نميرود، در اينصورت مرداني که در دنيا زن نداشته اند و يا زن داشته اند ولي دوزخي شده اند، به ازدواج اين زنان در ميآيند.

4 - بعد از ازدواج ميميرد، که در اينصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنيايش مي باشد.

5 - شوهرش میمیرد، و او تا وقت مرگ بی شوهر میماند، که در اینصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنیایش مییابد.

6 - شوهرش میمیرد و یک مرد دیگر با او ازدواج میکند، که در اینصورت اگر در دنیا بمرور زمان با چند شوهر دیگر یکی پس از دیگری ازدواج کرده باشد، در این صورت شوهرش در جنت آخرین شوهرش در دنیا مییابد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «المرأة لآخر أزواجها» (صحیح - سلسله احادیث صحیحة البانی) و حذیفه ابن یمان به زنش گفت: «اگر میخواهی من شوهرت در جنت باشم، پس بعد از مرگ من با هیچکس ازدواج نکن، زیرا یک زن در جنت نصیب آخرین شوهرش در دنیا مییابد هر چند شوهران زیادی یکی پس از دیگری داشته باشد، و برای همین خداوند ازدواج با زنان پیامبر پس از مرگ او حرام فرمود زیرا همه آنها در جنت زنان پیامبر خواهند بود» این بود موقعیت های یک زن در دنیا، و مقابل هر یک از این حالات در جنت، پس هیچکس در جنت بی همسر نمی ماند.

حجاب حوریان در جنت:

اول باید دانست که ما انسانها از بسیاری از امورات غیبی خبر نداریم، زیرا خداوند آن اخبار را به پیامبرش نفرموده است و آنچه که بر ما واجب است؛ این است که ما باید به آنها ایمان داشته باشیم و از کنجکاو بی بیش از حد خودداری کنیم.

چنانچه گفته آمدیم نوعیت، کیفیت و وصف بخش از امور در آن عالم با امکانات وسیع و غیر نهایی الله تعالی به نحوی خواهد بود و است که ما تصور دقیق از آن را فعلاً نداشته و بسیاری مفاهیم و اهداف به شکل دیگر بهتر و خوبتر تأمین شود و یا به بخش از مفاهیم و جوانب اصلاً در آن وقت تعمق ضرورت نه افتد و یا به شکل و تصور فعلی ما وجود نداشته باشند. با آن بخش از قضایا را با در نظر داشت بخش از نصوص و روایات شرعی درین مبحث باشما شریک ساختیم.

دوم: در جنت نظر سوء وجود ندارد و کسانی که در آن قرار می گیرند دارای قلب مریضی نیستند که مردانی بدنبال زنانی در جنت بگردند بلکه جنت سرای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی وجود ندارد.

نکته بعدی اینکه، حوریان جنتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد از او استفاده نمی کند.

عبدالرحمن سعیدی در تفسیر آیه 48 صافات می نویسد: «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ عَيْنٌ» و اهل جنت در کنار خود حورهایی زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به گونه ای که آنان در جنت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند.

و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن جنتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبت آنها منحصر به یکدیگر است. و هر دو معنی محتمل درست مییابند.

و همه ي اينها بر زيبايي مردان و زنان جنت دلالت مي کند، و بيانگر آن است که آنها يکديگر را دوست دارند و هيچ کس آرزو نمي کند که به جاي همسرش کسي ديگر را داشته باشد. و نيز به شدت پاکدامني همه ي آنها دلالت مي نمايد.

و نيز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کينه نمي ورزند، چون سببي براي حسد و کينه وجود ندارد. و در تفسير آيه 56 الرحمن مینويسد: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» يعني در آن کاخ ها حورياني هستند که چشم فرو هسته اند. يعني چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف، از آن جا که شوهرانشان بسيار زيبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نيز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسيار زيبا مي باشند و آن ها را به شدت دوست دارند و وصال شان لذت بخش است.

«يَطْمِئُنُّنَّ إِنْسُ قُبُلُهُمْ وَلَا جَانٌ» يعني هيچ احدي از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسي پيدا نکرده است و به سبب اينکه به طريقه ي نیکو شوهرداري مي کنند و داراي ناز و دلبري و ملاحه هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همين جهت فرمود: «كَانَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» انگار آنان ياقوت و مرجان هستند، و اين به خاطر صفائي آنان و زيبايي منظر و رخساره ي آنان است. و الله تعالي در آيه 72 الرحمن ميفرمايد: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زناني زيبا که در خيمه ها نگاه داشته شده اند. بنابر اين چون حوريان جنتي را کسي جز شوهرانشان نمي بيند، در اينصورت حجاب براي آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.

در کل چون نصي صريح در مورد وجود ندارد نمي توان گفت که وضعيت آنها چگونه است.

ولي آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نيازي به حجاب ندارند. و نصي وارد نيست که آيا مردها به زنان ديگر جنتي نگاه مي کنند يا خير!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفجر

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 30 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «الفجر» (صبح) نامیده شد که با این فرموده خداوند جلّ جلاله: «وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ» افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را میشکافد. سوره فجر پس از سوره‌ی لیل شرف نزول یافته.

محور کلی سوره‌ی فجر:

محور کلی سوره‌ی فجر بیان گشایشی است که برای اهل ایمان در مسیر مبارزه با طغیان و طواغیت روی می‌دهد و توضیح اینکه مدت وجود ظلمت و طغیان محدود بوده و در هر حال محکوم به فنا است. همان طور که شب می‌رود و جای خود را به روز روشن می‌دهد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الفجر:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ نام این سوره «الفجر» بمعنی (صبح) است که از اولین آیه این سوره مؤخذ گردیده است.

این سوره مکی و دارای (1) رکوع، و (30) سی‌آیت، و (137) یکصد و سی هفت کلمه، و (585) پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (256) دوصد و پنجاه و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

باید گفت که: این سوره در مراحل ابتدایی در شرایط در مکه مکرمه نازل شده است که دشمن در مقابل مسلمانان از زور آزمایی استفاده میکردند و مسلمانان سخت در زیر تهدید و فشار قرار داشتند.

پیوند و مناسبت سورة الفجر با سورة بالغاشیه:

آلف: قسمهایی که در بدایت و آغاز سوره الفجر آمده، نشان درستی آیه‌های پایان سوره‌ی الغاشیه است که می‌فرماید: «إِن إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ...»

ب: سوره‌ی غاشیه، مردم را به دو دسته‌ی بدبخت و خوشبخت تقسیم کرد، این سوره هم از اقوام نافرمان: عاد، ثمود، فرعون و امثالشان - که از زمهری نگون بختان اند -، و هم از گروه اهل باور و ایمان - که شاکر و وفادارند -، سخن می‌گوید.

ج: جمله‌ی «ألم تر كيف...»، مشابه جمله‌ی «أفلا ينظرون إلى الإبل...» در سوره‌ی غاشیه است. (فرقان)

فضیلت سوره فجر:

نسائی از جابر رضي الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن شخص

سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یا رسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگذارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه‌گر هستی؟ چرا سوره‌هایی مانند: **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْفَجْرُ وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى** را بر مردم نمیخوانی؟». یادآور می‌شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شده است.

اسباب نزول فجر:

در اسباب نزول آیه (27) سوره الفجر، ابن حاتم از بریده روایت کرده است که آیه: «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در شان حضرت حمزه (رض) نازل شده است. و از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود: کیست که چاه رومه را بخرد و با این عمل خود، هم آب شیرین و گوارا بنوشد و هم مورد آمرزش و مغفرت خدا قرار بگیرد، حضرت عثمان (رض) آن را خرید. سپس پیامبر بزرگوار گفت: «آیا می‌توانی این چاه را محل آبخوری عموم قرار بدهی؟» گفت بلی.

آنگاه آیه «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در مورد عثمان نازل شد. «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (28)**» ای نفس مطمئنه یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند جلّ جلاله و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکّی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به‌دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مرده داده می‌شوی.

برخی از مفسرین در اسباب نزول دو روایت را ذکر نموده‌اند: روایت اول اینست که: این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به شهادت رسید. و روایت دوم همان است که این آیت در باره حضرت عثمان زمانی که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد، نازل شده است.

دو داستان ذی عبرت:

حضرت سعید بن جبیر می‌فرماید: حضرت ابن عباس در طایف وفات کرد، بعد از آماده شدن جنازه پرنده‌ی عجیب و غریبی که من قبلاً مانند آن را هیچ‌گاه ندیده بودم، آمد و در نعش جنازه داخل شد، سپس کسی آن را ندید که بیرون بیاید، وقتی که نعش در قبر گذاشته شد، بر کنار قبر صدای تلاوت آین آیه آمد: «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ... الخ**» همه در جستجوی قرار گرفتند که چه کسی این را تلاوت نمود، معلوم نشد. (ابن کثیر) امام حافظ طبرانی در کتاب العجائب با سند خود از ابی هاشم فتان بن رزین، واقعه‌ی خود را نقل کرده که فرمود: زمانی ما در کشور روم اسیر شدیم، و ما را نزد پادشاه آنجا بردند، او ما را اجبار کرد که دین او را اختیار کنیم، و هر کس از آن انکار کند گردن او زده می‌شود، ما چند نفر بودیم، که از آن جمله سه نفر از ترس مرگ مرتد شده دین او را اختیار کردند،

نفر چهارم جلو آورده شد، او از کفر و اختیار کردن دین او، انکارکرد، گردن آورده شد، سرش در نهرقربیبي انداخته شد، ناگهان آن سر از ته آب فریاد کشید، و سپس بر روی آب آمد، و به سوی مردم نگاه کرده آنها را به نام صدا نمود که فلان و فلان و سپس گفت: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» سپس در آب غوطه خورد، این واقعه عجیب را همه حاضرین مشاهده کردند، و صدا را شنیدند، تمام نصاری آنجا با مشاهده آن واقعه مسلمانان شدند، و تخت شاه به لرزه در آمد، و آن سه نفر که مرتد شده بودند باز مسلمان شدند، سپس خلیفه منصور تمام ما را از اسارت او آزاد کرد. (ابن کثیر)

موضوع و محور سوره فجر:

- 1 - قسم مخصوص الهی به سپیده‌ی صبح و به ده روز نخست ماه ذی حجه و به زوج و فرد از هر چیز و به پایان شب، که: کافران نمی‌توانند از عذاب او فرار کنند. (1 الی 5).
- 2 - گذری کوتاه به سرنوشت برخی از ملتهای ظالم تکذیب کننده‌ی پیامبران خدا. (6 الی 14).
- 3 - زندگانی این جهان آزمایشگاه عمومی انسان است، که فرجامش به کجا می‌کشد؟ (15 الی 20).
- 4 - توصیف مکرر قیامت. (21 الی 23).
- 5 - مردم در قیامت به دو دسته تقسیم می‌شوند: خوشبخت و بدبخت. (24 الی 26).
- 6 - خبر دادن از دستیابی سعادت‌مندان به نعمتهای آماده‌ی بهشتی. (27 الی 30)، (بنقل از تفسیر فرقان)

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْفَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده و مهربان

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرِ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثُ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

ترجمه و تفسیر مؤجز

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفورزان قطعی است و برخی از آنان در همین دنیا مجازات و سزا می بینند، بحث بعمل آمده است.

«وَالْفَجْرِ» (1):

(قسم به صبح (صبحگاهان) الله سبحان وتعالی به سپیده دم (صبح) قسم می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. یعنی قسم به روشنی صبحدم، آنگاه که تاریکی را بیرون می راند. وبا درخشش خویش کائنات را فرا می گیرد و با نورش دنیا را روشنی می بخشد. قسم به صبح، وقتی که به رحمت الله متعال روز روشن می شود، به فضل الله، از خواب که مرگ صغری است، بیدار می شویم و الله برای ذخیره ی اعمال بیشتر، روز دیگری را به انسان هدیه می دهد. مجاهد می فرماید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

سایر نظریات و اراء مفسران در تفسیر «وَالْفَجْرِ»:

- 1 - فجر به طور کامل.
- 2 - فجر در هنگام نماز صبح: زیرا به هنگام نماز صبح، دو گروه از فرشتگان وجود دارند: فرشتگان شب بالا رفته و فرشتگان روز پایین می آیند و الله متعال از آنها می پرسد کجا بودند بندگان من؟ و چه می کردند؟ و آنها جواب می دهند: در حال خواندن نماز صبح بودند که ما آنها را ترک کردیم. طوری که در حدیث متبرکه آمده است: «يَتَعَاقِبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟»

فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ» [بخاری: 555 و 3223 و 7429 و 7486] و [مسلم: 632] هنگام نمازهای صبح و عصر، 2 نوع ملائک بر انسان حاضر هستند که جایشان را عوض می‌کنند و گزارش اعمال روز و شب ما را به آسمان بالامی‌برند.

«فجر»: صبح روز عید حج (قربان) (آخرین شب از شب‌های ذی الحجه) و تعبیر دیگری که در قرآن عظیم الشان از فجر آمده است همانا فلق می‌باشد. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱»: بگو: پناه می‌برم به رب فلق. و فلق یعنی شکاف، پرده‌ی تاریکی را می‌شکافد و از دل این تاریکی صبح روشن را بیرون می‌آورد.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2):

و قسم به ده شب مبارک اول ماه ذی الحجه؛ چون زمانی بزرگوار است، اعمال خیر در آن بسیار انجام می‌گیرد و وقت انجام افعال و مناسک حج تعیین شده است. (این نظر جمهور است و از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور ده روز آخر رمضان است؛ زیرا شب قدر در آن قرار دارد. این قول هم از ابن عباس (رض) روایت است. ولی قول اول ارجح است.)

در حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم این معنی را تأیید می‌کند آنجا که می‌فرماید: «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ» «عمل صالح در هیچ روزی به اندازه‌ی دهه‌ی اول [ماه ذی‌حجه] نزد الله متعال دوست‌داشتنی نیست». [ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم آل‌بانی: صحیح.

سایر نظریات مفسران در مورد شب‌های ده‌گانه:

1 - دهه‌ی اول ذی‌حجه: که به ایام الله معروف است و اعمال صالح در این روزها اجر و فضیلت زیادی دارد؛ چون همه‌ی اعمال صالح در این روزها جمع می‌شود و تمام اعمالی که در شب‌های قدر انجام می‌شود، در دهه‌ی اول ذی‌حجه هم هست علاوه بر اینکه در ذی‌حجه، مناسک حج انجام می‌شود و همه‌ی مسلمانان یک‌صدا لبیک‌گو هستند و شیطان ناراحت است. فضیلت روزه و عبادت در دهه‌ی اول ذی‌حجه از جهاد در راه الله بیشتر است؛ مگر کسی که در جهاد شهید شود و تمام مال و ثروتش را نیز در راه الله و جهاد از دست بدهد؛ فقط در این صورت اجر و ثواب او بیشتر است. «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ» [ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم آل‌بانی: صحیح.

2 - دهه‌ی آخر رمضان: به خاطر شب‌های قدر.

علما در مورد دهه‌ی آخر رمضان دو نظریه دارند:

1 - بعضی معتقدند که منظور از شب‌های ده‌گانه، شب‌های آخر رمضان نیست؛ زیرا این سوره (الفجر) مکی است ولی روزه رمضان در سال دوم هجری در مدینه فرض شده است.

2 - بعضی دیگر از مفسران معتقد اند که دلیلی وجود ندارد و الله به واسطه علم غیب خود می‌تواند به آنچه که هنوز نازل نشده قسم یاد کند.

در نهایت علما دو نظریه زیر را برای این آیه ارائه کرده‌اند:

1 - شب‌های رمضان بهتر و روزهای ذی‌حجه بهتر است.

2 - دهه ذی حجه بهتر است چون ایام الله است و دارای منزلت و فضیلت زیادی است و علاوه بر تمام اعمالی که در شب قدر انجام می‌شود در دهه ذی‌حجه، حج هم انجام می‌شود.

«وَالشَّفْعَ وَالْوَتْرَ» (3):

(و به جفت و طاق (هر چیزی) قسم یاد می‌کند!) گویا الله به همه چیز قسم خورده است؛ چون هر چیز یا جفت است یا طاق و شامل خلق و خالق نیز می‌شود؛ چون الله یکی است و تمام مخلوقات که از مذکر و مؤنث تشکیل یافته‌اند جفت می‌باشند. (این نظر از مجاهد و ابن عباس روایت شده است و نیز از ابن عباس (رض) روایت است که «شفع» یعنی روز قربان؛ چون روز دهم است، و «وتر» یعنی روز عرفه؛ چون روز نهم است. اقوال زیادی در این مورد وارد شده است. که برای تفصیل بیشتر به تفاسیر مراجعه فرماید.) (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

«الشَّفْعَ»: زوج. جفت. «الْوَتْرَ»: طاق و تک. شفع و وتر، شامل همه کائنات می‌گردد. برخی شفع را مخلوقات الله متعال، و وتر را ذات الله دانسته‌اند (قاسمی - خرم‌دل).

«وَاللَّيْلَ إِذَا يَسِرُّ» (4):

(و به شب قسم بدان گاه که (به سویی روشنایی روز) حرکت میکند! و در رفتن شب بسوی روشنی صبح نشانه‌ای است که قدرت حق تعالی را به نمایش می‌گذارد.

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ» (5):

(آیا در آنچه گفته شد، قسمی مهمی برای اشخاصی خردمند، موجود است؟ یعنی برای اهل عقل و خرد قسم قانع‌کننده نهفته است؟! استفهام تقریری است و بزرگی و اهمیت امور مذکور را نشان می‌دهد. گویا می‌فرماید: در حقیقت، این قسمی است بس بزرگ در نزد دارندگان عقل و دانش. پس هر کس دارای عقل و دانش است خوب می‌داند که در اشیا مذکور شگفتی و دلایلی بی‌شمار بر وجود پروردگار و یگانگی او نهفته است، پس شایسته است به آن قسم بخورد؛ زیرا بر خدای خالق عظیم الشأن دلالت دارند.) (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

مفسر قرطبی فرموده است: گاهی الله به اسماء و صفات خود قسم می‌خورد که نشان‌دهنده علم او می‌باشد، و به افعال خود قسم می‌خورد؛ چون نشان‌دهنده قدرتش می‌باشند. همان‌طور که گفته است: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى». و به مخلوقات خود قسم می‌خورد؛ چون بیانگر قدرت و توانایی او می‌باشند. «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالسَّمَاءُ وَالطَّارِقُ وَوَالْفَجْرُ وَلَيَالٍ عَشْرٍ». (تفسیر قرطبی ۴۱/۱۹).

جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: به پروردگار این اشیا قسم که کفار را عذاب می‌دهم. (الوسی ۱۲۲/۳۰).

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ» (6):

(ای پیامبر) آیا ندیدی، که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلایی بر سر ایشان آورده است؟). آنگاه که آنان را با باد سختی عذاب نمود و با هلاکت نابودشان کرد؛ در حالی که از کافران مگه نیرومندتر بودند؟ بنابراین هلاکت این کافران آسان‌تر است.

«أَلَمْ تَرَ»: آیا دیده‌ای؟ منظور، دیدن با چشم نیست بلکه فهمیدن و درک کردن و دیدن عملی و با چشم دل است.

«رَبُّكَ»: «پروردگارت»؛ بشارت به پیامبر که تو را رها نمی‌کنم و مقصود، همه امت است. «بِعَادِ إِزْمَ»: «عاد نام پدر قوم هود است شخصی که قبیله‌اش به نام او بود و در منطقه‌ی یمن و سلطنت عمان زندگی می‌کردند و چون به مکه نزدیک بودند، اخبار آنان را شنیده بودند و پیغمبرشان هود علیه السلام بود و آنان دارای قدرت و توانمندی زیادی بودند. ارم اسم جدشان می‌باشد.»

«إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» (7):

(قوم اِزْم که صاحب قامت های بلند ستون مانند، و (کاخ ها و خیمه های) ستوندار بودند. «إِزْمَ»: نام دیگر قوم عاد است. بدل عاد و مجرور است. «ذَاتِ الْعِمَادِ»: دارای قد و قامت بلند ستون مانند. تنومند و بلند بالا. دارای قصر ها و خیمه‌های پرستون. مراد بیان قدرت مادی و قوت بدنی قوم عاد است. (تفسیر نور مصطفی خرم دل)

«الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» (8):

(آنکه آفریده نشده است مثلش در شهر ها) یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود.

قوم عاد:

قبل از همه باید گفت که عاد، (اسم جد بزرگ عادیان بوده است) بر اساس آنچه در تفاسیر آمده است قوم عاد از نسل سام بن نوح، و بسیار مردمان قوی جثه و نیرومند بوده اند، سرزمین عادیان حاصلخیز و سرسبز بوده و آنان با نیروهای خدادادی خود به آباد ساختن آن پرداخته و در کوه‌ها و جاهای مرتفع کاخ‌ها و قصر های بسیار مستحکم و قشنگ اعمار نمودند، که به تعبیر قرآن مانند آنها در هیچ جایی ساخته نشده است، (شیخ قرطبی نوشته است که ضمیر در مثل ها راجع به قبیله است یعنی تاکنون هیچ قبیله ای مانند قوم عاد در نیرو و سرسختی و قوت اندام و بلندی قامت آفریده نشده، نیز یادآوری می‌کند که گروهی این ضمیر را راجع به شهر عادیان می‌دانند یعنی مانند آن شهر در هیچ جا ساخته نشده است:

قوله تعالى: «التي لم يخلق مثلها في البلاد» الضمير في «مثلها» يرجع إلى القبيلة. أي لم يخلق مثل القبيلة في البلاد: قوة وشدة، وعظم أجساد، وطول قامة؛ عن الحسن وغيره. و في حرف عبدالله «التي لم يخلق مثلهم في البلاد». وقيل: يرجع للمدينة. و الأول أظهر، و عليه الأكثر، حسب ما ذكرناه.)

قدرت بسیار و پیشرفت قوم عاد سبب طغیان و استکبار آنها شد، طوریکه بغاوت شان به سرحدی رسید که از دعوت بر حق پیامبر شان انکار کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است (سوره فصلت، 15) تا بتواند ما را عذاب دهد؟ در قرآن مجید (سوره هود، آیه 60) تصریح شده است که عاد، همان قوم هود است. نام قبیله یا قوم عاد 24 بار در قرآن کریم آمده است. و در سوره نجم (آیه 50) به نام «عاد الأولی» خوانده شده که بعضی محققان از این استنباط کرده‌اند که دو عاد وجود داشته است:

«عاد أولی» که بیش از هزار شاخه و تیره داشته و بعد از هلاک ایشان، «عاد ثانیه» ظاهر شده است که بت‌پرست بوده است و نام بت های ایشان در کتب اصنام ذکر شده است.

(در تفسیر قرطبی در تفسیر آیه 50 سوره نجم، آمده است: «قوله تعالى: «وأنه أهلك عاداً الأولى» سماها الأولى لأنهم كانوا من قبل ثمود. وقيل: إن ثمود من قبل عاد. وقال ابن زيد: قيل لها عاد الأولى لأنها أول أمة أهلكت بعد نوح عليه السلام. وقال ابن إسحاق: هما عادان فالأولى أهلكت بالريح الصرصر، ثم كانت الأخرى فأهلكت بالصيحة. وقيل: عاد الأولى هو عاد بن إرم بن عوص بن سام بن نوح، وعاد الثانية من ولد عاد الأولى؛ والمعنى متقارب. وقيل: إن عاد الآخرة الجبارون وهم قوم هود».

قوم عاد بت پرست بودند خداوند، هود (ع) را به سوی آنان فرستاد، حضرت هود یکی از انبیای الهی است که نام مبارکش هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است، وحتی یکی از سوره های قرآن نیز بنام هود میباشد.

هود از نواسه های حضرت نوح بوده و با هفت پشت به او می رسد. ایشان را به این خواطر هود می گفتند که از گمراهی قومش نجات یافته بود و از طرف خداوند برای هدایت قومش انتخاب شده بود، ولی قوم عاد، هود را سفیه پنداشتند (سوره اعراف، 66، سوره هود، 54) و از پرستش خدای یگانه سر باز زدند و به دین پدران خود چسبیدند و استکبار ورزیدند و هود را تهدید کردند، در نتیجه، عذاب خداوند که باد و طوفان سختی بود بر آنان نازل شد و همه، جز هود (ع) و پیروان اندک او نابود شدند. قصه قوم عاد در سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و فصلت به تفصیل بیان گردیده است، آنچه از قرآن عظیم الشان بر می آید، مسکن و محل بود و باش قوم عاد در احقاف (ریگزاری میان عمان و حضر موت) بوده است (سوره احقاف، آیه 21).

در سوره حاقه (آیات 6 - 8) و اما (قوم) عاد با تند بادی سرکش و سرد به هلاکت رسیدند. (6) خداوند (آن تند باد را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط نمود، آنگاه (آن) قوم را آن (تندباد) مانند تنه های پوسیده میان خالی درختان خرما، بر زمین افتاده (هلاک شده) می دیدی. (7) پس آیا از آنها کسی را می بینی که باقی مانده باشد؟! (8). (تفصیل بیشتر را در این مورد میتوان در تفسیر قرطبی، تفسیر جلالین، ابن کثیر و تفسیر بغوی، مطالعه نمود).

«وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» (9):

(و) (آیا ندانسته ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می بریدند و می تراشیدند (و در دل کوه ها خانه ها و قصر های مجلل برای خود می زیستند)

قوم ثمود، قوم صالح است، و اینها از عرب بودند که پس از قوم عاد، به وجود آمدند و در سر زمین وادی القری (بین مکه و شام) در شهر حجر (که هم اکنون بعضی از آثار آن شهر در میان تخته سنگ های عظیم دیده میشود) زندگی می کردند، و از قبایل مختلف تشکیل شده بودند و هم چون قوم عاد در بت پرستی، فساد، ظلم و طغیان غوطهور بودند، و در زندگی شان جز انحراف و گمراهی، چیز دیگری دیده نمی شد. قصر ها می ساختند.

حضرت صالح:

حضرت صالح علیه السلام یکی از پیامبرانی الهی است که نام مبارکش یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. حضرت صالح نواسه سام بن نوح از قبیله ثمود بود و برخی از مورخین در سلسله نسب حضرت صالح مینویسند که: «صالح بن عبید بن جابر بن

ثمود» و بعضی دیگر او را به عنوان «صالح بن جابر بن ارم بن سام بن نوح» یاد کرده اند.

حضرت صالح - علیه السلام، از جمله پیامبران بود که بر زبان عربی تسلط داشت، و مطابق روایات 280 سال عمر کرد.

مقام و مدفن حضرت صالح علیه و سلام مطابق روایات بین حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام - در کنار کعبه قرار دارد.

حضرت صالح اصلاً برای هدایت و رهنمایی قوم ثمود فرستاده شد، و با تلاش های شبانه روزی خود، آن قوم را به سوی خدا و نیکی ها دعوت نمود، ولی آن قوم، از او اطاعت نکردند و سر انجام به عذاب سخت الهی گرفتار شدند.

حضرت صالح سومین پیامبری است که پس از نوح - علیه السلام - و هود - علیه السلام - یک تنه بر ضد بت و بت پرستی عصرش قیام کرد، و سالها با آنها مبارزه و ستیز نمود. طبق بعضی از روایات، حضرت صالح - علیه السلام - در شانزده سالگی به دعوت قوم به سوی خدا پرستی پرداخت، و 120 سال آنها را دعوت کرد، ولی جز اندکی، به او ایمان نیاوردند.

زمین مغضوب:

زمین مغضوب عبارت از زمین است که مورد (غضب الهی) قرار گرفته باشد، از جمله سر زمین غضب کرده شده میتوان از: سرزمین قوم لوط و سر زمین بابل و ثمود (بین مدینه و شام که قوم صالح علیه السلام بودند) و مسجد ضرار (مجاور مسجد قباء است که توسط منافقین بنا شده بود)، نام برد.

اگر چه نماز خواندن در سر زمین مغضوب نزد جمهور علماء درست است ولی تعداد دیگری از علماء حتی خواندن نماز را در این محلات مکروه میدانند.

محدثین میفرمایند که: در یکی از روز ها پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر زمین ثمود عبور کردند و فرمودند: «لَا تَدْخُلُوا عَلَي هَؤُلَاءِ الْمُعَذِّبِينَ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، لَا يَصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ» بخاری (433). یعنی: «به سر زمین اینها که مورد عذاب خدا قرار گرفته اند وارد نشوید، مگر به حالت گریان، و اگر حالت گریه نداشتید بر آنان وارد نشوید، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود». و در لفظ مسلم آمده است: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ حَذَرًا، أَنْ يَصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» مسلم (2980). یعنی: «به منزل کسانی که به خود ظلم کرده اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاری، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».

و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا نَزَلَ الْحَجَرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بَيْرِهَا وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجْنَا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيَهْرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ» بخاری (3378) و مسلم (2981). یعنی: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوة تبوک در محل حجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن خمیر را بیندازند (و به شترها بدهند) و آن آب را بریزند. و امام بخاری در صحیح خود ذکر کرده که علی رضی

الله عنه نماز خواندن در بابل را مکروه می دانستند. (تفصیل موضوع را میتوان در: (الموسوعة الفقهية (190/30). مطالعه فرماید.

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (10):

«و» ای محمد! (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون «صاحب اوتاد» چه کرده است؟

فرعون سرکش و ستمگر که دارای سربازان و لشکریان بزرگی بود و ملک و سلطنت خود را بدان تقویت می کرد. مفسر ابو سعود فرموده است: از این رو به «ذی الاوتاد» توصیف شده است که سرباز و خیمه های زیادی داشت و برای قرارگاه خود میخ به کار می برد، و یا به خاطر این که به وسیله میخ مردم را شکنجه می داد. (ابو سعود ۲۶۲/۵).

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: فرعون سپاهیان و لشکریانی زیادی داشت که دارای خیمه های بسیاری بودند و آن خیمه ها را با میخ ها محکم می کردند.

«اوتاد» (میخها) اشاره به سپاهیان، لشکر و حشم و خدم فراوان فرعون است که خیمه های نظامی و صحرایی می زدند و طوریکه یادآور شدیم با میخ آنها را محکم می بستند و دیگر این که: میخهایی در زمین فرو می بردند و کسانی را که مورد خشم، قهر و غضب فرعون قرار می گرفت، شکنجه و چهار میخ می کردند، تا فوت می کرد.

نظر مفسران در تفسیر کلمه «ذی الْأَوْتَادِ» را میتوان بشرح ذیل چنین بیان داشت:

- اصحاب کوه (هرم ها). اهرام هایی که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرار داده شود و آنها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده های مردم را به کار اجباری و می داشتند.

- فرعونی که برای شکنجه ی مردم، شلاق به دست داشت.
- فرعونی که سپاه و لشکریان فراوانی برای حفظ حکومت و پادشاهی اش دارد.
- ستون هایی بلند که این قوم به هنگام جشن برپا می کردند.

یادداشت:

زیباترین تعبیر و تفسیر در مورد آیه ی مبارکه «و فرعون ذی الاوتاد» این است که: شکل بناهای بزرگ فراعنه ی مصر، همانند شکل میخهای سرچپه، در قاعده پهن و در رأس، باریک بود. نمونه اش، اهرام سه گانه در قاهره است... (والله اعلم) (بنقل از تفسیر مرغی و تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم !

مؤرخان و سیرت نویسان مینویسند بعد از اینکه موسی علیه السلام و پیروانش، از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان به ستوه آمده بودند، و ادامه زندگی برای شان در مصر دشوار بود، موسی علیه السلام تصمیم میگیرد تا یکجا با بنی اسرائیل به سوی فلسطین (بیت المقدس) هجرت نمایند.

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود: تا پیروان خود را شبانه از مصر خارج سازد.

موسی علیه السلام و پیروانش، شبانه از مصر به سوی فلسطین حرکت کردند، در مسیر راه به رود نیل رسیدند، در این بحران شدید، خداوند با لطف خاص خود به موسی علیه

السلام وحی کرد: عصای خود را به دریا بزن «فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ...» (شعراء، 63) و نیز فرمود: «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرَكاً وَ لَا تَخْفَى» برای بنی اسرائیل راهی خشک در دریا بگشا که از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در رود نیل. (سوره طه، 77).

موسی علیه السلام به فرمان الله متعال عصای خود را به بحر زد. آب بحر شق شد و زمین درون بحر آشکار گشت، موسی و بنی اسرائیل از همان راه حرکت نموده و از طرف دیگر به سلامت خارج شدند.

فرعون و سپاهیاناش فرا رسیدند و از همان راهی که در میان بحر پیدا شده بود، بنی اسرائیل را تعقیب کردند، غرور آن چنان بر فرعون چیره شده بود که به سپاه خود رو کرد و گفت: تماشا کنید چگونه به فرمان من بحر شکافته شد و راه داد تا بردگان فراری خود (بنی اسرائیل) را تعقیب کنم.

وقتی که تا آخرین نفر از لشکر فرعون وارد راه باز شده رود نیل شدند، ناگهان به فرمان الله متعال آنها از هر سو به هم پیوستند و همه فرعونیان را به کام مرگ فرو بردند.

در همان لحظه طوفانی که فرعون خود را در خطر شدید مرگ می دید، فرو ریخت و درك کرد که همه عمرش پوچ بوده و اشتباه کرده است با چشمی گریان به خدای جهان متوجه شد و گفت: «أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ

الْمُسْلِمِينَ» (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز معبودی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم. (سوره یونس، 90). ولی دیگر وقت و فرصت گذشته بود، و لحظه ای برای توبه نمانده بود، امواج سنگین رود نیل، فرعون را غرق کرد و سپس کالبد بی جان او را به بیرون دریا پرتاب نمود تا مایه عبرت برای آیندگان گردد. (تفصیل مبحث در آیات متبرکه 90 تا 92 سوره یونس. تفسیر احمد مطالعه فرماید).

«الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ» (11):

(اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند.) این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند. ملاحظه میشود که: طغیانگر و طغیان مرز و سرحدی را نمی شناسد.

«الَّذِينَ»: اقوام سه گانه مذکور، یعنی عاد، و ثمود، و فرعون و فرعونیان. «طَغَوْا»: در زمین فساد و طغیان کردند.

این صفت قوم عاد و ثمود و فرعون و پیروان شان است که در شهرها و آبادی ها سرکشی و طغیان کردند و به بندگان الله در دین و دنیا، آزار رساندند و ظلم کردند.

«فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» (12):

(و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند.) دست به ظلم، تعدی، قتل و سایر معاصی و گناهان را در سرزمین الهی به کثرت مرتکب شدند.

«الْفُسَادَ»: مراد فساد و تباهی همه جانبه، (فساد معنوی) یعنی مانند انواع کفر و شرک و (فساد حسی و عملی) مانند ظلم و زور و فسق و فجور است.

اینان در فساد زیاده روی کردند و کفر و گناه ورزیدند و از شدت کفر، ظالم شدند و در مبارزه با پیامبران و بازداشتن مردم از راه الله کوشیدند.

«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوُطَ عَذَابٍ» (13):

(آنگاه پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنان فرو آورد.) این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلاً - همچون تازیانه نسبت به قتل است.

«سوط» چیست:

«سوط» به معنی تازیانه (شلاق) و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است علاوه بر این به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است. و بعضی آن را کنایه از «عذاب» میدانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته میشود و او را سخت ناراحت میکند.

«صب» در اصل به معنی فرو ریختن آب است. در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است.

این تعبیر کوتاه اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد: مفسرین می نویسند:

قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند (سوره حاقة - 6)

قوم ثمود به وسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند (سوره حاقة - 5)

و قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند (زخرف - 55)

و در آخرین آیه این بحث به عنوان هشداري به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام بر می دارند میفرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّرْصَادٍ» (14):

(مسئلاً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.

قطعاً پروردگارت برای هر جبار سرکش و هر طاغوت ستمگری در کمین است. او را اندک زمانی مهلت می دهد و سپس به شدت گرفتارش می کند و عذاب او تمام شدنی نیست.

«مرصاد» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، معادل دری/فارسی آن «کمین گاه» است.

این کلمه معمولاً در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنهاست. و در مجموع اشاره به این است که گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید. بدیهی است خداوند مکان ندارد و درگذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 30) درباره موضوعات نکوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زیاده روی و حرص و دنیا دوستی و دنیا پرستی، اکراه داشتن از مال دنیا، قیامت، بحث بعمل آمده است.

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (15):

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را میآزماید» (با دادن نعمت ها) «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» (با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی)

«می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» (لذا با این پندار که بهره های دنیا گرامی داشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور میشود، بی آن که در برابر آن نعمت ها شکر

گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش میباشد.

مفسر بیضاوی می فرماید: «گویی حق تعالی میفرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذت های آن نیست» («و اما چون او را بیازماید» (به بلا و محنت) «و روزی او را بر او تنگ گرداند» (و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد) «می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» (یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره مندیهای گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمان برداری خویش، گرامی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی میکند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود میداند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود میداند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟) «نه، چنین نیست».

«وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (16):

(و اما هنگامی که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید میشود و) میگوید: «رَبِّي أَهَانَنِ»: «پروردگارم مرا خوار کرده است.»). یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. بنابراین از سایر نعمتهایی که الله متعال به وی بخشیده از قبیل صحت و سلامتی اعضا و عافیت بدنی، الله را شکر و سپاس نمی‌گوید. و هرگاه الله روزی انسان را کم نماید و یک محدودیت رفاهی برایش ایجاد و وضع کند و ارزاق محدود با زحمت در اختیارش قرار دهد، طوری که از خوراک روزانه‌اش بیشتر نباشد، گمان می‌برد الله او را خوار و زبون کرده و اکرام نکرده است و با فقر و مشکلات او را عذاب می‌کند و یا اصلاً به او توجهی ندارد درحالی که این پندار، تصور و تفکر انسان نادرست است و الله اینگونه او را مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌دهد و مقیاس محبت الله، مال و ثروت نیست بلکه دین است.

مفسر قرطبی می نویسد: این صفت و طبیعت کافری است که به حشر و زنده شدن باور ندارد. بلکه به نظر او کرامت و بزرگی و خواری در کثرت سهم و نصیب و یا کمی بهره‌ی دنیا مقرر است. ولی احترام و اکرام از منظر مؤمن عبارت است از این که الله توفیق طاعت را به او عطا کند که سبب حظ و نصیب آخرت است. و اگر در دنیا به او گشایش عطا کند او را سپاس و ستایش می‌کند. (قرطبی ۵۱/۱۹).

«كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (17):

(هرگز! هرگز! (نه چنین است، بلکه اکرام نمی‌کنید یتیم).

«كَلَّا»: «نه، این حقیقت ندارد. اینگونه نیست که این کافر می‌پندارد و می‌گوید.» فراموش نه کنید احترام و کرامت به ثروت نیست، و اهانت و تحقیر در فقر و بینوایی نیست، بلکه اکرام و اهانت به طاعت و معصیت بستگی دارد، اما شما نمی‌دانید. سپس فرمود: «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» بلکه شما عمل بدتر از آن مرتکب می‌شوید؛ یعنی با این

که الله نسبت به شما کرم کرده و مال و ثروت فراوان را به شما عطا کرده است، شما نسبت به یتیم کرم و لطف نشان نمی دهید!

«لَا تُكْرِمُونَ»: «اکرام نمی کنید، گرامی نمی دارید.» به خاطر عقاید اشتباه خود:

- 1- از مال و ثروت خود به یتیم نمی دهید.
- 2- حتی از مال یتیم می خورید و حقش را پرداخت نمی کنید و درضمن به او اهانت هم می کنید.

قابل تذکر است که یتیم: کسی که قبل از سن بلوغ پدرش فوت کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیهِ یتیم یحسن إلیهِ وشر بیت فی المسلمین بیت فیهِ یتیم یساء إلیهِ ثم قال بأصبعیه: أنا وکافل الیتیم فی الجنة هكذا». «بهترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی خوش رفتاری می شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی بد رفتاری می شود آن گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم.»

«وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (18):

(و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی کنید به خوراک دادن به محتاجان.) یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی دهید و بر نمی انگیزید، در بین شما و جامعه شما هیچ صحبتی از غذا دادن به مساکین نیست، نه کسی خودش به فکر غذا دادن به تهیدستان و محتاجان است، نه این احساس در میان مردم وجود دارد که برای از بین بردن گرسنگی گرسنگان چاره ای بیندیشند و یکدیگر را برای چاره اندیشی برای آن برانگیزانند.

«وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (19):

(و میراث را حریصانه می خورید [و حق ضعیفان از زنان و یتیمان را نمی دهید]. یعنی و به صورتی شدید به خوردن میراث می پردازید، و نمی پرسید که حلال است یا حرام؟ و حق یتیمان، بیوه ها و زنان را بدون ترس از پروردگار با عظمت به مال تان یکجا می سازید.

در التسهیل آمده است: یعنی در ارث سهم خود و دیگری را برمی دارد؛ چون عرب به مؤنث و صغیر سهمی از ارث نمی دادند. بلکه ارث فقط به مردان اختصاص داشت (مختصر ۶۳۸/۳).

«الْثَّرَاثُ»: «میراث» مالی که بعد از مرگ کسی به خانواده و ورثه اش می رسد.

«وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (20):

(و اموال و دارائی را بسیار دوست میدارید (و سخت دل باخته مال و متاع دنیا هستید.) و برای تحصیل آن عمرها را ضایع می کنید، خطرها را تحمل می نمایید و سفرهای زیادی را در پیش می گیرید. بلی! بسیاری از انسانها امروز بنده درهم و دینار هستند. محبت مال فطری است و دین مقدار دوست داشتن مال را برای انسانها تنظیم کرده است. به اندازه ای حق داریم مال را دوست داشته باشیم که خادم ما باشد نه اینکه خائن به ما، مرکب ما باشد نه راکب بر ما. و اگر مال ما را به عبودیت خود بکشاند بسیار خطرناک است.

خلاصه این که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید در حالی که الله متعال تلاش برای

آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه‌کند و به حد افراط برسد.

«كَأَلَا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» (21):

(هرگز چنین نیست (که شما گمان میکنید) «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ»: «آن‌گاه که زمین سخت درهم کوبیده شود، به‌وسیله‌ی حرکت شدید و زلزله‌ی محکم، تا آنجا که هیچ شاخصی بر روی آن نماند.» (زمین به میدانی صاف و هموار و بدون هیچ فراز و نشیبی تبدیل می‌گردد.)

و این همانند قول الله متعال است که می‌فرماید: «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۚ ۳ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۚ ۴» (الانشقاق: 3 - 4): «و آن‌گاه که زمین گسترده [و هموار] شود، و هر چه را درون خود دارد، بیرون ریزد و تهی گردد.»

«كَأَلَا» برای منع و بازداشتن است، یعنی ای غافلان! بس کنید و از این عمل دست بردارید. در روز قیامت اضطراب و خوف و ترس عظیم در برابر خود می‌یابید. آن هم وقت و زمانی که زمین به حرکت و لرزش و تکان در می‌آید.

دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوه‌ها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (22):

(و پروردگارت برای حکم و قضاوت عادلانه بیاید و ملائک پشت سر هم و در صفوفی منظم می‌آیند.

در التسهیل آمده است: منذر بن سعید می‌فرماید: در آن موقع خالق در مقابل خلائق نمایان می‌شوند، و واجب است به این آیه و امثال آن ایمان داشته باشیم، بدون این که کیفیت و مثالی برایش بیاوریم. و ابن کثیر گفته است: یعنی خلائق از قبرهای خود برخاسته و در پیشگاه الله متعال می‌ایستند، والله برای قضاوت حق و عادلانه در بین خلقش می‌آید، بعد از شفاعت سرور فرزندان آدم، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خدای متعال برای قضاوت در بین حق و باطل می‌آید، و فرشتگان در صف‌های منظم به پیشگاهش می‌آیند. (تفسیر صفوة التفاسیر)

«وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى» (23):

(در آن روز دوزخ را حاضر آورند (تا مجرمان آن را ببینند). طوریکه می‌فرماید: «و بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى - 36 نازعات».

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود در حالی که دارای هفتاد هزار زنجیر و هر زنجیر را هفتاد هزار ملک می‌کشد».

«يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» در آن روز پراضطراب و در چنان موقعیتی پرهراس، انسان عمل خود را به یاد می‌آورد و از سهل‌انگاری و تفریط و نافرمانی خود پشیمان شده و آرزو می‌کند به دنیا برگردد و توبه کند. ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟!!

«وَأَتَى لَهُ الذِّكْرَى (23)» اما یادآوری چه سودی برای وی دارد؛ چرا که زمانش سپری شده است.

یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را به یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد. زمان جبران گذشته‌ها نیست! چون زمان آن گذشته است. وقت عمل تمام شده و وقت حساب است. و اینجاست که با حالت ندامت و پشیمانی می‌گوید:

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (24):

(وی می‌گوید: ای کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم!) «قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»: ای کاش در زندگی فانی دنیا برای این زندگی جاودانی کدام خیر و خوبی را از قبیل اعمال نیک و افعال پسندیده انجام می‌دادم. زیرا زندگی جاوید و باقی در آنجاست.

در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت الله متعال بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید.»

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا» (25):

(در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ میدهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند.) یعنی: عذاب خداوند متعال در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ‌کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن الله سبحانه و تعالی است و هیچ‌کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

«وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا» (26):

(و (در آن روز) هیچ کس همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد). بلی سزا و مجازات مجرم، چنین است. و اما نفس پاک و مطمئن مورد استقبال قرار گرفته حال و وضع دیگری دارد:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27):

(ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد الله و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای، ای انسانی که روح با یاد و محبت خدا آرام گرفته و شاد شده‌ای! از راه خود مطمئن می‌باشی، به قضا و قدر الله اطمینان داری، در خوشی و ناخوشی، در وقت داشتن و نداشتن نعمت، در زمان دارائی و ناداری، اطمینان داری و دچار شک و تردید نمی‌گرددی، و منحرف نمی‌شوی، به خود اطمینان داری و در راه، بدین سو و آن سو نمی‌روی. تو مطمئن هستی و در روز ترس و هراس وحشتناک قیامت دچار ترس و هراس نمی‌شوی.

اینجا حسن ختام کلام است و بدین ترتیب به ما می‌آموزاند: سعی کنید که این نفس مطمئنه را به عنوان پس‌اندازی قبل از مرگ به دست آورید و حتماً هم به این جایگاه می‌توانید برسید. به این آرامش نفسی و رضایت و تسلیم اگر بخواهید می‌توانید برسید.

«ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (28):

(به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است.)

و این خطاب به نفس‌های مطمئنه است، نفس‌هایی که با ایمان به آرامش نهایی رسیده‌اند. در حالی که از کرده خود در دنیا و از نعمت آخرت راضی هستید و مورد رضایت الله هستید به جوار پروردگارتان و در منزل‌گاه کرامتش باز گردید؛ به سوی آن الله فریادرس و فرمانروایی که در دنیا برایش بندگی می‌کردید.

شخص مؤمن وقتی روح از بدنش خارج می‌شود، راحت و آسان مانند ره‌اشدن قطره‌ای آب است و ملائک به او مژده مرگ راحت و جای راحت را می‌دهند.

1 - روح آسان و راحت از بدن خارج می‌شود.

2 - جای در بهشت است.

3 - هم الله از تو راضی است و هم تو از الله راضی هستی.

مفسران فرموده‌اند: این خطاب و ندا در موقع فرارسیدن مرگ تحقق‌پذیر است. در موقع احتضار به مؤمنان چنان گفته می‌شود:

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29):

(پس در زمره بندگان (خاص) من در آی). در میان بندگان صالح، و لشکر سرافراز الله متعال داخل شو که به نعمت‌های جاودانی و خلود، دائم ربانی و الهی در بهشت ابدی قرار دارند.

«وَادْخُلِي جَنَّتِي» (30):

(و به بهشت من داخل شو). یعنی قرارگاه رادمردان صالح در آی. [که برای آنها آماده کرده‌ام].

نفس مطمئنه:

نفس مطمئنه، نفسی است که صاحب آن احساس کمک و امنیت از طرف خداوند میکند و نفس او در نزد پروردگار آرام است و با ذکر خدا مطمئن می‌شود و به سوی او باز می‌گردد و مشتاق لقاء و قرب او است، نفسی است، شکسته و خوار در نزد الله عزّ و جلّ زاهد و پرهیزگار در زندگی فانی دنیا، و ملائکه به صاحب نفس‌های مطمئن در موقع مرگ می‌گویند: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»

ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده ای و هم اینک با کوله باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده ای)؛ به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت خوشنودی و (خدا هم) از تو خوشنود (است). به میان بندگانم در آی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!) و در تفسیر این آیه آمده است که (ای نفس به نزد خداوند، عزّ و جلّ، و به سوی ثواب الهی و رحمت او برگرد و خداوند از او راضی می‌گردد و به این نفس در موقع نزدیک شدن مرگ و در روز قیامت مژده داده میشود که او از زمره بندگان صالح خداست و به زودی داخل بهشت می‌گردد درست مانند بشارت ملائکه به انسان مؤمن در واقع نزدیک شدن مرگ و بر انگیزخته شدن از قبر). (تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 511)

ابن عباس (رضی الله عنه) در بیان معنی نفس مطمئنه می‌فرماید:

(مطمئنه یعنی تصدیق شده) و حضرت قتاده (رحمه الله) می‌فرماید: (همانا مؤمن کسی است که نفسش به آنچه خداوند وعده داده است مطمئن است و صاحب این نفس در زمینه معرفت

و شناخت اسماء خداوند به طور کامل از آن چه که بعد از مرگ و از این وقایع برزخ و نیز آن چه که بعد از آن هول و ترس قیامت وجود دارد، مانند این که آنها را با چشم مشاهده می کند آشناست و نیز نسبت به قضا و قدر خداوند مطمئن است و تسلیم آن می شود و به آن راضی می گردد و هیچ گونه داد و فریاد و شکوه ای نمی کند و در ایمانش دچار شک و تردید و اضطراب نمی گردد و بر آنچه که از دست می دهد نا امید نمی گردد و نیز نسبت به آنچه که به او می رسد شاد و مسرور نمی شود چرا که مصیبت وارده قبل از این که به او برسد برای او مقدّر شده).

و نفس مطمئنّه نفسی است بیدار که این بیداری باعث میشود انسان عیوب و آفتهای اعمال خویش را مشاهده کند و از جنایات و گناهانش دست بردارد و نیز او را بر بسیاری از از حقوق و واجبات ترغیب می نماید و نفشش را فروتن می سازد و باعث فروتن شدن انسان می گردد و او را متواضع می گرداند و او را در برابر خداوند از میان مشاهده نعمت هایش و آشکار شدن و دیدن خطاها و عیب های خویش شرمنده و خجل می گرداند و در برابر او کرنش (تواضع) کرده و سر خم می کند و نیز هم چنین به ارزش زمان و اهمیتش پی میبرد که آن سرمایه خوشبختی او است پس نسبت به آنچه که او را به پروردگارش نزدیک نمی کند، بیزار می شود و دور می کند.

همانا در نابود کردن آن، زیان و حسرت و در رشد و کمال آن سود و سعادت است، و این اثر و نتیجه بیداری اوست این اولین منزل از منازل نفس مطمئنّه است که سیر و تکامل به سوی خدا و روز قیامت از آن نشأت میگیرد.

برخی از خصوصیات نفس مطمئنّه:

از جمله خصوصیات نفس مطمئنّه این است که آن نفس بیدار کننده و پاک کننده ی گناهان و لغزش ها در نزد خداوند است که ما را نسبت به ذکر خداوند تبارک و تعالی، و کثرت توبه و طلب آمرزش و بازگشت به سوی او مطمئن می سازد و نیز ما را مشتاق به لقاء و قرب خداوند میسازد و ملائکه، رضایت خداوند را به او مژده می دهند، دانشمندان و علمای صالح خصوصیات نفس مطمئنّه را به شکل زیر بیان کرده اند:

رضایت و خشنودی به قضا و قدر خداوند عزّ و جلّ:

پروردگار با عظمت ما انسانهای صالح را چنین توصیف مینماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (پرهیزگاران)، همان هائی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را میگیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویارویی سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) میگویند: درودتان باد! (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمیآئید. و) به خاطر کار هائی که میکرده اید به بهشت درآئید (سوره نحل/32) در حدیث شریفی رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «لَذَاقَ طَعْمِ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَسُولًا» (کسی طعم ایمان را می چشد که الله را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین و محمد- صلی الله علیه و سلم - را به عنوان رسول خدا قبول داشته باشد و به آن راضی و خشنود باشد).

و کسیکه در موقع شنیدن ندای اذان بگوید: «رَضِيتُ بِاللّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رَسُولًا غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ» (روه مسلم) (من الله را به عنوان پروردگار و اسلام

را به عنوان دين و محمد- صلي الله عليه و آله و سلم - را به عنوان فرستاده خدا قبول دارم و به آنها راضي و خشنود هستم، گناهانش بخشیده مي شود.)
و رضا به قضاي خداوند نشانه محبوبيت کامل و نيز از صفات صالحان است، خداوند متعال مي فرمايد: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» خدا از ايشان راضي و ايشان هم از خدا خوشنودند! اين (همه نعمت و خوشي) از آن کسي خواهد بود که از پروردگار خويش بهراسد. (سوره البينه/8)

و کسي که قلبش را از رضا و خشنودي الهي پُر کند، نفسش از ناراحتي و غمگيني و گرفتاري و اندوه رهايي مي يابد و نفس خود را براي غلبه هوي و هوس شيطان رها نمي کند، و رضا و خشنودي با يقين، آرامش و امنيت را براي انسان مسلمان به ارمغان دارد و در اين زمينه دعايي در حديث وارد شده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ نَفْسًا بِكَ مُطْمَئِنَّةٌ وَ تَوْمَنٌ بِلِقَائِكَ، وَ تَرْضَى بِقَضَائِكَ وَ تَقْنَعُ بِعَطَائِكَ» (پروردگارا! من از تو نفسي را مي طلبم که به تو اطمینان داشته باشد و به لقاء تو ايمان و به قضاي تو راضي و خشنود و به عطا تو قانع باشد.)

فروتنی و ترس از خداوند:

انسان مسلمان عابد، همیشه از مرتکب شدن به معاصي و محرّمات در خوف و ترس شديدی به سر مي برد و اين دليلي بر صحت ايمان اوست، طوريکه خداوند متعال مي فرمايد: «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» پس (از آنجا که شما به خدا ايمان داريد، بيباڪ و دلير باشيد و) از آنان مترسيد و از من بترسيد اگر مؤمنان (راستين) هستيد (سوره آل عمران/175).

و نيز خداوند بندگان مؤمن اش را چنين توصيف مينمايد: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (کسانی که از خوف خدا در هراس هستند. (سوره مؤمنون/57)
اميدواري به رحمت الله:

خداوند، بندگان صالحش را به داشتن خصلت و خوي اميدواري توصيف مينمايد و مي فرمايد: «أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره بقره/218). (آنان به رحمت خدا اميد وارند، و خداوند آمرزنده ي مهربان است.

و از جمله دعا هاي رسول الله صلي الله عليه وسلم است که مي فرمايد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ» (رواه/احمد و ترمذي). (پروردگارا! من از غضب تو به راضي تو، و از عذاب تو به عفو تو، و از عذاب تو به تو پناه مي برم، حمد و ثنا بر تو حدي ندارد حمد و ثنا به گونه اي است که خودت خويش را توصيف کرده اي) اميدواري به رحمت خداوند به نفس بشري ثابت مي کند که به حقيقت، نفس انسان احتياج دائمي به پروردگار با عظمت دارد، و امکان ندارد که نفس انسان از رحمت و کرم و فضل و توفيق خدا بي نياز شود.

کوتاهي و سهل انگاري در اميد به خدا جايز است، و نيز مداومت کردن بر گناه و نافرمانی به اميد رحمت خداوند مذموم و نکوهيده است، پس رجاء و اميد صحيح و پسندیده آن است که اميدواري و رجاء به رحمت خداوند همراه عمل صالح براي خدا باشد، که اين مصداقي از فرموده خداوند - عزّ و جلّ - است که مي فرمايد:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»

پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد. (سوره کهف/110)

و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - این مطلب را تأکید کرده و میفرماید: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالْتَّمَنِّي وَلَكِنْ مَا وَقَّرَ بِالْقَلْبِ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ.» (متفق علیه)
(ایمان فقط با خواهش و تمنا نیست و بلکه ایمان این است که در قلب رسوخ کند و با عمل تصدیق شود) پس امید به رحمت خدا جز با عمل درست نیست.
کثرت استغفار و توبه و بازگشت به راه حق و حقیقت صاحب نفس مطمئنّه خطاها و گناهان صغیره و کوچک خویش را بزرگ می شمارد و از آنها به سویی خداوند - عزّ و جلّ - رو می آورد و با طلب آمرزش و بخشش به او پناهنده می شود و با طلب غفران و پشیمانی بر آنچه که انجام داده، تصمیم بر اینکه هرگز به انجام معاصی و نافرمانی بازنگردد و با افزایش طاعات و عبادات سر به درگاه الهی خم کرده و توبه می کند و از او پیروی مینماید. و خداوند متعال بندگان را به استغفار و توبه امر می کند و میفرماید: «وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»

و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سویی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند میسازد (سوره هود/3)

و هم چنین خداوند به ما امر کرده که توبه باید صادق و حقیقی و خالص برای او باشد، پس خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترجمه: ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رود بارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی دارد که با او ایمان آورده اند (بلکه ایشان را والا می گرداند و به درجات بالا میرساند).

نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سویی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است.

(وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می بینند، رو به درگاه خدا میکنند و) می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی. (سوره تحریم/8)

و خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست میدارد. (بقره/222)

پشیمانی از جمله وصیت های رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به بندگان صالح خداوند است که میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تُوبُ فِي الْيَوْمِ إِلَيْهِ أَكْثَرُ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (رواه مسلم و بخاری) (ای مردم! بسویی خداوند برگردید و توبه کنید که قسم به خدا من در روز بیشتر از هفتاد بار توبه می کنم) و نیز میفرماید: «لِلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلَكَةٍ مَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ فَطْلَبَهَا حَتَّىٰ أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ ثُمَّ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ مَكَانِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ»

فَأَنَامَ حَتَّى أَمُوتَ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ» (رواه البخاري و مسلم) (توبه بنده مؤمن در نزد خدا خوشايند تر از مردي است که در سر زمين خشک و مرگباري سفر ميکند که همراهش شتر ي است که برد آن طعام و نوشيدني است، ومي خوابد، و هنگامي که بيدار مي شود مشاهده ميکند که شترش رفته است پس به دنبال آن مي رود تا اين که تشنگي او را فرا ميگيرد، به خود مي گويد: به مکاني که در آن بودم برگردم و بخوابم تا اين که بميرم، سرش را بر بازوهايش قرار مي دهد تا اين که مرگش فرا رسد، وقتي که بيدار مي شود، شترش را نزد خويش مي يابد که بر آن توشه و طعام و نوشيدني است، پس خدا بيشتر از اين شخص که به يافتن شترش خوشحال مي شود از توبه مؤمنش شاد و مسرور مي گردد).

انواع و اقسام نفس انسان:

خداوند به ما خبر داده است که نفوس به سه دسته تقسيم شده اند:

1 - نفس اماره بالسوء.

2 - نفس لوامه.

3 - نفس مطمئنه.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (سوره يوسف: 53) (چرا که نفس (سرکش طبيعه به شهوات مي گرايد و زشتيها را تزيين مينمايد و مردمان را) به بديها و نابكاريها مي خواند، مگر نفس کسي که پروردگارم پدو رحم نمايد (و او را در کنف حمايت خود مصون و محفوظ فرمايد). «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (سوره القیامة: 2) (و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده مي گرديد و رستاخيز حق است) «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (الفجر: 27 - 30) (اي روح آرام يافته (27) بسوي پروردگارت بازگرد، در حاليکه تو از او خوشنودي و او از تو خوشنود است (28) پس در زمره بندگان (خاص) من درآي (29) و به بهشت من وارد شو (30)).

البته منظور اين نيست که هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلکه منظور اين است که اين سه، صفات و حالاتي هستند که ممکن است با در نظر گرفتن شرايط براي ذاتي عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس هاي نفس بر انسان غلبه کنند و نفس مرتکب گناه و معاصي شود، نفس اماره درست مي شود و اگر بعد از گناه توبه و پشيماني صورت گيرد، نفس لوامه ايجاد مي شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت ميکند و در ارتکاب گناه و انجام حسنات دچار شک و ترديد ميشود. اما نفس مطمئنه در صورتي است که محبت به خير و ميل به حسنات و دوري از شر و بديها به ملکه و اخلاق راسخي در بدن تبديل شده باشند. شرح طحاوية شارح طحاويه بعد از بيان انواع و اقسام نفوس مي فرمايد: حقيقتاً اين نفوس ها براي يک انسان عارض ميشوند، يعني نفس انساني داراي سه حالت مي باشد، ابتدا انسان را به انجام گناه دستور مي دهد سپس اگر ايمان بيايد نفس لوامه درست ميشود و بعد از ارتکاب گناه انسان را محاکمه و سرزنش مي کند و اگر ايمان قوت بگيرد به نفس مطمئنه مبدل مي گردد. شرح الطحاويه: 445.

آيا نفس مي ميرد؟

ابن تيميه مي فرمايد: بدون ترديد ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نميشود،

ولي مرگ شان با جدایی از بدن ها صورت می گیرد و هنگام دمیدن نفخه ثانیه ارواح به بدن ها باز میگردند. مجموع فتاوی (279/4).

شارح طحاویه این مساله را مطرح نموده و میگوید: مردم در باره اینکه آیا روح می میرد یا خیر اختلاف نظر دارند، گروهی بر این عقیده هستند که ارواح می میرند، چون آنها نفوس هستند و هر نفسی لا جرم می میرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پیدا نکنند روح هرگز نجات پیدا نخواهد کرد. گروه دیگری هم بر این باوراند که ارواح نمی میرند، چون ارواح برای بقاء و دوام آفریده شده اند و بدن و جسم هم برای مرگ و نابودی، بنا بر این اصل می گویند: احادیثی که دال بر منعم یا معذب بودن ارواح هستند حکایت از آن دارند که ارواح از بین نمیروند.

دیدگاه صحیح در این باره این است که گفته شود: مردن ارواح و نفوس یعنی مفارقت و جدایی آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همین قدر یعنی خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را می چشند و «کل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نیز جاری است، ولی اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور کلی باشد، درست نیست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره مند می شود، همانگونه که خداوند در قرآن می فرماید: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (سوره الدخان: 56) (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده اند و بعد از آن زنده شده اند) نخواهند چشید، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است.) و منظور از این مرگ همان مفارقت و جدایی از ابدان و اجساد است. شرح طحاویه: 446.

فرق بین شیطان و نفس چیست؟

چگونه بدانیم که شیطان است یا نفس که ما را وادار به گناه میکند؟
نفس آدمی شامل سه نوع است:

1 - نفس اماره بالسوء؛ که او را به بدی امر می کند و از راه خدا و خیر دور و در گناه و معصیت غوطه ور میسازد.

2 - نفس لوامه؛ هرگاه انسان خواست کاری بکند یا تصمیم به انجام گناهی گرفت. نفس ملامتگر او را سرزنش می کند و جلوی او را می گیرد تا برگردد، توبه کند و به سوی جاده درستی قدم نهد.

3 - نفس مطمئنه؛ که بالاتر از نفس لوامه است و انسان را به حالت آرامش می رساند بگونه ای که حلاوت ایمان و عبادات را درک کرده و لذت می برد.

هرگاه فکر گناه یا انجام آن به ذهنش خطور کرد نفس لوامه اش او را سرزنش می نماید که آن کار را نکند. پس با حالی پشیمان و گریان بسوی پروردگارش بر می گردد و از حق تعالی طلب بخشش می کند. فرجام نیکی ندارد کسی که پایان کارش با نفس اماره باشد در حالیکه جایی برای بازگشت و پشیمانی نمانده و این زیانکاری آشکاری است.

طبیعت انسان قید و بندپذیر نیست و نفس او می خواهد که از تمامی بندها آزاد باشد: «وَمَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره یوسف: 53) این نفس صاحبش را به آن چه دلش می خواهد امر می کند و به سوی گناه و نافرمانی سوق میدهد و از جادهی پرستش او را دور میکند. برای او تمامی وسایل

گناه و نافرمانی، شگفت انگیز و جالب است و نیروهای فسق و فجور در مزرعه دل او در حال رشد و نمو میباشند. در کلام خداوند منان تأمل کن: **لَأْمَارَةٌ بِالسُّوءِ**. خداوند فرمودند **«أمره بالسوء»**. این موضوع به خاطر کثرت دستورات نفس به بدی است و غالباً به خاطر زیادی دستور نفس اماره به صاحبش، جهت انجام کارهای ناشایست به وسیلهی این خوی خستگی ناپذیر بودن نفس است. مگر صاحبش لگام این افسار گسیخته را محکم بگیرد اما نفس امر کننده به بدیها و معاصی جدای از شیطان است و شیطان همان قرین آدمی است که او را به معاصی دعوت می کند. ولی از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«چه میگویند درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام میرساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام میرساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس های شماست که در میان پهلوهایتان است»**. (انوارلقرآن)

اما اینکه تمایل انسان به امورات زشت ناشی از شیطان است یا نفس اماره، مهم نیست که از طرف کدامیک باشد مهم اینست که نباید تسلیم هوا و هوس خود و دیگران گشت. اما با توجه به اینکه در ماه رمضان شیاطین در غل و زنجیر میافتند می توان گفت آنچه که در این ماه باعث کشاندن آدمیان به معاصی است همان نفس اماره است. و در حقیقت نفس اماره بالسوء تمایل و گرایشی در درون هر انسانی است که امورات منکر و زشت را می پسندد و شیطان از این نفس به نفع اهداف خود بهره برداری کرده و آن استعداد را در درون آدمیان پرورش می دهد تا به راحتی بتواند انسانها را به دام خود گرفتار سازد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البلد

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 20 آیه است

وجه تسمیه:

سوره این سوره به سببی به سوره «البلد» مسمی گردید، که خداوند جلّ جلاله در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) قسم یاد کرده است. این سوره، پس از سوره‌ی «ق» نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره البلد:

نام این سوره «البلد» است که از آیه اول سوره گرفته شده است، این سوره مکی، دارای (1) رکوع، (20) بیست آیت، (82) هشتاد و دو کلمه، (347) سه صد و چهل و هفت حرف، و (168) یکصد و شصت و هشت نقطه است.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

این سوره در زمانی در مکه نازل شد که کفار و مشرکین مکه با تمام توان در دشمنی به پیامبر صلی الله علیه وسلم و رسالت برحق اومبارزه همه جانبه را در پیش گرفته بودند.

پیوند و مناسبت سور البلد با سوره الفجر:

الف: سوره‌ی فجر مال دوستان و وارثان تجاوزگر را نکوهش کرد که اینها به مستمندان و محتاجان توجه ندارند و کسی را برای رساندن کمک و مساعدت تشویق و ترغیب نمی کنند. در سوره البلد از خصال نیکوی آزادکردن بردگان و خوراک دادن در وقت قحطی و خشکسالی و کمک به یتیمان بحث بعمل می آید.

ب: پایان سوره‌ی فجر از نفس مطمئنه یاد کرد، در سوره بلد نیز، راه و رسم اطمینان و اعتماد و دوری از نومیدی و کفر و نافرمانی پروردگار سخن می گوید.

آشنایی با سورة بلد:

قابل یادآوری است که: در این سوره یک مضمون بسیار پرمعنا در چند جمله ی کوتاه جمعبندی گردیده است که نشانگر کمال ایجاز قرآن عظیم الشأن است که یک جهان بینی کامل را که گنجاندن آن در یک کتاب حجیم هم دشوار است در سطور کوتاه این سوره به صورت موثر بیان کرده است. موضوع آن عبارت است از فهماندن جایگاه درست انسان در دنیا و جایگاه درست دنیا برای انسان و بیان این که الله متعال هر دو راه سعادت و شقاوت را در برابر انسان باز گذاشته است، همچنین اسباب امکانات دیدن این دو راه و پیمودن آن ها را نیز برایش فراهم کرده است و اینک به تلاش و زحمت خود انسان بستگی دارد که آیا او راه سعادت را پیموده به فرجام نیکو می رسد یا راه شقاوت را برگزیده دچار فرجام بد می شود.

همچنان در سوره مبارکه بلد بیان می یابد که: انسان در رنج، سختی و مشقت آفریده شده است و در تمام زندگی باید سختی ها را تحمل نماید پس چه بهتر که زیر بار سختی های دنیا برود تا به راحتی آخرت برسد؛ و الا آخرتش نیز مانند دنیایش سراسر سختی خواهد بود.

نباید فراموش کرد مشکلات زندگی امتحان الهی است، باید با صبر و تحمل از این آزمون موفق به در آید؛ به ظاهر قضیه نگاه نکنید. به نتایج معنوی و آثار اخروی رویدادهای زندگی خویش نیز توجه داشته باشید. زندگی همیشه با رنج و مشکلات آمیخته است. و اساساً مشکلات در زندگی نوعی آزمون الهی است. خداوند در قرآن می فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ... لِنَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ شما را با اندکی از ترس، گرسنگی و آفت در مال ها و جان ها و میوه ها میآزماییم... تا معلوم گردد که چه کس عمل شایسته انجام میدهد».

سیرت نویسان مینویسند که: پیامبران الهی بیش از دیگران در زندگی خود با مشکلات روبرو بوده اند.

قرآن عظیم الشان می فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» اگر در آیه شریفه دقت بعمل اریم با وضاحت در خواهیم یافت که: در آیه شریفه یک نوع پیوستگی و ارتباط بین تحمل سختی ها و رسیدن به آسانی وجود دارد؛ یعنی این طور نیست که انسان به طور تصادفی بعد از سختی، به آسانی دست یابد، بناءً برای پیوند بین «عسر و یسر»، به کلمه ای ضرورت است که این معنا در آن وجود داشته باشد و آن کلمه «مع» است.

برای استعمال «مع» تفسیرهایی متعددی از جانب مفسرین بعمل آمده است: از جمله می فرمایند:

الف: آیه با لفظ «مع» برای ما انسان ها که نباید فراموش کرد که: آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمل سختی، آسانی به تدریج به دست میآید.

ب: از بکار بردن کلمه «مع» این موضوع را روشن میسازد، که آسانی به سختی نزدیک است که از این رهگذر موجبات تسلی خاطر و تقویت قلب را فراهم میسازد.

به هر حال با توجه به این که با هر مشکلی آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود، استفاده از کلمه «بعد» این معنای لطیف را افاده نمی کند.

خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خود خطاب میکند که: پس (بدان که) مسلماً با هر دشواری آسانی است.

پیامبری که در مکه با دشواری های بسیاری روبرو بوده است. بدیهی است که این وعده ای است از سوی خداوند که برای ایشان در مدینه آسانی است و یا با عسری که در دنیا است، در بهشت برایشان یسر باشد.

البته گسترده گی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل میشود؛ یعنی این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْبَلَدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشناوند ه و مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ﴿٦﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

ترجمة موجز:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1) (نه، قسم می خورم به این شهر (مکه)).
 «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2) (و شهری که تو ساکن آن هستی) (و جنگ در این شهر برای تو حلال خواهد شد).
 «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» (3) (و قسم به پدر، (آدم) و فرزندی که به وجود آورد).
 «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (4) (همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده ایم).
 «أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (5) (آیا او گمان می کند هیچ کس بر او (توانا و) قادر نیست؟!)
 «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (6) (می گوید: من مال فراوانی تباه و نابوده کرده ام).
 «أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (7) (آیا می پندارد که کسی او را ندیده است؟).
 «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ» (8) (آیا برایش دو چشم قرار نداده ایم؟).
 «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (9) (و یک زبان و دو لب را نیافریده ایم؟).
 «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (10) (و او را به دو راه (خیر و شر) را هنمائی کردیم).
 «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11) (پس به گردنه (سخت) قدم نگذاشت (و نیامد).
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12) (و تو چه میدانی که گردنه (سخت) چیست؟).
 «فَكُّ رَقَبَةٍ» (13) (آزاد کردن برده ای است).
 «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (14) (یا خوراک دادن در روز قحطی (گرسنگی)).
 «يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» (15) (یتیمی را از خویشاوندان،)
 «أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (16) (یا گرد آلود و نیازمند را).
 «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17) (پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده اند).
 «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (18) (اینان اهل سعادتند (که نامه اعمال شان به دست راست شان داده می شوند و به بهشت میروند)).

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19) (و کسانی که به آیات (و نشانه های) ما کفر ورزیدند، آنان اهل شقاوتند (که نامه اعمالشان به دست چپ شان داده میشود و به جهنم میروند).
 «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20) (بر آنها (از هر سو) آتشی سر پوشیده است (که راه فرار ندارند).

تفسیر موجز

خوانندگان گرامی! در آیات متبرکه (1 الی 7) درباره؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فریفته شدنش به نیرو و ثروت، به بحث گرفته میشود. باید گفت که: سوره مبارکه بلد با قسم بدایت می یابد و با اشاره به نظام توالد و تناسل انسان، زندگی این دنیا را همراه با تلاش و زحمت معرفی می کند. آنگاه انسان های غافل و مغرور را مورد سرزنش قرار داده و به نعمت های با ارزشی که خداوند به انسان عطا کرده اشاره نموده و راه سپاس از این نعمت ها را رسیدگی به محرومان و خدمت به یتیمان بیان می دارد. البته در برابر این نعمت ها، انسان ها به دو گروه منقسم می شوند، گروهی سپاس گزار که عاقبتی میمون و مبارك دارند و گروهی کفران پیشه که پایانی شوم و سخت در انتظار آنهاست.

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1):

(قسم می خورم به این شهر یعنی: به شهر با حرمت مکه مکرمه... به شهری که حرم الهی، جای نزول وحی، مولد پیامبر صلی الله علیه وسلم و موضع مناسک حج است. شهری که به وسیلهی بیت العتیق - قبله ی شرق و غرب عالم - آن را شریف و مبارک گردانده و آن را محل نزول رحمت و برکات قرار داده. الله متعال در شروع سوره به شهر مکه قسم یاد می کند و آن به خاطر شرف و احترام این سرزمین است که: خانه الله در آن واقع شده و محبوبترین مکان نزد الله متعال است و فضل و برتری این مکان بر همگان واضح است و دعا در این مکان و در خانه کعبه، رد نمی شود و قبول می شود؛ در صورتیکه دعا کننده به اجابت دعای خود یقین داشته باشد. قابل یادآوری است که: در این آیه، حرف «لا» زاید است و آوردن حرف زاید «لا» در برخی از محاورت مردم عرب معمول است. و صحیح ترین قول این است که حرف (لا) برای رد نمودن خیال باطل مخاطب است در شروع قسم آورده می شود، معنای آن این که چنان که شما پنداشته آید، نیست بلکه ما با قسم میتوانیم بگوییم که حقیقت آن است که بیان میکنیم، و طوری که گفتیم مقصود از «البلد» شهر مکه مکرمه است، هم چنان شهر در سوره «والتین» هم به شهر مکه قسم یاده بعمل آمده است، و با این صفت آن را امین دانست که: «وهذا البلد الامین» قسم یاد کردن به شهر مکه برای اعلام و اظهار شرف و فضیلت مکه نسبت به شهری های دیگر است. در التسهیل آمده است: به اتفاق عموم مفسران منظور از بلد، «مکه» می باشد و به آن قسم خورده است تا شرف آن را نشان دهد. (التسهیل ۱۹۹/۴).

از حضرت عبد الله بن عدي روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم هنگام هجرت، شهر مکه را خطاب فرمود: قسم به الله كه تو از كل زمين در نزد الله بهتر و محبوبتر هستي، واگر من براي خروج از اينجا تحت فشار قرار نميگرفتم، من از سرزمين تو بيرون نميرفتم. (رواه الترمذي وابن ماجه).

يادداشت:

در قرآن عظيم الشأن سه بار جمله «لَا أُقْسِمُ» مورد استعمال قرار گرفته است و مفسران آن را به دو مفهوم معنا کرده اند.

تعداد از مفسران حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می خورم) معنا کرده اند و تعدادی آن را (قسم نمی خورم) ترجمه کرده اند، به اين معنا كه مسئله به قدری روشن است كه ضرورتی به قسم خوردن هم نیست.

«وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2):

(و شهري كه تو ساكن آن هستي). در لفظ «حل» دو احتمال است: يكي اين كه از حلول مشتق باشد، كه به معنای جايگزين و سكونت و فرود آمدن می آید، پس با توجه به اين، معنای حل فرود آیند و سكونت كننده معنی میدهد، و مراد اين آیه اين است كه شهر مکه خود هم محترم و مقدس است، بخصوص وقتی كه شما در آن سكونت داريد، پس در اثر فضيلت مكين، فضيلت مكان افزايش می يابد، بنابر اين عصمت و حرمت شهر به علت اقامت شما در آن، دو برابر میشود، و احتمال دوم اين كه لفظ «حل» از مصدر حلت مشتق باشد كه به معنای حلال بودن است، و با توجه به اين، ميتوان لفظ «حل» دو معنا داشته باشد: يكي اين كه شما را كفار مکه حلال قرار داده اند، كه در صدد كشتن شما بر آمده اند، و در صورتی كه خود آنها در شهر مکه هيچ نوع شكار را حلال نمی پندارند، ولي ظلم و سر كشي آنها تا آنجا از حد گذشته است، كه در آن مقام مقدسي كه قتل حيواني جایز نیست، و اين خود عقیده آنها ست، در آنجا آنان ريختن خون رسول الله صلي الله عليه وسلم را حلال قرار داده اند. و معنای دوم حل، می تواند اين باشد ويژگي شما چنين است كه به جهت شما قتال با كفار مکه در حرم حلال خواهد شد، چنان كه در فتح مکه به خاطر آن جناب در يك روز احكام حرام برداشته شدند، و قتل كفار حلال قرار داده شد. در خلاصه تفسير همين معنی سوم، در نظر گرفته شده، ولي در تفسير «مظهري» هر سه احتمال ذكر است و مجال هر سه معنی هم هست.

«وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» (3):

(و قسم به پدر، و فرزندی كه به وجود آورد). مقصود از والد، حضرت ادم عليه والاسلام است كه پدر تمام بني آدم است، و مراد از «مَا وَلَدَ» اولاد او هستند، كه از آغاز آفرينش تا قيامت خواهند بود، و بدین شكل به حضرت آدم و تمام بني نوع او، قسم ياد شد.

مجاهد گفته است: والد یعنی حضرت ادم عليه السلام و ما وَلَدَ یعنی تمام ذريت صالح او. ابن كثير گفته است: نظر مجاهد و يارانش نيك و محكم است؛ چون خدا بعد از اين كه به ام القرى یعنی محل سكونت حضرت محمد صلی الله عليه وسلم قسم ياد كرد، بعد از آن به ساكن آن یعنی «آدم» و فرزندش قسم خورده است. (مختصر ۶۴۰/۳). و خازن گفته است: خدا به خاطر شرف و حرمتی كه مکه دارد به آن قسم ياد کرده است.

و به آدم و پیامبران و ذریت صالحش قسم خورده است، چون کافر-با این که از نسل آدم است - احترامی ندارد. (خازن ۲۴۸/۴).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (4):

«همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده ایم».

کبد: کبد و یا کباد به معنی درد و سختی است، وقتی که گفته می‌شود کَبَدَ رَجُلٌ یعنی مرد دچار سختی شد.

یعنی: قسم به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش انسان یعنی از زمان دمیدن روح در کالبدش و تا هنگام گرفتن روح از او، مدام انواع سختی‌ها را کشیده و می‌کشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فِي كَبَدٍ» یعنی از مشقت و سختی. از همان زمان حمل و ولادت و شیرخوارگی و از شیر گرفته شدن تا دیگر مراحل زندگی و حیات و مرگ در زحمت است. (خازن ۲۴۸/۴).

و گفته اند: خدا هیچ مخلوقی را خلق نکرده است که به اندازه‌ی انسان زحمت و مشقت بکشد. باوجوداین ضعیف‌ترین مخلوق است. (خازن ۲۴۸/۴)

ابو سعود فرموده است: این آیه مبارکه تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست. (ابو سعود ۲۶۵/۵)

بعد از آن الله متعال از طبیعت انسان خبر می‌دهد، انسانی که قدرت خدا را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند:

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَفْزَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (5):

«آیا انسان گمان می‌کند که هیچ‌کسی توان ندارد از او انتقام گیرد و بر او قهر و غلبه نماید؟ او به خاطر اموالی که برای شهوات نفس خود خرج کرده است افتخار میکند. این اندیشه نادانی، غرور و خودبینی است، بلکه خداوند متعال بر او قهر و غلبه می‌کند و از او انتقام می‌گیرد.

مفسران فرموده اند که این آیه مبارکه درباره: «ابی‌الاشد بن کلدۀ» نازل شده است که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود. می‌گویند وی چرمی را می‌انداخت و پایش را روی آن قرار می‌داد و می‌گفت: هر کس آن را از زیر پایم بیرون آورد و مرا از روی از بالای سر آن کنار بزند، چنان مبلغی را به او می‌دهم. ده نفر چرم را می‌کشیدند چرم تکه تکه میشد و ولی پایش از روی آن تکان نمی‌خورد. و معنی آیه چنین است: آیا این انسان های یاغی و نافرمان و تحقیرکننده‌ی مؤمنان گمان می‌برد هیچ کس قدرت انتقام گرفتن از او را ندارد.

«يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (6):

این کافر می‌گوید: من مالی زیاد را در دشمنی با محمد صلی الله علیه و سلم صرف کردم. یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه و عداوت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و مخالفت اسلام و معاصی، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده ام.

مقاتل در بیان شأن نزول آیه مبارکه فرموده است که: این آیه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول الله صلی الله علیه وسلم

استفتا کرد. رسول الله صلی علیه وسلم به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمد، مالم همه در کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی با مباحات و فخرفروشی بر مؤمنان می گفت: مالی فراوان را صرف کردم، منظورش مالی بود که از روی ریا و برای کسب شهرت خرج کرده بود. و انفاق را به اهلاک تعبیر کرده است، تا نشان دهد که برایش اهمیتی ندارد، و آن را به امید جلب نفع صرف نکرده، و طوری پنداشت که گویا مالی فراوان را تلف کرده است. عده‌ای نیز گفته‌اند برای ابراز شدت عداوتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم و سلم چنین می‌گوید. (آلوسی ۱۳۶/۳۰)

خداوند متعال انفاق در راه شهوت‌ها و گناهان را هلاک کردن نامید، چون خروج کننده از این انفاق سودی جز پشیمانی و زیان و خستگی و کمبود حاصل نمی‌کند. اما کسی که در راه خشنودی الله متعال دارایی خود را خرج کرده باشد با خداوند داد و ستد و معامله مینماید و چندین برابر آنچه خرج کرده، سود و فایده به دست می‌آورد.

«أَهْلَكْتُ»: تباه نابود و هلاک کردن مال. مراد خرج کردن و مصرف نمودن است. «لُبْدًا»: انباشته و فراوان. «أَهْلَكْتُ مَالًا لُبْدًا»: مراد چنین کافری و کافرانی، اظهار تفاخر به کثرت دارائی، و بذل و بخشش بی‌رویه به مردمان، و لخرجی‌های فراوان است.

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (7):

«آیا خیال می‌کند که کسی او را ندیده است؟». یعنی آیا این انسان مغرور و مستکبر طوری تصور میکند، که به حقیقت امر و اندازه و مقدار انفاقش کسی آگاه نخواهد بود؟ و گمان می‌برد اعمالش از الله متعال پوشیده است؟

الله تعالی در این آیه مبارکه کسی که اموالش را در راه شهوت‌ها خرج کرده و به کار خود افتخار می‌کند، تهدید می‌نماید که آیا گمان می‌برد که الله او را نمی‌بیند و از اهداف او اطلاع ندارد؟ و اعمالش را محاسبه نمی‌کند؛ البته که نه، چنین نیست؛ بلکه الله او را دیده، اعمالش را ثبت کرده و جزا می‌دهد. مگر معقول است که الله وسیله و طرق شنیدن و دیدن را به انسان داده باشد اما خود فاقد آن باشد؟

مفسران آورده اند که: منظور این آیه مبارکه شخصی است بنام «ابوالاشدین»، که مال و دارایی‌اش را در راه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسلام با افتخار به مصرف میرساند.

یادداشت:

(تعداد زیاد از مفسران می‌نویسند که هدف و مراد این آیه مبارکه شخص مشخص، معینی و منظور نیست ولی برخی از علما بر این باور اند که این شخص «أبو الاشدين أسيد بن كلفة الجمحي» نام داشت. و در این مورد روایتی بی‌سند از ابن عباس (رض) در تفسیر قرطبی «الجامع لا حکام القرآن 20 / 64» ذکر شده است که آن را مربوط به این آیه مبارکه می‌دانند). والله اعلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 20) در باره انتخاب و اختیار نمودن راه‌هایی برای آخرت،

مورد بحث قرار گرفته است.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ» (8):

«آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟». که با آن می‌بیند؟ بلی! بینایی انسان نعمت بزرگی است، از آن‌رو که با چشمانش وسایل زندگی و مهمات حیاتش را می‌بیند تا بدین وسیله وجودش قوام یابد.

«عَيْنَيْنِ» از ماده عین است، به معنی وسیله‌ی بینایی، یعنی چشم. و هکذا به معانی مختلفی هم به کار رفته است. وقتی گفته می‌شود فلانی تحت نظر من است، منظور این است که دارم از او محافظت می‌کنم. الله به موسی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَتُصَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي ۚ» [طه: 39]. یعنی ای موسی! تحت نظر من ساخته و پرداخته می‌شوی.

«وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (9):

«و زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟». یعنی زبانی که: به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید. همچنان برایش لب‌هایی بخشیده‌ایم که او را در سخن‌زدن و خاموشی و در تناول طعام کمک می‌کند؛ حال آنکه هردو جمالش را زیبا ساخته‌اند و صُنْعی مُتَقَن در آن‌ها به کار رفته است.

«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (10):

و او را به دو راه خیر و شر به طور روشن رهنمایی کردیم و هدایت را از گمراهی برایش مشخص کرده‌ایم. تا راه سعادت را پیش گیرد و از پیش گرفتن راه شقاوت دوری و امتناع جوید. ابن مسعود (رض) فرموده است: «النَّجْدَيْنِ» یعنی خیر و شر. مانند گفته‌ی «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». (مختصر ۴۱/۳). پس برخورداری از این نعمت‌های فراوان اقتضا می‌کند که بنده حقوق الله متعال را ادا نماید و شکر نعمت‌هایش را به جای آورد و از نعمت‌ها برای انجام گناه کمک نگیرد، ولی این انسان چنین نکرده است.

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11):

«پس نگذشته است بر گذرگاه سخت» «الْعَقَبَةُ»: راه و گردنه‌ی سخت بین دو کوه مرتفع را می‌گویند. یعنی چرا با انجام اوامری چون کارهای نیکو و صداقات فرض و نفل، از این گردنه و راه دشوار نمی‌گذرد تا به رستگاری دست یابد و نجات را به چنگ آورد. چرا به جای صرف مال در دشمنی با محمد صلی الله علیه و سلم آن را برای عبور از راه صعب العبور صرف نکرد؟!

در البحر آمده است: «الْعَقَبَةُ» استعاره است و منظور عملی است که انجام آن بر نفس سنگینی می‌کند. و چون بذل مال برای نفس مشکل و زحمت و سخت است، به عقبه یعنی راه صعب العبور کوهستانی تشبیه شده است، که در پیش گرفتن چنین راهی زحمت و مشقت را به دنبال دارد. و معنی «اقتحمها» یعنی به سرعت و شدت وارد آن شد. (البحر ۴۷۶/۸). این مثلی است که الله متعال آن را برای جهاد با نفس و هوی و هوس و شیطان و جلب رضایت خدای رحمان، آورده است.

واقعاً هم جهاد با نفس مانند عبور کردن از عقبه، سخت و دشوار است و راه آخرت خیلی طولانی و سخت است. پس انسان باید سعی کند این راه سخت را با عبادت و فرمان برداری الله متعال طی نماید؛ اگر از مال دنیا به جای استفاده در خوشگذرانی دنیوی برای

آسانی راه عقبه و راه آخرت استفاده شود خیلی بهتر خواهد بود. راه بهشت سخت است و باید از انفاق اموال برای رفتن در این راه استفاده شود.

در حدیثی آمده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» (مسلم: 2822) «بهشت با کارهای دشوار و جهنم با خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است». یعنی راه رسیدن به بهشت از میان مشقت‌ها و مشکلات می‌گذرد و راه رسیدن به جهنم پیروی از شهوات و آرزوها و امیال می‌باشد. بنابراین در این مسیر گام برداشتن و گذشتن از عقبه و تنگناها و پیچ‌های خطرناک و راه‌های مشکل و صعب العبور، انسان‌ها را به قله‌ها می‌رساند، اگرچه خطراتی هم دارد. اما نتیجه‌ی مطلوب و گوارایی خواهد داشت. پس چرا انسان عَقَبَات و سختی‌ها و مشکلات را به جان نمی‌خرد؟

یادداشت:

امور دینی بسببی راه سخت مسمی شده است که مخالف هوا و هوس نفس بوده تعمیلش بروی دشوار می‌باشد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12):

«و تو [ای رسول الله] چه می‌دانی که گردنه [سخت] چیست؟ [که برای رسیدن به بهشت باید آن را پیمود]». یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه است؟

این آیه مبارکه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی‌دانی.

به واقعیت امر گذاشتن از آن برای کسی که الله متعال توفیقش را اراده نکرده باشد دشوار است. اما برای کسی که پروردگار توفیقش دهد آسان است. سپس حق تعالی در آیات بعد، گردنه را تفسیر می‌فرماید و برای عبور از گردنه پیشنهاد می‌دهد:

«فَكَ رَقَبَةٍ» (13):

«برده‌ای را آزاد کردن» این همان خلاصی برده‌ای است در راه الله و رها کردن او از قید اسارت و بردگی، تا آزادی اش برآورده و از حقوقش برخوردار شود و انسانیتش کمال یابد. بلی! اسلام حریت و آزادی را به ارمغان می‌آورد. رقبه به معنای گردن است در زبان عرب. اما گاهی گردن کنایه ای از انسان است. آزاد کردن انسان. انسانی را آزاد کنید).

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (14):

«یا خوراک دادن در روز گرسنگی». یعنی اقدام به اطعام بکنید. اطعام طعام به گرسنگان، در چه روزی؟ در آن روزی که قحطی بیداد میکند. اطعام طعام همیشه امر مقبول و پسندیده است و در دین اسلام مقدس همیشه به آن توصیه شده است. ولی در روز قحطی قطعاً ثواب و ارزش دیگر و خاصی دارد. چون «ذِي مَسْغَبَةٍ» یعنی روزی که صاحب گرسنگی است یعنی ایام قحطی.

مفسر صاوی فرموده است: غذا دادن را به روز گرسنگی مقید کرده است؛ چون صرف مال در چنان روزی بر نفس سخت و سنگین است. (تفسیر صاوی ۳۴۲/۴).

طوریکه یادآور شدیم که: غذا دادن بشکل عام مطلوب است، اینکه انسان اهل طعام باشد چه برای اشخاص مستحق، چه برای افراد غیر مستحق؛ فعل پسندیده‌ای است. اما اینکه

این کار چه وقت بسیار ارزشمند است و مکافات لازم خود را کسب می‌کند به ظروف و شرایط خاص بستگی دارد. یعنی در مانده‌ای که به اوج فقر و درماندگی رسیده است و راهی برایش باقی نمانده است، فقری که کم به سوی ضعف ایمان و کفر می‌رود، چنین افراد و اشخاص که: اگر کمک و مساعدت شوند، ارزشمند خواهد بود. معنی ساده آیه این است که به کسی که گرسنه است، غذا بدهید.

«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» (15):

«به یتیمی از خویشاوندان» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، و نه کسی را دارد تا رعایت و تفقدش کند و با دلشکستگی احساس ذلت می‌نماید. باید گفت که: نیکونی به یتیمان دارای ثواب است و به اقربا هم و در جائیکه هردو جمع شود دو ثواب را در بر دارد.

در ضمن باید گفت که: محرومیت زدایی. یتیم در هر عصری محروم‌ترین قشر جامعه است و طبیعتاً یتیم‌بودن قبل از سن بلوغ است و از سن بلوغ به بالا اگر پدر هم نداشته باشند، دیگر یتیم محسوب نمی‌شوند. حال چرا در این آیه مبارکه و آیات متبرکه دیگری بحث از یتیم و مسکین بیشتر مطرح می‌یابد؟ و چرا الله متعال این دو قشر را بیشتر از همه نام می‌برد؟ عامل و علت آن اینست که: محروم‌ترین قشر جامعه یتیمان هستند. آن هم یتیمی که صاحب قوم و خویشی و قرابت با انسان باشد.

در حدیث شریف آمده است: «الصدقة علي المسكين صدقة، وعلي ذي الرحم اثنتان: صدقة و صلة». «صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم».

«أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (16):

یا مسکین گرد آلود و نیازمند را). متربه از تراب گرفته شده، تراب به معنای خاک و برای مسکینی که مکان بود و باش ندارد و در خاک افتاده است، کنایه از شدت فقر و بینوایی می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «ذَا مَتْرَبَةٍ» انسانی است که در کنار معابر افتاده و جز خاک پناهگاهی دیگری ندارد.

مجاهد فرموده است: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است».

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17):

«پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده‌اند».

نکته مهمی که در این آیات باید به آن توجه داشته باشیم این است که پروردگار با عظمت ما برای رساندن انسان به قله کمال سعادت، مسائل اجتماعی را از قبیل یتیم نوازی، دادن طعام به گرسنگان، انسان‌ها را آزاد کردن، و غیره را در کنار یک مفهوم معنوی که

عبارت به ایمان آوردن به ذات پروردگار است، قرار داده است. یعنی در دین مقدس اسلام مسائل مادی و اجتماعی از مسائل معنوی و خدایی و خداپرستی جدا نمی‌باشد. و لذا در بعضی از آیات می‌فرماید: «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات» که آمنوا اشاره به جنبه ذهنی، روحی و معنوی دارد. «عملوا الصالحات» اشاره به اقدامات مناسب اجتماعی. اگر انسان بخواهد پا در جاده کمال بگذارد و در حقیقت دامنه‌های دشوار کمال

را وارد شود و بپیماید هم باید در حوزه ایمانی و هم باید در حوزه اخلاق اجتماعی ملبس به اخلاق نیکوی اجتماعی و بخصوص از خود گذشتگی شود و آن هم در شرایط سخت و دشواری که برای یک جامعه به وجود می‌آید.

چهار مورد که با رعیت آن می‌توانی از این گردنه عبور کنی:

- 1 - آزادکردن برده که در روایت وارد شده: کسی که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند فدیهای او از آتش دوزخ می‌گردد. در حدیث شریف آمده است: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ غُضُوٍّ مِنْهُ غُضُوًّا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» (بخاری 2517 و 6715 و مسلم 1509) «هرکس، برده مسلمان را آزاد کند، الله در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزادکننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».
 - 2 - خوراک هنگام قحطی و گرسنگی، بخصوص به یتیمی که خویشاوند است و یا به مسکینی که خاک‌آلود و در شدت فقر است.
 - 3 - ایمان صادق و واقعی به الله، به رسول الله و به آیات الله و به دیدار الله تا قلبش به آن زنده گردد.
 - 4 - با مؤمنان مستضعف سفارش به صبر و شکیبایی کند که برحق ثابت قدم باشند و با توانگران و مالداران سفارش به ترحم و مهربانی کند تا به فقیران و مسکینان رحم کنند و نیازمندی آنان را رفع نمایند.
- به وسیله‌ی این چهار مورد انسان می‌تواند از آن گردنه عاقبت‌نگری بالا رود و خود را از عذاب نجات دهد، انسان باید در این‌گونه موارد مالش را صرف کند و مؤمنان صالح باشند.

«أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (18):

«ایشان اهل سعادتند». یعنی اهل صفات یاد شده اصحاب یمین‌اند که در سرای رستگاران قرار دارند، که نامه‌ی اعمال خود را با دست راست دریافت می‌دارند، و با وارد شدن به باغ‌های پر نعمت، سعادت‌مند می‌شوند.

«میمنه» را برخی از مفسرین مصدر میمی به معنای زیادی و استمرار در خیر و برکت خوانده‌اند، و برخی دیگر اسم مکان یعنی جایگاه خیر و برکت دانسته‌اند. (التفسیر الکبیر، جلد ۲۷، صفحه ۱۴۳).

اصحاب یمین و میمنه در اصطلاح قرآن عظیم الشان به کسانی اطلاق می‌شود که در دنیا با ایمان و عمل صالح زندگی کرده‌اند و طوریکه یادآور شدیم که اینان در روز قیامت نامه عملشان را با دست راست دریافت می‌دارند.

قرآن، اصحاب یمین را یکی از سه گروه انسانها در قیامت (سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال معرفی کرده است: «و كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ... وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ... وَالسَّابِقُونَ» و در موارد دیگر، اصحاب یمین را در مقابل اصحاب شمال، و اصحاب میمنه را در برابر اصحاب مشئمه قرار داده است.

بر اساس نصوص کتاب الله و احادیث نبوی، انسانها به سه دسته تقسیم گردیده‌اند:

- 1 - کسانی‌اند که ایمان و توحید صحیح دارند، و اعمال صالحه‌ی زیادی دارند؛ این دسته از انسانها اهل بهشت هستند و خدای متعال از گناه آنها گذشت خواهد کرد.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره بقره 25). يعني: به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده اند،

بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. 2 - کسانی اند که ایمان و توحید صحیح دارند، اما مرتکب گناهان زیادی شده اند و تا حد فسق پیش رفته اند، این افراد لیاقت جهنم را دارند؛ ولی خدای متعال ممکن است با آنها به دو گونه برخورد کند: یا به فضل و لطف خویش از گناهشان بگذرد و از جهنم نجات دهد، و یا آنها را به جهنم فرستاده و پس از مجازات گناهان روزی آنها را از جهنم بیرون می آورد. «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يَحْصِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره بقره 284). يعني: آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن الله است. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه میکند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) میبخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات میکند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

3 - کسانی که ایمان و توحید صحیح ندارند، این افراد داخل جهنم خواهند شد و تا ابد در آن خواهند ماند و هیچگاه از آن خارج نمیشوند.

همچنین در مورد عالم برزخ، از مجموع نصوص کتاب الله و احادیثی نبوی طوری معلوم میشود که: همه انسانها در عالم قبر و برزخ:

- یا در باغچه ای از باغهای بهشت هستند.

- یا در گودالی از گودالهای جهنم.

چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بخاری (1379)، و صحیح مسلم (2866) «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر جنتی باشد جایگاهش در جنت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته میشود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر مینماید».

و قرار نیست که هرکسی در دنیای برزخ در خوشی باشد در قیامت در ناخوشی قرار گیرد! بلکه حدیث فوق خلاف آنرا ثابت می کند. همچنین گاهی ممکن است کسی در دنیای برزخ در رنج و عذاب باشد و خدای متعال در قیامت او را به بهشت برد، و سختی و عذاب برزخ را برای او سبب پاک شدن گناهانش قرار دهد بگونه ای که در صحرائی محشر گناهانش کم شده باشند، و از لطف الهی بر بندگان شایسته اش است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19):

(و کسانی که به آیات ما کفر ورزیده اند ایشانند اهل شقاوتگاه).

«أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»، تعبیری دیگر از اصحاب شمال در قرآن عظیم الشان است. قرآن عظیم الشان از اصحاب شمال با عناوین دیگری نیز یاد کرده است: «مکذبین»، «ضالین»، «کافر»، «أعمی»؛ «مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» و «مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ».

راز نامگذاری این گروه از افراد به اصحاب شمال را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- 1 -** نامه عمل آنان در قیامت به دست چپشان داده میشود و آن نوعی ترس و بیم دادن به آن هاست؛ زیرا عرب گرفتن نامه به دست راست را نشانه پذیرش و تکریم و به دست چپ را علامت ردّ و اهانت میدانند.
 - 2 -** آنان زندگی را در پوچی، پستی و پلیدی گذرانده و با کفر به آیات الهی بر خلاف راه حق و سعادت گام برداشتند و فرجام آنان در آمدن به دوزخ و عذاب فراوان است.
 - 3 -** عالم هستی دارای دو جانب راست و چپ است. جانب راست آن ملکوت اعلا و جانب چپ آن ملکوت اسفل و جایگاه ارواح اشقیا (شقی) و فرشتگان عذاب و نویسندگان بدی ها و دوزخ بدکاران است.
- با استفاده از آیاتی که از سقوط اصحاب شمال در جهنّم، عذاب دردناک آن ها و حال و وضع آنان در آخرت سخن می گوید، می توان اموری را عوامل سقوط و عذاب اصحاب شمال دانست:

کوردلی:

قرآن اصحاب شمال را در برابر اصحاب یمین قرار داده و گروه مقابل اصحاب یمین در دنیا نابینا معرفی شده اند؛ بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که اصحاب شمال کوردلان اند و کوردلی آنان در دنیا باعث نابینایی آنان در آخرت خواهد بود.

برخورداری از نعمت فراوان:

اصحاب شمال در دنیا غرق در نعمت اند و همین امر آنان را از عبرت گیری غافل کرده است. آن ها برای راحتی تن، وظایف واجب خود را ترك میکنند خداوند قوه شهویه را برای رشد و تعالی انسان در وجود وی نهاده است، اما زیاده روی مترفان در خوردن و آشامیدن و پیامد های آن دو و خوشگذرانی، زمینه غفلت و ترك وظیفه را برای آنان فراهم می آورد؛ از این رو آنان قوه شهویه را که می تواند وسیله رشد و کمال باشد، در جهت سقوط خویش به کار گرفته اند.

«عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20):

«بر آنان (از هرسو) آتشی (فراگیر) گمارده شده است». و کسانی که کفر ورزیده و این امور را پشت سر انداخته و خداوند را تصدیق نکرده و به او ایمان نیاورده و کاری شایسته انجام نداده و بر بندگان خدا رحم نکرده اند اینان اهل شقاوت و بدبختی هستند و آتشی بر آنان گمارده شده است که در هایش به درازی است تا از آن بیرون نیایند و در سختی و اندوه قرار گیرند.

اهمیت و مقام صبر:

صبر از جمله بارزترین اخلاق انسانی است، علماء میگویند صبر از جمله ستون های اساسی اخلاق اسلامی است که سایر سلوک بر محور آن می چرخد و از صبر سرچشمه میگیرد.

واگر به هر یک از صفات نیکو انسانی دقت بعمل اریم با وضات تام در خواهیم یافت که: اساس و مرکز آن صبر است.

انسان در مسیر زندهگی خویش به سه نوع صبر ضرورت دارد و در قرآن عظیم الشان در مورد هر سه نوع آن اشاره بعمل آمده است از جمله:

1 - صبر بر طاعت الله:

یعنی مقاومت و پایداری در برابر همه کشش‌های نفسی و شیطانی و تلاش بی‌امان برای نیکو انجام دادن عبادت پروردگار و سایر وظایف و رسالت‌های انسانی.

2 - صبر در برابر معصیت الله:

یعنی نگاه داشتن نفس از فرو افتادن در لجنزار معصیت و نافرمانی از احکام الهی و دساتیر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

3 - صبر در برابر حوادث دردناک زنده‌گی:

یعنی پی بردن به این حقیقت که بساط زنده‌گی یک طرفش غم و طرف دیگرش شادی است، و انسان باید هنگام مصیبت امید خود را از دست ندهد و خود را تسلیم پروردگارش کند و به آن چه او خواسته راضی باشد و این است نوع سوم صبر که در قرآن کریم نیز از آن فراوان سخن رفته است.

و صبری که بدین انگیزه نباشد نه پاداشی دارد و نه هم ارزشی. و خداوند صرف صابران به‌خاطر خویش را در قرآن وصف کرده است و آینده را از آن ایشان دانسته: نا گفته نماند که انگیزه‌ی و سبب صبر در هر سه میدان باید رضای پروردگار باشد همان‌گونه که خود پروردگار گفته است: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»، «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» (سوره رعد 22)

صبر در لغت:

به معنی حبس و نگه داشتن است.

صبر جمیل و صبر زیبا همان صبری است که در آن جزع و فزع و بی‌قراری در آن وجود نداشته باشد. «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» (سوره یوسف: آیه 18). (پس صبر زیبا را پیشه ساز.) نا گفته نباید گذاشت که «صبور» یکی از نام‌های پروردگار با عظمت است.

صبر در اصطلاح:

علما در تعریف اصطلاحی صبر می‌فرمایند که: صبر ثبات و استواری بر احکام کتاب الله قرآن عظیم‌الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است. قرآن عظیم‌الشان کلید داخل شدن به جنت را صبر معرفی می‌دارد، علماء می‌گویند: ملاک ایمان و زینت انسان و راه رسیدن او به بزرگی و عظمت همانا صبر است. انسان با صبر آرامش می‌یابد و در سرزمین صبر به آسودگی کامل دست می‌یابد. کلمه صبر در قرآن عظیم‌الشان بیشتر از هفتاد بار ذکر گردیده است، در مورد مقام و منزلت صبر همین کافی که پروردگار با عظمت ما در آیه 10 سوره زمر می‌فرماید: «أَنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ صابران اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می‌دارند.

بهترین کاری که انسان مسلمان صادق در هنگام قرار گرفتن در برابر ابتلا و آزمایش‌ها انجام می‌دهد صبر و انتظار اجر و پاداش الهی در برابر چیزی است که قضای الهی اقتضا نموده است.

اگر صبر انسان در برابر شهوت‌ها باشد «عفت» نامیده می‌شود و اگر صبر انسان برای تحمل ناخوشی‌ها باشد «رضایت و تسلیم در برابر خداوند» خواهد بود.

اگر صبر براي نعمت و شكر آن باشد «خويشتنداري و حكمت ناميده خواهد شد و اگر صبر در جهاد مقدس باشد «شجاعت» نام خواهد گرفت و در صورتي صبر انسان در برابر حماقت و بي ادبي ديگران باشد «برد باري و حلم» ناميده خواهد شد و اگر براي پوشاندن راز ديگران باشد صاحب آن «امين و راستگو» نام خواهد گرفت و اگر صبر انسان در برابر زياده روي در زندگي و يا در سخن گفتن باشد «زهد» ناميده ميشود. براي همين منطق است كه انسان بدون صبر در زندگي خود ناتوان و عاجز خواهد شد و در برابر هيچ فشاري توان مقاومت نخواهد داشت.

رفتن به بهشت قبل از حساب و كتاب:

روايت شده است كه در روز قيامت وقتي مردم براي محاسبه اعمال شان جمع ميشوند، يك منادي ندا مي زند: صابران كجايند تا بي حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر مي خيزند. فرشتگان كه آنان را مي بينند مي گويند: به كجا ميرويد اي فرزندان آدم؟

مي گويند: به بهشت.

فرشتگان مي گويند: قبل از حساب؟

مي گويند: بلى.

فرشتگان از آنان مي پرسند: شما كي هستيد؟

مي گويند: صابران.

فرشتگان مي پرسند: صبر شما چه بود؟

مي گويند: بر طاعت خدا صبر كرديم و در برابر معصيت و گناه خدا صبر كرديم تا اين كه خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان ميگویند: شما چنان هستيد كه گفتيد. وارد بهشت شويد كه چه زيباست پاداش عمل كنندگان.

خداوند متعال در اين باره مي فرمايد: «إِنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جز اين نيست كه صابران اجرشان را بدون حساب كاملاً دريافت ميكنند).

صبر و حوصيله با مردم:

در حديثي از ابن مسعود (رض) روايت شده گويد: گوئي هم اكنون رسول الله صلي الله عليه وسلم را نگاه مي كنم كه داستان يكي از پيغمبران خدا ؛ را قصه مي كرد قومش او را زده و بدنش را خون آلود كرده بودند و او در حاليكه خون از روي خويش پاك مي كرد و مي ماليد ميگفت: «اللهم اغفر لقومي، فإنهم لا يعلمون» (متفق عليه).

پروردگارا از (خطاي) قوم در گذر چون آنان نميدانند.

در يكي از روزها كه رسول الله صلي الله عليه وسلم با يارانش مشغول تشييع جناز بود يك نفر يهودي بنام زيد بن سَعْنَه به نزد او آمد و تقاضاي بازپرداخت قرض خويش را كرد، محل تلاقي پيراهن عباي او را گرفت و به صورت آكنده از خشم بر وي نگرست و گفت: اي محمد آيا حق مرا نمي دهی؟ و به شيويه تند و خشونت آميز با وي سخن گفت، عمر بن خطاب (رض) از اين حركت مرد يهودي بي نهايت خشمگين شد و در حاليكه از شدت خشم چشم هاش چو چرخ و فلک دايره اي مي چرخيد گفت: اي دشمن الله، آيا با رسول الله اين چنين حرف ميزني و پرخاشگري ميكني، قسم بخداي كه او را بحق معبوث كرده است اگر ترس از توبيخ او مانع نميشد هم اكنون سرت را از تن جدا مي كردم، رسول الله با

سکونت و آرامش تمام به طرف عمر دید، فرمود: من و این آقا هر دو نیازمند غیر این هستیم باید به من دستور دهی، قرض او را به نیکی پرداخت کنم، و به او دستور دهی به نیکی قرض خویش خویش را طلب کند، ای عمر برو حق او را پرداخت کن و بیست پیمانه خرمای اضافی هم به او بده».

زید یهودی گوید چون عمر بیست پیمانه را اضافه کرد گفتیم این زیادی چیست؟ عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من دستور داده است در مقابل دشمنی و کینه ورزیت این بیست پیمانه را اضافه کنم.

زید گفت: ای عمر مرا میشناسی؟ عمر فرمود: خیر تو کیسی؟ گفت: زید بن سَعْنَه. عمر گفت: زید دانشمند و عالم یهودی؟ گفتیم: بلی. گفت: چه چیز تو را وادار کرد این چنین با رسول الله صلی الله علیه وسلم به خشونت رفتار کنی و آنچه را که گفتی بر زبان آوری؟ زید گفت همه‌ی نشانه‌های پیغمبری را در محمد میدیدم جز دو چیز.

1 - آیا جهل او بر حلمش غلبه می‌کند...

2 - یا شدت جهل در مقابل وی، او را بیشتر به بردباری می‌خواند خواستم او را امتحان کنم... و حالا تو را به گواهی می‌گیرم که «رضیت بالله رباً وبالاسلام دنیاً وبمحمد نبیاً» به پروردگاری الله راضی شدم، و اسلام را بعنوان دین برگزیدم، و محمدصلی الله علیه وسلم را بعنوان پیغمبر پذیرفتم، و تو را به گواهی می‌گیرم که نصف کل مال و سرمایه‌ی خود را به مسلمانان امت محمد بخشیدم.

عمر (رض) گفت: ولی این مقدار مال کفایت همه‌ی آنها نمی‌کند. گفت آنرا به برخی از آنان بخشیدم.

بعد زید یهودی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشت و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» گواهی می‌دهم که خدای بحق جز الله وجود ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی الله است، بدین ترتیب به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد». (الحاکم فی المستدرک این حدیث را صحیح دانسته است).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشمس

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و 15 آیه دارد

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با قسم الهی به آفتاب (شمس) افتتاح شده است.

قابل تذکر می دانم که: در قرآن عظیم الشان، بعضی مطالب با يك قسم آمده است. بطور مثال: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ودر برخی از حالات دو قسم پشت سر هم آمده است. بطور مثال: «وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى». در برخی از حالات سه قسم در پی هم آمده است بطور مثال: «وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا».

در برخی از حالات چهار قسم؛ بطور مثال: «وَ النَّيِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ».

و در برخی از حالات پنج قسم بطور پیهم آمده است، بطور مثال: «وَ الْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ».

ولی خداوند متعال بیشترین قسم های قرآنی، را به صورت پشت سر هم در سوره مبارکه شمس بعمل آورده است که تعداد آن به یازده قسم مسلسل و پیاپی میرسد که از جمله بر آفتاب و ماه، روز و شب و آسمان زمین، بر ارزش و اهمیت تزکیه نفس، تأکید می‌ورزد.

علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام:

قبل از همه باید گفت که سوره های قرآن عظیم الشان در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای نام هایی بود که از طریق وحی مشخص شده بودند.

در برخی از موارد علماء و مفسرین به مناسبت هایی که در سوره وجود داشت، نام های دیگری را به آن سوره گذاشته اند، بدین اساس ملاحظه می‌فرمایم که، در نام گذاری سوره های قرآن اعتبارات گوناگونی در نظر گرفته شده است که برخی از این اعتبارات عبارتند از:

الف: نام گذاری به اعتبار کلمه یا کلمات اول سوره و معانی آنها، مثل سوره براءت (توبه) و یا سوره قل هو الله (توحید).

ب: نام گذاری به اعتبار اسمی که در آن سوره آمده است.

ج: نام گذاری به اعتبار موضوع خاصی که در آن سوره آمده و در بقیه سوره ها نیامده، بلکه در آن سوره به شکل گسترده و کامل تری مطرح شده است. (الاتقان، جلال الدین سیوطی، جلد 1، صفحه 118 به بعد، نشر دارالکتب العلمیه).

نام گذاری سوره « الشمس » نیز، به علت یکی از احتمالات های فوق می‌باشد؛ به خصوص آن که این سوره، با کلمه قسم به «شمس» آغاز شده است.

پیوند ارتباط سوره شمس با سوره البلد:

قبل از همه باید گفت که سوره « شمس » پس از سوره « قدر » در مکه شرف نزول یافته است.

مفسران در پیوند و ارتباط سورة شمس با سورة بلد می نویسند:

الف: سورةی بلد به بیان و معرفی اهل سعادت (اصحاب میمنه) و اهل شقاوت (اصحاب مشئمه) پایان یافت و این سورة نیز مراد از هر دو گروه را به روشنی توضیح می دهد. (ملاحظه فرماید: (آیه مبارکه: 9 و 10).

ب: پایان سورةی بلد، بازگشت و فرجام کفر پیشگان را بیان نمود و پایان شمس هم از مجازات برخی از کفرپیشگان در دنیا یاد بعمل می آورده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة شمس:

طوری که گفتیم نام این سورة «الشمس» (آفتاب) است که از آیه اول این سورة گرفته شده است. این سورة دارای (1) یک رکوع، (15) پانزده آیت، (50) پنجاه کلمه، (247) دوصدو چهل و هفت حرف و (97) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سورة های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

محتوا و فضیلت سورة شمس:

این سورة که در حقیقت سورة «تهدیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و ناخالصی ها» ست، اگر انسان بدبخت می شود، باید عوامل این شقاوت و بدبختی را در درون خود جستجو کند و اگر می خواهد به سعادت و خوشبختی واقعی نایل شود باید لوازم این «سعادت» را در خود فراهم کند.

محتوی سورة، بر محور همین معنی دور میزند، منتها در آغاز سورة به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهدیب نفس است قسم یاد شده، و طوری که یادآور شدیم بیشترین سوگند های قرآن را بطور جمعی در خود جای کرده است.

سورة شمس درباره پیامد های تزکیه نکردن نفس در دو بخش به توضیح می پردازد: در بخش اول (آیات 1 - 10) به پیامد فردی تزکیه نکردن نفس اشاره میکند. در این گفتار با قسم به پدیده هایی مانند: آفتاب و ماه، شب و روز، آسمان و زمین که ویژگی های متقابل دارند و نفس انسان که دارای دو حالت متفاوت فجور و تقواست بر این نکته تأکید می کند که رستگاری انسان در گرو پاکی نفس است و اگر انسان نفس خود را تزکیه نکند از فلاح و رستگاری ابدی محروم میماند.

در بخش دوم یعنی (آیات 11-15) به بیان پیامد اجتماعی تزکیه نشدن نفوس انسان ها اختصاص دارد. در این گفتار با اشاره به نابودی قوم متمدن و پیشرفته ثمود در اثر گسترش مفاسد اجتماعی، بر این نکته تأکید می شود که بخشی از این سرنوشت شوم به دلیل آن بود که قوم ثمود از فردی فاسد و گمراه که نفس خود را تزکیه نکرده بود پیروی کردند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الشَّمْسِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿١٠﴾ كَذَبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوه فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمُ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

ترجمة موجز:

- «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1) «قسم به آفتاب و روشنی آن (به هنگام جاشت)».
- «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (2) «و قسم به ماه چون از پی (آن) درآید».
- «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاهَا» (3) «و قسم به روز هنگامی که آن (آفتاب) را روشن (و جلوه گر) کند».
- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4) «و قسم به شب چون آن را فرو می پوشاند».
- «وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5) «و قسم به آسمان و به آن که آن را بنا کرد».
- «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» (6) «و قسم به زمین و به آن که آن را گسترانید».
- «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7) «و قسم به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید».
- «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8) «سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را (به او) الهام کرد».
- «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» (9) «محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد».
- «وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (10) «و یقیناً هرکس که آن را (با گناه) آلوده ساخت، نا امید (و زیانکار) شد».
- «كَذَبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11) «(قوم) ثمود از روی سرکشی و طغیان شان، پیامبر شان را تکذیب کردند».
- «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12) «آنگاه که شقی ترین شان (برای اقدام به جنایت) برخاست».
- «فَقَالَ لَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13) «پس پیامبر الله (صالح) به آنها گفت: «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذارید».
- «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمُ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14) «(ولی آن ها) او را تکذیب کردند، آنگاه ماده شتر را پی کردند، پس پروردگارشان به بسبب گناهان شان بر سرشان عذاب آورد، و با خاک یکسان کرد».
- «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) «و (الله) از سرانجام آن بیم ندارد».

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی!

بصورت کل باید گفت در این سوره مبارکه موضوعات مکافات ؛ نفس تزکیه شده و

مجازات نفس ناپاک، پند گیری از فرجام سر کشان و سیاه چارگان، به بحث گرفته میشود.

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» (1):

(قسم به آفتاب و ضحای آن) آنگاه که دنیا را روشن و تیرگی را پراکنده و نابود می کند. ضحی: وقت بالا آمدن آفتاب بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می رسد. یا معنی این است: آفتاب همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (2):

و قسم به ماه بدان گاه که از پس آفتاب برمی آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب میگیرد)!

«تَلَاهَا»: به دنبال آن برآمد. از پس آن روان شد. مراد تابیدن ماه در شب، پس از درخشیدن آفتاب در روز است. این آیه، صورت دیگری از تابش و تجلی آفتاب را می نمایاند.

قابل تذکر است بادر نظر داشت اینکه ماه علاوه بر نور و روشنایی خود را که از آفتاب می گیرد به دور آفتاب هم می گردد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (3):

(و قسم به روز بدان گاه که آفتاب را ظاهر و جلوه گر می سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می نمایاند)! بلی! او از نظرها در حجاب است و در زیر پرده‌ها قرار دارد و روز آن را آشکار می سازد.

ابن کثیر فرموده است: یعنی گستره‌ی زمین را روشن و با فروغش کائنات را درخشان می سازد. (مختصر ۶۴۴/۳).

«النَّهَار»: روز. «جَلَّاهَا»: جلوه گرش ساخت. نمایاندش. ضمیر (ها) به آفتاب بر میگردد. درست است که در حقیقت آفتاب روز را ظاهر میکند، ولی معنی صریح آیه این است که روز آفتاب را آشکار میسازد. و با اشاره‌ای خفی، دخالت زمین در تجلی آفتاب فهمیده میشود زیرا در واقع، تقابل قسمتی از زمین با آفتاب است که روز را برمی آورد و آفتاب متجلی میگردد. در هر حال باز هم سخن از نور آفتاب و تأثیر فوق العاده آن در موجودات کره زمین است.

«جَلَّاهَا»: از ماده‌ی جَلَو و به معنی روشن شدن و تجلی کردن چیزی که ابهام در آن بوده است؛ یعنی کشف بعد از خفا. یکی از اسم‌های الله، جلیل است که از همین ریشه است؛ یعنی کسی که کارش جلا دادن و روشن کردن است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4):

(و قسم به شب بدان گاه که آفتاب را می پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان مینماید)!

«يَغْشَاهَا»: آفتاب را می پوشاند. ضمیر (ها) به آفتاب بر میگردد. چرا که باز هم بر اثر تقابل قسمتی از زمین با آفتاب، شب مانند پرده‌ای بر چهره آفتاب فرو می افتد و روی آفتاب را در آفاق زمین می پوشاند.

مفسر صاوی فرموده است: به خاطر رعایت فواصل، فعل مضارع يَغْشَاهَا را آورده و نگفته است: (غشیها). (تفسیر صاوی ۳۲۱/۴).

«وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَاهَا» (5):

(احتمال دارد که «ما» موصوله باشد، و این طور معنی شود: قسم به آسمان و بانی آن که خداوند متعال است. و احتمال دارد که «ما» مصدریه باشد پس این طور معنی میشود: قسم به آسمان و بنای آن که در نهایت زیبایی و استواری آفریده شده است. «ما»: این کلمه موصوله است و مراد ذات پاک پروردگار است. در لغت عرب موصول مشترک (مَنْ) برای عاقل و (مَا) برای غیر عاقل به کار می رود، ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می شوند (ملاحظه شود سوره: نساء/3 و 22، سوره بلد/3). در اینجا استعمال (مَا) برای وصفیت است، یعنی آن چیز عظیم الشأن توانائی که گذشته از اینها استعمال (مَنْ) یا (مَا) برای خدا یکسان است؛ چرا که به کار بردن هر یک از این دو کلمه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است (ملاحظه شود جزء عم شیخ محمد عبده).

«وَالْأَرْضَ وَمَا طَحَاهَا» (6):

(وقسم به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب آمیز، آن را برای زندگی انسانها و سبز شدن و رویدن گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است! «طَحَا»: راند، پرت کرد، غلتاند، گستراند. این کلمه مرادف با (دَحَا) در سوره نازعات آیه 30 است. تبدیل دالّ به طاء جائز است (ملاحظه شود لسان العرب، روح البیان، کبیر). اشاره به کرویت زمین و حرکت انتقالی و وضعی آن دارد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7):

(وقسم به نفس انسان، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (وقوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)! «نَفْس»: نفس انسان، منظور انسانیت انسان با دو بعد روح و جسم است که مملوّ از شگفتیها و اسرار است. نکره آمدن نفس، میتواند اشاره به عظمت و اهمیت مافوق تصوّر و آمیخته با ابهام انسان، این اعجوبه و شاهکار عالم آفرینش باشد که دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته» نامیده اند.

«سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته اش کرده است. بدین نحو که هر یک از اندام های بدن انسان را برای کاری، و هر یک از نیروهای آن را جهت امری آفریده است و اندازه و تناسب نماد و نهاد دستگاه تن را مراعات فرموده است (مراجعه شود به سوره: قیامه آیه 38، سوره کهف آیه 37، سوره انفطار آیه 7).

«فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8):

(سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی خیر و شر و طاعت و معصیت را برایش بیان و روشن کرده و به او یاد داده است که چه چیزی مناسب و چه چیزی شایسته ی پرهیز است.

«الْهَمَّ»: الهام کرده است. نشان داده است. فهمانده است. «فُجُورَ»: گرایش به گناه و معصیت و کناره گیری از حق و حقیقت (مراجعه شود: معجم الفاظ القرآن الکریم).

مراد راه شرّ و طریق معصیت است. مصدر ثلاثي مجردي است همچون جلوس و قعود «تَقْوِي»: پرهیز. مراد راه خیر و طریق حق است (مراجعة شود به سوره: بلد/10).

مفسران گفته‌اند: خدا به هفت چیز قسم یاد کرده است؛ یعنی به «آفتاب، ماه، شب، روز، آسمان، زمین و نفس بشریت» قسم خورده است تا عظمت قدرت خود را ابراز و نمایان سازد و یگانگی خود را در ربوبیت و الوهیت نشان دهد، و به منافع فراوان این اشیا نیز اشاره کند، و ثابت نماید که باید سازنده‌ای آنها را ساخته، و مدبری حرکات و سکانات آنها را ترتیب داده باشد.

و امام فخر رازی فرموده است: چون آفتاب بزرگترین محسوسات است، الله متعال آن را با اوصاف چهارگانه‌اش ذکر کرده است که دال بر عظمت آن می‌باشند. بعد از آن ذات مقدس خود را یادآور شده و آن را به سه صفت توصیف کرده است، تا عقل و خرد به طور شایسته به درک جلال و عظمتش نایل آید، و از این طریق عقل را از حسیض عالم محسوسات، به اوج میدان وسیع کبریای خویش رهنمون سازد. (صفوة التفاسیر)

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (9):

(قسم به همه اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات با عمل صالح، و ترك معاصي و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد).

«قَدْ أَفْلَحَ»: قطعاً رستگار است. کامیاب شد. جواب قسم‌های یازده گانه است. (ملاحظه فرماید: المصحف المیسّر، صفوه التفاسیر، روح المعانی).

«زَكَّي»: پاکیزه داشت.

پیراست. مراد پاکیزه داشتن و پیراستن نفس است با انجام اوامر و ترك نواهی (مراجعة شونده به سوره: بقره/129 و 151، سوره توبه/103، سوره نازعات/18).

مراد از رشد دادن روح تقوا و طاعت، و جلوه گر ساختن هویت انسانی، و بالا بردن استعداد نیکی و نیکوکاری است. از مصدر تزکیه، به معنی تطهیر و تنمیه است. (تفصیل را میتوان در تفسیر: روح المعانی، پرتوی از قرآن ملاحظه فرماید).

قابل تذکر است که یک شخص تزکیه شده می‌تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه يك نفر تزکیه نشده برای رسیدن به هوسهای خود امت‌هایی را به فساد و نابودی و سقوط بکشانند.

در قرآن عظیم الشأن، برای رستگاری انسان‌ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه.

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (10):

(و کسی که نفس خود را مستور گرداند که در حقیقت سزاوار آن نیست که آن را مخفی و مستور گرداند و آن را خوار و ذلیل بگرداند و آن را به وسیله‌ی آلودگی به رذایل و نزدیک شدن به عیب‌ها و ارتکاب گناهان، و ترك کردن صفاتی که نفس را کامل می‌گرداند و آن را رشد و تکامل می‌دهد، و نیز با متصف شدن به صفاتی که نفس را ملوث می‌گرداند. (کسی که چنین کند) زیانکار و ناکام می‌گردد).

«قَدْ خَابَ»: خاب: به معنی خبیث است، قطعاً ناامید و ناکام گردید. حتماً به مطلوب و مقصود نرسید و محروم و بی بهره گشت (مراجعة فرماید به سوره: آل عمران/12، ابراهیم/1، سوره طه/61 و 111).

«دَسِي»: پنهان داشت. آلوده کرد. از مصدر تَدْسِيَّة، به معنی نقص و اخفاء، و آلوده کردن و خاموش داشتن استعداد است. در اصل (دَسَسَ) از (دَسَّ) به معنی پنهان کردن چیزی در زیر خاک است و حرف دوم مضاعف قلب به یاء شده است، مانند تَقَضُّض و تَطْطِن، که تَقْضِي و تَطْطِي هم خوانده‌اند نکته قابل توجه این است که خدا استعدادهاي لازم، و وجدان بیدار، و فهم تشخیص حسن و قبح امور را برای پیمودن راه سعادت به انسان عطاء فرموده است، و انسان در مقابل ضائع کردن یا بی‌ثمر گذاشتن آنها مورد باز خواست قرار می‌گیرد.

«كَذَبْتَ ثَمُودُ بِطُغَوَاهَا» (11):

(قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود، تکبر و سرباز زدن از پذیرفتن حق و سرکشی در برابر پیامبرشان برحق شان (صالح علیه السلام)، را نه تنها تکذیب کردند بلکه او را (و دروغگو نامیدند).

«طُغُویَا»: طغیان، سرکشی. مراد تجاوز از حدود مقررات الهی، و تمرد از فرمان های او است که بزرگترین تَدْسِيَّه نفس است. «بِطُغَوَاهَا»: به سبب سرکشی و طغیان شان. با سرکشی و طغیان‌شان.

«ثَمُودُ»: «اصحاب حجر که پیامبرشان صالح علیه السلام را تکذیب کردند». ثمود همان قبیله‌ی معروف قوم صالح علیه السلام است و چون منازل آنان از سنگ بود بنابراین به آنان «أَصْحَابُ حَجَر» خطاب می‌گفتند. پس از ذکر آیات گذشته، الله متعال قوم ثمود را به عنوان مثال و مصداق این آیات بیان می‌کند.

«إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12):

(آن گاه که بدبخت ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم مانع این عمل شان نشد، و بدین ترتیب مرتکب عمل خطا و گناه کار و جنایت کار شدند). باید یادآور شد که: رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز از جمله گناه بحساب می‌آید. ابن کثیر گفته است: این انسان بدبخت عبارت بود از: «قَدَار بن سالف».

«إِنْبَعَثَ»: انبعث از فعل بعث است یعنی برخاست و روان شد، وقتی آن قوم «قَدَار» را فرستادند و «قَدَار» با موافقت آنان ناقه را کشت.

واقعیت امر اینست که: شکستن قداست‌ها نشانه از شقاوت است و هر چه قداست بیشتر باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می‌خواهد. طوریکه در فحوای کلمه «اشقی» آیه مبارکه بدان اشاره شده است.

ملاحظه می‌داریم اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می‌دهد طوریکه در آیه مبارکه «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» بیان شد و سپس بطور علنی: «إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا» بیان یافت. واضح است که در انجام کار بد، آن کس که شقی‌تر است زودتر تحریک می‌پذیرد.

«أَشْقَلَهَا»: «بدبخت‌ترین قبیله «قَدَار بن سالف» بود که مثل وزباز آن زمان در بین مردم قرار گرفته و می‌گفتند: از «قَدَار شوم‌تر». یعنی بعد از اینکه آن شقی و بدبخت‌ترین آن قبیله بنام «قَدَار بن سالف» به پا خاست - تا شتر را پی کند و دیگران هم مانع کار او نشدند- بناً «قَدَار» در شقاوت و یاغی‌گری ضرب‌المثل عام و خاص قرار گرفت. و مردم بین خود می‌گفتند: «فلانی شوم‌تر از قَدَار است».

طوریکه در احایی ذیل آمده است:

- 1 -** «يَا أَبَا ثَرَابٍ! أَلَا أُحَذِّثُكُمْ بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَحْيَمِرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، (يَعْنِي قَرْنَ عَلِيٍّ)، حَتَّى تَبْتَلَّ هَذِهِ مِنْهُ الدَّمُ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ» (المستدرک حاکم: 4679) و (مسند احمد: 18321) و (السنن الکبریٰ نسایی: 8485) و (السلسلة الصحيحة: 1743).
- 2 -** «أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْآخِرِينَ الَّذِي يَطْعَنُكَ يَا عَلِيٍّ وَأَشَارَ إِلَى حَيْثُ يَطْعَنُ» (المعجم الكبير طبرانی: 7311) و (مسند ابویعلیٰ موصلی: 485) و (مسند بزار: 1424) و (السلسلة الصحيحة: 1088).

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13):

(پیامبر الله صالح عليه السلام در حالیکه قوم خویش را بر حذر می داشت به آن ها گفت: از کشتن و پی زدن شتر الله که آن را برایتان نشانه و معجزه بزرگی قرار داده است بپرهیزید و این نعمت الله را که از شیر آن می نوشید با پی زدن شتر پاسخ ندهید.

صالح عليه السلام به آنها با تمام صراحت اعلام داشت: به این شتر الله کاری نداشته باشید، مانع نوشیدن آب آن از چشمه در روز نوبتش نگردید.

«نَاقَةَ اللَّهِ»: شتر خدا (مراجعه فرماید به سوره: اعراف/73 و 77، سوره هود/64، سوره اسراء/59، سوره قمر/27). تحذیر است و کلمه ناقه مفعول به فعل محذوف (إِحْذَرُوا) است.

«سُقْيَاهَا»: نوبت آب نوشیدن آب (مراجعه شود» به سوره شعراء/155).

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14):

(آن ها پیامبر شان صالح عليه السلام را تکذیب کردند و شتر را پی کردند و کشتند و خداوند آنان را به سزای گناهانشان هلاک کرد، با خاک یکسان کرد، و عذاب او همه را فرا گرفت و بانگ مرگباری از بالای سرشان بر آنان فرستاد و لرزه، آن ها را از زیر فرا گرفت پس بیهوش به زمین افتادند.

باید یادآور شد که: هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریک جرم بحساب می آید، ملاحظه نمودیم که: شتر را يك نفر کشت ولی قرآن عظیم الشأن می فرماید: جمعی آن را کشتند.

«دَمْدَمَ عَلَيْهِمْ»: بر آنان غضب گرفت. عذاب را بر همگان گماشت. ایشان را خرد و خمیر کرد. آنان را هلاک و نابود کرد.

مفسر خازن فرموده است: (الدمدمة) یعنی نابود کردن و ریشه کن کردن؛ یعنی عذابی بر آنان مسلط کرد که احدی از آنان نجات نیافت.

«سَوَّاهَا»: ایشان را با خاک یکسان ساخت. یعنی تمام افراد قبیله را یکسان کیفر داد و صغیر و کبیر و ثروتمند و بینوا احدی نجات نیافت. این بدین معنی که: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

عذاب و هلاک را به طور یکسان گریبانگیر همگان کرد و کارشان را یکسره ساخت. «فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ... فَسَوَّاهَا»: به سبب گناهشان عذاب را بر همگان گماشت و ایشان را یکسان نابود کرد.

داستان شتر حضرت صالح:

حضرت صالح یکی از پیامبرانی است که نام آن در قرآن عظیم الشأن یازده بار ذکر شده

است. حضرت صالح (ع) سومین پیامبری است که پس از نوح (ع) و هود (ع) با تمام قوت و صلابت علیه بت پرستی و طاغوت های زمان خودش قیام کرد و سال ها با آن ها مبارزه خدشه ناپذیری بعمل آورد.

داستان حضرت صالح (ع) در ده سوره ی قرآن و مجموعاً در شصت و هفت آیه ذکر گردیده است.

حضرت صالح؛ یکی از طوایف قوم ثمود و از نواسه گان «سام» پسر حضرت نوح؛ است. حضرت صالح (ع) از طرف خدای متعال برای هدایت قوم ثمود فرستاده شده بود. قوم ثمود در یک منطقه ی کوهی بین حجاز و شام زندگی میکردند.

قوم ثمود بسیار ثروتمند و دارای باغ و زمین های زراعتی وسیعی بودند، علاقه زیادی به زندگی دنیوی داشتند، بی نهایت علاقمند به زندگی دنیا و در ضمن مردم خوشگذران و عیاش بوده اند و از حیث مذهب بت پرست.

در نتیجه خداوند پیامبری را به نام صالح؛ که از فامیل و طایفه خودشان بود برای هدایت ایشان برانگیخت.

دعوت به پرستش خداوند:

حضرت صالح به قوم خود فرمود: ای قوم من! خدای یگانه را پرستش کنید که جز او خدایی نیست. خداوند شما را بعد از قوم عاد، جانشین آن ها قرار داده تا از آن ها و عاقبتشان درس بگیرید برای آن که به عذابی که آن ها را در هم کوبید گرفتار نشوید. آری! قوم ثمود نیز مانند اقوام قبل از خود به جای گوش دادن به فرمان این پیامبر خدا به او حرف های زشت و تهمت های ناروا می زدند.

آن ها می گفتند: آیا ما از انسانی مثل خود پیروی کنیم؟ چرا از میان ما تنها بر او وحی نازل می شود؟

وقتی بت پرستان قوم ثمود، استواری حضرت صالح (ع) را دیدند از او خواستند تا معجزه ای برای آن ها بیاورد و به خیال خود با این کار می خواستند ناتوانی او را مشاهده کنند و برای همیشه از او و سخنانش بی غم شوند.

خداوند به حضرت صالح (ع) وحی فرمود که برای آزمایش آن ها شتری می فرستیم، شتری که از دل کوه بیرون می آید بدون این که از پدر و مادری متولد شده باشد و دیگر این که یک روز مردم آب آن منطقه را بنوشند و روز دیگر آن شتر.

حضرت صالح (ع) معجزه ی خود را به قوم خود نشان داد و سفارش های لازم را درباره آن به مردم کرد.

حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: مزاحم این شتر نشوید و بگذارید در این سرزمین به چرا کند و اگر آزاری به آن برسد، به عذاب دردناکی دچار می شوید. یک روز شما از آب آشامیدنی موجود در این ناحیه استفاده کنید و روز دیگر بگذارید این شتر از آن آب بنوشد.

مدتی به همین صورت گذشت تا این که این موضوع بر آن قوم بی ایمان و بت پرست سنگین آمد و آن را سبب محرومیت خود از آب و همچنین موجب خفت و خواری خود پنداشتند. آن گاه بزرگان و ثروتمندان قوم ثمود با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند آن شتر را بکشند و برای این کار یک نفر را که از همه شرورتر بود انتخاب کردند.

آن ها براي اين كار قداره بن سالف ويا قداره بن سالف را كه مردي بي رحم بود انتخاب کردند و دستورات لازم را به وي دادند.

يك روز كه نوبت استفاده ي شتر از آب هاي منطقه بود آن مرد به شتر حمله كرد و او را كشت. وقتي حضرت صالح از اين جريان مطلع شد به قوم خود فرمود: مگر به شما نگفته بودم به اين شتر آزاري نرسانيد؟ اکنون در كمترين زمان به عذاب الهي دچار خواهيد شد. عذابي كه خداوند بر قوم ثمود فرستاد بسيار عجيب و هولناك بود. عذاب هنگامي نازل شد كه همگي در خواب بودند. ناگهان زلزله ي شديدی آن منطقه را لرزاند به طوري كه از خواب بيدار شدند اما آن ها فرصت نكردند كه از خانه هاي خود خارج شوند زيرا صاعقه اي بسيار شديد و با صدائي وحشتناك فرود آمد. زلزله از يك طرف و صاعقه از طرفي ديگر به آن ها فرصت تصميم گيري نداد.

اگر كسي فردي آن روز به آن منطقه مي آمد فكر نمي كرد كساني در اين جا زندگي مي كردند و خانه هايي وجود داشته؛ چون نه از مردم خبري بود و نه از خانه ها؛ اما حضرت صالح (ع) و ايمان آورندگان با معجزه ي الهي نجات يافتند و به زندگي خود ادامه دادند.

«وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15):

(و از عاقبت آن نميترسد) يعني: پروردگار اين عذاب را بر آنان نازل كرد، بي آن كه از عاقبت كار خويش يا از پيامدي آن بترسد زيرا او در حكم خويش عادل است. و در اين هيچ شكي نيست كه: پروردگار با عظمت بر هر چيز مسلط است و از نابود كردن ظالمان و متجاوزين هيچ پروائي ندارد.

ابن كثير اين قول را اولي مي داند. ولي به قولي ديگر: ضمير «ها» به پي كننده شتر بر ميگردد. يعني: پي كننده شتر از فرجام عمل خود نترسيد.

زمخشري به تأييد معني اول مي گويد: «خداوند متعال از فرجام كار خود نمي ترسد چنان كه شاهان چون مجازات مي كنند، از بيم پيامدهاي آن تدابييري مي انديشند، يا به جهت ترس از پيامدهاي آن، آن گونه كه در نظر دارند، مجازات را اجرا نمي كنند.»

«لَا يَخَافُ»: نمی ترسد:

- 1 - الله از عاقبت و سرانجام سزا و مجازات اش نمی ترسد كه کسی چیزی بگوید.
- 2 - الله از انجام مجازات اش، پشيمان نمی شود. و از پيامد كار خويش - هلاك و نابودی آنان - بيمی و ترسی به خود راه نمی دهد؛ زيرا پروردگار همه، مالك همه و قاهر و قادر است و مافوق بندگان خود قرار دارد و عزيز و حكيم است. الله حكيم از روی علم و حكمت خود، مجازات و سزا می دهد و در كارش پشيمانی راه ندارد؛ زيرا به آنان هشدار داده شد ولی آنان دروغ پنداشتند و نافرمانی كردند.

قسم در قرآن:

قرآن عظيم الشان كه كتاب هدايت بشر مي باشد براي تربيت انسانها روش هاي متعددي را مورد توجه قرار داده كه به كار بردن سوگند (قسم) يكي از آن روشهاي تربيتي مي باشد. زيرا چنانكه مي دانيم سوگند ياد كردن در ميان عامه مردم امري رايج بوده و هر كدام از آنها بر اساس آداب و رسوم و ديني كه دارند قسم ياد مي كنند تا با اينكار يا مطلبي را تاكيد نمايند يا توجه مخاطبان را نسبت به اهميت نكته مورد نظر كه درباره اش سوگند مي خورند جلب نمايند.

«قَسَم» در لغت به معنای جزء جزء کردن و «قِسْم» به معنای بهره بردن (ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414ق، ج 12، ص 478.) و «قَسَم» در اصل از «قَسامه» بوده (یمین و سوگندی که بر اولیاء مقتول ادا شود)، به معنای حسن و جمال که در اصطلاح فقهی و قرآنی، اسمی برای «حلف» به کار برده شده است.

وجه نامگذاری سوگند یادکردن به «قسم» اینست که یادکننده‌ی قسم گویا با سوگند خوردن در هر جایگاهی که باشد از زیبایی و جمال آن چیزی که به آن قسم میخورد، بهره‌ای میبرد؛ (راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، 1412ق، چاپ اول، صفحه 670.) «یمین» را از آن جهت به معنای سوگند گرفته‌اند که عرب چون در حین پیمان بستن و هم سوگند شدن، دست راست یکدیگر را میفشردند، لذا به طور مجاز یمین گفته‌اند. (قرشی، سید علی‌اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، 1384ش، چاپ چهاردهم، جلد 7، صفحه 273).

انواع قسم های قرآنی:

انواع قسم هایی که در قرآن آمده علماء آنر به شرح ذیل کتکوری نموده اند: خداوند در قرآن علاوه بر ذات خویش به مخلوقاتي چند نیز سوگند یاد نموده که تقریباً با یک نگاهی در قرآن می‌توان به موارد زیر دست یافت.

قسم به ذات خویش

پروردگار با عظمت ما در بار با لفظ جلاله «الله» مانند «تالله لتسئلن عما کنتم تفترون» (سوره نحل آیه 56 و درشش مورد با کلمه «رب» قسم خورده است.

قسم به فرشتگان

«والنّازعات غرقا والنّا شطاط نشطا... فالدبراب امرا» (سوره نازعات آیات 1-5) قسم به جان پیامبر «لعمرك انهم لفی سكرتهم یعمهون» (سوره حجر آیه 72)

قسم به قرآن مجید

«یس و القرآن الحکیم». (سوره یس 1 و 2)

قسم به قیامت

«و الیوم الموعود» (سوره بروج آیه 2)

قسم به پدیده های آفرینش

مانند ایمان به آفتاب، ستارگان، زمین، ماه، باد، ابر، بحر، کشتی، آنجیر، و زیتون. مراجعه شود به: (سوره طارق آیه 4، سوره شمس آیه 1، سوره تکویر آیه 15، سوره شمس آیه 6، سوره انشقاق آیه 18، سوره ذاریات آیه 1 و 2، سوره طور آیه 6، سوره ذاریات آیه 3، سوره تین آیه 1)

قسم به زمانهای مختلف

سپیده دم، چاشتگاه، عصر، غروب آفتاب، روز و شب مراجعه شود به: (سوره فجر آیه 1، سوره شمس آیه 1، سوره عصر آیه 1، سوره انشقاق آیه 17، سوره شمس آیه 4، سوره تکویر آیه 17.)

قسم به مکانهای مقدس:

مانند مکه، کوه طور، بیت المامور مراجعه شود به ر سوره: (بلد آیه 1، طور آیه 1 و 3)

قسم به نفس انسان:

قسم به وجدان انسانی، قلم و نوشته، انسان پیکارگر، شفع، وتر و... مراجعه شود در (سوره شمس آیه 17، سوره قیامت آیه 2، سوره قلم آیه 1، سوره عادیات آیه 1 تا 5 - سوره فجر آیه 3)

مورد قسم:

البته لازم به یادآوری است که قسم های قرآن یا در موردی است که اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروری است مانند سوگند به وحدانیت خدا، وقوع قیامت، مبعوث شدن پیامبران، نبوت پیامبر اسلام، حقانیت وعده الهی... و یا برای تاکید بر حالات و روحیات بشر است مانند تاکید بر خلقت انسان در بهترین صورت، آفرینش انسان در رنج و سختی، وجود نگهبانان و حافظانی برای انسان، زیانکار بودن انسان را نام برد.

تفاوت قسم الهی با قسم انسانها:

مفسرین در این مورد می نویسند: تفاوت قسم های الهی یا قسم های متعارف میان مردم نقاط ذیلی را برجسته ساخته اند:

- 1 - مردم معمولاً به چیزهایی قسم یاد می کنند که در نظرشان مقدس و یا بسیار عزیز است و در تمام آنها نگران مأخذ و یا صدمه، در صورت دروغ گویی هستند.
- 2 - هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوینده ای احتمال میدهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند با سوگند خوردن سعی می کند آنان را وادار به قبول نموده شك و تردید را برطرف سازد.

این در حالی است که هیچ يك از این مطالب در سوگند های قرآن نیست، زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی برایش ضرر می رساند تا سوگند یاد کند، از طرف دیگر در باره سخن خدا، من نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند سوگند سودی ندارد.

خوانندگان گرامی!

یکی از فلسفه های قسم های پروردگار، بیان درجه اهمیت چیزی است که برای آن قسم خورده است دومین فلسفه قسم های خداوند، بیان اهمیت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است.

از مجموع قسمهای قرآن در يك مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسم های یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است.

قسم های یازده گانه و تهذیب نفس قسم های سوره شمس

خداوند در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه. اما چهار مورد اول به شرح زیر است:

- 1 - وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا: سوگند به آفتاب و تابندگیش در این آیه هم به آفتاب قسم یاد شده، و هم به نورش.

- 2 - وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا: قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است.

- 3 - وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا: قسم به زمین و خدایی که آن را گسترانیده است.

4 - وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا: قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است». در چهار

مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. اما سه موردی که فرد است:

- 1 - وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا:** قسم به ماه هنگامی که به دنبال آفتاب بیرون می آید.
- 2 - وَالنَّهَارَ إِذَا جَلَّاهَا:** قسم به روز هنگامی که پرتو آن صفحه زمین را روشن می سازد.
- 3 - وَاللَّيْلَ إِذَا يَغْشَاهَا:** قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد.

افتاب عالمتاب:

در مورد عظمت و اهمیت آفتاب و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطلع نبود:

الف: عظمت خیره کننده آفتاب

ب: وزن آفتاب

ج: درجه حرارت آفتاب

د: شعله هایی از آفتاب

ه: جاذبه آفتاب

آثار و اسرار نور آفتاب:

1 - همه چیز مرهون نور آفتاب!

2 - پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب

3 - بارانها و نور آفتاب

4 - رابطه نور آفتاب و بادهای

5 - آفتاب منشأ زیبایی ها

6 - نور آفتاب منبع انرژی ها

قسم به ماه:

«وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا.» برخی از خصوصیت های ویژگی های ماه درخشان!

الف: حجم کره ماه

ب: وزن ماه

ج: زندگی در کره ماه

د: حرکت کره ماه

ه: فاصله ما تا کره ماه

و: روز و شب در ماه

گوشه ای از برکات کره ماه:

1 - ماه، تقویمی طبیعی!

2 - جزر و مد اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسم های یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خدا شناسی هم می دهد، و ما را متوجه منبع فیاض جهان هستی، و علّة العلل می کند، تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

سوگند به روح انسان:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس انسان، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه

متذکر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده، بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» سوگند های یازده گانه، برای تبیین اهمیت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد هرسنگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

سعادت چیست؟

مفهوم سعادت و معانی اصطلاحی آن و فهم ما از سعادت یکی از مطالب مهم و مرکزی در جوامع بشری و زندگی ما انسان ها بشمار میرود. یکی از سؤال های مهمی در زندگی انسان اینست که در یابد که سعادت چیست؟ سعید و خوشبخت کیست؟ سعادت واقعی چیست؟ و چطور میتوان انسان به سعادت واقعی دست یابد؟ یافتن جواب درست و منطقی به این سوالات، به اطمینان کامل حلی برای بسیاری از مشاغل ما شده میتواند و درک مفردات آن امر بسیار مهمی بشمار میرود.

سعادت در فرهنگ هر ملت و حتی هر انسان مفهوم، محتوی و تعاریف مختلفی دارد. هر گروه و فرقه انسانی سعادت را به خاصی و ذوق خود تعریف و تشریح نموده اند و فهم خویش را ازین مفهوم دارند.

کلمه سعادت یا خوشبختی در لغت، توسط علماء به معنای سعادت و خوش طالعی مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. همچنان علماء در تعریف سعادت میگویند:

«سعادت: رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد» و یا به عبارت دیگر: سعادت عبارت از استفاده صحیح، سالم و مشروع از نیروهای مختلف مادی و معنوی که پروردگار در تصرف و اختیار انسان قرار داده است.

این فهم را قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی خویش چنین معرفی میفرماید: (و نفس وما سویها فآلهمها فجورها و تقویها قذافح من زکیها و قد خاب من دسیها) از فحوی آیات متبرکه با صراحت تام معلوم میگردد که: فلاح انسان در گرو تزکیه نفس است و «فلاح» همان سعادت و کمال نفس انسانی است: از این نظر که موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشکلات است. از آن نظر که موجب دستیابی به خواسته هاست «فوز» و از نظر اینکه مطلوب ذاتی است «سعادت» نامیده میشود.

اگر ما حکمت و فلسفه خلقت انسان را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم با وضاحت تام در خواهیم یافت که، هدف از خلقت جهان و به تعقیب آن خلقت انسان، رساندن انسان به کمال فضیلت و رساندن انسان به بالاترین کمال انسانی است، بنابر همین منطق است که گفته میتوانیم که انسان فطرتاً مخلوق کمال جو و سعادت طلب خلق گردیده است. بناً همه انسان ها میخواهند خود را به سعادت گم شده خود برسانند.

ولی در این جای شک نیست که انسانها برای رسیدن به معراج سعادت برای خود راه ها و وسایل مختلفی را مطرح و پیش بینی می نمایند. برخی از انسانها رسیدن به سعادت و خوشبختی متصور خویش را در رسیدن به «لذت» ظاهری و برخی دیگر از انسانها «لذت های» باطنی را مایه سعادت و خوشبختی معرفی میدارند. ابن سینا، سعادت را به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان به طور یکنواخت و هماهنگ که موجب کمال انسان میشود، معنا کرده اند. (رساله سیمای خوشبختی، نوشته حمید رسائی، صفحه ۱۷).

همچنان علماء بدین باور و عقیده اند که هر کدام از دو خصوصیت (سعادت و شقاوت) برای خود معنای خصوصی دارند. بطور مثال: «روح» دارائی سعادت و شقاوتی است. و «جسم» هم دارائی سعادت و شقاوتی بخصوص خود میباشد. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان انسان را موجودی مرکب از جسم و روح معرفی داشته است. روحی ابدی و جسمی متحول و متغیر. بنابراین آنچه که تنها مربوط به سعادت، «روح» انسان است. مانند علم، تقوا و امثال آن، از سعادت‌های انسانی می‌شمرد و همچنین اموری که سعادت جسم و روح را با هم دربر دارد، از سعادت‌های انسان محسوب می‌فرماید: مانند نعمت مال و اولاد بشرط آنکه انسان را از یاد پروردگار غافل نکند و دلبستگی به حیات دنیوی را به دنبال نداشته باشد. همچنین سعادت انسان اموری است که در ناحیه جسم و بدن سختی و ناملایماتی را بوجود آورد ولی در ناحیه روح از سعادت شمرده می‌شود، مانند قبول مشقت‌های جسمی در راه خدا، انفاق اموال در راه خدا. اما اموری که در روح شقاوت ایجاد کند، گرچه سعادت جسمانی را به همراه داشته باشد، هیچ گونه سعادت را همراه ندارد، مانند لذائذی که فقط جنبه دنیوی غیر مشروع داشته و این لذایذ غیر مشروع دنیوی موجب فراموشی از یاد خداوند گردد. این نوع لذائذ و به اصطلاح سعادت غیر مشروع جسمانی را پروردگار برای انسان در واقعیت عذاب شمرده است.

دین مقدس اسلام، به انسان هشدار می‌دهد که مفهوم زندگی این نیست که انسان یکسره خود را به لذایذ و رنج‌های دنیوی منحصر شمارد. بلکه زندگی ابدی و جاودانه نیز با رنج‌ها و لذت‌های متناسب با اعمال انسان‌ها در راه است و این انسان است که می‌تواند انتخاب کند زندگی زودگذر و فانی، یا سعادت جاودانه و ابدی و همیشگی. دین اسلامی درین راستا اعتدال را مراعات کرده و برای بهره‌گیری از لذایذ مادی و معنوی حدود و ثغور بس عالی و انسانی را تعیین نموده که با پیروی همان گونه که از طبیعت این دین که دین دنیا و آخرت است رهنمایی و هدایت میکند. پیروی ازین اصول سبب صلاح و فلاح دنیا و آخرت خواهد بود.

مسئله است که سعادت و خوشبختی از آن انسان‌ها و جوامع بشری است که آسایش خاطر و آرامش بیشتری داشته باشند. برای عده که سعادت و خوشبختی را تنها در داشتن مال دنیوی خلاصه میکنند باید گفت که: مال و ثروت و قدرت، به هیچ صورت منشأ سعادت و خوشبختی به حساب نمی‌آید، زیرا ثروت و قدرت، رفاه می‌آورند اما حتمی نیست که آرام بخش باشند. یکی از دانشمندان انگلیسی می‌گوید: برای مردم عاقل، ثروت یکی از عوامل اضطراب و بدبختی است. مسئله مهم این است که باید بکوشیم تا مالک ثروت خود باشیم، نه بنده آن. ما باید امیر نفس باشیم نه اسیر نفس. کسانی که در عشق ثروت و قدرت فرورفته اند و همیشه خود را اسیر آن ساخته‌اند و متداوماً در فکر آن می‌باشند که مبادا در کشمکش حوادث، مال و دارائی خویش را از دست ندهند، بناً همیشه در فکر غرق اند. باید دانست که همچو اشخاص به هیچ وجه روی خوشی را نخواهد دید. باید تعمق کرد و دانست که در کفن جیب نیست (آن هم به گمان است که ببری یا نبری)

انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد:

1 - کسب رضای پروردگار:

اولین چیزیکه انسان میتواند به سعادت واقعی و حقیقی برسد همانا کسب رضای پروردگار با عظمت است. قرآن عظیم الشان در سوره عصر، آنده از انسان‌های

را از خسران مستثنی می سازد که آنان مؤمن و نیکوکار باشند. قرآن عظیم الشان با صراحت تام بیان میدارد: انسان های مؤمن و نیکو کار به طور حتمی به فلاح و کامیابی دست مییابند.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» علماء علم اخلاق میگویند خوش بخت کسی است که زندگی خوشایندی داشته باشد و رسیدن به این مامول جز با رضا پروردگار در چیزی دیگری بدست نمی آید.

2 - تقوا و پر هیزگاری:

دومین عامل رسیدن به سعادت حقیقی را قرآن عظیم الشان در سوره شمس آیه (9) پس از یازده سوگند و قسم چنین بیان میدارد: سعادت و رستگاری نصیب آنده از انسان های است که خود را از پلیدی تطهیر کند و بدبخت کسی است که به ناپاکی روی بیاورد.

یکی از عوامل ارسال کتب سماوی و ارسال پیغمبران الهی در همین فهم خلاصه میگردد، پیغمبران آمده اند تا برای ما انسان ها راه زندگی و رسیدن به زندگی سعادتمند ابدی را نشان دهند. پیامبران الهی مبعوث گردیده اند تا برای بشریت راه خیر و راه رسیدن به سعادت را تعلیم دهند. یکی از رسالت انبیا همین است که برای انسان ها راه ها و طرق ورود به زندگی سعادتمند، خوش بختی، نیکی و نیکوکاری، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی را به آموزند.

3 - یاد پروردگار:

مهمترین عامل و وسیله که موجب خوشی و آرامش روح انسان میگردد، همانا یاد پروردگار است. قرآن عظیم الشان در (سوره رعد: آیه ۲۸) مهم ترین عامل و وسیله برای خوشی و آرامش روح را یاد پروردگار معرفی داشته است: (إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، تنها با یاد پروردگار است که، قلب ها آرام میگیرند.) البته روی گرداندن از یاد الله را عامل سیه روزی و بدبختی معرفی داشته و میفرماید: (هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی اش سخت میشود) (سوره طه آیه ۱۲۴) اما باید گفت راز خوشبختی تنها در نور ایمان الهی نهفته است و بس. انسان های در زندگی خویش خوشبخت هستند که از آرامش نفس و روح حقیقی برخوردار باشند. آنده از انسانهای که سعادت را صرف در زراندوزی و انباشتن مال و منال می پندارند در اشتباه اند. تجربه به اثبات رسانیده است که مال، و دارائی زیاد هیچ وخت برای انسان سعادت را به بار نیاورده، در زیاتر از موارد همین مال و ثروت است که باعث مصیبت ها و فلاکت های متعددی برای انسان میگردد.

4 - عمل صالح:

قرآن عظیم الشان عمل صالح را در اعمالی مانند جهاد فی سبیل الله، امر به معروف، نهی از منکر، بجا آوردن شکر نعمت های الهی و توبه را مایه، زندگی با سعادت برای انسان معرفی داشته است.

5 - مجالست و هم نشینی با علماء و بزرگان:

ارشادات شرعی و دینی همین است که: (سعادت مندترین انسانها کسانی اند که با علماء و شخصیت های بزرگوار و کریم هم نشین داشته باشد.)

6 - داشتن اولاد صالح:

زن صالحه و منزل شایسته؛ از جمله عوامل است که انسان را به سعادت‌مندی واقعی میرساند: در حدیثی از پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «من سعادة المرء المسلم الزوجة الصالحة و المسكن الواسع و المركب الهنيء و الولد الصالح؛ از سعادت انسان مسلمان است که زن شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند شایسته نصیبش باشد».

خواننده محترم!

نصحیت و توصیه اخلاص‌مندان، دوستانه و برادرانه من برای رسیدن به زندگی با سعادت و بهتر، این است: که باخود تعهد نمایم که مرتکب گناه نشویم. من معتقدم که هرچه گناه و عصیان کمتر باشد زندگی سعادت‌مند لذت‌مند در اختیار خواهیم داشت. بر ماست تا باطن ما بهتر از ظاهر ما باشد.

خوش خلقی را نباید در زندگی فراموش کرد، آنچه که در زندگی از آن فایده ای و سعادت اصلی متصور نیست آنرا باید ترک کرد ما باید به این نتیجه در زندگی خویش برسیم که در دنیا آنچه نصیب انسان میماند که با کار آخرت آید. انسان نباید فریب مال و منال دنیا را خورده و همیشه در فکر پول و پیسه و دارائی برآید. در این هیچ جایی شک نیست، انسان تا میتواند کار و زحمت بکشد تا محتاج کسی نشود و دستش برای دیگران دراز نشود. اما مراعات اعتدال و اوامر الهی درین رستا سبب صلاح و فلاح هر دو عالم خواهد گردید. الهی ما را سعادت دارین نصیب فرما.

الهی پرودگارا بر خود ظلم روا داشته ایم اگر بر ما ترحم او درگذشت نه کنی از جمله خساره مندان خواهیم بود. ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين.

قسم خوردن به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اسماء و صفات الله بصورت مطلق حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اسماء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 6-1). یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می بود آنها به این موارد سوگند می خوردند.

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یاد آوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابراین فقط خالق آنها (یعنی خداوند) می تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم.

پس ما نیز نباید به آنها قسم یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمتها را به ما یادآوری کند.

و اگر قسم خوردن به غیر خدا جایز می بود، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای آنکه ما را از آن نهی کند با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غیر خدا میداد، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْنُتْ» بخاری (2679) - مسلم (1646) (هان! بدانید که الله تعالی شما را از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هر کسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفْ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یاد کند)، راوی می گوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید). بخاری (3836) مسلم (1646)

و روایت ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را تأیید میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فَلْيُفْل: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِأَخِيهِ تَعَالَى أَقَامَرَكَ فَلْيَتَصَدَّقْ» رواه مسلم و غیره، (هرکس به لات و عزی سوگند یاد کند باید «لا اله الا الله» بگوید، و هرکس به دوستش بگوید: بیا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد). بخاری (4860) مسلم (1648).

پیامبر صلی الله علیه وسلم هر مسلمانی را که با لات و عزی سوگند یاد کند دستور داده است لا اله الا الله بگوید (یعنی: تجدید ایمان کند). زیرا سوگند به غیر الله با کمال توحید منافات دارد و در این کار به وسیله سوگند که مخصوص الله است به غیر الله تعظیم شده است. آری! این فرموده های رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستند که صراحتاً سوگند به غیر خدا را نهی می کنند، آیا اگر سوگند به ماه و ستارگان و دیگر مخلوقات جایز می بود، پس چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را از سوگند به غیر خدا نهی می کنند؟! رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آگاه ترین انسانها به آیات قرآن و معانی آنها بود پس چرا با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند یاد می کند حکم بر جواز سوگند به غیر خدا

نمی دهد؟! آیا العیاذ بالله پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر رسالت کوتاهی کرده اند!! یا آنکه معانی آن آیات را نمی دانست!

و چرا اصحاب بزرگوار ایشان به غیر خدا سوگند نخورده اند چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «لَأَنْ أَخْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَخْلِفَ بغيرِهِ صَادِقًا» مصنف ابن ابی شیبہ (12281). از این که از روی دروغ به خدا سوگند بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم.

خلاصه اینکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمین و آسمان و سایر مخلوقات قسم میخورد، اشکالی نیست، زیرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانیان است به مخلوقاتش قسم میخورد، ولی برای یک مخلوق جائز نیست که به مخلوق دیگری قسم بخورد، و فقط باید به خداوند متعال و یا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلاً بگوید «والله» و یا «به کلام الله» و از این قبیل سوگندها.

حکمت قسم خوردن به عصر:

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ داشتیم. که منظور از قسم یادکردن خداوند (ج) به کدام عصر است. و چرا قسم یادکردن. منظور از عصر، زمان و روزگار است. «و الله سبحانه وتعالی از آن روی به زمان و روزگار قسم میخورد که روزگار محل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، قسم خوردن خدای عزوجل به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». صحیح مسلم (2247). اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بیزیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن کثیر معنی اول را ترجیح داده است». «تفسیر انوار القرآن».

یادداشت ضروری:

اینکه الله متعال به زمان قسم می خورد، تنها خاصه اوست و ما انسان ها نباید جز به نام الله یا صفاتش به چیز دیگری قسم یاد کنیم. درمورد به فتوای علماء مراجعه فرماید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره اللیل

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 21 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با قسم الهی به شب که با تاریکی خود پوشاننده جهان است، افتتاح شده است.

باید یادآور شد که: سوره لیل پس از سوره ی «اعلی» شرف نزول یافته است.

پیوند و ارتباط سوره لیل با سوره الشمس:

قبل از همه باید گفت که: مضمون کلی سوره لیل به قدری به مضمون سوره ی شمس شبیه است که هر دو سوره تفسیر یکدیگر به نظر می رسند و مطلب همان مطلبی است که در سوره ی شمس بگونه ای دیگر فهمانده شده است و در این سوره بگونه ای دیگر. این امر نشان دهنده ی آن است که این دو سوره در زمانی نزدیک به هم نازل شده اند. سوره ی شمس از رستگاری نفس تزکیه شده و پاکیزگی آن و زیانباری نفس فرورفته در پلیدی و تباهی بحث بعمل آورده است: (ملاحظه فرماید: آیات متبرکه 9 و 10) و در سوره لیل، از اوصاف آن چه که رستگاری آورد و آن چه که به انسان زیان و ناامیدی رساند، سخن می گوید. (آیه 5)، گویا این آیات، تبیین و توضیح دو آیه ی بالاست. شروع سوره با «لیل» است که با بخل بخیل تناسب دارد؛ چون بخل، سبب سیاه بختی و ناامیدی بخیل است...

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره لیل:

طوری که گفتیم: «سوره لیل» از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (1) رکوع، و (21) بیست و یک آیت، و (71) هفتاد و یک کلمه، و (314) سه صد و چهارده حرف، و (137) یکصد و سی هفت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

مکی یا مدنی بودن آیات سوره لیل:

با توجه به اینکه برخی روایات به مکی بودن این سوره و برخی دیگر به مدنی بودن آن اشاره دارند سیاق آیات این سوره نیز نشانگر مکی یا مدنی بودن آن نیست فلذا نمی توان در مورد مکی یا مدنی بودن آن به آسانی حکم صادر نمود. در بدو سوره بعد از ذکر سه قسم مردم را به دو گروه تقسیم میکند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامت اند. پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می شمرد.

در بخش دیگری از این سوره بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان برخداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ انداز می کند. و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.

اسباب نزول سوره لیل:

تعداد کثیری از مفسران در شأن نزول این سوره از ابن عباس (رض) نقل فرموده اند که: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماي او بالای خانه مرد فقیر عیال مندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرما ها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را بر میداشتند، آن مرد از درخت نخل پایان می شد و خرما را از دست این اطفال می گرفت. مرد فقیر به پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت آورد.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برویم تا این مساله را حل کنیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد مالک نخل رفت و برایش گفت: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان شخص آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشی! مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرماي هیچ کدام به خوبی این درخت نیست و حاضر به چنین معامله ای نیستم.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول الله! اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: بلی.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت: آیامی دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد و من نپذیرفتم. خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟ گفت: نمی فروشم مگر آن که مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی. گفت: چه مبلغ؟ گفت: چهل نخل. خریدار تعجب کرد و گفت:

عجب قیمت سنگینی و گرانبای برای درخت خرماي که کج شده مطالبه میکنی. چهل درخت خرما! سپس بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو میدهم. فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست میگوئی چند نفر را به عنوان شهود بطلب! اتفاقاً گروهی از آنجا میگذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت. سپس خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد ای رسول الله! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) میکنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم، به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان توست.

اینجا بود که سوره « لیل » نازل شد و گفتنی های را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت.

محتوای آیات مبارکه سوره لیل:

این سوره اشاره و تذکر به اختلاف انسان ها در شیوه ی زندگی داشته و آثار هر یک از این شیوه ها را در زندگی اخروی بیان میکند. مثلاً می فرماید: هر کس که از الله تعالی بترسد و وعده های نیک خداوند را تصدیق کند الله تعالی نیز در عوض حیاتی جاودانه و سعادت ابدی نصیبش می کند و هر که بخل بورزد و در صدق بی نیازی و اشباع خواسته های منفی درونی خود باشد (= غنا طلب باشد) و وعده های نیک الهی را تکذیب کند،

خداوند او را دچار سوء عاقبت نموده و آخرت نیز مالش هیچ سودی برایش نخواهد داشت.

موضوعات تاریخی سوره لیل:

در این سوره به موضوع تاریخی مهمی اشاره و ذکر می‌نماید و تنها، از ماجرای شخصی بخیل که با وجود ثروت فراوان از کمک به فقرا جلوگیری می‌نموده، نقل شده است. شخص مذکور موقع چیدن خرما حاضر نمی‌شده است حتی دانه‌هایی که به زمین می‌افتد، آنرا به فقیران ببخشد و اگر اشتباهاً دانه‌ای از دستش رها شده و کودکی فقیر آنرا به دهان می‌گذاشته از درخت نخل پایین آمده و آن دانه را از دهان کودک خارج می‌نموده است!

در این سوره به این شخص و اشخاص بخیل هشدار داده شده است که به زودی سختی و شدت را خواهد دید و در آن روز هیچ راه فراری ندارند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ لَيْلٍ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (1) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (2) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (3) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (4) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (5) وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى (6) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (7) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (8) وَ كَذَبَ بِالْحُسْنَى (9) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (10) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (11) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (12) وَ إِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى (13) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (14) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (15) الَّذِي كَذَبَ وَ تَوَلَّى (16) وَ سَيَجْنَبُهَا الْأَتَقَى (17) الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (18) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (19) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (20) وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (21)

ترجمه مختصر:

«و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (1) سوگند به شب چون پرده افکند،
 «و النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (2) سوگند به روز، وقتی که ظاهر می گردد،
 «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى» (3) «و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی آدم و غیر آنان «را آفرید».
 «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (4) بی گمان که تلاش های شماست گونه گونه،
 «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» (5) پس اما آنکه عطا کرد و تقوی کرد،
 «وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى» (6) و نیکوتر را تصدیق نماید،
 «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (7) پس بزودی آسانش سازیم به آسان راه،
 «وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى» (8) اما آن که بخل ورزد و خود را بی نیاز ببیند،
 «وَ كَذَبَ بِالْحُسْنَى» (9) و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند متعال در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛
 «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» (10) پس بزودی آسانش سازیم به دشوار گاه،
 «وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» (11) و چون هلاک شدداری او به کارش نمی آید.
 «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (12) بی گمان که بر ماست رهنمایی.
 «وَ إِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى» (13) و بدون شک که از آن ماست پایان و آغاز،
 «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» (14) و شما را به آتشی شعله ور هشدار دادم.
 «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (15) نمی در آید در آن مگر بدبخت ترین.
 «جز شقاوت پیشه ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیا» و او کافر است که جاودان در شعله های سرکش آن میسوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف.
 ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت پیشه ترین است به در آمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید».
 در حدیث شریف به روایت احمد از ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا شَقِي، قِيلَ: وَ مَنْ الشَّقِي؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِطَاعَةِ

ولا يترك لله معصية» (در دوزخ داخل نمی‌شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد).

گفتنی است که هر يك از «اتقي» و «اشقي» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقي هم شامل مؤمن نیکوکردار پاک رفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است.

اشقي نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتاب‌های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خداوند متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی‌باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی‌که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد».

باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند. سپس حق تعالی شقاوت پیشه‌ترین مردم را چنین معرفی می‌کند:

«الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (16) آنکه تکذیب کرد و رو برتافت،
 «وَسَيَجْزِيهَا الْآتِقَى» (17) وحتماً کنار گذاشته شود از آن، پرهیز گارترین،
 «الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَرَكَّى» (18) آنکه مالش را می‌دهد، پاکیزگی‌کنان،
 «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» (19) و هیچ کس را به قصد پاداش، نعمت نمی‌بخشد،
 «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (20) مگر جستن رضای پروردگار برترش،
 «وَلَسَوْفَ يَرْضَى» (21) «و قطعاً به زودی خشنود می‌شود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلال که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی! در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره موضوعاتی؛ از قبیل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (1):

(قسم به شب وقتی که روز را می‌پوشاند، آنگاه که عالم را با سیاهی‌اش زیر پوشش قرار می‌دهد، شبی که (روی زمین را فرا می‌گیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند، شبی که (همه انسانان و جانداران را به استراحت و سکون میکشاند)!

«يَغْشَى»: فرا می‌گیرد و می‌پوشاند.

الله متعال به شب قسم می‌خورد که مانند لباسی زمین را پوشانده و تاریک می‌کند و او تعالی می‌تواند به همه چیز قسم بخورد؛ زیرا مخلوقات او هستند و الله همیشه به چیزهای عظیم و بزرگ قسم یاد می‌کند و شب نیز با تاریکی خود باعث آسایش و آرامش می‌شود.

طبق نظر بعضی از علماء، دلیل اینکه این سوره با شب آغاز شده، این است که در این سوره در مورد انسان‌های بخیل صحبت شده که اعمال آنان مانند شب، سیاه و تاریک است. یادداشت:

از نقاط ظریف قسم خوردن به شب و روز این است که هردو ضد یکدیگرند و اشاره دارد به تضاد میان مذکر و مؤنث، خوبی و بدی، سختی و آسانی، تصدیق و تکذیب که محتوای این سوره را تشکیل می‌دهد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (2):

(و قسم به روز وقتی که ظاهر می‌گردد، روزیکه نور آن ظلمت شب را می‌راند و همه انسانان و جانداران را بار دیگر به فعالیت و تلاش می‌اندازد. «تَجَلَّى»: روشن و آشکار گردید. جلوه گر آمد.

مفسران فرموده اند: الله متعال به شب قسم خورده است که وقت آسایش است برای جمع خلائق. انسان و حیوان شب هنگام به مسکن و مأوی خود پناه می‌برند، و از اضطراب و جنبش می‌رهند. پس به روز قسم خورده است که خلق در خلال آن به تکاپو و تلاش برای معاش می‌افتد. حکمت این قسم عبارت است از منافع بی‌شماری که در تعاقب و به دنبال هم آمدن آن دو به دست می‌آید؛ چون اگر تمام عمر شب باشد، زندگی غیر ممکن می‌شود، و اگر همه‌ی آن روز باشد آسایش و راحتی به انسان روی نمی‌آورد، و منافع انسان دچار اختلال می‌شود.

«وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» (3):

و قسم به آن کسی که جنس نر و ماده را خلق کرده. پروردگار با عظمت ما در آیات متذکره می‌فرماید: قسم به شب وقتی که روی روز را می‌پوشاند و یا قرص آفتاب را فرامی‌گیرد و قسم به روز هنگامی که ظهور و تجلی می‌یابد و همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد و به آن امر عظیم و اعجاب‌انگیزی که دو جنس نر و ماده را از یک نوع واحد آفرید، بعضی مفسران (ما) را مصدريه گرفته اند که در این صورت معنا چنین خواهد بود که: قسم به خلقت نر و ماده. سپس در جواب این قسم‌ها می‌فرماید: «الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»: هدف از آن جنس مرد و زن در همه مخلوقات عام از انسانها و حیوانات، حشرات و گیاهان و همه اشیاء است. و قابل یادآوری است که: نظام زوجیت در حیوان و انسان، نشانه قدرت و حکمت الله سبحان و تعالی است.

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (4):

همانا سعی و تلاش شما متفرق و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود).

ابن‌کثیر فرموده است: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

«شَتَّى»: جمع شتیت، پراکنده. مراد مختلف و متفاوت و از هم جدا است. دسته‌ای

نیکوکار و پرهیزگار، و گروهی بدکردار و ناپرهیزگار، بعضی مؤمن و صادق، و برخی کافر و فاسق، و... تلاشهایی برای درم و شکم و لذائذ نفسانی، و تلاشهایی در راه

خدمت به مردمان و رضای یزدان و اجرای اوامر ربّانی. و... این آیه بیانگر دو خطّ سیر متمایز و جهت‌گیری متفاوت است و جواب قسم است.

برخی از مفسرین در تفسیر آیه «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» مینویسند که: انسان بطور طبیعی برای انجام کاری به سعی و کوشش، عادت کرده است، ولی بعضی از مردم در سعی و کوشش، به فکر راحت دایمی هستند، و بعضی دیگر با این سعی و کوشش، عذاب دایمی را می‌خرند، چنان که در حدیثی آمده است که: هر کس به هنگام صبح وقتی بر می‌خیزد، به یک نوع معامله ای مشغول می‌شود، بعضی در آن معامله، پیروز شده خود را از عذاب آخرت رها می‌سازد، بعضی دیگر به گونه ای می‌باشد که زحمت و کوشش او سبب هلاکت او قرار می‌گیرد، کار خردمندی این است که نخست مردم سر انجام کار خود را در نظر بگیرد، هر آن عملی که موقتاً موجب راحت و آرامش است، اما سر انجامش باعث رنج و عذاب همیشگی است، انسان باید از آن بر حذر باشد، و گرد آن ننگردد.

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» (5):

اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد، یعنی کسی که (در راه الله دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). شاید مراد از عطای همراه با تقوا، این باشد که عطا با نیت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در راه الله متعال باشد که تمام این امور در کلمه تقوا جمع است. ابن کثیر فرموده است: مالی بدهد که دادن آن به او امر شده و در امور و کارهایش از خدا بترسد. (مختصر ۶۴۶/۳).

«أَعْطَى»: صرف کرد و داد. خرج و پخش کرد.

«اتَّقَى»: از الله ترسید. تقوا و پرهیزگاری پیشه کرد.

شان نزول آیه ی مبارکه:

حاکم از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش روایت کرده است: ابوقحافه (پدر ابوبکر) به ابوبکر (رض) گفت: فرزند عزیز ما می‌بینم که تو فقط بردگان و کنیزان ناتوان، بیچاره و درمانده را آزاد می‌کنی. اگر مردان توانا و نیرومند را آزاد کنی، از تو حمایت می‌کنند و تو را می‌پایند. ابوبکر صدیق گفت: پدرم! این کار من تنها برای رضای الله است. پس «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى ۝» نازل شد.

طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «قَالَ أَبُو قُحَافَةَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرَأَيْكَ تُعْتَقُ رِقَابًا ضِعَافًا فَلَوْ أَنَّكَ إِذْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ أَعْتَقْتَ رَجُلًا جَلَدًا يَمْنَعُونَكَ وَيَقُومُونَ دُونَكَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَتِ إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ مَا أُرِيدُ لِمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِيهِ «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى ۝ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۗ» إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۚ ۲۰ وَ لَسَوْفَ يَرْضَى ۚ ۲۱» (اللیل: ۵-۲۱) [حاکم: 3942] حکم سند: حسن.

«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» (6):

و به پاداش خوب (الله در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد «الْحُسْنَى»: پاداش خوب خدا که در این جهان بهره مؤمنان می‌گردد و پاداش بهتر خدا که در آن جهان نصیب مسلمانان میشود خیر مطلق که خدا آن را خیر میداند. یعنی آن کسی که بذل و بخشش می‌کند و پرهیزگاری پیشه می‌سازد و به خوب و خوبی ایمان

دارد، و در يك كلام، حسنات و سيئات و فضيلت و رذيلت را همسان نمي شمارد، و بالطبع به پاداش نيكيها و بديهي معتقد است.

(الْحُسْنُيَا) ميتواند صفت مشبّهه، يا صفت تفضيلي باشد.

«فَسُنِّيْزُهُ لِلسَّرِي» (7):

بزودي راه آساني پيش پاى او خواهيم گذاشت، موانع و مشكلات را براي او آسان مي سازيم و در كار خير توفيقش مي دهيم و او را آماده رفاه و آسايش مينمائيم.

«نُسَيْرُهُ»: او را مهيا و آماده مي سازيم.

«الْيُسْرِيَا»: رفاه و آسايش، ساده و آسان آيه «فَسُنِّيْزُهُ لِلسَّرِي» متضمن دو معني است:

اول: او را آماده براي زندگي خوش و آسوده آخرت ميسازيم. (مراجعه فرمايد آيه 97

سوره نحل)

دوم: او را آماده انجام کارهاي ساده و آساني مي سازيم که پيشتر براي او مشکل و دشوار بود.

يعني در پرتو گام نهادن به راه الله مشكلات را برآيش ساده و در انجام آنها توفيقش

مي دهيم (مراجعه شود به: آيه 16 سوره مائده، و آيه 69 سوره عنكبوت).

اصولاً ايمان به معاد و پاداش عظيم الهي، مشكلات را در نظر انسان سهل و آسان

جلوه گر مي سازد و نه تنها مال، بلکه جان خود را در طبق اخلاص مي گذارد و از اين

ايتارگري لذت مي برد.

اين آيه به اين نکته بسيار مهم اشاره دارد که خداوند بندگان را که از سر اخلاص در

مسير اطاعت و بندگي و تقوي و انفاق حرکت کنند ياري و توفيق مي رساند و حرکت

آنها را در اين مسير آسان مي سازد.

حقيقت اين است که اعمال صالح - مانند انفاق - در ابتدا براي انسان دشوار است؛ ولي با

تکرار و ادامه کار چنان بر فرد آسان مي شود که از آن لذت مي برد و ترک آن برآيش

دشوار مي گردد.

به طور کلي و خلاصه بايد بعرض رسانيده شود که: اعتقاد به معاد و پاداش هاي عظيم

الهي تحمل انواع مشكلات براي انسان چنان آسان مي کند که نه تنها مال که جان خود را

در طبق اخلاص مي گذارد و به عشق شهادت در ميدان جهاد شرکت مي کند و از اين

ايتار خود لذت هم مي برد.

برخي از مفسرين در تفسير اين آيه «فَسُنِّيْزُهُ لِلسَّرِي» مينويسند: به زودي راهش را

به سوي شر و دشواري هموار کنيم» يعني: او را براي خصلت دشواري آماده کرده و راه

آن را بر رويش هموار مي کنيم، به اين ترتيب که اسباب خير و صلاح بر او دشوار شده و

از انجام دادن آنها سست و ناتوان مي گردد و خود اين امر، او را به دوزخ که سراي

دشواري است، مي کشاند. در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از علي بن ابي طالب

آمده است که گفت: بارسول خدا ص در تشييع جنازه اي حضور داشتيم پس فرمودند: «هيچ

کس از شما نيست مگر اين که قطعاً جاگاهش از بهشت و جاگاهش از دوزخ نوشته شده

است. اصحاب گفتند: يا رسول الله! «حالا که همه چيز نوشته شده است» آيا ما بر آن تكيه

نکنيم (و از عمل دست نکشيم)؟ فرمودند: خير! عمل کنيد زيرا هرکس براي همان چيزي

آماده ساخته شده که براي آن آفريده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، براي عمل

اهل سعادت آماده ساخته مي شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، براي عمل اهل شقاوت

آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: «فَسْتَيْسِرُهَا لِلْيُسْرَى». ابن عباس (رض) می‌فرماید که: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى» (8):

و اما کسی که [نسبت به مالش] بخل بورزد، و خواستار ثروت و بی نیازی باشد، و تنگ چشمی بکند و بخیل باشد، (و به بذل و بخشش دارائی در راه الله دست نیازد) و خود را بی نیاز (از الله و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از صرف مال دریغ ورزد، و خود را از خدا بی نیاز بداند.

«إِسْتَغْنَى»: خود را بی نیاز دانست. مراد بی نیاز از الله متعال، و مدد و یاری دنیوی، و اجر و پاداش اخروی یزدان جهان است) باید متذکر شد که ؛ اهل بخل باید بدانند که داشتن ثروت نجات دهنده انسان نیست. به یاد داشته باشید که: نتیجه بخل در نهایت امر سقوط است، سقوط از انسانیت و کمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات اخروی.

«وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى» (9):

و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند و به پاداش خوب (الله را در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد.

مفسران می نویسند: یعنی عوض و مکافات الهی را در مقابل انفاق و صدقه و خیرات، تکذیب کند. عقاید و باورهای را که الله متعال واجب نموده تکذیب نماید.

بَخِلَ + واستغنی + وکذب بالحسنى:

1 - تکذیب حق.

2 - تکذیب خلف و جایگزینی مال.

3 - تکذیب «لا إله إلا الله».

و حسنی یعنی نیکوترین از هر چیز را تکذیب کند؛ از جمله آخرت را. کلمه‌ی توحید و آخرت و هر چیزی را که نیکوترین و ارزشمندترین است، نفی می کند و به همه می گوید، این حرف ها همه شایعه است. بهشت و جهنم وجود ندارد. بهشت و جهنم مربوط به همین دنیا است.

«فَسْتَيْسِرُهَا لِلْعُسْرَى» (10):

اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار میسازیم، او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) میسازیم.

«الْعُسْرَى»: سختی و مشقت. شدت و محنت. خواری ناشی از عدم توفیق در اعمال صالحه. عذاب دوزخ.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: طریق خیر به «یسری» موسوم است؛ چون سرانجامش یسر یعنی ورود به بهشت و منزلگاه پر نعمت است، و طریق شر به

«عسری» موسوم است؛ چون سرانجامش عسر و سختی یعنی ورود به دوزخ است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب (رض) آمده است که

گفت: با رسول الله صلی الله علیه وسلم در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند:

«هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ

نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما

بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هرکس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ» (اللیل: 5-6) تا «فَسُنِّيِرُهُ لِّلْیُسْرَىٰ» (اللیل: 7). حضرت ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول فرموده است که: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«وَمَا يَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ» (11):

«و در هنگام [مرگ و] ورود به دوزخ، دارایی‌اش به حال او سودی نخواهد داشت». «إِذَا تَرَدَّىٰ»: «هلاک شد، در آتش افتاد».

در این آیه مبارکه با تمام صراحت بیان میدارد، زمانیکه انسان وفات نماید، ثروت و دارایی‌اش سود را بیار نمی‌آورد، در مقابله با فرد مذکور در آیات قبلی، اینجا به توصیف شخصی می‌پردازد که از انفاق بخل می‌ورزد و در طلب مال اندوزی و کسب ثروت می‌باشد و وعده نیکویی را که الله عزوجل به شخص منفق داده است، تکذیب می‌کند و لازمه چنین تکذیبی، تکذیب اصل معاد و قیامت است، می‌فرماید: شخصی که چنین باشد، ما به او توفیق انجام اعمال صالح را نمی‌دهیم، و این اعمال را در نظرش سخت و دشوار می‌سازیم تا او با انجام ندادن آن اعمال آماده عذاب شود، و چنین کسی وقتی که در حفره قبر و یا در جهنم وورطه هلاکت سقوط می‌کند مالش چه دردی از او دوا می‌کند و چه سودی برایش دارد؟ این معنا در صورتی است که (ما) استفهامی باشد، اما اگر (ما) نافی باشد، معنا این است که چنین کسی در وقتی که به ورطه هلاکت می‌افتد مالش به دردش نمی‌خورد.

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (12):

مسئلاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است. که راه هدایت و گمراهی را برای مردم روشن و معلوم کنیم، و راه راست و کج را توضیح دهیم. مانند فرموده الله متعال: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ 29 كهف». (و بگو: حق از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود).

«عَلَيْنَا»: بر ما است. «الْهُدَىٰ»: رهنمود. راهنمایی. ارائه طریق.

«وَأِنْ لَّنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ» (13):

و همانا دنیا و آخرت متعلق به ماست «لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ»: آن جهان و این جهان. مقدم شدن آخرت بر دنیا، به خاطر اهمیت فراوان و مقصود اصلی بودن آن است. یعنی اینکه ابتدا و انتهای هرکاری هم به دست ما است. اگر می‌خواهید آخرت خوبی داشته باشید، راهش التزام و تبعیت از هدایت است و اگر می‌خواهید دنیای خوبی را داشته باشید، راه رسیدن به این دنیای خوب و به دور از نگرانی‌ها، التزام و تبعیت از این هدایت است و اگر می‌خواهید هم دنیا و هم آخرت خوبی را با همدیگر داشته باشید، باز هم راهش التزام و تبعیت از این هدایت است.

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ» (14):

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله ور میشود و زبانه میکشد.

«فَأَنْذَرْتُكُمْ»: «شما را به آن ترساندم؛ هشدار دادم.»

«نَارًا تَلَطَّى»: «آتشی که زبانه می کشد.»

فَأَنْذَرْتُكُمْ: از ماده‌ی اِنذار و از ریشه‌ی نذر است. به معنی ترساندن و نذر عبارت است از این‌که انسان بدون دخالت شریعت، بر خود انجام کاری را واجب گرداند و برای رسیدن به مطلوب خودش بخواهد از چیزی و یا چیزهایی بگذرد. وقتی کسی می‌گوید: نذرت لله امرأ: چیزی را برای الله نذر کردم؛ بر او انجام آن کار بدون اینکه از طرف الله بر او تکلیف شده باشد، واجب می‌گردد و ترس و بیمی در دل پیدا می‌شود که مبدا آن مطلوب محقق نشود. اِنذار از همین ریشه است، یعنی ترساندن؛ و نذر یعنی ترسیدن و ترساندن؛ یعنی اخباری که در آن ترساندن و خوف باشد. در مقابل اِنذار، تبشیر است، یعنی اخباری که در آن سرور و شادمانی باشد. مُنذر یعنی کسی که انسان را از عاقبتی که پیش رو دارد، می‌ترساند و مُبَشِّر یعنی کسی که انسان را به عاقبتی که در پیش دارد، مژده می‌دهد. و در حقیقت در فرهنگ دین و قرآن اِنذار انبیا، خادم تبشیر آن‌هاست و مبشر بودن انبیا مقدم بر منذر بودن آن‌هاست؛ زیرا رحمت الله بر غضبش سبقت دارد. و قرار نیست انبیا کسی را از درگاه رحمت وسیع الله ناامید بگردانند، بنابراین مناسب نیست که ابتدای کار با اِنذار آغاز شود، مگر در مواردی که با تبشیر نتوان کار مثبتی را انجام داد و ما هم در پیروی از دستورات الله و روش پیامبر باید در تبلیغ و دعوت به دینداری، تبشیر را اساس کار بدانیم و اِنذار نیز به عنوان خادم هرکجا که لازم شد، حضور پیدا کند. (بنقل از: ترجمه معانی قرآن)

«لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (15):

هیچ کسی بدان داخل نمی‌شود و در آن ماندگار نمی‌ماند، جز کافر شقاوت‌پیشه‌ای که از هدایت روگردان است، هلاکت را اختیار کرده، از ایمان مانع می‌شود و از شیطان پیروی می‌نماید.

در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا شَقِي، قِيلَ: وَمَنِ الشَّقِيُّ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِطَاعَةِ وَلَا يَتْرُكُ لِلَّهِ مَعْصِيَةً». «در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای الله فرو نمی‌گذارد».

گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاک‌رفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آن‌ها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر الله متعال و پیامبران و کتاب‌های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به الله متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آن‌ها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود در حالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را بر حسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند.. «تفسیر انوار القرآن»

«الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (16):

همان کسانی که قرآن عظیم الشان را تکذیب می‌کند، از فرمان الهی رو می‌گردانند، از رسالت‌ها انکار می‌ورزد، اوامر شریعت را ترک می‌نماید و نواهی را انجام داده است. همچنان به ردّ روایات می‌پردازد و به دین عمل نمی‌نماید.

«تَوَلَّى»: پشت کرد. رویگردان شد (تفصیل آن مطالعه شود در آیه 205 سوره بقره و آیه 82 سوره آل عمران و آیه 29 سوره نجم).

«وَسَيَجْزِيٰهَا الْأُنْثَىٰ» (17):

و بزودی افرادی که با تقواترند از آن آتش هولناک دور می‌شوند، یعنی شخص که «أُنْثَى» عادت به طاعت کامل حق باشد، و مال خود را در راه خداوند، بدین خاطر صرف میکند که از گناهان پاک باشد، چنین شخصی از آتش اهل جهنم، دور نگه داشته میشود، اگرچه الفاظ این آیه کریمه عام و شامل هر کسی می‌باشد که مال خود را در راه خدا انفاق کند، ولی از شان نزول آیه طوری معلوم می‌گردد که در اصل، مراد از این لفظ «انثی» حضرت ابو بکر صدیق (رض) است.

ابن ابی حاتم از عروه روایت کرده است که هفت از مسلمانان چنان بودند که مشرکین مکه آنها را برده و غلام خود قرار داده بودند، وقتی که آنها مسلمان شدند، به گونه های مختلفی تحت شکنجه و آزار قرار گرفتند، حضرت ابو بکر صدیق با صرف نمودن اموال خویش، آنها را از کفار خرید و آزاد کرد، و بر این آیه نازل گردید. (مظهری) و مناسب به آن آخرین جمله آیه چنین است: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» یعنی بردگانی که حضرت صدیق اکبر با صرف پول زیاد آنها را خرید و آزاد نمود، احسان قبلی بر ذمه ی او نداشته که او در پاداش آن چنین اقدامی را کرده باشد، بلکه «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» مقصود او غیر از رضای خداوند متعال چیزی دیگری نبود.

در مستدرک حاکم از حضرت زبیر منقول است که حضرت ابوبکر صدیق عادت داشت که هر گاه مسلمانی را در دست کفار اسیر می‌دید، او را می‌خرید و آزاد می‌کرد. و این افراد عموماً از مردمان مستضعف بودند، والد حضرت ابو بکر صدیق ابو قحافه به او فرمود: وقتی تو این بردگان را آزاد می‌کنی، این طور بکن که چنان برده های را آزاد کن که قوی و بهادر باشد، تا که آنها فردا در مقابل دشمنان تو، به درد تو بخورند، و بتوانند، از تو حفاظت کنند، حضرت ابو بکر صدیق فرمود: مقصودم از آزاد کردن آنها استفاده نیست، بلکه فقط خواهان رضای خداوند می‌باشم. (مظهری)

«الْأُنْثَى»: پرهیزگارترین.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (18):

آن کسی که مال و دارائی خود را (بدون سمعه و ریا و بدون امتنان و اذیتی، در راه الله خرج می‌کند و) میدهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد.

«يَتَزَكَّى»: خود را پاک می‌دارد و پاکیزه می‌کند، حال یا بدل از فاعل است.

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ» (19):

هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش جواب گوید و از سویی او آن) نعمت جزا داده شود.

«تُجْزَىٰ»: نعمت جزا داده شود، سپاس گفته شود.

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (20):

بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش میباشد.
 «إِبْتِغَاءً»: خواستار شدن. طلبیدن. «وَجْهِ»: ذات (مراجعه شود به سوره: انعام/ 52، سوره کهف/ 28، و سوره قصص/ 88).

«وَلَسَوْفَ يَرْضَى» (21):

قطعاً (چنین شخصی، از کارهایی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پادشاهانی که از پروردگار خود دریافت میدارد) خوشنود خواهد شد.
 «لَسَوْفَ يَرْضَى»: راضی خواهد بود. راضی خواهد شد، یعنی کسی که مال خود را صرف نمود و رضای الهی را در نظر گرفت، استفاده شخصی مورد نظرش نبود، خداوند او را در روز قیامت از خود نیز راضی می گرداند. و او را به نعمت های عجیب و دایم در بهشت نایل می گرداند.

انفاق:

علماء در تعریف انفاق می فرمایند: یکی از وظایف مهم افراد در یک مجتمع اسلامی، کمک و دستگیری از نیازمندان، مساکین و فقرا است، هر کس به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مسولیت دارد که خلاء های موجود در زندگانی افراد را جبران و کمبودهای آنان را پاسخگو باشد. همان گونه که خداوند نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری امتحان می کند، ثروتمندان را نیز این گونه می آزماید.
 کمک به افراد نیازمند، فقیر و بی بضاعت اگر همراه با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گرفته باشد، دارای تأثیرات بی شماری است. برخی از آثار آن انرا انسان در همین جهان مشاهده کرده می تواند و برخی دیگری از این آثار در جهان دیگر، به عنوان پاداش های اخروی، برایش ظاهر می گردد. در تعداد کثیری از احادیث نبوی و روایات اسلامی به برخی از این آثار اشاره شده است؛ از جمله پیشگیری حوادث و مرگ های ناگهانی و دور شدن بلاها و گرفتاری ها.

انفاق در قرآن:

در قرآن کریم در باره انفاق سفارشات بسیاری شده است و در راه این انفاق نیز رعایت اخلاص بسیار سفارش شده است. در قرآن کریم آیه ای آمده است که هدف نهایی انفاق یعنی عدم دلبستگی به علاقه مندی ها را بیان می کند.
 «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - 92 آل عمران» (هرگز به مقام بر (نیکی) نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید) آیه انفاق: آیه 274 سوره بقره به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند و برخی آن را «آیه انفاق» گفته اند «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» کسانی که ثروت و دارایی های خویش را در شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

به گفته برخی از مفسران، انفاق کنندگان باید در انفاق خود هنگام روز یا شب، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند. از آن جا که دلیلی برای اظهار انفاق به نیازمندان نیست، آن را پنهان سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود و هم خلوص بیشتری در آن باشد و از آن جا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق دیگران

در کار است و انفاق، جنبه شخصی ندارد، تا موجب احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و امور خیریه و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد، آشکارا انفاق کند.

اخلاص و ریا در انفاق:

از آیات قرآن استفاده می شود که اخلاص دارای درجات مختلفی است، و فضل و بخشش حق تعالی به هر شخصی به اندازه اخلاص اوست، سنگینی و سبکی ترازوی اعمال در آخرت به درجه اخلاص بستگی دارد. در سوره بقره وضعیت کسانی که اموالشان را در راه رضای خدا انفاق می کنند، به باغی تشبیه نموده که در زمین نیکو باشد و بارانی بسیار بر آن ببارد و ثمرش را دو برابر ثمر دهد و یا دست کم بارانی اندک بر آن ببارد. بنابراین، همچنان که زمین نیکو همیشه ثمری نیکو می دهد، عمل صالح خالص نیز پیوسته نتیجه ای نیکو دارد و عنایت الهی شامل آن می شود؛ چراکه خداوند بر اعمال انسان بینا است و از میزان اخلاص اعمال او آگاه است. «و الله بما تعملون بصیر» قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدْوٰی وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (بقره 263) گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است. این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است.

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره مینمایید، و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است.

بخل:

بخل در لغت در مقابل اعطاء جود و بخشش است. اگر شخصی ثروت و دارایی خویش را در جای مناسب و شایسته صرف کند، بحیث جواد و بخشنده شناخته می شود؛ اما اگر از صرف دارایی خویش در جای شایسته خودداری کند، بخل ورزیده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه ۱۰۹، «بخل»). کلمه بخل ۱۲ بار و در ۷ آیه (آل عمران، آیه ۱۸۰؛ نساء، آیه ۳۷؛ توبه، آیه ۷۶؛ محمد، آیات ۳۷ و ۳۸؛ حدید، آیه ۲۴؛ لیل، آیه ۸) به صورت های مصدری، فعل ماضی و فعل مضارع به کار رفته است. در آیات ۵ تا ۸ سوره لیل، این کلمه در کلمه «اعطاء» قرار گرفته که به معنای بذل و بخشش است. بنابراین، کسی که اهل بذل و بخشش نیست، اهل بخل است. بنابراین، در فرهنگ اصطلاحات و مفاهیم قرآنی، بخل، مفهوم وسیع تری داشته و به مواردی مانند ترک کارهای خیر و جهاد و انفاق، احسان و مانند آن هم اطلاق شده است. به هر حال، بخل در فرهنگ قرآنی، دارای بار معنایی گسترده تر از معنای لغوی آن است. از این رو برخی بخل را ضد کرامت و بزرگواری دانسته و آن را به معنای منع و امساک گفته اند؛ چرا که انسان بخیل از دادن چیزی به دیگران امساک می کند و مانع از بهره مندی دیگران از آن می شود.

آثار زیانبار بخل:

هر یک از مراتب بخل آثاری دارد، ولی شکی نیست که بخل به معنای مطلق امساک در انفاق مال، نشانه ای از کفران نعمت است؛ زیرا خداوند نعمت های زیادی را به انسان بخشیده تا با بهره مندی از آنها بتواند خود و دیگران را برای ابدیت بسازد.

اگر انسان از عقل خویش بهره نبرد و در سفاقت و جهالت بماند و در حقیقت تعقل نورزد، کفران نعمت کرده است؛ زیرا خداوند عقل را داده تا انسان خدا و خود را بشناسد و حکمت و فلسفه زندگی خود را بیابد و به درستی در مسیر خدایی و ربانی شدن گام بردارد. کسی که نعمت ها را انبار می کند و از آن به شایستگی استفاده نمی کند، کفران نعمت کرده است. گاه این بخل درباره خودش است و نعمتی را در اختیار دارد و به کار نمی برد و گاه نسبت به دیگری است و آن نعمت را نه تنها به دیگری نمی دهد بلکه دیگران را نیز به بخل ورزی فرمان می دهد و تشویق میکند. (نساء آیه ۳۷؛ المیزان، ج ۴، صفحه ۳۵۵) کسانی که نعمت های الهی را به شایستگی مورد استفاده قرار نمی دهند، درحقیقت منکر قیامت و رستاخیز و پاداش آن هستند. از این رو خداوند بخل را نشانه ای از بینش و نگرش نادرست افرادی میداند که قیامت و پاداش آن را منکر هستند. (لیل، آیات ۸ و ۹)

استفاده کردن از میوه باغ بیگانه:

قبل از همه باید گفت، آنده از درختان میوه که در سر راه عام بدون چهار دیوالتی قرار دارند، و از میوه آن استفاده بعمل آید، از دید شرعی کدام ممانعت نداشته، زیرا این درختان ملک عامه مسلمین است و ترک آن درختان بدون وجود محافظ و یا هم دیور، دلیلی بر اجازه و اباحه خوردن میوه های آنهاست.

حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای کسی که مثلاً از باغی عبور می کند اجازه دادند از میوه آن باغ و بستان بخورد ولی نباید فراموش کرد که جمع کردن میوه و بردن آن با خود، اجازه نمی باشد، البته این اجازه نبوی در مورد باغ و بستانی بود که مالک دارد، با این وصف خوردن از میوه و ثمرات درختانی که جزو اموال عامه هستند به طریق اولاً جایز است.

ابن عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «مَنْ دَخَلَ حَائِطًا فَلْيَأْكُلْ وَلَا يَتَّخِذْ حُبْنَةً» ترمذی (1287) و ابن ماجه با این لفظ روایت کرده: «إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ وَلَا يَتَّخِذْ حُبْنَةً» ابن ماجه (2301) و صححه الألبانی فی صحیح الترمذی. یعنی: «هرکس وارد باغی شد می تواند از میوه آن بخورد ولی دامن خود را از آن پر نکند» و در لفظ دیگری چنین روایت شده: «هرگاه یکی از شما از باغی عبور کرد می تواند از میوه آن بخورد ولی آغوش خود را از آن پر نکند».

و در حدیث دیگری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا أَتَيْتَ عَلِيَّ رَاعٍ فَنَادِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلَّا فَاشْرَبْ فِي غَيْرِ أَنْ تُفْسِدَ، وَإِذَا أَتَيْتَ عَلِيَّ حَائِطٍ بُسْتَانٍ فَنَادِ صَاحِبَ الْبُسْتَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلَّا فَكُلْ فِي أَنْ لَا تُفْسِدَ» ابن ماجه (2300) و صححه الألبانی فی صحیح ابن ماجه.

یعنی: «هرگاه نزد (گله) چوپانی رسیدی سه بار (چوپان) را صدا بزنی، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی بقدر نیاز شیر بنوشی بدون آنکه زیاده روی کنی، و هرگاه به باغی رسیدی صاحب بستان را سه بار صدا بزنی، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی از میوه آن بخوری بدون آنکه زیاده روی کنی». این احادیث دلالت میکنند که خوردن از میوه باغ دیگران جایز است، البته بشرطیکه ابتدا سه بار صاحب باغ را صدا کند (مثلاً بگوید: ای صاحب این باغ) اگر پاسخ داد از او کسب اجازه کند، و اگر پاسخی نداد می تواند بقدر نیاز از میوه باغ او بخورد بدون آنکه بخواهد زیاده روی کند و مقداری هم با خود حمل کند و ببرد.

امام ابن قدامه در کتاب (المغني) (332/9) آورده: «امام احمد گفته: اگر (باغ) دیوارکشی نشده بود (يعني اطراف باغ را با موانعي نگرفته بودند) در آنصورت اگر گرسنه بود از (میوه باغ) بخورد، و اگر گرسنه نبود پس چیزی از آن نخورد. و گفته: چندین تن از اصحاب پیامبر صلي الله عليه وسلم چنین کردند، اما اگر بر اطراف (باغ) دیوار کشیده شده بود، از آن مخور؛ زیرا این دیوار مثل حریم (برای آن باغ) است (و دلالت بر عدم اجازه مالک باغ دارد).. و از ابوزینب تیمی روایت شده که گفت: با انس بن مالک و عبدالرحمن بن سمره و ابو برده (از اصحاب پیامبر صلي الله عليه وسلم) مسافرت کردم و آنها از بستان و باغ عبور می کردند و از آن می خوردند. و این قول عمر و ابن عباس و ابوبرده نیز هست. عمر گفته: بخور ولی از آن نبرید. و باز از امام احمد روایت است که گفته: از میوه زیر درخت بخور، و اگر زیر درخت میوه ای نیافتاده بود پس نباید از میوه مردم بخوری.. و سنگ و چوپ به میوه پرتاب مکن، زیرا با اینکار خراب می شود (و این زیاده روی است)....»

پس اگر (اطراف باغ) دیوارکشی شده بود، داخل شدن به آنجا جایز نیست؛ به دلیل این گفته ابن عباس رضي الله عنه: اگر بر گرد آن دیوار بود این حریم (باغ تلقی) می شود، پس از آن مخور، و اگر بر گرد آن دیوار نبود، ایرادی ندارد (از میوه آن بخوری). وانگهی؛ دیوارکشی باغ دلالت می کند که مالک آن بخیل و تنگ نظر است و به (خوردن میوه های باغش) اجازه نمی دهد».

اما شیخ ابن عثیمین می گوید: «مشروط (کردن جواز یا عدم جواز خوردن میوه) به وجود دیوار دور آن محل نظر است؛ زیرا الفاظ حدیث اینگونه است: (من دخل حائطاً) یعنی هرکس وارد حائطی شد، و حائط آنچیزی که دور چیزی را احاطه می کند، و بر این اساس فرقی بین نخلستانی که دور آن حائطی باشد با باغی که دور آن حائط نشده نیست، و آنچه از سنت روشن می شود؛ شرط (تنها) اینست که علاوه بر خوردن چیزی باخود نبرد، و به درخت چیزی پرتاب نکند بلکه با دستش میوه را بچیند، و یا اگر بر زمین افتاده (از آن بخرد). همچنین شرط شده که سه بار مالک (باغ) را صدا زند، اگر جواب داد از او اجازه بگیرد، و اگر پاسخ نداد از آن بخورد، این آنچیزی است که حدیث بر آن دلالت می کند، و امام احمد رحمه الله نیز بر همین رأی است. ولی جمهور معتقدند که اینکار جایز نیست و احادیث وارده را بر اوائل اسلام یا اوائل هجرت حمل نمودند آن زمانی که مردم فقیر و نیازمند بودند ولی در صورت نبود نیاز جایز نیست، ولی رأی صحیح انست که این (حکم) عام است (چه فرد محتاج باشد یا نباشد) «الشرح الممتع» (339/6).

بطور خلاصه:

خوردن از میوه درختان که در کنار سرک ها، جاده و راه های عمومی وبخصوص درختانی که صاحب مالکی ندارند جایز است، همچنین خوردن از میوه و ثمره باغ و بستانی که مالک دارد با رعایت شروط سابق جایز است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الضحی جزء - (30)

سورة الضحی «مکه» نازل شده داراي يازده آیه میباشد

وجه تسمیه:

این سوره مبارکه بدان جهت «ضُحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن «وَالضُّحَىٰ ۱» [الضحی: 1] است و الله متعال در آن به «ضُحی» که آغاز روز است، قسم خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی (رح) نقل شده است که فرمود: گفتن «الله اکبر» یا «الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر» در آخر سوره «ضُحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدتی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماماً بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. اما این کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

پیوند و ارتباط سوره الضحی با سوره اللیل:

چون الله متعال سوره لیل را پایان داد به اینکه اتقی را آن قدر ثواب بدهد تا راضی شود، سوره ضُحی را افتتاح نمود به اینکه پیامبرش را خشنود نماید به آنچه به او در روز قیامت از کرامت و مقام عطا نماید.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الضحی:

سورة «الضحی»، در مکه مکرمه و برای دلداري پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم نازل شده است.

سورة «الضحی» از جمله سوره هاي مكي بوده، داراي (1) رکوع، (11) يازده آیت، (40) چهل کلمه، (166) یکصد و شصت و شش حرف و (68) شصت و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

این سوره در شرایط در مکه مکرمه نازل گردید، که نزول وحی برای مدت کوتاهی بر پیامبر صلي الله عليه وسلم قطع شده بود، از یک سو قطع مؤقتي نزول وحی، باعث اضطراب و پریشانی پیامبر صلي الله عليه وسلم بود، و نمی دانست که چرا وحی بالایش قطع شده و در فکر و تشویش این بود که گویا اشتباهی از او سرزده و از این بابت پروردگار مهربانش از او ناراض شده و یا هم کدام علت دیگری در میان بود! از سوي دیگر تبلیغاتی وسیع در بین دشمن در جریان بود و آنان در این تبلیغات خویش می‌گفتند: خدای که محمد صلي الله عليه وسلم ادعای رابطه وحی را با او داشت، وی را تنها گذاشته، رابطه اش را با او قطع کرده، این خدا که پیامبر مدعی ارتباط آن بود، خدا

نه بلکه جن بود که پیامبر را وسوسه میکرد و او آنرا وحی الهی می پنداشت، این جن، دیگر با قطع رابطه نموده است.

درگیرودار این تشویش و پریشانی و تبلیغات شدید دشمن بود که این سوره نازل شد و طی آن پروردگار با عظمت ما، به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان خاطر داده شد که پرودگارت ترا نه کنار گذاشته و نه دشمن پنداشته، بلکه در قطع مؤقت وحی حکمتی بی نهایت حکیمانه مضمّن است، مثل که در آمدن شب بعد از سپری شدن گرمای شدید روز مضمّن است.

اسباب نزول سوره «الضحی»:

در باره اسباب نزول سوره «الضحی»: (در تفسیر معارف القرآن دانشمند شهیر جهان اسلام مولنا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) مینویسد:
در بخاری و مسلم روایت حضرت جندب بن عبد الله آمده است: و ترمذی از حضرت جندب روایت کرده است که روزی انگشت آن حضرت مجروح گردیده و از آن خون جاری شد، آنحضرت فرمود: آن انت الاصبع دمیت وفي سبیل الله مالمیت یعنی، تو انگشتی بیش نیستی که خون آلوده شده آی، و در راه خدا به تو مشقت وارد شده است (لذا باکی نیست) حضرت جندب با ذکر این واقعه، فرمود که پس از این، (ظرف چند روزی) حضرت جبرئیل وحی نیاورد، پس مشرکان مکه به طعنه زنی پرداختند، که خدای محمد صلی الله علیه وسلم، او را رها ساخته و از او ناراضی شده است، بر این واقعه این سوره نازل گردید.

در روایت حضرت جندب که در بخاری آمده است چنین یاد اوری شده که دوشبی آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای نماز تهجد بلند نشد، بحثی از تاخیر وحی در آن نیست، و در روایت (ترمذی) بحثی از بلند نشدن برای نماز تهجد نیست، فقط بحث از تاخیر وحی است، روشن است که در این دو روایت نمی تواند تعارضی باشد، امکان دارد هر دو امر اتفاق افتد، راوی گاهی این را ذکر کرده باشد و گاهی آن دیگر را، و آن زنی که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم طعنه زده بود (ام جمیل) همسر ابو لهب بود، چنان که در روایات دیگر آمده است، وقایع تاخیر وحی چند بار اتفاق افتاد، یکی هنگام شروع نزول قرآن واقع شد، که به آن زمان فترت وحی اطلاق گردیده است و این از همه طولانی تر بود.

یکی دیگر زمانی پیش آمد که مشرکان یا یهود، نسبت به حقیقت روح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کردند، آن جناب صلی الله علیه وسلم وعده ای جواب را به بعد موکول کرد اما از گفتن آن شاء الله را فراموش کرد، و در اثر آن چند روزی در نزول وحی تاخیر پدید آمد، لذا مشرکان به طعنه زنی پرداختند که خدای محمد صلی الله علیه وسلم از او ناراضی شده و او را رها ساخته است، اینگونه وقایع سبب نزول سوره ی «ضحی» قرار گرفتند، لازم نیست که همه ی این وقایع به یکبار پیش بیاید، بلکه میتواند عقب و جلو قرار گیرند.

طبرانی، ابن ابوشیبہ در «مسند» خود واحدی و دیگران به سندی که در آن نام شخصی است که شناخته نشده از حفص بن سعید قرشی از مادرش و او نیز از مادرش خوله که خدمت گزار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود روایت میکنند: چوچه سگی وارد خانه پیامبر صلی الله علیه وسلم شده و به زیر تخت رفته و در همانجا مرده بود، رسول الله

صلي الله عليه وسلم چهار روز در انتظار ماند وحي نيامد. گفت: اي خوله در خانه فرستاده خدا چه رخ داده است که جبرائيل آمين نمي آيد، با خود گفتم: بهتر است خانه را جمع وجور و تنظيم نمايم، زمانیکه زیر تخت را جارو مي زد، لاشه چوچه سگي را که در آنجا مرده بود بيرون آورد.

رسول الله صلي الله عليه وسلم در حالي که در میان پيراهن خود مي لرزيد آمد و هر وقت که وحي نازل مي شد در آن حال اندام مبارک اش مرتعش مي گرديد، نگاه خدای بزرگ «وَالضُّحَى... تا... فترضي» را نازل کرد.

حافظ ابن حجر گفته است: موضوع دير آمدن جبرئيل به سبب چوچه سگ مرده مشهور است اما سبب نزول آيه بودنش غريب بلکه شاذ مردود است.

ابن جرير از عبد الله بن شداد روايت کرده است: خديجه (رض) به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت: فکر مي کنم خدايت از تو بيزار شده است. پس اين آيه نازل شد. همچنان از قول عروه روايت مي کند: جبريل آمين بسيار دير به حضور پيامبر صلي الله عليه وسلم نيامد و آن بزرگوار شديداً بي تاب شد. ام المؤمنين خديجه گفت: فکر مي کنم پروردگارت از تو بيزار شده است که اين همه بيتابي از تو ديده مي شود. پس اين آيه نازل شد. هر دو روايت مرسل و روايان آنها ثقه و راستگو هستند.

حافظ ابن حجر ميگويد: ظاهراً معلوم مي شود که ام جميل و خديجه هر دو اين سخن را گفته اند. خديجه (رض) براي اظهار همدردی و ام جميل پيامبر را سرزنش کرده است.

محتوای سورة «الضحی»:

طبق برخي از روايات وقتی پيامبر صلي الله عليه وسلم بر اثر تاخير و انقطاع موقت وحي پريشان و ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود، اين سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاك پيامبر صلي الله عليه وسلم نشست. اين سوره با دو قسم آغاز می شود، سپس به پيامبر صلي الله عليه وسلم بشارت می دهد که پروردگار هرگز تو را رها نساخته است.

بعد به او نوید و مژده می دهد که خداوند آنقدر به او عطا می کند که خشنود شود. و در آخرين مرحله، گذشته زندگانی پيامبر صلي الله عليه وسلم را در نظر او مجسم می سازد که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترين لحظات زندگی حمايتش نموده است.

و لذا در آخرين آيات به او دستور می دهد که (به شکرانه اين نعمتهای بزرگ الهی) با يتيمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت الله را بازگو نمايد.

ترجمه و تفسیر سوره الضحی

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالضُّحَى ﴿١﴾ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴿٣﴾ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ﴿٤﴾ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴿٥﴾ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ﴿٦﴾ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ﴿٧﴾ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

ترجمه موجز سوره الضحی:

«وَالضُّحَى» (1) قسم به چاشتگاه (هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فراگیرد)،
«وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» (2) و قسم به شب در آن هنگام که آرام گیرد، (تیره و سیاه شود)
«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3) که خدای تو هرگز تو را وانگذاشته (و به دشمن نگرفته)
«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4) و حتماً آخرت و آینده، بهتر است برای تو از نخست (و گذشته)
«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5) و بزودی پروردگار به تو خواهد داد و بخشید تا تو راضی شوی.
«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (6) آیا یتیم نیافت و پناه داد؟!
«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (7) و تو را گم شده یافت و هدایت کرد، و تو را از دین و دانش نا آگاه یافت، و به شریعت و احکام آن را نمود.
«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (8) و تو را فقیر یافت و بی نیاز ساخت،
«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (9) پس تو (ای محمد) حال که چنین است یتیم را دل مشکن و حق او را مگیر،
«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10) و سائل را از خود مران،
«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11) و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن! (و نعمت های پروردگارت که پیامبری و قرآن است به مردم خبرده و برسان و بخوان با آن نیکوئی که با تو کرد).

تفسیر سوره

«وَالضُّحَى» (1):

(قسم به ضحی) ضحی نام وقت بالا آمدن آفتاب در آغاز روز است. یعنی: قسم به روشنایی روز.

دلیل قسم: بیان خبر مهم، از اسلوب عرب و برای جلب توجه است.
منظور از روشنایی و نور، محمد صلی الله علیه وسلم است که در تاریکی شرک، نور هدایت بودند.

باید گفت که: روشنی روز و تاریکی و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهی است که مورد قسم پروردگار با عظمت قرار گرفته است.

«وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» (2):

(و قسم به شب چون بپوشد) اصمعی میگوید: «سجو شب، پوشیدن آن روز راست،

مانندي که شخص جامه را بر خويشتن مي پوشاند». دليل اين که حق تعالي در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در اين سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضيلت هر يك از شب و روز مي باشد زیرا شب فضيلت سبقت را دارد و روز فضيلت نور را، دليل اين که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهميت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت مي کند و دليل اين که مخصوصاً از وقت چاشت يادآوري کرد اين است که اين وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آنها با يك ديگر بعد از تنهائي شب است.

ابن عباس (رض) فرموده است: سَجَى یعنی با تيرگيش روی آورد. (خازن ۲۵۸/۴).
نظريات و آراي مفسران در تفسير آيه:

- 1 - قسم به شب چون آرام گيرد.
- 2 - قسم به شب چون تاريخی همه جا را فرا گيرد.
- 3 - قسم به شب چون همه جا را سياه و تار می کند.
- 4 - قسم به شب چون طولانی است و برای عبادت و نماز، فرصت است.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3):

جواب قسم اين است: «پروردگارت تو را و انگذاشته» بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده است.

مفسرين در تفاسير خويش مي نويسند «والضحی» به معنای نور است و با نزول وحی تناسب دارد و «واللیل» به معنای شب است و با انقطاع وحی تناسب دارد و آیه مذکور به اين معناست که خداوند با پيامبر قهر نيست!
بدین وسیله سخن مشرکین را رد کرده است که می گفتند: خدا محمد را رها کرده است. و جواب قسم همان است.

«مَا وَدَّعَكَ»: تو را ترک و رها نکرده است. به ترک تو نگفته است. «وَدَّعَ»: یعنی خداحافظی کرد. «وَدَّعَكَ» یعنی از تو خداحافظی کرد. «مَا وَدَّعَكَ» یعنی از تو خداحافظی و وداع نکرد.

«مَا قَلَى»: یعنی عصبانی نشد و دشمن نداشته است.

«وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4):

(و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست) در این آیه متبرکه می توان نقاط مهم ذیل را به برسی گرفت:

اول اینکه؛ گفته شده است که آخرت برایت بهتر از دنیا است.

دوم اینکه؛ «آینده ای» بهتر و روشنی نسبت به گذشته در انتظار تو است.

سوم: اینکه تابش وحی بر تو، پس از این توقف، در حالت بهتر و آسان تر از سابق خواهد بود، در گذشته در یافت وحی بر تو شاق و دشوار می گذشت، ولی در آینده بشکل بهتر و آسان تر آنرا آخذ و در یافت خواهی کرد.

سیرت نویسان می نویسند که: در برخی از اوقات در یافت وحی بر پيامبر صلي الله عليه وسلم چنان دشوار می گذشت که در سرمای سخت زمستان از همه وجودش عرق سرازير می شد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر روی بوريا خوابیده بودند و درشتي بوريا بر پهلوي مبارك اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلويشان کردم و گفتم: یا رسول الله! آیا به ما اجازه نمی دهید که چیزی را بر روی بوريا براي شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لي وللدنيا، إنما مثلي ومثل الدنيا كراكب ظل تحت شجرة ثم راح وتركها: مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواري است که لختي در زیر درختي درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترك نموده است».

طبراني در «معجم اوسط» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله فرمود: «شهرها و سرزمین هايي را که امت بعد از من فتح مي کنند، براي اشکارا نشان داده شد و مشاهده آنها خرسندم ساخت، پس خدای بزرگ «وَلَا خِرَّةَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» را نازل کرد. (اسناد این روایت حسن است)

حاکم و بیهقي در «دلائل النبوه» و طبراني و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: شهرها و دهاتي که يکي بعد از دیگر مغلوب مسلمانان گردید و فتح مي شدند آشکارا به پیامبر نشان داده شد. پیامبر از مشاهده آنها بي نهایت خرسند گردید.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5):

«و البته پروردگارت به زودي به تو ميبخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلي علیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت براي امت را در آخرت «پس خشنود ميشوي» به این بخشش ها و پاداشها.

فترضی:

از مادهی رضایت است. رضا به حالتی گفته می شود که هیچ گونه اعتراضی در انسان از لحاظ درونی وجود نداشته باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی شفاعت را به او عطا می کند تا راضی شود؛ چون روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم امتش را به یاد آورد و فرمود: بار خدایا! امتم، امتم، و گریه را سر داد. آنگاه الله متعال به جبرئیل گفت: پیش محمد برو و از او بپرس چرا گریه می کنی؟ -در صورتی که الله به همه چیز آگاه است- جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و از او پرسید، پیامبر صلی الله علیه و سلم جریان را به او گفت، آنگاه الله به جبرئیل گفت: نزد محمد صلی الله علیه و سلم برو و به او بگو: در مورد امتش ما او را راضی خواهیم کرد، و او را ناراحت نمی کنیم. (اخراج از مسلم). همچنان در حدیث آمده است: از هر پیامبری درخواستی قبول می شود. تمامی پیامبران درخواست خود را در دنیا مطرح کردند، اما من درخواستم را شفاعت امتم در روز قیامت قرار داده ام. (اخراج از شیخان).

مفسر خازن در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: بهتر آن است ظاهر آیه منظور شود، تا شامل خیر دنیا و آخرت گردد؛ چون الله در دنیا پیروزی و غلبه بر دشمنان و کثرت پیروان و فتوحات فراوان را به او عطا کرد و دینش را غالب و پیروز گرداند و امتش را بهترین امت قرار داد. و در آخرت شفاعت عام و مقام محمود و غیره را به او عطا فرموده است؛ یعنی خیر دو عالم را به او داده است. (تفسیر خازن ۲۶۰/۴). «لباب التأویل فی معانی التنزیل» معروف به «تفسیر خازن» تألیف علی بن محمد بغدادی (م، ۷۲۵

(هـ) مشهور به خازن.)

همچنان در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذْنٌ لَا أَرْضِي وَ وَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمیشوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

شان نزول این آیه مبارکه:

شان نزول این آیه مبارکه مانند شان نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند: سرزمین هایی که بر امت آن حضرت صلی الله علیه و سلم فتح میشود شهر به شهر بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آنگاه نازل گردید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

بعد از اینکه وعدهی گرانقدر را به او داد، نعمت های دوران کودکی اش را به او یادآور شد، تا خدایش را سپاسگزار باشد و فرمود:

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (6):

«مگر تو را یتیم نیافت پس جایت داد؟» یعنی: پرودگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و کاکایت ابو طالب بود زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگامی که در شکم مادر شان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت سالگی تحت سرپرستی پدرکلان خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابو طالب کاکایش سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

مفسرین مینویسند: حکمت در این که الله عزوجل آن حضرت صلی الله علیه و سلم را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاع شان بپردازند چنان که وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه های صدق و صحت رسالت ایشان گردید.

در حدیث شریف آمده است که چون مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت صلی الله علیه و سلم به وی فرمودند: «اگر می خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (7):

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدین راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمیتوان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیا علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصون اند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است چنان که بیان شد.

ابن عباس (رض) است: یعنی در سن بچگی در دره‌های مکه گم شده بود. و عده‌ای نیز می‌گویند وقتی با کاکایش به شام رفته بود در راه از نزدکایش گم شد.

«ضالاً»: ضال در اینجا به معنی حیران است که تا حدودی معنی دقیقی است. یعنی پیامبر می‌دانست که عرب‌ها در جاهلیت هستند، می‌دانست که قومش به گمراهی افتاده‌اند، ولی نمی‌دانست که آنها را چگونه به مسیر الله هدایت کند، بنابراین حیران و سرگشته شده بود. «فَهْدَى» یعنی الله تو را هدایت کرد و آن هدایت را در اختیار تو گذاشت و به تو برنامه‌ای داد تا بتوانی مسیر تاریخ را تغییر دهی. تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد. خدیجه را مسخر تو گردانید (تنها موردی بود که زنی تمام غرورش را زیر پا گذاشت و به خواستگاری پیامبر رفت و این بسیار مهم است). هدایتی که تمام شخصیت تو را دگرگون کرد، هدایتی که به تعبیر خود قرآن در سوره‌ی نجم، الله تنها پیامبری که از میان تمامی پیامبران، تمام ابعاد شخصیتی او را تزکیه، گزینش و تأیید کرده، پیامبر اسلام است؛ زیرا الله دل، زبان و اخلاق و چشم و همه‌ی ابعاد شخصیتی پیامبر را تأیید کرده است.

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (8):

«و نیاز مندت یافت و بی نیاز ساخت» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله مند و بی مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی که به‌تو از طریق فتوحات سر زمین‌ها و اماکن کفار بخشید.

یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختن به روزی اندک چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لَيْسَ الْغَنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلَكِنْ الْغَنَى غِنَى النَّفْسِ: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی‌نیازی نفس است».

عائل: یعنی فقیر و عیال‌وار. از ماده‌ی عال، یعول است. یعنی کسی که عیال‌وار است و درآمد او کفایت نمی‌کند.

فاغنی: از ماده‌ی غنی است، به معنی حالتی که مثل رضا در انسان ایجاد می‌شود و احساس نیاز به هیچ‌کس و هیچ چیزی پیدا نمی‌کند. یعنی بی‌نیاز کرد. بعد از این که سه نعمت را بر او بر شمرد، ایشان را به سه چیز توصیه کرده و می‌فرماید:

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَفْهَرْ» (9):

«پس اما یتیم را پس خشونت مکن» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به‌سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور.

وجود اطفال یتیم که پدر یا والدین خود را در طفولیت از دست داده‌اند در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. در همه‌ی ادیان الهی ابراهیمی به این کودکان توجه بعمل آمده است و بر ضرورت تعهد در برابر آنان، حفظ حقوقشان و اظهار لطف به آنان تأکید میکنند. پروردگار با عظمت ما پیروان ادیان الهی از جمله به بنی اسرائیل هدایت به نیکی به ایتام نموده و از جمله عهدی است که خداوند از بنی اسرائیل در مورد گرفته شده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينَ؛ (سوره بقره آیه 83) «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید.»

این آیه ی شریفه، احسان به چند گروه را از وظایف ضروری اهل ایمان و از مصادیق اعمال شایسته دانسته است که یتیم نوازی از جمله آنان است؛ چرا که بندهای این میثاق، عام است و به بنی اسرائیل اختصاص ندارد؛ بلکه از اصول حقیقی دین الهی است که در همه ی شرایع مقدسه بوده است و تغییر نمیکند.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ» (بقره / 177) (نیکی (تنها) این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و از کار افتادگان و ... انفاق کند....) هکذا در (آیه: 152 سوره انعام) میفرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه.

قرآن کریم با تعبیرات گیرا و گویا، مسئولیت مردم و دولت اسلامی را در باره ی ایتام برشمرده است. این کتاب مقدس و آسمانی با برترین شیوه از ایتام تحلیل و بر رسیدگی به امور مادی و معنوی، فردی و اجتماعی آنان تأکید میکند. همچنین کوتاهی در سرپرستی آنها را توبیخ کرده، سبب کیفر دنیوی و اخروی میداند. قرآن مجید در آیات مختلف، نیکی و رسیدگی به امور مادی و معنوی افراد یتیم را پس از احسان به والدین و نزدیکان قرار داده و این نیکی را یکی از زمینه های سازندگی اخلاق و مبارزه با بخل، غرور و مفساد اخلاقی معرفی کرده است.

یتیم:

یتیم در لغت عرب، به شخص نا بالغ گفته می شود که پدرش را از دست داده (فوت کرده) باشد و پس از بلوغ این اسم از او برداشته شود. (لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، سوم، 1414 ق، ج 12، ص 645).

از دیدگاه شرع مقدس اسلام طفل یتیم با از دست دادن سایه ی پرمهر پدر، احساس خلأ و کمبود فراوان میکند که این خلأ با محبت و دوستی قابل جبران است.

مادران مهربان و دلسوز، این کمبود را تا حدودی جبران می کنند؛ ولی اسلام، همگان را مکلف کرده است تا در صورت وجود مادر یا سرپرست، او را در قبال این امر مهم یاری کنند و در غیر این صورت آنها را تحت حمایت خویش قرار دهند. دین مبین اسلام، حقوقی را در قبال ایتام واجب کرده است که شناخت آن حقوق، ما را در انجام وظایف و مسئولیت های ما کمک میکند.

قابل تذکر است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم با یتیمان به نیکی، شفقتی و مهربانی زاید الوصفی رفتار کرده و در حق آنان به نیکی هدایت و دساتیر متعددی در زمینه اهتمام و توجه در حق ایتام صادر فرموده است.

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10):

«و اما بر سائل چیغ نزن» یعنی: هرگاه فقیر، مسکین و نیازمند جهت رفع نیازمندیش به

عنوان کمکی از تو چیزی در خواست کرد، بر او چیغ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکي بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. قتاده فرموده است: یعنی گدا را با نرمش و گشاده‌رویی جواب ده. مفسران این آیه مبارکه را به دو معنا ترجمه و تفسیر فرموده اند:

اگر سائل را به معنای نیازمند جویای کمک بگیریم، معنای این عبارت آن خواهد بود که اگر توان کمک به او را داشتی که کمک کن و اگر هم نداشتی با نرمی و ملاطفت معذرت خواهی کن، ولی به هیچ وجه او را از خود مران و طرد نکن. از لحاظ این معنا، این دستور در جواب به این احسان الله متعال است که: «و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید.» اگر سائل را به معنای سوال کننده، یعنی کسی که درباره ی دین می پرسد بگیریم، معنای آن این خواهد بود که چنین کسی هر اندازه که نادان و به دور از فرهنگ و تربیت باشد و به ظاهر پرسش خود با مشکل ذهنی و فکری خود را به هر نحو غیر منطقی ای که مطرح کند، در هر حال با شفقت به او پاسخ بده و همانند انسانهای تندخوی مدعی علم و دانش آنان را نهیب نزن و طرد نکن. از لحاظ این معنا این ارشاد در پاسخ به این احسان خدای بلندمرتبه است که: «و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد.» ابوالدرداء، حسن بصری، سفیان ثوری و برخی دیگر از علما و مفسران، همین معنا را ترجیح داده اند، چراکه از لحاظ ترتیب کلام این ارشاد در پاسخ به ووجدك ضالا فهدی قرار می گیرد. (تفهیم القرآن)

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11):

درباره نعمت پروردگارت که آن را بر تو کامل ساخته سخن بگو، آثار رحمتش بر خویشتن را منتشر نما، نعمت‌های پروردگار کریم و منان را با شکران یادآوری کن و با جحد و انکار از آن‌ها چشم پوشی مکن. مفسر آلوسی فرموده است: یعنی تو یتیم و ره گم کرده و بینوا بودی، اما الله تو را پناه داد و هدایت و بی‌نیاز کرد. پس در این سه مورد نعمت الله متعال را فراموش مکن و نسبت به یتیم مهربان باش و به گدا رحم کن؛ چون خودت مزه‌ی یتیمی و بینوایی را چشیده‌ای، و مردم و بندگان را به راه راست هدایت کن همان‌طور که خدا تو را هدایت کرد. (تفسیر روح المعانی ۱۶۴/۳۰).

باید گفت که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم ثروت و دارایی از پدر به میراث نه مانده بود، او نه تنها درد محروم شدن از سر پرستی پدر را چشیده بود و در سن شش سالگی از آغوش پر عطف مادرش محروم شد، بلکه جوانی اش را در فقر، تنگدستی و ناداری سپری کرد، ولی دیری نگذشت که با ثروتمند ترین زن قریش، در قدم نخست او را شریک تجارت خود گرفت و سپس پیشنهاد ازدواج با او را داد و بدین ترتیب راه های بیرون رفتن از تنگدستی برویش گشوده شد.

در تفسیر «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» باید گفت که: «حَدِّثْ» از تحدیث مشتق شده که به معنای گفتن سخن می‌آید.

هدف از آن اینست که شما نعمت های پروردگار را پیش مردم بیان کنید، زیر این یکی از راه های شکر گزاری است، تا جایی که اگر کسی بر دیگری احسان کند به او دستور داده شده که از محسن سپاسگزاری نماید.

در حدیثی آمده است: کسی که بر احسان مردم شکر بجا نیاورد، او شکر الله را نیز بجا نخواهد آورد) «من لا یشکر الناس لا یشکر الله» (رواه احمد، ورواته ثقات، مظهری) در حدیثی دیگری آمده است که: هر کس بر دیگری احسان کند، او هم باید در عوض احسان او، احسان کند، و اگر توان مالی ندارد، در پیش مردم او ستایش کند، زیرا هر کسی در جمع مردم از کسی ستایش کرد، او حق سپاسگزاری را بجا آورد. (تفسیر مظهری)

یاد داشت: بجا آوری شکر هر نعمت، واجب است، شکر نعمت مال این است که از آن مقدری در راه الله با اخلاص نیت صرف کند، و شکر نعمت علم و معرفت این است که آن را به دیگران تدریس کند. (رواه البغوی عن جابر بن عبد الله، مظهری)

شکر گزاری از نعمت های الهی:

در آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: نعمت های پروردگارت را یاد آوری کن. یاد آوری کردن نعمت به معنای برتری جویی و فخر بر دیگران نباید باشد بلکه به معنای یادآوری نعمت هاست که انسان را شاکر و در مقام عبودیت تکامل بخشیده و باعث میشود کم تر، کم بود ها و درد ها را احساس کند، چرا که خداوند به قدری به ما نعمت داده است که اگر نعمتی هم گرفته شود نمیتوان شکر نعمت های دیگر را به جای آورد.

- انسانی که نعمت های خداوند را متذکر است در گرفتاری، سختی و بلاها هم دچار یأس و ناامیدی و اضطراب نمی شود و روحی آرام و قلبی مطمئن دارد. یاد آوری نعمت ها دو گونه است:

لسانی و عملی:

لسانی، که همان شکر گزاری و سپاس است.

عملی، که همان انفاق و بخشش در راه پروردگار است، بخششی بدون منت که حکایت از نعمت های فراوانی داشته باشد که خدای کریم به او ارزانی فرموده است مانند: صرف مال در خیرات جاریه و باقیات الصالحات مانند: ساخت مسجد، مدرسه، نشر کتب سودمند و... پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمائیم.

خدای متعال نجات و پیروزی و ازدیاد نعمت هایش را در شکرگزاری و عذاب را در کفران نعمت ها داده و خطاب به بنی اسرائیل (در ادامه یی موعظ موسی (علیه السلام) و یا در یک جمله یی مستقل خطاب به مسلمین (هر دو تفسیر، در تفاسیر قرآن آمده که البته جمع آن هم منافاتی ندارد) می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما می افزایم و اگر کفران کنید شما را مجازاتی شدید خواهیم کرد.

البته این را هم باید گفت که پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمائیم.

شکر چیست:

شکر در لغت به معنای تصور نعمت در ذهن و اظهار آن در گفتار و کردار است. شکرگزاری با قلب، زبان و عمل، در روایات اسلامی نیز به همین معنی آمده است.

شکرگزاری در اسلام :

شکر گزاری بدرگاه الهی از مهمترین خصوصیات انسان است. گرچه نعمتها و فضل پروردگار بسیار زیاد می باشد و قابل شمار نیست اما همین معرفت و شناخت که بشر بداند از شکر الهی عاجز است مقدمه ای بر رویش این فرهنگ در وجود او خواهد بود. شکر مراتب و درجاتی دارد، تشکر به قلب و اعماق روح و روان و تذکر به آنچه اعطاء شده است، جاری ساختن بر زبان و ثناگویی منعم، بروز شکر بر جوارح و اعضاء به نحوی که انسان در حد توان بتواند از قوای خود در جهت مصالح و اموری که رضایت الهی در آن نهفته است اقدام نماید.

قرآن مجید در بیش از هفتاد آیه، سپاسگزاری و قدردانی را چه از جانب خدا و چه از سوی انسان ها مورد اشاره قرار داده و با عناوین گوناگونی بر انجام این کار نیک پای فشرده است. همچنین در روایات زیادی به این امر سفارش شده است که بعضی از آنها عبارت اند از:

تشکر از خدا و از پدر و مادر:

«وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با سستی روز افزون حمل کرد و شیرخوار گیش دو سال است، سفارش کردیم که سپاس من و پدر و مادرت را به جای آر؛ زیرا بازگشت به سوی من است.

مراتب شکر:

سپاس و شکر گزاری در برابر نعمت های وسیع و لا یتنتهی پروردگار مطابق فهم علمای اسلام در سه مرحله انجام می پذیرد: (شکر گزاری قلبی، شکر گزاری زبانی، و شکر گزاری عملی)

شکر گزاری قلبی:

بدین معنی است که قلب سپاس گزار همواره یاد نعمت و بخشش نعمت گستر و بزرگداشت و تعظیم اوست و در برابر بزرگی و توجه او اظهار کوچکی و نیاز می کند و با تفکر در کارهای بزرگ و مخلوقات گوناگون خدا و اراده خیررسانی به بندگان، شگفتی خویش را ابراز میدارد و خضوع و خشوعش افزون می شود.

شکر گزاری زبانی:

شکر گزاری زبانی بدین معنی است که: شکرگزار به تمجید و ثناگویی و تسبیح و تهلیل نعمت دهنده می پردازد و در حد فکر و توان خود، او را می ستاید. همین طور در قالب امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز به اطاعت از او وای دارد.

شکر گزاری عملی:

شکر گزاری عملی عبارت از مرحله سوم شکر، سپاس گزاری عملی در برابر نعمت گستر است که نعمت پذیر باید تلاش کند نعمت های خدا را در راه نافرمانی او به کار نگیرد، بلکه از آن ها برای اطاعت و عبادت او کمک بجوید.

تشویق به شکرگزاری:

دین مقدس اسلام پیروان خویش را به شکرگزاری سفارش و تشویق کرده و افراد سپاس گزار را ستوده است:

قرآن عظیم الشان می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از آن پاکیزه هایی که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید سپاسش را به جای آورید. و نیز می فرماید: هر کس خواهان پاداش آن جهان باشد به او میدهیم و شاکران را پاداش خواهیم داد.

کفران نعمت:

کفران نعمت به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن نعمت هاست. خداوند، اگرچه نیازمند سپاس گزار و عبادت ما نیست، ولی از روی حکمت و مصلحت عبادت را بر بندگان ضروری دانسته است و در قرآن کریم پس از نوید به سپاس گزاران می فرماید: آن که سپاس گزاری کند سپاسش به نفع خود اوست و هر که کفران ورزد، خداوند بی نیاز و ستوده است. با این که خداوند از سپاس و تشکر نعمت پذیران بی نیاز است و بزرگوarter از آن است که ناسپاسان را محروم سازد، ولی کفران نعمت، خود، سبب برخی از ناهنجاری ها می شود از جمله:

1 - پستی:

انسان ناسپاس، پستی و بی کفایتی خود را اثبات میکند چرا که عقل و وجدان انسان می گوید که نعمت پذیر باید سپاس گزار باشد و زیر پا گذاشتن داور عقل و وجدان از کسانی سر می زند که در پستی و بی ارزشی به حد حیوانیت رسیده، بلکه پست تر شده اند.

2 - زوال نعمت:

کفران نعمت، سبب بی ثباتی و ناپایداری نعمت ها می شود و خیر و برکت را از بین می برد. همان طور که سپاس گزاری سبب بقای آن می شود.

3 - کم شدن احسان و نیکی:

اثر دیگر کفران نعمت، رخت بستن خیر و احسان از جامعه است، چرا که ناسپاسی، صاحبان نعمت را دلسرد می کند و از انعام و بخشش باز می دارد. سنت خداوند نیز چنین است که اگر بندگان کفران نعمت ورزند از فضل و احسانش بکاهد.

4 - عقوبت سریع:

تأثیر منفی دیگر کفران نعمت، تسریع در شکنجه و عقوبت کافر نعمت است.

5 - رفتن به دوزخ:

آخرین برداشتی که کافر نعمت از محصول خود می کند، رفتن به دوزخ سوزنده است، زیرا او با پوشاندن نعمت های خدا و نادیده گرفتن احسان بندگان او از راه خدا منحرف می شود و قدم در راه ستم می نهد که پایانی جز جهنم نخواهد داشت این سرانجامی است که قرآن به آنان نشان داده است: آیا ندیده ای کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردم خود را به دیار هلاکت بردند، آنان به قرارگاه بد، دوزخ، داخل می شوند.

وحي چيست:

تعريف وحي:

ابن ابی حاتم از طریق عقیل از زهري آورده است که از وحي سؤال شد: در جواب گفت: وحي آن است که خداوند بر پیامبران می فرستد و در قلب پیامبر ثابت می ماند، پس با آن تکلم می کند و آن را می نویسد، و آن کلام الله است، و قسمتی دیگر از وحي پیامبر به آن گفتگو نمی کند و آن را برای کسی نمی نویسد و به نوشتن آن مامور نیست ولی به صورت حدیث آن را برای مردم بازگو می کند که خداوند او را امر فرمود که آن مطلب را برای

مردم بیان نموده و به آنان تبلیغ کند. (ترجمه الاتقان في علوم القرآن جلال الدین عبد الرحمن سیوطی) علما در مورد اینکه وحی چیست و به چه کسانی وحی می شود می فرماید: کلمه وحی در زبان عربی چندین معنی دارد که در قرآن کریم از این معانی در جاهای مختلف بکار رفته است، از جمله معانی وحی عبارتند از:

1 - الهام غریزی برای حیوان، مانند الهام به زنبور عسل: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (سوره نحل 68). یعنی: «و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: «از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برگزین». مراد از این وحی، الهام غریزی است، یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد. زنبوهای عسل برابر فطرت خود خانه‌های خویش را تهیه می‌بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان الهام غریزی می باشد.

2 - الهام فطری برای انسان.

3 - اشاره سریع بحالت رمز، مانند اشاره زکریا علیه السلام: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (سوره مریم 11). یعنی: او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گوید!» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد.

4 - وسوسه شیطان بر نفس انسان:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (سوره انعام 121). یعنی: و شیاطین وسوسه القا می‌کنند به‌سوی دوستان خویش تا با شما خصومت کنند، اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود.

پس کلمه وحی در لغت عرب تمامی معانی فوق را دارا می باشد، اما معنای مورد نظر ما در اینجا، معنای اصطلاحی آن است. و مقصود از معنای اصطلاحی وحی، یعنی: ارتباط خدا با پیغمبران با واسطه یا بدون واسطه است.

اما وحی - با آن معنای اصطلاحی - تنها به ملائکه و انبیای الهی مختص می شود، دلیل وحی بر ملائکه این فرموده الله متعال است: «إِذْ يُوْحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا أَلِذِينَ آمَنُوا سَالِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (سوره انفال 12). یعنی: و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم دارید! بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می‌افکنم؛ ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید.

و دلیل نزول وحی بر انبیاء الهی، این فرموده الله متعال است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (نساء 163).

یعنی: ما به تو (محمد) وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (نوریه) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم.

بنابر این تنها بر ملائکه و انبیاء و پیامبران علیهم الصلاة و السلام وحی می شود، اما هیچ دلیل قرآنی یا حدیثی وجود ندارد که ثابت کند وحی - با آن تعریف اصطلاحی - بر غیر از ملائکه و انبیاء نازل شود. روشهای وحی بر انبیاء نیز مختلف است.

زبان وحی:

ابن ابی حاتم از سفیان ثوری روایت کرده که گفت: هیچ وحی بغیر عربی نازل نشد است، بلکه هر پیامبری آن را برای قومش ترجمه می کرد.

حالت پیامبر اسلام در وقت وحی:

وضعیت و حالتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت وحی در حدیثی ابن سعد که حضرت بی بی عایشه روایت کرده چنین است: «پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که وحی بر او نازل می شد سرش را می پوشانید و رنگش تغییر می کرد، و در دندان های خود احساس سردی می کرد، و عرق می کرد بطوری که مانند مروارید از صورتش سرازیر میشد.

طریق وحی:

قرآن عظیم الشان در (آیه 51 سوره شوری) سه طریق وحی بر پیامبران الهی را بیان فرموده است: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (یعنی: و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است!

منظور از وحی در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که میتوان کلمه ی وحی در آیه را به خواب دیدن تفسیر کرد. پس بر طبق این آیه کریمه، خدای متعال از سه طریق با رسولان و انبیای خود سخن می گوید:

1 - از طریق رؤیای صالحه

2 - از طریق سخن گفتن از پشت حجاب

3 - از طریق ارسال ملائکه و نزول وحی بوسیله ملائکه وحی

اما اینکه گفته شود که: «نحوه ی وحی برای هر پیامبری متفاوت بوده» این سخن بطور صد در صد هم صحیح نیست، زیرا همانگونه که در آیه فوق آمد، خدای متعال تنها از آن سه طریق با انبیای خود مرتبط می شود، و ممکن است پیامبری از هر سه طریق با خدای متعال در ارتباط باشد (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم) و ممکن است که پیامبر دیگری تنها از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) در ارتباط باشد، پس ممکن است پیامبری با دیگری در نحوه ی وحی اشتراک داشته باشند.

مثلا ابراهیم علیه السلام از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) بر وی وحی شده است، مثلا در مورد رؤیای صالحه، آیه زیر این مطلب را تایید میکند:

1 - وحی بر ابراهیم علیه السلام از طریق رؤیای صالحه:

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي

الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشِّرْناه بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (صافات 100-112).

یعنی: ابراهیم گفت: پروردگار! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش، ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت: «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد... او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما این گونه، نیکوکاران را جزا می‌دهیم! این مسلماً همان امتحان آشکار است! ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در اّمتهای بعد باقی نهادیم! سلام بر ابراهیم! این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! او از بندگان بالیمان ما است! ما او را به اسحاق -پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم!

2 - همچنین بر ابراهیم علیه السلام از طریق ارسال فرشته، وحی شده است: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» (سوره هود 69). یعنی: فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

اما سخن گفتن خدا از پشت حجاب با پیامبری، تنها برای موسی علیه السلام و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ثابت شده است، چنانکه در مورد موسی علیه السلام آمده: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» (سوره اعراف 143). یعنی: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگار! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا (در دنیا) نخواهی دید! ولی به کوه بنگر.

همچنین ثابت شده که در شب معراج، خدای متعال از پشت حجاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن گفته، البته بر پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق رؤیای صالحه و از طریق ارسال فرشته نیز وحی نازل شده است.

خلاصه اینکه خدای متعال از سه طریق با پیامبران خود در ارتباط بود، که در این میان بعضی از انواع وحی (سخن گفتن از پشت حجاب) تنها مخصوص دو تن از پیامبرانش بوده، ولی بیشتر پیامبران در دو نوع دیگر (یعنی از طریق رؤیای صالحه و یا ارسال فرشته) مشترک بودند، و اینگونه نبوده که هر پیامبری به روش خاصی وحی شده باشد.

حکمت وحی به زنبور عسل :

در مورد حکمت وحی به زنبور عسل خداوند متعال می فرماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (سوره نحل/ 68) «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی «الهام غریزی» کرد که از پاره‌ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.»

منظور از وحی در اینجا معنای شرعی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که الهام باشد، زیرا وحی دارای معانی متعددی است از جمله: الهام غریزی یا الهام فطری، اشاره کردن، و وسوسه شیطان نیز نوعی وحی است که از جانب شیطان بر انسان القاء می شود، چنانکه قرآن میفرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ

لِجَادِلُوْكُمْ» (سوره انعام/ 121) «و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند.» و مراد از وحی در آیه فوق (سوره نحل/ 68) به معنای «الهام» است و آن الهام از نوع غریزی می‌باشد، یعنی پروردگار به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلایی بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت‌آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است. زنبور عسل در پرتو الهام فطرتی کار می‌کنند که آفریدگار در آنها به ودیعت نهاده است. الهام نیز نوعی وحی است که زنبوران عسل به مقتضی آن کار می‌کنند. زنبور عسل برابر فطرت خود خانه‌های خویش را تهیه می‌بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان الهام غریزی می‌باشد. ولی انسان‌ها قسمتی از امورات خود را بصورت غریزی انجام می‌دهند ولی قسمتی دیگر را باید توسط انبیای الهی ارشاد شوند تا به مسیر درست رهنمود شوند، و خدای متعال توسط وحی به برگزیدگان خود وحی فرموده تا در میان انسانها این رهنمودها را منتشر کنند، و با آمدن آخرین پیامبر خدا و کتابش قرآن؛ آن رسالت به اتمام رسید و دیگر نیازی به نزول وحی ندارند.

قسم به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اسماء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می‌شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد. و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «**من حلف بشيء دون الله فقد أشرك**» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.) بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اسماء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همان طور که خداوند متعال میفرماید: «**وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**» (سوره الشمس: 1-6).

یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم می‌خورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد قسم یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می‌بود آنها به این موارد سوگند می‌خوردند..

ولي خداوند متعال به هر چيزي که بخواهد قسم ميخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اينست تا نعمتهاي خویش را يادآوري کند، نعمتي مانند خورشيد و شب و روز و کوهها و غيره که همه را براي انسانها آفريد و خداوند متعال با سوگند خوردن به اين نعمتها قصد يادآوري کردن آنها را به ما دارد، بنابر اين فقط خالق آنها (يعني خداوند) مي تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستيم.

پس ما نيز نبايد به آنها سوگند ياد کنيم، زيرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالي قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما ياد آوري کند..

و اگر سوگند خوردن به غير خدا جايز مي بود، قطعاً پيامبر صلي الله عليه وسلم بجاي آنکه ما را از آن نهي کند با استناد به آن آياتي که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غير خدا مي داد، در حالیکه پيامبر صلي الله عليه وسلم چنين فرمودند: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيُصْنِتْ» بخاري (2679) - مسلم (1646) (هان! بدانيدکه الله تعالي شما را از سوگند به پدران تان نهي ميکند لذا هر کسي که ميخواهد سوگند ياد کند به نام الله سوگند ياد کند يا سکوت نمايد).

در روايتي ديگر عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميکند که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفْ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس ميخواهد سوگند ياد کند فقط به نام الله سوگند يادکند)، راوي ميگويد: قریش به نام پدرانشان سوگند ياد ميکردند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند ياد نکنيد). بخاري (3836) مسلم (1646)

و روايت ابو هريره رضي الله عنه از پيامبر صلي الله عليه وسلم اين موضوع را تأييد ميکند که پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِأَخِيهِ تَعَالَى أَقَامِرَكَ فَلْيَتَصَدَّقْ» رواه مسلم و غيره، (هرکس به لات و عزي سوگند ياد کند بايد «لا اله الا الله» بگويد، و هرکس به دوستش بگويد: بيا قمار بازي کنيم، بايد صدقه بدهد). بخاري (4860) مسلم (1648).

پيامبر صلي الله عليه وسلم هر مسلماني را که با لات و عزي سوگند ياد کند دستور داده است لا اله الا الله بگويد (يعني: تجديد ايمان کند). زيرا سوگند به غير الله با کمال توحيد منافات دارد و در اين کار به وسيله سوگندکه مخصوص الله است به غير الله تعظيم شده است.

خلاصه اينکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمين و آسمان و ساير مخلوقات قسم ميخورد، اشکالي نيست، زيرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانيان است به مخلوقاتش قسم ميخورد، ولي براي يک مخلوق جائز نيست که به مخلوق ديگري قسم بخورد، و فقط بايد به خداوند متعال و يا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلاً بگويد «والله» و يا «به کلام الله» و از اين قبيل سوگند ها.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشرح

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

در سبب نامگذاری این سوره مبارکه به «شرح» یا «انشراح» یا «آلم نشرح» مفسران می نویسند که: سرآغاز این سوره از شرح سینه، نورانی گرداندن و هدایت پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم با نور ایمان و حکمت، شروع می شود. بلی! هر کس شامل اراده‌ی خیر پروردگار گردد، هدایتش می‌دهد و دل و سینه اش را مرکز دین اسلام و خیر و سعادت قرار می‌دهد. (انعام آیه 125). سوره «الشرح» بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله‌ای برای آن می‌باشد زیرا سایه سار روح بخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می‌گستراند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الشرح:

(سورة الشرح) مکی، و داری (1) رکوع، (8) هشت آیت، (27) بیست و هفت کلمه، (102) یکصد و دو حرف، و (37) سی و هفت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید).

اسباب نزول سوره مبارکه:

وقتی که مشرکان به دلیل فقر و تهیدستی مسلمانان را مورد سرزنش قرار دادند، این سوره نازل شد.

ابن جریر از حسن (رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار متعال آیه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» را نازل کرد، رسول الله گفت: شاد باشد که آرامش و راحت نصیب شما شد و هر گز یک سختی و بیچارگی نمی تواند دو راحتی و آسایش را مغلوب کند.

آشنایی با سورة انشراح:

مفسرین در این مورد همه متفق القول اند که: این سوره بعد از سورة «والضحی» نازل شده و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. در این سوره قسمتی از مواهب الهی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شمرده شده است و در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سورة والضحی آمده و سه موهبت بزرگ الهی در سورة انشراح آمده است. مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و بر سه محور دور میخورد. یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر صلی الله علیه وسلم، از نظر برطرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

مجموع این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم و تسلی او در برابر مشکلات و وعده نصرت و تأیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است.

اگر کسی حالات پیامبر صلی الله علیه وسلم را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران زندگی اش بنگردد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست، بلکه يك تأیید الهی و ربانی است.

بخاطر همین شرح صدر بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عالیت‌ترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت و وظایف خود را در این راه به خوبی انجام داد.

در سوره انشراح لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دل‌داری به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است.

در این سوره از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌خواهد که با توجه به این آثار درخشان، هیچ گاه از تلاش در راه الله باز نایستد و هنگامی که کاری را به اتمام رساند، کار بزرگتر و سخت‌تری را شروع کند تا از آثار آن نیز بهره‌مند شود.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ «المشرح» جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾
ترجمه مختصر:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1) «آیا فراخ نساختم برایت سینه ات را؟».
«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (2) «و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟».
«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (3) «همان باری که پشت تو را سنگین کرده است؟».
«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (4) «و بلندی بخشیدیم یا د و ذکر تو را؟».
«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (5) «پس بی گمان در کنار دشواری آسانی است».
«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (6) «به یقین در کنار دشواری آسانی است».
«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (7) «پس هنگامی که (در کار و بارت) فراغت یابستی، بکوش».
«وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» (8) «و به سوی پروردگارت روی آر».

تفسیر مختصر سوره:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره در باره نعمتها و فرمانهای الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1):

(استفهام برای تقریر است. یعنی ای محمد! آیا ما سینه تو را با نور هدایت و ایمان و قرآن نگشودیم) (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختم، و تاب تحمل نا بسامانی های محیط جاهلیت و سختی های مسؤولیت بزرگ نبوت را به تو عطاء نکردیم؟).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَشْرَحْ»: شرح: باز کردن، شکافتن، گشاده کردن و از ریشه شریحه است.
«نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»: «آیا سینهات را به وسیله نبوت و تطهیر آن، لبریز از ایمان و حکمت برای تو نگشادیم؟»
«شرح صدر» به معنای گشایش سینه و بالا رفتن ظرفیت انسان است تا بتواند ناملازمات را تحمل کند و در مشکلات و سختی ها صبر و پایداری از خود نشان دهد.
مفسران نوشته اند:

هنگامی که خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود که گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، 25). (پروردگارا! سعه صدر به من عطا کن). ولی پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بدون درخواست مورد لطف الهی قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد.

مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: یعنی قلبت را روشن و فراخ و وسیع گردانیدیم. و همان طور که الله سینه‌ی او را روشن کرد، شریعتش را نیز گسترش داد و آن را میسر و آسان قرار داد، نه فشار طاقت‌فرسا و نه ضعف و تنگ‌نظری در آن وجود ندارد. (مختصر ۶۵۲/۳).

سایر مفسرین در توضیح «أَلَمْ نَشْرَحْ...» می‌فرمایند: شرح صدر. کنایه از: سعه صدر، رهایی از غم و اندوه حیرت و ضلال پیش از نبوت، تاب تحمل مشکلات مسؤولیت نبوت و رهبری، صبر و حوصله در برابر ناملازمات محیط و درد سر های کفار و مشرکان و دیگران است (ملاحظه فرماید سوره انعام آیه: 125، سوره زمر آیه: 22، سوره طه آیه: 25، سوره نحل آیه: 106).

مفسر ابو حیان در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: «شرح صدر» یعنی روشن کردن آن به حکمت، و فراخ نمودن آن برای دریافت وحی نازل شده. و نظر جمهور نیز همین است. عده ای نیز می‌گویند: «شرح صدر» عبارت است از این که در دوران طفولیت جبرئیل سینه‌ی او را شکافت. این نظر از ابن عباس (رض) روایت شده است. (البحر ۴۸۷/۸). امام فخرالدین رازی می‌گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است». خوانندگان گرامی!

از آنجا که غم و غصه‌ها را نمی‌توان کم کرد، پس باید ظرفیت‌ها را باید بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمل کرد و کم نیاورد. شرح صدر که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمد نشانه لطف ویژه و خاص الخاص الهی است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام، 125) (یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می‌کند).

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات و پیرا بلم های دنیوی، نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت‌های پس از آن که مورد وعده و سنت پروردگار با عظمت است نیز توجه داشته باشید.

منظور از «شرح صدر» آیه مبارکه: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» گسترش روح و فکر پیامبر صلی الله علیه وسلم به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می‌باشد، این توسعه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.

پیامبر صلی الله علیه وسلم الگویی کامل برای زندگی فردی و اجتماعی ما انسانها است؛ چراغ هدایتی است که جهان بشریت را روشنی بخشیده و با سیره و سخنان سنت‌های زیبا را پایه‌گذاری کرده و برنامه جامع سیر از خاک تا افلاک و از دنیا تا آخرت را ارائه فرموده است. از این روست که سیره و سخنان گهربار آن شخصیت بی‌بدیل توجهی ویژه می‌طلبد. یکی از سیره های پراهمیت آن حضرت شرح صدر است؛ سیره‌ای که خداوند در قرآن از آن با عظمت یاد می‌کند و آن را یکی از منت های بزرگ خویش بر می‌شمارد. شرح صدر و گشادگی سینه پیامبر اسلام است که بار سنگین رسالت بر حضرتش قابل تحمل بود، بار سنگینی که پشت انسان را خم می‌کند.

همین شرح صدر است که او را در برابر همه ناملايمات سر بلند و پیروز میگرداند و خداوند آوازه اش را بلند میسازد. بهترین وسیله برای پیمودن راه حق و کمال، فراخي سینه و شرح صدر است. هر چه سینه فراختر باشد پرواز بلندتر است. سعه و گستردگی قلب و روح حبیب خدا تا آنجاست که بر ماسوای خداوند احاطه دارد و همه عالم ریزهخوار سفره نور و احسان آن رحمة للعالمین اند. هر چند قلم و بیان عاجز از درک روح بلند الهی آن بزرگوار است.

در تفسیر (آیه 125 سوره انعام) مفسر انوار القرآن مینویسد: «فَمَنْ يَرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرُهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجَسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» «پس هر که را که خدا بخواد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده میکند» یعنی: دلش را باز و گشاده میکند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد.

در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راهیافته گشاده می شود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور یقذف فیه، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افکنده می شود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده می شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت: آری! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یاد آوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند «بخواد گمراه کند، سینه اش را تنگ می گرداند در نهایت تنگی» به طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن کثیر می گوید: «یعنی سینه اش را برای پذیرش (لا اله الا الله) تنگ می گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمیشود».

زجاج میگوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا میروید» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم میباشد زیرا حقیقت علمی ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فراخوانده میشود در حالی که برای وی گمراهی مقدر شده است به حالت حسی کسی تشبیه میکند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی میخواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی میشود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود.

و علامه عبدالرحمن سعدي رحمه الله در تفسیر خود مینویسد: «خداوند متعال در حالی که علایم و نشانه های خوشبختی و هدایت، و بدبختی و گمراهی را برای بندگان بیان می دارد، میفرماید: هر کس سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاد شد، یعنی سینه و درونش وسیع

و باز شد، و به نور ایمان روشن گردید و با روشنائی یقین زنده گشت و آرامش یافت؛ خوبی را دوست داشت، و انجام دادن خیر و نیکی را زیبا یافت و از آن لذت برد و آن را دشوار ندانست، همانا این نشانه آن است که خداوند او را هدایت کرده و توفیق در پیش گرفتن درست ترین راه را به او ارزانی نموده است. و علامت کسی که خداوند می خواهد او را گمراه سازد این است که سینه اش را تنگ می گرداند. یعنی آن را در نهایت تنگی قرار می دهد، به گونه ای که در آن جایی برای ایمان و یقین یافت نمیشود، و در شبهات و شهوات فرو رفته، و خیری به او نمی رسد. و قلبش برای انجام کار خیر باز نمی گردد، و سینه اش آنگونه به تنگی و تپش می افتد که گویا به آسمان ها بالا می رود، و به زور او را به این کار وادار می کنند، اما راهی برای رفتن به آسمان نمی یابد.

و این بدان سبب است که آنها ایمان ندارند. پس این امر باعث شده است که خداوند پلیدی و عذاب را بر آنها قرار دهد؛ چون آنها دروازه رحمت و نیکوکاری را به روی خود بسته اند. و این ترازویی است که در آن ظلم و ستمی وجود ندارد، و راهی است که تغییر نمی کند. پس همانا هرکس ببخشد، و بدهد، و از خدا بترسد، و پرهیزگاری نماید، و آیین نیک را تصدیق کند، به زودی راه آسانی را در پیش پای او می گذاریم و آن را برایش آسان می گردانیم. و هرکس بخل ورزد، و خود را از خدا بی نیاز بداند، و آیین نیک را تکذیب کند، به زودی راه سختی را به او خواهیم نمود.

«وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» (2):

«و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟». یعنی بدین گونه باری را که بر تو نهاده شده بود کم کردیم، گناهان متقدم و متأخرت را آمرزیدیم، از تو راضی و خوشنود شدیم و عفو و رحمت خویش را بر تو جاری ساختیم.

مفسرین در تفسیر کلمه «وَضَعْنَا» مینویسند: فرو آوردیم. پائین آوردیم. «وزر» در لغت به معنی سنگینی است، کلمه (وزیر) نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش میکشند، و گناهان را نیز به همین جهت وزر گویند چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

بعضی از مفسرین (وزر) را به معنی بار سنگین (وحی) در آغاز نزول، تفسیر کرده اند. بعضی نیز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان. و بعضی به اذیت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضی به اندوه ناشی از وفات کاکای ابو طالب و همسرش خدیجه و بالاخره بعضی به مسأله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.

ولی ظاهراً همان تفسیر اول است: هدف از آن بار کمرشکن غم و رنج حاصل از مشاهده کفر و شرک و تبهکاری ها و خونریزی ها و ستمگری ها و نابسامانی های جامعه پیش از نبوت، و تلاش و کوشش آن حضرت برای هدایت مردمان و دفع اذیت و آزار ایشان در آغاز نبوت است.

قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتا پرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه وسلم که همه پیغمبران در آغاز دعوت باچنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی بر آنها پیروز میشدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جهاتی سخت تر و سنگینتر بود.

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (3):

همان بار سنگینی که پشت تو را در هم شکسته بود؟
 «أَنْقَضَ»: سنگینی کرده بود. گرانبار ساخته بود. مجازاً شکستن پشت معنی می‌دهد.
 پروردگار با عظمت ما به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر صلی الله علیه و سلم پرداخته می‌افزاید: آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم؟! همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد (الذی انقض ظهرك).
 (انقض) از ماده (نقض) به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت های به هم فشرده ساختمان است، و (انتقاض) به صدائی گفته میشود که به هنگام جدا شدن قطعات یک تعمیر از یکدیگر بگوش می‌رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می‌گیرد.
 این کلمه در مورد شکستن پیمان ها و قرار داد ها نیز به کار میرود و می‌گویند فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب آیه فوق می‌گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت.
 این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می‌دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه و سلم، که همه پیامبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی بر آنها پیروز می‌شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (4):

و آوازه تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟ مقام و جایگاه تو را بلند گردانیدیم و یاد و ذکر و آوازه‌ی تو را را در مناره‌ها، منبرها و دفترها بلند ساختیم؛ تو یتیم بودی و کسی تو را نمی‌شناخت. تو بی‌کس بودی و کسی را نداشتی. عموهای تو که قرار بود پشتیبان تو باشند، علیه تو ایستادند و این ما بودیم که در کنار تو قرار داشتیم، پشتیبان تو بودیم و نگذاشتیم پشت تو شکسته شود.

مجاهد فرموده است: هرگاه نامی از الله برده شود نام محمد صلی الله علیه و سلم در کنارش برده می‌شود. و قتاده گفته است: خدا نام او را در دنیا و آخرت بالا برده است، هر خطیب و شهادت‌دهنده و نمازگزاری ندا می‌دهد: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله».

در حدیث آمده است: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! خدایت می‌گوید: آیا می‌دانی چگونه یاد و نام تو را رفیع گردانده‌ام؟ گفتم: خدا می‌داند. گفت: وقتی نامی از من برده شود، نام تو نیز با من می‌آید.» (مختصر ۴۵۲/۳).
 در البحر آمده است: در شهادت و اذان و اقامه و تشهد و خطبه، و در بسی موارد در قرآن و غیره نام پیامبر با نام خدا قرین است و از پیامبران و ملت‌های آنها خواسته است که به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان بیاورند. (البحر المحيط ۴۸۸/۸).
 در این مورد حسان بن ثابت سروده است: «و ضَمَّ إِلَهِ اسْمِ النَّبِيِّ إِلَيَّ اسْمُهُ إِذَا قَالَ فِي الْخَمْسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ وَ شَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلَهُ فِذْوُ الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ».

«خدا نام پیامبر را در اذان پنجگانه در کنار نام خود قرار داد. و از اسم خود برایش اسمی مشتق کرد تا او را والا بدارد، نام خدای صاحب عرش محمود است و نام این محمد». (مختصر ۶۵۲/۳)

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (5):

«پس بی گمان با دشواری آسانی است» یعنی به راستی که بعد از هر سختی آسانی است، بعد از هر تنگدستی گشایش است، بعد از غم خوشحالی است و بعد از شب غم، صبح شادی فرا می‌رسد. بناءً سختی و دشواری استمرار نمی‌یابد و رنج و پریشانی باقی نمی‌ماند.

«عُسر و یسر»: این دو کلمه ضد هم هستند. عُسر به معنی سختی است و یسر به معنی آسانی.

مفسران فرموده اند: در مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش بر اثر اذیت و آزار مشرکین سخت در مضیقه و تنگنا بودند. لذا به منظور تسلی خاطر و آرامش قلب و تقویت امیدش، خدا وعده‌ی راحتی و آسایش را به او داد، همان‌طور که در آغاز سوره نعمت‌های عطا شده به او را برشمرد. و فرمود: کسی که این نعمت‌های گرانقدر را به تو عطا کرده است، تو را بر آنان پیروز می‌کند، و کارت را استوار می‌گرداند، و این سختی را به زودی به آسایش تبدیل می‌کند. از این رو آن را در قالب مبالغه تکرار کرده و گفته است:

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (6):

مسئلاً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است.

پس افسرده و غمگین مشو. در حدیث آمده است: «سختی بر دو آسانی پیروز نمی‌شود». (اخراج از حاکم و بیهقی).

مفسرین در تفسیر این آیه متبرکه مینویسند: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (6)» این مژده بزرگی است که هرگاه سختی و دشواری در میان آید آسانی همراه آن خواهد بود، حتی اگر سختی و دشواری در سوراخ سوسماری برود آسانی بر آن وارد می‌شود و آن را بیرون می‌آورد. همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (سوره الطلاق: 7). «خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد». و همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «فرج به همراه سختی و اندوه است و آسانی با سختی همراه است».

و معرفه آمدن کلمه‌ی «عسر» در هر دو آیه بر این دلالت می‌کند که سختی و دشواری یکی است و نکره بودن کلمه «یسر» نشانگر آن است که آسانی تکرار خواهد شد. و معرفه بودن کلمه‌ی «العسر» که الف و لام آن بر استغراق و عموم می‌باشد دال بر این است که سختی و دشواری هرچند شدت یابد در آخر آسان خواهد شد و آسانی با آن همراه خواهد بود. سپس پیامبرش را به صورت مخاطب اصلی و مومنان را به تبع او دستور داد تا خدا را سپاس گذارند و وظیفه خود را در برابر عظمت او انجام دهند و فرمود:

روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن‌جریر طبری از حسن بصری (رض) روایت کرده است که گفت: چون این آیه

نازل شد، رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «مژدهتان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (7):

وقتی از کارهایت فراغت یافتی و در دل تو چیزی که آن را دچار مشکل نماید باقی نماند در دعا و عبادت بکوش. به طاعت رو آور، به ادای نوافل و فضایل بیشتر بپرداز و از اعمال نیکو توشه بگیر.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» هرگاه (از کار مهمی) بپرداختی، به دنبال آن (به کار مهم دیگری بپرداز و در آن بکوش و) رنج ببر (و فرجام کاری را آغاز کار دیگری کن).
«فَرَغْتَ»: فراغت یافتی. تمام شدی و بیکار ماندی. «انصَبْ»: رنج ببر. مؤمن باید انسان متحرک و پویایی باشد و پس از فراغت از وظیفه‌ای، آماده کوشیدن و سختی کشیدن در وظیفه دیگری باشد. چون: ما زنده به آنیم که آرام نگیریم.

قابل یادآوری است که فحوای این آیه مبارکه؛ بیانگر ترسیم و نقشه زندگی هر مسلمانی است که برای پیامبر صلى الله عليه وسلم وضع شده تا آن شیوه و منهج را در حیات و زندگی روزمره خویش و مسلمانان تطبیق نماید تا به بهشت نایل آیند و از عذاب دوزخ نجات ورهایی یابند؛ یعنی هرگاه از یک کار دینی فارغ شد خود را برای یک کار دنیایی آماده سازد.

یعنی انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیتی، آماده پذیرش مسئولیت دیگر و تلاش و کوشش دیگر باشد.

بطور نمونه هرگاه از نماز فراغت یافت به ذکر و دعا و چون از آن فارغ شد، به امور دنیوی مشغول شود. شخص مسلمان زندگی جدی و سختی دارد و هیچگاه وقتی را برای بازی، شوخی، تنبلی، بیکاری و... نخواهد یافت.

«وَالْيَ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (8):

و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز). یعنی تنها به پروردگارت روی آور. اهتمام و توجه خود را به این دنیای ناپایدار و رفتنی مصروف مدار. این کثیر گفته است: یعنی وقتی از امور و کارهای دنیا فراغت یافتی و از آن قطع علاقه کردی، به عبادت برخیز و با شادابی و نشاط و قلبی فارغ به عبادت خدا بشتاب، و قصد و نیت خود را خالصانه برای خدا قرار بده (مختصر ۶۵۳/۳).

هكذا مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «وَالْيَ رَبِّكَ فَارْغَبْ» می‌نویسند: و برای اجابت دعای خود فقط به پروردگارت روی بیاور و از کسانی مباش که وقتی کار و بارشان تمام می‌شود به بازی و سرگرمی مشغول میشوند و از پروردگار خود و از ذکر او اعراض میکنند. و اگر چنین کنی آنگاه از زیان کاران خواهی بود. همچنان برخی از مفسران در معنی آیه مبارکه نگاشته‌اند: هرگاه از نماز فارغ شدی و آن را کامل نمودی در دعا بکوش و در خواستن نیازهایت به او روی بیاورد. و کسی که چنین گفته بر مشروعیت دعا و ذکر بعد از نمازهای فرض استدلال کرده است.

مفهوم توصیه به صبر در اسلام:

پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (سوره انفال: 46) (و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است!)

همچنان در جایی دیگر میفرماید: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (سوره یوسف: 90) (هر کس تقوا پیشه کند، و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز میشود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند!) و باز هم در (آیه 10 سوره زمر) میفرماید: «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت میدارند!)

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» [سوره هود: 49] (بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!) پس شما را بر صبر نمودن توصیه می‌کنیم که ان شاء الله مشکلات بزودی حل خواهند شد چرا که برآستی پس از سختی آسانی در راه است: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» سوره انشراح 6. یعنی: آری با دشواری آسانی است.

مفهوم «ان مع العسر يسرا»:

بسیاری از کسانی می‌پرسند که با توجه به این آیه چرا بعضی مسلمان ها تا آخر عمرشان سختی می‌بینند؟ همیشه مصیبت ها دنبال هم می‌آیند در زندگی شان؟ (بدون اینکه آسانی بیاید!) حتی تا آخر عمرشان در عذابند؟ حتی آنهایی که بیشتر از همه طاعات و عبادات میکنند؟! و

در جواب باید گفت: چون خدای متعال بر آنها منت گذاشته و با این بهانه بسیاری از گناهانشان را پاک میکند، زیرا مصائب و سختی ها و بلاها، کفاره گناهان هستند، و خوشا بحال آن کسانی که در بلا و مصیبت صبوری پیشه میکنند چرا که همین سختی ها و ناخوشی ها اگر با صبوری تحمل شوند خود موجب کفاره گناهانشان میشود، و شاید این لطف و رحمت الهی (تحمل و صبوری در برابر مشکلات) نصیب هر کسی نشود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يَصِبْ مِنْهُ». (بخاری: 5645) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند به هرکس که اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می‌سازد». و خدای متعال در مورد کسانی که صبور هستند می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10). یعنی: بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.

و باز ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَأَ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: 5644).

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغ اش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر میبرد و این مصیبت ها باعث کفاره گناهان اش می‌گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا می‌رسد و خداوند او را نابود می‌گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می‌شود).

و ابوسعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما می‌گویند: «مَا يَصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكَّهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: 5642).

یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می بخشد. حتی خاری که به پایش می خورد» (باعث کفارة گناهانش میشود).
و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمودند: «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر» مسلم (2956). یعنی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.
و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد صبر و شکر بنده مؤمن فرموده است: «عجا لأمر المؤمن إن أمره كله خير، وليس ذاك لأحد إلا للمؤمن؛ إن أصابته سرّاء شكر؛ فكان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر؛ فكان خيراً له» (روایت مسلم)
یعنی: چه عجیب است امر مؤمن، همه امورش برایش خیر ست، و این برای کسی نیست مگر برای مؤمن، اگر نعمت به وی برسد شکر میکند، و این شکر کردن برایش خیر است، و اگر مصیبت به وی برسد صبر میکند، و این صبر کردن برایش خیر است.
و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات». مسلم (2822) و ترمذی (2559). یعنی: بهشت با سختیها پوشیده و جهنم نیز با شهوات پوشیده شده است.

بنا بر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبر و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی.. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.
در ضمن اینگونه هم که شما تصور می کنید نیست!؟ چرا که هر کسی در زندگی خود هم خوشی داشته و هم ناخوشی، و شاید در این میان بعضی از مومنان بیشتر در سختی ها باشند، که گاهی آن سختیها نتیجه اعمال و کارهای خودشان است چنانکه الله تعالی می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری 30).
یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

و گاهی خدای متعال بنا به حکمت خویش وی را می آزماید، چنانکه میفرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (سوره بقره 155). یعنی: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان، آن کسانی که چون مصیبتی به آنها برسد گویند: «ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» آنان درود و رحمت خدا شامل حالشان است و ایشان هدایت شوندگان هستند.

خداوند متعال خبر داده است که حتماً بندگان را به مشکلاتی گرفتار می نماید و با مصایبی میآزماید (از قبیل آفت های آسمانی، غرق شدن، ضایع شدن، و اموالی که پادشاهان ستمگر و راهزنان با زور و فشار می ستانند. اما به هر حال اینگونه نیست که کل عمرش در سختی و عذاب باشد! و این تصور صحیح نیست و ما آنرا نمی پذیریم.

هدف از شق صدر رسول الله:

هدف از شق الصدر برای رسول گرامی اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چه بوده است؟

اولا حادثه «شق الصدر» يعني: «شکافتن سينه» پيامبر صلي الله عليه و سلم، هنگامي رخ داد که در قبيله بني سعد براي رضاعت نزد حليمه سعديه بود تا اينکه بنا به گزارش ابن اسحاق چند ماه بعد، و يا بنا به نظر محققان در سن چهار سالگي ماجراي شکافته شدن سينه اش پيش آمد. مسلم از انس (رض) روايت کرده است که جبريل عليه السلام نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم آمد، در حالي که با اطفال سن و سالش بازي مي کرد. او را از جاي برگرفت و بر زمين خواباند و سينه او را بر شکافت و قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لخته خوني را بيرون کشيد و گفت: اين است بهرة شيطان از تو! آنگاه دل او را در طشتي زرین با آب زمزم شستشو داد؛ و سپس و به جاي نخستين بازگردانيد و سينه اش را دوخت. پسر بچه ها نزد مادرش يعني دايه اش شتافتند و گفتند: محمد را کشتند! همگي در پي يافتن او شتافتند. وقتي او را يافتند، رنگ رخساره اش دگرگون شده بود. انس (رض) می فرمايد: من جاي آن دوخت و دوز جبرئيل را روي سينه پيامبر صلي الله عليه و سلم مي ديدم (صحيح مسلم، کتاب الايمان، باب الاسراء، جلد 1، صفحه 147، ح 261)

حليمه سعديه پس از اين واقعه ترسيد و او را به مادرش بازگردانيد. و حادثه شکافتن سينه پيامبر صلي الله عليه و سلم سه بار در حياتش رخ داده است.

- 1 - هنگام کودكي همانطور که بيان شد و اين روايت در صحيح مسلم آمده است، و حکمتش همان بود که آن دو ملائکه بيان کردند و گفتند: «اين است بهرة شيطان از تو»، و يک لخته خوني را از قلبش جدا کردند.
- 2 - قبل از بعثت، و حکمتش اين بود که با قلب کاملتر و قوي تري وحي را استقبال کند. حافظ ابن حجر در کتابش «الفتح» در شرح اسراء و معراج گفت: «و شکافتن سينه پيامبر صلي الله عليه و سلم هنگام بعثتش ثابت شده است همانطور که ابو نعيم اين روايت را در کتاب «الدلائل» بيان کرده است»، و نويسندگان سيرت پيامبر صلي الله عليه و سلم نيز اين حادثه را بيان کرده اند.
- 3 - قبل از حادثه اسراء و معراج، و حکمتش اين بود که با قلب پاکتر و قوي تري براي مناجات با خداوند بطور مستقيم آماده گردد، و اين حادثه در صحيحين و همچنين کتب احاديث ديگر ثابت شده است.

آثار گناه:

- 1 - يکي از مهمترين آثار گناه، محروم شدن از علم و دانش است؛ علمي که خداوند در قرآن و سنت قرار داده است و مايه سعادت دنياوي و اخروي بشر است؛ انسان هاي گناهکار از اين علم محروم ميشوند. الله عزوجل مي فرمايد: «...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره البقره آيه: 282) «از خدا بترسيد و تقوي داشته باشيد، خداوند شما را مي آموزد.»
- امام شافعي رحمه الله مي فرمايد: «همانا علم، نور خداست و نور خدا به انسان هاي گناهکار داده نمي شود.»
- 2 - گناه و معاصي عقل انسان را فاسد و خراب مي کند و قوه ادراک و خوب فکر کردن را از انسان مي گيرد و انسان را در هر امري به چالش مي کشاند. از بعضي از سلف صالح (رحمهم الله) نقل شده است که مي فرمايد: «هر کس معصيت خدا کند، عقل او

ضایع می شود و گناه، نور عقل را از بین می برد و ضعف و سستی جای آن را میگیرد.»

3 - گناه و معصیت، قلب را ضعیف و تاریک میکند و آن را به خرابیهای تبدیل میکند که هیچ اراده و تصمیم خوبی از آن تراوش نمیکند. با اصرار بر گناه و انباشته شدن آن، خداوند قلب گنهکار را مهر میکند؛ به همین دلیل، قلب انسان، کور و صاحب آن در زمره غافلان محشور میشود. آتش جهنم اول قلبها را مورد حمله قرار میدهد و آن را با بدترین شعلهای خود می سوزاند.

4 - گناه، انسان را ذلیل و خوار می کند و عزت و سربلندی را از او می گیرد. قال الله تعالی: «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ» (سوره فاطر: آیه 10) اگر کسی عزت و سربلندی میخواهد، همانا تمامی عزت از آن الله است.»

5 - یکی از اثرات بد گناه، از بین رفتن «حیاء» است. حیاء که مایه زنده بودن قلب و اصل همه خوبی ها و خیرهاست، بر اثر تکرار گناه و اصرار بر آن، از بین میرود. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» صحیح مسلم حیاء همه اش خیر است.

6 - گناه باعث از بین رفتن رزق و روزی و نعمتهای خدا بر بندگان میشود و سبب می شود که برکت از رزق و روزی و عمر و علم و عمل انسان گرفته میشود. قال الله تعالی: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره الاعراف: 96) «اگر مردمان این شهر ها و آبادی ها به خدا و انبیاء ایمان میآوردند و از کفر و معاصی پرهیز میکردند؛ درگاه خیرات و برکات آسمان و زمین را بر روی آنها میگشودیم.»

رسول اکرم میفرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَحْرَمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ الَّذِي يَصِيبُهُ» ابن حبان- حسن «همانا شخص به وسیله ی گناهی که انجام میدهد از رزق و روزی محروم میشود.»

7 - گناه سبب میشود که شیاطین و جنّها به انسان نزدیک و بر او مسلط شوند و او را مورد آزار و اذیت قرار دهند و روز به روز بسوی فساد و هلاکت بکشانند.

8 - گناه سبب نافرمانی و گستاخی خانواده و فرزندان بر فرد میشود. تا جایی که فرزندش- فرزند دلبد و جگرگوشه اش که او را با خوندل بزرگ کرده- بر او جرأت پیدا میکند و او را مورد آزار و اذیت و نافرمانی قرار میدهد. اما اطاعت و بندگی خدا، انسان را در مقابل همه این مصائب حفظ میکند و فرزند را عصای دستش و نور چشمش قرار میدهد.

9 - اما بدترین اثر گناه: همانطور که انسان خدا را فراموش میکند، خداوند نیز او را فراموش میکند. خداوند برای چنین شخصی دو عقوبت قرار داده است. به این آیات توجه کنید:

الف: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (سوره الحشر: 19)
(مانندکسانی نباشید که خدا را از یاد برده اند، پس خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد مصالح و اسباب سعادت خود را همچنین و خوبی را از بدی تشخیص نمی دهند- آنان همانا بدکارانند)

ب: قال تعالى: ... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره التوبه آيه 67)
(خداوند را فراموش کرده اند و خدا هم ایشان را فراموش کرده است.) خداوند آنها را در دنیا و آخرت فراموش میکند و آنها را از لطف و رحمت خود محروم میکند.

10 - گناه باعث می شود که فرشتگان خدا از انسان دور شوند. فرشتگان خدا در همه حالات همراه انسان هستند و مایه نزول رحمت و مغفرت و برکت خدا بر انسان هستند.

زمانی که انسان معصیت و نافرمانی الله عزوجل میکند، فرشتگان از انسان دور میگردند و انسان از این لطف خداوند محروم میشود.

11 - یکی از عواقب گناه فساد و خرابی در آب و هوا و زراعت و میوه ها میباشد. الله تبارک و تعالی میفرماید: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»** (سوره الروم: 41) (تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی پدیدار گشته است که مردمان انجام میداده اند. بدینوسیله خدا سزای برخی از کارهایی را که انسان ها انجام میدهند، بدیشان میچشاند تا اینکه آنها برگردند.)

12 - گناه، انسانها را به وسیله سیل و زلزله، رانش زمین و طوفان و صاعقه و انفجار هلاک میکند و از بین میبرد.

از ام المومنین زینب بنت جحش روایت شده که میفرماید: **«يا رسول الله أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ»** متفق علیه «ای رسول الله آیا در حالیکه انسانهای صالح در بین ما هستند، دچار هلاکت میشویم؟ فرمود: بله، هرگاه فسق و فجور زیاد شود. از سهل بن سعد روایت شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **«سيكون في آخر الزمان خسف، وقذف ومسح»** قيل: ومتي ذلك يا رسول الله؟ قال: **«إذا ظهرت المعازف والقينات»**. «در آخر الزمان زبونی و خواری، دشنام و ناسزا و زشتی و بد شکلی ظاهر میشود سؤال شد چه وقت ای پیامبر خدا؟ فرمودند **«وقتي که آلات موسیقی و زنان خواننده ظاهر شوند»**. صحیح جامع الصغیر.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التين

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و مکی بوده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این به سوره‌ی «تین» به دلیل قسم خوردن به آن در بدایت سوره است، «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾».

همچنان مفسران علت تسمیه این سوره را چنین بیان گرفته اند: که پروردگار عزوجل در آغاز این سوره به چهار چیز پر اهمیتی قسم یاد کرده است. «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾». (قسم به انجیر و زیتون، یا قسم به سر زمین شام و بیت المقدس). طوریکه یادآور شدیم نام این سوره «التین» است و از آیه اول این سوره اخذ گردیده است. قسم پروردگار در آغاز سوره به «تین: انجیر» و «زیتون» بدین معنی و مفهوم است که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری متعددی نهفته است.

برخی از مفسرین مینویسند که این گونه قسم ها در سوره «التین» اشاره به مراحل چهار گانه خود شناسی انسان را میرساند، و ناظر به آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ 33 آل عمران» است. (براستی که خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید).

- «تین» اشاره است به دوران و مقام آدم علیه السلام (که در جنت به آن آراسته بود).
- طور سنن اشاره به مقام حضرت موسی علیه السلام (که تفصیل آن در سوره آل عمران) آمده است.
- «البلد الامین» اشاره به مقام رفیع حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارد که تنها در سایه دین اسلام میسر است (سوره آل ابراهیم). یعنی انسان با طی این مراحل است که به احسن تقویم میرسد.

سایر روایات مفسران در باره «تین» و «زیتون»:

تعداد از مفسران در تفاسیر خویش برخی از روایات را در باره «تین» و «زیتون» منقول داشته اند، که بادر نظر داشت عدم ثقه بودن منابع آن صرف برای معلومات بشرح ذیل بیان می یابد:

- مقصود از «تین» و «زیتون» همان دو میوه معروف است؛
- «تین» مسجدی است که حضرت نوح (ع) روی کوه جودی بنا کرد و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» و «زیتون» اشاره به سرزمین هایی است که درخت انجیر و زیتون در آن پرورش می یابد؛
- «تین» و «زیتون» نام دو کوه در شام است؛
- «تین» و «زیتون» نام دو شهر است؛
- «تین» و «زیتون» نام دو مسجد در شام است؛
- «تین» مسجد الحرام و «زیتون» مسجد اقصی است؛
- «تین» شهر دمشق و «زیتون» شهر قدس است؛

- «تین» مسجد دمشق و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» کوهی است که دمشق بر آن بنا شده و «زیتون» کوهی در شهر قدس است؛
- «تین» مسجد اصحاب کهف (کهف: 21) و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» کوه «طور تینا» و «زیتون» کوه «طور زیتا» است؛
- «تین» اشاره به دوران حضرت آدم (ع) و «زیتون» اشاره به دوران حضرت نوح (ع) است؛
- «تین» و «زیتون» سرزمین فلسطین است؛
- هستند مفسرین که در تفاسیر خویش مینویسند که هدف از زیتون، همانا زیتون بیت المقدس است.

کوه زیتا یا کوه زیتون:

نام کوه زیتون از درخت زیتون که به اندازه زیادی در این کوه وجود داشته، مأخوذ شده است، کوه زیتون را اعراب به «کوه طور» و یا کوه «طور زیتا» نیز می شناسند و قریه طور بالای این کوه موقعیت دارد. این کوه در شرق شهر بیت المقدس واقع است، کوه است که بر تمام شهر بیت المقدس مشرف میباشد. ارتفاع این کوه از سطح بحر تقریباً به 826 متر میباشد. میگویند حضرت مسیح عیسی بن مریم به منظور فرار از آزار و اذیت یهودی ها به کوه زیتون پناه می برد. و در انجیل متی خطاب به بیت المقدس گفته است: ای اورشلیم، ای قاتل انبیاء و ای شهری که به سوی فرستادگان الهی سنگ پرتاب میکنی، چند بار خواستم فرزندان ترا همان گونه که مرغ چوچه های خود را زیر پر و بال خود میگیرد جمع کنم ولی نخواستید پس بروید که این منزل تنها به صورت مخروبه ای برای شما باقی خواهد ماند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة التین:

قبل از همه باید گفت که سورة تین، پس از سورة ی بروج شرف نزول یافته است. سورة «التین» مکی است و دارای (1) رکوع، (8) هشت آیت، (32) سی و دو کلمه، (165) یکصد و شصت و پنج حرف، و (33) سی و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سورة های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سورة التین با سورة الانشراح:

سورة ی شرح از کاملترین و زبده ترین انسان (پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم) از جهت آفرینش و خلق و خو، بحث نموده و سورة التین هم از نوع ترکیب و ساختمان ظاهری انسان و فروافتادنش در پایین ترین مراتب دستاوردهای خود و با رسیدنش به نور حق، خبر می دهد.

اسباب نزول سورة التین:

ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشخاصی بودند که سن و سال شان بالا رفته پیر شده بودند وقتی که به دلیل پیری عقل و اندیشه شان را از دست داده، در این باره آنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. پس خدای متعال وحی فرستاد و آنها را معذور داشت و فرمود اجر و پاداش اعمال خیری که در راه اسلام قبل از دست دادن عقل و خرد خود انجام داده

اند نصیب آنها ست. (مواخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تالیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطی، سوره تین)

زمان نزول سوره تین:

قتاده می فرماید که این سوره مدنی است. از ابن عباس (رض) در این باره دو قول نقل شده است. یکی آن که این سوره مکی است و دیگری آن که این سوره مدنی است. اما جمهور علماء آن را مکی قرار می دهند و نشانه ی آشکار مکی بودن آن این است که در آن برای مکه ی مکرمه ی عبارت «وهذا البلد الامین» «و این شهر پر امنیت» به کار رفته است. واضح است که اگر این سوره در مدینه نازل شده بود، در آن صورت به کار بردن عبارت «و این شهر» برای مکه نمی توانست درست باشد. افزون بر آن از دقت و توجه به مضمون سوره «تین» نیز چنین احساس می شود که این سوره از سوره های نازل شده در دوران آغازین مکه است، چرا که در آن هیچ نشانی از این دیده نمی شود که به هنگام نزول آن کشمکش کفر و اسلام آغاز شده باشد و در آن همان لحن بیان سوره های دوران آغازین مکی دیده می شود که در آن ها به صورت بسیار مختصر و جذاب به مردم فهمانده شده است که سزا و جزای آخرت ضروری و به طور کامل منطقی است.

موضوعات مورد بحث در سوره تین:

سوره ی تین به بررسی دو مطلب برجسته می پردازد:

اول: اکرام الله متعال نسبت به انسان.

دوم: ایمان به حساب و جزای آخرت.

این سوره با قسم به اماکن مقدس و شریفی آغاز شده است که الله متعال آنها را به محل نزول وحی بر پیامبران اختصاص داده است. این اماکن عبارتند از «بیت المقدس»، «کوه طور» و «مکه ی مکرمه».

و قسم خورده است که انسان را در زیباترین شکل و سیما آن خلق گردیده است و اگر نعمت های پروردگارش را سپاسگزار نباشد جایگاه او پایین ترین طبقات دوزخ خواهد بود.

- هکذا در سورتین کافر به خاطر انکار حشر و نشر توبیخ شده است؛ چرا که بعد از آن همه دلیل روشن و قطعی که بر قدرت پروردگار عالمیان در آفرینش انسان در نیکوترین شکل و زیباترین صورت ارائه شده است، باز حشر و نشر را انکار می کند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»

و در خاتمه عدالت الهی را با دادن پاداش به مؤمنین و مجازات و سزا به کافران بیان کرده است: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ آیه متضمن:» آن است که پاداش و معاد امری است مسلم و قطعی.

ترجمه و تفسیر سوره التین

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

ترجمه موجز:

«و التین و الزیتون» (1). قسم به تین و زیتون (دو میوه معروف انجیر و زیتون یا دو معبد بزرگ کعبه و بیت المقدس).
 «و طور سینین» (2). (و قسم به طور سینا)
 «و هذا البلد الامین» (3). و قسم به این شهر امن و امان (مکه معظمه).
 «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4). (یقناً که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم).
 «ثم رددنه أسفل سافلين» (5). (سپس (به کیفر کفر و گناهش) به اسفل سافلین (جهنم و پست ترین رتبه امکان) برگردانیدیم).
 «إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (6). (مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند که به آنها پاداش دائمی (بهشت ابد) عطا کنیم).
 «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» (7). (پس (ای انسان مشرک ناسپاس) چه تو را بر آن داشت که دین حق و روز جزا را تکذیب کنی؟)
 «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (8). (آیا الله مقتدرترین و عادل ترین حکم فرمایان (حاکم مطلق) عالم نیست؟

ترجمه و تفسیر

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه سوره هذا در باره ساختار متعادل و نیکو و زیبای بنی آدم ؛ بحث بعمل آمده است:

«وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ» (1):

قسم به «بلد» انجیر و زیتون!

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف و مشهوری است که مردم از آن روغن مفیده را بدست میآورند.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور انجیری است که آن را می‌خورید، و زیتونی است که از آن روغن می‌گیرید. (قرطبی ۱۱۰/۱۹).

و عکرمه فرموده است: الله متعال به محل زرع، رشد و نمو انجیر و زیتون قسم خورده است، و انجیر بیشتر در دمشق به بدست می‌آید و زیتون در بیت المقدس. (البحر ۴۸۹/۸).

و اظهر هم همین است؛ زیرا عطف کردن «کوه طور» و «البلد الامین» بر آن، دلیلی است بر اثبات این نظر. پس قسم به اماکن مقدسه‌ای صورت گرفته است که الله متعال در آن اماکن بر پیامبرانش وحی نازل کرد و آنها را مشرف و مبارک قرار داد.

درمورد اینکه آیا هدف قسم در این به این دو میوه معروف است یا هدف از قسم پروردگار چیزی دیگری است؟ مفسران تفاسیر، تاویلات و تحلیل های مختلفی را در این مورد ارائه فرموده اند. تعدادی از مفسرین بدین نظر اند که ذکر این دو میوه معروف و مشهور در این سوره اشاره به خوراکی مفیده غذایی که خواص تدایوی فوق العاده زیاد و مختلف النوع را دارد.

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از آن میوه «تین وزیتون» در این سوره نیست، بلکه هدف از آن: طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم عبارت از: دو کوهی معروف و مشهوری است که در شهر «دمشق» و «بیت المقدس» موقعیت دارد. و این دو سرزمین، محل قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خداست، یکی مبعث شدن حضرت موسی علیه السلام و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است که از فحواي قسم های آیت سوم و چهارم که از سر زمین های مقدسی یاد می کند میتوان فهمید.

برخی از مفسرین میفرمایند که: «التین»: انجیر. و ذکر آن در این سوره اشاره به دوران آدم علیه السلام است که او و زوجه اش بی بی حوا در جنت، برگ درختان و چه بسا انجیر را برای پوشش عورت خویش مورد استفاده قرار دادند: طوریکه ذکر آن در (سورة اعراف/ 22) بعمل آمده است.

کلمه «الزیتون»: زیتون اشاره به دوران نوح است. که آدم دوم لقب گرفته است. گویا در آخرین مراحل طوفان، نوح کبوتری را رها کرد تا در باره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند. کبوتر با شاخه زیتونی بازگشت، از بازگشت کبوتر و نشستن آن بر شاخه زیتون نوح علیه السلام استنباط نمود که طوفان دیگر به پایان خود رسیده است. طوریکه شاخه زیتون بحیث سمبول صلح و امنیت در بین تعداد از عرب های شهرت دارد. کوه «طور زیتا» که در بیت المقدس است. (مراجعه شود: جزء عمّ شیخ محمد عبده).

مفسر ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» مینویسد: «ظاهرا مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». بلی! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه ای است که از تیرگی ها و آلائش هایی که لذت را میکاهد، خالص شده است به سبب آنکه تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده میشود هم چنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا. انجیر غذایی است نرم و زود هضم که در معده بسیار نمی ماند، دوايي است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک کننده کلیه ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه ای است از بهترین و ستوده ترین میوه ها.

بسیاری از اطباء نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه ها و مغذی ترین آنها برای بدن است.

اما زیتون نیز هم میوه است، و هم میتوان از آن روغن بدست آورد و هم میتوان از آن در ترکیب بسیاری از دوا های استفاده بعمل آورد.

«وَطُورِ سَيْنٍ» (2):

(و قسم به طور سینین!)

مفسر خازن فرموده است: به دلیل این که درختان مبارک و مثمر در آن وجود دارد به «سینین» و «سینا» موسوم است، و هر کوهی که دارای درختان باثمر باشد، آن را «سینین و سینا» می گویند. (تفسیر خازن ۲۶۶/۴).

قابل یادآوری است که کوهی «طُورِ سِینِینْ»: در صحرائی سیناء موقیت دارد و حضرت موسی علیه السلام در بالای آن به مناجات با پروردگار با عظمت پرداخت. در کنار این کوه نور شریعت موسوی تابیدن گرفت (مراجعه شود به سورة: مریم/ 52). طور سینین، همان وادی سینا که در میان مصر و فلسطین امروزی موقیت دارد. کوه طور از جمله کوه های است که در شبه جزیره سینا موقیت داشته، این کوه در دین ابراهیمی و بخصوص دین یهودیت از موقیت خاصی برخوردار است. تعداد کثیری از روایات دینی یهودی به اصطلاح از همین کوه سر چشمه میگیرد. کوه طور عبارت از همان کوه است که بنی اسرائیل بعد از سه ماه از ترک مصر به آنجا رسیدند و در جوار آن خیمه زدند.

مطابق برخی از روایات ادیان ابراهیمی، خداوند شریعت را آنجا به بنی اسرائیل عطا کرد، گوساله سامری در همین کوه ساخته شده است. در این کوه برای اولین بار وحی بر موسی علیه السلام نازل و در زیر درخت زیتون به وسیله آتش بر وی تجلی نمود. (خروج ۱۶: ۱۷) این کوه به نام های کوه حوریب، جبل الله، جبل موسی در بین مردم شهرت دارد. این کوه 2285 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به فاصله 30 مایلی جنوب العریش واقع می باشد.

«سینین»: به معنی زرین است که بعضی ها گفته اند که منظور همین طور سینا است که در سورهی مؤمنون هم آمده است.

«وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (3):

(وقسم و سوگند به این شهر امین (مکه)!) هدف از «الْبَلَدِ الْأَمِينِ»: یا شهر امین. سرزمین مکه معظمه است، سر زمینی که حتی در عصر جاهلیت هم به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده میشد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت.

مکه معظمه بحیث شهر «امین» نه تنها برای: انسانها، بلکه برای حیوانات، درختان و گیاهان و پرندگان میباشد، نه جانداري در آنجا کشته میشود و نه گیاهی کنده میگردد، مگر انواعی از نباتات که مردم بدانها نیازمندند (تفصیل بیشتررا میتوان در جزء عمّ شیخ محمد عبده مطالعه فرماید).

«الْأَمِينِ»: سرزمین دارای امن و امان (مراجعه شود به سوره بقره/ 126، آل عمران / 97، قصص / 57).

در این آیات «طور سنین و بلد الامین» دارای مفهوم واضح و روشن است که هیچگونه مناقشه را ایجاد نمی کند، طوریکه در فوق یاد آور شدیم: یکی مبعث شدن حضرت موسی و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است. اگر در روشنائی آیات دیگری قرآن غور کنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که میان این دو سرزمین فقط یک شباهت خاصی وجود دارد و آن اینکه هر دو منسوب به پیامبران اند و دو پیامبر جلیل القدر در آن مبعوث شده اند، در طور سینا حضرت موسی علیه وسلم و در بلد الامین پیامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شد، هر دو مبعث پیامبران و مهبط وحی اند.

ارتباط قسم به طور سنین و بلد الامین، با جواب قسم کاملاً واضح و هویداست، زیرا این دو سرزمین که مهبط وحی بوده و بزرگترین شخصیت های تاریخی در آن تبارز کرده اند، بخوبی گواهی می دهند که در انسان استعداد های بزرگی گذشته شده و در بهترین ساختاری آفریده شده، مگر وجود این پیامبران بزرگ و جلیل القدر که به آن مقام بلند و رفیع رسیدند، هریک انقلاب عظیمی و عمیقی را رهبری کردند، و چون مشعل فروزان درخشیدند و شب تیره و تار جامعه جهل زده و ستم زده را روشن کردند. بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه که مختصراً بدان اشاره نمودیم، درآیت ذیل به جواب قسم پرداخته چنین می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4):

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده ایم. مجاهد فرموده است: «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» یعنی به زیباترین سیما و بدیع ترین صورت او را آفریده ایم. (طبری ۱۵۶/۳۰).

«لَقَدْ خَلَقْنَا...»: جواب قسمهای چهارگانه است. **«أَحْسَنَ»:** زیباترین. بهترین «تقویم» به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با اینکه انسان جرم صغیری است، عالم کبیر (را در او جا داده و آنقدر شایستگی ها به او بخشیده که لایق خلقت و لقد کرمانا بنی آدم ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم (سوره اسراء آیه 70) شده است همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش میفرماید: **«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»** پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است!

ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می کند که به «اسفل السافلین» کشیده می شود، لذا در آیه بعد می فرماید سپس ما او را بیائینترین مراحل باز گردانیدیم یعنی «ثم رددناه اسفل سافلین». میگویند همیشه در کنار کوه های بلند دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده میشود، چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به اسفل السافلین کشیده شود. از فحوای آیه مبارکه **«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»** «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» با تمام وضاحت در یافتیم که: انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می شود.

واقعاً انسان که برترین و اشرفترین مخلوقات است، سقوطش نیز از همه موجودات پست تر است. **«أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ... أَسْفَلَ سَافِلِينَ»** همانطوریکه در (آیه 179 سوره اعراف) می فرماید: **«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»**. (آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه ترند.) یکی از عوامل اساسی که موجب سقوط انسان است همانا؛ دوری انسان از ایمان و عمل صالح، واضح است که: ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است.

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (5):

(سپس ما او را به میان پست‌ترین پستان بر می‌گردانیم (و از زمره بدترین مردمان می‌گردانیم).

«رَدَدْنَاهُ»: او را بر می‌گردانیم. او را قرار می‌دهیم. کلمه (رَدَّ) را به معنی اصلی برگرداندن، و معنی ضمنی جعل، یعنی قرار دادن و ساختن دانسته اند (روح المعانی). «أَسْفَلَ»: پائین‌ترین. مفعول به یا منصوب به نزع خافض است.

«سَافِلِينَ»: پائین‌تران. پستان. جمع مذکر سالم است و مراد انسان هائی است که امتیاز انسانیت خود را نادیده می‌گیرند، و به جای پیمودن قوس صعودی ایمان و دینداری، قوس نزولی کفر و بی‌دینی را طی می‌کنند، و از درجه والای اعلی‌ین به ژرفای گودال اسفل سافلین فرو می‌افتند.

مفسران مشهور جهان اسلام هر یک مجاهد و حسن فرموده اند که: «اسفل سافلین» یعنی پایین‌ترین درجات آتش و دوزخ.

ضحاک فرموده است: یعنی او را به پست‌ترین عمر که پیری است باز می‌گردانیم. (تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۹).

مفسر آلوسی فرموده است: از سیاق کلام چنان به نظر می‌آید که به وضعیت انسان کافر در روز قیامت اشاره دارد، و نشان می‌دهد که بعد از این که در زیباترین و بدیع‌ترین صورت آفریده شده بود، به زشت‌ترین و ناپسندترین شکل در می‌آید. (آلوسی ۱۷۶/۳۰). «رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»: این بند آیه مبارکه، بدین واقعیت اشاره دارد که: کسانی که راه کفر و شرک و ستمگری و زورگوئی و سایر مفاصد را در پیش می‌گیرند، از مقام انسانیت سقوط می‌کنند و در نظر الله متعال از پستان پست بشمار می‌آیند، و در دنیا از زمره ناپاکان، و در آخرت از جمله دوزخیانند. (تفصیل این موضوع را در سوره: نساء/ 145، صافات/ 98، فصلت/ 29، بینه/ 6) مطالعه فرماید. همین انسان با تمام این امتیازات که برایش داده شده است، اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می‌کند که به اسفل السافلین کشیده می‌شود.

ولی در آیه بعد می‌افزاید: مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون).

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (6)

(مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منت دارند).

«غَيْرُ مَمْنُونٍ»: ناگسیختنی، قطع ناشدنی، بی‌منت (مراجعه شود به سوره فصلت/ 8، قلم/ 3، انشقاق/ 25).

«ممنون» از ماده من در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین غیر ممنون اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است، و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در تفسیر این آیه مبارکه باید گفت که: ایمان به تنهایی، برای نجات کافی نیست! و ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی قرب الی الله، ایمان و عمل صالح از شاخص‌ترین، بلکه از

بارزترین و مهمترین عواملی که سبب داخل شدن انسان به جنت می گردد همانا، ایمان و عمل صالح است.

به یاد داشته باشید که ایمان بدون عمل، اثری ندارد، همچنان عمل بدون ایمان هم سود بخش نیست و مفید تمام نمی شود. با نگاهی کوتاه به آیات قرآن، در می یابیم که سعادت و خوشبختی انسان و جامعه در گرو دو چیز است: ایمان و عمل صالح و زندگی با ایمان و عمل شایسته.

خداوند در قرآن می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره نحل، آیه 97-134 سوره بقره، آیه 82).

هر کس از مرد و زن، کار نیکی را به شرط ایمان برای خدا به جا آورد، ما او را در زندگانی، خوش و با سعادت زنده ابد می گردانیم و اجری بسیار از عمل نیکی که کرده به او عطا می کنیم.

و در آیه دیگری می فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (سوره بقره، آیه 82) (کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها یاران بهشت اند و برای همیشه در آن خواهند ماند.) «ایمان» و «عمل صالح» از جمله چیزهایی هستند که خدای متعال آنها را از ما مطالبه کرده و آنرا شرط رسیدن به کمال و سعادت بشر دانسته است. این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد در کنار هم ذکر شده اند و بر تلازم آنها با یکدیگر تأکید گردیده است. نمونه ای از این آیات را با هم مرور می کنیم:

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (سوره بقره آیه 25) و کسانی را که ایمان آورده اند و کار های شایسته انجام داده اند، مژده که ایشان را باغ هایی خواهد بود که از زیر (درختان) آنها جوی ها روان است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (سوره رعد آیه 29) کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سر انجامیدارند. فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ (سوره انبیاء آیه 94) پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او نا سپاسی نخواهد شد. از این آیات معلوم میشود وظیفه ما در قبال خدای متعال، «ایمان» و «عمل صالح» است. علماء رابطه «ایمان» و «عمل صالح» مثل رابطه «درخت» و «میوه» میدانند. یک درخت سالم (از درختان میوه) خالی از میوه نخواهد بود، همچنین ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان های ضعیف و کم نور که در برابر شهوت و هوی و هوس ها اثر می افتد و به تعبیر روشنتر عمل صالح تجسم ایمان قلبی است.

البته این سخن بدان معنا نیست که معصیتکاران یا مرتکبان کبیره کافرنند آنگونه که خوارج می پنداشتند، بلکه منظور این است ایمان قوی هرگز از عمل صالح مقدم داشته شده، با این که به نظر می رسد انجام واجبات و ترک محرمات کاری مشکل تر از ایمان است، و قاعدتاً باید مقدم داشته شود، این بخاطر آنست که قرآن با این بیان میخواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند. تعبیر به ایمان و عمل صالح، آنچنان تعبیر گسترده ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از

یک سو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و سیاسی و عبادی را از سوی دیگر شامل می شود.

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (عصر/3-1) در سوره عصر به زمان قسم یاد می کند و می فرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و عمل صالح انجام میدهند.

ایمان به تنهایی هیچ فایده ای ندارد؛ ایمان و عمل همیشه توأم با یکدیگر هستند.

رابطه ایمان و عمل صالح:

ایمان و عمل صالح ارتباط متقابلی با یکدیگر دارند. در آیات بسیاری از قرآن کریم به عمل صالح نیز بعد از ایمان اشاره شده است.

این دو درحقیقت مانند دو پله ترازویی هستند که سنجش بدون یکی از آن دو ممکن نیست و ایمان بدون عمل صالح، سودی نخواهد داشت. اگر کسی بدون آنکه به برنامه های اسلام عمل کند، ادعای ایمان داشته باشد، ایمانش، ادعایی بیش نیست و هیچ سودی به حال او نخواهد داشت.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (انعام، 158).

آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح:

فواید و ثمراتی که از توأم بودن ایمان و عمل صالح در قرآن آمده، نشان دهنده این است که این دو با هم ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی دارند. اگر ایمان در اعماق جان نفوذ کند شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را صالح می کند؛ زیرا عمل صالح، میوه درخت ایمان و ایمان همچون ریشه می باشد، و وجود میوه شیرین، دلیل بر سلامت ریشه و ایمان بدون عمل صالح، درختی بی میوه است. بنابراین ثمره این دو عبارتست از:

محو و زدودن گناهان:

اعمال صالح موجب میشود گناهان گذشته انسان محو شود. خداوند میفرماید: «يَكْفُرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ وَ بَخْشِي مِنْ غَنَاهَاتِكُمْ رَأْسًا مِنْ رَبِّكَ» و «ان الحسنات يذهبن السيئات؛ قطعاً نیکی ها بدی ها را از بین میبرند».

عامل سعادت و رستگاری:

معیار سعادت انسان، ایمان و عمل صالح است: سعادت دارای درجات و مراتب مختلفی می باشد. عمل صالح، مرحله اولی از مراحل کمال و سعادت انسانی است و موجب صفا و طهارت در حواس و اعضا میشود.

خداوند متعال میفرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» هرکس از زن یا مرد عمل صالح انجام دهد، زندگی پاکیزه خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارش به او عطا خواهیم کرد. (سوره نحل، 97)

عمل صالح زندگی دنیوی و اخروی انسان را تغییر می دهد و حیات طیب در دنیا و آخرت را نصیب افراد مؤمن نیکوکار میسازد. عمل صالح (نیکوکاری) همراه ایمان، بزرگ ترین بهایی است که خریداران فلاح و رستگاری را به آن می رساند.

از منظر و فهم قرآن، رستگاری محصول عمل صالح و ایمان است. بنابراین ملاک در سعادت، حقیقت ایمان و عمل صالح است، نه صرف ادعای لفظی و زبانی.

آخرین درجه سعادت، رسیدن به لقای پروردگار است که با عمل صالح میسر و امکان پذیر می شود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا؛ هرکس به ملاقات پروردگارش امیدوار باشد، باید عمل صالح انجام دهد.»

در سوره عصر به زمان قسم یاد می کند و میفرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و عمل صالح انجام میدهند. نقطه قابل توجه که در این سوره وجود دارد اینست که ایمان به تنهایی هیچ فایده ای ندارد؛ ایمان و عمل همیشه توأمان با یکدیگر هستند.

محبت آفرینی و ایجاد دوستی:

از دیگر ثمرات ایمان و عمل صالح، محبت آفرینی است که الله تعالی میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان دوستی آنان را در دل های مردم قرار می دهد. (سوره مریم، 96).

بنابراین ایجاد دوستی، یکی از ثمرات ایمان و عمل صالح است و از دیگر ثمرات این دو عبارتند از: دادن جزا و پاداش نیکو و ضایع نشدن اجر، کسب خوف و رجاء، مورد مغفرت واقع شدن، خوش عاقبتی، رزق زیاد، بهره مندی از رحمت و موهبت الهی، هدایت از ظلمات به نور، زیانکار نبودن، فوز و پیروزی بزرگ، وعده بهشت و جاودان بودن آن و...

باید توجه داشت ثمرات و فوائد مذکور به شرط توأمان بودن ایمان و عمل صالح به دست میآید و لازمه حصول آنها منوط به وجود ایمان در کنار عمل صالح است و خداوند عمل صالح را به اندازه توان و طاقت انسان تعیین کرده؛ تا افراد مؤمن بتوانند عمل صالح را در کنار ایمان انجام دهند.

علاوه بر آیات، روایات زیادی بر ارتباط متقابل ایمان و عمل صالح، تصریح کرده اند که به برخی از آنها اشاره می شود.

نتیجه گیری:

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که ایمان و عمل مانند دو بال هستند که پرواز با يك بال ممکن نیست. ودو واقعیت جدانشدنی هستند و مقارنت ایمان و عمل صالح در آیات و عدم مخالفت روایات وارده در این زمینه، ارتباط مستقیم و متقابل این دو را تصدیق میکند.

«فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ الدِّينِ» (7)

«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا و امی دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم اوست که تو را به فرودین فرود برمی گرداند پس چه چیز تو را و امی دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است. یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم، بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می کند؟

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (8)

«آیا خداوند حکم کننده ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس

کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند.

در تفسیر المیزان در باره این آیه مبارکه مینویسد: «آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟» در ادامه با استفهامی توبیخی خطاب به نوع انسان میفرماید: چه عاملی تو را به این امر واداشته که جزای روز قیامت را تکذیب کنی؟ با اینکه ما نوع انسان را به دو گروه پاداش داده شده و برگردانده شده به اسفل السافلین تقسیم کرده ایم، آیا جز این است که خداوند احکم الحاکمین است و حکم او مافوق هر حاکم می باشد، زیرا حکم او در اتقان و نفوذ از حکم هر حاکم دیگر برتر است، و همین حکم متقن و حکیمانه اقتضای کند که این دو طائفه از انسان ها در جزا مختلف و متفاوت باشند، پس باید روز جزایی باشد تا هر کس مطابق عملش جزا داده شود و عقل و فطرت انسان هرگز تجویز نمیکند که روز جزایی در بین نباشد.

خواننده معزز!

در حدیث مرفوع از ابوهریره (رض) روایت شده است: «فَإِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ: «وَالْتِّينَ وَالزَّيْتُونَ»... فَأَتَى آخَرَهَا: «دَلِيسَ اللَّهِ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟»... فَلَيَقُلْ: بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ». «هرگاه یکی از شما «وَالْتِّينَ وَالزَّيْتُونَ» را خواند، وقتی که در آخرش رسید به «اليسَ الله بأحكم الحاكمين؟» باید بگوید: بلی (خداوند داورترین داوران است) و من از زمره گواهی دهندگان هستم».

پیام های سوره تین:

- 1 - نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «والتین و الزیتون».
- 2 - صحت سلامتی که از طریق غذا به دست می آید و امنیت، مهم ترین نیازهای مادی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین».
- 3 - قداست وحی، به زمین ها نیز سرایت می کند. «طور سینین».
- 4 - امنیت شهر مکه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» و این دعا مورد استجاب واقع شد. «هَذَا الْبَلَدِ الْآمِنِ»
- 5 - انسان در آفرینش بر همه ی موجودات برتری دارد. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»
- 6 - خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خَلَقْنَا... رَدَدْنَا»
- 7 - انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می شود. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»
- 8 - انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست تر است. «أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ... أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (چنانکه در آیات دیگر نیز میفرماید: «أَوَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»
- 9 - دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»
- 10 - با آنکه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، اما او بر اساس عدل، حکم می کند و بهترین داوران است. «أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ».

میوجات و حبوبات ذکر شده در قرآن:

همه ای گیاهانی که از زمین می رویند از هر نظر مهم و آیت روشنی از عظمت پروردگار با عظمت میباشند. در قرآن عظیم الشان از گیاه به عنوان «نبات» بیش از 20 بار، از درخت با عنوان «شجره» بیش از 20 بار، از میوه با عنوان «فاکله و ثمر» بیش از 30 بار، از دانه حبوبات با عنوان «حب» بیش از 10 بار و از زراعت با عنوان «زرع» 9 بار و از سبزی با عنوان «قضب و بقل» دو بار ذکر بعمل آمده است.

«انار» (رمان) کلمه انار سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است. (سوره انعام آیه 99، سوره انعام آیه 141، سوره الرحمن آیه 68)

«انجیر» (تین) اسم انجیر یک بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است آنهم در سوره (تین آیه 1)

انجیر از جمله قویترین میوه ها و یا هم گفته میتوانیم که انجیر از بهترین مواد غذایی است که انسان میتوان در هر سن سال از آن استفاده نماید، انجیر میتوان به عنوان قند طبیعی برای کودکان استفاده نمود. ورزشکاران و نیز آنها که دچار ضعف یا پیری هستند می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند.

میگویند «افلاطون» به قدری انجیر را دوست می داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند.

«سقراط» انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع کننده ضرر می دانسته است.

«جالینوس» رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود. به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده میشد.

علماء می گویند: انجیر سرشار است از ویتامین های مختلف و شکر. و در بسیاری از امراض از آن به عنوان یک دوا می توان استفاده کرد مخصوصاً هرگاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است.

خوردن انجیر خشک، باعث تقویت حافظه می شود و به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذایی هر سن و سال، و هر موسوم سال و شرایطی جوی، معرفی کرده اند.

«انگور» (عنب) میوه انگور، به صورت جمع و مفرد (عنب و اعناب) بیش از 10 بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است (سوره رعد آیه 4، سوره نحل آیه 11 و یس آیه 34، سوره نحل آیه 67، سوره اسرا آیه، سوره کهف آیه 32 و 42)

«خرما» (رطب) «درخت خرما» (نخل، نخیل، نخله) کلمه نخل و نخیل در 20 آیه از قرآن عظیم الشان ذکر شده است (سوره رعد آیه 4، سوره انعام آیه 99، سوره ق آیه 10، سوره انعام آیه 141، سوره یس آیه 34)

«خیار» (بادرنگ) خیار در ماجرای بنی اسرائیل آمده که آنان به یک غذا قناعت نکردند و از موسی علیه و السلام خیار خواستند. (سوره بقره آیه 61)

«زیتون» نام زیتون 6 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، یک بار به طور مستقیم به درختی اشاره شده که در کوه سینا می روید و از آن روغن تولید می گردد (ذکر آن در سوره مؤمنون آیه 20).

هکذا نام درخت زیتون دو بار به تنهایی و پنج بار همراه دیگر میوه ها همچون خرما، انار، انگور و انجیر به کار رفته است. در قرآن عظیم الشان درخت زیتون از نشانه های

خداوند معرفی شده (سوره نحل آیه 11) و درخت زیتون از جمله درخت مبارک و پر برکت ذکر شده است (سوره نور آیه 35) همچنین خداوند متعال به درخت قسم یاد کرده است (سوره نور آیه 35).

«موز» (کیله) موز یک بار در قرآن کریم آمده است که بهشتیان از درخت موزی که میوه اش بر روی هم چیده شده بر خوردارند (سوره واقعه آیه 29)، البته غالب مفسران قرآن عظیم الشان، «طلح» را درخت موز میدانند اما فاروقی آن را «اقاقیا» میدانند. «پیاز» (بصل) یاد کردن از پیاز در ماجرای بنی اسرائیل است که آنان به یک نوع غذا قناعت نکردند و از موسی (ع) پیاز خواستند (سوره بقره آیه 61) «سیر» (فوم) در قرآن کریم و در ماجرای بنی اسرائیل سیر هم یکی از خواسته های قوم، از حضرت موسی (ع) بوده است (سوره بقره آیه 61) «ترنجبین» (من) قرآن کریم سه بار از من یاد می کند که به عنوان نعمت به بنی اسرائیل عطا شده است (سوره بقره آیه 57، سوره اعراف آیه 160، سوره طه آیه 80) «حنا» (کافور) کلمه کافور یک بار در قرآن و آنهم در سوره «انسان آیه 5» به کار رفته است.

«زنجبیل» زنجبیل یک بار قرآن عظیم الشان یاد کرده و آن را آمیزه نوشیدنی بهشتیان یاد کرده است. (سوره انسان آیه 17)

«عدس» (نسک) قرآن کریم از عدس در ماجرای بنی اسرائیل و تقاضای آنان از حضرت موسی ذکر می کند. (سوره بقره آیه 61)

«کدو» (کدو) کدو در قرآن کریم یکبار و در سوره «صافات آیه 146» آمده و در آن اینگونه بیان شده که خداوند پس از نجات دادن حضرت یونس از شکم ماهی بر سرش بوته کدویی رویانید تا او از اشعه سوزان آفتاب در امان باشد.

میوجات و درختانی جنتی:

در مورد اینکه در بهشت چه درخت های از میوه وجود دارد، آیت و احادیث در مورد اشارت مشخصی ندارد، و این جزو علم غیب است. فقط می دانیم که، بر طبق بعضی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه ها و درخت های بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و... و یا درخت سدر..

اما باید به این نکته مهم هم توجه نمود که: در آنجا اهل جنت هر میوه ای که بخواهند برایشان مهیا می شود، چرا که در قرآن آمده: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ (20) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (سوره الواقعة/ 20-21). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «يَذُوقُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (سوره الدخان/ 55) یعنی: آنان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد میطلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر می گردد.

و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» واقعه (32-33). یعنی: همانند میوه های دنیا نیستند که در بعضی وقت ها یافت نمیشوند و فقط در برخی فصل ها در دسترس

هستند و به دست آورد نشان مشکل است، بلکه میوه های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن راحت است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد. و فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاحٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (مرسلات 40-41). یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه سارانی دیدنی هستند که از چشمه ی سلسبیل و رحیق سرچشمه میگیرند. و بهترین و پاکیزه ترین میوه هایی که دلخواه آنان است و آرزو می کنند برایشان مهیاست.

و فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره البقره/ 25). (به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. هر زمان که میوه ای از آن، به آنان داده شود، می گویند: «این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالیتر است.)) و میوه هایی که برای آنها آورده میشود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.) در تفسیر سعدی آمده: «میوه های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر می برند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند. «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزه با یکدیگر فرق میکنند. گروهی نیز می گویند در رنگ با یکدیگر تشابه هستند اما در اسم فرق می کنند. برخی نیز در این باورند که در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هر بار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می گردد چون میوه ها در ظاهر به یک شکل و صورت می باشد گمان می کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند. و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

و همچنین در مورد درختان جنتی آمده: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» (سوره واقعه 27-29).

یعنی: اما اصحاب سعادَت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟ یعنی حالت بسیار خوبی دارند. «فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ» در میان درختان سدري هستند که خارهایشان گرفته شده و بریده شده است و شاخه های خراب آن قطع گردیده و به جای خار و شاخه های مضر میوه قرار داده شده است، و درخت سدر ویژگی هایی چون سایه گسترده و آرامش یافتن انسان در سایه آن را دارا میباشد.

«وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» «طلح» درخت بزرگی است که در صحرا می روید و میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.

ابن ابی الدنيا از سلیم بن عامر روایت می کند که فرمود: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: خداوند در آمدن اعراب بادیه نشین و سؤال اتشان ما را مستفید میگرداند. روزی یکی از بادیه نشینان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده

است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ) (سوره الواقعة آیه 28) خداوند خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ‌هایش شبیه دیگری نیستند.» و فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (سوره انعام آیه 141).

یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، و درخت خرما و کشتزار، با طعم های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در جنت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه درجنت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را از آن بی‌نصیب نگرداند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العلق

جزء - (30)

سوره علق در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه میباشد

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره به «علق» به دلیل دومین آیهی آن است. هکذا این سوره به «اقرأ» یا «قلم» نیز مسمی می باشد، زیرا الله سبحانه و تعالی آن را با فرموده اش «اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقرأ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...» آغاز نموده است.

این سوره اولین ارتباط آسمان با انسان بعد از حدود شش قرن می باشد و با این اتصال تحولات عظیمی در زمین به وقوع می پیوندد و تولد انسان با این تحولات در بینش ها، خصلت ها خلق خوی، طبیعت و عادت مردم رقم می خورد. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم میباشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در میان قریش و بروز تحریکات شان علیه دعوت، نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العلق:

این سوره اولین سوره ای است که پنج آیهی اول آن در مکه بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم، نازل شده است. سوره (علق) که بنام سوره «اقرأ» هم یاد می شود طوریکه متذکر شدیم، از جمله سورهای مکی میباشد. این سوره دارای (1) یک رکوع، (19) نزده آیت، (73) هفتاد و سه کلمه، (197) یکصد و هفت حرف، و (125) یکصد و بیست و پنج نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره ی تین:

در سوره ی تین به آفرینش بی نمونه و زیبایی انسان، اشاره بعمل آمده است و در سوره علق، به آفرینش انسان از علق و مادهی پیدایش او. این سوره احوال جهان ابدی را به یاد می آورد که بیانگر سوره ی قبل است: (آیات متبرکه ۵ و ۷).

یادداشت:

باید گفت که: (سوره علق آیه 19) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

محتوای سوره علق:

اکثریت مطلق مفسران بدین باور اند که از محتوا این سوره طوری معلوم میشود که این سوره اولین سوره است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. در آغاز به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور قرائت و تلاوت می دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از يك قطعه خون بی ارزش، سخن می گوید. در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می کند.

و در مرحله بعد، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش میگیرند سخن به میان میآورد.

و سر انجام به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند اشاره میکند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان میدهد.

بصورت کل محتوا سوره علق را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه و جمعبندی نمود:

- آغاز نزول وحی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و سلم.
- سرکشی و طغیان انسان در مقابل اوامر خدا به سبب داشتن مال.
- داستان ابوجهل بدبخت و منع کردن پیامبر از اقامه‌ی نماز.
- سوره علق با بیان فضل و کرم الله متعال نسبت به پیامبر آغاز می‌شود. در آغاز سوره خداوند سبحان یادآور می‌شود که این قرآن یعنی «معجزه‌ی جاودانی» را بر او نازل کرده است، در حالی که او در «غار حرا» خدایش را عبادت می‌کرد: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... تا... عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

- بعد از آن از سرکشی و طغیان انسان در این دنیا بحث کرده و بیان می‌نماید هرگاه انسان نیرو و ثروتی داشته باشد از فرمان الهی سر باز زده و به سبب نعمت و ثروتی که در اختیار دارد سر طغیان بلند می‌کند. در حالی که بالعکس باید در مقابل فضل و کرمی که الله به وی ارزانی داشته است او را سپاسگزار باشد، نه این که نعمت او را انکار کند. و به او تذکر می‌دهد که به سوی الله برگردد تا به مکافات اخروی نایل آید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْصَمَ * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ».

- بعد از آن، داستان «ابو جهل»، فرعون این امت را مورد بحث قرار می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را تهدید می‌کرد و به منظور نصرت و یآوری بت‌ها، او را از اقامه‌ی نماز باز می‌داشت: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ * عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ».

- و در پایان و اختتام سوره آن انسان بدبخت کافر را تهدید کرده است که اگر به گمراهی و طغیان خود ادامه دهد، به سزا و مجازات شدید گرفتار می‌آید. و نیز به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که به وعید و تهدید آن مجرم و گناهکار گوش فراندهد: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ... تا... كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَ أَسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ».

- طوریکه یادآور شدیم سوره مبارکه علق با دعوت به خواندن و یادگیری قرآن شروع شده است، و با توصیه به نماز و عبادت خاتمه می‌یابد تا علم با عمل قرین گردد. و آغاز با ختام متناسب و همگون و هم نظم باشد.

آغاز وحی در تاریخ اسلام:

اکثریت به اتفاق مفسرین جهان اسلام در این مورد متفق الری اند که: آیاتی از اول سوره علق، اولین آیات نازل شده وحی را تشکیل میدهند: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق آیات 1-5) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین (کریمان) است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی‌دانست (بتدریج به او) آموخت»

امام احمد (رح) می‌فرماید: عبدالرزاق و معمر پسر زهري براي ما از عروه، و او از عائشه (رضي الله عنها) روايت کرده‌اند که گفته است: «اولین چیزی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی گردیده است به صورت رؤیای صادقانه در خواب بوده است. هیچ خوابی

نمی دید مگر این که مثل سپیده صبح تحقق می یافت. پس از این مرحله، دوست داشت گوشه‌گیری و خلوت کند. در غار حراء گوشه‌گیری و خلوت میکرد و در آنجا چندین شب عبادت میکرد، بدون این که به پیش اهل و خانواده‌اش برگردد، و زاد و توشه خلوت کردن را تهیه و با خود می برد.

بعد از آن به نزد خدیجه برمی‌گشت و برای شبهای دیگری دوباره زاد و توشه برمی‌گرفت و با خود می برد. تا وقتی از اوقات که در غار حراء بود حق و حقیقت بدو رسید. فرشته به پیش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمی‌دانم... پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)» (ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی میشود. آن را بیاباز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. پیامبر صلی الله علیه وسلم با این آیات در حالی به خانه برگشت که اندامش میلرزید. وقتی که به پیش خدیجه رفت، فرمود: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» (مرا بپوشانید. مرا بپوشانید). او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گردید. آن گاه فرمود: «یا خدیجه مالی؟» ای خدیجه مرا چه شده است؟» خدیجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود: «قَدْ خَشِيتُ عَلَي نَفْسِي.» «واقعاً بر خویشتم ترسیدم.»

خدیجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به الله سوگند هرگز الله تو را خوار نمی‌دارد. زیرا تو پیوند خویشاوندی را مراعات میکنی و صله رحم را بجای میآوری. راستگو هستی و راست می‌گوئی. به درد دردمندان میرسی و درماندگان را کمک و یاری میکنی، و از مهمانان به خوبی پذیرائی میکنی، و در برابر حوادث حق تعالی، یار و مددکار دیگران میشوی.

آن گاه خدیجه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را با خود به پیش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزی پسر قصی برد.

ورقه پسر کاکایی خدیجه بود. در زمان جاهلیت عیسوی شده بود. کتاب عربی می نوشت. کتاب های عبری را از روی انجیل، تا آنجا که خدا میخواست بنویسد - می نوشت. پیر و کور شده بود.

خدیجه بدو گفت: ای پسر کاکا، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می بینی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که دیده بود بدو نقل کرد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی میآمد. کاش در آن وقت جوان می بودم. کاش من زنده می بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد.

پیامبر صلی الله علیه و وسلم فرمود: «أَوْ مُخْرَجِي هُمْ؟». (آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟).

ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر من زنده باشم به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. ولی مدتی، گذشت که ورقه وفات یافت... تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهري نقل شده است. آیه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» در واقع آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، و علامه مبارکفوری در کتاب «رحیق المختوم» مینویسد: «با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را شامگاهان دوشنبه بیست و یکم رمضان، مطابق با دهم سال 610 میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریفشان می‌گذشته است که با 39 سال شمسی و 2 ماه و 20 روز برابر خواهد بود».

همچنین ایشان در ادامه مینویسد: «سیره نویسان در ارتباط با تعیین نخستین ماه گرامی داشت پیامبر صلی الله علیه و سلم- به نبوت از سوی خداوند و فرو فرستادن وحی بر آن حضرت، اختلاف فراوان دارند. عده زیادی از سیره نویسان بر آن شده‌اند که ماه ربیع الاول بوده است؛ گروه دیگری از آنان بر آن اند که ماه رمضان بوده است؛ برخی نیز گفته اند: ماه رجب بوده است. ما ترجیح داده‌ایم که ماه رمضان بوده باشد؛ به دلیل این آیه شریفه که میفرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (سوره البقرة: 185). و این آیه شریفه دیگر که می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». (سوره القدر: 1). که در نتیجه شب قدر در ماه رمضان قرار می‌گیرد، و شب قدر همان شبی است که در آیه 2، سوره دخان، خداوند درباره آن میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (سوره الدخان: 3). و نیز به دلیل آنکه اقامت آن حضرت در غار حراء در ماه رمضان بوده، و واقعه نزول جبرئیل بر ایشان نیز در همین ماه بوده است؛ چنانکه همگان میدانند.

قائلان به آغاز نزول وحی در ماه رمضان نیز در باب تعیین دقیق این روز با یکدیگر اختلاف دارند، و روایات در این زمینه مختلف است. بعضی گفته‌اند: روز هفتم، برخی گفته اند: هفدهم، و بعضی دیگر نیز گفته اند: هجدهم.

ابن اسحاق و برخی دیگر از سیره نوسان بر آن اند که این روز، روز هفدهم بوده است؛ اما، ما ترجیح دادیم که روز بیست و یکم بوده باشد، به این دلیل که تمامی سیره‌نویسان یا اکثر آنان متفق‌القول اند بر اینکه بعثت رسول الله صلی الله علیه و سلم- در روز دوشنبه اتفاق افتاده است؛ چنانکه آن حضرت خود فرموده‌اند: «فِيهِ وَلِدْتُ وَ فِيهِ أَنْزَلَ عَلَيَّ» و به روایت دیگر: «ذَاكَ يَوْمَ وَلِدْتُ فِيهِ وَ يَوْمَ بَعَثْتُ أَوْ أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهِ» (صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 368؛ مسند احمد، جلد 5، صفحه 297، 299؛ بیهقی، جلد 4، صفحه 286،

300: حاکم نیشابوری، جلد 2، صفحه 62). روز دوشنبه در ماه رمضان نیز در آن سال مطابق بوده است با روز هفتم؛ روز چهاردهم؛ روز بیست و یکم، و روز بیست و هشتم؛ از سوی دیگر، بنا به دلالت احادیث صحیح، شب قدر جز با یکی از شبهای فرد در دهه آخر رمضان منطبق نمی‌گردد، و شب قدر در محدوده این شبها جابه جا می‌شود. اگر این آیه شریفه را که میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». با روایت ابوقتاده که میگوید بعثت آن حضرت روز دوشنبه بوده است، کنار هم بگذاریم، همچنین با مراجعه به تقویم تطبیقی

که موارد مطابقت روز دوشنبه را با ایام رمضان در آن سال تعیین میکند؛ برای ما یقینی شده است که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب هنگام، شامگاه روز 21 رمضان بوده است».

اهداف کلی و اساسی این سوره:

- 1 - توجه انسان به الله تعالی که او رب است و آفریدگار و ارجمند و آموزش دهنده است و کنار زننده پرده های جهل و نادانی؛
- 2 - توجه بشر به اینکه خداوند او را از علق آفریده است و اینکه او تحت ربوبیت خداوند است و حامل لواي علم و معرفت و هنگامی که خود را مستغنی می یابد فساد و طغیان میکند؛
- 3 - توجه به این که بازگشت همه چیز به سوی خداست. آغاز و انجام همه به دست او و به سوی اوست؛
- 4 - متوجه ساختن انسان به وظایف او که باید قرائتش بلکه همه افعالش به نام خدا و در سبیل هدایت باشد و دستور تقوا دهد، با حق ستیزه نکرده و به آن پشت نکند و بداند که الله متعال او را می بیند (و او در محضر و مرءای خداست).
- 5 - ترساندن از عذاب خداوند که او موی سر او را می گیرد و با حقارت و ذلت به سوی عذاب میکشاند؛
- 6 - و توجه به اینکه خداوند می خواهد از طغات و فاسدین پیروی نشود و بندگان خدا در پیشگاه او به خاک مذلت بیافتند و قرب و نزدیکی او را بخواهند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْعَلَقِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿٦﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ﴿٧﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ﴿٨﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ﴿٩﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ﴿١٠﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ﴿١١﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٣﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَنْسِفَنَّ بِالْأَنفِيسِ ﴿١٤﴾ نَاصِيَةً كَاطِبَةٍ ﴿١٥﴾ خَاطِبَةٍ ﴿١٦﴾ فَلَئِدْهُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

ترجمة موجز:

- «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1) (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید)
- «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2) (انسان را از خون بسته آفریده است.)
- «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است)
- «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4) (همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او آموخت.)
- «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5) (بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست.)
- «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (6) (قطعاً (اغلب) انسان ها سرکشی و تمرد می‌آغازند.)
- «أَن رَّاهُ اسْتَغْنَىٰ» (7) (چون خود را مستغنی و بی نیاز ببینند.)
- «إِن إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (8) (مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود.)
- «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ» (9) (آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.)
- «عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ» (10) (بنده‌ای را که نماز می‌گزارد؟)
- «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ» (11) (آیا میدانی اگر بر هدایت بودی؟)
- «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ» (12) (و یا به پرهیز گاری فرمودی؟)
- «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» (13) (آیا دیدی اگر تکذیب کرد و روبرتافت؟)
- «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» (14) (آیا نمی داند که خدا می بیند.)
- «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَنْسِفَنَّ بِالْأَنفِيسِ» (15) (هرگز! چنین نیست، اگر باز نیاید، حتماً او را بکشیم از موی پیشانی.)
- «نَاصِيَةً كَاطِبَةٍ» (16) (موی پیشانی دروغگویی خطا کار.)
- «فَلَئِدْهُ نَادِيَهُ» (17) (پس فرا خواند یاران مجلسش را.)
- «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (18) (وما حتماً فرا خوانیم دفع کنندگان پیاده را.)
- «كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19) (نه چنین است، پیروی اش مکن، به سجده برو و تقرب بجو.)

تفسیر سوره

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات ؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1):

این اولین خطاب الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد و متضمن فراخوانی به خواندن و نوشتن و کسب علم و دانش است؛ زیرا شعار دین اسلام چنین است. از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد. یعنی ای محمد! (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید) (ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. بخوان زیرا با خواندن، علم و معرفت حاصل می شود و عبادت پروردگار صورت می گیرد و با نام الله متعال برکت، گشایش و توفیق به دست می آید.

چه زیبا است که در اولین فرمان آسمانی دین مقدس اسلام فرمان فرهنگی را باین زیبایی در می یابیم. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

هكذا در فرمان اقرء این نقطه مهم نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت میکند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بلی! بخوان به نام آن «که آفرید» پس الله سبحانه و تعالی خود را با این صفت برای ما وصف میکند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمت ها و بزرگترین آنهاست.

یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلا نه خواننده بوده ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید.

«الَّذِي خَلَقَ»: از ذکر صفت تخلیق در اینجا، شاید حکمت این باشد که همچنان که بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستین انعام به او اعطای شده است، و در اینجا مفعول «خلق» یعنی آنچه آفریده شده است را ذکر نه فرموده به این اشاره است که همه کائنات مخلوق او تعالی باشند.

الله متعال این سوره مبارکه را با إقرأ آغاز می کند (بخوان) ولی از قرآن نام نمی برد. دلیل عدم ذکر کلمه قرآن در این آیه به نظر علما بشرح ذیل است:

1 - منظور کلی آیه، قرآن است و طبق اسلوب سخنوری هر چیزی که واضح و روشن باشد اسمش ذکر نمی شود.

2 - این علم که از إقرأ ناشی می شود، شامل هر علمی در دین اعم از حدیث، فقه و یا سایر علوم عصری دیگر می شود.

بخوان به نام پروردگارت! الله متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که سر آغاز خواندنش با نام الله بخشاینده‌ی مهربان باشد.

الله سبحانه وتعالی هم جسم انسان را رشد می‌دهد و هم روح او را. (کلمه «رَبِّكَ» میان دو کلمه «خَلَقَ» و «أَفْرَأُ» آمده است.) «أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»
«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2):

(انسان را از خون بسته آفریده است.) سپس در جمله خلق شدن سایر مخلوقات اشاره خاصی به خلقت انسان نموده و فرموده است که: انسان را از خون سختی بسته آفریده، و به تدبیر او پرداخته است باید امر ونهی کند و امر ونهی بافرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها انجام میشود.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ»: «و انسان را که از نسل آدم است آفرید.» تخصص خلق انسان، خاص الله است و او انسان را از نطفه‌ی کوچک و بی‌مقدار آفریده است. آدم را از گل، انسان و نسل آدم را از خون بسته؛

«مِنْ عَلَقٍ»: از خون بسته شده، آفرید. اسم جمع است مفرد آن «علقه» است که قطعه‌ای از خون غلیظ و بسته‌ای است که بعد از سپری شدن چهل روز، نطفه و تکامل آن به علقه تبدیل می‌گردد که معلق به جداره رحم است و سپس یک مرحله‌ی دیگر چهل روزی بر آن سپری می‌شود و تکامل می‌یابد و «مضغه» می‌شود. از آن پس یا مشیت الله با آفرینش آن است و آن را می‌آفریند و یا آن را به عنوان پارچه گوشتی از رحم به بیرون می‌راند.
معجزه خلقت:

الله سبحانه وتعالی، جنس انسان را با این شکل و صورت بدیع و زیبا و ممتاز از دو چیز آفرید:

الف: از تخمک یا «أوول» (سلول جنسی ماده که هنوز لقاح نیافته و با سلول نرینه ترکیب نشده).

ب: از اسپرم (سلول جنسی نر که در بیضه ساخته شده و در منی، ترشح می‌کند و می‌تواند تخمک را بارور گرداند؛ اسپرماتوزوئید)؛ منی دانه یا نطفه‌ی نر. از این سلول جنسی بی‌شمار، به داخل رحم زن ریخته می‌شود و برای به وجود آوردن موجودی تازه به انجام مأموریت خود، شروع می‌کنند و پس از طی دوران مشخص بارداری، انسانی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم است که کسی که تو را از لخته‌ی خون خلق کرده، می‌تواند تو را از امی به قاری تبدیل کند و این برای او کار مهمی نیست.

ذات خلق کردن مهم است و اینکه انسان را از خون آویخته آفریده، مهم‌تر است. به خاطر همین است که انسان گل سر سبد مخلوقات است، اگر قدر خود را بشناسد، از ملائک هم بالاتر است و اگر نشناسد از حیوانات هم پست‌تر است.

«أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3):

(بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است) جود و احسان او فراوان می‌باشد، و از بزرگواری و احسان او این است که انواع دانش‌ها را به انسان آموخته است.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4):

(همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت.) این نشانه

اکرام و عنایت بی پایان او ست که انسان را از «لخته خونی» به شکل «انسان» در آورد، و به او خواندن و نوشتن را آموخت یگانه موجود که پیام دیگران را از طریق «خواندن» درک می کند و با «نوشتن» حفظ نموده و آنرا به آیندگان انتقال می دهد و به این تر تیب از تجارب گذشتگان خویش مستفید می شود.

شیخ قرطبی فرموده است: الله متعال فضل علم و نوشتن را یادآور شده است؛ چون منافعی عظیم داشته که انسان به آن احاطه ندارد، و اگر نوشتن نبود نه علوم تدوین می شد و نه حکمت ماندگار شده و نه اخبار پیشینیان ثبت می شد و نه اقوال آنها و کتب نازل شده از جانب خدا ضبط و حفظ می گردید.

و اگر کتابت و نوشتن نبود، امور دنیا و دین رو به راه و منظم نمی شد. (تفسیر قرطبی ۱۲۰/۱۹).

از این آیه مبارکه چند مطلب را میتوان استنباط کرد:

«قرائت»، «علم»، «قلم» رمز بر تری و فضیلت انسان بر سایر مخلوقات. در فحوای آیه مبارکه ؛ «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در می یابیم که: رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب دین مقدس اسلام است. هکذا در جمله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» به وضاحت در می یابیم که پروردگار با عظمت کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد.

اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است:

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده، آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده: «لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي غلبت غضبي» یعنی وقتی که خداوند در ازل مخلوق را آفرید، در کتابی که پیش او در عرش هست، این را نوشت که «رحمت من بر غضبم غالب است» و نیز هم در حدیثی ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتب ما يكون الي يوم القيامة فهو عنده في الذكر فوق عرشه» یعنی خداوند از همه ی آنچه را که تا قیامت بودنی بود، نوشت و این نامه پیش خداوند بالایی عرش موجود است. (مواخذ: از تفسر ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی - تفسیر سوره تین)

انواع قلم:

علماء در مورد انواع قلم می فرمایند که قلم در جهان به سه نوع است. یکی اولین قلم که خداوند آن را به ید قدرت خویش آفرید، و به نوشتن تقدیر کائنات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان که آنان به وسیله آن تمام وقایع آینده و مقادیر آنها و نیز اعمال انسان را به آن می نویسند، سوم قلم عمومی مردم که به وسیله آن مقاصد و کلام خویش را می نویسند، و کتابت در حقیقت یک نوع بیان است که صفات بخصوص انسان است. (قرطبی) امام التفسیر مجاهد از ابو عمرو نقل فرموده است که خداوند متعال در همه کائنات چهار چیز را به ید قدرت خویش آفریده است، علاوه بر اینها نسبت به بقیه کائنات فرموده است که کن یعنی باشید همه موجود گشته اند، و آن چهار چیز عبارتند از: قلم، عرش، جنت عدن، و آدم علیه السلام.

اولین علم کتابت:

اولین فن علم کتابت را علما می گویند به ابو البشر حضرت ادم علیه السلام آموخته شد، و اول از همه او به نوشتن پرداخت. (کعب احبار: ابو اسحاق کعب بن ماعه الحمیری

الاحبار شخصي يهودي و مربوط قبيله ذوالکيلا از يمين بود زمانیکه مسلمان شده در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب زندگي مي کرد. او معلوماتي زيادي در کتاب يهود (اعم از عهد عتيق، و عهد جديد) و داستان هاي مربوط به پيامبران گذشته داشت. اخبار و اقوال زيادي که معمولاً به اسرئيليات مشهور اند از وي بر جاي مانده است.) و برخي از علما فرموده اند که اول از همه اين فن به حضرت ادریس آموخته شد، و از همه اول کاتب در دنيا ايشان مي باشد. (ضحاک) و برخي ديگري از علما فرموده اند که هرکس که به کتابت پرداخته است، آن تعليم از جانب الله است.

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5):

(بدو چيزهائي را آموخت که نمیدانست.) خداوند انسان را از شکم مادرش بيرون آورد درحاليکه هيچ چيزي نمي دانست و برايش شنوايي و بينايي و حواس پنجگانه اعطا فرمود، و اسباب علم و دانش را براي او فراهم کرد پس به انسان قرآن و حکمت آموخت و به وسيله ي قلم به او چيزهائي آموخت قلّمي که با آن دانش ها و حقوق ثبت مي کردند. خداوندي که نعمت هايي به بندگان داده است که توان شکرگزاري آن را ندارند. سپس با توانگر کردن آن ها و روزي فراوان بر آن ها منت گذارده است. ولي انسان به سبب ناداني و ستمگري اش وقتي خود را بي نياز ببيند سرکشي مينمايد و از پذيرفتن هدايت سرباز مي زند و فراموش ميکند که به سوي پروردگارش بازخواهد گشت. بلکه گاهي به جايي ميرسد که هدايت را رها ميکند و ديگران را به ترک گفتن آن فرا ميخواند. بنابر اين، از نماز خواند که بهترين اعمال ايمان است جلوگيري ميکند.

مفسرين در تفسير آيه مبارکه ؛ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (به انسان چيزهائي آموخت که نمي دانست.) که اين اولين حقيقت قرآني است که دل پيغمبر صلي الله عليه وسلم در نخستين لحظه آن را دريافت داشته است. اين حقيقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و روي کرد او را بعد از آن در طول زندگانش تصرف کرد، و نخستين پايه ايمان بشمار آمد.

امام شمس الدين ابو عبدالله محمد ابن قيم جوزيه در کتاب خود: «زادالمعاد في هدي خير العباد» که رهنمود و رهنمون پيغمبر صلي الله عليه وسلم را در ذکر و ياد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

پيامبر صلي الله عليه وسلم از همه آفريدگان کامل تر به ذکر و ياد خداوند بزرگوار مي پرداخت. اصلاً همه سخنانش درباره ذکر و ياد الله و پيرامون آن بود. امر و نهي و مقررانش براي ملت، ذکر و ياد الله بود. خبر دادنش از نام ها و صفت هاي پروردگار، و بيان احکام و افعال و وعد و وعيدش ذکر و ياد خدا بود. مدح و ثنای نعمت هاي الهي و تسبيح و تقدیس معبودش ذکر و ياد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و ياد خدا بود. سکوت کردن و خاموشي گزیدن او ذکر و ياد دلش از خدا بود. در هر زماني و در هر حالي به ياد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و ياد خدا در حال ايستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائين آمدن، کوچيدن، و اقامت گزیدن، با نفسهايش همراه و جاري بود. هنگامي که بيدار ميشد مي فرمود: «الحمد لله الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَمَا أَمَاتَنَا وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ.» (حمد و سپاس خداوندي را سزا است که ما را زنده کرد بعد از اين که ما را ميرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است.)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی‌نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (6):

(قطعاً) (اغلب) انسانها سرکشی و تمرد می‌آغازند. یعنی مسلماً آنگاه که انسان از ایمان خالی باشد، دارایی و ثروت او را متکبر و سرکش می‌سازد و در ظلم، ستمگری، فساد، فسق، مکر و حيله از حد می‌گذرد.

«كَلَّا»: قابل یادآوری است که جمله «کلا»: در سوره‌های مکی آمده اما در سوره‌های مدنی وجود ندارد. کلمه‌ای که برای انکار چیزی و رد مطلبی به کار می‌رود و در ادبیات عرب به کلمه‌ی ردع (انکار) مشهور است. وقتی کسی مطلبی را گفته و یا توقع و انتظاری که شما از کسی دارید، برآورده نمی‌شود، آنجا است که کلمه‌ی کلا به کار برده می‌شود.

کلا در چند معنا به کار می‌رود:

1 - در زجر، ردع و تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش؛ وقتی قبل از آن چیزی که اقتضای آن را داشته باشد بیاید در ترجمه آن گوئیم: نه چنان است.

2 - حرف جواب به معنی «حقاً» آری، که همراه با قسم آورده شود.

3 - به معنای «الا» ی استفتاحیه است در صورتی که در سخن چیزی که اقتضای زجر یا نفی کند پیش از آن نیامده باشد.

4 - برای رد و نفی است. در این آیه «کلا» مردّد است میان اینکه به معنی حقّاً باشد یا به معنی «الا» ی استفتاحیه.

«لِيطْغَى»: از ماده‌ی طغیان است به معنی از حد گذشتن، حدود را شکستن و بر سر مسیر نماندن. طاغی یعنی کسی که متجاوز از حدود است.

بلی! طاغیان راه گم کرده‌ی تاریخ، تصورشان این است که: بر جان و مال و زندگی و عقیده و آزادی بندگان الله، حاکم اند و آزادی را از آنان می‌گیرند، تا خلق را به بندگی و اسارت، بخصوص به اسارت و بندگی فکری و عقیدتی خود در آورند.

اسباب نزول آیه 6:

ابن منذر از ابو هریره (رض) روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما روی خویش بر زمین می‌زند؟ گفتند: بله، گفت: قسم به لات و عزی اگر من او را ببینم که این کار را انجام می‌دهد بر گردنش سوار می‌شوم و رویش را به خاک می‌مالم پس آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» نازل شد.

در حدیثی شماره (4958) امام بخاری آمده است: «از ابن عباس رضی الله عنهما

روایت است که: ابو جهل گفت اگر محمد را ببینم که در نزدیک خانه (کعبه) نماز

میخواند، بر گردنش سوار می‌شوم، چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید،

فرمود: «اگر خواسته باشد چنین کند. «لو فعله لآخذته الملائكة» ملائکه (عذاب) او را میگیرند.

نسایي رحمه الله از ابو هریره رضي الله عنه روایت می‌کند که ابو جهل می‌خواست

چنین کند، ولی دیدم که به عقب بر می‌گردد، و دستش را بر رویش می‌گیرد، کسی از وی پرسید: چه شده است؟ گفت: بین من و بین او، یعنی محمد صلی الله علیه وسلم جوئی

از آتش قرار دارد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر نزدیک می شد ملائکه او را تکه تکه میکردند».

«أَنْ رَّاهُ اسْتَغْنَى» (7):

(اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند.) یعنی زمانیکه ثروتمند شود سرمست، سرکشی و طغیان می کند و چون تقوا را گم کرد می بینی که هتک حرمت و اهانت می کند، طاعات را ترک می نماید و به ادای حقوق نمی پردازد.

نباید فراموش کنیم که: این بی نیازی تنها مخصوص الله متعال است که الله خود به بندگانش فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۝ ۱» (فاطر: 15) «ای مردم، [همه] شما به الله نیازمندید و [تنها] الله است که بی نیاز ستوده است». حال اگر جای این دو عوض شد و انسان خود را نسبت به الله فقیر ندانست، بلکه احساس غنا کرد، رشدش متوقف می شود. ولی ما اگر در ارتباط با غیر الله خود را غنی بدانیم، هیچ اشکالی ندارد، اما در ارتباط با الله باید فقر خود را اعلان کنیم و به این اعلان بنازیم و ببالیم و افتخار کنیم. فقیر بودن است که ما را به جایی می رساند اما در مقابل در برابر هیچکس اظهار عجز و فقر نکنیم که خوار می شویم؛ زیرا همه با هم برابر هستیم و هیچ کسی بر هیچکس دیگر برتری ندارد جز با تقوا: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالْتَّقْوَى» «هیچ فرد عرب بر فرد عجم و هیچ فرد عجم بر فرد عرب، هیچ شخص سرخ پوست بر شخص سیاه پوست و هیچ شخص سیاه پوست بر شخص سرخ پوست برتری ندارد مگر به وسیله تقوا». (مسند احمد: 23489) و (السلسلة الصحيحة: 2700) حکم آلبانی

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (الحجرات: 13) «بی تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». فرمود «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنِيَكُمْ» کسی که پول زیاد دارد، نزد الله ارزشمندتر است. اصلاً چنین چیزی نیست بلکه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

خواننده معزز!

اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا اینکه ثروت او را مغرور می کند، چنانکه قارون می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78). یا قدرت او را مغرور می کند، چنانکه فرعون می گفت: «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف، 51). یا علم او را مغرور می کند. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد. «أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا» (اعراف، 175) ولی اگر ظرفیت باشد، حتی هر سه در يك نفر جمع می شود مثل حضرت یوسف و سلیمان ولی مغرور نمی شود، چون همه را از خداوند می داند نه خود. چنانکه حضرت سلیمان گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (نمل، 40). و حضرت یوسف گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (نمل، 40). بلی خطر آنجاست که انسان به خود بنگرد نه الله را.

طغیانگر نه بندگی الله را میخوهد خدا را بنده است، نه دستورات الهی را به رسمیت می شناسد، نه استدلال می پذیرد و نه به ندای وجدان و ناله مظلومان گوش فرا می دهد.

«إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8):

(مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوي پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به سزای اعمالشان می رساند).
«رُجْعَى»: مصدر است از ریشه ی رجوع یعنی برگشتن.

آیه مبارکه در ضمن، اینکه انسان را از عاقبت طغیان و سرکشی برحذر می‌دارد و او را تهدید هم می‌کند. و می‌فرماید ای انسان [طاغی]! چرا تکبر می‌ورزی و سرکشی می‌کنی؟ فراموش کرده‌ای رجوعی هست و مرگی وجود دارد؛ فراموش کرده‌ای شرایط و وضعیتی پیش می‌آید که در رابطه با عملکرد و موضعگیری‌هایت مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیری. روزی می‌آید که همه به سوی الله باز می‌گردند؛ پس به آنچه الله به شما داده مغرور نشوید.

باید گفت که: آیه عام است و هر سرکش و طاغی و متکبری را در بر می‌گیرد. مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بعد از مدتی مدید که از نزول صدر سوره گذشت، این آیات در مورد «ابو جهل» نازل شدند؛ چون ابو جهل به سبب ثروت زیادش یاغیگری می‌کرد و در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم افراط می‌ورزید. اما اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب. (صاوی ۳۳۶/۴ و قرطبی ۱۲۳/۱۹).

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» (9):

(آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.) یعنی آیا تعجب نمی‌کنی از کسی که بندگان را از طاعت پروردگار باز می‌دارد، از راه الله منع می‌کند و مخلوق را از عبادت آفریدگار جلوگیری می‌نماید؟ بازداشتن از نماز بزرگترین مخالفت با پروردگار با عظمت و مبارزه با حق است. کسی از این اعمال نیک نهی می‌کند که خودش بر هدایت نیست و دیگران را به آنچه که خلاف پرهیزگاری است فرمان میدهد.

اسباب نزول آیه مبارکه:

ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل بن هشام آمد و او را از نماز خواندن منع کرد، آن‌گاه آیه: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ۹ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ۱۰» نازل شد. (دیدنی آن کس را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گذارد. آیا نماز خواندن جرم است؟ و آیا ادای نماز ضرر و زیانی بر کسی دارد؟) (بخاری: 4958) و لفظ متن در جامع البیان طبری ط هجر: (534 / 24) (37689) و (زاد المسیر ابن جوزی: 1546).

این آیه مبارکه اشاره به ابوجهل است که به ابوالحکم مشهور بود، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او لقب ابوجهل داد. ابوجهل که از جمله مشرکان سرسخت مکه بود، و طوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم وی گفته بود که می‌روم و زمانی که محمد نماز می‌خواند پا روی گردنش می‌گذارم و او را خفه می‌کنم؛ اما هرچه خواست به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک شود، به عقب باز می‌گشت و با دستش خودش را می‌پوشاند. وقتی علنش از او پرسیده شد، گفت: میان من و او خندقی از آتش بود و ترس و بال‌های فرشتگان؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را تکه تکه می‌کردند. (مسلم: 2797).

«عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (10):

(بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟) (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحق عذاب الهی نیست؟). واقعیت امر اینست که: نشانه بندگی الله متعال همانا نماز است. بناً طاغوت‌ها از آن‌ده بندگانی الهی در خوف و حراس اند که تداوم به نماز داشته باشد نه از: انسانهای بی‌تفاوت و یا انسانها بی‌بندوبار و یا به اصطلاح انسانهای بی‌نماز.

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11):

(به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و) بر طریق هدایت بود. (چه مقام و منزلتی در پیش الله میداشت؟).

«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12):

(یا این که (دیگران را به جای بازداشتن از نماز و سایر عبادات) به تقوا و پرهیزگاری دستور میداد (آیا این برایش بهتر نمی بود ؟).

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13):

(به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهایی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه مجازات و سزای خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟).
این آیه مبارکه این مفهوم عالی را می‌رساند، که تنها این آیات به عمل شنیع ابو جهل در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم محدود نمی‌شود، بلکه همه کسانی را در بر می‌گیرد که در برابر «عبادت الله» حساسیت و ممانعت نشان می‌دهد و مانع آن میشوند که کسی الله را عبادت کند.

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (14):

(آیا او ندانسته است که الله متعال (همه احوال او را میداند، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟ یعنی گفتارش را برمی‌شمارد و کردارش را می‌نویسد، به احوالش داناست و بازگشتش را به سوی خویش مقرر می‌دارد؟
اگر از «ممانعت» خود دست نه بردارد، و از «تکذیب حقیقت» و «اعراض از حق» خود داری نکند، حتماً او را موهای پیشانی‌اش محکم خواهیم گرفت و بسوی جایگاه مناسبش خواهیم کشانید. همانگونه که مجرم زبون و ذلیلی را از مویهای پیشانی‌اش می‌گیرند و به محکمه می‌کشند و مجازات می‌کند.

«كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (15):

(هرگز! هرگز! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). واقعیت این چنین نیست. قسم به پروردگار که اگر این شقاوت‌پیشه، محاربه با الله متعال و اذیت پیامبرش را ترک نکند پیشانی‌اش را به سختی می‌گیریم، او را به شدت می‌کشانیم و بعد از آن او را با طرد و ذلت در آتش دوزخ می‌اندازیم.
«لَنَسْفَعًا»: اصل آن از ریشه‌ی سَفَع است، یعنی گرفتن موهای پیشانی کسی و کشاندن او بر روی زمین که دال بر ذلیل کردن است. با لام در اول و تنوین در آخر که این تنوین جانشین نون خفیه است و صیغه‌ی جمع هم است، بنابراین سه تأکید در آن است.
«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ»: «اگر او از اذیت و آزار پیامبر ما، محمد صلی الله علیه وسلم و از مانع شدنش در پشت مقام، دست بردار نشود.»

«لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ»: «او را به موی پیشانی‌اش سوی آتش می‌کشیم.»

«النَّاصِيَةِ»: موهای پیشانی؛ چون محل تمام رفتارهای حرکتی در مغز، ناصیه و جلوی پیشانی می‌باشد. ملاحظه بفرماید در آیه مبارکه؛ آخرین مرحله اتمام حجت است، اگر ابوجهل از اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه وسلم دست بردارد و از ممانعت نماز خواندنش بازنایستد و از نافرمانی‌ها و این ممانعت‌ها و عدم رشدهایی که در آن غرق شده

دست بر ندارد، موه‌ای پیشانی او را محکم گرفته و او را با شدت و توهین خواهیم کشاند و او را به سوی آتش دوزخ سوق دهیم.

مطابق تحقیقات که در اواخر قرن بیست در مورد وظایف بخش‌های مختلف مغز انسان توسط علماء بعمل آمده است، علماء بدین نتیجه رسیده‌اند که: بخش مخصوص مغز در انسان‌های جنایتکار رشد بیشتر مییابد، این بخش مغز، در قسمت پیش روی سر وزیر موی پیشانی قرار دارد. که ناصیه نام دارد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن زمان چگونه این را می‌دانستند به جز اینکه این از اعجاز قرآن و کلام الله علیم است.

«نَاصِيَةُ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16):

(موی پیشانی دروغگوی خطا کار). یعنی پیشانی‌اش پیشانی است که در سخنانش دروغگوی و در افعالش خطاکار است، در ارائه خبرها دروغ می‌گوید و در احکام خطا می‌نماید. بنابراین اراده فاسد و عقیده منکر دارد.

«كَذِبَةٍ»: دروغگو.

«خَاطِئَةٍ»: خطاکار.

در التسهیل آمده است: توصیف ناصیه به اوصاف «کاذبه» و «خاطئه» مجاز است؛ چرا که دروغگو و خطاکار صاحب ناصیه است. «خاطی» آن است که از روی عمد مرتکب گناه بشود، و «مخطی» آن است که بدون تعدد خطا از او سر می‌زند. (التسهیل ۲۰۹/۴).

«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (17):

(بگذار او همنشینان و هم مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

نادی: محلی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. «نَادِيَهُ»: یاران، اطرافیان، یعنی کسی که عذاب بر او قطعی شده باید یاران و اقوامش را فرا بخواند تا او را در دفع بلا یاری کنند و اشاره به ابوجهل است که می‌گفت: من یاران زیادی دارم و آنها به من کمک خواهند کرد و الله می‌فرماید: آنها را بطلب تا بیایند.

اسباب نزول آیه (17 الی 18):

ترمذی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در حال نماز خواندن بود، ابو جهل آمد و گفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم تهدیدش کرد.

ابو جهل گفت: تو خوب میدانی که در این دیار اکثر انجمن‌ها و مجامع قوم و قبیله متعلق به من است، آنگاه پروردگار با عظمت آیات: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» را نازل کرد. «كَانَ النَّبِيُّ جَ يَصْلِي فَجَاءَ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَلَمْ أَنُهَاكْ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنُهَاكْ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنُهَاكْ عَنْ هَذَا؟ فَأَنْصَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَبَرَهُ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا بَهَا نَادٍ أَكْثَرُ مِنِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۚ ۱۷ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ ۱۸» (العلق: 17-18) فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ دَعَا نَادِيَهُ لَأَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ اللَّهِ» (ترمذی: 3349) و (السنن الکبریٰ نسایی: 11620) و (مسند احمد: 2321 و 3044) و (جامع البیان طبری ط هجر: 24/538) (37685) حکم آلبانی: صحیح.

«سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» (18):

(ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به

ژرفاي آن بيندازند).

«زبانیه»: از ماده‌ی زَبَنی یعنی محافظ، نگهبان و مامور و این جا منظور از «زبانیه»: فرشتگان سخت‌گیر درشت‌خوی خشن‌اند که آتشبان جهنم می‌باشند. یعنی: او قبيله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشت‌خوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگند.

صفات «الزَّبَانِيَّة» یا نگهبانان جهنم:

- 1- در قلب آنها رحم نیست. (غلاظ)
- 2- سخت و سنگدل هستند. (شِدَاد)
- 3- هیچ امر الله را نافرمانی نمی‌کنند.
- 4- بسیار بزرگ و قوی و قدرتمند هستند.
- 5- گوش به فرمان الله هستند.

در پرتو این سرنوشت خیالی هراس انگیز، این سوره پایان می‌پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند.

درنهیات باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: قدرت پروردگار با عظمت بر همه توطئه‌ها غالب است. مسؤولیت و رسالت ما در برابر نهی و منع دیگران، همانا اصرار بر انجام کارهای عبادی باید باشد.

ابو جهل کیست:

قریش یکی از جمله مشهورترین و مهم‌ترین قبایل عرب در حجاز بشمار میرفت. مؤرخین طایفه مشهور و بزرگ قریش را مقارن ظهور اسلام 25 طایفه به شرح ذیل معرفی داشته‌اند:

- 1- بنی هاشم، 2- بنی مطلب، 3- بنی حارث، 4- بنی امیه، 5- بنی نوفل، 6- بنی حارث بن فهر، 7- بنی اسد، 8- بنی عبدالدار، 9- بنی زهره، 10- بنی تیم بن مره، 11- بنی مخزوم، 12- بنی یقظه، 13- بنی مرّه، 14- بنی عدي بن كعب، 15- بنی سهم، 16- بنی جُمح، 17- بنی مالک، 18- بنی معیط، 19- بنی نزار، 20- بنی سامه، 21- بنی ادرم، 22- بنی محارب، 23- بنی حارث بن عبدالله، 24- بنی خزیمه، 25- بنی بنانه (مسعودی، مروج الذهب، جلد 1، صفحه 277، بطون قریش)

ابوالحکم عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی مشهور به «ابوجهل» از اشراف قریش و از مشرکان معروف مکه و برادر زاده ولید بن مغیره بود، او مصروف امور تجارتي در مکه و از جمله مالدران مشهور اهالی مکه بحساب می‌آمد. در این هیچ جاي شکی نیست که: ابوجهل از قبيله قریش است ولي از جمله کاکا هاي پیامبر صلي الله عليه وسلم بحساب نمی‌آید. زیرا پدر رسول الله صلي الله عليه وسلم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. بنابراین پیامبر صلي الله عليه وسلم از سلسله بنی هاشم و ابوجهل از سلسله بنی مخزوم است، که بدین صورت سلسله نسبی شان متفاوت می‌باشد. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه، جلد 7، صفحه 413).

ابو جهل بیشترین دشمنی را نسبت به پیامبر صلي الله عليه وسلم و بخصوص کسانی که جدیداً به دین اسلام مشرف می‌شدند، روا می‌داشت. لجابت و دشمنی او با پیامبر صلي الله عليه وسلم و بخصوص با مسلمانان و دین مقدس اسلام به سرحدی رسید که او را

«ابوجهل» نامیدند. همین ابو جهل بود که «سمیه» مادر عمار بن یاسر را به بشهادت رسانید، و بالاخره خودش نیز در جنگ «بدر» به قتل رسید و نام ننگی از وی در تاریخ اسلام باقی مانده است.

«كَأَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19):

(هرگز! هرگز) ای محمد! واقعیت طوری که این کافر تصور میکند نیست، بلکه تو محفوظ و منصور می‌باشی. بناءً در ترک نماز از او پیروی مکن، بلکه بیشتر به پروردگارت سجده نما و تقرب بجوی تا قُرب و دوستی اوتعالی را به دست آوری. بلی! نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگار هنگام به سجده افتادن اوست. در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیک‌ترین و دوست داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده است». (روایت از مسلم). بلی! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان و تعالی است.

البته راه قرب به الله متعال شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می‌شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

اهمیت قلم در اسلام:

قلم ترجمان بزرگان بود قلم بهتر از تیغ برّان بود، نسل ادم، جهت ابراز عواطف و احساسات درونی و خواسته‌ها و دستورات و باز دهی اندوخته‌های فکری و ابراز نظرات و عقاید خویش نیازمند به ابزار و وسایل است که عمده‌ترین آن‌ها زبان و قلم است.

گرچه از راه‌های دیگری نیز میتوان منظور و مقصود و پیام خو را به هم نوعان رساند، همچون ایما و اشاره و در آوردن صداهای شبیه صدا های حیوانات که انسان‌های ما قبل تاریخ از این طریق‌ها تبادل‌ی افکار نموده، پیام‌های خود را به همدیگر می‌رسانیده‌اند، و همچنان خنده و گریه که کودکان تا موقعی که زبان فرا نگرفته‌اند سرور خود را در قالب خنده، درد و الم و گرسنگی و تشنگی‌شان را با گریه به پدر و مادر و سایر اطرافیان بیان میدارند.

و گاهی هم سکوت، اعتصاب غذا، تحصّن، تغییر دادن قیافه و... وسیله‌ی بیان منویات و خواسته‌ها و نیازهای انسان واقع میشود. ولی در اکثر موارد زبان و قلم مورد استفاده قرار می‌گیرد و از این دو وسیله، قلم اهمیت بیشتری دارد. چون اثرش جاودانی و ماندگار است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «البیان بیا نان: بیان اللسان و بیان الاقلام، بیان اللسان قد تدرسه اللاعوام و بیان الاقلام باق علی مرّ الایام» بیان دوگونه است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می‌شود و از بین می‌رود، ولی بیان قلم‌ها برای همیشه باقی می‌ماند.

پروردگار ما در قرآن عظیم الشان اهمیت قلم و نگارش را چنان صریح و با تأکید بیان می کند که به قلم و آنچه می نگارد سو گند یاد می کند «ن والقلم وما یسطرون» (سوره قلم/1).

بر اهل سواد پوشیده نیست که محکم ترین و بالاترین تأکید سوگند یاد نمودن است آنهم به یک امر مهم و عظیم، عظمت و اهمیت قلم و آنچه می نگارد در این که: سرچشمه ی پیدایش تمدن های انسانی، پیشرفت و تکامل علوم، بیداری اندیشه ها و افکار و شکل گرفتن مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است. گردش نیش قلم بر صفحه ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم ها بسته است.

قلم، حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکر علماء، پل ارتباطی گذشته و آینده ی بشر است حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است.

قلم، انسان هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند میدهد. قلم، راز دار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوری کننده ی تجربیات قرون و اعصار است، اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر صلی الله علیه وسلم، کتابت شده از سوی خداوندی است که خالق قلم است و قلم و کتابت از مقوله هایی هستند که نه تنها کهنه نمی شوند بلکه هر روز جنبه هایی تازه از آنها پدیدار می گردد. سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گویاترین شاهد بر قداست و شرافت آن است: ن والقلم و ما یسطرون؛ ن و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت. (سوره قلم/1) هم چنان که در نخستین ارتباط وحیاتی با رسول صلی الله علیه وسلم سخن از قلم به میان می آورد: الذی علم بالقلم؛ آن که (نوشتن) به قلم آموخت. (سوره علق 4)

یکی از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر پیدایش خط و نگارش قلم بر روی کاغذ ها یا سنگ ها بود که دوران تاریخ را از ماقبل تاریخ جدا کرد. قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان و حلقه اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده زندگی بشر است و حتی ارتباط آسمان ها و زمین نیز از راه لوح و قلم حاصل شده است. برخی مفسران قلم را در آیه 1 سوره قلم به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی به باور برخی دیگر آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است، همان گونه که ما یسطرون نیز مفهوم وسیعی دارد و تمام آنچه را که در طریق هدایت و کمال فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر در می آورند، شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسان ها نیست.

برخی دیگر نیز سوگند خوردن خدای تعالی به قلم و آنچه می نویسند را سوگند به یکی از نعمت ها دانسته اند؛ چرا که عظمت قلم و نوشتن را برابر با کلام دانسته اند. در عظمت این دو نعمت همین بس که خدای سبحان بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به او یاد داده.

اگر قرآن به قلم سوگند یاد می کند از این روست که قلم رازدار بشر و خزانه دار دانش ها و جمع آوری کننده تجربیات قرن ها و دوران هاست و این امری بسیار پرارزش و محترم است. قلم و آنچه به وسیله آن به رشته تحریر درمی آید در واقع همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی، و تکامل دانش ها و بیداری اندیشه ها به شمار می آید؛ چرا که قلم و نوشته از عظیم ترین نعمت های الهی است که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده و به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون دلها را ضبط می کند و انسان به وسیله قلم و نوشتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمان و بعد مکان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد.

نتیجه:

قلم تمدن ساز است، زبان گویای تاریخ و پل ارتباطی جوامع انسانی است، حافظ علوم و دانشها است «کل علم لیس فی القرطاس ضاع» هر دانشی که در کاغذ نباشد از بین میرود و تلف میشود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره القدر

جزء - (30)

سوره قدر در «مکه» نازل شده و دارای 5 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان که الله سبحانه و تعالی در مطلع آن می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱» (القدر: 1).

این سوره، پس از سوره ی عبس شرف نزول یافته است.
این سوره دارای اسمای ذیل می باشد:

1 - القدر.

2 - لیلۃ القدر.

3 - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».

زمان نزول سوره قدر:

درباره ی مکی یا مدنی بودن این سوره در بین علماء اختلاف وجود دارد. مفسر ابو حیان در البحر المحیط ادعا کرده است که نزد بیشتر علماء این سوره از جمله سوره های مدنی میباشد. علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود می نویسد که این اولین سوره ایست که در مدینه نازل شده بود. برخلاف این ماوردی می فرماید که: این سوره نزد بیشتر عالمان مکی است و امام سیوطی در الاتقان هم همین مطلب را نوشته است. ابن مردویه از ابن عباس (رض)، ابن زبیر و عائشه (رض) این گفته را نقل کرده است که این سوره در مکه نازل شده بود. از فحوای و مضمون سوره هم همین احساس می شود که این سوره بایستی در مکه نازل شده باشد.

موضوع بحث سوره قدر:

قبل از همه باید گفت که: در این سوره مبارکه درباره ی آغاز نزول قرآن کریم و فضل و برتری شب قدر بر سایر ایام و ماه ها بحث بعمل آمده است. شب قدری که انوار تجلیات قدسی و رایحه و شمیم ربانی در آن انتشار می یابد و الله سبحانه و تعالی آن را به حرمت نزول قرآن به بندگان بالیمان ارزانی می دارد. و نیز درباره ی نزول ملائک پاک سرشت از آسمان تا طلوع فجر بحث می کند. پس چه شبی بزرگ است شب قدر! که در نزد الله از هزار ماه بهتر است!

موضوع اصلی بحث درین سوره مبارکه طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ همانا بیان عظمت قرآن عظیم الشان است، جلال و عظمت قرآن کریم به پیمانه ایست که شب نزول آنرا «شب قدر» مسمی نموده اند. شب ارزش، نه شب با ارزش، شبی که خود ارزش است و معیاری برای ارزش ها، بهتر از هزار شب، بهتر از عمر یک انسان، شب سرنوشت ساز، سرنوشت و مقدرات ملت ها را این شب رقم میزند. هرکس پاس این شب را داشت و به نعمت عظیم الهی که در این شب شامل حالش شده و قعی گذاشت و برداشت و نگهداشت و شکرش را بجای آورد، به عزت و عظمت رسید. هرکس به عظمت این «شب قدر» اعتنا نکرد، نعمتی را که این شب قدر ظرف آن بود، نشناخت و قعی به آن نگذاشت و پاسش را نداشت، ذلیل و به عذاب الهی مواجه میگردد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره «القدر»:

طوری که گفتیم؛ سوره قدر در مکه نازل شده، آیاتش کوتاه و موزون است. این سوره دارای (1) رکوع، (5) پنج آیت، (31) سی و یک کلمه، (115) یکصد و پانزده حرف و (49) چهل و نه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این بحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سوره القدر با سوره العلق:

الله سبحانه وتعالى، در سوره ی علق به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود تا به نام پروردگار قرآن بخواند و بیاموزد، در این سوره نیز آغاز نزول آن را بیان می کند که در شب قدر با قدر و گرانبهای ماه رمضان است.

فضیلت سوره قدر:

محتوای و فضیلت سوره قدر طوری که از نام این سوره معلوم و هویدا است در قدم اول به بیان نزول قرآن عظیم الشان در شب قدر می پردازد، و سپس در بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن توضیحات را ارائه میدارد. نزول قرآن عظیم الشان، در شب قدر همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها در تمام سال در آن شب تعیین می شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

فضیلت شب قدر:

«شب قدر» شبی است که در آن قرآن بر پیامبر عظیم الشان اسلام نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین می گردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که به معنای پاس داشتن یک شب تا صبح است. پس جا دارد که در چنین شبی انسان از اعمال زشت خود استغفار نماید چرا که شب توبه است و خداوند در آن بندگان را مورد اکرام خاص خود قرار میدهد. لسان الغیب سروده است.

اسرار نزول تدریجی قرآن:

الله متعال، امت محمدی را معزز و بزرگوار گردانید و آخرین پیام و کتاب گران قیمت با عظمت و معجزه اساء خویش را بر آنان نازل فرمود، تا قانون زندگی، راه گشای مشکلات، مرهم [و داروی] شفابخش دردها و امراض روحی و جسمی و نشانه ی بزرگی و سرافرازی این امت برگزیده گردد و برای حمل مقدس ترین پیام آسمانی - که نزولش سبب مجد و افتخار آنان گشت به ایشان را به برگزیده ترین و بزرگوارترین آفریده ی زمین و آسمان، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وبارک وسلم، منتسب فرمود و با نزول این قرآن، پیوند ارزشمند رسالت آسمانی به کمال رسید، نور تابان در جهان گسترده شد، روشنایی آن، هستی را فراگرفت و هدایت الهی مردم را دستگیر و پشتیبان گشت. نزول قرآن به وسیله ی امین آسمان، جبریل امین علیه السلام صورت گرفت که آن پیامها را به تدریج بر قلب مبارک پیامبر فرود آورد. (شعراء/ ۱۹۳ تا ۱۹۵) [در آمدی بر علوم قرآنی، ص ۵۵ و تفسیر فرقان]

فلسفه ی نزول تدریجی قرآن:

نزول تدریجی قرآن عظیم الشان دارای، حکمت های بزرگ و رازهای فراوانی میباشد که

انسان های دانشمند از آن مطلع اند، برخی از این رازها و حکمت ها عبارتند از:

- 1 - برای محکم نگهداشتن قلب پیامبر در برابر اذیت و آزار مشرکان.
- 2 - مهربانی و تَلَطُّف کردن به پیامبر در هنگام نزول وحی.
- 3 - اندک اندکی پیش رفتن در قانون گذاری احکام آسمانی.
- 4 - آسان بودن حفظ و درک قرآن برای مسلمانان.
- 5 - همراه بودن با وقایع و رویدادها و بیداری و آگاهی از آنها در وقت خود و پیوستن به درگاه پروردگار به وسیله قرآن که از سوی دانای ستوده سیر، نازل گشته است. (بنقل از: درآمدی بر علوم قرآنی، صفحه 59 و تفسیر فرقان).

پیام های سوره قدر:

- شب قدر، شب سلامت فکر و روح انسان و تعالی به سوی خداوند سلام است. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»
- شب قدر، شب رحمت است و میتوان با توبه، الطاف پروردگار را به خود جلب کرد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر»
- تقدیر امور از سوی الله متعال، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حتّی مطلع الفجر».

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْقَدْرِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

ترجمه مؤجز:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1) همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم،
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (2) و تو چه فهمیدی که چیست شب قدر،
«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (3) شب قدر بهتر است از هزار ماه،
«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (4) فرود می آیند فرشتگان و روح (= جبرئیل) در آن (شب) به دستور پروردگارشان برای (انجام) هر کاری نازل میشوند.
«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (5) امان است، آن شب تا طلوع صبح است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انزلنا» نازل کردیم. «القدر»: توانایی، بزرگواری، شرف، منزلت، ارزش، اندازه و مقدار. «ما ادراك»: تو چه می‌دانی، تو چه دانایت کرد، تو خبر نداری. (حاقه 3/، (مرسلات/ ۱۴)، (انفطار/ ۱۶ و ۱۷). «ألف شهر»: هزار ماه. «الروح»: جبریل، یا روح هر چیز، رحمت. «من كل أمر» — لکل امر: برای هر کاری. «سلام»: درود و تحیت، سلامت، امن و امان. «مطلع»: طلوع، دم صبح، سپیده دم.

تفسیر سورة قدر

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه سوره هذا در باره؛ آغاز نزول قرآن و فضایل شب قدر، بحث بعمل آمده است.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1):

ما قرآن را در شب ذي قيمت و با ارزش «ليلة القدر» فرو فرستاده‌ایم. به خاطر همین نزول قرآن کریم است که این شب در عبادت، شرافت، بزرگی و منزلت خود از هزار ماه بهتر شده است.

«أَنْزَلْنَاهُ»:

ضمیر (ه) در «أَنْزَلْنَاهُ» به فهم اکثریت از مفسران به قرآن بر می گردد. و اشاره به آغاز نزول قرآن است. ذکر ضمیر به جای اسم ظاهر، به خاطر شهرت و جلالت فوق العاده قرآن، و جایگزین بودن آن در همه اذهان است.

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام میرساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعل‌ها و ضمیر های مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر تعداد کثیری از مفسران، قرآن عظیم الشان دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با کلمه «انزلنا» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر با کلمه «نزلنا» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است. ابن عباس (رض) فرموده است الله متعال قرآن را به صورت کامل از «لوح المحفوظ» به «دار العزة» در آسمان دنیا نازل کرد، پس از آن به مقتضای حال و در خلال بیست و سه سال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد. (مختصر ۶۵۹/۳ و قرطبی ۱۳۰/۱۹).

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ»: شب بزرگوار و ارزشمند، شب ارزشیابی و تعیین سرنوشت است، چون قرآن کریم در آن نازل شده است و سراسر نور، رحمت، خیر، برکت، سلامت و سعادت از هر جهت است.

قدر:

1 - تقدیر و سرنوشت در این شب برای ملائک روشن و مشخص می شود.

2 - ارزش و منزلت این شب بالاست و برابر عبادت ۸۳ سال اجر دارد.

بنأ شب قدر، شب شکرگزاری و تشکر از الله متعال است. زیرا مهم ترین نعمت الهی بر بشر، یعنی قرآن نازل شده است.

درضمن قابل یادآوری است که: ظرف و مظروف باید متناسب باشند. بهترین کتاب در بهترین شب بر بهترین انسان ها نازل می شود.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (2):

و چه چیزی آگاهی کرد که چیست شب قدر؟ یعنی تو چه میدانی که شب قدر کدام است؟ (و چه اندازه عظیم است؟) یعنی چه چیزی شما را به قدر و منزلت و فضل آن آگاه کرده است؟! (خازن ۲۷۵/۴).

استفهام برای تفرخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده ای.

«مَا أَدْرَاكَ؟» تو چه میدانی؟ تعبیر «مَا أَدْرَاكَ؟» برای ما مفهوم این موضوع را میرساند و برای ما واضح میسازد که، زمان و عظمت دقیق این شب را حتی شخصی پیامبر صلی الله علیه و سلم هم نمی دانسته است، چه رسد به دیگران!

این آیه مبتدایه که دلیل اهمیت و ارزش و فضیلت این شب مبارک را بیان میدارد که: در بین شب های دهه آخر ماه رمضان مخفی شده و هیچکس به طور قطع از آن خبر ندارد. به نظر علما علت اخفاء شب قدر در شب های طاق دهه آخر رمضان عبارت است از: الله متعال آن را مخفی نگه داشته تا بندگان به عبادت بیشتر تشویق شوند و عبادت خود را منحصر و خاص به یک شب نسازند. و یک دوره آموزشی برای تقویت ایمان همگان باشد.

یادداشت:

شب‌های طاق دهه آخر رمضان (21، 23، 25، 27 و 29) از بهترین هدیه‌هایی است که الله به بندگان عطا فرموده است.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ»: (شب قدر):

کلمه «قدر» در قرآن عظیم الشأن، در چند معنا به کار رفته است:

الف: مقام و منزلت. چنانکه می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام، 91). (آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را نشناختند.)

ب: تقدیر و سرنوشت. چنانکه می‌فرماید: «جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى» (طه، 40). (ای موسی تو بنا بر تقدیر (الهی به این مکان مقدس) آمده‌ای.)

ج: تنگی و سختی. چنانکه می‌فرماید: «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ...» (طلاق، 7). (کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود...)

دو معنای اول در مورد «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (3):

شب «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» از جمله شب‌هایی که از هزار ماه بهتر است.

«أَلْفِ شَهْرٍ»: هزار ماه. قابل تذکر است که مراد «أَلْفِ شَهْرٍ» تکثیر است نه تعیین و تحدید.

در اینکه لیلۃ القدر از هزار ماه بهتر قرار داده شده. بدیهی است که در آن هزار ماه هر سال یک شب، لیلۃ القدر می‌باشد، پس این محاسبه به چه صورتی می‌باشد. ائمه تفسیر فرموده اند که مراد از هزار ماه، آن ماههایی هستند که در آنها این شب نباشد، لذا ایرادی نمی‌آید. (کذا ذکره ابن کثیر عن مجاهد)

با توجه به اختلاف مطالع در ممالک و شهرهای مختلف، شب قدر مختلف می‌باشد و در آن هیچگونه اشکالی نیست، زیرا به اعتبار هر کجا که شب قدر بیاید در شب همانجا برکات لیلۃ القدر حاصل می‌شوند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

مفسران فرموده اند: یعنی عمل نیکو در شب قدر بهتر از عمل هزار ماهی می‌باشد که در آنها شب قدر نباشد. در روایات تاریخی آمده است که: یک نفر به مدت هزار ماه سلاح را برداشت و در راه الله جهاد کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان در شگفت شدند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم برای امتش تمنا کرد و گفت: خدایا! به امت من کوتاه‌ترین عمر و کمترین عمل عطا کرده‌ای! آنگاه الله متعال شب قدر را به او عطا فرمود و گفت: شب قدر برای تو و امت تو از هزار ماه که آن مرد در آن جهاد کرد بهتر است. (این نظر از ابن عباس و مجاهد روایت شده است.)

مجاهد گفته است: یعنی عمل نیک و روزه گرفتن و نماز شب از هزار ماه بهتر است. (مختصر ۶۵۹/۳)

یادداشتی در مورد «أَلْفِ شَهْرٍ»: = 83 سال و 4 ماه:

الله متعال به خاطر عمر کوتاه انسان بر ما منت نهاده که با عبادت در این شب اجر و ثواب عبادت یک عمر را داشته باشیم؛ زیرا حادثه‌ای در این ظرف زمانی صورت گرفته که عظیم‌تر از آن حادثه را در زمین سراغ نداریم. در ضمن لازم نیست کلمه‌ی «أَلْفِ» را محدود کنیم که منظور هزار است و بعضی از علما و محدثین آمده‌اند هزار ماه را

تقدیر کرده‌اند که شده هشتاد و چند سال و نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند که این نتیجه‌گیری‌ها زیاد مطلوب و با سیاق آیات جور و برابر در نمی‌آید.

الله تعالی در بیان عظمت لیلۃ القدر می‌فرماید: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۚ» شب قدر بهتر است از هزار ماه. اما اینکه گفته‌اند عبادت در شب قدر از هزار ماه بهتر است، جای بحث است، زیرا الله نفرموده: «العبادة في ليلة القدر خير من ألف شهر». بلکه فرموده: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۚ» خود شب قدر بهتر است از هزار ماه و این هزار برای تکثیر است. الزاماً به معنای همین هزار نیست که دقیقاً عدد هزار را برساند و در قرآن این تعبیرات بسیار زیاد به کار رفته است.

مفهوم عمر کوتاه انسان:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى السَّبْعِينَ، وَأَقْلَهُمْ مَنْ يَجُوزُ ذَلِكَ» [ترمذی: 3550] و [ابن ماجه: 4236] حکم آلبانی: (عمر امت من بین 60 تا 70 سال می‌باشد و عده کمی از آن‌ها بیشتر از این عمر می‌کنند.) و الله متعال به خاطر عمر کوتاه ما این هدایا را به ما تقدیم داشته است.

یادداشت:

هر کسی که در شب قدر نماز عشا و صبح را به جماعت ادا کرد، او نیز ثواب آن شب را دریافت، و هر کس هرچه بیشتر عبادت کند به ثواب بیشتری نایل می‌گردد.

در صحیح مسلم به روایت حضرت عثمان (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که نماز عشا را با جماعت ادا کرد به ثواب قیام نیم شب نایل آمده است و اگر نماز صبح را با جماعت ادا نماید، پس ثواب عبادت شب بیداری همه شب را یافته است.

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (4):

فرشتگان و جبرئیل در آن شب با اذن پروردگارشان، پیاپی (به کره زمین و به سوی پرستشگران الله (ج) و عبادت کنندگان شب زنده دار الله متعال می‌آیند برای هر گونه کاری (که بدان یزدان سبحان دستور داده باشد).

«تَنْزِلُ»: پیاپی نازل گردید.

این فعل میتواند به معنی ماضی باشد (شیخ محمد عبده در تفسیر جزء عم) می‌فرماید: «الرُّوحُ»: جبرئیل. نزول فرشتگان و سردسته ایشان جبرئیل به کره زمین، جهت دعای خیر و طلب آمرزش برای کسانی است که شب زنده داری مینمایند و به عبادت می‌پردازند و از پروردگار با عظمت طلب مرحمت و مغفرت میکنند.

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ» مراد از روح، حضرت جبرئیل امین است. حضرت انس روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرگاه شب قدر بیاید، جبرئیل با جمع بزرگی از فرشتگان به زمین فرود می‌آیند، و برای همه بندگان خدا از مرد و زن که به نماز یا ذکر الله مشغول باشند، دعای رحمت می‌کنند.

«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»: «به دستور و فرمان الله متعال در آن شب نازل می‌شوند.» یعنی آنان سر به خود و به اصطلاح خودسرانه فرود نمی‌آیند، بلکه به اذن و اجازه پروردگار با عظمت فرود می‌آیند.

«مَنْ كُلِّ أَمْرٍ»: «درباره هر کاری که در آن سال تقدیر گردد.» و مراد از هر فرمانی هم همان چیزی است که در آیه ی 5 سوره ی دخان امر حکیم (کار و امر حکیمانه) خوانده شده است.

فرشتگان در آن شب هرچه الله فرموده و امر کند در سرنوشت و تقدیر انسان ها می نویسند. و انسان ها می توانند با عبادت و دعای خالصانه در این شب، تقدیر خود را عوض کنند باذن الله تعالی.

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره جمله: «مَنْ كُلِّ أَمْرٍ» آیه مبارکه مینویسد: در اینجا حرف «من» به معنای «با» است. چنان که در «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (سوره رعد، 11) «من» به معنای «با» به کار رفته است، همچنان از لحاظ قواعد نحوی میتوانیم به صراحت بگویم که حروف جاره یکی به جای دیگر نیز استعمال میشود واضح است که من و با هر دو از حروف جاره است یعنی فرشتگان تمام وقایع پیش آینده تقدیر در سال را با خود همراه گرفته به زمین فرود می آیند.

بعضی از مفسرین مانند مجاهد و غیره «من کل امر» را به «سلام» متعلق دانسته و آن را چنین معنی کرده اند که این شب از هر شر و آفت و چیز های بد، سالم است. (تفسیر ابن کثیر)

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (5):

آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب زنده دار) است تا طلوع صبح. این شب همه اش آرامش و سلامتی است، از اول تا آخرش برکت است، بدی و فتنه ای در آن نیست و ناخجسته گی و خطری از نخستین لحظاته تا هنگام طلوع بامداد وجود ندارد.

«سَلَامٌ»: سلام و درود.

مراد درود فرشتگان بر مؤمنان است که طلب آمرزش و رحمت برای ایشان است.

سلامت:

یعنی طاعت و عبادت در آن، موجب سلامت و در امن و امان ماندن مؤمنان از هر چیز است.

یا این که به معنی سالم، یعنی شبی است سالم و توأم با سلامت.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: «سلام» در اصل عبارت «هی سلام» است. لفظ «هی» حذف شده است، یعنی این سلام و سلامتی است، و کاملاً خیر است، که نامی از شر در آن نیست. (قرطبی) و برخی دیگری از مفسرین گفته اند که تقدیر عبارت «سلام هو» است، و آن را صفت «کل امر» قرار داده اند، و معنایش اینکه این فرشتگان هر آن امری را برداشته می آیند که خیر و سلام باشد. (مظهری)

مجاهد در تفسیر آیه کریمه می فرماید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که آفتاب پنهان می شود تا آن گاه که بامداد طلوع می کند».

«هی حتی مطلع الفجر»: یعنی این برکات لیلۃ القدر مختص قسمتی از شب نیست، بلکه از آغاز شب گرفته تا طلوع فجر ادامه خواهد داشت.

«مَطْلَع»: طلوع. دمیدن. وقت طلوع. هنگام دمیدن. مصدر میمی یا اسم زمان است.

یادآوری:

شب قدر در مناطق مختلف، یکی است. چرا که شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر میافتد، و این سایه همراه گردش زمین در حرکت است. یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام میپذیرد. این مدت که تاریکی تمام نقاط زمین را به تدریج فرا میگیرد، شب کامل کره زمین و شب قدر آن است که با اختلاف چند ساعت زودتر و دیرتر، مهمان مردمان گوشه و کنار سراسر زمین میشود.

نظریات علما در مورد در بندبودن شیاطین در این ماه:

بصورت کل نظریات علماء را در این باب میتوان در سه نظر ذیل خلاصه و جمعبندی نمود:

1 - شیطان قبل از رمضان انسان را به حدی به گناه مشغول و آغشته می‌کند که اثر آن تا آخر ماه رمضان بر روی انسان باقی بماند و در رمضان به واسطه‌ی گناهان قبل از رمضان نتواند طاعت و عبادت الله را به جا آورد. براساس این نظر شیاطین در رمضان در بند هستند ولی انسان به واسطه‌ی اثر گناهان قبل از رمضان از عبادت شایسته الله باز می‌ماند.

2 - رئیس شیاطین در بند است و بقیه و اطفال شان آزاد هستند و فعالیت می‌کنند.

3 - در لیلة القدر هیچ شیطانی آزاد نیست و همه در بند و در غل و زنجیر هستند. انسان در آن شب از هر بدی در امان است؛ زیرا همه‌ی آن شب سلامتی است، از غروب آفتاب تا طلوع فجر آن شب، هنگام فرود آمدن فرشتگان است پس همه‌ی شب سلامتی و امان از هر مخوف است.

شان نزول:

ابن ابی حاتم از مجاهد مرسلأ روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضعیت جهادگری از قوم بنی اسرائیل را ذکر فرمود که او تا هزار ماه پشت سر هم در جهاد مشغول ماند که هیچ گاه شمشیر های خویش را به زمین نمی گذاشت، مسلمانان با شنیدن آن در شگفت قرار گرفتند، بر این، سورة «قدر» نازل گردید، و در این، عبادت یک شب این امت را بالاتر از عبادت تمام عمر آن مجاهدین قوم بنی اسرائیل یعنی هزار ماه قرار داد.

ابن جریر به روایت مجاهد واقعه‌ی دیگری ذکر نموده است که عابدی در قوم بنی اسرائیل بود که همه شب در عبادت مشغول بود، و به هنگام صبح به جهاد بیرون می رفت و به جهاد مشغول میشد، و بدین شکل او هزار ماه در عبادت به سر برد، بر این، خداوند متعال سورة «قدر» را نازل فرمود، از این، نیز معلوم میگردد که شب قدر از خصوصیات امت محمدی است. (مظهري)

ابن کثیر این را قول امام مالک دانسته است و بعضی از شوافع آن را قول جمهور قرار داده اند، خطابی بر این، ادعای اجماع را دارد، اما بعضی محدثین در این باره اختلاف نظر دارند. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

شب قدر و نزول قرآنکریم:

الف: نزول قرآنکریم:

یکی از خصوصیات و امتیازات شب قدر این است که قرآن عظیم الشان، کتاب هدایت و راهنمای بشر و معجزه جاوید پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

در این شب نازل شده است. که سه آیه از قرآن عظیم الشان این مطلب را مورد تایید قرار داده است:

اول:

سوره «قدر» که میفرماید: «انا انزلناه في ليلة القدر»،

دوم:

آیه صد و هشتاد و پنج سوره «بقره»: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن».

و سوم:

(آیات 3 و 4 سوره دخان) که میفرماید: «إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين فيها يفرق كل أمر حكيم» (سوره دخان آیات ۳ و ۴) (ما قرآن را در شبی مبارک نازل نموده ایم زیرا همواره هشدار دهنده و اندازه کننده بوده ایم. در آن شب مبارک هر امری طبق حکمت خداوند تنظیم میشود).

مبارک یعنی چه؟

کلمه «مبارک» در آیه متبرکه آمده است، از ماده برکت گرفته شده است. یعنی این شب، شبی است پر از رحمت، شبی است بسیار مفید و سودمند، که در آن فراخی و زیادی نعمت و روزی وجود میداشته باشد.

هكذا پروردگار با عظمت ما میفرماید: «انا انزلناه في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه (خداوند پاک میفرماید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» (ماه رمضان ماه است که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سوره بقره آیه ۱۸۵) و در سوره قدر میخوانیم: «انا انزلناه في ليلة القدر» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم) بناً حکم مطلق همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

بناً حکم مطلق اکثریت از مفسرین همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است. شبی است که در آن قرآن عظیم الشان که مبدا تمام خیرات و برکات و سر چشمه تمام نیکی ها و خوبی ها است، نزول یافته است. شب قدر، شبی است، که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن در آن استحکام میپذیرد و مشخص می گردد.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

1 - نزول دفعی و کلی

2 - نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خواننده محترم !

تعدادی از مفسرین در تفسیر آیت: «انا انزلناه في ليلة القدر» مینویسند: مراد از «انزلناه» «ما قرآن را فرو فرستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر دل پیامبر

صلي الله عليه وسلم نازل شده، این دو تو جیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد.

تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و به آن ننمائیم.

قرآن عظیم الشان در این مورد صریحاً میفرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُتٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (سوره الاسراء 106) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم)

همچنان میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (سوره فرقان: 32) (و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا بر خوانیم) این آیات بوضوح نشان می دهند که «نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رای کسانی که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«انزلنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه ئی باران را افاده میکند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

معنای قدر:

مفسرین «قدر» را به معنای اندازه کردن، معین نمودن و فیصله کردن ترجمه و تفسیر نموده اند، یعنی لیلۃ القدر عبارت از شبی است که خداوند متعال در آن هر چیزی را صحیح اندازه مینماید. و وقت آنرا تعیین میکند و احکام را نازل میفرماید و تقدیر هر چیزی را مقرر مینماید.

«فیهما یفرق کل امر حکیم. امرأ من عند الله...» «فیصله کرده میشود هر کار استوار آن، فرود آوردیم آنرا به وحی کردن از نزد خویش.» (الدخان آیات ۴ و ۵).

تعیین شب قدر:

از تصریحات قرآن این امر تا این حد ثابت است که شب قدر در ماه مبارک رمضان می باشد، اما در تعیین تاریخ آن، اختلاف است. چهل قول در این باره است، اما در تفسیر «مظهري» آمده است که از همه این اقوال، صحیح این است که لیلۃ القدر در دهه آخر رمضان است، ولی تاریخ خاصی در این دهه آخر مشخص نیست، بلکه امکان دارد در یکی از این شبها باشد، و نیز آن در هر ماه رمضان تغییر می خورد، و از روی احادیث صحیح احتمال بیشتر این است که در شبهای طاق - (21، 23، 25، 27، 29) بیاید، و در تمام احادیث که در ارتباط با تعیین شب قدر آمده اند، که در آنها شبهای طاق، (21، 23، 25، 27، 29) ذکر شده است جمع میگردند، اگر شب قدر در این شبها دایر و در هر رمضان تغییر کند، پس همه روایات حدیث به جای خود درست و ثابت میباشند، در هیچ یکی نیازی به تاویل نمی ماند، بنابراین، بیشتر ائمه فقها فرموده اند که شب قدر در دهه آخر رمضان تغییر می یابد.

ابو قلا، امام مالک، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، اسحق بن راهویه، ابو ثور، مزنی، ابن خزیمه و غیره همه هم چنین فرموده اند، و روایتی از امام شافعی نیز موافق با این منقول است. روایتی دیگر از امام شافعی چنین آمده است که این شب غیر قابل تغییر است، بلکه متعین است. (تفسیر ابن کثیر)

روایتی از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَحْرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ» یعنی شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو کنید، و در صحیح مسلم به روایت حضرت ابن عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَاطْلُبُوهَا فِي الْوَتْرِ مِنْهَا» یعنی شب قدر را در شبهای طاق دهه آخر رمضان تلاش کنید. (تفسیر مظهری) در مورد اینکه شب قدر در کدام یکی از شب های رمضان میباشد، آیا این شب واقعاً در ده اخیر رمضان و آنهم در روزهای طاق و یا هم روز های جفت قرار دارد بحثی است که به احادیثی نبوی باید مراجعه کرد.

و بعضی از علمای متأخرین ذکر نموده است که لیلۃ القدر در شب 27 ماه رمضان است: نظربه این دلیل که کلمات لیلۃ القدر در تمام قرآن کریم سه بار ذکر گردیده است و هر سه کلمه آن در سوره قدر میباشد و کلمه لیلۃ القدر جمعاً 9 حرف است که به این حساب $9 \times 3 = 27$ میشود.

ولی قبل از همه باید گفت که لیلۃ قدر از جمله شبهای با فضیلتی است که بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد بخاطر اینکه این شب قرآن و نزول قرآن میباشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره فضیلت این شب میفرماید: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: 35) «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسر برد)، همه گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

علما به دلیل وجود احادیث مختلف، در مورد تعیین شب قدر آرای متفاوتی دارند، اما بدون شک این شب در ده شب آخر رمضان و از روز های فرد میباشد.

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلَّحَى رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لِأُخْبِرْكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلَّحَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، التَّمَسُّوْهَا فِي السَّبْعِ وَالنَّسْعِ وَالْحَمْسِ». (بخاری: 49) روزی، رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. در این اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه با یکدیگر بودند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوای این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجو کنید». (البته اینجا منظور در دهه پایانی رمضان است)

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الْآخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَّاتُ فِي السَّبْعِ الْآخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْآخِرِ». (بخاری: 2015)

چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «می بینم که خواب های شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید».

ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید: «اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عَشْرِينَ فَحَطَبْنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيَتْهَا أَوْ نُسِيَتْهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فِي الْوُثْرِ...» (بخاری: 2016)

در دهه دوم رمضان با رسول الله صلی الله علیه وسلم به اعتکاف نشستیم. آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح روز بیستم، بیرون آمد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهه آخر، جستجو نمایید.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى». (بخاری 2021) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر را در دهه آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیمانده آن، جستجو کنید».

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر، میگوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ». (بخاری: 2022) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر در دهه آخر رمضان است، در نه شب و یا در هفت شب آخر آن، مییابد».

بنابر این احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف مییابد و شاید حکمت نا معلوم بودن آن شب این باشد که مومنان برای بدست آوردن ثواب و اجر عبادت در این شب حریص باشند و در ده شب آخر رمضان تلاش بیشتری را برای رسیدن به این ثواب انجام دهند؛ اما آنچه که اکثر علما برآنند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال مییابد و الله اعلم.

سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر:

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (کسی که شب قدر را با ایمان و احتساب اجر بر پای دارد گناهان پیشین او آمرزیده میشوند)

سیرت نویسان مینویسند که شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم سعی و تلاشی را برای دستیابی شب قدر بخرج میداد، واصحاب کرام را نیز در سعی تشویق و ترغیب مینمود. از فهم احادیثی منقوله بر میآید که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دستیابی شب قدر در دهه آخر شهر رمضان نه تنها خودش تلاش بیشتری در نماز خواندن و قرئت قرآن و دعا خواندن میکردند که در دیگر روزهای سال چنین تلاشی نداشتند، بلکه خانواده خویش را بیدار می نمود، به امید اینکه شب قدر را دریابند.

چنانکه عایشه رضی الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم: «كَانَ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرَ الْأَوَاخِرَ أَحْيَا اللَّيْلَ وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ وَشَدَّ الْمُنْزَرَ» (بخاری: 2024). یعنی: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم کمرش را محکم می بست (از همسران، دوری می گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه میداشت و خانواده اش را نیز بیدار می کرد.

در مسند از عباد بصورت مرفوع روایت شده است: «کسی که در جهت یافتن شب قدر، شب را بر پای دارد و موفق به درک آن شود گناهان پیشین و آینده وی آمرزیده خواهد شد».

و در مورد بعضی از گذشتگان از صحابه و تابعین وارد شده است که در دهه اخیر غسل میکردند و خوشبویی استعمال می نمودند به امید این که با بهترین وجه بر شب قدر دستیابی نمایند.

بنابر مسلمانان روزه دار است تا پیروی از سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و سیرت صحابه تلاش خویش برای حصول این شب مقدس بخصوص در ده اخیر رمضان بخرچ دهیم، یقیناً این شب در دهه آخر ماه مبارک رمضان و آن هم در شب های طاق میباشد، و بیشتر امید میرود که شب بیست و هفتم باشد. به دلیل حدیثی که مسلم از ابی بن کعب روایت می کند که فرمودند: «به خدا قسم من میدانم که آن شب چه شبی است و همانا شبی است که پیامبر ما را امر نمود آنشب را بر پا داریم و آن شب، شب بیست و هفتم میباشد» و ابی بر آن سوگند یاد می کرد و می فرمود: «با دلایل و نشانه هایی که پیامبران ما را از آن مطلع ساخته است آفتاب در حالی در صبح آن روز طلوع میکند که هیچ شعاعی ندارد».

حضرت بی بی عائشه میفرماید: به حضور رسول الله صلی اله علیه وسلم عرض کردم: ای رسول الله! اگر شب قدر را دریافتم چه بگویم؟ پیامبر فرمود بگو: «اللهم إنك عفو كريم تحب العفو فاعف عني» «خداوند! تو بسیار عفو کننده و بسیار صاحب کرمی، عفو نمودن را میپسندی، پس خطاهای مرا عفو کن». (رواه احمد و ترمذی و صححه الألبانی)
ای خواجه چه جوی از شب قدر نشانی

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی
«سعدی شیرازی»

چرا شب قدر مشخص نشده است؟

علماء و مفسرین مینویسند که دسترسی به هر امر ارزشمند و ذیقیمت سعی و تلاش و به اصطلاح سرمایه گذاری خود را دارد و معروف است، هر چه چیزی که دارای ارزش و قیمت بیشتر باشد قیمت آن هم بیشتر میباشد.

گفتیم ارزش عبادت در شب قدر بیشتر از هزار ماه است، چیزی واضح است که دیدن و حصول به این شب کار اسان و به این سادگی هم ممکن و میسر نیست، اگر قرار باشد که با این سادگی انسان به این شب دسترسی پیدا کند، نصیب همه انسان ها میشود، دسترسی به این جد و جهد و عبادت و زحمات بسیار میخواهد.

طوری که مفسرین مینویسند که علت پنهان بودن این شب در شبهای ماه مبارک رمضان و عدم وضوح شب قدر برای گستردگی و افزایش عبادت بندگان و انس بیشتر آنان با پروردگار با عظمت است. از پروردگار با عظمت میخواهیم که حصول این شب را نصیب ما سازد.

تکرار شب قدر در هر سال:

قبل از همه باید گفت که: شب قدر اساساً در همان سال اول نزول قرآن بوده است ولی از فحوائی آیه متبرکه «تنزل الملائكة و الروح» که با فعل مضارع است، تکرار و استمرار این شب مقدس را میرساند، این بدین معنی است که شب قدر منحصر به همان شب اول سال نزول قرآن نبوده، بلکه این شب مقدس در هر سال در ماه مبارک رمضان تکرار و «فرشتگان و روح» در آن نازل میگردد.

پس در هر سال قمری، در ماه رمضان مبارک شب قدری هست با این تفاوت که در آن شب دیگر قرآن نازل نمی شود بلکه تنها فرشته و روح فرود می آیند، و رحمت الهی را بر بشر فرود می آورند ولی چگونگی آن به درستی و روشنی معلوم نیست.

عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است!

بعضی از ایام سال هستند که در نزد الله ارزش، جایگاه والا و مقام خاصی خود را دارند، که شاخص ترین آنها شب قدر است. شبی که به اندازه یک عمر ارزش دارد. شبی که قرآن عظیم الشان در توصیف آن میفرماید: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (شب قدر از هزار ماه برتر است).

قرآن عظیم الشان در (سوره قدر) میفرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه) (خداوند پاک میفرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (ماه رمضان ماه ست که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سورة بقره آیه ۱۸۵)

و باز هم در سورة قدر میخوانیم: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم)

بنابراین مطابق حکم مطلق قرآنی همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است. حالا برای تعدادی از مسلمانان این سوال پیدا میشود که امت های پیامبران قبلی عمر زیادی داشتند، و شاید عبادت آنان نسبت به عبادت ما بیشتر بوده باشد، مثلاً عمر پیروان نوح علیه السلام بیش از هزار سال بود، ولی عمر ما شاید از شصت و هفتاد سال تجاوز نخواهد کرد، بناً هر قدر که عبادت کنیم عبادت ما به اندازه آنان نخواهد رسید.

ولی اینطور نیست، الله جلّاله بر اساس لطف و رحمت خویش بر امت مسلمان عبادت یک شب را به اندازه هزار ماه عبادت ارزانی فرموده است. و با زیبایی خاصی گفته است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» شب قدر بهتر از عبادت ۱۰۰۰ ماه میباشد.

هرگاه ۱۰۰۰ را تقسیم ۱۲ ماه کنیم مساوی میشود به ۸۳ سال و هرگاه شخصی در شصت سال عمر خود شبهای قدر را عبادت نماید، و ۶۰ را ضرب ۸۳ کنیم، مساوی میشود به ۴۹۸۰ این است فضیلت و عبادت در شب قدر.

فضیلت و برتری شب قدر:

این واضح است که مخلوقات خداوند منحیث خلقت در بین خود یکی بالایی دیگر فضیلت و بهتری را دارا اند. مثلاً این بهتری و فضیلت در اماکن مسجد و غیر مسجد در مساجد باز هم خاص و عام مانند فضیلت مسجد الحرام بالایی مساجد دیگر به همین ترتیب فضیلت زمان بالایی همدیگر مانند فضیلت ماه رمضان بالایی ماه های دیگر و یا فضیلت روز عرفات بالایی روزهای دیگر و هكذا خلقت انسانی که بالایی همدیگر فضیلت را دارد که عبارت از تقوی میباشد مانند خلقت رسول الله صلی الله علیه وسلم با خلقت انسان های دیگر بناً شب قدر بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد، یکی از برتری های این شب نزول قرآن عظیم الشان در این شب است.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)» و یکبار دیگر در (آیه ۳ سوره دخان) میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (ما

قرآن را در شبی مبارک و گرامی نازل کردیم) پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه». (رواه الجماعة إلا ابن ماجه).
«کسی که در شب قدر براساس ایمان به خدا و امید اجر و پاداش از وی به نماز بایستد (و به عبادت مشغول شود) گناهان گذشته او بخشیده میشود».

بزرگترین فضیلت این شب همین است که عبادت این یک شب، از عبادت هزار ماه، یعنی هشتاد و سه سال، بهتر است. باز برای بهتر بودن آن، حدی مقرر نیست، که چقدر بهتر است، آیا دو برابر، چهار برابر، ده برابر، صد برابر و غیره همه در این امکان دارند.

در صحیحین از حضرت ابو هریره رضی الله عنه منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که در شب قدر برای عبادت برخاست، همه گناهایی گذشته او عفو میگردد. از حضرت ابن عباس روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: تمام فرشتگان که در سدرۃ المنتهی اسکان یافته اند، در شب قدر همراه با جبرئیل به دنیا فرود میآیند، و هیچ مرد و زن مومن نیست که آنها را سلام نکنند، غیر از کسی که او شراب بنوشد یا گوشت خوک بخورد.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که از خیر و برکت شب قدر محروم بماند، او کاملاً محروم و بدشانس است. اما نه این برای همه حاصل می گردد و نه در تحصیل ثواب و برکات شب قدر دخلی خواهند داشت، لذا نباید به فکر آنها بود. خوانندگان گرامی!

مطابق نصوص شرعی و جمع بندی آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود که «شب قدر» یکی از شبهای ماه مبارک رمضان است بناً دساتیر شرعی به زنده داری این ده روز آخر سفارش نموده است.

زیرا از یک سو، قرآن میفرماید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است. و از سوی دیگر، آیه نخست سوره مبارکه قدر «انا انزلناه في ليلة القدر» بیانگر آنست که قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراین از جمع این دو آیه شریفه، به روشنی دانسته می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اینکه کدام شب از شب های ماه مبارک رمضان است، به روشنی معلوم نیست. روایات که در این زمینه وجود دارند شب قدر را مردد بین این شبها دانسته اند: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم.

بعضی از روایات بر این مطلب تاکید دارند که شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان و یکی از شبهای بیست و یکم یا بیست و سوم است.

بعضی از روایات تصریح نموده اند که شب قدر شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است.

از جمله در حدیثی که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده آمده است: «كان إذا دخل العشر الأواخر أحياء الليل وأيقظ أهله وشد المئزر» (بخاری: 2024). «هنگامی که ده روز آخر ماه رمضان فرا میرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم شب بیدار میماند و خانواده اش را بیدار می کرد و سخت به عبادت مشغول میشد».

همچنان در مسند امام احمد و صحيح مسلم آمده: «**كان يجتهد في العشر الأواخر مالا يجتهد في غيرها**». يعني: در دهه آخر ماه رمضان تلاش بيشتري را (در عبادت) مي کردند که در ديگر روزهاي سال چنين تلاشي نداشتند.

از حضرت عايشه روايت شده است که مي فرمايد: به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفتم: اگر دانستم کدام شب قدر است چه بگويم؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: بگو: «**اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني**» «پروردگارا! بي شك تو بسيار آمرزنده اي و آمرزش را دوست ميداري. پس مرا ببامرز».

علامات و نشانه هاي بارزه اين شب:

در مورد اينکه شب قدر دارايي چه علايم خصايص و نشاني ها مي باشد، علماء نظريات متعددي را با استناد به احاديثي نبوي ارايه داشته اند که بيرخي از اين علايم ذيلاً اشاره مينمايم:

مفسرين مينويسند: يکي از جمله علامات بارزه شب ليلة القدر اين است که آن شب شبي نسبتاً آرام است و شخص مؤمن دلش در اين شب آرام مي گيرد و رغبت اش براي انجام کار خير بيشتري ميگردد.

ميگويند: «افتاب در صبحگاه شب قدر، ضعيف و سرخ رنگ ظاهر ميشود». طوريکه در حديث روايت شده از حضرت جابر بن عبدالله رضي الله عنه آمده است: که رسول الله صلي الله عليه وسلم درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را ديدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهاي دهه اخير رمضان است و شبي است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپيد، گويي که در آن ماهي تمام مي تابد. آن شب شيطان بيرون نميآيد تا آنکه صبحش روشن گردد».

روايت شده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم از خانه بيرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در اين اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود يافتند پس آن خبر را فراموش کردند.

حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قيامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت کوشي و جد و جهد خود در اين راه بيفزايد، غفلت و سستي نکند و بر شب مخصوصي تکیه ننمايد.

ولی به هر حال برای مسلمانان بهتر اين است که هر شب ماه مبارك را به احتمال اين که شب قدر باشد، به عبادت و قرائت قرآن و دعا بگذرانند و دعا خویش را منحصر به سه و يا چهار شب و يا هم شب های طاق ن سازند.

دعا هاي قرآني در شب قدر:

از افضلترين دعاهايي که در شب قدر خوانده مي شود، دعائي است که پيامبر صلي الله عليه وسلم به بي بي عايشه رضي الله عنها ياد دادند، چنانکه ترمذي از حضرت عايشه رضي الله عنها روايت کرده و حديث را هم صحيح دانسته، که او گفت: گفتم: اي رسول خدا! اگر شب قدر را دانستم در آن چه (دعائي) بگويم؟ فرمود:

«**قُولِي: اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي**». «بگو: خداوند! تو بخشنده اي، عفو و بخشش را دوست داري؛ پس مرا مورد عفو و بخشش قرار بده».

در شب هاي قدر، مي توان هر دعائي را کرد. اما بهتر است دعاهايي را که در قرآن کریم ذکر شدند تلاوت نمود همچون: «**رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا**

إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْلَنَا
وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» و یا «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» و یا «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ
تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و یا «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» و یا «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا
غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و یا «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و یا
«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ».

و یا دعاهایی که در احادیث پیامبر اکرم ذکر شده اند همچون: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ
كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ» و یا
«اللَّهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا وَاجْزِنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ» و یا «اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقْيَ وَالعَفَافَ وَالعَنِي» و یا «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَزَيْنِي بِالْحِلْمِ وَ
أَكْرِمْنِي بِالتَّقْوَى وَجَمِّلْنِي بِالعَافِيَةِ» و یا «اللَّهُمَّ مَقْلَبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» و یا
«اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَهْوَاءِ» و یا «اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ وَاجْعَلْ
خَشْيَتَكَ أَخَوَفَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَاقْطَعْ عَنِّي حَاجَاتِ الدُّنْيَا بِالشَّوْقِ إِلَيَّ لِقَائِكَ وَ إِذَا أَفْرَزْتَ
أَعْيُنَ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ دُنْيَاهُمْ فَاقْرِضْ عَيْنِي مِنْ عِبَادَتِكَ».

ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود می‌آیند:

از خصوصیات بارز دیگر این شب نزول ملائک و فرشتگان است. بر اساس آیه
شریفه «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ امْرٍ» (فرشتگان و روح در آن شب
به اذن پروردگار شان برای تقدیر هر کار نازل می شوند).

در مورد اینکه منظور از روح کیست؟ بعضی گفته اند: «جبرئیل امین» است که «روح
الامین» نیز نامیده می شود. بعضی «روح» را به معنی «وحي» تفسیر کرده اند. به
فحوائی آیه 52 سوره شوری «و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا» «همان گونه که بر
پیامبران پیش وحي فرستادیم، بر تو نیز «وحي» را به فرمان خود وحي کردیم». برخی
از مفسرین روح را مخلوق عظیمی مافوق فرشتگان می شمارند.

قابل تذکر است که: فرشتگان بر شخص خاصی فرود نمی آیند، بلکه در شب قدر ملائکه
به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء
می کنند بفرستند، و بر دعای دعا گویان آمین می فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهی است، پروردگار با عظمت ما میفرماید: «تَنْزِلُ
الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ امْرٍ». «در آن فرشتگان با روح به اذن
پروردگارشان فرود می‌آیند» از آسمان ها به سویی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود
می‌آیند برای پرداختن و نظم و نسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم
کرده است.

طوری که یاد آور شدیم روح: جبرئیل علیه السلام است و هر چند کلمه «فرشتگان» شامل
او نیز میشود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب
عطف خاص بر عام است.

از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می بینند که در
میان اهالی آسمان ها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنهارانی را
میشنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند دوست داشته تر از زمزمه تسبیح مسبحان است

پس در این حال به یک دیگر میگویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست داشته تر از تسبیح ما میباشد».

اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد:

اکثریت مطلق مفسرین، محدثین و علماء بر این امر معتقد اند که: سنت است که روزه داران بر امر اعتکاف در ده آخر ماه رمضان بمنظور برخورداری از خیر و پاداش و دریافتن شب قدر انجام گیرد است.

و مستحب است که شخص معتکف به عباداتی مانند نماز، تلاوت قرآن و سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و طلب مغفرت، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه وسلم، دعا کردن، بحث و گفتگوی علمی و مانند اینها مشغول سازد.

و مکروه است که اعتکاف کننده خودش را با سخنان و اعمال بیهوده سرگرم کند همانطور که ساکت ماندنش به گمان اینکه سکوت، او را به خدا نزدیک میکند مکروه است».

نزول همه کتب آسمانی در رمضان:

در حدیثی را که حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است که می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات در تاریخ ششم، انجیل در تاریخ سیزدهم و زبور در تاریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

نزول فرشتگان برای اشخاص معین است:

نزول فرشتگان در شب قدر برای شخص معین و خاصی صورت نمی گیرد، بلکه در شب قدر ملائکه به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء میکنند بفرستند، و بر دعای دعا گویان آمین می فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهی است، همانطوریکه فرشتگان در موقع تلاوت قرآن و حلقه های علم نازل میشوند و بال های شان را برای طالب علم میگسترانند. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ». «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می آیند» از آسمان ها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می آیند برای پرداختن نظم و نسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده است.

کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟

البته در این شکی نیست که پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم افضل مخلوقات و باشرافترین آنهاست، و فضیلت او از تمامی انسانها و فرشتگان و اجنه بالاتر است، و شک و تردیدی در این امر مسلم وجود ندارد.

اما در مورد غیر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و ملائکه نظراتی وجود دارد:

نظریه اول:

نظریه اول اینست که انسان ها از ملائکه افضلتر هستند.

علما که بر افضل بودن انسان نسبت به ملائکه حکم میکنند، استدلال می آورند که خداوند متعال به ملائکه امر نمود که بر آدم سجده ببرند و لذا گفته اند که این دلیل بر تفضیل انسان بر ملائکه است؛ آنجا که فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» (سوره بقره

34). یعنی: و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» همگی سجده کردند.

نظریه دوم:

نظریه دوم اینست که: ملائکه نسبت به انسان ها افضلتر هستند. این تعداد از علما استدلال به حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم مینماید که فرموده است: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ...».

(بخاری: 7405) یعنی: «خداوند متعال می فرماید: من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار مینمایم. و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری (یعنی ملائکه)، یاد خواهم کرد...».

و منظور از یاد کردن ذاکرین در میان جمع بهتری، یعنی جمع ملائکه! و این را می رساند که ملائکه از انسانها برترند.

نظریه سوم:

نظریه سوم اینست که: ملائکه به اعتبار اینکه زودتر از انسانها خلق شده و از نور خلق شده اند و اهل استکبار و سرپیچی نیستند، و در آنچه خدا بدانها امر می کند سرپیچی نمی کنند، و آنچه که بدانها امر شود انجام می دهند و اهل شهوت نیستند و بندگان مکرّم نزد الله تعالی می باشند، لذا از این جهت آنها افضلتر هستند.

ولی انسان ها به اعتبار آنکه محل رضای خدا قرار میگیرند و مورد کرامت پروردگار هستند و ملائکه در بهشت آنها را مسرور میکنند، و بر آنها سلام می دهند، از این جهت انسانها از ملائکه افضلتر هستند. (و این نظر شیخ الاسلام ابن تیمیه است).

نظریه چهارم:

نظریه چهارم نظریه سکوت! است یعنی هیچیک را بر دیگری نه تفضیل میدهند و نه عکس آن، (و این قول شیخ ابن عثیمین است).

زیرا پرداختن به این مسئله (یعنی بیان افضلتر بودن ملائکه یا انسانها) نه مفید است و نه نیازی بدان می رود، و نفعی برای شخص مسلمان ندارد، پس بهتر است از پرداختن به این موضوعات خود داری نمود، زیرا صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که از هر کسی نسبت به علم و ایمان حریصتر بودند هرگز وارد این مباحث نشده و از خود و یکدیگر نپرسیده اند که آیا ملائکه افضلتر است یا انسانها؟! و چیزی که صحابه در مورد آن سکوت کرده اند، بهتر است ما نیز سکوت کنیم چرا که یک قاعده شرعی وجود دارد که باید بدان توجه کرد و آن اینست که: «در هر چیزی از مسائل دین که صحابه در آن مورد سکوت کرده اند، بدان که پرداختن به آن چیز جزو فضولی محسوب شده و نیازی به آن نیست». زیرا آنچه که برای ما لازم است باید از طریق کلام الله و سنت نبوی و یا صحابه اخذ شوند، و هرگاه در یک مسئله دینی آنرا در یکی از این سه طریق نیافتیم، پس باید دانست که آن چیز جزو دین نیست و لذا پرداختن به آن بی مورد است. (نگاه کنید به: شرح العقيدة السفارينية؛ علامه ابن عثیمین، صفحه 605). و بنظر می رسد که حکم بر تفضیل انسان و ملائکه امری غیر ضروری است، یعنی دانستن به این مسئله نیازی نیست و بهتر است از پرداختن به آن خودداری کنیم و بگوییم: خدا آگاهتر است والسلام!

آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود:

در مورد اینکه آیا واقعاً ابلیس معلم ملائکه و فرشتگان بوده باشد، هیچ دلیلی از کتاب و سنت صحیح مبني بر این امر در شرع وجود ندارد، از اینرو نمی توان بدون دلیل این ادعا را مطرح کرد و هرکس چنین می گوید یا باید دلیل از کتاب و سنت بیاورد و یا آنکه بدون علم سخن نگوید چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (سوره اسراء 36) یعنی: «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می کند از این که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست و جوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی ها، تقلب ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز میشود. «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می شود که این حواس خود را در چه راهی به کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به کار گیرد، سزاوار عقاب میباشد. به قولی: خداوند عزوجل این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می دهند. چنان که آیات و احادیث گواه این حقیقت است. آنچه که بعضی از علما فرموده اند اینست که ابلیس جزو مقربان درگاه الهی بوده است، یعنی هرچند که او خود ملائکه نبود و از جنس جن بود ولی در میان ملائک مقرب قرار داشت.

الله تعالی در قرآن چنین میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاهْرُجْ مِنْهَا فَاتَّكَ رَجِيمٌ» (سوره ص 71-77) یعنی: و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعدها نیز از بهشت خارج گردید. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَاهْرُجْ مِنْهَا» خداوند به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «فَاتَّكَ رَجِيمٌ» چرا که تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و میفرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (سوره کهف

یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنابراین ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوئیم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایند.

تفاوت بین ملائکه و جن:

در بین ملائکه و جن تفاوت های مختلفی و متعددی است از جمله:

- 1- در اصل خلقتشان که جنیات از آتش سوزان و فرشتگان از نور آفریده شدند.
 - 2- فرشتگان بنده گانی مطیع، فرمانبردار، مقرب و مورد احترام خداوند می باشند، چنانچه خداوند میفرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبیاء: 26 - 27). «فرشتگان بندگان محترمی هستند، آنها در سخن گفتن بر خدا پیشی نمی گیرند، و تنها به فرمان او کار می کنند».
- و نیز میفرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (سوره التحریم: 6). «از خدا در آنچه به آنها دستور دهد نافرمانی نمی کنند، و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند».

اما جنیات، بعضی از آنها مؤمن و بعضی کافر می باشند، چنانچه خداوند تبارک و تعالی از آنها در قرآن خبر داده، میفرماید: «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَ الْقَاسِطِينَ» (سوره الجن: 14). «در بین ما، فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگرانند».

بعضی از آنها مطیع و فرمانبردار و بعضی نیز گنهگار هستند، و خداوند در این باره میفرماید: «وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَ دُونَ ذَلِكَ» (سوره الجن: 11). «و بعضی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزگارند، و بعضی از ما جز این، (یعنی نافرمان و بی دین)».

و بسیاری دیگر از آیات قرآن که در این باره وارد شده است.

اسمائی فرشته که مسؤل حمل عرش الهی اند:

ملائکه هایی هستند که حامل عرش می باشند: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (سوره غافر 7) «کسانی که عرش با عظمت الهی را حمل می کنند، و آنهایی که پیرامون عرش به تسبیح و ستایش پروردگارشان مشغولند، هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند» و میفرماید: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» (سوره حاقه 17) «عرش پروردگارت را در آن روز (یعنی قیامت) هشت ملائکه حمل می کنند». تعدادی از علما می گویند: کسانی که اطراف عرش هستند ملائکه های مقرب هستند و ایشان با آنکه حامل عرش هستند اشرفترین ملائکه می باشند. (تفسیر ابن کثیر (120/7)).

اما اسم آن ملائک در کتاب و سنت وارد نشده است و بیشتر بنام ملائکه ی «حمل کننده گان عرش» مشهورند و لذا ما نیز به همین اصطلاح اکتفا می کنیم؛ بصورت کل گفته می توانیم که ملائکه جزو موجودات غیبی هستند که الله عزوجل آن ها را خلق کرده و خداوند آن ها را فرمانبردار و خاضع قرار داده است و هر یک از آن ها وظایفی دارند که خداوند آن ها را مخصوص انجام آن وظایف کرده است.

اما نام برخی از ملائکه در کتاب و سنت آمده اند که از جمله:

جبریل: مسئول وحی، اسرافیل، مسئول نفخ صور و یکی از حمل کنندگان عرش، میکائیل مسئول باران و نباتات، مالک، هاروت و ماروت، رضوان، منکر و نکیر، و کسانی دیگر که در اسامی آنها در نصوص بیان شده است.

و همچنین آنچه نصوص از آن با وصف خبر داده است: مانند رقیب و عتید (مراقب و نگهبان)، یا به وسیله وظیفه آنها مانند ملک الموت (ملائکه مرگ) و ملک الجبال (ملائکه کوهها) یا آنچه را که نصوص به ذکر وظایفشان بصورت مجمل می پردازد مانند: حملة العرش (حمل کنندگان عرش) و الکرام الکاتبین (نویسندگان بزرگوار) و المولکین بحفظ الخلق (مسئول حفظ خلق)، المولکین بحفظ الاجنة و الارحام (مسئول حفظ نطفه در داخل رحم)، طواف البيت المعمور (ملائکه مسئول طواف بیت المعمور)، ملائكة السياحين (ملائکه هایی که در زمین میگردند) و ملائکه های دیگری که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اند. و واجب است که به صورت مفصل به تمام آنهایی که ذکرشان با نام و صفت و وظایف در اخبار آمده ایمان داشته باشیم و تصدیق کنیم.

آیا ملائکه جسم هستند؟

به اساس این فرموده پروردگار با عظمت گفته می توانیم که بلی که ملائکه جسم هستند «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ» «ملائکه را پیام رسان فرستادگان به سوی انبیاء گردانیده است ملائکه هایی که دارای بالهای دوگانه هستند» و پیامبر صلی الله علیه وسلم جبریل را بر صورت اصلی خود که بر آن خلق شده و دارای ششصد بال می باشد دیده است. همان گونه که صفت و خبر آن در حدیثی بخاری شریف آمده است.

هر انسان دارای دو فرشته است:

بر هر يك از انسانها دو فرشته مأموریت دارد، یکی بر سمت راست حسنات و نیکی های او را مینویسد، و دیگری در سمت چپ او بدیها را مینویسد، چنانکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (سوره ق 17 18). (دو فرشته گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آنرا ثبت میکنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه که بر زبان براند (از خیر و شر) آنرا مینویسند و مراقب و حاضر حال او اند). این فرشتگان در سفر و در اقامت با انسان هستند، و در تمامی احوال، در نماز در سجود با او هستند و او را ترك نمیکند مگر در بعضی از حالات خاصی مانند قضای حاجت، و آنان گفتار و کردار او را مینویسند.

فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند:

در حدیث صحیح وارد شده، است که فرشتگان حتی نیت و قصد، انسان و آنچه در قلب بنی آدم بگذرد، ویا آنچه، او در قلب میگوید، و آنچه نیت میکند که آنرا انجام دهد فرشته آنرا مینویسد.

به همین خاطر انسان اگر نیت نیک نماید ثوابش به او میرسد، و بر نیت بد نیز مجازات میشود، زیرا نیت عمل قلبی است.

فرشتگان مأمورند بر انسان از وقتی که به سن بلوغ برسد تا اینکه از دنیا برود و آنان آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده می نویسند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البينة

جزء - (30)

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «بینه» مسمی شده که با این فرموده حق تعالی: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (البينة: 1) افتتاح شده است. باید گفت که این سوره، پس از سوره ی طلاق، شرف نزول یافته است. بینه: بینه به معنای: «برهان روشن» است.

سایر نامهای این سوره:

سایر نام های این سوره عبارتند از: «قیامت - لم یکن، القیمة»، «بلد»، «الإنفکاک و منفکین»، «البریة» و «لم یکن الذین کفروا» است. (روح المعانی)

پیوند و ارتباط سوره البینه با سوره القدر:

این سوره، بمثابة علت نزول سوره ی قدر است: «أنزلناه في ليلة القدر...» که گویند: سبب نزول قرآن چیست؟ در جواب می گویند: چون بسیاری از کفر پیشگان و اهل کتاب از روی دلیل آشکار می گروند و ایمان می آورند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره البینه:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که: این سوره در مدینه منوره نازل شده. ولی برخی از مفسران، بدین باور اند که این سوره در مکه مکرمه نازل شده است. در حالیکه متن فحوای سوره مبین این واقعیت است که: نزول آن باید در مدینه منوره صورت گرفته باشد چون از اهل کتاب بحث میکند و مخصوصاً که اهل کتاب قبل از مشرکین نام میبرد. نزاع با اهل کتاب و بحث مفصل در باره آنان در مکه مکرمه سابقه ندارد، این منازعه در مدینه منوره آغاز شد.

سوره «بینه» به ترتیب جمع آوری نود و هشتمین سوره ای است که بعد از سوره «قدر» و قبل از سوره «زلزله» در قرآن آمده است.

و به ترتیب نزول نیز «صدمین» سوره ای است که بعد از سورة «طلاق» و قبل از سورة «حشر» نازل شده است.

سوره بینه دارای یک (1) رکوع، و 8 آیه، 94 کلمه و 399 حرف است، ولی بنا به گزارش فرهنگ نامه علوم قرآن، تعداد کلمات این سوره به 74 و تعداد حروف آن به 392 یا 404 حرف نیز گزارش شده است. (مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی). (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

فضیلت سورة بینه:

در مورد فضیلت سورة بینه در حدیثی ابی بن کعب آمده که پیامبر صلی الله علیه فرموده است: «إن الله أمرني أن أقرأ عليك: لم یکن الذین کفروا» قال: و سماني لك؟ قال: «نعم» قال فبکی. (رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابی بن کعب رضي الله عنه گفتند:

همانا الله به من دستور داده تا بر تو سوره «**لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا**» را تلاوت کنم، (ابی بن کعب رضي الله عنه) گفت: و آیا الله نام مرا گرفته است؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: بله (راوي) مي گوید: (ابی بن کعب رضي الله عنه) شروع به گریه نمود. (ابن حدیث صحیح را امام مسلم روایت نموده است).

اسباب نزول سوره البینه:

در مورد اینکه اسباب نزول (شان نزول) سوره بینه چه است، سبب معینی در مورد گفته نشده است، اما در کل این سوره، به سرزنش اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) بحث بعمل آورده و جملات «**هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ**» و «**هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**» نیز به بیان کسانی که کفر ورزیدند و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند میپردازد، خصوصاً که از کلمه: «**الَّذِينَ**» و «**أُولَئِكَ**» و ضمیر «**هُمْ**» که ضمائر جمع میباشد، بوضحات معلوم می گردد که مخاطب آن شخص واحد و معین نه، بلکه تعداد کثیری آند.

محتوای سوره البینه:

این سوره اشاره به رسالت جهانی پیامبر صلي الله عليه وسلم دارد، وبا دلایل روشن این رسالت بیان گردیده است.

- روي گردانی عده ای از پیامبر به خاطر دلایل مادی؛ هکذا نقطه عالی که در این سوره بدان اشاره شده همان است که سلسله دعوت همه پیامبران الهی را یک اصل تشکیل میدهد که همان توحید و یگانگی است. هکذا در این سوره در باره موضع گیری های گوناگون اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام را بیان می نماید. در بخش دیگری از این سوره موضع گیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقاتند، و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه را در پیش گرفتند بدترین مخلوقات محسوب میشوند.

- دعوت به ایمان، نماز، روزه؛ اصطلاح «**اهل کتاب**» سیویک بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است و در بسیاری این آیات اصطلاح اهل کتاب در مقابل «**مشرکان**» قرار گرفته است. که این خود نشانه مغایرت مفهوم آن دو است. قرآن عظیم الشان در بسیاری از، احکام آن دو گروه را از هم جدا معرفی داشته است، بطور مثال در آیه (27 سوره توبه) میخوانیم: «**فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تَابُوا وَ اقاموا الصلوة وَ اتوا الزكاة فخلّوا سبيلهم ان الله غفور رحيم.**» (آیه 5 سوره توبه) (مشرکان را هر جا بیابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده، نماز بر پا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید (و توبه آنان بپذیرید) که خدا آمرزنده و مهربان است).

قرآن عظیم الشان به بیان حکم بخصوص اهل کتاب می پردازد و تا زمانی که تسلیم شوند و حاضر به پرداخت جزیه گردند، کشتار آنان را جایز می داند و در صورت تسلیم و پرداخت جزیه به ایشان امان میدهد: «**قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يُدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.**» (سوره توبه - ۲۹) (ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را که خدا و رسولش حرام

کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق (آیین اسلام) نمی‌گروند، کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.)

در جهان علاوه بر اسلام، فقط دو دین آسمانی وجود دارد که بطور مسلم و به اتفاق آرای علمای اسلامی، از جمله اهل کتاب بحساب می‌آیند که عبارتند از: یهود و مسیحیت.

قرآن کریم به اهل کتاب بودن این دو دین اشاره کرده، می‌فرماید: «**ان تقولوا انما انزل الكتاب علي طائفتين من قبلنا و ان كنا عن دراستهم لغافلين.**» (سوره انعام- ۱۵۶) (قرآن را برای این فرستادیم که تا نگویید کتاب تورات و انجیل بر دو طائفه یهود و نصاری فرستاده شد و ما از تعلیم درس آن کتاب الهی غافل و بی بهره ماندیم.)

اگر در مجموع آیات قرآنی که در مورد اهل کتاب بیان گردیده است دقت بعمل آریم، با وضاحت تام در خواهیم یافت که قرآن عظیم الشان اهل کتاب را به چهار کتگوری منقسم نموده است:

کتگوری اول: آنهایی که با حقیقت اسلام آشنا شدند ولی از پذیرش آن سر باز زدند، این عده از اهل کتاب مورد سرزنش مطلق قرآن قرار گرفته اند، فرق نمی کند که: علت این انکار، در چه نهفته است، میشود خواهشات نفسانی چون قدرت، مال و... باشد و چه امور غیر خواهشات نفسانی باشد، ولی در همه حال مورد مذمت قرآن اند.

کتگوری دوم: اشخاصی از اهل کتاب اند که حقیقت اسلام برای شان نرسیده، ولی با آنهم مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند: زیرا این عده اشخاص، اخلاق انسانی را زیر پا نهاده اند، توحید را آگاهانه خدشه دار کرده اند، به دشمنی با اسلام پرداخته اند و پیامبر و مومنان را اذیت و آزار کرده اند. وحتی این عده اشخاص از جمله افرادی بودند که قبل از اسلام اعمال شان مورد مذمت قرار گرفته اند چون کسانی که کتاب مقدس خود را تحریف کرده اند، پیامبران خود را کشته اند.

کتگوری سوم: افراد اند که به حقیقت قرآن پی برده اند، و دین اسلام را قبول کرده اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را پیامبر اسمانی می شمارند، اینها از جمله کسانی اند که به هدایت رسیده اند طوریکه در (آیه 20 سوره آل عمران) می‌فرماید: «**فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا**» و یا هم در آیه 110 سوره آل عمران، می‌فرماید: «**وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ**».

کتگوری چهارم: اشخاصی اند که افراد شریف و با اخلاقی هستند، اگر چه با حقیقت اسلام نا آشنایند، ولی قرآن آنان را با دیده احترام مینگرند، این عده اشخاص در طول زندگی به احکام انسانی پایبندند، به خدا باور دارند و به اصطلاح زندگیشان خدایی است، آنانی که به معاد و روز قیامت پایبندند.

از مجموع این معیاری ها که از قرآن به دست می آید می توان در مورد اهل کتاب امروزی نیز حکم کرد و بر این باور بود که کدام یک شایسته احترام و کدام یک قابل مذمت هستند.

خوانندگان گرامی!

- قبل از همه می‌خواهم خدمت شما بعرض رسانم که: در این هیچ جای شک نیست که: اسلام ناسخ ادیان گذشته است و این ناسخیت از عقاید اصلی مسلمانان بوده و با ادله صریح، اثبات شده است و اگر در بعضی آیات از اهل کتاب تمجیدی بعمل آمده و آنها

را مورد لطف قرار داده، نشان از برتری دین آنها بر اسلام نیست، بلکه این لطف به حسب علت های است که منافاتی با حقانیت و ناسخیت اسلام ندارد.

- در دین اسلام، نگاه به پیروان اهل کتاب با مشرکان کاملاً متفاوت است. با هر یک ادبیاتی خاص به خود مورد استفاده قرار گرفته و هیچ وقت تمام اهل کتاب همسان با مشرکان قرار نگرفته اند. البته تنها بعضی از اهل کتاب به جهت اعمال و عقاید غیر انسانی، هم ردیف با مشرکان قرار گرفته اند.
- بسیاری از آیات قرآن که در آنها اسم یهودیان، مسیحیان و صائبیان آمده است، انصراف به آنانی دارد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم می زیستند. لذا حکم آن آیات، برای همه اهل کتاب در تمام زمان ها نیست بلکه باید در ادله ای که آورده شده دقت شود و براساس آن ادله حکم کرد که آیا اهل کتاب امروزی تماماً کافر هستند یا خیر و براساس قرآن چه برخوردی باید با آنها داشت.
- بیشتر اهل کتاب زمان پیامبر که با پیامبر مواجهه داشته اند این گونه بوده اند. حال برای بررسی نگاه عام قرآن به اهل کتاب باید به تمام آیات قرآنی و ادله ای که در آن ذکر شده، توجه کرد و براساس آنها حکم کرد.
- قرآن کریم در موارد بسیاری به امور مشترک بین مسلمانان و اهل کتاب، دعوت کرده است بطور مثال میفرماید: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْأَهْنَا وَالْأَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، 64) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (عنکبوت، 46) و به آنها پیشنهاد میکند به این امور توجه کنند. باز خوانی این عقاید برای اهل کتاب، یکی از مهمترین عوامل شکل گیری رابطه ای درست و منسجم میان مسلمانان و اهل کتاب است و به نوعی همسنگی با غیر مسلمانان را إشاعه می کند.

ترجمه و تفسیر سوره البینه

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

ترجمه و تفسیر

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل این سوره، موضوعاتی از قبیل: تکلیف در برابر دلیل روشن و مجازات، پس از انذار (رسانیدن پیام حق و الگو بودن داعی)، تهدید کفرپیشگان و نوید به نیکان، به بحث گرفته میشود.

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» ﴿١﴾:

«کافران از میان اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود ملزم] به جدایی نبوده [و نیستند] تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید». یعنی اهل کتاب و مشرکان کفرشان را ترک نمی‌کنند تا نشانه‌ای را برای آنان بیاوری که در کتاب‌هایشان ذکر شده و بدان وعده صورت گرفته است.

«مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: «یعنی یهود و نصاری».

«الْمُشْرِكِينَ»: مراد همه کسانی است که بت یا آتش و مانند این‌ها را پرستیده‌اند و کتاب الهی هم نداشته اند.

«مُنْفَكِينَ»: «از روشی که دارند جدا شوند».

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»: «تا اینکه حجت واضح که همان محمد صلی الله علیه و سلم با کتابش قرآن است، به سوی آنان بیاید».

«بینه» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

در این سوره مبارکه به صراحت نگفته است که از چیزی دست نکشیدند؟ اما معلوم است که منظور کفر و گمراهی است که بر آن قرار داشتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را برای آنان آورد و گمراهی و شرک آنها را بیان کرد که در جاهلیت بر آن بودند. و آنان را به ایمان دعوت کردند. برخی از آنان ایمان آوردند و هدایت شدند. پس الله متعال آنان را از جهالت و گمراهی نجات داد. و قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از کفر خود دست نکشیدند. و این آیه مبارکه در مورد ایمان آورندگان دو گروه مشرک و اهل کتاب بحث می‌کند.

برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه نوشته اند: این آیه را میتوان به دوشکل تفسیر کرد: طبق يك تفسیر همین است که در این آیه مبارکه بحث از بی وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و مطابق تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است. ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، مادر راه خود باقی هستیم، و از عقاید عبادی خویش دست بردار نیستیم. ولی بعد از آن که دلیل واضح، روشن و منطقی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عدهای ایمان نیاوردند. عین فهم این مضمون، در (آیه 89 سوره بقره) نیز آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می دادند، ولی «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می شناختند آنرا نپذیرفتند و به مخالفت او اقدام نمودند. قابل یادآوری است که: بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند. هکذا در ضمن باید گفت که: در اتمام حجت، کفار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند متعال برای همه مردم، چه کفار و چه مشرکان، با فرستادن بینه، اتمام حجت می کند.

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً» (2):

(فرستادهای از جانب خدا که (بر آنان) صحیفه هایی پاک را تلاوت کند. پیامبر از جانب پروردگار برای شان فرستاده شود و (بیاید) که صحیفه های پاکی را (بر آنها) بخواند) مطهر از شرک و دروغ و دخالت شیاطین جن و انس. «يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً» (2) یعنی از نشانه و علامه، بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم است، که صحیفه های پاک را تلاوت می کند یعنی: آنچه را که در صحیفه های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می خواند. مفسر قرطبی فرموده است: یعنی محتویات مکتوب در برگ ها را می خواند. او آن را از حفظ می خواند نه از روی کتاب و نوشته؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم بی سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی دانست. (تفسیر قرطبی ۱۴۲/۲۹). ابن عباس (رض) فرموده است «مُطَهَّرَةً» یعنی از ناروا و شک و نفاق و گمراهی پاک و منزّه است. و قتاده فرموده است: یعنی از باطل پاک و منزّه است. (تفسیر قرطبی ۱۴۲/۲۹).

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ»: «محمد، رسول الله.»

«صُحُفًا مُّطَهَّرَةً»: «نامه ها و صحیفه های پاک از باطل.»

این بینه: رسول و پیامبری بود که از طرف الله مبعوث شده بود که صُحُف و نامه های روشن و پاک از هرگونه پلیدی را به صورت مرتب بر ایشان بخواند.

صحیفه:

معنای صحیفه ها از لحاظ لغت «اوراق نوشته شده است، اما در قرآن عظیم الشأن این کلمه اصطلاحاً برای کتاب های فرو فرستاده شده بر پیامبران به کار می رود. و مراد از صحیفه های پاک، نیز صحیفه هایی هستند که از هر نوع باطلی، از هر نوع گمراهی و ضلالتی و از هر نوع پلیدی اخلاقی ای پاک باشد.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: اهمیت کامل این مطلب زمانی روشن می شود که انسان در کنار قرآن، کتاب مقدس و کتاب های ادیان دیگر را نیز مطالعه کند و مطالب موجود در آنها را که هم برخلاف حق و راستی و عقل سلیم اند و هم از لحاظ اخلاقی در درجه

بسیار پایینی قرار دارند، ببیند. پس از مطالعه ی آن ها هنگامی که انسان قرآن را بخواند، می تواند بفهمد که قرآن چه کتاب پاکیزه و با عظمت است. (تفهیم القرآن).

«فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» (3):

در آن نوشته ها واحکام استوار، درست و سنجیده. یعنی: در آن صحیفه ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. احکامی است که حق را از باطل جدا می کند. و انسان ها را به سوی رشد و صلاح رهنمای می کند که:

- هم از نظر حسی مطهر است یعنی فقط انسان پاک باید آن را لمس کند.
- و هم از نظر معنوی، لفظی و معنا مطهر است.

مفسر دانشمند احمد بن محمد صاوی فرموده است: منظور از «صحف»، اوراقی است که قرآن در آن نوشته می شود، و منظور از «کتب»، احکام نوشته شده و رقم خورده در آنها می باشد. از این رو گفته است: «كُتِبَ قِيمَةٌ»؛ زیرا قرآن نتیجه و ثمره ی تمام کتب پیشین است. (حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين ۳۴۲/۴).

«قیمه»: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است. «كُتِبَ قِيمَةٌ ۳» یعنی نامه ها و برنامه هایی که با گذشت زمان دچار فرسایش و خارج شدن از درجه ی اعتبار نیست، قوت و اصالت شان را از دست نمی دهند. ولی متأسفانه اهل کتاب با آنهم زمانیکه این کتاب مقدس شرف نزول یافت، ایمان نیاوردند و آنرا تکذیب نمودند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (4):

و آنانیکه کتاب به آنان داده شده، متفرق نشدند، مگر بعد از آنکه آمد به آنان همان هویدا کننده. یعنی: آنها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب یعنی بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کار دین حق، تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به ایشان ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا و پیروی از پیامبرش (که تصدیق کننده کتاب های شان نیز هست) بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

ولی زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهور کرد و کتاب آسمانی نازل شد، به یک بارگی تغییر موقف و رای کردند، و به اختلاف در دین الله پرداختند.

مفسر ابو سعود در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: آیه مخصوصا اهل کتاب را بسیار مورد سرزنش قرار داده و جنایات آنان را سخت و سنگین نشان می دهد. آن هم با بیان این که اختلاف آنها جز بعد از وضوح و روشن شدن حال و از بین رفتن هر نوع معذرتی صورت نگرفته است.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» «و اهل کتاب - یهود و نصاری - دستخوش پراکندگی نشدند.»

«إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۴» «مگر پس از آنکه برهان آشکار - یعنی محمد و کتابش قرآن - به سوی آنان آمد.»

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهودیان می گفتند: پیامبری به نام پیامبر آخر الزمان ظهور خواهد کرد و اهل کتاب در ظهور این پیامبر خاتم الانبیاء اتفاق نظر داشتند. ولی هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهور کرد آنان دو گروه شدند:

گروهی به پیامبری او ایمان آورده و از او پیروی کردند؛ مانند: عبدالله بن سلام و همراهانش و گروهی به او کفر ورزیدند و بینه را قبول نکردند و در عناد و گمراهی خود دچار تفرقه شدند.

ناگفته نباید گذاشت که این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز هست، یعنی ای پیامبر! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشاء این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت ریشه‌دار در میان اهل کتاب می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی اند یا رسول الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و اصحابم بر آن قرار داریم».

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (5):

«و فرمان نیافته بودند جز این که الله را پرستند و در حالی که فقط به او گراییده اند دین خود را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند. دین بی نهایت صحیح و درست همین است.»

«وَمَا أُمِرُوا»: امر نکردم مگر اینکه برای الله عبادت کنید و الله برای عبادت واسطه نمی‌خواهد چه این واسطه بت باشد یا انسان‌های مقدس. «مُخْلِصِينَ»: خالصانه، فقط برای من (الله).

«حُنَفَاءَ»: «از تمام ادیان صرف نظر کرده و به سوی دین اسلام روی آوردند.» دین توحید و عبادت الله به یگانگی، دین حق و خالص و بدون واسطه.

«دِينُ الْقِيَمَةِ»: «آیین راست و درست، دین ارزشمند.»

«يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»: یعنی فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها که: در همه ادیان این حکم وجود داشت. (بمثابه حق الله).

«يُؤْتُوا الزَّكَاةَ»: یعنی: دادن زکات مالی را که الله بر آنان واجب گردانیده باید در مصالح فقیران و مسکینان بپردازند. (بمثابه حق الناس).

دینی که راست و پایدار و مستقیم باشد و بنده را به رضای پروردگار بکشاند و از عذاب و خشم الله دور دارد همین دین پاک اسلام است.

«وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»: و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام آور اخلاص در عبادت برای خداوند، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (6):

«بی گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سر انجام به آن می پیوندند «در آن جاودان می مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینها اند که بدترین خلق اند»

یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته اند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: «کسانی که به اسلام، پیامبر اسلام و کتاب، کافر شدند که همان یهود و نصاری می‌باشند.»

«أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»: «آنان بدترین مخلوق اند.» اگر به به این تعبیر (آنها بدترین مخلوقات اند) توجه نمایم، در مییابیم که این تعبیر بی نهایت، تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبنندگان و غیرجنبنندگان موجودی مطرودر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود.

امام فخر رازی فرموده است: اگر گفته شود چرا کافران را در قالب جمله‌ی فعلیه «كَفَرُوا» و بت پرستان را در قالب اسم فاعل «وَالْمُشْرِكِينَ» آورده است؟ در جواب گفته می شود: تا یادآور شود که اهل کتاب در ابتدای امر کافر نبودند؛ زیرا تورات و انجیل را قبول داشتند، و آنها را تصدیق می‌کردند، و به مبعث حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم معترف بودند، اما بعدا به بعثت حضرت کافر شدند، به عکس مشرکین که از همان اول به عبادت بت‌ها می‌پرداختند و حشر و قیامت را انکار می‌کردند.

فرموده ی «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» به منظور افاده‌ی حصر آمده است؛ چون از دزدان بدترند؛ زیرا آنها از کتاب خدا صفت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را دزدیدند و از راهزنان بدترند؛ چون راه حق را بر خلق خدا بستند. (تفسیر کبیر ۴۹/۳۱).

انسان اگر بخواهد مطلوب و محبوب الله باشد، باید به راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیح عمل کند که روزی فردی نزد پیامبر الله آمد و عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمَلْتُهُ أَحَبَّنِي اللَّهُ وَأَحَبَّنِي النَّاسُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبَّكَ اللَّهُ، وَازْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ يُحِبُّكَ النَّاسُ» [ابن ماجه: 4102] حکم آلبانی: حسن «ای رسول الله! مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی آن را انجام دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: در دنیا زهد و پارسایی پیشه کن تا الله تو را دوست بدارد و به آن چه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتیجه مردم تو را دوست خواهند داشت». بنابراین اگر قرار است محبوب الله شویم، نباید دنیا در دلمان لانه کند؛ «وَلَا تَتَسَنَّصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا» (القصص: 77) «بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن».

مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه مبارکه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیامبر صلی الله علیه و سلم در کتب آنها صریحا تذکر رفته بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود. منظور از «شَرُّ الْبَرِيَّةِ» آن‌ده از اشخاص اند که: به اسلام کفر بورزد (فرق نمی کند از جمله اهل کتاب باشد یا مشرکین).

بعد از این که در آیه متبرکه قرارگاه اشقیا را یادآور شد، در آیه متبرکه ذیل قرارگاه سعادت‌مندان به بیان گرفته میشود طوریکه می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (7):

(اما) کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین مخلوقات (خدا) ی‌ند.

یعنی کسانی که خالصانه ایمان آوردند و عبادت خالصانه‌ی قلبی، عملی و بدنی انجام دادند، اینان بهترین انسان‌ها و برترین مخلوقات هستند.

کسانی که به الله و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند، و خالصانه الله را عبادت کردند و نماز برپا نمودند و زکات دادند، و الله را در آنچه امر و نهی کردند، اینها «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» یعنی: «من فعل ذلك من الناس فهم خير البرية» هر انسانی چنین کند پس آنها بهترین مخلوقات هستند».

یعنی در رأس همه‌ی اعمال صالح، اصلاح رابطه با الله در قالب اقامه‌ی نماز و اصلاح رابطه با مخلوقات در قالب پرداخت زکات قرار دارد. اگر این دو گام درست برداشته شود، انجام بقیه‌ی اعمال صالح آسان می‌شود. چون بقیه‌ی اعمال صالح در راستای تثبیت و استحکام بخشیدن رابطه‌ی انسان با الله است که در منزلت و مقام اقامه‌ی نماز قرار می‌گیرد.

این آیه شخص معینی را مورد خطاب قرار نمی‌دهد، بلکه بصورت جمع آمده یعنی تمامی انسان‌هایی که ایمان آورند و عمل نیک انجام دهند (یعنی نماز و روزه و زکات و بقیه احکام دینی را انجام دهند و از منهیات و محرمات دوری کنند) آنها جزو بهترین مخلوقات الله تعالی قرار می‌گیرند.

یعنی آن‌ده از انسانها که به دین مقدس اسلام، قرآن عظیم الشان و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورد، و سپس عمل صالح انجام دهد، آنان انشاء الله جزو «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» است.

امام ابن کثیر رحمه الله مفسر شهیر جهان اسلام، در تفسیر دو آیه 6 و 7 می‌فرماید: «خداوند متعال خبر می‌دهد از عاقبت روی گرداننده گان از حق؛ از کافران اهل کتاب و مشرکین که با کتاب الله یعنی قرآن و پیامبران مرسلش مخالفت می‌ورزند، که جایگاه آنها در روز قیامت آتش جاودان جهنم است؛ یعنی در آن می‌مانند و از آنجا بیرون نخواهند آمد و آتش جهنم از آنان برداشته نمی‌شود، و آنها بدترین مخلوقات الهی هستند؛ سپس الله متعال خبر می‌دهد از احوال ابرار و نیکوکاران؛ کسانی که با قلب‌های شان ایمان آوردند و با بدنشان عمل صالح انجام دادند، به اینکه آنها بهترین مخلوقات هستند».

همچنین مفسر اسلام امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه 6 و 7 می‌فرماید: «کسانی که به الله و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند و نبوت او را انکار نمودند، از یهود و نصاری و مشرکین، تمامی آنها «فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا» یعنی تا ابد در جهنم می‌مانند و از آن خارج نمی‌شوند و هیچگاه نمی‌میرند».

«خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در احادیث نبوی: درباره مصداق عبارت «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» محدثین، احادیثی متعددی را روایات فرموده اند که از جمله اسناد یک حدیث صحیح بوده، و اسناد سایر احادیث ضعیف و یا هم قابل استناد نیست.

حدیث صحیحی که در این باره وارد شده، حدیثی است که امام مسلم در صحیح خود از انس بن مالک رضي الله عنه روایت کرده که گفت:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» صحیح مسلم (4367). یعنی: مردی نزد

رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا خیر البریه! رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز در جواب فرمود: «(خیر البریه) ابراهیم علیه السلام است».

این حدیث صحیح است و علاوه بر صحیح مسلم، محدثین زیادی آنرا روایت کرده اند، از جمله: سنن أبي داود (4672) و علامه الباني آنرا در « صحیح أبي داود » آورده است، و در سنن ترمذی (3352) و علامه الباني آنرا در « صحیح ترمذی » آورده، و در مسند احمد (12361 و 12440) و معجم الاوسط طبرانی (1436). و در « مسند أبي يعلى الموصلي » (3842) امام بیهقی نیز در « دلائل النبوة » آنرا نقل کرده و گفته: « این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم دلیل بر تواضع است ».

«جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَبَّهُ» (8):

مکافات و پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن میمانند، (هم) الله از آنها خشنود است و (هم) آنها از الله خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد. «جَزَاؤُهُمْ»: مکافات و هدیه‌ی آنان، جنتی است که: همیشه در آن میمانند. «جَنَّتٌ عَدْنٌ»: «باغ‌هایی که اقامت در آنها همیشگی است.»

«عَدْنٌ»: اقامت دایم و همیشگی، جاویدان.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»: «الله به دلیل اطاعتشان از آنان راضی است.»

«وَرَضُوا عَنْهُ»: «و آنان نیز به دلیل ثواب و پاداش از الله راضی اند.»

در زیر درختان باغ‌های بهشت، نهرهایی جاری است که در مسیر خود روان و همه جا جاری است بدون اینکه حصاری داشته باشد و همه جا پخش شود. چهار نهر و رود در بهشت جاری است:

1 - آب.

2 - شیر.

3 - عسل.

4 - شراب.

در جنت هیچ غم و غصه، مشکلات و پیرایم، مریضی و نگرانی برای هیچ‌کس نیست و هر شخصی احساس می‌کند خودش در بهترین نعمت است و حسادت و غل و غش وجود ندارد.

پس از آنکه الله نعمت را بر جنتیان تکمیل کرد، آنها را صدا زده و می‌فرماید: آیا راضی هستید؟ و جنتیان جواب می‌دهند: بله راضی هستیم (1) و الله می‌فرماید: من هم از شما راضی هستم و پرده از روی پروردگار کنار می‌رود. (2) و بهشتیان، الله متعال را مانند ماه شب چهارده می‌بینند. (3) و این جزای کسانی است که از الله ترسیده‌اند و او را آن‌گونه عبادت کرده‌اند که گویا او را می‌دیدند و گناه نمی‌کردند.

بصورت کل اگر درتر جمه و تفسیر سوره البینه دقت بعمل آریم، طوریکه درابتدا گفتیم این سوره بیشتر در ذم و سرزنش اهل کتاب وارد شده است، آندسته از اهل کتاب را که بعد از آمدن بینه، باز بردین و آیین خود ماندند و به پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند، و نیز آن دسته را که به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و سپس عمل صالح انجام دادند را بترتیب به بدترین و بهترین مخلوقات تعبیر کرده است.

یادداشت:

آخرین آیه مبارکه این سوره به چهار وصف و مکافات دایمی، آبدی و ماندگار مؤمنان

اشاره بعمل آورده است که عبارتند از:

الف: خیر البریه،

ب: جنات عدن، که انهار از پایین آنها روان است.

ج: ابدی بودنشان در آن آرام جای،

د: خشنودی پروردگار از آنان و آنان از الطاف فراوان و رحمت عمیم او (توبه/۷۲)،

(رعد/۲۳)، (نحل/۳۱)

پاورقی ضمایم احادیث وارده:

1 - «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ،

فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى يَا رَبِّ وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ

خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ،

فَيَقُولُ: أَجَلُ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا» (بخاری: 6549 و 7518

ومسلم: 2829) (الله تعالی به جنتیان می فرماید: ای اهل بهشت! و آنها جواب می

دهند: ایا راضی شدید؟ میگویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما

نعمت های ارزانی داشته ای که به هیچ یک از بندگان نداد ای؟ می فرماید: ایا

بهتری از این را به شما بدهم؟ می گویند: چه چیزی از این بهتر است؟ می فرماید:

شما را از رضایت خویش بهره مند سازم و هر گز بر شما خشم نمی گیرم.»

2 - «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟

فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنْجِنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ،

فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ» [مسلم: 181] (آن گاه که

جنتیان وارد بهشت می شوند، الله تبارک و تعالی می فرماید: آیا چیزی افزون بر این

می خواهید که به شما بدهم؟ می گویند: مگر ما را رو سفید نکرده ای؟ مگر ما را

وارد جنت نگرداند ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده ای؟ آن گاه حجاب را

کنار می زنند و به این ترتیب محبوب ترین چیزی که به جنتیان داده می شود،

نگریستن به پروردگار شان می باشد.

3 - «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ج، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي الْبَدْرَ - فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ، كَمَا

تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ

طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا. ثُمَّ قَرَأَ: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ

وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ۝ ۳۹» [ق: 39]» [بخاری: 554 و 573 و 4851 و 7434 و 7436

مسلم: 633]

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم، نگاهی به ماه شب چهارده یعنی قرص

کامل ماه کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید

دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید

دیدار الله نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و

حتماً این کار را انجام دهید». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و پیش از برآمدن

آفتاب و قبل از فروشدن آن، پروردگارت را به پاکی ستایش کن (و نماز بگزار).

پروردگارا!

قلوب ما را از زنگار شک و شبهه پاک گردان، دیدگانمان را روشنایی بخش و بر بینش ما بیفزای تا به سوی غیر تو میل نکنیم و جز از تو از کسی دیگری نترسیم. آمین یارب العالمین.

خشیت چیست؟

«خشیت» به آن خوفی و ترس گفته میشود که: بر اساس تعظیم و عظمت باشد. «خشیت» ملاک سعادت حقیقی و رسیدن به مراتب والای بندگی است. هر کس از این صفت محروم باشد، از؛ عصیانگری، و گناه کاری دست، دست نمی کشد و در آن گم می شود. [روح المعانی]

در این آیه مبارکه با تمام صراحت گفته شده است که: بهشت مخصوص اهل خشیت است. «ذلک لمن خشی ربّه» و آیه ای دیگر می فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «انّما یخشی الله من عباده العلماء» (215) پس بهشت مخصوص علما است. از طرفی دیگر می دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه الله علی علم» (سوره جاثیه آیه 23) و همچنین تمام بی سوادان دوزخی نیستند. پس آن علمی که سبب خشیت می شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

عبادت الله از روی محبت و خوف:

یک عده از مسلمانان صوفی مشرب میگویند که ما فقط بخاطر محبت الله مصروف عبادت هستیم، این عقیده معمولاً از منهج صوفی ها ی گمراه بلند میشود، و این منهج مبتدع است. (شکی نیست که) محبت خداوند از بزرگترین منازل عبادت است، اما کل عبادت نیست.

منهج اهل سنت بر اینست که عبادت خداوند باید از روی محبت و خوف، و امید و بیم (رجاء و خشية) و سایر عبادتهاست، الله متعال میفرماید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» (سوره اعراف 55). یعنی: «پروردگار خود را از روی تضرّع، و در پنهانی، بخوانید». و در مورد پیامبران فرمود: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (سوره انبیاء 90). یعنی: «آنان همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام میکردند؛ و در حال بیم و امید ما را میخواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند». درباره ملائکه میفرماید: «وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (سوره انبیاء 28). یعنی: «و از ترس او هراسانند»، و فرمود: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (سوره نحل 50). یعنی: «آنها از پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، میترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند». و سایر آیاتی که در این باره وارد شده است.

فرق بین کافر و مشرک:

در اصطلاح لغوی، لفظ «کافر» از کلمه «کفر» گرفته شده یعنی «پوشاندن»، پس «کافر» یعنی «پوشاننده» زیرا او حقیقت ایمان را با اعتقاد باطلش میپوشاند. در اصطلاح لغوی، لفظ «مشرک» از کلمه «شرک» گرفته شده، زیرا یک شخص مشرک کسی دیگر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است.

امام نووي در شرح صحيح مسلم ميگويد: «شرك و كفر ممكن است يك معني واقع شوند و ممكن است دو معنای جداگانه داشته باشند، و شرك مخصوص عبادت كردن بتها و يا مخلوقات ديگر باشد در حاليكه به خداوند نيز اعتقاد داشته باشند، مانند كفار قريش، پس در اينحالت كفر معنای عمومي تر از شرك را در بر دارد.»
در عموم ميتوان گفت كه:

كفر دو نوع ميباشد:

- 1 - كفر كوچك مانند جنگ كردن با مسلمان، و هر چند از گناهان كبيره محسوب ميشود ولي مسلمان را از دائره اسلام خارج نميكند، پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتاله كفر» يعني: «فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ كردن با او كفر است»، پس پيامبر صلي الله عليه و سلم جنگ با مسلمانان را كفر بيان کرده، ولي اين كفر آنها را از دائره اسلام خارج نميكند.
- 2 - كفر بزرگ مانند انكار كردن اوامر خداوند و غيره، كه اين نوع كفر شخص را از دائره اسلام خارج ميكند.

شرك نيز دو نوع ميباشد:

- 1 - شرك كوچك مانند رياخودنمايي دردين، ولي رياكار از دائره اسلام خارج نميشود، پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ قَالَ: الرِّيَاءُ» (روايت احمد رقم 27742) يعني (همانا بيشتريين چيزي كه بر شما ميترسم شرك اصغر است" پرسيدند: «اي رسول خدا، شرك اصغر چيست؟» فرمود: «رياء (خودنمايي)»
- 2 - شرك اكبر، مانند عبادت بت و مخلوقات ديگر، كه اين نوع شرك يك شخص را از دائره اسلام خارج ميكند.

و در واقع ميتوان گفت كه يك كافر مشرك هست و يك مشرك كافر است، زيرا خداوند اهل كتاب (يهود و نصاري) را در قرآن كافر خطاب کرده و ميگويد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (6)» يعني: «بيگمان كساني كه كافر شدهاند از اهل كتاب و نيز مشركان، در آتش جهنم اند» ولي در سورة توبه آنها را مشرك خطاب کرده و ميگويد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّى ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (30) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (31)» يعني: «و يهود گفتند: عزير پسر خداست، و نصاري گفتند: مسيح پسر خداست، اين سخن آنان است به دهانهايشان به سخن قومي تشبه ميگويند كه پيش از اين كافر شدند، خدا آنان را بكشد چگونه بازگردانده ميشوند؟ اينان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدايي گرفتند و مسيح پسر مريم را با اينكه مأمور نبودند جز اينكه خداي يگانه را بپرستند معبودي جز او نيست، منزه است او از آنچه با او شريك ميگردانند.»

پس يك مشرك كافر است زيرا مشرك نيز حقيقت و وحدانيت خداوند را با عمل شرك پوشانده است، و يك كافر مشرك است زيرا هوا و هوس و ضمير خود را اله قرار داده است و آنرا بجاي خداوند ميپرستد، خداوند ميفرمايد: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» (سوره الجاثية: 33) يعني: «پس آيا ديدي كسي را كه هوس خويش را خداي خود قرار

داده...» پس در نتیجه کسی که عمداً در اسلام برای مردم حلال را حرام میکند و یا حرام را حلال میکند در واقع هم کافر و هم مشرک هست.

نواقض اسلام عبارتند از:

اول: شرک آوردن در عبادت خدای یکتا و برای او شریک قائل شدن. خداوند میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (سورة النساء 116). (خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود، و جز آن را برای هرکس که بخواهد، می آمرزد).

و میفرماید: «مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (سورة المائدة آیه 72). (بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش آتش (دوزخ) است، و ستمکاران یاورانی ندارند). و از جمله شرک در عبادت خداوند متعال دعا کردن مردگان و طلب مدد خواستن از آنهاست، و همچنین نذر کردن و ذبح و قربانی برای آنهاست.

دوم: کسیکه بین خود و بین خدا واسطه قرار دهد و از آن واسطه چیزی بخواهد (یعنی دعای خود را متوجه او سازد) و از او شفاعت بطلبد و بر او توکل کند، چنین اشخاصی اجماع علماء و دانشمندان اسلام بر کفر آنان است.

سوم: کسیکه مشرکان را کافر نداند، و یا اینکه در کفر آن مشرکان شک و تردید داشته باشد، و یا اینکه مذهب آن مشرکان را صحیح بداند کافر است.

چهارم: کسیکه اعتقاد داشته باشد که هدایت و دستورهای غیر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملتر و بهتر است از هدایت و دستورهای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، و یا اینکه بگوید حکم و قضاوت غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر است از حکم و قضاوت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مانند کسانی که حُکْم و قضاوت طواغیت (قوانین رسمی کشوری) را که غیر شرعی باشد بر قوانین شرعی و دینی برتری می دهند و اینها همه کافر می باشند.

پنجم: کسیکه به چیزی از آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای امت اسلامی از هدایت بشری و قضاوت و حُکْم به قرآن و سنت آورده، بُغْض ورزد، اگر چه به آن حکم عمل کند، در حالیکه از آن نفرت دارد، باز هم جزو کافران می باشد. خداوند متعال میفرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطُوا أَعْمَالَهُمْ» (سورة محمد آیه 9). (این از آن است که آنان آنچه را که خدا نازل کرده است ناخوش داشتند، در نتیجه خداوند اعمالشان را تباه کرد).

ششم: هر کسیکه به چیزی از دین مبین اسلام مسخره و ریشخند کند، همان دینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا از طرف باری تعالی آورده، و یا از ثواب و نیکی و پاداش آن، و یا از جزا و عقاب و کیفر آن، کافر شود، و دلیلش قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «قُلْ أَبِاللهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ (66)». (التوبة). (بگو: آیا بخدا و آیات او و رسولش ریشخند می کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید).

هفتم: سحر و جادوگری و آنچه شامل آن می شود از قبیل ایجاد اختلافات بین دوستان و جلب آن برای دیگران و کسی که آنرا انجام دهد، و یا از آن راضی شود کافر گردد و دلیل قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ

فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» (سوره البقرة آیه 102). (و آن دو فرشته) به هیچ کسی (جادو) نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: ما تنها (مایه) آموزنی هستیم، پس (با به کار گیری جادو) کافر مشو).

هشتم: پشتیبانی کردن از مشرکان و یاری کردن آنان بر ضد مسلمانان، و دلیل آن قول باری تعالی است که میفرماید: **«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»** (سوره المائدة آیه 51). (و هرکس از شما آنانرا (یهود و نصاری) دوست گیرد، برآستی که خود از آنان است، بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند). **نهم:** کسیکه معتقد باشد که بعضی از مردم می توانند از شریعت و دین محمد صلی الله علیه وسلم خارج شوند کافر میباشد.

خداوند تبارک و تعالی میفرماید: **«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»** (سوره آل عمران آیه: 85) (و هرکس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است). **دهم:** روی گردانی و اعراض نمودن از دین خدا و نیاموختن اسلام و عمل نکردن به آن. و دلیل آن خداوند میفرماید: **«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»** (سوره السجدة آیه 22) (و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند یابد آنگاه از آن روی بگرداند، بی گمان ما از گناهکاران انتقام خواهیم گرفت). و در تمامی این نواقض و مخالفتها بین اینکه انسان جدی باشد و یا اینکه شوخی کند و یا از انجام آن بترسد، هیچ فرقی وجود ندارد، مگر کسیکه مکره یعنی مجبور شود به انجام آن عمل در حالیکه او راضی نیست. و همه اینها از امور خطرناکی است که ممکن است مردم در آن واقع گردند. پس بر مسلمان لازم است از آنها بر حذر باشد و بترسد از اینکه در این گناهان بیفتد و باید از آن اجتناب و دوری ورزد.

مقدم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی:

در مخالفت و نواقض چهارم برخی از مسائل را مورد بحث قرار دادیم ولی بهتر میدانیم که در توضیح این موضوع اضافات ذیل را نیز به افزایم: هر شخصی که اعتقاد داشته باشد که قوانین وضعی و رسمی کشور که مردم آنرا اختراع کرده اند و از ساختهء بشر است از قوانین الهی و آسمانی بهتر است. یا اینکه بگوید دستور اسلام برای قرن بیستم غیر قابل قبول است. و یا اینکه بگوید شریعت الهی (دین اسلام) سبب خسارت و عدم پیشرفت، و سبب عقب ماندگی مسلمانان در قرن بیستم شده است. یا اینکه بگوید دین اسلام فقط واسطه و رابطه ای است بین خدا و بنده، و هیچ ربطی در سایر شؤون زندگی ندارد، پس کسیکه این اعتقاد را داشته باشد نیز کافر است. هرکس معتقد باشد که بریدن دست دزد و سنگسار کردن زن یا مرد زنا کاری که قبلاً ازدواج کرده و یا در حال حاضر متأهل است برای این زمان غیر قابل قبول است نیز کافر میباشد. به دلیل این که قول خویش را علیه قول الله (ج) ترجیح داده و بهتر میدارد فلذا ادعای شان باطل و سبب کفر میگردد.

هرکس عقیده داشته باشد که حکم نمودن و قضاوت کردن در معاملات خرید و فروش و حدود الهی بغیر از حکم خداوند عز و جل جایز است کافر می شود، اگر هم به این عقیده نباشد که آن حکم از حکم خداوند بهتر است.

زیرا با این عمل و اعتقاد آنچه بطور اجماع مسلمانان خداوند آنرا حرام کرده، او آنرا حلال دانسته است، و کسی چیزی از آنچه خداوند حرام دانسته و حرمت آن واضح و آشکار باشد، مانند زناکاری و شراب خواری و رباخواری و قضاوت و حکم بغیر از شریعت الهی آن شخص به اجماع مسلمانان کافر است. (عبدالعزیز بن عبدالله بن باز) بنابراین کسی که مرتکب یکی از موارد فوق شود کافر می گردد. البته نکته مهمی باید رعایت شود و آن اینست که اگر کسی مرتکب اعمال نواقض اسلام شود نباید بلافاصله وی را تکفیر نمود بلکه خود تکفیر نمودن دارای قواعد و ضوابطی است که نبایست در آن تعجیل شود و دست به تکفیر مردم زد، در زیر به بررسی شرایط تکفیر خواهیم پرداخت:

برای تکفیر کردن نباید عجله کرد و شخصی که از اسلامش یقین حاصل شد با شک نمی توان اسلام را از وی سلب نمود. و لازمست شروط تکفیر پدید آمده باشند و موانع آن برطرف شده باشد که در ذیل به بررسی آن می پردازیم:

وظیفه مسلمان این است که دیگران را با بصیرت و آگاهی به سوی خداوند دعوت کند، و به کسی امر نشده که در مورد نهانی های مردم حکم کند پس هرکس شهادتین را با زبان بگوید و به مقتضیات آن عمل کند در ظاهر به اسلام و مسلمان بودنش حکم می شود و مادامی که حرفی یا عملی را انجام نداده که او را از دایره اسلام خارج کند جایز نیست او را تکفیر کنیم و بر این سخن دلایل واضحی از قرآن و سنت وجود دارد و سلف صالح این امت بر آن اجماع کرده اند.

1 - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أَيُّمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»

«هرگاه شخصی به برادرش بگوید ای کافر قطعاً این کلمه به یکی از آن دو برمی گردد اگر آن گونه که گفت، باشد، کافر است و گرنه این کلمه به خود گوینده آن برمی گردد».

2- از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ» «هر شخصی کسی

دیگر را مسمی به کفر نماید یا به او بگوید ای دشمن خدا و او آن گونه نباشد (که او می گوید) جز این نیست که این کلمه به خود او برمی گردد».

در این آیات و احادیث کسی که کلمه کفر را بر برادر مسلمانش بدون دلیل اطلاق کند به شدت تهدید شده است و از این که برالله بدون علم سخن بگوید شدیداً برحذر شده است.

بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر:

امام احمد حنبل رحمه الله می گوید: «همانا قبول کردن، حرام کردن، پاداش و عذاب و تکفیر و فاسق کردن حق خدا و رسولش است و کسی حق چنین حکمی را ندارد و بر مردم واجب است که آن چه خدا و رسولش واجب کرده اند، بپذیرند و آن چه که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام بدانند و آن چه خدا و رسولش خبر داده اند تصدیق کنند».

از آیات و احادیث و کلام سلف صالح برای ما روشن می شود که تکفیر از احکام شرعی است که حکم آن به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم برمی گردد و منهج سلف

صالح نیز همین است و جایز نیست برای کسی با اجتهاد و یا ظن و گمان خود یا تنها به حکم عقل خود کسی را تکفیر نماید....

خلاصه سخن این که: بر مسلمان واجب است که در این مورد بدون علم و آگاهی و دلیل از قرآن و سنت سخن نگوید زیرا که وارد کردن و یا خارج کردن کسی از دایره اسلام از بزرگترین امور دین است و در این مورد همانند سایر موارد دین، خدا و رسول برای ما کافی است پس در کل حکم در این مورد از آشکارترین احکام دین است و بر ما واجب است که از خدا و رسولش پیروی کنیم و از بدعت گذاری دوری گزینیم.

ضوابط تکفیر:

بعد از آن که دلایلی از تحریم تکفیر مسلمان را بدون برهان و دلیل واضح بیان کردیم حال باید ضوابط حکم تکفیر را بدانیم.

در این مورد باید دو قاعده مهم و اساسی را بدانیم:

قاعده اول: کسی که قول یا عملی را انجام داده که طبق نصوص (قرآن و سنت) کفر است اما به خاطر وجود موانع و منتفی بودن شروط آن، حکم تکفیر وی صادر نمی گردد. به همین خاطر به مجرد این که از شخص مسلمانی قول یا عملی کفر آمیز صادر شود مگر بعد از اقامه حجت و بر طرف نمودن شبهه حکم تکفیر وی صادر نمی گردد و او از دایره اسلام خارج نمی شود.

اهل بدعت از جمله خوارج، روافض، قدریه و جهمیه با این قاعده مخالفت کرده اند و آنان بدون اقامه حجت و برطرف نمودن شبهه افراد را تکفیر می نمایند بلکه مخالفانشان را بدون انجام قول یا عمل کفر آمیزی تکفیر می کنند.

قاعده دوم: هر گناهی که کفر نامیده شود آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند زیرا کفر دو نوع است: کفر اصغر و کفر اکبر؛ لذا بعضی از گناهان کفر نامیده می شوند در عین حال شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند همان طور که در فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «اَتْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطُّغْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَي الْمَيِّتِ» «دو کار در بین مردم وجود دارد که کفر می باشند طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی بر مرده». اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند که این دو گناه کبیره آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند بلکه کفر دون کفر یا کفر اصغر می باشند. بعد از این دو قاعده و دلایلی که در مورد آن ها ذکر شد حال شایسته است که شروط و موانع تکفیر را که علما ذکر کرده اند را بشناسیم.

شروط و موانع تکفیر:

شروط تکفیر با بررسی و تحقیق در قرآن و سنت و تبعیت از اقوال سلف در می یابیم که شروط تکفیر در موارد زیر خلاصه می گردد:

- 1- از او قول و عمل کفر آمیزی ظاهر شود هرچند که ادعای اسلام را داشته باشد.
- 2- به او حجت و دلیلی در تبیین حق و از بین رفتن شبهه رسیده باشد؛ و این حجت و دلیل اگر از اهل علم و رأی است، نزدش ثابت باشد.
- 3- بالغ و عاقل باشد.
- 4- به سبب تازه مسلمان بودنش معذور نباشد.
- 5- مجبور نشده باشد.
- 6- به سبب زندگی در صحرا که از علم و اهل علم دور است، جاهل نباشد.

موانع حکم تکفیر:

حال که شروط تکفیر را دانستیم درمقابل این شروط موانع تکفیر قرار دارند که عبارتند از:

- 1- آن چه موجب کفر قولی یا عملی می گردد در او ظاهر نشود.
- 2- بر او حجت دلیل اقامه نشده باشد حال یا فقط به خاطر عدم بلوغش و یا به سبب داشتن شبهه در قلبش، یا جهل نسبت به آن به علت دوری از بلاد اسلامی.
- 3- بچه، دیوانه یا پیری نباشد که نمی داند چه می گوید.
- 4- جهل به آن چه که نسبت به آن حجت اقامه می شود مانند این که کسی از اهل علم یافت نشود که بر او دلیل و حجت اقامه کند یا این که نسبت به کفرش معذور باشد مانند کسی که در صحرا زندگی کرده یا تازه مسلمان شده و احکام شرعی را نمیداند.
- 5- مجبور شدن به قول یا عملی کفر آمیز؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» «جز کسی که مجبور شده در حالی که قلبش با ایمان آرام و مطمئن است».

این موارد بعضی از قواعد و شروط و موانع تکفیر بود که علما آن را بیان کرده اند پس بر هر مسلمانی واجب است که آن ها را رعایت و بر آن ها توقف کند. به خاطر سرعت گرفتن بیشتر مردم در مورد حکم در باره مسلمانان بدون علم، فتنه بزرگی حال به سبب جهل و یا دوری آن ها از علما یا به سبب داشتن شبهه و ضعف و سستی در قلب هایشان به وجود آمده است.

راه نجات از این فتنه بزرگ بازگشت به کتاب و سنت و متمسک شدن به ریسمان خداوند (قرآن و سنت) و پیروی از علمای ربانی سلف و مصلحان هدایت گر است. عمر بن عبدالعزیز می گوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم و والیان و امرأ بعد از ایشان سنت هایی را وضع کردند: متمسک شدن به آن، تصدیق کتاب خدا، کامل شدن اطاعت خدا و قوتی بر دین خداست؛ برای کسی جایز نیست که آن را تغییر دهد و رأیی مخالف آن ها داشته باشد هرکس به وسیله آن ها هدایت شود، او هدایت یافته است و هرکس به وسیله آن ها طلب یاری کند، یاری شده است و هرکس مخالف آن باشد و از راه غیر مؤمنان تبعیت کند خداوند از او روی گردان شده و او را وارد جهنم می کند که بد سر انجامی است». حال اگر کسی مرتکب کفر شود و شروط پدید آمده و موانع آن برطرف شده باشد، در این صورت وی کافر خواهد بود و بایستی توبه نماید و اگر توبه نکند بعنوان حد ارتداد کشته خواهد شد و این احکام را باید حاکم اسلامی انجام دهد نه شهروندان، و اگر کسی هم از ابتدا مسلمان نبود و بدان اعتقاد نداشت را کافر اصلی گویند که لازمست مسلمانان پیام دین را بوی برسانند و وی را از دین الله تعالی باخبر سازند و آنها را از آتش جهنمی که الله تعالی برای کافران مهیا ساخته است ترسانند و از طرفی به نعمت بهشت مژده داد، بعد نتیجه را به الله واگذاریم و اگر ایمان نیاورد باید همانند کفار با وی معامله شود، مثلاً حق مسلمانان نباید دختران و زنان خود را به نکاح کفار در بیاورند و به آنها ارث دهند و غیره.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة زلزله

جزء - (30)

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از حادثه زلزله سخت، قبل از رسیدن و آمدن روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. این سوره، پس از سوره‌ی نساء نازل شده است.

پیوند ارتباط سوره زلزله با سوره البینه:

سوره ی «البینه» از مکافات مؤمنان و مجازات کافران بحث نمود، در این سوره می فرماید: اکنون آن وعد و وعید و آثارش فرا رسیده است. روی سفید و روی سیاه در آن روز از کسی پوشیده نیست. (سوره آل عمران 106 و 107).
این سوره عمدتاً بر سه محور اساسی می چرخد: در قدم اول بحث خود را از «اشراط الساعة» و نشانه های وقوع قیامت آغاز می کند، و به تعقیب آن بحث از شهادت زمین به تمام اعمال انسانها را بیان میدارد.
در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن بعمل می آورد.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره:

این سوره دارای (1) رکوع، و (8) هشت آیت، (37) سی و هفت کلمه، (158) یک صد و پنجاه هشت حرف، و (83) هشتاد و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

زمان نزول سوره زلزله:

درمورد اینکه سوره زلزله مکی است یا مدنی در بین علماء اختلاف وجود دارد. ابن مسعود، عطاء، جابر و مجاهد می فرمایند که: این سوره مکی است و یک قول ابن عباس (رض) هم در تایید همین است. قتاده و مقاتل می فرمایند که: که این سوره در مدینه نازل شده است و گفته ی دیگری از ابن عباس (رض) نیز در تایید مدنی بودن آن نقل شده است. بر مدنی بودن آن از این روایت ابوسعید خدری استدلال می شود که ابن ابی حاتم آن را از او نقل کرده است که هنگامی که این آیه ها نازل شدند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)» من عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا من تمام اعمال ام را خواهم دید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی! من عرض کردم، آیا گناهان بزرگ بزرگ را؟ فرمود، بلی. عرض کردم و گناهان کوچک کوچک را نیز؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی. سپس من عرض کردم که پس من هلاک شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، متأثر نباش ابوسعید (رض)، چراکه هر نیکی به اندازه ی ده نیکی همانند خود خواهد بود. پایه ی استدلال از این حدیث بر مدنی بودن این سوره این است که ابوسعید خدری از مردم مدینه بود و پس از غزوه ی احد به سن بلوغ رسیده بود از این رو اگر این سوره زمانی نازل شده که او به عنوان یک مسلمان در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده است، چنان که از گفته ی او به دست می آید، پس این سوره باید مدنی باشد.

اسباب نزول زلزال:

اسباب نزول سوره «زلزال» اين بود كه كفار از روز قيامت و حساب بسيار سؤال مي‌کردند و مي‌گفتند: «أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»: «روز قيامت چه وقت است؟» «سوره القیامه/6» و مانند اين از سؤالات ديگر در اين مورد... پس خداوند جلّ جلاله در اين سوره از نشانه هاي قيامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند كه علم قيامت فقط نزد اوست و هيچ راهي به سوي تعيين وقت آن براي آنان وجود ندارد.

فضيلت سورة زلزال:

در باره فضيلت اين سوره احاديثي آمده است از آن جمله حديث شريف ذيل به روايت انس بن مالك رضي الله عنه است كه رسول الله صلي الله عليه و سلم به مردي از ياران خود فرمودند: «اي فلان! آيا ازدواج كرده‌اي؟ گفت: يا رسول الله! به خدا قسم كه من چيزي ندارم تا با آن ازدواج كنم!! فرمودند: آيا «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره ثلث (يك‌سوم) قرآن است. فرمودند: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره ربع (يك چهارم) قرآن است. فرمودند: آيا «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» همراه تو نيست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: اين سوره نيز ربع (يك چهارم) قرآن است. فرمودند: چرا، هست. فرمودند: اين سوره نيز ربع (يك چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج كن.»

همچنان در حديثي ديگري از: حضرت انس و ابن عباس (رض) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است كه: سوره «زلزال» نصف قرآن و «اخلاص» يك سوم قرآن و «كافرون» يك چهارم قرآن است. (رواه النسائي وابن ماجه عنها)

پيام هاي سوره زلزال:

- 1 - زلزله بزرگ زمين در آستانه قيامت، امری قطعی و حتمی است. «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (زيرا كلمه «إِذَا» در موردی بكار می‌رود كه امر قطعی باشد).
- 2 - معاد جسمانی است. (جسم انسان ها در زمين دفن شده كه در قيامت خارج ميشود، نه روح آنها) «أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»
- 3 - قيامت روز تحير انسان است. «قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»
- 4 - هستی شعور دارد. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»
- 5 - زمين از گواهان قيامت است. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»
- 6 - در قيامت راه هرگونه انكار بسته است. «يُرْوَا أَعْمَالَهُمْ»
- 7 - همه مردم در محكمه الهي عدل الهي يكسان‌اند. «فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ...»
- 8 - كيفر و پاداش الهي، بر اساس عمل است. «فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ...»
- 9 - عمل هر چه هم كوچك باشد، حساب و كتاب دارد. لذا نه گناهان را كوچك شمريد و نه عبادات را. «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»
- 10 - تجسم و ديدن عمل در آن روز خود عذاب يا لذت است.

محتوای سوره زلزال:

به طور کلی موضوعات مطرح شده در اين سوره عبارتند از: وقوع زلزله هولناك زمين در هنگامه رستاخيز، بيان اين حقيقت كه در هنگامه قيامت و با وقوع زلزله شديد آن زمين بارهای سنگين خويش را بيرون می افكند بارهایی كه به نظر بسياری از مفسران تعداد

عظیم انسان هایی است که از درون قبرها بر می خیزند، اشاره به این که در آن روز انسان علت حوادث را جویا می شود، تصریح به این حقیقت که زمین در آن روز عظیم تمامی اخبار خویش را بازگو می کند، تصریح به این حقیقت که وقایع آن روز به اشاره الهی است، اشاره به برانگیخته شدن انسان ها به صورت گروه های مختلف از درون قبرها اشاره به حساب و کتاب دقیق اعمال انسان در آن روز و این که هرکس حتی به اندازه ذره ای نتیجه عمل خویش را خواهد دید.

از مهمترین محورهای سوره مبارکه زلزال اشاره به زلزله وحشتناک روز قیامت است که در اصطلاح بر آن نفخ صور اول می گویند. در این روز انسان ها از این اتفاقات به شگفت می آیند. پیام این قسمت سوره مبارکه زلزال آن است که قبل از فرارسیدن این روز مومنان خود را باید برای حضور در صحنه رستاخیز آماده کنند. در بخش دوم سوره زلزال به برخورد انسان با اعمالش در روز قیامت اشاره شده در واقع حساب رستاخیز بسیار دقیق است و انسان ها باید مراقب اعمال خود باشند.

سوره زلزله با معرفی زمین به عنوان یکی از شاهدان اعمال، تأثیر بسزایی در مخاطبان خود به جا می گذارد، زیرا اگر کسی به این حقیقت توجه کند زمینی که بر آن ایستاده و درختان و کوه ها و سایر اشیائی که در اطراف او هستند، همچون چشمانی بیدار همه حرکات و افکار او را ثبت می کنند و روزی علیه او گواهی خواهند داد، هیچ گاه خود را تنها نمی یابد و به خود جرأت گناه نمیدهد.

ترجمه و تفسیر سوره زلزله

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ترجمه موجز:

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (1) «هنگامی که زمین در نفخه اول به شدت و بیای تکان داده شود».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2) «و زمین بارهای سنگین خود را بیرون میافکند».

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» (3) «و انسان میگوید: آن را چه شده است؟».

«يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُ أَخْبَارَهَا» (4) «آن روز (زمین) از خبرهای خود سخن میگوید».

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (5) «چرا که پروردگارت به آن حکم کرده است».

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ» (6) «در آن روز مردم به (حال) پراکنده بر آیند تا (کیفر) اعمال شان به آنان نماینده شود».

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (7) «پس هرکس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد (پاداش) آن را خواهد دید».

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (8) «و هرکس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد (کیفر) آن را خواهد دید».

تفسیر سوره زلزله

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره ؛ موضوعاتی درباره ؛ نشانه های فرارسیدن قیامت، پاداش نیک و بد، مورد بحث قرار داده میشود.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (1):

آن گاه که زمین به شدت تکان می خورد و به لرزه انداخته میشود و کوه های آن از هم می پاشد و تپه ها برابر میشوند و زمین به میدانی صاف و همواره و بدون فراز و نشیب تبدیل میشود.

و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان با خود بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهای شان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذره ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

«إِذَا...»: اشاره به زلزله شدید قیامت است (مراجعه شود به سوره: حج / 1).

کلمه (زُلْزِلَتْ) یعنی به شدت تکان خورد و پریشان شد و زمین با لرزه بزرگ خود که آخرین لرزیدن آن است به شدت ناموزون شد. و این ماهیت زلزله قیامت است که زلزله های دنیا نمونه های کوچک و محدود آن هستند.

«زَلْزَلَاهَا»: زلزله‌ای که مخصوص زمین است و چگونگی و شدت آن را تنها پروردگار با عظمت میداند.

شروع سوره با خبری از زلزله‌ی زمین است که با زلزله‌ی دنیا فرق دارد؛ زیرا زلزله‌ی دنیا موقت و کوتاه مدت است و خرابی که به بار می‌آورد نیز موضعی است؛ اما زلزله‌ی قیامت یکسره و با شدت زیاد و خرابی مطلق و یکپارچه است و انسان‌ها در آن هنگام مانند انسان‌های مست هستند درحالی‌که مست نیستند و الله متعال می‌فرماید: «وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ»: (الحج: 2) «و مردم را مست می‌بینی، درحالی‌که مست نیستند». از روایات اسلامی و تفاسیر تعدادی کثیری از علماء اسلام طوری معلوم میشود که: دفینه‌ها، قبلاً بیرون می‌آیند، ولی ممکن است دفینه‌هایی که قبل از قیامت بیرون آمده بودند، به مرور زمان زیر خاک رفته مدفون گردند، سپس در روز قیامت بیرون آیند، شاید حکمت ظاهر شدن دفینه‌ها این باشد که دوستانان مال با چشم خود ببینند، که مال، بیکار مانده است، و انسان (کافر با مشاهده این وضع) می‌گوید که چه شد این را (که زمین این چنین می‌لرزد و همه دفینه بیرون می‌آیند) در آن روز زمین همه (سخنان خوب و بد) خود را بیان می‌کند، زیرا دستور و هدایت پروردگار با عظمت چنین است.

در ترمذی و غیره کتب احادیث در حدیث مرفوعی آمده است، هر کسی که بروی زمین چه عملی انجام داده باشد فرق نمی‌کند چه اعمال خوب باشد و یا هم اعمال بد، زمین یک یک آنرا بیان می‌کند، و این گواهی و شهادت آن می‌باشد (در آن روز مردم به گروه‌های مختلف در آمده (از موقف و حساب) بر می‌گردند (کسانی که از حساب محشر فارغ شده اند بر می‌گردند، برخی جنتی و برخی جهنمی قرار گرفته به جنت و دوزخ می‌روند) تا که (ثمرات) حال خود را ببینند، پس کسی که (در دنیا) به قدر ذره ای نیکی میکند آن را خواهد دید، و کسی که به قدر ذره ای بدی می‌کند آن را خواهد دید (به شرطی که تا آن وقت آن بدی و نیکی بر قرار بماند، والا اگر به سبب کفر آن نیکی به باد رفته باشد و یا به سبب ایمان و توبه، بدی عفو گردد، آن مشمول این نمی‌باشد، زیرا نه آن نیکی باطل شده نیکی است و نه بدی عفو شده شر و بدی میباشد، لذا در میدان محشر آنها در جلو نمی‌آیند). امام بخاری در حدیثی از حضرت ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد وقت و یکی از علایم قیامت فرموده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته می‌شود، و زلزله‌های فراوان به وقوع می‌پیوندد و زمان (برای طی مسافت) به هم نزدیک میشود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد میشود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود». (به روایت بخاری، حدیث شماره 989).

مفهوم زلزله بزرگ قیامت را تاحدودی برای ما روشن می‌سازند، قیامتی که الله سبحانه و تعالی وعده شکنجه کافران را در آن داده است و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (سوره حج: 1) «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، واقعاً زلزله قیامت چیز بزرگی است».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2):

و زمین گنجها و مرده‌های بطن خود را در نفخه دوم بیرون می‌اندازد». منظور از سنگینی زمین انسان است، عبارت از همان مخلوق مکلفی که برای بهشتی به پهنای آسمان‌ها و زمین خلق شده است. او وزین و سنگین است زیرا قبول امانت نموده و خداوند آسمان‌ها

و زمین را برای وی رام کرده و جانشین خود در زمین ساخته است که اگر عقل او بر شهوتش چیره گردد از ملائکه برتر و اگر شهوت او بر عقلش چیره گردد از حیوانات پست تر است.

امام طبری در جلد 30، صفحه 265 تفسیر خویش مینویسد: «زمین جسم همه مردگان را به صورت زنده بیرون می‌اندازد و مردگان درون زمین بر آن سنگینی می‌کند... و ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی مردگانش را بیرون داد. و منذر ابن سعید فرموده اند: یعنی مرده‌های مدفون در بطن خود را بیرون داد. (آلوسی ۲۰۹/۳۰).

ابن کثیر نیز در جلد 4، صفحه 540 تفسیر خویش نوشته است: (یعنی آنچه از مردگان در زمین است را به بیرون پرت میکند. این نظر را چند تن از سلف ابراز داشته اند).

و در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَلْقَى الْأَرْضُ أَفْلَاحَ كَبِدِهَا أَمْثَالِ الْأُسْطُوَانِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفُضَّةِ فَيَجِيءُ الْقَاتِلُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قَتَلْتُ، وَ يَجِيءُ الْقَاطِعُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قَطَعْتُ رَحْمِي وَ يَجِيءُ السَّارِقُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قَطَعْتُ يَدِي، ثُمَّ يَدْعُوهُ فَلَا يَأْخُذُونَ مِنْهُ شَيْئًا». «زمین پاره‌های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افکند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می‌آید و می‌گوید: به‌خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آن‌ها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند».

شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می‌افکند. «أُنْقَالَ»: جمع ثَقْل، بارهای سنگین. مراد همه گدازه‌ها و دفیینه‌ها و گنجینه‌ها و اموات و جز اینها هستند که در قیامت، زمین آنها را بیرون می‌افکند. چنانکه در (آیه‌ای 1 سوره انشقاق) می‌فرماید: «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ» (هكذا مراجعه شود به سوره: عنكبوت آیه: 13، و سوره: نحل آیه: 7).

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» (3):

و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ این گفته انسان از روی تعجب و ترس است. «الْإِنْسَانُ»: انسانی که تکان‌های غیرعادی و دگرگونی‌های وحشتناک زمین را می‌بیند. با خود می‌گویند «مَا لَهَا»: زمین را چه خبر است؟ آن را چه شده است؟ چه بلایی بر سر زمین آمده و به چه مصیبتی گرفتار شده است؟ که به این شدت می‌لرزد و هر چه را که در بطن دارد بیرون می‌اندازد؟ شکی نیست که مراد از این انسان سائل، انسان کافر به قیامت است اما انسان مؤمن، به آن علم و آگاهی دارد؛ زیرا که آن جزیی از عقیده‌ی اوست. انسان بنا بر قول اکثر مفسران عبارت است از آن انسان‌هایی که خوف و هراس آن روز را درک می‌کنند و اهل ایمان نیستند.

و نشانه‌های قیامت فقط برای بدترین انسان‌های روی زمین پدیدار می‌شود و اهل ایمان و حتی کسانی که ذره‌ای ایمان در قلب دارند با توجه به مفاد حدیث صحیح قبل از روز قیامت با نسیمی جان‌شان گرفته می‌شود و آن خوف و هراس روز قیامت را احساس نمی‌کنند و وقتی هم که بیدار می‌شوند، بیدار شدن‌شان بسیار طبیعی و آرام می‌باشد و از وضعیت موجود هیچ تعجبی ندارند، چون به آنها (مؤمنین) در دنیا وعده داده شده بود که چنین اتفاقی خواهند افتاد. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ،

فَلَا تَتْرُكْ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضْنَاهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ» (مسلم: 1924 و 2937 و 2940)

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (4):

در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای از اعمال نیک و بد ساکنان خود انسان‌ها را به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است) «يَوْمَئِذٍ»: در آن روز. بدل از (إِذَا) است. «تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»: «آن روز زمین خبرهای خود را از خیر و شر برای صاحبانش بازگوید و شهادت دهد.»

این سخن گفتن و بازگو کردن، یا به زبان قال است و زمین شاهد و ناظر اعمال انسانها بوده است، و یا این که به زبان حال است. یعنی وضع زمین بدان هنگام بیانگر همه چیز خواهد بود، و در چنین روزی حق و باطل پدیدار خواهد شد. «أَخْبَارَهَا»: اخبار زمین، اوضاع و احوالی است که در آن زمان به چشم می‌خورد، یا اعمال و افعالی است که مردمان بر روی آن انجام داده‌اند و اینک بدانها گواهی می‌دهد. چرا که همه چیز در جهان ثبت و ضبط است.

قابل تذکر است که یکی از شاهدها بر اعمال انسان زمین می‌باشد. انسان هر حرکتی اعم از شر یا خیر بر روی زمین انجام دهد، یکی از شاهدانش زمین است، هر کاری اعم از طاعت و یا معصیت که انجام داده باشد.

در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که «پیامبر صلی الله علیه و سلم آیه ی «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» را قرائت کرد و فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: الله و پیامبر داناترند. فرمود: اخبار آن این است که بر هر زن و مرد گواهی می‌دهد که بر روی آن چه عملی را انجام داده‌اند، و می‌گوید: در فلان روز چنین و چنان عملی را انجام داده‌اند، پس اخبارش این چنین است» (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

و در حدیث دیگری آمده است: «از زمین حذر کنید و شرم داشته باشید؛ چون زمین مادر شما می‌باشد و هر کس بر روی زمین هر عمل خیر یا شر را انجام دهد، از آن خبر می‌دهد». (طبری آن را در «معجم» روایت کرده است).

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (5):

«بدان سبب است که پروردگار تو به او (زمین) پیام داده است». (که چه بشود و چه بگوید). منظور اینست که خداوند، زمین را بر سخن گفتن توانا کرده و امر به کلام نموده است.

«بِأَنَّ رَبَّكَ...»: حرف باء، سببیه است. «أَوْحَى»: پیام داد، فرمان داد (مراجعه شود سوره: نحل/ 68). که سخن بگوید و تمام وقایع اتفاق افتاده بر آن را بر زبان آورد. پس، از نافرمان و گناهکار شکایت می‌کند و بر او گواهی می‌دهد. و از مطیع و فرمانبر سپاسگزاری نموده و از او تمجید می‌کند.

«يَوْمَئِذٍ يَصْنُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ» (6):

«در آن روز، مردمان پراکنده بیرون می‌آیند». (ورسپار صحرائی محشر میشوند) تا نتیجه اعمال خویش را ببینند).

یعنی فرد فرد و متفرق، بدون تجمع، بدون همفکر و همراه و همکار، بدون هیاهو و غالمغال و تکبر با این حال که الله سبحان و تعالی در آیه 65 سوره یس وصف نموده است: «امروز بر دهان های شان، مُهر می نهیم و دستانشان با ما سخن میگویند و پاهایشان بر دستاوردهایشان شهادت می دهند».

«يَصْنُرُ»: بیرون می آیند از قبر.

«أَشْنَأُ»: جمع شَتِيت، پراکنده ها. مراد دسته دسته و فرد فرد است. حال است.

طبق نظر علما «أَشْنَأُ» در سه معنی به کار رفته است:

1 - متفرق و تنها، بعضی به سمت چپ و بعضی به سمت راست می روند و هر کس خودش تنهاست.

2 - مسلمانان در جهتی و کافران در جهتی دیگر می روند.

3 - هر گروه و قومی با همسان خود و همراه با رئیسانشان؛ مشرک با مشرک، رباخوار با رباخوار.

«لَيُرَوَّأُ أَعْمَلُهُمْ»: «تا پاداش اعمالی که انجام داده اند ببینند که آیا جنتی اند یا جهنمی؟» یعنی آنان می روند به سوی جایگاهی که در آنجا اعمالشان به آنها نشان داده می شود تا آنها را ببینند و با سزا و جزای آنها رویاروی گردند. گاهی رویاروی شدن انسان با عمل خودش سخت تر و بدتر از هر سزا و جزائی است. برخی از کارها است که انسان از رویاروی شدن با آن گریزان و نفرت دارد.

مفسرین می نویسند: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده ای از گورهای خود به سوی محل و ایستگاه های حساب بیرون می آیند؛ برخی از آنان در امان و اطمینان و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت اند که رنگ سپید است و برخی به رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق اند.

مفسر ابن کثیر در تفسیر آن می فرماید: «مردم از موقف حساب گروه گروه باز می گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. بلی! باز می گردند: «تا اعمالشان به آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند جلّ جلاله اعمال شان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند جلّ جلاله جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

اعمال فقط نوشته شده نیست بلکه دیده می شود که چه گناہانی را انجام داده اند و یا چه اعمال نیکی را انجام داده اند؛ انسان ها تمام اعمال و گناہان صغیره و کبیره ی خویش را می بینند و آن را تأیید هم می کنند.

هكذا بحث جزای عمل نیست، نمروده است: «لیروا جزاءهم» بلکه اعمال شان به صورت دقیق و کامل و بدون کم و کاست به آنها نشان داده می شود؛ در سوره ی آل عمران الله سبحان و تعالی صحنه ی قیامت و اعمال انسان ها را به تصویر کشیده می فرماید: «يَوْمَ تَجُذُّ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا» (سوره آل عمران: 30) روزی می رسد که هر نفسی هر کار خیری را انجام داده است، به صورت فیلمی برایش نمایش داده می شود؛ کلمه ی مُحَضَّر همین معنی را افاده می کند، محضر یعنی دقیقاً زنده کردن چیزهایی که انسان فکر می کند انجام داده و به عبارتی از بین رفته و به تعبیر قرآن پرواز کرده است. همچنان که در آیه ی دیگری از قرآن عظیم الشان آمده است: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمُهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ»

(الإسراء: 13) هر عملی را که انسان انجام داده است (طائر یعنی پرنده و منظور نامه‌ی اعمال است) همه را جمع می‌کنیم و به او ملحق می‌کنیم کلمه‌ی «الزَّمَنَةُ» یعنی به او ملحق ساختیم. «فِي عُنُقِهِ» آن کارهایی را که انجام داده و فکر می‌کند که تمام شده است. چنین نیست، بلکه همه‌ی گفته‌ها و کرده‌ها ثبت و ضبط می‌شوند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8):»

پس هر کس به اندازه ذره غباری کار و عمل نیک انجام دهد، و یا بدی کسب نموده باشد، پاداش و سزای خود را خواهد دید.

«مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: به اندازه ذره خاک (برخی آن را مورچه ریز میدانند که نماد ریزی در میان عربها است. (ملاحظه شود سوره: نساء/ 40، سوره یونس/ 61) همچنان علماء: در مورد کلمه «ذَرَّةٍ» مینویسند که: ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع آفتاب دیده میشود.

و ابن عباس (رض) فرموده است: اگر کف دست را روی زمین بگذاری و سپس آن را بلند کنی هر جزء خاکی که به دستت چسبیده است، ذره می‌باشد. (اخراج از مسلم). مفسر قرطبی فرموده است: این مثال را آورده است تا نشان دهد که از اعمال کوچک و بزرگ فرزندان آدم غافل نیست. و مانند فرموده‌ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» می‌باشد. (اخراج از ترمذی).

نظر علما در مورد کلمه «ذَرَّةٍ»:

- 1 - مورچه‌های کوچک قهوه‌ای رنگ.
- 2 - ذره‌های ریک.
- 3 - گرد و غباری که به همراه نور آفتاب در نور روز دیده می‌شود.
- 4 - منظور از ذره هر چیز کم است و حسنه‌ی خیلی کم، حتی لبخندی هم، در میزان اعمال حساب می‌شود و جزا داده می‌شود.

فحوای جمله «فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ» آیات متبرکه که این فهم را میرساند که: مجازات و مکافات الهی بر اساس عمل است، عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه باید گناهان را کوچک بشماریم و نه عبادات را. در ضمن تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب است و یا هم لذت.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «آیه فَمَنْ يَعْمَلْ... محکمترین آیه در قرآن کریم است».

قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌فرماید: «خداوند متعال بر محمد صدو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ» (الزلزلة: 7 - 8).

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق (رض) به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند متعال مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آن‌ها را بازمی‌یابی».

سعید بن جبیر (رض) در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید: چون آیه: «وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ» (الإنسان: 8) نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال این‌ها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که الله متعال فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که الله سبحان و تعالی این آیه را نازل فرمود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «الله متعال درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۷ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۸ (الزلزلة: 7-8). بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

خوانندگان گرامی! قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند جلّ جلاله بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت:

یا رسول الله! آیا من در روز قیامت ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند جلّ جلاله مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره میکند تا این‌که در روز قیامت آنها را بازمی‌یابی».

وظیفه کاری شیطان در روز حشر:

قبل از همه باید گفت: که از احادیثی و روایات اسلامی طوری معلوم می‌گردد که با برپایی قیامت و دمیده شده نفخ صور همه موجودات خواهند مُرد و قطعاً در این جمله: ابلیس نیز مانند سایر انس و جن از بین خواهد رفت، اما کیفیت نابودی و مردن وی بر ما مشخص نیست، جز اینکه مطابق فحوی کلی سوره «زلزله» باید بگوییم که: در هنگام نفخ صور اول زلزله بسیار هولناکی اتفاق می‌افتد که از ترس آن زن شیرده نوزاد شیرخواره اش را فراموش می‌کند.

در قرآن کریم آمده: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (سوره ص 79-81). یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته میشوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فَنایِ خَلایقِ مقدر و معین کرده‌ام.

در این آیه ذکر شده که ابلیس تا «وقت معلوم» فرصت دارد، اما علما و مفسرین در معنای آن دو نظر دارند:

اول: اجل ابلیس مشخص است و علم آن تنها نزد خداوند است که چه وقت اجلش به سر خواهد رسید.

دوم: گروهی از مفسرین گفته‌اند که: آن وقت دمیدن نفخه دوم و هنگام برانگیخته شدن خَلایق است.

دلیل این که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است:

«وَنُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره زمر 68) «و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است.

صعق: عبارت از مرگ فوری است. **صور:** بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از ترس آن می‌میرند.

سوم: اکثر علما فرموده‌اند که منظور از «وقت معلوم» یعنی نفخه اول (فزع) است که دمیده می‌شود که جمیع خَلایق می‌میرند، یعنی حتی بعد از نفخه دوم هم نیست، زیرا نفخه دوم برای برانگیخته شدن پس از مردن است. و رأی ابن عباس رضی الله عنه همان نفخه اول است.

بعضی نفخه فزع و صعق را یکی نمی‌دانند، اما در کتاب «تذکره» امام قرطبی آمده است:

«نفخه فزع همان نفخه صعق است، چون ترس و وحشت لازم و ملزوم همدیگرند، مردم ابتدا دچار ترس و هراس صدای قیامت می‌شوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند». اما در قیامت سخت‌ترین عذاب برای اوست، و هیچگاه پایانی بر عذابش وارد نمی‌شود و تا ابد در عذاب سخت الهی قرار می‌گیرد. خداوند متعال بعد از آنکه به شیطان مهلت داد،

به وی وعید می‌دهد که: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبَعُ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 84-85). یعنی: فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!». بدین‌گونه، خداوند عزوجل سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

چگونگی حشر انسانها در روز قیامت:

مفسرین در مورد اینکه انسانها در روز قیامت در چه حالت بدنی حشر می‌شوند، می‌نویسند: انسانها در روز حشر در حال پا برهنگی، لخت و غیر ختنه شده حشر خواهند شد.

این علماء استدلال خویش را به حدیث، صحیح مسلم و بخاری که از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده مستند می‌سازند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّكُمْ

مَحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»

(سورة الأنبياء: 104). (شما پابرهنه، لخت و غیر ختنه شده مبعوث خواهید شد، سپس آیه ذیل را از قرآن برای یاران تلاوت فرمود: (همان گونه که (نخستین بار سهل و ساده) آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت میدهم).

محدثین می افزایند: زمانیکه حضرت بی بی عایشه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که مردم روز قیامت عریان و برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر الله! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه خطرناکتر از این خواهد بود که مردم بسوی همدیگر نگاه کنند. (مشکاة المصابیح: (57/3).

البته در بعضی روایات آمده است که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته، حشر میشود، ابو داود، ابن حبان و حاکم از ابوسعید خدری نقل کرده اند که هنگام احتضار از اطرافیان خواست تا لباس تازه ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که می فرمود: «**إِن الْمَيِّتَ يَبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا**» سلسله احادیث الصحيحة، شماره 1671. (همانا میت در همان لباسی که در آن رحلت کرده است، حشر میشود). حاکم این حدیث را صحیح و موافق با شرایط صحیح بخاری و مسلم قرار داده است. امام بیهقی با سه روش میان این حدیث و حدیث گذشته توافق ایجاد نموده است:

- 1- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته اند، بعد از بلند شدن از قبر پاره می شود، در نتیجه برهنه و لخت در مقابل حشر قرار میگیرند، اما بعد از موقف حشر لباس بهشتی به تن می کنند.
 - 2- زمانی که پیامبران و بعد از آنها صدیقین و به دنبال صدیقین بنا به مراتب، انسان های دیگر لباس میپوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است، ولی هنگام ورود به خلد برین لباس بهشتی به تن می کنند.
 - 3- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال هستند، یعنی هر انسانی در حال انجام عملی حشر می شود که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است، خداوند میفرماید: «**وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ**» (سورة الأعراف: 26) (لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است).
- «**وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ**» (سورة المدثر: 4) (و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگی ها پاک گردان).

امام بیهقی برای توجیه جواب سوم به حدیثی از کاکایش استدلال میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: «**يَبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ**». (النهاية ابن کثیر 288/1). (هر انسان در حال انجام عملی مبعوث و محشور میگردد که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است).

هر چند از حدیث جابر در صحیح مسلم نمی توان استنباط کرد که انسان در همان لباسی حشر می شود که در آن وفات کرده است، چون مفهوم حدیث بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ بر کفر یا ایمان، شک یا یقین جهان را وداع گفته باشد در قیامت هم بر همان حال و وضعیت زنده می شود و به بارگاه الهی می شتابد، همانگونه که در حدیث دیگر آمده انسان بر همان کرداری حشر می گردد که هنگام مرگ آنرا انجام می داد، حدیث مسلم از عبدالله بن عمر این مفهوم را تأیید می نماید که میفرماید از رسول الله صلی

الله عليه وسلم شنیدیم که میفرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَىٰ أَعْمَالِهِمْ» (اگر خداوند اراده کند که قومی را در دنیا مجازات کند، آنها را دچار عذاب و هلاکت می‌سازد، سپس با همان حالت آنها را زنده میکند) صحیح مسلم: (2206/2) شماره: (2879).

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز قیامت در حال لبیک گفتن حشر می‌شود، بخاری و مسلم از حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنه روایت میکنند که مردی در سفر حج با رسول الله صلي الله عليه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد و گردنش شکست و مرد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «اغسلوه بماءٍ وسِدْرٍ وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تَحْطَوْهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا» مشکاة المصابيح: 520/1 و شماره حدیث: 1637 میباشد. (با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه احرام او را کفن دهید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید، چون در روز قیامت در حالت احرام و لبیک گفتن حشر خواهد شد).

شهید روز قیامت در حالی حشر می‌شود که از زخمش خون می‌ریزد، رنگ خون قرمز است، ولی بوی عطر از آن بلند می‌شود. با توجه به روایات مذکوره تلقین مریض در حال مرگ در حالت مردن به لا اله الا الله مستحب است تا در حالت توحید بمیرد و روز قیامت در حالت توحید حشر شود. **یاد داشت:**

خداوند عیناً همان انسانهای مرده را زنده میکند، اما این آفرینش با حیات دنیوی اندکی متفاوت است، یکی از تفاوت های قابل ملاحظه این است که جسد تازه با وجود بلا و مصیبت های فراوان، نابود نمی‌شود، خداوند میفرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سوره ابراهیم: 17). (مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال این که نمی‌میرد).

در حدیثی که حاکم با سند صحیح از عمرو بن میمون اودی روایت می‌کند، آمده که معاذ بن جبل بلند شد و فرمود: «يا بني أود! إني رسول رسول الله صلي الله عليه وسلم تعلمون المعاد إلي الله، ثم إلي الجنة أو إلي النار، وإقامة لا ظعن فيه، وخلود لا موت في أجساد لا تموت» سلسله الاحادیث الصحیحة: (1668).

یعنی: ای بنی اود من فرستاده رسول خدا هستم، شما از برگشتن بسوی خداوند مطلع هستید، بعد از آن مسیر نهایی به سوی بهشت است یا به دوزخ، در قیامت زندگی ماندگار است و کسی کوچ نمیکند، همه برای ابد آفریده میشوند و مرگ در کسی را نمی‌زند، اجساد برای نابودی زنده نمی‌شوند.

از جمله این تفاوت ها دیدن و رویت موجوداتی است که در دنیا آنها را نمی‌دیدند، یا نمی‌توانستید آنها را ببینید، چون انسان ها در آن روز، فرشتگان و جن ها را می‌بینند، همچنین یکی دیگر از تفاوت ها و شگفت های قیامت این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت ها به معنی آن نیستند که زنده شدگان قیامت موجوداتی مخالف مخلوقات قیامت هستند، همانگونه که ابن تیمیة میفرماید: «هر دو حیات از یک جنس واحد هستند، در صفات و حالاتی با هم متفق، مشابه و متماثل هستند و در برخی حالت دیگر با هم شباهتی ندارند، بر این اساس است که قیامت را مبدأ می‌نامند، چون هر چیزی به اصل و اساس

خودش بر مي گردد، بنا براین لفظ «اعاده» مقتضي مبدأ و معاد است». مجموع الفتاوي: (253/17).

یاد داشت:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: خداوند آدم علیه سلام را مورد پسند خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است». صحیح مسلم، کتاب: الجنة، باب یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطير: 2841.

و از جمله زیبایی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سرمه کشیده اند، و همهی آنها 33 ساله وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «یدخل اهل الجنة جرءاً مردأً کانهم مکحلون ابناء ثلاث و ثلاثين». (اهل جنت در حالی وارد جنت میشوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گویی سرمه به چشم کشیده اند و 33 سال عمر دارند). صحیح مسلم: (7928).

یاد داشت:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه - که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند- وارد دوزخ می‌شوند. در حدیثی که ابو هریره آن را از رسول الله صلي الله عليه وسلم نقل می‌کند، چنین آمده است: «ما بین منکبی الکافر مسیره ثلاثة ايام للراکب المسرع». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (2190/4).

یعنی: (در روز قیامت لاشه‌ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز می‌تواند فاصله‌ی میان دو شانه‌ی آن را بپیماید).

بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهایی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم: (186/17).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «لیکون ذلک انکي في تعذيبهم، واعظم في تعبهم و لهيبهم، كما قال شديد العقاب: (لیذوقوا العذاب)» (نهایه) لابن کثیر.

(این افزودگی به لاشه‌ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب می‌فرماید: تا عذاب را بچشند). والله اعلم

پناه گزینان عرش الهی:

بخاری و مسلم در صحیح خود از ابی هریره، روایت می کنند که رسول اکرم الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سَبْعَةٌ يَظِلُّهُمْ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». (بخاری کتاب اذان، باب «من جلس في مسجد».)

روزی که مردم در میدان محشر در گرمای سوزان آفتاب با سختی هایی مواجه میشوند که کوه های بلند و محکم تاب و توان تحمل آن را ندارند، هفت گروهی از برگزیدگان زیر سایه عرش الهی در نهایت آرامش و اطمینان به سر می برند و از این ناراحتی و هراسی که دیگران را فرا گرفته گزندی نمی بینند.

این دسته دارای همتی والا و عزم و اراده ای آهنینی هستند، عقیده اسلامی با خون و گوشت آنها عجین شده، زیرا ارزشهای متعالی اسلام بر آنها حکومت می کرد و یا مشغول کرداری بودند که در میزان اسلام دارای اهمیت و وزنه ای فراوانی بود.

- یکی از این راد مردان امام عادل است که با وجود قدرت و امکانات فراوان، از طغیان و فساد کردن فرسنگ ها فاصله گرفته و میان انسانها با عدالت رفتار می کند و عدل و قسط را مطابق با موازین و اصول شرعی پیاده می کند.

- یکی دیگر جوانی است که توام با بندگی خداوند پرورش یافته و نفس اماره را با لگام تقوی مهار کرده و به هوس و خواسته های نفس اماره، پاسخ رد داده و عمرش را بدون آرایش به گناه سپری نموده است.

- یکی دیگر کسانی اند که با طاعت و بندگی، مساجد خدا را آباد کرده و در فضایی معنوی آنها احساس سکون و آرامش می کنند و هرگاه از مساجد جدا شوند، روح و روانشان همواره متوجه مسجد خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که صرفاً بخاطر خداوند با همدیگر محبت و دوستی می کنند و پیوند برادری آنها فقط بخاطر خداوند است، گردهمایی اشان در نیکی و تقوی و اصلاح است و جدایی آنها نیز مبتنی بر اعمال نیک خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که زمینه گناه و فتنه در شکل زیباترین زن ها برای شان فراهم می شود، اما تقوی و ترس از خدا نمی گزارد مرتکب عملی خلاف میل پروردگار شوند.

- یکی دیگر کسانی هستند که فقط برای خشنودی خداوند انفاق میکنند، و انفاق آنها در پنهانترین شیوه صورت می گیرد، به گونه ای که خود هم از آن اطلاع پیدا نمی کنند.

- آخرین گروه کسانی هستند که دلهایشان سرشار و مملو از خوف خداوند است و بر اثر آن ترس و خوف در عالم تنهایی، اشک می ریزند.

خواندن نماز برای دفع زلزله:

قبل از همه باید گفت: که در شرع اسلامی برای دفع زلزله نمازی وجود ندارد، هیچ حدیثی از شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد نشده که ایشان (بجز برای کسوف) نمازی تحت عنوان دفع مصایب از جمله زلزله و یا دفع طوفان ها و سیلاب ها و غیره... خوانده باشد.

بر همین استدلال است که برخی از علماء: نماز خواندن را بجز برای کسوف و خسوف روا نمیدانند.

ولی هستند تعدادی از فقهای مذاهب که با استناد به روایتی از حضرت ابن عباس رضی الله عنه حکم نموده اند که: خواندن نماز (به همان شیوه ای که برای نماز کسوف خوانده می شود) در وقت روی دادن هر نشانه ای از آیات الهی مانند: زلزله، طوفان، سیلابهای ویرانگر.. مستحب است؛ و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنین است: «**أنه صلي في زلزلة بالبصرة كصلاة الكسوف، ثم قال: هكذا صلاة الآيات.**» یعنی: «ابن عباس به دلیل زلزله شهر بصره همانند نماز کسوف خواند، سپس گفت: نماز آیات اینگونه است».

این روایت را ابن ابی شیبہ (472/2) و عبد الرزاق (101/3)، و بیهقی در «السنن الکبری» (343/3) آوردند و بیهقی گفته: این عمل از ابن عباس ثابت است، و حافظ ابن حجر در (فتح الباری (521/2) آنرا صحیح دانسته است.

علامه کاسانی حنفی فرموده است: «نماز خواندن در وقت هر ترس و هراسی (که بر مردم وارد میشود) مستحب است، مانند: باد شدید، و زلزله، و تاریکی (در روز)، و باران مداوم؛ زیرا اینها از مخاوف هستند، و موجب هول و هراس اند..». (بدائع الصنائع (282/1)). و در کتاب «منح الجلیل شرح مختصر خلیل» (333/1) از کتب مالکیه آمده: «و نماز زلزله و دیگر آیات مخوف شبیه وبا و طاعون مستحب است، بصورت جماعت با دو رکعت یا بیشتر».

و اما حنابله تنها نماز زلزله را مستحب می دانند، و آنها به دلیل روایت ابن عباس، غیر آنرا مشروع نمیدانند. نگاه به: «کشاف القناع» (66/2).

و در کتاب «**التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید**» (318/3) چنین آمده: «.. و امام مالک و شافعی معتقد به خواندن نماز در وقت زلزله و تاریکی (در روز) و باد شدید نبودند، ولی گروهی از اهل علم از جمله امام احمد و اسحاق و ابوثور به نماز خواندن در این مواقع معتقد بودند، و از ابن عباس روایت شده که او در وقت زلزله نماز خوانده، و امام ابوحنیفه هم گفته: اگر کسی نماز بخواند خوب است، و اگر هم نخواند کدام ممانعتی ندارد».

و بعد مؤلف ادامه می دهد: از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده که در عصر ایشان زلزله آمده باشد و سنتی در این باره (یعنی خواندن نماز در وقت زلزله) به صحت نرسیده، و اولین زلزله در عهد اسلام در زمان خلافت عمر رضی الله عنه بوده است.

حماد بن سلمه از قتاده از عبدالله بن حارث روایت می کند که در شهره بصره زمین لرزید، ابن عباس گفت: والله نمی دانم زمین لرزید یا زمین (زیر پای) من بود، لذا بلند شد و همراه مردم نماز کسوف خواند».

و اما امام نووی در (المجموع (61/5) می گوید که: امام شافعی معتقد بود که نماز آیات را می توان بصورت انفرادی در خانه و بدون جماعت خواند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه معتقد بود که خواندن نماز در وقت هر نشانه ای از آیات الهی مشروع است، می گوید: «و نماز (به شیوه) کسوف برای هر آیتی مانند زلزله و غیر آن خوانده می شود، و این قول ابوحنیفه و روایتی از احمد و محققین حنابله و دیگران است».

(الفتاوی الکبری (358/5)). و اما شیخ ابن عثیمین درباره خواندن نماز بغیر از کسوف و خسوف می گوید: علماء بر سه قول اختلاف نظر دارند:

قول اول: براي هيچ آيتي نماز خوانده نمي شود بجز براي زلزله.

و اين ها ميگويند: در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم باد و طوفان و بارانهاي شديد وجود داشته ولي نمازي براي اين موارد نخواندند، اما براي زلزله به روايت ابن عباس و علي ابن ابيطالب رضي الله عنهم استناد مي كنند كه آنها در وقت زلزله نماز خواندند، پس حجت آنها عمل صحابي است.

قول دوم: تنها براي خورشيد و ماه نماز خوانده مي شود، چون پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا». يعني: «هرگاه خورشيد گرفتگي و ماه گرفتگي روي داد نماز بخوانيد». متفق عليه.

بجز اين دو براي هيچ آيتي از آيات تخويف (هولناك) نمازي خوانده نمي شود، و عمل ابن عباس اجتهاد شخصي ايشان بوده است.

قول سوم: براي هر آيت هولناكي نماز خوانده مي شود.

و دليل آنها چنين است:

1 - عموميت علت فرموده پيامبر صلي الله عليه وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، يَخَوْفُ اللَّهُ بِهِمَا عِبَادَهُ». يعني: «همانا خورشيد و ماه دو نشانه از آيات الهي هستند، كه خداوند بوسيله آن دو بندگان را ميترساند». مسلم (911).

و گفتند: هر آيتي كه در آن ترس و هراس باشد، مي توان براي آن نماز خواند.

2 - سختي و هراسي كه در بعضي آيات ايجاد مي شود از سختي كسوف بيشتر است.

3 - آنچه از عمل ابن عباس و علي رضي الله عنهم روايت شده، دلالت مي كند كه نماز تنها مختص كسوف نيست، و هر چيزي كه تخويف و هراس داشته باشد مي توان براي آن نماز خواند.

4 - و اگر در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم باد و رعد و برق و مانند اينها بودند و نماز نخواندند، دليل بر خلاف گفته ما نيست؛ زيرا ممكن است آن باد معمولي باشد و مردم به شدت آن عادت گرفته باشند و براي آنها ترسناك نبوده باشد.. درست است كه بعضي از رعد و برقها بسيار بزرگ و ترسناك است، ولي آيا رعد و برق زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم هم تا اين حد ترسناك بوده؟ چه كسي مي تواند ثابت كند كه اينگونه بوده؟

اين راي سوم راي برگزيده شيخ الاسلام ابن تيميه است كه راجح هم همين است». (الشرح الممتع (193/5) با اختصار اندك و جزئي).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العاديات

جزء - (30)

سورة العاديات مكي و (11) آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح آن با قسم حق تعالی به عادیات که عبارت از «اسبان تیز رفتار مجاهدان» است، «عادیات» نامیده شد.

این سوره که از جمله سوره های مکی میباشد دارای دو نام: «العادیات، و العادیات ضحاً» می باشد. سوره ی عادیات به سوره عتاب یا گله و سرزنش هم معروف و مشهور است و الله این سوره را با قسم به یک حیوان شروع می کند و هدف، بیان ناسپاسی انسان است. این سوره پس از سوره ی عصر نازل شده است.

عادیات: جمع عادیه؛ و کلمه عادیه از ماده «عدو» است و به معنی دویدن. به اسب هم عادیه گویند. پس عادیات یعنی دوندگان یا هر چیزی که با سرعت مسیری را طی کند. نام سوره ارتباط تنگاتنگی با محور سوره مبارکه دارد که همانا بحث از مجموعه نعمت هایی است که الله متعال در اختیار بندگان گذاشته و یکی از آنها همین عادیات است که در حقیقت اگر شکر این نعمت ها به جای آورده شود، انسان به کمال می رسد و در صورت عدم شکر و ناسپاسی این نعمت ها، انسان دچار نقص و ضعف و عقب ماندگی خواهد شد.

زمان نزول سوره العاديات:

در مورد مکی یا مدنی بودن این سوره هم در بین علماء اختلاف است. عبدالله بن مسعود (رض)، جابر (رض)، حسن بصری، عکرمه و عطاء می گویند که این سوره از جمله سوره های مکی است. انس بن مالک (رض) و قتاده می گویند که این سوره مدنی است. و از ابن عباس (رض) دو قول در این مورد نقل شده است. یکی آن که این سوره مکی است و دیگری آن که این سوره از جمله سوره های مدنی است. اما مضمون و سبک بیان سوره به روشنی گویای آن است که این سوره نه تنها مکی است، بلکه از سوره های نازل شده در دوران آغازین مکه است.

پیوند ارتباط سوره العاديات با سوره الزلزال:

الف: تناسب و علاقه میان «و أخرجت الأرض أثقالها» در سوره ی الزلزال و «إذا بعثر ما في القبور» در این سوره.

ب: پایان سوره ی پیشین به بیان خیر و شر اشاره کرد، این سوره نیز انسان را به خاطر ناسپاسی، انکار نعمت حق و ترجیح دادن دنیا بر آخرت نکوهش می کند. (تفسیر فرقان).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

سوره عادیات، دارای (1) رکوع، و (11) یازده آیت، و (40) چهل کلمه، و (170) یکصد و هفتاد حرف، و (78) هفتاد و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیش درآمد سوره العاديات:

- سوره ی عادیات درباره ی اسب های مجاهدان راه خدا صحبت می کند. آنگاه که بر دشمن

حمله و یورش می‌برند و در موقع تاختن صدای شدیدی از آنها به گوش می‌رسد و بر اثر برخورد سم آنها با سنگ، جرقه‌های آتش از آن به پرواز درمی‌آید و گرد و خاک بلند می‌شود. سوره با قسم به اسب‌های یورشگران آغاز شده است و بدین ترتیب فضل و شرف آنها را در نزد الله متعال نمایان و بر ملا می‌کند. قسم خورده است که انسان در مقابل نعمت‌های الله ناسپاس است. عطایا و بذل و کرم او را انکار می‌کند. و با زبان حال و مقال این ناسپاسی و انکار را ابراز می‌دارد. و همچنین درباره‌ی طبیعت و سرشت انسان و عشق و علاقه‌ی شدیدش به مال بحث می‌کند و با بیان این که سرانجام انسان برای حساب و جزا به محضر خدا برمی‌گردد، سوره خاتمه می‌یابد و نشان می‌دهد در آخرت مال و مقام سودی ندارند و فقط عمل صالح سودبخش است.

اسباب نزول سوره مبارکه:

بزار، ابن ابی‌حاتم و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند، رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سواران سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جهاد فرستاد، یک ماه منتظر ماند ولی از آن‌ها خبری نرسید سپس این آیات: «وَالْعَدِیَّتِ ضَبَّحًا ۱ فَأَلْمُورِیَّتِ قَذْحًا ۲ فَأَلْمُغِیْرَتِ ضَبَّحًا ۳ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۴ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۵ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۶ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِیدٌ ۷ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ ۸ ﴿۱۰﴾ أَفَلَا یَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ ۹ وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ ۱۰ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیرٌ ۱۱» نازل گردید. (بزار در مسند 82/3 شماره 2291 «کشف»، و واحدی در (اسباب النزول: صفحه 305)، و دارقطنی در (الأفراد: 236/3) شماره 2525 - اطراف الغرائب) تخریج نموده اند؛ و همان گونه که سیوطی در (الدر المنثور (599/8) آورده است. ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفسیر شان از طریق «احمد بن عبده الضبی عن حفص بن جمیع ثنا سماک عن عکرمة عن ابن عباس» آن را نقل نموده اند. حکم سند: ضعیف؛ (حفص بن جمیع ضعیف است. علت دیگری نیز برای ضعف این حدیث وجود دارد: روایت سماک از عکرمة مضطرب است.

محتوای سوره العادیات:

اگر به محتوا این سوره دقت بعمل آید، دیده می‌شود که، در آغاز سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می‌کند، و بعد از آن سخن از پاره ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و دنیا پرستی به میان می‌آورد و سرانجام با اشاره کوتاه و گویائی به مسأله معاد و احاطه علمی خداوند به بندگان، سوره را پایان می‌دهد.

تقسیم بندی آیات متبرکه سوره:

در 5 آیه اول این سوره اشاره به نعمت بزرگی است که الله متعال به انسان‌ها داده و انتظار می‌رود انسان، شاکر این نعمت‌ها باشد اما واقعیت این است که انسان تابع شهوات و میل و آرزوهای خود است و در این راستا گام بر نمی‌دارد و به جای شکر، کفر و ناسپاسی را پیش می‌گیرد.

آیه ی 6 جوابی است برای 5 آیه‌ی اول که الله نعمت‌هایی را به بنده داده و انتظار می‌رود، بنده شکرگزار باشد اما این چنین نیست.

و از آیه ی 9 تا آخر سوره اشاره‌ای است به زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ و بر ملا شدن آن چیزهایی که پنهان می‌کردند و به جزا و سزای اعمال رسیدن انسان‌ها است.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْعَادِيَّاتِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْعَادِيَّاتِ ضَبْحًا (1) فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا (2) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (3) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (4) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (5) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (6) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (7) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (8) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (9) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (11)

ترجمه موجز:

«وَالْعَادِيَّاتِ ضَبْحًا» (1) قسم به اسب های دونده که نفس زنان (به سوي میدان جهاد) پیش میرفتند. (1)
 «فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا» (2) وقسم به اسب هایی که (در اثر اصطکاک سم شان با سنگ ها) جرقه (آتش) ایجاد کردند. (2)
 «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (3) باز قسم به اسب های که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله برند. (3)
 «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» (4) پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیزته میشود. (4)
 «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (5) آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن ها را محاصره کننده). (5)
 «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (6) محققاً انسان در برابر (نعمت های) پروردگارش بسیار ناسپاس است. (6)
 «وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (7) و بی گمان او بر این (ناسپاسی) گواه است. (7)
 «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8) و همانا او علاقه فراوان و شدیدی به مال دارد. (8)
 «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (9) آیا او نمی داند که چون آنچه در گورهاست، (همه زنده و) برانگیخته شوند؟ (9)
 «وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (10) و آنچه در سینه هاست (همه) آشکار گردد. (10)
 «إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (11) یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن ها کاملاً آگاه است. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَادِيَّاتِ»: جمع عَادِيَّة، اسبان تازنده. مراد هر مرکب و وسیله ای است که در راه الله و برای اجرا فرمان او مورد استفاده قرار گیرد. یعنی «اسبان غازیان که به سرعت می دوند.»
 «ضَبْحًا»: صدای نفس اسبان به هنگام دویدن. «الْمُورِيَّاتِ»: جمع مُورِيَّة، آتش آفروزندگان با چخماق. مراد تولیدکنندگان جرقه ها است.
 «قَدْحًا»: زدن سنگ چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه. در اینجا به معنی اسم فاعل یعنی (قَادِحَات) و حال است. مراد زنندگان سمهای پا بر سنگ های زمین است.
 «الْمُغِيرَاتِ»: جمع مُغِيرَة، یورش برندگان. هجوم کنندگان. مغیرات: از ماده ی اغاره است، به معنی فرود آمدن چیزی از بلندی به پستی، بنابراین اغاره یعنی حمله کردن.
 «صُبْحًا»: بامدادان. مفعول فیه است. آن را در معنی اسم فاعل، یعنی (مُصْبِحَات) نیز دانسته و حال بشمار آورده اند. صبح: وقتی آفتاب بالا می آید و نورش همه جا را فرا می گیرد.

«أَثَرُنَ»: برانگیختند. برپا کردند. باب افعال و از مصدر (إِثَارَة) و از ماده (ثور) است (مراجعه شود سوره: بقره / 71، سوره روم / 9 و 48، سوره فاطر / 9).
«وَسَطُنَ»: به وسط رفتند. به میانه دویدند.

«الْإِنْسَانُ»: مراد انسانی است که در پرتو معارف الهی تربیت نیافته است و تعلیمات انبیاء بر دلش نتافته است، و خویشتن را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است.
«لِکْنُودَ»: از مادهی «کَنَدَ» یعنی بی‌خیر شد، از خیر محروم شد، کنود صیغه‌ی مبالغه است، یعنی بسیار ناسپاس. حق ناشناس و بی‌خیر. «بُعْثَرَ»: بیرون آورده شد و زنده گردید (سوره: انفطار / 4). «حُصِّلَ»: به دست آورده شد. جمع گردید. خبیر: آگاه. (بنقل: تفسیر نور)

تفسیر موجز

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه سوره هذا در باره: انسان منکر نعمت الله، بسیار مال دوست و اینکه نسبت به آخرت سهل انگار است؛ بحث بعمل آمده است.

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (1):

(قسم به تند دونده که نفس زنان (به سوي میدان جهاد) پیش می‌رفتند!). یعنی همین دوندگان اند که با دوش تند و تیز خود صدای خشنی از سینه های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنها ست و همینها اند که چون سم شان با سنگی اصابت میکند، جرقه های آتش می افروزد و همینها اند که برای غارت صبحگان، بکار گرفته شده اند، و همین ها اند که در اثنای دوش تند و تیز شان گرد و غبار بر انگیخته اند و همینها که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده اند.

ابن عباس (رض) فرموده است: اسب وقتی بدود، صدای اح، اح از آن شنیده می‌شود که آن را «ضبح» می‌گویند.

مفسر ابو سعود فرموده است: الله متعال به اسب مجاهدین قسم خورده است که به طرف دشمن می‌تازند و صدای دماغ و بینی آنها به تندی به گوش می‌رسد. (ابو سعود ۲۸۰/۴). طبق نظر علما، «عادیات» به دو معنی است:

1 - شتر.

2 - اسب‌های در حال دویدن.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: الفاظ آیه به این مطلب تصریح نکرده اند که مراد از دوندگان اسب ها هستند، بلکه تنها والعادیات (سوگند به دوندگان) فرموده است. به همین دلیل میان مفسران اختلاف شده است که از دوندگان مراد چه چیزهایی هستند. گروهی از صحابه و تابعان به این سو گرایش پیدا کرده اند که مراد از آن اسب ها هستند و گروهی دیگر گفته است که مراد از آن شترها هستند. اما از آنجایی که صدای بخصوص زمان دویدنی که به آن «صبح» می گویند تنها در نتیجه ی به شدت نفس کشیدن اسب ها بیرون می آید و آیه های بعدی که در آنها از جهانندن آتش، برانگیزاندن گرد و خاک و تاخت و تاز صبح گاهان سخن به میان آمده است، تنها بر اسب ها صادق می آیند، به همین دلیل بیشتر محققان از آن اسب را مراد گرفته اند. ابن جریر می گوید:

«از میان این دو قول همین قول قابل ترجیح است که مراد از دوندگان اسب ها هستند، چراکه شتر ضبح نمی کند، بلکه این تنها اسب است که ضبح می کند و خدای بلندمرتبه هم

فرموده است سوگند به دوندگانی که ضبح می کنند.» امام رازی می گوید که الفاظ این آیه فریاد می زنند که مراد از آن اسب ها هستند، چراکه صدای ضبح جز از اسب بیرون نمی آید و عمل جهانندن آتش از هیچ دویندی جز برخورد سم ها بر سنگ ها انجام نمی گیرد و همچنین یورش بردن به هنگام صبح نسبت به هر جانور دیگری به وسیله ی اسب ها آسان تر انجام می گیرد.» (تفهیم القرآن)

قسم های قرآنی:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل در چهل و چهار سوره، درضمن صد و چهار آیه، صد و هجده مورد قسم یاد گردیده است.

در سی و سه سوره قرآن، نود و پنج مورد سوگند های آفریدگار جهان است که در بیست و سه سوره آغاز سوره با سوگند میباشند، و دو مورد سوگند هائی است که از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثبات وقوع روز قیامت و محاسبه اعمال و جزاء در آن روز آمده، چهار مورد قسمی است که از برادران حضرت یوسف (ع) آمده است و یک مورد، سوگندی است که ساحران برای فرعون یاد کرده اند که بر موسی غالب خواهند شد. و یک مورد نیز سوگندی است که شیطان در اغواء بندگان غیر مخلص یاد کرده و پانزده مورد نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت میباشد. (تفسیر کبیر صفحه 23 و 24) سوگند (sawgand) در اصل «سوکنته (Saokenta)» به معنی گوگرد و سوگند خوردن به معنی خوردن گوگرد است که نوعی آزمایش برای تشخیص گناهکار از بی گناه بوده، در قدیم مقداری آب آمیخته به گوگرد را به متهم می خوراندند و از تأثیر آن در وجود وی گناهکار بودن یا بی گناه بودن او را تعیین می کردند، بعدها به معنی قسم بکار رفته است. (فرهنگ عمید، جلد 2، صفحه 1485)

قسم که اقرار و اعترافی است که شخص بر روی شرف و ناموس خود می کند و خدا، یا بزرگی را شاهد گیرد، مانند قسم. (فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، جلد 2، صفحه 1956)

کلمه «قسم» در زبان عربی و تمام اشتقاقات آن مترادف کلمه «سوگند» در زبان فارسی است و قسم را از این جهت قسم گفته اند که کلام را دو قسم کرده قسم صواب و صحیح را از قسم خطا و اشتباه بیرون میبرد. و در اصطلاح قسم جمله ای است که بواسطه آن جمله دیگری تأکید میشود. (مغنی اللیب ابن هشام، صفحه 56)

شیخ محمد عبده در مورد قسم های قرآنی میفرماید: «وقتی به همه چیز هائی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می کنی می بینی که بعضی از مردم آن را انکار می کرده اند و یا در اثر بی اطلاعی از فایده اش مورد تحقیر قرار می دادند و خلاصه آنکه از حکمت در آفرینش آنها غافل بوده اند که این سوگند ها به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و تردید و هم و غفلت بیرون آورده و موفقیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است»

برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند، مانند از جمله قسم «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (قسم به اسبان تازنده ای که نَفَس زنان پیش میروند!). از جانب دیگر، سوگند های قرآن عالی ترین وسیله جهت گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش ها و دقت ها درهای علوم و دانشها را بسوی جامعه انسانی بگشایند. و بقول طنطاوی «سوگند های قرآن کلید دانشها

است) (الجواهر طنطاوی، جلد 25، صفحه 258 به نقل از سوگند های قرآن ابوالقاسم رزاقی)

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (2):

پس قسم باسپان آتش برآورنده از نعل، به اسپانی که از تیزگامی و شدت سرعت در دویدن با سُم‌های خود آتش افروزی می‌کنند؛ یعنی با قدم‌های خویش شرر می‌پراکنند. الفاظ جهاندن آتش بر این امر دلالت دارند که این اسب‌ها به هنگام شب می‌دوند، چراکه تنها در تاریکی شب است که شراره های جهنده در اثر برخورد سم‌ها و نعل‌های آن‌ها با سنگ‌ها قابل رؤیت هستند. (تفهیم قرآن)

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (3):

(پس به غارتگران صبحگاهان، که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله و یورش برند). مفسر آلوسی فرموده است: این امر در حملات چیزی عادی می‌باشد. آنها شب هنگام حمله می‌کردند تا دشمن درنیابد، و صبحگاهان حمله را آغاز می‌کردند، تا ببینند چه می‌آورند و چه به جا می‌گذارند. (روح المعانی ۲۱۵/۳۰).

«فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا» (4):

(پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیرند). یعنی با دویدن خویش غبارها را می‌پراکنند و با تیزگامی خاک‌ها را به هوا می‌پاشند؛ از آن‌رو که سرعت زیاد دارند و قدم‌های خود را با قوت به زمین می‌کوبند.

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (5):

(آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن‌ها را محاصره کننده) یعنی دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند. خدای سبحان و تعالی به این سه امر قسم یاد کرده است، تا مقام و منزلت اسبان مجاهدین را نشان دهد که به سرعت بر دشمنان الله یورش می‌برند، و شراره‌های آتش از سم آنها می‌جهد و در صبحاگان به دشمن حمله می‌کنند، و گرد و غبار بلند می‌شود، و در قلب نیروهای دشمن جا می‌گیرند و آن را پریشان و آشفته می‌سازند. الله متعال بعد از ذکر مشخصات این اسب‌ها در میدان جنگ، انسان را سرزنش می‌کند که ای انسان! تو ناسپاس هستی و نعمت‌های بی‌شمار الله را شکرگزاری نمی‌کنی.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (6):

(محققاً انسان در برابر (نعمت‌های) پروردگارش بسیار ناسپاس است). از احسان الهی چشم‌پوشی می‌نماید و به بخشش‌های مولایش کفران می‌کند؛ یعنی شکرش ناچیز یا معدوم است. درحالی‌که الله متعال شکر نعمت را از او می‌خواهد.

«کنود»:

کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. حضرت حسن بصری در معنای کنود می‌فرماید: کنود عبارت از شخصی است که مصایب را به یاد آورده و نعمت‌ها را فراموش می‌کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی منکر نعمت‌های الله متعال می‌باشد. و حسن می‌فرماید: یعنی سختی را به یاد می‌آورد و نعمت‌ها را فراموش می‌کند. (تفسیر قرطبی ۱۶۰/۲۰).

ابوبکر واسطی فرموده است: کسی که نعمت های الله را در نافرمانی او صرف کند، کنود است. به همین طور ابو عبیده گفته است که کنود عبارت از قلیل الخیر است و هکذا ارض الکنود عبارت از زمین است که هیچ چیزی را زرع نمیکند (تفسیر مظهری جلد 7 صفحه 467) ترمذی فرموده است کسی که به نعمت بنگرد و به منعم نعمت دهنده ننگرد او کنود است، ما حصل این قول ناسپاس است که در فوق این کلمه ناسپاس ترجمه شد. در آیه مبارکه: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» ملاحظه نمودیم که: جهاد و دفاع به قدری دارای ارزش است که الله سبحان و تعالی به نفس اسب های زیر پای جهادگران قسم یاد می کند. در آیه مبارکه در یافتیم که اسبان در راه الله می دوند، ولی انسان در برابر اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه وسلم از خود سرسختی و بغاوت نشان میدهد.

«وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (7):

(و همانا خود انسان نیز بر این گواه است). یعنی وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می آورد خود می داند که چه کاره است. «شاهد»: از ماده ی شَهِدَ یعنی کسی که حاضر و ناظر بر انجام کاری و یا چیزی است، از ماده ی شهد.

نظر علما در مورد کلمه «لَشَهِيدٌ»:

1 - انسان خود شاهد بر کمکاری خود است که شکر نمی کند.

2 - الله می داند که بندگان شکرگزار نیستند.

الله متعال اعلام می کند که او آگاه است که چه در روان انسان است و به آن گواه می باشد. همان گونه که انسان نسبت به اعمال و اقوال و کردار خود گواه است بر کفران نعمت و انکار نعمت و انکار موهبت های الهی نیز گواه است. یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می گویند: «معنی این است که: الله متعال بر این ناسپاسی گواه می باشد».

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8):

(و همانا او علاقه فراوان و شدیدی و بیش از حد به مال دارد). و به جمع و اندوخته کردن آن علاقه مند است، به متاع دنیا دل بسته، دوست دار دارایی و عاشق دنیاست و بر جمع آوری ثروت حریص است، بالعکس اشتیاقش به عبادت و علاقه اش به سپاسگزاری نعمت ها سخت ضعیف و اندک است.

و این مورد دیگر قسم الله است و توصیف دیگر «انسان کنود» است، یعنی چنین انسانی سخت مال دوست و بخیل است و نفقه، زکات و صدقه نمی دهد و حق مال را ادا نمی کند. هیچ خیری، نه مالی و نه اخلاقی به کسی نمی رساند.

الله متعال مال را به «خیر» نام برده، به عنوان تسمیه ی عرفی که در میان مردم چنین متعارف است که مال «خیر» است، یعنی به وسیله ی آن، انسان به خیر و نیکی فراوان نایل می آید اگر آن را در مسیر رضای پروردگار هزینه و انفاق کند.

قابل یادآوری است که: در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه به مال، امری فطری در انسانها است، ولی آنچه مذموم است علاقه افراطی و بیش از حد است که انسان از يك سو دست به هر نوع درآمد و کسب مال می زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را در آن ادا نمی نماید.

مفسران در معنی این آیه دو رأی و نظر را ارایه داشته اند: اول این که انسان بسیار مال دوست است، دوم این که او به سبب مال دوستی حریص و بخیل می باشد. مفسر ابن کثیر می فرماید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده رو و در طلب آن به گونه ای سخت کوش و در تک و دو می باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی شناسد.

در آیات متذکره هشت گانه فوق الذکر نقاط ذیل را میتوان برجسته ساخت:

- پنج قسم به حرف (ف) با هم مرتبط شده که نشان می دهد همه از جنس واحد و یکسان اند. یعنی همین دوندگان اند که با دوش تند و تیز خود صدای خشنی از سینه های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنها ست و همین ها اند که چون سم شان باسنگی اصابت میکند، جرقه های آتش می افروزند و همین ها اند که برای غارت صبحگاهان، بکار گرفته شده اند و همین ها اند که در اثنای دوش تند و تیز شان، گرد و غبار بر انگیخته اند و همین ها اند که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده اند.

از چگونگی بیان بوضوح معلوم می شود که هدف از این دوندگان تند و تیز به نزد برخی از مفسرین فقط اسب های می باشد، و استدلال می آورند که این صفات بر هیچ دوندگان دیگری جز اسب ها صدق نمی کند. ولی برخی دیگری از مفسرین بدین عقیده اند که هدف از آن حملات نا بهنگام عرب ها در زمان جاهلیت است که انجام میدادند.

- جواب قسم ها فوق این است «بی گمان که انسان در برابر پروردگارش خیلی ناسپاس است؟ (برای تفصیل مراجعه شود: تفسیر جلوه های از اسرار قرآن. حکمتیار)

در قرآن عظیم الشان در بسیاری از آیات صفات برخی از بندگان ناسپاس را بیان میکند که در هنگام مصیبت به یاد الله مشغول می گردد، و به الله روی می آورد، ولی هنگام رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت از الله روی میگردانند، و او را به فراموشی می سپارند. قرآن عظیم الشان در (آیات 63 - 64 سوره الانعام) میفرماید: «قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يَنْجِيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ» (بگو: «چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ درحالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی میخوانید؛ (و می گوید: اگر از این (خطر و ظلمتها) ما را رهایی می بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود * بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می دهید! (و راه کفر میپوید). همچنان میفرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُينَ لِّلْمُتَسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره یونس: 12) (هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) رسد، ما را (در هر حال: در حالی که به پهلوی خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، میخواند؛ اما هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان میرود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود، نخوانده است! این گونه برای اسرافکاران، اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند!)).

- «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (سوره الفجر: 15-16) (اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور میشود و)

میگوید پروردگارم مرا گرامی داشته است * و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید پروردگارم مرا خوار کرده است).

- «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره الزمر: 49) (هنگامی که انسان را زبانی رسد، ما را (برای حل مشکلش) می‌خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می‌گوید: «این نعمت را بخاطر کاردانی خودم به من داده‌اند»؛ ولی این وسیله آزمایش (آنها) است، اما بیشترشان نمیدانند)

- «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (سوره التوبة: 75-76).

(بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود * اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند).

پروردگار با عظمت به همچو اشخاص ناسپاس و کافربا تمام صراحت می‌فرماید: که روز باپرس آمدنی است، قیامت بر پا خواهد شد و آنچه در قبر ها خفته اند، بر انگیزته خواهند شد و به آنچه در سینه ها ست، رسیدگی خواهد شد، اینها در برابر پروردگارش خواهد ایستاد، و خواهد دانست که پروردگارش آنروزی، بیش از هر کس دیگری، از حال او باخبرتر است، میدانند چه ناسپاسی کرده است، و میدانند که مستحق چه پاداشیست.

- «وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلْيُنَبِّئِنَا الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» (سوره فصلت: 50). (و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می‌گوید: «این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود؛ و (بفرض که قیامتی باشد)، هرگاه بسوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشهای نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم).

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَجُلٌ مِّنَ الْأَمْوَاتِ إِلَىٰ رَبِّهِ يَكْفُرُ» (9):

(آیا او [انسان فریفته به دنیا] نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، [همه برای حساب و جزا زنده و] برانگیخته شوند؟)

«إِذَا بُعِثَ رَجُلٌ مِّنَ الْأَمْوَاتِ إِلَىٰ رَبِّهِ يَكْفُرُ» (برانگیخته و از گورها بیرون آورده شوند).

آیا این انسان ناسپاس و دل‌باخته مال و ثروت، نمیداند که: زمانی هم آمدنی است که: قبرها شکافته می‌شود و صاحبان این قبور از قعرقبرها بیرون آورده می‌شوند، آنجا که به قول خودشان در خواب ناز فرو رفتند، در سوره یس آیه 52 می‌فرماید: «قَالُوا يُؤَيَّلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِن مَّرْقَدِنَا» وقتی آنها را زنده می‌کند، می‌گویند: وای بر ما چه کسی ما را از این خواب خوش بیدار کرد؟ یک‌باره به یادشان می‌آید که در دنیا چنین وعده‌ای داده شده بود: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ۝۲» این وعده‌ای بود که الله داده بود و پیامبران همه راست گفتند.

واقعیت امر اینست که: یاد قیامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است.

«وَحَصِّلْ مَا فِي الصُّدُورِ» (10):

(و اسرار و رازهایی را که در ضمیر ها و خاطر ها پنهان داشته شده‌اند، نمایان و آشکار

می‌شود و رازها کشف می‌گردد.) یعنی روز قیامت اسرار درونی کشف و حسابرسی می‌شود. «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ 9 سورة طارق) آن روز که رازها [همه] فاش شود، اینجاست که: «فَتَرَى الْمَجْرَمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُوبِلَتْنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (الكهف: 49) «آنگاه گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن [نامه] است ترسان و نگرانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [گفتار و رفتار] کوچک و بزرگی را رها نکرده است، مگر اینکه آن را در شمار آورده است؟» روزی که کتاب و دوسیه اعمال را برای او بیرون می‌آوریم که کاملاً باز شده است، یعنی هیچ چیزی از او پنهان نیست و همه چیزش آشکار است و به او گفته می‌شود: خودت پرونده‌ی اعمال‌ت را بخوان: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ١٣ أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ» (الإسراء: 13-14) «و [سرنوشت] رفتار هر انسانی را [تا لحظه حسابرسی] در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت نوشته‌ای برایش بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند. [به او می‌گوییم:] نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی». هرچه خودت بگویی. اینجا دیگر نمی‌تواند چیزی را مخفی کند، مانند دنیا نیست، زبانش چیزی بگوید، چشمش چیزی ببیند و گوشش چیز دیگری بشنود و دلش هم چیز دیگر. وضعیت انسان‌های امروزی این‌گونه است، برای همین است که آرامش ندارند. چون در هر وضعیت و شرایطی هویت و شخصیت متفاوتی پیدا می‌کنند، کاملاً لرزان، مشوش و پریشان هستند.

«إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (11):

(یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن‌ها کاملاً آگاه است.). [و چیزی از امر بندگان بر او پوشیده نیست و آنان را با توجه به اعمال‌شان پاداش می‌دهد]. الله سبحانه و تعالی بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد. («خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است). خداوند متعال در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، اما در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می‌شود. چون الله متعال خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است. انسان باید بداند که همچو روز باپرس و محاکمه و محاسبه حتماً آمدنی است، که اسرار دل‌ها و عزایم پنهان در سینه بر ملا می‌شود، اگر او بر ناسپاس‌ای خویش اعتراف نکند، و تجدید نظر ننماید، و در پی جبران نرود، در روز قیامت با پروردگار علیم و آگاهی مواجه خواهد شد.

ترس و خوف از الله:

در بدو باید گفت که ما چرا از الله مهربان خویش بترسیم؟ الله کمال و جمال مطلق و شایسته ترین موجودی است که انسان باید به او محبت بورزد، و او را دوست داشته باشد. منشأ و سرچشمه ترس انسان از الله را می‌توان در دو چیز خلاصه نمود:

- 1- گاهی ترس انسان به خاطر وظایف و مسئولیت‌هایی است که بر دوش دارد و ممکن است در انجام آن کوتاهی نماید، در نتیجه در محکمه عدل الهی نتواند از عهده جواب آن برآید و به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه و یا عدم رعایت حقوق دیگران مجازات شود و یا مقامش نزد محبوب کم گردد. ترس از گناهان خود است.
- 2- گاهی ترس به خاطر درك عظمت مقام، و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت پروردگار است. گاه می‌شود انسان به دیدن شخص بزرگی که از هر نظر شایسته

عنوان عظمت است می رود. دیدار کننده گاهی چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار میگیرد که احساس وحشت درون قلب خویش می‌نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا میکند، حتی گاهی حرف خود را فراموش می‌کند، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است. این نوع ترس بازتاب و عکس‌العمل درک عظمت است. این حالت جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی پروردگارند و لذت قرب او را چشیده‌اند، حاصل نمی‌شود. قرآن مجید این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (سوره فاطر آیه 28)؛ از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت دارند». این نوع ترس مولود سیر آفاقی و نفسانی و آگاهی از علم و قدرت و حکمت پروردگار است.

ترس از الله چه به معنای اول و چه به معنای دوم باشد مهم ترین عامل ذکر و توجه مطلق نسبت به خداوند و دستور و جایگاه او و امور مرتبط با این حقایق در وجود انسان است. به همین جهت مقام خشیت و خوف الهی یکی از ارزشمندترین جلوه های مقابله با غفلت ها و انحرافات و لغزش های دنیوی است. در عین حال خوف و خشیت به همراه درک حقیقت آن، لذتی درونی و معنوی را در وجود انسان متجلی می سازد. لذت همراه با این ترس همانند لذت حضور در برابر بزرگ ترین شخصیت عالم است که در عین فشار، مقام حضور و اضطراب ناشی از آن هیچ گاه از یاد فرد خارج نشده، همواره به عنوان زیباترین لحظه زندگی او به یاد خواهد ماند؛ نه تنها خوف و خشیت مذموم و ناراحت کننده و نشان سرخوردگی و دوری نیست بلکه عامل نزدیکی، محبت بیشتر و تضمین کننده سعادت و رستگاری در آخرت و نجات از هراس آینده نزدیک است. اگر انسانی در مقابل عظمت و بزرگی خدا از يك سو و کوتاهی‌ها و گناهان خود از سوي دیگر، به خشیت الهی نرسید و خضوع و خوف به معنای درست کلمه در وجود او حاکم نشد، به دنبال برطرف کردن کاستی ها و توبه نخواهد رفت. در قیامت در شرایطی نابسامان و بسیار خوفناك قرار خواهد گرفت که هول و هراس آن هزاران بار بیش از خوف و خشیت در برابر خداوند است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة القارعه

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 11 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر ترس و هراس است، «قارعه» نام گرفت. باید گفت که: نام سوره با محوری که این سوره تعقیب می‌کند، ارتباطی تنگاتنگ دارد. شایان ذکر است که قارعه یکی از نام های روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصفاه»، «الغاشیه» و مانند اینها. این سوره، پس از سوره ی قریش نازل شده.

«قارعه» از ماده ی قَرع و یا قُرع به معنای کوفتن؛ قارع یعنی کوبنده مِقَرع یعنی چکش و یا وسیله ی کوبیدن؛ گرفته شده است. و در اینجا قارعه اشاره به قیامت است، چون با آمدنش وضعیت کنونی را در هم می‌کوبد.

محوری کلی سوره «قارعه»:

محور اساسی و کلی این سوره مبارکه در حقیقت، متوجه ساختن انسان ها به این حادثه ی هولناک و رهانیدن آنها از بی تفاوتی و عدم احساس مسئولیت و اصلاح بینش در رابطه با مساله ی قیامت و نهایتاً تقسیم بندی انسان ها بر حسب ایمان شان به قیامت و حوادث قیامت است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری که گفته آمدیم؛ «سورة القارعه» مکی است، دارای (1) رکوع، (11) یازده آیات، (35) سی و پنج کلمه، (160) یکصد و شصت حرف، و (88) هشتاد و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند ارتباط سوره القارعه با سوره العادیات:

پایان سوره ی «العادیات» به وصف قیامت اشاره فرموده است. (از جمله: آیات 9 الی 11)؛ اما سوره «القارعه» بصورت کل از روز رستاخیز و کوبندگی اش سخن بحث بعمل آورده است.

محتوای و فضیلت سوره قارعه:

از مضمون و محتوی و اسلوب ادبی این سوره به وضاحت معلوم می شود که از جمله سوره های دوران ابتدایی مکه می باشد، در این سوره مراحل ابتدایی و بعدی قیامت را با الفاظ کوتاه و لی جامع و آهنگدار خود به نحوی بیان میدارد که همه صحنه های هیبتناک آن در برابر دیده ها مجسم می شوند، قیامت را بنام «القارعه» یاد می کند که کوبیده شدن همه چیز و تصادم میان آنها، توام با صدای هیبتناک را می کند، در روزیکه نظام موجود هستی متلاشی می شود، اجرام سماوی از مدار های خود فرار نموده با هم دیگر تصادم می کند، کوه ها از جا می جنبند، با همدیگر کوبیده می شوند، چون پشم حلاجی شده رنگین و پا شان در فضا پراکنده می شوند.

صدای هیبتناک و رعب آور تصادم اجرام و اجسام بزرگ فضا و روی زمین، در همه جا طنین انداز بوده، انسانها در آن روز چون پروانه ها و یا ملخ های ریز بهر سوی هیبت زده و هراسان پرگنده شوند، سپس مر حله بعدی قیامت ترسیم می کند که در آن سر نوشت هر کسی با توجه به «ثقل» و «وزن» عملش رقم می خورد، اگر عملش از جمند بود، وزن سنگینی داشت، شایستگی در آن سراغ شد، گر انمایه و ارزشی بود، به زندگی رضایت بخشی نایل می شود، ولی اگر عملش سبک، پوچ و پوک، بی ارزش و بی محتوی بود، آتش گرم دوزخ او را در آغوش خود بگیرد و پاداش عملش گودال آتشین دوزخ باشد.

سوره مبارکه قارعه با یادآوری ویژگی در هم کوبندگی روز قیامت به این حقیقت مهم اشاره می کند که با وقوع قیامت، همه روابط موجود در نظام های دنیوی در هم می ریزد و همان گونه که نظام طبیعت به هم می خورد و کوه ها متلاشی می شوند، نظام روابط انسانی هم از بین می رود.

با فرا رسیدن روز رستاخیز، نظام دیگری بر پا خواهد شد. در این نظام جدید، ارزش و جایگاه انسان ها بر اساس موقعیت اجتماعی و دارایی اقتصادی تعیین نمی شود، بلکه تنها معیار ارزشیابی انسان ها، اعمال خالص و عقاید درست آنهاست. در آن روز نامه عمل هر کس که از اعمال نیک سنگین تر باشد، عاقبت و سرانجام او نیکوتر است و کسی که عمل نیکی در نامه اعمالش نیست، فرجامی جز دچار شدن به عذاب دوزخ ندارد.

پیام های سوره قارعه :

- 1 - قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه های متکبرانه است. «القارعة ما القارعة»
- 2 - قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «و ما ادراک ما القارعة»
- 3 - قیامت روز تحیر و سرگردانی بشر است. «کالفرأش المبحوث»
- 4 - جنت را به بها دهند نه بهانه. «من ثقلت موازینهم فهو فی عیشة راضیة»
- 5 - زندگی سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی ها، دغدغه مریضی، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «عیشة راضیة»
- 6 - رضایت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. «فهو فی عیشة راضیة»
- 7 - مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می شود. «ثقلت موازینهم... خفت موازینهم»

تقسیم بندی کلی آیات متبرکه قارعه:

سه آیات اول سوره اشاره به حادثه ای عظیم قیامت یعنی آن کوبنده است. آیات 4 و 5 وضعیت مردم و وضعیت کوه ها به عنوان ملجأ و پناهگاه برای مردم توضیح داده می شود. از آیه 6 تا آخر سوره تقسیم بندی مردم بر حسب ایمان و عدم ایمان به قیامت است.

ترجمه و تفسیر سوره القارعه

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾

ترجمة مختصر:

«الْقَارِعَةُ» (1) (همان فروکوبنده) «الْقَارِعَةُ»: کوبنده. مصیبت سخت و بزرگ را میگویند (که ذکر آن در سوره رعد / 31 بیان شده است). «الْقَارِعَةُ» اسمی است برای روز قیامت

«مَا الْقَارِعَةُ» (2) (بلاي بزرگ چیست و چگونه است؟!)

«مَا»: چیست؟ چگونه است؟! «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3) (تو چه میدانی بلاي بزرگ چیست و چگونه است؟!)

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (4) (در روزي است که مردمان، همچو پروانگان پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) میگردند. «الْمَبْثُوثِ»: (پراکنده). «يَوْمَ»: قیامت، مدت زمانی است که با نفخه صور اول شروع و با داوري در میان مردم پایان میگردد.

«الْفَرَاشِ»: پروانه. اسم جنس است. مراد پروانه هائي است که شبها دیوانه وار و حیران پیرامون نور چراغ می گردند و می سوزند و میافتند. عربها، در سرگشتگی و نادانی و بی خبري از عاقبت کار، به پروانه ضرب المثل میزنند. «الْمَبْثُوثِ»: پراکنده.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوشِ» (5) (و کوه ها، همسان پشم رنگارنگ حلاجي شده میشوند.

«الْعُفُوشِ»: پشم. پشم رنگ شده. «الْمَنْفُوشِ»: زده شده. حلاجي شده. «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (6) (کسي که ترازوي (حسنات و نیکی هاي) او سنگین باشد. «ثَقُلَتْ»: سنگین گردید.

«مَوَازِينُ»: جمع میزان، ترازوها. جمع بستن آن برای تعظیم است. یا جمع موزون، کشیده ها و سنجیده ها. یعنی اعمال انسان (ملاحظه شودسوره: اعراف/8). «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (7) (او در زندگي رضایت بخشي بسر می برد). «عِيشَةٍ»: زندگي. «رَاضِيَةٍ»: رضایت بخش. یعنی زندگي که صاحب آن بدان راضي و از آن خوشنود است (ملاحظه شود: سوره حاقه/21).

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) (و اما کسي که ترازوي (حسنات و نیکی هاي) او سبک شود). «خَفَّتْ»: سبک گردید. مراد سبک شدن حسنات، یا به عبارت دیگر، کمتر بودن حسنات از سیئات است.

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9) (پس باشد در آغوش گیرنده اش گودالی). «أُمُّهُ»: (مادرش، در این جا؛ یعنی، جایش).
 «هَاوِيَةٌ»: پرتگاه و محلّ سقوط اشیاء بدان. اسمی از اسماء دوزخ است. (هاویه: دوزخ، آتش، فضای باز از ریشه ی هوی).
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ» (10) (تو چه می‌دانی، گودال دوزخ چیست و چگونه است؟!)
 «ماهیة»: مرکب است از (ما) استفهام و (هی) ضمیر و (ه) سکنه (ملاحظه شود: سوره حاقه آیات: 19، 20، 25، 26، 28 و 29).
 «نَارٌ حَامِيَةٌ» (11) (آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).
 «حَامِيَةٌ»: بسیار گرم و سوزان (ملاحظه شود سوره: غاشیه / 4).

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه سوره هذا در باره موضوعات: بیم و هراس قیامت و میزان نیکی و بدی انسان، بحث بعمل می آورد.

«الْقَارِعَةُ» (1):

«قارعه» یعنی: درهم‌کوب دلها با خوف و هراس و بی‌قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا جلّ جلاله با عذاب روز قیامت.
 قیامت را «الْقَارِعَةُ» گفته‌اند؛ زیرا به خاطر هولناکی‌اش دل‌ها را می‌کوبد.
 «القارعه»: از ماده‌ی قرع که: ترجمه ی لفظی آن «کوبنده» است. معنای قرع کوبیدن شدید چیزی بر چیزی دیگر است که صدایی شدید از آن برآید. همانطوریکه در (سوره‌ی رعد آیه‌ی 31) این تعبیر آمده است: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝۳۱» «و کسانی که کفر ورزیدند، پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند گرفتار مصیبت کوبنده‌ای می‌شوند یا [عذاب الهی] نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید تا [سرانجام،] وعده‌ی الله فرارسد. بی‌تردید، الله خُلف وعده نمی‌کند». و پیوسته اهل کفر به خاطر عملکردشان دچار آفات بزرگی خواهند شد.
 طوریکه یادآور شدیم: «قارعه» در این آیه مبارکه به معنی آفت بزرگی است که وضعیت انسان را به هم می‌ریزد و اوضاع آنها را درهم می‌کوبد، به شکلی که دیگر نمی‌توانند به وضعیت خودشان نظم دهند.
 در سوره‌ی حاقه هم این تعبیرچنین به بیان گرفته شده است: «الْحَاقَّةُ ۱ مَا الْحَاقَّةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ۳ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادُ بِالْقَارِعَةِ ۴» [الحاقه: 1-4] «[روز] واقع‌شدنی [رستاخیز] آن واقع‌شدنی چیست؟ و تو چه دانی آن واقع‌شدنی چیست [و چگونه است؟] [قوم] ثمود و [قوم] عاد، [قیامت] درهم‌کوبنده را تکذیب کردند». در اینجا قارعه همان آفت بزرگ است. بلای بزرگی که وضعیتی را به دنبال دارد که برای انسان‌ها وضعیت مطلوبی نیست.

طوریکه یادآور شدیم: «القارعه» یکی از نام‌های قیامت بوده، سر آغازی قیامت که: جهان را در هم می‌کوبد و خوف و هراس آن، دلها را به تپش می‌اندازد. البته چنین خوف و فرع و وحشت و هراسی، کافران و منافقان و مشرکان و فاجران را در بر می‌گیرد، و مؤمنان در شادی و شادخواری بوده و دور از شدائد و مصائب می‌باشند (تفصیل آن را

میتوان در سوره: بقره/ 262، سوره مائده/ 69، سوره یونس/ 62، سوره زخرف/ 68، سوره احقاف/ 13 ملاحظه فرماید.)

«مَا الْقَارِعَةُ» (2):

«چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب و اوایل برانگیز سخت و سهمگین چیست؟

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3):

«و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ یعنی قارعه بزرگتر از آن است که درک و فهم انسان بدان برسد و آن را احاطه کند، و اصلاً بتوان تصوّرش کرد! سپس خود در تفسیر آن می فرماید:

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (4):

«روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند»
«كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»: «همچون پروانه‌های پراکنده و دسته‌های ملخ که با یکدیگر موج می‌زنند.»

فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می زند. به قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ. و علت این تشبیه این است که این حشرات وطن و خانه‌ای ندارند و همیشه در رفت و آمد هستند و انسان‌ها نیز در روز قیامت با اینکه دارای عقل و شعور هستند اما از هراس و وحشت، رفتاری مانند این حشرات دارند. مَبْثُوث: یعنی متفرق و پراکنده.

این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدن شان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همه آنها در موقف حساب گردآورده میشوند.

«وَيَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (5):

«در آن روز کوه‌ها مانند پشم‌های ندافی شده‌ای هستند» و چون غباری در هوا پراکنده‌اند؛ زیرا سخت تکان می‌خورند، برکنده می‌شوند و از جای خویش به دور می‌افتند. تا این جا ذکر مرحله ی اولین قارعه، یعنی قیامت است. یعنی هنگامی که آن حادثه ی عظیم و هولناک که در نتیجه ی آن تمام نظام عالم از هم خواهد پاشید، رخ دهد، در آن هنگام مردم در حالی که وحشت زده اند چنان به هرسو خواهند گریخت و پراکنده خواهند شد که حشرات و پروانه هایی که به سوی روشنایی می آیند به هر سو پراکنده می شوند و کوهها همانند پشم های رنگارنگ حلاجی شده به هوا برخوانند خواست. کوهها به این دلیل به پشم های رنگارنگ تشبیه داده شده اند که دارای رنگ های مختلفی هستند. این هم وصف دوم از اوصاف آن روز حراس افکن روز قیامت است.

مفسر صاوی فرموده است: از این جهت حال و وضع انسان و کوه را در کنار هم قرار داده است تا نشان دهد که قارعه در کوه‌های عظیم و سخت طوری تأثیر می‌کند که با این که آن کوه‌ها مکلف هم نیستند از هم متلاشی شده و به صورت پشم حلاجی شده در می‌آیند، پس حال انسان ضعیف و مکلف چگونه باید باشد؟! (صاوی ۳۷۴/۴).

سپس وضع انسان را در آن روز یادآور شده که به دو دسته‌ی سعادت‌مند و شقی و بدبخت تقسیم می‌شوند:

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (6):

آنگاه هر که حساناتش در ترازوی اعمال سنگین برآید، اعمال نیکش بیشتر باشد و کارهای خیرش ترجیح یابد که گوارا، پاکیزه و مایه خورسندی است. علما در مورد میزان یا ترازو 3 نظریه دارند و هر سه نظریه صحیح و مورد تأیید است:

1 - در روز قیامت کتاب و صحیفه‌ی اعمال انسان روی میزان وزن می‌شود.

2 - خود انسان‌ها روی میزان وزن می‌شوند.

3 - اعمال انسان در قیامت مجسم شده و وزن می‌شود.

قابل یادآوری است که: مبنای مجازات و مکافات، عمل انسان‌ها است که با ترازوی عدل سنجیده می‌شود. که با زیبایی خاصی چنین فورمول‌بندی شده است «ثَقُلْتُ مَوَازِينُهُ... خَفَّتْ مَوَازِينُهُ».

با توجه به این آیه و سایر آیاتی که از میزان روز قیامت صحبت می‌کنند، میزان و ترازو حق است و مطابق عقیده‌ی صحیح اهل سنت و جماعت، اعمال انسان‌ها با آن وزن می‌شود.

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ» (7):

«پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود» یعنی او در زندگانی پاکیزه و با عزت، در بهشت‌های پر از نعمت، در جایگاه راستین و مقام امن، در مجلس سلامتی و محلّ انس، با شادمانی و کامرانی و در نور و سرور به سر می‌برد.

«عیشه»: کلمه است که جامع تمام نعمت‌های بهشتی می‌باشد.

«راضی»: از ماده‌ی رضی می‌باشد. حالت بعد از اطمینان و آرامش قلبی را رضایت می‌گویند و به این‌چنین فردی راضی گفته می‌شود.

در روز قیامت همه به حق خود راضی هستند و هیچ‌کس هیچ اعتراضی به نتیجه‌ی اعمال خود ندارد و بهشتیان از لحاظ جسمی و روحی و قلبی در نعمت و آرامش و رضایت هستند و غم و غصه و ناراحتی ندارند. بسیاری از مفسران گفته‌اند که او از زندگی‌اش راضی است.

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8):

«و اما هر کس پله‌های او سبک برآید» یعنی پلّه اعمال خیرش به علّت کمبود حساناتش گرانی نداشته باشد، بلکه گناهانش ترجیح یابد که دور از رحمت است و وای باد به حالش از آنچه در انتظار اوست.

«خَفَّتْ»: در مقابل ثقلت است. خفت یعنی سبک شد. خفیف یعنی سبک.

عین مضمون این آیه مبارکه در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان آمده است که به مفاهیم آیات متبرکه نظر به اندازیم؛ معنا و مفهوم این آیه به طور کامل برای ما روشن خواهد شد. در سوره‌ی اعراف آمده است: «و در آن روز وزن حق است، پس هرکس میزان‌های او گران باشد، همانان رستگارند و هرکس میزان‌های او سبک باشد، پس آنان اند که به خود زیان زده اند.» (اعراف: 9-8) در سوره‌ی کهف ارشاد شده است: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. آری آنان کسانی اند که آیات

پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آن ها قدر و ارزشی نخواهیم نهاد.» (کهف: 104-105) در سوره ی انبیاء فرموده است: «و ما ترازوی درست و دقیق و عادلانه را در روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ وجه به هیچ کسی کمترین ستمی نمی شود و اگر کسی به اندازه ی دانه ی خردلی عملی داشته باشد، آن را حاضر خواهیم کرد و برای حساب رسی، ما کافی هستیم.» (انبیاء: 47) از این آیه ها معلوم می شود که کفر و انکار حق به جای خود چنان بدی بزرگی است که کفه ی بدی را لازما پایین می آورد و هیچ کدام از نیکی های کافر وزنی نخواهد داشت که کفه ی نیکی های او را سنگین کند و پایین بیاورد. البته در کفه ی مؤمن هم وزن ایمان او خواهد بود و هم وزن نیکی هایی که او در دنیا کرده است. سپس هر بدی ای که داشته باشد، درکفه ی بدی ها نهاده خواهد شد و پس از آن نگریسته خواهد شد که آیا کفه ی نیکی های او سنگین است یا کفه ی بدی های او.

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9):

پس مسکن و سرانجامش آتش دوزخ است و به قعر آن سقوط می کند. آن را مادر «ام» نامیده است؛ زیرا مادر فرزند مضطرب را پناه می دهد، آتش جهنم نیز آن تبهکاران را در خود جا می دهد. همان طور که فرزندان به مادران رو می آورند، آنها هم به جهنم رومی آورند و بسان مادر آنها را در برمی گیرند!!

در این هیچ جای شکی نیست که: مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان ها دوزخ است.

«هاوِيَةٌ» از «هوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است. مفسر ابو سعود فرموده است: هاوِيَةٌ یکی از اسامی آتش دوزخ است و از بس که عمیق است آن را هاویه نامیده است. روایت است که سقوط دوزخیان در آن هفتاد فصل سال طول می کشد. (ابو سعود ۲۸۲/۵). از قتاده آمده است که فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ یعنی سرش در قعر جهنم به صورت وارونه قرار دارد. اما قول اول روشن تر است.

«فَأُمُّهُ»: (أُم): به معنی مادر یا مرجع است. به این دلیل به ام، مادر گفته می شود که فرزندان در اوقات مختلف به او رجوع می کنند و مرجع و پناهگاه آنها است. اما معنی بیشتر برای اُم زمانی است که در کنار آب قرار می گیرد. دختر تا ازدواج نکند اُم نمی شود. بنابراین مادر شدن دختر فضیلتی است که الله نصیب او می کند. وقتی دختر است فقط مقام دختر بودن را دارد، وقتی که ازدواج کرد، علاوه بر دختر بودن مادر هم می شود. حالا علاوه بر مادر بودن همسر هم می شود و علاوه بر آن، مادر بزرگ هم می شود و جایگاه های مختلفی را پیدا می کند و در هر جایگاهی امتیازی دارد و به حسب آن امتیاز، احترامش هم واجب تر می شود. مادر هم که مقامش مشخص است. «أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ» (بخاری: 5971 و مسلم: 2548) «شایسته ترین مخلوقات و حتی شایسته تر از پدر در حُسن مصاحبت» است. به هر حال ام در اینجا به معنی مرجع و پناهگاه و تکیه گاه می باشد.

علما در تفسیر این آیه، 2 نظریه دارند:

- 1- آتش جهنم مانند مادر، او را در آغوش می کشد گویی آتش، مادر اوست و او همیشه در آتش است. («أُمُّهُ» به معنی مادرش).
- 2- به خاطر گناهانش با سر به آتش افکنده می شود («أُمُّهُ» یعنی قسمت بالای سر).

ملجأ و پناهگاه این چنین افرادی هاویه است، یعنی پرتگاهی عمیق و مکانی که جایگاه انسان های سقوط کرده می باشد. انسان هایی که از لحاظ شخصی و شخصیتی، و نیز مادی و یا معنوی سقوط کرده اند. در همه حال در هاویه هستند. در دنیا هم شاید بتوان گفت که هاویه به صورت ضعیف وجود داشته باشد. کسانی که از لحاظ ایمان و اخلاق عقب مانده اند و در این عقب ماندن خود در جا می زنند و افتخار هم می کنند؛ این ها در هاویه هستند و به آن سقوط کرده اند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ» (10):

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟» استفهام به خاطر هولناکی و سختی موقف است. یعنی برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می باشد به گونه ای که بشر حقیقت آن را در نمی یابد. «وَمَا هِيَّةُ»: اگرچه در اینجا برای توصیف جهنم و یا پرتگاهی به کار رفته است، اما انسان هایی که از لحاظ انجام اعمال نیکو، عقب مانده اند و عمل صالحی در دوسیه شان ثبت نشده، به هردو معنی سقوط می کنند. سقوط معنوی در دنیا و سقوط مادی در آخرت. بنابراین، هردو سقوط را می توان در ضمن هاویه برای آنها تصور کرد.

«نَارٌ حَامِيَةٌ» (11):

«آتشی است بس سوزان» آتشی است بسیار گرم، فراگیر و سخت پرحرارت که حرارت آن از حد معمول تجاوز کرده است (شدیدالحراره)، آتشی است فروزان و پرشعله که کمترین رحمت و شفقتی در آن نیست و ممکن نیست چون کسی داخلش شود، بتواند از آن خارج شود که حرارت آن 70 برابر حرارت آتش دنیا است و جسم انسان برای تحمل این آتش تغییر می کند و بعد از هر بار سوختن مجدداً پوست دیگر جایگزین آن می شود تا دوباره عذاب شود.

«حَامِيَةٌ»: گرم، از ریشه ی حم، یحم، حمّاً و حماماً، به معنی بسیار گرم و شدت حرارت است. ماء حمیم: یعنی آب جوشان. نار حمیم: یعنی آتش فروزان و بسیار گرم. در حدیث شریف آمده است: «نار بني آدم التي توقدون جزء من سبعين جزءا من نار جهنم... آتش فرزندان آدم که آن را برمی افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذاباً: من له نعلان، يغلي منها دماغه: بی گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می جوشد». پروردگار با عظمت به فضل و کرم خود ما را از آن مصون بدارد!

قیامت و نشانه های آن:

قرآن عظیم الشان در بیشتر از (1500 آیه) در مورد قیامت و نشانه های آن بحث مفصلي بعمل آورده است، اگر مجموع آیات ذکر شده در مورد قیامت، مورد تفسیر و تحلیل قرار گیرد، میتوان این آیات را در چند کتگوری تقسیم نمود.

دسته اول از این آیات به جواب آن عده از اشخاصی می پردازد که وقوع روز قیامت را من حیث کل انکار می نمایند.

دسته دوم از این آیات در جواب کسانی است که در وقوع قیامت در شک و شکاکیت بسر می برند و به اصطلاح با حالت تعجب سؤال می کنند: که چگونه انسان زمانیکه می میرد،

و جشمش به خاک مبدل مي گردد، دوباره زنده مي شود و دوباره پوست و گوشت و چشم و ابرو و... اش به حالت اوليه بر مي گردند؟ طوریکه پروردگار با عظمت ما در جواب آن مي فرماید: «**قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ**» (سوره مبارکه ياسين آیه 79) (همانگونه که اولین بار شما را خلق کردیم و هیچ نبودید، خلقت دوباره شما آسان تر از اول است). دسته سوم اين آیات موضوعات به نعمت هاي اعطاء شده براي جنتيان را مورد بحث قرار مي دهد از جمله زندگي در بهشت، موضوعات حور و غلمان و نهر هاي عسل و... است و ساير نعمات آن دنيا را مورد بحث قرار داده است.

هكذا دسته چهارم از اين آیات، دورنماي جهنم، مظهر قهر الهي و آتش جهنم و غل و زنجير، طعام دوزخيان و صراط، ميزان و عالم برزخ را به تصوير مي کشند. همچنان عده اي از آیات که غير مستقيم بحث قيامت را مطرح مي سازد، اما مستقيماً سخني از قبر، عذاب، بهشت و جهنم ندارد. مانند «**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**» (سوره مبارکه هود/ آیه 98) (هر کس به اندازه یک ذره کار نیک انجام دهد آن را خواهد دید و هر کس به قدر یک ذره کار زشتي مرتکب شده آن هم به کيفرش خواهد رسيد). خوانند گان گرامی!

در مورد قيامت و نشانه ها و علايم آن احاديث و روايات متعددي وجود دارد، و پروردگار با عظمت ما توسط پيامبرش به ما انسانها از نشانه هايي و وقوع قيامت خبر داده اند که به آنها نشانه هاي صغري و کبري گفته مي شوند.

در احاديثي متذکره وارد گرديده است از جمله حديثي مشهوري داريم از: عمر بن خطاب رضي الله عنه که چنين روايت نموده است:

«**بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يَرِي عَلَيْهِ أَثَرِ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَيَّ رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَيَّ فَخَذِيهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: (الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا). قَالَ: صَدَقْتَ، فَعَجَبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيَصَدِّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: (أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ). قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قَالَ: (أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ). قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا، قَالَ: (أَنْ تَلِدَ الْأُمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَوَّلُونَ فِي الْبُنْيَانِ). ثُمَّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: (يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنِ السَّائِلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: (فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يَعْلَمُكُمْ دِينَكُمْ). رَوَاهُ مُسْلِمٌ).**

(روزي ما نزد پيامبر اکرم صلي الله عليه وسلم نشسته بوديم، مردی بر ما وارد شد که جامه او بسيار سفيد بود، و موهاي سرش بسيار سياه، و کسی از ما او را نمي شناخت، و هیچ اثر سفر بر او نبود که بگويم از جايي دور آمده است، تا اين که نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم نشست، و دو زانوي خود را به دو زانوي پيامبر صلي الله عليه وسلم چسباند، و دو دستش را بر دو ران آن حضرت صلي الله عليه وسلم نهاد، و گفت: اي محمد! مرا از اسلام خبر ده.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: اسلام عبارت است از این که گواهی دهی و یقین داشته باشی، معبودی به حق جز خدای یکتا نیست، و آن که محمد فرستاده خداست، و بر پا بداری نماز را، و زکات بدهی، و روزه (ماه مبارک) رمضان بگیری، و حج خانه خدا ادا نمایی، اگر توانایی بدنی و مالی و توشه راه و وسیله ای برای سفر داشته باشی.

آن مرد گفت: راست گفتی.

ما متعجب شدیم که از رسول اکرم سؤال میکند (در حالی که سؤال، علامت ندانستن است) و تصدیق مینماید (در حالی که تصدیق نشانه دانستن است). گفت: پس مرا از ایمان خبر ده، حضرت فرمود: ایمان عبارت است از این که ایمان بیاوری به یگانگی خدا (در ذات و صفات و افعالش که هیچ شریکی ندارد)، و ایمان بیاوری به فرشتگان خدا (که پیام رسانان میان خدا و پیامبران هستند)، و ایمان بیاوری به پیامبران خدا (که برای راهنمایی بشر فرستاده شده اند)، و ایمان بیاوری به روز قیامت (و آن چه شامل آن میشود از جزای اعمال و حساب و بهشت و دوزخ)، و ایمان بیاوری به سرنوشت؛ (یعنی تقدیر)، و ایمان بیاوری به خیر و شر آن.

آن مرد گفت: راست گفتی.

گفت: مرا از احسان و نیکوکاری خبر ده، فرمود: نیکوکاری عبارتست از اینکه چنان خدا را بندگی کنی گویا او را میبینی، و اگر تو او را نمیبینی، یقین بدار که او تو را میبیند. گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) دانایتر از پرسنده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقایش را بزاید، (یعنی مادران را خوار و حقیر شمارند و خود را آقای مادر بدانند). و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند.

پس آن مرد رفت، و من چندی نشستم، و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عمر! میدانی که سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتم: الله و رسول خدا بهتر دانند، فرمود: او جبریل بود، که آمده بود (تا با پرسش و پاسخ کردنش) دینتان را به شما بیاموزد.

خواننده محترم!

در مورد اینکه زمان وقوع قیامت چه وخت است و یا قیامت چه وخت شروع می شود حکم شرع اسلامی همین است که از زمان وقوع قیامت به جز الله تعالی، کسی دیگر زمان آنرا نمی فهمد، الله تعالی می فرماید: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سوره زخرف 85). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست»

ولی گفته می توانیم که برپا شدن قیامت نشانه هایی دارد که بر اساس وقوع آن نشانه ها می توان پی به نزدیک بودن زمان وقوع قیامت برد. این نشانه ها را در اصطلاح شرع «أشراط الساعة» یعنی نشانه ها و علامتهایی قیامت که قبل از برپایی آن واقع می شوند، مسمی نمود.

نشانه های قیامت:

علماء نشانه های قیامت را به سه کتگوری تقسیمبندی نموده اند:

دسته اول:

در کتگوری دسته اول نشانه ها و علائم شامل نشانه ها و علائم دور که آمده و پایان یافته

اند. که از آن جمله بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد.
 بر اساس آنچه در صحیحین از حدیث انس بن مالک رحمه الله که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ. وَضُمَ السَّبَابَةُ وَالْوَسْطِي» (بخاری (6504)، و صحیح مسلم (2951)). «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است و دو انگشت سبابه و وسطی را به هم چسپاند» و از آن جمله نصف شدن ماه بر اساس آنچه خداوند در کتابش به آن خبر داده است. الله تعالی می فرماید: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (سوره قمر 1) «قیامت نزدیک و ماه دو نصف می گردد» و از آن جمله خارج شدن آتش از سرزمین حجاز که بخاطر آن گردن شترها در بصری روشن می گردد. شیخین از ابوهریر روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبَصْرِي» (بخاری (7118)، و صحیح مسلم (2902)). «قیامت برپا نمی شود تا آتشی در حجاز برافروخته شود و گردن شتران را در بصری روشن گرداند»

(بُصْرِي): از شهری معروف که در سوریه فعلی موقعیت دارد و به آن حوران گفته می شود که تا دمشق سه مرحله فاصله دارد. «معجم البلدان» (441/1) و «شرح نووی بر صحیح مسلم» (30/18) و «فتح الباری» (80/13).

و این آتش بر اساس آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در جمادی الثانی سال 654 هـ که خروج آن در قسمت شرقی مدینه بود، ظاهر شد و به سبب آن دره ای از آتش جاری شد و جماعتی از مردم آنجا و مردم شام نور آن را دیدند و مردم بصری گردن شتران در روشنایی آن همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود دیدند.

دسته دوم:

کتگوری دوم، نشانه های وسطی و آن عبارتند از نشانه هایی که ظاهر شده و پایان نیافته اند بلکه زیاد شده و به شدت منتشر شده اند. که از آن جمله جاریه آقایی خود را به دنیا آورد و انسان های پا برهنه، لخت، نیازمند و چوپان را می بینی ساختمان های چند طبقه و بلند می سازند. بر اساس آنچه در حدیث جبریل در فوق گذشت: «گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) دانایتر از سؤال کننده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقایش را بزاید، و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند.»

و از آن جمله خارج شدن سی دجال که همگی ادعای نبوت می کنند همانگونه که در حدیث ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» بخاری (3609). «قیامت بر پا نمی شود مگر اینکه دجالهای کذابی حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت می کنند، ظاهر شوند»

و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» سنن أبي داود (4252) «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می شوند و هر یک از آنان گمان می کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد.»

از آن جمله ظاهر شدن کوهی از طلا در فرات که مردم بخاطر آن با همدیگر می جنگند. ابوهیره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفَرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَقْتُلُ النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَلَّذِي أَنْجُو» مسلم (2894)، بخاری (7119) «قیامت بر پا نمی شود تا اینکه رود فرات کوهی از طلا را کشف (ظاهر) کند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه در صد آنان کشته می شوند و همه می گویند شاید من زنده بمانم» و این علامتی است که فاصله واقع شدن آن زیاد نیست. نشانه های بزرگ قیامت که تا هنوز نرسیده اند: علامت نشانه های بزرگ که تا هنوز نرسیده اند، عبارتند از:

علامت اول: خروج مهدی:

مفسرین می نویسند که مهدی مردی از اهل بیت است و در حالیکه زمین پر از ظلم و ستم است، از عدل و داد پر می نماید. اسمش موافق اسم پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. ابوداود و ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا» (سنن أبي داود 4 / 306 (4282) «دنیا به پایان نمی رسد تا اینکه مردی از اهل بیت که هم اسم من و اسم پدرش هم اسم پدر من است حکومت عرب را بدست گیرد و زمین را همانگونه که پر از ظلم و ستم شده پر از عدل و داد می کند.»

نشانه دوم: ظهور مسیح دجال:

مسیح دجال مردی از فرزندان آدم است که در آخر الزمان خارج می شود و به وسیله او بسیاری از مردم دچار فتنه میگردند. خداوند بر دست او بعضی از اعمال خارق العاده را جاری میسازد. ادعای خدایی میکند باطل او بر مؤمن اثر ندارد و داخل تمام شهرها جز مکه و مدینه می شود و با او آتش و بهشت است. آتش او بهشت، و بهشت او آتش است. احادیثی صحیح بر خروج او دلالت دارند. از آن جمله حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص است که مسلم در صحیحش از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که می فرماید: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي فَيَمُكُّثُ أَرْبَعِينَ لَا أَذْرِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا فَيُبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عَزْوَةٌ بِنُ مَسْعُودٍ فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ» مسلم (2940). «دجال در امت من خارج می شود و در زمین چهل میماند نمی دانم چهل روز یا چهل ماه، یا چهل سال پس خداوند عیسی بن مریم را میفرستد که او مانند عروه بن مسعود است او را می خواند و به هلاکت میرساند.»

و در صحیحین از عبدالله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردم بلند شد و خداوند را بر آنچه شایسته او بود حمد و ثنا گفت سپس دجال را ذکر نمود و فرمود: «إِنِّي أَنْذِرُكُمْوه وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمُهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ» بخاری (3057)، و صحیح مسلم (169)

«من شما را از او بر حذر مي دارم. و هيچ پيامبري نيامده مگر اينكه قوم اش را از او بر حذر داشته است. از آن جمله، نوح نيز قوم اش را بر حذر داشته است. اما من درباره او سخني مي گويم كه هيچ پيامبري براي قومش نگفته است. دجال، يك چشم و احوال است. ولي خداوند، چنين نيست».

علامت سوم: نزول عيسي؛ از آسمان به زمين:

او در زمين به عدالت حكم مي كند، صليب را مي شكند، خوك را مي كشد و كار دجال را تمام مي كند. همانگونه كه نصوص از كتاب و سنت بر آن دلالت دارند. الله تعالى در كتابش مي فرمايد: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» (سوره زخرف 61). «و همانا آن، نشانه اي براي رستاخيز است».

بيشتر مفسرين به اين آيه بر نزول عيسي استدلال مي كنند و اين روايت از ابن عباس نقل شده است. امام احمد در مسندش از ابن عباس (رض) در تفسير اين آيه روايت مي كند كه مي گويد: «هو خروج عيسي ابن مريم عليه السلام قبل يوم القيامة» (المسند: 1 / 318). «آن خروج عيسي بن مريم؛ قبل از روز قيامت است». همانگونه كه احاديث صحيح بر نزول عيسي؛ دلالت مي كنند. در صحيحين از ابو هريره روايت است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَكَمًا عَادِلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخَنَزِيرَ وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ وَيَفِيضُ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ وَحَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» بخاري (2222)، وصحيح مسلم (155) «قسم به ذاتي كه جان من در دست اوست، بزودي عيسي بن مريم نزول خواهد كرد. او حاكم عادل خواهد بود، صليب را خواهد شكست و خوك را از بين خواهد برد و جزيه را برمي دارد و (در زمان ايشان) ثروت و دارايي بحدي زياد مي شود كه كسي حاضر به پذيرفتن مال، نخواهد شد».

علامت و نشانه چهارم: خروج ياجوج و ماجوج:

ياجوج و ماجوج مخلوقات بسياري هستند كسي نمي تواند آنها را بكشد. گفته شده آنها از نواسه يافت كه از فرزندان نوح عليه السلام؛ است، مي باشند و كتاب و سنت بر خروج آنها دلالت دارد.

پروردگار با عظمت در آيات (96 و 97 سوره انبياء) مي فرمايد: «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ**وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا» «تا زماني كه ياجوج و ماجوج رها مي گردند و آنان از هر بلندي و ارتفاعي مي گذرند. (در اين هنگام) وعده راستين (روز قيامت) نزديك است پس ناگهان چشمان كفار خيره مي شوند (و از حركت باز مي ايستند)». شيخين از زينب بنت جحش روايت مي كنند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم روزي با حالت هراسان بر او داخل شد و فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ فَتَحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَقَ بِأَصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا».. بخاري (3346)، و صحيح مسلم (2880). «لا اله الا الله» واي بر عرب از شري كه امروز نزديك شد. امروز سد ياجوج و ماجوج اينطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه كرد) باز شد».

نشانه پنجم: انهدام كعبه و ربودن زيور آلات آن:

محدثين در مورد، انهدام كعبه و دزدیدن زيور آلات آن كه از علامه بزرگ قيامت است مي نويسند كه: مردمي داراي ساق پاهاي كوچك و دراز از حبشه كعبه را ويران و زيور

آلات آن را با خود مي برد. در حديثي، شيخين از ابوهريره روايت ميکنند که پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «يَخْرَبُ الْكَعْبَةُ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ» بخاري (1591)، و صحيح مسلم (2909).

«مردي داراي ساق پاي کوچک و باريک از حبشه کعبه را خراب ميکند» و امام احمد با سند صحيح از عبدالله بن عمرو روايت مي کند که او از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيد که فرمود: «يَخْرَبُ الْكَعْبَةُ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ وَيَسْلُبُهَا حُلِيَّتَهَا وَيَجَرِّدُهَا مِنْ كِسْوَتِهَا وَلَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَصِيلَعُ أُفِيدَعُ يَضْرِبُ عَلَيْهَا بِمِسْحَاتِهِ وَمَعُولِهِ» المسند: 2 / 220.

«مردي داراي ساق پاي باريک و کوچک از حبشه کعبه را خراب ميکند و کسوت و زينت آلات را از آن جدا مي سازد مثل اينکه اکنون من او را مي بينم با سري طاس و مفاصل کج با بيل و کلنگش به کعبه مي کوبد».

علامت ششم: دخان:

علامت ششم عبارت از دود بزرگي است که از آسمان جاري مي شود و مردم را مي پوشاند و آنها را در برمي گيريد: قرآن عظيم الشان مي فرمايد: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره دخان 10-11)

«منتظر باش تا روزي آسمان دودي واضح و آشکار ظاهر کند و همه مردم را در بر گيرد اين عذاب دردناکي است».

همچنان در حديثي از حذيفه بن اسيد روايت است که: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالْجَالَ وَالْدَّابَّةَ» مسلم (2901). «قيامت برپا نمي گردد تا ده نشانه آن نيابد که دخان، دجال و دابه را ذکر نمود».

نشانه هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمين به سوي آسمان:

نشانه هفتم از نشانه هاي بزرگ قيام بلند شدن حروف قرآن از زمين به سوي آسمان است. از قرآن عظيم الشان، آيه ها و سوره هاي که در مصاحف تحريرگرديده است و يا در قلب انسان است باقي نمي ماند. و دليل بر آن حديث حذيفه است که از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي کند که فرمود: «يَذْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَذْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ حَتَّى لَا يَذْرِيَ مَا صِيَامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نُسُكٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَلَيْسَرِي عَلَي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ...» (سنن ابن ماجه 2 / 1344) «اسلام همانند نقش و نگار لباس پاک مي شود تا آنجا که کسي روزه، نماز، قرباني و زکات را نمي داد. و بر کتاب خداوند عزوجل در شبي مي گذرد در حالیکه در زمين از آن آيه اي باقي نمانده است».

نشانه هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب:

در مورد طلوع نمودن آفتاب از مغرب قرآن عظيم الشان مي فرمايد: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (سوره انعام 158) «روزي که بعضي از آيات پروردگارت بيايند کسي که قبلاً ايمان نياورده يا در ايمان خویش عمل خيري را کسب نکرده ايمان آوردنش براي او هيچ نفعي ندارد»

تعدادي از مفسرين بر اين رأي هستند که منظور از بعضي آيات پروردگار، طلوع نمودن آفتاب از مغرب آن است.

طبري بعد از ذکر سخنان مفسرين در باره اين آيه مي گويد: (وأولي الأقوال بالصواب في ذلك ما تظاهرت به الأخبار عن رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أنه قال ذلك حين تطلع الشمس من مغربها) «اولي ترين سخنان به صواب و درستي در اين باره اخباري است

که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره طلوع نمودن آفتاب از مغرب می باشد.»
(تفسیر ابن جریر جلد 8 / 97)

شیخین از ابوهریره روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَأَاهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ فَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» بخاری (4636)، و مسلم (157). «قیامت بر پا نمی گردد تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع می کند پس هنگامی که مردم آن را دیدند همگی ایمان می آورند در آن هنگام کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمان خویش عمل نیکویی را کسب ننموده ایمانش برای او سودمند نمی باشد.»

نشانه نهم: خروج دابه:

و آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشمالو (دارای موهای زیاد در صورت و بدن) می باشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند. الله تعالی می فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (سوره نمل 82)

«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می رسد. دابه را از زمین برای مردم بیرون می آوریم که با ایشان سخن می گوید. براستی مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند». ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالْدَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» مسلم (158). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خود خیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

1 - طلوع نمودن آفتاب از مغرب

2 - ظهور دجال

3 - «خروج دابه الارض».

امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسْمُ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطِئِينَ» (المسند: 5 / 268)

«دابه الارض خارج می شود و بر بینی مردم نشانه می گذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد می شود. که یک نفر شتری را می خرد به او می گویند این شتر را از چه کسی خریده ای او در جواب می گوید: از یکی از نشانه دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ:

این آتش از عدن (بندری در یمن است) خارج می شود و مردم را به سوی محل تجمع شان می راند. و این آخرین نشانه بزرگ قیامت است. و دلیل بر این نشانه حدیث حذیفه بن اسید است که قبلاً گذشت و مسلم آن را بیان کرده که در آن پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَأَخْرَجَ ذَلِكَ نَارًا تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ» مسلم

(2901). «و آخر آن آتشي است که از يمن خارج مي شود و مردم را به سوي مکان قیامت فراري مي دهد» و در روايتي از حديث حذيفه آمده: «وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قُعْرَةِ عَدْنٍ تَرْحَلُ النَّاسَ» «و آتشي از عمق عدن خارج مي شود که مردم را کوچ مي دهد».

این نشانه ها بزرگترین نشانه هاي قیامت بودند که قبل از برپايي آن واقع مي گردند هنگامی که این نشانه ها آمدند قیامت به اذن الله تعالی برپا مي گردد و روايت شده که این نشانه ها به دنبال هم همانند مهره هاي ستون فقرات پشت سرهم مي آیند هنگامی که یکی از آنها آشکار شود به دنبال آن دیگری مي آید.

طبراني در اوسط از ابوهريره از پیامبر صلي الله عليه وسلم روايت مي کند که فرمودند:

«خروج الآيات بعضها علي إثر بعض، يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام» (المعجم

الوسيط: 5 / 148، (4283))

حکمت پنهان داشتن تاريخ دقيق قیامت:

بسياري اوقات انسان از خود مي پرسد که علت نامشخص بودن زمان وقوع قیامت در چیست و چه حکمت در آن نهفته است که تاريخي آن براي ما انسانها نا مشخص است. مفسرين در جواب این پرسش فرموده اند که: پنهان ماندن تاريخ دقيق فرا رسيدن قیامت تعلق اساسي به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاريخ دقيق وقوع قیامت پنهان است، معامله ي بسيار مهمي که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمي داند که چه لحظه اي به سراغ او مي آید و او را احاطه مي کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه مي دارد.

صاحب کتاب «في ظلال القرآن» در اين باره مي گويد: مجهول در زندگي بشر در ساختار رواني او يک عنصر و عامل اساسي است، لذا لازم است که انسان ها در زندگي خود مجهولي که در انتظار آن بنشينند، داشته باشند و اگر هر چيز براي بشر پيدا مي بود و حال آنکه او داراي چنين فطرتي است. نشاط، شادابي و سعي و تلاش او متوقف مي شد و زندگي دچار رکود و انجماد ميگرديد.

آري انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت مي کنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشياري لازم استفاده مي کنند، اميد را مي بينند، در بوته تجربه قرار مي گيرند، مي آموزند، پنهانيهاي توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف مي کنند. گره دادن دل ها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سر کشي و طغيان محافظت مي کند. آنها نمي دانند که قیامت در چه روزي و در چه تاريخي به وقوع مي پيوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن مي نشينند، همواره براي آن آماده مي شوند، البته مجهول بودن قیامت اين گونه ثمرات مثبت را در حق کساني به ارمغان مي آورد که داراي فطرت سالم و مستقيم باشند، اما کساني که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعيت مي کنند، موجب غفلت و ناداني مي شوند و در نهايت به اقيانوس نابودي سقوط مي کنند. (روز قیامت در تفسير في ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

حکم پيشگوي در مورد وقوع قیامت:

مردم درباره زمان فرا رسيدن قیامت به کثرت سوال مي کردند و اغلب از شخص رسول الله صلي الله عليه وسلم مي پرسيدند. پاسخ اين سوال از جانب خداوند متعال چنين آمده که: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (سوره الأحزاب: 63) (اي پيغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسيدن قیامت مي پرسند،

بگو: آگاهی از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطلع نیست). (تو چه می دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا * إِلَيَّ رَبِّكُ مُنْتَهَاهَا»

(النازعات: 42 - 44) (از تو در باره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟ تو را چه آگاهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی دانی) آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو). خداوند این علم را به هیچ فرشته مقرب یا نبی مرسل نداده است، به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوال جبرئیل مبنی بر تاریخ وقوع قیامت فرمود: در این مورد مسئول از سائل آگاه تر نیست.

بنا براین هر گونه بحث و گفتگو در این خصوص و هر سخنی دایر بر اینکه قیامت در فلان سال به وقوع می پیوندد، نوعی دروغ پردازی بر خداوند متعال است و کسانی که در این زمینه به نظریه پردازی و مباحثه می پردازند، در واقع با منهج قرآنی و منش نبوی که مردم را به ترک اینگونه مطالب هدایت می کنند، مخالفت می ورزند و خدا و پیامبر با ایمان و عمل صالح انسان را برای آمادگی به چنین روزی فقط دعوت می کنند و بس. کسانی که در این زمینه سخن می گویند، فکر می کنند می توانند آنچه را که رسول الله صلی الله علیه وسلم و جبرئیل ندانسته اند، درک کنند! برای کسانی که قلب سلیم دارند و حرف های خداوند را گوش می کنند، باید از این سخن عبرت بیاموزند و از سخن گفتن در زمینه تعیین تاریخ وقوع قیامت دست بردارند و ما هم از سر خیر خواهی و نصیحت خطاب به آنها می گوئیم: باید به اندازه پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب و بزرگان دین در این مورد بحث و گفتگو کنیم، اگر در شناختن تاریخ وقوع قیامت نفع و سودی برای بشر وجود می داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه می ساخت، اما خداوند این علم را به خاطر مصلحتی که در نظر دارد، از بشر پنهان کرده است.

باید دنباله روان به پیشینیان اقتدا کنند و از حال و وضعیت آنها عبرت بگیرند، بعضی از گذشتگان در این زمینه بحث نموده اند و برای وقوع قیامت مدت یا علامات قریب الوقوعی را بیان کرده اند، اما اجل مشخص شده فرا رسیده، ولی هیچگونه حادثه ای به وقوع نپیوسته است، از جمله این آقایان علامه طبری است، خداوند ایشان را بیامرزد. علامه طبری از برخی نصوص چنین برداشت نموده است که دنیا بعد از پانصد سال از بعثت نبوی پایان می پذیرد. (مقدمه ابن خلدون، صفحه: 59).

و اینک حدود هزار و اندی سال از ضرب الاجل طبری می گذرد ولی هنوز موعد او تحقق نیافته است.

از جمله دیگر این افراد علامه سیوطی است: او کتاب خویش بنام «الکشف» می گوید: قیامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا می شود و اینک چند سال از موعدی که مشخص کرده است، می گذرد ولی قیامت برپا نشده است حتی بسیاری از علامات آن نیز تحقق نیافته است. لوامع انوار البهیة: (66/2).

سهیلی حروف مقطعه در اوائل سور را با حذف مکررات جمع کرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلی را از چند صد سال پیش نسبت به وقوع قیامت مشخص کرده است. (مقدمه ابن خلدون: 591).

بسیاری از فرزندان آدم در این خصوص نظر داده و بدون دلیل به بی‌راهه رفته‌اند، همه دیدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقیقتی در درون خود ندارند. آخرین اطلاعی که در این باره دارم از این قرار است که شخصی به نام دکتر بهائی با استفاده از آمار و ارقام ریاضی برگرفته از حروف مقطعات در اوایل سور، می‌گوید: قیامت در سال 1710 هجری بر پا می‌شود. اما برای بی‌اساس بودن این نظریه باید بگویم که خطا و اشتباه این گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همین روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بیان علامت و مدت تعیین شده اختلاف دارند، بنا بر این هر حسابی بر همان معیار اشتباه باشد در نهایت غلط از آب در می‌آید.

علامه شیخ الاسلام ابن تیمیه کسانی را که درباره تاریخ وقوع قیامت اظهار نظر کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و می‌فرماید: کلیه کسانی که درباره تاریخ وقوع قیامت سخن گفته‌اند، مانند کسی که کتابی بنام «**الدر المنظم في معرفة الاعظم**» نگاشته است و با بیان ده دلیل به تاریخ دقیق برپایی قیامت اشاره نموده است یا کسانی که بر اساس حروف مقطعات و حساب اجدد، سخن گفته‌اند یا کسی که درباره «**عناء مغرب**» سخن بر لب آورده است، همه اینها و امثالشان هرچند که نزد پیروان شان ارزش و اعتباری دارند، اما اغلب آنها کاذب و بدور از صداقت هستند و به دلایل متعددی برای آنها ثابت شده است که آنها بدون علم سخن گفته و می‌گویند، هرچند مدعی کشف و شناخت اسرار و رموز بوده‌اند. گفتیم اغلب، زیرا بعضی از آنان اشتباهات وارد این بحث شده‌اند و قصد تضلیل و گمراهی دیگران را نداشته‌اند. مانند: طبری و سیوطی.

خداوند می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**» (سوره الأعراف: 33) (بگو: خداوند حرام کرده است کارهای ناهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حَقانیت آن خبر در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید) قطعاً ادعای شناخت تاریخ وقوع قیامت ادعای بدون علم است. مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام: (342/4).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التكاثر

جزء - (30)

سورة التكاثر در «مکه» نازل شده است.

وجه تسمیه و یا نام گزارى سوره:

سوره «تكاثر» به دلیلی به این نام مسمی گردیده است که پروردگار با عظمت ما در اول سوره میفرماید: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت. بناً میگویم که نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده است. «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» و بنام «تكاثر» مشهور گشته است. شروع این سوره با عتاب و سرزنش است و دارای آیات تنبیه است برای کسانی که مشغول دنیا هستند.

پیوند و ارتباط سوره التكاثر با سوره القارعه:

سوره‌ی قارعه از برخی سختیهای قیامت و مکافات نیکان و مجازات بدکاران، خبر داده است و سوره تکاثر، دلیل گرفتاری دوزخیان را بیان می کند که: به خاطر عشق و سرگرمی به ثروت دنیا و فرزند و خدم، لشکر. خدمتکاران و اطرافیان و دلبستگی به مقام و آلودگی به گناه، از دین خدا غافل گشته‌اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکاثر:

قبل از همه باید گفت که سوره تکاثر پس از سوره‌ی کوثر نازل شده. و این سوره دارای (1) رکوع، و (8) هشت ایت، (68) شصت و هشت کلمه، و (123) یکصد و بیست و سه حرف، و (69) شصت و نه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره‌الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

زمان نزول سوره تکاثر:

ابوحنان و شوکانی می فرمایند که این سوره نزد تمام مفسران مکی است. امام سیوطی هم گفته که مشهورترین قول همین است که این سوره مکی است، اما روایت هایی هم وجود دارد که بر اساس آن ها این سوره را مدنی هم دانسته اند. آن روایت ها عبارتند از: ابن ابی حاتم از ابو بریده (رض) روایتی نقل کرده که در آن آمده است که این سوره درباره ی دو قبیلۀ بنی حارثه و بنی الحر انصار نازل شد. این دو قبیلۀ نخست در برابر یک دیگر به آدم های زنده ی خود نازیدند، سپس به گورستان رفتند و مردگان خود را به برخ یکدیگر کشیدند و به آنان نازیدند. به دنبال آن بود که این ارشاد الهی نازل شد که: «الهلکم التکاثر» اما روشی که صحابه و تابعان درباره ی بیان شأن نزول ها داشته اند، اگر آن را مدنظر داشته باشیم، این روایت را نمی توان دلیل این امر دانست که سوره ی تکاثر در همان زمان نازل شده باشد، بلکه منظور از آن این است که مضمون این سوره کاری را که آن دو قبیلۀ کرده بودند نیز در بر می گیرد.

امام بخاری و ابن جریر این گفته ی ابی بن کعب (رض) را نقل کرده اند که ما این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را که: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیا ثالثاً ولا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب. اگر آدمیزاد دو وادی مملوء از مال و دارایی داشته باشد، به دنبال وادی سوم خواهد بود و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک سیر نمی کند.

از قرآن می پنداشتیم، تا آن که اَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ نازل شد.» این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن سوره ی تکاثر قرار داده اند که اُبی در مدینه مسلمان شده بود. اما از این بیان اُبی روشن نمی شود که صحابه این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را به چه معنا از قرآن می پنداشتند. اگر منظور آن این باشد که آن را آیه ای از قرآن می پنداشتند، که این مطلب پذیرفتنی نیست، چراکه اکثریت عظیم صحابه کسانی بودند که از تک تک حروف و کلمات قرآن آگاه بودند، آنان چگونه ممکن بود که دچار این سوء فهم شوند که این حدیث آیه ای از قرآن است. اما اگر از قرآن بودن را به معنای برگرفته شده از قرآن بگیریم، معنای این روایت این هم می تواند باشد که چون کسانی که در مدینه مسلمان شده بودند برای اولین بار این سوره را از زبان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، آن را سوره ای تازه نازل شده پنداشتند و سپس ارشاد فوق الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را برگرفته از همین سوره گمان کردند.

ابن جریر، ترمذی، ابن المنذر و محدثان دیگر این گفته را از علی (رض) نقل کرده اند که: ما درباره ی عذاب قبر همواره در شک و تردید بودیم تا آن که «اَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ» نازل شد. « این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن این سوره قرار داده اند که از عذاب قبر در مدینه سخن به میان آمده بود و در مکه ذکری از آن نشده بود. اما این مطلب غلط است. در سوره های مکی قرآن در جاهای زیادی عذاب قبر با چنان صراحتی ذکر شده است که جایی برای شک و تردید باقی نمی گذارد. به طور مثال ملاحظه شود، سوره ی انعام، آیه ی 93، سوره نحل، آیه ی 28، سوره ی مؤمنون، آیه های 99-100، غافر، آیه های 45-46. تمام این ها سوره های مکی ای هستند؛ از این رو اگر از ارشاد علی (رض) چیزی ثابت می شود این است که سوره ی تکاثر پیش از سوره های مکی ای که ذکر شدند نازل شده بود و نزول آن شک و تردیدهای صحابه را در باره ی عذاب قبر برطرف کرده بود.

به همین دلیل است که با وجود این روایت ها، اکثریت عظیم مفسران بر مکی بودن آن متفق اند. نزد ما این سوره نه تنها مکی است، بلکه مضمون و لحن بیان آن گویای آن است که این از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین مکی است. (بنقل از تفهیم القرآن).

محور سوره تکاثر:

محور سوره ی تکاثر بیان سرانجام ناگوار دنیاپرستی و دنیاپرستان می باشد و اینکه زیادت طلبی انسان ها تا لحظه ی مرگ ادامه دارد. نام سوره تکاثر است از باب تفاعل، به معنی زیادت طلبی، کثرت طلبی و فزون طلبی می باشد، زیرا تکاثر از ماده ی کثرت گرفته شده و کثرت در سه معنی به کار رفته است: معنی اول اینکه انسان فطرتاً طوری آفریده شده که برای کسب و تکثیر ثروت تلاش می کند، چون از باب تفاعل است و مشارکت دو یا چند نفر را در انجام کاری می رساند. معنی سوم فخر فروشی است که در قبال این تحصیل و تکثیر ثروت به یکدیگر فخر می فروشند و بسیاری از افراد جامعه ی ما علی الخصوص خانواده های اشرافی و به خصوص زنان را تحت تأثیر قرار داده است. تعبیر قرآن در آیه ی 57 سوره ی حدید جالب توجه است، آنجا که می فرماید: «أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَكُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ۚ» (الحديد: 20) «بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و سرگرمی و زیور، و

فخر فروشی در برابر یکدیگر و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ [این زندگی]، همچون بارانی است که گیاهان [روییده از] آن، کشاورزان را به شگفت می آورد؛ سپس [این گیاه شاداب] پژمرده شود؛ آنگاه می بینی که زرد می شود و سپس خاشاک می گردد؛ و در آخرت، [نصیب منافقان و کافران] عذابی شدید است؛ و [نصیب مؤمنان] آمرزش و رضایت الهی است. [در هر حال] زندگی دنیا چیزی جز [لذت و] برخورداری فانی [فریبنده] نیست».

فضیلت سوره تکاثر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به صحابه فرمود: آیا یکی از شما نمی تواند هر روز هزار آیه از قرآن را بخواند، صحابه کرام عرض کردند چه کسی می تواند هر روز هزار آیه تلاوت کند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا یکی از شما نمی تواند سوره «الْهَاقُمُ التَّكَاثُرُ» را بخواند، مقصد این که خواندن «الْهَاقُمُ التَّكَاثُرُ» در هر روز برابر با خواندن هزار آیه می باشد (مظہری به حواله ی حاکم و بیہقی عن ابن عمر).

ترجمه و تفسیر سوره التكاثر

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

ترجمه مؤجز:

«أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» ﴿١﴾ (افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از الله غافل نموده) است.

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ﴿٢﴾ (تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید!)

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ (چنین نیست که میپندارید، (بلی) بزودی خواهید دانست!)
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ (باز چنان نیست که شما می پندارید بزودی خواهید دانست!)
كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ (چنان نیست که شما خیال میکنید اگر شما علم الیقین(به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد!)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ (قطعاً شما جهنم را خواهید دید!)
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ (سپس (با ورود در آن) آن را به چشم الیقین خواهید دید.)
ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾ (سپس در آن روز(همه شما) از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!)

توضیح مختصر در باره سوره:

خداوند متعال به لطف و رحمت خود در دعوت انسان به سوی بندگی خود ابتدا او را از خواب غفلت بیدار می کند و او را چنین خطاب قرار می دهد که: ای انسان! چنین تصور مکن که وضعیت موجود و این زندگی دنیایی که به آن عادت کرده ای تا ابد این گونه خواهد بود و تغییر و تحولی نخواهد یافت. ای انسان! این را بدان که ناگهان تغییری روی می دهد که تماماً این جهان را بر هم می زند.

لازم به ذکر است که انسان طبیعتاً وقتی با چیزی خو گرفت چنان تصور میکند که هرگز از آن جدا نمی شود و آن چیز هرگز از بین نمی رود. انسانی که به دنیا و مال و ثروت و نعمت و امکاناتش دل خوش میکند و به آنها خو گرفته است کم کم فراموش می کند که روزی خواهد آمد و هرآنچه دارد تمام می شود و از بین می رود.

این جاست که باید از خواب غفلت بیدار شود و به خود بیاید که چنین تصویری درست نیست. این وضعیت و زندگی روزی از بین می رود. این جهان روزی تغییر خواهد کرد. وضعیت دیگر و جهانی دیگر به وجود خواهد آمد که هیچ شباهتی با این دنیا ندارد. در همین راستا بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به این تغییر و دگرگونی اشاره می کنند و از به وجود آمدن وضعیت دیگری خبر می دهند، وضعیتی که در آن انسان بعد از مردن دوباره زنده می شود و در دادگاه و محکمه پروردگار حاضر میشود تا محاکمه شود.

برای نمونه در سوره «تكاثر» کسانی را خطاب قرار می دهد که از قیامت و انجام وظیفه و مسئولیت خود غافل هستند و به امکانات و نعمت های دنیایی به عنوان هدف نگاه می کنند و از یاد برده اند که این نعمت ها وسیله ای هستند برای شناخت الله و راه او و انتخاب آن، و این را فراموش کرده اند که روزی خواهد آمد که در آن به دادگاه الله احضار می شوند و از آنها این گونه سؤال خواهد شد که: «از امکانات و نعمت های خداوند چگونه استفاده کردید؟» آنها را این چنین خطاب قرار می دهند که:

«**أَلْهَمَ التَّكَاثُرَ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**» ای انسان های غافل! ای آنان که چنان سرگرم و مشغول به دست آوردن مقام و موقعیت دنیایی شده اید و در این راه باهم مسابقه می دهید که مسئولیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید. آیا نمی دانید و فراموش کرده اید که هرکس امکانات و نعمت بیشتری داشته باشد مسئولیتش نیز بیشتر خواهد بود؟! دنبال کردن مقام و موقعیت و ثروت شما را چنان به حد سرگرم کرده است که از مسئولیتی که دارید و سرانجامی که منتظرتان است غافل شده اید و هم چنان در این حالت هستید تا این که مرگ شما را دریابد. شما به خود نمی آیید و از غفلت بیدار نمی شوید تا زمانی که گورهایتان را دیدار کنید (زمان به زمان مرگ تان فرا رسد و آنگاه که در جایگاه ابدی قرار بگیرید).

ای انسان های غافل! ای آنان که هم و غمتان کسب مال و ثروت بیشتر و دست یافتن به مقام و موقعیت بالاتر است! چرا مسئولیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید و زندگی را این گونه سپری می کنید و تا زمانی که در جایگاه ابدی قرار بگیرید به خود نمی آیید؟! ای انسان های غافل!

«**كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4)**» خداوند با این خطاب آنان را سرزنش و توبیخ می کند و می فرماید: نه، نه، این کار را نکنید. بس است، این کار را نکنید. غفلت بس است. خود را به کسب مال مشغول نکنید و تلاش و فعالیت تان مسابقه در کسب مال و موقعیت بیشتر نباشد زیرا طولی نخواهد کشید که به واقعیت پی خواهید برد و خواهید فهمید که چه خبر است و چه روی خواهد داد.

(کلا) نه، نه، از خواب غفلت بیدار شوید و دست از این مسابقه بکشید:

«**لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (5)**» اگر می دانستید و اگر بدانید چه سرانجامی در پیش دارید هرگز این کار را نمی کردید. چرا غافلید؟ چرا در این فکر نیستید که روزی خواهد آمد و از شما در مورد اعمالتان سؤال خواهد شد؟! چرا به خود نمی آیید و همیشه در فکر جمع آوری مال دنیایی هستید؟! این را بدانید که:

«**لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (6)**» قسم به الله آن آتش سوزنده ی شعله ور را خواهید دید.

ابتدا از دور آن را می بینید و بعد:

«**ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (7)**» به آن نزدیک می شوید و به گونه ای آن را مشاهده می کنید که جایی هیچ شک و تردیدی نمی ماند. با چشم یقین آن را می بینید و به وضوح می فهمید که آن آتش، آتش جهنم است و برای افرادی همچون شما آماده شده است و راه نجات و چاره ای نیست. این را بدانید که در آن روز در باره همه نعمتهایی که به شما بخشیده شده مورد سؤال قرار خواهید گرفت:

«ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۸) در چنین روزی از آن همه نعمت و امکانات که در اختیار تان قرار داده شده سؤال خواهد شد. از شما پرسیده می شود: چگونه از آن نعمتها استفاده کردید؟

تفسیر سوره

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره در باره: تفاخر به ثروت دنیا و سؤال از کردار انسانی بحث بعمل آمده است.

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» (1):

«تفاخر و افزون طلبی به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با یک دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. ابن عباس و حسن بصری در تفسیر آیه: «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» می نویسند که: «تکاثُر» از کثرت مشتق شده، و به معنای جمع اوری مال و ثروت است.

در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» را خواند و فرمود: هدف از آن، این است که مال از راه نامشروع به دست آورد، و فرایضی که از جانب الله بر مال عاید می گردد، آنها را تادیبه نمایی. (تفسیر قرطبی)

«التَّكَاثُرُ»: «تفاخر و مباحات به داشتن فزونی نعمت دنیا.»

- 1 - رقابت و چشم و هم چشمی دو گروه یا دو نفر.
- 2 - طمع و زیاده خواهی شخصی در امور دنیوی بدون استفاده برای خود.
- 3 - فخر فروشی با زبان به اصل و نسب و ریشه و طایفه (قولی).

این خطاب الله متعال در رابطه با کسانی است که به جمع و تکثیر مال و دارایی مشغول هستند تا با آن بر دیگران تفاخر و مباحات کنند، چنین امری انسان را از اطاعت و بندگی باز می دارد و بدون اینکه خیری برای سرای دیگر داشته باشد مرگ به سراغش خواهد آمد. رقابت باید در ایمان و عمل صالح باشد؛ و این رقابت باید برای رسیدن به نعمت های اخروی که ابدی است باشد؛ نه در امور گذرا و موقت دنیوی. «الْهَآكُمُ»:

باید گفت که کلمه «الهاکم» از لُهو برگرفته شده است که در اصل معنای غفلت را می رساند. اما در زبان عربی این کلمه بر هر مشغولیتی اطلاق می شود که علاقه ی انسان به آن به قدری افزایش پیدا کند که او با تمام وجود در آن فرو رود و از چیزهای مهم دیگر غافل شود.

هنگامی که کلمه «الهاکم» از این ریشه به کار برده شود، معنایش این خواهد بود که لُهو شما را چنان به خود مشغول داشته است که به فکر چیز دیگری، که از آن بسیار مهم تر است، نیستید. شیفته ی همان هستید و همیشه در فکر و اندیشه ی همان هستید و این دلبستگی و غرقه شدن شما را به طور کامل غافل کرده است.

راغب اصفهانی در باره «لُهو» فرموده است: «لُهو» آنست که انسان را از کاری که مفید و اهم است مشغول کند. الهاء به معنی مشغول کردن می باشد.

«التَّكَاثُرُ»: تکاثر هم از کثرت برگرفته شده و به سه معنا است: یکی آن که شخص برای به دست آوردن هر چه بیشتر کثرت تلاش کند. دوم آن که مردم تلاش کنند در به دست آوردن کثرت از یکدیگر پیشی بگیرند. سوم آن که مردم به این که نسبت به دیگران از کثرت بیشتری برخوردارند، فخر بفروشند. پس معنا و مفهوم الهاکم التکاثر این است که تکاثر شما را چنان به خود مشغول داشته که دلبستگی و شیفتگی به آن شما را از چیزهای مهم تر از آن غافل کرده است. (تفهیم القرآن)

«حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (2):

تا آنجا که به زیارت قبرها رفتید (قبور مردگان خویش را برشمردید و به آن افتخار کردید!) «تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با یک دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. «تا کارتان به گورستان رسید» یعنی: به فزون طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به قبرستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «یهرم ابن آدم، و یبقی معه اثنتان: الحرص والأمل: فرزند آدم پیر می شود اما دو چیز همراه وی باقی می ماند: حرص و آرزو های دور و دراز». باید دانست که در این هیچ جای شک نیست که: زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می باشد زیرا این کار به یاد آورنده مرگ و آخرت است از این رو علماء بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند اما در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه ای روی می داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (3):

«چنین نیست که می پندارید، (بلی) بزودی خواهید دانست [عاقبت این غفلت در اثر تفاخر به دنیا را]». این تنبیه و هشدار برای انسانها در مورد فزون طلبی آنهاست. یعنی ای انسانها! دست بردارید و از مشغول شدن به چیزی که سودی ندارد دوری جوید؛ چرا که در آینده و در محضر الله سرانجام نادانی و کوتاهی خود در عبادت و مشغول شدن به دنیای ناپایدار، و غافل شدن از سرای پایدار را خواهید دانست. یعنی به زودی برای تان آشکار خواهد شد که آخرت از دنیای زودگذر بهتر و ماندگارتر است.

«كَلَّا»: «هان، نباید چنین کاری انجام دهید، از این تفاخر و مباهاات بگذرید.» «سَوْفَ تَعْلَمُونَ»: «وقتی که وارد قبر شدید، آن وقت است که به خطا و اشتباه خود در این تکاثر و تفاخر پی خواهید برد.»

یعنی شما گرفتار این سوء فهم هستید که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت یعنی برخوردار بودن هر چه بیشتر از اسباب و امکانات زندگی دنیا و پیشی گرفتن از دیگران در آن، در حالی که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت به هیچ وجه این نیست. به زودی شما به فرجام بد این روش پی خواهید برد و شما خواهید دانست که در تمام عمرتان دچار چه اشتباه فاحشی بوده اید.

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (4):

باز چنان نیست که شما می پندارید: بزودی خواهید دانست! «باز هم نه چنین است، زوداست که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است. یعنی به زودی اختیار بدتان در تقدیم دنیا بر آخرت آشکار می شود و زشتی مصروف شدن به دنیا با اعراض از طاعت الهی برای تان واضح خواهد شد. یعنی وقتی مرگ دامن شما را گرفت و در گور دفن شدید و وحشت و سختی های آن را مشاهده کردید، عاقبت و سرانجام مباحثات و ورزیدن به کثرت مال را خواهید دانست. ابن عباس (رض) فرموده است: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی خواهید دانست که در قبر چه عذابی خواهید داشت، و «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی در آخرت که با عذاب روبرو شدید، خواهید فهمید که چه خبر است! (تفسیر قرطبی ۱۷۲/۲۰). «كَلَّا» «حَقًّا»: در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «كَلَّا- ثُمَّ كَلَّا- كَلَّا»

تکرار آیات در قرآن کریم مطابق با قول علما، بنابر دو دلیل صورت می پذیرد:

1 - تأکید بر اینکه چنین نکنید و مشغول دنیا نباشید (مواظب خودت باش هیچ کس به درد تو نمی خورد).

2 - دو آیه دارای دو معنی متفاوت است و آیهی دوم، معنی دیگری می دهد. آیه اول به دنیا و آیه دوم به آخرت اشاره دارد. «كَلَّا» در آیه اول یعنی در دنیا به خاطر گناهانی که انجام می دهی عتاب می شوی (اول با ناراحتی از گناه در دنیا عذاب می بینی) چون انجام گناه، خود باعث قلق و ناراحتی می شود. «كَلَّا»: در آیهی دوم به عذاب الهی در آخرت اشاره دارد و اینکه الله در روز قیامت و در زمین محشر، به وسیلهی عذاب قبر و ازدحام زمین محشر، حرارت آفتاب، ترس از جهنم و روی پل صراط به وسیلهی خار و خاشاک، قلاب و آتش جهنم، تو را عذاب می دهد.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (5):

چنان نیست که شما خیال میکنید: اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد)! «هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می روید، بی گمان این امر شما را از فزون طلبی و فخر فروشی باز می دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی گرداند. جواب (لو) که در آیه متبرکه محذوف است، بنابر بر علت است تا هراس بیشتری را ایجاد کند؛ یعنی اگر آن را می دانستید، افتخار و مباحثات به دنیا شما را از طاعت الله غافل نمی کرد، و نعمت های دنیا شما را فریب نمی داد و از اضطراب و وحشت آخرت غافل نمی شدید. همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر آنچه را که من می دانم، شما می دانستید، کم می خندید و زیاد گریه می کردید». (قسمتی از حدیثی است که بخاری آن را روایت کرده است). (بنقل از تفسیر صفوة التافسیر).

در التسهیل آمده است: جواب (لو) محذوف و تقدیر آن چنین است: اگر می دانستید، بس می کردید و خود را برای آخرت آماده می کردید. جواب (لو) به منظور ایجاد ترس و

هراس حذف شده است. تا شنونده هر چه را که بزرگتر به نظرش می‌رسد تقدیر کند. مانند آیهی «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ» (التسهيل ۲۱۶/۴).

«عِلْمُ الْيَقِينِ»: یعنی مطمئن که این اتفاق خواهد افتاد. «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»: «اگر به طور یقین سرانجام تفاخر و مباهات به کثرت دارایی‌تان را می‌دانستید.» حتی کمترین درجه‌ی علم را هم ندارید، یعنی علم الیقین را ندارید، اگر فقط علم الیقین را هم داشتید، کافی بود. علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، بر آن دلالت کند.

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (6):

«به یقین شما دوزخ را خواهید دید» مفسر آلوسی فرموده است: این، جواب قسمی مستتر است که وعید را بدان مؤکد و تهدید را بدان تشدید کرده است؛ یعنی قسم به پروردگار که آتش دوزخ را با چشمان‌تان مشاهده می‌کنید و آن را آشکار می‌بینید. آیا عمل نجات‌بخشی را انجام داده‌اید که شما را از دخول به دوزخ نجات دهد و دور سازد؟ «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (7):

(سپس) (با ورود در آن) آن را به عین الیقین خواهید دید. در البحر آمده است: خداوند متعال با آوردن «عَيْنَ الْيَقِينِ» این توهم را برطرف می‌کند که رؤیت در آیه‌ی قبلی به معنی مجازی آن به کار رفته است. (البحر ۵۰۸/۸). یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خود یقین است با چشمان‌تان می‌بینید. به قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است. ابن‌کثیر فرموده است: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» است.»

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامی که حضرت موسی علیه السلام بر کوه طور تشریف داشت، و پشت او قوم او به گوساله پرستی اقدام نمود، خداوند در آنجا به او اطلاع داد که قوم شما در چنین مصیبتی گرفتار شده است، او آنقدر تحت تاثیر قرار نگرفت که بعد از بر گشت و مشاهده قوم متاثر شد، و بی اختیار الواح تورات را به زمین گذاشت. (رواه احمد والطبرانی بسند صحیح)

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (8):

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌هایی که داشته‌اید با زپرسی خواهید شد! «باز البته در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر. «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ»: مؤکد به لام تأکید در ابتدا و نون ثقیله در انتها. تأکیدی است بر اینکه حتماً مورد سؤال واقع خواهید شد.

«يَوْمَئِذٍ»: «در آن روزی که دوزخ را به یقین می‌بینید.»

«عَنِ النَّعِيمِ»: «از آن نعمت‌هایی که برخوردار شدید و از آن لذت هم بردید؛ مانند صحت، فراغت، آسایش، خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و...»

روز قیامت از آن نعمت‌هایی که به شما داده شده پرسش و بازخواست خواهید شد که آیا حق الله را ادا کرده‌اید یا نه؟ با تن سالم عبادت الله کرده‌ای و با مال و ثروت، زکات و صدقه داده‌ای یا نه؟

پرسش از نعمت‌هایی که در دنیا به شما داده شده از قبیل: صحت، فراغت، آسایش، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و...؛ کسی که شکر آنها را به جای آورده باشد، نجات یافته و کسی که شکر آنها را به جای نیاورده باشد مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. پس باید نعمت‌های الله را در خدمت دین الله و طاعت و عبادت او گرفت؛ زیرا از ما در مورد آنها سؤال خواهد شد.

گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌ها را فرو گذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌ها را شکرگزارده است.

در حدیث شریف آمده است که عمر (رض) در مدینه از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی که از خانه‌ها و اموال مان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از سایه سار های منازل و درختان و دیگر سایه بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ میکنند و از آب خنک در روز گرم».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبہ و احمد از محمود بن لبید آمده است که فرمود: «چون سوره تکاثر نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اما این پرسش يك حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت» یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی برزه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمَلِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ: قَدَمَ هَايَ بَنَدِهِ فِي رَوْحِ قِيَامَتِهِ دَوْرَ نَمِي شُودُ تَا مِنْ أَجْلِ هَايَ خَوِيْشُ قَرَارِ نَگِیرِد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه

چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول الله صلی الله علیه وسلم به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول الله را دید، گفت: خوش آمدید! رسول الله از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول الله صلی الله علیه وسلم و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی‌تر از من ندارد. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرماي غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد.

سپس کارد را گرفت. رسول الله به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول الله خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت ها مورد پرسش قرار میگیرید».

فخر فروشی در اسلام:

به نظرم تفاخر به نسب از امور جاهلیت است. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این کارها بیزاری جسته است. ولی گفتار الله تعالی که میفرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (سوره زخرف: 32) (و بعضی را بر بعضی برتری دادیم).

منظور از آن امور دنیوی میباشد. چرا که الله تعالی می فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (31) أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيَا وَرَحْمَةً رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (32)» (سوره زخرف) (و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!» (31) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند): و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری میکنند بهتر است! (32)

این یکی فقیر و دیگری ثروتمند، یکی مریض و دیگری سالم، یکی قوی و دیگری ضعیف و ناتوان است... منظور از آیه این است.

اما فخر فروشی به نسب از ادعاهای جاهلیت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از انجام دهنده آن اظهار بیزاری نموده است.

الله تعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (13)» (حجرات) (ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را طایفه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید: (اینها ملاک امتیاز نیست،) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست: خداوند دانا و آگاه است! (13) منظور از آن شناختن یکدیگر است نه تفاخر و فخر فروشی.

فخر فروشی و مباهات:

یکی از رذایل اخلاقی و اوصاف بسیار زشت انسانی، فخر فروشی و مباهات است. مراد از فخر فروشی این است که انسان بخاطر کمال های موهوم یا واقعی که در خود احساس می کند به دیگران مباهات کند و بر آنها فخر نماید. فخر فروشی شعبه از تکبر یا نشأت گرفته از تکبر است. بنابر این تمام آیات و روایاتی که در مورد تکبر آمده است، فخر فروشی را نیز شامل می شود. البته ریشه فخر فروشی جهالت و نادانی است کما اینکه ریشه تکبر نیز همین است. زیرا انسان ای جاهل، نه کمالات را می شناسد و نه علت اصلی کمال را. به همین دلیل گاهی، معایب را کمال می پندارند و بر کمال موهوم افتخار می کنند. و یا کمالات موجود در خود را ساخته و پرداخته خود می دانند و سرمنشأ کمالات یعنی خدای متعال را فراموش میکنند، که هر دوی این خصوصیت جز از جهالت نیست.

به همین دلیل، حضرت علی رضی الله عنه میفرماید: «لَا حُمْقَ أَعْظَمَ مِنَ الْفَخْرِ» یعنی (حماقتی بزرگ تر از فخر فروشی به دیگران نیست).

معالجه فخر فروشی:

معالجه و در مان رذایل اخلاقی وقتی میسر است که مبتلا به آنها، واقعاً آن را رذيله بحساب آرد، و شخصاً در پی معالجه آن اقدام کند، در غیر اینصورت معالجه و تدایوی این مرض غیر ممکن خواهد بود، زیرا کسانی که به این مرض مبتلا شده اند، آنرا از جمله اخلاق حسنه بحساب آورده، و متوجه این نکته نیست که «أَكْبَرُ الْفَخْرِ أَلَا تَفَخَّرُ» است، باز داشتن آن از فخر فروشی ممکن نیست.

بنابر این علماء میفرمایند که اولین قدم معالجه، اینست که به شخص که به این مرض مبتلا شده است باید بفهماند که این خصلت از جمله رذایل اخلاقی بوده و باید در پی معالجه و درمان آن اقدام شود.

مرحله دوم در معالجه این مرض اینست که: عامل و علت فخر فروشی شخص مبتلا به مرض باید تشخیص داده شود.

این بدین معنی است شخصیکه فخر فروشی می کند، چه چیزی دارد که او را به این خصلت ناپسند مبتلا کرده است؟ آیا به آنچه در خود دارد مانند علم، جمال، قدرت، و یا ثروت مباهات میکند و یا آنچه در دیگران است مثل مباهات به حسب و نسب و فضیلت خویشان و اقربا.

اگر اولی باشد باید به او فهماند که در بخش مهمی از آنها که در اوست، ایشان هیچ نقشی ندارد مانند جمال و زیبایی که خدای متعال قدرت نمائی نموده است و وی در آن خصوص هیچ کاره است و ثانیاً همین جمال و زیبایی روزی متعفن گردیده و در نهایت تبدیل به خاک خواهد شد همان طوریکه قبلاً نطفه و آب گندیده بود. در بخش دیگر مانند

ثروت و قدرت نیز اولاً باید بداند که او حمال است و برای وراثت انبار می کند و دیگران خواهند خورد او حسابش را پس خواهد داد و این فخری ندارد و ثانیاً باید بداند که تمام اینها در مقابل قدرت خدای متعال هیچ است و قابل توجه نیست.

فخر فروشی از سبک سری و کوتاه بینی است. کسی که به کمترین داشته خود فخر می کند و دارای گران قیمت دیگران را نمی بیند، ضمن ابتلا به جهالت که فضیلت دیگران را نمی بیند، آستان ظرفیتش نیز پایین است که کمترین امتیاز ولو موهوم او را از خود بی خود می کند. چنین انسانی باید به وضع خود متأسف باشد که دیگران هفتاد شهر عشق را گشته ولی مهر سکوت بر لب زده اند ولی او اندر خم یک کوچه گم گردیده و قدمی به سوی منزل مقصود برنداشته و فضیلتی بدست نیاورده، صدایش که انکر الاصوات به تفاخر بلند است و مانند طبل توخالی، تولید صدا می کند.

علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟

موضوع علم الیقین که در (آیه 5 سوره تکاثر) ذکر شد: «كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم الیقین) یعنی اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سر نوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه میروید، بی گمان این امر شما را از فزون طلبی و فخر فروشی بازمی دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمیگرداند، و علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخواسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بر آن دلالت کند، و علم یقین آن نیست که اهل تصوف می پندارند که منزله است که یک شخص میتواند به آن نائل آید و بعد از آن تکالیف شرعی از او ساقط میشود زیرا میگویند خداوند متعال می فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (سوره الحجر: 99) (و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین مرگ تو فرارسد) و این در واقع تحریف معنای قرآن است، زیرا می گویند طبق این آیه، تکلیف فقط تا زمانی است که یک شخص به منزلت یقین نرسیده باشد، ولی به محض رسیدن به منزلت یقین، تکالیف شرعی از او ساقط میشود، ولی معنای حقیقی یقین در این آیه مرگ است، یعنی پروردگارت را برای همیشه تا آنگاه که زنده هستی عبادت کن، و این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمی توانستی به پهلو»، بنابراین این آیه دلیل بر عدم صحت قول اهل تصوف است که میگویند مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است که پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین میرسی عبادت کن، بنابراین وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسیدند، تکلیف از آنها ساقط میشود. شکی نیست که این رأی - چنانکه ابن کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه انبیاء و اصحابشان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند و انجام دادن خوبیها تا دم مرگ خویش نیز بوده اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال،

ایشان را از انجام تکالیف و عبادات شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

و در رد بر قول باطل آنها میتوان آیه دیگری را گواه گرفت که از زبان اهل دوزخ است که خداوند متعال در مورد آنها میفرماید: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوسُ * مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ»

(سوره المدثر: 39-74) (مگر اصحاب یمین (که) در بوستان هایی هستند (و) هم پرسي میکنند از مجرمان (که) چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ میگویند: از نماز گزاران نبودیم و بینوایان را هم طعام نمی دادیم پیوسته همراه یاهو گویان (اهل باطل) هم صدا میشدیم و روز جزا را دروغ می شمردیم تا آن که یقین به سراغمان آمد). که مراد از یقین در این آیه مرگ است.

در قرآن عظیم الشان سه جمله در مورد یقین آمده است: علم الیقین، حق الیقین، عین الیقین خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (سوره الواقعة: 95) «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (سوره التكاثر: 5) «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (سوره التكاثر: 7) و منظور از علم الیقین خبری است که متواتر توسط اشخاص امین و راستگو بیان شده باشد بطوریکه در صحت و یا وجود آن دیگر شکی نباشد، و عین الیقین وقتی است که خبری که شنیده است را مشاهده نماید، و حق الیقین وقتی است که آن خبر را معاینه و لمس میکند، بعنوان مثال، اگر اشخاص معتبر و راستگویی بگویند که عسل شیرین است، این بمثابة علم الیقین است که شخص باور میکند که چیزی بنام عسل وجود دارد که طعمش شیرین است، و وقتی که آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتی که آنرا بچشند به مرحله حق الیقین میرسند، بنابراین بهشتی که خداوند متعال بر زبان انبیاء برای مؤمنان بیان فرموده است علم الیقین است، زیرا باور دارند که در آخرت نعیم ابدی بنام بهشت وجود دارد، و وقتی که آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتی که وارد بهشت میشوند و از لذتهای بهشتی استفاده میکنند به مرحله حق الیقین میرسند زیرا به چیزی که از آن خبر داده شده بودند و سپس آنرا دیدند رسیدند و آنرا چشیدند.

حقوق مسلمان با برادر مسلمان

مسلمان نسبت به حقوق و وظایف، برادر مسلمانش ایمان دارد، خود را پای بند و ملزم به احترام و ادای حقوق برادر مسلمان می داند. مسلمان بر این باور است که ادای احترام و حقوق برادر مسلمان عبادت و نزدیکی به خدا است، مسلمان را با خدای سبحان نزدیک میکند، زیرا این حقوق و آداب را خداوند واجب کرده است، بنابراین باید بخاطر دستور خدا آنها را رعایت نمود.

این آداب و حقوق بشرح زیر هستند:

1 - موقع ملاقات با برادر مسلمان قبل از هر چیز به او سلام کند و بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله» و باو می صافحه کند. جواب سلام چنین داده شود. «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته»

زیرا خداوند میفرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَةٍ فَمِنْ بَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا» (النساء: 86).

«هرگاه به شما سلام گفته شد، در جواب آن کلماتی بهتر گفته شود یا بهمان اندازه اکتفا شود».

2 - وقتی برادر مسلمانی عطسه می زند «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» می گوید، در جواب عطسه او «**يَرْحَمُكَ اللَّهُ**» خداوند بر تو رحم کند، گفته شود و عطسه کننده، در جواب او بگوید: «**يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيَصْلِحْ بَالَكُمْ**» خداوند مرا و تو را مورد مغفرت قرار بدهد یا اینکه خداوند شما را اصلاح کرده، هدایتان کند.

3 - وقتی مسلمانی مریض شود، برادر مسلمان دیگر باید در حق او دعای صحت نموده و عیادتش کند، زیرا در حدیث صحیح آمده است: «هر مسلمان بر مسلمان دیگری پنج حق دارد: **1- جواب دادن سلام، 2- عیادت مریض، 3- تشیع جنازه، 4- پذیرفتن دعوت، 5- جواب گفتن به عطسه.** (متفق علیه).

4 - این حق مسلمان بر مسلمان است که به هنگام وفاتش در نماز جنازه و مراسم تکفین و تدفین او شریک شوند.

5 - هرگاه برادر مسلمان از برادر مسلمانانش در مورد مسئله ای مشورت کند و جویای خیر و صلاح شود، لازم است که راه خیر و صلاح به او گفته شود و دیدگاه های مفید برایش ارائه گردد، یعنی آنچه را شخص مورد مشوره برای خود مفید می داند، همان را به کسی که جویای مشوره است، ارائه دهد.

6 - هر آنچه را که مسلمان برای خود می پسندد، برای مسلمان دیگر نیز بیسندد و هر آنچه را که برای خود دوست ندارد، برای مسلمان دیگر نیز نداشته باشد. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ**» «مؤمن بودن بطور کامل و بمعنی واقعی کلمه منوط به این است که برای دیگران پسند کنید آنچه را که برای خودتان می پسندید، و دوست نداشته باشید برای دیگران آنچه را که برای خودتان دوست نمی پسندید». (متفق علیه).

7 - بر مسلمان واجب است که مسلمان دیگر را در موقع نیاز و ضرورت کمک کند و او را بی یار و مددگار نگذارد.

8 - مسلمان نباید مسلمان دیگری را اذیت و آزار برساند از تعرض به مال و حیثیت و آبروی مسلمان جداً خود داری کند، زیرا در حدیث آمده است: «**كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ**» «همه چیز مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است و محترم است - خونش، مالش، حیثیت و آبرویش». (مسلم). مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است.

9 - انسان مسلمان در برابر مسلمان باید فروتن باشد، و فخر فروشی نکند، جایز نیست که یک مسلمان، مسلمان دیگری را از جای مباحش که از پیش آنجا نشسته و اشغالش کرده است، بلند کند و خود در آنجا بنشیند. زیرا خداوند میفرماید: «**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**» (سوره لقمان: 18).

«چهره ات را برای مردم عبوس نکن، روی زمین با فخر و غرور راه نرو، خداوند هیچ متکبر و فخر فروش را دوست ندارد».

10 - براي هيچ مسلماني شرعاً جايز نيست كه با برادر مسلمان بيش از سه روز قطع رابطه كند.

11 - از مسلمان غيبت و بدگوئي نشود و هيچ مسلمان، مسلمان ديگري را تحقير نكند، مورد استهزاء قرار ندهد، عيب جوئي نكند، با نام و القاب بد كسي را ياد نكند و سخن چيني نكند. زيرا خداوند مي‌فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات: 12). «اي مؤمنان، از بسياري بدگماني‌ها بپرهيزيد. همانا بعضي گمان ها، گناه اند، تجسس، غيبت و بدگوئي نكنيد، آيا مي‌پسنديد كه گوشت برادر مرده خود را بخوريد، كه چنين چيزي را نمي‌پسنديد».

و مي‌فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (سوره حجرات: 11).

«اي مؤمنان هيچ قومي، قوم ديگري را مورد استهزاء و مسخره قرار ندهد. ممكن است آنان بهتر باشند، زنان نيز زنان ديگر را استهزاء نكنند. چه بسا زنان مورد مسخره از مسخره كنندگان بهتر باشند، يكديگر را تحقير نكنيد و با القاب ناشايسته يكديگر را ياد نكنيد، چسپاندن نام‌هاي نامطلوب و برچسب‌ها با شأن مسلماني شما هماهنگي ندارد. هر كس بعد از اين گناهان توبه نكند، آنان از ستمكاران اند».

12 - براي هيچ مسلماني مجاز نيست كه به ناحق از مسلماني ديگر بدگوئي كند. خواه مرده باشد يا زنده.

13 - براي مسلمان مجاز نيست كه نسبت به مسلمان ديگر، در دل حسد، بغض، و بدگماني داشته و از او تجسس كند. زيرا رسول اكرم صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد: با همدیگر حسد، رنجش و بغض نكنيد و از همدیگر روگردان نباشيد و در معاملات يكدیگر مداخله نكنيد، اي بندگان الله! برادروار زندگي كنيد. (مسلم).

14 - براي مسلمان مجاز نيست كه درباره مسلماني ديگر نيرنگ و فريبكاري كند و در صدد گول زدن او باشد، زيرا رسول اكرم صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد: «هر كس عليه مسلماني اسلحه بكشد و هر كس در پي فريب و خدعه مسلمانان باشد، از گروه ما مسلمانان نيست» (مسلم).

15 - انسان مسلمان در برابر عهد و پيمان خود وفادار است. زيرا خداوند مي‌فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: 1). «اي مؤمنان نسبت به معاملات و عهد و پيمان خودپاي بند باشيد».

16 - هر مسلمان موظف است كه از جانب خود نسبت به ساير مسلمانان عدل و انصاف را رعايت كند و با آنان چنان رفتار كند كه دوست دارد با وي رفتار شود.

17 - انسان مسلمان بايد از لغزش‌هاي مسلمان ديگر صرف نظر كند و عيوب او را پنهان نمايد و در صدد كشف اسرار وي بر نيايد، زيرا خداوند مي‌فرمايد: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة: 13). «عفو كن و از آنان در گذر بفرما، همانا خداوند نيكوكاران را مي‌پسندد».

18 - بر مسلمان واجب است که برادر مسلمانش را در صورت نیاز مساعدت کند و در تامین نیازها و رفع مشکلات او در حد توان سعی و تلاش کند. زیرا خداوند می فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (المائدة: 2). «در کارهای خیر و پرهیزگاری همدیگر را مساعدت کنید».

19 - هرگاه مسلمانی بنام خدا نزد مسلمانی دیگر پناهنده شود، باید به او پناه داده شود.
پیام ها سورة تکاثر:

1 - فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کار های بیهوده و عبث می کشاند. «الهاکم التکاثر»

2 - فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «الهاکم التکاثر - لتسئلن یومئذ عن النعیم»

3 - دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «حتی زرتم المقابر»

4 - بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف میکشاند. «الهاکم التکاثر... کلاً لو تعلمون»

5 - در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «کلاً - ثم کلاً - کلاً»

6 - از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم»

7 - در فرهنگ جاهلی، کمیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب میآورند. «حتی زرتم المقابر»

8 - تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «الهاکم التکاثر... لترون الجحیم»

9 - عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «کلاً سوف تعلمون...»

10 - باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. «لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم»

11 - کسانی که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «لو تعلمون علم الیقین» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود).

12 - ایمان و یقین، در جاتی دارد. «علم الیقین... عین الیقین»

13 - حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هرکس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «لتسئلن یومئذ عن النعیم»

صدق الله العظيم و صدق رسوله الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العصر

جزء - (30)

سورة «العصر» در (مکه مکرمه) نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

علت اینکه چرا این سوره به «العصر» نامگذاری شده، جواب همه مفسرین این اینست، چون که پروردگار با عظمت ما در بدو و آغاز این سوره به «عصر» یعنی روزگار قسم خورده است. طوریکه می فهمید که: روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و مریضی، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آنکه عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می شود.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره العصر:

«سوره العصر» از سوره‌های مکی بوده که دارای یک (1) رکوع، (3) سه آیت، (14) چهارده کلمه، (74) هفتاد و چهار حرف، و (21) بیست و یک نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره‌الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.

فضیلت سوره عصر:

حضرت عبید الله بن حصن فرموده است که دوفتر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بودند که هر گاه با هم ملاقات می کردند، تا آن زمام از همدیگر جدا نمی شدند، تا برای یکدیگر سوره ی «عصر» را تلاوت نمی‌کردند. (رواه الطبرانی) امام شافعی (رح) فرموده است که اگر مردم تنها به همین سوره می اندیشیدند، این برای آنها کافی بود. (ابن کثیر).

همچنان مفسران می نویسند: عمرو بن عاص قبل از آنکه مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص (رض) در جوابش گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است.

مسلیمه کذاب گفت: آن سوره چیست؟ عمرو بن عاص آن سوره را قرائت نمود: «وَالْعَصْرُ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾» مسلیمه کذاب بعد از استماع این سوره سخت در فکر فرو رفت و بعد از اندکی سرخویش را بالا نموده و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمر و بن عاص به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه کذاب شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنن و صدر و سائرک حفر نقر ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگری نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه یافتی؟

عمر و گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسئله کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بت را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». امام شافعی (رح) در مقام و منزلت سوره عصر می‌فرماید: «اگر همه مردم در این سوره تدبیر کنند، این سوره همه آنان را می‌گنجد».

همچنان امام شافعی (رح) می‌افزاید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیرنده تمام علوم قرآنی است».

سوره عصر با در نظر داشت اینکه، سوره‌ی بسیار کوچکی از قرآن عظیم‌الشان است، اما چنان جامع است که به قول حضرت امام شافعی اگر مردم این سوره را با اندیشه و تعمق در معانی و تفاسیر آن تلاوت کنند، پس برای درستی دین و دنیا کافی می‌باشد. در این سوره بحث از خسرین و زیانکار بودن همه انسان‌ها به میان می‌آید. درین سوره تاکید و گفته شده است که انسان زمانی از این خسران و زیانکاری نجات خواهد یافت که دارای خصوصیت: «ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق سفارش یکدیگر به صبر، هستند».

انسان و جامعه انسانی زمانی از خسران و تباهی نجات می‌یابد که در مسیر ایمان قرار گیرد، ایمان و اعتقاد او در عملکرد صالح و شایسته او به نمایش گذاشته شده، و به حق التزام داشته باشد، دیگران را به پابندی و التزام به حق دعوت کرده و دشواری‌های حرکت در خط ایمان، عمل صالح و دفاع از حق را تحمل نموده، شکیبایی ورزیده، هم‌رمز نیمه راه نبوده و بخاطر مصالح و مناصب دنیوی و منافع مادی خویش، به راست و چپ منحرف نشود و در راه مبارزه خویش احساس خستگی نه نموده، و دیگران را با قول و عمل خود به شکیبایی فرا خوانده و الگویی برای عناصر صابر و شکیبا باشد.

پیام‌های سوره عصر:

- 1- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن قسم یاد کرده است. پس از عبرت‌های آن پند بگیریم. «والعصر»
- 2- انسان از هر سو در خسارت است. «لفی خسر»
- 3- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «انّ الانسان لفی خسر»
- 4- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «آمّنوا و عملوا الصالحات»
- 5- به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «تواصوا بالحق»
- 6- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «بالحق - بالصبر»
- 7- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه‌سازی مقدم است. «آمّنوا و عملوا... و تواصوا»
- 8- بدون ایمان و عمل صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «لفی خسر» (نکره بودن «خسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است).
- 9- اقامه حق به استقامت نیاز دارد. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

- 10 -** جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم خودشان پند بپذیرند. «تواصوا بالحق» (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)
- 11 -** نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «عملوا الصالحات» (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلی به الف و لام آمده است)
- 12 -** ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «الَّذِينَ آمَنُوا» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود).

محتوای کلی این سوره:

طوری‌که متذکر شدیم، جامع بودن این سوره به حدی است که به گفته برخی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره کوچک خلاصه و جمع بندی گردیده است. آغاز آن از سوگند و قسم پرمعنی به «عصر» آغاز می‌شود، سپس یادی از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است، به میان می‌آورد. بعد فقط يك گروه را از این اصل کلی جدا و مستثنی می‌سازد و می‌فرماید: آنها یکه دارای پروگرام برنامه چهار ماده ای میباشند عبارت اند از کسانی‌که: «ایمان، عمل صالح، توصیه یکدیگر به حق، و توصیه یکدیگر به صبر» و این چهار اصل در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در بر می‌گیرد.

«ایمان» تنها يك «کلمه» نیست، بلکه يك «باور قلبی» است. باوری که به زندگی انسان را «جهت» می‌بخشد و ایمان در «چگونه زیستن» او نقشی مهم دارد و محور ارزش‌گذاری برای اندیشه ها و عملکرد های مردم است.

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هرگاه «ایمان» را مطرح می‌سازد، به دنبال آن «عمل» را نیز بیان می‌دارد تا نمود عینی ایمان را در عمل گوشزد کند.

بنابراین ایمان زبانی و یا اعتقاد صرف، ایمان نیست مگر آن‌که به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده‌ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم.

در نتیجه درك فوائد ایمان، زمانی معنا پیدا میکند که انسان علاوه بر آنچه که به زبان می‌آورد و باور قلبی دارد، به آنچه که پروردگار ما دستور داده نیز عمل نماید. به این ترتیب نه ایمان زبانی و باور قلبی اکتفا نه نموده بلکه در انتظار چشیدن فوائد ایمان نیز میباشد.

- ایمان به الله تعالی سلامتی جسمانی انسان را بهبود می‌بخشد، و یکی از ضروریات قلبی انسان بشمار میرود.
- ایمان به الله تعالی سلامتی جسمانی انسان را بهبود می‌بخشد، و یکی از ضروریات قلبی انسان بشمار میرود.
- ایمان به الله تعالی بر فکر و روح انسان اثر گذاشته و برای انسان آرامش روحی می‌بخشد.

زندگی انسان همواره مملو از مشکلات، فراز و نشیب ها و موانع است. هدف از آرامش روحی همین است که انسان مؤمن و متکی به الله تعالی در مواجهه به مشکلات راحتتر همه مشقات زندگی را به به اتکا به الله تعالی و ایمان بهتر و اسانتر طی کرده میتواند. آنها وجود مشکلات با آرامش کامل روحی مشکلات را از سر راه خود برداشته و در فراز و نشیب های زندگی استوار تر قدم بر میدارند. به همین دلیل اگر

توجه فرموده باشید آن‌عه اشخاصیکه دچار امراض روحی و روانی اند معمولاً افراد بی ایمان هستند.

خداوند متعال در «آیه 62 سوره بقره» در خصوص آرامش ایمان آورندگان به الله می فرماید: «... من ءامن بالله و اليوم الآخر... و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.» (کسانیکه ایمان به الله و روز قیامت دارند... هیچ ترس و ناراحتی بر آنها نیست.)

- کسانیکه ایمان به الله دارند؛ الله متعال را به عنوان قدرتی بی منتها دوست و یاور خود می دانند طوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه (257 سوره بقره) چنین وعده فرموده است: «الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور.» (الله تعالی یاور مومنان است و آنها را از تاریکی به روشنایی می برد.)

- کسانیکه به الله ایمان دارند، توکل کننده کامل خویش را الله خویش قرار می دهند، طوریکه قرآن عظیم الشان در «سوره طلاق آیه 3» با این زیبایی می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (هر کس بر خدا توکل کند، الله او را کافی است.)

- کسانیکه به خدا ایمان دارند، نتایج امور خویش را به الله می سپارند. بنأ اشخاصیکه به الله ایمان دارند با تکیه و اعتماد بر الله تعالی پس از انجام امور نتیجه کارشان را به او واگذار می کنند و اگر آن کار به نتیجه مطلوب نرسیده یقین دارند که حتما خداوندیکه دوست و یاور آنها می باشد این مساله را به صلاح بنده وی نمی دانسته لذا از این جهت آرامش دارند که اگر چه کارشان به نتیجه نرسیده اما ضرری متوجه آنها نشده چراکه حتما خداوند این امر را به صلاح فرد نمی دانسته.

- کسانیکه به الله ایمان دارند، به قضای الهی راضی می باشند.

- کسانیکه به الله ایمان دارند، در برابر امر پروردگار تسلیم می باشند.

- یکی از آثار ایمان به خدا، خوش بینی به جهان خلقت و هستی است. ایمان به تلقی انسان از جهان شکل خاصی میدهد، به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می کند.

- شخص با ایمان با ابزار خوش بینی و در پرتو روشن دلی، به نتیجه مطلوب تلاش های خود امیدوار است.

در منطق شخص با ایمان، جهان نسبت به تلاش های او بی طرف و بی تفاوت نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی افرادی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش میکنند: «ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (سوره محمد: 7): اگر خدا را یاری کنید (در راه حق گام بردارید) خداوند شما را یاری می کند.

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود: «انَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

(سوره توبه: 90): فرد با ایمان به کمک و یاری پروردگار امیدوار است و در بحران های زندگی و برای دست یابی به اهدافش دست یاری به سوی الله دراز می کند و این امید به خدا مانع از ابتلا به اضطراب می شود.

- یکی دیگر از آثار پربرکت ایمان به الله هدفمند بودن در کارهاست. زیرا مؤمن میداند که به خودی خود به وجود نیامده و خداوندی حکیم او را به دنیا هستی آورده و برای هدف بس بزرگی که همانا عبودیت و بندگی پروردگار و جانشینی او در زمین است، خلق شده است و می داند که باید از رفتار و گفتارش حساب بکشد، قبل از اینکه روز حساب فرا برسد و می داند که باید کار کند تا زندگی کند نه اینکه زندگی کند تا کار

کند. چون حساب و کتاب در راه است و روزی از خرد و درشت و کوچک و بزرگ پرسیده می‌شود، لذا باید در تمام مراحل زندگی متوجه و هوشیار باشد و کاری نکند که فردای بدون بازگشت در حضور پروردگار شرمنده باشد.

- شخصی که دلش با حق تعالی پیوند خورده است، ممکن نیست که ترس و بیم داشته باشد. چرا که او با همه کاره عالم سروکار دارد، پس، از چه بترسد؟ مؤمن همیشه خود را غالب می‌داند، چون با موجودی پیوند دارد که همه عوالم وجود مسخر او هستند.
- در آیات قرآن صفت «عزت» اختصاصاً برای مؤمن به کار رفته است. عزت حالتی است برای روح که خویش را غالب می‌بیند. چه کسی می‌ترسد؟ آنکه خود را مغلوب می‌نگرد. آنگاه که از جنود نفس که دشمنان درونی‌اند شکست خورد، از همه موجودات بیرونی نیز می‌ترسد.
- شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد شخصی وقت شناس و در زندگی خویش دارایی نظم عالی می‌باشد، از اوقات خویش در راه عبادت کردن خداوند و استفاده بیشتر از لحظات زندگی و سرعت گرفتن در انجام اعمال صالح بهره می‌برند به همین دلیل در نظم بخشیدن به زندگی خود بسیار کوشا هستند. از هیچ دقیقه‌ای در راه رسیدن به اهداف عالی خود صرف نظر نمی‌کنند و به برنامه ریزی برای ساعات خویش اهتمام می‌ورزند.
- شخصی که به خداوند پاک ایمان داشته باشد، همه چیز را در این دنیا خلاصه نمی‌کند بلکه علاوه بر این دنیا به دنیایی فراتر از جهان هستی نیز اعتقاد دارد تمامی اعمال و رفتار خود را بر همین اساس تنظیم می‌نماید.
- ایمان به الله در انسان نیروی مقاومت می‌آفریند و تلخیها را شیرین می‌گرداند.
- کسی که ایمان به الله دارد؛ به خاطر خدا و از ترس عاقبت وخیم نافرمانی و گناه، سنجیده عمل میکند و کاری نمی‌کند که خدا و خلق خدا را از خود برنجاند و هر کاری که می‌کند، به خاطر خدا و هر کاری که نمی‌کند باز به خاطر خداست و باید ها و نبایدها را از دین و فرمان خدا و رسول می‌گیرد. به همین خاطر دارای وجدانی آسوده و راحت است.

خلاصه تفسیر سورهٔ عصر:

بصورت کل تفسیر سورهٔ عصر را چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود: قسم به زمانه (که در آن رنج و زیان واقع می‌شود، که انسان (دراثر ضایع کردن عمر خویش) در زیان بزرگی قرار گرفته است، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، (این کمال خود است) و یکدیگر را بر پابندی بر دین حق توصیه نمودند، و یکدیگر را به پابندی (بر اعمال) تفهیم کردند، (این تکمیل دیگران است، پس کسانی که خود، این کمال را به دست آورند و دیگران را نیز تکمیل کنند این قبیل مردم در زیان قرار نمی‌گیرند، بلکه در نفع می‌باشند).

ترجمه و تفسیر سورة العصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشناوند ه و مهربان

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾
ترجمه سورة عصر:

«وَالْعَصْرِ» ﴿١﴾ قسم به زمان

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ﴿٢﴾ یقیناً انسان است در زیان

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» ﴿٣﴾ مگر آنانی که ایمان آورده اند، و کار های شایسته انجام داده اند، (عمل صالح) و همدیگر را به حق و درستی سفارش کرده اند و همدیگر را به صبر و شکیبایی فرموده اند.

خوانندگان گرامی!

نقطهء اساسی، علمی و بی نهایت معجزه اساء که در این سوره مورد بحث قرار گرفته است، و برای هر مؤمن مسلمان قابل توجه، دقت و رعایت است همانا اینکه انسان برای نجات از خسران و زیان به چهار صفت ضرورت دارد: و این چهار صفت عبارت اند از: «ایمان، عملی صالح، توصیه به حق، و توصیه به صبر».

در این سوره برای ما انسانها می آموزاند که انسان زمانی میتواند به فلاح و رستگاری حقیقی و واقعی دست یابد که همهء این عوامل چهار گانه رستگاری را در خود تعبیه کند. هر مسلمان باید به یاد داشته باشد که اگر یکی از اینها را بنابر عواملی و یا هم بنابر بر مصلحت دنیوی، کنار بگذارد و آنرا بی اهمیت تلقی نماید و یا اینکه هر کدام آنرا در جای خویش بطور دقیق مراعات ننماید، کشتی نجاتش در نیمه راه می ماند و از رسیدن به ساحل مطلوب که همانا سعادت ابدی است، محروم می ماند و به خسران دنیا و آخرت گرفتار می گردد.

ترجمه و تفسیر سوره العصر

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾:

قسم به زمان (که سرمایه زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است).

مفسران می نویسند: «العصر»: زمان. روزگار. مراد زمان و تاریخ بشریت است که سرمایه زندگی انسانها است، و خسران و زیان آنان بر اثر گذشتن زمان عمرشان به بیهودگی است.

قابل تذکر است که: ترجمه و تفاسیر متنوع و متعددی را در مورد کلمه «العصر» بعمل آورده اند، برخی از مفسران آنرا به «وقت عصر» ترجمه و تفسیر مینمایند. برخی از مفسرین «العصر» را به زمانه خاص مخصوصاً عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم تعبیر نموده و بدین تر تیب مفسران می خواهند با تفاسیر مختلف در توضیح و تشریح این کلمه بپردازند.

ولي اگر استدلال و تفاسیر هریکی از این مفسرین مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، هیچ کدام از این ها دلیلی برای اختصاص «العصر» به وقت وزمانه خاص را ذکر نه نموده اند، با این توجیه ارتباط میان قسم و جواب آن از میان می رود و در این صورت با هیچ تعبیر و تاولی نمی توان ثابت کرد که «العصر» گواهی میدهد که انسان در خسران و زیان است.

صیغۀ «العصر» عام است که نباید آنرا «خاص» ساخت. ارتباط میان قسم و جواب آن نیز فقط زمانی نمایان می شود که صیغۀ را به حال خود «عام» بگذاریم که به این ترتیب بمعنی هر مقطع زمان و هر فراز و نشیب تاریخ بگیریم. زمان و همۀ فراز و نشیب های گوناگون میدهد که انسان همواره در نتیجه بی ایمانی، عملکرد بد و ناشایسته، عدم توصیه به حق و عدم توصیه به صبر با زیان و خسران مواجه شده است.

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن الله متعال به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است».

همچنان قابل تذکر است که: برخی از مفسرین هدف از «عصر» را نماز عصر تعبیر نموده و بر اساس تفسیر همین تعداد از مفسرین است که: ما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است.

پس بر انسان لازم است تا به تجارتي بی زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. ولی «ابن کثیر» مفسر شهیر جهان اسلام معنی اول را ترجیح داده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲):

(انسانها همه زیانمندند). «الإنسان»: انسان مکلف مراد است.

«خُسْرٍ»: زیان و ضرر.

اصل این است: آنان که با طلای عمر خود با شیطان معامله می کنند، زیان می بینند (مراجعه شود: نمل/ 5، اعراف/ 178، شوری/ 45) و آنان که با یزدان تجارت مینمایند، سود میبرند (مراجعه شود: صف/ 10 - 13).

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیان کاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته اند:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بالصَّبْرِ (۳):

(مگر کسانی که ایمان می آورند، و کار های شایسته و بایسته میکنند، و همدیگر را به

تمسك به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختی‌ها و دشواریها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).

«تَوَاصَوْا» همدیگر را سفارش کردند. «الْحَقُّ»: هرگونه حق و حقیقتی.
«الصَّبْرُ»: شکیبایی ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر اهمیت است که دارد. «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند»

یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به الله و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپا داشتن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است و «مگر کسانی که» همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور وی.

پس صبر از خصلت‌های حقی است که مؤمنان صالح باید يك دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نيك شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپا داشتن برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس و ارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید يك دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی: می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجا و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، پروردگار ما آن را به سفارش يك دیگر به صبر پیوسته گردانید».

مفهوم قرآنی عمل صالح:

عمل صالح به معنای کار راست، درست و نیکو است. اگر میان دو نفر اختلاف شود برطرف کردن اختلاف و دشمنی را که راست کردن میان آن دو است، صلح می‌گویند. عمل صالح یعنی هر کار درست و نیکو، مفهومی است که مصادیق بسیاری دارد. در قرآن این ترکیب، در اصطلاح خاصی به کار رفته و از جایگاه بخصوصی نیز برخوردار است.

اگر اسلام را در دو مولفه اصلی و اساسی بخواهیم تعریف و تحدید کنیم یکی از دو مولفه اصلی را شکل خواهد داد. به این معنا که اسلام بر دو مولفه اصلی ایمان به حق و عمل صالح شکل می‌گیرد.

مسلمان و مومن کسی است که دردل به حق ایمان و باور داشته باشد و در عمل کارهای درست و نیکو انجام دهد. از این رو، ایمان توحیدی و عمل صالح را دو بال پرواز انسانیت دانسته‌اند و قرآن عمل صالح را در کنار کلمه طیب (حق) به عنوان بالابر یاد می‌کند. (سوره فاطر آیه 10) و تنها کسانی را رستگار و موفق می‌شمارد که توانسته‌اند دارای ایمان و عمل صالح‌اند و غیر ایشان کسانی هستند که از سرمایه اصلی زیان

داده اند و جزو زیانکاران و اهل خسران میباشند. (آیات 2 و 3 سوره عصر که در فوق گذشت).

پرسش این است که کدام مصادیق را قرآن به عنوان عمل صالح ستوده و آن را مورد توجه و اهتمام قرار داده است؟ قرآن برای عمل صالح مصادیق بسیاری را ذکر می کند که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود.

در (سوره توبه آیه 120 و 121) به صورت کلی و جزئی به برخی از مصادیق عمل صالح اشاره می کند و می فرماید: در راه خدا هیچ تشنگی به آن ها چیره نشود یا به رنج و سختی نیفتند یا به گرسنگی دچار نگردند یا گامی که کافران را خشمگین سازد بر ندارند یا به دشمن (حربی) دستبردی نزنند، مگر آن که عمل صالحی برایشان نوشته شود، که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد؛ و هیچ مالی چه اندک و چه بسیار هزینہ نکنند و از هیچ وادی و سرزمینی نگذرند مگر آن که به حساب ایشان نوشته شود تا خدا پاداششان دهد؛ چون پاداش نیکوترین کاری که می کرده اند.

در این آیات به موارد و مصادیق چندی اشاره شده است که مصداق کلی و جزئی عمل صالح است. در همه این ها آن چه شرط اساسی و کلیدی است در راه خدا بودن عمل صالح و نیکو است.

اگر انفاق و بذل و بخشش کم و بیشی صورت پذیرد و یا سختی و رنج های بسیاری تحمل شود و کارهای نیکویی دیگری انجام گیرد که نیت خدایی و قصد الهی در آن نباشد این کار نیکو و درست فرد همانند کار کسی است که بخواهد با يك بال پرواز کند که چنین چیزی غیر ممکن و ناشدنی است.

چنان که ایمان بدون عمل صالح نیز امکان پرواز را از فرد می گیرد. در آیات قرآن در همه موارد به شرطیت هر دو اشاره شده است و هر گاه سخنی از رستگاری و رهایی از آتش دوزخ می شود به ایمان و عمل صالح اشاره می شود. در بیش از 70 آیه به این مساله توجه داده شده است که بدون تحقق هردو (ایمان و عمل صالح) رستگاری مفهومی نخواهد داشت. (نگاه کنید واژگان ایمان و عمل صالح) از سوي دیگر مومنان واقعی را کسانی می شمارد که نه تنها خود این گونه هستند، بلکه دیگران را به ایمان و عمل صالح می خوانند و سفارش می کنند. در حقیقت بر جنبه اجتماعی اسلام تاکید می شود. به يك معنا اسلام دینی است که تنها به نجات فرد نمی اندیشد بلکه نجات جامعه نیز یکی از مهم ترین مقاصد و اهداف آن را تشکیل می دهد. از این روست که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اعمال صالح در قرآن مورد توجه و تاکید قرار گرفته است.

این روش و شیوه قرآن نشان می دهد که اسلام نه تنها به نجات افراد بلکه جوامع بشری می اندیشد. رهایی و نجات و رستگاری فرد هر چند مهم است ولی این مهم جز به فراهم شدن جامعه صالح و امت درستکار تحقق نمی یابد. فرد اگر خود را برهاند و به جامعه توجه نداشته باشد نمی توان مطمئن شود که در آینده دچار گرفتاری نخواهد شد. رهایی فردی بخصوص در جوامع امروزی به رستگاری و رهایی جامعه بستگی دارد.

در خسران جنیات هم شامل اند:

در سوره «العصر» و هکذا در تعداد کثیری از احادیثی پیامبر صلی الله علیه و سلم، بنی آدم و مخصوصاً مردان مورد خطاب قرار گرفته است: که انسان در خسران است ولی ذکر از زنان و جنیان در آیات متذکره بعمل نیامده است.

ولي بايد ياد اورشد كه: خطاب پروردگار در مورد خسران، كه در آيه سوره «العصر» بعمل آمده است، شامل حال خسران، زنان و مردان، و حتي شامل حال خسران انس و جن نيز مي گردد، زيرا دين اسلام ديني است كه براي تمام مكلفين مرد و زن و جن نازل گرديده است، و پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: «النساء شقائق الرجال» (روايت احمد)، به اين معنا كه زنان در امور دين مانند مردان اند، مگر در مسائلي كه اسلام آنرا براي زن و مرد مستثنا دانسته و جداگانه معين کرده باشد مانند مسائل شهادت و ارث و غيره، و در مورد جن نيز در آيات قرآني آمده است كه از آنها مؤمنان و كافراند، و خداوند مي فرمايد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» يعني: (و من جن و انس را بجز براي عبادت نيا فريدم)، پس جن مانند انس مكلف به عبادتند، و معنای آیه سوره عصر عموم را ميرساند يعني هم جن و هم انس در هلاکت و خسارتند مگر كساني كه ايمان بياورند و عمل صالح انجام دهند و يكدیگر را به حق و صبر پند و اندرز دهند.

راه رسيدن به جنت:

در رسيدن به جنت مؤمن مسلمان بايد سعي و تلاشي همه جانبه را بخرج دهد، حكم شرعي همين است كه راه جنت با مخالفت با هواي نفس تحقق مي يابد و اين به اراده قوي، آهني و تصميم قاطع نياز و ضرورت دارد.

در حديثي از بخاري و مسلم كه از حضرت ابي هريره روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «حجبت النار بالشهوات، و حجبت الجنة بالمكاره» (جامع الاصول: 521/10) شماره 8069). (دوزخ با لذائذ و شهوات و بهشت با نا ملايمات احاطه شده است).

همچنان در سنن نسائي، ابو داود و ترمذي از ابي هريره روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أَذْهَبَ فَاَنْظُرَ إِلَيْهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ وَعَزَّتِكَ لَا يَسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا ثُمَّ حَفَّهَا بِالْمَكَارِهِ ثُمَّ قَالَ يَا جَبْرِيلُ أَذْهَبَ فَاَنْظُرَ إِلَيْهَا فَذَهَبَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ وَعَزَّتِكَ لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ» جامع الاصول: (520/10) شماره 8068). (برو بهشت و آنچه را كه در بهشت براي مؤمنان آماده کرده ام ملاحظه كن.

جبرئيل رفت و بهشت و تمامي امكانات آن را مشاهده كرد و سپس برگشت و گفت: پروردگار! سوگند به جلال و عظمت، هر كس در باره اين نعمت ها بشنود، براي ورود آن خود را مهيا ميكند و وارد آن مي شود. پس خداوند دستور دارد كه بهشت بوسيله ناملايمات احاطه شود و به جبرئيل امر كرد، برو و ببين كه براي بهشت و اهل بهشت چه آماده کرده ام. جبرئيل رفت و برگشت و گفت: پروردگار! سوگند به جلال و عظمت، بيم آن دارم كه كسي وارد بهشت نشود).

امام نووي در شرح مسلم پيرامون حديث اول تفسير و توضيحاتي به شرح زير نوشته است: اين تمثيل بسيار زيبا و نشانگر فصاحت و جامعيت كلام رسول الله صلي الله عليه وسلم است.

معني و مفهوم آن، اين است كه انسان تا كارهاي دشوار و ناملايم به طبيعت خود را انجام ندهد، به بهشت نمي رسد و تا لذت ها ي نامشروع را فدا نكند از دوزخ نجات نمي يابد. آري، جنت و دوزخ با شهوات و مكاره پوشانده شده اند. هر كس از پرده ها و موانع عبور

کند به محبوب می‌رسد. برداشتن موانع راه بهشت یعنی روبرو شدن با مشکلات و برداشتن موانع دوزخ یعنی رسیدن به لذت‌ها.

مکاره و مشکلات عبارتند از:

کوشش در عبادت، مواظبت بر آن، صبر و استقامت در برابر مشکلات راه دین، امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ حق و دعوت بسوی الله و جهاد حق در راه او، و فرو بردن خشم، عفو و گذشت، بردباری، صدقه، نیکی در حق کسی که نسبت به شما عمل بدی انجام داده است و صبر در برابر لذت‌ها و امثال آن. (شرح نووی بر مسلم: (165/17).

مدعیان نبوت:

در مورد اینکه بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چه تعداد اشخاص ادعای نبوت کرده‌اند؟ معلومات دقیق در دست نیست، ولی در حدیث صحیحی پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» بخاری (3609). یعنی: «قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه دجال‌های کذاب حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت میکنند، ظاهر شوند» و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» سنن أبي داود (4252). یعنی: «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می‌شوند و هر یک از آنان گمان می‌کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد». و اولین نفری که ادعای پیامبری نمود، مسیلمه ی کذاب بود که بعدها توسط مسلمین کشته شد.

پیامبران دروغین در صدر اسلام:

در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم اشخاصی قد علم کردند، و خود را مدعیان نبوت اعلام داشتند. در این میان تعداد کمی از این افراد توانستند برای خود پیروانی، پیدا نمایند.

از معروفترین و مشهورترین این اشخاص میتوان از: مسیلمه بن ثمامه نام برد که در تبلیغات خویش، خود را شریک پیامبر در امر نبوت میدانست، و اسود عنسی و طلیحه بن خویلد و... که هر یک در منطقه‌ای دعوا نبوت می‌کردند.

مسیلمه بن ثمامه:

مسیلمه بن ثمامه که با کنیه ابا ثمامه نیز شهرت داشت. (1) در یکی از روزها با تعداد از پیروان خویش نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند. او در ملاقات با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: (2) اگر امور را چنان قرار دهی که پس از تو، امور از آن من باشد، (من به اصطلاح جانشین شما باشم) از تو پیروی خواهم کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او رو کرد در حالی که در دستش شاخه‌ای از نخل بود، فرمود: «اگر از من چنین چیزی که در دست من است را درخواست کنی، به تو نخواهم داد، در کار خود با آنچه خدا برایت در نظر گرفته دشمنی مکن و اگر رویگردان شوی خداوند دنباله‌ات را خواهد برید. و من تو را همان می‌بینم که در خواب دیدیم (3)» او بعد از این مباحثه با رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی قبیله خویش برگشت، و بعد از مواصلت نزد قبیله خویش، یکباره ادعای نبوت را کرد و گفت که با پیامبر اسلام در

نبوت شریک است (4). قابل تذکر است که او نبوت پیامبر اسلام را رد نکرد ولی خود را مانند او پیامبر می دانست و می گفت من و محمد در امر نبوت شریک هستیم.

سیرت نویسان می نویسند که بعد از سپری شدن مدتی که مسیلمه توانست عده‌ای را گرد خود جمع کند به پیامبر نامه‌ای به محتوی ذیل نوشت:

«از مسیلمه پیامبر خداوند به محمد پیامبر خدا، درود بر تو! اما بعد، همانا که من با تو در امر (نبوت) شریک هستم و نیمی از زمین از آن ماست و نیمی از قریش، اما قریش تجاوز میکنند».

زمانیکه نامه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بعد از مطالعه نامه شان، نامه را به مضمون ذیل عنوانی او گسیل داشت:

«از سوی محمد پیامبر خداوند به مسیلمه دروغ‌گوی، درود بر کسی که از راه رستگاری پیروی کند. اما بعد، زمین از آن خداوند است که به هرکس از بندگان که بخواهد، به ارث می رساند و سرانجام از آن پرهیزکاران است.» (5)، (6).

مؤرخین مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام «حبيب بن زهد» را به سوی مسیلمه گسیل داشت.

مسیلمه به فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: شهادت می‌دهد که محمد رسول و فرستاده خدا است؟ حبيب گفت: بله. مسیلمه گفت: شهادت می‌دهی که من رسول خداوند هستم. حبيب گفت: من کر و لال هستم. این کلام چندین بار رد و بدل شد تا این‌که مسیلمه اعضایی او را یک به یک برید و او شهید شد. (7)

در روایت دیگری آمده است: مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را گرفت و به یکی از آن دو گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟ گفت: آری. باز پرسید: آیا به رسالت من هم شهادت می‌دهی؟ گفت: آری. پس او را آزاد کرد.

سپس دومی را خواست و گفت: آیا به رسالت محمد شهادت می‌دهی؟ گفت: آری. سپس پرسید آیا به رسالت من هم شهادت می‌دهی؟ جواب داد: من گنگ و لال... و او شهید شد. مسیلمه بعد از مرگ پیامبر ادعا کرد که با نبودن پیامبر اسلام، او تنها پیامبر موجود است و مردم باید از او اطاعت و حمایت کنند (8)

در نهایت، خلیفه اول وقتی خطر مسیلمه را جدی دید چندین سپاه را برای جنگ با او بسیج کرد و چندین درگیری کوچک و بزرگ در میان آنان شکل گرفت که در نهایت سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید در جنگی سخت پیروز شد و مسیلمه نیز در همان جنگ کشته شد (9)

پاورقی:

1 - زرکلی، خیر الدین، الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، جلد 7، صفحه 226، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ هشتم، 1989م.

2 - در برخی از نقل‌ها ذکر شده که او به پیش پیامبر نرفت و دیگران از او نقل قول کردند و پیامبر نیز جواب داد: الأعلام، ج 7، ص 226.

3 - بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، محقق: الناصر، محمد زهیر بن ناصر، ج 4، ص 203، دار طوق النجاة، چاپ اول، 1422ق.

- 4 - مقريري، تقي الدين، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج 14، ص 229، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1420ق.
- 5 - اعراف، 128: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»
- 6 - طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، ج 3، ص 146، دار التراث، بيروت، چاپ دوم، 1387ق.
- 7 - عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: بجاوى، على محمد، ج 1، ص 320، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، 1412 ق؛ ابن اثير جزري، عز الدين أبو الحسن، أسد الغابة في معرفة الصحابة، جلد 1، صفحه 443، دار الفكر، بيروت، 1409ق.
- 8 - البداية و النهاية، جلد 6، صفحه 341.
- 9 - ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون (ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر)، تحقيق: خليل شحادة، ج 2، ص 502، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، 1408ق.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ الْهَمَزَةِ

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 9 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره «الهمزة» نام دارد زیرا الله عزوجل آن را با آیه: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» آغاز کرده است.

باید گفت که: این سوره پس از سوره‌ی قیامت نازل شده. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه میزند.

مناسبت سوره الهَمزة با سورة (العصر):

در سورة «والعصر» از جنس انسان سخن گفت که الله عزوجل بیان کرده است که: انسان در خسران و هلاکت است. و نیز این سوره احوال انسان زیانبار را - که گرد آورنده‌ی ثروت است و از دین خبر ندارد، نیز به بیان گرفته است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره الهَمزة:

«سوره الهمزه» از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) رکوع، و (9) نه آیت، و (33) سی و سه کلمه، و (135) یکصد و سی و پنج حرف، و (46) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

اسباب نزول سوره الهَمزة:

ابن ابو حاتم محدث مشهور جهان اسلام از عثمان بن عمر روایت کرده است: ما همواره میشنیدیم که آیه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» در باره اُبی بن خلف نازل شده است. و از سدی روایت میکند: این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده است.

اخنس بن شریق بن عمرو ثقفی، یکی از بزرگان و اشخاص صاحب نفوذ شهر مکه بود. که در مکه و قبل از هجرت به اقداماتی نه چندان خشنونت‌آمیز علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم دست یازید است.

اخنس از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیشنهاد هایی دادند که اخنس در آنجا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها میکنیم»

اخنس بعد از هجرت و در جنگ بدر، به دلیل رهایی اموال از دست مسلمانان، جنگ را ترک کرده و برخی قبائل نیز از او پیروی کردند، اما او در جنگ احد در سپاه کفار بوده و فرزندش نیز در همان جنگ کشته شد. در نهایت اخنس، با فتح مکه مسلمان شده و از «مؤلفه قلوبهم» قرار گرفته و حتی در جنگ حنین نیز در کنار مسلمانان حضور یافت. اخنس در سال‌های ابتدایی خلافت حضرت عمر، درگذشت. (بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق، زکار، سهیل، زرکلی، ریاض، ج 1، ص 231، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق).

ابن جریر از مردی از اهل رقه روایت می کند: این آیه در باره جمیل بن عامر جمحی نازل شده.

ابن منذر روایت کرده است: هرگاه امیه بن خلف پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دید طعنه می زد و عیب جوی می کرد پس «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» تا آخر سوره نازل شد. ابو حیان الأندلسی مفسر تفسیر البحر المحیط مینویسد: این سوره ممکن است در باره ای یکی از افراد زیر نازل شده باشد که عبارتند از: اخنس بن شریق، عاص بن وائل، جمیل بن معمر، ولید بن مغیره، امیه بن خلف. و شکی نیست که این سوره برای هر کسی که این اوصاف را دارد، عام است.

پیش درآمد سوره همزه:

در این سوره مبارکه نسبت به سه گناه سنگین، وعید عذاب شدید، و سپس شدت آن عذاب بیان می گردد، و آن سه گناه عبارتند از: «همز، لمز و جمع مال» همزه و لمزه برای چندی معنی به کار می روند، آنچه را که اکثر مفسرین فرموده اند، این است که همز به معنای غیبت یعنی پشت سر کسی عیب او بیان گردد، و لمز به معنای عار دادن و طعنه زدن به کسی در پیش رویش، این هر دو گناه سنگینی هستند، وعیدهای غیبت در قرآن عظیم الشأن و احادیث نبوی به بیان گرفته شده است، علت آن می تواند این باشد که در اشتغال به این گناه هیچ مانعی وجود ندارد، هر کسی که به آن مشغول گردد، لجام گسیخته می رود، بنابر این، گناه به تدریج بزرگ شده اضافه می گردد، برخلاف گفتار روبه روی، که طرف مقابل برای دفاع آماده می باشد، لذا در گناه امتداد نخواهد آمد، علاوه بر این، ذکر عیب کسی پشت سرش از آن جهت هم ظلم بزرگی است که او متوجه نیست که بر او چه تهمات های وارد می شود تا او بتواند از خود دفاع کند، و از جهت دیگر لمز شدیدتر است، بد گفتن کسی در جلوی توهمین و تذلیل نسبت به اوست، و اذیت و آزار رسانی اشد است، بنابر این، عذاب آن نیز اشد خواهد شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «شرار عباد الله تعالى المشاءون بالنميمة المفرقون بين الأحبة الباغون البراء العنت» یعنی بدترین بندگان الله کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و در میان دوستان تفرقه می اندازند، و در پی جستجوی عیب بی گناهان قرار می گیرند، سومین خصلت که بر آن وعید عذاب در این سوره بیان گردیده است، همانا حرص مال و محبت با آن است، و آن را الله متعال در آیه چنین تعبیر فرموده است، که در اثر حرص مال و محبت به آن، آن را بار بار می شمارد، قابل تذکر است که مطابق نصوص شرعی جمع کردن مال بصورت مطلق امر ناجائز و گناهی نیست، بنابر این، مراد از جمع کردن، آن است که در آن حقوق واجب آن ادا نگردند، یا هدف از جمع کردن فخر و تفاخر باشد، یا در محبت آن چنان انسان غرق گردد که وی را از ضروریات دین غفلت سازد.

درس ها و عبرت های سوره همزه:

- 1 - این سوره بیانگر عقیده بعث و جزا هست.
- 2 - در این سوره تاکید بر اجتناب و دوری از غیبت و عیب جویی بعمل آمده است.
- 3 - در این سوره برای هر غیبت کننده و عیب جو و بخیل شدت عذاب جهنم بیان گردیده است.

محتوای و فضیلت سوره همزه:

در این سوره از کسانی بحث بعمل آمده است که: تمام توجه نیرو و وقت خویش را متوجه جمع اوری مال می نمایند، اونه تنها در حب مال همه اهتمام خویش را بخرج میدهد، بلکه

تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزای می گیرند. و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را به آتش می کشد.

پیام های عمده سوره همزه:

- 1 - یکی از آفات و خطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزة لمزة... جمع مالاً و عدده»
- 2 - مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و چشم خود را در کنترل خود داشته باشد. «ویل لكل همزة لمزة»
- 3 - مراقب باشیم فریب مال و متاع دنیا، مقام و منصب دنیا را نخورد و مغرور نشود. «يحسب ان ماله اخله»
- 4 - آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً و عدده... لينبذن في الحطمة»
- 5 - نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لكل همزة لمزة... لينبذن في الحطمة»
- 6 - آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة»
- 7 - فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراك ما الحطمة»
- 8 - ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «إنها عليم مؤصدة» «فی عمد ممددة»

ترجمه و تفسیر سوره الهمزة

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأُفُقِ الْأَيْدِيَّةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

ترجمه موجز:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» ﴿١﴾ (وای بر هر عیب جوی غیبت‌کننده‌ای)
 «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» ﴿٢﴾ (همان) کسی که مال فراوانی گرد آورد و شمارش کرد
 «يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» ﴿٣﴾ (گمان می‌کند که مالش او را جاودانه می‌سازد، گمان می‌کند که مالش همراهیش خواهد بود)
 «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» ﴿٤﴾ (هرگز چنین نیست (که او گمان می‌کند) مسلماً در «حطمه» انداخته خواهد شد)
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» ﴿٥﴾ (و تو چه دانی «حطمه» چیست؟!)
 «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ» ﴿٦﴾ (آتش برافروخته الهی است)
 «الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأُفُقِ الْأَيْدِيَّةِ» ﴿٧﴾ (آتشی) که بر دل‌ها چیره گردد (و بسوزاند).
 «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» ﴿٨﴾ (بی‌گمان آن (آتش) بر آن‌ها فرو بسته و از هر سو آن‌ها را محاصره کرده است)
 «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» ﴿٩﴾ (در ستون‌های بلند (کشیده شده) است).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلٌ»: وای! وا ویلا! ننگ و عذاب شدید، رسوایی و بدبختی، نابودی، نشان پشیمانی و پریشانی.

«لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»: همزه: غیبت‌کننده و ناسزاگو. بدگو، عیبجو، (قلم/۱۱، هَماز].
 لمزة: عیب جو که معمولاً برای تحقیر مردم عیب جویی می‌کند. عیبجو، (حجرت/۱۱)،
 همزه و لمزه، از حیث معنا، همچون دو کلمه مترادف اند. لمزه، عیبجوی نهانی و با اشاره‌ی چشم و ابرو و سر و ابن عباس می‌گوید: همزه غیبت‌کننده و لمزه، نکوهش‌کننده و طعنه زن (پشت سر و پیشروی).

«مالاً»: ثروت و دارایی فراوان. عده: بارها آن ثروت را برشمرد و حساب کرد؛ چون از شمردنش لذت می‌برد و

«اخلده»: او را ماندگار کرده است، به او جاودانگی داده است. لنبذ (نبذ): حتماً انداخته می‌شود، بی‌تردید پرت می‌شود.

الحطمة: بسیار خردکننده، دوزخ. به انسان پرخور حطمه می‌گویند؛ چون شکمش به دوزخ تشبیه شده است.

الموقدة (وقد): افروخته شده، شعله‌ور. تطلع: چیره می‌شود و مسلط می‌گردد، فرا می‌گیرد.
 الأفئدة: جمع فؤاد، دلها. موصدة (وصد): سرپوشیده، فراگیر، چیره و مستولی، در بسته و بدون منفذ (بلد/۲۰). عمد: جمع عماد: ستونها. ممددة: دراز و کشیده. (فرقان)

معناي اجمالي سوره:

الله سبحانه و تعالي در اين سوره به هر غيبت کننده عيب جو وعده رفتن به جهنم را مي دهد. هکذا در اين سوره صفتي از صفات اين غيبت کننده عيب جو را بيان مي کند که آن جمع کردن مال و شماريدن آن است در حالي که هيچ علاقه اي به انفاق کردن آن در راه خير و صله رحم ندارد. و گمان ميکند که اموالش او را در اين دنيا جاودان خواهد کرد و هرگز نخواهد مرد در نتيجه براي به دست آوردن اموال بيشتتر تلاش بيشتري ميکند تا جايي که به اين نتيجه مي رسد که سبب طولاني شدن عمرش در جمع اموال و سرمايه بيشتتر است در حالي که نمي داند اين بخل و خسيصي است که از عمر مي کاهد و باعث نابودي دنيا و آخرت وي مي شود ولي بر عکس عطا و بخشش عمر را طولاني تر مي کند.

سپس الله عزوجل مي فرمايد: «كَأَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (٤) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»: براي بزرگ نشان دادن آن و ايجاد ترس و وحشت. سپس در شرح حطمه مي فرمايد: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آتشي که هيزم آن مردم و سنگ هاست و به سبب شديد بودن «تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» يعني از جسم به قلب نفوذ مي کند و با وجود چنين حرارت شديدي آنها در آن زنداني هستند و از بيرون رفتن از آن نا اميد.

و به همين دليل است که بعد اين آيه مي فرمايد: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ» يعني بسته اند «فِي عَمَدٍ» از پشت درها کشيده شده اند در نتيجه نمي توانند از آن خارج شوند. او در آيه ديگر در قرآن عظيم الشان مي فرمايد: (هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا خارج شوند، به آن باز گردانده مي شوند) (سوره حج: 22) «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا».

تفسير سوره

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (1):

«واي بر هر اشاره گر عييجويي» يعني: واي بر هر غيبت کننده و طعنه زننده.

سوره «همزه» با يك «واي» شروع شده است: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. هُمَزَةٌ وَ لُّمَزَةٌ» چه كسي است؟

«همزه» وزن مبالغه است در اصل اين لغت به معنای شكستن است. شخص غيبت کننده، شخص غايب را با حرف ها و نيشهاي كلامش مي شكند، و همزه به كسي گفته ميشود که در پشت سر مردم غيبت مي کند و «لمزه» به شخصي اطلاق ميشود که در پيش رو عيب جويي و با چشمک آبرو، با سر و اشاره كسي را مورد تحقير و توهين قرار مي دهد. در اين سوره الله تعالي با لحن تهديد وليدين مغيره و اخنس را مورد عتاب و ملامت قرار داده است.

همزه يعني آنهايي که مي خواهند ديگران را خورد و کوچک کنند، فرق نمي کند که اين عمليه خورد کردن به زبان باشد و يا با رفتار شان باشد، اين تعداد اشخاص ترقي و پيشرفت خویش را در تحقير، و عيب جوي ديگران جستجو مي نمايد، و شخصيت ديگران را به اصطلاح ترور مي نمايند.

قرآن عظيم الشان درباره همچو اشخاص غيبت گر، ميگويد، اين کار مثل اين است که گوشت مرده ي برادرت را خورده باشي! تو شخصيت برادر ديني ات را خورد مي کني تا خودت را بالا ببري. او را بد جلوه مي دهی تا خودت خوب جلوه کني.

در برخی از حالات وضعیت چنین پیش می آید که برخی از انسان ها به تعریف و تمجید خویش می پردازد، خوب این کاری بدی نیست که کسی از خود تعریف و تمجید کند، ولی هستند انسانها ی که میخواهند در اهانت و پایین آوردن دیگران، موقف و شخصیت خویش را بالا نشان دهد، یعنی در خورد و ذلیل ساختن دیگران میخواهند خود را نیرومند و قوت مند و صاحب قوت نشان دهد.

در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالى المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة: بدترین بندگان خدا جلّ جلاله، سخن چینیان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاك و بی گناهاند».

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (2):

«آنکه مالی گرد آورد و شماره اش کرد» یعنی: که به سبب مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و تصور میکند که به وسیله این مال، بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می شمارد. مفسر کبیر جهان اسلام محمد بن جریر طبری فرموده است: یعنی آمار آن را نگه داشته و آن را در راه الله خرج نمی کند، و حق الله را از آن ادا نمی کند. فقط آن را جمع کرده و به حفظ و نگهداری آن می پردازد. (طبری ۸۹/۳۰).

«لُئْمَزَةً» کسی است؟ «الَّذِي جَمَعَ مَالًا» کسی که تمام سعی و تلاش اش در جمع آوری مال بمصرف میرسد.

«وَعَدَّدَهُ» و اینکه همیشه او را می شمارد. انداختن مال و ثروت را برای مصرف و دادن صدقه جمع نمی کند، بلکه آنرا برای لذت بردن از شمردنش می خواهد. خوش دارد که مردم برایش بگویند، فلان پولدار و سرمایدار بزرگی است.

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3):

خیال می کند که مالش او را جاویدان و پاینده خواهد کرد؛ وطوری گمان میکند، که هرگز نمی میرد! و همیشه مالش با او خواهد بود، بناً همیشه دلبسته مال خویش اند، و سرمست مال خویش است، نه فکر مرگ به ذهنش خطور میکند و نه به بعد از مرگ می اندیشد. ولی این را فراموش کرده است که این مال و ثروت اش در قبر جوابگویی اش نخواهد بود، بلکه این اعمال صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان میکند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاویدان میکند. مفسرین در مورد اینکه شیطان از چه راه توانست آدم و حوا را در بهشت فریب دهد می نویسند:

شیطان دو چیز به آنها گفت. یکی اینکه خدا برای این گفته است که به این درخت نزدیک نشوید که «أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.» (سوره اعراف آیه 20) که نخواسته شما ابدی شوید، چون هر که از میوه ای این شجره بخورد عمر جاویدان پیدا می کند و «مَلَكٌ» می شود.

«مَلَكٌ» یعنی کسی که دارای امکانات خاصی است و مثل فرشته «تملک» دارد. می گویند آنها را با همین حرف فریب داد.

این داستان در دو آیه ی قرآن عظیم الشان آمده که در واقع بیان یک معنی است، در یکی از قول ابلیس میگوید «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (سوره طه آیه 120) (ای آدم، می خواهی تو را به درختی جاودانی راهنمایی کنم که اگر از آن بخوری،

تملك و امکاناتي بيابي که هرگز کهنه نشود؟ پس معلوم مي شود که بشر دو انگيزه دارد که هيچ موجود ديگري ندارد:

يکي آنکه مي خواهد جاويدان بماند، و ديگر اينکه مي خواهد امکاناتي داشته باشد که هيچ وقت از ميان نرود.

حالا اين سه آيه را از آخر به اول مي خوانيم: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» انسان گمان ميکند که مال پاينده اش مي دارد، در حالي که آنچه ما را جاويدان ميکند ساختن آخرت است؛ دنبال خير و خدمت رفتن است؛ به نفع بندگان خدا کار کردن است؛ در پي حقيقت بودن است؛ ارزش هاي خدايي پيدا کردن است.

اينهاست که انسان را ابدي مي سازد. «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» است (سوره كهف آيه 46) (يعني کار هاي نيك پايدار است. اعمال صالح است که پيش پروردگار بالاترين مقام و منزلت و عالترين پاداش را دارد.

«كَأَلَيْسَ لَيْنَبَذَ فِي الْحُطْمَةِ» (4):

«ولي نه» يعني: کار چنان نيست که آن انسان غافل طعنه زن از خود راضي مغرور مي پندارد، بلکه «قطعاً در حطمه افکنده ميشود» يعني: او و مالش بي شبيهه در آتشي افکنده مي شود که همه چيز را در هم ميشکند و خرد و خوار ميکند.

«كَأَلَيْسَ لَيْنَبَذَ»: «نَبَذَ» يعني افتادن و افکنده شدن.

مثل چيزي که انسان چيزي را در باطله داني مي اندازد، اينها هم همان طور در «حُطْمَةِ» ميفتند.

«حُطْمَةِ»: در لغت هم معني «همزة» است. «حُطْمَةِ» از ريشه ي «حَطَمَ» است و حُطْمَ يعني در هم شکستن و خورد و پايمال کردن.

اين کلمه در دو جاي در قرآن عظيم الشان استعمال گرديده است، که در هر دو جاي معنای جالبي دارد.

يکي از زبان مورچه هاست، که وقتي حضرت سليمان و سپاهش مي آيد به هم ميگويند که به لانه هاي تان برويد تا «لَا يَخْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» (سوره نمل 18) مبادا سليمان و لشكريانش پايماالتان کنند.

و ديگر راجع به فصل که برگ ها، گل ها و شاخه هاي درختان را «حُطَام» مي کند. يعني باد خزاني و برگ هاي خشک از درختان جدا مي شوند و در حُطْمَةِ افکنده ميشوند. اينها هم در زندگيشان چون ديگران را ميشکستند و پايمال مي کردند، خودشان هم در حُطْمَةِ، که شکنده و خورد کننده است، خواهند افتاد و خورد خواهند شد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ» (5):

«و تو چه داني که حطمه چيست؟» استفهام براي تفخيم، به تعجب افکندن و ترسناک معرفي کردن آتش جهنم است، گويي آتش خردکننده جهنم از مقولاتي است که عقل آن را درک نميکند.

«نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ» (6):

«آتش افروخته الهي است» يعني: حطمه آتش فروزان الهي است که به فرمان پروردگار با عظمت برافروخته شده است. در حديث شريف آمده است: «آتش را هزار سال روشن کرد تا برافروخت، سپس هزار سال ديگر آن را روشن کرد تا سفيد شد، و بعد از آن هزار سال آن را روشن کرد تا سياه شد.

در هیچ جایی از قرآن عظیم الشان غیر از همین آیه مبارکه آتش جهنم آتش الله خوانده نشده است. نسبت دادن آن در این جا نه تنها هولناکی آن را به نمایش می گذارد، بلکه این مطلب را هم به دست می دهد که الله متعال با چه نگاه تنفر آمیز و غضبناکی به کسانی که به سبب بهره مند شدن از مال و دنیا دچار کبر و غرور می شوند، می بیند که: آتشی را که این گونه کسان در آن انداخته می شوند آتش ویژه ی خود خوانده است. (تفهیم القرآن) توجه فرماید: ما انسانها زمانیکه بحث از آتش می شود، به فهم ظاهری و بیرونی آن توجه مینمایم ولی از آتش هایی که چه بسا در باطن خود ماست غافلیم.

«الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ» (7):

«آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می یابد و بر دلها غالب شده و آن را می پوشاند. دلها را به یاد آوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می پوشاند، از آن رو که دل لطیف ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

مفسر مشهور شیخ قرطبی فرموده است از این جهت «افنده» را مخصوصاً ذکر کرده است که وقتی درد و الم به قلب برسد، انسان می میرد. پس آنها در حالت مرگ قرار می گیرند. اما همان طور که خدا فرموده است: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى». پس آنان زنده هستند اما در حال مرگ قرار دارند.

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» (8):

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماماً بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمیتوانند.

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» (9):

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته اند تا هرگز از آن بیرون نیایند. راه فراری ندارند. طولانی بودن ستون ها نشان می دهد که برای مدتی بی پایان در آنجا خواهند ماند.

مفسرین میگویند: «درها بر روی شان مسدود گردیده، و ستون اساسی آن که از آهن است توسط میخ ها محکم گردانیده شده که امکان فرار از آن غیر ممکن است «مُوصَّدَةٌ» یعنی چیزی که از آن امکان جدایی نیست.

آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام مطلقاً اندوختن و انباشته کردن مال و دارائی را حرام نکرده، و تنها هشدار شدیدی به صاحب مال اندوخته شده وارد شده است، ولی اگر زکات مالش را پرداخت نماید، سرزنشی متوجه صاحب مال نیست هر چند که اموال زیادی را از راه حلال اندوخته و ذخیره کرده باشد.

پروردگار با عظمت ما درباره کسانی که زکات اموالشان را نمیدهند، میفرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). یعنی: کسانی که طلا و نقره را اندوخته می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.

ابو داود از ام سلمه رضي الله عنها روايت کرده که پیامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «مَا بَلَغَ أَنْ تُؤَدِّيَ زَكَاةُ فَرْكِي فَلَيْسَ بِكَنْزٍ» أبو داود (1564). يعني: «هرکس اموالش به حد نصاب زکات برسد و زکاتش را بدهد، پس کنز نیست».

کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع آوری و ذخیره شود، ثروت اندوزی. امام مالک در الموطأ (595) از عبدالله بن دینار روايت کرده که او گفت: «سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَهُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْكَنْزِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ الْمَالُ الَّذِي لَا تُؤَدِّي مِنْهُ الزَّكَاةَ». يعني: «شنیدم که از عبدالله بن عمر درباره کنز سوال شد که چیست؟ او گفت: مالي است که زکات آن پرداخت نشده باشد».

و امام بخاري از خالد بن اسلم روايت کرده که گفت: «خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِي: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [التوبة: 34] قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «مَنْ كَنَزَهَا، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاةَهَا فَوَيْلٌ لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طَهْرًا لِلْأَمْوَالِ». بخاري (1404).

يعني: همراه عبد الله بن عمر رضي الله عنه بیرون رفتیم، یک نفر اعرابی به وی گفت: درباره این آیه برایم بگو: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ابن عمر رضي الله عنه گفت: هرکس طلا و نقره اندوخته کند و زکاتش را ندهد، پس وای بر او، و این مربوط به زمانی بود که زکات فرض نشده بود، وقتی زکات فرض شد خداوند آنرا (يعني زکات را) مایه پاکي اموال قرار داد».

و عبدالرزاق در «المصنف» (7141) از عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر روايت کرده که گفت: «ما أدي زكاته فليس بكنز وإن كان تحت سبع أرضين، وما كان ظاهراً لا يؤدي زكاته فهو كنز». يعني: «آنچه زکاتش پرداخت شده باشد جزو کنز محسوب نمی شود حتی اگر زیر هفت زمین (ذخیره و پنهان شده) باشد، و آنچه ظاهر است ولي زکاتش پرداخت نشده باشد، جزو کنز است».

خلاصه اینکه: آنچه حرام و مورد هشدار است، کنزي است (يعني مال انباشته شده اي است) که زکاتش تادیه نشود، ولي مالي که به حد نصاب نرسیده و یا به نصاب رسیده و زکاتش ادا شده باشد؛ بعنوان کنز تلقي نخواهد شد، و اسلام اندوختن مال را حرام نکرده بلکه نپرداختن زکاتش را تحریم نموده است.

غیبت و کفاره آن:

غیبت کردن از گناهان کبیره در شرعیت اسلامي بود و شخص غیبت کننده نزد خداوند متعال معاقب خواهد شد، و خطیر بودن این گناه به دو علت است:

1 - این گناه تعدی به حق الناس است بنابراین خطر آن زیاد بوده چرا که نوعی ظلم به مردم است.

2 - غیبت کردن برای بیشتر مردم سهل و آسان است مگر برای کسی که خداوند متعال به وی رحم کرده باشد، در حالیکه این گناه نزد خداوند بزرگ و مبعوض است.

از اینرو مسلمان باید مواظب این آفت زبان باشد و خود را از گناه بزرگ آن نجات دهد، و عادت کردن زبان به غیبت مسلمانان تنها باعث فزونی بار گناهان غیبت کننده خواهد شد و براستی جبران آنهمه گناه که قسمتی از آن حق الناس است سخت و دشوار است.

اما در مورد کفاره اي غیبت لازمست که به بعضي از نکات مهم توجه کرد:

اولاً: کفاره اي غيبت، دعاي خير کردن و طلب آمرزش و استغفار از خدا براي کسيست که غيبت او شده است.

دوماً: بايد دانست که دعا و استغفار براي غيبت شونده بعنوان کفاره اي غيبت او به تنهائي کافي نيست، زيرا اصل بر اين است که گناهان جز با توبه صادقانه و پشيماني قلبي و عدم بازگشت به آن گناه پاک نمي شود، بعد از آن اميد است که خداوند متعال توبه اش را بپذيرد و گناهش را ببخشد و وي را عفو نمايد.

اما پايمال کردن حق الناس، جز با طلب عفو و بخشش از کسي که به وي تجاوز و ظلم شده است، و سرانجام عفو و بخشش از طرف او پاک نخواهد شد، دليل آن حديث صحيحي از پيامبر صلي الله عليه وسلم است که مي فرمايد: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدَرٍ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». بخاري (2449). يعني: «هرکس به برادرش ظلم کرده خواه از جهت ناموس يا غير آن، همين امروز از او طلب بخشش کند قبل از آنکه روزي فرا رسد که دينار و درهم در آن روز پذيرفته نمي شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمي که کرده از آن برداشته ميشود و اگر کار نيك و حسنه اي نداشته باشد از گناهان شخص مظلوم برداشته ميشود و بر گناهان او اضافه ميشود».

که در اين حديث طلب بخشش از مردم و جبران ظلم وارد شده بر آنها قبل از وفاتشان شده است، چرا که در روز قيامت جبران مظلوم با حسنات و سيئات خواهد بود نه درهم و دينار و برآستي که اين خسارت مندي واقعي است.

سوماً: پس کسي که مي خواهد نفس خود را از گناه غيبت مبرا و خلاص کند بايد در طلب بخشش خواستن از کسي که غيبتش را کرده است سعي و تلاش جدي کند، يعني از او طلب عفو و گذشت کند، و با سخنان نرم و نيك از وي معذرت خواهي کند و تا مي تواند در اين راه دريغ نورزد، حتي اگر شده و لازم شد براي وي هداياي با ارزشي بخرد تا دل وي را بدست آورد، و علما تمامي اين موارد را جهت بدست آوردن رضاييت جانب مقابل جايز دانسته اند.

اما بسياري از سلف صالح و اهل علم و فقها چنين رأي داده اند که اگر طلب بخشش در امر غيبت مفسده بزرگي به دنبال داشته باشد؛ مثلاً موجب بر افروخته شدن خشم طرف شود، و موجب قطع صله ي رحم گردد، قلبها را آکنده از دشمني و کينه نمايد، در اينصورت اکثر اهل علم بر ترک طلب بخشش از وي رخصت داده اند و گفته اند که در اين شرايط نيازي نيست که نزد غيبت شونده رفت و از وي بخشش خواست، و اميد دارند که دعا کردن براي او (يعني دعا براي کسي که غيبت وي شده است) و طلب آمرزش و استغفار براي وي نزد خداوند متعال بعنوان کفاره اي غيبت کفايت کند.

البته بعضي ديگر از اهل علم گفته اند که گناه غيبت جز با توبه و طلب بخشش از کسي که غيبت وي شده است، پاک نمي شود و کفاره اي ندارد و دعا و استغفار براي وي نمي تواند گناه غيبت را پاک کند، البته همين دسته از علما فرموده اند که اگر غيبت شونده غايب باشد و يا فوت کرده باشد، در اينحالت دعا کردن براي او و استغفار براي وي جايز است.

خلاصه اینکه طلب آمرزش از خدا برای کسی که غیبت وی شده است عذری اضطراری است که در وقت ضرورت صورت می گیرد و شریعت اسلام حالت ضرورت را برای زدودن مفسد و جلب مصالح در نظر می گیرد.

و لذا با توجه به مطالب فوق الذکر؛ اشتباه و تصور غلط کسانی روشن می شود که در غیبت کردن عمدی مسلمانان تساهل می کنند به این امید که استغفار و دعا برای او نزد خداوند جهت کفاره ای غیبتش و پاک شدن گناه آن کافیهست! در حالیکه نمی دانند آنها از چند جهت این تصور آنها اشتباه است:

1 - آنها فراموش کرده اند که شرط توبه اساسی، ندامت و صداقت در توبه و پشیمانی به سوی خداوند متعال است، و بسیاری از مردم موفق به تحقق این شرط نمی شوند.

2 - همانا اصل حقیقی در جبران حق الناس، سعی و تلاش جهت طلب بخشش از آنهاست، و اگر به فرض، خبر دادن به او (یعنی کسی که غیبتش شده است) موجب مفسده ای بزرگتری شود، در این حالت - بجای حلالیت جستن از او - به استغفار و دعا کردن برای او کفایت می شود و گر نه اصل بر اینست که نزد کسی که بر وی ظلم شده است رفت تا از او طلب گذشت شود.

3 - اگر غیبت شونده توسط شخصی دیگر با خبر شود که غیبت وی را کرده اند، در این صورت بر غیبت کننده لازمست تا مستقیماً نزد او برود و از وی بخشش بخواهد، تا شاید ناراحتی و آزار قلب غیبت شونده تمام شود و گذشت کند، و اگر گذشت نکند در اینصورت است که راهی جز استغفار و دعا کردن برای او (برای خلاص شدن از گناه این غیبت) وجود ندارد.

چهارم: در مورد شیوه و لفظ دعا و استغفار برای غیبت شونده باید گفت که دعا کردن برای او بایستی همراه با ذکر اسم او باشد و علاوه بر آن باید خود را نیز داخل دعا نمود، مثلاً گفت: «اللهم اغفر لی ولفلان: بارالها! بر من و فلانی» (کسی که غیبت او را کرده ای) بیامرزش.

اللهم تجاوز عنا وعنه: بارالها! از گناه ما و او درگذر.
و باید سعی نمود این دعا را در اوقات اجابت دعا و با صدق و خلوص نیت خوانده شود و از تکرار آن خسته نشود.

پنجم: لازمست اشاره شود که هدف از دعا و استغفار در حقیقت دفع عمل زشت و مقابله با آن بوسیله ی حسنات است و لذا برای رسیدن به این هدف (دفع اثر عمل زشت و گناه آن) لازم نیست که حتماً از دعا و استغفار برای مظلوم استفاده شود و عمل دیگری برای این هدف انجام نگیرد، بلکه می توان هر نوع عمل صالح دیگری انجام داد و ثوابش را به غیبت شونده اهدا نمود؛ مانند صدقه دادن بجای وی و یا کمک کردن به او، و همراهی با وی در هنگام محنت و سختی هایش و غیره، که این اعمال جایگزین ادیتی می شود که بر وی وارد شده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «حق مظلوم تنها با توبه کردن ساقط نمی شود، و این حق است، و فرقی در این مورد بین کسی که به ناحق دیگری را به قتل می رساند با کسی که ظلم دیگری را بر او وارد می کند نیست، پس آنکس که از ظلم توبه کند حق مظلوم تنها با این توبه ساقط نمی شود، اما برای کامل کردن توبه اش باید برایش جبران کند؛ با همان چیزی که توسط آن بر او ظلم کرده، و اگر در دنیا آن (بدی و ظلم

را) جبران نکند بایستی که در آخرت جبران کند، پس بر ظالم توبه کار لازمست که حسنات زیادی را انجام دهد، تا اگر مظلومین حقوقشان را (در آخرت از او) بازگرفتند مفلس باقی نماند، با این وجود هرگاه خدا خواست که حق مظلوم را خودش جبران کند از فضل و لطف او بدور نیست، همانطور که اگر بخواهد هرگناه غیر شرکی را برای آنکس که بخواهد می بخشد... در حدیث ترمذی که آنرا صحیح یا حسن دانسته آمده: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي وَيُنْفِذُهُمُ الْبَصَرُ، ثُمَّ يَنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرَبَ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الدِّيانُ، لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَنْ يَدْخُلَ النَّارَ وَلَهُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَقٌّ حَتَّى أَقْصَهُ مِنْهُ، وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَلِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ عِنْدَهُ حَقٌّ حَتَّى أَقْصَهُ مِنْهُ».

یعنی: هر گاه روز قیامت رسید خداوند متعال همه خلائق را در سرزمین واحدی جمع می کند، دعوتگری همه آنها را می شنواند سپس آنها را با صدایی ندا می دهد که از دور نزدیک همه می شنوند، و خداوند می گوید: من فرمانروا هستم، من دیان (قضاوت کننده) هستم، شایسته نیست هیچیک از اهل جهنم وارد دوزخ شود درحالیکه او نزد یکی از اهل بهشت حقی دارد تا آنکه آن حق را از او بستانند، و برای هیچیک از اهل بهشت شایسته نیست که وارد بهشت گردد درحالیکه کسی از اهل جهنم از او حقی دارد تا آنکه حقش را بستانند».

و در صحیح مسلم از حدیث ابو سعید خدری آمده: «أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا عَبَرُوا الصَّرَاطَ وَقَفُوا عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيَقْتَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ، فَإِذَا هَذَبُوا وَنَفَوْا أَذْنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ». یعنی: هرگاه اهل بهشت از صراط عبور کردند بر پلی بین بهشت و جهنم می ایستند، و بعضی از آنها از دیگران قصاص می گیرند، و هرگاه (از گناه جرمشان) پاک شدند و قصاص گردیدند به آنها اجازه ای داخل شدن به بهشت داده می شود.

و خداوند متعال نیز می فرماید: «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا». حرات 12، یعنی: و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند. و غیبت از نوع ظلم تجاوز است.

و فرمود: «أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْنَاهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ». یعنی: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. که (در این آیه خداوند متعال) غیبت کنندگان را به توبه کردن آگاه می گرداند تا توبه کنند. و این در چیزی است که مظلوم را از جبران آن آگاه می کند، اما اگر او را غیبت کند یا به وی تهمتی بزند ولی مظلوم از آن باخبر نگردد، در اینصورت بعضی از علما گفته اند: از جمله شرط توبه برای ظالم این است که به مظلوم اعلام کند که وی را غیبت کرده و وی را با خبر نماید، و بعضی دیگر گفته اند خبر دادن به او شرط و لازم (حتمی) نیست، و این یکی قول بیشتر علما است، و هر دو قول از امام احمد روایت شده است، اما قول او در این قضیه اینست که ظالم در حق مظلوم حسناتی انجام دهد مانند: دعا کردن و استغفار برای او، و انجام عمل صالح و اهدای ثواب آن برای وی که این موارد (بعنوان جبران کننده ی و کفاره) غیبت و تهمتیش می شود. و حسن بصری گفته: کفاره ی غیبت این است که برای غیبت شونده استغفار کنی». (مجموع الفتاوی)

(187-189/18)

خلاصه اینکه قبل از هر چیز انسان مسلمان متقی باید مراقب گفتار و زبان خود باشد و زبان خویش را به بدگویی و غیبت مسلمین مشغول نسازد تا بارگناهانش را زیاد نکند، ولی اگر مرتکب این گناه کبیره گشت قبل از هر چیزی بر او لازمست تا توبه ای صادقانه کند و قلباً از غیبت آن مسلمان احساس ندامت و پشیمانی کند، بعد از آن، اصل بر اینست که اگر امکان داشت نزد غیبت شونده رفته و از او حلالیت بخواهد، و اگر لازم شد به طریقی قلب وی را بدست آورد تا موفق به گذشت وی شود، اما اگر ممکن بود که با خبر کردن وی از غیبتش موجب شر بزرگتری شود و خشم وی را برانگیزاند و احتمال قطع صله رحم وجود داشت، در این شرایط بعضی از علما فرموده اند که لازم نیست به او چیزی بگوید بلکه کافیت تا برای او دعای خیر و طلب آمرزش نزد خدا کند و یا برای او اعمال نیک و صدقه کند و ثوابش را برایش اهدا نماید، و بعضی دیگر از علما فرموده اند تنها راه، همان حلالیت خواستن از وی است مگر آنکه فوت کرده باشد یا غایب باشد که در اینحالت باید برایش دعا و استغفار کند، ولی رأی بیشتر علما اینست که در این شرایط لازم نیست تا نزد غیبت شونده برود و وی را با خبر کند، بلکه برایش دعای خیر و استغفار کند، امید است که کفایت کند و گناهش پاک شود.

سخن چینی:

یکی از آفات زبان که در اخلاق اسلامی از رذایل اخلاقی به شمار می رود سخن چینی یا نمّامی است. سخن چینی غالباً به این گفته می شود که سخن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلاً بگوید فلان درباره تو چنین و چنان گفت؟ یا نسبت به تو چنین و چنان کرد.

در حدیثی حذیفه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سخن چین به بهشت راه ندارد». (فتح الباری 10 / 472).

از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد: «أی الإسلام أفضل؟ فقال الله صلی الله علیه وسلم: مَنْ سلم المسلمون من لسانه ویده» (متفق علیه) یعنی: کدام اسلام بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنکه مسلمانان از دست و زبان او در امان بمانند. از صفات مؤمنان نگاه داشتن زبان خود از وارد شدن به نواامیس و آبروی دیگران و دوری از بیهوده گویی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت» (متفق علیه). یعنی: و کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، باید سخن خوب گوید و یا سکوت اختیار کند.

اما کسی که از زبانش محافظت نمی کند و خبرکسی و سخن کسی را به دیگری باز می گوید این امر موجب بزرگترین و اساسی ترین عامل قطع روابط و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت میان مردم محسوب می گردد، و خداوند متعال سخن چین را مذمت نموده است، میفرماید: «وَلَا تُطْعُ كُلَّ خَلَفٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَاءً بِنَمِيمٍ» (سوره قلم 10 - 11). «و از کسی که بسیار سوگند یاد میکند اطاعت مکن، و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و رفت می کند اطاعت مکن».

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار باغی از باغ های مدینه عبور میکردند و آنجا صدای دو نفر را شنیدند که در قبر های شان عذاب میشدند، ایشان فرمودند: «این دو شخص عذاب می شوند، البته تعذیب آنان به خاطر گناه بزرگی

نیست، سپس فرمودند - آری (گناه آنان بزرگ است) یکی از آنان از ادرار خویش پرهیز نمی‌کرد، و آن دیگری سخن‌چینی (دوبهم‌زنی) می‌کرد» فتح الباری 1 / 317.

وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: 36) «(انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل، همه، (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

همچنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (سوره حجرات 6). یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسق خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

پس هرگاه فاسق خبری رسانید باید درباره آن خبر تحقیق کرد و به محض شنیدن آن باورش نکرد و اقدام نکرد، چون تحقیق نکردن و بسنده نمودن به شنیدن خبر خطر بزرگی دارد و سبب می‌شود تا انسان مرتکب گناه گردد، چون هرگاه خبر او همانند خبر فرد عادل و راستگو پذیرفته شود به موجب و مقتضای آن حکم می‌شود آن گاه جان و مال‌هایی به ناحق تلف و ضایع می‌گردد که باعث پشیمانی و ندامت می‌شود، بلکه باید به هنگام شنیدن خبر فرد فاسق، تحقیق و بررسی کرد؛ پس اگر دلایل و قرینه‌ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصدیق قرار گیرد، و اگر قرینه‌ها و دلایل بر دروغگو بودن او دلالت می‌کرد باید تکذیب شود.

رعایت هوشیاری در قبال سخن چین:

اگر شخص سخن چین برای کسی اطلاع می‌آورد، در حین استماع باید نکات ذیل جداً در نظر داشته باشد:

- 1 - نباید حرف سخن چین را باور کند و نباید آنرا تصدیق کند.
 - 2 - باید او را نصیحت کند، و از چنین عملی نهی کند.
 - 3 - نباید نسبت به برادر غائبش سوءظن داشته باشد.
 - 4 - نباید به خود اجازه دهد که حرف سخن چین را بازگوید، و نباید بگوید فلانی این چنین گفته است، چون با این کار، خودش هم سخن چین می‌شود.
- نبايد هر چيزي را که شنيد بازگوید، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «کفي بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع». روایت مسلم (5) و لفظ از اوست.
- یعنی: برای گناهکار بودن شخص همین کافی است که هر چیزی را شنید بازگوید.
- اینها، مسایلی است که اگر انسان با جان و دل بدانها پی ببرد، دیگر مجالی برای سخن چینی دیگران باقی نمی‌ماند.

ولي به تاسف باید گفت که امروز وضع بالعکس است:

- 1 - به سخن چین و غیبت و بدگویی‌های غیبت‌کننده در مورد شخص مسلمان با دقت گوش می‌دهند.
- 2 - نه تنها به غیبت گوش فرا می‌دهند، بلکه از شنیدن غیبت نیز لذت می‌برند و همواره مشتاق آن هستند که سخنان و اخبار ناپسند بیشتری درباره‌ی شخصی که از او غیبت میشود، بشنوند.

- 3 - علاوه بر شنیدن، خود نیز به ذکر اوصافی از شخص می پردازند که او را ناخوشایند است و بدین ترتیب جدا از شنیدن غیبت، خودشان نیز به غیبت مشغول می شوند.
- 4 - سخنان سخن چین را تائید و بلکه تحسین می کنند و بر مسلمانی که حضور ندارد، طعنه میزنند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفيل

جزء - (30)

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای 5 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. و نام این سوره «اصحاب الفیل» از آیه ی اولی این سوره مبارکه گرفته شده است. سوره مبارکه الفیل به حادثه‌ای بزرگی تاریخی اشاره می کند که در زندگانی جزیره العرب پیش از بعثت کاملاً مشهور و معروف بود. این رخداد وحادثه بیانگر رعایت و عنایت بزرگ الله متعال نسبت به این سرزمین مقدسی بود که خدا آن را برگزیده تا محل دریافت واپسین نور، و پرورشگاه عقیده تازه، و نقطه‌ای باشد که این عقیده جدید از آنجا لشکرکشی مقدس خود را به سوی نواحی زمین بیاغارد، و هدایت و حق و خیر و خوبی را در اطراف زمین مستقر و جایگزین سازد.

زمان نزول سوره الفیل:

این سوره به اتفاق همه ای مفسران از جمله سوره های مکی است، پس از سوره ی کافرون نازل شده و اگر به آن در پس زمینه ی تاریخی اش توجه نمایم، چنین به نظر خواهد رسید که این هم بایستی در دوره ی آغازین مکه نازل شده باشد.

پیوند و مناسبت سوره الفیل با سوره الهمزة:

در سوره ی همزة از کسی که عیجو و طعنه زن و مال اندوز است و به آن مال و ثروت می نازد، فریب می خورد و می پندارد که او را برای همیشه جاودانه می گرداند؛ سخن بعمل آمده است. در سوره فیل نیز به قصه ی اصحاب فیل - که مردمی بسیار نیرومند، ثروتمند و نافرمان بودند - می پردازد که خداوند متعال به وسیله ی کوچکترین پرنده، آنان را خرد و نیست و نابود کرد و آن همه ثروت و مکنّت و زور و قوت به فریادشان نرسید و نیرنگشان تباه گشت.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فیل:

سورة فیل طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و دارای (1) رکوع، (5) پنج آیات، (24) بیست و چهار کلمه، (94) نود و چهار حرف، و (46) چهل و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

محتوای کلی سوره فیل:

این سوره چنانکه از نامش معلوم است، اشاره به داستان تاریخی معروفی و مشهور می کند که در سال تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مکه واقع شده، و خداوند خانه «کعبه» را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.

یاد آوری این داستان هشدار ی است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت الله کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن

سنگریزه های نیم بند «حجارة من سجيل» در هم کوبید قدرت آنرا دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

باید بصورت کل گفت که: سوره فیل از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول: آیات 1 و 2 بحثی است پیرامون توطئه‌ای که در شرف تکوین است برای برچیدن مرکز فرمانروایی خداوند در روی زمین یعنی همان بیت الله و چگونگی خنثی کردن این توطئه از سوی خداوند. چرا که بندگان در روی زمین نیستند که از دین خداوند و از مرکز فرمانروایی او دفاع کنند. پس خداوند خود مستقیماً وارد عمل می‌شود و این سنت خداوند است. در طول تاریخ هرگاه بندگان برای دفاع از دین او وجود نداشته باشند، خود مستقیماً وارد عمل شده و مداخله می‌کند و کار را تمام می‌کند.

در بخش دوم: از آیه‌ی سوم تا پایان سوره، چگونگی از بین بردن توطئه‌گران با استفاده از ضعیف‌ترین وسیله. توطئه‌گران همیشه بزرگترین و قوی‌ترین وسیله‌ی خودشان را برای نابودی و برچیدن برنامه‌ی الله از روی زمین به کار می‌برند و خداوند ضعیف‌ترین وسیله را در مقام رویارویی و مواجهه با قوی‌ترین وسیله‌های بشری به کار می‌گیرد و این بیانگر این موضوع است که قرار نیست خداوند هم به مانند انسان‌ها وارد کار شود و بخواهد به کارها سامان دهد. انسان‌ها معمولاً از ابزار و امکانات دنیایی خودشان استفاده می‌کنند و اگر این امکانات دنیایی از آنها گرفته شود، دیگر چیزی برای مطرح کردن ندارند. اما خداوند مانند انسان نیست، از کمترین و ضعیف‌ترین وسایل و امکانات استفاده می‌کند و بزرگترین کارها را انجام می‌دهد.

باید یادآور شد که قصه و داستان اصحاب در سالهای 570 میلادی به وقوع پیوسته یعنی 570 سال بعد از میلاد مسیح، دشمنان نقشه مطرح می‌کنند تا مرکزی را که محل تجمع و وحدت مسلمانان شده است، از روی زمین برچینند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْفِيلِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

ترجمه مختصر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (1) (ای پیامبر) آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟! «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (2) آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (3) و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» (4) که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می دادند. «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (5) سرانجام آنها را همچون کاه جویده شده (و متلاشی) قرار داد!

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: آیا ندیده‌ای؟ مراد از دیدن، شنیدن و باخبر شدن است (ملاحظه شود: بقره آیات: 243 و 246 و 258، فجر آیه: 6). مخاطب هرچند پیغمبر است، ولی مراد عموم مردم است. «أَصْحَابِ الْفِيلِ»: فیل داران، پیل داران، پیل‌بانان. «أَلَمْ يَجْعَلْ»: آیا قرار نداد. «کید»: نیرنگ، دسیسه. «تَضْلِيلٍ» (ضل): سردرگمی، تباه ساختن. بی اثر ماندن، از مقصد منحرف گشتن. «طیرا»: پرندگان، بر جمع و مفرد، اطلاق می شود. «أَبَابِيلَ»: دسته دسته، گروه گروه، گروههای پشت سر هم و پی درپی. «سَجِّيلٍ»: معرب سنگ گل، گل به سنگ در آمده (متحجر)، گل سخت و سفت شده. «عَصْفٍ»: کاه، برگ خشک، برگ پوسیده ی درخت برگ گندم و جو و غیره. (رحمن / 12). «مَّأْكُولٍ»: آفت زده و کرم خورده. خورده شده. «عَصْفٍ مَّأْكُولٍ»: برگ آفت زده و کرم خورده. برگ جویده شده و از دهان حیوانات افتاده. برگی که دانه آن خورده شده و به صورت کاه درآمده باشد. (روح البیان).

قصه ی اصحاب فیل (فیل سواران):

داستان وقصه ی اصحاب فیل (ابرهه و لشکریان آن) یکی از داستان های عبرت انگیز، تاریخی و معجزه آساء و مشهوری است که در قرآن عظیم الشان در جمله سایر داستان ها تذکر رفته است.

از مضمون، محتوای و اسلوب بیان این سوره بوضاحت تام فهمیده میشود که این سوره در مکه معظمه نزول یافته، و شامل پنج آیه میباشد.

ناگفته نباید گذاشت که، این سوره در سال تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم واقع شده است. و پروردگار با عظمت ما کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سر زمین یمن سوار با فیل آمده بودند حفظ کرد.

این داستان که بنام داستان «اصحاب فیل» شهرت یافت، در زمان تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بوقوع پیوست.

مفسرین در مورد سر آغاز این داستان مینویسند که: ذونواس یکی از پادشاهان که بر مناطقی یمن زمام امور را بدست داشت و سالها متولی بر یمن سلطنت میکرد، در یکی از روزها سفری را به شهر «یثرب» انجام داد، وی در این سفر تحت تاثیر تبلیغات سحر انگیزی یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرار گرفت، تاثیر تبلیغات یهودی به ذونواس به حدی بود که وی دین ابایی خویش را یعنی بت پرستی را رها و به قبولیت دین یهودی گردن نهاد.

طولی نکشید که این دین تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و از جمله یهودیان متعصب مبدل گشت و افراطیت دینی آن تا سرحدی رسید، که در نهایت تصمیم اتخاذ کرد که مردمان سایر مناطق جزیره العرب و بخصوص شهرهایی که در تحت اداره ای حکومتی اش قرار دارد، بدین یهودیت داخل سازد. بنأ طي پلان منظم پیروان سایر ادیان را تحت شکنجه، ازار و مظالم مختلف النوع قرار داد تا به اثر این فشار به ناچار مردم دین یهودیت را قبول و از آن متابعت نمایند.

ذونواس توانست در مدتی کوتاه پرگرام دعوتی خویش را بطور دقیق عملی، و تعداد زیادی از اعراب ها را بدین یهودیت ذونواس داخل گرداند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانیشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می کردند و بهمین جهت از پذیرفتن دین یهودیت سر پیچی و بغاوت کرده و از اطاعت «ذونواس» یهودی سرباز زدند.

ذونواس از این سرپیچی و بغاوت مردم «نجران» خوشش نیامد و براین عمل شان خشمگین شد و تصمیم گرفت تا آنان را شکنجه و وادار به زور به قبولی دین یهودی نماید.

«ذونواس» برای تحقیق هدف دینی خویش دستور داد تا خندقی بزرگی حفر نمایند، و آتش زیادی در آن افروخته و کسانیکه در مخالفت از اساسات دین یهود باشد، آنان را باید در آتش سوختاند. مبلغین «ذونواس» بتعداد کثیری از پیروان مسیحیان نجران را در آن خندق سوختاندن و تعدادی از انسانها را نیز طعمه شمشیر کرده و دست، پا، گوش و بینی آنها را بریده، و اساسات دینی خویش را بر مردم «نجران» قبولانند.

مؤرخین تلفات و تعداد کشته شدگان این مظالم دینی را بیست هزار نفر تخمین زده اند که در تناسب تعداد نفوس آن عصر عدد بسیار زیاد بود. به عقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سورة بروج) ذکر شده است، اشاره بهمین ماجرا است.

کلمه «أخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و «اصحاب اخدود» جباران ستمگری بودند که زمین را می شکافتند و آن را پر از آتش نموده، مؤمنین را به جرم اینکه ایمان دارند در آن انداخته و تا آخرین نفرشان را می سوزانند.

«أخدود به زبان عربی الأخدود» (نام شهری است در جنوب شهر نجران در یمن که در سورة بروج (آیه 4) در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

طوری که متذکر شدیم مردم متدین این شهر به دستور «یوسف ذی نواس» در آتش ظالمانه اصحاب اخدود سوزانده شدند.

مؤرخین مینویسند: نام اصلی حاکم «یوسف ذی نواس» زرعه بن تبان اسعد ابوکرب ولقبش «ذونواس» بود.

مؤرخین همچنان می افزایند: در گیر و دار این مظلوم، یکی از سران مسیحیان منطقه نجران توانست از این جنگ و قتل عام جان به سلامت ببرد، و امکانات آنرا یافت که خود را از شر سربازان ذونواس مخفی و قادر به فرار از شهر شود.

این شخصی خود را به دربار امپراطور در قسطنطنیه میرساند، و داستان قتل عام و کشتار فجیع مسیحیان نجران را به امپراطور روم به شد و مد آن قصه نموده و خواستار کمک و انتقام از «ذونواس» میگردد.

امپراطور روم از شنیدن این داستان غم انگیز و سخت متأثر شده در جواب درخواست کمک اظهار داشت:

کشور شما از لحاظ جغرافیایی بما دور است ولی من نامه‌ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی شما را در این مورد کمک و مساعدت نماید.

امپراطور در قسطنطنیه نامه‌ای به دربار نجاشی مینویسد، نجاشی با خواندن این نامه لشکری بزرگی (قرار روایت شصت الی هفتاد هزار) نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و قوماندانی و سر لشکری این قوای به شخصی بنام «ابرهه» فرزند «صبحاح» که کنیه اش ابو یکسوم بود، تسلیم می‌نماید.

هکذا به روایت دیگری نجاشی در رأس و قوماندانی این قوا شخصی را بنام «اریاط» مقرر می‌نماید و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.

«اریاط» از حبشه تا کنار بحر احمر خود را میرساند و از آنجا توسط کشتی‌ها خود را به سرزمین یمن میرساند.

ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته بجنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده، شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را به بحر انداخته و در طوفان بحر غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند. «ابرهه» پس از چندی «اریاط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «اریاط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود از خود راضی کرد.

در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بُت پرستان و چه دیگران توجه و اهتمام خاصی بمکه و خانه‌کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان از احترام خاصی دارد و هر ساله تعداد کثیری از مردم یمن به زیارت آن خانه می‌روند و قربانیها می‌کنند، و کم کم بفکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه‌ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود، و آنها را بفکر بیرون راندن ایشان بیاندازد. لذا برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جایی که ممکن است در زیبایی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله‌ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن بزیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد آنرا «قلیس» نام‌گذاری نمود، و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلای کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه‌ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی

هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می روند، و هیچگونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. برعکس روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» می نویسد: «می گویند به کلیسای القلیس اهانتی صورت گرفت، کثافتاتی در درون عبادتگاه انداخته شد و یا قسمتی از آنرا آتش زدند، عده ای آنرا رد العمل جوانان قریش در برابر اعلان ابرهه شمرده اند و برخی آنرا توطئه ابرهه برای تحریک احساسات مسیحیان گرفته اند.»

به همه حال بعد از وقوع این حادثه و آنهم در مشهور ترین مرکز عبادی ابرهه، قهر و غضب به جوش آمد و با خودعهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و قدرت معنوی و اقتصادی را به یمن باز گرداند.

ابرهه در سال (570 - 571) میلادی لشکر عظیم شصت الی هفتاد هزار نفری مجهز با 9 یا 13 فیل با ساز و برگ بزرگ نظامی بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد. اعراب که از تصمیم ابرهه اطلاع حاصل نمودند، برای دفع حمله امدادگی جنگی خویش آغاز نمودند و در این میان یکی از شیوخ قوم مشهور یمن بنام «ذونفر» قوم خود را بدفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده و طی تبلیغاتی حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد.

ولی نیروی قومی اش توان مقابله با نیروی های منظم ابرهه را نداشت، نیرواش شکست می خورد و شخص خودش در اسارت نیروی ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت: مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد.

بعد از اینکه نیرویهای «ذونفر» شکست خورد و نیرو هایش در جنگ در هم شکست، یکی دیگر از روسای قبایل یمنی بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» بیرق جهاد را در دفاع از کعبه بلند نمود و کمر جنگ و مقابله را بر علیه نیروی ابراهه براه انداخت، با تعداد زیادی از مردم قبایل ختم بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت «ذونفر» دچار شد و بدست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: مامطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصدی که در پیشداری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او کردند، و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغفس» که جایی در چهار کیلومتری مکه است راهنمایی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» مریض شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه ابن هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند بقبر ابو رغال سنگ می زنند.

همینکه ابرهه در سر زمین «مغمس» رسیدند، یکی از سرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مأمور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را چور و چپاول نموده دارایی و مواشی آنان را جمع کرده و به نزد ابراهه بیاورند.

«اسود» با تعداد کثیري از سربازان ابراهه به نواحی چهار اطراف رفته و هر جا مال، گوسفند و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده و بنزد ابرهه بردند.

مؤرخین مینویسند در میان این اموال دوصد شتر متعلق به عبد المطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سربازان «اسود» آنها را به گروکان گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از این ماجرا مطلع شدند نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و مال و مواشی یغما شده خویش را دوبار باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت نیروهای ابرهه با خبر شدند از این فکر خویش منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.

در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و برایش گفت: بشهر مکه برو و بعد از تثبیت سران و شیوخ قوم با آنان صحبت نموده و برای شان بگو ما برای جنگ و خونریزی لشکر کشی نکردیم و هدف اساسی از این لشکر کشی این است تا خانه کعبه را ویران کنیم. و اگر شما مانع پلان ما نشوید، مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست بدنبال این مأموریت برود برایش گفت: اگر حس کردی که سران و شیوخ قوم نیت جنگ را به ما ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بعد از اخذ دستور به مأموریت اعطا شده خویش عازم شهر مکه شد همینکه به شهر مکه رسید به جستجوی رئیس و ملک قوم آغاز کرد، باشندگان مکه راست او را به خانه عبد المطلب راهنمایی کردند، و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را برایش رسانید، و برایش گفت که ابرهه میگوید: (من قصد جنگ با اهالی مکه را ندارم، آمده ام تا فقط کعبه را ویران کنم، اگر با این خواهش من موافق هستید، نماینده خویش را غرض مذاکره و جرگه نزد ارسال نماید.) در این میان مردم مکه با هم جرگه شدند و در مورد این اقدام تصمیم مشترک را اتخاذ مینمایند. سران مکه بعد از مطالعه نامه تهدید آمیز ابرهه سردار مکه عبد المطلب را به منظور مذاکره نزد ابرهه میفرستند.

عبد المطلب در جواب گفت: به الله سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد، وگرنه بخدا قسم ما قادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که شما سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد ابرهه رفته و موضوع را ایشان در میان بگزاریم.

در این میان عبد المطلب با تعدادی از فرزندان خود به سوی مقر حربی ابرهه حرکت کرد قبل از رسیدن عبد المطلب به قرار گاه ابرهه و قبل از ملاقات به ابرهه شخصی بنام «ذونفر» از آمدن عبد المطلب اطلاع حاصل می کند، شخصی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ قومی عبدالمطلب را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد رهبر و زعیم قریش و یکی از شخصیت های والای این سر زمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

میگویند عبد المطلب مرد قوی هیکل، دارای ریش مبارک، مرد چهار شانه، و سر و صورت نورانی و جذابی داشت.

همینکه عبد المطلب به نزد ابراهه آمد، ابرهه از دیدن اوسخت تحت تأثیرش قرار گرفت. میگویند ابرهه مطابق مشوره که قبلاً مشاورین شان برای بخاطر احترام در باره عبد المطلب برایش گفته بودند، از تخت خود پایین آمد و روی زمین و نزدیک او نشست. بعد از عرض سلام ابرهه سر صحبت را با عبد المطلب آغاز کرد و عزم خویش را که ویرانی و تخریب کعبه است با عبد المطلب در میان گذاشت.

عبد المطلب صحبت های ابرهه را با دقت تام گوش می کرد، و در جریان صحبت هیچ ابراز نظر نمیکرد و چیزی نمیگفت:

در ختم صحبت ابرهه روی بطرف عبد المطلب نموده گفت: اگر شما خواهش از من داشته باشید میتوانید بگوید: عبد المطلب به ترجمان ابرهه گفت: (سربازان و لشکریان تو دوصد رأس شتر مرا به غارت برده اند، به ایشان هدایت فرماید تا آن را دوباره بمن مسترد نمایند.)

ابرهه از این درخواست عبد المطلب سخت در تعجب افتاد به مترجم گفت: به عبد المطلب بگوید: (هنگامی که شما را دیدم عظمتی از تو در دلم بوجود آمد، ولی شنیدن صحبت شما در مورد مطالبه اموالت از و قارت نزد من کاست، عجب است که در استرداد شتر هایت اصرار داری، ولی در باره کعبه که محل عبادت شما، محل عبادت ابا و اجداد تا ن بود، و من حالا برای تخریب و ویرانی اش کمر بسته ام مطلقاً حرفی بزبان نمی آوری!)

عبد المطلب در جواب ابرهه گفت: (انا رب الابل و ان للبيت رباً سيمنعه!) (من مالک شتر های خود هستم و مطالبه استرداد دوباره آنرا از شما دارم، این معبد و عبادت گاه و این خانه مالک دیگری دارد که خود از آن حفاظت خواهد کرد.)

واقعاً همانطور هم شد، زمانیکه لشکریان ابرهه به منطقه وادی محسر میرسند، ابا بیل ها بر سپاه ابراهه حمله ور شدند. (تر میهم بحجارة من سجيل) به پرتاب سنگ های، بر لشکر متجاوز ابراهه آغاز مینمایند، و این لشکر شصت الی هفتاد هزار نفری ابراهه را به شکست و رسوای مواجه ساخته، و خانه کعبه را از تخریب و ویرانی نجات میدهند، اینست معجزه آسمانی که در دفاع از کعبه که در وادی محسر به اتفاق افتاده است.

مؤرخین مینویسند: بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران و مواشی عبد المطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند و شهر را تخلیه کند و بکوه ها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا از یک طرف جان اطفال و خانواده های خویش را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

عبد المطلب بعد از دستور تخلیه شهر مکه با تعدادی از سران قریش به کنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و با اشک ریزان و قلبی سوزان بتضرع و زاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشکریانش رادرخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم گفته این دوبیت است:

«يا رب لا ارجو لهم سواك، يا رب فامنع منهم حماك، ان عدو البيت من عاداك، امنعهم ان يخبوا قراك» (پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم - پروردگارا حمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار - که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد - و تو نیز آنانرا از ویرانی خانهات بازدار.)

بعد از دعا اخلاصمندانه در کعبه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوه های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

روز موعود حمله بر کعبه:

بعد از اینکه روز موعود حمله بر کعبه فرا میرسد، لشکر ابرهه در وادی محسر در میان منی و مزدلفه فیل حربی ابرهه بنام محمود (ماموت) که در پیشا پیش سربازان در حرکت بود ناگهان از حرکت ایستاد و از رفتن به سوی کعبه امتناع ورزید، با چوب زدند و با سیخ های تیز خلانند، ولی (ماموت) از پیشروی بسوی کعبه خود داری می کرد، ولی اگر روی فیل را به سمت دیگری می گردانید ند جست و چالاک براه می افتاد ولی از رفتن به سوی مکه امتناع می کرد.

اولین نشانه شکست نیروی های ابرهه در همان ساعات اول حمله ظاهر شد.

رسیدن ابابیل ها:

مفسرین می نویسند که نیروی های حربی ابرهه تا هنوز مصروف در مهار کردن فیل بودند که ناگهان ابابیل ها از سوی بحر بر وادی محسر سرا زیر شدند، هر یکی از این ابابیل ها در منقار و چنگال های خویش سنگ ریزه های حمل می کردند و بر سپاه ابرهه فرمی ریختند، بر هر یکی اصابت می کرد به شدت مجروح میشد، و از جراحت ها خون و ریم بیرون آمده، گوشت آن گنبدیده و فرومی ریخت.

تعداد مجروح، تعدادی بقتل رسیدند و تعدادی هم فرار را بر قرار ترجیح دادند.

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع راچنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند، دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند و پس از تلاش و رنج بسیاری که به یمن رسید، گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی درگذشت.

عبد المطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است، فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت: به شهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان بجای مانده برگزید و مردم با خوشحالی و شوق بشهر باز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد و قبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاولگری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

عده از مؤرخان مینویسند که: در صفوف لشکریان ابرهه مرض چیچک شیوع یافت و باعث هلاکت تعداد زیادی از سربازان گردید.

تفسیر سوره

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (1):

خداوند متعال بدایت و آغاز این سوره را با کلمه «أَلَمْ» شروع کرده است؛ بنابر دلایل ذیل:

1 - به خاطر دادن خبر.

2 - منت به قریش و یادآوری ذکر نعمت حمایت کعبه و شکر عملی نعمت.

آیا ای پیامبر ملاحظه نکردی، ندیدی، نشنیدی که پروردگارت ورب تو با اصحاب فیل، یعنی فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!«

خطاب آیه مبارکه به ظاهر متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم است، اما در اصل مخاطب آن نه تنها قریش، بلکه تمام مردم عرب هستند که از این واقعه به خوبی آگاه بودند. در قرآن مجید در سوره های متعددی الفاظ الم تر (آیا تو ندیدی) به کار رفته اند و هدف از آن ها مخاطب قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست بلکه مخاطب قرار دادن عموم مردم است.

عبارت «أَلَمْ تَرَ» «ندیدی» در این جا برای آن به کار رفته که در آن هنگام در مکه و پیرامون مکه و در منطقه ای وسیع از سرزمین عرب از مکه گرفته تا یمن، تعداد زیاد از انسانها که این واقعه ی تباهی اصحاب الفیل را با چشمان خود دیده بودند هنوز در قید حیات بودند، چراکه از آن واقعه تنها تقریباً، چیزی بیشتری از چهل سال گذشته بود و تمام عرب ها خبرهای متواتر آن را از کسانی که با چشمان خود آن واقعه را مشاهده کرده بودند شنیده بودند؛ از این رو این واقعه برای آنان نیز همانند واقعه ای که با چشمان خود دیده باشند، یقینی بود.

این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت الله متعال روی آورند.

مفسر ابو سعود فرموده است: الله عزوجل توجه پیامبر را به کیفیت فعل خویش جلب نموده و گفته است: «كَيْفَ فَعَلَ» و نگفته است: (الم تر ما فعل ربك)، تا این حقیقت را یادآور شود که صحنه ای بسیار دهشتناک به وقوع پیوست و خدا به روشی بسیار عجیب و غریب آنها را نابود کرد. که بر قدرت و عظمت خدای متعال دلالت دارد، و کمال علم و حکمت او را نشان داده و شرف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نمایان می سازد؛ زیرا آن حادثه یکی از ارهاصات به شمار می آید؛ چون روایت است که این قصه در سال تولد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده است.

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (2):

آیا آنان را نابود نکرد؟ و آیا تلاش و حيله ی آنان را در راستای تخریب کعبه بی سود و بی حاصلی و نابود نساخت؟ مگر کید و مکر آنان را بی حاصل نساخت و نتایجی به ضرر خود شان تغییر نداد؟ مگر ندیدی که پروردگار با عظمت نگذاشت تیر ابره به هدف اصابت کند، بر عکس سنگی را که برداشته بودند که کعبه را به آن ویران و منهدم کند، این سنگ بر پای خود شان اصابت کرد، آنان طوری سنجیده بودند که از اعتبار کعبه بکاهند، آنرا ویران کند و با زمین یکسان نماید، برای همین منظور لشکر بزرگ و مجهزی فراهم آورد، بهانه ای برای لشکر کشی ساز مانده ی کردند، احساسات سربازانش خویش تحت بهانه های دینی به حمله عاجل بر کعبه تحریک کردند، دیدید که خداوند خیر الما کرین دسیسه او را خنثی و سپاه مجهزش را یک سره نابود کرد، او و حامیان رومی آنان را خاسر و نامراد ساخت؟ شکست و نابودی لشکر مجهز ابره از اعتبار و مقام بزرگ کعبه را نه تنها متضرر نساخت، بلکه به همه ثابت کرد که صاحب این خانه مقدس و معبد یکتا پرستان، خداست، در برابر هر هجومی از آن دفاع خواهد کرد.

«تَضْلِيلٍ»: از ماده ی تفعیل است. «ضَلَّ، يُضِلُّ، تَضْلِيلٌ» به معنی سردرگم کردن، از هدف منحرف کردن و در اینجا معنی خنثی کردن مناسب است. چون وقتی کسی در مسیری قرار گرفت تا طبق پروگرام و برنامه به هدف خود برسد، اما مانعی از بیرون بر آن عارض شود و کاری کند که این شخص از مسیر منحرف و یا متوقف شود، به آن می گویند:

تضلیل. منحرف و یا سردرگم کردن کسی از هدفی که در پیش دارد و به سوی آن می‌رود.
«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (3):

و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، از سربازان خود پرندگانی بر آنان مسلط کرد که دسته دسته و پشت سر هم می‌آمدند و از هر جهت آنان را احاطه می‌کردند.
 «ابابیل» نام پرندۀ خاص نیست و «طیراً أبابیل» یعنی: پرندگانی فوج فوج در دسته‌های پراکنده، بر سر آنها فرود آمدند. پس کلمه‌ی «طیراً» به معنای جنس پرندگان است، نه به معنای مفرد پرندۀ.

و در ماده «ابل» و ابابیل مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه نموده اند، و هر یک از مفسرین در مورد شکل والوان این پرندگان تفاسیر مختلفی بعمل آورده اند:
 مفسران در تفسیر پرندۀ‌های ابابیل گفته‌اند: آنها پرندگانی بودند که از بحر بیرون آمده و سربازان ابرهه را با سنگهایی که در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند...
 ابن زید فرموده است: که آنها پرندگانی بودند که از بحر آمدند، و در رنگ آنها اختلاف کرده‌اند، برخی گفته اند سفید بودند، و برخی گویند: سیاه بوده، و قول دیگر آنکه سبز بودند و منقارهایی همچون منقار پرندگان و دستهایی همچون دست سگان داشتند، و برخی گفته اند: سرهای شان همچون سران درندگان بوده...».
 خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» ملاحظه فرمودید: همان‌طور که ابرهه از حیوان برای جنگ استفاده کرد، خداوند متعال نیز مانند خودش جواب داد ولی ابرهه از حیوان بزرگی چون فیل و خداوند با حیوان کوچکی چون پرندۀ با او مقابله کرد و آنان را نابود ساخت.

خداوند طیر فرستاد. دقت کنید چقدر زیباست! در مقابل فیل، پرندۀ؛ آن هم پرندۀ‌های کوچک ابابیل. ابابیل طیر را توضیح می‌دهد. شبیه گنجشک و شاید از گنجشک هم کوچک تر. این گنجشک را خداوند مالک، خداوند قادر، خداوند مقتدر به سوی اصحابی ضعیف، بی‌محتوا بی‌فکر و بی‌اندیشه روانه ساخته، نتیجه چه می‌شود؟ پس اسلحه به تنهایی مهم نیست. مهم آن دستی است که این اسلحه را به دست گرفته است. مهم صاحب اسلحه است که به چه منظوری این اسلحه را به دست گرفته است؟ خداوند خودش این اسلحه را به دست گرفته است.

شیخ محمد عبده (1266 هـ - 1323 - 1849 - م 1905 م) مفکر و عالم مشهور کشور می‌فرماید: «این ابرهه‌ی طاغی، وقتی خواست، بیت را منهدم کند، خداوند، به وسیله‌ی آن پرندگان، چیزی [همان سجیل] بر سر ابرهه و لشکرش فرو ریخت که دارای مادۀ مریضی (میگروبی) آبله و یا حصه بود و آنان را مبتلا کرد و پیش از آن که، به مکه دست یابند، نابود شدند.

شیخ محمد عبده در تفسیر این سوره جزء عمّ فرموده است: «در روز دوم، مریضی آبله و سنبه در میان لشکریان پخش گردید... عکرمه گفته است: این اولین و نخستین آبله‌ای است که در میان عربها دیده شده است. یعقوب پسر عتبه در بارۀ حادثه‌ای که رخ داده است گفته است: اولین حادثه که جهان عربی ملاحظه شده است در آن سال بوده است. و با کاری با بدنهای آنان کرد که کمتر چنین چیزی روی می‌دهد. گوشت بدنهایشان تگه تگه می‌شد و می‌افتاد. سربازان و فرمانده ایشان به هراس افتادند و پشت کردند و گریختند. و سرقوماندان

حبشی یعنی ابرهه نیز به این مریضی مبتلا شد. مرتب گوشت بدنش قطعه قطعه و تکه تکه می‌گردید، تا بدانجا که سینه‌اش شکافت و در صنعاء مرد.

بلی! این هم نعمتی [استثنایی] از سوی الله متعال بود که علی رغم مشرک بودن اهل مکه به آنان داد و حرم امن خود را از گید و نیرنگ دشمن تجاوزگر مصون داشت؛ تا آنگاه که وجود مبارک پیامبر خاتم را برگزیند و دین حق را به مردم بیاموزد و بیت را به نیروی دین آسمانی از گزند محفوظ بدارد...».

قابل یادآوری است: قانون الهی تنها آن نیست که برای انسان آشنا باشد و آن را ببیند و بیازماید. انسان ذره‌ای از قانون خدایی را می‌داند که در توانش باشد و درک نماید و بس... بلکه خارق العاده‌ی فراوانی در این هستی روی می‌دهد که استدلال پذیر نیست. مثلاً: مبتلا شدن لشکر ابرهه به حصه و آبله بر اثر سنگ باران شدنشان و سالم ماندن مردم عرب آن دیار از جمله ی خارق العاده‌ها در هستی است... [اقتباس از فی ظلال] پس، روشن است که الله متعال با فرستادن دسته‌های پی‌درپی ابابیل، نیرنگ نیرنگ بازان را نقش بر آب کرد و با سنگریزه‌ها از پایشان در آورد (سوره هود آیات 82 و 83)، (سوره حجر آیات 74 و 75). و هم چون کاهبرگ جویده شده در آمدند و اندامشان از هم پاره پاره و متلاشی گشت. این است کیفر و سزای بدکاران که در برابر خانه‌ی خدا و دستور او قد علم می‌کنند. (تفسیر فی ظلال)

«تَرْمِيهِمْ بِحَجَّارَةٍ مِّن سَجِيلٍ» (4):

که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می‌دادند. «سجیل» در لغت آمیخته‌ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرب (تبدیل به عربی) شده است. (مفردات راغب، صفحه 398).

ابن عباس (رض) می‌فرماید که کلمه «سجیل» در اصل معرب کلمه سنگ گل فارسی است و مراد از آن سنگ هایی هستند که از گل ساخته شده باشند و سپس پخته شده و سخت شده باشند.

قرآن عظیم الشان هم این مطلب را تصدیق می‌کند. در آیه ی 82 سوره ی هود و آیه ی 74 سوره ی حجر فرموده شده است که بر قوم لوط سنگ هایی از نوع سجیل فرو ریخته شده بود و درباره ی همان سنگ ها در سوره ی ذاریات آیه ی 33 فرموده شده است که آن ها حجارة من طین، یعنی سنگ های ساخته شده از گل بودند.

در رابطه با سنگ هایی که بر سر اصحاب فیل بارید، دو مطلب بی نهایت قابل دقت است: اول: آن سنگ ها که به هریکی از سربازان ابرهه اصابت می‌کرد، بدن آنان سوراخ نموده و آنان را بقتل میرساند.

دوم: با باریدن آن سنگ ها میان لشکر ابرهه مرض حصه و آبله پیدا شد، که عده‌ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این حوادث موجب فرار سربازان شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، چاپ سوم، جلد 12، صفحه 360).

برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان عبارت بودند از میکروبهای که حامل طاعون بودند، و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب آبله بوده اند، و در آیه شریفه هم‌کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهد شد...»

علمای و مفسرین معاصر می افزایند: «و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می کنیم، بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود ندارد که مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق افتاده که طاعون در لشکرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.» «اعلام قرآن».

همچنان مفسرین در باره «سجیل» گفته اند: گل متحجر بوده، و قول دیگر آنکه گل بوده، و قول سوم آنکه: سجیل، همان «سنگ وگل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سوار می خورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می کرد، و عکرمه گفته: پرندگان سنگهایی را که همراه داشتند میزدند و چون به یکی از آنها اصابت می کرد بدنش آبله در می آورد، و عمرو بن حارث بن یعقوب از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبور سنگ ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون می انداختند پوست بدن در اثر اصابت آن تاول میزد و آبله در می آورد.

تاثیر سنگریزه ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی:

با نگاهی گذرا به سوره فیل و داستان تاریخی آن در می یابیم که هلاکت اصحاب فیل از طرق عادی و طبیعی نبوده بلکه قدرت مافوق قدرت طبیعت در آن دخالت داشته است چرا که:

الف: برخاستن پرندگان کوچک و همراه آوردن سنگریزه ها و هدف قراردادن افرادی خاص، و متلاشی کردن لشکر عظیم و... نشان از آن دارد که کسی آن ها را هدایت کرده است و خود به تنهایی و از طرق عادی قادر به چنین کاری نبودند.

ب: این ماجرا نشان می دهد که معجزات و خوارق عادات، لزومی ندارد که به دست پیامبر ظاهر شود بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند، انجام می گیرد. (تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، جلد 27، صفحه 343).

ج: نقل داستان اصحاب فیل از طریق وحی الهی و بیان این نکته که هلاکت اصحاب فیل معجزه بوده، دلیل دیگری بر مدعای ماست.

د: بعد از آنکه سوره فیل نازل شد به علت مشهور بودن آن و مشهود بودن معجزه فیل الهی در هلاکت آن ها، قریش هیچ گونه اعتراضی در مورد نزول این سوره نکرده اند. اما اینکه آیا سنگریزه ها می تواند غیر از سنگ های معمولی و دارای مواد هسته ای باشد، باید گفت:

اولاً: خداوند دارای قدرت بی منتهاست و قادر است از يك سنگریزه یا گل معمولی، شخصی یا گروهی را به هلاکت برساند. «و كان الله علي كل شي قدير.» (سوره نساء 133)

ثانیاً: همچنین خداوند قادر است پرندگان را به مکانی بفرستد تا سنگریزه هایی بردارند که قدرت اتمی داشته باشد که اگر آزاد شود، انفجار عظیمی تولید کند.

و طوریکه یاد آور شدیم برخی از مفسرین احتمال داده اند که آن پرندگان، امراض آبله و حصه را شیوع دادند و اصحاب فیل کشته شدند. (تفسیر جزء عم، شیخ محمد عبده، دار و مکتبه الهلال، بیروت، 1985، جلد 1، صفحه 160).

ولی اینها در حد يك احتمال است و هلاکت اصحاب فیل نشان از معجزه الهی میباشد. طوریکه در فوق ملاحظه فرمودید اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا کعبه را ویران سازند، و خداوند با لشکری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید؛ پس فیلهای را با پرنده های کوچک، و سلاحهای پیشرفته آن روز را با سنگریزه از کار انداخت،

تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه‌اش خورده شده و کاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (5):

سر انجام آنها را همچون کاه جویده شده (و متلاشی) قرار داد! و نسل آنان را از بیخ کند. منظور این است که اصحاب فیل بعد از هدف‌گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسد های بی روح درآمدند، و یا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرویشان را سوزانید. (تفسیر المیزان، جلد 20، صفحه 362). در تفسیر البحر آمده است: دفع چنان دشمنی قوی در سال مبارک تولد حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نویدی برای نبوتش به شمار می‌آید؛ زیرا آمدن چنان پرندگانی با این خصوصیت از خوارق عادات و معجزات و زمینه‌ساز بعثت پیامبران به شمار می‌آید. خدا آنان را به وسیله‌ی ضعیف‌ترین سربازان خود یعنی پرندگان که معمولاً کشته نمی‌شدند، از پای درآورد و نابود کرد. (تفسیر البحر ۵۱۲/۸).

پروردگار با عظمت ما بعد از بیان و شرح نابودی و شکست اصحاب فیل و سربازان «ابرهه»، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله‌ای برای سوره فیل است، می‌فرماید: «لَا يَلَافُ قُرَيْشٌ (1) إِيْلَافَهُمْ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ (2) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (3) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (4)»

- 1 - اصحاب فیل را نابود کرد (برای الفت دادن و مانوس کردن قریش) به یکدیگر و به مردم و سرزمین مکه، تا ظهور پیامبر خاتم را دریابند و به او بگروند).
- 2 - الفت دادنشان در سفر و کوچ های زمستانی (به سوی یمن) و سفر و کوچ تابستانی (به سوی شام).

3 - پس باید پروردگار این خانه (کعبه معظمه) را بپرستند.

4 - آن خدایی که آنها را در گرسنگی طعام داد و از ترس ایمنی بخشید.

در سوره قریش با تمام صراحت بیان می‌گردد که: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون کاه در هم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد.

منظور از «الفت» که به معنی اجتماع توأم با انس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ و منظور از «رحلت قریش» مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است.

با این بیان معلوم شد که خداوند به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با مسافرت های زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛ چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می‌آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام :

مطابق روایات اسلامی مؤرخین می نویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است. همچنین اکثر آنان، تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در دوازدهم ربیع الاول تاریخ دقیق بحساب می آورند (صحیح السیره النبوی، ابراهیم العلی، صفحه 41).

همچنین مورخین در این مورد اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در «عام الفیل» به دنیا آمده است. مادرش به هنگام تولد او در خانه ابوطالب در شعب بنی هاشم زندگی میکرد «السيرة النبوية، ابن کثیر، جلد 1، صفحه 47).

در روایت از ابن عباس (رض) منقول است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل تولد یافت. ابی حویرث گوید شنیدم که عبد الملك مروان به قباث بن اشم گفت: «ای قباث تو بزرگتری یا پیامبر صلی الله علیه وسلم؟» قباث گفت: «پیامبر خدا از من بزرگتر بود و من از او سالمندترم، پیامبر صلی الله علیه وسلم به سال فیل تولد یافت.» مخرمه گوید: «من و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو به عام الفیل تولد یافتیم.» از ابن اسحاق روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول تولد یافت. (تاریخ الطبری/ترجمه، جلد 2، صفحه: 707) «و کان مولد رسول الله فی عام الفیل، بینه و بین الفیل خمسون لیلة، میلاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عام الفیل واقع شد و میان آن و واقعه فیل پنجاه شب فاصله بود.» (تاریخ الیعقوبی، جلد 2، صفحه: 7)

قال أبو إسحاق: إبراهيم بن المنذر: هذا وهم، و الذي لا يشك فيه أحد من علمائنا: أن رسول الله، صلى الله عليه و سلم، ولد عام الفيل، و بعث على رأس أربعين سنة من الفيل. (دلایل النبوة، جلد اول صفحه 79).

محمد بن عمر از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عبد الله بن علقمة بن فغواء، و اسحاق بن یحیی بن طلحه از عیسی بن طلحة، از ابن عباس، و موسی بن عبیده، از محمد بن کعب، و محمد بن صالح از عمران بن مَنَاح و قیس بن ربیع از ابن اسحاق، از سعید بن جبیر، و عبد الله بن عامر اسلمی از دختران ابو تجرأة، و حکیم بن محمد از پدرش، از قیس بن مخرمة همگی متفقاً برای من نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل متولد شده است.

یحیی بن معین از حجاج بن محمد، از یونس بن ابی اسحاق، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که می‌گفت پیامبر در عام الفیل متولد شده است. (الطبقات الکبری / ترجمه، جلد 1، صفحه: 92)

قیل إنه ولد في شعب بنی هاشم، و لا خلاف أنه ولد عام الفيل ؛ قيل. إنه ولد أول اثنين من ربیع الأول، و قيل: لاثنی عشرة لیلة خلت منه عام الفيل، إذ ساقه الحبشة إلى مكة في جيشهم یغزون البيت، فردّهم الله عنه، و أرسل عليهم طیرا أبابیل. (الاستیعاب، جلد 1، صفحه: 30) و قد روی عن أبي جعفر محمد بن علي بن حسين عليهم السلام: أن قدوم الفيل للنصف من المحرم، و بین الفیل و بین مولد رسول الله صلى الله علیه وسلم خمس و خمسون لیلة.

(از امام باقر علیه السلام روایت شده که آمدن اصحاب فیل در نیمه محرم بود و بین ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم با جریان اصحاب فیل پنجاه و پنج شب فاصله بوده است.

(البداية والنهاية، جلد 2، صفحه: 262) (تفصیل موضوع را میتوان در: تاریخ طبری ترجمه، جلد 2، صفحه: 707 تاریخ الیعقوبی، جلد 2، صفحه: 7 دلایل النبوة، جلد 1، صفحه: 79 الطبقات الکبری/ترجمه، جلد 1، صفحه: 92 البدايةوالنهاية، جلد 2، صفحه: 262 مطالعه فرماید.)

سایر روایات در مورد تولد پیامبر در عام الفیل:

طوری‌که گفتیم مشهور نویسندگان اسلامی تاریخ تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم را عام

الفيل (همان)

سالي که ابرهه به خانه خدا حمله کرد) مي دانند. بعضي گفته اند 40 روز پس از حمله ابرهه، بعضي گفته اند 50 روز پس از حمله ابرهه امام باقر عليه السلام هم اين را تايب مي کند که: حمله فيلها در 15 محرم بود. و رسول الله 55 روز پس از آن به دنيا آمد. ديگران گفته اند که عام الفيل ده سال قبل از تولد حضرت بود.

اين سخن ابن ابزي بود. بعضي ديگر گفته اند عام الفيل 23 سال قبل از تولد حضرت رسول الله بود که اين سخن شعيب بن شعيب است.

بعضي هم در يک قول نا مانوس گفته اند حضرت رسول در سال سي ام عام الفيل به دنيا آمده است. اين سخن موسي بن عقبه از زهري است.

بعضي هم گفته اند رسول الله 40 سال پس از عام الفيل به دنيا آمد که اين سخن ابن عساکر است و اين هم قابل پذيرش نيست.

خليفه بن خياط با چند واسطه از کلبی و او از ابی صالح و ابی صالح از ابن عباس نقل مي کند که رسول الله در 15 سال قبل از عام الفيل متولد شده است. که البته اين سخني غير قابل باور است. اما خود خليفه بن خياط مي گوید که پيامبر در سال فيل (عام الفيل) به دنيا آمد. (البدايه و النهايه، ابن کثير، بيروت: دارالفکر، 1407 / 1986، جلد 2 صفحه 262).

تاريخ وفات پيامبر صلي الله عليه وسلم:

اکثريت مطلق از تاريخ نويسان در اثر خویش مي نويسند که پيامبر صلي الله عليه وسلم در روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول سال يازدهم هجري بعد از زوال آفتاب و در سن 63 سالگي دار فاني را وداع گفت. (تفصيل موضوع را ميتوان در: صحيح مسلم، کتاب الفضائل، جلد 4، صفحه 1825. مطالعه فرمود).

آيا کعبه هم منهدم خواهد شد:

قبل از اينکه در مورد منهدم شدن کعبه مطلب را بنويسم لازم به ياد آوري است که: ساختمان کعبه 10 بار اعمار و بنيان آن گذاشته شده است.

از جمله بنيان آن توسط الملائکه، بنيان که توسط ادام عليه السلام، بنيان که توسط شيث عليه السلام، بنيان که توسط ابراهيم عليه السلام و پسرش اسماعيل، بنيان العمالقه، بنيان جرهم، بنيان مضر، بنيان قریش، بنيان عبدالله ابن زبير، و بنيان حجاج ابن يوسف الثقفي.

ساختمان فعلي کعبه از زمان حجاج بن يوسف ثقفي و بازسازي همان ساختمان در دوران خلافت «سلطان مراد چهارم» از پادشاهان عثماني است که در سال ۱۰۴۰ هجري بر اثر سيلاب در داخل مسجد الحرام و تخریب آن از نو باسازي گرديد. اين ساختمان استحکام و قدرتمندي کامل دارد، که تا بحال پا برجا و استوار مانده است.

يادداشت:

سلطان رابع (چهارم) از جمله اولين پسر احمد اول از کوسم سلطان ويکي از خلفاي امپراتوري ترک عثماني بوده که بعد از برکناري مصطفي اول (1624 تا 1640) بر قلمرو عثماني حکومت ميکرد.

سلطان مراد چهارم در سن يازده سالگي به مقام سلطنت رسیده است، در زمان حکومت وي لشکر کشي هاي متعددي صورت گرفته است که از جمله ميتوان از لشکر کشي: به قفقاز،

آذربایجان، ایران، ایروان و تبریز نام برد. در زمان حکومت او بود که: صفویان، بغداد و بین النهرین در تصرف امپراتوری عثمانی درآمد.

مراد چهارم بعد از همه این خدمات و فتوحات که بنفع اسلام و منافع حکومت عثمانی انجام داد بالاخره در سال ۱۶۴۰ میلادی آنهم در سن ۲۷ سالگی در اثر ابتلا به مریضی نفرس از این دنیا فانی چشم پوشید. انا الله وانا الیه راجعون.

آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟

در حدیثی که امام احمد آن را در مسند خود از ابوهریره نقل می کند آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یبایع لرجل ما بین الرکن و المقام و لن یستحل البیت إلا أهله، فإذا استحلوه فلا یسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة فیخربونه خرابا لا یعمر بعده أبدا و هم الذین یستخرجون كنزه»

(میان رکن (حجر اسود) و مقام ابراهیم به مرد صالحی بیعت داده میشود، تنها ساکنان مکه بیت را حلال میدانند، هرگاه اهل مکه حرمت بیت را حلال بدانند، آن روز از هلاک شدن اعراب سوال نکن. سپس مرد حبشی می آیند. بیت را خراب میکنند و چنان خراب میشود که بار دیگر آباد نمیشود و آنان کسانی هستند که خزانه بیت را بیرون می آورند). (سلسلة الاحادیث الصحیحة: (245/1).

از امام احمد در مسند روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خانه کعبه را ذوالسویقتین از حبشه تخریب میکند و زیور آن را به غارت میبرند و غلاف آن را بر میدارد. آن صحنه چنان برای من واضح است که گویی من او را می بینم که با بیل و کلنگ خود ساختمان کعبه را منهدم میکند.

در صحیح بخاری آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجْرًا حَجْرًا يَعْنِي الْكَعْبَةَ» (مثل اینکه من نگاه می کنم، مردی سیاه رنگ با ساق کوتاهی، تک تک سنگهای کعبه را می شکند). ابن کثیر در نهایة سند آن را صحیح قرار داده است: (178/1).

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کعبه را مردی ساق کوتاه از اهل حبشه تخریب می کند. ذوالسویقتین بدان جهت نام دارد که قدم های کوچکی دارد. (سویقه، تصغیر، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق های کوتاه و باریکی دارند).

اکنون این سوال مطرح می شود که خداوند مکه را حرم قرار داده است، با این وصف چگونه آن مرد حبشی کعبه را منهدم می کند؟

جواب: امن بودن حرم برای همیشه نیست. بلکه ضرب الاجلی دارد و آن نزدیک شدن قیامت و خراب شدن دنیا است.

امام نووی می فرماید: برای آن زمان این دیدگاه صحیح است و الا حکم شرعی برای همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگان الزامی نموده است و هرگاه انسانی متمرّد حرمت کعبه را پایمال کند، خداوند جلو او را بگیرد.

همانطور که با ابرهه چنین کاری صورت گرفت. گاهی به خاطر مصلحت و حکمتی که خداوند در نظر دارد جلو چنین جنایت کارانی را نمی گیرد، آنطور که با قرامطه، آنانی که حرمت بیت را شکسته و در کنار حرم امن الهی جنایات ناگفتنی را مرتکب شدند.

چیزی صورت نگرفت، این سنت برای ذی الخصله هم تکرار میشود. (تفصیل موضوع در کتاب «قیامت صغری و کبری»؛ دکتر عمر سلیمان اشقر میتوان مطالعه فرماید).

کعبه ملائکه:

در شریعت اسلامی آمده است که: ملائکه مانند انسان های روی زمین مکانی مشابه به کعبه را در آسمان دارا میباشند که به دورا دور آن مصروف طواف هستند، و قرآن عظیم الشان این مکان را به «بیت المعمور» مسمی نموده و محل آنرا در آسمان هفتم معرفی داشته است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: در آسمان هفتم فرشتگان کعبه‌ای دارند که در آنجا مراسم حج خود را بجا میآورند. این کعبه بیت المعمور نام دارد و در سوره‌ی «طور» و پروردگار با عظمت ما به آن چنین سوگند یاد کرده است: «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» سوره طور: آیه 4 امام ابن کثیر در تفسیر این آیه مینویسد: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتِ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتیم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است.

هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند». (بخاری (3207)، و مسلم (164)).

یعنی این فرشتگان در بیت المعمور عبادت می‌کنند و مانند اهل زمین که کعبه ی خود را طواف می کنند؛ بیت المعمور کعبه ی ساکنان آسمان هفتم است.

از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم خلیل علیه السلام را آنجا دید که به دیوار آن کعبه تکیه زده و نشسته بود. زیرا او بنیانگذار کعبه‌ی زمین است، و پاداش از نوع و جنس عمل است».

امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکه می افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت میکنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است.

ابن جریر (رض) از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و میگوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: بیت المعمور چیست؟ حضرت علی در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبة من فوقها، حرمة فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2).

یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه‌ی کعبه قرار دارد و، بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه‌ی کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار مائک آن را زیارت میکند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمیرسد.

شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره میگوید: او مستور الحال است... و آل بانی یاد آور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و میفرماید: قتاده میگوید:

برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا میدانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه ای که اگر بیفتد روی کعبه می افتد...».

سپس شیخ البانی فرمود: «خلاصه ی سخن اینکه جمله «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». (برای معلومات مزید مراجعه فرماید به: «سلسلة الأحادیث الصحيحة» شماره 477).

عبرت آموزی:

میگویند انسان زمانی که به زر و زور رسید، خود را فراموش می کند و الله را از یاد می برد، نمرود، فرعون، شداد، هامان، ابرهه و امثال آنان همه از این گروه اند؛ به فیل و تانک و توپ خود می نازند و به ساز و برگ خود می بالند، اما غافل از اینکه الله متعال و کبریا، فیل تنومند آنان را به وسیله ی پرنده ای ضعیف از پا درمی آورد، کارهای الله متعال همه خارق العاده اند.

دروس حاصله:

- تسلیت پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر ظلم و ستیزی که از انکار قریش به او می رسید.
- توبیخ و تخویف قریش از قهر و انتقام الهی.
- یکی از مظاهر قدرت خداوند در تدبیر مخلوقاتش و انتقام گیریش از دشمنان دین و شریعت.

اهداف حاصله سوره ی فیل:

- یادآوری نعمت حمایت کعبه برای اینکه قریش شکرگزاری کنند.
- کعبه خانه ی الله است و خداوند در هر حال آن را حمایت می کند.
- وقتی الله متعال با پرنده ی کوچکی کعبه را حمایت کرد، مطمئن باش که تو را نیز در مشکلات و بلاها حمایت می کند.
- علاوه بر ذکر نعمت بر قریش، یادآوری به رسول الله صلی الله علیه وسلم که نگران نباشد و او تحت حمایت پروردگار با عظمت است.

عربها بدون اسلام چه چیزاند؟

اندیشه ای که عربها به بشریت تقدیم داشته اند یا می توانند تقدیم بدارند کدام است، اگر آنان از این اندیشه و الای الهی دست بکشند؟ ارزش ملّتی چیست اگر اندیشه ای به بشریت پیشکش نکند؟

هر ملّتی که بشریت را در دوره ای از ادوار زمان رهبری کرده باشد بیانگر و نمایاننده اندیشه ای بوده است. ملّتهائی که بیانگر و نمایاننده اندیشه ای نبوده اند، بسان تاتارهای که در شرق جهان را زیر سلطه خود درآوردند، و بربریهائی که در غرب دولت روم را برافکندند، نتوانسته اند عمر طولانی و زندگی درازی داشته باشند. بلکه خودشان در میان ملّتهائی ذوب شده اند که سرزمین آنان را فتح کرده اند. یگانه اندیشه ای که عربها به

بشریت ارمغان داشته‌اند عقیده اسلامی بوده است و بس. عقیده اسلامی بوده است که عربها را به رهبری رسانده است. هر زمان که عربها از عقیده اسلامی کنار کشیده‌اند در زمین وظیفه مهمی برایشان نمانده است، و در تاریخ نقشی نداشته‌اند... این چیزی است که باید عربها خوب در باره آن بیندیشند اگر آنان می‌خواهند زندگی داشته باشند و زندگی بکنند، و اگر آنان جویای رهبری و طالب سروری هستند... خدا است که از ضلالت و گمراهی می‌رهاند، و به هدایت و راهیابی می‌رساند... (بنقل از تفسیر فی ظلال).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة القريش

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 4 آیه می باشد

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «قريش» نامیده شد که خداوند متعال در آن از نعمت های خود بر قريش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می شود.

زمان نزول سوره القريش:

اگرچه ضحاک و کلبی این سوره را مدنی قرار داده اند، اما اکثریت عظیم مفسران بر مکی بودن آن اتفاق نظر دارند و نیز عبارت «رب هذا البيت» «خداوند این خانه» که در این سوره آمده بر مکی بودن آن گواهی می دهد، چراکه در صورت مدنی بودن سوره، به کار بردن عبارت فوق به هیچ وجه درست در نمی آید.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قريش:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم «سورة قريش» از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (1) رکوع، (4) چهار آیت، (17) کلمه، (79) هفتاد و نه حرف، و (41) چهل و یک نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.

ولي عده اي از مفسران بر این باور اند که این سوره مبارکه در مدینه نازل شده، ولي مضمون سوره و اسلوب بیان آن مخصوصاً «بخش رب هذا البيت» بر مکی بودن سوره تاکید می دارد.

مفسران بدین عقیده اند که: سورة «الفيل و قريش» ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، چنان معلوم می شود که همزمان و در یک مرحله نازل شده اند در هر دو خطاب متوجه قريش است.

نعمت هاي الهي را بيان مي دارد و قريش را به سپاسگذاري دعوت مي کند در يکي پيروي بر دشمن مجهز و نيرومند را در ديگري نجات از خوف و گرسنگي را بيايد قريش مي آورد و به آنان خاطر نشان ميسازد، همانطوریکه پروردگار کعبه از شر اصحاب فيل نجات داد، فقر و گرسنگي شما را نيز از ميان برداشته و در عوض رزق و روزي و افر بشما ارزاني ميفرمايد، به حالات ترس و خوف تان خاتمه بخشیده و امان و فضاي امنيت را به شما عنايت ميفرمايد، ميتوانيد در گرما و سرما، در شب و روز به سفر به پردازيد و به امور تجارتي خويش مشغول شويد و کسي نيست که براي شما و امور تجارتي شما مزاحمت خلق کند، پروردگار با عظمت خطر دشمن را دفع و براي شما نعمت صلح را به ارمغان آورد.

خوانند گان گرامی!

طوري که مشاهده فرموديد که بعد از شکست نيروهاي ابرهه در قدم اول به اين شهر امنيت آمد و روزي از هر سو به اين شهر سراير مي شد، ولي باشندگان اين سرزمين ناسپاسي کردند، بنأدر مرحله اول به سراغ شان فقر آمد و در قدم بعدي خوف و بي آمني دامن شانرا فرا گرفت.

پروردگار با عظمت ما در (سورة ابراهيم/7) میفرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً بر شما میافزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است).

در این هیچ جای شک نیست که خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و يك مكتب عالی تربیتی است.

شکران نعمت اینست که در قدم نخست باید بطور دقیق فکر کنیم بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

مرحله دوم شکران نعمت ادای به زبان است و مرحله سوم ادای شکر که از همه آن بالاتر است، مرحله عمل است.

در مجموع شکر عملی آن است که درست بیاندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم.

پیوند و مناسبت سورة قريش با سورة فيل:

مضمون و محتوای کلی سورة قريش با مضمون و محتوای با سورة فيل چنان رابطه ی تنگاتنگی دارد که چنین به نظر می آید که این سورة بایستی بلافاصله پس از سورة فيل نازل شده باشد و همین مناسبت نزدیک باعث شده که برخی از عالمان سلف این هردو سورة را یک سورة بدانند.

روایت هایی که می گویند در مصحف ابي بن کعب این هردو سورة با هم نوشته شده اند و میان آن ها بسم الله هم نوشته نشده است و نیز این که یک بار عمر (رض) هم بدون هرگونه فاصله ای در نماز آن ها را با هم خوانده بود، این نظر را بیشتر تقویت می کنند. اما این نظر به این دلیل قابل قبول نیست که نسخه های رسمی ای که عثمان (رض) به کمک تعداد عظیمی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشت و به شهرهای بزرگ اسلامی مختلف فرستاد، در آن ها میان این دو سورة بسم الله نوشته شده بود و از همان زمان تاکنون این ها در تمام مصاحف دنیا به عنوان دو سورة ی جداگانه نوشته می شوند. افزون بر آن سبک بیان هردو سورة هم به قدری با هم تفاوت دارند که آن ها آشکارا دو سورة ی جداگانه به نظر می رسند.

بصورت باید گفت که: هر دو سورة نعمتها را به مردم مکه یادآوری می کنند: سورةی فيل به نابودی دشمن اشاره بعمل آورده است، دشمنان که خواستند، بیت را تخریب کنند. این سورة هم نعمت اقتصادی و اجتماعی و همبستگی و پیوستگی میان آنان را در کوچ کردن دو فصل سال و غیره خبر می دهد.

سورة قريش، از جهت مفاهیم و درک مطلب به سورة ی فيل متعلق است: لیلای قريش؛ یعنی، خداوند فیلبانان را به خاطر انس و الفتی که قريش با هم داشتند، نابود کرد.

الله متعال، خانه ی خود را برای مردم شهر مکه، جای امن و آسایش قرار داد و از زورگویی زورگویان، مصونش داشت، همان گونه که اصحاب فيل را نابود و رسوای تاریخ کرد. قريشیان، خوب می دانستند که در سرزمین آنان، حرم امن و کعبه ی آمال قرار دارد، حال آن که پیرامونشان، از گزند و دستبرد تباہکاران و قدرت طلبان در امان نیست. (عنکبوت: 67) و غارت و کشتار و ظلم در میان سایر ملل، به عیان مشهود بود.

پس باید، مردم قریش به خاطر همسایگی با حرم الهی که با اهم انس و الفت دارند و به راحتی در دو فصل از سال برای کسب انواع نیازمندیها و امکانات زندگی به یمن و شام می روند؛ خدا را بپرستند. خداوندگاری که نعمتشان داده و آنان را امنیت بخشیده است و در این سفرها به سرزمین دوردست، در امان اند و بیم و هراس ندارند. (سوره نحل آیات 112 الی 114).

پیش درآمد سوره قریش:

طوری که یادآور شدیم؛ این سوره درباره ی دو نعمت ارزشمند بحث بعمل آورده است که؛ الله متعال منت اعطای آن را بر اهل مکه داده است، آنجا که برای آنها دو سفر مقرر بود: سفری در زمستان به سوی یمن، و سفری در تابستان به سوی شام. و الله از فضل و کرم خود دو نعمت گرانقدر را به قریش عطا فرمود که عبارت بودند از امنیت و استقرار و ثروتمندی و آسایش: واضح است که: تأمین معیشت و امنیت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت الله باشد. واضح است که: یکی از فلسفه های عبادت، همانا شکر مُنعم است. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ».

محتوای سوره قریش:

این سوره در حقیقت مکمل سورة «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوا این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبت های اونسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخار شان از آن است قیام کنند.

همان گونه که سوره «و الضحی» و سورة «الم نشرح» درحقیقت يك سوره محسوب میشود، همچنین سورة «فیل» و سورة «قریش» بمثابة یک سوره می باشند، چرا که پیوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد. سوره مبارکه قریش با تأکید بر اینکه قبیله قریش ابتدایی ترین نعمت اجتماعی، یعنی انسجام درونی و بقای قبیله خود را از خدای کعبه دارد، آنان را به شکرانه این نعمت به پرستش او دعوت میکند. در انتها برای نشان دادن اهمیت این نعمت، به پیامد های آن یعنی رهایی از گرسنگی و فشار اقتصادی و ایمنی از تهدید های خارجی اشاره می کند. این سوره به همه خوانندگان خود یاد آور می شود که آنان نیز همه نعمت های حیات فردی و اجتماعی خود را از لطف و تدبیر پروردگار خود دارند، از این رو باید او را بپرستند.

فضیلت تلاوت سوره قریش:

ابو الحسن قزوینی فرموده است که: هر گاه شخصی از دشمن یا هم از مصیبتی خطر داشته باشد، خواندن سوره «لایلف قریش» برای او، تا مین دادن او محسوب میشود امام جزری نقل فرموده است که: این عمل آزمون شده و مجرب است.

حضرت قاضی ثناء الله پس از نقل آن در تفسیر «مظهري» فرموده است که شیخ من حضرت میرزا جان جانان به من دستور فرموده است که به هنگام خوف و خطر این سوره را تلاوت نمایم، و فرموده است که: خواندن آن برای دفع هر مصیبت و بلا مجرب است، حضرت قاضی صاحب فرموده است که من بار ها آن را آزموده ام.

(معارف القرآن مؤلف دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) مترجم حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور - سوره القریش)

ابن كثير در تفسير خویش فرموده است: هر کسی که موافق به این آیه عبادت خدا را انجام دهد خداوند برای او وسایل امنیت و بی خوف و خطر بودن را در دنیا فراهم می سازد، و هم چنین در آخرت، و هر کسی که از آن اعراض نماید، این هر دو امنیت از او سلب می گردند، چنان که در جایی دیگر از قرآن عظیم الشان می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (سورة نحل 112) یعنی خداوند مثال یک روستایی را بیان فرمود که آن مأمون و محفوظ و از هر خطر مطمئن بود، رزق آن از هر طرف به وفور می آمد، سپس اهالی آن قریه به نعمت های الهی کفران نمودند، پس خداوند آنان را در اثر عملکردشان به گرسنگی و ترس مبتلا فرمود.

اسباب نزول سورة قريش: حاکم و غیره از ام هانی (رض) دختر ابو طالب روایت کرده اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله تعالی قريش را به هفت خصلت برتری داده است (من از اینها هستم، نبوت، در بانی کعبه، آب رساندن بر ای حاجیان، پیروزی بر اصحاب فیل، عبادت خدا، اینها هفت سال خدا را عبادت کردند که در آن زمان هیچ گروهی این کار را نمی کرد و خدا یک سوره را تنها در مورد آنها نازل کرده است).

حاکم در ادامه حدیث بیان داشته است که این سوره در باره قريش نازل شده و از گروه دیگری در این سوره یاد نشده است.

قابل یاد آوری است که: حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم در شهر مکه طی سیزده سال اقامت ایشان به منظور تبلیغ دین اسلام و اذیت و آزار آن حضرت توسط کفار قريش همراه با نزول سوره های مکی بوده است که خداوند از وقایع تاریخی مکه به منظور یادآوری نعمت و قدرت لایزال الهی یاد می کنند تا کافران مکه به توحید الهی و نبوت نبوی ایمان بیاورند.

خلاصه تفسیر:

قريش نام قبیله ای از قبایل عرب است و بیان کننده ی محور سوره می باشد. طوری که در فوق تذکر دادیم این سوره هم مکی بوده و محور آیاتش همان محور آیات سوره ی فیل است. محور سوره در رابطه با نقل و انتقالاتی است که این قبیله انجام می دادند و در نتیجه ی این نقل و انتقالات به بهره ها و نعمت هایی رسیدند و در قبال این نعمت ها باید شکر صاحب نعمت را به جای آورند. سپس بحث درباره نعمتی است که الله نصیب قريشیان کرد و شکر این نعمت و نعمت هایی که الله به بندگان خودش برحسب مقتضیات مکانی و زمانی و برحسب توان و استعداد افراد در هر عصری داده است. الله متعال هر جا در قرآن در مورد نعمتی صحبت می کند، به دنبال آن، کلمه ی: «فَلْيَعْبُدُوا» «پس عبادت کنید» را می آورد و از انسان می خواهد که با عبادت، شکر نعمت کند.

از اینکه مردم قريش به سفر زمستان و تابستان عادت کرده اند، پس (بخاطر شکر این نعمت) باید مالک این خانه کعبه را عبادت کنند، آن که به آنها در گرسنگی طعام داد، و از ترس آنها را در امان گذاشت.

ترجمه و تفسیر سورة القريش

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ ﴿١﴾ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

ترجمه موجز:

«لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ» ﴿١﴾ به پاس الفت قريش.

«إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» ﴿٢﴾ (همان) الفت شان به سفر هاي زمستاني و تابستاني. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» ﴿٣﴾ پس (به شکرانه اين نعمت بزرگ) بايد پروردگار اين خانه (کعبه) را عبادت کنند.

«الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» ﴿٤﴾ همان (پروردگار) که آنها را از گرسنگی نجات داد، و از ناامنی رهائی بخشید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ایلاف» (الف): فراهم آوردن انس و الفت، الفت برقرار کردن. قريش: همان طور که گفتیم قريش قبيله‌ی معروفی و مشهوری در صدر اسلام بوده است. آنان از سلاله‌ی نضر بن کنانه‌اند و دارای چند قبيله‌ی مختلف هستند.

«رحله»: کوچ، سفر. رحله: اصلش از ماده‌ی رَحَلَ است، یعنی رفت. از جایی به جایی منتقل شد، کوچ کردن، چه کوچ زمانی و چه کوچ مکانی، به آن رحله می‌گویند. راحل یعنی کوچ کننده؛ مثلاً می‌گویند فلانی رحلت کرد، یعنی فوت کرد و معمولاً برای انسان‌های بزرگوار به کار برده می‌شود و اگر فاقد این جایگاه باشند، می‌گویند: فوت کرد و فرق است میان رحلت و فوت. «الشتاء»: زمستان. «الصيف»: تابستان. «فليعبدوا»: پس بايد بپرستند. «أَطْعَمَهُمْ»: آنان را خوراک و طعام داده است. (قصص / 57) «مِنْ جُوعٍ»: به جای گرسنگی. برای رفع گرسنگی. حرف (مِنْ) بدليه يا تعليلية است (تفسير: قاسمی).

یادداشت:

جار و مجرور لا یلا ف، به فعل محذوفی تعلق می گیرد: «إِعْجَبُوا لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ، يَا بِهِ فَعَلَ فَلْيَعْبُدُوا تَعْلُقُ مِیْ گِیْرِد؛ یعنی من اجل تسهیل الله علی قريش ما الفوه و اعتادوه في رحلتهم إلى الیمن في الشتاء ورحلتهم إلى الشام في الصيف، یا به مفهوم سوره‌ی پیشین - و جمله‌ی: فجعلهم كعصف... - تعلق دارد، که شرّ لشکر ابرهه را از سر آنان برداشت و رستگار شدند.»

تقسیم بندی آیات سوره قريش:

آیات 1 و 2 سوره مبارکه توضیحی است پیرامون خصوصیت های بارز شخصیتی قريش به عنوان یک قبيله که حرکات و تلاش‌هایی برای رسیدن به مقاصد دنیایی خودشان دارند.

و آیات 3 و 4 بیان وظیفه‌ی قريش در این سوره که نسبت به همه‌ی انسان‌ها عمومیت دارد.

نعمت‌هایی که از طرف الله به آنها ارزانی داشته شده و اینکه باید از این نعمت‌ها بشکل نیکوترین، بهترین، مطلوب‌ترین وضعیت ممکن از آن استفاده‌ی کنند. نقطه دیگری که در آیه‌ی 4 باید بیشتر به آن توجه شود، این است که بارزترین آفاتی که از لحاظ شخصی و شخصیتی یعنی از جنبه‌ی جسمی و جنبه‌ی روحی آرامش انسان‌ها را به هم می‌زند، و نیز معالجه این آفت‌ها معرفی می‌شوند. دو آفت عبارتند از آفت جوع و آفت خوف؛ گرسنگی در رابطه با بعد جسمی و مادی انسان‌ها و خوف و ترس در رابطه با بعد روحی و روانی انسان‌ها.

تفسیر سورة قريش

لایلاف قُريش (۱):

«ایلاف» مصدر است و به معنی الفت بخشیدن، و (الفت) به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است. برخی از مفسران در معنی «ایلاف» مینویسند که: «ایلاف»، الفت دادن امت و مقصود، الفت دادن میان خود قریشیان یا قبایل دیگر با ایشان بوده که خداوند با نابود ساختن اصحاب فیل برای آنان فراهم آورد. بنا براین، این سوره در دنبال سوره (فیل) قرار دارد و مضمون آن، این را ثابت می‌کند. طوریکه در فوق تذکر دادیم برخی از مفسران در اصل این دو سوره را یکی دانسته‌اند. منظور از ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه، و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می‌آمدند، مراسم حج را بجا می‌آوردند، و مبادلات اقتصادی و فرهنگی داشتند، و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می‌نمودند. همه اینها در امن و امنیت زندگی بسر می‌بردند، و یقین همین است که اگر کعبه به لشکر کشی ابرهه ویران و امنیت آن از بین میرفت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی‌کرد. در آیه بعد می‌افزاید: هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانی و تابستانی الفت بخشد.

الفت قریش در کوچ‌های زمستانی و تابستانی ظاهر می‌شود. مقصود این است که این الفت به قریش امکان داد که بتوانند از کوچ‌های زمستانی و تابستانی خود نهایت بهره را ببرند. قریشیان برای تجارت در زمستان به طرف جنوب (یمن) و در تابستان به سمت شمال (شام) می‌رفتند. آنان در این سفرهای تجاری سود می‌بردند و از این راه امرار معاش می‌کردند.

«لایلاف قُريش» «برای الفت دادن قریش» در برابر رسم جاهلیت که خونریزی و جنگ را ارزش می‌دانست، تکرار کلمه ایلاف و الفت، در این سوره مبارکه بیانگر لطف و رحمت الهی به قریش است. الفت دادن قریش قبیلہ پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجاری می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قریش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا الله عزوجل به قریش دستور داد تا به سبب الفت و امنیت که در دو سفر تجاری زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند را شکر بگذارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید. الفت دادن به این معنی نیست که فقط انسانها فقط و فقط جسمشان را در کنار هم قرار دهند، بلکه ایجاد الفت در میان قلوب قریشیان، الفت در میان آحاد افراد جامعه در هر عصری

است. وقتی الله متعال این چنین الفت می‌دهد، نتیجه‌ی الفت‌های او وحدت صف است. تالیف قلوب و دل‌ها است و هم‌دلی مکمل هم‌فکری است. و با هم‌فکری و هم‌دلی است که انسان به بسیاری از مقامات و ارزش‌ها و کرامات دست می‌یابد. عاقل آن است که فکر کند پایان کار را. اما اگر پایان خیلی دور است، پس می‌گوییم عاقل آن است که اندیشه کند فردا را. درست است که الله متعال کریم است! اما پروگرام ما چیست؟ اگر قبل از خواب برای صبح برنامه‌ریزی نکنیم، صبح ما صبح خوبی نخواهد بود، باید هر شب قبل از خواب ارزیابی از عملکرد روزانه داشته باشیم و یک پروگرام خیر خواهانه و موافقانه برای فردا که چه باید بکنیم، سپس دعا کنیم و بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ يَوْمَنَا خَيْرًا مِنْ أَمْسِنَا وَغَدًا خَيْرًا مِنْ يَوْمِنَا» که یا الله امروز را بهتر از دیروز بگردان و فردا را بهتر از امروز. البته بعد از ارزیابی این دعا را بخوانیم؛ زیرا دعای بدون تهیه‌ی اسباب مؤثر واقع نمی‌شود. الله برای چه، الفت‌دادن را انجام داد؟ برای هم‌دل و هم‌فکر کردن قریش. نصرت‌های الهی بسیار مبارک است. یکی از پیامدها و نتایج توفیق‌های الهی ایجاد هم‌فکری، هم‌سویی و هم‌دلی در افراد یک مجتمع است.

إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲):

هدف و منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها مینگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید. می‌دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، زراعت آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تأمین می‌شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سر زمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود روی می‌آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون‌های مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می‌شد.

«الفت شان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است سردسیر.

شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می‌گذرانند پس اگر این دو کوچ تجاری نمی‌بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورت شان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیت نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئن شان در شهر مکه و الفت شان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳):

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمت‌هایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص

که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی: می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهم‌تر و مقدم‌تر است، بدین جهت خداوند نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادن شان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

همان خدایی که از گرسنگی نجاتشان داد و برای خوردن، غذا نصیب شان کرد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به‌سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و ترس درامان شان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت می‌گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا از این حملات و غارتگریها درامان بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز درامان داشتند پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و هم‌تا قرار نداده و به پرستش نگیرند. این امنیت طوری‌که پروردگار با عظمت در (آیه 67 سوره عنکبوت) می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ - 67» (آیا ندیدند که ما حرمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از اطرافشان ربوده می‌شدند؟! پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند؟). و این امنیت، آسایش و رفاه نتیجه‌ی دعای پدر آنان، حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد که دعا کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ - 126 بقره». پس آیا بر قریش واجب نیست که تنها خداوندی را پرستش کنند که آنان را از گرسنگی نجات داد و بیم و هراس آنها را به امنیت و آسایش تبدیل کرد؟!

مفسر ابن‌کثیر فرموده است: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، امنیت دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (112 113) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی‌الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره: «لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ...» را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس درامان گردانید».

سفر زمستانی و بهاری قریش:

این امر معروف و معلوم است که سر زمین مکه مکرمه در جای موقعیت دارد که نه در انجا مزرعه است و نه در انجا باغ سر سبز و میوه، که اهل مکه از آن استفاده نمایند، بنابراین این حضرت خلیل الله بانی بیت الله، هنگام آباد شدن مکه به اهل مکه به بارگاه خداوند متعال چنین دعا فرمود: این شهر را جای امنی قرار بده، و به اهل مکه از ثمرات

رزق عطا بفرما، «ارزق اهله من الثمرات» که هر نوع میوه از بیرون آورده شود، «يجبي اليه ثمرات كل شيء» بنابراین این، مدار معیشت و زندگی اهل مکه بر این بود که آنها به خاطر تجارت به مسافرت بروند و از آنجا ضروریات خود را بیاورند. بناءً معمول طور بود که اهالی مکه در طول سال دو بار به سفر می پرداختند، سفر اول آن سفر تابستانی که به شام (سوریه فعلی) مسافرت می کردند و امتعه خویش را بفروش میرساندند، و سفر دومی شان در طول سال در ماه ای زمستان بود که مردم قریش به سوی یمن میرفتند، و معمولاً محصولات غرب آفریقا و آسیای دور را خرید می کردند و نا گفته نماند که مردمان شام و مردم یمن به مردمان مکه و بخصوص قریشی ها به احترام خاصی می نگرستند.

پروردگار با عظمت ما به قریش یاد آوری می کند که این همه نعمت را به این قوم ارزانی نمودم، مهمترین این نعمت دین مقدس اسلام و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. در حالیکه قبل از اعطای این دو نعمت مصروف بت پرستی و در جاهلت میزیستند.

پروردگار کعبه:

مراد از بیت «علي الاطلاق» کعبه است که توسط ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) بنا شده است و این خود نعمت بزرگی است که مردم قریش از آنها بهره مند بودند و سفر آنان به ناحیه شمال و جنوب مکه برای تجارت و بزرگی آنان در چشم سایر ملت ها نعمت دیگری است که خداوند به آنان ارزانی داشته است، اما جای تعجب اینجاست که با توجه به نعمت های گذشته و نعمت اسلام، آنان به جای عبادت پروردگار به پرستش بت های سنگی و چوبی می پرداختند. خداوند بزرگ و صاحب کعبه همان خدایی است که قریش را از گرسنگی سیر گردانید و آنان از خوف و ترس ایمن ساخت. آنچه که از تاریخ مکه واضح و مبرهن است این که، مکه از خطرهای تجاوز بیگانگان و بلاهای زمینی و آسمانی مصون مانده است و این به خاطر همان نعمت عظیم نبوت است که از ازل خداوند در منطقه مکه مقرر فرمودند. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که: «حق تعالی از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه، را برگزید و از بنی کنانه قریش، را و از قریش، هاشم و از هاشم مرا برگزید و این خانواده و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم نعمت بزرگ و بی بدیلی بودند که خداوند به قوم قریش ارزانی داشت».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی میفرماید: خداوند از همه فرزندان حضرت اسماعیل علیه سلام کنانه را و سپس از کنانه قریش و بعد از قریش بنی هاشم و سپس از بنی هاشم محمد صلی الله علیه وسلم را برگزید. (البغوي عن وائله بن الاسقع).

همچنان در حدیثی دیگری میفرماید: همه مردم در خیر و شر تابع قریش هستند (رواه مسلم عن جابر، مظهري). علت برگزیدن خداوند که در حدیث اول بیان گردیده است غالباً این است که قبایل از ملکات و استعداد خاصی برخوردارند، در زمان کفر و شرک و جاهلیت هم آنها بعضی اخلاق و ملکات فوق العاده داشتند، استعداد قبول حق در آنها بسیار کامل بود، از اینجاست که صحابه کرام و اولیاء الله از گذشته اند (مظهري) جد اعلاي پیامبر «هاشم بن عبدمناف» اولین کسی بود که تجارت به شام را جهت امتعه و ارزاق گسترش داد و بعد از او قریش به طور وسیع به کار تجارت پرداختند. نام اصلی هاشم «عمرو العلاء» بود و چون به هنگام قحطی و تنگدستی محرومان اطعام مساکین

میکرد و نان های خشک را شکسته و در آب گوشت های فراوان ترید میکرد هاشم نام گرفت.

معلومات مؤجز در مورد قریش:

قبل از همه باید گفت که: قریش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آبیان (نوع ماهی) است که به کشتی‌ها حمله و ر می‌شوند. قبیله قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بر دیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی مفسر ابوحیان می‌فرماید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قریش بعد از آن‌که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

برخی از مفسرین فرموده اند که: لفظ قریش از تقریش به معنی مجتمع ساختن مأخوذ است چون قصی افراد پراکنده این قبیله را جمع کرده است قبیله او به این نام موسوم شده اند. و بعضی قریش را از «قرش» به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده مشتق میدانند. طوریکه در فوق تذکر دادیم سر زمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند.

از این روز باشندگان مکه به کار و بار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندی‌های خویش از خارج تامین می‌نمودند.

وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و رفت و آمد قبائل عرب از نقاط مختلف عرب نشین به مکه چه برای پرستش بت های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام میگرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آنها بود.

تجارت حجاز تقریباً در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه بحر به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن بود، حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستان ها به شمال می‌رفتند که آب و هوایی خوش داشت، و زمستان ها که هوا سرد بود، راهی جنوب می‌شدند.

تاجران قریش در سفرهای تجاری خود از بیابان های هولناک و مخوف می‌گذشتند، و صد ها فرسخ راه را می‌پیمودند. بیابان ها و دشت های سوزان که در همه جای آن سکوت مطلق حکم فرما بود. نه راهی، نه آبی و درختی، و نه آبادی و نه تعمیر.

فقط هنگام سفر به شمال یا بازگشت از آنجا از «خیبر» و از شهر «مدینه» عبور می‌کردند، و در موقع سرازیر شدن به جنوب «طائف» واقع در دوازده فرسخی مکه را می‌دیدند، و بعد هم وادی «تهامه» و نقطه مسکونی آنجا را.

در سمت چپ حرکت آنها هنگام بیرون رفتن از شهر مکه سواحل «بحر احمر» و دریای سرخ، و در سمت غرب، دشت های بی‌کران و سوزان و کوه ها و دره های مخوف فراوان وجود داشت، و آن طرف‌تر خلیج فارس، و در جنوب دریای عمان واقع بود.

تجار مکه در سفرهای تجاری خود، از وجود اعراب بدوی که به خوبی از راه های صحرا و منازل میان راه آگاه بودند، برای راهنمایی و حمایت کاروان های خود استفاده میکردند.

تجارت قریش در بازار های دهگانه آنها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می گرفت. اعراب در «اسواق» و بازار های خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله ای و خودنمایی و ارائه جنبه های مادی و معنوی خویش می پرداختند. این مفاخرت ها ضمن اشعار دلکش آنان و خطابه های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.

معروف ترین این بازار های فصلی، «سوق عکاظ» بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در ایام جوانی، در آن شرکت داشته است.

مشهور ترین اسواق قریش:

«سوق» در زبان عربی به معنای بازار و جمع آن «اسواق» است. اسواق عرب، ده بازار بزرگ و همگانی فصلی بوده که در زمان جاهلیت یعنی دوران پیش از ظهور اسلام در نقاط مختلف عربستان شهرت داشت. در حقیقت عرب را می توانستند در این بازار ها شناخت.

اسواق عرب پس از مراسم حج آنها که در ماه رجب و ذی الحجه در مکه و عرفات و مناجالم میگرفت، و شعار بزرگ قبائل عرب بود، مهمترین مراسم و کنگره بزرگ آنها در ماه های مختلف سال به شمار میرفت.

محل برگزاری بازار های دهگانه عرب در کشور کنونی اردن، یمن، عدن، حضرموت، بحرین، مسقط و عمان و نجد یعنی عربستان کنونی بود.

در این قلمرو وسیع شبه جزیره تقریباً از مجموع قبائل عرب اعم از بت پرست و نصرانی و یهودی و ستاره پرست و پیروان سایر ادیان و عقاید خرافی، از شام و عراق و یمن و بحرین و سواحل خلیج فارس و نجد و یمامه و تهامه و حجاز شرکت می جستند. برنامه کار آنها و شرکت در این بازار ها این بود که از ماه ربیع الاول آغاز میگردد تا در ماه ذی الحجه پس از شرکت در آخرین بازار ها بتوانند به مکه بیایند و در مراسم حج حضور یابند و بعد از پایان موسم به میان قبایل خود، بازگردند.

بنابر این قبایل عرب در دوره سال شخصیت و منافع مادی و معنوی خود را بدین گونه تامین میکردند. این غیر از سفرهای تجاری عرب به یمن و شام و فارس و حبشه و دیگر نقاط بود. تجار عرب کالاهای خود را که از این کشورها می آوردند اغلب در اسواق دهگانه خود عرضه می کردند و بقیه شرکت کنندگان نیز آنها را با محصولات خود مبادله مینمودند.

یعقوبی مورخ مشهور «بازارهای دهگانه عرب را که در آنها برای مبادله تجاری و داد و ستد خود اجتماع می کردند، و سایر مردم هم در آنها گرد می آمدند، و بدان وسیله از تامین خون و مال خود برخوردار میگشتند» بدین سان شرح می دهد:

1 - یکی از بازار های دهگانه عرب در دومة الجندل در ماه ربیع الاول برگزار میشد.

رؤسای این بازار از دو قبیله غسانی و بنی کلب بودند.

2 - بازار مشقر واقع در هجر در بحرین بود که در ماه جمادی الاولی گشایش می یافت، و قبیله بنی تمیم آن را برگزار می نمود.

3 - بازار صحار (شهری واقع در کنار بحر در مسقط و عمان) در اولین روز ماه رجب افتتاح می شد.

4 - بازار ریا عرب از بازار صحار سرازیر می شدند به بازار ریا، و آل جلندی حکمرانان آنجا از آنها مالیات می گرفتند.

5 - بازار شحر (در ساحل بحر هند در خاک یمن در سر زمین مهره) بازار آنجا در سایه کوهی که قبر حضرت هود (علیه السلام) در آن واقع است، به وسیله اعراب مهره برگذار میشد.

6 - بازار عدن در روز اول ماه مبارك رمضان برگذار می گردید، و تجار از آنجا عطریات به سایر نقاط می بردند.

7 - بازار صنعاء در نیمه ماه مبارك رمضان افتتاح می شد.

8 - بازار رابیه در حضر موت در جنوب یمن برگذار می گردید.

اعراب با محافظ به آنجا می رفتند. زیرا حضر موت مملکت نبود، و قبیله کنده آن را برگذار می نمودند و به حفاظت از آمد و رفت مردم برمی خواست.

9 - بازار عکاظ واقع در بالای سرزمین نجد بود. عرب در ماه ذی القعدة در بازار عکاظ اجتماع می کردند. در این بازار قریش و سایر قبائل عرب گرد می آمدند، و بیشتر آنها اعراب مضری بودند. در بازار عکاظ بود که قبایل عرب اقدام به مفاخرت می نمودند.

10 - بازار ذی المجاز عرب از بازار عکاظ و ذی المجاز برای شرکت در مراسم به سوی مکه سرا زیر میشدند. مشهور ترین این بازار ها که در تاریخ اسلام از آن سخن رفته است همان بازار عکاظ بود. چون تمام قبائل پس از شرکت در بازار های دیگر در آخر به «سوق عکاظ» می آمدند و در آنجا بود که به مفاخرت و ایراد شعر و خطابه و شناسائی و شناساندن خود می پرداختند. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در این بازار حضور یافته بود و پس از اعلام نبوت و شرکت و دیدنی های خود در بازار عکاظ یاد میکرد.

به طور خلاصه قبائل عرب از شمال و غرب برای شرکت در بازار های خود به حرکت در می آمد و سر انجام بیشتر آنها (غیر از یهودیان و نصرانی ها و ستاره پرستان) وارد مکه می شدند، و پس از شرکت در موسم و طواف خانه کعبه و زیارت بعضی از بتهای خود به اوطان خویش باز می گشتند. (تاریخ یعقوبی - جلد 1)

دروس حاصله از سورة قريش:

امام فخر رازی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: باید بدانید که نعمت دو نوع است: یکی عبارت است از دفع ضرر که الله متعال آن را در سورهی فیل بیان کرد. دوم عبارت است از جلب نفع که آن را در این سوره بیان کرده است. و بعد از این که الله متعال ضرر را از آنها دفع کرد و نفع را برایشان جلب نمود، که دو نعمت بزرگ به شمار می آیند، به آنها دستور داد عبادت وی را به جای آورند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند.

- بیان مظاهر تدبیر، حکمت و رحمت الله متعال.

- یاد آوری نعمتها به مردم قریش و بیان فضل و انعام الله متعال بر قریش که موجب شکر پروردگار بود، ولی وقتی آنان در مقابل آن نعمت ناسپاس شدند، الله لباس گرسنگی و خوف را به خاطر ترک شکر بر آنان پوشاند.
- فقط عبادت و بندگی الله متعال واجب است و عبادت و غیر الله قطعاً جایز نیست.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الماعون

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 7 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که الله متعال در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند. نام این سوره «الماعون» از آیه آخری این سوره گرفته شده است. طوریکه یادآور شدیم: نام این سوره ماعون است بر وزن فاعول از ریشه‌ی مَعْن یعنی جاری شد. و ماعون یعنی چیزی که بسیار در جریان است و جایی نمی‌ایستد و متوقف نمی‌شود. و به خیر جاری هم معنا شده است. خیری که منتشر می‌شود و در میان جامعه کاملاً در جریان و حرکت است و همه کس را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. محور کلی آیات مبارکه این سوره هم با توجه به نام سوره مشخص است که اهمیت ماعون را بیان می‌کند و اینکه اهل ایمان و مخصوصاً مؤمنین به قیامت، باید همیشه در رابطه با امور خیری خود را تنظیم کنند، طوری که راه تصدیق ایمان به قیامت، به جریان انداختن ماعون می‌باشد و هر کسی که به شکلی با حرکتی، اسباب و زمینه‌ی توقف این خیر را فراهم نماید، در ایمانش به قیامت ضعف و نقص وجود دارد.

سایر نام های سوره ماعون:

این سوره دارای نام‌های: «أرءیت الذی، ألیتیم، ألدین، ألتکذیب و ماعون» می‌باشد. مطابق قول بعضی علماء، این سوره مکی است ولی قول راجح این است که سه آیه اول آن مکی و 4 آیه‌ی آخر مدنی است؛ زیرا در مورد منافقین مدینه نازل شده است که در ظاهر و در پیشروی مسلمانان نماز می‌خواندند ولی در اصل و در خفا جاسوس و منافق بودند.

سورة ماعون به سورة السلوک (راه و روش) معروف است. «وسورة التي يَعْلَمُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا بَدَ مِنَ الْعِلْمِ مَعَ الْعَمَلِ» یعنی سوره‌ای که یاد می‌دهد قرآن فقط خواندنی نیست، بلکه روش و اسلوب زندگی است و باید علم قرآن همراه با عمل باشد. پس دین در باطن و قلب انسان فقط نیست، بلکه در عمل باید نشان داد و به بهانه‌ی قلب و نیت پاک نمی‌توان گناه کرد؛ زیرا علم دین باید در زندگی به عرصه‌ی عمل برسد و الله متعال در این سوره از ما می‌خواهد که قرآن کریم را روش و اسلوب زندگی خود قرار دهیم.

مکان نزول سوره الماعون:

به قول جمهور، این سوره مکی است و به اختصار درباره‌ی دو دسته از انسان‌ها بحث می‌کند:

- 1 - کافران و منکران نعمت‌های الله و تکذیب‌کنندگان روز حساب و جزا.
- 2 - منافقانی که کارهایشان به خاطر الله انجام نمی‌دهند، بلکه در اعمال و نمازشان ریاکار می‌باشند.

در مورد گروه اول، الله متعال صفات ناپسند آنها را یادآور شده است؛ از جمله آنها به یتیم توهین می‌کنند و به تنندی او را آزار می‌دهند و به فکر تأدیب وی نمی‌باشند. هیچ

کار نیکی انجام نمی‌دهند حتی اگر آن کار نیک با زبان صورت پذیرد و هزینه‌ای هم برای آنان در بر نداشته باشد. آنها نه عبادت الله خود را نیکو انجام می‌دهند و نه نسبت به بندگان الله نیکی می‌کنند.

و اما گروه دوم، آنها عبارتند از منافقانی که از نماز غافل می‌شوند و آن را در اوقات خود اقامه نمی‌کنند و تنها شکل و صورت آن را انجام می‌دهند. نمازشان بی‌روح و محتوا است و اهل ریا و تظاهر هستند. خداوند متعال هر دو گروه را به مرگ و نابودی تهدید کرده و کارهایشان را تقبیح نموده است.

قابل تذکر و یادآوری است که ؛ به قول ابن عباس و قتاده سوره الماعون مدنی می‌باشد. «هبه الله» مفسر نابینا در باب شأن نزول این سوره مبارکه فرموده است: نصف این سوره در مکه در باره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» در مورد مدنی بودن سوره «الماعون» چنین استدلال می‌نماید: دو دلیل در باره مدنی بودن این سوره را میتوان عمده ساخت:
اول: بحث از نمازگذاران ریا کار در مکه مورد نداشته، نمازگذاران ریا کار در مکه نه بلکه در مدینه تبارز کردن، شرایط مکه چنان نبود که عناصر منافق، دو رو و ریا کار به صفوف نهضت بپیوندند، این عناصر در مدینه و با مشاهده قدرت و سلطه مسلمانان و بر ای کسب امتیازات به صف پیوستند، به نماز باور نداشتند، نماز شان برای خدا نبود، برای خود نمایی و نفوذ در صف مسجد می آمدند و نماز می خواندند، در مکه شرایط چنان بود که نماز با جماعت، علنی و در محضر مشرکان دشوار و مصروف دعوت مشرکان به جنگ بود، چنین کاری از عناصر ریکار و منافق ساخته نبود.

دوم: بحث در باره روابط اجتماعی و امور مربوط به آن از موضوعات بحث سوره های مدنی است، نه سوره های مکی، در این سوره به امتناع نماز گذاران ریاکار از دادن ماعون، آنچه عادتاً «مردم یک محله به همدیگر کمک میکنند» اشاره شده است، بحث در مورد چنین مسائلی با فضایی مکه و سور های مربوط به این مرحله سازگار نیست. شهید سید قطب در تفسیر خویش در مورد مکی و مدنی بودن این سوره می نویسد: برخی از مفسرین این سوره را مکی و برخی دیگر مفسرین این سوره را مدنی می‌شمارند. ولی در عین زمان تعداد از مفسرین بدین عقیده اند که: اولین سه آیه این سوره مکی و متباقی آیات این سوره مدنی می باشد.

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: نظریه دوم ارجح است. با این وجود این سوره به طور کلی دارای وحدت متفق و مرتبطی است. دارای رویکرد یگانه‌ای در بیان یک حقیقت کلی از حقائق این عقیده است، رویکرد یگانه‌ای که ما را بر آن می‌دارد این سوره را به طور کلی مدنی بدانیم.

زیرا موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد از جمله موضوعات مدنی قرآن است. موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکه میان گروه مسلمانان موجود و مشهور نبوده است.

اما پذیرش روایت هائی که گویای مکی و مدنی این سوره است هیچ مانعی ندارد. زیرا احتمال دارد چهار آیه آخر این سوره در مدینه نازل شده باشد و به سه آیه نخستین این سوره ملحق گردیده باشد به مناسبت مشابهت و پیوندی که موجود در موضوع است.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره الماعون:

سوره «الماعون» مکی و دارای (1) رکوع، (7) هفت آیت، (25) بیست و پنج کلمه، (115) یکصد و پانزده حرف، و (60) شصت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

پیوند و ارتباط سوره الماعون با سوره قریش:

الف: سوره ی قریش، منکران سرسخت نعمت الله متعال را ملامت کرد و در این سوره، آنان را به خاطر بی توجهی به بینوایان و تشویق نکردن این و آن برای دستگیری آنان، نکوهش می کند.

ب: سوره ی قریش، انسان را به عبادت راستین و پرستش الله واحد دعوت و فراخواند و در سوره ماعون، کسانی را سرزنش می کند، که در برگزاری نماز، سهل انگار و غافلند.

ج: سوره ی قریش، نعمتهایی را برشمرد که الله به مردم قریش داده بود و آنان - در مقابل منکر روز جزا و دوباره زنده شدن بودند و در سوره الماعون، آنان و امثالشان را از عذاب روز قیامت هشدار می دهد.

اسباب نزول سوره الماعون:

در بیان سبب نزول سوره ماعون مفسرین اقوالی مختلفی ارائه داشته اند: ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید».

اما مفسر سدی فرموده است: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابو جهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند.

ابن جریر میگوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری میکشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوب دست خود راند».

محتوای کلی سوره ماعون:

در این سوره درباره ناسپاس منکر، منافق ریاکار و پاداش هر کدام شان، مورد بحث قرار داده میشود. این سوره به کسانی که ظاهراً به دین گرویده اند، اما در عمل به دستورات دینی بی توجهی میکنند، هشدار میدهد. در این سوره پنج مورد از خصوصیات منکران قیامت (سر باز زدن از انفاق، راندن یتیمان و مسکینان، ریا، مسامحه در نماز و باز داشتن مردم از کمک به نیاز مندان) مطرح و مورد بحث قرار گرفته است.

در این سوره اشاره به هرچیز از ریا و ریاکاری و سهل انگاری در نماز دارد و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق می کند تا مثل ابو سفیان نباشند و به یتیمان احترام بگذارند و به روز جزا و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن در عمل انسان هم اشاره شده است. به بیان دیگر سوره ماعون به این حقیقت مهم اشاره میکند که دینداری تنها اعتراف به وجود الله تعالی نیست، بلکه باید همراه با اعمال صالح و شایسته و ترک زشتی ها و اعمال ناشایسته باشد.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الماعون

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْذِّينِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾ قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

ترجمة موجز:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ» (1) (آیا دیدی کسی را که تکذیب کند دین را)
 «فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» (2) (پس او همان است که میراند یتیم را)
 «وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (3) (و نمی انگیزد کسی را بردادن طعامی مسکین را)
 «قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ» (4) (پس وای بر این نماز گزاران)
 «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5) (آنانی که غافل اند از نماز شان)
 «الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ» (6) (همان ها که خود نمائی کنند)
 «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7) (واشیای عاریت دادنی را باز دارند)
 قابل تذکر است که سوره مبارکه الماعون چهره واقعی و حقیقی اشخاص و افراد منفی را به معرفی میگرد:

- آنانی که نسبت به دین، دیدگاه تفکر و نظریات منفی دارند. «يُكْذِبُ بِالذِّينِ». مراد از تکذیب دین و روز قیامت در آیه مبارکه همانا، تکذیب قلبی است، نه قوی؛ زیرا مخاطب سوره، کسانی هستند که نماز میخوانند ولی نمازشان همراه با ریا و خودنمایی و سهو و غفلت است.
- آنانی که برخورد شان نسبت به یتیم و مسکین منفی هستند و آنان را طرد می کنند. «يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ».
- آنانی که در عبادت و بخصوص نماز منفی هستند و بطور اخلاص مندی آن را بجا نمی آورند. «سَاهُونَ- يَرَاءُونَ».
- و آنانی که در خدمت و رساندن خیر به عوام الناس منفی بوده و غفلت میکنند. «يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ».

هكذا در این سوره مبارکه از آیه (1 الی 7) بیان گردیده است که ؛ بجا آوردن عبادت بی روح، اساساً بی اثر است، و مطمئن باشید که عبادتگر را به مقصد نمی رساند و از گردنه های سخت و دشوار هر دو سرا، عبور نمی دهد؛ بلکه گرفتار می شود. این سوره به انسان عبادتگر می آموزاند که: عبادت و شعایر دینی، باید خالص و بی ریا و پاک نیت باشد و انسان در سایه ی چنین دین پاکی، در زندگی فردی و اجتماعی، دست بنی نوع خود را به گرمی و صمیمیت بفشرد و آن چه در توان دارد، در نیازمندیهای روزانه و معمولی یاری اش دهد. این است که خداوند انسان را وامی دارد، تا چهره ی پاک را از چهره ی ناپاکی و ناسالم دریابد و بداند که، دروغ انگاران به دین الهی، به وظیفه ی فردی و اجتماعی، نه تنها گوش فرا نمی دهند؛ بلکه پیوسته ناسپاس و خودخواه اند و هرگز در اندیشه ی سیر کردن یتیمان و بینوایان نیستند و حتی به دیگران را از کار نیک و کمک به

آنان باز می‌دارند و یتیمان و درماندگان را به تندى و خشونت و سخنان زشت از خود می‌رانند و تحقیرشان می‌کنند و خوار و سبک می‌شمرند. (فجر/ ۱۷ و ۱۸] در صورتی که نیازمندان در مانده، در اموال و دارایی بی‌نیازان، حقى روشن و معین دارند. (معارج آیات: 24 و 25). حال اگر آنان که دارای این صفات پست اند و در ظاهر هم نماز می‌خوانند و خود را اهل دین می‌نمایانند، وای به حالشان! آنان، خود را از رحمت و الطاف حق، محروم می‌دارند؛ هر چند نماز می‌خوانند؛ چون، به آن بهایی نمی‌دهند، ارکان و آدابش را مراعات نمی‌کنند، بسی سست و سهل انگارند، آن را سبک می‌نمایند و آن سان که حق نماز است ادایش نمی‌کنند، تا دل را آباد و چشم را روشن گردانند. آنان کاروبارشان نیز جز ریا و تزویر و خودنمایی نیست. (نساء: 142)، (مریم آیات 59 و 60)، (مدثر آیات: 42 الی 47).

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَرَأَيْتَ»: آیا دیدی؟ آیا شناختی؟ آیا دانستی؟ (کهف/ 63)، (مریم/ 77)، (فرقان/ 43). می‌توان گفت: «به من بگو، مرا با خبر کن». «یکذب»: از مادهی کذب و در مقابل صدق است. به کلامی که خلاف واقع باشد، اطلاق می‌شود. کلامی که عاری از حقیقت باشد و در مقابلش صدق است که کلامی مطابق واقع است. «الدین»: دین، آیین، جزا و پاداش. «یدعُ» (دع): سخت می‌راند، با خشونت و اهانت می‌راند. (طور/ ۱۳، یدعون) با خشونت افکنده می‌شوند... لا یَحُضُّ (حض): تشویق نمی‌کند، وادار نمی‌کند. (حاقه/ ۳۴). «طعام المسکین»: غذا دادن به بینوا. «ساهون» (سهو): جمع ساهی، سهل انگاران، بی‌خبران، سبک شماران. یرأود: خودنمایی می‌کنند، ریا و تظاهر می‌کنند. «ماعون» از «معن» به معنای ابزار و وسایلی است که معمولاً همسایگان به یکدیگر عاریه می‌دهند تا آنکه ضروریات و مایحتاج شان برطرف شود. مانند وسایل خانه، ظروف غذاخوری در مهمانی‌ها. مانند: کلنگ، کاسه و کوزه و امثال اینها. (فرقان)

تفسیرسوره

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدينِ» (1):

(ای پیامبر) آیا کسی که روز جزا را تکذیب میکند دیده‌ای؟! کسی که دین را انکار کند، وکسی را که در انکار الله ورسولش، و روز جزا و احکام را انکار میکند؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

«ارأیت»: از مصدر رؤیت و از مادهی رأی که فعل ماضی است، به معنی دیدن. این دیدن لازم نیست حتماً دیدن ظاهری باشد، خیلی از مواقع الله متعال این تعبیر را در اینجا و جاهای دیگر قرآن به کار برده که نوعی متوجه‌ساختن افرادی است که به شکلی دچار غفلت شده‌اند. اما اینجا خطابش خاص پیامبر صلی الله علیه وسلم است و به دنبال پیامبر هر کسی از امت او، چرا که این غفلت به پیامبر روی نیآورده است. اما خداوند می‌خواهد توجه او را بیشتر متوجهی کسانی که مؤمن به دین نیستند، بنماید و به دنبال پیامبر خطاب به ما انسان‌ها است که معمولاً دچار غفلت شده‌ایم و می‌شویم و لازم است که به ما نهیبی زده شود که از خواب غفلت بیدار شویم.

«أَرَأَيْتَ»: به ظاهر از رؤیت میآید، که آیا دیدی. قابل ذکر است که رؤیت به دو قسم است، رؤیت چشمی و رؤیت قلبی.

در همه آیات قرآنی که کلمه «أَرَأَيْتَ» بکار رفته است، هدف از آن رؤیت قلبی است. پس در این صورت «أَرَأَيْتَ هَای قرآن» را باید اینطور معنا کرد: رای و نظر تو چیست در باره کسی که مثلاً تکذیب میکند دین الهی را. این به اصطلاح اولین کلمه است که تأمل و دقت خاصی را میطلبد. وقتی که میفرماید «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْإِيمَانِ» به نظر میرسد که دین به معنای روز جزا است. چون دین در قرآن کریم استعمالات گوناگونی دارد ولیکن یکی از مهمترین معانی و استعمالات دین عبارت از روز قیامت است چنانچه در سورة حمد هم داریم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، و ما ادراک ما یوم الدین» در سورة افطار اینجا هم ما دین را به معنای روز جزا میگیریم.

دین: از مادهی دان- دیدن. دیناً به معنی مسلط شدن بر کسی است، «دینونت» هم مصدر دوم آن می باشد. همچنان که در رابطه با عبد نیز در سورةی قریش آمده است، عبد - یعبد - عبداً دو مصدر دارد. اینجا هم معنی دینونت بیشتر از دین می باشد. دائن خداوند است که مسلط می باشد و مدیون یا مدین بندگان هستند که تحت سلطه و قدرت خداوند می باشند. لذا دین در اینجا به معنی فرمانبرداری که یکی از معانی دین می باشد، آمده است. مثلاً «لَا اِكْرَاهَ فِی الدِّینِ». یعنی اجباری در فرمانبرداری کردن نیست، چرا که اگر اجباری باشد، در آن صورت اخلاق از بین می رود و فرمانبرداری که مخلصانه نباشد، ارزشی ندارد. یکی دیگر از معانی دین، جزا و پاداش می باشد که از طرف خداوند به بندگان اعطا می شود و در حقیقت بنده را تحت پوشش لطف و کرم خودش قرار می دهد و او را مدیون می گرداند. سومین معنی آن روز قیامت است. زیرا در این روز بندگان خداوند همه محکوم و خداوند حاکم بر سرنوشت بندگان است. در این روز در حقیقت جزا و پاداش داده می شود. و صف کسانی که فرمانبردار بوده اند، از صف کسانی که سرکشی کرده اند، جدا می شود و لذا تعبیر دین را برای روز قیامت هم به کار برده اند و معانی دیگر هم برای دین به کار رفته است، از جمله آیین، روش، برنامه؛ و باید دقت کنیم معانی را به کار ببریم که سیاق آیات هماهنگ باشد، در غیر این صورت در معنی کردن آیات به خطا خواهیم رفت. مثلاً: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (الزمر: 3) یعنی فرمانبرداری خالص برای خداوند است. «لَا اِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» (البقرة: 256) اکراه و اجباری در فرمانبرداری نیست. «مالک یوم الدین» در اینجا تعبیر «یوم» آمده و تکلیف دین را مشخص کرده است، مالک روز جزا یا قیامت می باشد «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: 19) در اینجا دین به معنی فرمانبرداری و یا به معنای قواعد و آیین و مقررات می باشد.

«فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» (2):

پس او (همان) کسی که یتیم را (با خشونت از خود) میراند نه تنها به او کمکی بعمل نمی آورد، بلکه به شخصیتش نیز توهین و اهانت می کند و به او صدمه روحی می رساند. «يَدْعُ»: اصل آن از مادهی دَعَّ یعنی راند، از خود دور کرد. البته نوع بد و زشتی از راندن. یعنی همراه با تندى و خشونت دور کرد. يَدْعُ که مضارع آن می باشد، یعنی با شدت و تندى و با خشونت دور می کند.

در جمله «يُدْعُ الْيَتِيمَ» این مفهوم را می‌رساند که: یتیم را دور می‌سازد و آنرا از خود میراند و طرد اش میکند. منکر دین حق یتیم را نادیده می‌گیرد، بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کند و زمینه‌ای آماده نمی‌کند و در مورد هیچ کاری انجام نمی‌دهد. بنابراین، رعایت حال یتیم و مسکین از شروط دین است و از بنیان‌های پذیرفتن ایمان. هر کس که این واجب عملی، را منکر شود، خدا را انکار کرده و به او ایمان نیاورده و دین خدا را تکذیب کرده است.

این بیان حجتی قاطع است که تعبیری بالاتر از آن نیست و جایی برای شک نمی‌گذارد: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْدِبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ.» حقیقت این است که معنای درست ایمان به الله و دین مستلزم رسیدگی و توجه به خلق الله و امور جامعه و وضعیت مردم است، و در غیر این صورت ایمان در کار نیست. علت این است که ایمان به خدا معنای ایمان به آفریننده جهان، خدای عالم عادل رؤوف رازق رحیم است، خدایی که هر صفت نیکو و شایسته‌ای از او آغاز می‌شود و به او نیز پایان می‌یابد، نقطه آغاز و پایان هر خیري. ایمان به خدا به این معنا مستلزم این است که ما به هستی بنیان نهاده شده بر حق و عدل، ایمان داشته باشیم، زیرا که صفات آفریننده بر آفریده اش منعکس می‌شود.

«الْيَتِيمَ» یتیم: از ماده‌ی یَتَم است. به معنی منحصر بودن است. اصل معنی آن دُر یتیم آمده است. دُر به معنی مروارید می‌باشد. صیادان مروارید که مرواریدها را صید می‌کردند، بعضی از این مرواریدها درشت و چشم‌گیرتر بودند. به این مرواریدها که زن‌ها به گردن می‌آویختند و در وسط مرواریدهای دیگر قرار می‌دادند، دُر یتیم می‌گفتند، یعنی مروارید تک. حال وقتی گفته می‌شود فلانی یتیم است، یعنی تک افتاده است. یتیمی تا سن پانزده سالگی است. بعد از اینکه انسان بالغ شد، دیگر کلمه‌ی یتیم بر او اطلاق نمی‌شود. قابل یادآوری است که: یتیم محروم‌ترین قشر یک جامعه در هر عصری است و اگر شخص به یتیم کمک کند، محرومیت‌های او را نزداید، یقیناً نمی‌تواند برای سایر اقشار محروم جامعه هم لطف و کرمی داشته باشد. پس اولین ویژگی تکذیب‌کنندگان دین محروم‌گش بودن و لگدمال کردن افتادگان است.

«وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (3):

(و (دیگران را) به اطعام بی‌نوا (و مسکین) ترغیب و تشویق نمی‌کند) یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام میکند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد. اطعام نمودن یکی از ارزش‌ها عالی درمکت اسلام است. و اگر اطعام مساکین باشد، ارزشش بسیار بیشتر است. عبدالله بن سلام که یهودی بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌رسد، با یک نگاه کردن به چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمان می‌شود، چون انسان عاقلی بود، به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گوید: من که الان مسلمان شدم، نمی‌خواهم همین طور بی‌برنامه و بی پروگرام باشم، می‌خواهم مرا مکلف کنید تا بتوانم بر مبنای آن برنامه از نظر شخصیتی خودم را رشد بدهم. و پیامبر اسلام این حدیث را برای او بیان می‌کند: «يا أيها الناس أَطْعِمُوا الطَّعَامَ» غذا بدهید، چه آن کسی که نیازمند است و چه آن کسی که نیازمند نیست، همه بخورند. هم خود به این عمل کند و هم در بین مردم تبلیغ کند. و هر کسی که سفره‌ای و دسترخوان را به خاطر الله پهن کند،

یقین داشته باشد که خداوند متعال چند برابر آن را عاید او می‌کند و بودند کریمانی که هیچ وعده‌ی غذایی را تنهایی نمی‌خوردند، البته این بسیار مشکل است و اگر هم وعده‌ای را مهمان نداشتند، آن روز را روزه می‌گرفتند. چون معتقد بودند برکات وقتی بر سفره‌ی آنها نازل می‌شود که مهمانی بر سر سفره‌ی آنها باشد. اکرام میهمان بسیار مهم است. ابراهیم خلیل وقتی مهمانی به منزلش می‌آید بدون اینکه از آنها سؤال کند آیا غذایی خورده‌اید؟ (چون سؤال کردن از میهمان خلاف اکرام است) گوساله‌ای را کباب می‌کند و نزد مهمان‌ها قرار می‌دهد.

«یحض»: از ماده‌ی حض گرفته شده که حض یعنی تشویق کرد، تحریک کرد، مضارعش می‌شود یحض. به شکلی می‌تواند نقطه‌ی مقابل دع باشد. دع یعنی به شدت متوقف کرد، دور کرد. حض یعنی تشویق کرد. یَدْْعُ در مقابل یحض قرار دارد. «طعام»: هر چیزی که خوردنی باشد، طعم داشته باشد و انسان را اشباع کند. لذا به میوه کلمه‌ی طعام اطلاق نمی‌شود. چون انسان را سیر نمی‌کند.

مسکین و فقیر:

«مسکین»: از ماده‌ی سَکَن است. و سَکَن یعنی ساکن شد، از حرکت ایستاد. این اصطلاح به کسی گفته می‌شود که فقر او را از حرکت باز ایستانده است. یعنی از فرط فقری نمی‌تواند حرکت کند. سَکِن هم به معنی چاقو از همین معنا گرفته شده است. چون وقتی برای سر بریدن حیوان از چاقو استفاده می‌کنند، بعد از اتمام کار حیوان از حرکت باز می‌ایستد و تکان نمی‌خورد، یعنی وسیله‌ی ساکن کردن می‌باشد. فرق بین فقیر و مسکین این است که فقیر هیچ چیزی در اختیار ندارد و توان برآوردن احتیاجات روزمره اش را هم ندارد و مسکین کسی است که احتیاج و نیازمندی اش نسبت به فقیر کمتر است.

صحیح ترین قول در مورد تعریف فقیر و مسکین همین است. البته عده‌ای از علماء تعریف این دو را برعکس گفته‌اند. به هر یکی از این دو قشر به اندازه‌ی احتیاجش به همراه رعایت کردن درآمدش داده می‌شود و بیشتر از آن نباید به او داده شود، چون در این صورت غنی می‌گردد و از اصناف زکات خارج می‌گردد. البته حاجت و نیازمندی بر حسب تفاوت محیط زندگی متفاوت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیحی می‌فرماید: «لیس المؤمن الذی یشبع و جاره جائع إلی جنبه» «کسی که خود سیر باشد و همسایه اش گرسنه باشد، مؤمن نیست». (السلسله الصحیحه (149/1) و بخاری در (الأدب المفرد) (112).

شیخ البانی رحمه الله در شرح این حدیث می‌گوید: «این حدیث دلیل واضحی است بر اینکه هرگاه کسی خود غنی باشد، بر او حرام است که همسایه‌ی گرسنه‌ی خود را فراموش کند، بلکه بر او واجب است تا آنچه را که موجب برطرف شدن گرسنگی شان می‌شود و همچنین دیگر ضروریات زندگی را بدانها بدهد.

و همچنین حدیث اشاره می‌کند بر اینکه بر مال و دارایی هر فردی علاوه بر حق پرداخت زکات آن، حق دیگری نیز وجود دارد (و آن صدقه به نیازمندان است) و ثروتمندان گمان نکنند که آنها با پرداخت زکات سالانه اموال ایشان بریء الذمه خواهند شد و تکلیف از دوش شان ساقط می‌شود، بلکه حقوق دیگری بر آنها، در شرایط مورد نیاز و پیش آمده - وجود دارد، که بر آنها واجب است آن حقوق را ادا کنند، وگرنه

مشمول این وعید و هشدار الله تعالی قرار میگیرند: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). یعنی: و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) میسازند، و در راه خدا انفاق نمیکنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!

«يَوْمَ يَحْمِي عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتُكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزُكُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» (سوره توبه 35). یعنی: در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشتهای شان را داغ میکنند؛ (و به آنها میگویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!« السلسله الصحيحه (149/1).

بنابراین هر مسلمانی که الحمدلله خود از لحاظ معیشت و خوراک در وضعیت مطلوبی به سر می برد، چنانکه یکی از همسایگانش در وضعیت نابسامان مالی و معیشتی به سر میبردند، یکی از حقوق واجب آن همسایه اینست که فرد غنی به یاری او بشتابد و در حد توان نیازهایش را برآورده کند، و از مالی که خداوند متعال به فضل خویش به وی عطا فرموده به همسایه ی نیازمندش انفاق کند.

خوانندگان گرامی!

چهار آیهی ذیل سوره الماعون مطابق نظریات برخی از مفسران که معتقد آند که: دربارهی بعضی از منافقان مدینه نازل شده است، به همین خاطر نیمی از سوره مکی است و نیمی از آن مدنی است. و این چهار آیه مدنی عبارتند از:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (4):

ملاحظه میداریم کسیکه در برخی از اوقات وگاه گاه از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع و حالات تارکان دائم نماز چه خواهد بود. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی دهند به طوری که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی برند و در برابر ترك آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می خوانند اما اگر با مؤمنان نبوندند، نماز نمی خوانند.

هكذا آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی نمازانی اند که از نماز خویش غافلند.

باید یادآور شد که: هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزاری جنتی هم نیست. ابن کثیر نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سعد بن ابی وقاص (رض) که از ایشان پرسید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» چه کسانی اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می اندازند».

ابن عباس رضي الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می گوید: «این آیه در باره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می بودند، از روی ریا و خود نمایی نماز می خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می بودند، نماز را ترك می کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خود داری می کردند.

«وَيْلٌ»: در بعضی از کتاب‌ها گفته شده، نام چاهی در جهنم می‌باشد. همچنین «وَيْلٌ» کلمه‌ی تهدید می‌باشد. خداوند هرگاه بخواهد بندگان را در رابطه با قضیه‌ای تهدید کند، تعبیر وِیل را به کار می‌برد.

«مُصَلِّينَ»: از ماده‌ی صلاه و نوع خاصی از دعا می‌باشد. منتهی نوع خاصی از دعا که نظم و ترتیبی دارد، صلاه را برایش به کار می‌برند. و مُصَلِّينَ هم اسم فاعل می‌شود.

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5):

آنان که از نماز خود غافلند و آن را دست‌کم گرفته و به آن اهمیت نمی‌دهند و ادای آنرا به تأخیر می‌اندازند. ابن عباس (رض) فرموده است: او نمازگزاری است که به امید ثواب نماز نمی‌خواند و اگر آن را ترک نماید، از کيفرش باکی ندارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۲۱۱). و ابو العالیه فرموده است: یعنی نماز را در وقت معینی نمی‌خوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمی‌دهند. (قرطبی ۲۰/۲۱۱).

در مورد این آیه از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد فرمود: «آنها افرادی هستند که نماز را به تأخیر می‌اندازند». (اخراج از ابن جریر).

مفسران فرموده اند: چون الله فرموده است: «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» و لفظ «عَنْ» را آورده است، معلوم می‌شود که منظور منافقین است. از این‌رو بعضی از پیشینیان گفته اند: خدا را شکر که فرمود: «عَنْ صَلَاتِهِمْ»؛ چون اگر می‌گفت: «فِي صَلَاتِهِمْ» به مؤمن مربوط می‌شد، و مؤمن گاهی سهو می‌کند و از نمازش غافل می‌شود، و فرق این دو سهو آشکار و روشن است؛ چون سهو منافق ناشی از عدم اهمیت است. به همین جهت او نماز را به یاد ندارد و از آن غافل است. ولی وقتی مؤمن در نماز سهو کند، فوراً آن را با سجده‌ی سهو جبران می‌کند. پس تفاوت دو سهو آشکار می‌شود.

«سَاهُونَ»: یعنی اشتباه‌کنندگان غیر عمد. اشتباهی که از روی آگاهی و تعدد نباشد. قابل دقت و تذکره مطابق شرع اسلام: سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، به هیچ صورت قابل بخشش نیست. «عَنْ صَلَاتِهِمْ» (نه «فِي صَلَاتِهِمْ»)

«الَّذِينَ هُمْ يَرَاوُونَ» (6):

(همان‌ها که خود نمائی و ریا کنند) یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، بلکه همان نمازهایی را که نیز می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بنام نیک یاد کنند. رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «الرِّيَاءُ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الْمَظْلَمَةِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ» (ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری (حشرت) سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است).

«يُرَاوُونَ»: از ماده‌ی رؤیت است. و ریا هم از همین ریشه است. چون کسی که ریا می‌کند، دوست دارد دیگران کار او را ببینند. این است که با ریشه‌ی رؤیت کاملاً تطابق دارد. مرائی یعنی کسی که دوست دارد کاری را انجام دهد و در عین حال دیگران هم او را رؤیت کنند.

برخی از انواع ریا:

1 - نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.

2 - پوشیدن جامه کوتاه، یا پوشیدن لباس با رنگ های تیز، تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد در آید.

3 - ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت میشود.

4 - نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم. **فرق در میان منافق و ریاکار این است که:**

منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریا کار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می بیند، او را متدین و خداترس بیندارد و در حقش ارادت می رساند. علما گفته اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7):

(و) (از پرداخت زکات و) عاریت دادن وسایل ضروری زندگی دریغ می ورزند.) ماعون آن است که پیوسته در گردش و جریان است چنانکه آن را تبر، دیک، دستاس و نحو آن که معمولاً به عاریه داده می شوند، معنی کرده اند. (قاموس القرآن - جلد 6 صفحه 263) در این آیه خداوند متعال میفرماید که: اینها از جمله کسانی هستند که از دادن کوچکترین چیز ها حتی وسائل معمولی زندگی به دیگران هم کوتاهی میکنند. حتی از درخواست های کمی که دیگران از آنان دارند و آنها هم انجام آن برایشان مقدور است کوتاهی می کنند و این باعث می شود که روحیه بخشش در آنها نهادینه نشود و بالتبع در موارد دیگر هم نتوانند از مال شان بگذرند و در راه الله به مصرف برسانند. این وابستگی به اموال مانع این می شود که حتی نماز آنها، نماز حقیقی ای باشد. ولی طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: مراد از لفظ «ماعون» همانا زکات است، و به زکات راعون از این جهت گفته اند که آن از نظر مقدار بسیار کم یعنی فقط یک چهارم می باشد. حضرت علی، ابن عمر، حسن بصری، قتاده، ضحاک و غیره، جمهور مفسرین ماعون را در این آیه به زکات تفسیر کرده اند (مظهری).

دروس حاصله سوره الماعون:

دروس حاصله که در این آیه مبارکه موجود اند مختصراً عبارتند از:

- تأکید بر عقیده ی رستاخیز و جزا.
- هر قلبی که از ایمان و باور به روز قیامت و جزا خالی باشد، قطعاً صاحب آن دل بدترین خلق است و قطعاً هیچ خیری از او سر نخواهد زد.
- توبیخ و انذار نسبت به کسانی که مال و دارایی یتیمان را می خورند و حقوق آنان را تضییع می کنند و با چشم حقارت و پستی به آنان می نگرند.
- تهدید و توبیخ نسبت به کسانی که از خواندن نماز، تهاون و سستی به خرج می دهند و توجهی ندارند به اینکه نماز را در چه وقت و زمانی ادا نمایند که چنین عملی -پناه به خدا - از علائم منافقان است.
- عدم همیاری و کمک نکردن به مسلمانان در نیازمندی های خانه و زندگی از صفات و ویژگی های منافقان است به دلیل حدیث «من لم یهتم بأمور المسلمين فليس منهم» «کسی

به امور مسلمانان بی اعتنا باشد از آنان نیست». پس وضعیت کسانی که مانع رفع نیازمندی‌های آنان باشند چگونه باید باشد؟

حکم تارک نماز در اسلام:

قرآن عظیم الشان در (آیه 42 و 43 سوره مدثر) میفرماید: «ما سلکم فی سقر؟ قالو لم نک من المصلین» (وقتی که مومنان از گناهکاران می پرسند چه چیزی باعث شد که به دوزخ داخل شوید؟ می گویند از نمازگزاران نبودیم و (یعنی تارک الصلاة بودنمان ما را به این روز سیاه کشانده) و دچار آتش دوزخ کرد) بلی واقعاً چنین است. عقیده نداشتن به نماز و ترک آن به کلی آنان را مستحق عذاب دوزخ ساخت.

اما آنان که به فرض بودن نماز معتقد باشند و در عمل نماز نخوانند خداوند متعال در قرآن کریم آنان را به عذاب «غي» تهدید می کند و غی بیابانی در دوزخ می باشد. آنجا که خداوند میفرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا» (بعد از آن مردمی که هرگاه آیات رحمن بر آنان خوانده میشد به سجود می افتادند و بر خود می گریستند بعد از آن مردم دیندار مردمی ناخلف روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و آنرا ترک نمودند و به دنبال شهوات و معاصی راه افتادند آنان به قعر غی انداخته خواهند شد) (سوره مریم آیه ۵۹).

ولی آنان که به فرض بودن نماز عقیده دارند و نماز می خوانند اما در انجام آن سهل انگاری میکنند و از اینکه نمازشان به تاخیر افتد یا وقت آن بگذرد پروایی ندارند قرآن در مورد این افراد می فرماید: «فویل للمصاین الذین هم عن صلاتهم ساهون» (ویل و عذاب خدا بر نمازگزارانی که در انجام نماز خود غفلت می کنند و از تاخیر آن پروایی ندارند و نماز خود را به دست فراموشی می سپارند) (سوره ماعون آیه ۴ و ۵). در روایتی از سعدبن ابی وقاص آمده است که: در خصوص این آیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم ایشان فرمودند: «هم الذین یؤخرون الصلاة عن وقتها» (آنان مردمی هستند که نماز را به تاخیر می اندازند تا از وقت آن می گذرد).

همچنان طوریکه در فوق گفتیم در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بین الکفر و الايمان ترک الصلاة» (حد فاصل ایمان با کفر ترک نماز است) یعنی اگر کسی نماز فرض نخواند از دایره ایمان خارج است و به کفر رسیده است.

در حدیث مسند آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من حافظ علی الصلوة کانت له نورا و برهانا و نجاته یوم القيامة و من لم یحافظ علیها لم یکن له نورا یوم القيامة مع القارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف» (کسی که بر انجام نماز فرض مواظبت نماید و ارکان و شروط آن را درست بجا آوردن و با جماعت بخواند در روز قیامت نماز نور و روشنایی او خواهد بود و دلیل و برهان ایمان داری و وسیله نجات و رهایی او از عذاب الهی خواهد بود. و کسی که بر انجام نماز های فرض مواظبت ننماید و نماز نخوانده باشد او هیچ نوری ندارد و بی نصیب از هر نور و وسیله نجاتی از همراهان قارون فرعون هامان و ابی بن خلف خواهد بود).

ابو نعیم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند: «من ترک الصلاة متعمدا کتب الله اسمه علی باب النار ممن یدخلها و من ترک صلاة متعمدا احبط الله عمله و برئت منه ذمه الله تعالی حتی یرجع لله توبة» (کسی که نماز فرض را بعمد ترک نماید خدای متعال

نام او را بر در دوزخ مي نويسد و از جمله داخل شوندگان به دوزخ است و کسي که یک نماز فرض را بعد ترک کرد خدای متعال اعمال او را نابود مي کند و از ذمه خدا يعني در سايه حفظ و مراقبت خدا قرار ندارد مگر توبه کند و به سوي خدا باز گردد و بر انجام نمازهاي فرض مواظبت و مداومت داشته باشد).

در حديث اسرا و معراج آمده که رسول الله صلي الله عليه وسلم بر مردمي گذشت که سرشان را مي کوفتند و باز به حال اول بر مي گشتند. رسول الله صلي الله عليه وسلم از جبرئيل پرسيد: اينان چه کساني هستند؟ جبرئيل گفت: اينان مردمي هستند که از خواندن نماز فرض سرشان سنگين مي شد و نماز را به وقت نمي خواندند. بناً حکم اسلامي و اجماع علماء بر اين است: شخصيکه واجب بودن نمازهاي پنجگانه را انکار نمايد کافر و مرتد است و حتي علماء حکم ميکنند که قتل شخصي متذکره واجب ميباشد.

حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت:

همه علمای اسلام بدین عقیده اند که اولین وظیفه یک شخصي مسلمان و در نهايت امر از هر انسان است که در زندگي خویش پابند عبادت و پرستش پروردگار با عظمت خویش باشد، و ترک عبادت به عنوان کوتاهي در عمل ذاتي و اساسي فرد مسلمان به شمار ميآید.

نماز يکي از عبادت در دين مقدس اسلام است، و طوريکه در فوق ياد آور شدیم، ترک عمدي آن موجب کفر ميگردد، و استدلال بر کافر بودن تارک نماز (بطور عمد) حديثي پيامبر صلي الله عليه وسلم است که ميفرمايد: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ» (مسلم و ابوداود و ترمذي و ابن ماجه و احمد بن حنبل اين حديث را روايت کرده اند.) (تفاوت ميان مرد با کفر، ترک نماز است).

و همچنان حديثي: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ» (احمد و صاحبان سنن اين حديث را روايت کرده اند). «عهد و پيماني که ما را از کافران جدا مي سازد نماز است، هر کس نماز را ترک کند، کافر شده است».

ولي در مورد مفهوم و تعريف و تفصيل اين موضوع که ترک نماز بصورت قصدي صورت گيرد و يا غير قصدي، آيا اينکه در جنب اينکه شخص تارک نماز از فرضيت آن هم منکر است موضوع يست که در بين علماء دارايي اختلاف است.

عده اي از علماء ميگویند تا زماني که شخص وجوب نماز را انکار نکند کافر نمي شود و احاديث «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ» را به کفر اصغر تأويل و تعبير ميکنند.

ولي طبق صحيح ترين فتوا، که توسط برخي ديگري علماء صادر گرديده است، ميگویند، ترک عمدي نماز موجب کفر (اکبر) ميشود هر چند که وجوب آن را هم انکار نکند.

ولي هستند علماء اسلام که در اصدار حکم تارکين نماز از احتياط استفاده نموده و تارکين نماز را بدو دسته تقسيم نموده اند.

دسته اول:

دسته اول شامل حال آنعده از: بی نمازان و فاسقانی ميشود که از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک ميکنند.

پيروان امام صاحب ابو حنيفه (رح) ميفرمايند: اگر شخص تا زماني که فرضيت نماز را انکار نکند يا آنرا ناچيز نداند حکم به کفر کرده نمي شود و بقتل هم نميرسد.

حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز:

امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز میفرمایند: شخص متذکره فاسق و مرتد است و کافر نمی باشد، تا سه روز برایش مهلت داده می شود. اگر در این مدت توبه کند و نماز بخواند رها گردد، و اگر توبه نکند به عنوان حدّ شرعی کشته شود. شیخ عثیمین طی فتوای خویش در مجموع فتوای و رسائل (11/54) میفرماید: «آنچه که برای من ثابت شده است این است که شخص بی نماز زمانی کافر میشود که بطور مطلق تارک نماز باشد، به این معنی که اصلاً نماز نخواند و بعنوان شخص نمازگزار شناخته نشود. ولی اگر گاهی اوقات نماز بخواند و گاهی اوقات نخواند، از نظر من نمی توان فتوای کفرش را صادر کنیم، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ». (فاصله بین انسان و شرک و کفر ترک نماز است) پس شخصی که گاهی اوقات، نماز می خواند نمی توان گفت که وی بطور کلی تارک نماز است.»

حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز:

شیخ عثیمین استدلال حکم فتوای خویش را به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مستند میسازد: «العهد الذي بيننا وبينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر». (وجه تمایز ما و آنان (کفار و مشرکین) نماز است، پس هر کسی که آن را ترک کند کافر میگردد). شیخ عثیمین میفرماید: اگر در الفاظ حدیث دقت بعمل آید، ملاحظه میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نه گفته است که: هر کسی یک نماز را ترک کند کافر میشود، و نگفت: حد فاصل بین انسان و شرک و کفر یک نماز است؛ بلکه فرمود: «تَرْكُ الصَّلَاةِ» یعنی ترک کردن نماز به طور مطلق. از ظاهر این احادیث چنین بر می آید که شخص با ترک یکی دو نماز کافر نمی شود مگر آن که به کلی تارک آن بشود. لیکن طوریکه قبلاً یاد آور شدیم:

کسیکه در بعضی اوقات نماز میخواند و گاهی اوقات آن را ترک می کند فاسق میشود و مرتکب جرم بزرگی شده است و در واقع بر وجود خود جنایت نموده. این شخص مادامی که وجوب نماز را انکار نکند کافر نمی شود. ولی به علت ترک بعضی از نماز ها عاصی و نافرمان محسوب میشود.

ولی کسی که به طور کلی تارک نماز باشد کافر و از دین اسلام خارج است و لو این که آن را از روی تنبلی و سهل انگاری ترک کند، کما این که نصوص قرآن، سنت و اقوال صحابه همین مطلب را تأیید می کنند، تا جایی که عبدالله بن شقیق رضی الله عنه اجماع صحابه را در مورد کافر بودن تارک الصلاة نقل کرده و اسحاق بن راهویه اجماع امت را در این مورد حکایت کرده است. (مجموع فتوای و رسائل شیخ عثیمین) (11/54)

دسته دوم:

دسته دوم شامل حال آنچه از افرادی بی نماز میگردد: که نه تنها نماز نمی خوانند بلکه بر فرضیت نماز نیز اعتراف ندارند و نخواندن نماز را ضرور نمیدانند. حتی بر واجب بودن نماز در بین مردم استهزا و تمسخر اشکار میکنند.

احکام صادره در مورد طایفه دوم:

علماء میگویند: در مورد منکرین نماز یعنی کسانی که از فرضیت نماز نه تنها انکار میکنند، بلکه بر مقام و منزلت نماز ضرر می رسانند و آنرا بباد تمسخر قرار میدهند، این

عده افراد به دین ضرر میرسانند بناً حکم امامان چهارگانه در مورد منکرین وجوب نماز و یا کسانی که آنرا را خوار و سبک بشمارد، و بدین وسیله امر پروردگار را و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نمایند، و در قلب او حتی به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ایمان وجود نداشته باشد، پس او مانند کافرانی است که خداوند متعال آنان را اینگونه توصیف می‌نماید: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (سوره مائده/58) (آنان هنگامی که (آذان می‌گویند و مردمان را) به نماز میخوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار میدهند (و بدان میخندند و تمسخرش میکنند).

این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسان ناهم و بی شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمیکنند). بدین ترتیب، از منزلت و جایگاه کسانی آگاه میشویم که نماز و عبادت را از مظاهر عقب ماندگی و ارتجاع میدانند، و برپادارندگان نماز را مسخره میکنند.

حکم امام ابو حنیفه (رح) در مورد تارک نماز:

پیروان امام صاحب ابو حنیفه در مورد اشخاص تارک نماز میفرمایند: اگر شخص از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک می‌کند فاسق بوده چنین کسی، با ترک نماز فاسق میشود، و واجب است که او را تأدیب و تعزیر کرد و باید او را به حدّی زد، تا خون از اندام او جاری گردد و تا هنگامی که به ادای نماز نپردازد در زندان باقی بماند، و حکم تارک روزه نیز به همین منوال است.

پیروان امام ابو حنیفه (رح) می‌افزیند:

ولی اگر شخص تا زمانی که فرضیت نماز را انکار نکند یا آنرا ناچیز نداند حکم به کفر کرده نمی‌شود و بقتل هم نمی‌رسد.

حکم امام احمد در مورد تارک نماز:

امام احمد (رح)، در مشهورترین روایات خود، میگوید: تارک نماز کافر است، و خارج از دین و «مارق» تلقی می‌گردد، و مجازاتی جز قتل ندارد. و واجب است که از او بخواهند که توبه نماید، و با ادای نماز وی را به اسلام برگردانند، اگر پذیرفت، او را رها کنند و اگر نپذیرفت گردن او را بزنند.

توصیئه امام شعرانی در مورد تارک نماز:

امام شعرانی از جمله اساتید جید جهان اسلام در کتاب خود العهود الموثیق المحمدیه مینویسد که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه ما مسلمانان تعهد عام گرفته اند که هرکسی که تارک الصلاة است از هر طبقه باشد عالم اومی و یا مقلد باشد باید برای او بیان نماییم که فضیلت نماز های فرض چه می باشد و این مطلب را با تاکید کامل به او یاد آوری کنیم و به همه نزدیکان و آشنایان خود بگوییم که گناه تارک الصلاة تا چه اندازه مذموم است و مرتکب چه گناهی می شود و با اینکار دین خود را به باد می دهد.

حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز:

شیخ حبیب ابن عبدالله بن علوی الحداد در نصابی خود آورده است: همانگونه که محافظت و مداومت نماز بر خودت واجب است و ضائع ساختن آن بر خودت حرام است همانگونه بر تو واجب است که بر اهل و اولادت در خصوص بجا آوردن نماز سختگیری نمایی و همانطور هر کس که زیر دست توست باید او را به اقامه نماز واداری و هیچ عذری در

نماز نکردن از او نپذیري و هرکدام از آنان که سخت را نشنیدند بر تو واجب است که بر آنان خشم بگیری و آنان را تهدید نمایی و عقوبت دهی. اگر اینکار را نکردی خودت هم از جمله کسانی خواهی بود که به نماز و حقوق خداوندی و دین خدا بی اعتنایی میکنی. اگر آنان را عقوبت دادی و تهدید نمودی و بر آنان خشم گرفتی سودی نداد واجب است که آنان را از خود برانی زیرا شیطانی بی خیر و برکت هستند که نه دوستی با آنان رواست و نه زندگی با آنان جایز است دشمنی با آنان بریدن از آنان و دوری گرفتن از آنان واجب است برای اینکه آنان دشمنان خدا و رسول هستند و چنانچه خدای متعال فرموده: «**لَا تَجِدُ قَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَیُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكَانُوا آبَائَهُمْ وَابْنَاءَهُمْ وَهُمُ اخْوَانُهُمْ** اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» (مردماني را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که به خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیلۀ ایشان باشند. چرا که مومنان را خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است. (سوره مجادله آیه 22). خوانندگان گرامی!

واقعیت امر اینست که: قرآن عظیم الشان، نماز خواندن را از خصوصیات کفار دانسته آنجا که میفرماید: «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا یَرْكَعُونَ**» (سوره مرسلات/48). «چنان از باده غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش ببرید خضوع نمی کنند و کرنش نمیبرند!».

و در روز قیامت آنان را اینگونه توصیف میکند: «**یَوْمَ یُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَیَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا یَسْتَطِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا یَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ**». (روزی، هول و هراس به اوج خود می رسد، و کار سخت دشوار میشود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته میشود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمیتوانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می شدند (و ایشان با وجود توانایی، سجده و کرنش نمی کردند).».

از نظر قرآن زمانی انسان از مصونیت جان خویش برخوردار خواهد بود، و تحت لوای اخوت اسلامی درخواهد آمد، که از شرک توبه کند و نماز را برپای دارد و زکات را بپردازد. خداوند در باره ی مشرکان و کافران حربی میفرماید: «**فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**».

«اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شماینند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان، و رحمت گسترده (برای همه بندگان) است.».

و بعد از آن میفرماید: «**فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوَانُكُمْ فِي الدِّینِ وَنُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ**» (اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهایی بوده که شما سزاوارید، و همان

چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان میکنیم و شرح میدهیم).

قرآن تصویری از سیمای آخرت را برای ما ترسیم می‌کند که کافران و ستمگران در دوزخ‌اند، و مؤمنان اصحاب الیمین از آنان میپرسند: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ، وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيُّومَ الدِّينِ» (چه چیزی شما را در آتش دوزخ درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم).

نخستین نمود جرم و کفر آنان این بود که از نمازگزاران نبودند. هرگاه به سنت نبوی مراجعه نماییم، احادیث صحیح نبوی را می‌یابیم که کافرشدن تارک نماز را تأیید می‌کند. در حدیثی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به وی فرمود: «لَا تَتْرُكِ الصَّلَاةَ فَإِنَّ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَأَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ» (نماز را عمداً ترک مکن هرکس که به طور عمد نماز را ترک کند، خداوند متعال تعهدی در قبال او نخواهد داشت). طبرانی به سند خود در معجم اوسط این حدیث را روایت کرده و منذری در متابعات گفته است: قابل قبول است.

از عبدالله بن عمر روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی درباره‌ی نماز فرمود: «هرکس بر نماز محافظت کند نماز برای او نور و برهان و نجات در روز قیامت خواهد شد، و هرکس بر آن محافظت ننماید هیچ نور و برهان و نجاتی برای او نیست و در روز قیامت همراه فرعون و هامان و ابی بن خلف خواهد بود.» احمد بن حنبل این حدیث را روایت کرده و هیثمی گفته است: رجال آن موثق می‌باشند.

حکم ابن قیم (رح) در مورد تارک نماز:

شیخ ابن قیم دمشقی از موالید (691) هجری درد مشق در مورد تارک نماز میفرماید: «هرکس به سبب سرگرمی به سیاست و امارت نماز را ترک کند، با فرعون محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به مال و دارایی نماز را ترک کند، با قارون محشور خواهد شد، و هرکس که پست و مقام او را از نماز باز دارد، با هامان محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به تجارت نماز را ترک کند با ابی بن خلف محشور خواهد شد.

وقتی کسانی که بر نماز محافظت می‌نمایند، با این کافران ستمگر محشور شوند، در حالی که عذاب آنان در دوزخ بسیار شدید است، پاداش کسانی که به طور کامل نماز را ترک کنند، و یک عمر رکوع یا سجودی به درگاه خداوند نبرده باشند، چگونه است؟ و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ» (احمد و بخاری و نسایی از بریده روایت کرده اند. «هرکس نماز عصر را ترک کند باعث از میان رفتن و حبط اعمال او میگردد.»

وقتی که ترک یک نماز باعث از میان رفتن و حبط اعمال میگردد، کسی که همه‌ی نمازها را ترک کند مجازات او چگونه است؟

قرآن منافقان را برای ما چنین معرفی میکند که وقتی آنان برای نماز می‌ایستند با تنبلی و کسالت می‌ایستند. حال کسان که نه با نشاط و نه با تنبلی به نماز می‌ایستند، چگونه خواهد بود؟

همچنان هیچ یک از صحابه راجع به تکفیر کسی که نماز را عمداً ترک کند و یا خارج از دین قلمداد کردن چنین کسی مخالفت ننموده است.

ترمذی از عبدالله بن شقیق (رض) به سند صحیح روایت می نماید که او گفته است: یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک هیچ عملی را به جز نماز کفر نمی دانستند. عبارت راوی بیانگر این است که صحابه (رض) همگی در این مسئله اتفاق نظر داشتند، به همین خاطر این نقطه نظر را به یکی از اصحاب به طور مشخص و معین نسبت نداده است.

همچنین، علمای دین و اصحاب حدیث نظر اصحاب کرام، تابعین و فقها را بشرح بیان داشته است:

حضرت علی (رض) فرموده است: هر کس نماز نخواند کافر است.

ابن عباس روایت فرموده اند که: هر کس نماز را ترک کند کافر است.

همچنان از ابن مسعود روایت شده است که هر کس نماز را ترک کند بی دین است.

حکم جابر بن عبد الله (رض) در مورد تارک نماز:

جابر بن عبد الله (رض) باتمام صراحت حکم نموده است که هر کس نماز نخواند کافر است.

ابودرداء میفرماید: کسیکه نماز نخواند ایمان ندارد، و نیز نماز را ادا نکرده است کسی که وضوء ندارد.

از ایوب سختیانی روایت شده است که میگوید: در اینکه تارک نماز کافر است اختلافی نیست.

حافظ منذری پس از ایراد و بیان این روایات و شیوه های پیشینیان میگوید: جماعتی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، معاذ بن جبل، جابر بن عبدالله و ابو درداء (رضی الله عنهم) و از غیر اصحاب، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، نخعی، حکم بن عتیبه، ایوب سختیانی، ابو داود طیالسی، ابوبکر بن ابی شیبه، زهیر بن حرب و دیگران (رحمهم الله تعالی) گفته اند: هر کس عمداً نماز را ترک کند تا وقت آن سپری گردد، کافر است. (الترغیب والترهیب، جلد 1، کتاب الصلاة، فصل الترهب، (من ترک الصلاة تعمداً).

حکم امام ابن تیمیه در مورد تارک نماز:

شیخ ابن تیمیه (رح) میفرماید: نباید بر تارک نماز سلام کرد و نباید مهمانی او را قبول کرد...

همچنین، جایز نیست که پدر، دختر خود را به همسری شخص بی نماز درآورد؛ زیرا شخص بی نماز در حقیقت مسلمان نیست و شایستگی ازدواج با دختر مسلمان را ندارد و نمی تواند نگهداری و سرپرستی او و فرزندان او امین باشد.

و نیز جایز نیست که صاحبان مؤسسه ها و فابریکه ها، اشخاص بی نماز را بحیث کارمندی مقرر نمایند، زیرا چنین عملی به عنوان اعانه به معصیت تلقی می گردد، و کسی که حقوق پروردگاری را که خالق و رازق اوست تباه گرداند، حقوق بندگان را به مراتب بیشتر اهل و تضییع خواهد کرد.

با این ترتیب، مسؤولیت جامعه در مقابل این فریضه الهی که به عنوان ستون و پایه دین به شمار می آید، واضح و روشن خواهد شد، نماز فریضه ای است که ترک آن برای

هیچ کس جایز نیست مگر آنکه به چنان مریضی سختی مبتلا شود که فاقد هوش و اختیار گردد، و درک فرمان الهی برای او دشوار گردد؛ در غیر این صورت امراض دیگر حتی اگر منجر به قطع اندام های شخص گردند یا او را زمین گیر یا فلج گردانند، نماز از او ساقط نخواهد شد.

شریعت خطاب به مریض میگوید:

به هر طوریکه میتوانی تطهیر کن و وضوء بگیر، آن اندازه که در توان داری نماز بگزار و نماز را هیچگاه ترک نکن، با آب وضوء بگیر، اگر آب نیافتی با خاک پاک تیمم کن. ایستاده نماز را ادا کن و اگر نتوانستی به صورت نشسته، و اگر باز نتوانستی به پهلو یا به پشت خوابیده، با اشاره‌ی سر یا ابرو، نماز را بخوان. همچنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (سوره تغابن/16) (تا آنجا که میتوانید از خدا پروا بدارید).

جامعه در برابر انجام این فریضه، مسؤولیت دارد، بخصوص حاکم مسؤولی نسبت به رعیت و زیردستان همچون پدر نسبت به فرزندان کوچک یا شوهر نسبت به همسر، مسؤولیت دارد.

پروردگار با عظمت ما در این باره میفرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (سوره طه/132). (و اهل خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش، ما از تو جویای روزی نیستیم ما به تو روزی میدهم و فرجام نیک برای پرهیزگاری است).

همچنان خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (سوره -تحریم/6). (ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و اهل تانرا از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید) وقتی که شوهر اهتمام و توجه خاصی به همسر خود دارد و دوستدار اوست، همچنین پدر که نسبت به فرزندان خود عشق می‌ورزد و برای آنان دلسوزی می‌کند، باید همواره بکوشد تا آنان را از آتش دوزخ مصون نگاه دارد، و آنان را نسبت به اطاعت و عبادت پروردگار که مهمترین زمینه‌ی آن اقامه‌ی نماز است، دستور دهد.

حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز:

شیخ ابن باز طی فتوای: تارک نماز را کافر می‌داند و حتی ایشان کسی را که عمداً یکی از نمازهایش را به تاخیر بیاندازد را نیز کافر می‌داند. (برای معلومات مزید مراجعه شود: به «فتاوی اللجنة» (40،50/6).

چنانکه برخی دیگر از اهل علم بر این رای هستند که چنانکه کسی مدا و بدون وجود عذر شرعی نمازی را فوت نماید بگونه‌ایکه وقت آن نماز گذشته و به نماز بعدی برسد، پس او کافر شده است. و گذشت وقت نماز یعنی اینکه نماز ظهر را تا وقت غروب، و نماز مغرب را تا بیاندازد. (و این حکم به دلیل وجود احتمال جهت جمع کردن نماز است) و از جمله علمای سلف که بر این رای هستند: محمد بن نصر المروزی و عبدالله ابن مبارک رحمهما الله هستند. لذا بر اساس این قول کسی که مثلاً فقط نماز جمعه می‌خواند یا فقط ماه رمضان نماز می‌خواند یا اینکه روزی نماز می‌خواند و روزی دیگر نماز نمی‌خواند (حتی اگر منکر وجوب نماز نیز نباشد) کافر است.

حكم شيخ محمد بن صالح العثيمين در مورد تارك نماز:

شيخ عثيمين با تائيد فتواي حكمي كه در فوق از آن يادآوري نموديم در جاي ديگري: تارك نماز دائمي را كافر ميداند، بدین معني كه اگر كسي هميشه و دائم تارك نماز باشد كافر است و اين بر خلاف راي فوق است، بر اساس اين راي كسي كافر است كه بطور مطلق تارك نماز باشد.

و اين راي شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله نيز است و ايشان گفته اند كه اگر كسي نمازي را مي خواند و نمازي را ترك مي كند، چنانكه در قلب خود چنين نيت داشته باشد كه بطور كلي نماز را ترك خواهد كرد، او باطناً كافر شده است يعني كفري كه الله تعالي بدان خبر دارد و بين او بين الله تعالي است. (مجموع الفتاوى (49/22)، (615/7)، و «شرح العمدة» (94/2)). و شيخ ابن عثيمين نيز بر همين راي هستند چنانكه ميگویند: «آنچه كه از ادله اين امر ظاهر ميشود اينست كه: تارك نماز كافر نيست مگر اينكه او نماز را دائمي ترك كند، بدین معني كه او نفس خود را بر ترك نماز قرار دهد، و او نماز ظهر نمي خواند و نيز نماز عصر و مغرب و عشا و صبح نمي خواند، در اين وضعيت شخص كافر است. ولي اگر او در شبانه روز يكي يا دو فرض نماز را بخواند كافر نمي شود، زيرا نسبت به او گمان نمي رود كه قصد ترك نماز را داشته باشد در حاليكه پيامبر صلي اله عليه وسلم ميفرمايند: «بين الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة» مابين شخص مسلمان و شرك و كفر، ترك نماز است. و ايشان فرمودند (ترك صلاة) يعني نفرمودند ترك هر نمازي باعث كفر است. («صلاة» نكره است). (انتهی من «الشرح الممتع» (26/2)). البته بطور شفاهي از جناب شيخ ابن عثيمين در مورد حكم كسي كه در هفته فقط نماز جمعه ميخواند ميپرسند و ايشان جواب ميدهند كه؛ ظاهر اين اشخاص كافر ميشود زيرا او از سي و پنج نماز كه در هفته بعنوان واجب وجود دارد، فقط يك نماز خوانده و اين در برابر نماز هاي يك هفته قليل و اندك است، و به كسي كه فقط يك نماز در طول هفته ميخواند نماز خوان گفته نمي شود بلكه او تارك نماز است.

حكم شيخ ناصرالدين الباني در مورد تارك نماز:

شيخ ناصرالدين الالباني با تاييد نظريات ساير علماء تارك نماز را در صورتيكه منكر وجوب نماز باشد كافر مي داند و ايشان بر اين راي هستند كه در تمامي عبادات واجب ماداميكه شخصي منكر وجوب آنها باشد كافر مي شود و فرقي نمي كند كه آن عبادت واجب نماز باشد يا روزه يا زكات و يا عبادت واجب ديگري، و ايشان كسي كه از روي سستي تارك نماز است ولي به گناه خود اقرار دارد را تكفير نمي كنند. و ايشان مي گويند به كسي كه تارك نماز است مي گوييم: آيا از نظر تو نماز واجب است يا خير؟ اگر گفت آري واجب است پس او را نمي توانيم تكفير نماييم زيرا او به نماز اعتقاد و ايمان دارد هر چند تارك نماز است و به سبب آن خود را مشمول عذاب سختي كرده است ولي او كسي است كه شهادتين را بر زبان جاري ساخته و به شرائع اسلام ايمان دارد. ولي اگر گفت كه نماز را واجب نمي دانم قطعاً او كلمه كفري گفته و او كافر است.

نتيجه كلي در مورد تارك نماز:

برخي از علماء حتي ترك يك نماز را از روي عمد باعث كفر تارك ميدانند. و برخي ديگر از علماء كسي را كه مطلقاً نماز نمي خواند و تارك نماز دائمي است را كافر مي

دانند ولي برخي ديگر از علماء كسي را كه منكر وجوب نماز باشد را كافر دانسته ولو اينكه تارك نماز باشد. و البته بنظر مي رسد راي دوم (ابن عثيمين) به ثواب نزديكتر باشد.

اما از شخصي كه منكر وجوب نماز نباشد يا نماز را خوار و سبك نداند، در اين صورت با ترك نماز يا كافر مرتد است همانگونه كه ظاهر احاديث و ظاهر فتواي اصحاب و ديگران بيانگر آن است، يا فاسق و دور از خدا محسوب مي گردد. بالاترين حد تخفيف در باره ي شخص بي نماز فاسق به حساب آوردن اوست به گونه اي كه هر لحظه بيم كفر از او مي رود و شكي نيست در اينكه بعضي از گناهان منجر به بعضي از گناهان ديگر مي شوند، همچنانكه گناهان صغيره منجر به گناهان كبيره، و كبائر منجر به كفر مي گردند.

بنابر اين بر انسان مسلمان واجب است كه به درون خود مراجعه نمايد و در پيشگاه پروردگار توبه كند و به تصحيح دين خود بپردازد و بر اقامه ي نماز تصميم بگيرد. همانطور كه بر دينداران واجب است كه با اشخاص بي نماز مصرّ بر ترك نماز، پس از نصيحت و امر به معروف و نهي از منكر، قطع رابطه و ترك معاشرت متداول نمايند.

يادداشت ضروري:

به هر حال بر مسئولين امر واجب است كه شخص بي نماز را وادار به توبه نمايند، و با حكمت حكم پرودگار و سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم و فوايد نماز رابرايش توضيح و تشريح نمايد، اگر شخص متذكره توبه كرد كاري به او نداشته باشند. ولي اگر با آنها لجاجت و بر انكار نماز تاكيد بدارد مطابق حكم اسلامي توسط محكمه اسلامي آنرا بقتل برسانند.

در مورد اينكه با اشخاصي كه تارك نماز هستند، روابط صلّه رحمي قايم گردد و يا آن هم قطع گردد، علماء ميفرمايند كه با ايشان نبايد روابط صلحه رحمي قطع گردد، بايد با روابط با ايشان ادامه داد و با استفاده از موعظه حسنه، ايشان را به اداي نماز دعوت نمود.

حكم شرعي است كه بايد به همچو اشخاص دعوت و نصيحت صورت گيرد و ايشان از عقوبتهاي اخروي ترسانيده شوند، شايد كه توبه كنند و دوباره به راه مستقيم هديت گردند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الكوثر

جزء - (30)

سورة «الكوثر» در «مكة مكرمه» نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

آبن مردویه از عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر و عائشه ی صدیقه (رض) نقل کرده است که این سوره مکی است. کلبی و مقاتل هم آن را مکی قرار می دهند و قول جمهور مفسران هم همین است. اما حسن بصری، عکرمه، مجاهد و قتاده آن را مدنی قرار می دهند.

امام سیوطی در اتقان همین قول را صحیح قرار داده و امام نووی در شرح مسلم همین را ترجیح داده است. دلیل اینان روایتی است که امام احمد، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ابی شیبیه، ابن النذر، ابن مردویه، بیهقی و محدثان دیگر از انس بن مالک (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میان ما تشریف داشتند که حالتی همانند خواب سبک بر ایشان چیره شد. پس از آن درحالی که تبسم می فرمودند سررا بلند کردند. در برخی روایت ها آمده است که حاضران از ایشان پرسیدند که شما بر چه چیزی تبسم می فرمایید؟ و در برخی روایت ها آمده است بدون آن که مردم چیزی از ایشان بپرسند خود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که الآن سوره ای بر من نازل شد. طوریکه در حدیث آمده است: «أغفی رسول الله صلی الله علیه وسلم إغفاء، فرفع رأسه متبسما فإما قال لهم، وإما قالوا له: یا رسول الله لم ضحکت؟ فقال: إنه أنزلت علي أنفا سورة فقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطیناک الکوثر» حتی ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الکوثر؟ قالوا: الله ورسوله أعلم! قال: فإنه نهر وعدنیه ربی عز وجل فی الجنة، وعليه خیر كثير، علیه حوض ترد علیه أمتی يوم القيامة، آنیته عدد الكواكب» ألبانی در (صحیح أبي داود) (4747). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسمکنان سرشان را از خواب بالا نمودند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا عزوجل و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، اتم در روز قیامت بر آن وارد می شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده ای از آن ربوده می شود و من می گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می گویند: تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

علل نام گزاری سوره کوثر:

قبل از همه باید گفت که: این سوره دارای دو نام است (الکوثر والنحر) ولی این سوره در مصاحف بنام «کوثر» مسمی می باشد. در مورد اینکه چرا این سوره به نام «الکوثر» مسمی گردیده است رای اکثر مفسرین بر این است که آغاز و افتتاح آن به: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» گردیده است. اگرچه برخی از مفسران از جمله: ابن کثیر این سوره را مدنی می دانند. «کوثر»، بر وزن فوعل که صیغه ی مبالغه از ماده ی کثرت است و اینجا به

معنی فراوانی است؛ یعنی کثرت در هر چیزی را شامل می‌شود و به قرینه‌ی آیات بعدی، اشاره به کثرت در خیر می‌باشد. کثرت در هر چیزی که انسان طالبش است و به آن نیازمند و محتاج می‌باشد. الله طبیعت انسان را طوری خلق نموده است که زیاده‌طلبی یکی از خصوصیات شخصیتی اوست. البته باید تعدیل شود و به تعادل برسد. مال زیاد و بالاترین مقام را می‌خواهد، طولانی‌ترین عمر را می‌خواهد و نهایتاً اینکه انسان می‌خواهد نمیرد، این معنای سوره است. این سوره هم که یک سوره‌ی مکی است، بنابراین محور سوره هم مشخص است که اصلاح بینش است، زمانی که کسی می‌خواهد الله را بندگی کند و دیگران را به بندگی الله دعوت کند، می‌بایست احساس ضعف و کمبود نکند و وگرنه در دعوتش موفق نخواهد شد و این نکته بسیار مهم می‌باشد. باید اهل کوثر بود و به کم قانع نشد.

پیوند و ارتباط سوره الكوثر با سوره الماعون:

خداوند متعال در سوره‌ی الماعون، چهار صفت از پستیهای منافقان و دروغ پردازان را بیان فرمود:

- 1 - بخل (ماعون آیات 2 و 3).
 - 2 - سهل انگاری در نماز و بی مقدار شمردن آن (ماعون آیه 5).
 - 3 - ریا و خودنمایی در ادای نماز (ماعون آیه 6)
 - 4 - خودداری از دادن وسایل عادی کمکی به همسایگان (ماعون آیه 7). در سوره الكوثر نیز در مقابل آن چهار صفت بد، مذموم، مکروه، ناپسندیده، و نامقبول، به چهار صفت پسندیده که به پیامبر خاتم عطا کرده است. اشاره می‌کند:
- الف:** خیر فراوان و همیشگی در برابر بخل بخیلان: «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ»
- ب:** پایداری در ادای نماز: «فَصَلِّ»، ج: اخلاص و پاکی در نماز به خاطر خشنودی پروردگارش: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» د: قربانی کردن و دستگیری نیازمندان، در مقابل «منع ماعون»؛ یعنی، خود داری از امانت دادن به دست همسایگان.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره الكوثر:

سوره کوثر دارای (1) رکوع، و (3) سه آیات، و (11) یازده کلمه، و (37) سی و هفت حرف، و (18) نقطه میباشد که از کوچکترین سوره های قرآن کریم بشمار می‌رود. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.) این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم از جمله سوره های مکی است. ولی حسن، عکرمه و قتاده فرموده اند که: سوره کوثر مدنی است، که البته رأی ابن کثیر نیز همین است.

اسباب نزول:

امام سیوطی در کتاب «اسباب النزول» در مورد شأن نزول سوره کوثر می‌نویسد: «ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: قریش کسی را که پسرانش فوت می‌شد آنرا ابتر و بی پسر می‌گفت. هنگامی که پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت. عاص بن وائل گفت: محمد ابتر و بی فرزند شد. پس این کلام خدا نازل شد». «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «ما به تو کوثر را عطا کردیم! پس برای

پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده‌نسل و بی عقب است».

عبدالرزاق المهدی محقق کتاب مذکور در تعلیقی بر این روایت می‌گوید: «واحدی با شماره (873) این روایت از یزید بن رومان روایت کرده، و روایت مرسل است اما با حدیث زیر قوی می‌شود: بیهقی در «دلایل النبوة» از محمد بن علی (بن حسین بن علی بن ابوطالب) رضی الله عنه مانند این روایت کرده: نام پسر رسول خدا را قاسم گفته است.

و از مجاهد روایت می‌کند: این کلام الله در مورد عاصی بن وائل نازل شده است که می‌گفت: من دشمن محمد هستم. طبری 38217 از مجاهد و طبری 38218 و 38219 از قتاده و طبری 38215 و 38216 از سعید بن جبیر به صورت مرسل روایت کرده است. این ها به مجموع قوی هستند».

در تفسیر انوار القرآن آمده است: مشرکان، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه خوشحال بوده و از درگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند».

مفسر ابو حیان فرموده است: که در مورد کوثر بیست و شش قول آمده است. اما صحیح همان است که پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده است: «رودی است در بهشت کناره‌هایش از طلا و مجرایش بر مروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر و آبش از عسل شیرین‌تر است». از ابن عباس نقل است که کوثر یعنی خیر فراوان. (البحر ۵۱۹/۸). ابن عباس (رض) فرموده است: کوثر به معنی خیر کثیر است که تمام اقوال مفسران را در بر می‌گیرد؛ زیرا فضایی فراوان و همه گیر به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است. از جمله نبوت، کتاب، حکمت، علم، شفاعت، خوض، مقام محمود، فراوانی پیروان، پیروزی بردشمنان، و کثرت فتوحات و سایر خیرات به او عطا شده است.

پیش درآمد سوره کوثر:

سوره ی کوثر که از جمله سوره مکی می‌باشد درباره‌ی عطایای ارزنده و بی پایان و لطف و کرم الله متعال نسبت به پیامبرش بحث می‌کند، و این که خیر فراوان و نعمت‌های بی‌پایان دنیا و آخرت را به او عطا کرده که از جمله‌ی آنها نهر کوثر و سایر برکت‌های گرانقدر و فراگیر است. و پیامبر را فرا خوانده است که به منظور سپاسگزاری در مقابل نعمات الله سبحان و تعالی به اقامه‌ی نماز پردازد و قربانی کند. در ختم این سوره مبارکه، به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مژده داده شده است که دشمنانش خوار و زبون می‌شوند. خداوند متعال در این سوره تصریح می‌کند که دشمنان پیامبرش بی‌تبار و ابتر هستند.

قابل یادآوری است که: در این سوره دو خبر غیبی نهفته است: یکی عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مگه‌ای که حضرت دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت‌های بسیار بود.

ترجمه و تفسیر سوره الكوثر

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ترجمه ی آیات:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (۱) (ای پیامبر) به راستی که ما به تو کوثر عطا کردیم.

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» (۲) (پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن)

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۳) (بدون شک دشمن تو، بریده نسل و بی عقب است).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّا» به درستی ما «أَعْطَيْنَاكَ» عطا کردیم ما تو را، «الْكَوْثَرَ» (کثر): خیر و خوبی فراوان، کوثر مبالغه‌ی فراوانی است. قدم فلان بکوثر کثیر: فلانی با خیر و برکت فراوانی بازگشت. «صَلِّ لِرَبِّكَ»: تنها برای پروردگارت نماز بخوان. مراد نماز خالی از ریا است. «انْحَرْ»: تنها برای پروردگارت، و تنها به نام او، نه کس و چیز دیگری، قربانی کن، «دستها را هنگام تکبیر گفتن، تا مقابل سینه‌ات (صورت) بلند کن.» [غریب القرآن] «وانحر» اشاره به قربانی و شفقت نسبت به بندگان خداست. [تفسیر کبیر].

«شانی» (شناً): دشمن بدخواه، بداندیش. [— مائده/۲ و ۸، شنان: دشمنی]. «الْأَبْتَرُ»: از خیر و برکت، بی اصل و تبار و بی نام و نشان، بی فرزندی، بی سرانجام، عقیم، ناپایدار.

کوثر در لغت عرب:

طوری‌که یادآور شدیم؛ «کوثر» از عطای بزرگی و خیر کثیر است، یعنی خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها.

و صف آب نهر کوثر مطابق نصوص و حدیث صحیح؛ عبارت است از «نهری در بهشت که کناره‌هایش از طلا و مجرای آن برمروراید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر است. آبش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر است. هر کس از آن بنوشد بعد از آن هرگز تشنه نمی‌شود». (روایت از ترمذی).

تفسیر سوره

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (۱):

ما به تو خیر فراوان دادیم! روی سخن و مخاطب در تمام این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مانند سوره الضحی و سوره الم نشرح و یکی از اهداف مهم هر سه سوره، تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبانهای مکرر دشمنان است. الله سبحان و تعالی به وعده‌های خود عمل می‌کند. در سوره ضحی، خداوند وعده‌ی عطا به پیامبر داده بود: «وَأَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی، ۵). پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می‌فرماید: ما به آن وعده عمل کردیم. «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ».

قابل یادآوری است که: در نعمت‌ها، سرورو شادی‌ها نباید پروردگار خویش را فراموش کنیم.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است:

یکی اینکه: عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه معظمه که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت‌های بسیار بود.

بناً پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی می‌فرماید «إِنَّا عَظَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ». (ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم).

«أَعْظَمْنَا» به معنای دادیم و بخشیدیم است که این ظرافتی که در «أَعْظَمْنَا» وجود دارد اعطاء است و در اعطاء نوعی حرمت برای آن کسی که چیزی را می‌گیرد وجود دارد و در حقیقت وقتی می‌خواهند حرمت بگذارند می‌گویند ما عطا کردیم و نکته دیگر، با اینکه ما می‌دانیم فاعل أَعْظَمْنَا الله است ولی در عین حال این با صیغه جمع به کار رفته به جای اینکه بگویند من به تو این را دادم می‌گویند ما داده‌ام که با نوعی حشمت و جبروت و موضع بالا و قدرت همراه است.

«أَعْظَمْنَا» طوریکه در فوق یاد آور شدیم عطا به معنای مطلق بخشش است. بخششی که اگر از طرف الله باشد طبیعتاً بخششی بی منت است. و اگر این بخشش از جانب غیر الله باشد، می‌تواند بی منت باشد و یا هم با منت باشد.

همچنان اگر این بخشش از طرف خداوند باشد در انسان تحول مثبت ایجاد می‌کند و اگر دهنده غیر خدا باشد، ما هر لحظه باید منتظر تحقیر باشیم، یا منتظر باشیم که پشیمان شود و آن را از ما پس بگیرد. تنها دهنده‌ای که به خیال آرام و مطمئن به انسان چیزی ارزانی می‌فرماید فقط پروردگار با عظمت است که: هر چه را که به ما داده است از ما نمی‌گیرد. ولی متأسف هستیم که کمترین شکران نعمت را هم انسان از خداوند بعمل می‌آورد. بیشترین تشکر را در رابطه با کسانی دارد که کمترین‌ها را می‌دهند و منتظر بیشترین تشکرها هستند.

در تفسیر جلوه‌های از اسرار قرآن کریم در سورة الكوثر مینویسد:

«صِغَةُ «اعطینک» بتو عطا کردیم این مطلب را میرساند که مراد از کوثر نعمت‌های است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عملاً داده شده است، نعمت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وجود خود آنرا احساس می‌کند، و چنان برایش قابل درک است تذکر و توضیح نیز ضرورتی احساس نمی‌شود، اطلاق الكوثر بر نعمت‌هایی که در اختیار پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار می‌گیرند و یا در بهشت به او عنایت می‌شود با روحیه سوره و الفاظ آن نمی‌سازد.»

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» (2):

یعنی سریع به خاطر آن بخشش کثیر الخیری که به تو عنایت شده تقاضای انجام دو عمل به میان آمده است، اولین عمل این است که برای پروردگار خویش خالصانه نماز و سجده را بر پا دار، و به اصطلاح مفسرین (ارتباط مستقیم با خالقت برقرار کن). قابل تذکر است که: تشکر باید فوری باشد. «فَصَلِّ» (حرف فاء برای تسریع است).

دومین خواست اینست که به خاطر نعمت عظمی، که برایت داده شده است شتر را نحر یعنی قربانی کن که بهترین اموال عرب است.

«فَصَلِّ» آنچه می‌تواند به عنوان تشکر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» ملاحظه می‌داریم که: دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می‌داند، دین هم به همان فرمان می‌دهد.

پروردگار با عظمت می‌فرماید: به شکرانه این نعمت ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به نام ما، نه مانند بت پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند.

در التسهیل آمده است: مشرکان سوت زنان و کف زنان نماز می‌خواندند و شتر را برای بت‌ها نحر می‌کردند، لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. و فقط در راه او شتر را نحر کن و بس. پس امر به توحید و اخلاص می‌شود.

قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از (وَأَنْحَرْ) ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

وظیفه ای که خداوند متعال برای انسان ها در مقابل نعمت ها اعطا شده بیان کرده است، شکر نعمت است ولی نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که بین نعمت و تشکر تناسب لازم است، این بدین معنی است هر چه که حجم نعمت بزرگتر و عظیم تر باشد، ضرورت به تشکر بیشتری را می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما در این سوره به دادن نعمت کوثر به پیامبر صلی الله علیه اشاره نموده است، «کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت زیاد و فراوان است، بناءً این نعمت عظیم و خیر فراوان، شکرانه عظیم لازم دارد لذا خداوند در مقابل این نعمت دو وظیفه را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار می‌دهد، و می‌فرماید: «فصل لربک و انحر»؛ اکنون که چنین است فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

ملاحظه می‌فرماید: اولین وظیفه ای که به عنوان تشکر از کوثر قرار می‌گیرد نماز است، نماز جامع ترین و کاملترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سوره و هم بدن با رکوع و سجود.

دومین وظیفه که به عنوان تشکر از کوثر قرار می‌گیرد: نحر کردن است یعنی قربانی است، کلمه «و انحر» از ماده «نحر» است که مخصوص کشتن شتر است و شاید علت آوردن تعبیر «و انحر» به خاطر این است که در میان قربانیها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و مسلمانان علاقه بسیار به آن داشتند و قربانی کردن شتر بدون ایشار و گذشت ممکن نبود و چون خداوند خواسته بین نعمت (کوثر) و شکر آن تناسب داشته باشد دستور به «نماز» و «کشتن شتر» داده است.

نماز یک نوع عبادت است که برای غیر الله معنا ندارد مخصوصاً با توجه به مفهوم «رب» که حکایت از تداوم نعمت ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار دارد، زیرا «رب» از کلمه «ربب» به معنای مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر می‌کند. این دستور خداوند «فصل لربک» در برابر اعمال مشرکان است که برای بُت ها سجده و قربانی می‌کردند، در حالی نعمتهای خود را از خدا می‌دانستند. به هر حال تعبیر «لربک» دلیل روشنی است بر لزوم قصد قربت در عبادات.

ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟

برای اینکه ارتباط بین این دو جمله مشخص شود باید ابتدا به تفسیرهایی که از «و انحر» بعمل آمده است، بپردازیم و در ذیل آن به ارتباط این دو جمله اشاره کنیم:

الف: «وَانْحَرُ»: از مادهی نَحَر است، به معنی گلوگاه و اینجا گلوئ شتر را می‌گویند. اگر دقت کرده باشید و یا شنیده باشید برای سر بریدن شتر، نمی‌توان شتر را مانند سایر حیوانات سر برید. برای همین ابتدا شتر را نَحَر می‌کنند، یعنی نیزه‌هایی را به گردنش می‌زنند و بعد از اینکه بدنش سست شد، به زمین می‌افتد و سپس سرش را می‌برند. به این عمل نَحَر گفته می‌شود که به معنی قربانی نیز آمده است.

و شاید علت امر به «نحر» بعد از دستور به نماز، اشاره به ارتباط بنده با بندگان بعد از ارتباط بنده با الله باشد؛ یعنی اگر انسان با خدا ارتباط داشته باشد نمی‌تواند ارتباط خودش را با جامعه قطع کند و به فکر فقرا و مستمندان نباشد، بلکه باید هر دو ارتباط را تقویت کند.

ب: منظور از جمله «وانحر» رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده «نحر» به معنای گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را به معنای «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

در اینجا نیز که خداوند دستور به ایستادن رو به قبله دارد، در واقع به یکی از شرایط نماز اشاره نموده است.

آیه دلیل بر وجوب تقدیم نماز عید بر ذبح قربانی است و این نظر جمهور است و جایز است که منظور ادای نماز صبح در مزدلفه و هدی و قربانی در منی باشد. بیان این موضوع برای آموزش امتش می‌باشد و اینکه منظور از نماز در اینجا نماز عید و منظور از «نحر» قربانی کردن باشد، هیچ مانعی نیست که آن نماز و قربانی مشمول سایر نمازها و مناسک باشد.

ج: منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و روی و صورت است.

دروس آموزنده از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ»:

- دروس آموزنده که از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» میتوان استنباط کرد اینست که:
- نعمت ها حتي براي پیامبر اسلام مسئولیت آور است. (اعطیناک... فصل)
- تشکر باید فوری باشد. (فصل) «حرف فاء برای تسریع است»
- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می‌داند، دین هم به همان هدایت می‌فرماید. (فصل لرَبک و انحر)
- چون عطا از او است (انا اعطینا) تشکر هم باید برای او باشد. (فصل لرَبک)
- رابطه با الله بر رابطه با خلق مقدم است. (فصل... و انحر)
- انفاقي ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. (فصل لرَبک و انحر)
- نمازي ارزش دارد که خالصانه باشد. (لرَبک)

«إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (3):

در حقیقت بدخواهت از هر خیر و برکتی بریده است. مفسران گفته‌اند: وقتی «قاسم»، پسر پیامبر صلی الله علیه و سلم درگذشت، عاص بن وائل گفت: او را بگذارید، مردی بلا عقب می‌باشد. ابتر یعنی نسلی ندارد. پس وقتی بمیرد نامش به فراموش می‌رود. آنگاه الله متعال

این سوره را نازل کرد. و خدا خبر داد که این کافر خود ابتر است. هر چند که دارای اولاد هم باشد؛ زیرا از رحمت خدا محروم است و جز به لعن و نفرین نامش برده نمی‌شود. اما پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نامش تا آخر زمان جاودانه بر بلندای مآذن و منبرها بر زبان خواهد بود. نامش در کنار نام الله قرار دارد و مؤمنان تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، پس برای آنان صورت پدر را دارد. درود و سلام خدا بر او باد!

مفسر تفسیر جلوه های از اسرار قرآن در این مورد می نویسد: از این آیه متبرکه طوری معلوم می شود که این سوره در زمان نازل گردیده است که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و سلم و یاران او را درمکه به محاصره کشانیده، مقاطعه عمومی علیه آنان اعمال گردیده، رابطه اش را با همه اقوام و قبایل مکه قطع نموده و احساس کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مردم تجرید نموده و راه های نفوذ بین مردم بسته اند، (جلو ها های از اسرار قرآن در تفسیر سوره الكوثر)

همچنان در آیه دو موضوع قابل ذکر است که:

- 1- وجود دو تأکید (إِنَّ و هُوَ) نشانه آن است که دشمن و بدخواه تو بدون نسل خواهد ماند
- 2- شائنی اسم فاعل است یعنی شامل دشمن گذشته، حال و آینده می شود پس اشاره قرآن فهمیده می شود که دشمن پیامبر در همه زمان ها بدون نسل خواهد بود.

تفسیر سوره کوثر برویت حدیثی انس بن مالک:

أنس بن مالک بن النضر بن ضمضم ملقب به «ابو حمزه»، متولد مدینه منوره از جمله صحابه جلیل القدر می باشد که در سنین کودکی به پیامبر اسلام ایمان آورده اندواز جمله خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده و در تعداد زیاد غزوات با رسول صلی الله علیه و سلم اشتراک ورزیده و از جمله محدثین معتبر جهان اسلام اند در مورد تفسیر سوره کوثره می نویسند: «أغفی رسول الله صلی الله علیه و سلم إغفاء، فرفع رأسه متبسما، فإما قال لهم، وإما قالوا له: يا رسول الله لم ضحكت؟ فقال: إنه أنزلت علي أنفا سورة فقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناك الكوثر) حتي ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الكوثر؟ قالوا: الله ورسوله أعلم! قال: فإنه نهر وعدنيه ربي عز وجل في الجنة، وعليه خير كثير، عليه حوض ترد عليه أمتي يوم القيامة، أنيته عدد الكواكب» ألباني در «صحيح أبي داود» (4747). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و سلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم‌کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره ای نازل شد.

خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» ما به تو خیر فراوان و فضل زیاد داده ایم از جمله آن نهر و حوضی است که خداوند به پیامبرش داده و کوثر نامیده می شود که طول آن به مسافت یک ماه و عرض آن نیز به مسافت یک ماه است و آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است و ظرف و کیلاس های آن به اندازه ستارگان آسمان زیاد و همان طور درخشان می باشند. هرکس یک بار از حوض کوثر بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد.

وقتی خداوند منت خویش را بر پیامبر بیان کرد، او را به سپاسگزاری نعمت فرمان داد و فرمود: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» «پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه و سلم! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها

خالصانه براي ما بر نمازهاي فرض خویش مداومت کن «و قرباني کن» براي رضاي ما و بهنام ما، نه مانند بتپرستان که براي غير ما قرباني مي کنند. و کسانی از مشرکان بودند که براي غير خداوند قرباني مي کردند لذا خداوند عزوجل به پيامبرش فرمان داد که نماز و قرباني اش بايد خالصانه براي وي باشد. قتاده، عطاء و عكرمه مي گویند: مراد از «وَأَحْزَ» ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن کثیر می گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می باشد». ابن کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

«إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»: «بی گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی ماند. چنان که گفتیم؛ در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می گفتند. حسن بصری رحمه الله می گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پيامبر صلي الله عليه وسلم این بود که ایشان قبل از آن که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می مانند اما خداوند عزوجل در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پيامبر صلي الله عليه وسلم اند که ناکام و بی نام و نشان می مانند». (مواخذ: تفسیر انوار القرآن، تفسیر علامه عبدالرحمن سعدي، اسباب النزول سیوطي.)

البته مفسران در معنای کوثر اقوال متفاوتی دارند؛ بعضی با استناد به احادیث صحیحه گفته اند: «نهری در بهشت است» بعضی گفته اند: حوضی در بهشت است، بعضی گفتند: یعنی خیر فراوانی که نصیب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده، بعضی گفتند: قرآن و نبوت است، بعضی گفتند: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است. اما قول بیشتر مفسرین اینست که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پيامبر صلي الله عليه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پيامبر صلي الله عليه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تایید این مطلب وارد شده است، مثلاً از عایشه رضي الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» پرسیدند. گفت: «نَهْرٌ أُعْطِيَ نَبِيَّكُمْ صلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ أَيْنُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ». (بخاری: 4965)

یعنی: نهری است که به پيامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است. ابن جریر طبری - امام المفسرین - ضمن آنکه تمام اقوال مختلف را در معنای کوثر آورده، در آخر می گوید: با توجه به کثرت روایات از نظر ما کوثر نهری در بهشت است که به پيامبر صلي الله عليه وسلم عطا شده است.

ابتر کیست؟

علمای علم لغت کلمه ابتر را برگرفته از «بتر» به معنای قطع و بریدن می دانند. جوهری «بَتَرْتُ الشَّيْءَ» را به معنای قطع چیزی پیش از پایان یافتن آن و «انبتار» را انقطاع و «سیف باتر» را شمشیر برنده، و «ابتر» را دم بریده و چیز بدون دنباله دانسته است. به گفته راغب، ابتر به حیوان دم بریده، سپس به مناسبت، به کسی که نسلی نداشته باشد تا جانشینش شود، می گویند؛ هم چنین بر اساس روایتی از پيامبر اکرم صلي الله عليه وسلم به

کلامی که با یاد خدا آغاز نشود، ابتر گویند. ابن منظور هم گفتاری نزدیک به این دو نظر دارد. به روایت ابن عباس و سدی، قریش، به مردی که پسرانش می‌مردند نیز ابتر میگفت. کلمه ابتر صرف یک بار آنهم در آیه سوم همین سوره کوثر به کار رفته و در آن دشمن پیامبر صلی الله علیه وسلم معرفی شده است: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ = همانا دشمن تو ابتر است».

«شانی» زبان شناسان، این کلمه را به مبغض؛ یعنی کینه‌ورز و متنفر معنا کرده‌اند، (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، مصحح، میر دامادی، جمال الدین، جلد 1، صفحه 102، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم، 1414ق) ولی مفسر شهیر جهان اسلام ابن عباس می‌فرماید که: مراد از این کلمه دشمن می‌باشد. ولی بر اساس برخی از نقل قول‌ها اشخاصی خود را «شانی» پیامبر معرفی می‌کنند و قرآن در جوابشان نیز از همین کلمه را استفاده کرده است: «عاص بن وائل می‌گفت:

من شانی محمد هستم (طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 30، صفحه 212، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، 1412ق).

پیام‌های سوره کوثر:

- 1 - بیشترین خیر در کوچکترین سوره قرار داده شده است. (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)
- 2 - در کوچکترین مطلب می‌توان بیشترین خطاب را قرار داد. (خداوند پنج بار رسولش را مورد خطاب قرار داده است از این پنج مورد، دو مورد امری و دستوری است و سه مورد عادی است).
- 3 - در جایگاه مسئولیت همیشه نباید از خطاب‌های دستوری استفاده کرد. (سه مورد از خطاب خداوند عادی است).
- 4 - لازمه‌ی تشکر نعمت‌های الهی انجام فرائض دینی است. (فَصَلِّ).
- 5 - اگر خیر کثیر یا نعمت فراوان به انسان روی آورد یک مقدار آنرا انفاق کند تا دیگران و نیازمندان از آن استفاده کنند. «وَأَنْحَرْ»
- 6 - نعمت فراوان بایدخود را در جامعه نشان دهد تا دیگران از آن استفاده کنند. «وَأَنْحَرْ»
- 7 - در مقابل راه پیامبر صلی الله علیه وسلم سد شدن نتیجه جزء ابتر نخواهد داشت.
- 8 - در مقابل دشمن در صورتی که قصدتخریب داشته باشد نرمش معنا ندارد «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

ثواب قرائت سوره کوثر:

در ثواب قرائت سوره کوثر حدیثی داریم از پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: «کسی که سوره کوثر را قرائت کند، خداوند متعال، او را از حوض کوثر و هر نهر بهشتی سیراب می‌گرداند و ده برابر کسانی که در روز عید قربان برای خداوند قربانی میکنند، به ثواب و پاداش عنایت می‌کند.»

حوض کوثر:

کلمه «کوثر» از «کثرت» است به معنای خیرکثیر. کوثر، حوضی است در بهشت یا صحرای محشر که خداوند متعال به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم عطا کرده است و مؤمنان هنگام ورود به بهشت از آب آن سیراب می‌شوند.

مفسرین در معنای کوثر اقوال و روایات مختلف و متفاوتی را روایت فرموده اند، برخی از مفسرین با استناد به احادیث صحیحہ گفته اند که «کوثر»: «نهری در بهشت است» برخی دیگر از مفسرین می فرمایند «کوثر» حوضی است در بهشت، برخی دیگری می فرمایند همینکه خیر فراوانی که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده، همین حوض کوثر است، برخی از مفسرین بدین عقیده اند که کوثر: قرآن عظیم الشان و نبوت است، و بعضی دیگر از مفسرین بدین عقیده اند که: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است.

ولی اکثریت مفسرین بدین عقیده هستند که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تأیید این مطلب وارد شده است، از جمله حدیثی داریم از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» پرسیدند. گفت: «نَهْرٌ أُعْطِيَ نَبِيَّكُمْ صَلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ». (بخاری: 4965)

یعنی: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است. ابن جریر طبری - امام المفسرین در معنای کوثر مینویسد: کوثر نهری در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است.

خداوند متعال با اعطای حوض بزرگ و بسیار وسیعی که آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و بویش از بوی مشک خوشبو تر است، از بنده و فرستاده اش، محمد صلی الله علیه وسلم اکرام و تجلیل می کند. گیلان های آن حوض مانند ستاره های آسمان فراوان هستند. آب پاکیزه ای آن از رود کوثر وارد این حوض می شود، همان رود کوثری که خداوند آن را در بهشت به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است.

امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر این حوض وارد می شوند، هر کس یک مرتبه از آب این حوض بنوشد، دیگر تا ابد تشنه نخواهد شد.

در باره محل وقوع این حوض علما اختلاف نظر دارند، امام غزالی و قرطبی بر این عقیده هستند که این حوض پیش از عبور کردن از پل صراط در میدان محشر قرار دارد و بر این مدعا چنین استناد کرده اند که بعضی از وارد شوندگان بر این حوض به دوزخ فرستاده می شوند، و اگر این حوض بعد از (پل صراط) می بود برگرداندن بعضی از آنجا به دوزخ ممکن نمی بود. «تذکره»: 302.

علامه ابن حجر دیدگاه امام بخاری را چنین نقل کرده است، که حوض کوثر بعد از (پل صراط) است، به دلیل اینکه امام بخاری احادیث مربوط به حوض را بعد از بیان احادیث (پل صراط) و شفاعت آورده است. فتح الباری: (466/11)

البته دیدگاه امام قرطبی صحیح تر است. ابن حجر رحمه الله دلایل هر دو گروه را در کتاب ارزشمند خود «فتح الباری» آورده است.

طول و عرض حوض کوثر:

طول و عرض حوض کوثر مطابق روایات اسلامی برابر است هر گوشه از گوشه های آن مسیر یک ماه است.

علماء در وصف آب کوثر میگویند که آب آن از جنت می آید. و به اصطلاح آبراه و ناودان آن از جنت کشیده شده یکی از آنها از طلا و دیگری از نقره است و ظرفهای آن که تعداد آن به اندازه ستارگان آسمان است.

احادیثی وارده در مورد حوض کوثر:

احادیثی را که خطیب تبریزی آنها را در مشکاة خود آورده است، غرض توضیح مساله خدمت خوانندگان محترم تقدیم میدارم:

1 - بخاری و مسلم از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حوضی مسیره شهر، وزوایه سواء. ماؤه أبيض من اللبن، وريحه أطيب من المسك، وكيزانه كنجوم السماء، من يشرب منها فلا يظمأ أبداً». (وسعت حوضم به مسافت یک ماه است، آبش از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر و کوزه هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس یک بار از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد).

2 - ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «إن حوضي أبعد من أيلة من عدن لهو أشد بياضاً من الثلج، وأحلي من العسل باللبن، ولأنيته أكثر من عدد النجوم، وإنني لأصد الناس عنه كما يصد الرجل إبل الناس عن حوضه، قالوا: يا رسول الله! أتعرفنا يومئذ؟ قال: "نعم لكم سيماء ليست لأحد من الأمم، تردون علي غراً محجلين من أثر الضوء». رواه مسلم

یعنی: مسافت حوضم بیشتر از مسافت ایله تا عدن است. از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر است، و ظرف هایش از تعداد ستارگان بیشتر است. من مردم را پس می زنم همان طوری که انسان شتران دیگران را از حوضش دور می سازد، گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! آیا ما را در آن روز خواهی شناخت؟ فرمود: آری، چهره های شما با دیگران متفاوت است. شما با چهره های نورانی و دست و پایی درخشان، بر اثر وضو بر من وارد می شوید.

3 - در روایاتی دیگر از حضرت انس رضي الله عنه چنین آمده است که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تري فيه أباريق الذهب والفضة كعدد نجوم السماء». یعنی: تعداد آفتابه های طلایی و نقره ای به اندازه ی ستاره های آسمان می باشند.

4 - در روایتی دیگر از حضرت ثوبان چنین آمده است: درباره آب آن سؤال شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أشد بياضاً من اللبن، وأحلي من العسل يغت فيه ميزابان يمدّانه من الجنة، أحدهما من ذهب والآخر من ورق». یعنی: آبش از شیر سفیدتر است، از عسل شیرین تر است، دو میزاب (آب راهه) که از بهشت سرچشمه گرفته و یکی از طلا و دیگری از نقره است به آن می ریزند.

چه کسانی وارد حوض کوثر و چه کسانی از آن رانده میشوند؟

احادیث زیادی پیرامون کسانی که وارد حوض می شوند یا از حوض رانده می شوند، وارد شده است، که برخی از این روایت عبارتند از:

بخاری و مسلم از حضرت انس بن مالک رضي الله عنه روایت کرده اند که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ليردن علي الحوض رجال ممن صاحبني، حتي إذا رأيتهم، ورفعوا إلي، اختلجوا دوني، فلاقولن: أي رب، أصحابي، أصحابي، فليقالن لي: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك». یعنی: افرادی از آنان که در دنیا با من همراه بودند، نزد من

بر حوض آورده مي شوند و وقتي كه به من نشان داده مي شوند، من آنان را مي بينم، و بعد به سرعت از پيش من ربنده مي شوند، من به ندا در مي آيم و مي گويم: پروردگارا! اينان از امتم هستند. گفته مي شود: تو نمي داني آنها بعد از تو چه كارها کرده اند؟

- بخاري و مسلم از طريق ابي حازم از سهل بن سعد ساعدي رضي الله عنه روايت مي كند كه رسول الله ا الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أنا فرطكم علي الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم يظماً أبداً، وليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم، قال أبو حازم: فسمع النعمان بن أبي عياش وأنا أحدثهم هذا الحديث، فقال: هكذا سمعت سهلاً يقول؟ فقلت: نعم، قال: وأنا أشهد علي أبي سعيد الخدري لسمعه يزيده، فيقول: فإنهم مني، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: سحقاً سحقاً لمن بدل بعدي».

يعني: من در حوض بر شما پيشي مي گيرم. هر كس بر من گذرد از آن مي نوشد و هر كس بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. گروهي كه من آنها را شناخته و آنها نيز مرا مي شناسند مي خواهند بر من وارد شوند، ولي از ورودشان جلوگیری مي شود».

ابو حازم گويد: نعمان بن ابي عياش اين حديث را از من شنيد و به من گفت: آيا واقعاً اينگونه از سهل شنیده اي؟ گفتم: آري. گفت: گواهي مي دهم كه من اين حديث را از ابو سعيد خدري شنیده ام كه اينگونه آن را ادامه داد: «مي گويم: اينان از امتم هستند. گفته مي شود: تو نمي داني آنها بعد از تو چه كارها کرده اند؟ مي گويم: نابود باد، كسي كه بعد از من منحرف شده است».

در روايت بخاري آمده است كه پيامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بينما أنا قائم علي الحوض، إذا زمرة، حتي إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: إلي أين؟ فقال: إلي النار والله، فقلت: ما شأنهم؟ فقال: إنهم قد ارتدوا علي أديارهم القهقري، ثم إذا زمرة أخرى، حتي عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلم، قلت: إلي أين؟ قال: إلي النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا علي أديارهم، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم». يعني: در حالي كه بر حوض كوثر ايستاده ام، ناگهان دسته اي را مي بينم، اما بعد از اينكه آنها را مي شناسم، شخصي ميان ما و آنها بيرون مي آيد و مي گويد: حركت كنيد. مي گويم: آنها را به كجا مي بريد؟ مي گويد: به خدا سوگند آنها را به ميان آتش سوق مي دهم. مي گويم: مگر آنها چكار کرده اند؟ مي گويد: آنها از دين و آيين پشت كردند و مرتد شدند، سپس ناگهان دسته اي ديگر را مي بينم، اما بعد از اينكه آنها را مي شناسم، شخصي ميان ما و آنها بيرون مي آيد و مي گويد: حركت كنيد. مي گويم: آنها را به كجا مي بريد؟ مي گويد: به خدا سوگند آنها را به ميان آتش سوق مي دهم. مي گويم: مگر آنها چكار کرده اند؟ مي گويد: آنها از دين و آيين پشت كردند و مرتد شدند، در ميان آنها كسي را نمي بينم كه باقي گذارده شود، مگر اينكه همانند حيواني رها شده باشد.

امام قرطبي بعد از ذكر احاديث فوق در كتاب «التذكرة» مي فرمايد: دانشمندان اسلامي راجع به احاديث مربوط به حوض گفته اند: تمامي كساني كه از دين برگشته اند و مرتد شده اند، يا اينكه بدعتهايي در دين به وجود آورده اند كه خداوند بدان راضي نيست و بدان اجازه نداده، تمامي اينها از ورودشان به حوض جلوگیری مي شود و از آن رانده مي شوند، اما كساني كه به شدت با آنها برخورد مي شود و هرگز اجازه داده نمي شود كه به حوض نزديك شوند كساني هستند كه از جماعت مسلمانان جدا گشته و راهي ديگر را برگزيده اند،

امثال فرقه هاي گوناگون خوارج، روافضيهاي گمراه و معتزليهاي که از هوي و هوس تبعيت کرده اند، تمامی اينها دين خدا را تغيير داده اند.

و همچنين ستمکاراني که در حد وفوري ستم روا داشته اند و در راستاي خاموش کردن حق و قتل پيروان حق و آزار دادنشان قدم برداشته اند، و کساني که به آشکارا گناهان کبيره را انجام داده اند و گناه را دست کم گرفته اند و با انحراف و بدعت و هواي نفسي روبرو شده اند، تمامی اينها نيز از حوض رانده مي شوند.

لازم به ذکر است که اگر تنها در اعمال مرتکب گناه شده باشند، اما داراي عقيده اي صحيح باشند براي مدتي از حوض منع مي شوند، سپس بعد از مغفرت الهي بر اثر نور وضويي که بدان شناخته مي شوند به آنها اجازه ي ورود به حوض داده مي شود، و اگر از منافقان عصر پيامبر الله صلي الله عليه وسلم باشند که ايمان را اظهار مي داشتند و در نهان کفر رادنبال مي کردند، در قيامت به ظاهر آنها را با خود برمي دارند، سپس سرپوش را براي آنها کنار مي زنند و خطاب بدانها گفته مي شود: دور شويد، دور شويد.

لازم به يادآوري است که جز کساني که به اندازه ي دانه گندمي از ايمان در دلشان نيست و هر حقي را انکار نموده و از باطل پيروي نموده، کسي در دوزخ باقي نمي ماند. «التذكرة»: (صفحه 306).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الكافرون

جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 6 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که پروردگار با عظمت ما در آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت و دستور فرمودند تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. نام این سوره «الکافرون» است، و این نام از آیه اول سوره گرفته شده، از فحوائی آیات متبرکه این سوره طوری معلوم میشود که: دشمن در این مرحله خواهان نوعی از سازش با پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مشرکین قریش، این را برای خود مفید شمرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از قاطعیت و سازش ناپذیری و هجوم کوبنده و مسلسل بر دین و مذهب و معبودان خود باز دارد و به انعطاف و دارد.

سایر نام های این سوره:

نامهای دیگر این سوره «مُنابذه (دشمنی و ستیزه جویی)، اخلاص، «مشقشقه» شاید به معنای (شیوا و رسا) و... است.

پیوند و ارتباط سوره الکافرون با سوره الکوثر:

این سوره در مکه، پس از سوره ماعون نازل شده، سورهی الکوثر به اخلاص در عبادت خدای بی همتا فرمان داد، این سوره به توحید و عبادت خدای هستی بخش و دوری و نفرت از شرک فرمان می دهد، تا حد فاصل میان ایمان و کفر - به خوبی - روشن گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الکافرون:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که: «سورة کافرون» مکی، دارای (1) رکوع، (6) شش آیت، (26) بیست و شش کلمه، (99) نودونه حرف، و (36) سی و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

فضیلت سورة کافرون:

در مورد فضیلت سورة «کافرون» در حدیثی از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن» (رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قل یا ایها الکافرون» (از نظر اجر و ثواب تلاوت) برابر و معادل با یک چهارم قرآن است.) (این حدیث حسن است و آلبانی آن را در سلسله احادیث صحیحه شماره 586 آورده است).

هكذا از حضرت عایشه (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چه خوب هستند سوره های کافرون و اخلاص، که در دو رکعت قبل از نماز فجر خوانده می شوند.»

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به نوفل فرمود: «سوره کافرون را بخوان و بعد از آن بخواب، زیرا این سوره برائت از شرک است.»

در حدیثی از: عن فروة بن نوفل رضي الله عنه أنه أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمني شيئاً أقوله إذا أويت إلى فراشي فقال: اقرأ قل يا أيها الكافرون فإنها براءة من الشرك. (از فروه بن نوفل رضي الله عنه روایت است که ایشان به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و فرمودند: ای رسول الله به من چیزی بیاموز که هر گاه به بستر خوابم رفتم آن را بگویم: (رسول الله صلی الله علیه و وسلم) فرمودند: «قل يا أيها الكافرون» زیرا این سوره براءة و بیزاری از شرک است. (این روایت صحیح را ترمذی روایت نموده است).

اسباب نزول سوره:

باید گفت که: در مکه معظمه دوره ای هم گذشته است که در جامعه ی مشرکانه ی قریش طوفانی از مخالفت علیه دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برپا شده بود، اما سرداران قریش هنوز از این که بتوانند رسول الله صلی الله علیه وسلم را به نحوی از انحا وادار به سازش و مصالحه کنند، ناامید نشده بودند. به همین دلیل هر گاهی پیشنهادات مختلفی برای سازش و مصالحه به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش میداشتند، تا بلکه ایشان یکی از آن ها را بپذیرند و نزاع و اختلافی که میان آنان و ایشان پدید آمده بود، به پایان برسد. در این باره روایت های متعددی در کتاب های حدیث نقل شده اند:

1 - طبرانی و ابن ابوحاتم از ابن عباس رضي الله عنه روایت کرده اند: قریش به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما به تو مال و ثروت فراوان می دهیم تا ثروتمندترین فرد مکه گردی، و هر زن و یا دختری را که خواسته باشی به ازدواج تو درمی آوریم. به شرطی که به خدایان ما ناسزا نگویی و آن ها را به بدی یاد نکنی اگر این کار را نمی کنی، یک سال بت های ما را پرستش کن، پیامبر گفت: انتظار می کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت می رسد. پس این سوره و آیه «قُلْ أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ» (سوره زمر: 64) یعنی: «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. طبری 38225 (طبرانی در «معجم صغیر» 44 / 2 المکتب الاسلامی دار عمار بیروت) از ابوخلف از داود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. ولی ابوخلف فرد مجهول و استادش داود فرد ضعیفی است، خصوصاً در احادیثی که از عکرمه روایت می کند، پس اسناد واهی و متن باطل است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز در برابر پیشنهادی که به شرک و بت پرستی دعوت کند منتظر نمی ماند. این خبر از ابن عباس درست نیست، بلکه موضوعی است. «تفسیر شوکانی» 3033 تخریج محقق.

2 - عبدالرزاق از وهب روایت کرده است: کفار قریش به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر دوست نداشته باشی تو یک سال از ما پیروی کن و ما یک سال از دین تو پیروی می کنیم. پس خدای بزرگ سوره کافرون را نازل کرد. عبدالرزاق 3727 از ابراهیم احول از وهب بن منبه روایت کرده. مرسل اما کلمات منکری که در حدیث قبلی بود، در این نیست به حدیث بغوی نگاه کنید.

3 - ابن ابوحاتم از سعید بن میناء روایت کرده است: ولید بن مغیره عاصی بن وائل، اسود بن مطلب و امیه بن خلف به دیدار پیامبر آمدند و گفتند: ای محمد! بیا بت های ما را پرستش کن و ما خدای تو را پرستش می کنیم، ما و شما در تمام امور باهم شرکت می کنیم. پس سوره کافرون نازل شد. (طبری 38226) از ابن اسحاق از سعید بن

مینا روایت کرده است.». (ملاحظه شود: لباب النقول في أسباب النزول؛ شان نزول سوره ي کافرون، به تحقیق عبدالرزاق المهدي).

از این روایات بیان شده طوری معلوم می شود که کافران قریش نه یک بار و نه در یک مجلس، بلکه بارها و در مجالس و مواقع مختلف یک چنین پیشنهاداتی ره به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده بودند؛ از این رو می طلبید که با دادن یک جواب قطعی در این باره این امید آنان برای همیشه به نا امیدی تبدیل شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس دادن امتیازات و گرفتن امتیازاتی در امر دین با آنان سازش کند.

محتوای سوره:

مفسران می نویسند که: این سوره در سال اول یا هم در سال دوم بعثت نازل شده است. منظور کلی از «کافرون»، مخالفان پیامبر و منکران توحید در این سوره است. هدف کافرون همان مشرکان قریش از نسل حضرت ابراهیم بودند و خود را پیرو ان دین او می دانستند، اما آنان انحرافات بسیاری در این دین پاک و توحیدی به وجود آورده بودند، تا آنجا که عقاید و آداب و رسوم آنها تنها شباهتی ظاهری با دین حضرت ابراهیم داشت و از روح توحید در آن هیچ خبری نبود.

پیام اصلی سوره کافرون این است که مؤمنان باید خط فکری خود را از خطوط التقاطی و غیرتوحیدی جدا کنند و بدانند شباهت های ظاهری ادیان و مذاهب، دلیل یکسانی آنها و برخورداری همه آنها از حقانیت نیست و چنین نیست که اگر یهودیان، مسیحیان، سیک ها و حتی برخی مذاهب انحرافی اسلامی سخن از خدا و پرستش او به زبان می آورند، از حقانیت برخوردار بوده و هیچ تفاوتی با اسلام ناب محمدی نداشته باشند، زیرا روح توحید و پرستش واقعی خدای واحد در هیچ یک از این ادیان و مذاهب تحریف شده وجود ندارد. خوانندگان گرامی!

طوری که می دانیم، حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از آنکه مردم را به پرستش خداوند یکتا هدایت کرد و از پرستش ستارگان و ماه و آفتاب بازداشت، به مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت و با نمرود که ادعای خدائی را داشت حکم جهاد را در پیش گرفت (یعقوبی، ج 1، 23). در نهایت امر از جانب پروردگار مأمور شد، تا از بابل به فلسطین و از آنجا به جزیره العرب مهاجر و در مکه به کمک فرزند خویش اسماعیل خانه کعبه را بنا کند. حضرت ابراهیم توفیق انجام این مأموریت را یافت و مناسک حج را به اتفاق فرزندش سنت گزارد (یعقوبی، جلد 1، 275).

حضرت اسماعیل در مکه مسکن گزین شد، با یکی از قبایل آنجا وصلت ازدواجی بنا نهاد و فرزندانی و اولاد وی در جزیره العرب نشو و نما کردند. تا اینکه زمامداری خانه کعبه به عمرو ابن لُحی رسید.

مورخین می نویسند که در روزگار زندگی عمرو ابن لُحی روزی آمد که از یکتا پرستی دست کشید و خانه کعبه را به بتخانه مبدل ساخت.

اعراب نیز از او متابعت کردند، و بدین ترتیب، بت پرستی جانشین خداپرستی در جزیره العرب شد.

دوران به اصطلاح جاهلیت اعراب از همین تاریخ آغاز می شود. گرچه تمام اجداد پیامبر اسلام موحد بودند و اعراب را به توحید دعوت می کردند، ولی از این دعوت گرایشی در آنها پدید نیاورد.

شرك و بت پرستي منشاء رفتارها و کردارهاي اعراب شد که نمونه‌هاي آن را مي‌توان هنگام زمامداري عبدالمطلب مشاهده کرد.

شیوع زنا و فحشاء باعث شد که عبدالمطلب براي زناکار حد تعيين کند، عده‌اي از زنان فاحشه را تبعید نماید (يعقوبي، جلد 1، 363) و همچنين ازدواج با محارم را تحریم کند. کثرت دزدی موجب شد که عبدالمطلب مجازات بریدن دست دزد را اعلام کند (يعقوبي، جلد 1، 363). از بدعت هايي که قبیله قریش براي حُجاج خانه کعبه وضع کرد و مورد قبول اعراب واقع شد این بود که حجاج لباس احرام اولین طواف خود را، از قریش باید خریداري نمایند در غیر آن باید با بدن برهنه باید طواف کعبه نمایند (يعقوبي، ج 1، 336). گرچه این بدعت را قریش براي افزايش امتیاز خویش بر ساير اعراب وضع کردند، همچنان که نحوه انجام مراسم حج و نوع خیمه هاي خویش را متفاوت از ساير اعراب قرار دادند، ولي همه این بدعت ها مورد قبول واقع شد و اعراب در مقابل این دساتیر مقاومت یا حساسيتي از خود نشان ندادند.

طواف خانه خدا به شکل برهنه آنقدر گسترش یافت که براي اعراب بحیث عادت نورمال شان مبدل شد و عبدالمطلب ناچار به تحریم آن گشت.

يکي ديگر از عادات، ورسم و راج هاي جاهلانه اعراب، قبل از ظهور اسلام همان زنده بگور کردن دختران بود؛ تا مبدا در جنگ و ستیز دختران ایشان اسير قبائل ديگر شده و به کنيزي درآيند و نژاد و خون قبیله خلوص خویش را از دست دهد. شايد این جنایت در تاريخ بشريت سابقه نداشته باشد. گرچه این کشتار، بالاترين حد قساوت است و خود بهترين گواه بر جاهليت اعراب مي‌باشد، اما ظلم‌هاي اعراب به زنان، منحصر به این عمل نبود. مردان زنان بيوه را به ازدواج خود در مي‌آوردند تا دارائي آنان و بچه‌هاي يتيم شان را تصرف کنند و سپس آنها را رها مي‌کردند (سوره نساء، آیه 19)

يکي ديگر از نشانه هاي جاهليت در ميان اعراب این بود که اختلاف نظرهاي موجود بين آنان از طريق مذاکره و مصالحه حل نمي‌شد و پيوسته از طريق جنگ و ستیز نظر خود را بر ديگري تحميل مي‌کردند. بالطبع، نبردهاي خصمانه ایشان هيچ وقت پايان نمي‌يافت. دو قبیله مشهور اوس و خزرج که سالهاي طولاني در مدينه به جنگ و جدال با هم مشغول بودند (يعقوبي، ج 1، 395). ظهور اسلام و هجرت پيامبر صلي الله عليه وسلم به مدينه باعث پايان جنگهاي جاهلانه اضافتر از صد ساله بين ایشان شد.

در ايام جواني پيامبر صلي الله عليه وسلم، خانه کعبه در اثر سيل خراب شد و سپس بازسازي گرديد. در آن هنگام سران قریش براي نحوه انتقال حجرالاسود به محل اصلي آن نتوانستند به توافق برسند و لذا همه قسم خوردند که تا آخرين قطره خون بجنگند و از شرف قبیله اي خود دفاع کنند.

شدت و تعدد این برخورد ها به قدری زياد بود که برخي از سنتهايي که خود اعراب وضع کرده بودند و نسل اندر نسل بدان احترام مي‌گذاشتند گاهي زیر پا گذاشته مي‌شد.

مثلاً، جنگ و غارت در چهارماه از سال حرام بود. گاهي اعراب براي ادامه يا آغاز جنگ، این چهار ماه را به عقب مي‌انداختند تا بتوانند به مقصود خود نائل شوند. این عمل را نَسِيئي مي‌گفتند و در قرآن کریم از آن ياد شده است (طبري، 838).

يکي از نشانه هاي اقوام با فرهنگ این است که اگر نهاد يا رسمي در شیوه زندگي آنان پديد آید که ما يه تسهيل ارتباط آنان و نیل به ارزشهاي فرهنگي ایشان شود، این نهاد را نه تنها

حفظ می‌کنند، بلکه توسعه و تکامل می‌دهند. یکی از ابتکارات قُصَي ابنِ کلاب، هنگامی که زمامداری خانه کعبه را به عهده گرفت و قبیله قریش را به عزت و شوکت رسانید، این بود که دارالندوه برای قریش ایجاد کرد، تا هر وقت مسأله یا موضوع مهمی برای قریش پیش آید در دارالندوه جمع شوند و به مشوره و جرگه و تصمیم‌گیری بپردازند. دارالندوه برای قریش همانند يك مجلس شورا بود که با تأسیس آن قصی قصد داشت خصلت همفکری و همکاری میان قریش توسعه یابد و طوایف مختلف اختلافات خود را از طریق بحث و تبادل نظر حل کنند.

نه تنها روح تعاون و اتحاد میان قبایل قریش پیدا نشد، بلکه اختلافات داخلی آنان نیز فروکش نکرد. اختلاف میان نواسه های قصی، هنگامی که نوبت زمامداری خانه کعبه به آنها رسید، شدت گرفت و بنی عبدالداری و بنی عبدمناف سوگند یاد کردند که برای گرفتن حق خود تا آخرین نفر خواهند جنگید. باز هنگامی که امیه به مخالفت و رقابت با کاکای خود هاشم پرداخت، اختلاف از طریق صحبت و مباحثه هرگز حل نشد، و دارالندوه نتوانست منشاء رفع اختلاف شود. تنها زمانی که سران قریش در دارالندوه برای مشورت جمع شدند، هنگام بعثت پیامبر اکرم بود و آنها برای اتخاذ موضع واحدی برای از بین بردن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بود که، سر انجام، تصمیم گرفتند که از هر طایفه قریش، جوانی انتخاب شود و ایشان دسته جمعی و شبانه به خانه‌ی پیامبر شبیخون زده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند. در این صورت، بنی هاشم توان گرفتن انتقام از تمام طوایف قریش را نخواهند داشت و ناچار در مقابل خونها تسلیم خواهند شد.

نظر به اینکه، همه ساله اعراب از تمام نقاط جزیره العرب برای زیارت خانه کعبه عازم مکه می شدند پذیرائی و رفاه حجاج یکی از مسئولیت های زمامداران خانه کعبه بود. از جمله مناصب، در زمان قُصَي، رفادت یعنی غذا دادن به حجاج و سقایت یعنی تأمین آب برای ایشان بود.

هاشم هنگامی که ریاست خانه کعبه را عهده‌دار شد، هم خود تمام ثروتش را در این راه صرف کرد و هم قریش را دائماً به این خدمت تشویق می کرد.

عبدالطلب نیز، پس از رسیدن به زمامداری خانه کعبه، همین شیوه را دنبال کرد و سفره او چنان گسترده بود که حتی پرندگان و چارپایان از آن بهره‌مند می شدند. علی‌رغم تمام این تأکیدها، قریش نه تنها به عرضه این خدمات پرداختند بلکه شرط دشواری از جمله خوراک و لباس برای طواف کنندگان وضع گردید و این وضع تا ظهور دین مقدس اسلام ادامه یافت. بعد از اینکه دین مقدس اسلام ظهور کرد، و دامنه نشر و جلب و جذب آن با سپری شدن هر روز وسعت می یافت، سران قریش پیشرفت روزافزون پیامبر صلی الله علیه وسلم را در جلب و جذب مردم بخصوص شخصیت های قابل حساب و ذی نفوس در مکه، به این دین جدید توحیدی را مشاهده کردند، به پیامبر پیشنهاد دادند که با توجه به شباهت های میان اسلام و عقاید انحرافی خود، پیامبر و مسلمانان دین التقاطی و شرک آمیز کافران را بپذیرند در صورتیکه پیامبر اسلام دین کافران را قبول کند آنان دین اسلام را به رسمیت خواهد شناخت.

در این هنگام بود که سورة کافرون نازل شد و اعلام نمود هیچ نقطه اشتراکی بین عقاید شرک‌آلود قریش و دین توحیدی اسلام وجود ندارد. پس از نزول این سوره، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسجدالحرام آمد و با صراحت موضع خود را چنین اعلام کرد: من

هیچ گاه پیرو آیین شما نبودم و هرگز هم از آن پیروی نخواهم کرد، همان گونه که شما هیچ گاه از توحید ناب پیروی ننموده‌اید. دین من مخصوص خودم است و دین شما نیز مخصوص خودتان و هیچ اشتراکی با هم ندارند.

از لحن کلی این سوره طوری معلوم میشود که تعدادی از مسلمانان در حین نزول این سوره در نسبت به کفار اقلیتی قرار داشتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب آنان سخت در تحت مضیقه و فشار قرار داشت، بنابر بر موجودیت همین عامل بود که کفار میخواستند پیامبر اسلام را تحت فشار قرار دهند، تا به نوعی از سازش با کفار کنار آید و در نهایت امر فرمان شریکی کفار را قایل شود، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم با جواب قاطع در مقابل کفار ایستاده میشود و جواب دندان شکن، قاطع و بدون تزلزل به کفار میدهد، جواب که هیچ راه از سازش و هیچ در از معامله گری را برای کفار باز نمی گذارد، جواب که کفار از شنیدن آن مأیوس میگردد، پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن از جنگ نمی زند ولی مقاومت و قوت خویش را با منطق اسمانی برایشان واضح میسازد.

در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت داده شده است که برائت خود را از دین کفار مکه علناً اظهار کرده و خبر دهد که آنها نیز پذیرای دین وی نیستند، پس نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می کند. پس کفار باید برای ابد از سازش کاری پیامبر مأیوس باشند.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین و اسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیرد آنها را کاملاً مأیوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تاکید شده که «من معبودهای شما را نمی پرستم» و این تاکید برای مأیوس ساختن آنها است، همچنین دوباره تاکید شده که «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی پرستید» و این دلیلی است بر لجابت آنها، و سرانجامش این است که «من و آیین توحیدیم، و شما دین پوسیده شرك آلودتان»

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْكَافِرُونَ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشنید ه و مهربان

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا أَنَا عَابِدٌ
مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾
ترجمه مختصر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (1) بگو: ای کافران!
«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (2) آنچه را شما عبادت می کنید من عبادت نمی کنم!
«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (3) و نه شما نئید پرستنده آنچه می پرستم.
«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (4) و نه من هرگز آنچه را شما عبادت کرده اید عبادت نمیکنم.
«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (5) و نه شما آنچه را که من عبادت می کنم عبادت کنید.
«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (6) (حال که چنین است) دین شما برای خودتان، و دین من برای
خودم!

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا أَيُّهَا»: ای، هان!! «الْكَافِرُونَ»: بی باوران. «لَا أَعْبُدُ»: نمی پرستم. ما آن چه.
«تَعْبُدُونَ»: شما می پرستید. «عَابِدُونَ»: پرستش کنندگان، پرستندگان. ما: آن چه، به
معنای مای موصول (الذی) یا معنای من، خدا. [شمس/ ۵ و ۶]. «عَبَدْتُمْ»: پرستش
کردید. توجه: خطاب به جمعی از سران بی باور مکه است که الله می دانست، هرگز ایمان
نمی آورند. «لَا اعبد ما تعبدون» «لا» وقتی بر سر فعل مضارع در آید، به معنای آینده
است؛ یعنی، من هرگز بتهای شما را که می پرستید، نمی پرستم.. [اعراب القرآن درویش
و...]. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ...»: خلاصه آیات این است که: ای کافران! ما و شما، هم معبودمان
جدا است و هم عبادتمان متفاوت است (ملاحظه شود: یونس آیه: 41، شعراء آیه: 216).

تفسیر سوره

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (1):

«قُلْ» بگو، به کی بگو؟ معلوم است که به کفار بگو. معلوم میشود که کفار چیزی به پیامبر
صلي الله عليه وسلم گفته اند، که لفظ «قل» مورد استفاده قرار گرفت. ولي قابل تذکر است
که حکم رادر سایر موارد قرآن نمیتوان کرد که همینکه کلمه «قل» آمد، یعنی قبل از آن
چیزی گفته شده. بلکه باید به فضاي سایر آیات قرآن عظیم الشان توجه کرد.

«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (2):

ولي پیامبر صلي الله عليه وسلم با قاطعیت و زیبایی خاصی در جواب میفرماید: «من آنچه
را که شما عبادت می کنید نمی پرستم». این بت ها را نخواهم پرست که شما آنها را پرستش
می کنید. من از خدایان و معبودان شما بری هستم، خدایان دروغینی که برای پرستندگان
نه سودی دارند و نه زیانی می رسانند و نه بلایی دفع می کنند.

فحواى مبارکه این آیه؛ در برگیرنده ی تمام معبودانى مى شود که کافران و مشرکان دنیا پرستش مى کرده اند یا مى کنند، چه از فرشتگان باشند، چه از جن ها باشند، چه از پیامبران باشند، چه از اولیاء باشند، ارواح انسان های زنده یا مرده باشند، آفتاب و ماه و سیاره ها و ستارگان باشند، یا جانور و درخت و دریا یا بت ها و مجسمه های خیالی اله ها و الهه ها باشند.

از فحواى این آیت طوری معلوم می شود که کفار از پیامبر اسلام دعوت کرده بودند که: ای پیامبر بیابت های ما را پرستش کن؛ آنچه را ما عبادت می کنیم عبادت کن. ولی طوری که گفتیم: این دعوت با تمام قاطعیت از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم رد می گردد، و در جواب می فرماید: من آنچه را شما عبادت می کنید، عبادت نمی کنم. واضح است که جواب خواست کفار رد گردیده است پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است نه، من بت های شما را عبادت نمی کنم.

از آیه مبارکه؛ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» بر می آید که: به نام وحدت، نباید از اصول و ارزشها سرپیچی کرد.

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (3):

شما هم عبادت کننده ی آنچه که من عبادت می کنیم نیستید. یعنی شما خدای حقیقی مورد پرستش مرا نخواهید پرستید که عبارت است از خدای یکتا و یگانه. من خدای حق یعنی پروردگار عالمیان را می پرستم و شما سنگ و بت را می پرستید، و پرستش خدای رحمان با پرستش هوی و اوثنان (بُتْها) خیلی فرق دارد.

از فحواى آیه، دو پیشنهاد کفار معلوم میشود: به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند: ای پیامبر، بیا بت های ما را عبادت کن ما هم خدای تو را عبادت می کنیم. هکذا از فحواى این آیه طوری فهمیده می شود که، کفار عرض داشته بودند که اگر تو عبادت بت های ما را کنی ما هم در عوض خدای تو را عبادت می کنیم. و این یک پیشنهاد سازشکارانه است که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بعمل آمد: یعنی این بدین مفهوم است که آنان می گویند بیا باهم مشرک شویم. یعنی یکی شویم. این پیشنهاد به دو طریق صورت گرفته است:

اول: کفار گفته اند: هر دوی ما هر دو را پرستش کنیم؛ هم بت ها را پرستش کنیم هم خدا را.

دوم کفار گفته اند: ای پیامبر مثلاً یک سال تو بیا بت های ما را پرستش کن، سال بعد ما می آییم خدای تو را پرستش می کنیم!

ولی طوری که یادآور شدیم؛ پیامبر اسلام در رد این دو سازش کفار با تمام قوت و صراحت فرمود:

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ» (4):

این تأکیدی است بر تبری جستن قبلی و امید کافران را قطع می کند. درحالی که فرموده است: نه اکنون و نه در آینده این بت ها را پرستش نمی کنم. تا زنده هستم هرگز بت های شما را نخواهم پرستید، و هم اکنون هم بت های شما را نمی پرستم.

مفسرین مینویسند: این پیشنهادات در زمانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم عرضه شد که دیگر آنان زور شان نرسید عمل را انجام دهند، بناً پیشنهاد سازش را در پیش گرفتند: ولی نقطه زیبا در این جا است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل با تمام صراحت میگوید:

من عبادت نمي كنم آنچه شما عبادت مي كنيد. «لَا أَعْبُدُ» يعني نه الان و نه آينده، من عبادت نمي كنم. توجه كنيد لفظ مضارع ذكر شده است: يعني نه الان عبادت مي كنم و نه در آينده، من بت هاي شما را عبادت نخواهم كرد. جواب مطلق رد و زمينه بحث و مباحثه سازش را بصورت مطلق و قوت مندانه ختم داد. بايد هم پيامبر صلي الله عليه وسلم همين را مي گفت: من عبادت نمي كنم آنچه را شما عبادت مي كنيد و شما عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت مي كنم. پيامبر صلي الله عليه وسلم اين را نگفت؛ نگفته «ما تعبدون». بلكه گفته:

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

شما عبادت كننده آنچه من عبادت مي كنم نيسديد. يعني و شما هم در آينده خدای مرا نخواهيد پرستيد.

ببينيد «عبادت كننده» مربوط به كي است؟ مربوط به حال است. «عبادت نمي كنم» مربوط به كي است؟ حال و آينده. چه بيان زيبا، محكم و قشنگ.

پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: من عبادت نمي كنم آنچه را شما عبادت مي كنيد بر اساس اصول محكمي مي گويم لذا تغيير هم نمي كند. اما عدم عبادت شما اساسي ندارد. الان عبادت نمي كنيد اما در آينده ممكن است به بي اساسي دين خود پي ببريد. (اين يك نوع بيان محكم است.)

من «اصلاً» عبادت نمي كنم آنچه را كه عبادت مي كنيد. ولي شما «فعلاً» عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت مي كنم.

ولي نبايد فراموش كرد كه: پيامبر صلي الله عليه وسلم در اين مباحثه دروازه ايمان آوردن را به روي كفار نمي بندد پلهاي رجعت به اسلام را براي كفار باز مي گزارد، ولي راه رفتن خويش به پرستش به بت ها را بصورت مطلق قطع مي كند و با تمام قوت تام ابلاغ و اعلان مي دارد كه: امكان ندارد من به بت پرستي برگردم ولي دروازه اي برگشت به روي شما بسته نيست. شما «فعلاً» عبادت نمي كنيد آنچه را من عبادت مي كنم. توجه بايد كرد به بيان ظريفانه قرآن عظيم الشان به كفار كه مي گويد:

- آنچه را كه شما عبادت مي كنيد، پايه اش سست است، بي اساس و بي منطق است، لذا مي توانيد تغيير كنيد؛ اما آنچه را كه من مي پرستم بر اساس يك پايه محكم است و قابل تغيير نيست و نمي شود آنرا تغيير داد.

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» من عبادت كننده نيستم آنچه را شما عبادت مي كرديد.

- شما گذشته هم چيزهايي را عبادت مي كرديد ولي من گذشته شما را هم قبول ندارم. در گذشته هم من جزء شما نبودم. بت پرست نبودم.

از فحوي ظرافت اين آيه معلوم ميشود كه پيامبر صلي الله عليه وسلم ر از بدو تولد، موحد بوده است. اينطور نه گفت كه از همين حالا نيستم يعني قبلاً بودم و از الان نيستم. نه بصورت مطلق ميگويد: «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» من عبادت كننده آنچه شما در گذشته هم عبادت مي كرديد، نيستيم. اصلاً من با شما فرق دارم، و اساساً هيچ وجه مشترك با شما ندارم، نه در گذشته باهم وجه مشترك داشته و نه در آينده. پايه عقيدتي شما سست و بي بنياد است، و براي دعوت خويش همچگونه بنياد و اساسي نداريد. و اساس و مبدا دعوت شما منطقي و قابل قبول نيست.

خوانندگان گرامي!

اگر سوال شود كه مرز بين شرك و اسلام چيست؟ يگانه جواب منطقي كه وجود دارد و

با تمام قوت گفته میتوانیم که مرز بین اسلام و کفر: «عبادت» است. حتی کفار هم اساس مرز بین کفار و اسلام را در عبادت دیدند یعنی بر سر خدا پرستی و غیر خدا پرستی. بنأ اصل پیشنهاد سازش خویش در همین چوکات عبادت فورمول بندی نمودند. کسانی که عبادت خدا را می کند مشرک نیستند ولی زمانیکه عبادت غیر الله صورت گیرد، شخص متذکره مشرک است. مشرکین هم بحث دعوت شان عبادت بوده است. ما خدای تو را عبادت میکنیم تو هم بیا خدای ما را عبادت کن.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

و شما هم در آینده خدای مرا نخواهید پرستید.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6):

ولی جواب ورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام صراحت صورت گرفت و با قاطعیت فرمود: در مبانی دین ما باهم سازشی نداریم. شما شرک خود را داشته باشید و من توحید و یکتاپرستی خود را دارم. و اینکه دین من جدا است و دین شما جدا است. من پرستنده ی معبود شما نیستم و شما پرستنده ی معبود من نیستید. نه من می توانم معبودان شما را عبادت کنم و نه شما حاضر به عبادت معبودان من هستید؛ از این رو راه من و راه شما هیچ گاه یکی نخواهد شد.

این آیه مبارکه بیانگر اوج تبری جستن از عبادت کفار و تأکید بر عبادت الله یگانه و توانا می باشد.

مفسران فرموده اند: معنی دو جمله ی اول عبارت است از اختلاف تام در مفهوم معبود؛ چون خدای مشرکین عبارت است از بت ها، و خدای محمد عبارت است از خدای رحمان. و معنی دو جمله ی آخر عبارت است از اختلاف کامل در عبادت. طوریکه فرموده است ؛ نه معبود ما یکی است و نه عبادت ما.

یک اصل را نباید فراموش کرد که ؛ در دین معامله نکنید، با دشمن سازش و مدهانه وجود ندارد و در برابر تکرار پیشنهادهای نابجا، شما نیز موضع خود را قاطعانه تکرار کنید. باید یادآور شد که در مواردی از قرآن عظیم الشان تکرار برای تأکید است، از جمله: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکاثّر، 3 و 4) و «فَقُلْ كَيْفَ نَقُولُ ثُمَّ كَيْفَ نَقُولُ» (مدثر، 19 و 20). در این سوره مبارکه نیز تکرار می تواند برای تأکید باشد تا مشرکان از تسلیم شدن مسلمانان قطع امید کنند و می تواند برای تلقین استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پایدار بمانند.

همچنان در این آیه مبارکه درس بزرگ و عظیمی برای امت اسلامی است، که در مبانی دین مجالی برای سازش وجود ندارد عبادت جزء مبانی اصلی دین ماست. این مرز دین ماست، دین من چه دینی است؟ توحید دین شما چه دینی است؟ شرک میان توحید و شرک جمعی وجود ندارد. من اگر بت های شما را بپرستم می شوم مشرک! به دین خودم دیگر نیستم. اگر شما خدای مرا بپرستید در کنار بت هایتان، باز هم مشرک اید و اگر بدون بت ها یتان خداوند مرا پرستش کنید می شوید موحد.

پس یا باید موحد بود یا مشرک. نمی شود هم موحد بود هم مشرک! جمع بین دین من و شما امکان پذیر نیست.

این یک بحث اعتقادی است و یک اعلامی است برای ما در آن مقطع معین انکشاف و رسالت برای مسلمان: که شما در اصول دین حق سازش ندارید. در عبادت و پرستش خدا که اصل توحید است ما حق سازش نداریم. پیامبر اعلام می کند سازش، امکان پذیر نیست. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ».

در مبانی و اصول اعتقادی سازش جایی ندارد:

اعلام عدم سازش در مبانی و اصول اعتقادی این سوره این را می رساند که: ما در مبانی و اصول اعتقادات، در توحید، ما نمی توانیم با هم سازش بکنیم. ممکن است در مسائل فرعی بتوان گذشت کرد، وضعیت یک شرایطی باشد که منافع ایجاب بکند که گذشت بکنیم ولی در اصول حق گذشت را نداریم.

تکرار نفی عبادت بتها از جانب پیامبر اسلام در چیست؟

مفسران در این که تکرار نفی عبادت بت ها از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای چیست می نویسند: تعدادی به دین عقیده که: این تکرار برای تأکید، مأیوس کردن کامل مشرکان و جدا نمودن مسیر آنها از مسیر اسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد. به تعبیر دیگر، چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به سوی شرک، اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند، قرآن عظیم الشان نیز رد آنها را تکرار می کند.

اصطلاح ایمان و کفر:

طوری که میدانید، موضوع ایمان و کفر دو اعتقاد متضاد هستند، اطلاع واگاهی از آن بی نهایت مهم و اساسی می باشد.

علماء در تعریف ایمان میفرمایند: ایمان یعنی: دین الله تعالی، همان دینی که الله تعالی آن را برای بندگانش نازل کرده و بخاطر آن مخلوقات را آفریده و هدایت را برای دینداران در دنیا و امنیت را در آخرت مهیا نموده است، طوری که پروردگار با عظمت ما می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (سوره انعام آیه 82) (کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آنها است و آنها هدایت یافتگانند).

الله تعالی فرموده: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (سوره بقره: 257) (الله تعالی عهده دار و متولی امور کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از تاریکی ها بیرون آورده و به سمت نور رهنمود می شود).

علماء می افزایند: پذیرفتن دین الله تعالی با میل و رغبت و تسلیم شدن در برابر آن؛ در واقع ایمان، گفتار با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با اعضا و جوارح است که با اطاعت افزایش می یابد و با معصیت کم می شود. بنابراین شخصی که مرتکب گناهی پائین تر از درجه ی شرک شود، اسم ایمان کاملاً از او سلب نمی شود و از طرفی به او مؤمن کامل هم نمی گویند، بلکه او مؤمن ناقص الایمان است.

همچنان در تعریف ایمان می افزایند: ایمان وجه ایدئولوژیک دین اسلام است که با تفکر و تعقل شروع و با یقین قلبی تعالی و به زبان بیان و در عمل جاری می گردد.

قرآن عظیم الشان در تعریف ایمان میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره النسا آیه 136)

برخی از علماء در تعریف ایمان می نویسند: ایمان دل بستگی نهایی انسان به امور معنوی است که برای انسان مقدس هستند و برای آن حاضر است عشق و شجاعت از خود نشان دهد.

در قرآن عظیم الشان ایمان دو بال دارد: علم و عمل. علم به تنهایی با کفر هم قابل جمع است و عمل به تنهایی با نفاق می تواند همراه باشد.

در میان متکلمان اسلامی درباره حقیقت ایمان سه نظریه وجود دارد:

1- از نظر «اشاعره» ایمان؛ یعنی تصدیق به وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی او.

2- از نظر «معتزله» ایمان؛ یعنی عمل به تکلیف و وظیفه ای که خدا برای ما بیان کرده است.

3- از نظر فلاسفه متکلم ایمان؛ یعنی علم و معرفت نسبت به واقعیت های عالم و استکمال نفس از این طریق.

اما از نظر عرفا ایمان؛ یعنی روی آوردن به الله و روی گرداندن از هر چه غیر خداست. **کفر:**

کفر یعنی: امتناع از پذیرفتن دین اسلام، یا خروج از دین اسلام و اختیار دینی جز دین الله تعالی، چه از روی تکبر و عناد و چه از روی تعصب نسبت به پدران و نیاکان گذشته، و یا بخاطر طمع در مال و جاه و موقعیت و منصب.

الکفر: در لغت به معنی مخفی کردن و پوشاندن چیزی است. و اما کفر در اصطلاح شرع عبارت است از: «ایمان به خدا و پیغمبر نداشتن، بدون تفاوت در اینکه این عدم ایمان همراه با تکذیب باشد، یا همراه شک و گمان، و یا روی گرداندن از آن به علت حسادت و تکبر و یا تبعیت از آرزوهایی که مانع تبعیت از رسالت می شوند، پس کفر صفت کسی است که چیزی را از آنچه خداوند واجب نموده و به او تبلیغ شده است انکار کند، بدون هیچ تفاوتی در اینکه انکارش با قلب باشد نه با زبان، و یا با زبان باشد نه با قلب، و یا با هر دو، یا کاری انجام دهد که نص صریحی بر خارج شدن انجام دهنده آن کار از اسلام آمده باشد، (به مجموعه فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه 335 / 12 و الإحكام في اصول الأحكام ابن حزم 45 / 1 مراجعه شود).

ابن حزم در کتاب الفصل می گوید: «بلکه انکار چیزی که (باوجود دلیل قاطع) جز با تصدیق آن ایمان حاصل نمی شود کفر است، و نیز تلفظ کردن هر آنچه که تلفظ کردنش با دلیل ثابت شده که کفر است کفر است، و انجام دادن عملی که دلیل بر کفر بودن آن وجود دارد کفر است»

و در نهایت باید گفت که کفر:

یعنی: دین شیطان، که در دنیا سبب گمراهی و در آخرت مایه ی بدبختی انسان می گردد، آنگونه که الله تعالی در مورد کفاری که هدایت الهی را نپذیرفتند و از آن رویگردان شدند، فرموده: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (257) (سوره بقره: 257) (و اما کسانی که کفر ورزیده اند متولی و سرپرست آنها طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می آورد؛ اینان دوزخیانند و در آنجا جاودانه می مانند).

عوامل بُت پرستی در جزیره العرب:

اسناد و شواهد نشان می دهد که سرچشمه اصلی نفوذ و پیدایش بت پرستی در میان عرب

را در سه عامل خلاصه و جمعبندي نمود:

اول: شخصي به نام عمرو ابن لحي، رئيس قبيله ي خزاعه كه در زمان خود در مكه قدرت و نفوذ زيادي داشته و متولي كعبه بوده است، او سفري به شام داشته و در آن سفر گروهی از عمالقه را مي بيند كه بت مي پرستند، وقتي از علت پرستش آنها مي پرسد، مي گويند: اينها براي ما باران مي آورند و ما را ياري مي كنند، عمرو ابن لحي از آنها مي خواهد كه بتي نيز به او بدهند و آنها بت «هبل» را به وي تقديم مي كنند، او نيز اين بت را به مكه آورده و در كعبه نصب مي كند و مردم را به پرستش آن دعوت مي نمايد. علاوه بر اين، دو بت «اساف و نائله» را نيز كنار كعبه قرار داده و مردم را به پرستش آنها وامي دارد.

از پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم نقل شده است كه فرمود: عمرو ابن لحي نخستين كسي بود كه دين اسماعيل (ع) را تغيير داد و بت پرستي را پايه گذاري نمود و من او را در آتش ديدم.

دوم: وقتي فرزندان اسماعيل در مكه افزايش يافتند و ناگزير براي تامين زندگي به شهرها و مناطق ديگر مي رفتند براساس علاقه اي كه به خانه ي كعبه داشتند هر كدام سنگي از حرم را به احترام مكه همراه خود مي برد و هر جا فرود مي آمد، سنگ را در نقطه اي قرار داده و همچون كعبه دورش طواف مي نمود، كم كم انگيزه اصلي اين كار به فراموشي سپرده شده و هريك از اين سنگها به بتي تبديل شدند. اين شد كه بت پرستي در ميان اعراب رواج يافت.

سوم: بيابان نشينان پاره اي از امور را مايه ي خير مي دانستند و به همين علت آنها را مي پرستيدند و يا براي آنها از روي دريافت ساده ي خود نمونه هايي مي ساختند و همين سبب بوجود آمدن بت پرستي شد.

يادداشت:

در هر حال عوامل مذكور آغاز نفوذ بت پرستي بوده است اما علت پرورش و بقاء آن را تنها در اين موارد نمي توان محدود كرد، مثلاً جاهل و حس گرايي و برتري جويي اعراب در گسترش و بقاء بت پرستي بسيار تاثير داشت.

هر قبيله اي مي خواست بتي مخصوص خود داشته باشد، رياست طلبي رؤسا و شيوخ قبائل اجازه نمي داد پيرو قبائل ديگر باشند و تقليد كوركورانه عاملي ديگر بود كه باعث گسترش چشمگير بت پرستي در بين اعراب شد. كم كم، اين امور آنقدر موثر شدند كه پس از مدتي در هر خانه اي بتي وجود داشت كه به آن تبرك مي جستند و تعداد اين بتها به هنگام فتح مكه به حدود 310 بت رسيد.

البته اشاره به اين مطلب لازم است كه بت پرستان منكر الله (جل جلاله) نبودند و الله را خالق زمين و آسمان مي دانستند - همچنان كه در سوره ي (لقمان آيه ي 25 و در سوره ي زمر آيه 38 و در سوره ي زخرف آيه ي 9) به اين مطلب اشاره شده است.

علت تنوع بت ها:

در بيان علت تنوع بت ها دلايل مختلفي را علماء در تحليل هاي خویش نگاشته اند ولي از دو دليلي آنرا ميتوان چنين خلاصه نمود:

1 - حس برتري جوئي اعراب:

این حس باعث می شد هر قبیله ای برای خود بتی خاص انتخاب کرده و از پرستش بتهای دیگر پرهیز نماید، لاجرم باافزایش بت پرستی تعداد بتها نیز افزوده شد.

2 - هر کدام از بت ها اله ی خاصی بودند که در مورد خاصی، مورد پرستش واقع می شدند مثلاً منات اله ی مرگ و حیات و مقدرات بود، بنابراین تعدد اموری که ایشان با آن مواجه بودند سبب می شد اله های مختلفی را فرض کنند و برای هر یک از امور بتی خاص در نظر بیگیرند.

مختصری از دروس حاصله:

- تأیید و تأکید بر عقیده ی قضا و قدر و اینکه خداوند می دانست کافر در ازل کافر است و مؤمن در ازل مؤمن است.
- خداوند متعال متولی عصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شد در پذیرش پیشنهاد باطل مشرکان.
- تأکید بر وجود فواصل فراوان میان اهل ایمان با اهل کفر و شرک.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النصر

جزء - (30)

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 3(آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. برخی مفسرین می نویسند که مراد از آن تنها فتح مکه نه بلکه فتح کلی است که دین مقدس اسلام است آنرا نصیب گردید.

سایر نام های این سوره:

برخی از مفسران نگاشته اند که: این سوره به نام «تودیع» نیز نامیده می شود و دلیل آن اینست که: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند.

ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما میفرماید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجة الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ مُعَادِلُ رُبْعِ قرآن است».

زمان نزول سوره النصر:

در مورد زمان نزول سوره النصر روایات مختلفی از جانب مفسران تحریر یافته که در ذیل موجزاً تحریر می یابد:

الف: فتح مکه در سال هشتم هجری ماه رمضان به وقوع پیوست و برخی می گویند: این سوره در سال دهم هجری نازل شد. گویند: آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره به مدت هفتاد روز در قید حیات در این جهان بود و در ماه ربیع الاول سال دهم هـ.ق. رحلت فرمود. از این رو آن را سوره ی «تودیع» گفته اند.

ب: برخی از مفسران می فرمایند که: این سوره پیش از فتح مکه نازل شد که خداوند وعده اش را به پیامبر صلی الله علیه وسلم داده بود؛ همان گونه که در سوره قصص می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ...»: قطعاً همان خدایی که تبلیغ این قرآن را بر تو واجب گردانید، تو را به سوی معاد(مکه) باز می گرداند.... (قصص/۸۵).

در این سوره در جنب اینکه پروردگار با عظمت از فتح مکه به پیامبر اسلام مژده میدهد، مژده این را هم میدهد که پروردگار پیامبر اسلام را در این فتح یاری هم میرساند و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین اسلام می گردند، طوری که بسیاری از آنان یاوران او خواهند شد، در حالیکه قبلاً دشمن سر سخت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند. مفسران در تفاسیر خویش می افزایند: اطلاع از فتح قبل از وقوع آن در ذات خود معجزه ای از معجزات نبوت می باشد. مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی رحمه الله این قول را صحیح تر میداند.

ابن عمر (رض) می فرماید: این سوره در منی در حجت الوداع نازل شد و سپس آیهی «.... اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي...» (مائده/۳) فرود آمد. پس از این آیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هشتاد روز، در قید حیات این دنیا بود، سپس آیهی کلاله (آیه مبارکه ۱۲ و ۱۷۶ سوره نساء) نازل شد و آنحضرت پنجاه روز از عمر مبارکش باقی مانده بود، سپس آیه ی «لقد جاءكم رسول من انفسکم...» (توبه ۱۲۸ و ۱۲۹) نازل شد و آنحضرت سی و پنج روز دیگر در قید حیات بود، آن گاه، آیهی «و اتقوا یوما ترجعون فيه الى الله...» (سوره بقره/۲۸۱) نازل شد که بیست و یک روز بیشتر به رحلت حضرت نمازده بود.

حضرت ابن عباس (رض) نقل می کند: هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که به من اطلاع داده شده که وفات من نزدیک شده و اجل من فرارسیده است. [مسنداحمد، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه].

در روایت های دیگری که از ابن عباس (رض) نقل شده اند در آن ها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزول همین سوره متوجه شده بود که به او اطلاع داده شده که وفات او نزدیک شده است. (مسنداحمد، ابن جریر، طبرانی، نسائی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه).

ام المؤمنین ام حبیبه (رض) می فرماید که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، من در همین سال دارفانی را وداع خواهم گفت. با شنیدن این مطلب فاطمه (رض) به گریه افتادند. به دنبال آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند تو اولین کسی از خانواده ی من هستی که به من می پیوندی. با شنیدن این مطلب، ایشان خندیدند. [ابن ابی حاتم، ابن مردویه] تقریباً روایتی نزدیک به همین بیهقی از ابن عباس را نقل کرده است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده اند که: عمر (رض) مرا با بزرگان یاران رسول الله (ص) که در غزه ی بدر شرکت کرده بودند، به مجلس اش فرا می خواند و می نشاند. این عمل برای برخی از بزرگان یک مقداری خوشایند نبود، پس اعتراض کردند و گفتند ما هم پسرانی هم سن و سال این داریم، پس چرا تنها این را به مجلس ما راه می دهند؟ (امام بخاری و ابن جریر تصریح کرده اند که کسی که این مطلب را گفت، عبدالرحمان بن عوف (رض) بود). عمر (رض) جواب داد شما از جایگاهی که او از لحاظ علم دارد نیک آگاهید. سپس ایشان روزی شیوخ بدر را فرا خواندند و مرا هم به همراه آنان فرا خواندند. من متوجه شدم که علت فراخواندن من در آن روز این است که عمر (رض) می خواهند به آنان بفهمانند که چرا مرا به مجلس و محفلی که آنان در آن حضور می یابند راه می دهند. در حین گفتگو عمر (رض) از بزرگان بدر پرسید که برداشت شما از: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چیست؟ برخی گفتند، در این سوره به ما دستور داده شده است که هنگامی که یاری خدا فرا رسد و فتح و پیروزی نصیب ما شود، ما الله را به پاکی بستاییم و از او آمرزش بطلبیم. برخی گفتند مراد از آن فتح شهرها و سنگرهاست. برخی هم سکوت کردند. پس از آن عمر (رض) رو به من کرد و فرمود، ابن عباس، برداشت تو هم همین است؟ من عرض کردم خیر. پرسید پس برداشت تو چیست؟ عرض کردم برداشت من این است که مراد از آن اجل رسول الله صلی الله علیه وسلم است. در واقع در این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده شده است که

چون یاری الله فرارسد و فتح و پیروزی نصیب شود، این نشانه ی آن است که اجل و مدت ماموریت شما تمام شده است و پس از آن ایشان باید الله را به پاکی یاد کنید و از ایشان آمرزش بطلبند. به دنبال آن عمر (رض) فرمودند که نظر من هم همین است. در روایتی دیگر افزون بر آن آمده است که عمر (رض) پس از آن رو به بزرگان بدر کرد و فرمود شما چگونه سرزنش ام می کنید، در حالی که علت راه دادن این جوان به این مجلس را خود مشاهده کردید. [بخاری، مسند احمد، ترمذی، ابن جریر، ابن مردویه، بغوی، بیهقی و ابن المنذر].

همچنان در حدیثی دیگری به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحابه کرام نیز بر این معنی متفق القول اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این خود اقتضا می کند که پیام آور حق صلی الله علیه و سلم از این دنیا رخت سفر بر بندد.

روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم خطابه ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خيره الله بين الدنيا وبين لقاؤه والآخره، فاختار لقاء الله: همانا خداوند بنده را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد». خوانندگان گرامی!

چیزی که خداوند پیامبرش را بدان مژده داده تحقق یافت. و اما فرمانی که خدا بعد از به دست آمدن یاری و فتح، پیامبرش را بدان فرمان داد این است که پیامبر باید او را به خاطر این چیز سپاس بگزارد و خدا را به پاکی یاد کند و از او آمرزش بخواهد. و همواره از او طلب مغفرت نماید، دین پیروز می گردد و بر پیروزی اش افزوده می شود، زیرا سپاس و ستایش و استغفار از مصادیق به جای آوردن شکر است. خداوند می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (سوره ابراهیم: 7). «اگر شکرگزار باشید به شما بیشتر خواهم داد».

واقعاً هم عظمت اسلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم و در زمان خلفای راشدین و بعد از آن چنان به عظمت و پیروزی دست یافت که هیچ یک از ادیان اسمانی به آن جا نرسیده بودند و چنان مردم به آن گرویدند که به دیگر ادیان نگروده بودند. انسان باید از پیروزی بدست آمده خویش شکر گزار باشد، فاتحان اکثراً بعد از فتح به امراض غرور و تکبر مبتلا میشوند، و پیروزی را نتیجه شایستگی ها و بر ازندگی های می پندارند نسبت به دیگران احساس برتری می کنند، و خواهان امتیاز میشوند، احساس غرور و خود بزرگ بینی شان در برخورد با دیگران نمایان می شود.

ولی انسان باید همواره به یاد الله باشد؛ بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد؛ بدون هیچ گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود.

نقطه دوم که مفسران در تفسیر این سوره مینویسند اینست که: زمان مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم نزدیک شده است، و از آنجا که زندگی او بسیار با ارزش است خداوند به آن سوگند خورده است. و امور با ارزش از قبیل نماز و حج و غیره با

آمرزش خواستن پایان مییابد. پس امر نمودن خداوند پیامبرش را به این که خدا را ستایش کند و از الله متعال آمرزش بخواهد، اشاره است به این که دوران حیات او به سر رسیده است و باید خودش را برای ملاقات با پروردگارش آماده نماید و عمرش را با بهترین چیزها به پایان ببرد.

سیرت نویسان می نویسند که: پس از نزول این سوره، تمام جزیر العرب و سایر قبایل غیر عرب، مسلمان شدند، دسته دسته دین خدا را پذیرفتند، به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای پروردگار و آمرزش، به بارگاهش روی آوردند و با شور و شعف از دین رهایی بخش اسلام، استقبال نمودند. دین اسلام؛ یعنی، دینی که این آیات، آن را بیان می کند: (آل عمران/ ۱۹ و ۸۵). جز دین اسلام، دینی از کسی پذیرفته نیست و هر کس چنین کند از زیانکاران است. (تفهیم القرآن و تفسیر فرقان).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النصر:

طوری که در فوق یادآور شدیم؛ (سوره النصر) مدنی بوده، داری (1) رکوع، (3) سه آیت، (19) نوزده کلمه، (82) هشتاد و دو حرف و (34) سی و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.) ناگفته نباید گذاشت که: این سوره به اجماع مفسران، از جمله سوره های مدنی میباشد.

پیوند و ارتباط سوره النصر با سوره الکافرون:

در سوره الکافرون اشاره بعمل آمده است که: دین اسلام و آیین غیر اسلام با هم فرق فراوانی دارند و این که: دین و آیین کافران، نابود شدنی است. این سوره هم از فتح و ظفر دین اسلام و گرویدن فوج فوج مردم به اسلام خبر میدهد.

اسباب نزول سوره النصر:

عبد الرزاق در «مصنف» از معمر از زهری روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام فتح مکه وارد آن شهر شد خالد بن ولید (رض) را بطرف (جناح پایین مکه مکرمه) فرستاد، و آن بزرگوار با سپاه تحت قیادت خویش در آن قسمت با برخی از سپاه قریش مواجه شد و با آنها به جنگ پرداخت و خدا جل جلاله مشرکان را مغلوب و مسلمانان را پیروز کرد و در آن حال مسلمانان به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سلاح خود را از گلوئی شکست خوردگان برداشتند، و سپس آنها دین اسلام را پذیرفتند.

موضوعات کلی سوره النصر:

موضوعات کلی این سوره عبارتند از:

- فتح مکه و فضل الهی نسبت به بنی آدم
- پیشگویی ایمان آوردن مردم
- اشاره به رحلت پیامبر پیامبر صلی الله علیه وسلم
- شکر گذاری انسان از نعمتهای پروردگار با عظمت
- توبه پذیری و رحمت و لطف بی پایان پروردگار.

محتوای سوره:

این سوره بعد از هجرت نازل شده است، که در آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم، بشارت به پیروزی بزرگ و عظیمی می دهد، که همان فتح مکه و به تعقیب آن پیوستن

گروه گروه از مردم به دامن دین مقدس اسلام میباشد. بناءً به شکرانه این نعمت بزرگ پیامبر صلی الله علیه وسلم را دعوت به «تسبیح» و «حمد» الهی و «استغفار» می کند. گرچه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز «فتح مکه» نبود، بخصوص این که طبق بعضی از روایات، اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت اوست. برخی از مفسرین می فرمایند که این سوره بعد از «صلح حدیبیه» در سال ششم هجرت، و دوسال قبل از «فتح مکه» نازل گردید. ولی همه مفسرین در این مورد اتفاق دارند که هدف «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در مورد فتح مکه نازل شده است. و آنرا از لفظ «إِذَا جَاءَ» معلوم میدارند که سوره قبل از فتح مکه نازل شده است.

در تفسر روح «المعانی» به حواله «بحر المحیط» روایتی موافق با این آمده است که نزول این سوره بعد از بر گشت از غزوه خیبر بیان شده است، و فتح خیبر قبل از فتحه مکه، معروف و مشهور است.

هکذا در تفسیر «روح المعانی» به سند عبد بن حمید از حضرت قتاده منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره تا دو سال زنده ماند.

حاصل این روایت نیز این است که این سوره قبل از فتح مکه نازل شده است، زیرا از فتح مکه تا وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم از دوسال کمتر است. (این در صورتی است که وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 10 هجری باشد، حال آنکه در سال 11 هجری اتفاق افتاده است، زیرا در سال 9 هجری حضرت ابوبکر صدیق مراسم حج را بجا آورد و در سال 10 هجری حجة الوداع شده پس وفات سال 11 هجری بوده است).

فتح مکه در ماه مبارک رمضان در سال 8 هجری به وقوع پیوست و وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول سنه 10 هجری اتفاق افتاد، (سال 11 هجری وفات آن حضرت؟ زیرا در سال 10 هجری حجه الوداع است که در ذوالحجه می باشد که پس از ربیع الاول است) لذا منظور از آنچه در بعضی روایات آمده است که این سوره در فتحه مکه یا حجه الوداع نازل شده است، این می باشد که رسول الله صلی اله علیه وسلم آن را در این موقع بر صحابه تلاوت کرده است و مردم پنداشته اند که اکنون نازل گردیده است. (غرض معلومات بیشتر مراجعه فرماید: به «بیان القرآن»

در حدیثی آمده است زمانیکه این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، در این میان حضرت عباس کاکا پیامبر صلی الله علیه وسلم به محض شنیدن این سوره گریان کرد و اشک از چشمش بیان شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم از حضرت عباس (رض) پرسید ای کاکا چرا گریه می کنی حضرت عباس (رض) در جواب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول الله! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مطلب همان گونه است که تو می گوئی.

ترجمه و تفسیر سوره النصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشنده و مهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

ترجمه مؤخر:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (1): «آنگاه که نصرت الهی بیاورد و فتح و گشایش». «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (2): «و مردم را ببینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می شوند». «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (3): «پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه بی گمان او توبه پذیر است».

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا جَاءَ»: وقتی آمد، آن گاه که آمد. «نَصْرُ اللَّهِ»: یاری و مدد الله در حق تو و مؤمنان، برای پیروزی بر دشمنان. «الْفَتْحُ»: پیروزی، فتح مکه مراد است که به دنبال آن بساطت پرستی از جزیره العرب برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت. «وَرَأَيْتَ»: و دیدی. «ناس»: مردم. «يدخلون»: از مادهی دخل یعنی داخل می شوند. در می آیند، داخل می شوند. «فی دین الله»: دین الله، اینجا به معنی برنامه‌ی خدا و راه خدا آمده. «أَفْوَاجًا»: جمع فوج فوج. دسته دسته، گروه گروه. «سبح»: تسبیح بگوی، نیایش کن. «إِسْتَغْفِرْهُ»: (غفر): از او طلب آمرزش کن. استغفار از دلتنگی و شدت غم و اندوه از عدم ایمان قوم خود (ملاحظه شود انعام / 33، حجر / 97، هود / 12، فاطر / 8، محمد / 19، فتح / 2).

«تَوَّابًا»: تواب از مادهی توبه. اصل توبه هم أوبه بوده و أوبه همزه اش به «ت» تبدیل شده و توبه گردیده است. یعنی بازگشت انسان از مسیری که بر آن می رود و اهل توبه شدن او.

البته خداوند هم اهل توبه است. اما نوع توبه خداوند با توبه انسان تفاوت دارد. توبه ی انسان یعنی بازگشت از مسیری که بر آن است حال یا خدا متوجه اش می کند یا خودش متوجه می شود یا اهل صلاحی در مسیرش قرار می گیرد و می گوید: اشتباه می کنی، توبه می کند و برمی گردد اما توبه الله این نیست که راهی را برود و بعداً برگردد. تواب بودن الله در حقیقت مشتاق بودنش به توبه‌ی بنده است، یک معنای توبه خداوند، توفیق توبه است که نصیب بندگان می کند و یک معنای دیگر قبول توبه است، پس هم توفیق توبه می دهد و هم توبه را از انسان می پذیرد.

یادداشت:

اعراب مکه دو قبیله‌ی بزرگ بنوبکر و خزاعه بودند که بعد از اسلام بنوبکر در پناه کفار و خزاعه در پناه مسلمانان بودند. آنها عهد و پیمان داشتند که در پناه حصم باشند به همدیگر تعدی نکنند. اما کفار خیانت کردند و افرادی از قبیله‌ی بنوبکر را فرستادند تا پنهانی افرادی از قبیله‌ی خزاعه را به قتل برسانند. قبیله‌ی خزاعه، به پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت کردند که آنها عهد شکنی کرده اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه بودند. بدون خبر

دادن اهل مکه لشکریانی از یارانش را جمع کرده و بسوی مکه رهسپار شد. قبل از ورود به مکه دستور داد تمام کوه‌های اطراف مکه را شعله‌های آتش بگذارند تا کفار مکه به وحشت بیافتند. سپس وارد مکه شدند و کفار بدون مقاومت کنار کشیدند. با دستور ایشان 360 بت را که درون کعبه قرار داشت، به فرمان خداوند شکست؛ این اتفاق در سال هشتم هجری رخ داد و تمام اعراب و قبایل عرب بعد از فتح مکه در سال 9 هجری ایمان آورده و مسلمان شدند و این سال، به سال عام الوفود معروف شد. بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 10 هجری برای حجة الوداع تشریف بردند، در آن هنگام تمام شبه جزیره ی عرب تحت حاکمیت اسلام قرار گرفته بود و در تمام منطقه هیچ مشرکی باقی نمانده بود.

تفسیر سوره

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (1):

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و سلم! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. یعنی حق تعالی برایت گشایش عطا کرد، دل‌ها، چشم‌ها و گوش‌ها را برای قبول دینت گشود و مکه و سایر شهرها را به دست تو فتح کرد.

مفسران فرموده اند: خبر دادن از فتح مکه قبل از وقوع آن، خبر دادن از غیب است، پس، از آثار نبوت است.

نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. «فتح»: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه هایشان و نیز گشایش دلهایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید. نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد، آیه: 7). کلمه «تَوَّابٌ» یازده بار در قرآن آمده است که نه بار همراه با کلمه رحمت «تَوَّاباً رَحِيماً»، یکبار همراه با حکمت (نساء، 17). و يك بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

فتح و نصرت واقعی از جانب الله متعال است، پس نباید به وسایل و تجهیزات و نیروی انسانی تکیه کنیم، که ممکن است همه امکانات باشد ولی باز هم شکست بخورید. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران، 126).

«وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (2):

(و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند) یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه و سلم! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم اعم از اعراب و غیر آنان را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند جلّ جلاله تو را بر آن مبعوث کرده است. باید یادآور شد که؛ تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می‌شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه به دین اسلام روی آوردند.

مفسر ابن کثیر می فرماید: طوایف عرب منتظر فتح مکه بودند و می‌گفتند: اگر بر قوم خود غالب آید، معلوم می‌شود که پیامبر است. پس وقتی خدا مکه را برایشان گشود، گروه گروه به دین اسلام درآمدند. و هنوز دو سال از آن سپری نشده بود که جزیره العرب در سایه‌ی ایمان و باور متحد و منسجم گشت و همه‌ی قبایل به حمایت از اسلام برخاستند. (مختصر

۶۸۷/۳. و قرطبی می‌گوید: «إِذَا» به معنی «قَدْ» است؛ یعنی «قد جاء نصر الله»؛ چرا که این سوره بعد از فتح نازل شده است.

سیرت نویسان می‌نویسند که بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد صلی الله علیه و سلم بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی‌که خداوند جلّ جلاله ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این‌که محمد صلی الله علیه و سلم بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که يك قبیله تماماً به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آنرا از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (3):

(پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگویی) این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است.

ملاحظه می‌داریم که قرآن کریم به تسبیح خداوند، بیش از تکبیر و تحمید سفارش کرده است. کلمه تسبیح در قرآن بیش از کلمه تکبیر و تحمید آمده است.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ» پس تسبیح کن، تسبیح به حمد. یعنی ترک منکر به وسیله ی انجام معروف یعنی رها کردن ضعف‌ها و نقص‌ها و رفتن به سوی کمالات و ارزش‌ها؛ تسبیح برای تقصیرهایی که بوده است و حمد برای توفیقاتی که نصیب شده است. **«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ»** سبحان الله والحمد لله، چقدر زیبا می‌شود، وقتی این را بر زبان می‌آوریم، این معنا را هم در ذهن داشته باشیم که من بایستی عملاً در مسیری باشم که از نقص‌ها و ضعف‌ها فاصله بگیرم و به سوی قوت‌ها و کمالات بروم، همیشه باید اینطور باشیم.

مراد از حمد هم ستایش الله است و هم سپاس اوست و مراد از تسبیح پاک و منزّه قرار دادن پروردگار با عظمت از هر لحاظ است.

«وَاسْتَغْفِرْهُ»: و از او آمرزش خواه یعنی از رب ات بخواه که سهوا، خطاها و کوتاهی هایی را که احتمالاً در انجام دادن این خدمت از تو سرزده، از آن‌ها درگذرد.

تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم نسبت به رخداد های عظیم پیروزی خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدي از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش صلی الله علیه و سلم و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزش‌های؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که بر آمرزش خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد.

هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. **«إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (3)»** (او بسیار توبه پذیر است) این فهم عالی را به مسلمانان میرساند که:

این فرمان الله متعال همواره به مسلمانان این درس را می دهد که هیچ عبادت و ریاضت و هیچ خدمت دین خود را چیز بزرگی نپندارند، بلکه حتی پس از فداکردن جان خود در راه الله باز هم چنین تصور نمایند که: حق این است که حق ادا نشد. همچنین هرگاه پیروزی ای نصیب آنان شد، آن را نتیجه توانایی های خود نپندارند، بلکه فضل خدای بلند مرتبه بدانند و به جای آن که به سبب آن دچار کبر و غرور شوند، سرشان را با فروتنی در برابر پروردگار خود خم کنند و او را به پاکی بستانند و توبه و استغفار کنند.

هرگاه قرب مرگ احساس شود باید به تسبیح و کثرت استغفار پرداخت:

عائشه (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از وفاتشان کلمات سبحانک الله و بحمدک استغفرک و اتوب الیک (و در برخی از روایت ها آمده است که سبحان الله و بحمده، استغفرالله و اتوب الیه را به کثرت می خواندند. من عرض کردم که یا رسول الله (ص) این ها چه کلماتی هستند که شما تازگی ها به کثرت آن ها را می خوانید؟ فرمودند برای من نشانه ای مقرر شده است که هنگامی که آن را دیدم به خواندن این کلمات روی آورم و آن نشانه این است: «اذا جاء نصر الله و الفتح». [مسند احمد، مسلم، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه] در برخی از روایت های دیگر شبیه همین از عائشه (رض) نقل شده است که رسول الله (ص) در رکوع و سجودش به کثرت این الفاظ را می خواندند که: «سبحانک اللهم و بحمدک، اللهم اغفر لی» و این برداشتی بود که ایشان از قرآن (یعنی از سوره ی نصر) فرموده بودند. [بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ماجه، ابن جریر]

ام سلمه می فرماید که در اواخر زمان حیات مبارک رسول الله (ص) همواره و در هر حال کلمات ذیل بر زبان مبارک ایشان جاری بودند: «سبحان الله و بحمده». روزی من پرسیدم یا رسول الله شما چرا به کثرت این ذکر را می خوانید؟ فرمودند، من به این دستور داده شده ام و سپس همین سوره را خواندند.

روایت عبدالله بن مسعود است که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله (ص) به کثرت این ذکر را می فرمودند: «سبحانک الله و بحمدک. اللهم اغفر لی، سبحانک ربنا و بحمدک، الله اغفر لی إنک انت التواب الحیم. [ابن جریر، مسند احمد، ابن ابی حاتم]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله (ص) پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند. [نسائی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند. [نسائی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

حضرت ابوهریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره در عبادت، بیشتر مجاهده می کرد، تا این که در پاهایش ورم می کرد (قرطبی).

آخرین سوره و آخرین آیات قرآنی:

در صحیح «مسلم» از حضرت ابن عباس منقول است که سوره «نصر» آخرین سوره ی از قرآن است، (قرطبی) مقصود این که بعد از آن سوره ی کاملی دیگر نازل نشده است، نزول بعضی آیات در بعضی روایات که بعد از این بیان شده، با این منافاتی ندارد، هم چنان که سوره ی فاتحه اولین سوره از همه قرا «به این معنا است که سوره ای کاملی قبل از

فاتحه نازل نشده است، ونزول چند آیه از سوره هاي «اقرأ، مدثر» و غيره قبل از فاتحه با آن منافي نيست.

حضرت ابن عمر فرموده است که اين سوره در حجة الوداع نازل شده است، وپس از آن آیه «اليوم اكملت لكم دينكم» (سوره مائده، 3) نازل گرديده، وپس از نزول اينها رسول الله صلي الله عليه وسلم فقط هشتاد روز در دنيا ماند ند (وپس از هشتاد روز وفات کردند) وپس از آن دوتا آیه کلاله نازل گرديد، که پس از آن فقط پنجاه روز از عمر آن حضرت مانده بود، سپس آیه: «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم» (سوره توبه آیه 128) نازل شد، وبعد از آن از عمر رسول الله فقط سي روز باقي بود، از آن به بعد آیه «واتقوا يوماً تترجعون فيه الي الله» (سوره بقره آیه 281) نازل گرديد که پس از آن رسول الله در بيست و يکمين روز ومطابق روايت مقاتل هفتمين روز وفات نمود (تفسير قرطبي)

تکبر:

پروردگار با عظمت ما در (آیه 23 سوره نحل) با زيبايي خاصي ميفرمايد: «خداوند متکبران را دوست نمي دارد».

«تکبر» يعني اينکه انسان خود را نسبت به ساير انسا نها بلند و بالاتر بحساب ا رد، و در ضمن معتقد هم باشد که نسبت به ساير انسانها برتري در د، و ديگران به نظر اش کوچک جلوه نمايد.

قرآن عظيم الشان در آیه 146 سورة اعراف ميفرمايد: «به زودي کساني را که در روی زمين به ناحق ادّعاي بزرگي مي کنند، از (ايمان به) آيات خود، رويگردان خواهم ساخت» و «آنانی که بدون هيچ دليلی با آيات الهی به مجادله بر مي خيزند، در نتيجه نزد خدا و اهل ايمان سخت مورد غضب هستند و بدین گونه است که خداوند بر دل هر متکبر جباری مُهر مي زند» (آیه 35 سوره غافر)

تکبر اينست که: انسان خود را بالاتر از ديگران بشمارد، و معتقد هم شود که بر آنها برتري دارد، و ديگري را کوچک شمارد. تکبر و خود برتريني؛ گاه انسان را در برابر پروردگار و پيامبران و فرستادگان الهی به تمرّد و سرکشی مي کشاند و گاه او را در ميان هموعان و بندگان خدا به برتري جویی وا مي دارد.

کبر و تکبر و استکبار - در معني به هم نزديکند، کبر حالي است که انسان با بزرگ ديدن خويش به آن صفت مخصوص ميشود و اين وقتي است که انسان جان و وجود خويش را از غير خويش بزرگتر مي بيند. بزرگترين و سنگين ترين تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداري از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است. (مفردات راغب اصفهاني). تکبر و غرور در حکم و شريعت خداوند جرم بسيار سنگيني است، خداوند نسبت به متکبران بسيار خشمگين است. لذا تکبر و غرور در برابر مسلمين حرام است، و از خلصت هاي نکوهيده اي است که بنوعي جزو امراض قلوب مي باشد، که بايست در فکر درمان آن بود.

در قرآن عظيم الشان تکبر از صفات بسيار نکوهيده بشر شمرده شده است. در برخي آيات به کلمه متکبر تصريح شده است؛ آياتي که دوزخ را جا يگاه متکبران معرفي ميکند: «فَادْخُلُوا أَبْوََابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (سوره نحل 29) يعني: پس از درهاي جهنم وارد شويد در حالي که در آنجا جاودانه خواهيد بود. چه بد است جا يگاه متکبران.

و تکبر موجب می شود که مسلمان وارد بهشت نشود، چنانکه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که می فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ...». مسلم (131). «کسی که هم وزن ذره غرور و کبر در دل داشته باشد، وارد بهشت نمی شود.» روزی که خداوند بندگان را زنده نموده و در میدان حشر جمع خواهند شد، متکبران را در یک وضعیت بسیار حقارت آمیز حشر خواهد کرد.

در حدیثی که امام ترمذی آن را روایت کرده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْثَالَ الذَّرِّ فِي صُورِ الرِّجَالِ يَغْشَاهُمُ الذَّلُّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» مشکاة المصابیح: (635-2) شماره: (5112). (متکبران روز قیامت در نهایت پستی و کوچکی مانند مورچه حشر می شوند، در حالی ذلت و نگون بختی از هر طرف آنان را احاطه کرده است.) «الذَّرُّ» به معنی مورچه است، معمولاً مردم به آنها توجه نمی کنند، در حالی که کسی متوجه آنها نمی شود، زیر پا و پایمال می شوند.

بنابراین هر مسلمانی که دارای این مریضی است باید در فکر تداوی و معالجه آن گردد، و بجای کبر و غرور راه تواضع و فروتنی را درپیش گیرد، و بداند که آنکسی نزد خداوند متعال از همه گرامی تر است که اهل تقوای بیشتری باشد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ» (سوره الحجرات: 13) «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.» یعنی برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، سزاوار آن است که گرامی تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب و ثروت و جاه و منصب دنیوی را فروگذارید.

و قطعاً تقوی و تکبر با هم سازگار نیستند و کسی که اهل تقوا باشد، از خصلت غرور و تکبر مبرا است. و کسانی که این مریضی درونی را دارند باید توبه کنند، و راه تزکیه نفس را در پیش گیرند و دیگر در مقابل با خواهر و برادر مسلمانان احساس بزرگ بینی و غرور نکنند، تا به مرور زمان این مریضی علاج شود و جای خود را به تواضع و فروتنی بدهد، و خداوند متعال صفت مؤمنان را چنین بیان می کند: «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (سوره مائده 54). یعنی: در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «سُورَةُ مَسَدٍ (الْهَبِ) جزء - (30)

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾
وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «مَسَد» نام گرفت که خداوند جلّ جلاله در آخر آن میفرماید:
«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

همچنین این سوره به روایت اکثر مصحاف و تفاسیر به اولین کلمه آن «تبت» معنای «زیانکارباد» نیز نامگذاری کرده اند، زیرا خداوند جلّ جلاله در مطلع آن میفرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»، ولی در برخی از مصاحف؛ این سوره به نام (ابو لهب) یا سورة (اللهب) نیز نامیده شده است. مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیفه اندلسی که از جمله مفسران قرن هفتم می باشد، طوری که یادآور شدیم نام این سوره را «سوره اللهب» تذکر داده است که غیر از او، کسی چنین نامی را گزارش نداده است. (ملاحظه شود: رساله التحریر و التئویر) از ابن عاشور محمد طاهر ۱۹۵۶ نسخه خطی بزبان عربی).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مسد:

(سوره مسد) مکی، داری (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست و چهار کلمه، (۸۱) هشتاد و یک حرف، و (۳۴) سی و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.

پیوند و ارتباط سوره مسد با النصر:

پیوند و مناسبت این سوره با سوره ی قبلی (النصر) این است که بعد از هجرت و نصرت و فتح و داخل شدن مردم به دین الله رأس کفار باید از بین برود. به همین خاطر است که این سوره هم ارتباطی تنگاتنگ با سوره ی پیش از خودش یعنی سوره ی نصر دارد، مظهر دیگری از مظاهر فتوحات ربانی برای بندگان از بین بردن سرسخت ترین دشمنان است که در آن عصر ابولهب بوده و در هر عصری این دشمن تنها نام و امکاناتش عوض می شود، اما سرسختی و خصومتی که با دین خدا و اصولاً داخل شدن مردم به دین خدا دارد، تغییر نمی کند.

موضوع سوره مسد:

موضوع اصلی این سوره درباره عاقبت و جزای و تهدید شدیدی است به ابو لهب و خانمش ام جمیل که از سرخت ترین دشمنان اسلام بودند و هلاک شدن آنان صحبت بعمل آورده، زیرا ابولهب کسی بود که همه کار و بار خویش را رها کرده بود و یک راست مسئولیت گرفته بود که: کارزار دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم را برهم زند و با تمام توان مانع از ایمان آوردن مردم می گردید. بدین ترتیب الله عزوجل در این سوره او

را به آتش سوزناکی در آخرت وعده می دهد که در آن خواهد سوخت. و این عذاب جزای همسرش نیز خواهد بود زیرا او نیز در این دشمنی و اذیت و آزارها شریک بود.

مهم ترین پیام در سوره مسد:

مهم ترین پیام این سوره را می توان این گونه بیان کرد که مال، مقام و نسبت خانوادگی با پیامبران، نمیتواند مانعی در مقابل خشم خداوند باشد. مانند ابو لهب؛ طوریکه او یکی از سران قریش، کاکای پیامبر و صاحب مال و ثروت بود. اما هیچ کدام از اینها برای او کار ساز نبود و هیچ قربی در پیشگاه خداوند برایش ایجاد نکرد؛ و این است وعده الهی: «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است».

آشنایی با سوره مسد:

این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است. طوریکه در فوق یاد آور شدیم: ابو لهب عداوت خاصی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم داشت، او و همسرش از هیچ گونه کارشکنی و بد زبانی مضایقه نداشتند. قرآن عظیم الشأن با صراحت می فرید: هر دو اهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سر انجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این يك پیشگوئی صریح قرآن است.

فضیلت سوره مسد:

درمورد فضیلت سوره، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «کسی که این سوره را تلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است. ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شان نزول سوره مسد:

از ابن عباس (رض) نقل شده هنگامی که آیه «وانذر عشیرتک الا قربین» نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم مأموریت یافت فامیل نزدیک و اقارب خود را انداز کندو به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد). پیامبر صلی الله علیه وسلم بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمد» است، تعدادی از مردم به دور و پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند.

فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در جواب فرمودند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم. فرمود: «انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انداز می کنم» (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم).

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت: «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟! در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»: یعنی نابود باد دستهای ابو لهب. (منظور نابودی خود ابو لهب است) در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر رضي الله عنه روایت شده که ابن عباس رضي الله عنهما فرمود: «صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: يَا صَبَاحَا. فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يَصْبِحُكُمْ أَوْ يَمَسِّيْكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلَهَذَا جَمَعْتَنِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ». بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابو لهب (ام جمیل) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش میزنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

توضیح ضروری:

نام اصلی ابو لهب «عبد العزی» است، و او از فرزندان عبد المطلب بوده، در اثر سرخ رنگ بودنش به کنیت ابو لهب شهرت یافت، قرآن عظیم الشأن بدین خاطر نام اصلی او را ذکر نکرد، که این نام مشرکانه بود. در کنیت ابولهب مناسبتی به لهب جهنم داشت، ابولهب از سر سختترین دشمنان اسلام و از شدیدترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که به آنحضرت اذیت و آزار می رساند. هر گاه آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم مردم را به ایمان دعوت می داد، ابو لهب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکرد. (ابن کثیر).

همچنان مورخین در مورد ابولهب می نویسند که: ابولهب گنیهی کسی است که اسم اصلیش «عبدالعزّی» است. «عبد العزی» یعنی بندهی عزّی. و عزّی نام بت بزرگ قریش بوده است. قریش دارای سه بت مشهوری بودند: لات و منات و عزّی؛ درست مثل ربّ و الله و ملک، آنها هم سه بت بزرگ خود را به این سه اسم می نامیدند. عبدالعزّی یکی از جمله کاکاهای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پیامبر اسلام سه کاکا داشت: عباس، ابوطالب و یکی هم همین عبدالعزّی. ناگفته نباید گذاشت که: او نه تنها کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، بلکه خسر دودختر پیامبر صلی الله علیه وسلم هر یک رقیه و ام کلثوم نیز بشمار می رفت.

ابو لهب که هم کاکا و هم از جمله فامیل پیامبر صلی الله علیه وسلم بشمار می رفت، در دشمنی با او هیچ حد و مرزی را نمی شناخت.

برخی از مفسرین در لقب گزاری «ابولهب» می نویسند: «لَهَب» یعنی شعلهی آتش. اگرچه برخی مفسرین گفته اند که چون سرخ روی بوده این اسم را روی او گذاشتند؛ ولی بعضی دیگر گفته اند که چون آدم خیلی آتش پاره ای بوده و خیلی شیطنت داشته و بسیار آتش افروزی می کرده است، بناءً این اسم را برایش انتخاب نمودند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ مَسَد «الْهَب»

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشناوند ه و مهربان

ترجمه مختصر:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (۱) «شکسته باد دوستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او».

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲) «دارائی و آنچه را به دست آورده است سودی بدو نمی رساند».

«سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (۳) «زوداست که وارد آتشی شعله ور شود».
«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴) «و زنش (نیز به دوزخ در می آید. نکوهش می کنم) آن هیزمکش را».

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵) «در گردن او ریشمانی از لیف خرماست».

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَبَّتْ»: نابود گردید، بریده شد، زیانبار گشت. چون در معنی دعا و نفرین است، به مضارع معنا می شود: نابود باد، بریده باد، مرگ باد! «... وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» نیرنگ فرعون جز نابودی [خود] نبود. (مؤمن/۳۷).

«يَدَا أَبِي لَهَبٍ»: دو دست ابولهب. تسمیه کلّ به اسم جزء است و مراد از دست، ذات او است (ملاحظه شود: جزء عمّ شیخ محمد عبده). ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و سرسخت ترین دشمنان آن حضرت بشمار می آمد. دائماً او و همسرش امّ جمیل بر ضدّ اسلام و برای اذیت و آزار مسلمین در تلاش و تکاپو بودند.

«مَا أَغْنَىٰ»: بی نیاز نکرد، سود نبخشید. «سَيَصْلَىٰ» (صلی): به زودی به آتش داخل خواهد شد و بدان خواهد سوخت (نساء / ۱۰، ابراهیم / ۲۹، اسراء / ۱۸). «ذَاتَ لَهَبٍ»: دارای زبانه کش، مشتعل و فروزان (مرسلات آیه: ۳۱).

«الْحَطَبِ»: هیزم. «جِيدٍ»: گردن. «حَبْلٌ»: ریشمان، طناب. «مَسَدٍ»: ریشمان به هم تابیده از لیف خرما و غیره. این آیه حال است و کنایه از تحقیر چنین شخصی است. این سرنوشت نه تنها برای ابولهب و امّ جمیل است و بس، بلکه هرکه با قرآن مخالف باشد و مانع رواج و رسوخ احکام آن در جهان گردد، در دوزخ قرین و همدم آنان خواهد گشت.

یادداشت:

أبولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی روی اش او را ألولهب می گفتند.

تفسیر سوره

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (۱):

یعنی دو دست ابو لهب هلاک و نابود گردید؛ مقصود عملش است. یعنی عملش نابود شد. علمای بلاغت میگویند: در يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می باشد لذا معنی این است: هلاك باد خود ابو لهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی.

مفسیرین می نویسند که: «و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مقید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

با توجه به شرارت ها، ماجراجوی ها، فتنه انگیزی های ابولهب و نقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم است که این سوره در باره او و زنش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می دهد که آنها بدترین و زشت ترین نقش را در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بازی کرده اند. تَبَّتْ یعنی بریده باید. یَدَا، و درواقع «یَدَانِ»، یعنی دو دست؛ دو دست ابولهب. وَتَبَّتْ و بریده شد و بریده باد. منظور از «یَد» چیست؟ منظور «یَد» تنها همین انگشتان همین دست و انگشتان است، درحالیکه در قرآن «یَد» به معانی دیگری هم آمده است؛ مثلاً میگوید «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (سوره فتح: ۱۰) دست خدا بالای دست هاست. یعنی چه؟ برای الله که نمی توان دست قایل شد. یا در جای دیگر می گوید: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» (سوره آل عمران آیه ۲۶) ما هم وقتی تعبیر می کنیم که مثلاً خدایا خیر و نیکی به دست تو است، یعنی در قدرت تو است. پس، یَد در اینجا به معنای قدرت است. یا قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ (آل عمران: ۷۳) فضل به دست خداست. یا بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (مؤمنون ۸۸) سر رشته و فرمانروایی هر چیز به دست خداست. یا به آن که از آیات پروردگارش روی گردانده است میگوید: مَا قَدَّمْتُ يَدَايَ (سوره کهف ۵۷) همان است که با دو دستش از پیش فرستاده است، یعنی پیش از آنکه در آخرت نزد الله حاضر شود، درحالیکه ما خیلی کارهامان با فکر و زبانمان است، نه با دستمان. پس «یَد» در این موارد مجاز است. یا یک جا می گوید که «بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» (سوره بقره ۲۳۷) یعنی کسی که اختیار زنا شویی به دست اوست. مثلاً دختر و پسر یا خودشان از دواج می کنند یا به واسطه کسی که عقد و نکاح آنها به دست اوست.

در این سوره هم منظور از «دست»، دست مادی ابولهب نیست؛ بلکه دست در اینجا به صورت مجاز به کار رفته و نماد قدرت و نیروست؛ یعنی آن نیروی شرک، نیروی مخالفت، نیروی دشمنی، که مقابله می کند با پیامبر و می خواهد اسلام را نابود کند، آن نیروی منفی که در برابر نهضت و انقلاب اسلام صف آرای شده است، این نیرو بریده باد، مقطوع باد. و این در حقیقت شعار است، وگرنه الله که شعار نمی دهد. روشن است که اگر الله بخواهد یقیناً چنین خواهد شد. اگر او اراده کند، کافران و دشمنان اسلام مقطوع خواهند گشت و لازم نیست خدا آنها را نفرین کند. این ما انسان ها هستیم که شعار می دهیم و شعار انسان ها تمایلات قلبی شان را نشان می دهد. مرگ بر فلان، زنده باد فلان، اینها نشان دهنده خواسته های يك ملت است؛ ولی خدا که ضرورت ندارد شعار بدهد. اگر الله می خواست، جان ابولهب را می گرفت و دیگر لازم نبود دستش را ببرد یا نفرینش کند.

در هر حال، این پیام الهی است که فکر و عمل ابولهب های زمانه به نتیجه نخواهد رسید. بریده باد دست خیانت کاران؛ بریده باد نیروی متجاوزان و ظالمان. این درواقع خواست و اراده الهی است. قانونی است که در جهان نافذ و ساری است.

سیرت نویسان می نویسند: که ابو لهب در همسایگی پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی می کرد، و همواره او را آزار واذیت می داد، در اثنائیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در موسم حج نزد کاروانی میرفت و آنرا بسوی خدا دعوت می کرد، ابو لهب به عقبش نزد کاروان می رفت و می گفت: حرف های او را باور مکنید، او از دین آبا و اجداد خود بغاوت کرده، در غگو است، در پی آن است که شما را از معبود اصلی تان، لات و عزی بازدار و گمراه کند.

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲):

او به اِتکای چه چیزی با پیامبر دشمنی و کین تیزی می کرد؟ به اِتکای اینکه انسان ثروتمندی است؛ او به تناسب زمانه‌ی خودش میلیونر بود. اما با همه مال و ثروت و موقعیت اجتماعی اش، و به تعبیر قرآن مکتسباتش، بالاخره به کجا رسید و چه کرد؟ نه دارایی اش و نه موقعیتش در جامعه نتیجه‌ای نداد و او را بی‌نیاز نکرد. انسان ها فکر می کنند که اگر ثروتمند و قدرتمند باشند و پست و مقامی داشته باشند، اینها حمایتشان خواهد کرد. خیال می کنند به اِتکای مال و موقعیت، هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. به آنهاست که می‌فرماید اینها هیچ کدام شما را بی‌نیاز نخواهد کرد و به دردتان نخواهد خورد و مشکلی را از شما حل نخواهد کرد.

ابن زید (رض) روایت می کند که روزی ابو لهب از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: اگر دینت را قبول کنم چه امتیازی را بدست خواهم آورد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همان چیزیکه سایر مؤمنان به آن نایل می شوند. ابوله‌ب گفت: گویا هیچ امتیازی نسبت به دیگران نخواهم داشت؟!

پیامبر اسلام فرمود چه چیزی بیش از آن خواستاری؟! ابو لهب خشمگین شد و گفت: «تبا لهذا الدین تبا» آن اکون وهولا ءسوائی: خاک بر سر این دین، نابود باد دینی که من و اینها را برابر می خواند.

«وَمَا كَسَبَ» تمام دارایی های وی چه مال و چه فرزند. «وَمَا كَسَبَ» را برخی از مفسران به معنای درآمد گرفته اند، یعنی سودی که او از دارایی خود به دست می آورد، کسب او بود. برخی دیگر از مفسران فرزندان و اولاد را از آن مراد گرفته اند، چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است، فرزندان آدم هم از جمله ی کسب او هستند. [ابوداود، ابن ابی حاتم] این هر دو معنا با فرجام ابوله‌ب مناسبت دارند، چراکه هنگامی که او مبتلا به مریضی ساری شد، مال او هم به درد او نخورد و اولادانش هم او را به حال خودش واگذاشتند تا در بی کسی بمیرد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خود را از عذاب خدا ترسانید، ابو لهب گفت هر آن چه این برادرزاده ی من می گوید اگر بر حق باشند، من مال و فرزندان زیادی دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات می دهم، براین گفته او آیه «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» نازل گردید، یعنی وقتی که او به عذاب الهی گرفتار گردید، فرزندان او حتی موفق نشدند که جنازه ی او را با احترام دفن کنند. این گونه مردم تنها در مدت چند سال پیشگویی ای را که درباره ی ابوله‌ب در این سوره صورت گرفته بود، دیدند که تحقق یافته است.

یادداشت:

مال: همه‌ی چیزهایی که مطلوب و محبوب انسان هستند، یعنی انسان از روی فطرت آنها

را دوست دارد. اصل کلمه‌ی مال از میل گرفته شده، یعنی انسان به طرفش میل دارد و جاذبه‌ی خاصی در آن است؛ پس محبت مال چیزی فطری و طبیعی است و دین، ما را از جمع مال و استفاده از مال و امکانات نهی نکرده است، اما ما را از مال‌اندوزی و مال‌پرستی به شکلی که مال همه چیز انسان شود و ملاک ارزشیابی ما برای کسب و درک ارزش‌ها قرار بگیرد، منع کرده است. چرا فرمود «مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»؟ چون ما کسب غیر از مَاله است، مال آن چیزی که موجود است و نیازی به تحصیل ندارد اما ما کسب غیر موجود است و کسب می‌شود، خداوند در رابطه با آینده برای اطمینان خاطر اهل ایمان می‌فرماید: آنچه اکنون موجود است و در اختیار رأس کفر قرار دارد و آنچه در آینده به او خواهد رسید، هیچ مشکلی از او را حل نخواهد کرد، چنانکه انسان مؤمن هرگز احساس بی‌ارزشی و کم‌ارزشی و حقارت نمی‌کند.

«سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (۳):

یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است. در آتشی ذات لَهَب؛ آتشی که دارای شعله و زبانه است. در واقع همیشه‌ای است از آتش. اسمش «ابولهب» است و سرنوشتش هم «ذات لَهَب». با هم تناسب دارند. در آتش افروز بودی، سرنوشتت هم آتشی است که خودت به پا کرده‌ای. هر کس هر چه را کشت کند، همان را درو می‌کند. کسی که در زندگی آتش به زندگی مردم زده، با ظلم و ستمش، و با شکنجه‌هایی که کرده و مفسدی که در دنیا مرتکب شده و آتش به جان و مال مردم زده، طبیعتاً سرنوشتش جز این نخواهد بود.

«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴):

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» «حَمَّال» یعنی کسی که باری را حمل می‌کند.

«حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»: هیزم‌کش، کنایه از سخن چینی و فتنه انگیزی است که که با برافروختن آتش کینه‌توزی و دشمنانگی در میان مردم، خرمین محبت و مودت آنان را آتش می‌زند، و رشته دوستی و رابطه خویشاوندی همگان را می‌گسلاند. و نیز استعاره‌ی تمثیلی از فتنه انگیزی کسی است که چوب را روی آتش می‌گذارد، تا برافروخته و شعله‌ور شود. (اسراء/ شرح و بیان آیه‌های ۴۵ تا ۴۸). گویند: «ولم یمش بین الناس بالحطب الرطب»: فلانی در میان مردم به سخن چینی و آشوب‌گری نپرداخت. «وَأَمْرَأَتُهُ» همسرش: ام جمیل. «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» یعنی خار و خاشاک. مؤرخان می‌نویسند: از اینکه خانه‌ی ابولهب با خانه‌ی پیامبر گرامی دیوار به دیوار بود، زنش پشته‌ی خار و همیشه را می‌آورد، سپس آنها را برای اذیت و آزار کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم در راه ایشان قرار می‌داد. از این رو به او هیزم کش گفته شده است. سعید بن جبیر هم می‌گوید که کسی که گناه بر خود بار می‌کند، درباره‌ی او به طور محاوره می‌گویند: (فلان یحطّط علی ظهره). «فلانی بر پشت خود هیزم بار می‌کند.» پس حمالة الحطب به معنای حمل کننده‌ی بار گناهان است.

زن ابو لهب، ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود و از جمله شاعران زن بشمار می‌رفت طوری‌که گفتیم: که خاها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌افکند. یا مراد این است که زن ابو لهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و سلم و واداشتن شوهرش بر آزار

ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

اصطلاح معروفی داریم: بعضی‌ها به آتش فتنه دامن می‌زنند و بعضی‌ها هم هیزمش را می‌آورند و سوختش را فراهم می‌کنند. ام‌جمیل، از روی حسادت که در بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم وجود داشت، شوهرش را در دشمنی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تحریک می‌کرد. پس، شوهر آتش افروز است و آتش دشمنی را دامن می‌زند و شعله‌ی آن را تیزتر و تندتر می‌کند، و زن او هم آتش بیار معرکه است.

یادداشت:

«وَأَمْرَأَتُهُ»: زن او، اشاره به نقش آفرینی مثبت و یا منفی زنان در تاریخ دعوت بشریت دارد. یعنی زنان هم می‌توانند معاون خیر باشند و هم معاون شر. در طول تاریخ، حتی در عصر جاهلیت، زن صاحب نقش بوده؛ حال ما چگونه می‌توانیم این نقش را کنار گذاشته و بگوئیم زنان در جامعه هیچ کاره هستند. آنها می‌توانند دعوتگر به سوی خیر باشند، مؤید خیر و اهل خیر و یا مؤید شر و اهل شر باشند. که نمونه بارز اش در همین سوره‌ی مسد است.

«فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵)

«بر گردنش طنابی از لیف خرماسست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان بافته می‌شود. و یا هم ریسمانی که با آن هیزم می‌کشید، طنابی از لیف خشن می‌شود و طوق گردنش می‌گردد. توسط آن آتش دوزخ بر او زبانه می‌کشد، گلایش را فشار می‌دهد و او را به سوی دوزخ می‌کشانند.

نقل است که زن ابولهب گردنبد فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مصرف می‌رسانم! لذا آن گردنبدش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان و تعالی عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است.

سیرت نویسان می‌نویسند که: بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی‌الله‌عنه در معیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. پس به ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید.

ابوبکر رضی‌الله‌عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام‌جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علماء فرموده‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: سَيُصَلِّي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ... قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از این دو نفر نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

«جید»: گردن، گردنی که لطیف و نازک و زیباست که همان گردن زنان است و هم سر سینه زنان را می گویند که جای آرایش و از جمله گردن‌بند انداختن است؛ جای زیب و زیور انداختن زنان را نیز می گویند. پس منظور گردن نیست، چون گردن را «عُنُق» میگویند یا «رَقَبَه». بعضی‌ها گفته‌اند مراد این است که در قیامت ریسمان در گردنش می‌آویزند. این زن، بر عکس طبیعت زنانه، طبیعت خشن در وجودش غلبه دارد و به جای عواطف و احساسات رقیق و لطیف، حالت خشن و دشمنانه در او وجود دارد. به اصطلاح، «جید»، که در وجود او باید جای تزیین و زینت باشد، که در واقع همان مهر و عاطفه‌ی زنانه است، به جای آن، احساسات خشن و آتشین و شرار نفرت و کینه در آن است.

«حبل»: ريسمان ضخيم، اما ريسماني كه از پوست درخت خرما يعني مسد است. ريسماني كه خود ضخيم است و از پوست درخت خرما هم بافته مي‌شود كه ضخامت و زبري‌اش را بيشتر مي‌كند. (در اينجا مقصود بندي است كه مشتعل مي‌گردد و اسارت و خوارى و مزيد عذاب او را مي‌رساند.)

هم چنین کلمه «مَسَد» در آیه مبارکه، برای تحقیر و بی ارزش کردن و به خشم آوردن ابولهب و زن او و أمثال آنهاست در جهت آزار رساندن به پیامبر خاتم و نافرمانی از دستورات کتاب آسمانی و بی ادبی به ساحت پاک دین خدا در هر عصر و دورانی.

آیا واقعاً دست های آبله پریده شد؟

در آیه اول این سوره آمده است: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» «شکسته باد دوستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او». منظور آیه متبرکه چیست؟ آیا داستان اش واقعاً بریده است و یا خبر؟

إمام بخاری با عده ای از محدثین از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: «يَا صَبَاخَاهُ»، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الَّذِي يَهْتِفُ؟ قَالُوا: مُحَمَّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟» قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ»، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ أَمَا جَمَعْتُنَا إِلَّا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». (بخاری ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بیهقی در «دلائل» ۱۸۱ / ۲ و ۱۸۲ و بغوی در «تفسیر» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱)

یعنی: زمانیکه این آیه مبارکه (۲۱۴ شوره شعراء) «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده)، نازل شد؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون رفت و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! (عرب زمانی این جمله را می‌گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می‌کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند) چون قریش این ندا را شنیدند، از یک دیگر پرسیدند که این صدا و فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آن‌گاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبد مناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به این ترتیب، اقوام مختلفی از قبیلہ قریش را

یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیش از پیش از عذابی سختی که شما در آن می‌افتید آگاه و هشدار می‌دهم. در این اثنا ابو لهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! به گفتن همین کلام محل را ترک کرد و رفت. همان بود که: پروردگار با عظمت سوره مسد را نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ...».

ابو لهب جهنمی است!

در این شک وجود ندارد که کفار و مشرکین وارد دوزخ می‌شوند، اینک قرآن کریم و رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به دوزخی بودن بعضی افراد مشخص به ما خبر داده‌اند که از جمله آنها فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام است: پروردگار با عظمت در (سوره هود آیه: ۹۸) میفرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سویی آتش دوزخ رهبری خواهد کرد، همان گونه که در دنیا آنان را به سویی کفر و گمراهی رهبری می‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد. چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند!).

و از جمله‌ی آنان همسر نوح و همسر لوط هستند. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُّوحَ وَامْرَأَةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» (سوره التحريم: ۱۰) (خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن آخری نجات دهند. به هنگام مرگ توسط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می‌آیند. و یکی دیگر از جمله کسانی که اهل دوزخ هستند، ابو لهب و همسرش می‌باشند. طوریکه تفصیل آن در سوره (المسد ۱-۵) آمده است.

همچنان یکی دیگر از جمله این افراد عمرو بن عامر خزاعی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در حالتی دید که روده‌هایش را در دوزخ می‌کشند. (روایت این حدیث صحیح است. و بخاری و مسلم آن را تخریج کرده اند).

از جمله این افراد قاتل عمار بن یاسر است. در معجم طبرانی با سند صحیح از عمرو بن عاص و از فرزندش روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل عمار و سالبه فی النار» (صحیح الجامع (۴/۱۱۰) شماره ۴۱۷۰)

قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها:

در مورد اینکه آیا در روز قیامت از کفار هم سؤال و جواب بعمل می‌آید و یا خیر، علماء نظریات مختلفی و متفاوتی دارند:

شیخ الاسلام ابن تمیہ رحمہ اللہ می فرماید: متأخرین از پیروان امام احمد رحمہ اللہ و... در این مسالہ اختلاف نظر دارند، آنهایی کہ معتقد بہ محاسبہ کفار نیستند عبارتند از: ابوبکر عبدالعزیز، ابوالحسن تمیمی، قاضی ابویعلی و غیرہ و گروه دوم کہ معتقد بہ محاسبہ کفار هستند عبارتند از: ابو حفص برمکی، ابوسلیمان دمشقی و ابوطالب. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام - ۳۰۵/۴).

اما حرف حق همین است کہ کفار مورد محاسبہ قرار خواهند گرفت و اعمال آنها وزن خواهد شد، آیات ذیل شاهد و گواہ صحت این مدعا میباشد.

پروردگار با عظمت در: (سوره القصص: ۶۲) می فرماید: «وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ». (روزی (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می دارد و می گوید: شریکی که برای من گمان می بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب ها و پرده ها کنار رفته اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه های انس و جنی که می پنداشتید و می پرستیدید بیایند و شما را از عذاب و عذاب آفریدگار برهانند).

«وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ». (سوره القصص: ۶۵) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد می دارد و می گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟).

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ * نَارُ حَامِيَةٍ» (سوره القارعة: ۶ - ۱۱) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد. او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد. و اما کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود. مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سوبیش باز کرده است). تو چه می دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُنَلِّي عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سوره المؤمنون: ۱۰۳ - ۱۰۵) (و کسانی که سنجیده های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشان را زیانمند نموده اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله های آتش دوزخ صورتهای ایشان را فرا می گیرد، و آنان در میان آن، چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) بسر می برند. (خداوند خطاب بدیشان می گوید: مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را دروغ می نامیدید؟!)). اما در مورد اینکه چرا کفار مورد محاسبه و سؤال قرار می گیرند حال آنکه اعمال آنها به هدر رفته و باطلند؟ در پاسخ به این سؤال جوابهای متعددی بشرح زیر داده شده است:

1 - اقامه حجت بر آنها و اظهار عدل الهی در خصوص آنان، خداوند بیش از هرکسی عذر را می پذیرد. او عادل مطلق است، روی این حساب کفار را مورد سؤال و محاسبه قرار خواهد داد و آنان را نسبت به اسناد و مدارکی که حاوی اعمال آنها هستند، آگاه می سازد و میزان را مطابق با بزرگی گناهان و بدی اعمال آنها ظاهر می سازد. «وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ». (سوره الانبياء: ۴۷) (و ما ترازوی عدل و داد

را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی شود، و اگر به اندازه دانه خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می سازیم و سزا و جزای آن را می دهیم و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر اعمال و اقوال شما انسانها باشیم.

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يَعْدِلُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا». (سوره الکهف: ۴۹) (و کتاب (اعمال هر کسی، در دستش) نهاده می شود (و مؤمنان از دیدن آنچه در آن است شادان و خندان می گردند) و گناهکاران (کفر پیشه) را می بینی که از دیدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می شوند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین وسیله) آنچه را که کرده اند حاضر و آماده می بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است).

امام قرطبی می فرماید: خداوند در دنیا و آخرت مخلوق را بمنظور اتمام حجت و اظهار حکمت مورد محاسبه و سؤال قرار میدهد. (تذکره: ۲۲۵)

2 - خداوند (ج) به منظور توبیخ و تنبیه، آنها را مورد محاسبه قرار می دهد. حضرت شیخ الاسلام ابن تمیمه می فرماید: هدف محاسبه نشان دادن اعمال کفار به کفار و تنبیه در برابر آن اعمال است و هدف دیگر موازنه، نیکی در برابر بدی است، اگر منظور خداوند از محاسبه معنی اول باشد، قطعاً آنها در برابر این گونه اعمال محاسبه خواهند شد.

و اگر منظور معنی دوم است و مقصد محاسبه این باشد که آیا کفار اعمال نیکی دارند که در برابر آن مستحق بهشت شوند، این یک خطای آشکار است. (مجموعه فتاوی: (۳۰۵/۴)). و این تنبیه و تهدید در نصوص زیادی مطرح شده است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ». (سوره الأنعام: ۳۰) (اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) میگوید: آیا این (چیزهایی را که می بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! میگویند: بلی به پروردگارمان سوگند! (حق است. آن گاه خداوند باز بدیشان) میگوید: پس به سبب کفری که می ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید).

«يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَاثِرُونَ». (سوره الأنعام: ۱۳۰) (در آن روز خداوند بدیشان میگوید: ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) میگویند: ما علیه خود گواهی می دهیم (و اقرار می کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. بلی) زندگی جهان، آنان را گول زد و

(به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ». (سوره الشعراء: ۹۱-۹۲) (و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود. و بدیشان گفته می‌شود: کجا هستید معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟)

«وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ». (سوره القصص: ۶۴) (به پرستش کنندگان گول خورده) گفته می‌شود:

انبازهای خود را (که معبودهای دروغینند) به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). آنان ایشان را به فریاد می‌خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی‌دهند. (در این هنگام) عذاب را (با چشم خود) می‌بینند (و آرزو می‌کنند): کاش! هدایت یافته و راهیاب می‌بودند (و امروز گرفتار چنین مجازات شدید نمی‌شدند).

ابن کثیر می‌گوید: هرچند که اعمال نیک کفار به اندازه‌ای نیست که بتوان آنرا با کفر شان مقایسه نمود، اما به منظور اظهار شقاوت و رسوایی آنان در انظار عموم، اعمالشان وزن کرده می‌شوند. النهایة، ابن کثیر: (۳۵/۲).

3 - کفار مکلف به فروع شریعتند همانطور که به اصول شریعت نیز مکلف هستند. لذا مورد سؤال قرار می‌گیرند پیرامون کوتاهی که در انجام تکلیف از آنان صورت گرفته است، قرطبی می‌گوید: مبنی بر اینکه کفار مکلف به فروع شریعت هستند و درباره فروع شریعت مورد سؤال قرار می‌گیرند، و در صورت کوتاهی در فروع مجازات می‌شوند، خداوند می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُوْثِقُونَ الزَّكَاةَ». (سوره فصلت: ۶ - ۷) (وای به حال مشرکان! به پاکسازی خود از لوٹ شرک نمی‌پردازند و به کارهای خیر دست نمی‌یازند)

و خداوند درباره مجرمین، چنین خبر داده است: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَاصِصِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ». (سوره المدثر: ۴۲ - ۴۶) (چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل گرایان (هم‌نشین و هم‌صدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیج‌وئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم). از آیه‌های مذکور روشن می‌گردد که مشرکان، مخاطب به ایمان، زندگی پس از مرگ، اقامه نماز و ادای زکات هستند. و روز قیامت درباره این امور مورد سؤال قرار خواهند گرفت و در صورت کوتاهی یا ترک آنها مجازات خواهند شد. (تذکره قرطبی: ۳۰۹).

4 - کفار، در کفر، معاصی و گناهان خود با هم تفاوت دارند و هرکس از آنان به میزان گناهان خود به دوزخ می‌رود و آتش دوزخ نیز درجات متفاوتی دارد، همان گونه که جنت دارای درجات متفاوت است، اگر کسی شدت کفر و گمراهی زیاد باشد، عذابش نیز به همان میزان زیاد خواهد بود، حتی بعضی از کفار در پایین‌ترین درجه دوزخ خواهند بود، و منافقان از جمله این گروه هستند.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (سوره النساء: ۱۴۵) (بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند).

شیخ الاسلام ابن تمیمه میگوید: عذاب کسانی که بدیهایشان زیادتند از عذاب کسانی که دارای بدی های کمتری می باشند، بیشتر است، و هرکدام از کفار که نیکی و حسنات داشته باشد از شدت عذاب آنها کاسته می شود، مانند اینکه عذاب ابو طالب از عذاب ابو لهب کمتر و سبک تر است، بنابر این محاسبه کفار بخاطر بیان مراتب عذاب است نه بخاطر رفتن به بهشت. مجموع فتاوی، شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

امام قرطبی درباره وزن کردن اعمال کفار دو نکته را بیان می فرماید:

اول: در یک کفه ترازو کفر و گناهانشان گذاشته می شود، و کافر اعمال حسنه ای ندارد که در کفه دیگر ترازو گذاشته شوند، از این رو کفه اعمال بد، بدلیل خالی بودن کفه حسنات و نیکی ها، میچربد.

دوم: اعمال نیکی همچون: صله رحم، صدقه، غمخواری و همدردی با مردم که کافر انجام می دهند، در کفه خوبی و نیکی گذاشته می شوند، اما کفه بدیها - بدلیل سنگینی کفر و شرک - می چربد. (تذکره: ۳۱۲)

نکته اول صحیح است، چون اعمال نیک و معروف کافر به دلیل شرک و کفرش از بین رفته اند و هیچگونه ارزشی به آنها داده نخواهد شد، خداوند می فرماید: «لَنْ أَشْرَكَتْ لِيُخَبِّطَنَّ عَمَلُكَ». (سوره الزمر: ۶۵) (اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود).

«وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (سوره البقرة: ۲۱۷) (کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند و در آن جاویدان می مانند).

و در حدیث آمده است: «إن الله لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغى به وجهه» (خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد، جز آن را که صرفاً برای خشنودی خداوند صورت گرفته و از شرک و ریا خالص باشد). نسائی در باب جهاد از ابی امامه...

دوم: از روایات صحیح است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کافر در دنیا از پاداش اعمال نیک خود بهره می برد و در حالی وارد قیامت می شود که هیچ پاداشی از اعمال نیکش باقی نمانده است. در صحیح مسلم و مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله لا يظلم مؤمناً حسنة، يعطي بها في الدنيا (وفي رواية يثاب عليها الرزق في الدنيا) ويجزي بها في الآخرة، وأما الكافر فيطعم بها بحسنات ما عمل بها لله في الدنيا، حتي إذا أفضي إلي الآخرة لم يكن له حسنة يجزي بها». سلسلة الاحاديث الصحيحة (۸۲/۱) و شماره آن: ۵۳

(خداوند بر هیچ مؤمنی درباره اعمال نیک او ستم نمی کند. مؤمن در دنیا و در آخرت پاداش اعمال نیک خود را می بیند. اما کافر تمام پاداش اعمال نیک خود را در دنیا می گیرد و وقتی که به جهان آخرت می رود، هیچ اعمال نیکی برایش باقی نخواهد ماند).

توجیه آیات و روایاتی که راجع به عدم باز خواست کفار وارد شده اند:

اگر سؤال شود: با توجه به مباحث گذشته ثابت شد که کفار مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند، اگر چنین است، نصوص مخالف آنها را چگونه توجیه می کنید، از جمله اینکه خداوند میفرماید: «وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸)

(گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ». (سوره الرحمن: ۳۹) (در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش بزدان).

«هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ». (المرسلات: ۳۵ - ۳۶) (امروز، روزی است که (تکذیب کنندگان آیات الهی، دم نمی زنند و) سخن نمی گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد). و بدیشان اجازه داده نمی شود تا پوزش بطلبند و عذر خواهی بکنند).

و امثال این نصوص: باید بگوییم که میان این نصوص و نصوص قبلی تضاد و تناقضی وجود ندارد. علما در راستای تطبیق و توفیق میان این دو گونه نصوص راههای متعددی را ارائه داده اند:

اول: کافران جهت شفا و آرامش و آسایش مورد بازخواست قرار نمی گیرند، بلکه جهت تهدید و تنبیه از آنان سؤال خواهد شد، به عنوان نمونه سؤالی که همچون: چرا شما چنین و چنان عمل کردید؟ درباره سخن گفتن و عذرخواستن نیز چنین است، یعنی خداوند سخنان محبت آمیز با آنان نخواهد زد، بلکه سخنان قهر آمیز و همراه با تهدید متوجه آنان خواهد شد. «تذکره»: ۲۸۶.

دوم: اینکه خداوند متعال سؤال استفهامی از آنان نخواهد کرد، زیرا که خداوند نسبت به اعمال آنها آگاه و عالم است و نیازی به استفهام ندارد، بلکه سؤال از کفار سؤال تثبیتی و تقریری خواهد بود، مثلاً از آنان سؤال می شود: چرا چنین کرده اید؟ «تذکره»: ۲۸۷ حسن بصری و قتاده می گویند:

از کفار درباره گناهانشان سؤال نخواهد شد، چرا که خداوند گناهان آنان را می داند و فرشتگان آنها را نوشته اند. لوامع الانوار البهیه: (۱۷۴/۲).

سوم: اینکه کفار در بعضی از مراحل قیامت مورد بازخواست واقع می شوند، قرطبی می گوید: قیامت مراحل و موارد زیادی دارد، در بعضی مراحل از کفار سؤال صورت می گیرد و در برخی دیگر صورت نمی گیرد.

سفارینی می گوید: عکرمه از ابن عباس رضي الله عنه نقل می کند: روز قیامت مردم با اوضاع و احوال عدیده ای مواجه خواهند شد، روی همین اساس امام احمد رحمه الله در یک سری جوابهای قرآنی می گوید: ابتدا که انسانها زنده می شوند به مدت شصت سال نه حرف می زنند و نه اجازه عذر خواهی به آنان داده می شود تا معذرت خواهی کنند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ». (سوره السجدة: ۱۲) (پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم). هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم). و هنگامی که اجازه سخن گفتن به آنان داده می شود، به سخن در می آیند و به کشمکش می افتند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». (سوره الزمر: ۳۱) (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می پردازید (و خدا در میانتان داوری می کند و حق هر کسی را به کف دستش می نهد).

یعنی موقع محاسبه و ارائه بی انصافی و بی عدالتی مخاصمه و مجادله می نمایند، سپس به آنان گفته می شود: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيَ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ». (سوره ق: ۲۸) (خدا می فرماید: در پیشگاه من ستیزه نکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم).

چهارم: قرطبی راجع به آیهی: «وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸) (گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

بیان داشته که: این سؤال جهت جدا کردن مؤمنین از کافرین پرسیده می شود، یعنی اینکه روز قیامت فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه عملی را انجام داده ای؟ زیرا مؤمنان دارای چهره های تازه و سینه های باز و کافران دارای چهره های سیاه و غمگین خواهند بود و فرشتگان از آثار چهره آنها را شناسایی می کنند، لذا وقتی که فرشتگان ماموریت می یابند که کفار را به سوی دوزخ برانند، آثار و علایم ظاهری کفار برای شناسایی آنها کفایت می کند و به معرفی بیشتری نیاز ندارند. «تذکره»: (۲۸۷).

ازدواج دختران پیامبر اسلام با پسران ابولهب:

در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا دو دختر خویش را به پسران ابو لهب، در حالیکه آنها مسلمان نبودند به ازدواج درآورد.

قبل از همه باید گفت که: دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم بترتیب عبارتند از: (زینب، رقیه، أم کلثوم، و فاطمة). «زینب»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «ابی عاص» در آورد. پس از اینکه ازدواج با مشرکین منع شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را از همسرش که مشرک بود جدا کرد، ولی بعداً که «ابی العاص» مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه وسلم «زینب» را به او برگرداند.

«رقیه»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد. «ام کلثوم»، که خواهر کوچکتر رقیه می باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد.

«فاطمه زهراء» پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورد. در حدود ۶ ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم او نیز وفات کرد.

ولی هنگامی که خداوند سوره «المسد» (یعنی: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ) را نازل کرد، ابو لهب و همسرش «ام جمیل» که خداوند او را در قرآن «حمالة الحطب» یعنی «گرد آورنده هیزم» لقب داده است، عصبانی شدند و به پسرانش دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دهند و ابو لهب به پسرانش گفت که: «سر من بر سر شما دو تا حرام می باشد اگر دختران محمد را طلاق ندهید»، پس پسرانش دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دادند، و این طلاق مدت زمان کمی پس از عقد کردن بود و هنوز بین آنها آمیزشی رُخ نداده بود. (مراجعه شود به کتاب: الاستيعاب في معرفة الأصحاب - صفحة: ۵۹۴).

سپس «حضرت عثمان بن عفان» با رقیه در مکه مکرمه ازدواج کرد و با او به حبشه مهاجرت کرد و در حبشه صاحب پسری شد که نام آنرا «عبد الله» گذاشت و از تاریخ به بعد کنیه عثمان «ابو عبد الله» شد.

و در جنگ بدر، از آنجاییکه «رقیة» مرض «حصبة» (بیماری که از اثر خوردن آب، سبزی و میوه آلوده به میان می آید) داشت و مریض بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم عثمان را که نیت جهاد داشت امر کرد که نزد همسرش «رقیة» بماند، ولی «رقیة» سر انجام بعثت این مریضی وفات کرد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دخترش «أم کلثوم» را به ازدواج حضرت عثمان رضی الله عنه در آورد، و این ازدواج در ماه ربیع الأول سال سوم هجری بود، ولی فرزندی از او نصیبش نشد تا اینکه سرانجام در سال نهم هجری درگذشت، و از آنجاییکه عثمان با دو تا از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم یکی پس از دیگری ازدواج کرد، به او «ذی النورین» یعنی: «صاحب دو نور» میگویند.

اما در مورد این مسئله که چرا پسران ابو لهب که دشمن خدا بود با دختران پیامبر که رسول الله بود ازدواج کردند به این علت بود که در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر هنوز جائز بود و منع نشده بود، و نهی آن بعداً نازل شد که خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلَا مَا أَنْفَقُوا ۚ ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سوره الممتحنة / ۱۰) یعنی: (ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید، خداوند به ایمان ایشان داناتر است، پس اگر آنان را مؤمن دانستید، آنان را به سوی کفار باز نگردانید، نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال، و به آنان آنچه خرج کرده‌اند، بدهید، و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند طلب‌کنند این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند و الله دانایی با حکمت است.)

و پس از این آیه مسلمانان زنان کافرشان را طلاق دادند، و همچنین ازدواج با زنان کافر نیز منع شد از آنجاییکه خداوند فرمود: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُوْمِنَ» (سوره البقرة / ۲۲۱) یعنی: (و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند)، باستثنای زنان یهودی و نصرانی که بعداً ازدواج با آنان مُباح گردید پس از نزول آیه: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره المائدة / ۵) یعنی: (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحاب برمی آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده به شرط این که مهرهای آنان را به آنان بپردازید و عفت جوینده باشید نه شهوت رانان، و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید، و هر کس به ایمان کفر ورزد قطعاً عمل وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است.)

پس بطور خلاصه میتوان گفت:

- 1 - در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر جائز بود.
- 2 - ازدواج دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم با پسران دشمن خدا أبو لهب در اوائل اسلام بود که هنوز جائز بود.
- 3 - هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوتش را آشکار کرد أبو لهب عصبانی شد و دشمنیش را آشکار کرد و همراه همسرش به پسرانشان دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند.
- 4 - طلاق قبل از آمیزش بود، و این إکرامی بود از طرف خداوند به پیامبرش تا اینکه دخترانش در حالت بکر از ازدواج پسران أبو لهب خارج شوند.
- 5 - در اوائل اسلام، ازدواج مسلمان با کافر یک مسئله شایعی بود، ولی بعداً منع شد باستثنای ازدواج با زنان «أهل کتاب».

أبو لهب کیست؟

مؤرخین در مورد أبولهب می نویسند که: أبولهب تا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، رابطه اش با او عادی و حسنه بود، ولی بعد از بعثت و در صدر اسلام به این دشمنی، مشهور گشت. چراکه از یک سو ریاست برادرش أبوطالب بر بنی هاشم - بعد از عبدالمطلب - که بطور جدی از پیامبر نیز حمایت می کرد، بر او گران بود، و از سوی دیگر، تعصب وی در دین أجدادش، سبب شد تا جزو سرسخت ترین دشمنان پیامبر گردد.

بعد از اینکه پیامبر به دستور خداوند، دعوت خود را در بین خویشاوندانش آشکار کرد، از همان زمان، أبولهب بنای مخالفت و عدوات با او را گذاشت و شروع به تمسخر آن حضرت نمود و گفت که برای حفظ آئین آباء و أجدادش، باید در مقابل دین محمد بایستد.

سیرت نویسان می نویسند: روزی در بازار ذی العجاز (ظاهراً از بازارهای مکه بوده است) جوانی را دیدم که می گفت: «ایها الناس! قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و مردی از پشت سر سنگ به پای او می زد و پای او را مجروح ساخته بود و فریاد می زد: ایها الناس! إنه کذاب؛ ای مردم او دروغ می گوید، سخنی از وی باور نکنید!

پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: آن محمد است که خود را پیامبر معرفی می کند، و این کاکایش أبولهب است که او را تکذیب می کند.

هلاکتی سخت:

سیرت نویسان می نویسند: بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم أبولهب به علت مرضی «عده» نتوانست در جنگ «بدر» علیه مسلمانان شرکت کند ولی به جای خود «عاص بن هشام بن مغیره» یکی دیگر از دشمنان پیامبر را فرستاد. چون مرضی او ساری بود و مردم آن را مانند طاعون می دانستند، جرأت نمی کردند در وقت مریضی به عیادت شان بروند، تا مبدا خودشان به این مرضی مبتلاء نگردند.

مؤرخان مینویسد این مریضی سبب شده بود که اعضای خانواده ی خودش هم از ترس سرایت این مریضی او را برای دست و پنجه نرم کردن با مریضی و مرگ تنها بگذرانند.

بعد از اینکه أبولهب مُرد، سه شب جنازه او در خانه ماند، حتی پسرانش ترسیدند تا نزدیک جسد اش بروند، بوی تعفن بدن او لحظه به لحظه زیاد و در هوا منطقه می پیچید، سرانجام شخصی از قریش نزد پسران أبولهب آمد و گفت: آیا شما خجالت نمی کشید، چرا جسد پدرتان را بر نمی دارید، بوی بد او همه جا را فرا گرفته است. آنها گفتند: ما می ترسیم

خود نیز به این مرضی مبتلاء شویم، او گفت: من شما را کمک می‌کنم. بر اساس روایتی فرزندان وی مبلغی به چند حبشی پرداخت کردند و آنان جسد ابولهب را از خانه اش بیرون کش کردند. و از دور بر بدن ابولهب آب پاشیدند، سپس بی آنکه بدنش را دست بزنند آن را روی چوبی گذاشته و به دورترین نقاط مکه بردند و در بین یک چقری جسد آن را انداختند، و از دور آنقدر خاک، سنگ و کلوخ به روی بدن وی ریختند تا بدن، زیر آن سنگ ها و کلوخ ها پنهان گردید.

سبحان الله در برابر قهر الهی نه ثروت به درد انسان میخورد و مقام و مناصب حکومتی. واضح است اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت انجامید.

قابل تذکر است که: افزون بر این، ناکامی که نصیب ابولهب شد که فرزندان او همان دینی را پذیرفتند که او تمام توانش را صرف مخالفت با آن کرده بود. در مرحله ای اول دخترش دُرّه از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمان شد. سپس هنگام فتح مکه (سال هشتم هجری قمری) دو تن از پسران اش به نام های عتبّه و معتبّه به واسطه ی عباس بن عبدالمطلب (رض) به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند و با ایشان بیعت کردند.

دروس و عبرت های سورة مسد:

1 - در این سوره الله تعالی حکمش بر ابولهب که همان به هلاکت رسیدن و باطل شدن حيله و نیرنگ اش است، که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام می‌داد، بیان می‌کند.

2 - بنده ای که از الله تعالی اطاعت نمی‌کند، در هنگام نازل شدن عذاب، مال و فرزند، مقام و منصب، بنده را هیچگاه از عذاب بی‌نیاز نخواهد کرد، اگر در مسیر خشم الهی حرکت کند و کاری که موجب رضوان اوست ترک نماید.

3 - این سوره دلیل بر حرام بودن اذیت کردن مؤمنان است.

4 - با داشتن شرک و کفر خویشاوندی هیچ فایده ای ندارد؛ همان طور که ابو لهب کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود اما جایش در آتش شعله ور و سوزان است.

5 - در این سوره نشانه ای از نشانه های حیرت آور پروردگار نهفته است و آن این است که الله تعالی این سوره را هنگامی نازل کرد که ابو لهب و همسرش زنده بودند و هنوز نابود نشده بودند و آنها را از عذاب سخت و دردناکی که در انتظار شان است آگاه ساخت. اما با این وجود آنان ایمان نیاوردند. پس همان گونه که الله خبر داده بود؛ اتفاق افتاد زیرا تنها اوست که از غیب آگاهی دارد.

بادر نظر داشت اینکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوانهایشان حالا پوسیده شده اند، اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت برای پیروان اولاده ابولهب ها و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الاخلاص

جزء - (30)

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای 4 آیه است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره الإخلاص در مکه، پس از سوره‌ی ناس نازل شده و دارای نامهای متعددی است که در میان همه‌ی این نام‌ها «اخلاص» شهرت فراوان دارد؛ چون به توحید خالص و تنزیه و تقدیس ذات پروردگار اشاره می‌کند. و از اینکه این سوره شامل خالص‌ترین عقاید توحیدی است، و این سوره مبارکه، انسان را از شرک و آتش دوزخ می‌رهاند. از این رو سوره توحید و اخلاص نام گرفته است.

همچنان اختصاص یافتن این سوره بنام «اخلاص» به خاطر آنست که: این اسم مختصر توانسته است معانی این سوره را در خود جمع کند به این نام مشهور شده است. زیرا که این سوره کیفیت عبادت خالصانه الله را به مردم یاد می‌دهد.

باید گفت که: الاخلاص فقط نام این سوره نیست، بلکه عنوان مضمون آن هم هست، چراکه آنچه در آن بیان گردیده است، چیزی جز توحید و یکتا پرستی خالص نیست. در سوره‌های دیگر قرآن عظیم الشان معمولاً یکی از کلمه‌هایی که در آن آمده نام آن قرار داده شده است، اما کلمه اخلاص در هیچ جایی از این سوره نیامده است و این کلمه از لحاظ معنا نام آن قرار داده شده است. هر شخص آن را بفهمد و بر آن ایمان بیاورد، از شرک خلاصی خواهد یافت.

سایر نام‌های سوره اخلاص:

نامهای دیگر سوره «اخلاص» عبارتند از:

- «سوره قل هو الله احد» به خاطر شروع سوره با این عبارت به این نام مشهور شده است و در لسان عوام مسلمانان هم از این نام استفاده میشود.
- «سوره نجات»؛ به خاطر اینکه این سوره از کفر در دنیا و از آتش در آخرت نجات دهنده است.
- «سوره ولایت»؛ به خاطر اینکه هر کسی الله را به وحدانیت شناخت او از اولیای مؤمن خداست و غیر الله را ولی خود قرار نمی‌دهد.
- «سوره تفرید» و «سوره تجرید»؛ زیرا که در این سوره فقط به صفات سلبی خداوند که صفات جلال هستند اشاره شده است.
- «سوره توحید»؛ به جهت اینکه اثبات وحدانیت الله در این سوره آمده است.
- «سوره معرفت»؛ به خاطر اینکه این سوره دارای معارفی از صفات الهی هست که معرفت الله جز به آنها حاصل نمی‌شود.
- «سوره صمد»؛ به خاطر وجود این لفظ که از اسماء و صفات الهی می‌باشد در آیه دوم این سوره به این نام مشهور شده است این صفت الهی غیر از این سوره در هیچ جای دیگر قرآن نیامده است.
- «سوره اساس» به خاطر اشمال و دربرگرفته کامل، این سوره به توحید الهی که اساس دین، ارکان عقیده و رد تثلیث نصاری و سخن یهود و شرک مشرکان است که همراه الله از بتها و اشخاص مدد می‌جویند و فرزند را به او نسبت می‌دهند.

طوری که یادآور شدیم؛ مشهورترین نام این سوره همانا «اخلاص» می باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص الله متعال سخن می گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می سازد.

و باید با تمام قوت بیان داشت که: توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه با عظمت ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شعار توحیدی «لا اله الا الله» از سه حرف (الف، لام و ها) ترکیب شده و ذکر آن است که در گفتنش حتی لب هم تکان نمی خورد. خواننده گرامی!

سوره اخلاص طوری که گفتیم؛ اساساً این سوره از چهار آیه تشکیل شده و در کمال ایجاز و اعجاز قرار دارد، و صفات کمال و جلال الله را بیان میدارد و آنرا توضیح داده است. او را از صفات ضعف و نقص مبرا نموده است؛ آیهی اول یکتایی خدا را اثبات و تعدد را نفی کرده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». و آیهی دوم کمال و قدرت خدا را ثابت و نقص و درماندگی را از او نفی کرده است: اللَّهُ الصَّمَدُ. و آیهی سوم ازلی بودن و بقا را برای حضرت حق ثابت و نسل و ذریت را از او نفی کرده است: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ». و آیهی چهارم عظمت و شکوه او را ثابت و امثال و نظیر و اضداد را از او نفی کرده است: «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». پس مشخص می شود سوره اثبات کنندهی صفات کمال و جلال الله می باشد و او را به بهترین وجه از نقایص مبرا کرده است.

در روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود است هر کس: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند بمثابه آنست که یک سوم قرآن را خوانده است» (امام احمد و نسایی به طور مرفوع آن را از ابی بن کعب روایت کرده اند. علما در تفسیر این حدیث گفته اند: چون سوره متضمن علوم و معارف است. و علم قرآن سه قسمت است: توحید، احکام و قصص. و سوره شامل توحید است پس به این اعتبار یک سوم قرآن است. و گفته اند: یعنی یک سوم ثواب قرآن را دارد؛ یعنی هر کس آن را بخواند ثواب یک سوم قرآن را دارد. مفسر قرطبی رحمه الله می فرماید: این سوره دارای دو نام از نامهای پروردگار است که در هیچ سوره دیگری از سوره های قرآن کریم ذکر نگردیده است و آن دو نام عبارت اند از «أحد» و «صمد».

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره اخلاص:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ «سورة اخلاص» از جمله سوره های مکی، و دارای (1) رکوع، و (4) چهار آیت، و (17) هفده کلمه، و (49) چهل و نه حرف، و (10) ده نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

ارتباط اخلاص با سوره مسد:

چون خداوند سبحان در سوره مسد (الهرب) دشمنان اهل توحید را مذمت کرد، در سوره اخلاص توحید را بیان کرد.

محتوای سوره اخلاص:

از ملاحظه ی روایات که در باب شأن نزول این سوره مبارکه به بیان گرفته شد، بر می آید که: در آن هنگام مردم درباره ی الله متعال و دین چه نوع باورها و اعتقادات داشتند.

مُشْرکان بُت پرست خداهایی را می پرستیدند که از چوب، سنگ، طلا، نقره و چیزهای مختلف دیگر ساخته شده بودند. دارای شکل و صورت و جسم بودند. در نزد ایشان نسل و نژادی خاص از خدایان مُذْکَر و مُؤنث وجود داشت. برطبق عقایدشان، تمام خدایان مذکر همسرانی مؤنث و تمام خدایان مؤنث هم همسرانی مذکر داشتند. به این ترتیب به اساس این خرافات، خدایان تصویری شان آن ها به خورد و نوش هم نیاز پیدا می کردند که خوراک شان را پرستندگانشان برایشان فراهم می کردند. تعداد زیادی از مشرکان قایل به این بودند که الله (العیاذ بالله) به شکل انسان ظهور می کند و به نزد شان، کسانی مَظْهَر خدا بودند. مسیحیان اگرچه مدعی بودند که یکتاپرست هستند، اما خدای آنان هم لااقل یک پسر داشت و رُوح القدس نیز اِفتخار شراکت در خدایی پدر و پسر را داشت. به زعم شان، حتی که خدا مادر و خشو هم داشت. یهودیان هم مدعی آن بودند که تنها به یک الله باور دارند، اما خدای آنان هم از مادیت، جسمانیت و ویژگی های انسانی دیگر پاک نبود. او قدم می زد. به شکل انسان ظهور می کرد. با یکی از بندگان اش کشتی می گرفت و یک پسر به نام عَزِیز هم داشت. علاوه بر این گروه های مذهبی، مجوسی ها آتش پرست بودند و صابیان ستاره پرست. در یک چنین حالتی هنگامی که مردم به عبادت و بندگی خدای یگانه و یکتایی که هیچ شریکی ندارد فراخوانده شدند، به وجود آمدن این سوالات در ذهن آنان که این خدایی که گفته می شود تمام خدایان را رها کرده تنها او را عبادت و بندگی کنید، چگونه خدایی است، امری لازم و طبیعی بود. این إعجاز قرآن کریم است که با دادن جواب به تمام این پرسش ها فقط در چند لفظ، چنان تصور روشنی از وجود الله متعال را اِرایه کرد که تمام تصورات مشرکانه را ریشه کن می کند و امکانی برای آلوده شدن صفتی از صفت های بشری با ذات الهی را باقی نمی گذارد.

واقعیت امر اینست که؛ اگر به إعجاز و عبارت زیبا این سوره بطور دقیق توجه بعمل آریم با تمام و ضاحت در می یابیم که در چهار آیه مؤجز، کوتاه و زیبایی این سوره، چنان مبانی اساسی توحید و یکتا پرستی به نحوی بیان گردیده اند که همه ابعاد گسترده و عمیق آنرا اِحتوا می کند. اِخلاص در توحید، زیب، زیور، تزیین، مزین، آرایش آن از هر نوع شرک دوگانه پرستی را توضیح می دهد. اگر کسی خواسته باشد که ایمان به الله و باور به معبود یکتا را در کوتاه ترین و زیبا ترین کلام اِفاده کند و همه ابعاد عمیق و دقیق توحید را در چند جمله کوتاه و سلیس بیان نماید، باید همین سوره را تلاوت کند. درین سوره، ثُلث قرآن به شرح توحید و یکتا پرستی اِختصاص یافته، تمامی مطالبی که در قرآن در باره این بخش آمده، در اَلفاظ مؤجز و آیات کوتاه این سوره گنجانیده شده اند. **بصورت کل باید گفت که؛ محتوای سوره اِخلاص به پنج صفت از صفات اِلهی تمرکز دارد:** از جمله خداوند متعال یکی است، صمد است، نه زاده و نه زائیده، و نه کسی کفو و همتای اوست. یعنی خدا یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتاست، درکنار او معبود دیگری نیست، هیچ شریکی ندارد، کسی را در اَلوهیت و رَبوبیت شریک او مگیرید، الله صمد بی نیاز و خود کفاست، در هیچ چیزی محتاج و نیازمند دیگری نیست، هر تصویری که نقص، کمبود، عیب، اِحتیاج و ضَعف را به الله متعال نسبت دهد، تصویریست نادرست و ناقص، الله کمال مُطلق است، از هر لحاظی کامل است، خدا خالق است، او را با مخلوق تشبیه مکنید، مخلوق برای بقای نسل خود محتاج «زادن» است، اگر نزاید نابود می شود، مَخْلوق را دیگری آفریده، از دیگری زاده شده، در وجود خود نیازمند

آفریدگار است، در مورد الله متعال از دید گاهی که «مخلوق» بشما إلقا کرده، فکر نکنید، مبدا ارزیابی های شما در مورد الله با عظمت با معیار های باشد که در مورد مخلوق صدق میکند، «زادن» و «زائیدن» از خصوصیات مخلوق است، مخلوق برای بقای خود به این خصوصیات نیازمند و محتاج است، الله محتاج و نیازمند، الله نه، بلکه تصور ناقص در باره (الله متعال) است.

أسباب نزول (شان نزول) سورة إخلاص:

انس (رض) روایت کرده است که تعدادی از یهودیان خیر خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به ایشان گفتند که: «ای ابالقاسم، خدای بلندمرتبه فرشتگان را از نور حجاب، آدم را از گل پوشیده ای از خاک، ابلیس را از شعله ی آتش، آسمان را از دود و زمین را از کف آب ساخت، اینک به ما از رب ات بگو که خود او از چه چیزی ساخته شده است؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم به این پرسش آنان هیچ جوابی نداد تا آن که جبرئیل علیهم السلام آمد و فرمود ای محمد (ص) به آنان بگو: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ * اللهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: بگو: الله، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او میکنند؛ (هرگز) نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!

عمر بن طفیل به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای محمد، تو ما را به سوی چه چیزی فرامی خوانی؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند به سوی الله. «عمر گفت: «بسیار خوب، ماهیت این خدایت را برای ما بیان کن که از طلا ساخته شده است، یا از نقره یا از آهن؟» به دنبال آن بود که این سوره نازل شد. أصحاب جلیل القدر ضحاک و قتاده و مقاتل می گویند که تعدادی از عالمان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و به ایشان گفتند: «ای محمد، ماهیت رب ات را برای ما بیان کن که بلکه ما به تو ایمان بیاوریم. خدای بلندمرتبه صفت و چگونگی خود را در تورات نازل فرموده است. شما بفرمایید که او از چه چیزی ساخته شده است؟ از چه جنسی است؟ از طلا ساخته شده است یا از برنز، یا از سرب، یا از آهن یا از نقره؟ و چه چیزی می خورد و می نوشد؟ و او جهان هستی را از چه کسی به ارث برده است و پس از او چه کسی وارث او می شود؟» به دنبال آن بود که الله متعال این سوره را نازل فرمود. ابن عباس (رض) روایت می کند که هیئتی از مسیحیان نجران که هفت کشیش هم از جمله ی آنان بودند، خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «به ما بگو که رب ات چگونه است و از چه چیزی ساخته شده است؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که رب من از هیچ چیزی ساخته نشده است. او جدای از تمام اشیاء است. به دنبال آن بود که خدای بلند مرتبه این سوره را نازل فرمود.

از مجموع این روایت ها معلوم می شود که در مواقعی مختلف کسان مختلفی از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره ی ماهیت و چگونگی رب و معبودی که ایشان به سوی عبادت و بندگی آن فرامی خوانده اند سوال کرده اند و هر بار ایشان به فرمان الله همین سوره را بر آنان خوانده اند. پیش از همه مشرکان مکه این سوال را از رسول الله (ص) کردند و در جواب به آنان همین سوره نازل شد. پس از آن در مدینه گاهی یهودیان، گاهی

مسیحیان و گاهی عرب های دیگر چنین سوالاتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و هر بار از طرف خدای بلند مرتبه اشاره شد که همین سوره را به سمع آنان برسان. پس واقعیت این است که این سوره در اصل مکی است، بلکه حتی از اندیشیدن به مضمون آن چنین احساس می شود که این سوره هم در دوره ی آغازین مکه نازل شده است، آن زمانی که درباره ی ذات و صفات خدای بلند مرتبه هنوز آیه های مفصل قرآن بیان نشده بودند و با شنیدن دعوت به سوی خدا توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم می خواستند بدانند که آخر آن رب ایشان که مردم را به سوی بندگی و عبادت آن فرامی خوانند چگونه رب و خدایی است. یکی از شواهد این که این سوره در دوره ی آغازین مکه نازل شده بوده این است که هنگامی که ارباب بلال، أمیه بن خلف او را بر ریگ های داغ می خواباند و سنگ بزرگی هم بر سینه ی او می گذاشت، او فریاد احد اُحد بر می آورد. این کلمه احد از همین سوره برگرفته شده بود.

فضیلت سورة اخلاص:

- درمورد فضیلت سوره اخلاص رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اَنْ هَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ» «قسم به ذاتیکه که نفسم در دست اوست سوره قل هو الله احد معادل یک سوم قرآن است». (رواه بخاری)
- هر کس به محتوی این سوره مبارکه اعتقاد پیدا کند و به معرفي که در آن است اقرار کند، مؤمنی با اخلاص خواهد شد.
 - اعتقاد به محتوی سوره اخلاص سبب خلاصی و رهایی اهل توحید از آتش جهنم می شود.
 - هرکسی اسماء و اوصاف در این سوره را دریابد و به حقایق و معانی آنها ایمان آرد، از هر نوع شرک، نفاق و گمراهی خلاص و در نیت و عمل مخلص می شود.
- سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (يك سوم) قرآن کریم می باشد:
- در حدیثی از ابو سعید خدری رضي الله عنه روایت است که گفت: «أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بِرِدِّهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَنْقُلُهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ». (بخاری: 5014) یعنی: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می خواند و تکرار میکند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و داستان را برایش بازگو کرد. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».
- همچنین ابوسعید خدری رضي الله عنه در حدیثی دیگری میگوید: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «أَيَعِجْزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيْنَا يَطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ». (بخاری: 5015) (نبي اکرم صلی الله علیه وسلم به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می تواند يك سوم قرآن را در يك شب، تلاوت کند؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول الله! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: سوره اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است». زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود

واحكام و بيان اعمال و اين سوره به تنهائي عهده دار بيان توحيد و تقديس حق تعالي گرديده است.

همچنين سنت است كه سوره ي اخلاص را همراه دو سوره ي ديگر از جمله سوره، «ناس و فلق»، بعد از نماز صبح و مغرب و هنگام خواب هر كدام سه بار خواند، تلاوت نمود. ابوداود از عبدالله بن حبيب روايت كرده است كه پيامبر صلي الله عليه و سلم به من گفت: بگو. گفتيم: اي رسول الله چه بگويم؟ فرمود: «قل هو الله أحد، والمعوذتين حين تمسي وحين تصبح ثلاث مرات تكفيك من كل شيء». يعني: در هر صبح و شام سه بار سوره هاي اخلاص و معوذتين: «قل اعوذ برب الفلق... و قل اعوذ برب الناس...» را بخوان براي اينكه از هر چيزي كفايت ميكنند. ترمذي گفت: اين حديث حسن و صحيح است.

ساير احاديثي وارده در فضليت سورة اخلاص:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا عقبة ألا أعلمك سوراً ما أنزلت في التوراة و لا في الزبور و لا في الإنجيل و لا في الفرقان مثلهن، لا يأتين عليك إلا قرأتين فيهما، «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلي الله عليه وسلم خطاب به عقبه بن عامر رضي الله عنه فرمودند: اي عقبه آيا من به توسورهاي را ياد ندهم كه همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجيل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبي بر تو نگذرد مگر اين آنها بخواني، همانا «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» ميباشد. (اين روايت صحيح در سلسله احاديث صحيحه شماره: 2861 آمده است)

- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رضي الله عنهما) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (ابن عباس (رضي الله عنهما) ميگويد: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «سورة اخلاص برابر با يك سوم قرآن مي باشد»

- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» (ابودرداء (رضي الله عنه) ميگويد كه: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «آيا يكي از شما نمي تواند در يك شب، يك سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض كردند: چگونه يكي از ما مي تواند يك سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سورة اخلاص برابر با يك سوم قرآن مي باشد»

- وفي رواية «إِنَّ اللَّهَ جَزَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ». و در روايتي آمده است كه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسيم نموده است و سورة اخلاص يكي از بخش هاي سه گانه قرآن مي باشد».

- وَعَنْهُ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَحْشِدُوا فَإِنِّي سَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» فَحَشَدَ مَنْ حَشَدَ ثُمَّ حَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَرَأَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: إِنِّي أَرَى هَذَا خَبَرٌ جَاءَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَذَلِكَ الَّذِي أَدْخَلَهُ. ثُمَّ حَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَالَ: «إِنِّي قُلْتُ لَكُمْ سَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ أَلَا إِنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

- از ابوهريره (رضي الله عنه) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «جمع شويد، زيرا مي خواهم يك سوم قرآن را براي شما بخوانم» پس تعداد زيادي

اجتماع نمودند، آنگاه پیامبر اکرم (صلي الله عليه وسلم) بیرون آمد و سورة اخلاص را خواند و وارد خانه شد؛ سپس دوباره بیرون آمد و فرمود: «من به شما گفتیم: یک سوم قرآن را برای شما خواهم خواند، بدانید که سورة اخلاص با یک سوم قرآن، برابری می‌کند».

- عایشه (رضي الله عنها) می‌گوید: نبی اکرم (صلي الله عليه وسلم) مردی را به عنوان مسئول یک دسته نظامی تعیین فرمود؛ آن مرد نماز را برای همراهانش امامت می‌نمود و قرائتش را در نماز با سورة اخلاص به پایان می‌رساند، هنگامی که برگشتند، موضوع را با نبی اکرم صلي الله عليه وسلم در میان گذاشتند. آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند؟» از آن مرد علت را پرسیدند؛ او گفت: خداوند در سورة اخلاص توصیف شده است، لذا من دوست دارم که آن را بخوانم. نبی اکرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «به او بگویید که خداوند او را دوست دارد». و در روایتی آمده است که فرمود: «چون صفات الهی را دوست داری، وارد بهشت شده‌ای».
- عن معاذ بن أنس (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «مَنْ قَرَأَ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) عَشْرَ مَرَّاتٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» (وفي رواية) «قَصْرًا».
- معاذ بن انس (رضي الله عنه) می‌گوید: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «هرکس سورة اخلاص را ده بار بخواند، خداوند برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد، و در روایتی آمده است که برایش قصری در بهشت می‌سازد».

یادداشت معلوماتی:

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی می‌فرماید: سورة اخلاص در حق خداوند متعال، مانند سورة کوثر در حق پیامبر صلي الله عليه وسلم است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر صلي الله عليه وسلم این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش صلي الله عليه وسلم را در سورة کوثر رد کرد و طعن در حق خود را در این سورة، از این رو در اینجا فرمود: «قُلْ: بگو» تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سورة کوثر نگفت: «قُلْ: بگو» بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لَا أَحَدٌ أَصْبِرَ عَلَيَّ أَذِي سَمْعِهِ، مِنْ اللَّهِ؛ إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ لَهُ وَلَدًا، وَهُوَ يَرْزُقُهُمْ وَيَعْفِيهِمْ: هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیاتر از خداوند متعال نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

در مجموع سورة اخلاص؛ عقیده توحیدی و یگانه‌پرستی را اثبات می‌کند، همان گونه که سورة کافرون هرگونه سازش و همگونی را میان عقیده توحیدی و یکتاپرستی و میان عقیده شرک، نفی می‌کند.

دروس حاصله سورة اخلاص:

- شناخت خداوند متعال با اسماء و صفاتش.
- تثبیت و تأکید بر عقیده توحید و نبوت.
- ابطال نسبت دادن فرزند به خداوند متعال.

- وجوب عبادت خداوند یکتا و بی‌شریک که فقط او صاحب الوهیت است و سوای او چنین وصفی را نخواهند داشت.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْاِخْلَاصِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

ترجمه آیات:

قل هو الله احد (1) (ای پیامبر) بگو او (الله تعالی) یگانه است.
الله الصمد (2) خداوند است که همه نیازمندان قصد او می کنند.
لم یلد و لم یولد (3) نه زاده و زاییده نشده.
و لم یکن له کفو احد (4) و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست.
سورة اخلاص خداوند (ج) را به یکتایی در ذات وصف کرده: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و خدا را تنها مرجع رفع همه نیازهای مخلوقات معرفی داشته است: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و هر گونه صفت نقصی مانند ترکیب و داشتن اجزا و به وجود آمدن از شیئی دیگر را از او نفی می کند: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و او را از هر گونه شریک داشتن مُبرّا میداند: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

یادداشت:

طوریکه یادآور شدیم؛ سوره اخلاص از چهار آیه ترکیب شده است: اولین آیه؛ همانا، در اثبات وحدانیت و یکتایی الله و نفی شرک از او آیهی دوم، در اثبات کمال خداوندگار و نفی نقص و ناتوانی از ذات او، آیهی سوم، در اثبات ازلی بودن و جاودانگی الله و نفی زن و فرزند از او، آیهی چهارم، در اثبات شکوه و جلال آفریدگار والا مقام و نفی مثل و مانند از او.

تشریح لغات واصطلاحات:

احد: یکتا، یگانه. الصمد: مهتر و سروری که پیوسته در کارها و نیازمندیها به او توجه می شود، پر از کمال و خصال بی مانند، بی نیاز، صَمَدٌ: قصد او کرد و بر او اعتماد نمود.
لم یلد (ولد): کسی را نه زاده. لم یولد: زاده نشده. کفوا (کفاء): همانند، هم ردیف، همگون، شبیه و نظیر یعنی خداگونه‌ای وجود ندارد، و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست.
(شوری / ۱۱]. (فرقان).

تفسیر و بیان آیات سوره مبارکه:

این سوره خدای تعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و نیز به اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست می ستاید، و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است، و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام بر این اساس پی ریزی شده است. و این سوره هم می تواند در مکه نازل شده باشد و هم در مدینه، ولی طوریکه در فوق

یادآور شدیم؛ آنچه از بعضی روایات وارده در سبب نزول آن ظاهر است این است که سوره اخلاص در مکه مکرمه نازل شده.

«قل هو الله احد» (1):

«قل: هو الله...» آن حضرت صلی الله علیه وسلم با تمام وجود آماده شد و این امر مهم و اساسی را با جد و جهد شروع نمود و مردم را به سوی توحید خالص دور از شرک و شبهه فرا خواند و به آنان آموخت که الله تک و تنهاست. یعنی: اگر کسانی که از بیان نسب الله متعال سوال می‌کنید، که الله چه سان است به آنها بگو: خدای مورد پرستش من که شما را به عبادتش می‌خوانم یکتا و یگانه و بی‌شریک و بی‌نظیر است، یعنی اینکه در ذات منزّه او هیچ نوع تعدد و تکثر و شرک گنجایش ندارد و او هیچ همتا، نه در ذاتش شبیه دارد و نه در صفات و افعالش. خدای عزوجل برخلاف تصور نصارا که معتقد به سه‌گانگی، «پدر، پسر و روح القدس» هستند، یکتا و یگانه می‌باشد. و برخلاف نظر مشرکین که معتقد به تعدد خدایان هستند تک و منفرد می‌باشد.

ضمیر «هو» در آیه، نشان فخامت و عظمت سخن است تا مخاطب با چشم باز و گوش دل به آن التفات نماید و مرجع آن، کمال مطلق قائم به ذات است. کلمه اَحَد، نفی عدد و شمار است؛ یعنی، جز ذات پاک الله، کسی جهاندار و سگّاندار هستی نیست والله، در صفات والا، در نهایت کمال و صمدیت است.

«الله» از ریشه اله به معنای معبود، اسم برای ذات خداوند است و نامهای دیگر الله مانند رحمان، رحیم، خالق و قادر دلالت بر صفات یا افعال او می‌کند. خداوند در ابتدای سوره اخلاص، ذات خود را الله می‌نامد و آنگاه خود را به احد توصیف می‌کند. وصف یکتایی خداوند به احد، که مبالغه آن از واحد بیشتر است، گواه بر این معنی است که وحدانیت خداوند حقیقت بسیط است و هیچ ترکیبی در آن راه ندارد؛ به همین جهت صفت واحد، برای واحد مرکب مانند قوم واحد یا امت واحد به کار می‌رود. نتیجه اینکه خداوند ذاتی موسوم به الله، به معنای معبودی که بندگان واله و متحیر از درک او باشند است، که وحدت بسیط دارد و بساطت وحدت آن ذات بدین معنی است که نمی‌شود آن احد عقلاً هرگز دومی داشته باشد؛ چون احدیت بسیط، مستلزم کمال مطلق است و کمال مطلق هیچ امری را فاقد نیست تادومی بیاید که آن را واجد باشد.

«الله الصمد» (2):

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر آوردن آنها قادر و تواناست. معنای اینکه خدا صمد است اینست که هر چیزی در ذات و آثار و صفات محتاج او است و او منتهی المقاصد است. مفسر آلوسی (1217 - 1270 ق) در تفسیر خویش «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در تفسیر فرموده است: «صمد» یعنی سروری که هیچ کس بالاتر از او نیست. و دیگران به او روی می‌آورند و انسان‌ها برای رفع نیازمندی‌ها و حل و فصل امورشان به او پناه می‌آورند.

«صمد»: از مادهی صُمود است، به معنای پُر شدن چیزی به طوری که هیچ گنجایش و ظرفیتی برای آن باقی نماند. خداوند صمد است، یعنی از بی‌نیازی پُر شده است. تمام ذات خدا را بی‌نیازی و غنا فرا گرفته است و کمترین نیازی در او راه ندارد. اما «صمد» در تفسیر مفسران به دو معنا برمی‌گردد: اول به معنای سخت، نفوذناپذیر و

غير متغير ودوم به معنای مرجع و پناه، مورد نیاز دیگران و بی نیاز از آنان است که در واقع می توان هر دو معنی را به کمال مطلق، که هیچ نیاز و تغییری در او نیست، تفسیر نمود، طوریکه هر آنچه اراده کند انجام دهد و قادر متعال باشد، به همین جهت ماسوی او به او نیازمند هستند و قوام آنها به ذات اوست، پس تصور وجود خداوند مانند انسان که بخورد و بیاشامد و بپوشد و یا مثل او حرکت و فعالیت کند، چنانچه بعضی از ادیان خیال کردند، باطل است و ذات و صفات خداوند را نمی توان با ذات و صفات انسان مشابه دانست.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنیی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی باشد. زجاج می گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد.

و بصورت کل باید گفت که: «صَمَدِیَّت» و بی پروردگار با عظمت از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز و ضرورتی به فرزند و والدین ندارد.

مشرکان باید بدانند که: آن چه در این باره می گویند، اوهام و پنداری بیش نیست و ذات هستی آفرین از هر گونه تهمت و نسبت ناروایی پاک و بری و دور و از همتا و همگون است و آیات فراوان قرآن این سوره را تأیید می کنند: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...»: خدا پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه ممکن است، فرزند داشته باشد، در صورتی که بی همسر است و آفریننده همه، اوست؟! (انعام/ ۱۰۱).

تفاسیر سایر مفسران در مورد «الله صمد»

در ذیل می خواهم تفاسیر روایت شده در مورد عبارت «الله الصمد» را برای توضیح بیشتر خدمت خوانندگان گرامی ارائه بدارم:

علی کرمه الله وجهه، عکرمه و کعب احبار فرموده اند: «صمد کسی است که بالاتری از او وجود نداشته باشد».

عبدالله بن مسعود (رض)، عبدالله بن عباس (رض) و ابووائل بن شقیق بن سلمه: «سرداری که سیادت اش کامل شده باشد و به اوج و قلّه و نهایت رسیده باشد». قول دوم ابن عباس (رض): «صمد کسی است که مردم به هنگام نزول بلایا و سختی ها به او مراجعه کنند». یک قول دیگر او این است که: «صمد کسی است که در سیادت خود، در شرف خود، در عظمت خود، در حلم و بردباری خود و در علم و حکمت خود کامل باشد». ابوهریره (رض) فرموده است: «صمد کسی است که از همه بی نیاز باشد و همه به او نیازمند باشند».

در قول دیگری از عکرمه آمده است: «آن که از او هیچ گاه نه چیزی بیرون آمده باشد و نه در آینده بیرون بیاید.» «آن که نه چیزی بخورد و نه چیزی بیاشامد.» اقوالی مترادف با این از شعبی و محمد بن کعب قرظی هم نقل شده اند.

مفسر سدی فرموده است: «کسی که مردم برای به دست آوردن نیازهایشان قصد او را کنند و به هنگام بلایا برای کمک به او مراجعه کنند.»

سعید بن جبیر فرموده است: «کسی که در تمام صفات و اعمال اش کامل باشد.» ربیع بن انس (رض) فرموده است: «کسی که هیچ آفتی بر او نیاید.» مقاتل بن حیان فرموده است: «کسی که بی عیب باشد.» ابن کیسان فرموده است: «کسی که هیچ کس دیگری متصف به صفات او نباشد.» حسن بصری و قتاده فرموده است: «کسی که باقی و فنا ناپذیر باشد.» گفته هایی شبیه همین ها از مجاهد، معمر، مرة الهمدانی هم منقول اند.

یک گفته ی دیگر مرة الهمدانی این است که: «صمد کسی است که هر تصمیمی که بخواهد بتواند بگیرد و هر کاری که بخواهد بتواند بکند و هیچ کسی وجود نداشته باشد که تصمیمات و احکام او را مورد تجدید نظر قرار دهد.) ابراهیم نخعی: «کسی که مردم برای حاجت های خود به او رجوع کنند.) ابو بکر الانباری: «زبان شناسان درباره ی این امر با هم اختلافی ندارند که صمد سرداری را می گویند که سرداری بالاتر از او وجود نداشته باشد و مردم برای نیازها و کارهای خود به او رجوع کنند.» گفته ی الزجاج هم نزدیک به همین است. او می گوید: «صمد همان کسی است که سرداری بر او به پایان رسیده باشد و همه برای نیازمندی های خود به او مراجعه کنند.» (بنقل از تفهیم القرآن)

«لم یلد ولم یولد» (3):

(کسی را نه زاده و زاده نشده است) یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می گیرد که جنس يك چیز بعد از فناي پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوي حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وي نسبت داده شود و فرزندان نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. خداوند درباره ذات خود می فرماید چنین تصویری باطل است، زیرا خداوند نه می زاید و نه زاده می شود، بلکه هستی او همواره بوده و خواهد ماند. نه ابتدایی دارد و نه انتهایی، تمام هستی از اوست و ذات او ازلی و ابدی است.

قتاده می گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند متعال همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: لم یلد ولم یولد نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است. بصورت کل باید گفت: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را می آفریند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

«ولم یکن له کفوا احد» (4):

(و هیچ کس او را همتا نیست) یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه: قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می کند.

همچنان عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

مفسر تفسیر « تفهیم القرآن » می‌نویسد: عبارت به کار رفته کفو است که معنایش نظیر، مشابه، هم مثل هم مرتبه، مساوی و همتا است. کلمه کفو در مسئله ی ازدواج در زبان و فرهنگ فقهای اسلامی هم به کار می‌رود که معنای آن این است که دختر و پسر از لحاظ اجتماعی باهم در یک سطح باشند. پس معنا و مفهوم این آیه آن است که در تمام کاینات هیچ کسی نبوده و نیست و نمی‌تواند باشد که همانند خدای بلند مرتبه با هم مرتبه ی او باشد یا در صفات، افعال و اختیارات خود حتی تا حدودی با او مشابَهت داشته باشد. از فحوای آیه مبارکه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» با تمام وضاحت بر می‌آید که: نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هیچ کس و هیچ چیز شبیه و مانند الله نیست. خداوند شبیه ندارد تا بتواند شریک او در امور هستی گردد.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی همو مالک و خالق همه چیز است. پس چگونه از میان خلقتش مانند او یا نزدیک به وی را می‌توان پیدا کرد؟ پاک و منزّه است او. در حدیث قدسی آمده است: «الله می‌فرماید: بنی آدم مرا تکذیب کرد و چنین حقی هم ندارد. و به من ناسزا گفت و چنان حقی هم نداشت. بنی آدم گفته است: همان‌طور که بار اول مرا آورده است، دوباره اعاده نمی‌کند. مرا تکذیب کرد در صورتی که اعاده‌اش بر من آسان است. و اما ناسزا گفتنش به من چنین است: می‌گوید الله فرزند اتخاذ کرده است در صورتی که من یکتا و یگانه هستم و تمام مخلوقات به من رو می‌آورند. از کسی زاده نشده‌ام و کسی از من زاده نشده است و شبیه و نظیر ندارم».

بعضی از محققان علوم اسلامی شریک به خداوند را در هشت معنی قابل تصور دانسته‌اند که خداوند در سوره توحید آن را نفی فرمودند:

اول و دوم شریک به معنای کثرت و دوگانگی ذات است که خداوند فرمود: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ»، سوم و چهارم تغیر و نقص است که خداوند با آیه «الله الصمد» آن را نفی فرمود، پنجم و ششم معلول و علت ناقص بودن است که با بیان «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» آن را نفی کرد، هفتم و هشتم اشکال و اضداد است که خداوند با تعبیر «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» آن را نیز نفی فرمود. پس وحدت خداوند وحدت حقیقی، بسیط و محض است و چنین وجودی تنها برای یک ذات احدی، ازلی و ابدی قابل تصور می‌باشد.

سورة اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است:

برخی از ما چنین تصویری در ذهن خود داریم که تنها تلاوت کردن الحمدالله شریف و سه بار تلاوت کردن سوره اخلاص شریف ثواب ختم کامل قرآن عظیم الشان را دارد. و ضرورت برای ختم کامل قرآن عظیم الشان دیده نمیشود، زیرا تنها ثواب تلاوت کردن همین سوره های شریف مساوی به ثواب تلاوت کردن تمام قرآن کریم میباشد.

در جواب باید خدمت این دوستان محترم بعرض برسانیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم صراحتاً فرمودند که سه بار تلاوت سوره اخلاص یعنی ثواب ختم قرآن! بلکه فرمودند که سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ چنانکه در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَيَعِزُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) يَغْدِلُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ». وفي رواية «إِنَّ اللهَ جَزَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً

أَجْزَاءً، فَجَعَلَ قُلُّهُوَ اللَّهُ أَحَدُ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ». (صحيح مسلم). يعني: «آیا یکی از شما نمی‌تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می‌تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره اخلاص برابر با یک سوم قرآن می‌باشد». و در روایتی آمده که فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسیم نموده است و سوره اخلاص یکی از بخش‌های سه گانه قرآن می‌باشد».

و علمای بزرگوار اسلام فرموده اند: زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. «انورالقرآن».

اما ممکن است کسی (مانند سوال کننده) بگوید: اگر تلاوت سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ پس قرائت سه بار آن ثواب کل قرآن را دارد، لذا از قرائت دیگر سوره‌ها بی‌نیاز می‌شویم!

سوال مشابهی از علمای هیئت دائمی افتاء شد که ما در اینجا سوال و جواب مذکور را بیان می‌کنیم:

سوال: اگر قرائت سه بار سوره اخلاص معادل ثواب قرائت قرآن است، آیا اگر مسلمانی تلاوت قرآن را ترک کند و تنها این سوره را بخواند، گناهکار خواهد شد؟

جواب فرمودند: «در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده که سه بار فرمودند: «الدین النصیحة» یعنی: «دین، نصیحت است»، به ایشان گفتند: نصیحت برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «لله ولکتابه ولرسوله ولأئمة المسلمین وعامتهم» یعنی: نصیحت برای خدا و برای کتابش و رسولش و برای ائمه مسلمانان و عموم مردم. و نصیحت برای کتاب خداوند؛ بوسیله تلاوت آن و تدبیر در آیاتش و پند گرفتن از مواظب آن و تجاوز نکردن از حدود آن بوسیله اطاعت از اوامر خدا و دوری از نواهی آن حاصل می‌شود.

و تردیدی نیست که اکتفاء به قرائت سوره اخلاص بتهنایی بدون تلاوت دیگر سوره‌های قرآن، موافق با نصیحت برای کتاب خدا نیست، و کسی که تنها آن سوره را بخواند نمی‌تواند به: نصایح، و افزایش ایمان (در اثر تلاوت قرآن)، و آشنایی با احکام حلال و حرام و واجب و مسنون و مکروه آن، و نیز مزین شدن به ادب و اخلاق قرآنی دست یابد. و کوتاهی یک مسلمان در این موارد بعنوان مجازات وی بخاطر ترک تلاوت قرآن کافیهست! (یعنی کسی که تلاوت قرآن را ترک کند، از این موارد محروم خواهد شد و خود را مستحق سرزنش می‌کند) و پیامبر صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه فضیلت این سوره را می‌دانستند که برابر یک سوم قرآن است، و بدون شک بر اجر و ثواب بیشتر از ما حریص‌تر و مشتاق‌تر بودند، اما تنها به تلاوت این سوره اکتفاء نکردند، بلکه دیگر سوره‌ها را نیز تلاوت می‌کردند و بر آن مداومت داشتند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده اند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» الأحزاب/21. یعنی: «براستی که در سیرت و روش رسول خدا برای شما الگو و سرمشق خوبی است». (فتاوی اللجنة الدائمة (29/4-30)

شیخ عبد الرزاق عفی‌فی، شیخ عبد الله بن غدیان، همانگونه که در فتوای هیئت دائمی افتاء ذکر شده؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها به تلاوت سوره اخلاص کفایت نکردند، و هیچگاه

به اصحابش فرمودند که بجای تلاوت و ختم قرآن کریم، تنها سه بار سوره اخلاص را بخوانید! و ما نیز باید تابع سیرت و سنت نبوی و یارانش باشیم و خود را از قرائت سوره های مختلف قرآن (که هریک دربرگیرنده مواظ و نصایح و قواعد شرعی است) محروم نکنیم تا خدای متعال قلب ما را مملو از نور هدایت کند، و با شناخت آیات خداوندی، راه مستقیم وی را بیابیم و بر آن قدم برداریم.

ابن عمر رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَقَالَ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ إِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ أَقْرَأْ وَارْقَ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَزَلَّتْكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرُوهَا». «هنگامی که صاحب قرآن، وارد جنت شود، به او میگویند: قرآن بخوان و بالا برو همان گونه که در دنیا با ترتیل، قرآن میخواندی؛ زیرا منزلت تو نزد آخرین آیه ای است که آن را تلاوت می کنی». روایت احمد با سند صحیح و (صحیح سنن أبي داود).

پس هرکس سوره های بیشتری از قرآن را حفظ و تلاوت کند، منزلت وی نیز در قیامت بالاتر خواهد رفت، اما کسی که تنها به حفظ و تلاوت یک سوره اکتفاء کند، از این فضل محروم می ماند، جدا از اینکه از بسیاری از معارف قرآنی بی نصیب می ماند. ابوموسی اشعری رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأُتْرَجَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الثَّمَرَةِ لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا خُلُوٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرِّيحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». صحیح بخاری و مسلم. یعنی: «مؤمنی که قرآن میخواند و به آن، عمل می کند مانند ترنجی (میوه سردختی، معمولاً ترش مانند نسبت به نارنج شیرین تر)، است که طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمیخواند ولی به آن، عمل می کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن میخواند، مانند ریحانی است که بویش خوب ولی طعمش تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمیخواند، مانند حنظل است که هم طعمش تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد».

پس هرآنکس کتاب خدا را بیشتر تلاوت کند، بر علم و آگاهی وی نسبت به شریعت خداوند بیشتر می شود، و هرکس علم و آگاهی او بیشتر شود، عملش بیشتر خواهد شد، و به هدایت نزدیکتر می شود.

نکته ی مهم دیگری که باید مد نظر داشت؛ اینست که مابین (جزاء) و (إجزاء) تفاوت است، جزء یعنی اجر و پاداشی که خدای متعال بابت عبادت و طاعتش می دهد، و إجزاء یعنی چیزی را کفایت کردن بجای دیگری و بی نیاز شدن از آن.

و درست است که قرائت سوره اخلاص ثواب و پاداش (جزاء) یک سوم قرآن را دارد (جزاء قراءة ثلث القرآن)، ولی جایگزین قرائت یک سوم از قرآن نمی شود و تلاوت آنرا بی نیاز نمی گرداند (لا تجزئ عن ثلث القرآن).

و لذا بعنوان مثال اگر کسی نذر کند که یک سوم قرآن را تلاوت کند، او نمی تواند تنها با قرائت سوره اخلاص به نذرش وفا کند! زیرا قرائت سوره اخلاص در ثواب و پاداش معادل یک سوم قرآن است نه در إجزاء و تلاوت یک سوم قرآن.

و یا بعنوان مثال کسی که در نمازش سه بار سوره اخلاص را بخواند، این سه بار قرائت جایگزین خواندن سوره فاتحه در نمازش نمی شود، با وجود آنکه به وی اجر و پاداش

تلاوت کامل قرآن داده مي شود ولي باز بر وي واجب است که سورة فاتحه را در نمازش بخواند، زیرا جایگزین تلاوت فاتحه در نماز نمی شود.

مثال ساده دیگر برای فهم فضیلت سورة اخلاص:

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شده که اجر و ثواب نماز در مسجد الحرام معادل یکصد هزار نماز در دیگر مساجد است، آیا با این حساب کسی از این حدیث چنین برداشت می کند که: نیازی به خواندن نماز در طول ده ها سال نیست! زیرا خواندن یک نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز است؟! پس اگر یک نماز در مسجد الحرام خوانده شود، دیگر نیازی به خواندن سایر نمازها نیست!

درحالیکه این فهم و برداشت را هیچکسی از این حدیث نمی کند، بلکه چنین می فهمد که خواندن نماز در مسجد الحرام فضیلت زیادی دارد و لذا می کوشد که در آن مکان نماز بگذارد، اما سایر نمازهایش را ترک نمی کند.

تلاوت سورة اخلاص نیز همینگونه است؛ یعنی کسی نمی تواند بگوید: قرائت سه بار سورة اخلاص مرا از قرائت کل قرآن بی نیاز می گرداند، زیرا اجر هر بار تلاوت آن معادل یک سوم قرآن است. بلکه باید چنین بفهمد که تلاوت این سورة کوچک را نباید دست کم و کوچک شمرد، بلکه بر تلاوت آن حریص باشد و هر شب آنرا بخواند تا اجر و ثواب زیادی نصیب خود نماید، و این براسی فضل الهی است که این عبادت آسان را برای ما پر ارزش کرده است والله الحمد.

پس هر مسلمانی باید نسبت به تلاوت و حفظ قرآن و تمامی سورة های آن مبادرت ورزد و از سستی و تنبلی بدور باشد، و اگر قرار باشد تمام مسلمانان بجای قرائت قرآن تنها به تلاوت سه بار سورة اخلاص کفایت کنند، در آنصورت قرآن مهجور خواهد شد و قطعاً هدف شارع حکیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه مهجور شدن قرآن نبوده است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز قیامت از امت خود بخاطر مهجور ساختن قرآن شکایت می کند. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان 30). یعنی: و پیامبر میگوید: «پروردگارا! قوم من این قرآن را رها نموده و از آن دوری کرده اند».

تداوی با سورة اخلاص:

در این هیچ جای شک نیست که سراسر قرآن عظیم الشان نسخه کاری برای تداوی امراض بشمار می رود. قرآن عظیم الشان، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و نسخه کامله تداوی درد های اجتماعی و کتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت و در کل، کتاب حیات و زندگی و رهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است. قرآن عظیم الشان نسخه ای بی بدیل و شفاف بخش برای نجات جوامع بشری و اصلاح روش های زندگی است و به استوارترین راه رهنمون می شود.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (سورة اسراء آیه 9) (این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند).

قرآن پیش از اینکه کتاب چهارده قرن گذشته باشد، کتاب این عصر و عصرهای آینده است و احترام به آن، التزام به دستورات قرآن و به کار بستن تعالیم آن است.

شفاء بودن قرآن فقط برای کسانی است که ایمان آورده و جزء ظالمین نباشند؛ که البته میزان ایمان شنونده ی آن نیز، در میزان کسب آرامش از قرآن کریم بسیار موثر است و

همچنین عدم ایمان به آن نیز نتیجه ی عکس می دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (سوره انفال/2) (مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند).

و در مقابل کسانی که ایمان به خدا ندارند هیچ بهره و آرامش و افزایش ایمانی را از استماع آیات نخواهند داشت: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (سوره توبه/124) و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند» خواندن سوره اخلاص و معوذتین (فلق و ناس) و فاتحه و دیگر سوره های قرآنی بر مریض از دعاهاي جايز است که پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم آن را انجام داده و صحابه اش وقتي اين کار را کرده اند آنها را تأیید کرده است.

بخاري و مسلم از عائشه (رض) روایت می کنند که پیامبر صلي الله عليه وسلم در مرضي که به وفات ایشان انجامید معوذات (سوره اخلاص و معوذتین) را بر خود می خواند. حضرت بي بي عائشه می گوید: وقتي پیامبر مريضی اش شدت گرفت و نمی توانست این سوره ها را بخواند، من آنها را می خواندم و ایشان را دم می کردم و دست ایشان را بر بدنش می کشاندم» معمر می گوید: از امام زهري پرسیدم پیامبر چگونه دم می کرد؟ او گفت: پیامبر صلي الله عليه وسلم بر دستهای خودش دم می کرد و سپس دستهایش را بر چهره اش می مالید» (بخاري (5735) و أطرافه في (2276) مسلم (2192))

بخاري از ابي سعيد خدري رضي الله عنه روایت می کند که افرادی از اصحاب پیامبر صلي الله عليه وسلم بر قبیله ای از قبیله های عرب وارد شدند، آنها اصحاب را پذیرائی نکردند، در همین اثنا ماري سردار قبیله را گزید، آنها به اصحاب گفتند: آیا شما دارو یا دعا خوانی همراه دارید، گفتند: شما ما را مهمانی نکردید، و تا وقتي که برای ما مردي مقرر نکنید برایتان دعا نمی خوانیم، آنگاه آنها تعدادي گوسفند را به عنوان مزد برای آنها مقرر کردند، آنگاه یکی از اصحاب سوره فاتحه را خواند و همراه با آب دهانش بر آن بیمار دم می کرد و او بهبود یافت، آنها گوسفندان را آوردند و به اصحاب تحویل دادند، اصحاب گفتند از آن استفاده نمی کنیم تا وقتي که از پیامبر صلي الله عليه وسلم بپرسیم، وقتي که نزد پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمدند، از ایشان سؤال کردند، پیامبر خندید و فرمود: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ خُذُوهَا وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ» «چطور دانستی که سوره فاتحه دعا است، گوسفندان را بردارید و سهمیه ای از آن به من هم بدهید». بخاري (5736)، مسلم (2201).

در حدیث اول ذکر شده که پیامبر صلي الله عليه وسلم در مريضی اش بر خود برخی از سوره ها را می خواند، و در حدیث دوم ثابت است که پیامبر صلي الله عليه وسلم عمل صحابه را تأیید کرد.

رقي چیست:

رقي جمع رقيه است و آن خواندن اوراد و دمیدن در آن بمنظور شفا یافتن و سلامتی کسب کردن است. فرقي نمی کند از قرآن کریم یا از دعاهاي ماثور پیامبر باشد. حکم آن: جایز است: از عوف بن مالک روایت است که گفت: «كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ

فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي ذَلِكَ فَقَالَ اعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ لَا بَأْسَ بِالرُّقْيِ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِرْكٌ» (صحيح مسلم (2200)). «ما در زمان جاهلیت رقیه می کردیم. گفتیم: ای رسول خدا آن را چگونه می بینی؟ فرمود: رقیه هایتان را برایم وصف کنید اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد» و از انس بن مالک روایت است که گفت: «رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرُّقْيَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْحُمَةِ وَالنَّمْلَةِ» صحيح مسلم (2196).

«رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه رقیه را برای عین، حمه و نمله داده است.»
 («العین». یعنی کسی که به اذن خداوند با چشمش به دیگری ضرر می رساند. «الحمة» همان سم است در تمام چیزهایی که سم وجود دارند مانند نیش مار، عقرب یا مانند اینها اجازه رقیه داده شده است. «النملة». جراحی که از پهلوی خارج می شود)
 و از جابر بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَفْعَلْ» صحيح مسلم (2199). «هرکس می تواند که به برادرش نفع برساند پس این کار را انجام دهد». و از عائشه (رضی الله عنها) روایت است:
 «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ إِنْسَانٌ مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْهَبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يَغَادِرُ سَقَمًا» صحيح بخاری (5743)، و صحيح مسلم (2191).

«هنگامی که یکی از ما از دردش به رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت می کرد با دست راستش آن را مسح می نمود سپس می فرمود: ای پروردگار مردم! مریضی اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه مریضی باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد.»

شرطهای آن:

برای جایز بودن و درستی رقیه سه شرط لازم است:

اول اینکه:

معتقد نباشد که آن چیز به ذات خود بدون اذن خداوند متعال به او نفع می رساند. اگر معتقد باشد که آن بدون اذن خداوند و به ذات خودش به او نفع می رساند آن حرام است بلکه آن شرک هم است. باید معتقد باشد که آن سبب بدون اذن خداوند به او نفعی نمی رساند.

دوم اینکه:

به چیزی نباشد که مخالف شریعت خداوند باشد مانند اینکه محتوی دعا نباید درخواست از غیر خداوند یا استغاثه از جن و آن چیزی های که شبیه آن است باشد که اگر اینگونه باشد حرام است بلکه شرک می باشد.

سوم اینکه:

دارای مفهوم و معنی معلومی باشد اگر از نوع طلسم یا سحر باشد در این صورت جایز نیست. از امام مالک (رض) سؤال شد: آیا مرد می تواند رقیه کند و از او درخواست رقیه نمود؟ امام فرمود: اگر با کلام پاک باشد اشکالی ندارد.

رقیه ممنوع:

تمام رقیه های که در آن شرطهای ذکر شده فوق وجود نداشته باشد مانند اینکه رقیه کننده یا کسی که برایش رقیه می شود معتقد باشد که آن به ذات خود به او نفع می رساند و تأثیر دارد؛ یا اینکه مشتمل بر کلمات شرکی و توسلهای کفری و کلمات بدعی و مانند اینها باشد، یا با کلمات نامفهوم مانند طلسم و چیزهایی مانند اینها باشد حرام و ممنوع می باشند.

معالجه به رقيه بهتر است و يا رفتن نزد داکتر:

اولاً: در سنت نبوي بر مداوا و معالجه ي مرض تشويق و ترغيب بعمل آمده است، طوریکه پیامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «تداووا فإن الله عز وجل لم يضع داء إلا وضع له دواء غير داء واحد ألهم».

يعني: (مريض هاي خود را) مداوا کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ درد و مرضي را قرار نداده مگر آنکه براي آن درماني نیز قرار داده است بجز یک درد و آنهم پيري و کهنسالي است. (به روايت امام احمد و ابوداود و ترمذي و ابن ماجه).

و در روايت ديگر از امام احمد آمده: «تداووا عباد الله، فإن الله عز وجل لم ينزل داء إلا أنزل معه شفاء إلا الموت والهزم» يعني: اي بندگان الله (مريضي هايتان را) معالجه و درمان کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ مرضي را نازل نکرده مگر آنکه همراه آن شفا نیز فرستاده است، بجز مرگ و پيري.

و باز در روايت ديگري از امام احمد آمده: «فإن الله لم ينزل داء إلا أنزل له شفاء، علمه من علمه، وجهله من جهله» يعني: خداوند متعال هیچ درد و مرضي را نفرستاده مگر آنکه براي آن شفا نیز نازل کرده است، بعضي، سخنان ايشان را فهميدند و برخي ديگر نفهميدند.

ثانياً: يکي از سنتهاي الهي در کائنات، نظام اسباب و مسببات است، يعني الله تعالي براي انجام هر عملي سببي را قرار داده است. البته اين بدین معنا نيست که الله تعالي بدون سبب نمي تواند کاري را به نتيجه برساند، چرا که اولاً خود سبب هم يکي از مخلوقات باري تعالي است و خود سبب هم را لازمست تا خداوند آنرا اراده و خلق کند.

بر اين اساس کسي که خواهان رزق و روزي است، بايد اسباب آنرا فراهم کند و اسباب آن هم تلاش و کوشش براي يافتن رزق حلال است، هرگاه فرد اين اسباب را بکار بست، خداوند نیز بر طبق سنت خویش به آن شخص رزق مي بخشد. يا آنکه هرکسي که مريض گشت، خداوند براي مداوي مرضش اسبابي را قرار داده است و تا شخص مريض آن اسباب را بکار نبندد، مرضش مداوا نخواهد شد، زيرا سنت الهي بر اين قرار گرفته است که تا حرکت نباشد برکت هم نخواهد بود. البته باز يادآوري مي شود که اين امر بطور مطلق برقرار نيست، يعني اينگونه نيست که اگر شخصي اسباب را بکار نبندد پس خداوند هم قادر نخواهد بود نتيجه را فراهم آورد، چنانکه مي بينيم که مريم بنت عمران عليها السلام در محراب عبادت مي کرد و بدون آنکه تلاشي براي بدست آوردن طعام و غذا کند، خداوند بر ايش رزق و روزي مي رساند: «فَنَقَّبَلْهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره آل عمران 37)

يعني: خداوند، او (مريم) را به طرز نيكويي پذيرفت؛ و به طرز شايسته اي، (نهال وجود) او را روينيد (و پرورش داد)؛ و كفالت او را به «زكريا» سپرد. هر زمان زكريا وارد محراب او مي شد، غذاي مخصوصي در آن جا مي ديد. از او پرسيد: «اي مريم! اين را از كجا آورده اي؟!» گفت: «اين از سوي خداست. خداوند به هر كس بخواهد، بي حساب روزي مي دهد.»

بنابراين خداوند متعال بر هر چيزي قادر است، كافيست تا اراده کند و آن چيز روي دهد: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سوره بقره 117)

یعنی: هستی بخش آسمانها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می‌شود.

با این وجود خداوند متعال چنین تقدیر کرده است که تا بنده اش تلاش و همت نکند، نتیجه مطلوب را به وی عطا نمی‌کند و این سنتی خدایی است، و بلعکس گاهی خداوند متعال بر اساس اراده اش چنین تقدیر می‌کند که شخصی هرچند اسباب را بکار بسته است ولی باز به هدف و مقصود نمی‌رسد و اینجاست که گویند حکمت الهی بر خلاف سنت رایج رقم خورد.

مثلاً شخصی که مریض است او باید برای رفع مرض خود اسباب شرعی را بکار ببندد و نباید در منزل بنشیند و کاری نکند، زیرا شفای او در اینست تا اسبابی را که خداوند متعال برایش قرار داده (از قبیل طبیب و دارو و دعا کردن و یا رقیه شرعی) بکار ببندد، پس از آنکه شخص مریض تمامی اسباب لازمه و شرعی را برای رفع مرض خود بکار بست، نتیجه تلاش او در دست خداوند متعال است: اگر الله تعالی اراده کرد پس آن اسباب را برایش سببی جهت شفا قرار می‌دهد و مریضی اش بهبودی می‌یابد. و اگر اراده نکردند، پس هرچند که اسباب را بکار بسته است ولی چون اراده ی الله تعالی با خواست ما متضاد بوده است، پس نتیجه چیزی خواهد شد که خداوند متعال می‌خواهد، زیرا حکمت الهی بر آن قرار گرفته است، ولی از آنجائیکه ما از اراده ی خداوندی اطلاعی نداریم، چرا که ما بر او تسلط نداریم - پس نباید به این فکر باطل که؛ بلی اگر خدا بخواهد خوب می‌شویم و اگر نخواست خوب نمی‌شویم پس نیازی نیست به نزد داکتر مراجعه نمایم و یا کاری کنیم، اسباب لازم و شرعی را به خدمت نگیریم، چرا که ما نمی‌دانیم که خداوند چه چیزی اراده کرده اند، چه بسا اگر اسباب را به خدمت می‌گرفتیم خداوند نیز مریضی ما را شفا میداد!

بنا براین: چون در نظام کائنات سنت اسباب و مسببات برقرار است، لذا تا حرکتی صورت نپذیرد، حرکتی هم حاصل نمی‌شود مگر آنکه خداوند چیز دیگری بخواهد.

حسن اختتام:

این سوره اثبات عقیده توحید و یگانه‌پرستی اسلامی و توضیح آن است، همان گونه که سوره «کافرون» نفی هر گونه همگونی و سازشی میان عقیده توحید و یگانه پرستی و میان عقیده شرک است... هر یک از دو سوره حقیقت توحید و یگانه پرستی را از راهی و به شیوه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد و بدان می‌پردازد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز خود را با خواندن این سوره - در نماز سنت صبح - می‌آغازید... این آغاز کردن معنی و مفهوم بخصوص خود را داشت.

امام محمد غزالی در جواهر القرآن می‌فرماید: در قرآن، «خداشناسی»، «شناخت و درک آخرت» و «شناخت راه راست»، مهم است که معارف سه گانه نام دارند و سایر چیزها تابع اینهاست و سوره ی اخلاص، شامل یکی از اینها؛ یعنی، خداشناسی است... «پروردگارا! ما را از سرچشمه‌ی زلال توحید سیر آب کن و از شرک مصون بدار.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفلق

جزء - (30)

سورة فلق در مدینه نازل شده و دارای پنج آیه می باشد.

وجه تسمیه:

سورة «الفلق» به علت به این نام مسمی شده است که آغاز آن با این فرموده حق تعالی: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» میباشد.

در مورد مکی بودن و یا مدنی بودن سورة فلق بین مفسرین اختلاف است. مفسرین میگویند که: نه تنها متن سورة «مدنی»، بلکه نشان دهنده این امر هم است که این سورة در آخرین مراحل مدینه نازل شده است.

دلایل که مفسرین برمدنی بودن این سورة بدان استدلال میاورند اینست که در این سورة به موضوع «حسد» اشاره بعمل آمده است.

و این پدیده شوم از آفت های مرحله قوت و نیل به امتیازات است، نه مرحله ضعف و ناتوانی و محروم شدن از امتیازات. در دوران مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در شرایط قرار نداشتند که حسادات کسی را تحریک کند. در مکه مسلمانان در شرایط و روز های سختی قرار داشتند که این روز ها محروم شدن از آسایش و آرامش توأم بود. ولی زمانیکه مسلمانان در مدینه بودند وضع شان تغییر و قسماً بهبود یافت.

ولی به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر سورة «فلق» و سورة «ناس» را مکی میدانند و رأی اکثر علماء نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس (رض)، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سورة مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی از علماء دیگر نیز گفته اند: صحیح نیز همین است.

شیخ مرحوم علی صابونی در تفسیر خویش «صفوة التفاسیر» می نویسد: سورهی فلق در مکه نازل شده و به انسان می آموزد که به الله پناه ببرد و از شر مخلوقات خدا و از شر تیرگی و ظلمت شب به الله پناه ببرد؛ زیرا در موقع تاریکی شب وحشت انسان را فرا می گیرد. و تبهاران در شب به فعالیت می پردازند.

سورة فلق همچنین به انسان می آموزد که از شر هر حسود و ساحری به الله پناه ببرد. این سورة یکی از دو «معوذتین» است که پیامبر صلی الله علیه و سلم با خواندن آنها خود را در پناه الله متعال قرار می داد.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: اگرچه سورة های (فلق و ناس) آخر قرآن کریم در اصل دو سورة ی جداگانه هستند و در مصحف با نام های جداگانه ای درج شده اند، اما میان آن ها چنان رابطه ی عمیقی وجود دارد و مضامین شان به قدری با هم مناسبت دارند که دارای یک نام مشترک به نام معوذتین (دو سورة ای که به وسیله ی آن ها پناه خواسته می شود) هم هستند. امام بیهقی در دلایل نبوت نوشته است که این دو سورة با هم نازل شده اند، به همین دلیل نام مشترک هر دو ی آن ها معوذتین است.

ارتباط سورة فلق با سورة الإخلاص:

سورهی الإخلاص، الوهیت را به بیان گرفته است و الله متعال را از آن چه در شأن او نیست، منزله گردانید، سورة فلق و سورهی ناس، بیان می کنند، که انسان باید در این عالم از آنان که مانع راه توحید و یکتاپرستی اند، به ذات پروردگار با عظمت پناه برد؛ همان

گونه که هر دو سوره با استعاذه، شروع می‌شود. سوره‌ی فلق از شر شب تاریک، افسونگران سخن چین و فتنه انگیز و رشک ورز و سوره‌ی ناس از شر و نیرنگ شیاطین جن و انس، ما را در پناه حق قرار می‌دهند.

سوره فلق به انسان می‌آموزد که چگونه به الله پناه ببرد، تا از شرارت آفریده‌های مختلف، تاریکی فراگیر شب، و از تزویر، حيله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، و سخن های بیهوده، فتنه‌انگیزان سخن چین توطئه‌گر افسونگر بداندیش - که موجب جدایی میان زن و شوهر و سایر مردم اند - و از شر حسدورزان، که از بس رشک می‌ورزند، آرزوی نابودی نعمتهای خدادادی را که دیگران دارند، در سر می‌پرورانند؛ در امان باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فلق:

سورة فلق دارای (1) رکوع، و (5) پنج آیت، و (23) بیست و سه کلمه، و (73) هفتاد سه حرف، و (45) و چهل و پنج نقطه است.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

تقسیم‌بندی آیات سوره فلق:

آیه‌ی 1 بیان تکلیف بودن استعاذه و پناه‌بردن به الله متعال است. آیات متبرکه 2 تا 5 بیان چیزهایی است که به صورت عام لازم است انسان از شر آنها به الله پناه ببرد. در ضمن نباید فراموش کرد: شروری را که در این آیات به آنها اشاره شده تا آمدن قیامت موجود هستند.

فضیلت سورة فلق:

قبل از همه باید گفت که تمام سوره های از قرآن عظیم الشان دارای فضایل خاص خود میباشد که قرائت و تلاوت و تدبر در معنی و مفاهیم این سوره ها، تطبیق و عملی نمودن رهنمود های مندرج در آن موجب سعادت دنیا و آخرت انسان میگردد. هکذا نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان برنامه زندگی و کتاب عمل است برای ما انسانها که تلاوت آن سرآغازی است برای تفکر و ایمان و وسیله است برای عمل کردن به محتوای قرآن و همه پادشاهای عظیم نیکو کاران نیز از همین جا و با همین شرایط تحقق می‌یابد.

نبايد فراموش کرد که، تلاوت سوره های قرآن عظیم الشان، ایمان و اعتقاد ایمانی انسان را قوت بخشیده، صفای دل را تزید بخشیده در گناهان تخفیف بعمل آورده، عبادت انسان را برتر و بهتر ساخته، مسلمان را به درجه اعلی کامل و ترقی میرساند.

هکذا نباید فراموش کرد که تلاوت سوره های قرآن و بخصوص که این تلاوت با ترتیل و تعمق در معانی و مفاهیم آیات متبرکه صورت بپذیرد، بسیاری از امراض روحی و روانی را مدوا می‌نماید، غم و اندوه انسان را تقلیل بخشیده، روشنایی دیدگان بیشتر میسازد.

نبايد فراموش کرد که قرآن عظیم الشان مونس تنهایی انسان بوده، عمر انسان را با برکت ساخته، استجاب دعا اطمینان می‌بخشد. در نهایت تلاوت سوره های قرآن، صفای خانه، رفع عذاب و سایر خیرات و برکات برای انسان میگردد.

شایان توجه است که پیمودن مراتب کمال قرائت، همچون رسیدن به مرحله تدبّر و عمل، مستوجب کمال ثواب و رضای الهی و دریافت خیرات بیشتر و بهتر می‌شود. نقطه دیگری که می‌خواهم خدمت خوانندگان خویش تقدیم بدارم اینست که، ما نباید به خواندن قرآن به عنوان یک کار تجاری نگاه کنیم و دنبال این باشیم که کدام سوره از همه ثواب بیشتری دارد و تنها با خواندن همیشگی آن سوره از برکت سوره های دیگر محروم بمانیم.

قرآن عظیم الشان مجموعه ای است که باید همه ای آن در کنار هم باشد و انسان با بهره گیری از همه ای آن است که می تواند به خودسازی بپردازد.

سورة «فلق» مثل سایر سوره های قرآن دارای فضایی است از جمله در حدیثی از حضرت بی بی عایشه (رض) در مورد فضیلت سورة فلق و همچنان سورة ناس آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَيَنْفُثُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُ بِيَدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا.» (هر زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض میشد، سورة فلق و سورة ناس را قرائت میفرمود، و توسط این سوره خود را دم میکرد).

حضرت بی بی عایشه (رض) میفرماید: در لحظات که مریضی پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت گرفت، من سورة «فلق» و سورة «ناس» را میخواندم و به امید برکت دست خویش را بر جسم اش می کشیدم.

در حدیثی عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم): «أَلَمْ تَرَ آيَاتِ أَنْزَلَتِ اللَّيْلَةُ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).» «آیا نمی دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره های فلق و ناس هستند».

همچنان عقبه بن عامر میفرماید: «بَيْنَا أَنَا أُسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) بَيْنَ الْجُحْفَةِ وَالْأَبْوَاءِ إِذْ غَشِيَتْنَا رِيحٌ وَظُلُمَةٌ شَدِيدَةٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) يَتَعَوَّذُ بِ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) وَيَقُولُ: «يَا عُقْبَةُ تَعَوَّذُ بِهِمَا فَمَا تَعَوَّذُ مُتَعَوَّذُ بِمِثْلِهِمَا» قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يُؤْمِنَا بِهِمَا فِي الصَّلَاةِ.» روزی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم میان جحفه و ابواء حرکت می‌کردم که باد و تاریکی سختی ما را فرا گرفت، رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع به دم‌کردن با سوره های فلق و ناس نمود، و لی فرمود: «ای عقبه! با آنها، (خودت را) دم کن، زیرا هیچ دم‌کننده ای به مثل این سوره ها دم ننموده است».

راوی می افزاید: همچنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را امامت می‌نمود و شنیدم که آنها را در نمازی خواند.

هكذا در حدیثی روایت شده از حضرت جابر (رض) که: رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَقْرَأُ يَا جَابِرُ فَقُلْتُ: وَمَاذَا أَقْرَأُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَقْرَأُ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) فَقَرَأْتُهُمَا فَقَالَ: أَقْرَأُ بِهِمَا وَلَنْ تَقْرَأَ بِمِثْلِهِمَا.» «ای جابر! بخوان» گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه بخوانم؟ فرمود: «سوره های فلق و ناس را» من به دستورش عمل نمودم. بعد از آن فرمود: «این سوره ها را بخوان و هرگز نمی‌توانی مانند اینها بخوانی».

در حدیثی دیگری حضرت عقبه بن عامر در باره فضیلت سوره فلق می فرماید: قلت: یا رسول الله، أقرئني إما من سورة (هود)، وإما من سورة (يوسف)، فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «يا عقبه بن عامر، إنك لن تقرأ سورة أحب إلى الله، ولا أبلغ عنده من أن تقرأ: (قل أعوذ برب الفلق)، فإن استطعت أن لا تفوتك في صلاة فافعل.»

گفتم: ای رسول خدا! چند آیه از سوره هود و چند آیه از سوره یوسف به من بیاموز. فرمود: «ای عقبه! تو هیچ سوره‌ای محبوب‌تر و بلیغ‌تر نزد پروردگار با عظمت ما از سوره فلق نمی‌خوانی، و سعی کن که خواندن آن در نماز از تو فوت نشود).

فضیلت معوذتین :

در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه در مورد فضیلت معوذتین می‌خوانیم: «رسول الله صلی الله علیه و سلم از زخم چشم جن و انس به‌پروردگار جلّ جلاله پناه می‌بردند اما بعد از آنکه معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می‌خواندند و دعا های دیگر در این مورد را ترک کردند.»

امام مالک (رح) در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «در اوقاتیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از مریضی ناراحت می‌بودند، معوذتین را می‌خواندند و بر خود می‌دمیدند و این کار را سه بار تکرار می‌کردند و چون درد ایشان شدت می‌گرفت، من بر ایشان معوذتین را می‌خواندم و رسول الله صلی الله علیه و سلم به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می‌کشیدند.» یعنی: آن را بر خود می‌دمیدند.

همچنین در حدیث که از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت گردیده آمده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم به من دستور دادند تا معوذتین را بعد از ختم هر نمازی بخوانم.»

همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول الله صلی الله علیه و سلم به من فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوذتین را بخوان.»

مفسران کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده می‌فرماید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می‌باشد.»

هكذا حدیثی دیگری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یا عقبه ألا أعلمک سوراً ما أنزلت في التوراة و لا في الزبور و لا في الإنجيل و لا في الفرقان مثلهن، لا يأتين عليك إلا قرأتهم فيها، «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلی الله علیه و سلم خطاب به عقبه بن عامر رضی الله عنه فرمودند: ای عقبه آیا من به توسوره‌های را یاد ندهم که همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجیل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبی بر تو نگذرد مگر اینکه بخوانی آنها را، همانا «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» می‌باشد. (این روایت صحیح در سلسله احادیث صحیحه شماره: 2861) آمده است.

اسباب نزول معوذتین :

در مورد اسباب نزول سوره های معوذتین: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» چندین روایتی از جانب مفسرین ذکر گردیده است ولی بر ای اختصار کلام در اینجا به دو حدیث (حدیثی بیهقی و حدیثی امام بخاری و مسلم) اکتفاء مینمایم:

حضرت بي بي عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: نبي اكرم - صلى الله عليه وسلم - را سحر کردند طوري كه كاري را انجام نداده بود، خيال و تصور مي كرد كه آن كار را انجام داده است. تا روزي از روز ها دعا بسيار زياد نمود و سپس، فرمود: «آيا مي داني كه پروردگار با عظمت ما، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. يكي از آنان بر بالينم وديگري، کنار پاهايم نشست. پس، يكي از آنها به ديگري گفت: درد اين مرد چيست؟ دومي گفت: سحر شده است. پرسيد: چه كسي او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسيد: بوسيلة چه چيزي سحر شده است؟ گفت: بوسيلة شانه، پس مانده الياف كتان و پوست شكوفه خرماي نر. پرسيد: كجا هستند؟ گفت: در چاه «ذروان». راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم صلى الله عليه وسلم - بسوي آن (چاه) بيرون رفت. سپس برگشت و به عايشه گفت: «نخل هاي آنجا مانند سرهاي شيطان بود». عايشه پرسيد: آنها را از چاه بيرون آوردي؟ گفت: «خير». مرا كه پروردگار با عظمت ما، شفا داد ولي بيم آن دارم كه باعث ضرر و زيان مردم شود». سپس آن چاه را با خاك، پر کردند.

بيهقي در «دلائل النبوة» از طريق كلبي از ابوصالح از ابن عباس رضي الله عنه روايت کرده است: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم شب را به صبح رساند عمار بن ياسر را با چند نفر به آنجا فرستاد. آن ها بر سر چاه رفتند ناگاه آب چاه را مثل آب حناء يافتند آب چاه را تخليه کردند و سنگ را برداشتند و كليه را بيرون آورده سوزاندند در بين آن يك كمان بود كه يازده گره داشت. پس اين دو سوره نازل شد و پيامبر خدا شروع كرد به قراءت اين دو سوره هرگاه آيتي را مي خواند يك گره را باز مي كرد. (اين حديثي را بيهقي از كلبي روايت کرده است).

همچنان در مورد اسباب نزول (معوذتين حديثي داريم در بخاري و مسلم) كه از حضرت بي بي عايشه رضي الله عنها بشرح ذيل روايت گرديده است:

«لبیدبن اعصم رسول الله صلي الله عليه وسلم را جادو كرد بدین نحو كه غلاف شكوفه خرمايي را گرفته و موهايي را كه در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت صلي الله عليه وسلم فروريخته بود و دندانهاي شانه ايشان و نخي را كه در آن يازده گره زده شده بود و گره ها با سوزن محكم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دميد. در اين زمان بود كه معوذتين بر رسول الله صلي الله عليه وسلم نازل شد پس ايشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود كه هر آيه اي را مي خواندند، يك گره از آن گره ها باز مي شد و در عين حال، پيامبر صلي الله عليه وسلم در وجود خویش به باز شدن هر گره نوعي از راحتی و سبكي احساس مي كرد، تا اين كه گره آخر هم باز شد. آن گاه رسول الله صلي الله عليه وسلم چنان از جا برخاستند كه گويي از بند رها شده اند.

جبرئيل عليه السلام نيز بر آن حضرت صلي الله عليه وسلم دم و دعا مي خواند و مي گفت: «باسم الله أرقبك، من كل شيء يؤذيك، من شر حاسد و عين و الله يشفيك: به نام خدا تو را دم و دعا مي كنم از هر چيزي كه آزارت مي دهد، از شر هر حاسدي و از شر زخم چشم و الله تو را شفا مي دهد». از روايات منقول شده در اين بابت بر مي آيد كه: اثر سحر بر رسول الله صلي الله عليه وسلم فقط سر درد خفيفي بود و اين است همان معني تخيل كه در يكي از احاديث آمده است. گفتني است كه گاهي در بيداري نيز مانند خواب تخيل روي مي دهد بنابر اين، مسلم است كه سحر بر ملكات و توانمدي هاي عقلي آن حضرت

صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبید بن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: وَاللّٰهُ يَعْصِيْكَ مِنَ النَّاسِ: (الله از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) «مائده/ 67».

تفسیر اجمالی سورة فلق

صاحب تفسیر فی ظلال در تفسیر اجمالی این سوره می‌فرماید: این سوره و سوره ای که بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ و بعد از او برای همگی مؤمنان است. رهنمود و رهنمون به این که به کنف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلی... انگار یزدان سبحان محلّ حفاظت و حمایت خود را برایشان باز می‌گرداند، و پناه پناهگاه خود را برای ایشان فراخ می‌نماید، و بدیشان با مودّت و محبّت و عطوفت و مهربانی می‌فرماید: بیائید اینجا. بیائید به محلّ حفاظت و حمایت. بیائید به محلّ امن و امان خودتان، محلّی که در آن ایمن می‌گردید و آرامش می‌یابید. بیائید چه من بهتر می‌دانم که شما ضعیف هستید، و شما دشمنانی دارید، و پیرامون شما ترسها و هراسها است. در حالی که اینجا، بلی اینجا امن و امان و آرامش و اطمینان و سلامت است... بدین خاطر، هر دو سوره با این رهنمود و رهنمون می‌آغازد:

محور و محتوای کلی سورة فلق:

در مورد محور و محتوای کلی سورة «الفلق» بصورت کل گفته می‌توانیم که این سوره دارای یک محتوای تعلیمی و تربیتی می‌باشد. این بدین معنی است که در سورة «الفلق» پروردگار ما در قدم اول به پیامبر صلی الله علیه و سلم و در قدم بعدی به سایر مسلمانان، می‌آموزاند که یگانه راه نجات از شر همه اشرار پناه بردن به ذات پروردگار است، در این سوره پروردگار با عظمت ما برای ما می‌آموزاند که: خود را به حمایت پروردگار شان پناهنده دهند، و از شر مخلوقاتش به جلالت و عظمت و سلطان وی پناه جویند، از شر شب آن هنگام که تاریک می‌شود، و وحشت و ترس فرا گیر نفسها می‌شود، و فجار و اشرار انتشار می‌یابند، و از شر هر حاسدی یا ساحری، و این سوره یکی از معوذتینی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم خود را بدان دم می‌کرد، و در حمایت الله قرار می‌داد.

محور کلی این سوره به ما انسانها می‌آموزاند که فقط پروردگار با عظمت را ملجا و پناهگاه تان قرار دهید زیرا الله پناه گاه مطمئن و از شر هر مخلوقی شریر می‌باشد و یقین داشته باشید که در پناه آن انسان احساس امنیت و آرامش کامل می‌کند.

همچنان در این سوره تعلیم واضح برای ما انسانها است تا در زندگی خویش (اعم زندگی اجتماعی و سیاسی و زندگی اقتصادی) خود، اولاد، زن و فرزند مال و داری خویش را به پناه پروردگار با عظمت خویش بسپاریم، و اطمینان باید داشته باشیم که انسان در پناه حق تعالی است که از شرّ هر موجود صاحب شر در امان خواهد ماند.

طوريكه در فوق ياد اور شديد محور اصلي ومركزي اين سوره پناه خواستن و تمسك جستن به پروردگار با عظمت، از شر هر چيزي، حال چه ظاهر باشد، و چه پنهان، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه كم باشد و چه زياد، و چه جزئي باشد و چه كلي و اين درسي سازنده واموزنده اي است، درس و تعليم نافع براي حمايت مردم، بعضي شان از بعضي ديگر، به سبب امراض نفساني است، همچنين براي حمايت آنها از شر چيزهاي سمي و كشنده، و از شر شب وقتي تاريك مي شود، و در آن خوف و ترس بوجود مي آيد، به خصوص در بيابانها و غارها، كه اسم سوره نيز بر اين امر (پناه گرفتن به پروردگار با عظمت) دلالت مي دهد.

در حديثي شماره (4976) امام بخاري آمده است: «عن أبي بن كعب قال: سألت رسول الله عن المعوذتين فقال قيل لي فقلت. فنحن نقول كما قال رسول الله» (از أبي بن كعب رضي الله عنه روايت است كه گفت: از پيامبر صلي الله عليه وسلم از (معوذتين) (يعني: از سوره ناس و فلق) سوال نمودم: (اين سخن را أبي بن كعب زماني پرسيد كه: خبر برايش رسيد كه ابن مسعود اين دوسوره را در مصحف خویش نمي نويسد و طوري فكر مي كند كه اين دو سوره از قرآن كريم نيست). فرمودند: «براي چيزي گفته شد ومن گفتم» يعني: اين دوسوره براي وحى شد، ومن گفتم كه از وحى است)، وما هم همان چيزي را مي گويم كه پيامبر خدا صلي الله عليه وسلم گفتند).

هكذا از شخصي عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت شده است كه وي اين دوسوره را در قرآني كه نزد خود داشت ثبت نكرده بود، و طوري فكر مي كرد كه اين دو سوره دعا هايي است كه جهت دفع شر و شرارت خوانده مي شود و از قرآن نيست، پس نبايد در قرآن ثبت گردد، ولي سپس صحابه رضي الله عنهم در قرآن بودن آنها اجماع نمودند، و ابن مسعود رضي الله عنه نيز از آن نظر خود برگشت و آنرا در مصحف خویش نوشت. (فيض الباري شرح مختصر صحيح البخاري تاليف عبد الرحيم فيروز هروي در تفسير حديث شماره 976).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْفَلَق

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1) «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (2) «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3)
«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4) «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اعوذ (عوذ): پناه می‌برم، پناه می‌جویم. الفلق: سپیده دم، سپیده‌ی صبح که تاریکی شب را می‌شکافد و چون پرده‌ای آن را کنار می‌زند. [← انعام/۹۵، فالح الحب و النوی/ ۹۶، فالح الإصباح]. ما خلق: آن چه آفرید، آن چه پدید آورد. غاسق (غسق): شب بس تاریک، رویداد شب [← اسراء/۷۸]. وقب: فرا پوشید، روی آورد، فرا گرفت، در آمد. النفاثات (نفث): جمع نفاثه، فوت کنندگان، دمندگان، افسونگران، سخن چینان، افسادگران و آشوب گران. نفاثه برای مبالغه است نه تأنیث، مانند: «بصیره» در آیه‌ی ۱۴ قیامت و... العقد: جمع عقده، گره‌ها، معاملات. حاسد: حسود، تنگ نظر، بدسگال. (فرقان)

ترجمه و تفسیر

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1):

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» «أَعُوذُ»: پناه می‌برم. متوسل می‌گردم. بگو: پناه می‌برم به پروردگاری که دانه و هسته و سپیده‌دم را می‌شکافد. «الْفَلَق»: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می‌شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: «الْفَلَق» یعنی بامداد. مانند فرموده‌ی «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ» (مختصر ۶۹۴/۳). و در امثال عرب آمده است: «هو أبین من فلق الصبح»: از روشنی بامداد روشن‌تر است. مفسران گفته‌اند: دلیل این که خداوند به پیامبر دستور داده است که به پروردگار صبحگاه پناه ببرد این است که سر برآوردن نور و روشنایی صبح بعد از تیرگی شب و برطرف شدن حاجات و نیازها در آن، تبدیل به یک ضرب المثل شده است: پایان شب سیه سپید است. پس همان‌طور که انسان منتظر طلوع است، ترسیده نیز چشم به راه رستگاری است.

مصدر «عوذ» که کلمه «اعوذ» متکلم وحده از مضارع آن است، به معنای حفظ کردن خویش و پرهیز دادن از شر از راه پناه بردن به ذات که می‌تواند آن شر را دفع کند. و کلمه «فلق» به فتحه ف و سکون ل - به معنای شکافتن و جدا کردن است، و این کلمه در صورتی که با دو فتحه باشد صفت مشبیه‌ای به معنای مفعول خواهد بود، و غالباً این کلمه بر هنگام صبح اطلاق می‌شود، و فلق یعنی آن لحظه‌ای که نور گریبان ظلمت را می‌شکافد و سر بر می‌آورد.

بدین اساس معنای «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» چنین می‌شود: بگو من پناه می‌برم به پروردگار با عظمت که آن را فلق می‌کند و می‌شکافد، و مناسب این تعبیر با مساله پناه بردن از شر، که خود سائر خیر و مانع آن است، بر کسی پوشیده نیست.

صبح از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح، پرده سیاه شب می شکافد، این اصطلاح به معنی طلوع صبح به کار رفته است.

بعضی آن را به معنی خلق، یعنی همه آفریدگان جهان دانسته‌اند. چرا که با آفرینش هستی پرده عدم شکافته شده است و نور وجود آشکار گردیده است، و هر روز و هر ساعت هم با آفرینش و پیدایش هر موجودی پرده نیستی شکافته می‌شود و سیمای هستی سر به در می‌آورد.

ولی برخی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه «فلق» هر چیزی است که از کتم عدم به وسیله خلقت سر بر آورد، برای اینکه خلقت و ایجاد در حقیقت شکافتن عدم، و بیرون آوردن موجود به عالم وجود است، در نتیجه رب فلق مساوی با رب مخلوق است.

«من شر ما خلق» (2):

«از شر هر چه که او خلق کرده و دارای شر است» در «شَرِّ ما خَلَقَ» باید گفت: شرّ که از سوی مخلوقات است، نه از سوی خالق و نه ناشی از خلقت.

یعنی از شر هر مخلوقی، چه انسان و چه جن و چه حیوانات و چه هر مخلوق دیگری که شری همراه خود دارند، یعنی از آفریننده‌ی که شری در این هاست پناه برد. از عبارت (ما خلق) نباید توهم کرد که تمامی مخلوقات شرند و یا شری با خود دارند، زیرا مطلق آمدن این عبارت دلیل بر استغراق و کلیت نیست.

شرّ: شر را در مقابل خیر داریم. اما کلمه‌ی شر در بعضی از جاها أَفْعَل تفضیل است. و در بعضی از جاها به صورت مصدر می‌آید. در اینجا معنی مصدری آن مدنظر است.

مطلق بلا و بدی. اینکه در اینجا کلمه‌ی شر به «ما» متصل شده است، الله متعال می‌خواهد این را بیان کند که هر شری از هر مخلوقی می‌تواند صادر شود و در ارتباط با همان مخلوق است. شر محض در کره‌ی زمین وجود ندارد، بلکه تمام شرور نسبی هستند و نسبی‌بودن آنها به این معنا است که ممکن است نسبت به کسی شر باشد و نسبت به دیگری خیر. لذا در دل هر شری خیری نهفته است و شر مطلق بر روی زمین وجود ندارد. اما در باب خیر این سخن را نمی‌توان گفت. زیرا خیر مطلق وجود دارد و در رأس همه‌ی خیرها، خیرهایی است که الله متعال معین کرده، آن هم در قالب نعمت‌ها برای بندگان. مانند خیر هدایت، خیر قرآن و غیره... (بنقل از تفسیر جامع جزء سی‌ام قرآن کریم تألیف و تحقیق: گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین).

در میان تمام شرور که در سوره مبارکه فلق نام سه شرّ مورد بیان قرار گرفته است:

- شرور پنهان و در تاریکی‌ها. «مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ».
- شرور زبان‌های ناپاک. «مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ».
- شرور حسادت‌ها و رقابت‌های منفی. «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».

سپس به صورت ویژه خاص در آیه مبارکه بیان کرد و فرمود است:

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3):

«و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد (و جهان را به زسریر تاریکی خود می‌گیرد). یعنی و پناه می‌برم به خدا از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می‌پوشاند و بسیاری از ارواح شرور و حیوانات موزی پخش و پراکنده می‌گردند. «غاسق» در لغت به معنی جهنده و دمنده است. مراد از «غاسق» آغاز شب است که تاریکی را به همراه می‌آورد. طوری که در (آیه 78 سوره اسراء) آمده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ»

لَذُلُّوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ». مفسران نوشته اند: شاید مراد از «غاسق» هر موجود ظلمت آور باشد که تاریکی‌های معنوی را به همراه خود می‌آورد و گسترش می‌دهد. از آنجا که انسانهای شرور، برای حمله و هجوم و یا توطئه چینی از تاریکی شب استفاده می‌کنند، لذا به الله پناه می‌بریم از شروری که در شب واقع می‌شود. «وَقَب» هم به معنی گودی و گودالی در کوه است که آب از آنجا پائین می‌آید. در این آیه بیشتر به معنی شب و آنچه در آن است می‌باشد. شبی که فرامی‌رسد و جهان را زیر بال و پر خود می‌گیرد.

شب بدین هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از این، شب به دل و درون انسان می‌اندازد که چه بسا چیز پنهانی در رسد و حادثه ناگهانی درگیرد، از هر قسم و از هر نوعی که به تصور در نمی‌آید. از قبیل: جانور درنده‌ای که می‌تازد. شیطانی که تاریکی بدو کمک می‌کند که به تلاش ایستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوس‌هایی که در تنهایی و در تاریکی بیدار و برانگیخته بگردد. از هر چیز پیدا و ناپیدایی که می‌جنبد و حرکت می‌کند و یورش می‌آورد... در شب بدان گاه که فرامی‌رسد و جهان را فرا می‌گیرد و تاریک تاریک می‌گردد.

طوری‌که یاد آور شدیم هدف از «غَاسِقٍ»: شب تاریک و هدف از «وَقَب»: فرا رسید و فرا پوشید. بنا در ترجمه کلی «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» گفته می‌توانیم «و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود.

امام فخر رزی می‌فرماید: طوری‌که در فوق یاد آور شدیم، پناه بردن به الله از شر شب تاریک از آن جهت است که: در شب درندگان و حشرات مضره از سوراخ‌های خویش بیرون می‌شوند، اهل شر دزدان و رهنان به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز و طوری‌که در شب مخاطر عدیده دیگری است که پنهان نمی‌باشد. (تفسیر کبیر ۱۹۵/۳۱).

علامه سعدی رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده: «پناه می‌برم به الله از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می‌پوشاند و بسیاری از اجنه‌های شرور و حیوانات موزی پخش و پراکنده می‌گردند». زیرا شیاطین شب را در خانه‌های مسکونی مردم می‌گذرانند. خواندن «بسم الله»، ذکر خدا و بخصوص خواندن سوره بقره، آیه

الکرسی آنها را از خانه‌ها بیرون می‌راند. و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «موقع تاریک شدن هوا کودکان را مراقبت کنید، زیرا شیاطین در این برهه از زمان به کثرت وارد محل زندگی مردم می‌شوند». متفق علیه. و فرمودند: «إِذَا كَانَ جَنَحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكَفُّوا صَبِيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ،

فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةُ مِنَ اللَّيْلِ فَحُلُوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الْأَبْوَابَ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَاباً مَغْلَقاً». یعنی: وقتی تاریکی شب فرا میرسد یا موقع شام شود، کودکانتان را در منازل نگاه دارید، زیرا شیاطین در این لحظات پخش می‌شوند.

وقتی پاسی از شب می‌گذرد، آنگاه کودکانتان را آزاد بگذارید و درها را ببندید و موقع بستن درها نام الله را بگویید، زیرا شیاطین نمی‌توانند، درب بسته‌ای را باز کنند.

(بخاری شماره: 3304)

خواننده گرامی!

با اینکه «شَرِّ مَا خَلَقَ» شامل تمام شرور می‌شود، ولی نام سه شر را به خاطر اهمیتی

که دارد، بطور جداگانه آورده است. «غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ- النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ- حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ». پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شَرِّ مَا خَلَقَ» خواه دریافت کمال باشد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل، 98). هرگاه قرآن تلاوت می‌کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر.

در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به يك صفتِ الهی پناه می‌بریم. (از شرّ غاسق و نفّاثات و حاسد، به صفتِ «بِرَبِّ الْفَلَقِ» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر يك خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می‌شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «بِرَبِّ النَّاسِ»، «مَلِكِ النَّاسِ» و «إِلَهِ النَّاسِ» پناه می‌بریم.)

چرا انسان از تاریکی شب می‌ترسد؟

شما اگر احساس کرده باشید زمانیکه شب فرا میرسد نوعی از ترس وجود شما را فرا می‌گیرد، علمای چینیایی تحقیقات را که در این عرصه بعمل آورده اند بدین نتیجه رسیده اند که: انسان بیشتر از شب می‌ترسد تا از تاریکی و اینکه بدن انسان در شب هوشیارتر و متلاطم‌تر است که آن را از اجداد خود به ارث برده است.

محققان در تحقیقات خویش دریافته‌اند افراد که در طول شب و حتی در اتاق روشن هم زندگی و سکونت می‌کند وحشت بیشتری نسبت به تصاویر و صداهای ترسناک دارند. بدن انسان هنگام شب تغییر حالت داده و نسبت به وقایع اطرافش هوشیارتر می‌شود که این حالت باعث ایجاد ترس و وحشت در شخص خواهد شد.

این محققان در تحقیقات خویش مینویسند که انسانها در طول شب نسبت به نشانه‌های وقایع احتمالی تهدید کننده واکنش پذیری بیشتری دارند.

«وَمِنَ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4):

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شرّ زنان افسونگر» یعنی: زنان جادوگری «دمنده در گره‌ها» که برای جادوی خود از دمیدن در گره‌ها کمک می‌گیرند و بر آن جادو می‌کنند.

منظور از این افراد زنان جادوگری هستند که با فوت کردن در گره‌ها دیگران را افسون می‌کردند.

در مورد اینکه چرا در این آیه متبرکه از زنان جادوگر یاد آوری بعمل آمده و نه از مردان جادوگر، فقط همینقدر گفته می‌توانیم که: در آن زمان، سحر و جادو بیشتر در میان زنان رواج داشت نسبت به مردان. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان تاکید بیشتر بر زنان بعمل آورده است نسبت به مردان. (برخی از مفسرین می‌فرمایند که «نفّاثات» اگر بروزن صیغه مبالغه گرفته شود، در آن صورت میتوان گفت: «و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شرّ افسونگران زیاد» که در این صورت شامل زنها و مردان میشود)

«النَّفَّاثَاتِ»:

جمع نفّاثَة، دمنده‌گان. مراد سخن‌چینان فساد پیشه است (ملاحظه شود: جزء عمّ طَبَّارَه، جزء عمّ شیخ محمّد عبده). صیغه مبالغه است و برای مذکّر و مؤنّث به کار می‌رود. دمیدن در گره، کنایه از افسون و جادو است (ملاحظه شود: تفهیم القرآن). افسونگران رشته‌ها را گره می‌زدند و همراه با مقداری آب دهان به گره‌ها فوت می‌کردند و بدانها

می‌دمیدند، و سپس گره‌ها را باز می‌کردند، تا به عامّه مردم نشان دهند که گره پیوند زنا شوئی فلان مرد و فلان زن را باز و آنان را از هم جدا ساخته‌اند. برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می‌توانند مردان را در تصمیمات خود سست کنند و مصداق نقّات باشند.

نمّامان و سخن‌چینان هم خویشان را در لباس دلسوزان و دوستداران در پیش اینان و آنان نشان می‌دهند و بدین وسیله پیوند‌ها را سست و گسسته می‌کنند. لذا کار افسونگران و سخن‌چینان به هم شبیه است.

یکی از مصداق نقّات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

«الْعُقْد»:

(عُقْد): در اینجا جمع عُقْدِه است، به معنی گره مراد پیوند‌ها و رابطه‌های انسانها است؛ از قبیل پیوند زنا شوئی، رابطه دوستی، ارتباط مکتبی.

و نَفْث در عُقْد یعنی دمیدن در گره؛ اما در اصطلاح و بینش دینی و قرآنی یعنی برنامه ریزی کردن برای رسیدن به مقصدی اما بهترین معنایی را که می‌توان بیان کرد، همان توطئه کردن است. اما چرا نفّات به صیغه جمع مؤنث سالم آمده است؟ جواب این است که صاحبان نفّات نفوس هستند و نفوس هم مؤنث مجازی است پس با نفوس مطابقت دارد و مصداق این نفوس می‌تواند هم مرد و یا زن باشد.

نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابو عبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبید بن اعصم یهودی بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را سحر کردند.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5):

«و از شرّ حسود بدان‌گاه که حسد می‌ورزد». و از شرّ کسی که در نعمت‌ها حسد می‌ورزد و زوالش را آرزو می‌برد و طوریکه یادآور شدیم؛ حسود کسی است که زوال نعمت دیگران را می‌خواهد و حسود برای از بین بردن نعمت از دست دیگران می‌کوشد. یعنی بدخواه. (بقره / 109، نساء / 54، و سوره فتح / 15).

پس برای باطل کردن نیرنگ حسود و مصوّن ماندن از مکر و کیدش باید به خدا پناه برد. چشم بد نیز نوعی از حسادت است چون فقط کسی چشم می‌زند که حسود و بدجنس و خبیث النفس باشد. پس به طور خاص و عام به خدا پناه برد. و بر این دلالت می‌نماید که جادو حقیقت دارد و زیان آور است زیرا از آن باید بترسید و از جادو و جادوگران باید به خدا پناه برد.

در این سوره، پروردگار با عظمت ما به طور عام برای بندگان خویش دستور می‌فرماید که انسان از شرّ و بلا و اذیت و آزار همه آفریده‌های شرور، خویشان را در پناه خدا دارد، سپس در آیات سوم و چهارم و پنجم همین سوره به طور خاصّ اشاره به سه منبع عمده شرّها شده است که شرّها عبارتند از: شب تاریک، و سخن‌چینان توطئه‌گر، و حسودان بدخواه.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» پناه بردن به پروردگار با عظمت از شرّ اشخاص حسود که حسد می‌ورزند، یعنی: زمانی که شخصی حسود، حسدش را آشکار و نمایان می‌سازد، و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند و آنرا در نهان خویش نگاه و مخفی میدارد، از او هیچ زیانی و ضرری به فرد محسود نمیرسد، بلکه او با این کار و به این حسودی اش به خود ضرر و زیان می‌رساند، چه او از خیري که به دیگران

میرسد متأسف می شود و رنج می برد و از سرور و خوشحالی دیگران متأثر و همیشه غمگین است. یکی از علایم اشخاص حسود همین است که او در زندگی با حسد و غم شب و روز خویش را سپری مینماید، خوشحالی و مسرت هیچ وقت در چهره اش نمایان نیست و مانند انسانهایی در غم و غصه خویش بسر می برد، حتی لحاظات خوشحالی اش هم به غم و اندوه سپری میشود.

حَاسِدٌ: از مادهی حَسَد است که به معنی آرزوی زوال نعمت دیگران می باشد. یعنی کسی، چه مرد و چه زن از نعمتی برخوردار شده است و چون برای دیگران این موضوع سنگین است، زیرا خود از آن نعمت برخوردار نیست. به جای اینکه از خداوند بخواد که او را هم از آن نعمت برخوردار کند از خداوند می خواهد که این نعمت را از دیگری بگیرد و حتی در راستایی حرکت می کند که این نعمات از دیگران هم سلب شود. به این حالت حسد گفته شده است. حَاسِدٌ یعنی کسی که این نیرو در وجود او است، تا وقتی که این نیرو در درون خودش است، ضرر آن تنها به خودش می رسد، اما وقتی که شروع به عملیاتی کردن آن کرد و کاری کرد که دیگران از مظاهر رحمت، محروم شوند، آن وقت لازم است انسان از شر چنین افرادی که آنها را نمی شناسد، به خداوند پناه ببرد. علما گفته اند: پروردگار با عظمت بر موضوع و مریضی حاسد بدین منظور تاکید نموده است و از آن در این سوره یاد اوری خاصی نموده که: حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می شود.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صَلَّی الله علیه و سَلَّم فرمودند: «المؤمن یغبط، و المنافق یحسد: مؤمن غبطه می خورد ولی منافق حسد می ورزد». شایان ذکر است که حسد اولین و نخستین گناهی است که پروردگار با عظمت ما با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم علیه السلام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل پروردگار جَلّ جلاله و تأثیرگذاری او مؤثر واقع میشوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می شود اما در حقیقت، این پروردگار جَلّ جلاله است که تأثیر را ایجاد می کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَّارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان رسان نبودند مگر به فرمان پروردگار با عظمت ما) (سوره بقره/102).

اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به قدر امکان مطلوب است چنان که رسول الله صَلَّی الله علیه و سَلَّم به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر رضی الله عنه در طاعون کاکایش و هم چنان صحابه چنین کرده اند.

قابل تذکر است که: اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده اند زیرا هنگامی که رسول الله صَلَّی الله علیه و سَلَّم احساس ناراحتی کردند، جبرئیل علیه السلام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان که گذشت.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شفا یابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند:

«بسم الله الكريم، أعوذ بالله العظيم من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار» بهنام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به پروردگار بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر مریضی که اجلش فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: «أسأل الله العظيم، رب العرش العظيم أن يشفيك» از پروردگار با عظمت، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن مریضی شفا می‌یابد».

همچنین در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است: هر زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به عیادت مریض می‌رفتند بر سر اش این دعا را می‌خواندند «أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافي، لا شافي إلا أنت» ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفا بخش هستی، جز تو شفا دهنده ای نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه و سلم حسن و حسین رضی الله عنهما را تعویذ می‌کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند) و می‌فرمودند: «أعذكما بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة، ومن كل عين لامة» (شما دو تن را در پناه کلمات تامه پروردگار با عظمت قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری».

همچنین در حدیث شریف به روایت حضرت عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه آمده است:

در یکی از روزها به درد شدید مبتلا شدم، شدت این درد به حدی بود که قریب بود از پای رفتن بمانم، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: «بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد» (به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شر آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم و پروردگار با عظمت مرا شفا بخشید».

خیر و شر:

کلمه «خیر» از ریشه لغوی «خ ی ر» به معنای آنچه که در او نفع و خوبی و صلاح است، می‌باشد و دارای مصادیق متعددی است، مثل، مال، علم نافع و.... و گفته اند خیر، مقابل شر است، و در او نوعی تفضیل و برتری دادن، نیز وجود دارد (لسان العرب، جلد 4، صفحه 264؛ کتاب العین، جلد 4، صفحه 264). در معجم المصطلحات، جلد 2، صفحه 66، در باره خیر مینویسد: «الخیر»: ما فيه نفع و صلاح، و هو ضد الشر، فالمال خیر، و الخیل خیر، و العلم النافع خیر، و فی التنزیل العزیز: بیدک الخیر إنک علی کل شیء قدیر (آل عمران، الآية 26).

و قوله تعالى: فقال إني أحببت حب الخير عن ذكر ربي. (سورة صفه، الآية 32). تعریف و تفسیر خیر و شر از دید یک شخصی معتقد به مبدأ و معاد این است که هر چه مایه تکامل بشر و سوق او به طرف الله شود خیر و هر چه باعث تنزل و انحطاط و دوری از الله شود، شر است. هر کمالی خیر و هر عدم کمالی شر است.

راغب اصفهانی در مورد خیر و شر می نویسد:

خیر در لغت به معنای چیزی است که هر کس به آن رغبت پیدا می کند. در مقابل، شر به معنای چیزی آمده است که هر کس از آن اعراض و نفرت دارد: «الخیر ما یرغب فیه الكل، کالعقل مثلاً والعدل والفضل والشیء النافع و ضده الشر». (راغب اصفهانی، مفردات، صفحه 190). «الشر الذي یرغب عنه الكل، کما ان الخیر هو الذي یرغب فیه الكل». (راغب اصفهانی، مفردات، صفحه - 157)

قرآن عظیم الشان در آیه (216 سوره بقره) می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره البقره: آیه 216).

در بسیاری از اوضاع و احوال انسان چیزی برای خود می پسندد و طلب آنرا در دل می پروراند و آرزو دارد که آنرا بدست هم بیاورد، در حالیکه او چیز بر ضرر اش تمام میشود.

و در بسیاری از اوضاع و احوال انسان از چیزی بد اش می آید و یا از آن بد میبرد، در حالیکه آن چیز بخیر و منفعت اش تمام میشود.
خوانندگان گرامی!

- خیر و شر رویداد ها و اتفاقات زندگی ما است و محسوس ظاهری نیست بلکه ممکن است چیزی دارای خیر ظاهری باشد در حالیکه باطنش آغشته به شر باشد و یا برعکس آن.

همچنان باید گفت که: در هر چیزی احتمال بروز شر وجود دارد، حتی کمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نیز آفاتی دارند. آفت علم، همانا غرور است؛ آفت احسان، همانا منت گذاردن؛ آفت عبادت، همان عجب یعنی تکبر، خودبینی، خودخواهی، غرور، و آفت شجاعت، ظلم و تهوّر یعنی بی باکی، بی پروایی، جرئت، جسارت، سرنترسی، دلاوری، دلیری، است.

در آسیب پذیری سه اصل وجود دارد آمادگی هجوم از سوی دشمن فرصت های مناسب برای هجوم نظیر تاریکی ها وجود حفره ها و نقطه ضعف ها بلی دشمن به دنبال تاریکی ها و حفره ها و نقاط ضعف است.

- پروردگار با عظمت ما، بما انسانها می آموزاند که انسان ها در فهم خیر و شر باید تعمق بیشتر بخرچ دهد، و به ظاهر اشیاء دل خود را خوش نسازیم.

- در همه امور و روزگار زندگی خود را به الله بسپاریم و با تمام قوت باید معتقد باشیم که تنها اوست که به خیر و شر حقیقی امور آگاه است و او جز خیر برای بنده اش چیزی دیگری نمی خواهد.

- در آیه متبرکه برای ما انسانها می آموزاند و هدایت میکند که: با یک خیر کوچک نباید چنان مغرور شد که خود را کم کنیم و با یک شر و یا یک مشکل نباید چنان غمگین و متاثر شویم، باید در هر دو حالات شکرگزار الله باشیم و با اعتقاد راسخ باید بگویم خیر و شر از جانب الله است، او ذاتی است که بهتر می فهمد و ما از عواقب امور نا آگاه هستیم.

یادداشت:

اساساً شر در مقابل خیر است و طوریکه در فوق متذکر شدیم: خیر در مورد ما انسانها به

چيزي گفته مي شود كه با وجود ما و خواست ما هماهنگ و موافق بوده باشد و آن موجب پيشرفت و تكامل واقعي ما قرار گيرد.
و شر چيزي است كه با وجود و خواست ما موافق و ناهماهنگ باشد و موجب عقب ماندگي و انحطاط اصلي ما گردد.

علماء خير و شر را بر سه گونه تقسيم مينمايند:

- 1 - خير مطلق كه هيچ گونه بدّي در آن وجود نداشته باشد. مانند ذات پروردگار با عظمت ما كه خير مطلق است.
- 2 - شر مطلق آنست هيچگونه نقطه مثبت در آن وجود نداشته باشد. كه چنين چيزي اصلاً نميتواند در دار هستي وجود داشته باشد.
- 3 - خير و شر نسبي كه بين دو قسم بالا است.

خير و شر از جانب الله است؟

مسئله خير و شر يكي از بحث هاي مهم فلسفي و كلامي بوده، و علماء خير و شر را بر سه نوع تقسيم نموده اند:

- خير مطلق،

- شر مطلق،

- خير و شر نسبي.

خير مطلق آن است كه هيچ جنبه منفي نداشته باشد.

و شر مطلق عكس آن است، يعني هيچ جنبه مثبتّي در آن وجود ندارد،

و خير و شر نسبي بين آن دو است.

از ديدگاه يك موحد و خداپرست، از اين اقسام كه بر شمرديم، دو قسم امكان وجود دارد: يكي خير محض و ديگري آنچه خيرش بيشتريست، اما آنچه شر محض يا شرش بيشتريست از خير باشد، امكان وجود آن از سوي پروردگار با عظمت ما نيست، چون پروردگار ماحكيم است و از حكيم، كار قبيح تحقق پيدا نمي كند.

معروف ميان فلاسفه و دانشمندان اين است كه شر در تحليل نهايي بازگشت به امر عديمي مي كند و امر وجودي كه سرچشمه آن عدم است.

الله متعال خالق همه چيز است، چه خير باشد و چه شر فقط الله است آنرا مي آفريند و تا اراده نكند نه خيري به ما مي رسد و نه شري، پس الله متعال خالق همه چيز است،

چنانكه مي فرمايد: «قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره رعد 16). يعني: بگو: «خدا خالق همه چيز است؛ و اوست يكتا و پيروز».

خير و شر هر دو مخلوق خدايند، با اين وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نيست،

چنانكه مي فرمايد: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (سوره زمر 7).

يعني: «اگر كفر ورزيد، بدانيد كه خدا از شما بي نياز است» يعني: حق تعالي از ايمان و

عمل شما بي نياز است و اين شما هستيد كه به او نيازمنديد زيرا شما هستيد كه از كفر،

زيان و از ايمان نفع مي بريد. «ولي» حق تعالي «براي بندگان شر را نمي پسندد» لذا

به كفر امر هم نمي كند، هرچند كه همه چيز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نيست مگر

در صورتي كه خدا خود بخواهد پس مشيت پروردگار با عظمت چيزي است و پسند و

محبت و امر وي چيز ديگري «و اگر سپاس داريد» با ايمان، عبادت و عمل صالح «آن

را براي شما مي پسندد» دليل اين که حق تعالي شکر و سپاس را براي بندگان خویش مي پسندد، اين است که: شکر سبب سعادت و خوشبختي آنها در دنيا و آخرت است. الله خير را مي آفريند و براي کسي که آنرا بطلبد راضي و خشنود است. و او تعالي شر را مي آفريند، ولي براي کسي که آنرا بطلبد راضي و خشنود نيست. پس درست است که الله متعال آفريننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالي شر نيستند، بعبارتي از اعمال الهي شري صادر نمي شود و مرتکب شر نمي شود بلکه بندگان شر مرتکب آن مي شوند يعني با اعمالشان آنرا کسب مي کنند، و از آنجائیکه سنت الهي بر آنست که انسان ها در ميدان آزمائش قرار بگيرند و اختيار داشته باشند تا راه شر و يا خير را بپيمايند، ممکن است کساني به اختيار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برايشان مي آفريند ولي آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل آنها راضي و خشنود نيست، اما سنت او مبني بر مختار بودن انسان ها مقتضي آنست که شر و خير را براي بندگان بيافريند تا در انتخاب آزاد باشند. و اينکه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»، علامه الباني رحمه الله در کتاب «صفة الصلاة» چنين توضيح مي دهد: «يعني آنکه شر به خداي متعال نسبت داده نميشود، چون شر، از اعمال او نيست، بلکه تاممي کارهاي او خير است، چرا که کار هاي وي حول محور عدل و فضل و حکمت مي چرخد. او خير است و شري در او نيست. شر بدان جهت شر است که انتساب آن از پروردگار با عظمت ما قطع شده است.

ابن قيم مي فرمايد: آفريننده حقيقي خير و شر خداست. شر در بعضي از مخلوقات خداست نه در آفرينش و فعل او. بنابر اين وي پاک و منزّه است از ظلمي که حقيقت آن، نهادن چيزي است در غير محل خود. پروردگار ما اشياء را جز در مواضع شايسته شان نمي گذارد که همه اينها خير است. شر عبارت است از گذاشتن چيزي در غير محلش. پس از آنجا که وضع در محل خود، شر نيست دانسته شد که شر نمي تواند به وي منسوب باشد... چنانچه کسي تشکيک کند که چرا پروردگار ما چيزي را در حالي که شر است آفريد؟ جواب اين است که: آفريدن شر و فعل آفريدن شر، خير است نه شر. زيرا خلق و فعل قايم به اويند. نسبت دادن شر به وي محال است. شر و بديهائي هم که در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وي شناخته ميشوند.

فعل و خلق منتسب به وي خير محض است. تحقيق درباره اين بحث مهم به طور کامل در کتاب ابن قيم موسوم به «شفاء العليل في مسائل القضاء والقدر والتعليل» (ص 206-178) آمده است که مي توان بدان مراجعه کرد».

خوانندگان محترم!

طوريکه گفته آمديم، عقيدة اسلامي بر آنست که: از الله هرگز شر صادر نميشود و به رسول الله صلي الله عليه وسلم در هنگام وفات پسرشان ابراهيم فرمودند: «لبيك وسعديك والخير كله بيدك والشر ليس إليك» پس چرا ما مي گويم همه خير و شر از طرف الله است؟

الله متعال خالق همه چيز است، چه خير و چه شر فقط الله است که آنرا مي آفريند و تا اراده نکند نه خيري به ما مي رسد و نه شري، پس الله متعال خالق همه چيز است،

چنانکه می فرماید: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره رعد 16). یعنی: بگو: «خدا خالق همه چیز است، و اوست یکتا و پیروز».

خیر و شر هر دو مخلوق خداوند، با این وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نیست، چنانکه می فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (سوره زمر 7). یعنی: «اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می برید. «ولی» حق تعالی «برای بندگان کفر را نمی پسندد» لذا به کفر امر هم نمی کند، هر چند که همه چیز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا خود بخواهد پس مشیت خداوند چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است.

الله خیر را می آفریند و برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود است. و او تعالی شر را می آفریند، ولی برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود نیست. یعنی در ارتکاب بنده امر خیر اراده و رضایی الله تعالی است و اما در شر که انتخاب بشر است صرف اراده الله تعالی است. این امتحان و ابتلاء دنیوی که کل فلسفه وجودی بشر درین عالم فانی است و الله تعالی به علم ازل خویش از انتخاب خیر و شر بنده آگاهی دارد، متعلق به تصمیم و انتخاب بنده بوده و خود بنده در روشنی هدیات و پیغام رسیده از جانب الله توسط پیغمبران برای بنده ها و عقل سلیم بنده برای انتخاب خیر و شر، جواب گوی خود بنده میباشد و به آن خود بنده ضرورت دارد نه الله تعالی. پس درست است که الله متعال آفریننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالی شر نیستند، عبارتی از اعمال الهی شری صادر نمی شود و مرتکب شر نمی شود بلکه بندگان شر مرتکب آن می شوند یعنی با اعمالشان آنرا کسب می کنند. چنانچه گفته آمدیم از آنجائی که سنت الهی بر آنست که انسانها در میدان آزمایش قرار بگیرند و اختیار داشته باشند تا راه شر و یا خیر را بپیمایند، ممکن است کسانی به اختیار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برایشان می آفریند ولی آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل شر و انتخاب شر آنها راضی و خشنود نیست، اما سنت او مبنی بر مختار بودن انسانها مقتضی آنست که شر و خیر را برای بندگان بیافریند تا در انتخاب آزاد باشند و از عمل کرد خویش نیز پاداش داشته باشند.

حسد:

حسد را علمای اخلاق این گونه تعریف کرده اند: حسادت، تمنای سلب نعمت است از دیگری که به صلاح او باشد، یعنی حسود دوست دارد نعمت ها از طرف مقابل گرفته شود، خواه آن نعمت به حسود برسد! یا نرسد.

خداوند متعال در این عالم موجودات مختلفی خلق و به هر کدام خصوصیات خاصی را فرموده است و بعضی کاملتر از بعضی دیگر آفریده است. مثلاً به جمادات وجود بخشیده ولی رشد نمو و تغذیه و یا هیچ بعدی از ابعاد زندگی يك موجود زنده را نداده است.

در حالی که گیاهان تغذیه می کنند رشد هم دارند اما حرکت قابل توجهی ندارند حیوانات علاوه بر خصوصیات های نباتات از خود دفاع می کنند حرکت دارند و امور خانه سازی را به طور غریزی انجام می دهند. اما کاملترین موجود و اشرف مخلوقات به تعبیر قرآن در عالم وجود انسان است که دارای خصوصیات منحصر به فردی می باشد که او را از بقیه متمایز می کند که ابعاد وجودی انسان را به دو بعد جسمانی و روحانی می توان تقسیم کرد که تمام زندگی انسان رسیدگی به این دو بعد و رفع نیازهای آنها خلاصه می شود.

از خصوصیات نفس انسان حب ذات یعنی خود دوستی است هر چه خوب و لذت بخش است برای خودش می خواهد لذا مایل است از دیگران گرفته شود و با او برسد. معمولاً این حس در امور مادی بکار میرود در چیزهای رفاهی، خوراک، لباس، مسکن، همسر، فرزند، مقام و مال، عنوان و شهرت و خلاصه چیزهایی که با جهات نفسانی و مادی سر و کار دارد. اما غبطه در امور معنوی مطلوبست. جنبه های معنوی و الهی حسد بردنی نیست بلکه غبطه و آرزوی آن مقام را از خدا کردنست بدون اینکه بخواهد از طرف گرفته شود هرگز دیده یا شنیده نشده که پیغمبران بر یکدیگر حسد برند اولیای خدا بر یکدیگر یا دیگران حسادت ورزند اما هر چه از روحانیت و معنویت بیشتر کاسته می شود حس حسادت قوی تر می گردد و ظهور بیشتری پیدا می کند. اگر این بیماری ریشه کن نشود و رها گردد روز به روز ریشه دوانیده و در گفتار و کردار صاحبش منشا شر بسیاری می شود که باید از او به خدا پناه برد.

علاج مرض حسادت:

حسادت، مریضی مهلکی قلبی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی میشود، همان کسانی که تاب تحمل دیدن خیر و خوبی، شادی و خوشحالی را برای اشخاص دیگری ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی خواهند، و فقط آن را برای خود میخواهند. بنابراین چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و زمانیکه دیگران شاد باشد او ناراحت میگردد، این اشخاص از جمله اشخاص، حسود هستند؛ هر چند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند.

مریضی خطرناک و مهلک حسادت با امور ذیل معالجه می گردد:

اول: این که شخص حسود بداند که این نعمت، فضل و لطف و عنایت پروردگار با عظمت ما است، پروردگار با عظمت ما می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (سوره نساء 54) «آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگار با عظمت ما از فضل خویش به آن ها داده حسادت می ورزند.»

پروردگار با عظمت ما است که انواع نعمت ها و خوبی ها را به افراد ارزانی فرموده است، حسادت به معنای ناراضی بودن از تقدیر الهی است، هر گاه مؤمن این را بداند از این سرشت و خوی باز می آید.

دوم: مسلمان بداند که استفاده ای که او از حسادت می برد فقط این است که گناهانش بیشتر می شوند و نیکی هایش از بین می روند، به خاطر این ما می گوئیم: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» «حسادت نیکی ها را چنان میخورد که آتش هیزم را از بین می برد.»

سوم: شخصی حسود باید بداند که حسادت به جز اندوه و ناراحتی چیزی دیگری نمی افزاید، هر چقدر نعمت های پروردگار با عظمت بر بندگان بیشتر شود حسرت خوردن او بیشتر می گردد.

چهارم: شخصی حسود بداند که حسادت، مانع رسیدن فضل خدا به کسی که با او حسادت می شود نمی گردد، پس بداند که حسادت ورزیدن او فایده ای ندارد.

پنجم: شخص حسود باید بداند که هر گاه به حسادت ورزیدن مشغول شود از مصالح و منافع ویژه ی خود فراموش می گردد. شما حسادت کننده را می بینید که دائماً در حال جستجوی و خبر گیری از احوال و اموال و فرزندان و علم و... دیگران است و همواره احوال دیگران را جستجو و پی گیری و دنبال می کند. امور دیگری هست که انسان را بر دوری گزیدن از حسادت یاری می دهد که با تأمل در این موضوع، می توان به آن دست پیدا کرد. (شیخ ابن عثیمین، مجموع دروس فتاوی الحرم المکی 363/3، 364) و (مجموع الفتاوی 111/10 - 129) شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمة الله علیه).

مبارزه در مقابل حسادت:

حسادت، یعنی: آرزوی کند زوال نعمت از دیگران، حسادت صفتی بدی است، چون از صفات شیطان و از صفات بدترین انسان ها در گذشته و حال است، زیرا حسادت یعنی: اعتراض به تقدیر الهی به تقسیم پروردگار با عظمت.

مسلمان با راضی بودن به تقدیر الهی و تقسیم پروردگار با عظمت ما، باید حسادت را از خود دور نماید و آنچه برای خود نمی پسندد برای برادرش هم نپسندد، چنان که پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ» (بخاری 13 و مسلم 45) (هیچ یک از شما مؤمن کامل و واقعی نمی گردد؛ مگر آن که آنچه برای خود می پسندد برای برادرش نیز پسندد).

مسلمان با تلاش برای به دست آوردن اسبابی که خیر را برای او فراهم می کند و شر را از او دور می نماید، خود را از متصف شدن به حسادت دور نماید؛ مسلمان باید به پروردگار گمان نیک داشته باشد و به آنچه نزد اوست امیدوار باشد.

مسلمان با پناه بردن به پروردگار با عظمت و ربّ کریم حسد را از خود و خانواده اش دور کند؛ پروردگار با عظمت ما به پیامبرش در سوره ی فلق دستور می دهد که از شر حسادت ورزند وقتی حسد می ورزد به خدا پناه ببرد. یکی دیگر از راه های دفع حسد، صدقه دادن و کمک کردن به فقرا و نیازمندان است، به خصوص وقتی که شخصی مالی و ثروتی بدست می آورد و در کنار او فردی از نیازمندان هست که به او نگاه می کند، شایسته است او به آن ها کمک کند تا چشم آنها که به دست او خیره شده پر گردد. (شیخ صالح فوزان - کتاب الدعوة- فتاوی 68/1، 69)

آیا بالایی پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟

مطابق روایات اسلامی و مطابق احادیثی نبوی از جمله (احادیثی وارده در صحیحین) مؤید این مساله است که: گفته میتوانیم بلی بالایی پیامبر صلی الله علیه و سلم جادو شده است، ولی این سحر و جادو بر مقام نبوت ایشان وبالایی مسایل شرعی و وحی آسمانی هیچگونه تاثیری و خللی را برجا آورده نتوانست، تاثیر سحر و جادو بالایی پیامبر صلی الله

علیه وسلم آن قدر تأثیر نداشت که مسایل مربوط به وحی و عبادت‌ها را تحت شعاع خویش قرار دهد.

منت‌های تأثیر سحر و جادو مطابق روایت در حدود بود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تصور می‌کرد کاری کرده، در حالی که نکرده بود.

و طوریکه در فوق متذکر شدیم این سحر و جادو را شخصی بنام لبید بن اعصم یهودی علیه ایشان انجام داده». (بخاری حدیث شماره 6391 و مسلم حدیث شماره: 2189) پروردگار با عظمت ما ایشان را از آن نجات داد و به ایشان وحی شد تا با معوذتین (فلق و ناس) دم شدند. بخاری (5735) و مسلم (2192).

برخی این حقیقت را که پیامبر صلی الله علیه وسلم جادو شده باشد، با استدلال به این که اگر بپذیریم پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر شده است، لازمه‌اش تصدیق گفته‌ی ظالمان است که می‌گفتند: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (تنها شما از مردی سحر شده پیروی می‌کنید). «سوره فرقان / 8» در این که لازمه‌ی سحر شدن پیامبر صلی الله علیه وسلم تأیید سخن ظالمان است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را به مردی سحر شده وصف کرده بودند، نیست. تردیدی وجود ندارد، چون آن‌ها ادعا می‌کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سخنانی که برایشان وحی می‌شود، جادو شده است. آنچه بر ایشان وحی می‌شود تصور آنها هذیان‌هایی مانند سخنان بی ربط افراد جادو شده است، مگر حکم قطعی همین است که: سحری که پیامبر صلی الله علیه وسلم شده بود بر هیچ چیز از وحی و عبادت‌ها تأثیر نگذاشت.

خوانندگان گرامی!

قبل از همه باید گفت که؛ جادوگر و ساحر کافر است. زیرا الله تعالی می‌فرماید: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» (بقره 101-102) «جمعی از اهل کتاب قرآن را پشت سر خود افکندند، گوئی آنان نمی‌دانند (که نام محمد صلی الله علیه وسلم در تورات و انجیل آمده است) و آنچه را که شیاطین در باره سلطنت سلیمان علیه السلام (افتراء و دورغ) بیان می‌کردند، پذیرفته و پیروی می‌کردند».

پروردگار با عظمت ما در این آیه به صراحت جادو را کار شیاطین معرفی کرده است، لیکن چون جن‌هایی همچون عفریت و دیگر شیاطین را خداوند تحت فرمان سلیمان علیه السلام قرار داده بود، و در آن زمان شیاطین کار جادو را انجام می‌دادند، اهل کتاب که در نهایت کفر و گمراهی بسر می‌بردند، جادو را به سلیمان علیه السلام نسبت دادند و گفتند: جادو کار سلیمان است. ولی چون جادو کفر است، و خداوند پیامبرش سلیمان علیه السلام را از ارتکاب جادو محفوظ داشته بود برائتش را اعلان فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (سوره البقرة: 102). «سلیمان مرتکب جادو نشد، زیرا جادو کفر است، و کفر از جانب انبیاء محال است» پس این آیت دلیل است که جادوگر کافر است و می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (سوره بقره 102) «شیطان‌ها کافر شدند که به مردم جادو می‌آموختند».

در این جمله خداوند شیاطین را کافر دانسته، زیرا به مردم جادو می‌آموختند، پس دانسته می‌شود که آموزش جادو نیز از جمله کفر بحساب می‌آید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را یکی از مهلکات هفتگانه قرار داده اند، در حدیثی حضرت اُبی هریره رضی الله عنه میفرمایند: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ قَالُوا: مَا هِيَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» (بخاری)

«از هفت گناه مهلک پرهیز کنید. صحابه حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم، عرض کردند: ای رسول خدا آن گناهان چیست، فرمود: شریک‌گرداندن با خدا و جادو و قتل نفس که خداوند آن را حرام نموده است مگر به حق و خوردن مال یتیم و سودخواری و پشت‌کردن (فرارکردن) در روز جنگ و افتراءکردن بر زن‌های پاکدامن بی‌خبر (از افتراء) و مؤمن».

علاوه بر آیاتی که در سوره بقره بر کافر بودن سحر و حرمت تعلیم و تعلم سحر دلالت می‌کند، و در جاهای مختلف دیگری کفر ساحر را نیز ثابت کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در این حدیث سحر را بعد از شرک قرار داده است. و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر بیم دادن مردم از ارتکاب آن انواع از جادو را معرفی نمودند.

امام نووی می‌گوید: «سحر عملی حرام و به اجماع علما از کبایر است. پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را جزو هفت گناه هلاک‌کننده انسان شمرده‌اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‌شود اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو متضمن گفتار و یا کردار کفرآمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است». (فتح الباری، 224/10). برای معلومات بیشتر در مورد احکام ساحر به فتوای مراجعه کنید.

علمای اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه: (بر مریض جایز نیست که پیش فالگیران (کاهنان) که ادعای دانستن غیب را می‌کنند و (مردم را بدین صورت به سوی خود فرا می‌خواند) برود تا بوسیله آنها مریضی خود را تشخیص بدهد. همچنانکه برای شخص جایز نیست، آنچه را که کاهنان او را خبر می‌دهند تصدیق نماید. زیرا آنها از روی شک و تردید از غیب سخن می‌گویند. یا آنها جن را احضار می‌کنند و بوسیله آنها بر آن چه که می‌خواهند استعانت می‌جویند و کار اینها کفر و ضلالت است چون که این‌ها ادعای امور غیبی را می‌کنند. امام مسلم (رحمه الله) در کتاب صحیحش روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هر کس پیش عرافی (عراف کسی است که جای گم شده و مال دزدی شده را نشان می‌دهد) رفته و از او در مورد چیزی بپرسد و آن را راستگو شمارد، تا چهل روز نمازی از او پذیرفته نخواهد شد).

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (هر کس پیش فالگیری (کسی است که ادعای علم غیب می‌کند و بوسیله ستارگان مردم را از غیب خبر می‌دهد) برود و بر گفته هایش صحه بگذارد، او از آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده سرباز زده است. ابوداود این حدیث را روایت کرده و اصحاب سنن اربعة آنرا تخریج کرده اند. (ابو داود 3904).

و از عمران بن حصین رضي الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لیس منا من تطیر أو تطیر له، أو تکهن أو تکهن له، أو سحر له، و من أتى کاهناً فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی مُحَمَّدٍ» (از ما نیست کسی که فال بگیرد، یا برایش فال گرفته شود یا مرتکب کهانت شود یا برای او کهانت انجام داده شود یا ساحری بکند یا برایش ساحری کرده شود و هر کس پیش کاهنی رفته و بر گفته هایش صحه بگذارد به آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کفر نموده است.) (بزاز با سند قوی آنرا روایت کرده است).

در این احادیث دلیل کافر بودن کاهن و ساحر وجود دارد زیرا که آنها ادعای دانستن علم غیب می کنند. در حالی که این (اعتقاد و عمل) کفر محسوب می شود چرا که ساحر و کاهن جز با به خدمت گرفتن جن و عبادت کردن آن به هدف شان دست نمی یابند در حالی که آن کفر و شرک به خداوند پاک و منزّه است و همچنین تصدیق کننده آن نیز دچار کفر و شرک می شود و کسی که بدان معتقد باشد مانند آنان می باشد. و هر کس که بر این کارها مشغول شود و از آنها سحر و جادو بگیرد به تحقیق (خدا) و رسولش صلی الله علیه وسلم از او بیزار می شوند.

اقسام سحر:

خواننده محترم !

همچنان باید گفت که: سحر عمل شیطانی و عبارت است از دود و دم ها و تعویذات شیطانی در جسم مسحور تأثیر می گذارد، و اسباب قتل و یا مریضی را فراهم می سازد، و یا بین زوجین و دوستان تفرقه ایجاد می کند، و تمام تأثیرات با قضا و تقدیر خداوند است. طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید:

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (سوره البقرة: آیه 102). (جادوگران نمی توانند به کسی آسیب رسانند، مگر به خواست خدا).

و خداوند پیامبر و بندگان مؤمن خود را دستور می دهد که به پروردگار سپیده دم از شر جادوگر پناه ببرند، و یکی از انواع جادو سحر تخیلی است که به ظاهر چیزی برای بینندگان پیدا می شود، ولی حقیقتی ندارد، چنانچه قرآن می فرماید: «سَحَرُوا أَعْيْنَ النَّاسِ» (سوره الأعراف: 116).

و می فرماید: «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهُمْ أَنَّهَا تَسْعَى» (سوره طه: 66). هنگامی که جادوگران ریسمان ها و عصاهایشان را انداختند، چنان به نظر حضرت موسی رسید که آنها تند راه می روند، این همان روش جادویی بود که حیلہ گران صوفی نما آن را انجام می دادند.

اقسام سحر:

علماء سحر را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

اول: گره زدن و دم کردن، یعنی: خواندن وردها و طلسم هایی که جادوگر به وسیله (ضرر برسانند).

الله تعالی می فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» «سوره بقره/102»

و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند، و به مردم سحر می آموختند).

دوم: با داروهایی که روی بدن، عقل، نیروی اراده و تمایلات فرد جادو شده تأثیر می‌گزارد. این همان چیزی است که خودشان به آن «عطف»: (ایجاد دوستی) و «صرف»: (ایجاد تنفر) می‌گویند عطف، این است که فردی را چنان شیفته و دل باخته (ی) همسرش یا زنی دیگر می‌گردانند که همانند حیوان در اختیار او قرار می‌گیرد و هر طور بخواهد بر او حکمرانی می‌کند. و صرف بر عکس این است و چنان روی بدن فرد جادو شده تأثیر می‌گذارد که او را ضعیف می‌گرداند تا جایی که نابود می‌شود و هر چیزی را بر خلاف واقعیت آن تصور می‌کند.

در باره ی کفر ساحر در میان علما اختلاف است: برخی می‌گویند کافر می‌شود و برخی دیگر می‌گویند کافر نمی‌شود. اما با توجه به اقسام سحر که ذکر کردیم حکم ساحر مشخص می‌گردد که هر کس به وسیله ی شیاطین سحر و جادو می‌کند، کافر می‌شود و هر کس به وسیله ی دارو جادو می‌کند کافر نمی‌شود، اما گناهکار می‌گردد.

راه مقابله برای دفع سحر:

راههای مقابله با سحر و جادو و حسد و چشم زدن و از قبیل مسائل، ذکر خداوند متعال میباشد از قبیل قرائت قرآن و اذکار شبانه روز و نماز خواندن سر وقت و همچنین ترک گناه، مخصوصاً گناهان کبیره، زیرا هر شخصی را دو ملائکه محافظت میکند و اگر کسی ذکر خداوند را نادیده بگیرد و مرتکب گناه شود از آنها دفاع نخواهند کرد لذا شیطان و سحر و غیره میتوانند او را اذیت و آزار دهند، خداوند متعال میفرماید: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (سوره الرعد 11) (برای او (انسان) فرشتگانی است که به پیایی از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او نگهبانی می‌کنند، در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد (از نعمت و عافیت) مگر اینکه آنها خود را (از طاعت خدا) تغییر دهند، و چون خداوند برای قومی بدی را بخواهد (یعنی آسیب و نابودی و عذابی را) پس هیچ برگشتی برای آن نیست) (هیچ برگردانی ندارد) و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست (که کار و بارشان را به سامان آورد و چون به سویش پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند).

بنابراین این آیه نشانگر اینست که بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته شده اند که او را مطابق آنچه که خداوند به ایشان فرمان داده است نگهبانی میکنند، به قولی، فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی میکنند، به قولی دیگر، او را به امر خدا از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمیدارند.

اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند، ولی تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است، و طبیعتاً هر کسی طاعت خداوند را ترک کند و به سوی

گناه روي آورد اين حفاظت ملائکه به امر خداوند از دست خواهد داد، لذا شياطين و سحر و حسد و چشم زدن و غيره ميتواند بر او مؤثر باشد.

اما در مورد سحر، صحيح نيست که حتماً بايد براي يافتن آنها به شياطين مراجعه کرد زيرا مراجعه به شياطين توسط عرافين و کاهنان حرام است، بنابر اين براي باطل کردن سحر بايد به دعاء و اذکار شبانه روز و تلاوت قرآن و نماز و رقيه شرعي روي آورد و گناه را ترک کرد تا شفا يابد.

رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم و کاهن:

سحر، اساساً دانش شگرف و شيطاني است که به امور خارق العاده شباهت دارد اما خود خارق العاده نيست چرا که اولاً آموختني است و ثانياً شخص جادوگر و مرتکب عمل جادويي آخرين شخصي نيست که توانسته با توجهات و تلقينات شيطاني در مجاري عادت تصرف کند بلکه اشخاص ديگري هم با تعليم مي توانند به مانند او انجام دهند و جادوگر شخصي است که تحت تعليم اين علم شيطاني قرار گرفته و با الهامات و توجهات و اوراد طلسم هاي شيطاني اقدام به امور شبه خارق العاده مي کند چرا که اين اعمال شيطاني از درجه ي اعتبار از معجزه و کرامت که خداوند به بندگان صالح و برگزيده ي خود عطا مي کند تفاوت دارد.

رفتن نزد جادوگران و ساحران منجم و کاهنين و مانند ايشان جائز نيست و سؤال کردن از آنها و تصديق کردن آنان نيز جائز نيست و همچنين مداوا شدن آنان با روغن زيتون و ديگر دواها نيز جائز نيست. پيامبر صلي الله عليه و سلم، از آمدن، سؤال کردن و تصديق کردن (چنين افراد) نهي فرمودند، و همچنين به خاطر اينکه آنها ادعا دارند که علم غيب را مي دانند و براي مردم دروغ مي گویند و آنها را به سوي انحراف در عقیده فرا مي خوانند.

در حديث (صحيح) از پيامبر (اکرم صلي) الله عليه و سلم وارد شده که ايشان فرمودند: «کسي که نزد جادوگري برود و در مورد چيزي از او سؤال کند، نماز چهل شب او قبول نمي شود».

و همچنين پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: «کسي که نزد جادوگر و يا کاهني برود و آنچه که مي گوید را تصديق کند، به آنچه که بر محمد صلي الله عليه و سلم نازل شده کفر کرده است» و در جايي ديگر نيز مي فرمايند: «کسي که جادو کند، يا به خاطر او جادو انجام بگيرد و يا بدفالي کند، يا به خاطر او بدفالي صورت گيرد، يا کهانت کند يا به خاطر او کهانت شود از ما نيست».

و در اين مورد احاديث زيادي وارد شده است.

تداوي که خداوند متعال آن را مباح قرار داده است، تداوي با رقيه (تعويذ) شرعي و دواهايي مي باشد که در نزد افراد خوش عقیده و خوش سيرت مباح و جائز است و آن هم بايد به مقداري باشد که کفايت کند و شکر خداوند متعال صورت گيرد. «و الله ولي التوفيق» (شيخ عبدالعزيز بن باز).

حکم کلي جادو و سحر:

عمل جادو و سحر شرعاً حرام مي باشد که حرمت آن با نص قرآن و سنت به ثبوت رسيده است و يکي از گناهان کبیره مي باشد. حتي برخي از افعالي که در سحر و جادو انجام ميگيرند، به گونه (اي) هستند که باعث کفر مي شوند.

در جادو معمولاً کلمات شرک‌آمیز و استعانت از شیاطین و جن‌ها به کار می‌رود؛ زیرا سحر و جادو زمانی تاثیر می‌گذارند که صاحب سحر و جادو، در خبثت و نجاست قولاً و فعلاً و اعتقاداً با شیاطین مشابه باشند.

به تصریح حدیث نبوی، بسیاری از سخنان کاهنان و جادوگران کذب محض می‌باشد. کسی که نزد کاهنی می‌رود و از او چیزی می‌پرسد، در حدیث به عدم پذیرش نماز چهل روزش تهدید شده است.

مفتی محمد شفیع عثمانی رحمه الله در تفسیر معارف القرآن 279/1 در ذیل آیه «ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر» (سوره بقره: 102) می‌نویسد: اگر در جادویی از افعال کفرآمیز مانند استغاثه و استمداد از شیاطین استفاده شود، این سحر با (اجماع) کفر است.

اگر تعویذی که ساحر می‌نویسد در آن از شیاطین و جن‌ها استمداد گردد، حکم جادو را داشته و حرام است، و اگر الفاظ مشتبهی به کار رود که معنایشان معلوم نیست و احتمال استمداد از شیاطین و جن‌ها باشد، باز هم حرام است. اگر شخص معتقد بر این است که ساحران در امور تصرف دارند این اعتقاد کفر است و شخص مذکور کافر است و همسرش از وی جدا می‌شود و باید فوراً توبه کرده و تجدید ایمان نماید. (رد المختار: 105/5؛ فتح الملهم: 580/2؛ الدر المختار: 337/6) نبع: فصلنامه ندای اسلام، شماره 34، 35.

جزای ساحر در شریعت اسلام:

ائمه ثلاثه (امام ابوحنیفه، امام مالک و امام شافعی) و نیز جمهور علماء به کیفر ساحر اتفاق دارند که باید کشته شود از او نخواستند که توبه کند. هرگاه ساحر بودن وی به اعتراف خودش یا به شهادت دو مسلمان ثابت شد، کشته شود و توبه اش پذیرفته نشود، زیرا ممکن است توبه اش ظاهری و نیرنگ باشد، و نیز ساحر زندق است، و توبه زندق پذیرفته نمی‌شود، چون اعتمادی نیست که توبه اش قلبی باشد باید کشته شود.

زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» (روایت کرده ترمذی در (سنن) 156 / 5، و طبرانی در الکبیر 161 / 2، و دارقطنی در (سنن) 114 / 3، و امام حاکم در مستدرک 360 / 4، و بیهقی در السنن الکبری 136 / 8، همه ایشان از حدیث جندب رضی الله عنه).

این حدیث به طور مرفوع و موقوف با اسنادی صحیح روایت شده است که حد ساحر کشتن آن با شمشیر است، و از توبه چیزی بیان نشده است، بعضی علماء گفته اند که از ساحر توضیح بخواهند، اگر سحرش از نوع کفر نیست، از او جلوگیری شود، لیکن این فتوا درست نیست، زیرا انواع جادو با همکاری شیاطین و از راه کفر و شرک وصل می‌شود، و کفر محض می‌باشد. شاید آن عده از علماء که چنین فتوا داده اند به گمانشان به جز همکاری شیاطین و کفر و شرک راه دیگری هم برای جادو وجود دارد. خلیفه دوم اسلام حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز بعد از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه طی حکمی به تمام (والیان) دستور داد تا مرد و زن جادوگر را بکشند و دستور به توبه خواهی نداد. راوی می‌گوید: ما بنابر اجراء فرمان خلیفه مسلمین

سه نفر را به قتل رساندیم. (مسند امام احمد 1 / 190، سنن ابی داود 3 / 165، سنن بیهقی 8 / 138).

این فرمان را حضرت عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار صادر فرمود: و هیچکس مخالفت نورزید، همچنین ام المؤمنین حفصه دختر گرامی حضرت عمر رضی الله عنه همسر پیامبر اکرم کنیز خود را به خاطر ارتکاب جادو به قتل رساند. (مؤطا امام مالک 2 / 871، مصنف عبدالرزاق صنعانی 10 / 181، 180، و سنن بیهقی 136/8 / به روایت عبدالله بن عمر).

جندب بن عبدالله ابوجندب بن کعب از دی یکی از اصحاب جلیل القدر کنیز جادوگری را در مجلس خلیفه با شمشیر کشت. (بخاری 2 / 222، از حدیث عبدالرحمن بن یزید و الطبرانی فی الکبیر 2 / 177، از حدیث ابی عثمان نهی، و البیهقی فی سنن) 8 / 136، از حدیث ابی عثمان نهی و سیر اعلام النبلاء للذهبی 3 / 176، 177). بنابراین روایات، امام احمد / می فرماید: قتل ساحر از سه تن از اصحاب پیامبر (حضرت عمر و دخترش حفصه و جندب) به روایت صحیح ثابت شده است. این روایات دلیل بر قتل و کشتن ساحر بدون توبه است، بلکه نسبت به قتل ساحر باید هرچه سریعتر اقدام شود، تا مسلمانان از شرش راحت گردند.

نمایی و سخن چینی:

نمام و سخن چین به شخصی اطلاق میشود که سخن شخصی را از یک نفر می شنود، و آنرا به فرد یا افراد دیگری انتقال میدهد که انتقال این حرف باعث مفارقت و قطع ارتباط دوستی آن دو فرد و یا افراد گردد در صورتی که پروردگار با عظمت ما امر به ایصال و ارتباط بین مسلمانان فرموده است ولی فرد سخن چین باعث قطع این ارتباط و فساد انگیزی بین افراد می گردد لذا پروردگار مامیفرماید: «وَالَّذِينَ يَنْفُسُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ - 25». (و کسانی که قطع می کنند آنچه را که پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند برای ایشان است دوری از رحمت پروردگار و برایشان بدی سرای آخرت (که همان عذاب اخروی است) می باشد (سوره رعد، آیه 25) و در آیه ای دیگر نیز در رابطه با روش برخورد با اینگونه افراد که به نوعی فسق آنان مبرهن است می فرماید: «ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین) اگر فاسقی خبری آورد تحقیق کنید و زود باور مکنید که از روی نادانی مردمی را به رنج اندازید (و) بعد هم پشیمان شوید. (سوره حجرات، آیه ۶) از گناهانی که کبیره بودندش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، سخن چینی است. همچنین چندین لفظ با سخن چینی مترادف و متشابه هستند. بطور مثال، نمیم، نمامه، سعایت و قتات.

پروردگار با عظمت ما در سوره مبارکه رعد می فرماید: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (و کسانی که قطع می کنند آنچه را که پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند، برای ایشان است دوری از رحمت پروردگار و برایشان بدی سرای آخرت است یعنی عذاب اخروی).

و روشن است که نَمَام معنی سخن چین، و کسی که حرفی را از یک نفر درباره کسی شنیده و برای آن کس نقل می کند قطع کرده، آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد کرده، زیرا عوض این که بین مؤمنین ایجاد محبت و الفت نماید و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمنی ایجاد کرده است پس برای او است لعنت پروردگار و عذاب آخرت.

علل سخن چینی:

علمای علم اخلاق برای این صفت رذیله علل و عوامل متعددی بیان کرده اند که شخص را وادار به سخن چینی می کند. در ذیل به برخی از علل و عوامل آن اشاره می کنیم.

حسادت و بد خواهی:

گاهی حسادت به دیگری در مقام یا مال یا شخصیت او، سبب می شود که فرد بدخواه او گردد و در صدد بر می آید که هر طوری شده لطمه و ضربه (ای) به او وارد کند و خوار و ذلیلش نماید. به دنبال این اندیشه می کوشد با خبرچینی و نقل گفتار و رفتار ناپسندی که او در حق دیگران گفته یا انجام داده وی را، خوار و بدنام گرداند و بالاخره منشأ بعضی از موارد سخن چینی حسد و رشک بردن است و لذا در روایات اسلامی حسد تباه کننده ایمان و نیکیها و موجب سلب آرامش و بدبختی دنیا و آخرت انسان معرفی شده است.

یکی دیگر از آفات زبان که از رذایل اخلاقی به شمار می رود و انسان را از راه خدا دور می سازد نَمَامی و سخن چینی است.

قرآن عظیم الشان در نکویش سخن چینی می فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»؛ وای بر هر عیب جوی سخن چین. (سوره همزه آیه 1) و باز می فرماید: «هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ» از کسانی که بسیار عیب جو و سخن چین هستند پیروی مکن. (سوره قلم آیه 11) و در آیه (11 سوره قلم) می فرماید: «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ»؛ سخن چین کینه توز و پرخور و خشن و بد نام است (قرآن مجید از سخن چین به عنوان زنیم یعنی کسی که اصل و نسب روشنی ندارد نام می برد و این دلیل بر عظمت این گناه است).

سر انجام نَمَام از دیدگاه قرآن:

قرآن عظیم به کسانی که با نَمَامی و سخن چینی آتش کینه و عداوت را میان مردم برمی افروزند هشدار می دهد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید می کند، چنان که درباره یکی از همسران ابی لهب به نام امّ جمیل می فرماید: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» زن او: ابی لهب آن هیزم کش آتش افروز نیز اهل جهنم است. (سوره مسد آیه 4) امّ جمیل دختر حرب، خواهر ابو سفیان و عمه معاویه، یکی از زنان ابی لهب بود که از دشمنان سرسخت رسول الله صلی الله علیه وسلم به شمار می رفت.

به هر حال، چون ابولهب خود آتش افروز بود، زن او نیز فتنه انگیز بود و در این راه کوشش بسیار می کرد و تا آن جا که قدرت و توان داشت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و اصحاب ایشان اخباری کسب می کرد و آن را به مشرکان و بت پرستان گزارش می داد و به همین جهت خدای متعال این گونه از وی به بدی نام می برد و او را مستحق آتش می داند و به طور کلی سر نوشت هر کس که نَمَامی کند آتش دوزخ است.

سخن چینی یعنی این که انسان حرف های بعضی از مردم را به قصد ایجاد فتنه و فساد بین آن ها برای بعضی دیگر نقل کند؛ مانند این که نزد کسی برود و بگوید: فلانی به تو

چنان و چنین گفت، تا این گونه بین مسلمین دشمنی ایجاد کند. سخن چینی و نمایی از گناهان کبیره است. در صحیحین از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «أَمَّا إِنَّهُمَا لَيَعَذَّبَانِ وَمَا يَعْذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَنْزِعُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَذَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَثْنَيْنِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا» «این دو نفر عذاب داده می شوند اما نه به خاطر گناه بزرگی، اما یکی از اینها سخن چینی می کرده است و دیگری از ادرار خود پرهیز نمی کرد و خود را از آن پاک نمی کرد، راوی می گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شاخه ی تری از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت کرد، و هر قسمت آن را روی یکی از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «لَعَلَّهُ أَنْ يَخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسُ» امید است تا وقتی که این دو شاخه خشک نشده است، الله تعالی عذاب آنان را تخفیف دهد» (بخاری 218 و مسلم 292)

از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ» (سخن چین وارد جنت نمی شود) (بخاری 6056 و مسلم 105) بنابر این مؤمن باید از سخن چینی پرهیز و دوری نماید. اما زیان های سخن چینی برای فرد سخن چین، همین عذاب و هشدار سختی است که در حدیث فوق بیان شده است. ضرر سخن چینی برای جامعه این است که باعث جدایی و تفرقه بین مردم و ایجاد فتنه و فساد میان آن ها می شود. یکی از گناهانی که در دین مبین اسلام بسیار مزمت شده است نمایی در سخن چینی است به نحوی که این عمل به قدری قبیح است که فاعل آن در روایات بدترین افراد در امت اسلام و امام دیگر شناخته شده است.

دروس حاصله از سوره مبارکه فلق:

- پناه بردن به الله را باید همیشه به زبان جاری کرد. وجوب پناه بردن به الله متعال و استعانت از پیشگاه او از هر چیز مخوفی که بخاطر خفای آن، انسان توان دفع آن را نخواهد داشت.
- درضمن باید با تمام صراحت بیان داشت که: اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به الله متعال امکان پذیر نیست.
- چون شرور بر قلب و فکر انسان قفل می زنند، باید به قدرتی پناه ببریم که: شکافنده و شکننده قفل ها و موانع باشد.
- تحریم دمیدن در گره افسون که سحر است و هر سحری کفر است و حدّ ساحر، گردن زدن با شمشیر است.
- حسادت قطعاً حرام است و مریضی خطرناکی است تا آنجا که فرزند آدم علیه السلام را بر قتل برادرش واداشت و برادران یوسف را بر کید و نیرنگ واداشت.
- در میان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه های پنهان اهمیت بیشتری دارد.
- غبطه، حسادت نیست به دلیل حدیث صحیح که پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «در دو چیز حسادت نیست وقتی منظور غبطه باشد.»
- در اختتام سوره مبارکه باید بعرض رسانید که در سوره فلق؛ انسان از چهار خصلت به الله پناه می برد.

- 1 - از شر هر آنچه الله آفریده
 - 2 - از شر هر آنچه که در تاریکی شب و یا تاریکی روی دهد.
 - 3 - از شر دمنندگان افسون در گره‌ها
 - 4 - از شر هر حسودی. این چهار خصلت از آن مواردی است که انسان از آنها ترس و بیم دارد.
- پروردگارا! دینت را از شر بداندیشان مصئون بدار. آمین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الناس

(جزء - 30)

سورة ناس در «مدینه» نازل شده و دارای 6 آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت به سوره «ناس» مسمی شده که به آیه مبارکه: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْإِنْسِ» [الناس: 1] آغاز شده و در ضمن کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره ناس:

«سورة ناس» از جمله سوره های مکی است و دارای (1) یک رکوع، و (6) شش آیت، و (20) بیست کلمه، و (81) هشتاد و یک حرف، و (25) بیست و پنج نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

قابل یادآوری است که: سورة «الناس» آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سورة «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می شود.

تعدادی از مفسرین سور (الناس والفلق) را بنام «معوذتین» مسمی نموده اند، طوریکه از فحوی هر دو سوره معلوم می شود که هر دو سوره، دارای یک بحث اند که در هر دو سوره پناه جستن به الله تعالی از شر است.

اگر در فحوی سورة متذکره کمی دقت بعمل آید، به وضاحت در خواهیم یافت که سورة «الناس» را شرح سورة «الفلق» در می یابیم در سورة الفلق از «دمندگان در عقد ها» بحث بعمل آمده و در سوره «الناس» از کسیکه در سینه های مردم وسوسه ایجاد می کنند بحث شده است.

در سوره «فلق» پناه خواستن از آفات و مصایب دنیا ذکر گردیده و در سوره «الناس» نسبت به پناه جستن از آفات اخروی تاکید بعمل آمده است، و هم چنان که مفهوم لفظ «شر» در سوره «فلق» بیان گردید که شامل آلام و موجبات آلام هر دو هست، در سوره الناس از شر چیزی، پناه خواسته شد که سبب تمام گناه هاست، یعنی وسوسه شیطان و آثار آن، و چون ضرر آخرت شدید تر است، بنابر این، بر تاکید آن قرآن کریم به این سوره ختم کرده شد.

تقسیم بندی آیات سوره الناس بصورت کل:

از آیه 1 تا آیه 3 بیانگر پناه بردن انسان به الله متعال که پناه دهنده است. از آیه 4 تا انتهای سوره، یعنی آیه 6 بیان شروری است که انسان لازم است برای حفظ خود از آن شرور به الله تعالی با عظمت پناه برد که این شرور به صورت خاص از دو گروه انس و جن سرچشمه می گیرند. شروری را که در سوره ی فلق به آن اشاره داشتیم عام بود اما در اینجا از دو گروه انس و جن این شرور صادر می شود.

محتوای کلی سوره ناس:

محتوی کلی این به یک اصلی واقعی اشاره نموده می فرماید و آن این است که: آگاه و بیدار باشید که انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی قرار دارد، و شیاطین جن و انس سعی دایمی شان را بخرچ می دهند که، در قلب و روح انسان نفوذ کنند، هر قدر که مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه های شیاطین شدیدتر میشود، تا او را از راه حق منحرف سازد.

بناءً در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر عالم بشریت دستور می دهد که از شر همه وسوسه گران به الله پناه ببرید.

پناه ببرند از شر وسوسه گران خناس «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، به الله که هم پروردگار مردم است، هم پادشاه مردم، و هم اله مردم.

پروگرام ونقشه فعالیت شیطان در این مدت اینست که فعالیت ونقشه کاری خویش با مخفی کاری و مکاری انجام میدهد، در زیاتر از اوقات طوری پیش می آید که شیطان در گوش انسان حضور می یابد و مسایل را با ذهن او خطور میدهد که انسان فکر می کند که پلان ونظریه خود او است و از درون جاننش جوشیده و همین مسئله باعث اغوا و گمراهی در پوشش هدایت می شود.

انسان نباید انتظار داشته باشد که شیاطین را در لباس خودشان ببیند؛ بلکه همیشه آنها قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می آمیزند تا بر مردم مسلط شوند.

بنابحث کلی سوره ناس تعلیم واموزش انسان است، این سوره به انسان می آموزاند که: انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی قرار دارد. و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح انسان خانه کنند، انسان باید در طول حیات خویش هوشیار و بیدار باشد. وحتی در خواب هم راه مبارزه به شیطان را نباید فراموش کرد.

علماء میفرمایند هدف کلی شیطان خناس اینست تا انسان را از راه حق منحرف کند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ النَّاسِ

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشناوند ه و مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾
الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

ترجمه آیات:

«قل اعوذ برب الناس» (1): (بگو پناه می برم به پروردگار مردم).
«مَلِكِ النَّاسِ» (2): (فرمانروای مردم)
«إِلَهِ النَّاسِ» (3): (معبود مردم)
«من شر الوسواس الخناس» (4): (از شر وسوسه گر نهانی)
«الذي يوسوس في صدور الناس» (5): (که در دل مردم وسوسه می کند)
«من الجنة والناس» (6): (چه آنها که از جنس جن هستند و چه آنها که از جنس انسانند).

تشریح لغات واصطلاحات:

«الناس»: مردم. «مَلِكُ»: سرور و سالار، فرمانروا، صاحب اختیار. «إِلَه»: معبود، فرمانروا، آن کس که بر دلها چیره است. «الوسواس»: وسوسه گر، مُوسوس. «الخناس» (خنس): مخفی شونده، واپس رونده، نهان کار. [تکویر/ ۱۵، الخنّس] «یوسوس»: وسوسه می کند، سخن نرم و آهسته می گوید. «الجنة»: گروه جن، گروه پری. خوانندگان گرامی!

در این سوره مبارکه: پناه جستن به الله متعال از شر شیاطین جن و انس. در حدیث، امام احمد، نسایی و ابن حبان از ابوذر (رض) روایتی را نقل کرده اند که گفت: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد تشریف فرما بودند. فرمودند: «ابوذر! تو نماز خوانده ای؟» عرض کردم: «خیر» فرمود: «بلند شو و نماز بخوان.» به دنبال آن من نماز خواندم و آمدم و نشستم. رسول الله صلی الله علیه السلام فرمودند: «یا اباذر، تعوذ بالله من شر شیاطین الإنس والجن. ای ابوذر، از شر شیاطین انس و جن به خدا پناه ببر.» من عرض کردم: «یا رسول الله، آیا شیطان های انسی هم وجود دارد؟!» فرمودند: «بلی»

تفسیر سوره ناس

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (1):

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان. بگو ای پیامبر! به پروردگار مردم پناه می جویم، التجا می کنم و اعتماد می نمایم؛ زیرا ربوبیتش متقاضی این است که به او تعالی پناه جسته شود و التجا صورت گیرد.

در کلمه: «قُلْ»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است که الگو و پیشوا است، و به پیروی از این قُدوه مبارک والامقام، همه مؤمنان باید چنین گویند و به چنان پناهی روند.

شیخ مفسر ناصر الدین عبد الله بیضاوی می‌فرماید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به الله متعال از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می‌باشد.

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان؛ بیش از 300 مرتبه کلمه «قُلْ» آمده که بسیاری از آنها فرمان الله سبحانه و تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم است و در جواب مخالفان یا موافقان می‌باشد.

مفسران فرموده اند: هر چند الله پروردگار تمام مخلوقات است، اما به عنوان تکریم انسان، مخصوصاً او را ذکر کرده است؛ زیرا تمام موجودات عالم هستی را برای انسان مسخر کرده و آنها را به عقل و خرد و دانش آراسته و فرشتگان محضر قدسش را به سجده بردن در مقابل آنها وادار کرده است، پس آنها فاضلترین مخلوقات خدا می‌باشند.

در ضمن قابل یاددهانی است که: از کلمه «قُلْ» بر می‌آید که پیامبر صلی الله علیه وسلم، امین وحی است و چیزی از خود نمی‌گوید. در ضمن از جمله؛ «قُلْ أَعُوذُ» بر می‌آید که خطرات به قدری شدید است که الله به پیامبرش دستور پناه بردن را می‌دهد.

و از جمله: «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» بر می‌آید که؛ بدون استمداد از الله، امکان مبارزه با شرور نیست. فحوای آیه مبارکه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» این حقیقت را بیان میدارد که؛ گناهکاران نباید در زندگی خویش مأیوس شوند، زیرا الله سبحانه و تعالی، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان.

در ضمن جمله: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» برای می‌آموزاند وقتی پیامبر، به الله متعال پناه می‌برد، وظیفه ما روشن است. واضح است که: انسان باید خود را تحت تربیت خداوند بداند، «بِرَبِّ النَّاسِ» سلطنت و حکومت او را بپذیرد.

باید گفت که: انسانهای بی‌ایمان، به قدرت و جمعیت و قومیت و ویا هم ثروت خود پناه برده و می‌نازد، ولی انسانهای معتقد به الله متعال همیشه و دایم به پروردگار با عظمت خویش که مالک و پادشاه و معبود هستی است پناهنده می‌شوند.

«مَلِكِ النَّاسِ» (2):

و پناه می‌برم به «مَلِكِ مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی ای تام و سلطه ای بی رقیب و لایتناهی است. مالک تمام مخلوقات اعم از حاکم و محکوم می‌باشد. و مالکیت تمام و کامل و شامل بر آنان دارد. بر آنان حکم می‌کند و اعمال آنان را ضبط، و امور آنها را تدبیر می‌کند. عزت و ذلت در دست او قرار دارد، و فقر و بی‌نیازی را او می‌دهد.

«إِلَهِ النَّاسِ» (3):

و پناه می‌برم به «إِلَهِ مردم» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احادی با وی در آن مشارکت ندارد.

«إِلَهِ النَّاسِ»: به منظور اظهار و ابراز شرف انسان و نشان دادن عظمت وی سه بار النَّاس را تکرار کرده و به ضمیر اکتفا نکرده است، و تکرار آن نیکو می‌باشد. مفسران کثیر فرموده است: این سه صفت از صفات پروردگار ذو الجلال است.

«ربوبیت»، «مالکیت» و «الوهیت». پس خدا پروردگار و پادشاه و مالک همه چیز است، و تمام موجودات مخلوق و مملوک او می‌باشند. از این‌رو به پناه‌جو دستور داده است به موجودی پناه ببرد که دارای این سه صفت است. (مختصر ۶۹۶/۳).
توجه بفرماید: اول چیزی که محسوس انسان است، همانا رشد و تکامل و تربیت اوست، «بِرَبِّ النَّاسِ» بعد سیاست و تدبیر و حکومت. «مَلِكِ النَّاسِ» و همین که رشد او بالا رفت عبادت و پرستش است. و در جمله «إِلَهِ النَّاسِ» به ما می‌آموزاند که انسان به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه‌های درونی را می‌شناسد. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ - 19 غافر» (خداوند از خیانت چشم‌ها و آن چه دل‌ها مخفی می‌کنند، آگاه است).
«من شر الوسواس الخناس» (4):

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است.
«خناس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی‌شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می‌کند و موفق می‌شود.
در حدیث شریف آمده است: «شیطان بینی خود را روی قلب انسان قرار می‌دهد. وقتی خدا را به یاد بیاورد، شیطان کنار می‌کشد. و وقتی الله را فراموش کند، قلبش را می‌گیرد و او را وسوسه می‌کند.» (روایت از حافظ موصلی).
حالا که شیطان، خناس است، برای تطبیق برنامه‌ای شیطانی خویش، آنقدر می‌رود و می‌آید تا موفق به عملی شدن برنامه خویش گردد، بناً ما هم باید یاد الله را در زندگی خویش زیاد کنیم.

در قرآن عظیم الشان بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه مبتلا و گرفتار به مشکلات و سختی‌ها می‌شود دعا می‌کند و پناهندگی می‌خواهد و همین که خطر از پیش‌اش رفع شد، وضع و حالت‌اش طوری می‌شود که؛ گویا اصلاً ما را نمی‌شناسد. قرآن عظیم الشان در (11 سوره یونس) می‌فرماید: «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِّيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ - 11». (و اگر الله متعال برای مردم به همان شتاب که برای خود خیر می‌طلبند، در رساندن بلا به آنان شتاب می‌نمود، قطعاً اجلشان فرا رسیده بود. پس کسانی را که به دیدار ما امید (و باور) ندارند به حال خود رها می‌کنیم تا در سرکشی خویش سرگردان بمانند).

مشابه مفهوم این آیه مبارکه، در سوره‌ی کهف آیه‌ی 58 و سوره فاطر آیه‌ی 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای اعمال‌شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود می‌شوند. به علاوه اختیار که اساس تکلیف است از بین می‌رود و اطاعت، جنبه‌ی اضطراری پیدا می‌کند.

ممکن است معنای «اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ» این باشد که سنت خداوند در خیررسانی، سرعت و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند متعال در خیررسانی سرعت و عجله دارد.

خواننده محترم! حالا که او «بِرَبِّ النَّاسِ» است، پس شیوه‌های تربیتی دیگران را نباید پذیریم. حالا که او «مَلِكِ النَّاسِ» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «إِلَهِ النَّاسِ» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه‌هاست.

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می‌کند، ممکن است از جمله جن و شیطان باشد یا از جمله انسان. بلی تطمیع‌ها و وعده‌ها، امروز و فردا کردن‌ها از جمله راههای وسوسه است.

«الوسواس»: وسوسه عبارت از: صدای نهان و آهسته و خرنده است. مفسر امام قرطبی فرموده است: وسوسه‌ی شیطان این است که انسان را با گفتاری خفی به طاعت خود می‌خواند. وسوسه بدون شنیدن صوت به قلب می‌رسد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۲۶۳).

«الخناس»: خناس از ریشه‌ی خنّوس از میان جنّ و انس برمی‌خیزد و برای فریب دادن و توطئه کردن به سراغ انسان می‌آید که اگر الله متعال یارومددگار انسان نباشد، او را از پای در می‌آورد و وسوسه اش می‌کند و اگر انسان، الله را به فریاد و کمک بخواند، فوراً می‌گریزد و خود را برای فرصت دیگر آماده می‌کند.

مفسران می‌نویسند «وسواس»: یعنی وسوسه گر، یعنی دائم در مقام وسوسه است، خستگی و ماندگی ندارد، به اصطلاح خستگی ناپذیر است و «خناس»: یعنی آن دشمنی که مرتب ورود و خروج دارد به سرعت می‌آید و شما وقتی دفعش می‌کنید به ظاهر پنهان می‌شود و زمانی که فکر می‌کنید که دیگر پنهان است مجدداً وارد می‌شود مثل اینکه شما یک کسی را از یک دروازه آن بیرون می‌کنید، و او از دروازه دیگر دوباره داخل و به سراغ انسان می‌آید. چون اصل در معنای خناس به معنای جمع شدن و عقب رفتن است که کنایه از این است که شما زمانی که متوسل به الله می‌شوید، اسم الله را می‌آورید و تکیه بر الله می‌کنید شیطان فرار می‌کند زمانی که شما غافل می‌شوید و یک لحظه غفلت می‌کنید شیطان دوباره حاضر می‌شود و این مرتب در واقع غیبت و حضور دارد، ورود و خروج دارد، عقب نشینی می‌کند و تهاجم می‌ورزد. بنابراین در خناس بودن شیطان اختفا و ظهور به صورت توأم وجود دارد، معمولاً کلمه خناس به معنای اختفا وارد شده است در واقع می‌خواهد بگوید، بگو من از شر وسوسه‌گر شیطان صفتی که از نام الله می‌گریزد و پنهان می‌شود به خدا پناه می‌برم و اصولاً پروگرام شیاطین همین رقم است، شیاطین همیشه از غفلت های انسان ها استفاده می‌کنند به مجرد اینکه انسان غافل می‌شود آنها حاضر می‌شوند، به مجرد اینکه انسان متنبه می‌شود و به الله پناه می‌برد و متذکر می‌شود به آیات الهی آنها غایب می‌شوند چون آنها نمی‌توانند با حضور الهی دیگر دوام بیاورند.

بنابراین باید انسان پیوسته به نیروی ایمان و عمل نیکو و امکانات لازم، در برابر دسیسه‌ها و نیرنگ بازیهای دغلکاران آماده شود و غفلت نورزد و بیدار باشد، تا در دام وسوسه گران نیفتد. و گرنه هجوم آن موجود یا موجودات ناپاک - بخصوص از نوع وسوسه گران انسان صفت - نابودش خواهد کرد.

«خناس»: دوست و همنشین نادرست دغلکار، رفیق بی وفای غدار، خونخوار روزگار، راهنمای ستمکار، کار به دست تباهاکار و امثال اینهاست که مردم را به شیوه‌های گوناگون می‌آزارد، فریب می‌دهد و با تزویر، حیل، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، سخن بیهوده، مختلف، انواع حقوق مالی، اجتماعی، انسانی، نژادی، ملی و مذهبی آنان را پایمال می‌کند و در طول زمان، آهسته آهسته زیر چتر دروغ پردازی و وسوسه‌هایش همه را بر باد می‌دهد...

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است که در دل هر انسانی در خانه وجود دارد، در یکی فرشته ای سکونت دارد و در دیگری شیطانی، (فرشته او را به کارهای نیک ترغیب می دهد، و شیطان به کارهای بد) پس هرگاه انسان به ذکر الله مشغول گردد، شیطان به عقب می رود، و همین که از ذکر الله غفلت کند منقار خود را بر قلب انسان می گذارد و وسوسه ی بدی ها را در آن می اندازد (رواه ابویعلی عن أنس مرفوعة، مظهری).

«الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (5):

«آن کس که در سینه های مردم وسوسه می افکند» (کلمه «وسواس» در آیه مبارکه هم به معنای موجود وسوسه گر می آید و هم به معنای وسوسه و خطورات و افکار ناروا، ولی در اینجا به معنای وسوسه گر است).
علیرغم اینکه می گوید: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، حکایت از عملکرد شیطان می کند ولی موکد شده به «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و «یوسوس» فعل مضارع است، فعل مضارع حکایت از استمرار و همیشگی آن عمل را دارد. او مرتب به کار وسوسه انسان ها مشغول است و در سینه های مردم نفوذ می کند یعنی ممکن است به ظاهر شما آن را نبینید و حضورش را به صورت فیزیکی احساس نکنید ولی او در درون انسان به وسوسه گری و انحراف افگنی خودش مشغول است. قابل یادآوری است که در جمله: «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» یعنی این شکل سلطه بر سینه انسان طوری نیست که ؛ راه گریزی و فرار از آن نباشد. زیرا قرآن عظیم الشأن در آیه ای (201 سوره اعراف) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»
هنگامی که شیطان ها به سراغ انسانهای باتقوا می روند تا از طریق تماس، آنان را وسوسه کنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ را نمی دهند.

در این جا این واقعیت را هم باید دانست که وسوسه نقطه ی آغاز عمل شر است و هنگامی که یک انسان غافل یا خالی الذهن را تحت تاثیر قرار می دهد، نخست در دل او خواهش و هوس بدی را ایجاد می کند. پس از آن وسوسه اندازی بیشتر آن خواهش بد را تبدیل به اراده و نیت بد می کند. پس از آن هنگامی که وسوسه افزایش بیشتری پیدا می کند، اراده و نیت تبدیل به عزم راسخ می شود و سپس آخرین قدم عمل بد است؛ از این رو معنا و مفهوم پناه بردن به خدا از شر وسوسه انداز این است که خدای بلند مرتبه شر را در همان نقطه ی آغازش سرکوب نماید.

«من الجنة و الناس» (6):

چه از جن و چه از انس در این آیه مبارکه این بیان وسواس است، یعنی وسوسه اندازان گاهی از جنیان می باشند و گاهی از انسان.
شیطان جن (چنان که گذشت) در سینه ها و دلهای مردم وسوسه می افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دلهای مردم بدین گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت گر مشفق نشان می دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می شود، در دل انسان همان چیزی می افتد که شیطان جانی با وسوسه خود در دل وی می افکند. به قولی: ابلیس چنان که در دلهای انسان وسوسه می افکند، در دلهای جنیان نیز وسوسه می افکند.

حاصل وفهم کلی «من الجنة و الناس» این که خداوند به رسولش تلقین فرمود که به الله پناه جویند از بدی شیاطین جن و از بدی شیاطین انس، اگر کسی به این شبهه مبتلا گردد که القای وسوسه از طرف شیاطین الجن روشن است که به صورت پنهانی در قلب انسانی کلامی مخفی القا می نماید، اما شیاطین الانس علناً روبه روی آمده صحبت می کنند، این با وسوسه چه ارتباطی دارد؟ جوابش این که شیاطین الانس نیز بیشتر در جلو، سخنهایی می گویند که در دل شنونده نسبت به معامله شک و تردید پدید آید، و آنها آن را به صراحت نمی گویند.

شیخ عزالدین بن عبدالسلام در کتاب خود به نام «الفوائد في مشكلات القرآن» می فرماید: مقصود از وسوسه شیاطین الانس وسوسه نفس خود انسانی است؛ زیرا هم چنان که شیطان رغبت کارهای بد را در قلب انسان می اندازد، خود نفس انسان نیز به طرف کار بد مایل می گردد، لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان داد که از شر نفس خویش پناه بجوید، در حدیث آمده است «اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و شر الشيطان و شرک» یعنی خدایا من به شما پناه می برم از بدی نفسم و نیز از شر و شرک شیطان. این مطلب را اینجا اضافه می کنیم که از نظر آیات قرآن کریم ابلیس از خاندان جن است و جن موجودی است که از حواس ما پوشیده و پنهان است.

بنابر این شیطان جنی و اینکه جنود شیطان از جنیان باشد یک مسئله طبیعی است در صورتی که در این سوره مبارکه خدای تبارک و تعالی از نوعی شیطان از تبار انسان ها با ما سخن می گوید می فرماید: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»، این به چه معنایی است؟ این به این معنا است که اگر انسان سر سپرده شیطان بشود عملاً تبدیل به شیطانی از شیاطین می گردد. دیگر برای شیطان فرقی نمی کند که جنود او از هم نوع ها و از هم جنس های به ظاهر خودش باشد از جنس جنیان باشد چنان که او لشکری از جنیان را در اختیار دارد یا حتی بتواند عده ای از انسان ها را در راه و روش خودش بیاورد و از آنها به عنوان انحراف افگنی استفاده بکند. و ما نیز باید به الله پناه ببریم از عوامل انحرافی که در اطراف ما است. چه از هم جنس های خودمان باشد و چه به ظاهر موجوداتی که ما آنها را نمی بینیم اما وسوسه آنها را در روح و روان خود احساس می کنیم.

علت گماردن شیطان بر انسان:

مفسران در بیان علت گماردن شیطان بر انسان در تفسیر خویش می نویسند: گماردن شیطان بر انسان از سوی الله سبحان و تعالی برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امان اند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست مگر این که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: بلی! حتی من؛ مگر حقیقت این است که الله سبحان و تعالی مرا بر شیطان همراه چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی دهد».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه (ام المومنین) به دیدار ایشان آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدند،

گام‌های خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حیی همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته‌ایم؟) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم و انی خشیت أن یقذف فی قلوبکما شیئا - أو قال - شرا». «بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفکند - یا فرمودند - شری بیفکند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او الله را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد الله را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی تمیمه (رض) آمده است که فرمود: «الاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافکنم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام الله! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس (رض) فرموده است: «هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر این‌که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکر الله غفلت شد، او وسوسه می‌افکند».

اوصاف سه گانه خداوند (ج) در سورة ناس:

در سورة «الناس» بر سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد. البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گر نه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه‌ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجائی نمی‌رسد.

با گفتن (رب الناس) اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کند، و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهد.

با گفتن «ملک الناس» خود را ملک او می‌داند، و بنده سر بر فرمانش می‌شود. و با گفتن «اله الناس» در طریق عبودیت او گام می‌نهد، و از عبادت غیر او پرهیز میکند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند.

موضوعات قابل بحث در این سوره:

موضوعات قابل بحث در این سوره استعاذه و پناه بردن به الله است:

تعریف استغاثه:

استغاثه به معنای طلب کمک در حالت سختی و شدت است.

انواع استغاثه:

استغاثه بر دو نوع می باشد:

الف: استغاثه در عالم اسباب:

استغاثه در عالم اسباب اینست که مثلاً انسان در حالت سختی قرار میگیرد، و در این حالت از مخلوقات که توان و امکانات کمک دارند، طلب کمک میگردد. این کمک خواستن در امور خیریه و امور شر هر دو اتفاق می افتاد.
 الله جل جلاله فرموده است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: «در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.»

ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب:

استغاثه در عالم مافوق اسباب اینست که انسان در آن کار توانایی نداشته باشد، بنابراین انسان مومن آنرا از الله جل جلاله درخواست می کند، چنانچه رسول گرامی اسلام، در عالم اسباب لشکری را تهیه نموده و به جنگ بدر آماده شد، اما از اینکه تعدادشان کم بود، بنابراین به بارگاه الهی استغاثه نمود، تا لشکرش را پیروزی و نصرت نماید.
 «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (سوره انفال/9): «(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد».
 صحیح مسلم از حضرت عمر بن خطاب (رضی الله عنه) روایت می کند: که در روز بدر رسول الله (صلي الله عليه وسلم) به مشرکین نظر نمود که تعدادشان به هزار تن می رسید، و اصحاب وی 313 نفر بودند، رسول الله (صلي الله عليه وسلم) رو به قبله نموده، سپس دستانش را دراز نموده به پروردگار خویش ندا میداد: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَتِ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلُكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَذُ فِي الْأَرْضِ» (حدیث شماره 4687 صحیح مسلم).

امام بخاری روایت می کند که ابن عباس (رضی الله عنهما) می گوید: (روز بدر) نبی اکرم (صلي الله عليه وسلم) که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «الهی! از تو می خواهم که به عهد و پیمان، وفا کنی. خدایا! اگر این گروه از مومنان در اینجا به هلاکت برسند کسی دیگر در زمین تو را به یکتایی نمی پرستد».
 در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول الله! نزد پروردگارت بسیار اصرار نمودی، بس است.

آنحضرت صلي الله عليه وسلم که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: «سَيَهْرُمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدُّبْرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُ»: یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

امام طبرانی روایت می کند که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم منافقی بود که مردم را اذیت می کرد، بعضی ها گفتند که برویم به رسول الله صلی الله علیه وسلم از این منافق استغاثه کنیم، نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: استغاثه به من جایز نیست، بلکه به الله استغاثه می شود. (و روی الطبرانی بإسناده عن عبادة بن الصامت أنه كان في زمان النبي - صلى الله عليه وسلم - منافق يؤذي المؤمنين، فقال بعضهم فقوموا بنا نستغيث برسول الله - صلى الله عليه وسلم - من هذا المنافق، فقال النبي - صلى الله عليه وسلم: (إنه لا يستغاث بي، وإنما يستغاث بالله)

استعاذه (پناه جستن):

الله (جل جلاله) به مسلمانان تعلیم داده است که همیشه به الله پناه بجویند، (فاستعذ بالله) (قل اعوذ برب الفلق) (قل اعوذ برب الناس) بنابراین یک مسلمان در هنگام پناه جستن می گوید: (اعوذ بالله من الشيطان الرجيم) پیامبران الهی نیز به الله پناه میبردند «اعوذ بالله أن أكون من الجاهلين» به الله پناه می جویم که از جمله ی جاهلان باشم (سوره البقرة: 67) «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون» و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران کنید. (سوره الدخان: 20) معاذ الله (سوره يوسف: 23) «ربنا ظلمنا أنفسنا و ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين» گفتند.... وقرآن این رجوع شان را برای ما بیان میکند، چرا؟ برای اینکه ما هم اولاد آنان هستیم باید در وقت لغزش ها به بارگاه الهی پناه ببریم.

ابراهیم (علیه السلام) که پدر پیامبران است او نیز در هنگام ضرورت به بارگاه الهی رجوع می کند، «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ».

حضرت عیسی علیه السلام نیز دعا به بارگاه الهی نموده می گوید که «ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لأولنا وآخرنا وآية منك وارزقنا وأنت خير الرازقين» (سوره المائدة/114)

حضرت موسی علیه السلام نیز مشکلات و درد های خود را به بارگاه الهی تقدیم می نماید «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» (سوره یونس/88)

عادت مشرکین قریش در پناه جستن:

در عصر قبل از بعثت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) کسانی بودند که: 1 - به جنها پناه می بردند «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره الجن/8) (ومردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند).

2 - بعضی از مشرکین به مجسمه های انسانهای خوب پناه می بردند مثل لات، منات، هبل و غیره.

3 - بعضی از مشرکین حبشه به قبرهای شخصیت های نیک پناه برده آنرا سجده گاه خود ساخته بودند.

4 - بعضی از مشرکین به درختان پناه می بردند، آنرا مبارک می دانستند «فعن أبي واقد الليثي قال: «خرجنا مع رسول الله (صلى الله عليه وسلم) إلى حنين ونحن حدثاء عهد بكفر، وللمشركين سدرة (درخت خار دار را گویند). يعكفون عندها وينوطون بها

أسلحتهم، يقال لها ذات أنواط، فمررنا بسدره، فقلنا: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الله أكبر، إنها السنن، قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (سورة الأعراف: 138)، لتركن سنن من كان قبلكم» (سنن الترمذي تحت شماره (2180) وگفته است که حدیث صحیح میباشد).

5 - بعضی ها به مهره ها، چوب ها، سنگ ها، تار و غیره پناه برده، برای بند نمودن نظر از این چیزها استفاده می نمودند.

این همه درس ها برای اینست که انسان در هنگام مشکلات به الله جل جلاله پناه ببرد، بی مریم که یک دختر موحد و یکتا پرست بود در هنگام ملاقات با ملائکه که او را در نخست نمی شناسد میگوید «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (سورة مریم / 18) «(مریم) گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می برم».

اکنون سوال مطرح میشود که آیا کسانی هستند که به غیر از پناه جستن به بارگاه الهی به کسان دیگری پناه برند، بلی کسانی هستند که عقیده ی قرآنی ندارند، توحید در قلب شان جا نگرفته است، از طرفی دیگر خود قرآن در مورد مشرکان چنین می گوید که به غیر از الله به کسان دیگری پناه می جستند. ... آیات قرآن از زبان جن ها برای ما چنین می گوید که جن ها گفتند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سورة الجن) «و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند» «و خود شان بیان کردند که این اشخاصی که به جنها پناه می بردند، بجز این که برای شان تشویش ایجاد کند کاری دیگری نمی کردند.

در عصر امروزی هم کسانی هستند که به نزد فال بین ها رفته و به آنان پناه می برند، و یا اینکه این جادو گران و فال بین ها آنان را به کسانی دیگری مثل جن ها پناه می دهند، در تعویذ های شان نام های جن ها را می نویسند، و شیطان هم از جن بود «إِلَّيْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (سورة كهف/ 29) بنابراین آنان به اسلوب جدیدی کارهای همان کسانی را که قرآن آنان را به بدی یاد نموده است تکرار می کنند، منتهی به اشکال و انواع دیگر.

امروز کسانی هم هستند که به اشخاص پناه می برند، شما در تمامی قرآن بخوانید در یک صفحه ی قرآن هم نیست که یک پیامبری به ملائکه ای پناه برده باشد، و یا اینکه پیامبری به پیامبر قبلی خود پناه برده باشد، و یا یک آیه قرآنی امر نموده باشد که در مشکلات تان به شخصی پناه ببرید ولی متأسفانه امروز بسیاری از اشخاص هستند که به اشخاص بزرگوار پناه می برند، این اشخاص درست است که شخصیت های عالی هستند، ولی پناه بردن به آنان در هنگام مشکلات، مخالف دعا های تمامی پیامبر ان است، مخالف اعوذ بالله است، ما اگر از شیطان پناه می بریم به رحمن پناه می بریم، همان گونه که پیامبران همیشه به بارگاه الهی پناه می بردند، ما اگر از درد و رنج پناه گاهی می خواهیم فقط به بارگاه الهی رجوع کرده مانند پیامبران (ربنا) می گوئیم.

دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان:

علماء میگویند میتواند دشمن، انسان، انسان دیگر و یا هم میتواند دشمن انسان شیطان باشد. پروردگار با عظمت ما در مورد مبارزه و مقابله با دشمن به نکات از قبیل: حسن خلق، مدارات، ترک انتقام و حوصله مارا غرض ارام ساختن این دشمن توصیه فرموده است، و

اگر با این تدبیر از دشمنی دست نه برداشت، همانا راه جهاد و قتال را دستور فرموده است. ولی مقابله در مقابل دشمنی با شیطان فقط و فقط استعاذه و پناه جستن به الله توصیه گردیده است.

ابن کثیر در مقدمه تفسیر خویش سه آیه از قرآن در پیرامون این مطلب نوشته است که در آنها از این دو دشمن یادآوری شده برای دفاع از دشمن انسانی به حسن خلق، عدم انتقام همراه با حسن سلوک رهنمایی فرمود، و در برابر با دشمن شیطان به استعاذه تلقین نمود، این کثیر فرموده است که: در کل قرآن همین سه آیه در پیرامون این مطلب آمده اند: یکی این است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (سوره اعراف آیه 199) این تدبیر در برابریه کار خیر و چشم پوشی از بدی است.

سپس در برابر دشمن شیطان فرمود: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره مؤمنون آیه 96) و حاصل این پناه جستن به خداوند است، آیه دوم، نخست برای معالجه دشمن انسانی فرمود: «إِذَا دَفَعْتِ إِلَى هَيْدِهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره مؤمنون آیه 96) یعنی بدی را به وسیله نیکی دفع نمایید، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (97) و «أَعُوذُ بِكَ رَبُّ أَنْ يَحْضُرُوا» (سوره المؤمنون آیات 97 و 98) یعنی پروردگار من به تو پناه می جویم از تعرض شیاطین و از این که پیش من حاضر گردند.

آیه سوم این که برای دفاع از دشمن انسانی فرمود: «إِذَا دَفَعْتِ إِلَى هَيْدِهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آیه 34) یعنی شما بدی را به نیکی دفع نمایید، و اگر چنین بکنید مشاهده خواهید کرد که دشمن شما دوست مخلص شما خواهد بود، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آیه 36) اینها تقریباً همان الفاظ هستند که در سوره اعراف برای دفع از دشمن شیطانی آمده بودند، و حاصل آن این که مقابله با آن بجز استعاذه راه دیگری ندارد. (ابن کثیر)

در این سه آیه علاج دشمن انسانی، عفو گذشت و حسن سلوک نشان داده شد، زیرا فطرتاً انسان همینطور است که با حسن سلوک و احسان مغلوب می گردد، و کسانی که صلاحیت را از دست داده شریر النفس قرار گرفته اند معالجه آنها در آیت دیگری به جهاد و قتال نشان داده شده است، زیرا آنها دشمن علنی هستند با وسایل علنی در مقابله می آیند، لذا توان نیروی آنها با نیرو دفع کرد، بر خلاف شیطان لعین که طبعاً شریر است، عفو و گذشت و احسان با او تاثیر ندارد، تا او از شرارت خود باز آید، و نه می توان با او به ظاهر با جهاد و قتال مبارزه نمود، این دونوع تدبیر نرم و گرم فقط در برابر با دشمن انسانی می توانند به کار گرفته شوند، و در برابر با شیطان به کار نمی آیند، لذا علاج آن فقط با پناه خواستن از خدا و مشغول شدن به ذکر الله می تواند باشد، که در تمام قرآن به تلقین شده و قرآن به پایان رسیده است.

چرا شیطان ملقب به خناس شد:

لغویین در مورد کلمه «خَنَاس» می نویسند که «خناس» صیغه مبالغه از ماده «خنوس» گرفته شده و به معنای جمع شدن و عقب رفتن است، بنابر علتی شیطان ملقب به «خناس» شد زیرا در هنگامی که نام پروردگار گرفته می شود، شیطان عقب نشینی می کند.

علماء می فرمایند که: شیطان را از این جهت به خناس ملقب نموده که به طور مداوم انسان را وسوسه می کند، و به محضی که انسان به یاد الله مشغول گردد، خود را پنهان و مخفی کرده، و به محض اینکه، انسان از ذکر الهی غافل گردد، شیطان عرض وجود نموده و به وظیفه خناسی خویش میپردازد.

گروپ خناسان:

در مورد اینکه «وسواسان خناس» تنها یک گروپ و یا هم اشخاص و افراد معینی هستند و یا هم که تنها در انسانها تنها خناسان وجود دارد و یا هم این گروپ در جنیات فعال اند؟ در جواب باید گفت که گروپ خناسان در یک گروپ و یا هم در یک لباس نیستند، بلکه خناسان در میان جن و انس پراکنده هستند، خناسان در هر لباس و هر جماعتی و گروپی یافت می شوند، وسعت تقسیم این گروه در جماعت مختلف و در لباس ها و الوان مختلف به ما انسانها می آموزند که ما انسانها باید مراقب دسایس و توطیه های شان باشیم و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

شیطان و سیطره آن بر انسان:

زیاتر وقت در ذهن انسان سؤال خطور میکند که چگونه پروردگار با عظمت ما مخلوقی را خلق نموده است که از بدو خلقت در دشمنی و عداوت با انسان قرار دارد. و وجود آنرا بخاطر اینکه از شر آن در امان بمانند از بین نمیبرد.

در جواب این سوال قرآن عظیم الشان در (آیه 27 سوره: اعراف) با زیبایی خاصی جواب داده و میفرماید: «اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته دشمنی که هیچ گونه موازنه قوا با او ندارد به هر کجا بخواهد می رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ ها حرکت می کند! آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟!»

در جواب این سؤال خداوند (ج) می فرماید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب انسانهای که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند، ندارند، و یا به تعبیر دیگر درایه متذکره این فهم به وضوح میرساند که: گام های اولی از طرف خود انسان برداشته میشود، و اجازه ورود به جسم انسان برای شیاطین از طرف خود انسان صادر میگردد، این بدین معنی است که همین است که اجازه ورود را به شیطان اعطا میکند، و بعد از موافقت انسان شیطان امکانات را می یابد که خود را به مرز های روح انسان برساند و آنرا در اشغال کامل خویش در آورد. بناءً انعه از انسانها که اجازه ورود به شیطان نمی دهد، شیطان قدرت نفوذ برچنین انسان را ندارد.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» «تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش می کنند». در سوره «نحل» آیه 100 می خوانیم: همچنان در آیه 42 سوره «حجر» این موضوع را بار دیگر مطرح و میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند).

در این هیچ جای شکی نیست که ما شیطان و ملازمین شانرا نمی بینیم، ولی انسانهای آگاه و بیدار میدانند که چون به وسواس شیطان خناس مبارزه کند و به چه قسم جلوی نفوذ آنرا بگیرد.

توبه گمراهان استجابت نمیگردد:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است. راغب در مفردات خود مینویسد: «توب» به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرتخواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه میگوید: فلان کار را نکرده‌ام یا میگوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که میگوید: آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و بار دیگر تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع آخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح:

توبه کلمه عربی است، در اصطلاح شرع، بازگشت از گناه و ترک آن است. (راغب) مینویسد: «توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خوانندگان گرامی!

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان و نادم شود و درصدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید توبه اشخاصیکه از طی دل پشیمان و نادم گردد و در عمل به اصلاح خویش بپردازند مورد استجابات در بار پروردگار قرار میگیرد. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه ۱۶) در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول می‌کند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمی‌کند.

پروردگار با عظمت ما دروازه های توبه را تا به روز قیامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه های توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می‌رود، انسان به تباهی، فلاکت و در نهایت امر به سقوط و بد بختی بزرگی مواجه میگردد. بجز از توبه هیچ راه برای نجات انسان باقی نمی ماند.

ولی هستند انسانهای که بادر نظر داشت این همه انظار ها و هوشدار ها به جهالت خویش پا فشاری مینمایند و غرق در گمراهی اند و از خالق خویش نه تنها انکار مینمایند بلکه با تمام حيله و شرارت شیطانی خویش مصروف گمراهی سایر انسانها می باشند. و با وقاحت دست به تبلیغات شرکی میزنند.

پروردگار با عظمت در سوره نساء آیات 48 و 116 میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَهُ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.» (بتحقیق الله

نمی آمرزد شرک آوردن با او را و می آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد می آمرزد و آنکه بخدا شرک آورد پس بتحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است).

وباز میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.» بتحقیق الله نمی آمرزد شرک آوردن با او را و می آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد و آنکه شریک برای خدا قائل شود پس بتحقیق گمراه شده گمراهی دوری».

مشرکین و گمراهان دشمنی به دین و خدمتگاران آنرا وظیفه خویش گشتانده و به جز فتنه، کدورت و عداوت چیزی دیگر در برنامهای زندگی شان نیست اینها قبل از همه برخورد ظلم میکنند تا بر علیه دیگران جفا و تهمت.

در هدایات و ارشادات دین مقدس اسلام با تمام وضاحت بیان و پیش بینی گردیده است که: توبه انسانها که تحریف کنندگان آیات الهی و احادیث نبوی و منکرین اعتقادات دینی اند و بدعت گذاران در دین اند و یا تمام کسانی که موجب گمراهی مردم می شوند، قبول نمی گردد.

این نوع اشخاص شامل لطف پروردگار نبوده و مانده فرعون در جهالت غرق و به غضب الهی گرفتار میگردند.

ولی خواننده محترم! در این جا شک نیست که گناه هر چه باشد، با توبه پاک می شود، عفو عمومی و فراگیر، پیام مهم آیه ای از قرآن مجید است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» بگوای بندگان من که بر خود ستم کرده اید! از رحمت خداوند نا امید نشوید که خدا همه گناهان را خواهد بخشید. (زمر: آیه ۵۳)

مگر توبه آنچه افراد یکه یا بدون درک حقایق و نادانی و ابعاد انحرافی شان و یا عمداً خود گمراه اند و توسط زبان و قلم خویش به گمراهی سایرین مشغول اند مورد استجابات قرار نگرفته و بلاخره در دنیا شرمسار و در آخرت در جهنم و لعنت پروردگار برسر شان خواهد بود.

طوری که قبلاً یادآور شدیم، قرآن عظیم الشان در مورد شرک و مبلغین افکار شرکی، کفری و الحادی میفرماید که پروردگار از همه گناهان می گذرد ولی از گناه شرک نمی گذرد: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» خداوند شرک را نمی بخشد و کمتر از آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد. (سوره نساء آیه ۱۱۶).

تعدادی از علماء بدین عقیده اند که: در الفاظ آیات توبه مفاهیم عمومیت دیده میشود و به اصطلاح شامل حال همه انسانها می گردد که در موضع، شرک را نیز در بر میگیرد و میگویند، مشرکین نیز شامل این حکم میگردند طوری که میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ؛ او است که توبه را از بندگان می پذیرد» (سوره شوری آیه ۲۵).

در جواب باید گفت که در این جا شک نیست که: این آیه و سایر آیات دیگر که شامل احکام توبه اند، بخشوده شدن شرک در پرتو توبه نیز می باشد. پس منظور از عدم عفو شرک، عدم پذیرش توبه وی نیست، بلکه هدف آن است که برخی از گناهان، بدون توبه نیز بر اثر رحمت گسترده خدا، با راه هایی مانند انجام کار های نیک، و ترک گناه کبیره بخشوده می شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو این رحمت خاص قرار نمی گیرد، زیرا شرک هیچ گونه شایستگی برای نزول رحمت پروردگار را ندارد. البته بخشیده شدن در

پرتو توبه یک امر بدیهی است. کسانی که در صدر اسلام به دین می‌گرویدند و پیامبر اسلام آنان را می‌پذیرفت، مشرک بودند. پس توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را می‌شوید.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).
به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!
خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸)

با وجود اینکه میدانیم شرع در عبادات به نقل است نه به عقل اما منطق ساده و عام فهم سخن هم درین است که پاداش و اجر الهی در انتخاب است. در صورتیکه راه انحراف را پیموده و دیگر راه بازگشت و فرصت خوبی نیست و آخرین فرصت به لاچاری انتخاب توبه میکند درین صورت منطق سخن نیز چنین است که توبه قبول نه شود. چنین منطق در برابر رضا و اراده الهی با وجود تمام گناهان ممکن است مورد عفو و گذشت قرار گیرد (ان شاء الله تعالی). البته این آیه با مفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است. پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آن شخصیکه در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی می‌بینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر برمیگردد. بهترین راه مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرانی عمل کردن دیگر برای ما انسانها وجود ندارد. بر ما است تا با تمام صداقت دعا نموده و بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

شیطان خبیث:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای (راه) شیطان، پیروی نکنید! بخاطر اینکه او دشمن آشکار شماست.» (سوره بقره، آیه ۱۶۸) اکثریت مطلق علماء زبان شناسی بدین عقیده و باور اند که «شیطان» اصلاً کلمه ای عربی است و از ماده «شطن» مشتق شده است. شطن به معنای دور شدن است و به هر متمرّد یا غی و باغی اعم از انس و جن و حیوانات که باشد، خطاب (شیطان) برایش کرده میشود. ولی «شاطن» به معنای خبیث است و به ابلیس و ذریه (خانواده) و اعوان (مساعدین) او به مناسبت همان تمرّد و عصیانگری و خباثت و وسوسه گری، شیطان خبیث اطلاق گردیده است.

این کلمه به آنده از انسانهای که با شیطان همدستی و همکاری میکنند در قرآن عظیم الشان بنام شیطان خطاب شده است. (و اذخلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم) (سوره بقره آیه: ۱۴) (و منافقان زمانیکه با شیاطین خود خلوت می کنند، می گویند ما با شما هستیم) و یا هم طوریکه قرآن عظیم الشان در سوره انعام آیه ۱۱۲) میفرماید: (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن) (و همچنین برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم از شیطانهای انس و جن).

کلمات «الشیطان» و «الشیاطین» و «شیطاناً» بیشتر از (۹۰) بار در سوره های مختلفی از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. که در همه موارد از: شیطان به عنوان دشمن و بدخواه انسان یاد آوری بعمل آمده است. در روایات آمده است که: شیطان به طور طعن آمیز میگوید: پروردگار! بندگان تو را دوست دارند، ولی با آنها نافرمانی تو را می کنند. ولی بر عکس مرا دشمن خویش می شمارند ولی از من فرمانبرداری میکنند. میگویند در مقابل جواب داده میشود: من عفو کنم فرمانبری آنان را از تو، به خاطر دشمنی که با تو دارند، و ایمان آنان را می پذیرم اگر چه مرا فرمانبری نکردند به دوستی که با من دارند.

برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن:

اولین صفت:

که برای شیطان خبیث در قرآن عظیم الشان داده شده است همانا دشمنی سرسخت شیطان به انسان و اولاده انسان است. (ان الشیطان للانسان عدو مبين) (همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است) (سوره یوسف آیه: ۵)

دومین صفت:

که برای شیطان در قرآن داده شده است همانا صفت: اغواگری، دسیسه بازی گمراه کننده شیطان است: (قال فبعزتك لا غوينهم اجمعين) (شیطان گفت: به عزت تو قسم که همه آنها را اغوا خواهم کرد). (سوره ص آیه: ۸۲)

سومین صفت:

شیطان در قرآن همانا صفت زشت و بدی تکبر و غرور است: «يَعِذُّهُمْ وَ يَمَيِّبُهُمْ وَ مَا يَعِذُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (شیطان به آنها وعده‌های دروغین می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی دهد.) (نساء/120). همچنین رجوع کنید به آیات: (ابراهیم/22، حشر/16-17، اسراء/64-65، انفال/48) اصولاً یکی از نام های شیطان در قرآن، «غُرور» است.

«غُرور»

«غُرور» صیغه مبالغه «غُرور» و در اصل به معنای کسی یا چیزی است که بسیار «خدعه کار» و «نیرنگ باز» باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» مسلمانا وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را بفریبد. (سوره فاطر/5؛ همچنین، سوره لقمان/33) «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْأُمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (در روز قیامت) منافقین اهل ایمان را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: بلی، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان الله فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد. (سوره حدید/14).

اگر به نیرنگ و فریب شیطان در داستان حضرت آدم علیه السلام نظر اندازیم در می یابیم که: شیطان، با روانشناسی ماهرانه ای و با دست گذاردن بر روی دو میل قدرتمند که در نهاد انسان وجود دارد (یکی میل جاودانگی و دیگری میل قدرت طلبی)، به او وعده ای دروغ داد و دستگاه محاسباتی حضرت آدم (ع) را مورد هدف قرار داد: «فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم! (سوره اعراف/20-21)

«فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَاحِلٍ» ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟» (طه/120)

و اینگونه است که خداوند می فرماید: «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ... وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ» و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرودآورد... و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (سوره اعراف/22)

چهارمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان اعمال انسانها را در نظر انسانها زیبا و بطور زینت جلوه داده، واز همین طریقه می خواهد انسانها را از راه راست واز راه حق دور و منحرف سازند: (و زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل) (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داد پس آنها را از راه حق باز داشت.) (سوره: نمل آیه ۲۴).

پنجمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان انسانها را همیشه امر به فحشاء و گناه می کند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر میکند، ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونی» به شما می دهد، و خداوند قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند.)» (بقره/268)

ششمین صفت:

شیطان در قرآن اینست با اینکه: شیطان حيله گر و مکار است ولی کید و حيله او ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» (همانا کید و حيله شیطان ضعیف است) (سوره نساء آیه: ۷۶).

هفتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان باعث فراموشی می شود: «فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان» (من ماهی را فراموش کردم و آن را از یاد من نبرد مگر شیطان) (سوره: کهف آیه: ۶۳). (فانساه الشیطان ذکر ربه) (شیطان ذکر خدا را از یاد او برد). (سوره: یوسف آیه: ۴۲).

هشتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان ذریه دارد و تولد تناسل دارد: (افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو) (آیا او (شیطان) و ذریه او را اولیاء خود قرار می دهید در حالی که آنها برای شما دشمن هستند) (سوره: کهف آیه: ۵۰).

نهمین صفت خیرخواه نشان دادن:

یکی از شیوه های مکاری شیطان اینست که در دستگاه محاسباتی انسان نفوذ میکند، و بدین ترتیب خود را برای انسان خیرخواه جلوه می دهد. بطور مثال مکاری شیطان درباره حضرت آدم (ع) بود. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!» (سوره اعراف/20-21).

از جمله «وسوس له» - با توجه به حرف «لام» که معمولاً برای نفع و فائده می آید - چنین استفاده می شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت، در حالی که در جمله «وسوس الیه» چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی «نفوذ مخفیانه» در قلب کسی است.

خوانندگان معزز!

اعتماد به دشمن و در دام لبخند ها و وعده ها و حمایت های آنها افتادن نیز آسیب بزرگ دیگری است که انسان باید از آن بر حذر باشند.

دشمن را باعلاماتش در هر لباسکه باشد، باید شناخت و از کید او که در مواردی در پس ظاهر دوستی و کمک پنهان می شود، باید مردم را آگاه ساخت. پروردگارا ما را از شر شیطان خبیث و الرجیم نگاه دار، پروردگارا ما از شر شیطان به تو پناه میبریم.

هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان:

قرآن عظیم الشان طوریکه قبلاً تذکر دادیم در آیات متعددی از شیطان به عنوان دشمن آشکار انسان نام برده و می فرماید: ان الشیطان للانسان عدو مبین؛ «شیطان دشمن آشکار انسان است.» و در هشداري دیگر می فرماید، بني آدم شیطان شما را فریب ندهد آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.

قرآن عظیم الشان به انسان هشدار میدهد و برای انسان همیشه زنگ خطر را به صدا در می آورد می فرماید: «هر کس شیطان را به جای خداوند به عنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری و بزرگی را مرتکب خواهد شد.»

همچنان قرآن در باره پیروان شیطان میفرماید: «هر آینه جهنم را از تو و بندگانی که از تو پیروی کنند پر خواهم کرد.» در اینجا يك سؤال مطرح می شود و آن اینکه با توجه به این همه هشدار های قرآنی وبا وجود همه هشدار های که توسط انبیا و علماء که در مورد پیامدهایی خطر ناک شیطان خبیث صورت میگیرد چرا انسان ها به این هشدارها بی توجه هستند؟

در جواب باید گفت: که این بی توجهی انسانها در چند عامل ذیل خلاصه میگردد:

عامل اول:

نفوذ شیطان آنچنان مخفی و تحت پلان دقیقی مخفی کاری در انسان صورت میگیرد، که انسان فکر می کند این خود اوست که چنین تصمیمی را گرفته است و دشمنی کسی را احساس نمی کند.

عامل دوم:

فوری نبودن نتایج پیروی از این دشمن خطرناک. این بدین معنی است که اغلب انسانها که از نفس اماره و شیطان پیروی میکنند، چنان فوری نیست که انسان با چشیدن طعم تلخ آن در برابرش مقاومت ورزد.

عامل سوم:

لذت گرایي افراطی که در نتیجه قوای مقاومت را از انسان سلب میکند.

عامل چهارم:

تنوع و انعطاف پذیری شگفت انگیزی که در شیطان وجود دارد از جمله عوامل تاثیرپذیر انسان از پراگرام های شیطان است. با در نظر داشت که شیطان در قرآن عظیم الشان بحیث دشمن آشکاری انسان معرفی گردیده است.

چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟

قبل از اینکه بجواب سؤال بپردازم میخواهم کمی به عقب برگشته و داستان را از دید قرآن عظیم الشان بطور مختصر از اوایل آغاز کرد.

زمانیکه شیطان به علت نافرمانی از درگاه الهی شیطان رانده شد، از پروردگار مهلت خواست و خداوند هم تا وقت معینی به او مهلت داد و شیطان پس از گرفتن این مهلت اظهار داشت: که فرزندان آدم را وسوسه خواهد کرد و آنها را وادار به انجام کارهای بد

خواهد نمود. قرآن در آیات (۳۶ تا آیات ۴۰ سوره حجر) در مورد چنین میفرماید: «قال رب فانظرني الى يوم يبعثون قال فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم قال رب بما اغويتني لأزبنن لهم في الارض و لأغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين». (شیطان گفت: پروردگارا تا روزی که مبعوث میشوند به من مهلت بده خداوند گفت: تو از مهلت داده شده گانی تا روز وقت معین. شیطان گفت: پروردگارا به سبب اینکه تو مرا گمراه نمودی، (اعمال فرزندان آدم را) برای آنها زینت خواهم داد و همگی آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص تو را.

در جواب سؤال میتوان گفت: خداوند انسان را آفرید و به او اختیار و آزادی انتخاب داد به طوری که انسان در انتخاب خیر و شر آزاد است او می تواند راه انبیاء را در پیش گیرد و به سعادت ابدی دست یابد. و هم میتواند از خدا وند و پیامبر فاصله بگیرد و به گناه و معصیت و شرّ روی آورد.

در این میان خداوند با ارسال پیامبران و کتب آسمانی، انسان را به سوی خیر و سعادت دعوت کرد لازم بود نیرویی هم باشد که انسان را به سوی شر و بدیها دعوت کند تا آزادی انسان در اختیار و انتخاب از بین نرود و او برسر دو راهی قرار بگیرد آنگاه با انتخاب راه درست، کمال خود را به ثبوت برساند. باید به دقت گفت که این امتحان و انتخاب کار و ضرورت بنده است.

بنابراین، وسوسه های شیطان برای افراد باایمان نه تنها زیانبخش نیست بلکه باعث تکامل بیشتر آنهاست و انتخاب راه خدا با وجود وسوسه های شیطان، بسیار ارزشمند است و افراد با ایمان با مبارزه با وسوسه های شیطان به مراتب بالایی از کمال میرسند. اساساً وجود دشمن، انسان را آماده تر و قویتر می سازد و او را وادار می کند که از تمام امکانات خود استفاده کند و در عزم و اراده خود ثابت قدم باشد.

ضمناً توجه کنیم که وسوسه شیطان در حد الزام و اجبار نیست و شیطان هرگز نمی تواند و اجازه ندارد که انسان را به ارتکاب گناه و معصیت مجبور کند. کار او تنها وسوسه است و شخص با ایمان وقتی چند بار با آن مبارزه کرد دیگر مخالفت با آن کار دشواری نخواهد بود. طوریکه قرآن عظیم الشان این مطلب را در سوره نحل (آیات ۹۹ - ۱۰۰) با زیبایی خاص خویش چنین بیان میدارد: «انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون انما سلطنه على الذين يتولونه» (همانا شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل کردند، تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند).

همچنین قرآن در جای دیگر از زبان شیطان نقل می کند که در روز قیامت در جواب کسانی که شیطان را مسؤل گمراهی خود می شمارند، خواهد گفت: «و ما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلو موني و لو موا انفسكم» (سوره ابراهيم آیه: 22) (مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت نمودید پس مرا مذمت نکنید بلکه خود را مذمت کنید).

خلاصه اینکه وسوسه شیطان الزام آور نیست و همین وسوسه گری هم موجب پیشرفت و تکامل مؤمنان است.

در خاتمه دعا میکنیم:

پروردگارا! ما را از وسوسه های شیطان رجیم، و از اعمال شیطانی، خبیثانه و ابلیسانه آن،

واز فريب هاى شيطان مكار، «الذى يوسوس فى صدور الناس، واز شر وسوسه گران خناس، در حفظ وامان خود داشته باش.

پروردگارا! از شر شيطان خبيث به تو پناه ميبريم وبه بانگ رسا اعلام ميداريم: «قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات فى العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.» (الهي ما به تو كه پروردگار سپيده صبح هستي پناه ميبريم، پناه ميبريم از شر مخلوقات واز شر شب تار كه فرا رسد، واز شر جادوگراني كه در گره ها دمند، واز شر هر حاسد كه حسد ورزد).
پروردگارا! تورحمان ورحيم وبخشنده اى! لطف و مر حمت را از بنده گناهكاران دريغ مفرما. آمين

دفع وسواس شيطان:

در حقيقت وسوسه مريضي خطرناكي است و از توطئه هاي شيطان براي انسان است، شيطان مي خواهد با وسوسه انسان ها را در تنگنا قرار دهد و آنها را گمراه كند و از طاعت الهي باز دارد. از اين رو خداوند به پيامبرش صلي الله عليه وسلم دستور داده است كه از اين وسوسه به خدا پناه ببرد و در اين مورد سوره كاملي نازل كرده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1) مَلِكِ النَّاسِ (2) إِلَهِ النَّاسِ (3) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (4) الَّذِي يَوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (5) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (6)» (سوره الناس)
شيطان انسان را وسوسه مي كند و در مورد مؤمنان وسوسه اش شديد است، وسوسه با دو چيز علاج مي شود:

- 1 - مؤمن نبايد به اين وسوسه توجه كند؛ بلكه قاطعانه آن را از خود دفع كند؛ چون وسوسه از شيطان است و به او ضرر نمي رساند.
- 2 - به ذكر خداوند متعال مشغول شود، شيطان از او دور مي شود، از اين رو خداوند در مورد شيطان مي گويد: (الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ) يعني وقتي كه انسان از ذكر پروردگار غافل مي شود شيطان به سراغش مي آيد و او را وسوسه مي كند، وقتي كه انسان پروردگار را ياد كند شيطان از او دور مي شود. نصحيّت من به سؤال كننده و امثالش اين است كه اين دو كار را انجام دهد.
- 1 - به وسوسه توجه نكند و تحت تأثير آن قرار نگيرد آنگاه وسوسه به اذن خدا دور خواهد شد؛ چون وقتي انسان به آن توجه كند بيشتر ميشود و شيطان به انسان مسلط مي گردد.
- 2 - به كثرت به ذكر الله متعال و تلاوت قرآن عظيم الشان مشغول شود، و از شيطان به خدا پناه ببرد. آية الكرسي و معوذتين (سوره فلق و ناس) را بخواند و تكرر كند، با اين كارها به اذن خدا وسوسه اش دور خواهد شد.

كيد شيطان ضعيف است:

با توجه به وجوهات مذكور نبايد چنين پنداشت كه توان شيطان بسيار قوي است، و مبارزه با او مشكل و سنگين است، جهت دفع اين پندار خداوند مي فرمايد: «إن كيد الشيطان كان ضعيفا» (نساء، ۷۶) و در سوره ي «نحل» جايي كه هنگام قرائت قرآن دستور به استعاذه رسيده است، همراه با آن نيز فرموده است كه شيطان بر اهل ايمان كه بر خدا اعتماد نموده اند يعنى به خدا پناه بسته اند تسلطى نخواهد داشت، چنان كه مي فرمايد:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (98) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (99) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (100) (نحل 98 تا 100)

یعنی هرگاه خواستی قرآن بخوانی پس پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده؛ زیرا او بر اهل ایمان که بر خدا اعتماد می نمایند، تسلطی نخواهد داشت، او فقط بر کسانی تسلط خواهد داشت که او را دوست پندارند و او را شریک بدانند، تشریح کامل این آیه در «معارف القرآن» (جلد ۸، سوره نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰) و مسایل استعاذه و تفصیل احکام شرعی آن گذشتند در آنجا ملاحظه گردد.

مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن:

خداوند متعال قرآن کریم را با سوره ی مبارکه فاتحه آغاز نموده است که خلاصه آن پس از حمد و ثنای خداوند کمک خواستن از خداوند و موفق شدن بر صراط مستقیم است، کمک الهی و صراط مستقیم آنچنان دو چیز هستند که پیروزی دین و دنیای انسان در آنها مضمر است، اما در تحصیل این دو چیز و سپس استعمال آنها دام مکر و فریب و وسوسه ی شیطان قدم به قدم پهن است، لذا الله متعال قرآن را بر تدبیر از هم پاشیدن این دام که استعاذه باشد، به پایان رسانید.

خوانندگان گرامی!

ام المؤمنین، عایشه - سلام الله علیها - می فرماید: «هر گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به بستر خواب می رفت، هر دو کف دستش را کنار هم قرار می داد و سوره های اخلاص و معوذتین را تلاوت می فرمود، سپس با کف هر دو دستش، سر و صورت و سایر بدنش را مسح می کرد و به همین ترتیب تا سه بار تلاوت هر سه سوره را تکرار می فرمود.» [به روایت اهل سنن] اللهم اجعلنا من المخلصین فی أعمالنا وادفع عنا أذى شیاطین الإنس والجن و أبعد عنا شر الموسوسین وقناعات جهنم و لا تفضحنا یوم العرض و الدین. «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» «180» وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ «181» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «182» (سورصافات) (پاک و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزیز، از آن چه درباره ی او (می پندارند و) توصیف می کنند. و سلام بر همه ی فرستادگان و سپاس و ستایش برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است.)

ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم. اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد. وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك. اللهم اجعل القرآن حجة لنا ولا تجعله حجة علينا برحمتك يا أرحم الراحمين.

الهی! ترجمه تفسیر کلام پاک خویش را از ما بپذیر و آن را زمره حسنات ما به شمار آور. و قرآن را رهنمای زندگی ما قرار ده آمین یا رب العالمین. صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

ومن الله التوفيق

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.

4 - تفسیر کابلی:

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7 - البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد و یا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبة الرياض الحديثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ). سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأويل فی معانی التنزيل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18 - روح المعانی (اولوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم» اثر محمود أفندی آلوسی است.

(1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

19 - جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» «تفسير الدار المنثور في التفسير با لمأثور»
مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (١٤٤٥ - ١٥٠٥م)

مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره.

20 - زجاج: « تفسير معانى القرآن فى التفسير »:

مؤلف: الزَّجَّاج أو أبو إسحاق الزَّجَّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 - ميلادى)

21 - تفسير ابن عطية:

نام كامل تفسير: «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده.
مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001، دار ابن حزم.

22 - تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وى از جمله تابعين بوده، كه در علوم لغت، تاريخ عرب، نسب شناسى، حديث، شعر عرب، تفسير، دسترسى داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابينا بود. امام احمد حنبل درباره او مى گويد: «او با حافظه ترين اهل بصره بود و چيزى نمى شنيد مگر اينكه آن را حفظ مى كرد، من يك بار صحيفه جابر را براى او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاريخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.

«تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل» مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)
اين تفسير براى بار اول در سال: ١٨٥٦ ميلادى در دو جلد در كلكته بچاپ رسيد، سپس در سال ١٢٩١ در بولا ق مصر، و در سالهاى ١٣٠٧، ١٣٠٨، و ١٣١٨ در قاهره به چاپ رسيده است. محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربى.

24 - تفسير مختصر:

تفسير ابن كثير: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب طبرى مشهور به جرير طبرى متولد 224 وفات 310 هجرى قمرى در بغداد (218 - 301 هجرى شمسى). تاريخ طبرى مشهور به پدر علم و تاريخ و تفسير است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الكريم، بيروت - لبنان.

25 - مفسر صاوى المالكي:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن

محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذارترین آثار حوی به شمار می آید. سال نشر: 1424ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر - موسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می زیست. وی مفسری عالی قدر و نویسنده ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره ی غزوات (جنگ های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حسینی.

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی.

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد
عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی؛ زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد:

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا

105ق) فرزند جبر و یا جبر مگی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبدالرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر جزء سی ام (30)

تتبع و نگارش:

امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library